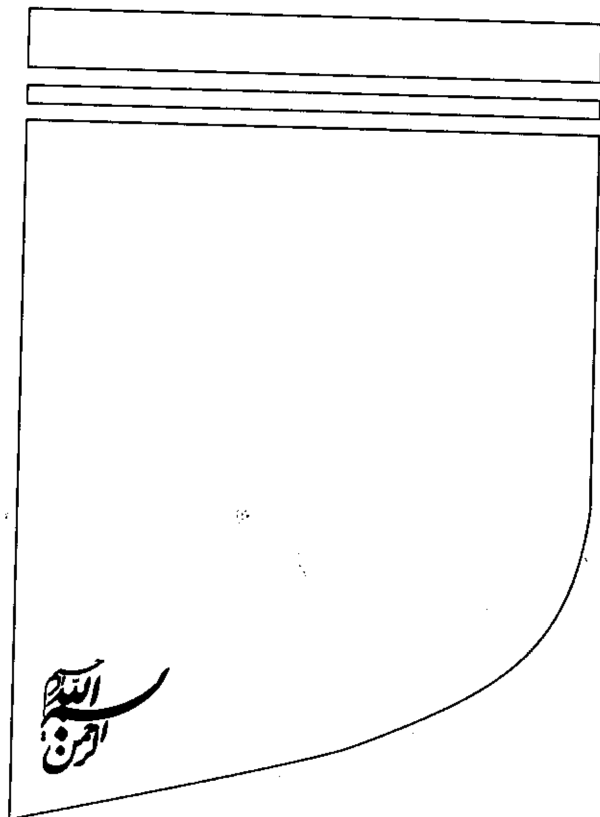
فرهنگ اصطلاحات عربی - فارسی

فانوس



دکتر قادر قادری
استادیار دانشگاه پیام نور





قادری، قادر، ۱۳۵۷ -
فرهنگ اصطلاحات فانوس عربی- فارسی
تهران: نشر احسان، ۱۳۹۵.
۷۶۰ ص.؛ شابک:۱-۱۵۷-۳٤۹-٦۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت:فارسی- عربی.
موضوع: زبان عربی - واژه‌نامه‌ها - فارسی-
واژنامه‌ها - عربی
رده بندی کنگره:۱۳۹۵ ۶۶۳۶ /ف۲ق۱۶PJ
رده بندی دیویی: ۴۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۹۶۶۷۶



فرهنگ اصطلاحات فانوس

عربی ـ فارسی

دکتر قادر قادری

استادیار دانشگاه پیام نور



فرهنگ اصطلاحات فانوس

عربی ـ فارسی

مولف: قادر قادری
ناشر: نشراحسان
چاپخانه: چاپ مهارت
نوبت چاپ : اول -۱۳۹۵
شمارگان: ۲۰۰۰ جلد
قیمت: ۲۷۰۰۰ تومان
شابک: ۱-۱۵۷-۳٤۹-٦۰۰-۹۷۸

مقدمه مؤلف

حمد بی‌حد نثار آستان مقدّس خداوند قادر و توانا که به بنده‌ی فقیر و ناتوان خویش توفیق عنایت فرمود تا آستین همّت را بالا زده و در راه خدمت به علم و فرهنگ این آب و خاک، و دوستداران و شیفتگان زبان و ادبیات عربی گامی کوچک بردارم، و فرهنگ اصطلاحات معاصر **فانوس** را به پیشگاه آنان تقدیم نمایم.طرح اولیه‌ی این فرهنگ در لبنان و همزمان با تحصیل در دانشگاه بیروت ایجاد شد. و با ورود به دانشگاه پیام نور و تدریسِ دروس فن ترجمه، آزمایشگاه و مکالمه، نیاز به فرهنگی که بتواند تا حدودی نیاز اساتید، دانشجویان، مترجمان، اهل فن و علاقمندانِ به دو زبان عربی و فارسی را برطرف سازد، و در یافتن معادل اصطلاحات رایج فارسی در حوزه‌های مختلفِ علمی، ادبی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی، نظامی، مطبوعاتی و... به آنان کمک نماید، ضروری به نظر آمد.نکته‌ی قابل توجه دیگری که در این باب باید به آن اشاره نمود این است که در دهه‌های اخیر انبوهی از اصطلاحات و کلمات تازه در زبان عربی پدید آمده است. و دستیابی به معادل صحیح و مقبول برای این اصطلاحات هر روز بیش از پیش ضروری‌تر می‌نماید، و همین امر مرا بر آن داشت تا در صدد چاپ این اثر برآیم.

شیوه‌ی نگارش فرهنگ

۱. واژه‌های این فرهنگ از روزنامه‌های لبنان از قبیل النهار، الشرق، السفیر، اللواء، الأنوار، البیرق، الأمان، و مجله‌ی مفید و معنوی «منبر الداعیات»، نیز شبکه‌های مختلف ماهواره‌ای و سایت‌های متنوع اینترنتی جمع‌آوری شده، و این امر سبب شده است که دامنه‌ی اصطلاحات آن وسیع، متنوع و کاملاً جدید باشد. هم‌چنان که از روزنامه‌های الوفاق و الکیهان العربی نیز که در داخل کشور منتشر می‌شوند، بهره‌گیری شده است.

۲. در گردآوری اصطلاحات موجود در این فرهنگ فقط به انتخاب واژه‌های سیاسی و ادبی اکتفا نشده است، بلکه هزاران واژه در زمینه‌های مختلف پزشکی، ورزشی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی، و...جمع‌آوری شده است، تا علاقمندان بتوانند اصطلاحات تازه‌ای را که در دیگر فرهنگ‌ها یافت نمی‌شود، به راحتی بیابند.

۳. در پاره‌ای از موارد، برخی از اصطلاحات در قالب ساختار مصدری بکار رفته‌اند، که با توجه به نیاز مترجم و نویسنده، آنان خود باید نسبت به تغییر آن ساختار و تبدیل آن به ساختار مورد نظر، اقدام نمایند، مانند: اصطلاح: **«صَبُّ الزَّیْتِ عَلَی النَّارِ»** شعله‌ورتر ساختن آتش/ دمیدن در آتش، که مترجم، و یا نویسنده خود باید در صورت نیاز، این ساختار را به ماضی و یا مضارع تغییر دهد، مثلاً بگوید: **«صَبَّ الزَّیْتَ علی النار»** بنزین بر آتش ریخت، و یا **«یَصُبُّ الزَّیْت عَلَی النّار»** آتش را شعله‌ورتر می‌سازد.

٤. در پاره‌ای از موارد، یک اصطلاح بیشتر به صورت «جمع» استعمال گردیده است، مانند استعمال اصطلاح: **«المَشَارِیعُ الصِّنَاعِیَّةُ»**، **«المَشَارِیعُ الإِنْمَائِیَّةُ»**، **«المَشَاریعُ الاِسْتِثْمَارِیَّةُ»** و...، در چنین حالتی، استعمال آن اصطلاح به صورت مفرد، به مخاطب محوّل گردیده است، و در صورت نیاز

خود باید آنها را به «**مَشْرُوعٌ صِنَاعِيٌّ**»، «**مَشْرُوعٌ إِنْمَائِيٌّ**»، و «**مَشْرُوعٌ إِسْتِثْمَارِيٌّ**» تبدیل نماید.

۵. در پاره‌ای از موارد اصطلاح مورد نظر که به صورت مفرد بکار رفته، به ساختار جمع آن نیز اشاره شده است، و در برخی موارد که اصطلاحی به صورت جمع استعمال شده، به ساختار مفرد آن نیز اشاره شده است، مانند: «**بُؤْرَةُ التوتُّر، ج: بُؤَر**: کانون ناآرامی»، «**الرابط، ج: الرَّوابِطُ**: پیوند/ لینک»، «**الشَّظِيَّةُ،ج: شظايا**: ترکش»، «**المَطَبَّةُ،ج: المَطَبَّاتُ**: دست‌انداز / ناهمواری / چاله‌چوله / سرعت‌گیر».و مانند: «**اللافتات، مف: اللافِتَةُ**: پلاکاردها»، «**المَصَارِفُ الحُكُومِيَّةُ، مف: المَصْرِفُ**: بانک‌های دولتی»، «**المَطَابِعُ، مف: المَطْبَعَةُ**: چاپخانه‌ها»

۶. در این فرهنگ با اصطلاحاتی روبه‌رو می‌شویم که هم به صورت جمع مکسّر و هم به صورت جمع مؤنث می‌توان آنها را به کار برد. در صورتی که اصطلاحی به صورت جمع مؤنث بکار رفته باشد و یا برعکس، استعمالِ صورتِ دیگر آن اصطلاح به خواننده‌ی گرامی موکول شده است.برای نمونه اصطلاح «**المَشَاكِلُ العَائِلِيَّةُ**» را می‌توان به صورت «**المُشْكِلَاتُ العَائِلِيَّةُ**» نیز به کار برد.

۷. ترتیب واژگان این فرهنگ بر اساس ریشه‌ی کلمات نیست، چرا که ریشه‌یابی واژگان برای خیل کثیری از مشتاقان زبان و ادبیات عربی، کاری دشوار است.حال آن که یافتن اصطلاحات عربی بر اساس همان شکل و قیافه‌ی ظاهری واژگان برای علاقمندان در سطوح مختلف امری سهل و آسان است.

۸. اعراب و حرکت‌گذاری کلمات عربی و فارسی –هرجاکه نیاز تشخیص داده شده باشد– به دقت مورد توجه قرارگرفته است، تا در قرائت دقیق و تلفظ صحیح کلمات هیچ مشکلی برای خواننده به وجود نیاید.

۹. در مواردی که اصطلاحی به صورت جمع به کار رفته است، هر جا که احساس نیاز شده باشد، به مفرد آن نیز اشاره شده است، مانند: «**أَرْيَاف، مف: رِيف**»، «**الأَسَابِيعُ القَادِمةُ، مف: الأُسْبُوعُ القَادِمُ**».

۱۰. در موارد زیادی، یک اصطلاح، هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع به کار رفته است، علت این کار، استعمال رایج و فراوان آن اصطلاح به صورت جمع و مفرد می‌باشد، مانند: «**اِسْتِثْمَارٌ مُرْبِحٌ**»، «**اِسْتِثْمارٌ صِنَاعِيٌّ**» و «**اِسْتِثْمَارَاتٌ طَوِيلَةُ الأَجَل**» و «**اِسْتِثْمَارَاتٌ مُشْتَرَكَةٌ**».

۱۱. در بسیاری از موارد، اصطلاحاتی با ساختار مذکر به کار رفته‌اند، مانند: «**المَحْظُوظُ**»: خوش شانس، «**الرَّئِيسُ المَخْلُوعُ**»: رئیس جمهور بر کنار شده، و «**أَمِينُ المَحْفُوظَاتِ**»: بایگان، مسؤول آرشیو، در چنین حالتی و با توجه به نیاز مخاطب به ساختار مؤنث، باید خود نسبت به ایجاد ساختار مؤنث و مورد نیاز، اقدام نماید.

۱۲. میزان در استفاده از «ال تعریف» همان حالتی است که اصطلاح مدّنظر با آن حالت در مطبوعات ورسانه‌ها اشتهار دارد، و در ترجمه‌ی آن نیز معرفه و نکره بودن کلمه لحاظ نشده است. مثلاً در ترجمه‌ی اصطلاح «**الابتسامةُ الصادقةُ**» که همراه با «ال تعریف» آمده است گفته‌ایم: لبخند صادقانه، و در ترجمه‌ی اصطلاح «**اِتِّجَاهٌ جَدِيدٌ**» که بدون «ال تعریف» آمده است نگفته‌ایم: رویکردی تازه- رویکردی نوین، بلکه گفته‌ایم: رویکرد تازه- رویکرد نوین، به‌گونه‌ای که معرفه یا نکره بودن اصطلاح تأثیری در ترجمه‌ی آن نداشته است.

۱۳. ساختار برخی از اصطلاحاتِ موجود در این فرهنگ معمولاً به‌صورت جمع استعمال می‌شود، اما گاهی اوقات در ترجمه‌ی آنها، جمع بودن لحاظ نمی‌گردد. مثلاً در ترجمه‌ی اصطلاح «**الأجواءُ المُتَوتِّرَةُ**» گفته شده است: «فضای متشنج»، نه «فضاهای متشنج». و یا در ترجمه‌ی اصطلاح «**أَخْذ**

العَيِّنَاتِ» گفته شده است: نمونه‌برداری، نه نمونه‌برداری‌ها.و یا در ترجمه‌ی اصطلاح «**إنجِرافَاتٌ أَرضِيَّةٌ**» گفته شده: رانش زمین، نه رانش‌های زمین.

۱٤. در این فرهنگ به صورت وافر با اصطلاحاتی مواجه می‌شویم که در زمینه‌ای خاص کاربُرد دارند، در این حالت، حوزه‌ی مورد استعمال را در داخل پرانتز مشخص کرده‌ایم، مانند: «**إِنْزَالُ الرُّتبَةِ**»: پایین آوردن درجه و رتبه(نظامی)، «**البَحْثُ المُتَقَدِّم**»: جستجوی پیشرفته (کامپیوتر)، «**رَجُلُ الخَطِّ**»: خط نگهدار(فوتبال)، «**رَئِيسُ البِسَاطِ**»: رئیس تشك (کُشتی)، «**سِرُّ اللَّيْلِ**»: رمز شب / اسم شب / نام عبور شبانه(نظامی).

۱۵. در این فرهنگ با کلمات و اصطلاحاتی مواجه می‌شویم که می‌توان آنها را در موقعیت‌های مختلفی به کار بُرد، در این حالت با قرار دادن علامت[...]این امکان به مخاطب داده شده است تا به دلخواه خود، معانی مورد نظر را جایگزین سازد، مانند: «**أَجْرَى مُقَابَلَةً مَعَ[...]**»: مصاحبه کرد با[...]، «**اِحْتِجَاجاً على[...]**»: در اعتراض به [...]، «**أَدَّتْ إلى[...]**»: منجر شد به[...] / به[...] انجامید، «**اِرْتَقَى العَرْشَ سَنَةَ [...]**»: سالِ[...] به سلطنت رسید / سال[...]بر کرسی حکومت نشست.در مثال اول، خواننده مختار است برحسب نیاز خویش، جای خالی را کامل نماید و بگوید: «**أَجْرَى مُقَابَلَةً مَعَ قَنَاةِ الجَزِيرَةِ الفَضَائِيَةِ**»[با شبکه‌ی ماهواره‌ای الجزیره مصاحبه کرد]، یا بگوید: «**أَجْرَى مُقَابَلَةً مَعَ صَحِيفَةِ الوِفَاقِ**»[با روزنامه‌ی الوفاق مصاحبه نمود]و...، و یا در مثال آخر باز خواننده می‌تواند سال مورد نظر را بر حسبِ متن خویش جایگزین سازد.

۱٦. کلیه‌ی اصطلاحات عربی به صورت درشت و بُلد نوشته شده‌اند.

همچنان که قبلاً نیز گفته شد، این فرهنگ برای تمامی دوستداران زبان عربی، به ویژه دانشجویان گروه زبان و ادبیات عربی، الهیات و معارف اسلامی، طلاب

حوزه‌های علمیه، مترجمان حوزه‌های ادبیات عربی و فارسی، و کسانی که به عنوان بازرگان و یا توریست به کشورهای عربی سفر می‌کنند، مفید و قابل استفاده است.

در خاتمه از مساعدت و همکاری دختر عزیزم فائزه قادری که در تصحیح اغلاط تایپی این اثر به من کمک نمود، تشکر می‌نمایم. همچنین قدردان الطاف برادر عزیز و ارجمند جناب آقای عثمان ایزدپناه هستم که زحمت بازخوانی و تصحیح حروف«آ»، «أ»، «ب» و «ت» را بر عهده گرفتند، و از خدای متعال خواستارم که به ایشان پاداش خیر دهد.

و از آنجا که کمال مطلق از آنِ خداست، و هیچ اثری به جز کلام او خالی از عیب و نقص نیست، پیشاپیش از راهنمایی و یادآوری‌های اساتید، اهل فن، و تمامی خوانندگان عزیز در راستای بر طرف کردن اشکالات و کاستی‌های موجود در این اثر، کمال تقدیر و امتنان را دارم. ما توفیقی ولا اعتصامی الا بالله.

دکتر قادر قادری

أ-آ

أَبٌ بالتَّبنّي: پدر خوانده.
أَبٌ روُحيٌ: پدر معنوی.
أَباً عَنْ جَدٍّ: نسل اندر نسل.
أَباجُورُ: چراغ روی میزی / آباژور.
إِبَاحَةُ الإجْهَاضِ: مباح کردن سقط جنین / روا دانستنِ سقط جنین / جایز شمردنِ سقط جنین.
إِبَاحَةُ المَحْظُوراتِ عِنْدَ الضَّرُوراتِ: مباح کردن امور محرّم و ناروا به هنگام ضرورت.
إِباحِيَّةٌ جِنْسِيَّةٌ: اباحه‌گریی جنسی / بی‌قیدوبندی جنسی / بی‌بندوباری اخلاقی.
إِباحِي: بی‌بندوبار / افسار گسیخته / بی‌قیدوبند.
إِبادةٌ جَماعيةٌ: نسل‌کشی / کشتار دسته‌جمعی / قتل عام / ژنوساید.
الإِبَادَةُ: نابود کردن/ از میان بردن.
أَبانَ: فاش کرد / اظهار نمود / علنی ساخت/ آشکار گردانید / برملا ساخت.
اِبْتَأَسَ: ناراحت شد / پکر گردید / گرفته شد/ بدش آمد.
اِبْتِدَاءً مِنْ[...]: از ابتدایِ[...] / از اولِ[...] / از آغازِ[...].
اِبْتَدَرَ: پیشی گرفت / سبقت جست / جلو افتاد / مبادرت ورزید / دست به[...]زد / اقدام به[...]کرد
اِبْتَدَرَني: مرا غافلگیر کرد / غافلگیرم نمود.
اِبْتَدَعَ: نوآوری کرد / آیین تازه‌ای پایه‌گذاری نمود / تغییرات و اصلاحاتی به‌وجود آورد / چیزی تازه آورد / بدعت گذارد.

إِبْدَأْ نَهارَکَ بِالصَّدَقَةِ: روز خود را با صدقه آغاز کن.

أَبَداً: هیچ‌گاه / هیچ‌وقت / به هیچ وجه / به هیچ صورت / هرگز / اصلاً.

إِبْدَاءُ الِاسْتِغْرابِ: اظهار شگفتی / ابراز شگفتی / اظهار تعجب / ابراز تعجب.

إِبْدَاءُ التَّعَاطُفِ: ابراز همدردی / اظهار همدری.

إِبْدَاءُ التَّعَجُّبِ: ابراز تعجب / اظهار تعجب.

إِبْدَاءُ الرَّأْيِ: اظهار نظر / ابراز نظر.

إِبْدَاءُ الرَّغْبَةِ: اظهار تمایل / ابراز تمایل.

إِبْدَاءُ رَدِّ الفِعْلِ: نشان دادن واکنش / واکنش نشان دادن / عکس العمل نشان دادن / نشان دادن عکس العمل.

الإِبْدَاعُ: نوآوری.

إِبْدَالُ جَوازِ السَّفَرِ: تعویض نمودن گذرنامه.

أَبْدَى اِرْتِياحَهُ: ابراز خرسندی کرد / اظهار رضایت نمود.

أَبْدَى اِسْتِعْدَادَهُ: اعلام آمادگی نمود / ابراز آمادگی نمود.

أَبْدَى اِسْتِغْرَابَهُ: اظهار شگفتی کرد / ابراز شگفتی کرد / اظهار تعجب نمود / ابراز تعجب نمود.

أَبْدَى تَخَوُّفَهُ: ابراز ترس کرد / اظهار ترس نمود.

أَبْدَى تَعَاطُفَهُ: ابراز همدردی کرد / اظهار همدری نمود.

أَبْدَى تَعَجُّبَهُ: ابراز تعجب نمود / اظهار شگفتی کرد.

أَبْدَى جَهْلاً تَامّاً: اظهار بی اطلاعی کامل کرد / اظهار بی خبری نمود.

أَبْدَى حُبّاً مُفرَطاً: اظهار محبت و علاقه‌ی شدید کرد / ابراز شیفتگی کرد / ابراز خرسندی وخشنودی کرد.

أَبْدَى رَأْياً: ابراز رأی کرد / اظهار نظر کرد / ابراز عقیده نمود.

أَبْدَى رَأْيَهُ: نظر خود را ابراز داشت / رأی خود را آشکار ساخت.

أَبْدَى رَغْبَتَهُ: اظهار تمایل کرد/ ابراز تمایل نمود.

أَبْدَى قَلَقاً: ابراز نگرانی کرد / اظهارنگرانی کرد / مراتب نگرانی خود را اعلام نمود.

أَبْدَى مَخَاوِفَهُ: اظهار نگرانی کرد / ابراز نگرانی نمود.

أَبْدَى مُلاحَظَةً: اظهار نظر کرد / تذکّر داد / نکته گفت / حاشیه زد.

أَبْدَى وَفَاءَهُ: اعلام وفاداری کرد / ابراز وفاداری نمود.

أَبْدَى: اظهار کرد / اعلام نمود/ ابراز داشت.

أَبْرَاجُ الكَهْرُبَاءِ ذَاتِ الضَّغْطِ العَالِي: دکل‌های برق فشار قوی.

أَبْرَاجٌ بَاسِقَةٌ: کاخ‌های بلند / دژهای بلند.

أَبْرَاجٌ دِفَاعِيَّةٌ: دژهای دفاعی.

إِبْرَازُ البِطَاقَةِ: ارائه‌ی کارت/ نشان دادنِ کارت.

إِبْرَازُ المُسْتَنَدَاتِ: ارائه‌ی مدارک/ نشان دادنِ مدارک.

إِبْرَازُ المُؤَهِّلاتِ: ارائه‌ی مدارک/ نشان دادنِ مدارک.

إِبْرَازُ الوَثَائِقِ: ارائه‌ی مدارک/ نشان دادنِ مدارک.

إِبْرَامُ الاِتِّفَاقِ: عقدِ قرارداد / بستنِ قرارداد / منعقد کردنِ قرار داد / انعقادِ قرارداد.

إِبْرَامُ الاِتِّفَاقِيَّاتِ المُسْبَقَةِ: قطعی کردن قرار دادهای پیشین.

إِبْرَامُ الحُكْمِ: تأیید حکم(دادگاه).

إِبْرَامُ الصَّفْقَةِ: نهایی کردن قرارداد.

إِبْرَامُ الصُّلْحِ: انعقاد صلح / بستن قرارداد صلح.

إِبْرَامُ المُعَاهَدَاتِ الدُّوَلِيَّةِ: عملی کردن معاهدات بین‌المللی.

إِبْرَامُ المُعَاهَدَةِ السِّيَاسِيَّةِ: انعقاد معاهده‌ی سیاسی.

إِبْرَامُ الهُدْنَةِ: انعقاد آتش بس.

إِبْرَامُ عَقْدِ الإِجَارَةِ: بستن قرار دادِ اجاره.

إِبْرَامُ عَقْدِ البَيْعِ: بستن قرارداد معامله.

إِبْرَامُ مُعَاهَدَةِ الصُّلْحِ: بستن معاهده‌ی صلح.

إِبْرَةُ البَنْجِ: آمپول بیهوشی.

إبْرَةُ البُوصَلَةِ: عقربه‌ی قطب نما.

إبْرَةُ الحِيَاكَةَ: مِیل بافتنی.

إبْرَةُ الخِياطَةِ: سوزن خیاطی.

إبْرَةُ العَقْرَبِ: نیش عقرب.

إبرَةٌ مُخَدِّرَة: سوزن بیهوشی / آمپولِ بیهوشی.

الإبْرَةُ: سوزن خیاطی / نیش زنبور / آمپول / آمپر.

أبْرَدَ الرِّسالَةَ: نامه را پُست کرد.

أَبْرَدَتِ السَّماءُ: آسمان تگرک بارید.

أَبْرَزُ الأنْباءِ: برجسته‌ترین خبرها / اهم اخبار / مهمترین عناوین خبری.

أَبْرَزَ جَوازَ السَّفَرِ: گذرنامه ارائه داد.

أَبْـرَقَ وَجْهُـهُ: صورتش[از فرط خوشحالی]درخشید.

أَبْرَقَ: پیام فرستاد / تلگراف ارسال نمود.

أَبْـرَقَ: دچار برق گرفتگی شد / رعدوبرق به او اصابت نمود.

أبْرَقَتِ السَّمَاءُ: آسمان رعدوبرق زد.

أَبْرَمَ العَزْمَ: تصمیم گرفت / اراده کرد / مصمّم شد / در صدد برآمد / بر آن شد که[...].

إبْرِيقُ الشَّاي: قوری چای.

الإبْرِيقُ: آبریز / آفتابه / پارچ.

أبريل: چهارمین ماه در سال میلادی است، و معادل اردیبهشت در سال شمسی می‌باشد.

أَبْسَطُ حُقُوقِ المُواطَنَةِ: ساده‌ترین حقوق شهروندی.

أَبْصَرَ النُّورَ: چشم به جهان گشود.

إبْطَالُ الاِسْتِرْقَاقِ: لغو بردگی.

إبْطَالُ المَفْعُولِ: خنثی سازی / از بین بردن اثر.

إبْطَالُ مَفْعُولِ الإعْلَامِ: خنثی کردن تبلیغات.

إبْطَالُ مَفْعُولِ الألْغَامِ: خنثی کردن مین.

إبْطَالُ مَفْعُولِ الطِّلِسْمِ: خنثی کردن طلسم.

إبْطَالُ مَفْعُولِ القُنْبُلَةِ: خنثی کردن بُمب.

أبْطَلَ الصَّفْقَةَ: معامله را فسخ کرد / معامله را به هم زد / قرار داد را به هم زد.

أَبْعَادٌ سُلُوكِيَّةٌ: وجوه رفتاری / ابعاد رفتاری / جوانب رفتاری.

أَبْعَادٌ مَعْرِفِيَّةٌ: وجوه شناختی / ابعاد شناختی / جوانب شناختی.

أَبْعَادٌ مَهَارِيَّةٌ: وجوه مهارتی / ابعاد مهارتی / جوانب مهارتی.

أَبْعَادٌ وَاضِحَةٌ: وجوه روشن / ابعاد روشن / جوانب روشن.

أَبْعَادٌ وِجْدَانِيَّةٌ: وجوه باطنی / ابعاد باطنی / جوانب باطنی.

أَبْغَضَ: مورد بغض و نفرت قرار داد/ خشم گرفت.

أَبْلِغْهُ سَلاَمِي: سلام مرا به او برسان.

الأَبْلَهُ: احمق / نادان.

اِبْنُ الأَخِ: پسرِ برادر / برادر زاده.

اِبْنُ الأُخْتِ: پسرِ خواهر / خواهر زاده.

اِبْنُ الأَزِقَّةِ: آواره / خانه به دوش / در به در.

اِبْنُ البَطْنِ: بنده‌ی شکم / شکمو / شکم پرست/ پُر خور.

اِبْنُ البَلَدِ: شهروند.

اِبْنُ الحَرَامِ: حرامزاده / آدم پست.

اِبْنُ الحَظِّ: خوش‌شانس.

اِبْنُ الحَلاَلِ: حلال‌زاده.

اِبْنُ الخَالَةِ: پسر خاله.

اِبْنُ الدِّهْلِيزِ: بچه‌ی سر راهی.

اِبْنُ الزَّوجِ: پسر شوهر / فرزند خوانده.

اِبْنُ الزَّوجَةِ: ناپسری / پسر زن.

اِبْنُ السَّبِيلِ: در راه مانده / مسافر.

اِبْنُ الشَّارِعِ: ولگرد / کوچه گرد.

اِبْنُ الطَّوْدِ: پژواک / انعکاس صدا.

اِبْنُ المَلِكِ: شاهزاده.

اِبْنُ النُّكْتَةِ: بذله گو.

اِبْنُ آدَمَ: بشر / بنی‌آدم.

اِبْنُ آوَى: شُغال.

اِبْنٌ بِالتَّبَنِّي: پسر خوانده.

اِبْنٌ بِالرَّضَاعِ: پسر شیری.

اِبْنُ سَمِيرٍ: شب تاریک و غیر مهتابی.

اِبْنٌ شَرْعِيٌّ: حلال‌زاده.

اِبْنُ عِرْسِ المُنْتِنِ: راسو / موش خُرما.

اِبْنُ عَمٍّ: پسر عمو.

اِبْنٌ مُدَلَّلٌ: بچه ننه / ننور / ناز نازی/نازک نارنجی/ بچه سوسول.

أَبْنَاءُ الإِسْلامِ: فرزندان اسلام / مسلمانان.
أَبْنَاءُ الأُمَّةِ: فرزندان امت.
أَبْنَاءُ الثَّوْرَةِ: فرزندان انقلاب.
أَبْنَاءُ الجَلْدَةِ: هم طایفه / هم عشیره / همشهری.
أَبْنَاءُ الرِّيفِ: روستائیان / دهاتی‌ها / فرزندان روستا / اهالی روستا.
أَبْنَاءُ الشَّعْبِ: آحاد ملّت.
أَبْنَاءُ العُمُومَةِ: عموزاده‌ها.
أَبْنَاءُ الغَباءِ: اشخاص نفهم / نادان‌ها.
أَبْنَاءُ القَرْيةِ: روستائیان / فرزندان روستا / اهالی روستا.
الأَبْنَاءُ اللّائِقُون: فرزندان شایسته.
أَبْنَاءُ المُجْتَمَعِ: فرزندان جامعه / آحاد جامعه/هموطنان / شهروندان.
أَبْنَاءُ المُعاقِينَ: فرزندان جانبازان.
أَبْنَاءُ المَلَذّاتِ: خوشگذرانان / عیّاشان.
أَبْنَاءُ المُلُوكِ: شاهزادگان.
أَبْنَاءُ النّتِ: پسران اینترنتی.
أَبْنَاءُ جَالِيَةٍ عَرَبِيَّةٍ مُقيمَةٍ فِي[...]: اقلّیتِ عربیِ مقیم در [...].
أَبْنَاءُ كَرْكُوكَ: اهالی کرکوک / مردم کرکوک.
أَبْنَاءُ هَذَا الزَّمانِ: فرزندان این زمانه.
اِبْنَةُ الأَخِ: دختر برادر.
اِبْنَةُ العَمّ: دختر عمو.
اِبْنَةُ المَلِكِ: شاهزاده خانم/ دخترِ شاه.
أَبَّنُوا: مُرده را ستودند/ از خوبی‌های مُرده سخن گفتند.
أَبْنِيَةٌ أَثَرِيَّةٌ: بناهای باستانی.
أَبْنِيَةٌ تارِيخِيَّةٌ: بناهای تاریخی.
أَبْنِيَةٌ مُقاوِمَةٌ لِزِلْزالٍ: ساختمان‌های مقاوم در برابر زلزله.
أَبُو الأَبْرَدِ: پلنگ.
أَبُو الأَخْبارِ: شانه به سر / خبر چین(پرنده).
أَبُو الأَشْبالِ: شیر.
أَبُو الإِصْبَعِ: کرکس.
أَبُو الأَضْيافِ: سخاوتمند.
أَبُو الأَنبِياءِ: حضرت ابراهیم(ع).
أَبُو البَشَرِ: حضرت آدم(ع).
أَبُو التّارِيخِ: هیرودوت پدر علم تاریخ.

أَبُو الحارِثِ: شیر.
أَبُو الحُصَيْنِ: روباه.
أَبُو الحِنَّاءِ: سینه سرخ(پرنده).
أَبُو الزَّوْجِ: پدر زن / پدر خانم.
أَبُو الطِّبِّ: بقراط پدر علم طبابت.
أَبُو العِيْدِ: کفش دوزک.
أَبُو المِقَصِّ: گوش خیزک.
أَبُو المِفْجَلِ: لک لک.
أَبُو المُنْذِرِ: خروس.
أَبُو النَّوْمِ: خشخاش.
أَبُو الهَوْلِ: مجسّمه‌ی ابوالهول/ آدم ترش رو.
أَبُو أَيُّوبَ: شتر.
أَبُو بُرَيْصِ: قورباغه.
أَبُو بَطَّةَ: لنگ / کسی که یک پایش کوتاه‌تر است.
أَبُوبَكْرِ: اولین خلیفه‌ی اسلام و جانشین پیامبرﷺ.
أَبُو تُرابِ: متواضع / مسکین / خاکی / ساده زیست / کُنیه‌ی علی بن ابي طالب.
أَبُو جابِرِ: نان.
أَبُو جُعالَةَ: گرگ.
أَبُو جَعْدَةَ: گرگ.
أَبُو جَعْرَانَ: سرگین گردان/سوسک.
أَبُو حَفْصِ: شیر.
أَبُو رِيَاحِ: مترسک / آدمک.
أَبُو زِيَادِ: الاغ.
أَبُو سَرْحَانَ: گرگ.
أَبُو سَيْفِ: ارّه ماهی.
أَبُو شَوْكِ: خار پشت.
أَبُو صَابِرِ: نمک.
أَبُو عُثْمانَ: مار.
أَبُو عِلْمِ الاِجْتِمَاعِ: ابن خلدون پدر علم جامعه‌شناسی.
أَبُو عَوْفِ: ملخ.
أَبُو فِراسِ: شیر.
أَبُو فِصَادَةِ: دُم جنبانک(پرنده).
أَبُو كِرْشِ: شکم گنده.
أَبُو لَهَبِ: عمومی پیامبرﷺ و از سران کُفر.
أَبُو لَيْلَى: ضعیف / ناتوان.
أَبُو مَالِكِ: گرسنه.
أَبُو مُدْلِجِ: خار پشت.
أَبُو مِنْشَارِ: ارّه ماهی.
أَبُو يَقْظانِ: خروس.

أَبوظَبْيٌ: پایتخت امارات متحدەی عربی.
الإِبْهَامُ: انگشت شست.
أَبَى: خودداری کرد / اجازه نداد / امتناع ورزید.
أَبْيَضُ ثَلجِيٌّ: سفید برفی.
أَبْيَضُ نَاصِعٌ: سفیدِ سفید.
أَبْيَضُ: سفید.
أَتَاحَ المَجَالَ لَهُ: زمینه را برای او فراهم کرد.
أَتَاحَ بِهِ: او را برکنار کرد/ او را کنار زد
أَتَاحَ لَهُ الفُرْصَةَ المُنَاسِبَةَ: فرصت مناسب به او داد.
أَتَاحَ لَهُ الفُرْصَةَ: به او فرصت داد.
أَتاح لهُ[...]: اجازه داد به او[...] / مهیا کرد برای او[...] / تسهیل کرد برای او[...] / ممکن ساخت برای او[...] / امکان داد به او که[...].
إِتَاحَةُ الفُرْصَةِ: دادنِ فرصت / فراهم کردن فرصت / فرصت دادن.
أَتْأَمَتِ المَرْأَةُ: زن دو قلو زایید.
أَتْبَاعُ الأَدْيانِ السَّماوِيَّةِ: پیروان ادیان آسمانی.
أَتْبَاعُ الشَّيْطَانِ: پیروان شیطان/ شیطان پرستان.
أَتْباعُ الهَوَى: پیروان هوی‌وهوس / بولهوسان.
أَتْباعُ مَا أَمَرَ بِهِ الشَّرْعُ الحَكِيمُ: پیروان شریعت اسلام.
الأَتْباعُ: پیروان/ دنباله‌روان.
الإِتِّبَاعِيَّةُ: تقلید / دنباله‌روی / مکتب کلاسیک.
الاتِّجَارُ بالفَتَيَاتِ الإِيرانِيَّاتِ: تجارت دختران ایرانی.
الاتِّجَارُ فِي الأَعْضَاءِ البَشَرِيَّةِ: تجارت اعضای انسان.
الاتِّجَارُ فِي المُخَدِّراتِ: تجارت مواد مخدّر.
اِتِّجَاهُ الحَرَكَةِ: مسیر حرکت / رویکرد حرکت.
اِتِّجَاهُ الرَّأي العَامُ: گرایش افکارعمومی / رویکرد افکار عمومی / جهت‌گیری افکار عمومی.
اِتِّجَاهَاتُ الأَحْزابِ السِّياسِيَّةِ: رویکردهای احزاب سیاسی/ جهت‌گیری‌های احزاب سیاسی.

اِتِّجَاهَاتُ الأَحْزابِ السِّیاسِیَّةُ: رویکردهای سیاسی احزاب/ جهت‌گیری‌های سیاسی احزاب.

اِتِّجَاهَاتٌ رَئیسِیَّةٌ: گرایش‌های اصلی / جهت‌گیری‌های اصلی / رویکردهای اصلی.

اِتَّجَهَ إِلَی[...]: رو به سوی[...]نهاد / آهنگِ[...]کرد / به جانبِ[...]رفت / به سمتِ[...]رفت / به جانبِ[...]عزیمت کرد / روانه شد به سوی[...] / عازم شد به سویِ[...].

اِتِّحَادُ إِذاعَاتِ الدُّوَلِ العَرَبِیَّةُ: اتحادیه‌ی رادیوهای کشورهای عربی.

اِتِّحَادُ اَلْاِتِّصَالَاتِ الدُّوَلِیَّةُ: اتحادیه‌ی ارتباطات بین‌المللی.

الْاِتِّحَادُ الإسْلامِیُّ لِمَالِکِي البَوَاخِرِ: اتحادیه‌ی اسلامی مالکان کشتی.

الْاِتِّحَادُ الإِفْرِیقِیُّ: اتحادیه‌ی آفریقا.

الْاِتِّحَادُ الأُوْرُوبِیُّ: اتحادیه‌ی اروپا.

اِتِّحَادُ الآراءِ: وحدت آرا / هم صدایی / دارای یک رأی بودن / متّحد بودن.

الْاِتِّحَادُ الآسْیَوِیُّ لِکُرَةِ القَدَمِ: فدراسیون فوتبال آسیا.

اِتِّحَادُ الْبَرْلَمَانَاتِ الإِسْلامِیَّةِ: اتحادیه‌ی پارلمان‌های اسلامی.

اِتِّحَادُ الْبَرْلَمَانَاتِ الدُّوَلِیَّةِ: اتحادیه‌ی بین المجالس.

الْاِتِّحَادُ الْبَرلَمَانِیُّ الدُّوَلِیُّ: اتحادیه‌ی بین‌المللی پارلمانی.

اِتِّحَادُ البَرِیدِ العَالَمِیُّ: اتحادیه‌ی جهانی پُست.

اِتِّحَادُ البَرِیدِ العَرَبِیُّ: اتحادیه‌ی پُست کشورهای عربی.

اِتِّحَادُ التِّجَارَةِ الحُرَّةِ الأُوْرُوبِیُّ: اتحادیه‌ی تجارت آزاد کشورهای اروپایی.

الْاِتِّحَادُ التِّجَارِیُّ: اتحادیه‌ی تجاری / سندیکای بازرگانی.

الْاِتِّحَادُ الجُمْرُکِیُّ: اتحادیه‌ی گمرکی.

اِتِّحَادُ الجَمْعِیَّاتِ الإِسْلامِیَّةِ: اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی.

اِتِّحَادُ الدُّوَلِ الإِفْرِیقِیَّةُ: اتحادیه‌ی کشورهای آفریقا.

الْاِتِّحَادُ الدُّوَلِیُّ لِکُرَةِ القَدَمِ: اتحادیه‌ی بین‌المللی فوتبال(فیفا).

الْاِتِّحَادُ الدُّوَلِی للتَّرْبِیَةِ البَدَنِیَّةِ: اتحادیه‌ی بین‌المللی تربیت بدنی.

الْإِتِّحَـادُ الـدَّوَلِي لِلْمُصَـارَعَةِ: فدراسیون جهانی کشتی (فیلا).

الْإِتِّحَادُ الدَّوَلِي لِلنِّقابَاتِ الحُرَّةِ: اتحادیه‌ی بین‌المللی سندیکاهای آزاد.

الْإِتِّحَادُ الدَّوَلِي لِلنَّقْلِ الجَوِّيّ: اتحادیه‌ی بین‌المللی حمل‌ونقل هوایی.

الْإِتِّحَادُ الدُّوَلِيُّ: فدراسیون جهانی.

الْإِتِّحَادُ السُّوفْيَتِيُّ: اتحاد جماهیر شوروی.

اِتِّحَادُ الشَّبابِ المُسْلِمِينَ: انجمن جوانان مسلمان / اتحادیه‌ی جوانان مسلمان.

اِتِّحَادُ الشَّرِكَاتِ والبُنُوكِ الدُّوَلِيَّةِ: اتحادیه‌ی شرکت‌ها و بانک‌های بین‌المللی.

اِتِّحَادُ الشَّرِكَاتِ وَالبُنُوكِ الصّناعِيَّةِ: اتحادیه‌ی شرکت‌ها و بانک‌های صنعتی/ سندیکای شرکت‌ها و بانک‌های صنعتی.

اِتِّحَادُ الشَّرِكَاتِ النَّفْطِيَّةِ: اتحادیه‌ی شرکت‌های نفتی/ سندیکای شرکت‌های نفتی.

الْإِتِّحَادُ الطُّلّابِيَّةُ: تشکّل‌های دانشجویی / اتحادیه‌های دانشجویی / جناح‌های دانشجویی / انجمن‌های دانشجویی.

اِتِّحَادُ الطَّلَبَةِ: انجمن دانشجویان.

الْإِتِّحَادُ العَرَبِيُّ لِلْأَلْعَابِ الرِّياضِيَّةِ: اتحادیه‌ی ورزشی کشورهای عربی.

اِتِّحَادُ العُمَّالِ: اتحادیه‌ی کارگران / سندیکای کارگران.

الاتّحادُ العُمَّالِيُّ: اتحادیه‌ی کارگری/ سندیکای کارگری.

الْإِتِّحَادُ القَوْمِيُّ: وحدت ملّی / اتحاد میهنی/همگرایی ملّی.

اِتِّحَادُ الكُتَّابِ: اتحادیه‌ی نویسندگان / مجمع نویسندگان / انجمن نویسندگان/ سندیکای نویسندگان.

اِتِّحَادُ المُنْتِجِيِّن: اتحادیه‌ی تولید کنندگان/ سندیکای تولیدکنندگان.

اِتِّحَادُ النَّقَابَاتِ: اتحادیه‌ی سندیکاها.

الْإِتِّحَادُ الوَطَنِيُّ الكُرْدُسْتَانِيُّ: اتحادیه‌ی میهنی کردستان.

اِتِّحَادُ جُنُوبِ إِفْرِيقِيا: اتحادیه‌ی جنوب آفریقا.

اِتِّحَـادُ جُنُـوبِ آسْـيَا لِلتَّعَـاوُنِ الإقْلِيمِـيِّ(سـارك): اتحاديـه‌ی همکاری‌های منطقه‌ای جنوب آسیا.
اِتِّحَـادُ دُوَلِ أُوْرُوبَّـا: اتحاديـه‌ی کشورهای اروپا.
اِتِّحَادُ كُرَةِ القَدَمِ: فدراسیون فوتبال.
اِتِّحَـادٌ مِهَنِـيٌّ: اتحاديـه‌ی صـنفی / اتحاديه‌ی شغلی / سندیکای شغلی.
اِتِّحَـادُ وُجَهـاتِ النَّظَـرِ: همـاهنگی دیدگاه‌ها / یکسـانی نقطـه نظـرات / اتفاق نظر.
الْاِتِّحَادُ: فدراسیون / اتحاديه / پیمـان / اتحاد / متحد شدن / هم پیمان شـدن / یگانگی / وحدت / پیوسـتگی / پیونـد / انجمن / مجمع / صنف / همبسـتگی / یک پارچگی / سندیکا.
اِتِّخَاذُ الْإِجْرَاءَاتِ اللَّازِمَةِ: انجام دادن اقدامات لازم/ اتخاذ تدابیر لازم.
اِتِّخَـاذُ التَّـدابِيرِ المُلائِمَـةِ: اتخـاذ تدابیر مناسب.
اِتِّخَاذُ الخُطُوَاتِ اللَّازِمَةِ: برداشـتن گام‌های لازم / انجام دادن اقـدامات لازم.
اِتِّخَاذُ القَرَارِ: تصمیم گیری.
اِتِّخَاذُ الوَسَائِطِ: واسطه گرفتن.
اِتِّخَـاذُ تَـدابِيرَ جَـادَّةٍ: اتخـاذ تـدابیر جدّی.
اِتِّخَاذُ مَوْقِفٍ حَاسِمٍ: گرفتن تصـمیم قطعی / موضعگیری قاطعانه.
اِتَّخَذَ إجْرَاءَاتٍ: تصمیماتی گرفت / تدابیری اندیشـید / اقـداماتی انجـام داد / دست به اقداماتی زد / تدابیری اتخاذ نمود.
اِتَّخَذَ المُبَادَرَةَ: پیشقدم شد / ابتکـار عمل را در دسـت گرفـت / تصـمیم گرفـت / پیشـی گرفـت / سـبقت جست.
اِتَّخَذَ تَدَابِيرَ: تدابیری را اتخاذ کـرد/ اقداماتی را انجام داد.
اِتَّخَذَ خُطْوَةً إِلَى الأَمَامِ: یک گام بـه جلو برداشت/ گامی به جلو برداشت.
اِتَّخَـذَ خُطْـوَةً: تـدبیری اندیشـید / فکری کرد / تصمیم گرفـت / اقـدام کرد / برنامه ریخت / گامی‌برداشت
اِتَّخَذَ قَرَاراً: تصمیمی را اتخاذ نمود / تدبیری اندیشید.

اِتَّخَذَ مَجْرَاهُ الطَّبِيعِيّ: بـه حـال اول بازگشت/ به حالـت عـادی خـودش برگشت / در مسیر واقعی خـود قـرار گرفت

اِتَّخَذَ مَظْهَراً سِيَاسِيّاً: شکل سیاسی به خود گرفت / حالت سیاسی پیـدا کـرد / جنبـه‌ی سیاسـی پیـدا کـرد / شکل سیاسی پیدا کرد

اِتَّخَـذَ مَوْقِفـاً: موضـع گرفـت / موضعگیری کرد.

أَتَذَكَّرُ: به یاد می آورم.

الأَتْـرَاحُ: غـم‌هـا / ناخوشـی‌هـا / اندوه‌ها.

أُتْرُكْنَا بِحَالِنَا: ما را به حال خود رهـا کن / دست از سرم بردار.

الِاتِّزَانُ: سنگینی / وقار / احتشام.

اِتِّسَـاعُ ثُقْـبِ الأُوزُونِ: گسـترش شکاف لایه‌ی اوزون.

اِتِّسَـاعُ رُقْعَـةِ التَّصَـحُّرِ: گسـترش لایه‌ی بیابانی.

اِتِّسَـاعُ نِطَـاقِ الحَـرْبِ: گسـترش دامنه‌ی جنگ.

اِتِّصَالٌ جَمَاهِيرِيٌّ: ارتباط مردمی.

اِتِّصَالٌ جِنْسِيٌّ: رابطه‌ی جنسی/ ارتباط جنسی.

اِتِّصَالٌ لاسِلْكِيٌّ: ارتباط بی‌سـیمی / ارتبـاط بـا اسـتفاده از دسـتگاه‌هـای بی‌سیم.

اِتِّصَالٌ هَاتِفِيٌّ: ارتباط تلفنی / تماس تلفنی.

اِتِّصَـالَاتٌ سِيَاسِـيَّةٌ: تمـاس‌هـای سیاسی/ ارتباطات سیاسی.

اِتِّفَـاقُ السَّـلَامِ: قـرارداد صـلح/ معاهده‌ی صلح.

اِتِّفَاقٌ ثُنَائِيٌّ: قرارداد دو جانبه.

اِتِّفَاقٌ جَائِرٌ: پیمـان ظالمانـه/ توافـق ستمگرانه.

اِتِّفَـاقُ عَـدَمِ إِعْتِـدَاءٍ: پیمـان عـدم تجاوز.

اِتِّفَاقٌ قُنْصُلِيٌّ: قرارداد کنسولی.

اِتِّفَـاقٌ مَبْـدَئِيٌّ: توافقنامـه‌ی اولیـه/ توافق مبنایی/ موافقت‌نامه‌ی اصولی.

الِاتِّفَـاقُ: عهـد / پیمـان / تفـاهم / معامله/ توافق/ همدلی / همسویی.

اِتِّفَاقِيَّـةُ اِسْـتِرْدَادِ المُجْـرِمِينَ: معاهده‌ی استرداد مجرمان.

الإتِّفاقِيَّةُ الأَمْنِيَّةُ: توافق‌نامه‌ی امنیتی / معاهده‌ی امنیتی/ قرارداد امنیتی.
الإتِّفاقِيَّة التِّجارِيَّةُ: قرارداد تجاری/ معاهده‌ی بازرگانی.
إتِّفاقِيَّةُ التَّعاوُنِ: موافقت‌نامه‌ی همکاری / توافقنامه همکاری.
الإتِّفاقِيَّـةُ التَّكْمِيلِيَّةُ: قرارداد الحاقی.
الإتِّفاقِيَّةُ الثَّقافِيَّةُ: توافق نامه‌ی فرهنگی / قرارداد فرهنگی.
الإتِّفاقِيَّةُ الثُّلاثِيَّةُ: قرارداد سه جانبه / توافق نامه‌ی سه جانبه.
الإتِّفاقِيَّةُ الدُّوَلِيَّةُ: پیمان جهانی / قرارداد جهانی / پروتکل جهانی / معاهده‌ی جهانی.
إتِّفاقِيَّةُ الصُّلْحِ المُخْزِيَةُ: توافقنامه‌ی ننگین صلح / معاهده‌ی ننگین صلح / قرارداد ننگین صلح.
الإتِّفاقِيَّةُ العَامَّةُ لِلتَّعْرِيفَاتِ الجُمْرُكِيَّةِ والتِّجارَةِ: معاهده‌ی عمومی تعرفه‌های گمرکی و بازرگانی.
الإتِّفاقِيَّةُ العَسْكَرِيَّةُ: قرارداد نظامی/ معاهده‌ی نظامی.
إتِّفاقِيَّةُ العَمَلِ الدُّوَلِيَّةُ: معاهده‌ی بین‌المللی کار/ پروتکل جهانی کار.
الإتِّفاقِيَّةُ المَشْؤُومَةُ: قرارداد ننگین/ توافق‌نامه‌ی ننگین/ معاهده‌ی ننگین.
الإتِّفاقِيَّةُ النَّفْطِيَّةُ: قرارداد نفتی/ توافق‌نامه‌ی نفتی.
إتِّفاقِيَّةُ الهُدْنَةِ: معاهده‌ی آتش بس/ قرارداد آتش بس.
إتِّفاقِيَّةُ كامب ديفيد: معاهده‌ی کامپ دیوید/ قرارداد کامپ دیوید.
إتِّفاقِيَّةُ مَنْعِ إنْتِشارِ الأَسْلِحَةِ النَّوَوِيَّةِ: قرار داد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای/ معاهده‌ی منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای.
اتَّفَقَا: توافق کردند / به توافق رسیدند.
إتِّكاءٌ بِالذّاتِ: اعتماد به نفس / خودباوری.
إتْلافُ النِّفاياتِ النَّوَوِيَّةِ: نابود کردن زباله‌های اتمی/ از بین بردن زباله‌های اتمی.
إتْلافُ مَوارِدِ البِيئَةِ: نابود کردن سرمایه‌های زیست محیطی/ از بین بردن سرمایه‌های زیست محیطی.

الأَتمَتَـةُ: اتوماسـيون / اتوماتيـک کـردن کارهـا / بـه‌صـورت خودکـار درآوردن / به‌طور خودکارِ عمل کردن / خودکار بودن.

أَتَمَنَّـى لَـکَ التَّوْفِيـقَ: برايـت آرزوی موفقيت دارم.

أَتَمَنَّى لَـکَ النَّجَـاحَ: برايـت آرزوی توفيق دارم.

أَتَمَنَّـــى لَـــکَ عُطْلَـــةً سَـــعِيدَةً: تعطـيلات خـوبی را برايـت آرزو می‌کنم.

أَتَمَنَّى لَکَ وَقْتـاً سَـعِيداً: اوقـات خوبی را برايت آرزو می کنم.

أَتَنَفَّسُ سَعِيداً: نَفَسِ راحت می‌کشم.

الْاتِّهَامَاتُ الفَارِغَةُ: اتهامات واهـی / تهمت‌های بی‌اساس.

الْاتِّهَامَـــاتُ الوَاهِيَـــةُ: اتهامـــات بی‌اساس / اتهامات پوچ.

أَتَى بِـ آورد/ با خود آورد.

أَتَى جُرْماً: جرمی را مرتکـب شـد / مرتکب جرمی شد.

أَتَى عَلَى الأَخْضَـرِ واليـابِسِ: تـر و خشک را از بين بُرد /تر و خشـک را با هم سوزاند / همه را با يک چـوب راند.

أَثَـــارَ إِسْـــتِغْرابَهُ: تعجـــب او را برانگيخت/ موجب شگفتی وی شد.

أَثَارَ السَّـخَطَ: نارضـايتی بـه وجـود آورد / موجب خشم گرديد.

أَثَارَ العَوَاطِفَ: احساسـات را بـروز داد / ابـــراز احساســـات نمـــود / احساسات را برانگيخت.

أَثَـارَ الغُبَـارَ: گـرد و خـاک بـه پـا کرد/آشفتگی به پا کرد.

أَثَارَ الغَضَبَ: خشـم را برانگيخـت/ نفرت را ايجاد نمود.

أَثَارَ الفَوْضَى: آشوب به پا کرد/غوغا به پا کرد.

أَثَارَ المَشَاعِرَ: احساسات[ش] را بـروز داد / ابراز احساسات نمود / احساسات را برانگيخت.

أَثَارَ إِنْتِبَاهَهُ: توجه او را برانگيخت.

أَثَـــارَ إِنْتِبَـــاهِي: توجـــه مـــن را برانگيخت.

أَثَارَ ثَائِرَتَهُ: خشم او را بر افروخت / او را خشمگين کرد.

أَثَارَ جَدَلاً وَاسِعاً: جدل بزرگی را بپا کرد.

أَثَارَ حَفِيظَتَهُ: خشم او را بر انگیخت.

أَثَارَ ذُعْرَ الجُنُودِ الأَمْرِيكَانِ فِي العِرَاقِ: رُعب و وحشت سربازان آمریکاییِ مستقر در عراق را برانگیخت.

أَثَارَ زَوْبَعَةً فِي فِنْجَانٍ: جنجال آفرینی کرد/ طوفان به پا کرد.

أَثَارَ سُخْطَهُ: خشم او را برافروخت.

أَثَارَ شُكُوكاً: شک و شُبهه‌هایی را برانگیخت.

أَثَارَ ضَجَّةً إِعْلامِيَّةً: هیاهوی تبلیغاتی به راه انداخت/ سر و صدای تبلیغاتی به پاکرد.

أَثَارَ ضَجَّةً عَالَمِيَّةً: سروصدای جهانی به‌پا کرد.

أَثَارَ ضَجَّةً كَبِيرَةً: سروصدای بزرگی را به راه انداخت/ هیاهوی فراوانی را بپا کرد.

أَثَارَ غَضَبَهُ: خشم او را بر افروخت.

أَثَارَ مَوْجَةً مِنَ الحُزْنِ: موجی از غم و اندوه برانگیخت.

أَثَارَ مَوْجَةً مِنَ الغَضَبِ: موجی از خشم و نفرت برانگیخت.

أَثَارَ: برانگیخت / برپا کرد/ به راه انداخت.

إِثَارَةُ الأَزْمَةِ: بحران آفرینی/ ایجاد بحران.

إِثَارَةُ الاِضْطِرَابِ: ایجاد نا آرامی.

إِثَارَةُ البَلْبَلَةِ: ایجاد جنجال/جنجال آفرینی.

إِثَارَةُ التَّوَتُّرِ: ایجاد ناامنی.

إِثَارَةُ الجَدَلِ: جنجال آفرینی / جوّ سازی.

إِثَارَةُ الحَرْبِ النَّفْسِيَّةِ: ایجاد جنگ روانی.

إِثَارَةُ الخَوْفِ: برانگیختن ترس و وحشت.

إِثَارَةُ الدَّهْشَةِ: ایجاد رعب و وحشت / به وحشت انداختن / ارعاب.

إِثَارَةُ الرَّأيِ العَامِ: برانگیختن افکار عمومی / تهییج افکار عمومی / شعله ور ساختن افکار عمومی.

إِثَارَةُ الشُّبْهَةِ: شبهه افکنی/ ایجاد شبهه.
إِثَارَةُ الشَّغَبِ: ایجاد اغتشاش.
إِثَارَةُ الضَّجَّةِ: بپا کردن سروصدا / جنجال آفرینی.
إِثَارَةُ الضَّوْضَاءِ: ایجاد سروصدا / داد و فریاد راه انداختن.
إِثَارَةُ الفِتْنَةِ: فتنه‌انگیزی / فتنه‌گری / ایجاد فتنه / آشوب به راه انداختن / فتنه به‌پا کردن
إِثَارَةُ الفَوْضَى: هرج‌ومرج آفرینی/ ایجاد هرج و مرج.
إِثَارَةُ القَلَق: ایجاد ناآرامی / ایجاد آشوب / آشوب به راه انداختن / ناآرام کردن / ایجاد اغتشاش / برهم زدن اوضاع.
إِثَارَةُ المَخَاوِفِ: برانگیختن ترس / ایجاد ترس و وحشت.
إِثَارَةُ المَشَاعِرِ: برانگیختن احساسات.
إِثَارَةُ النَّعَرَاتِ الطَّائِفِيَّةِ: برانگیختن اختلافات فرقه‌ای / دامن زدن به اختلافات فرقه‌ای

الإِثَارَةُ: برانگیختن / به‌پا کردن/ به راه انداختن/ تحریک کردن/ دامن زدن.
إثباتُ الجَدَارَةِ: اثبات شایستگی.
إثباتُ الشَّخْصِيَّةِ: تشخیص هویّت.
إثبات الهُوِيَّةِ: شناسایی هویّت/ احراز هویّت.
أثْبَتَ: اثبات نمود / ثابت کرد/ ثبت نمود/ نوشت.
أثَّثَ الشُّقَّةَ: واحد آپارتمانی را مبله کرد.
أثَّثَ: مُبله کرد / دارای اثاثیه کرد / مجهّز نمود.
الأثَرُ الاِجْتِماعِيُّ: تأثیر اجتماعی.
الأثَرُ الإِيجَابِيُّ: تأثیر مثبت.
الأثَرُ البَالِغُ: تأثیر فراوان.
الأثَرُ التَّذْكَارِيُّ: تندیس یادبود.
الأثَرُ الخَالِدُ: اثر ماندگار / اثر جاودان.
الأثَرُ الخَفِيُّ: تأثیر پنهان.
الأثَرُ السَّلْبِيُّ: تأثیر منفی.
الأثَرُ السَّيِّئُ: تأثیر بد.
الأثَرُ الطَّوِيلُ المَدى: تأثیر بلند مدت.

الأَثَـرُ العَمِيـقُ: تـأثیر ژرف/ تـأثیر عمیق.
أَثَرُ القَدَمِ: جای پا / ردّ پا.
الأَثَرُ الكَبِيرُ: تأثیر زیاد.
الأَثَرُ المُباشِرُ: تأثیر مستقیم.
الأَثَـرُ المَحْمُـودُ: تـأثیر خـوب و پسندیده.
الأَثَرُ المُضَاعَفُ: تأثیر دو چندان.
أَثَّـرَ سَـلْباً عَلَـى[...]: تـأثیر منفـی بر[...]گذاشت.
أَثَّرَ سَلْباً: تأثیر منفی گذاشت.
أَثَّرَ سَلْبِيّاً: تأثیر منفی گذاشت.
إِثْرَ: به‌دنبالِ / در پی.
إِثْرَاءُ الأَدَبِ: غنی نمودن ادبیات.
الإِثْرَاءُ: غنا بخشیدن / بارور ساختن.
أَثَرِيٌّ: باستانی / قدیمی.
أَثْقَلَ كَاهِلَهُ: بر دوشش سنگینی کرد / بـر او گران آمد / او را آزرد / او را ناراحت کرد / او را خسته کرد.
أَثْلَجَ النَّفْسَ: دل را خنک نمود.
أَثْلَـجَ صَـدْرَهُ: خوشـحالش کـرد / دلخوشش کرد / خشنودش ساخت / خرسندش کرد.
أَثْمَرَتِ الجُهُودُ: تلاش‌هـا نتیجـه داد / تلاش‌ها به ثمر نشسـت / کوشـش‌هـا مثمر ثمر واقع شد.
أَثْمَرَتِ المُفَاوَضَـاتُ: مـذاکرات بـه نتیجه رسید/ گفتگوها نتیجه داد.
أَثناءَ القِيام بـ[...]: هنگـام انجـام دادنِ [...].
أَثْنَىٰ عَلَيْهِ: او را ستود / او را ستایش کـرد / او را تحسـین نمـود / از او تعریف کرد / از او تجلیل کرد.
أثينا: آتن (پایتخت یونان).
إثيوبيا: اتیوپی (کشوری در شرق آفریقا).
أَجَـابَ إِيجَابِيّـاً: پاسـخ مثبـت داد/ جواب مثبت داد/ پذیرفت.
أَجَـابَ سَـلْباً: پاسـخ منفـی داد / جـواب منفـی داد / جـواب ردّ داد / نپذیرفت / ردّ کرد.
الإجَابَـةُ القَصِـيرَةُ: جـواب کوتـاه / پاسخ کوتاه.
الإجَابَـةُ الكَامِلَـةُ: جـواب کامـل / پاسخ کامل.
الإجَابَةُ المُقْنِعَةُ: جواب قانع کننده/ پاسخ قانع کننده.

الإجَازَةُ الِاضْطِرَارِيَّةُ: مرخصی استعلاجی.
الإجَازَةُ المَرَضِيَّة: مرخصی پزشکی / گواهی پزشکی / مرخصی استعلاجی.
إجازةٌ تَشْجِيعِيَّةٌ: مرخصی تشویقی.
إجازةٌ رَسْمِيَّةٌ: مجوّز رسمی / پروانه‌ی رسمی / جواز رسمی/ مرخصی رسمی.
إجازةٌ سَنَوِيَّةٌ: مرخصی سالانه.
إجازةٌ مُؤَقَّتَةٌ: پروانه‌ی موقت / جواز موقت.
الإجَازَةُ: اذن / رخصت / تعطیلی / مرخصی/ مجوّز/ پروانه/ گواهی.
إجَازَةُ الاِسْتِيَرادِ: مجوّز واردات / پروانه‌ی واردات.
إجَازَةُ الأُمُومَةِ: مرخصی زایمان.
إجَازَةُ البِنَاءِ: مجوّز ساخت/ جواز ساخت/ پروانه‌ی ساخت.
إجَازَةُالتَّصْدِيرِ: جواز صادرات / مجوّز صادرات / پروانه‌ی صادرات.
الإجَازَةُ الدّراسِيَّةُ: مرخصی تحصیلی.
إجَازَةُ السَّوْقِ: گواهی‌نامه‌ی رانندگی.
إجَازَةُ السِّيَاقَةِ: گواهی‌نامه‌ی رانندگی.
إجَازَةُ الصَّيْف: مرخصی تابستان.
إجَازَةُ المُحَامَاةِ: پروانه‌ی وکالت / جواز وکالت.
إجَازَةُ الوِلادَةِ: مرخصی زایمان.
اِجْتَازَ الحُدُودَ: از مرز عبور کرد / مرز را پشت سر گذاشت.
اِجْتَازَ العَوائِق: موانع را پشت سر گذاشت / مشکلات را پشت سر نهاد / از موانع گذشت / از مشکلات عبور کرد.
اِجْتَازَ: عبور کرد / پشت سر نهاد / گذشت.
الاِجْتِثَاثُ: ریشه‌کن کردن / از بیخ در آوردن.
اِجْتِثَاثُ جُذُورِ الإرْهَابِ: ریشه کن کردن تروریسم.
اِجْتِثَاثُ جُذُورِ الأُمِّيَّةِ: ریشه‌کن کردن بیسوادی.
اِجْتِذَابُ الرَّسَامِيل: جذب سرمایه‌ها.

اِجْتَذَبَ اِهْتِمَامَهُ: توجه او را جلب کرد / نظر او را جلب کرد / اهتمام او را برانگیخت.

اِجْتَرَحَ: مرتکب شد/ انجام داد.

اِجْتَزَأَ: تجزیه کرد / بخش بخش نمود.

اِجْتِمَاعٌ أُسْبُوعِيٌّ: جلسه‌ی هفتگی/ نشست هفتگی.

اِجْتِمَاعٌ اِسْتِثْنَائِيٌّ: نشست استثنایی/ جلسه‌ی استثنایی.

اِجْتِمَاعٌ اِسْتِشَارِيٌّ: نشست مشورتی/ جلسه‌ی مشورتی.

اِجْتِمَاعٌ إقلِيمِيٌّ: اجلاس منطقه‌ای / نشست منطقه‌ای.

اِجْتِمَاعُ الجَمْعِيَّةِ العُمُومِيَّةِ: نشست مجمع عمومی/ جلسه‌ی مجمع عمومی.

اِجْتِمَاعُ الذِّرْوَةِ: نشست سران/ اجلاس سران/ جلسه‌ی سران/ همایش سران.

الاِجْتِمَاعُ الرُّبَاعِيُّ: اجلاس چهار جانبه/ نشست چهار جانبه.

اِجْتِمَاعُ السُّلَطَاتِ: دیدار مقامات / نشست مقامات/ جلسه‌ی مسؤولان.

الاِجْتِمَاعُ العَاشِرُ: دهمین نشست / نشست دهم.

اِجْتِمَاعُ المَائِدَةِ المُسْتَدِيرَةِ: میز گرد / مذاکره‌ی مستقیم.

اِجْتِمَاعُ المِثْلَيْنِ: جمع شدن دو حرفِ همانند در یک کلمه.

الاِجْتِمَاعُ المُغْلَقُ: جلسه‌ی محرمانه / جلسه‌ی پشتِ درهای بسته / نشست محرمانه/ جلسه‌ی سرّی/ جلسه‌ی غیر علنی.

اِجْتِمَاعُ المُنَظَّمَاتِ والمُؤَسَّسَاتِ الإِسْلَامِيَّةِ: نشست سازمان‌ها و مؤسّسات اسلامی.

اِجْتِمَاعُ النقيضين: جمع دو شیئ متضاد.

الاِجْتِمَاعُ الوِزَارِيُّ: اجلاس وزیران/ نشست وزیران.

اِجْتِمَاعٌ تَحْضِيرِيٌّ: جلسه‌ی مقدماتی / نشستِ مقدماتی.

اِجْتِمَاعٌ تَمْهِيدِيٌّ: جلسه‌ی مقدماتی / نشست مقدماتی.

اِجْتِمَاعٌ حَاشِدٌ: گردهمایی انبوه وفراوان.

اِجْتِمَاعٌ خِتَامِيٌّ: نشست پایانی / جلسه‌ی پایانی / نشست آخر / اختتامیه.

اِجْتِمَاعٌ دِبْلُومَاسِيٌّ: نشست سیاسی / جلسه‌ی سیاسی / میتینگ سیاسی / نشست دیپلماتیک.

اِجْتِمَاعٌ دَوْرِيٌّ: نشست دوره‌ای / جلسه‌ی دوره‌ای.

اِجْتِمَاعُ دُوَلِ الأَعْضَاءِ: نشست کشورهای عضو / جلسه‌ی کشورهای عضو.

اِجْتِمَاعٌ رَسْمِيٌّ: جلسه رسمی / گردهمایی رسمی / اجلاسیه‌ی رسمی / نشست رسمی.

اِجْتِمَاعٌ سِرِّي: نشست محرمانه / جلسه‌ی محرمانه.

اِجْتِمَاعٌ سِلْمِيٌّ: اجتماع آرام / اجتماع مسالمت آمیز / گردهمایی بدون خشونت / نشست مسالمت آمیز / تحصن.

اِجْتِمَاعٌ سَنَوِيٌّ: نشست سالانه / جلسه‌ی سالانه / کنفرانس سالانه / اجلاسیه‌ی سالانه.

اِجْتِمَاعٌ طَارِئٌ: اجلاس اضطراری / اجلاس فوق‌العاده / نشست فوق‌العاده.

اِجْتِمَاعٌ عَاجِلٌ: جلسه‌ی فوری / نشست فوری / جلسه‌ی ضروری / جلسه‌ی اضطراری / اجلاس فوری.

اِجْتِمَاعٌ عَامٌّ: جلسه‌ی عمومی / نشست همگانی / گردهمایی عمومی / همایش عمومی / اجلاس عمومی / نشست عمومی.

اِجْتِمَاعٌ غَيْرُ رَسْمِيّ: جلسه‌ی غیر رسمی / نشست غیر رسمی.

اِجْتِمَاعٌ غَيْرُ عَادِيّ: نشست غیر عادی / جلسه‌ی غیر عادی.

اِجْتِمَاعٌ غَيْرُ مُتَوَقَّعٍ: جلسه‌ی غیر منتظره / جلسه‌ی اضطراری / کنفرانس غیر منتظره.

اِجْتِمَاعُ مَجْلِسِ الوُزَرَاءِ: نشست هیئت دولت / جلسه‌ی هیئت دولت / اجلاس وزیران.

اِجْتِمَاعٌ مُشْتَرَكٌ: نشست مشترک / جلسه‌ی مشترک.

اِجْتِمَاعٌ مُقبِلٌ: جلسه‌ی آینده / نشست بعدی.

اِجْتِمَاعٌ وُزَارِيٌّ: نشست کابینه / جلسه‌ی کابینه.

الاِجْتِمَاعَاتُ التَّحْضِيرِيَّةُ: نشست‌های مقدّماتی/ جلسات مقدّماتی.

الاِجْتِمَاعَاتُ الشَّكْلِيَّةُ: نشست‌های شکلی / جلسات صوری.

الاِجْتِمَاعِيُّ: کسی که با دیگران ارتباط برقرار می‌کند / اجتماعی.

اِجْتَمَعَ بِـ أو إلى أو مَع[...]: دیدار نمود با[...] / گفتگو کرد با[...].

اجْتِنَابُ الآثَامِ: پرهیز از گناهان/ دوری از معاصی.

اجْتِنَابُ الطَّاغُوتِ: دوری از طاغوت.

اجْتِنَابُ المَعْصِيَّةِ: پرهیز از گناه/ دوری از گناه.

الاِجْتِيَاحُ العَسْكَرِيُّ: اشغال نظامی.

الاِجْتِيَاحُ: درنوردیدن / درهم کوبیدن/ اشغال نمودن.

اِجْتِيَازُ اِخْتِبَارِ القُبُولِ: گذر از آزمون ورودی / پشت‌سر نهادن آزمون ورودی/ قبول شدن از کنکور.

اِجْتِيَازُ الأَزَمَاتِ: گذر از بحران‌ها / پشت سر نهادن بحران‌ها / عبور از بحران‌ها.

اِجْتِيَازُ التَّقَاطُعِ: عبور از چهارراه.

اِجْتِيَازُ الحَواجِزِ: عبور از موانع / پشت سر نهادن موانع.

اِجْتِيَازُ الصِّرَاطِ: گذر از پُل صراط / پشت سر نهادن پل صراط / عبور از پل صراط.

اِجْتِيَازُ الصِّعَابِ: گذر از سختی‌ها / پشت سر گذاشتن سختی‌ها و مشکلات.

اِجْتِيَازُ العَامِ الدِّرَاسِي بِنَجَاحٍ: پشت سر نهادن سال تحصیلی با موفقیت.

اِجْتِيَازُ العَقَبَةِ: گذر از گردنه / پشت سر نهادن گردنه.

اِجْتِيَازُ المَرْحَلَةِ الاِبْتِدَائِيَّةِ بِنَجَاحٍ: پشت سر نهادن مرحله‌ی ابتدایی با موفقیت.

اِجْتِيَازُ المَعْبَرِ الحُدُودِيِّ: عبور از گذرگاه مرزی.

اِجْتِيَازُ حَاجِزِ الصَّوْتِ: شکستن دیوار صوتی / عبور از دیوار صوتی.

اِجْتِيَازُ مَرْحَلَةِ الخَطَرِ: گذر از مرحله‌ی خطر / پشت سر نهادن مرحله‌ی خطر / عبور از مرحله‌ی خطر.

اِجْتِيَازُ هَذِهِ الفَتْرَةِ: گذر از این مرحله / پشت سر نهادن این مرحله / عبور از این مرحله.

اِجْتِيَازُ هَذِهِ المَرْحَلَةِ الخَطِيرَةِ: گذر از این مرحله‌ی خطرناک / پشت سر گذاشتن این مرحله‌ی حسّاس.

أَجَّجَ أَحْقَادَهُمْ: کینه‌ی آنان را شعله ور ساخت / خشم آنان را ملتهب کرد.

أَجَّجَ مَشَاعِرَ المُسْلِمِينَ: احساسات مسلمانان را برانگیخت / احساسات مسلمانان را تحریک کرد.

أَجَّجَ نِيرَانَ الحَرْبِ: آتش جنگ را شعله‌ور ساخت / آتش جنگ را ملتهب کرد.

أَجَّجَ نِيرَانَ الفِتْنَةِ: آتش فتنه را برانگیخت / آتش فتنه را شعله‌ور ساخت.

أَجَّجَ نِيرَانَ الفُرْقَةِ: آتش تفرقه را بر افروخت.

أَجَّجَ نِيرَانَ الشَّتَاتِ: آتش چند دستگی را بر افروخت.

أَجَّجَ: شعله‌ور ساخت / برافروخت/ ملتهب ساخت/ برانگیخت.

الأَجْدَاثُ الرُّخَامِيَّةُ: قبرهایی با سنگ‌های مرمر.

أَجْرٌ بِالسَّاعَةِ: ساعت مُزد .

أَجْرٌ نَقْدِيٌّ: پاداش نقدی.

إِجْرَاءُ المُبَاحَثَاتِ مَعَ[...]: مذاکره با [...]/ گفتگو با[...].

إِجْرَاءَاتٌ إِحْتِرَازِيَّةٌ: اقدامات پیشگیرانه/ تدابیر پیشگیرانه.

إِجْرَاءَاتٌ إِحْتِيَاطِيَّةٌ: اقدامات احتیاطی / تدابیر احتیاط‌آمیز / اقدامات احتیاط آمیز / اقدامات پیشگیرانه.

إِجْرَاءَاتٌ إِدَارِيَّةٌ: تدابیر اداری / اقدامات اداری / تصمیمات اداری / مقرّرات اداری / ضوابط اداری.

إِجْرَاءَاتٌ إِسْتِفْزَازِيَّةٌ: اقدامات تشنج‌زا / اعمال تحریک‌آمیز / اقدامات تحریک‌کننده / اعمال تشنج‌آفرین / تدابیر تحریک‌کننده.

إِجْرَاءَاتُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: اقدامات سازمان ملل متحد/ تدابیر سازمان ملل متحد.

الإجْـرَاءَاتُ الأمْنِيَّـــةُ: اقــدامات امنيتــی/ تــدابير امنيتــی/ مقــرّرات امنيتی.

إجْرَاءَاتُ التَّسْجِيلِ: اقدامات ثبت نام/ تدابير ثبت نام.

إجْـــرَاءَاتُ التَّقَشُّـــفِ: اقـــدامات رياضتی/ تدابير رياضی.

الإجْرَاءَاتُ الدّبلُومَاسِيَّةُ: اقـدامات ديپلماتيک/ تدابير ديپلماتيک.

إجْـــرَاءَاتُ الطَّـــوَارِئ: تـــدابير اضــطراری / اقــدامات اضــطراری / تدابير فوق‌العاده.

الإجْـرَاءَاتُ العُدْوَانِيَّـــةُ: اقـــدامات تجاوزكارانه.

إجْـــرَاءَاتُ القَبْضَـــةِ الحَدِيدِيَّـــةِ: اقدامات مشت آهنين/ تدابير مشــت آهنينی.

الإجْـــرَاءَاتُ القَمْعِيَّـــةُ: اقـــدامات سركوبگرانه/ تدابير سركوبگرانه.

إجْرَاءَاتُ المُرُورِ: مقرّرات راهنمايی و رانندگی / قوانين راهنمايی و رانــدگی / ضـــوابط راهنمـــايی و رانـــدگی / آيين‌نامه‌ی راهنمايی و رانندگی.

الإجْـرَاءَاتُ المُنَاسِـبَةُ: اقــدامات مناسب / تدابير مناسب.

إجْـرَاءَاتٌ اِنْتِخَابِيَّـةٌ: آيـين نامـه‌ی انتخابــاتی / اقــدامات انتخابــاتی / مقـــرّرات انتخابـــاتی / ضـــوابط انتخاباتی/ تدابير انتخاباتی.

إجْرَاءَاتٌ اِنْتِقَامِيَّةٌ: اقدامات تلافـی جويانه/ تدابير انتقامی.

إجْـرَاءَاتٌ أوَّلِيَّـةٌ: اقـدامات اوّليــه / تصميمات اوّليه / تدابير اوّليه.

إجْرَاءَاتٌ بَدِيلَةٌ: اقدامات جايگزين.

إجْرَاءَاتٌ تَحَفُّظِيَّةٌ: اقدامات محتاطانه / اقـدامات احتيــاط‌آميــز / اقــدامات محافظه كارانه/ تدابير احتياطی.

إجْـــرَاءَاتٌ تَعَسُّـــفِيَّةٌ: اقـــدامات ظالمانه/ مقرّرات ستمگرانه.

إجْرَاءَاتٌ تَمْهِيدِيَّةٌ: اقدامات اوّليـه / اقــدامات مقــدّماتی / تصـــميمات اوّليه/ تدابير اوّليّه.

إجْرَاءَاتٌ ثَقَافِيَّةٌ: اقدامات فرهنگی/ تدابير فرهنگی.

إجْـرَاءَاتٌ جَدِيـدَةٌ: اقــدامات تــازه / تدابير تازه.

إجْرَاءاتٌ جَذْرِيَّةٌ: اقدامات ریشه‌ای / اقدامات اساسی/ تدابیر اساسی.

إجْرَاءاتٌ حُكُومِيَّةٌ: اقدامات حکومتی / اقدامات دولتی/ تدابیر دولتی.

إجْرَاءاتٌ خاصَّةٌ: تدابیر ویژه / اقدامات ویژه / تصمیمات ویژه / مقرّرات ویژه.

إجْرَاءاتٌ دِبْلُومَاسِيَّةٌ: اقدامات دیپلماتیک/ تدابیر دیپلماتیک.

إجْرَاءاتٌ رَادِعَةٌ: اقدامات بازدارنده / تدابیر بازدارنده.

إجْرَاءاتٌ رَمْزِيَّةٌ: اقدامات سمبلیک/ تدابیر سمبلیک.

إجْرَاءاتٌ سَرِيعةٌ: اقدامات سریع/ تدابیر سریع.

إجْرَاءاتٌ شَرْعِيَّةٌ: اقدامات قانونی / مقرّرات قانونی/ تدابیر قانونی.

إجْرَاءاتٌ صَارِمَةٌ: اقدامات قاطعانه.

إجْرَاءاتٌ عَسْكَرِيَّةٌ: اقدامات نظامی/ تدابیر نظامی.

إجْرَاءاتٌ غَيْرُ شَرْعِيَّةٍ: اقدامات غیر قانونی.

إجْرَاءاتٌ قَضَائِيَّةٌ: اقدامات قضایی / تدابیر قضایی.

إجْرَاءاتُ قُوَّاتِ الاِحْتِلَالِ ضِدَّ المَسَاجِدِ وَ دوُرِ العِبَادَةِ فِي قِطَاعِ غَزَّةَ: اقدامات نیروهای اشغالگر علیه مساجد ومراکز عبادت در نوار غزه.

إجْرَاءاتٌ قَهْرِيَّةٌ: اقدامات خشونت‌آمیز / تدابیر شدید / تدابیر قهرآمیز / تدابیر خشن / اقدامات شدید.

إجْرَاءاتٌ لِلْحَدِّ مِنَ التَّضَخُّمِ: اقدامات برای جلوگیری از تورّم.

إجْرَاءاتٌ لِمُحَارَبَةِ الفَقْرِ: اقداماتِ مبارزه با فقر/ تدابیر مبارزه با فقر.

إجْرَاءاتٌ مُعادِيَةٌ لِلْإِسْلَامِ: اقدامات ضدّ اسلامی.

إجْرَاءاتٌ مُعَوِّقَةٌ: تدابیر بازدارنده / اقدامات بازدارنده / تدابیر پیشگیرانه / اقدامات پیشگیرانه.

إجْرَاءاتٌ مُلائِمَةٌ: اقدامات مناسب/ تدابیر مناسب.

إجْرَاءاتٌ وِقَائِيَّةٌ: اقدامات پیشگیرانه/ تدابیر پیشگیرانه.

إجْرَاءاتٌ هَمَجِيَّةٌ: اقدامات وحشیانه / اقدامات دد منشانه / اقدامات غیر انسانی.

الإجْرَاءَاتُ: تدابیر / تصمیمات / آیین‌نامه / اقدامات / مقرّرات / ضوابط / احکام / قوانین.

إجْرَاءاتٌ إسْنَادِيَّةٌ: اقدامات حمایتی/ تدابیر پشتیبانی.

الإجْرَاءاتُ التَّنفِيذِيَّةُ: اقدامات اجرایی/ تدابیر اجرایی.

الإجْرَاءَاتُ الصَّارِمَةُ: اقدامات قاطع/ تدابیر قاطع.

الإجْرَاءاتُ المُضَادَّةُ لِلْإنْسَانِيَّةِ: اقدامات ضد بشری/ تدابیر ضد انسانی.

أجْرٌ إضافيٌّ: پاداش اضافی.

إجْرَامُ الصَّهَايِنَةِ: جنایت صهیونیست‌ها.

إجْرَامٌ بَشِعٌ فِي حَقِّ الإنْسَانِيَّةِ: جنایت زشت علیه انسانیّت.

إجْرَامُ حِزْبِ البَعْثِ تِجَاهَ المُسْلِمِينَ: جنایت حزب بعث علیه مسلمانان.

إجْرَامٌ عَسْكَرِيٌّ: جنایت نظامی.

إجْرَامٌ عَظِيمٌ: جنایت بزرگ.

إجْرَامٌ في حَقِّ المَرْأةِ: جنایت علیه زن.

إجْرَامٌ مُنَظَّمٌ: جنایت سازمان یافته.

الإجْرامُ: جنایت / جرم / بزهکاری / تبهکاری / جنایت کردن / مرتکب جنایت شدن.

الإجْرامِيُّ: جنایتکار / مجرم.

أُجْرَةُ التَّاكْسِي: کرایه تاکسی.

أُجْرَةُ التَّخْزِينِ: هزینه‌ی انبارداری.

أُجْرَةُ الخَبِيرِ: دستمزد کارشناس / هزینه‌ی کارشناس.

أُجْرَةُ السُّعاةِ: پای رنج / انعام و پاداشی که به قاصد یا میهمان داده شود (مقابل دسترنج).

أُجْرَةُ السَّكَنِ: کرایه‌خانه / اجاره‌ی منزل.

أُجْرَةُ العَمَلِ الإضَافِيِ: حق العملِ اضافه کاری.

أُجْرَةُ العَمَلِ: حَق الزحمه/ دستمزد / کارمزد.

أُجْرَةُ القَدَمِ: پای رنج / انعام و پاداشی که به قاصد یا میهمان داده شود. (مقابل دسترنج).

أُجْرَةُ المُحَامِي: حق الوكاله/ هزینه‌ی وکیل.

أُجْرَةُ المِيَاهِ: آب بها.

أُجْرَةُ النَّقْلِ: کرایه‌ی حمل‌ونقل.

أُجْرَةٌ ثابتةٌ: کرایه‌ی ثابت.

أُجْرَةٌ صَافِيَةٌ: دستمزد خالص/ حقوق خالص.

أَجْرٌ زَهِيدٌ: دستمزد اندک / مُزد ناچیز.

أَجْرٌ غَيْرُ مُباشِرٍ: پاداش غیرمستقیم.

أَجْرٌ مُبَاشِرٌ: پاداش مستقیم.

أَجْرٌ يَوْمِيٌّ: روز مزد/ پاداش روزانه.

أَجْرَى اِتِّصَالاً هاتِفِيّاً بِـ[...]: با[...]ارتباط تلفنی برقرار کرد.

أَجْرَى اِتِّصَالاً: تماس برقرار کرد / رابطه برقرار کرد / ارتباط برقرار نمود.

أَجْرَى اِخْتِبَاراً: آزمایش کرد / تجربه کرد / امتحان کرد.

أَجْرَى الاِسْتِفْتَاءَ: نظر سنجی به عمل آورد.

أَجْرَى الحِوَارَ: گفتگو کرد.

أَجْرَى القُرْعَةَ: قرعه‌کشی نمود.

أَجْرَى القِصَاصَ: قصاص را جاری نمود.

أَجْرَى الكَلِمَةَ: صحبت نمود / سخنرانی کرد.

أَجْرَى اللِّقَاءَ: دیدار کرد / ملاقات نمود.

أَجْرَى تَحْقِيقاً: تحقیق به‌عمل آورد.

أَجْرَى تَعْدِيلاتٍ عَلَى الدُّسْتُورِ: تغییراتی را در قانون اساسی به‌وجود آورد.

أَجْرَى حِوَاراً مَعَ[...]: گفتگو کرد با[...] / مذاکره کرد با[...].

أَجْرَى عَمَلِيَّةً جِرَاحِيَّةً: عملیات جراحی انجام داد.

أَجْرَى لقاءاً: دیداری را به‌عمل آورد.

أَجْرَى لَهُ الفَحْصَ: او را معاینه کرد.

أَجْرَى مُحَادَثَاتٍ مَعَ[...]: گفتگو کرد با[...] / مذاکره نمود با[...].

أَجْرَى مُحَادَثَاتٍ: گفتگوهایی را انجام داد.

أَجْرَى مَعَهُ مُقَابَلَةً: با او مصاحبه کرد.

أَجْرَى مُقَابَلَةً مَعَ[...]: مصاحبه کرد با[...].

أَجْرَى: اجرا نمود / عملی کرد / انجام داد.

أجزَلَ الثَّناءَ: خیلی تعریف کرد / بسی ستود.

أجَّلَ إصْدَارَ الحُكْمِ: صدور حکم را به تأخیر انداخت.

أجَّلَ الاِجْتِمَاعَ: جلسه را به تأخیر انداخت / جلسه را به وقت دیگر موکول کرد.

أجَّلَ الاِنْتِخَابَاتِ: انتخابات را به تأخیر انداخت.

أجَلُ التَّسْلِيمِ: مهلت تحویل دادن.

أجَّلَ الدَّعْوَى إلَى جَلْسَةٍ أُخْرَى: شکایت را به جلسه‌ای دیگر موکول کرد.

أجَلُ الدَّفْعِ: مهلت پرداخت نمودن.

أجَلُ العَقْدِ: مهلتِ قرارداد.

أجَّلَ القَرَارَ: تصمیم را به وقت دیگری موکول کرد.

أجَّلَ تَنْفِيذَ الحُكْمِ: اجرای حکم را به تأخیر انداخت.

أجَلٌ غَيْرُ مُسَمًّى: مدّت نامعلوم / مهلت نا معیّن.

أجَلٌ قَانُونِيٌّ: مهلت قانونی.

أجَلٌ مُحَدَّدٌ: مهلت مشخّص شده / موعد مقرَّر.

أجَلٌ مَمْنُوحٌ: مهلت داده شده.

أجَلْ: آری! /بله.

أجَلٌ: زمان مرگ / مدّت / پایان وقت / نسیه.

إجلاءُ الجَرْحَى: تخلیه‌ی مجروحان.

الإجْلاءُ: دور کردن / منتقل ساختن / تخلیه نمودن.

أجْلَسَهُ عَلَى مَكَانِهِ: او را بر جایش نشاند.

إجمَاعٌ فِي الرَّأْيِ: اتفاق آراء / همصدایی.

إجمالاً: روی هم رفته/ به‌طور خلاصه.

الإجْمَالِيَّةُ: تولید ناخالص / سود ناخالص / کلّی / روی هم رفته / مجموعاً.

إجمَالِيءالنَّاتِجِ المَحَلِّي: تولید ناخالص ملّی.

الأجْمَةُ: بیشه‌ی شیَر.

أجْمِلْ بِهَا!: چه زیباست!/ چقدر زیباست!

أجنَبِيٌّ: بیگانه / خارجی / غیر بومی / غریب / تبعه‌ی بیگانه.

أَجِنَّةُ الزَّهْرِ: جوانه‌های گل.
الأَجِنْـدَةُ الإصْـلَاحِيَّةُ: طـرح‌هـای اصلاح گرایانه.
الأَجِنْدَةُ الدُّوَلِيَّةُ: طرح‌های بین‌المللی.
الأَجِنْدَةُ السِّرِّيَةُ: برنامه‌هـای سرّی/ طرح‌های محرمانه.
الأَجِنْدَةُ السِّياسِيَّةُ: طـرح و برنامـه سیاسی.
الأَجِنْـدَةُ: دسـتور كـار/ برنامـه/ دفتـر یادداشت/ دفتر کارهـای روزانـه/ جـدول اعمال/ طرح سیاسی.
أَجِنْدَةُ الِاجْتِمَاعِ: دستور کار جلسه.
الأَجْوَاءُ الإيجَابِيَّةُ: فضاهای مثبت.
الأَجْـوَاءُ الخَانِقَـةُ: فضـاهای خفه‌کننده.
الأَجْوَاء السَّامَّةُ: فضاهای مسموم و آلوده.
الأَجْوَاءُ السِّياسِيَّةُ: فضاهای سیاسی.
الأَجْوَاءُ المُنْفَتِحَةُ: فضاهای باز.
أَجْوَاءٌ رُوحَانِيَّةٌ: فضای روحانی / جـوّ روحانی.
أَجْوَاءٌ سَاحِرَةٌ: فضای سحرانگیز / جـوّ سحرانگیز.
أَجْوَاءٌ سَامَّةٌ خَانِقَةٌ: فضـای سـمّی و خفه کننده/ جوّ سمّی و خفه کننده.
أَجْوَاءُ عَدَمِ الرِّضا: فضای نارضایتی / جوّ نارضایتی.
أَجْوَاءٌ مُتَشَـنِّجَةٌ: فضـای متشـنّج / جوّ متشنّج.
أَجْوَاءٌ مُتَوَتِّرَةٌ: فضای متشنّج / جـوّ متشنّج.
أَجْوَاءٌ مَشْحُونَةٌ: فضای آکنده / جوّ آکنده.
الأَجْوَاءُ البَدِيعَةُ الطَّلِقَـةُ: فضـاهای دل انگیز و آزاد.
أَجْوَاءٌ خِيَالِيَّةٌ: جوّ خیـالی / فضـای خیالی.
الأَجْوِبَـةُ المُسْـكِتَةُ: جـواب‌هـای دندان‌شکن.
أُجُورُ الشَّحْنِ: کرایه‌ی حملِ بار.
أَجْوَف: توخالی / پوچ.
إِجْهَاضُ الصَّـحْوَةِ الإسْـلامِيَّةِ: در نطفه خفه کردن بیداری اسلامی.
إِجْهاضٌ قَانُونِيٌّ: سقط جنین قانونی / کورتاژ قانونی.
الإِجْهَاضُ: سقط جنین / کورتاژ.

أَجْهَدَ نَفْسَهُ: خود را به زحمت انداخت.
الأَجْهِزَةُ الإِدَارِيَّةُ: دستگاه‌های اداری / سیستم‌های اداری.
الأَجْهِزَةُ الإِسْتِخْبَارَاتِيَّةُ: دستگاه‌های اطلاعاتی و جاسوسی / سیستم‌های اطلاعاتی.
الأَجْهِزَةُ الإِعْلَامِيَّةُ: دستگاه‌های رسانه‌ای / سیستم‌های رسانه‌ای.
الأَجْهِزَةُ الإِلِكْتُرُونِيَّةُ: دستگاه‌های دیجیتالی/ سیستم‌های الکترونیکی.
الأَجْهِزَةُ الأَمْنِيَّةُ: دستگاه‌های امنیتی / سیستم‌های امنیتی.
الأَجْهِزَةُ الأُوتُومَاتِيَّةُ: دستگاه‌های اتوماتیک / سیستم‌های اتوملتیک.
الأَجْهِزَةُ الآلِيَّةُ: دستگاه‌های خودکار / سیستم‌های خودکار.
الأَجْهِزَةُ التَّشْرِيعِيَّةُ: دستگاه‌های قانون‌گذار / سیستم‌های قانون‌گذار.
الأَجْهِزَةُ التَّنَاسُلِيَّةُ: دستگاه تناسلی / سیستم تناسلی.
الأَجْهِزَةُ التَّنْفِيذِيَّةُ: دستگاه‌های اجرایی / سیستم‌های اجرایی.
الأَجْهِزَةُ الحُكُومِيَّةُ: دستگاه‌های حکومتی / دستگاه‌های دولتی / سیستم‌های حکومتی.
الأَجْهِزَةُ الدِّعَائِيَّةُ: دستگاه‌های تبلیغاتی / سیستم‌های تبلیغاتی.
الأَجْهِزَةُ الدِّيمُقْرَاطِيَّةُ: سیستم‌های دمکراتیک.
الأَجْهِزَةُ الذَّكِيَّةُ: سیستم‌های هوشمند / دستگاه‌های هوشمند.
الأَجْهِزَةُ الرَّسْمِيَّةُ: دستگاه‌های رسمی / سیستم‌های رسمی.
الأَجْهِزَةُ الرَّقَابِيَّةُ: دستگاه‌های نظارتی / سیستم‌های نظارتی.
الأَجْهِزَةُ السِّيَاسِيَّةُ: دستگاه‌های سیاسی / سیستم‌های سیاسی.
الأَجْهِزَةُ الصَّوْتِيَّةُ: سیستم‌های صوتی/ دستگاه‌های صوتی.
الأَجْهِزَةُ العَسْكَرِيَّةُ: سیستم‌های نظامی/ دستگاه‌های نظامی.
الأَجْهِزَةُ العَصَبِيَّةُ: دستگاه‌های عصبی/ سیستم‌های عصبی.
الأَجْهِزَةُ القَاذِفَةُ لِلصَّوارِيخ: دستگاه‌های پرتاب کننده‌ی موشک / سیستم‌های پرتاب کننده‌ی موشک.

الأَجْهِزَةُ القَمْعِيَّةُ: نظام‌های سرکوبگر / سیستم‌های سرکوبگر.

الأَجْهِزَةُ الكَهْرُبَائِيَّةُ: دستگاه‌های برقی / سیستم‌های برقی.

الأَجْهِزَةُ المُتَطَوِّرَةُ: دستگاه‌های پیشرفته / سیستم‌های پیشرفته.

الأَجْهِزَةُ المَحَلِّيَّةُ: دستگاه‌های محلّی / سیستم‌های محلّی.

أَجْهِزَةُ المُخْتَبَراتِ: دستگاه‌های آزمایشگاهی/ سیستم‌های آزمایشگاهی.

الأَجْهِزَةُ المَسْمُوعَةُ والمَرْئِيَّةُ: دستگاه‌های سمعی‌وبصری / سیستم‌های سمعی‌وبصری.

الأَجْهِزَةُ المَسْؤُولَةُ: دستگاه‌های مسؤول / سیستم‌های مسؤول.

الأَجْهِزَةُ المَصْرِفِيَّةُ: نظام‌های بانکی / سیستم‌های بانکی.

الأَجْهِزَةُ المُعَقَّدَةُ: دستگاه‌های پیچیده / سیستم‌های پیچیده / نظام‌های پیچیده.

الأَجْهِزَةُ المَعْنِيَّةُ: دستگاه‌های مربوطه / سیستم‌های مربوطه.

الأَجْهِزَةُ المِيكَانِيكِيَّةُ: دستگاه‌های مکانیکی / سیستم‌های مکانیکی.

الأَجْهِزَةُ الهَضْمِيَّةُ: دستگاه گوارش / سیستم گوارش.

الأَجْهِزَةُالإِجْرَامِيَّةُ: نظام‌های جنایتکار / دستگاه‌های جنایتکار.

أَجْهَشَ بِالبُكاءِ: هق‌هق گریه کرد / زیر گریه زد.

أَجْهَضَتِ المَرْأَةُ: سقط جنین کرد / زن سقط جنین نمود.

أَجْيَالٌ قَادِمَةٌ: نسل‌های آینده.

أَجْيَالٌ نَاشِئَةٌ: نسل‌های جوان.

الأَجْيَالُ: نسل‌ها.

الأَجِيرُ: مزدور.

أُحَادِيُّ التَّفْكِيرِ: یک جانبه نگری.

أُحَادِيُّ التَّكَافُؤِ: نابرابرانه.

أُحَادِيُّ الجَانِبِ: یک‌جانبه / یک‌سویه / یک‌طرفه / یک‌بُعدی.

أُحَادِيُّ الحِزْبِ: تک‌حزبی / یک‌حزبی.

أُحَادِيُّ الخَلِيَّةِ: تک‌سلولی.

أُحَادِيُّ القُطْبِ: تک‌قطبی.

أُحَادِيُّ اللَّوْنِ: تک‌رنگ.

أَحَادِيُّ المُحَرِّكِ: یک موتوره / تک موتوره.
أَحَادِيُّ المِحْوَرِ: تک محور / یک محور.
أَحَادِيُّ النَّوَاةِ: یک هسته‌ای.
أُحَادِيُّ دي أُكْسِيدِ الكَرْبُونِ: منوکسید کربن.
الإحَاطَةُ بِسِيَاجٍ: نرده کشیدن.
أَحَالَ إِلَى[...]: ارجاع داد به[...] / حواله کرد به[...] / واگذار نمود به[...] / محوّل کرد به[...].
إحالـةُ الخِـلافِ: ارجـاع دادن اختلاف.
الإحَالَةُ عَلَى التَّقاعُـدِ: بازنشست کردن.
أَحَالَهُ عَلَى المَعَاشِ: او را بازنشست کرد.
إِحْبَـاطُ الانْقِـلابِ: ناکـام سـاختن کودتا / خنثی کردن کودتا.
إِحْبَاطُ الرُّوحِ الجِهَادِيَّةِ: از بین بردن روحیه‌ی جهاد گرانه.
إِحْبَاطُ المُؤَامَرَةِ: خنثی سازی توطنه / نقش بر آب کردن دسیسه / بی اثر کردن توطنه / کشف توطنه / عقیم ساختن توطنه / خنثی کردن توطنه / ناکام گذاشتن توطنه.
الإِحْبَاطُ النَّفْسِيُّ: شکست روحی / ناکامی روحی.
إِحْبَاطُ الهُجُومِ: دفع کردن حمله / خنثی کردن تهاجم / ناکام گذاشتن حمله.
إِحْبَاطُ ثَوابِ الطَّاعَاتِ: نابود کردن پاداش عبادت‌ها / از بین بردن ثواب طاعات.
إِحْبَـاطُ مُحَاوَلَـةِ الاغْتِيَـالِ: خنثی سازی طرح ترور / نا فرجام گذاشتن ترور / کشف سوءقصد به جان.
الإِحْبَاطُ: خنثی‌سازی / ناکام گذاشتن / احساس سرشکستگی / بی‌اثر ساختن / شکست / ناکامی / شکست دادن / نافرجام نمودن.
الإِحْبَاطَاتُ: ناکامی‌ها / شکست‌ها.
إِحْبَاطُ المُخَطَّطَات الهَدَّامَةِ: خنثی کردن توطنه‌های ویرانگر.
أَحْبَطَ: خنثی کرد / ناکام گذاشت / نقشِ بر آب نمود / عقیم ساخت.

أَحْبَطَ المُؤَامَرَةَ: توطئه را خنثی کرد.
أَحْبَطَ مُحَاوَلاتِ الغَرْبِ: تلاش‌های غرب را ناکام گذاشت.
اِحْتِباسُ الأَنْفِ: گرفتگی بینی .
اِحْتِباسُ البَوْلِ: بند آمدن ادرار / قهر مثانه.
الاِحْتِبـاسُ الحَـرارِيُّ: وارونگـی هـوا / وارونه شدن هوا / اِلنینو / پدیده‌ی النینو.
اِحْتَجَّ بِـ[...]: استدلال کرد به [...] / ادّعا نمود که [...].
اِحْـتَجَّ بِشَـأْنِ[...]: اعتـراض کـرد نسبت به [...] / معترض شد به[...] / مراتـب اعتـراض خـود را نـسبت بـه[...]اعلام کـرد / اعتـراض کـرد علیه[...] .
اِحْتَجَّ عَلَى[...]: اعتراض نمود به [...].
اِحْتِجَاجٌ رَسْمِيٌّ: اعتراض رسمی.
اِحْتِجَـاجٌ شَـدِيدُ اللَّهجَـةِ: اعتـراض شدید اللّحن.
اِحْتِجَاجَــاتٌ وَاسِــعَةُ النِّطــاقِ: اعتراضــات پردامنــه / اعتراضــات گسترده / نارضایتی‌های فراگیر.
الاِحْتِجَاجُ: اعتراض / نارضایتی.

اِحْتِجَاجـاً عَلَـى[...]: در اعتـراض به[...] / به نشانه‌ی اعتراض به [...].
اِحْتِجَاجَــاتُ السُّــودِ الوَاسِــعَةُ: اعتراضات گسترده‌ی سیاه پوستان.
الاِحْتِجَاجَـاتُ الطُّلَّابِيَّـةُ: تظـاهرات دانشجویی/ نارضایتی‌های دانشجویی.
اِحْتِجَاجَـاتُ الطَّلَبَــةِ العَاصِــفَةُ: اعتراضات شدید دانشجویی.
اِحْتِجَاجَــــاتٌ بِعَــــدَمِ نَزَاهَــــةِ الاِنْتِخَابَاتِ: اعتراضات علیه تقلّب در انتخابات.
اِحْتِجَاجَـاتٌ شَـعْبِيَّةٌ: اعتراضـات مردمی / نارضایتی‌های مردمی.
اِحْتِجَاجَاتٌ صَاخِبَةٌ: اعتراضـات پـر سروصدا/ نارضایتی‌های پر سرو صدا.
اِحْتِجَاجَــاتٌ ضِــدَّ الحُكُومَــةِ: اعتراضـــات علیـــه حکومـــت/ نارضایتی‌های علیه حکومت.
اِحْتِجَاجَـاتٌ عَارِمَـةٌ: اعتراضـات ویرانگر / نارضایتی‌های توفنده.
اِحْتِجَاجَــاتٌ عَرِيضَــةٌ تُطالِــبُ بِحُرِّيَّات أَوْسَعَ: اعتراضات گسـترده برای رسیدن به آزادی‌های بیشتر.

إِختِجَاجَاتٌ عَلَى الغَلاءِ: تظاهرات علیه بالارفتن قیمت‌ها / نارضایتی‌ها علیه گرانی.

إِختِجَاجَاتٌ عَنِيفَةٌ مُنَاهِضَةٌ لِلْحُكُومَةِ: اعتراضات شدید برضد دولت.

إِختِجَاجَاتٌ مُنَظَّمَةٌ: اعتراضات سازمان یافته.

إِختِجَاجٌ جَمَاعِيٌّ: اعتراض گروهی / اعتراض دسته جمعی.

إِختِجَازُ الرَّهَائِن: گروگان‌گیری.

إِختِجَازُ المُعَارِضِينَ السِّيَاسِيِّينَ: بازداشت مخالفان سیاسی.

إِختِجَازٌ لِعِدَّةِ سَاعَاتٍ: بازداشت چند ساعته.

الإِختِجَازُ: توقیف کردن / دستگیر کردن / زندانی نمودن / بازداشت کردن / ضبط کردن / مصادره کردن / در بند کشیدن / بلوکه کردن.

إِختَجَبَتِ الجَرِيدَةُ(أَوِ المَجَلَّةُ)عَنِ الصُّدُورِ: روزنامه (یا مجله) صادر نشد.

إِختَجَزَهُ رَهِيناً: او را به گروگان گرفت.

إِختِدَامُ الجَدَلِ: بالا گرفتن جدل.

إِختِدَامُ الصِّرَاعِ: تشدید درگیری / شدّت یافتن درگیری.

إِختِدَامُ القِتَالِ: تشدید جنگ/ شدّت یافتن جنگ.

إِختِدَامُ المِحَنِ: شدّت یافتن سختی‌ها وتنگناها.

إِختِدَامُ المَعْرَكَةِ: شعله‌ور شدن درگیری / شدت یافتن درگیری.

إِختِدَامُ المُنَافَسَةِ: شدّت یافتن رقابت / داغ شدن رقابت.

إِختِدَامُ المُنَاقَشَةِ: بالا گرفتن بگومگوها / شدّت یافتن اختلافات.

إِختِدَامُ النِّزَاعِ: بالا گرفتن نزاع / شدّت یافتن کشمکش.

الإِختِدَامُ: شعلمور شدن / تشدید یافتن / بالا گرفتن / شدّت پیدا کردن / داغ شدن.

إِختِدَامُ الأَزْمَةِ: شدت یافتن بحران / بالا گرفتن بحران.

إِختَدَمَ القِتَالُ: جنگ شعله‌ور شد / جنگ بالا گرفت .

الإِختِذَاءُ: پیروی کردن / تبعیت نمودن / دنباله‌روی کردن .

اِخْتَذَى الحِذَاءَ: کفش پوشید.
اِخْتَذَى مِثَالَهُ: به او اقتدا کرد / از وی تبعیت نمود.
الِاخْتِرَافِيَّةُ: حرفه‌ای‌گری.
اِحْتِرَامُ الذَّاتِ: عزّت نفس داشتن / خود را دست‌کم نگرفتن.
اِحْتِرَامُ الرَّأيِ الآخَرِ: احترام به نظر دیگران.
اِحْتِرَامُ الرَّأيِ المُخَالِفِ: احترام قایل شدن برای نظر مخالف.
اِحْتِرَامُ الشُّيُوخِ: احترام به بزرگترها.
اِحْتِرَامُ المُتَقَدِّمِينَ: احترام به گذشتگان.
اِحْتِرَامٌ مُتَبَادَلٌ: احترام دو جانبه / احترام دو طرفه / احترام متقابل.
اِحْتَرِسْ: بپرهیز / مواظب باش.
اِحْتَرَقَ غَضَباً: از شدت خشم بر افروخته شد.
اِحْتَسَبَ: حساب کرد / شمرد / گمان برد.
أُحْتُسِبَتْ رَكْلَةُ الجَزاء إِثْرَ عَرْقَلَةٍ مِنَ المُدافِعِ: پنالتی به دنبال خطایی از جانب مدافع گرفته شد.
اِحْتَضَنَتِ العاصِمَةُ مُؤتَمَرَ القِمَّةِ لِلدُّوَلِ الإِسْلامِيَّةِ: پایتخت شاهد برگزاری کنفرانس سران کشورهای اسلامی بود / پایتخت میزبان کنفرانس سران کشورهای اسلامی بود.
الِاحْتِفَاءُ بِذِكْرَى مَوْلِدِ النَّبَوِيِّ: بزرگداشت سالگرد تولد پیامبرﷺ.
الِاحْتِفَاءُ: بزرگداشت / استقبال گرم / ابراز احساسات(به هنگام استقبال).
اِحْتِفَاءُ الإِسْلامِ بِالْعِلْمِ والْعَمَلِ: تکریم جایگاه علم و کار از سوی اسلام.
اِحْتِفَالُ اِسْتِقْبَالِ الطُّلَّابِ الجُدُدِ: مراسم استقبال از دانشجویان جدید.
الِاحْتِفَالُ بِالْيَوْمِ العَالَمِيِّ لِلتُّرَاثِ: برگزاری مراسم روز جهانی میراث فرهنگی.
اِحْتِفَالٌ بَهِيجٌ: مراسم جشن و سرور / مراسم شاد.
اِحْتِفَالٌ تَأْبِينِيٌّ: مراسم بزرگداشت / مجلس بزرگداشت / مجلس یادبود / مراسم عزاداری / مراسم سوگواری / مراسم فاتحه‌خوانی.

إِحْتِفَالٌ جَمَاهِيرِيٌّ: مراسم مردمی / جشن عمومی.

إِحْتِفَالُ خِتامِ بَرنَامِجِ تَحفيظِ القُرآنِ الكَرِيمِ: مراسم پایان برنامه‌ی حفظ قرآن کریم.

إِحْتِفَالٌ رَسْمِيٌّ: مراسم رسمی.

إِحْتِفَالٌ فَخْمٌ: مراسم باشکوه / مراسم بزرگ.

إِحْتِفَالٌ لائِقٌ: مراسم شایسته و سزاوار.

إِحْتِفَالٌ مَيْمُونٌ: مراسم مبارک و خجسته.

الإِحْتِفَالُ: گرامیداشت / پاسداشت / مراسم / جشن.

إِحْتِفَالَاتُ التَّخَرُّجِ: جشن‌های فارغ التحصیلی.

إِحْتِفَالَاتُ الثَّوْرَةِ: جشن‌های انقلاب.

إِحْتِفَالَاتُ المِئَوِيَّةِ: جشن‌های صد ساله.

إِحْتِفَالَاتٌ تُصاحِبُها المُحَرَّماتُ: مراسماتی که کارهای حرام در آن انجام می‌شود.

إِحْتِفَالَاتٌ دِينِيَّةٌ: جشن‌های دینی / مراسمات دینی.

إِحْتِفَالَاتُ رَأْسِ السَّنَةِ: جشن‌های سرِ سال.

إِحْتِفَالَاتٌ رَسْمِيَّةٌ و دِينِيَّةٌ: مراسمات رسمی و دینی.

إِحْتِفَالَاتُ عَاشُورَاءَ: مراسمات عاشورا.

إِحْتِفَالَاتُ عِيدِ المِيلادِ: مراسمات جشن میلاد حضرت عیسی علیه‌السلام.

إِحْتِفَالَاتٌ قَوْمِيَّةٌ: جشن‌های ملّی / مراسمات ملّی.

إِحْتِفَالَاتٌ وَطَنِيَّةٌ: جشن‌های ملّی / مراسمات ملّی.

إِحْتِفَالِيةُ المَجَلَّةِ بِأَرْبَعِينَ عَاماً مِنْ عُمُرِهَا: جشن چهل ساله شدن مجله.

إِحْتِفَالِيةٌ سِتِّينِيَّةٌ: جشن‌های شصت سالگی.

إِحْتَفَظَ بِاسْمِهِ وَرَقْمِ هَاتِفِهِ: نام و شماره‌ی تلفن وی را به‌خاطر سپرد.

إِحْتَفَظَ بِحَقِّ الجَوَابِ: حق پاسخ را(برای خود) محفوظ دانست.

أَحْتَفِظُ بِرَأْيِي في هَذَا المَوْضُوعِ: در این موضوع هم‌چنان بر نظر خودم پافشاری می‌کنم.
إِحْتَفِظْ بِشَخْصِيَّتِكَ: شخصیت خودت را حفظ کن.
إِحْتَفَظَ بِمَقْعَدِهِ في مَجلِسِ الشُّورَى الإِسْلامِي: کرسی خود را در مجلس شورای اسلامی حفظ کرد (از دست نداد).
إِحْتَفَظَ بِوُجُودِهِ في المِنطَقَةِ: حضور خود را در منطقه حفظ کرد / در منطقه باقی ماند.
إِحْتَفَظَ بِوَظِيفَتِهِ: شغل خود را حفظ کرد / شغلش را از دست نداد.
إِحْتَفِظْ بِهَا لِنَفْسِكَ: آن را برای خودت نگه دار.
إِحْتَفِظْ بِهُدُوئِكَ: آرامش خودت را حفظ کن / خون‌سردی خودت را حفظ کن.
أَحْتَفِظُ بِهِ مَعِي دائِمًا: آن را همیشه همراه خودم دارم.
إِحْتِقَارُ الصَّغائِرِ: اندک شمردن گناهان کوچک / کم اهمیت دانستن گناهان کوچک.
إِحْتِقَارُ المَعْرُوفِ: دست کم گرفتن کار نیک / اندک شمردن کار خوب.
إِحْتِقَارُ النَّفْسِ: خودکم‌بینی / خود را دستکم گرفتن.
إِحْتِقَارُ جُهُودِ الآخَرِينَ: کم ارزش شمردن تلاش‌های دیگران / با دیده‌ی تحقیر نگاه کردن به تلاش دیگران.
الإِحْتِقَارُ: اهانت ورزیدن / خوار شمردن / حقیر شمردن / تحقیر کردن / نفرت داشتن/ بیزار بودن / بد دانستن / منزجر بودن / استهزاء نمودن / نیشخند زدن / پوزخند زدن / باتمسخر بیان کردن / دست کم گرفتن / اندک شمردن.
إِحْتَقَرَهُ: او را تحقیر نمود / با دیده‌ی تحقیر به وی نگریست / تحقیرش کرد.
إِحْتَقَنَ الدَّمُ: خون لخته شد.
إِحْتَقَنَ المَرِيضُ: مریض آمپول تزریق نمود.
إِحْتَقَنَ المَرِيضُ: مریض دچار گرفتگی ادرار شد.

اِحْتَقَنَ الوَجْهُ: رخسار قرمز گردید / صورت قرمز شد.

اِحْتِكَارُ أَبْناءِ الأُسَرِ الغَنِيَّةِ لِلسُّلْطَةِ: انحصار قدرت در دست فرزندان خانواده‌های ثروتمند.

اِحْتِكَارُ اِسْتِغْلَالِ المَعَادِنِ: انحصار بهره برداری از معادن.

اِحْتِكَارُ أَسْلِحَةِ الدَّمَارِ الشَّامِلِ: انحصار سلاح‌های کشتار جمعی(در دست کشورهای خاصی).

اِحْتِكَارُ الاِسْتِيرَادِ: انحصار واردات.

اِحْتِكَارُ الاِنْتَاجِ: انحصار تولید.

اِحْتِكَارُ التِّجَارَةِ: انحصار تجارت.

اِحْتِكَارُ التِّقْنِيَّةِ: انحصار تکنولوژی.

اِحْتِكَارُ الحُكُومَاتِ لِوَسَائِلِ الإِعْلَامِ: انحصار رسانه‌ها در دست حکومت‌ها.

اِحْتِكَارُ الدُّوَلِ الصِّنَاعِيَّةِ المُتَقَدِّمَةِ لِلتِّكْنُولُوجِيَا: انحصار تکنولوژی توسط کشورهای صنعتی پیشرفته.

اِحْتِكَارُ الرَّأْيِ: خودسری / انحصارطلبی / خودکامگی / خودرأیی / استبداد در رأی / عدم مشاوره در تصمیم‌گیری‌ها.

اِحْتِكَارُ السُّلْطَةِ: انحصار طلبی / انحصار قدرت / استبداد.

اِحْتِكَارُ السِّلَعِ الضَّرُورِيَّةِ: احتکار کالاهای اساسی.

اِحْتِكَارُ السِّلَعِ: احتکار کالا.

اِحْتِكَارُ الشَّرعِيَّةِ: انحصار مشروعیت.

اِحْتِكَارُ القَرارِ: خودسری / انحصار طلبی / خودکامگی / خودرأی بودن / استبداد در رأی / عدم مشاوره در تصمیم‌گیری‌ها.

اِحْتِكَارُ المَالِ فِي أَيْدٍ مَحْدُودَةٍ: انحصار مال و ثروت در دست عده‌ای.

اِحْتِكَارُ سُوقِ التِّقْنِيَّاتِ: انحصار بازار تکنولوژی.

الاِحْتِكَارُ: انحصار / انحصار طلبی.

اِحْتِكَارُأَسْواقِ التِّجَارَةِ العَالَمِيَّةِ: انحصار بازارهای تجارت جهانی.

الإِخْتِكَاكُ: درگیر شدن / برخورد کردن / اصطکاک پیدا کردن / ارتباط برقرار کردن / تماس گرفتن / معاشرت کردن.

إِخْتِكَاكَاتٌ طَائِفِيَّةٌ: برخوردهای قبیله‌ای.

إِخْتِكَاكَاتٌ غَيْرُ مَقْصُودَةٍ: اصطکاکات ناخواسته / برخوردهای ناخواسته / برخوردهای غیر عمدی.

إِخْتِكَاكَاتٌ مُبَاشِرَةٌ: برخوردهای مستقیم.

إِخْتِكَاكَاتٌ يَوْمِيَّةٌ: برخوردهای روزانه.

إِخْتِكَاكُ الحَضَارَاتِ: برخورد تمدن‌ها.

إِخْتِكَاكٌ كَهْرُبَائِيٌّ: اتصال برقی.

إِخْتِكَامُ الأَزْوَاجِ أَمَامَ المَحَاكِمِ: اقامه‌ی دعوایِ زوجین در دادگاه‌ها.

إِخْتِكَامُ الإِسلامِيِّينَ لِلدِّيمُقْرَاطِيَّةِ: پذیرش دموکراسی از سوی اسلام‌گرایان.

الإِخْتِكَامُ: پذیرش حکمیّت و داوری/ دادخواهی کردن / اقامه‌ی دعوا کردن / اقامه‌ی کیفر خواست نمودن / شکایت کردن / به میل خود رفتار کردن / به دلخواه عمل کردن / به داوری گذاشتن / تصاحب کردن / سلطه‌گری.

الإِخْتِكَامُ إِلَى الطَّاغُوتِ: پذیرش حکم طاغوت.

الإِخْتِكَامُ إلى المَخْلُوقِ: دادخواهی کردن در نزد مخلوق.

إِحْتَكَرَ السِّلْعَةَ: کالا را در انحصار خود قرار داد.

إِحْتَلَّ الثُّوَّارُ الإِيرَانِيُّونَ السِّفَارَةَ الأَمْرِيكِيَّةَ: انقلابیون ایرانی سفارت آمریکا را به اشغال خود درآوردند.

إِحْتَلَّ الصَّدَارَةَ: مقام اول را به خود اختصاص داد / رتبه‌ی اول را به دست آورد.

إِحْتَلَّ المَرْكَزَ الأَوَّلَ: مقام اول را کسب کرد / به مقام نخست رسید / حائز مقام اول شد / رتبه‌ی اول را به دست آورد.

إِحْتَلَّ المَرْكَزَ الرَّابِعَ: مقام چهارم را به دست آورد / رتبه‌ی چهارم را به دست آورد.

اِحْتَلَّ اليَهُودُ فِلِسْطِينَ: يهوديان، فلسطين را اشغال كردند.

اِحْتَلَّ دَرَجَةً أو مَنْزِلَةً: رتبه يا جايگاهی را كسب كرد.

اِحْتَلَّ صَدارةَ الأَحْداثِ: در صدر رويدادها قرار گرفت / در رأس عناوينِ حوادث قرار گرفت.

اِحْتَلَّ صَدارَتَهُ: صدر نشينی خود را دوباره به دست آورد.

اِحْتَلَّ مَكانَةً مَرْمُوقَةً: جايگاه با ارزشی به خود اختصاص داد.

اِحْتَلَّ مَناصِبَ عَدِيدَةً: پست‌های زيادی را اشغال كرد/ مناصب زيادی را به دست آورد.

اِحْتَلَّ مَنْصِباً: منصبی را به‌دست آورد / پُستی را به‌دست آورد.

اِحْتَلَّ: اشغال كرد / تصاحب كرد / غصب كرد / به خود اختصاص داد / تصرف كرد / به اشغال در آورد / به دست آورد / حائزِ[...]شد /مستولی شد / چيره گرديد.

الإِحْتِلَالُ الأَجْنَبِيُّ: اشغال بيگانه.

إِحْتِلَالُ الأَرَاضِي: اشغال سرزمين‌ها / تصرّف اراضی.

الإِحْتِلَالُ الجَدِيدُ: اشغالگری نوين.

الإِحْتِلَالُ العَسْكَرِيُّ: اشغال نظامی.

الإِحْتِلَالُ: تصرّف / وضع اليد / تصاحب كردن / غصب نمودن / اشغال كردن / سيطره يافتن / تسلّط يافتن / اشغالگری.

اِحْتَلَّتْ قَضِيَّةُ غَسِيل الأَمْوالِ أَهَمِّيَةً كَبِيرَةً: موضوع پول شويی اهميت زيادی به خود گرفته است.

اِحْتَلَمَ: جُنُب شد / خواب ديد.

الإِحْتِمَاءُ: پناهندگی / پناهنده شدن / پناه بُردن / پناه گرفتن.

اِحْتَمَى خَلْفَهُ: در پُشت او پناه گرفت/ پشت او قايم شد.

اِحْتِوَاءُ الأَزْمَةِ: مهار كردن بحران / كنترل بحران / پيشگيری از گسترش بحران.

اِحْتِوَاءُ الأَطْفَال المُشَرَّدِينَ: جمع آوری كودكان آواره.

اِحْتِوَاءُ التَّمَرُّدِ: مهار شورش / سركوب شورش.

اِخْتِوَاءُ المُشْكِلَاتِ الزَّوْجِيَّةِ: کنترل کردنِ مشکلات زناشویی.
اِخْتِوَاءٌ مُزْدَوَجٌ: مهار دو جانبه/ مهار دوگانه.
اِخْتِوَاءُ مُشْكِلَةِ البَطالَةِ: مهار مشکل بیکاری / کنترل مشکل بیکاری.
الاِخْتِوَاءُ: مهار کردن / سرکوب کردن / به کنترل در آوردن / کنترل کردن / پیشگیری از گسترش / در برگرفتن / شامل شدن.
اِحْتَوىَ عَلَى: در برگرفت / شامل گردید.
اِحْتِياطَاتُ المَصْرِفِ: ذخایر بانکی.
الاِحْتِياطَاتُ النَّفْطِيَّةُ: ذخایر نفتی.
اِحْتِياطِيُ الاِسْتِهْلاكِ: ذخیره‌ی کالاهای مصرفی.
اِحْتِياطِيُ البِتْرُولِ: ذخیره‌ی نفت.
اِحْتِياطِيُ الجَيْشِ: نیروهای ذخیره‌ی ارتش.
اِحْتِياطِيُ الغَازِ الطَّبِيعِيّ: ذخیره‌ی گاز طبیعی.
الاِحْتِياطِيُّ النَّقْدِيُّ: ذخیره‌ی نقدی.
الاِحْتِياطِيُّ: موجودی/ ذخیره/ زاپاس.

اِحْتِيالٌ شَرْعِيٌّ: حیله‌ی شرعی.
اِحْتِيالٌ مَالِيٌّ: اختلاس مالی .
الاِحْتِيالُ: تقلّب / فریب دادن / گول زدن / کلاهبرداری / حیله‌گری / حقّه‌بازی / توطئه‌چینی / اختلاس.
أَحْجَارُ الزِّينَةِ: سنگ‌های زینتی.
الأَحْجَارُ الكَرِيمَةُ: سنگ‌های گران‌بها / سنگ‌های تزنینی.
الإِحْجَامُ عَنْ اِسْتِخْدَامِ القُوَّةِ: خودداری از به کارگیری قدرت.
أَحْجَمَ عَنِ الاشْتِراكِ فِي الاِنْتِخَابَاتِ: از مشارکت در انتخابات خودداری کرد.
أَحْجَمَ عَنِ التَّصْوِيتِ: از رأی دادن خودداری کرد.
أَحْجَمَ عَنِ التَّعْلِيقِ عَلَى التَّقْرِيرِ: از ابراز نظر در رابطه با گزارش امتناع ورزید.
أَحْجَمَ عَنِ الجَوابِ: از دادن جواب خودداری کرد.
الأُحْجِيَّةُ: لغز / معمّا / چیستان.
أَحَدَّ السِّكِّينَ: چاقو را تیز کرد / کارد را تیز نمود.

أَحَدَّ النَّظَرَ إِلَيْهِ: به او چشم دوخت / به او خیره شد / به وی زُل زد.

أَحَدُ بِطَانَتِهِ: یکی از نزدیکانش.

الأَحَدُ: اللّٰه / خدای یگانه.

أَحَدَّ: لباس سوگواری به تن کرد / لباس عزاداری پوشید.

الأَحَدُ: یکشنبه.

الأَحْدَاثُ: رویدادها / وقایع / حوادث / اتفاقات / قضایا.

الأَحْدَاثُ الجِسَامُ: رویدادهای مهم / حوادث بزرگ.

الأَحْدَاثُ الجَوْهَرِيَّةُ: حوادث ریشه‌ای / حوادث اصلی / اتفاقات اساسی / قضایای مهم.

الأَحْدَاثُ السَّاخِنَةُ: قضایای داغ/ حوادث مهم.

الأَحْدَاثُ المُسْتَجِدَّةُ: حوادث جدید / رویدادهای تازه / اتفاقات جدید.

الأَحْدَاثُ المُؤْلِمَةُ: حوادث دردناک / حوادث ناگوار / اتفاقات ناخوشایند .

أَحْدَثَ أثراً بَالِغاً: تأثیر فراوانی ایجاد کرد / تأثیر زیادی بر جای گذاشت.

أَحْدَثُ إِصْدَارٍ لِلْبَرْنَامِجِ: آخرین ویراست برنامه / جدیدترین ویراست برنامه / جدیدترین نسخه‌ی برنامه / آخرین نسخه‌ی برنامه / جدیدترین ورژن برنامه / آخرین ورژن برنامه(کامپیوتر).

أَحْدَثُ التِّكْنُولُوجِيَا: پیشرفته‌ترین تکنولوژی.

أَحْدَثُ التَّطَوُّرَاتِ: تازه‌ترین تحوّلات/ جدیدترین تحوّلات/ جدیدترین پیشرفت‌ها.

أَحْدَثُ التِّقْنِيَّاتِ: جدیدترین تکنولوژی‌ها / پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها.

أَحْدَثَ الرَّجُلُ فِي الصَّلَاةِ: آن مرد در نماز، وضویش باطل شد.

أَحْدَثُ الطِّرَازِ: جدیدترین مدل / تازه‌ترین مدل.

أَحْدَثَ ثَغْرَةً: شکافی ایجاد کرد / نفوذ کرد / ایجاد شکاف کرد / رخنه نمود.

أَحْدَثَ ثَورةً مَعْلُومَاتِيَّةً: انقلاب اطلاعاتی به وجود آورد.

أَحْدَثَ رَدَّ فِعْلٍ: واکنشی را به بار آورد.
أَحْدَثَ شِقَاقاً: چند دستگی به وجود آورد / اختلاف ایجاد کرد.
أَحْدَثَ صَدْعاً: شکاف ایجاد کرد / رخنه نمود / نفوذ کرد / تفرقه انداخت / جدایی انداخت / شکافت.
أَحْدَثَ صُدُوعاً عَمِيقَةً: شکاف‌های عمیقی را ایجاد کرد.
أَحْدَثَ ضَجَّةً عَنِيفَةً: سروصدای شدیدی به وجود آورد / هیاهوی زیادی را به راه انداخت.
أَحْدَثَ ضَجَّةً فِي جَمِيعِ أَرْجَاءِ البِلادِ: در تمام نقاط کشور سروصدا به پا کرد / در سراسر کشور هیاهو درست کرد.
أَحْدَثَ ضَجَّةً كُبْرى: سروصدای بزرگی را درست کرد / جنجال بزرگی را به وجود آورد.
أَحْدَثَ ضَجَّةً هَائِلَةً: سروصدای بسیار زیادی ایجاد کرد / جنجال شدیدی را به وجود آورد.
أَحْدَثَ ضَجَّةً: سروصدا درست کرد / هیاهو راه انداخت / جنجال به پا کرد.
أَحْدَقَ بِـ[...]: چشم دوخت به[...].
أَحْدَقَ به الخَطَرُ: خطر او را محاصره کرد / به خطر افتاد / خطر او را احاطه نمود.
أَحْذَرُ مِنْ غُرابٍ: محتاط‌تر از کلاغ/ بسیار بااحتیاط.
اِحْذَرْ: بپرهیز / دوری کن / خودداری کن / بر حذر باش.
أَحَرُّ مِنْ جَمْرٍ: داغ‌تر از گدازه.
الإِحْرَاجُ: وادار ساختن / ناچار کردن / در تنگنا قرار دادن / مجبور ساختن.
إِحْرَاجُ المَدِينِ: در تنگنا قرار دادن بدهکار / به زحمت انداختن بدهکار / به سختی انداختن بدهکار / در مخمصه قرار دادن بدهکار / به بن‌بست کشاندن بدهکار / آشفته کردن بدهکار.
الأَحْرَارُ: آزادگان.
إِحْرَازُ النِّقَاطِ الثَّلاثِ: به‌دست آوردن هر سه امتیاز.

أَحْرَزَ الِانْتِصَارَ: فائق آمد / پیروزی را به دست آورد / به پیروزی رسید / غلبه پیدا کرد / موفقیت کسب کرد.

أَحْرَزَ تَقَدُّمًا بَطِيئًا: پیشرفت کندی داشت.

أَحْرَزَ تَقَدُّمًا: پیشرفت کرد / پیشرفتی به دست آورد / موفق شد / به پیش رفت.

أَحْرَزَ: به دست آورد / کسب کرد /نگهداری نمود / حفظ کرد.

أَحْرَزَ الشَّرَفَ: به جایگاه والا رسید / مکانت عالی یافت.

أَحْرَزَ الشُّهْرَةَ: شهرت و آوازه به دست آورد / مشهور گشت .

أَحْرَزَ الميداليةَ الذَّهَبِيةَ لِسِبَاقِ الجَرْيِ لِمَسَافَةِ ١٥٠٠ متر دَاخِلَ القَاعَةِ: مدال طلای هزار و پانصد متر داخل سالن را به دست آورد.

أَحْرَزَ جائزةَ نُوبِلَ: جایزه‌ی نوبل را به دست آورد.

أَحْرَزَ حزبُ[...] الأَغْلَبِيَّةَ فِي الِانْتِخَابَاتِ التَّشْرِيعِيَّةِ: حزب[...]اغلبیت کرسی‌ها را در انتخابات پارلمانی به خود اختصاص داد.

أَحْرَزَعَلَى[...]: به دست آورد[...] / احراز نمود[...].

أَحْرَزَ قَصَبَ السَّبْقِ: گوی سبقت را ربود / به پیروزی نائل آمد / پیروز شد.

أَحْرَزَ مكاسِبَ جَدِيدةً: دستاوردهای جدیدی به دست آورد.

أَحْرَزَ ميدالِيَّتَيْنِ: دو مدال کسب کرد.

أحزابٌ مُتَطَرِّفَةٌ: احزاب تندرو / احزاب رادیکال.

أَحْزَابٌ يَمِينِيَّةٌ: احزاب راستگرا

أَحْزَابُ الوَسَطِ: احزاب میانه رو / احزاب معتدل.

أَحْزَابُ اليَمِينِ المُتَطَرِّفُ: احزاب راست افراطی.

الأَحْزَابُ والتَّنْظِيمَاتُ: احزاب و تشکل‌ها.

أَحْزَابٌ يَسَارِيَّةٌ: احزاب چپگرا.

أحزاب يمينيَّة: احزاب راستگرا

الأَخْزِمَةُ الخَضْرَاءُ: کمربندهای سبز.

الإحْسَاسُ بِالفَشَلِ: احساس شکست / احساس ناکامی.

الإحْسَاسُ بِالمَسْؤُولِيَّةِ: احساس مسؤولیت کردن.

أَحْسَنَ وِفَادَتَهُ: او را گرامی داشت / به نحو احسن از وی پذیرایی کرد.

أَحْسَنْتَ: آفرین / خیلی خوب / بارک الله / زنده باد / دمت گرم.

إِحْصَاءٌ سُكَّانِي: سرشماری جمعیت.

إِحْصَاءٌ و رِيَاضِيَّاتٌ: آمار و ریاضیات.

الإِحْصَاءُ: آمارگیری / سرشماری.

الإِحْصَاءاتُ الرَّسْمِيَّةُ: آمارهای رسمی / سرشماری‌های رسمی.

إِحْصَاءاتٌ صِحِّيَّةٌ: آمارهای بهداشتی.

إِحْصَاءاتٌ طِبِّيَةٌ: آمارهای پزشکی.

الإِحْصَاءاتُ: سرشماری‌ها / آمارها.

إِحْصَاءُ أَصْوَاتِ المُقْتَرِعِينَ: شمارش آراء رأی دهندگان.

إِحْصَاءُ السُّكان: سرشماری نفوس و مسکن / آمار گیری جمعیت.

إِحْصَائِي: کارشناس آمار.

الإِحْصَائِيَّةُ: سرشماری / آمارگیری.

أَحْصَنَ الرَّجُلُ: مرد ازدواج نمود.

أَحْصَنَ المَكَانَ: مکان را مستحکم نمود.

أَحْصَنَتِ المَرْأَةُ: زن، عفیف و پاکدامن شد / زن ازدواج نمود.

أَحْصَى الأَخطَاءَ: اشتباهات را یادآور شد / اشتباهات را برشمرد.

أَحْضَرَهُ إِلَى المَحْكَمَةِ: او را به دادگاه احضار نمود.

أَحْقابٌ خالِيَةٌ: دوران پیش از تاریخ.

أَحْقَدُ مِنَ الجَمَل: کینه‌توزتر از شتر (ضرب‌المثل) .

إِحْكامُ القَبْضَةِ: افزایش حاکمیت / افزایش سلطه / قبضه‌کردن سلطه.

الأَحكامُ المُسبَقَةُ: پیشداوری ها.

أَحْكِي مَعَهُ: با او صحبت می‌کنم / با وی حرف می‌زنم.

أَحْكَمَ قبضَتَهُ عَلَى السُّلطَةِ: قدرت را در قبضه‌ی خود گرفت.

أَحَلَّ على[...]: حلال گردانید بر[...] / حلال نمود بر[...].

أَحَلُّ مِن لَبَنِ الأُمِّ: حلال‌تر از شیر مادر.

أَحَلَّ مِنْ[...]: بهبود حاصل کرد از[...].

أَحَلَّ: اجازه داد / روا گردانید / حلال نمود / فرود آمد / گذاشت.

أَحْلافٌ عَسْكَرِيَّةٌ: هم پیمانان نظامی.

إِحْلالُ الاسْتقرار: برقراری ثبات / ایجاد ثبات.

إِحْلالُ الأَمْنِ: برقراری امنیّت / ایجاد امنیّت / استقرار امنیّت.

إِحْلالُ الثباتِ: برقراری ثبات / ایجاد امنیّت و آرامش.

إِحْلالُ الدُّولار الأمريكي مَحَلَّ الجُنَيْهِ المصْرِيَّة: جایگزین ساختن دلار آمریکا به جای جُنیه‌ی مصر.

إِحْلالُ السَّلام: برقراری صلح / استقرار صلح / برقراری آرامش.

إِحْلالُ المُحْرِمِ: بیرون آمدن حاجی از حالت احرام.

إِحْلالُ المُحَرَّم: حلال دانستن حرام.

إِحْلالُ المُعَامَلاتِ الإلكترونيَّةِ مَحَلَّ النِّظام التَّقليديّ: جایگزین ساختن معاملات الکترونیک به جای معاملات سنّتی.

إِحْلالُ النِّظام: استقرار نظم / ایجاد نظم / برقراری نظم.

الإِحْلالُ: برقرار کردن / ایجاد کردن / مستقر ساختن / حلال گرداندن / جایگزین ساختن / از حالت احرام بیرون آمدن.

أَحْلامُ الأطفالِ: رؤیاهای کودکان.

أَحْلامُ الطُّفُولَةِ: رویاهای کودکانه.

الأَحْلامُ: رؤیاها / آرزوها.

أَحَلَّهُ مَحَلَّهُ: او را در جایگاه مناسبش قرار داد / او را به جای دیگری نشاند / او را جایگزین فلانی نمود.

أَحْمَرُ الشِّفاهُ اللّامِعُ: رُژ لب.

أَحْمَرُ الشِّفاهُ: ماتیک / مداد لب.

اِحْمَرَّ خَجَلاً: از خجالت قرمز شد.

الأَحْمَرُ: قرمز / سرخ.

إِحْمِرارُ الوَجْهِ: قرمز شدن صورت.

أحْوالٌ اسْتِثْنَائِيَّةٌ: شرایط استثنایی / وضعیت غیر عادی.
أحْيَا الحَفْلَةَ: مراسم را برگزار کرد / جشن گرفت.
أحْيَا الذِّكْرَى: یاد و خاطره را زنده گرداند / جشن یادبود گرفت.
أحْيَا اللَّيْلَ: شب زنده‌داری کرد.
أَحْيَا: تازه گرداند / زنده نمود / برگزار کرد.
إحْيَاءُ الذِّكْرَى: یادبود / یادواره.
الأَحْيَاءُ السَّكَنِيَّةُ: محلّه‌های مسکونی / مناطق مسکونی.
الأَحْيَاءُ الشَّعْبِيَّةُ الفَقِيرَةُ: محلّه‌های مسکونی فقیرنشین.
إحْيَاءُ اللَّيْلِ: شب زنده داری.
إحْياءُ المَشَاعِرِ الدِّينِيَّةِ: زنده کردن احساسات دینی.
أَحْيَاءٌ مَائِيَّةٌ: آبزیان / موجودات آبزی.
أَحْيَاءٌ مِجْهَرِيَّةٌ: موجودات میکروسکوپی.
الأَحْيَاءُ: محلّات / مناطق / محلّه‌ها.

أُحِيلَ إلَى الاِسْتِيدَاعِ: عذر او را خواستند / جوابش کردند/ ردّش نمود / او را نپذیرفتند.
أُحِيلَ إلَى التَّقَاعُدِ: بازنشسته شد.
أُحِيلَ إلَى المَحْكَمَةِ: به دادگاه برده شد.
أُحِيلَ إلَى المَعَاشِ: بازنشسته شد.
أَخُ الزَّوْجِ، ج: إِخْوانٌ / إِخْوَةٌ: برادر شوهر.
أَخُ الزَّوْجَةِ: برادر زن.
أَخٌ بِالتَّبَنِّي: برادر خوانده.
أَخٌ بِالرِّضَاعَةِ: برادر شیری.
أَخٌ بَكْرٌ: برادر بزرگ.
أَخٌ شَقِيقٌ: برادر تنی.
أَخٌ غَيْرُ شَقِيقٍ: برادر ناتنی.
أَخٌ لِأَبٍ: برادر پدری.
أَخٌ لِأُمٍّ: برادر مادری.
أَخٌ مِنَ الأَبِ: نابرادری / برادر ناتنی.
أَخَادِيدُ الوَجْهِ: چین و چروک صورت.
أَخْبَارُ الرِّياضَةِ: خبرهای ورزشی.
أَخْبَارُ الطَّقْسِ: اخبار هواشناسی.
أَخْبارٌ سَاخِنَةٌ: خبرهای داغ / اخبار مهم.

أُخْتُ الزوجة: خواهر زن.

أُخْتٌ بِالتَّبَنّي: خواهر خوانده.

أُخْتٌ بِالرَّضَاعَةِ: خواهر شیری.

أُخْتٌ بَكْرٌ: خواهر بزرگ.

أُخْتٌ شَقِيقَةٌ: خواهر تنی.

أُخْتٌ غَيْرُ شَقِيقَةٍ: خواهر خوانده / خواهر ناتنی.

أُخْتٌ لِأَبٍ: خواهر پدری.

أُخْتٌ لِأُمٍّ: خواهر مادری.

إِخْتَالَ: باد در غبغب انداخت / قیافه گرفت / پُز داد / مغرور شد / تکبر کرد / خودخواهی نشان داد.

إِخْتِبَارُ الاِسْتِعْدَادِ: امتحان آمادگی / آزمون آمادگی.

إِخْتِبَارُ التَّحْصِيلِ: امتحان درس.

إِخْتِبَارُ الدَّمِ: آزمایش خون.

إِخْتِبَارُ الذَّاتِ: خود آزمایی.

إِخْتِبَارُ الذَّكَاءِ: تست هوش / آزمایش هوش.

إِخْتِبَارُ الشَّخْصِيَّةِ: تست شخصیت.

إِخْتِبَارُ القَبُولِ: امتحان ورودی / امتحان قبولی / کنکور.

إِخْتِبَارُ القُدُرَات العَامَّةِ: آزمایش توانمندی‌های عمومی.

إِخْتِبَارُ المَاجِسْتِيرِ: امتحان فوق لیسانس / آزمون کارشناسی ارشد.

إِخْتِبَارٌ إِمْلائِيٌّ: امتحان املاء.

إِخْتِبَارٌ تَحْرِيرِيٌّ: امتحان کتبی.

إِخْتِبَارُ جَوْدَةِ الصَّوْتِ: آزمایش کیفیت صدا.

إِخْتِبَارُ رُوْرْشَاخ: آزمایش رورشاخ / تست رورشاخ (روانشناسی).

إِخْتِبَارٌ شَفَوِيٌّ: امتحان شفاهی / آزمون شفاهی.

إِخْتِبَارٌ صَارُوخِيٌّ: آزمایش موشکی.

إِخْتِبَارٌ صَعْبٌ: امتحان سخت / آزمایش دشوار / آزمون سخت.

إِخْتِبَارٌ طِبِّيٌّ: آزمایش پزشکی / تست پزشکی.

إِخْتِبَارٌ وأخذُ عَيِّنَة مِنْ عُنُقِ الرَّحِمِ: آزمایش ونمونه برداری از دهانه‌ی رحم.

الإِخْتِبَارُ: آزمایش / امتحان / تست / آزمون.

الإِخْتِبَارَاتُ النَّوَوِيَّةُ: آزمایشات هسته‌ای.

إِخْتِبَارَاتٌ أَوَّلِيَّةٌ: آزمایش‌های اوّلیه.
إِخْتِبَارَاتٌ تَحْتَ الأَرْضِ: آزمایش‌های هسته‌ای / آزمایش‌های زیر زمینی.
إِخْتِبَارُالأَسْلِحَةِ النَّوَوِيَّةِ: آزمایش سلاح‌های هسته‌ای.
إِخْتَبَرَ: آزمایش کرد / تجربه کرد / امتحان نمود / تست کرد.
إِخْتِتامُ التَّصْوِيتِ: پایان رأی گیری.
إِخْتَتَمَ الاِجْتِمَاعَ: نشست را پایان داد / جلسه را خاتمه یافته اعلام کرد.
أُخْتُتِمَتْ: پایان یافت / به اتمام رسید / ختم گردید.
إِخْتَرْ بالزِّرِّ الأَيْمَنِ: کلیك راست کن.
إِخْتِرَاقُ الجِدار الصَّوتِيّ: شکستن دیوار صوتی.
إِخْتِرَاقُ الحُدُودِ: نفوذ به داخل مرزها / ورود به داخل مرز / خروج از مرز.
إِخْتِرَاقُ الحَصَارِ: شکستِ محاصره / شکستِ حصر / شکستنِ حلقه‌ی محاصره.
إِخْتِرَاقُ السُّوقِ: نفوذ در بازار.
إِخْتِرَاقُ الصُّفُوفِ: عبور از لابه‌لای صف‌ها / گذشتن از میان صفوف.
إِخْتِرَاقُ المَواقِعِ: نفوذ به سایت‌ها / هک کردن سایت‌ها.
إِخْتِرَاقُ تَحْصِينَاتِ العَدُوّ: نفوذ به داخل استحکامات دشمن.
إِخْتِرَاقُ حَاجِزِ الصَّوْتِ: شکستن دیوار صوتی.
الإِخْتِرَاقُ: رسوخ نمودن / رخنه کردن / شکستن / نقض کردن / نادیده گرفتن / هک کردن / وارد شدن.
إِخْتَرَقَ الحِصَارَ: محاصره را شکست.
إِخْتَرَقَ جِدَارَ الصَّوْتِ: دیوار صوتی را شکست.
الإِخْتِزَالُ: تند نویسی / خلاصه‌نویسی / تلخیص نمودن.
إِخْتَزَلَ: تند نویسی کرد / خلاصه‌نویسی کرد.
الإِخْتِصَارُ: شورت کات shortcut (کامپیوتر).

الإِخْتِصَاصُ / ج: الإِخْتِصَاصَاتُ: تخصص / ویژگی.

إِخْتِصَاصِيُّ التَّشْرِيحِ: متخصص علم تشریح / تشریح کننده / کالبد شناس.

إِخْتِصَاصِيٌّ بِالجِلْدِ: متخصص پوست.

إِخْتِطَافُ الطَّائِرَةِ: هواپیما ربایی.

الإِخْتِطَافُ: ربودن / سرقت کردن.

إِخْتِلاجُ الفِكْرِ: آشفتگی فکر.

الإِخْتِلاسُ: دزدی / سرقت.

إِخْتِلَافُ الأَسْعَارِ: تفاوت قیمت‌ها / اختلاف قیمت‌ها.

إِخْتِلَافُ الأَعْرافِ: تفاوت آداب و سنن.

إِخْتِلَافُ الآرَاءِ الإِجْتِهَادِيَّةِ يُثْرِي الفِقْـهَ: اختلاف دیدگاه‌های اجتهادی، فقه را غنی می‌سازد.

إِخْتِلَافُ الرَّأْيِ: تشتّت آرا / اختلاف نظر / تفاوت دیدگاه.

إِخْتِلَافُ المَطَالِعِ: اختلاف مطلع / اختلاف افق.

إِخْتِلَافُ المَنْظُورِ: اختلاف دیدگاه.

إِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ: اختلاف امت من(در مسایل فقه و احکام)مایه‌ی رحمت است(حدیث نبوی).

إِخْتِلَافٌ بَسِيطٌ: اختلاف کم / تفاوت اندک.

إِخْتِلَافٌ جَوْهَرِيٌّ: اختلاف اساسی / اختلاف ریشه ای.

إِخْتِلَافٌ طَفِيفٌ: اختلاف کم / تفاوت اندک.

إِخْتِلَافُ وُجهـات النَّظَرِ: اختلاف دیدگاه‌ها / اختلاف عقاید / اختلاف آراء.

إِخْتِلَافٌ يَسِيرٌ: اختلاف کم / تفاوت اندک.

إِخْتِلَافَاتٌ طَبَقِيَّةٌ: اختلاف طبقاتی.

إِخْتِلَاقُ الأَزْمَةِ: بحران آفرینی / ایجاد بحران.

إِخْتِلَاقُ القِصَّةِ: سرهم کردن داستان / دروغ بافی.

إِخْتَلَسَ السَّمْعَ إِلَى[...]: دزدکی به[...]گوش داد.

إِخْتَلَسَ النَّظَرَإِلى[...]: دزدکی به [...] نگاه کرد.

إِخْتَلَطَ الحابِلُ بِالنَّابِلِ: شیرتوشیر شد / در هم و برهم شد.
إِخْتَلَطَ عَقْلُهُ: قاطی کرده است.
إِخْتَمَرَتِ الفِكْرَةُ: اندیشه و رأی پخته شد.
إِخْتَمَرَتِ المَرْأَةُ: زن، روسری به‌سر کرد / حجاب پوشید.
إِخْتِيارُ الزَّوْجَةِ: انتخاب همسر.
أُخْتِيرَ: انتخاب شد / برگزیده شد.
أَخْجَلَهُ: او را شرمنده ساخت.
أَخَذَ أَبْصَارَهُم: چشمانشان را کور کرد.
أَخْذُ الحِيطَةِ: احتیاط کردن / رعایت احتیاط / دست به عصا راه رفتن.
أَخَذَ الحِيطَةَ: محتاط شد / احتیاط را رعایت کرد / محتاطانه عمل نمود.
أَخَذَ الدُّكْتُورَاه: دکترا گرفت / مدرک دکترا گرفت.
أَخَذَ الرَّشوَةَ: رشوه گرفت.
أَخَذَ الضَّمَانَاتِ الكَافِيَةِ: ضمانت‌های کافی گرفت.
أَخَذَ العِبْرَةَ: عبرت گرفت / عاقل شد.
أَخَذَ العُدَّةَ: خود را آماده کرد / آمادگی کسب کرد.
أَخَذَ العَهْدَ عَلَى نَفْسِهِ: متعهد شد / قول داد.
أَخْذُ العَيْنِ بِالعَيْنِ: قصاص کردن چشم در برابر چشم.
أَخْذُ العَيِّنَاتِ: نمونه برداری.
أَخْذُ الغَرَامَةِ: جریمه کردن.
أَخَذَ المُوافَقَةَ: موافقت را به دست آورد.
أَخَذَ المَواقِفَ الجَرِيئَةَ: موضعگیری‌های شجاعانه اتخاذ کرد.
أَخَذَ المِيثَاقَ: عهد و پیمان گرفت.
أَخَذَ أُهْبَتَهُ: خود را آماده کرد.
أَخَذَ بِأَسْبَابِ كَذَا: اسباب فلان کار را فراهم نمود / مقدمات آن کار را فراهم کرد.
الأَخْذُ بِالثَّأْرِ: انتقام گرفتن / خون خواهی.
أَخَذَ بِالثَّأْرِ: خونخواهی کرد/ انتقام گرفت.
أَخَذَ بِالحُسْبَانِ: به حساب آورد/ مراعات کرد / مدّ نظر قرار داد / رعایت نمود / منظور داشت / در نظر گرفت / جدّی گرفت.

أَخَذَ بِدَفَّةِ الحُكْمِ: زمام امور را به دست گرفت.

أَخَذَ بِزِمامِ المُبَادَرَةِ: ابتکار عمل را در دست گرفت.

أَخَذَ بِشِدَّةٍ: به شدّت برخورد کرد / با خشونت رفتار کرد / شدیداً مواخذه نمود.

أَخَذَ بِعَنانِ فَرَسِهِ: افسار اسبش را در دست گرفت.

أَخَذَ بِعَيْنِ الاِعْتِبَارِ: مورد توجه قرار داد / مدّنظر قرار داد / در نظر گرفت / منظور داشت.

الأَخْذُ بِنَظَرِ الاِعْتِبَارِ: در نظر گرفتن / به حساب آوردن.

أَخَذَ بِهِ جُمْهُورُ الفُقَهاءِ: بیشتر فقها بر این(باور)هستند / اکثریت فقها این(دیدگاه)را قبول دارند.

أَخَذَ حِذْرَهُ: احتیاط کرد / هشیار شد / دست به عصا راه رفت / محتاطانه حرکت نمود / با احتیاط عمل کرد.

أَخَذَ حَقَّهُ بِيَدِهِ: انتقام گرفت / حقش را با دست خود گرفت.

أَخَذَ عَلَى عَاتِقِهِ: به عهده گرفت / پذیرفت / بر دوش گرفت / به گردن نهاد.

أَخَذَ عَلَى مُوافَقَةِ البَرْلَمَانِ: رضایت پارلمان را جلب کرد / موافقت مجلس را به دست آورد.

أَخَذَ عَلَيَّ: بر من ایراد گرفت / از من انتقاد کرد / سرزنشم کرد / مرا سرزنش نمود / نکوهشم نمود.

أَخَذَ عَلَيْهِ: او را سرزنش کرد / او را ملامت نمود / نکوهشش کرد.

أَخَذَ عَنْهُ عُلُوماً كَثِيرَةً: دانش زیادی را از او یاد گرفت.

أَخَذَ عَيِّنَاتٍ: نمونه‌برداری کرد / نمونه‌گیری کرد.

أَخْذُ عَيِّنَةٍ مِنْ عُنُقِ الرَّحِمِ: نمونه برداری از دهانه‌ی رحم.

أَخَذَ فِي الاِعْتِبَارِ: به حساب آورد / درنظر گرفت.

أَخَذَ فِي البُكَاءِ: شروع به گریه کرد.

أَخَذَ مَوقِفاً مُعادِياً: موضع مخالف گرفت / مخالفت کرد.

أَخْذٌ وَعَطَاءٌ: داد و ستد.

أَخَذَ يِسْتَدرِجُني بِالحَدِيثِ: با حرف زدن سرم را گرم کرد / کم کم مرا وارد بحث نمود.

أَخَذَ يَضْرِبُ الأَمْثِلَةَ: شروع به مثال زدن کرد.

أَخَذَ يُفَكِّرُ بِعُمْقٍ: عمیقاً به فکر فرو رفت.

أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ: بهره‌ی فراوانی برد.

أَخَذَ بِمَجَامِعِ القُلُوبِ: دل‌ها را به خود جذب نمود / قلب‌ها را شیفته کرد.

أَخَذَتِ الظُّرُوفُ تَتَحَسَّنُ: اوضاع رو به بهبودی می‌رود / کم‌کم شرایط بهتر می‌شود.

أَخَذْتُ مِنْ وَقْتِكَ كَثِيراً: وقت شما را زیاد گرفتم.

أُخِذْتُ: یکّه خوردم / غافلگیر شدم.

أَخَذَتْهُ الشَّفَقَةُ: دلش به رحم آمد / دلش سوخت / رحم کرد / ترحم نمود.

أَخَذَهُ العَجَبُ: متعجب شد / شگفت زده شد / تعجب نمود / یکّه خورد.

أَخَذَهُ بِالحُسْنَى: به‌خوبی با او رفتار کرد / به نرمی با وی برخورد نمود.

أَخَذَهُ بِالشِّدَّةِ: به شدّت با او برخورد کرد / با خشونت با وی رفتار نمود.

أَخَذَهُ بِذَنْبِهِ: او را به سبب گناهی که انجام داده بود مؤاخذه نمود.

أَخَذَهُ بِعَيْنِ الاِعْتِبَارِ: آن را مورد توجه قرار داد / آن را به حساب آورد.

أَخَذَهُ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ: غافلگیرش کرد/ مچش را گرفت.

أَخْرَجَ: صادر کرد / بیرون داد / منتشر ساخت / کارگردانی نمود.

الأَخْرَسُ: گنگ / لال.

أُخْرُسْ: لال شو / خفه شو.

إِخْسَأْ: گم شو / قباحت دارد / تف بر تو / بتمرگ / لال شو.

الإِخْصَاءُ: اخته کردن.

الإِخْصَابُ: بارور ساختن.

أَخِصَّائِيٌّ إِجْتِمَاعِيٌّ: متخصص مسایل اجتماعی.

أَخِصَّائِيُّ الأُذُنِ والأَنْفِ والحَنْجَرَةِ: متخصص گوش و حلق و بینی.

أَخِصَّائِيُّ الأَمْرَاضِ البَاطِنِيَّةِ: متخصص بیماری‌های داخلی.

أَخِصَّائِيُّ الأَمْرَاضِ النِّسَائِيَّةِ: متخصص بیماریهای زنان / متخصص زنان و زایمان.

أَخِصَّائِيُّ الأَمْرَاضُ النَّفْسِيَّةِ والعَصَبِيَّةِ: متخصص بیماری‌های روان و اعصاب.

أَخِصَّائِيُّ التَّخْدِيرِ: متخصص بیهوشی.

أَخِصَّائِيُّ التَّغْذِيَةِ: متخصص تغذیه.

أَخِصَّائِيُّ الحَنْجَرَةِ: متخصص حنجره.

أَخِصَّائِيُّ الغُدَدِ: متخصص غدد.

أَخِصَّائِيُّ الوِلَادَةِ: ماما / متخصص زایمان / قابله.

أَخِصَّائِيٌّ فِي عِلْمِ النَّفْسِ: متخصص روانشناسی.

الإِخْضَاعُ: زیر سلطه بردن / به کنترل درآوردن / مهار کردن / به زانو درآوردن / تسلیم کردن / خاضع کردن / تحتِ[...]درآوردن / موردِ[...]قرار دادن.

إِخْضَرَّ شَارِبُهُ: سبیل درآورد.

الأَخْضَرُ: سبز.

أَخْضَعَ الشُّيُوعِيُّونَ الصِّينَ لِحُكْمِهِمِ فِي عَامِ ١٩٤٩م: کمونیست‌ها، چین را در سال ١٩٤٩م تحت حکم خویش درآوردند.

أَخْضَعَ المُسْلِمُونَ كُلَّ إِسْبَانَيا تَقْرِيبًا لِلحُكْمِ الإِسْلامِيِ: مسلمانان تقریبا تمام اسپانیا را تحت حکومت اسلامی درآوردند.

أَخْضَعَ للاِخْتِبَارِ: تحت آزمایش قرار داد / مورد آزمایش قرار داد.

أَخْضَعَ للضَّرِيبَةِ: در برابر (پرداخت) مالیات منقاد و تسلیم شد/ پرداخت مالیات را پذیرفت.

أَخْطَأَ الهَدَفَ: به هدف نزد / تیرش به خطا رفت / به مرادش نرسید / به مقصود نرسید.

أَخْطَاءُ الرُّبَّانِ: خطای کاپیتان / خطای خلبان.

أَخْطَاءٌ صَغِيرَةٌ: اشتباهات کوچک .

أَخْطَاءٌ طِبِّيَّةٌ: اشتباهات پزشکی.

أَخْطَاءٌ غَيْرُ المَقْصُودَةِ: اشتباهات غیرعمد.

أَخْطَاءٌ مَطْبَعِيَّةٌ: اشتباهات چاپی / اغلاط چاپی / غلطهای چاپی.

أَخْطَاءٌ عَدِيدَةٌ: اشتباهاتِ متعدد.

الأُخْطَبُوطُ الصُّهْيُونِيُّ: اختاپوس صهيونيزم.

الأُخْطُبُوطُ: هشت پا / اختاپوس.

إِخْفَاقُ الزَّوْجَيْنِ فِي تَجَاوُزِ خِلَافَاتِهِمَا: شكستِ زن و شوهر در حل اختلافاتشان.

إِخْفَاقُ المَشْرُوعِ: شكستِ طرح / نيمه كاره ماندن پروژه / بی‌ثمر شدن طرح / به ثمر ننشستن پروژه / ناتمام ماندن طرح / عدم موفقيت طرح.

الإِخْفَاقُ، ج: الإِخْفَاقَاتُ: به بن‌بست رسيدن/ شكست خوردن/ نافرجامی/ ناكامی/ نيمه تمام ماندن/ عدم موفقيت/ توفيق نيافتن/ موفق نشدن/ ناتمام ماندن/ نيمه كاره ماندن/ بی‌نتيجه ماندن/ به ثمر ننشستن/ نقش برآب شدن.

أَخْفَقَ الطَّائِرُ: پرنده بال‌هايش را گشود / پرواز كرد.

أَخْفَقَ النَّجْمُ: ستاره افول كرد و ناپديد شد.

أَخْفَقَ بِرَأْسِهِ: سرش را به زير انداخت / چُرت زد.

أَخْفَقَ جُورْجُ دَبْلِيُو بُوشُ فِي الفَوْزِ بِالرِّئَاسَةِ ثَانِيَةً: جورج دبليو بوش از رسيدن به پست رياست جمهوری برای بار دوم ناكام ماند.

أَخَلَّ بِالأَمْنِ العَامِّ: در امنيت عمومی اخلال ايجاد كرد / امنيت عمومی را مختل كرد / امنيت عمومی را برهم زد.

أَخَلَّ بِالأَمْنِ: به امنيت خلل وارد كرد / امنيت را خدشه دار نمود.

أَخَلَّ بِالتَّوَازُنِ: معادله را به‌هم زد / توازن را به هم زد.

إِخْلَاءُ الرَّعَايَا الأَمْرِيكِيِّين مِنْ بَيْرُوتَ: انتقال شهروندان آمريكايی از بيروت.

إِخْلَاءُ السَّبِيلِ المَشْرُوطُ: آزادی مشروط.

إِخْلَاءُ السَّبِيلِ بِالكَفَالَةِ: آزادی به قيد ضمانت / آزادی با كفالت.

إِخْلَاءُ السَّبِيلِ: رها كردن / آزاد كردن.

إِخْلاءُ المَوْقِعِ: تخلیه‌ی موضع / ترک نمودن جایگاه.

إِخْلاءُ النَّفْسِ مِنَ المَسْؤُولِيَّةِ: شانه خالی کردن از زیر بار مسؤولیت / مسئولیت‌ناپذیری.

أَخْلاقِيّاتُ العَمَلِ: اخلاق کار.

أَخْلاقِيّاتُ المِهْنَةِ: اخلاق کار.

الإِخْلالُ بِالأَمْنِ: برهم زدن امنیت / ضربه زدن به امنیت / ایجاد ناامنی.

الإِخْلالُ بِالنَّظْمِ: اخلال در نظم / اختلال در نظم / برهم زدن نظم / اغتشاش / برهم زدن اوضاع.

أَخْلَى الطَّرِيقَ: راه را باز کرد / راه را هموار کرد.

أَخْلَى ظَهْرَهُ: پشتش را خالی کرد / به او پشت نمود .

أَخْلَى السَّبِيلَ: راه را خالی کرد / آزاد نمود.

الإِخْمَادُ: سرکوب کردن / خاموش نمودن / سست کردن / فرو نشاندن / خفه کردن.

إِخْمَادُ الحَرِيقِ: خاموش کردن آتش سوزی.

إِخْمَادُ الصَّوْتِ: خاموش نمودن صدا / خفه‌کردن صدا.

إِخْمَادُ نار الثَّوْرَةِ: فرو نشاندن آتش انقلاب.

أَخْمَدَ الثَّوْرَةَ: انقلاب را خاموش کرد / شورش را خفه کرد / جنبش را خاموش کرد / جنبش را خفه کرد.

أَخْمَدَ الفِتْنَةَ: فتنه را خاموش کرد / آشوب را خفه کرد.

أَخْمَدَ: خاموش کرد / فرو نشاند / ساکت کرد / سست کرد / سرکوب کرد / خفه‌کرد.

أَخْمَدَتِ الحُكُومَةُ حَرَكَاتِ التَّمَرُّدِ المَحَلِّيَّةُ: حکومت جنبش‌های ناراضی محلی را خاموش کرد.

أَخْمَدَتِ الحُكُومَةُ المُظَاهَرَاتِ الطُّلاَّبِيَّةَ: حکومت تظاهرات دانشجویی را سرکوب کرد.

أَخْمَصُ البُنْدُقِيَّةِ: قنداق تفنگ.

أَخْمَصُ الرِّجْلِ: پاشنه‌ی پا.

أُخَمِّنُ: تخمین می‌زنم / برآورد می‌کنم.

أَخُو ثِقَةٍ: قابل اعتماد / مورد اعتماد.

الإخْوانُ المُسْلِمُونَ: برادران مسلمان (بزرگترین جنبش اسلامی جهان اسلام).
الأُخُوَّةُ: برادری.
أخِيراً: در پایان / در نهایت / سرانجام / اخیراً / بالاخره / نهایتاً / عاقبت / آخر کار.
الأَخْيِلَةُ المُتَدَاوَلَةُ: افکار وایده‌های تکراری.
أدَاءُ الجِهَاتِ الحُكُومِيَّةِ: عملکرد دستگاه‌های حکومتی.
الأَدَاءُ الجَيِّدُ عَلَى المُسْتَوىَ الدُّوَلِيِ: عملکرد خوب در سطح بين‌الملل.
أَدَاءُ الخَدَمَاتِ: ارائه‌ی خدمات.
أَدَاءُ الدَّوْرِ: ایفای نقش / بازی کردن نقش / نقش داشتن / نقش بازی کردن.
أَدَاءُ الصَّلَوةِ: خواندن نماز/ اداي نماز.
أَدَاءُ الضَّرائِبِ: پرداخت ماليات.
أَدَاءُ الوَاجِبِ: انجام وظيفه/ اداي وظيفه.
أَدَاءُ اليَمِينِ: اداى سوگند/ قسم ياد كردن.
أَدَاءٌ رَائِعٌ: عملكرد جالب.
الأَدَاءُ: پرداختن / عملکرد / کارکرد / اجرا کردن / انجام دادن / وفا کردن / برآوردن / ایفای نقش / انجام تکلیف / خواندن.
أدَاةُ التَّنْبِيهِ: بوق.
أدَاةُ الضَّبْطِ: ابزار کنترل.
أدَاةُ العِقَابِ: ابزار شکنجه.
أدَاةُ النَّفْيِ: ادات نفی / حرف نفی.
أدَاةٌ فِي أَيْدِي الآخَرِينَ: ابزار دست دیگران/ آلت دست دیگران/ دست نشانده‌ی دیگران.
أدَاةٌ لِلتَّخْوِيفِ: ابزار تهدید.
الأَدَاةُ: ابزار / آلت / وسیله.
أدَاةُ الضَّغْطِ: ابزار فشار / اهرم فشار.
أدَاةٌ بِيَدِ الآخَرِينَ: ابزاردست دیگران/ آلت دست دیگران/ دست نشانده‌ی دیگران/ .
أدَارَ رَأْسَهُ: روی برگرداند.
أدَارَ ظَهْرَهُ: پشت کرد / روی گرداند.
أدَارَ عَنْ[...]: صرف نظر کرد از[...] / منصرف شد از[...].
أدَارَ: اداره نمود / متولی[...]شد / راه انداخت / چرخاند.
إدَارَةُ الأَزْمَةِ: مدیریت بحران .

الإدَارَةُ الإسْتراتِيجِيةُ: مدیریت استراتژیک.
إدَارَةُ الأَعْمَالِ: مدیریت بازرگانی.
الإدَارَةُ الأَمِيْرِكِيَّةُ: دولت آمریکا.
إدَارَةُ البُنى التَّحْتِيَّةِ التِّجَارِيَّةِ: مدیریت زیر ساخت‌های تجاری.
إدَارَةُ التَّحْرِيرِ: تحریریه / هیئت تحریر.
إدَارَةُ التَّعْلِيمِ: مدیریت آموزشی.
إدَارَةُ التِّلِيفُونِ: اداره‌ی مخابرات / تلفن خانه.
إدَارَةُ التَّنْمِيَةِ البَشَرِيَّةِ: مدیریت توسعه‌ی انسانی.
إدَارَةُ الجَوْدَةِ: سازمان کنترل کیفیت.
الإدَارَةُ الذَّاتِيَّةُ: حکومت خودگردان.
إدَارَةُ السِّجِلّ: اداره‌ی ثبت احوال.
إدَارَةُ الشَّرِكَةِ: دفتر شرکت.
إدَارَةُ الشُّؤُونِ المَالِيَّةِ: اداره‌ی امور مالی.
إدَارَةُ الصِّراعِ: مدیریت بحران.
إدَارَةُ المُحَافِظِ: استانداری.
الإدَارَةُ المَدْرَسِيَّةُ: مدیریت مدرسه.
إدَارَةُ الوَقْتِ: مدیریت وقت.
إدَارَةُ تَسْجِيلِ المَوالِيدِ: اداره‌ی ثبت احوال.
إدَارَةٌ حُكُومِيَّةٌ: اداره‌ی دولتی.
الإدَارَةُ: مدیریت / اداره / سازمان.
إدَارَةُ البِعْثَةِ: مدیریت هیئت / سرپرستی هیئت(سیاسی) / مدیریت گروه.
إدَارَةُ التَّجْنِيدِ: اداره‌ی نظام وظیفه.
أَدَامَ اللّٰهُ تَوْفِيقَكَ: موفق باشی / سایه‌ات مستدام / عزّت زیاد.
أَدَانَ الإعْتِداءَ: تجاوز را محکوم نمود.
أَدَانَ العُدْوَانَ: تجاوز را محکوم نمود.
أَدَانَ بِشِدَّةٍ: به شدت محکوم کرد.
أَدَانَ: محکوم کرد / وام داد / قرض داد.
إدَانَةُ الإرْهَابِ: محکوم کردن تروریسم.
إدَانَةُ البَرِيّ: متهم ساختن شخص پاک و بری.

الإدَانَـةُ: محکـوم نمـودن / مـتهم ساختن.
أَدَبُ الأَطفالِ: ادبیات کودکان.
الأَدَبُ السَّاخِرُ: ادبیات طنز.
أَدَبُ السُّلُوکِ: آداب معاشرت.
الأَدَبُ السِّیاسِيُّ: ادبیات سیاسی.
أَدَبُ الشَّبابِ: ادبیات جوانان.
أَدَبُ العِشْرَةِ: آداب معاشرت.
الأَدَبُ المُضِلُّ: ادبیات گمراه کننده.
الأَدَبُ المُقَارِن: ادبیات تطبیقی.
أَدَبُ المُقاوَمَةِ: ادبیات پایداری.
الأَدَبُ المُلْتَزِمُ: ادبیات متعهّد.
الأَدَبُ المُوَجَّهُ: ادبیات هدفمند.
أَدَّتِ المُظَـاهَرَاتُ إِلَـى العُنْـفِ: تظـاهرات بـه خشـونت گراییـد / تظـاهرات منجـر بـه خشـونت شـد / تظاهرات به زدوخورد ختم گردید.
أَدَّتْ إِلَی العُنْفِ: به خشونت گرایید / منجر به خشونت شد / به زدوخورد ختم شد.
أَدَّتْ إِلَی[...]: منجر شـد بـه[...] / انجامید به[...].
اِدَّخَرَ: پس‌انداز نمود / ذخیره کرد.
أَدْخَلَ تَعْدِيلاً: تغییراتی را انجام داد.
أَدْخَلَ تَغْییراً: تغییراتی را انجام داد.
أَدْخَلَـتِ المِنْطَقَـةَ فـي دَوّامَـةٍ مِـنَ الأَزَمَـاتِ: منطقــه را در گــرداب بحران‌ها فرو برد / منطقـه را بحرانـی نمود.
أَدْخَلُوا المَرِیضَ إِلَـی المِسْتَشْـفَی: بیمار را در بیمارستان بستری کردند.
الإِدْرَاج: وارد کردن / داخل نمودن / Insert(کامپیوتر).
أَدْرَجَ اسمَهُ فِي قَائِمَـةِ المُرَشَّـحِینَ: نـامش را در لیسـت کاندیـداها وارد کرد / اسمش را در لیست کاندیداها نوشت.
أَدْرَجَهُ فِي جَدْوَلِ الأَعْمَالِ: آن را در دسـتور کـار قـرار داد / در دسـتور کارش وارد کرد.
الإِدِّعاءُ العَامُّ: دادسرا.
الإِدِّعَـاءاتُ المُزَيَّفَـةُ: ادعاهـای دروغین.
أَدْعِیَـاءُ الدِّیمُقْرَاطِیَّـةِ: مـدعیان دمکراسی.
الإِدْلاءُ بِالصَّوْتِ: رأی دادن.

أَدْلَجَ: شب روی کرد / در شب حرکت نمود / شبانه راه رفت.

أَدْلَى إِلَيْهِ بِمَشْوَرَةٍ: با او مشورت کرد.

أَدْلَى بـ[...]: اقامه کرد[...] / ابراز کرد[...] / بیان کرد[...] / عنوان کرد[...] / ارائه داد[...] / اظهار نمود[...] / آشکار نمود[...].

أَدْلَى بِأَقْوَالٍ: سخنانی را بر زبان آورد.

أَدْلَى بالتَّصْرِيحِ: اظهار کرد / ابراز نمود / بیانیه داد / بیان کرد.

أَدْلَى بِالتَّعْلِيقِ: گزارش داد / توضیح داد.

أَدْلَى بِالشَّهَادَةِ: شهادت داد / گواهی داد.

أَدْلَى بِبَيَانٍ: ابراز نظر نمود / سخنی را بر زبان جاری کرد.

أَدْلَى بِحُجَّةٍ: دلیل و حجتی را آورد.

أَدْلَى بِحُجَّتِهِ: دلیل خود را عرضه کرد / برهان خود را ارائه داد.

أَدْلَى بِحَدِيثٍ: ابراز نظر نمود / سخنی را بر زبان جاری کرد.

أَدْلَى بِدَلْوِهِ: شانس خود را آزمایش کرد.

أَدْلَى بِرَأْيِهِ: اظهار نظر کرد / ابراز عقیده کرد / نظر خود را مطرح نمود / رأی خود را به[...]انداخت.

أَدْلَى بِشَهَادَةٍ: شهادت داد / گواهی داد.

أَدْلَى بِصَوْتِهِ: رأی خود را به صندوق انداخت / رأی داد.

أَدْلَى بِكَلِمَةٍ: سخنرانی کرد.

أَدْلَى بِمَعْلُومَاتٍ: اطلاعاتی را ارائه کرد.

أَدْلَى بِوِجْهَةِ نَظَرِهِ: دیدگاه خود را بیان کرد.

إِدْمَانُ الإِنْتِرْنِتِ: اعتیاد به انترنت.

إِدْمَانُ التَّدْخِينِ: سیگار کشیدن.

إِدْمَانُ الخُمُورِ: مَی‌خوارگی / اعتیاد به نوشیدن مواد الکلی.

إِدْمَانُ السَّجَائِرِ: سیگار کشیدن.

إِدْمَانُ الصَّغِيرَةِ: اصرار بر انجام گناه صغیره.

إِدْمَانُ اللَّهْوِ وَاللَّعِبِ: اهل لهوولعب بودن.

إدْمَانُ المُخَدِّراتِ: استعمال مواد مخدر / اعتياد به مواد مخدر.

إدْمَانُ المُسْكِراتِ: نوشيدن نوشابه‌های مست كننده / نوشيدن شراب.

الإدْمَانُ: اعتياد / خوگرفتن / عادت‌نمودن / استعمال كردن.

الأَدْمِغَةُ المُبْدِعَةُ: مغزهای متفكر / مغزهای نو آور.

الأدْمِيرَالُ: دريادار / درياسالار.

أدْنَى أَهَمِّيَةٍ: كمترين ارزش.

أدْنَى: نزديک‌تر / پست‌تر / كمتر.

أَدَوَاتُ التَّجْمِيلِ: وسايل آرايش/ لوازم آرايش.

أَدَوَاتُ التَّنعُّمِ والتَّرَفُّهِ: وسايل آسايش و رفاه.

أَدَوَاتُ الزِّرَاعَةِ: وسايل كشاورزی.

أَدَوَاتُ الزِّينَةِ: وسايل آرايش / لوازم آرايش.

أَدَوَاتُ السَّفَرِ: وسايل سفر / لوازم سفر.

أَدَوَاتُ القِتَالِ: ابزارهای جنگی / سازوكار نظامی.

أَدَوَاتُ الكِتَابَةِ: لوازم التَّحرير.

أَدَوَاتُ المَدْرَسَةِ: لوازم مدرسه / وسايل مدرسه.

الأَدَوَاتُ المَنْزِلِيَّةُ: لوازم خانگی / وسايل خانگی.

أَدَوَاتٌ حَرْبِيَّةٌ: تجهيزات جنگی / مهمات جنگی / ادوات جنگی / جنگ افزارها / ابزارهای جنگی / سازوكارهای نظامی.

أَدَوَاتٌ مَطْبَخِيَّةٌ: وسايل آشپزخانه / لوازم آشپزخانه.

أَدَوَاتٌ إلِكْتُرونِيَّةٌ: وسايل الكترونيكی / لوازم الكترونيكی.

أَدَوَاتٌ طِبِّيَّةٌ: ابزارهای پزشكی / لوازم پزشكی.

أدوارٌ هامِشِيَّةٌ: نقش‌های حاشيه‌ای / وظايف جانبی.

أَدْهَشَ العالَمَ: جهان را متحير گرداند.

أَدْهَشَنِي: مرا شگفت‌زده كرد.

أَدَّى التَّحِيَّةَ أو السَّلاَمَ: سلام كرد / احترام به جای آورد.

أَدَّى الخِدْمَةَ العَسْكَرِيَّةَ: خدمت نظامی انجام داد/ سربازی رفت.

أَدَّى الغَرَامَةَ: جریمه را پرداخت کرد.
أَدَّى إِلَى العُنْفِ: به خشونت گرایید / به درگیری انجامید / به زد و خورد منجر شد.
أَدَّى إِلَى[...]: به[...] منجر شد / به [...] انجامید.
أَدَّى اليَمِينَ الدُّسْتُورِيَّ: سوگندِ قانونی یاد کرد.
أَدَّى اليَمِينَ: سوگند یاد کرد / قسم خورد.
أَدَّى إِلَى المَوْتِ: به مرگ انجامید.
أَدَّى إِلَى مَفْسَدَةٍ: به تباهی انجامید / منجر به تباهی شد.
أَدَّى حَقَّهُ: حق او را ادا کرد / حق وی را پرداخت نمود.
أَدَّى دَوْراً: نقش ایفا کرد.
أَدَّى دَيْناً: قرض را پرداخت کرد.
أَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ: زکات مالش را پرداخت نمود.
أَدَّى شَهَادَةً: شهادت داد / گواهی داد .
أَدَّى مُهِمَّتَهُ جَيِّداً: مأموریتش را به‌خوبی انجام داد / وظیفه‌اش را به‌نحو احسن انجام داد.
أَدَّى: انجام داد / عملی کرد / تمام کرد / منجر شد / پرداخت کرد/ انجامید.
أَدَّى إلى نَتِيجَةٍ جَيِّدَةٍ: به نتیجه‌ی خوبی انجامید / نتیجه‌ی خوبی درپی داشت.
أَدِيمُ الأَرْضِ: پوسته‌ی زمین / سطح زمین.
أَدِيمُ السَّمَاءِ: پوسته‌ی آسمان.
الأَدِيمُ: پوستِ دباغی شده.
إِذْ أَنَّ: چرا که / زیرا که.
إِذْ: زیرا / ناگهان / یکباره.
إذا أَمْكَنَ: اگر امکان داشته باشد.
إذا خَيَّمَ الظَّلامُ: آن‌گاه که تاریکی بر همه جا سایه افکند.
إذا دَعَتِ الحَاجَةُ: در صورت نیاز.
إذا دَعَتِ الضَّرُورَةُ: در صورت نیاز.
إذا مَا تَكَرَّرَتْ: در صورت تکرار.
أَذاعَ سِرّاً: سرّی را فاش نمود/ رازی را برملا کرد.
أَذاعَ: پخش کرد / منتشر نمود.
إِذَاعَاتٌ أَجْنَبِيَّةٌ: رادیوهای بیگانه / رادیوهای خارجی.

أَذْعَنَ لِلْوَضْعِ القَائِمِ: وضعیت موجود را پذیرفت / به وضعیت موجود تن داد.

أَذْعَنُوا: اعتراف کردند / پذیرفتند / تن دادند.

الأُذُنُ الدَّاخِلِيَّةُ: گوش داخلی.

إِذْنُ العُبُورِ: اجازه‌ی عبور.

إِذْنُ الهُبُوطِ: اجازه‌ی فرود.

أَذِنَ إلى [...]: گوش داد به [...].

أَذِنَ بِـ [...]: بر قرب وقوعِ [...] دلالت کرد.

أُذُنٌ صَاغِيَةٌ: گوش شنوا.

أَذِنَ لِـ[...]: اجازه داد به[...] / اذن داد به[...].

أُذُنٌ مُصْغِيَةٌ: گوش شنوا.

أَذْنَابُ الاِسْتِعْمَارِ: ایادی استعمار / نوکران استعمار / عوامل استعمار.

أَذْنَابُ النَّاسِ: دنباله‌روان مردم.

الأَذْوَاقُ الشَّخْصِيَّةُ: سلایق شخصی.

الأَذْوَاقُ: سلیقه‌ها / گرایش‌ها / تمایلات .

الأَرَاجِيفُ: دروغ و سخنان نادرست / یاوه‌گویی‌ها.

أَرَاحَ اللّٰهُ مِنْكَ العَالَمِينَ: خداوند همه‌ی دنیا را از دست تو راحت کند (دعای شر).

أَرَاحَ ضَمِيرَهُ: وجدانش را راحت کرد.

أَرَاحَ نَفْسَهُ: خود را راحت کرد.

الإِرَادَةُ الفُولَاذِيَّةُ: اراده‌ی آهنین.

أَرَاضِي الدَّوْلَةِ: سرزمین‌های دولت.

الأَرَاضِي الزِّرَاعِيَّةُ: زمین‌های کشاورزی.

الأَرَاضِي المُحْتَلَّةُ: سرزمین‌های اشغالی.

الأَرَاضِي المَلْغُومَةُ: اراضی مین‌گذاری شده / زمین‌های مین گذاری شده.

أَرَاقَ ماءَ وَجْهِهِ: آبرویش را بُرد.

أَرَاقَ: خون ریخت/ خونریزی کرد/ ریخت.

إِرَاقَةُ الدِّمَاءِ: خون ریزی.

أَرَاكَ قَرِيباً: به زودی تو را می‌بینم.

أَرَاكَ فِيمَا بَعْدُ: بعداً تو را می‌بینم.

الأَرَبُ: هدف / نیاز / حاجت .

أَرْبَابُ العَمَلِ: کارفرمایان.

إِرْبَاكُ الأَوْضَاعِ: ناامن کردن اوضاع.

الإرتِبَاكُ: مشوّش ساختن / به زحمت انداختن / گرفتار کردن / مضطرب نمودن / سرآسیمه کردن / پریشان کردن / نگران ساختن / آشفته کردن / به دشواری انداختن / در مخمصه انداختن / در تنگنا قرار دادن / برهم زدن / به هم ریختن / به دست و پا انداختن / به تکاپو انداختن / تشویش خاطر ایجاد کردن.

اِرْبِطِ الحِزَامَ: کمربند را ببند.

الأَرْبِعَاءُ: چهارشنبه.

أَرْبَكَ الحِسَابَاتِ الأَمْرِيكِيَّةِ: محاسبات آمریکا را به هم زد.

أَرْبَكَ الشَّرقَ والغَربَ: شرق و غرب را به‌هم ریخت/ شرق و غرب را به نگرانی انداخت.

أَرْبَكَ خُطَطَ الأَعْدَاءِ: نقشه‌های دشمنان را بر هم زد.

الارْتِبَاكُ: دستپاچه شدن / مضطرب شدن.

اِرْتَجَّ: تلو تلو خورد / لرزید.

الارْتِجَالُ: بدیهه گویی / حاضر جوابی.

اِرْتَجَلَ خِطَاباً: فی المجلس سخنرانی کرد.

اِرْتَجَلَ خُطْبَةً: بدون آمادگی قبلی خطابه‌ای ایراد کرد.

اِرْتَجَلَ قَصِيدَةً: فی البداهه قصیده ای ایراد نمود.

اِرْتَحْتُ: راحت شدم / خیالم راحت شد.

اِرْتَدَّ إِلَى وَضْعِهِ السَّابِقِ: به حالت اولیه‌اش برگشت / به وضعیت سابقش برگشت / به همان حالت اول بازگشت.

اِرْتَدَّ عَلَى عَقِبِهِ أو عَقِبَيْهِ: به عقب بازگشت.

اِرْتَدَّ عَنْ دِينِ الإِسْلامِ: از دین اسلام مرتد شد.

اِرْتِدَاءُ الحِجَابِ: پوشیدن حجاب.

اِرْتِدَاءُ الزِّيِّ العَسْكَرِيِّ: پوشیدن لباس نظامی.

اِرْتِدَادُ الرَّصَاصِ: کمانه کردن گلوله.

اِرْتِدَادُ الشِّيكِ: برگشت چک / برگشت خوردن چک.

اِرْتَدَتِ الحِجَابَ: حجاب را رعایت کرد / خود را پوشاند.

اِرْتَدَيْتُ مَلابِسي: لباسم را پوشیدم.
اِرْتَشِفْ: بنوش / مزه مزه کن.
اِرْتَشَى: رشوه گرفت.
اِرْتِطامُ الطُّورْبِيد بِالهَدَفِ: برخورد اژدر با هدف.
اِرْتِطامٌ عَنِيفٌ: برخورد شدید / تصادف سنگین.
اِرْتَطَمَ: برخورد کرد / تصادف کرد.
اِرْتَطَمَتِ الطَّائِرَةُ بِمَرْكَزِ التِّجارَةِ الدُّوَلِيَّة: هواپیما با مرکز تجارت جهانی برخورد کرد.
أَرْتَعَ المَاشِيةَ: چهارپایان را چرانید.
اِرْتَعَدَتْ فَرائِصُهُ: لرزه بر اندامش افتاد / بسیار ترسید.
اِرْتِفاعُ أَسْعَارِ المَوادّ الغِذائِيَّةِ الضَّرُورِيَّةِ: بالارفتن قیمت مواد غذایی اساسی / افزایش قیمت موادغذایی اساسی.
اِرْتِفَاعُ أَسْعَارِ المَوادّ الغِذَائِيَّةِ: بالا رفتن قیمت مواد غذایی / افزایش قیمت مواد غذایی.
اِرْتِفَاعُ أَسْعَارِ النَّفْطِ العَالَمِيَّةِ: بالا رفتن قیمت جهانی نفت / افزایش قیمت جهانی نفت.
اِرْتِفاعُ أَسْعَارِ النَّفْطِ: بالا رفتن بهای نفت / افزایش بهای نفت.
اِرْتِفَاعُ الأَذَانِ فِي المَسَاجِدِ: بلند شدن صدای اذان از مساجد.
اِرْتِفَاعُ الأَسْعَارِ: رشد قیمت‌ها / بالا رفتن قیمت‌ها / افزایش قیمت ها.
اِرْتِفَاعُ الثَّمَنِ: افزایش قیمت / بالا رفتن قیمت.
اِرْتِفَاعُ الضَّغْطِ: بالا رفتن فشار / افزایش فشار.
اِرْتِفَاعُ المُهُورِ: بالا رفتن مهریه‌ها / افزایش مهریه‌ها.
اِرْتِفَاعُ تَكَالِيفِ الحَيَاةِ عُمُوماً: بالا رفتن هزینه‌های عمومی‌زندگی / افزایش هزینه‌های عمومی زندگی.
اِرْتِفَاعُ حَصِيلَةِ الضَّحَايَا: بالا رفتن آمار قربانیان / افزایش آمار قربانیان.
اِرْتِفَاعُ دَرَجَةِ الحَرَارَةِ: بالا رفتن درجه‌ی حرارت / افزایش دما.
اِرْتِفَاعُ ضَغْطِ الدَّمِ: بالا رفتن فشار خون / افزایش فشار خون.
اِرْتِفَاعُ قِيمَةِ الدُّولار: بالا رفتن قیمت دلار / افزایش قیمت دلار.

اِرْتِفَاعُ ماءِ الأَنهار: بالا آمدن آب رودخانه‌ها.

اِرْتِفَاعُ مُسْتَوى المَعِيشَةِ: بالا رفتن سطح زندگی.

اِرْتِفَاعُ مُسْتَوى البِطَالَةِ: بالا رفتن سطح بیکاری / افزایش سطح بیکاری.

اِرْتِفَاعُ مُعَدَّلِ التَّضَخُّمِ: بالا رفتن میانگین تورم / افزایش میانگین تورم.

اِرْتِفَاعُ مُعَدَّلِ العُنُوسَةِ فِي صُفُوفِ النِّسَاءِ: بالا رفتن میانگین سن ازدواج در صفوف زنان/ افزایش میانگین سن ازدواج در میان زنان.

اِرْتِفَاعٌ مُنْخَفِضٌ: ارتفاع پایین.

الاِرْتِفَاعُ: بلندی / فراز / منتها درجه / مقام رفیع / منزلت / جای بلند و برآمده / رفعت / جای مرتفع / عظمت / بالا رفتن / اضافه حقوق / برخاستن / ترقی کردن.

اِرْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمْ: صدای آنان بلند شد.

اِرْتَقَى السُّلَّمَ: از پلکان بالا رفت.

اِرْتَقَى الخَطِيبُ المِنْبَرَ: سخنران بالای منبر رفت / پشت تریبون قرار گرفت.

اِرْتَقَى العَرْشَ سَنَةَ[...]: سالِ[...]به سلطنت رسید / سالِ[...]بر کرسی حکومت نشست.

اِرْتَقَى بِهِمَّتِهِ: اراده اش را بالا برد / همّتش را تقویت کرد / عزم را جزم نمود.

الاِرْتِكَاسُ: پاسخ / عکس العمل / واکنش / رفلکس / بازگشت / برگشت / رجعت / رو به وخامت گذاشتن / گرفتاری مجدد / فرو رفتن / غرق شدن.

الاِرْتِكَانُ إِلَى[...]: دل بستن به[...] / گرایش پیدا کردن به[...].

اِرْتَكَبَ اِحْتِيالاً: کلاهبرداری کرد / فریب داد / گول زد / تقلّب کرد / ترفندی به کار گرفت / حقّه‌ای زد.

اِرْتَكَبَ أَعْمَالاً ضِدَّ المَدَنِيِّنَ: دست به اعمالی[غیر انسانی] علیه شهروندان زد.

اِرْتَكَبَ جُرماً: مرتکب جرم شد / جنایتی را انجام داد.
اِرْتَكَبَ جَرِيمَةً: مرتکب جنایت شد / جرمی را انجام داد.
اِرْتَكَبَ ذَنْباً: مرتکب گناه شد/ گناهی را انجام داد.
اِرْتَكَبَ كَبِيرَةً: مرتکب گناه کبیره شد / گناه کبیره انجام داد.
اِرْتَكَبَ مُخَالَفَةً: تخلف کرد / مرتکب تخلف شد / سرپیچی کرد.
اِرْتَكَبَ مَعْصِيَةً: مرتکب معصیت شد / نافرمانی کرد / سرپیچی نمود.
اِرْتَكَبَ[...]: مرتکب[...] شد / دست به ارتکاب[...]زد / دست به[...]زد / اقدام به[...]کرد.
اِرْتَكَزَ القُوَّاتُ الحَرْبِيَّةُ: نیروهای جنگی متمرکز شدند.
اِرْتَكَسَ فِي الحَمْأَةِ: در گل‌ولای فرورفت / در لجن غرق شد.
اِرْتَكَسَ فِي الشَّهَوَاتِ: در شهوات فرو رفت / در خوشگذرانی غرق شد.
اِرْتِيَاحُ البَالِ: آسودگی خاطر / آرامش خاطر.
الاِرْتِيَاحُ: خرسندی / خوشحالی / راحتی / آسایش / آرامش.
اِرْتِيَاحُ القَلْبِ: راحتی قلب / آسایش درون.
الاِرْتِيَاحُ النَّفْسِيُّ: آرامش درونی / آسایش خاطر.
أَرْجَأَ إِطْلَاقَ القَمَرِ الصِّنَاعِيِّ: پرتاب ماهواره را به تأخیر انداخت.
أَرْجَأَ الإِجَابَةَ: جواب را به وقت دیگری موکول کرد / جواب را به تأخیر انداخت.
أَرْجَأَ الاِجْتِمَاعَ: نشست را به تعویق انداخت / نشست را به زمان دیگری موکول کرد.
أَرْجَأَ الجَلْسَةَ: جلسه را به زمان دیگری موکول کرد / جلسه را به تأخیر انداخت.
أَرْجَأَ صُدُورَ الحُكْمِ: صدور حکم را به تأخیر انداخت.
أَرْجَأَ: به تأخیر انداخت / معوّق ساخت / به زمان دیگری موکول نمود.

إِرْجاءُ الإِمْتِحَانَاتِ: به تأخیر انداختن امتحانات.

أَرْجَاءُ البَيْتِ: گوشه و کنار خانه.

أَرْجاءُ العَالَمِ: اطراف جهان / گوشه و کنار جهان.

أَرْجاءُ المَعْمُورَةِ: گوشه و کنار دنیا.

إِرْجَاعُ عَجَلَةِ التَّدَهْوُرِ إِلَى الوَرَاءِ: وضعیت را دوباره بحرانی کردن و به حالت اول برگرداندن.

أَرْجَعَ الصَّدَى: صدا داد / صدا را منعکس نمود.

أَرْجَفَ: اخبار دروغین را منتشر ساخت.

الأَرْجَنْتِين: آرژانتین (کشوری است در آمریکای جنوبی).

أَرْجُو عَدَمَ المُؤَاخَذَةِ: ببخشید / معذرت میخوام.

الأُرْجُوحَةُ: تاب / الاکلنگ.

أَرْجُوكُمْ عَدَمَ المُؤَاخَذَةِ: خواهش می‌کنم / خجالت ندهید / ببخشید.

أَرْجُوكُمْ: خواهش می کنم.

أُرَحِّبُ بِقُدُومِكُمْ: خوش آمدید/ خوش آمد عرض می‌کنم.

أُرَحِّبُ بِمَقْدَمِكُمْ: خوش آمدید/ خوش آمد عرض می‌کنم.

أَرْخَصَ لَهُ فِي الأَمْرِ: اجازه‌ی [فلان] کار را به او داد.

أَرْخَصَ: قیمت را پایین آورد / ارزان کرد / تخفیف داد.

أَرْخَى لِحْيَتَهُ: ریشش را دراز کرد / اجازه داد ریشش دراز شود.

أَرْدَاهُ قَتِيلاً: او را به هلاکت رساند / وی را کشت.

أَرْدَفَ قَائِلاً: افزود / اضافه کرد.

أَرْدَفَ: دنبال کرد / در پی آن رفت.

أَرْذَلُ العُمُرِ: پست‌ترین دوران عمر / قسمت پایانی عمر که با مریضی و ناتوانی‌های مختلف همراه است.

الأَرْزَاءُ: بلایا / مصایب / گرفتاری‌ها.

إِرْسَاءُ أَرْكَانِ العَقِيدَةِ: استحکام بخشیدن به اصول و پایه‌های اعتقادی.

إِرْسَاءُ الِاسْتِقْرَارِ السِّيَاسِيِّ: تحکیم استقرار سیاسی.

إِرْسَاءُ الِاسْتِقْرَارِ: ایجاد ثبات / برقراری ثبات.

إِرْسَاءُ الأَمْنِ: برقراری امنیت / ایجاد امنیت.

إِرْسَاءُ الثِّقَةِ: اعتماد سازی / جلب اعتماد / ایجاد اعتماد.

إِرْسَاءُ السَّفِينَةِ فِي المِينَاءِ: لنگر انداختن کشتی در بندر.

إِرْسَاءُ العَدَالَةِ: نهادینه کردن عدالت / استقرار عدالت.

إِرْسَاءُ العَقِيدَةِ فِي النُّفُوسِ: تثبیت عقیده در دل‌ها.

إِرْسَاءُ المُقَوِّماتِ: تحکیم پایه‌ها.

إِرْسَاءُ جِهَازِ الدَّوْلَةِ: مستقر نمودن دستگاه حکومت.

إِرْسَاءُ قَواعِدِ الأَمْنِ وَالسَّلامِ: استقرار پایه‌های امنیت و صلح.

إِرْسَالُ الإِيمَيْلِ: ارسال ایمیل / فرستادن ایمیل.

إِرْسَالُ البَرِيدِ الإِلِكْتُرُونِيِّ: ارسال ایمیل / فرستادن ایمیل.

أَرْسَتِ السَّفِينَةُ: کشتی لنگر انداخت.

أَرْسَلَ بِالْبَرِيدِ: با پست فرستاد.

أَرْسَلَ بَرْقِيَّةً: تلگراف زد / پیام فرستاد.

أَرْسَلَ فِي طَلَبِهِ: کسی را در طلب او روانه ساخت.

أَرْسَلَ: کسی را فرستاد / چیزی را فرستاد / پیامی را فرستاد.

أَرْسَى السَّفِينَةُ أَوِ المَرْكَبُ: کشتی لنگر انداخت.

أَرَّشَ النَّارَ: آتش برافروخت / آتش را شعله‌ور ساخت.

الإِرْشَادَاتُ القَيِّمَةُ: راهنمایی‌های ارزشمند.

الأَرْشَفَةُ: آرشیو بندی.

الأَرْشِيفُ: آرشیو / بایگانی.

الإِرْصَادِيُّ: هواشناس.

الأَرْصِدَةُ المُجَمَّدَةُ: حساب‌های مسدود شده / حساب‌های بلوکه شده.

الأَرْصِدَةُ المَصْرِفِيَّةُ: اعتبارات بانکی / حساب‌های بانکی.

الأَرْصِدَةُ المُعَطَّلَةُ: حساب‌های غیرفعال.

أَرْصِفَةُ المُشَاةِ: پیاده‌روها.

الأَرْصِفَةُ: پیاده‌روها.

أَرْضُ الأَحْلامِ: سرزمین آرزوها / سرزمین رؤیاها.

الأَرْضُ المُحْتَلَّةُ: سرزمین اشغالی.

الأَرْضُ المَحْرُوقَةُ: سرزمين سوخته.
أَرْضُ الأَجْدَادِ: سرزمين آبا و اجدادی / وطن / كشور / ميهن.
أَرْضُ العَرَبِ: ديار عرب / سرزمين عرب.
أَرْضُ الغُرْبَةِ: سرزمين غربت / ديار غربت.
أَرْضُ اللهِ: سرزمين خدا / مملكت خدا.
أَرْضُ المَحْشَرِ: سرزمين محشر.
الأَرْضُ المَوْعُودَةُ: سرزمين موعود / ديار موعود.
أَرْضُ المِيعَادِ: سرزمين موعود / ديار موعود.
الأَرَضَةُ: موريانه.
أَرْضٌ خَضْرَاءُ: سرزمين سبز و خرم.
أَرْضٌ مُسْتَوِيَةٌ مُنْبَسِطَةٌ: سرزمين صاف و هموار.
أَرْضِيَّاتٌ: زمينه‌ها / مجال‌ها.
أَرْضِيَّةُ التَّفَاهُمِ: زمينه‌ی تفاهم / زمينه‌ی همفكری.
الأَرْضِيَّةُ المُنَاسِبَةُ: زمينه‌ی مناسب.
الأَرْضِيَّةُ الوَاسِعَةُ: زمينه‌ی فراوان.
الأَرْعَنُ: پخمه / احمق / كودن / نادان.
أَرْعَى الماشِيَةَ: چهارپايان را چرانيد.
الإِرْغَامُ: ناچارساختن / وادار كردن / مجبورنمودن.
أَرْغَمَ اللهُ أَنْفَهُ: خداوند بينی‌اش را به خاک بمالد / خدا ذليلش كند.
أَرْغَمَ أَنْفَ العَدُوِّ: بينی دشمن را به خاک ماليد / دشمن را خوار و ذليل گرداند.
أُرْغِمْنَا: ناچار شديم / مجبور شديم.
أَرْغَمَهُ عَلَى[...]: او را بر انجام آن [...] مجبور ساخت.
أَرْغَى وأَزْبَدَ: از كوره در رفت/ عصبانی شد.
اِرْفَعْ رَأْسَكَ إِلَى السَّماءِ: سرت را بالا بگير.
أَرْفَعُ مَسْئُولٍ: بلند پايه‌ترين مسئول.

إرْفَعْ يَدَكَ عَنْ[...]: دست از[...]بردار.

إرْفَعْ يَدَيْكَ: دست‌ها بالا!

أرْفَقَ بِهِ: به نرمی و ملاطفت با او برخورد نمود / با ملایمت با وی برخورد کرد.

الأَرَقُ: بی‌خوابی.

أرْقَامٌ مُتَسَلْسِلَةٌ: شماره‌ی مسلسل / سریال.

أرْقَامُ الخِدْمَةِ: شماره‌های سرویس / شماره‌های تماس.

أرْقَامٌ قِيَاسِيَّةٌ: رکوردها.

أُرْقُبْ: مواظب باش / مراقب باش.

أرْقَى المَطَاعِمِ: شیک‌ترین رستوران‌ها.

أرْقَى حَضَارَةً: متمدن‌تر.

إرْكَاعُ الشُّعُوبِ المُسْتَضْعَفَةِ: به زانو در آوردن ملت‌های مستضعف.

إرْكَاعُ الشُّعُوبِ: به زانو در آوردن ملت‌ها.

أرْكَانُ الجَيْشِ: ستاد ارتش.

أرْكَانُ الحُكُومَةِ: پایه‌های دولت.

أرْكَانُ الدِّينِ: اصول و پایه‌های دین.

أرْكَعَهُ: او را به زانو درآورد.

أرْكِيلَةٌ: قلیان.

إرْمِ سِلاحَكَ: اسلحه‌ات را بیانداز / اسلحه‌ات را بر زمین بگذار.

أرْمَدَ: سوزاند و به خاکستر تبدیل نمود.

أرْمَسَ: دفن کرد.

الأَرْمَلُ: مردِ زن مُرده.

الأَرْمَلة: بیوه زن / بیوه.

أرْنَبَةُ الأَنْفِ: نوک‌بینی / پوزه.

إرْوَاءٌ بِالمِيَاهِ المَضْغُوطَةِ: آبیاری تحت فشار.

إرْوَاءٌ رَذَاذِيٌّ آلِيٌّ: آبیاری قطره‌ای اتوماتیک.

أرُوغُواي: اروگونه (کشوری است در جنوب شرقی آمریکای جنوبی).

أرُومَةُ الشَّجَرَةِ: ریشه‌ی درخت / کنده‌ی درخت.

أرُومَةُ الشِّيكِ أو الإيصَالِ: اصل چک یا اصل رسید / ته چک / ته سوش چک.

أرُونِي: به من نشان دهید.

الإرْهَابُ الحُكُومِيُّ: تروریسم دولتی.

الإرْهَابُ الدَّوليّ: تروریسم بین الملل.
الإرْهَابُ المُنَظَّمُ: تروریسم سازمان یافته.
الإرْهَابُ: ترور / ترس / وحشت.
الارْهَاصَاتُ: پیام‌ها / علایم / نشانه‌ها.
الإرْهَاقُ الجَسَدِيُّ: خستگی جسمی.
الإرْهَاقُ الشَّدِيدُ: خستگی شدید.
الإرْهَاقُ الفِكْرِيُّ: خستگی فکری.
الإرْهَاقُ النَّفْسِيُّ: خستگی روحی.
أرْهَقَ نَفْسَهُ: خود را به شدت به زحمت انداخت / خود را بسیار زحمت داد.
الأرْيَافُ، مف: رِيفٌ: دشت‌ها / روستاها / حومه‌ها.
أُرِيدُ أنْ آخُذَ لِنَفْسِي حَمَاماً: می‌خواهم دوش بگیرم.
الأرِيكَةُ: تخت / کرسی / مسند / مُبل.
إزَاءَ: در قبال / در برابر.
إزَاحَةُ السِّتَارِ: پرده‌برداری / رونمایی.
أزَالَ الرَّائِحَةَ الكَرِيهَةَ: بوی بد را برطرف کرد.
أزَالَ الشَّعْرَ: مو را برداشت/ مو را از بین برد.
أزَالَ اللَّوْنَ: رنگ را تغییر داد.
إزَالَةُ الإشْكَالِ: بر طرف کردن اشکال / رفع اشکال.
إزَالَةُ التَّسَمُّمِ: سم‌زدایی.
إزَالَةُ التَّوَتُّرِ: تشنج‌زدایی.
إزَالَةُ الحِرْمَانِ: محرومیت زدایی.
إزَالَةُ الحَوَاجِزِ الجُمرُكِيَّةِ: برداشتن موانع گمرکی / برطرف نمودن موانع گمرکی.
إزَالَةُ الحَوَاجِزِ الجُمرُكِيَّةِ تَدْرِيجِيّاً: برداشتن موانع گمرکی به‌صورت تدریجی.
إزَالَةُ الرَّائحَةِ: گندزدایی / بوزدایی.
إزَالَةُ الرُّطُوبَةِ: رطوبت‌زدایی / نم‌زدایی.
إزَالَةُ الرُّوتِينِ: مقررات‌زدایی / تسهیل امور اداری / برداشتن بروکراسی اداری.
إزَالَةُ العَقَبَاتِ المَوْجُودَةِ: برطرف کردن موانع موجود / برداشتن موانع موجود.

إزَالَةُ اللَّبْسِ: رفع التباس / رفع شبهه.

إزَالَةُ المُنْكَرِ: از بین بردن منکر / برداشتن منکر / مبارزه با منکَر.

إزَالَةُ النَّجَاسَةِ: شستن نجاست / پاک کردن نجاست / از بین بردن نجاست.

إزَالَةُ الهُمُومِ: برطرف کردن غم و غصه‌ها.

إزَالَةُ كُلِّ المُعَوِّقَاتِ: برداشتن تمامی موانع.

إزَالَةُالغُبارِ: غبار زدایی / غبارروبی.

إزْدِحَامُ الشَّوارِعِ: ترافیک خیابان‌ها / شلوغی خیابان‌ها.

إزْدِحَامٌ زَائِدٌ: ترافیک شدید.

الإزْدِحَامُ: ترافیک / شلوغی.

الإزْدِرَاءُ: تحقیرکردن / کم شمردن / با دیده‌ی حقارت نگاه کردن.

إزْدَرَى بِـهِ: بـه او اهانـت کـرد / تحقیرش نمود.

إزْدِوَاجِيَّـةُ المَعَايِيرِ: دوگـانگی در معیار / یک بام و دو هوا.

إزْدِوَاجِيَّـةٌ جِنسِـيَّةٌ: دوگـانگی جنسیتی / دوجنسیتی.

الإزْدِوَاجِيَّـةُ فِـي الشَّخْصِـيَّةِ: دوگانگی در شخصیت.

إزْدِهَـارُ الحَضَـارَةِ الإسْـلامِيَّةِ: شکوفایی تمدن اسلامی.

الإزْدِهَارُ العِلْمِيُّ: شکوفایی علمی / پیشرفت علمی.

الإزْدِهَـارُ: پیشـرفت کـردن / رونـق یافتن / کامیاب شدن / شکوفایی.

الإزْدِهَـارُ الاقْتِصَـادِيُّ: شـکوفایی اقتصادی / رونق اقتصادی.

إزْدِيَادُ الإنْتَاجِ: افزایش تولید.

إزْدِيَـادُ السُّـكَّانِ: ازدیـاد جمعیـت/ افزایش جمعیت.

أزَّرَ: حمایت کرد / پشتیبانی نمود.

أزْرَقُ سَماوِيٌّ أو سَمائِيٌّ: آبی آسمانی.

أزْرَقُ غَامِقٌ: آبی سیر.

أزْرَقُ فَاتِحٌ: آبی روشن.

أزْرَقُ مُشْبِعٌ: آبی پررنگ / آبی نیلی.

الأزْرَقُ: آبی.

أزْعَجَ نَفْسَهُ: خود را ناراحـت کـرد / خویشتن را به زحمت انداخت.

أزْعَجْتُكُمْ: اذیت کـردم / ناراحـت کردم.

الأَزْلَامُ: دارودسته / جیره خواران / تیرهای بخت‌آزمایی.

الأَزْمَةُ الأَخْلَاقِيَّةُ: بحران اخلاقی.

أَزْمَةُ الأَسْوَاقِ المَالِيَّةِ: بحران بازارهای مالی.

الأَزْمَةُ الاِقْتِصَادِيَّةُ: بحران اقتصادی.

أَزْمَةُ البِطَالَةِ: بحران بیکاری.

الأَزْمَةُ الدَّاخِلِيَّةُ: بحران داخلی.

الأَزْمَةُ الرَّاهِنَةُ: بحران موجود.

الأَزْمَةُ الرُّوحِيَّةُ: بحران روحی.

أَزْمَةُ الرَّهَائِنِ: بحران گروگان‌ها.

الأَزْمَةُ السَّاخِنَةُ: بحران داغ / بحران شدید.

أَزْمَةُ السَّكَنِ: بحران مسکن.

أَزْمَةُ السُّيُولَةِ: بحران نقدینگی.

أَزْمَةُ الطَّاقَةِ: بحران انرژی.

الأَزْمَةُ العَالَمِيَّةُ: بحران جهانی.

الأَزْمَةُ العَقَدِيَّةُ: بحران اعتقادی.

أَزْمَةُ العُنُوسَةِ: بحران بالا رفتن سن ازدواج.

أَزْمَةُ الغَذَاءِ: بحران غذا.

الأَزْمَةُ الفِكْرِيَّةُ: بحران فکری.

الأَزْمَةُ القَلْبِيَّةُ: حمله‌ی قلبی / ناراحتی قلبی.

الأَزْمَةُ المَالِيَّةُ العَالَمِيَّةُ: بحران مالی جهانی.

الأَزْمَةُ المَالِيَّةُ: بحران مالی.

أَزْمَةُ المِيَاهِ وَالوَقُودِ: بحران آب و سوخت.

الأَزْمَةُ النَّفْسِيَّةُ: بحران روانی.

الأَزْمَةُ النَّفْطِيَّةُ: بحران نفطی.

الأَزْمَةُ النَّوَوِيَّةُ: بحران هسته‌ای.

الأَزْمَةُ الوِزَارِيَّةُ: بحران عدم تشکیل کابینه.

أَزْمَةُ تَشْكِيلِ الحُكُومَةِ: بحران تشکیل حکومت.

أَزْمَةٌ عَامَّةٌ: بحران عمومی.

الأَزْمَةُ: بحران.

أَزْمَنَ بِالْمَكَانِ: در آن مکان اقامت گزید / در آن‌جا ماندگار شد.

الأَزْيَاءُ الدَّارِجَةُ: لباس‌های مُدِ روز.

الأَزِيزُ: صدای مگس / صدای گلوله.

أَسَاءَ اسْتِعْمَالَهُ: آن را به نحو بد بکار برد.
أَسَاءَ الإِدَارَةَ: به نحو بد مدیریت نمود.
أَسَاءَ التَّصَرُّفَ: به بدی برخورد کرد.
أَسَاءَ التَّفْسِيرَ أو التَّأوِيلَ: برداشت بد نمود / به بدی تعبیر کرد.
أَسَاءَ الظَّنَّ بِـ[...]: سوءظن نمود نسبت به [...].
أَسَاءَ إِلَى سُمْعَتِهِ: آبرویش را بُرد/ بدنامش کرد.
أَسَاءَ التَّصرُّفَ: به بدی رفتار کرد / درست رفتار ننمود / بی‌ادبی کرد.
أَسَاءَ الفَهْمَ: به غلط تفسیر کرد / درست نفهمید / بد تعبیر کرد.
أَسَاءَ المُعَامَلَةَ: به بدی رفتار کرد / بد رفتاری نمود.
إِسَاءَةُ الأَدَبِ: بی‌ادبی کردن / بدرفتاری نمودن.
إِسَاءَةُ الإِسْتِخْدَامُ لِلسُّلْطَةِ: سوءاستفاده از قدرت / استفاده‌ی غیر بهینه از قدرت.
إِسَاءَةُ الإِسْتِخْدَامُ: سوءاستفاده / استفاده‌ی نادرست.
إِسَاءَةُ الإِسْتِعْمَالِ: استعمال بد / به‌کار بردن نامطلوب / استفاده‌ی نامطلوب.
إِسَاءَةُ الإِسْتِغْلَالِ: بهره‌برداری نامطلوب / استفاده‌ی نادرست.
إِسَاءَةُ التَّأوِيلِ: برداشت غلط / تفسیر نادرست / سوءبرداشت / تحلیل غلط.
إِسَاءَةُ التَّقْدِيرِ: تخمین غلط / برآورد غلط / برآورد اشتباه / حدس نادرست.
إِسَاءَةُ السُّمْعَةِ: بد نام کردن / آبرو بُردن.
إِسَاءَةُ الظَّنِّ: سوء ظن بردن نسبت به کسی.
إِسَاءَةُ الفَهْمِ: سوء تفاهم / برداشت غلط / سوء برداشت.
إِسَاءَةُ القَوْلِ: بددهنی / بر زبان آوردن کلمات زشت.
إِسَاءَةُ المُعَامَلَةِ: بدرفتاری / سوءرفتار / برخورد بد داشتن / رفتار ناخوشایند داشتن.
إِسَاءَةُ تَفْسِيرِ القَانُونِ: تفسیر نادرست از قانون.

إسَاءَةٌ جِنْسِيَّةٌ: تجاوز جنسی.
إسَاءَةٌ لِلأَدَبِ: بدرفتاری کردن / بی‌ادبی نمودن.
إسَاءَةٌ لِلإسْلامِ: اهانت به اسلام / توهین به اسلام / بی‌حرمتی به اسلام.
إسَاءَةُ مُعَاشَرَةِ الزَّوْجَةِ: بدرفتاری با زن.
إسَاءَةُ مُعَامَلَةِ الأطْفالِ: بدرفتاری با کودکان.
إسَاءَةُ مُعَامَلَةِ الحَيَوانَاتِ: بدرفتاری با حیوانات.
إسَاءَةُ مُعَامَلَةِ المَرْأةِ: بدرفتاری با زن.
إسَاءَةُ مُعَامَلَةِ كِبَارِ السِّنِّ: بدرفتاری با بزرگسالان.
الإسَاءَةُ: بد به‌کار بردن / بد استعمال کردن / سوء استفاده کردن / ضایع کردن / بد رفتاری کردن / تجاوز به حقوق کسی کردن / تجاوز کردن.
الأَسَابِيعُ القَادِمَةُ: هفته‌های آینده.
الأَسَابِيعُ المَاضِيَةُ: هفته‌های گذشته.
الأَسَابِيعُ المُنْصَرِمَةُ: هفته‌های گذشته.
الأسَاتِذَةُ الكِبَارُ: اساتید بزرگ.
أسَارِير الوَجْهِ: چین‌وچروک صورت / خطوط چهره.
الأَسَافِلُ: اراذل / اوباش / بی سروپاها .
إسَالَةُ الدَّمِ: خونریزی / ریختن خون / برزمین ریختن خون / قتل عام.
الأَسَالِيبُ الإحْصَائِيَّةُ: روش‌های آماری.
أَسَالِيبُ التَّدْرِيسِ: روش‌های تدریس.
أَسَالِيبُ التَّعلُّمِ: روش‌های یادگیری.
الأَسَالِيبُ التَّقْلِيدِيَّةُ: روش‌های قدیمی / روش‌های سنتی.
الأَسَالِيبُ الجَدِيدَةُ: روش‌های جدید.
الأَسَالِيبُ الهُجُومِيَّةُ: روش‌های تهاجمی.
أَسَامَ الدَّوابَّ: چهارپایان را به چرا بُرد.
أسْبَابُ الرَّاحَةِ: اسباب آسایش / وسایل رفاه.

إسْبَاغتي: اسباگتی.
أسبَغَ الوُضُوءَ: وضو را به‌صورت کامل گرفت.
أسْبَلَ الدَّمْعَ: فراوان اشک ریخت.
أسْبَلَ الزَّرْعُ: زراعت خوشه داد.
أسْبَلَ السِّتَارَ: پرده انداخت / پرده کشید.
الأسْبُوعُ الأخِيرُ: هفته‌ی اخیر.
الأسْبُوعُ الحَالِي: هفته‌ی جاری / این هفته.
أسْبُوعُ الدِّفَاعِ المُقَدَّسِ: هفته‌ی دفاع مقدس.
الأسْبُوعُ القَادِمُ: هفته‌ی آینده.
الأسْبُوعُ المَاضِي: هفته‌ی گذشته.
أسْبُوعُ الوَحْدَةِ الإسْلَامِيَّةِ: هفته‌ی وحدت اسلامی.
أسْبُوعُ الإحْسَانِ: هفته‌ی نیکوکاری.
الأسْبُوعِيٌّ: هفتگی.
الأسْبُوعِيَّةُ السَّاخِرَةُ: هفته نامه‌ی طنز.
إسْتَاءَ مِنْهُ: از او ناراحت شد.
الإسْتَادُ: استادیوم ورزشی / ورزشگاه.
إسْتَادُ الحُرِّيَّةِ: استادیوم آزادی / ورزشگاه آزادی.
الأسْتَاذُ الدُّوَلِيُّ لِلشِّطْرَنْجِ: استاد بین‌المللی شطرنج.
أسْتَاذٌ زَائِرٌ: استاد پروازی.
أسْتَاذٌ غَيْرُ مُتَفَرِّغٍ: استاد پاره وقت.
أسْتَاذٌ فَخْرِيٌّ: استاد افتخاری.
أسْتَاذٌ مُتَفَرِّغٌ: استاد تمام وقت.
أسْتَاذٌ مُحَاضِرٌ: استاد پاره وقت.
أسْتَاذٌ مُسَاعِدٌ: استاد یار.
أسْتَاذٌ مُشَارِكٌ: دانشیار.
أسْتَاذٌ مُنْتَدَبٌ: استاد مدعو.
أسْتَاذٌ جَامِعِيٌّ: استاد دانشگاه / استادتمام/ پروفسور.
إسْتَأنَسَ الحَيَوَانُ: حیوان اهلی شد.
إسْتَأنَسَ بِهِ أو إلَيْهِ: به او انس و الفت گرفت / به او خو گرفت.
إسْتَأنَسَ لَهُ: به او گوش داد.
إسْتَأنَفَ: از سر گرفت / دوباره شروع کرد.
إسْتَبَاحَ دَمَهُ وَمَالَهُ: خون و مال او را مباح دانست.

إسْتَبَاحَ: مباح شمرد / قانونی دانست / روادانست / جایز شمرد .

إسْتَبَاقَ: پیش دستی کرد.

إسْتَبَانَ الأَمْرُ: موضوع روشن گردید.

إسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ: فقط رأی خود را قبول داشت / مستبد گردید.

إسْتَبَدَّ بِنَا: به ما ستم کرد / به ما ظلم روا داشت .

الإسْتِبْدَادُ: خودکامگی / دیکتاتوری / ستمگری.

الإسْتِبْدَادِيَّةُ المُطْلَقَةُ: حکومت خودکامه مطلق.

إسْتَبَدَّ بِالسُّلْطَةِ: قدرت را در انحصار خود قرار داد.

إسْتَبْعَدَ: بعید دانست.

الإسْتِبْيَانُ: پرسشنامه / برگه‌ی نظر سنجی.

إسْتَتَبَّ الإسْلامُ فِي الجَزِيرَةِ العَرَبِيَّةِ: اسلام در جزیرة العرب استقرار یافت.

إسْتَتَبَّ الأَمْرُ: وضعیت آرام شد / اوضاع استقرار یافت.

إسْتَتَبَّ الأَمنُ: آرامش، استقرار یافت.

إسْتَتَبَّ السَّلامُ: صلح برقرار شد.

إسْتِتْبَابُ الأَمْنِ: استقرار امنیت / برقراری امنیت / ایجاد امنیت / حکم فرما شدن امنیت.

إسْتِتْبَابُ الأُمُورِ: استقرار امور / سامان یافتن امور.

إسْتِتْبَابُ السَّلامِ: برقراري صلح / استقرار صلح و آرامش.

إسْتِتْبَابُ السُّلْطَةِ: تثبيت قدرت.

إسْتِتْبَابُ النِّظَامِ: برقراری نظم / استقرار نظم / ایجاد نظم.

إسْتِتْبَابُ الهُدُوءِ: استقرار آرامش.

الإسْتِتْبَابُ: برقراری / ایجاد / استقرار.

إسْتِتْبَابُ الأَمْنِ وَالرَّخَاءِ: استقرار امنیت و آرامش.

إسْتِثْمَارٌ أَجْنَبِيٌّ: سرمایه گذاری خارجی.

إسْتِثْمَارٌ فَرْدِيٌّ: سرمایه‌گذاری فردی.

إسْتِثْمَارٌ مُرْبِحٌ: سرمایه‌گذاری سودآور.

الاِسْتِثْمَارُ: سرمایه‌گذاری.
اِسْتِثْمَارَاتٌ أَجْنَبِيَّةٌ: سرمایه‌گذاری‌های خارجی.
اِسْتِثْمَارَاتٌ ضَخْمَةٌ: سرمایه‌گذاری‌های سنگین.
اِسْتِثْمَارَاتٌ طَوِيلَةُ الأَجَلِ: سرمایه‌گذاری‌های بلند مدت.
اِسْتِثْمَارَاتٌ فِي البُنيَةِ التَّحْتِيَّةِ: سرمایه‌گذاری در بخش زیربنایی.
اِسْتِثْمَارَاتٌ مُشْتَرَكَةٌ: سرمایه‌گذاری‌های مشترک.
اِسْتِثْمَارَاتٌ وَطَنِيَّةٌ: سرمایه‌گذاری‌های ملی.
اِسْتِثْمَارَاتٌ حُكُومِيَّةٌ: سرمایه‌گذاری‌های دولتی.
اِسْتِثْمَارٌ تَحْتِيٌّ: سرمایه‌گذاری زیربنایی.
اِسْتِثْمَارٌ خَاصٌّ: سرمایه‌گذاری خصوصی.
اِسْتِثْمَارٌ صِنَاعِيٌّ: سرمایه‌گذاری صنعتی.
اِسْتِثْنَائِياً: به‌صورت استثنایی.

اِسْتَجَابَ لـ[...]: پاسخ مثبت داد به[...] / جواب مثبت داد به[...] / برآورده ساخت [...] را.
اِسْتِجَابَةٌ إِشْرَاطِيَّةٌ: پاسخ مشروط / جواب مشروط / برآورده کردن مشروط.
اِسْتِجْلابُ الطَّاقَةِ: جذب نیرو.
الاِسْتِجْمَامُ: گردش / تفریح / سرگرمی.
اِسْتِجْوَابُ الحُكُومَةِ: استیضاح دولت.
اِسْتِجْوَابُ الرَّئِيسِ: استیضاح رئیس جمهور.
اِسْتِجْوَابُ المُتَّهَمِ: بازجویی از متهم.
الاِسْتِجْوَابُ: بازجویی / استنطاق / جوابخواهی / استیضاح .
اِسْتَجْوَبَ: استنطاق کرد / استیضاح نمود.
اِسْتَحْسَنَ الشَّيْءَ: آن چیز را پسندید.
اِسْتَحَلَّهُ: از وی حلالیت طلبید.

الإسْتِحْوَاذُ: سیطره یافتن / به دست گرفتن / کنترل نمودن.

إسْتَحْوَذَ عَلَى[...]: سلطه یافت بر [...] / چیره شد بر[...].

الإسْتِخْبَارات: اداره‌ی اطلاعات.

إسْتِخْدَامُ العُنْفِ: به‌کارگیری زور / استفاده از خشونت.

إسْتِخْدَامُ الفِيتُو: به‌کار گرفتن حق وتو / استفاده از حق وتو.

إسْتِخْدَامُ القُوَّاتِ المُسَلَّحَةِ: به‌کارگیری نیروهای مسلّح / استفاده از نیروهای مسلّح / توسّل به نیروهای مسلّح.

إسْتِخْدَامُ القُوَّةِ: به‌کارگیری قدرت / استفاده از قدرت.

إسْتِخْدَامُ آلِيَّةٍ فَوْرِيَّةٍ: به‌کارگیری ساز و کار فوری.

إسْتِخْرَاجٌ تَجْرِيبِيٌّ: بهره‌برداری آزمایشی.

إسْتِخْرَاجُ حَصَاةِ الكُلْيَةِ: بیرون آوردن سنگ کلیه.

إسْتِخْرَاجُ حَصَاةِ المَثَانَةِ: بیرون آوردن سنگ مثانه.

الإسْتِخْفَافُ: بی احترامی کردن / توهین نمودن / خوار شمردن.

إسْتَخَفَّهُ الغِنَاءُ أو الطَّرَبُ أو الفَرَحُ: آواز و ترانه، شادی و سرور او را به وجد آورد.

إسْتِخْلَاصُ المَعْلُومَاتِ: کسب اطلاعات / تخلیه‌ی اطلاعاتی / کسب اطلاعات / به دست آوردن اطلاعات / کسب اخبار.

إسْتِخْلَاصُ النَّتَائِجِ: خلاصه کردن نتایج / نتیجه‌گیری.

إسْتِدْعَاءٌ إلَى المَحْكَمَةِ: فراخواندن به دادگاه / احضار به دادگاه.

إسْتِدْعَاءُ السَّفِيرِ: فراخواندن سفیر.

إسْتِدْعَاءُ قُوَّاتِ الإحْتِيَاطِ: فراخواندن نیروهای ذخیره.

إسْتَدْعَى إلَى المَحْكَمَةِ: به محکمه فراخواند.

إسْتِراتِيجِيَّةُ الدِّفَاعِ الوَطَنِيِّ: استراتژی دفاع ملّی.

الإسْتِراتِيجِيَّةُ الوَطَنِيَّةُ: استراتژی ملّی.

الإسْتِراحةُ الأُسْبُوعِيَّةُ: تعطیلی آخر هفته.

إِسْتَرَدَّ مُجْرِماً: درخواست بازگرداندن مجرم را نمود.
إِسْتِرْدَادُ الأَنْفَاسِ: نفس تازه کردن / استراحت کوتاه.
الإِسْتِرْدَادُ: بازپسگیری / بازگرداندن.
إِسْتَرْسَلَ فِي الكَلَامِ: مفصّل صحبت کرد / سخن را به درازا کشاند.
إِسْتِرعَاءُ الاِنْتِبَاهِ: جلب توجه کردن / توجه دیگران را جلب نمودن.
إِسْتَرْعى إِنْتِبَاهَهُ: توجه او را جلب کرد.
إِسْتِسْلَامٌ غَيْرُ مَشْرُوطٍ: تسلیم شدن بدون قید و شرط.
إِسْتَسْلَمَ: تسلیم شد / فرمان برد / رام گردید.
إِسْتِشَارَاتٌ غَذَائِيَّةٌ: مشاوره‌های تغذیه‌ای.
إِسْتَشَاطَ غَضَباً: از کوره در رفت / کاسه‌ی صبرش لبریز شد.
إِسْتَشْكَلَ الأَمْرُ: کار ایراد و اشکال پیدا کرد.
أُسْتُشْهِدَ: به شهادت رسید / شهید شد.
الإِسْتِضَافَةُ: میزبانی.
الإِسْتِطَارَةُ: هیجان شدید / جنون / شیفتگی زیاد.
الإِسْتِطْرَادُ: خارج شدن از موضوع اصلی.
إِسْتِطْلَاعٌ صُحُفِيٌّ: نظرسنجی روزنامه‌ای / نظرسنجی از طریق روزنامه.
استطلاعٌ للرأي: نظرسنجی.
إِسْتِطْلَاعُ الرَّأْيِ: نظرسنجی.
إِسْتِطْلَاعُ الرَّأْيِ العَامِّ: نظر سنجی عمومی.
إِسْتَطْلَعَهُ رَأْيَهُ: با او مشورت کرد / نظر او را خواست.
إِسْتَظْهَرَ القُرآنَ: قرآن را از بَر کرد.
إِسْتَظْهَرَ بِهِ: از او کمک گرفت.
إِسْتَظْهَرَ عَلَيْهِ: بر او چیره شد.
إِسْتَظْهَرَ: حفظ کرد.
إِسْتَعَادَ شَبَابَهُ: جوانی خود را مجدداً به دست آورد.
إِسْتَعَادَ مَكَانَتَهُ: جایگاه خود را دوباره به دست آورد.
إِسْتَعَادَ وَعْيَهُ: هوش و آگاهی خود را باز یافت.

إِسْتِعَادَةُ السَّيْطَرَةِ: به‌دست آوردن کنترل مجدّد.
إِسْتِعَادَةُ العَلاقَاتِ: از سرگیری روابط.
إِسْتِعَادَةُ القِرَاءَةِ: بازخوانی.
إِسْتِعَادَةُ قِرَاءَةِ التَّارِيخِ: بازخوانی تاریخ.
إِسْتِعَادَةُ الأَرَاضِي المُحْتَلَّةِ: بازپس گیری سرزمین‌های اشغالی.
إِسْتَعَانَ بِهِ: از او یاری طلبید.
إِسْتِعْبَادُ الشُّعُوبِ: به بردگی گرفتن ملّت‌ها / به بند کشیدن ملّت‌ها.
إِسْتِعْدَادٌ تَامٌّ: آمادگی کامل.
إِسْتِعْدَادٌ عَسْكَرِيٌّ: آمادگی نظامی.
إِسْتِعْدَادٌ قِتَالِيٌّ: آمادگی رزمی.
إِسْتِعْدَادٌ لِلْحَرْبِ: آماده شدن برای جنگ.
الإِسْتِعْدَادُ لِلطَّوَارِئِ: آمادگی برای حالت‌های فوق العاده .
الإِسْتِعْدَادُ: آماده شدن / مهیا گشتن.
الإِسْتِعْدَادُ الحَرْبِيُّ: آرایش نظامی / آمادگی جنگی.
الإِسْتِعْدَادُ لِلسَّفَرِ: بارو‌بنه بستن / آماده شدن برای سفر.
إِسْتِعْرَاضُ العَضَلاتِ: به نمایش گذاشتن قدرت / قدرت نمایی/ عرض اندام کردن.
إِسْتِعْرَاضٌ عَسْكَرِيٌّ: رژه‌ی نظامی.
إِسْتَعْرَضَ الجُنْدَ: سربازان را به رژه درآورد.
إِسْتَعْرَضَ السِّلَعَ لِلْبَيْعِ: کالاها را در معرض فروش قرار داد.
إِسْتَعْصَى: دشوار شد / سخت گردید / بیخ پیدا کرد .
الإِسْتِعْلامُ: پُرس و جُو / تحقیق.
الإِسْتِعْلامَاتُ: اطلاعات.
الإِسْتِعْمَارُ الحَدِيثُ: استعمار نو.
إِسْتَعْمِلْ حِزَامَ الأَمَانِ: کمربند ایمنی را ببند.
إِسْتَغْرَقَ فِي الضَّحِكِ: بسیار خندید.
إِسْتَغْرَقَ فِي النَّوْمِ: بَسیار خوابید.
إِسْتَغْرَقَ وَقْتاً طَوِيلاً: وقت و زمان زیادی را بُرد.
إِسْتَغْرَقَ: به طول انجامید / به درازا کشید / طولانی شد.

إسْتِغْلَالُ الأَجْوَاءِ المُلْتَهِبَةِ: سوءاستفاده از فضای ملتهب / بهره‌برداری از جوّ آشفته.

الإسْتِغْلَالُ الجِنْسِيُّ: سوءاستفاده‌ی جنسی.

إسْتِغْلَالُ الشُّعُوبِ: بهره‌کشی از ملت‌ها / استثمار ملت‌ها.

إسْتِغْلَالُ الفُرْصَةِ: استفاده از فرصت / فرصت‌طلبی.

إستغْلَالُ المَعَادِنِ: بهره‌برداری از معادن.

إسْتِغْلَالُ الوَضْعِ الأَمْنِيِّ: بهره‌برداری از وضعیت امنیتی.

إسْتِغْلَالُ حُقُولِ الغَازِ: بهره‌برداری از میادین گاز.

الإسْتِغْلَالُ: بهره‌برداری / سوءاستفاده / بهره‌کشی.

إسْتَغْلَقَ عَلَيْهِ الكَلَامُ: سخن بر او پیچیده شد / معنی سخن را نفهمید.

الإسْتِفَادَةُ المُثْلى مِنَ الطَّاقَةِ النَّوَوِيَّةِ: استفاده‌ی بهینه از انرژی هسته‌ای.

الإسْتِفَادَةُ مِنَ الطَّاقَةِ النَّوَوِيَّةِ السِّلْمِيَّةِ: استفاده‌ی صلح آمیز از انرژی هسته‌ای.

إسْتِفْتَاءُ الرَّأْيِ العَامِّ: همه پرسی عمومی / نظر سنجی عمومی.

الإسْتِفْتَاءُ الشَّكْلِيُّ: نظر سنجی فرمالیته / همه‌پرسی شکلی.

الإسْتِفْتَاءُ بِشَأْنِ تَقْرِيرِ المَصِيرِ: همه پرسی در خصوص تعیین سرنوشت / نظرسنجی در مورد تعیین سرنوشت.

الإسْتِفْتَاءُ: همه پرسی / نظرسنجی.

الإسْتِفْتَاءُ الدُّسْتُورِيُّ: همه پرسی درباره‌ی قانون اساسی.

إسْتِفْزَازِيٌّ: تحریک آمیز.

إسْتَقَالَ مِنْ مَنْصِبِه: از منصب خود استعفا داد / از منصب خود کناره‌گیری کرد.

إسْتِقَالَةُ الحُكُومَةِ: استعفای دولت.

أُسْتُقبِلَ بحَفَاوَةٍ بالِغَةٍ: با استقبال گرم و پرشوری روبه‌رو شد.

أُسْتُقبِلْنَا بِأذرُعٍ مُنْبَسِطَةٍ: با آغوش باز از ما استقبال شد.

إِسْتَقْبَلَه بِحَفَاوَةٍ: به گرمی از او استقبال کرد

إِسْتَقَرّ الرّأيُ: نظر بر این شد.

إِسْتَقَرّ رَأيُهُ عَلَى[...]: نظرش بر این شد که [....]

إِسْتِقْرَارُ أَسْعَارِ النَّفْطِ: ثابت ماندن بهای نفت.

الإِسْتِقْرَارُ السِّياسِيُّ: ثبات سیاسی.

إِسْتِقْطَابُ شَخْصٍ لِلعَمَلِ: جذب یک نفر برای کار.

الإِسْتِقْطَابُ: جذب کردن / جلب نمودن.

إِسْتِقْطَابُ الجُهُودِ: متمرکز ساختن تلاش‌ها.

إِسْتِقْطَارُ الزَّهرِ: گلاب‌گیری.

إِسْتَقَلَّ بِهِ / إِسْتَقَلَّهُ: آن را کم و ناچیز یافت.

إِسْتِقْلالُ القَرارِ: تصمیم گیری مستقل/ استقلال در تصمیم‌گیری.

إِسْتَقَلَّ سَيَّارَةً: ماشینی را کرایه نمود.

إِسْتَقى: برگرفت / الهام گرفت.

الإِسْتِكشَافُ الجَوِّيُّ: شناسایی هوایی / گشت‌زنی جوّی.

إِسْتِلامُ الرَّاتِبِ: دریافت حقوق.

الإِسْتِلامُ: به دست گرفتن / دریافت نمودن.

إِسْتَلَمْتُ الحَجَرَ الأَسْوَدَ: بر حجر الأسود دست کشیدم.

إِسْتَمَاحَ عُذراً مِنهُ: از او عذرخواهی کرد.

إِسْتَمَاحَهُ عُذْراً: از او عذرخواهی کرد / از وی طلب بخشش نمود.

إِسْتِمَارَةُ الإِسْتِبْيَان: فرم نظرسنجی.

الإِسْتِمَارَةُ: فُرم.

إِسْتِمَالَةُ القَلْبِ: به‌دست آوردن دل / دلجویی.

إِسْتَمَدَّ فُلاناً: از فلانی درخواست کمک کرد.

إِسْتَمْسَكَ بِهِ: به آن چنگ زد.

إِسْتَمَعَ إِلَى أو لِـ[...]: گوش سپرد به[...]/ گوش داد به [...].

أَستَمِيحُكَ عُذْراً: از شما معذرت می‌خواهم.

أَستَمِيحُهُ عُذراً: از او عذر خواهی می کنم.

إِسْتَنَّ قانُوناً: قانونی را وضع کرد / راه و رسمی را دایر نمود.
إِسْتِنَابَةٌ قَضَائِيَّةٌ: نیابتِ قضایی.
إِسْتِنَاداً إلى أو لِـ[...]: به استنادِ[...].
إِسْتَنْبَطَ: ابداع نمود / استخراج کرد / استدلال نمود / برداشت کرد.
إِسْتَنْجَدَ بِـ[...]: کمک گرفت از[...] / پناه برد به[...].
إِسْتَنْجَدَهُ: او را به کمک طلبید.
إِسْتِنْزَافُ إِحْتِيَاطِيِّ الوَقُودِ: کاهش ذخایر سوخت.
إِسْتِنْزَافُ الطَّاقَاتِ: تحلیل رفتن توانایی‌ها.
إِسْتِنْزَافُ القُوَى: فرسایش نیروها.
الإِسْتِنْزَافُ: کاهش یافتن / تحلیل رفتن / خونریزی کردن / فرسایش یافتن.
إِسْتَنْزَفَ الدَّمُ: خونریزی کرد.
الإِسْتِنْسَاخُ: کپی برداری / کپی کردن / نسخه برداری.
إِسْتِنْشَاقُ الرَّائِحَةِ: بوییدن / بوکردن.
الإِسْتِنْفَارُ: بسیج کردن / آماده باش.
الإِسْتِنْفَارُ العَامُّ: آماده باش عمومی / بسیج عمومی.
إِسْتَنْفَذَ جَمِيعَ الوَسَائِلِ: همه‌ی امکانات را به کار گرفت.
الإِسْتِنْكَارُ: خشم / نفرت / محکوم کردن / ابراز انزجار نمودن / اعتراض.
إِسْتَنْكَرَ: ابراز انزجار کرد / اظهار تنفر کرد / تقبیح نمود / محکوم کرد.
إِسْتِنهَاضُ المُقَاوَمَةِ الشَّعْبِيَّةِ: برانگیختن مقاوت مردمی.
الإِسْتِنهَاضُ: برانگیختن / تحریک نمودن.
إِسْتَنْهَجَ سَبِيلَهُ: راه خود را در پیش گرفت.
إِسْتَنْهَضَ: تحریک نمود / بیدار ساخت / برانگیخت.
إِسْتَوْجَزَ الكَلَامَ: سخن را کوتاه کرد.
أَسْتَوْدِعُكُمُ اللّٰهَ: شما را به خدا می‌سپارم.
إِسْتَوْقَفَهُ: او را وادار به توقّف نمود / وی را متوقّف کرد.
إِسْتَوْلَى عَلَيْهِ: بر آن چیره شد / آن را در اختیار گرفت.

اِسْتَوْلَى عَلَى الحُكْمِ: قدرت را در دست گرفت.

اِسْتَوْلَى عَلَى السُّلْطَةِ: به حکومت رسید / بر قدرت چیره شد / قدرت را قبضه کرد / بر قدرت سیطره یافت.

اِسْتَوْى حَقَّهُ: حقّش را کاملاً گرفت / همه‌ی حقوقش را گرفت.

اِسْتَوَى عَلَى[...]: استقرار یافت بر[...].

اِسْتَهَانَ بِهِ: آن را دستِ کم گرفت / آن را بی‌اهمیت تلقّی کرد.

اِسْتِهْدَافُ المَدَنِيِّينَ: هدف قرار دادن غیرنظامیان.

الاِسْتِهْدَافُ: هدف قرار دادن.

اِسْتَهْدَفَ لِهَجْمَةٍ إِعْلَامِيَّةٍ: هدفِ تهاجم رسانه‌ای قرار گرفت.

اِسْتَهَلَّ السَّيْفَ: شمشیر کشید / شمشیر را از غلاف بیرون آورد.

اِسْتَهَلَّ الهِلَالَ: به هلال نگاه کرد / ماهِ یک شبه را رؤیت نمود.

اِسْتَهَلَّ الهِلَالُ: هلال هویدا گردید / ماهِ یک‌شبه پدیدار شد.

اِسْتَهَلَّ: صدایش را بلند کرد.

اِسْتِهْلَاكُ الدَّيْنِ: باز پرداخت کامل وام / تسویه حساب با بانک.

اِسْتِهْلَاكُ الطَّاقَةِ: مصرف انرژی.

اِسْتِهْلَاكٌ مَحَلِّيٌّ: مصرف محلی.

الاِسْتِهْلَاكُ: مصرف کردن / تسویه حساب / بازپرداخت / مصرف.

الاِسْتِهْلَاكِيَّةُ: مصرف گرایی.

اِسْتِهْلَاكِيٌّ: مصرفی.

اِسْتِهْلَالُ المَشْرُوعِ: آغازِ به‌کارِ پروژه.

اِسْتَهَلَّتِ العَيْنُ: چشم، اشک ریخت.

الاِسْتِيَاءُ: دلخوری / ناراحتی / عدم رضایت / نارضایتی.

اِسْتِرَاتِيجِيَّةُ التَّنْمِيَةِ الوَطَنِيَّةِ: استراتژی توسعه‌ی ملّی.

اِسْتِرَاتِيجِيَّةُ الفَوْضَى: استراتژی بی نظمی.

اِسْتِيرَادُ السِّلَعِ المُعفَاةِ مِنَ الرُّسُومِ الجُمْرُكِيَّةِ: وارد کردن کالاهای معاف از پرداخت تعرفه‌های گمرکی.

الاِسْتِيرَادُ: وارد نمودن.

الاِسْتِيطَانُ: شهرک سازی.

إِسْتِئْصالُ الحَصَى مِنَ المَثَانَةِ: در آوردن سنگ مثانه / بیرون آوردن سنگ مثانه.

إِسْتِئْصالُ الزَّائِدَةِ الدُّودِيَّةِ: بیرون آوردن آپاندیس / عمل کردن آپاندیس.

إِسْتِئْصالُ المَرارَةِ: برداشتن کیسه‌ی صفرا.

إِسْتِئْصَالُ شَأْفة الكُفْرِ مِنَ عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ: ریشه کن کردن کفر از روی زمین.

الإسْتِئْصالُ: ریشه کن نمودن / نابود کردن / از بیخ برکندن / از ریشه درآوردن / از میان بردن / بیرون آوردن.

إِسْتِئْنَافُ الحَرْبِ: از سرگیری جنگ / آغازِ دوباره‌ی جنگ.

إِسْتِئْنَافُ الحِوَارِ: از سر گیری گفتگو / شروع مجدّد گفتگو.

إِسْتِئْنَافُ الطَّرِيقِ: از سرگیری راه / ادامه دادن به راه.

إِسْتِئْنَافُ العَلَاقَاتِ الدِّبلُومَاسِيَّةِ بَيْنَ البَلَدَيْنِ: از سرگیری روابط دیپلماتیک میان دو کشور.

إِسْتِئْنَافُ القَراءَةِ: بازخوانی / خوانش دوباره.

إِسْتِئْنَافُ المُحَادَثَاتِ: از سر گیری گفتگوها / شروع مجدد گفتگوها.

إِسْتِئْنَافُ المُفَاوَضَاتِ: از سرگیری مذاکرات / شروع مجدد مذاکرات.

إِسْتِئْنَافُ النَّشَاطَاتِ: از سرگیری فعالیت‌ها / شروع مجدد فعالیت‌ها.

إِسْتِئْنَافُ ضَخِّ النَّفْطِ فِي خُطُوطِ أَنَابِيبِ خُوزِسْتَان: پمپاژ مجدد نفت در خطوط لوله‌ی خوزستان.

إِسْتِئْنَافُ عَجَلَةِ النُّمُوِّ الإقْتِصَادِيِّ: به حرکت درآمدن مجدّد چرخ رشد اقتصادی.

إِسْتِئْنَافُ مُحَادَثَاتِ الهُدْنَةِ: از سرگیری گفتگوهای آتش بس.

أَسْخَطَهُ: او را خشمگین نمود.

أَسَدُ البَحْرِ: شیر دریایی.

أَسَدٌ جَبَلِيٌّ: شیر کوهی.

الأَسَدُ: شیر نر.

إِسْدَالُ السِّتَارِ: پایین آوردن پرده / کشیدن پرده.

أَسْدَى لَهُ خِدْمَةً: خدمتی به او ارائه داد / به وی سرویس داد.
أَسْدَى لَهُ نَصِيحَةً: او را نصیحت کرد.
أَسَرُ السُّجَنَاء: خانواده‌های زندانیان.
الأُسَرُ الغَنِيَّةُ: خانواده‌های ثروتمند.
الأُسَرُ المُحْتَاجَةُ: خانواده‌های نیازمند.
أَسَرَّ إِلَيهِ سِرّاً: رازی را با او در میان نهاد.
أَسَرَّ إِلَيهِ بِسِرٍّ: رازی را با او در میان نهاد.
أَسَرَ: بازداشت کرد / دستگیر نمود.
أَسَرَّ: خوشحال ساخت / خشنود گرداند / مخفی داشت.
الأُسَرُ، مف: أُسْرَةٌ: خانواده‌ها.
الأَسْرَابُ، مف: سِرْبٌ: دسته‌ها / گروه‌ها.
أَسْرَابُ الطُّيُورِ: دسته‌های پرندگان / گروه‌های پرندگان.
الإِسْرَاعُ: سرعت به خرج دادن / عجله کردن / شتاب ورزیدن.
الأُسْرَةُ الدُّوَلِيَّةُ: جامعه‌ی بین‌الملل / جامعه‌ی جهانی.
الأُسْرَةُ السَّعِيدَةُ: خانواده‌ی خوشبخت.
الأُسْرَةُ المُسْلِمَةُ: خانواده‌ی مسلمان.
الأُسْرَةُ: خانواده / دودمان / خاندان.
الأُسْرَةُ الحَاكِمَةُ: خانواده‌ی سلطنتی.
الأُسْرَةُ العَرِيقَةُ: خانواده‌ی اصیل.
أَسْرِعْ رَجَاءً: خواهش می‌کنم عجله کن / عجله کُن خواهش می‌کنم.
أَسْرَعُ مِنَ الصَّوْتِ: مافوق صوت.
أَسْرَى الحَرْبِ: أسرای جنگی.
أَسْرَى بِهِ: او را در شب به حرکت درآورد.
أُسَسٌ جَدِيدَةٌ: مبانی تازه / اصول و پایه‌های جدید.
أُسَسٌ مَتِينَةٌ: پایه‌های مستحکم / مبانی قوی.
أَسَّسَ: پی‌ریزی کرد / بنیان نهاد / تأسیس نمود.
إِسْطَنْبُولُ: استانبول.

أُسْطُوَانَةُ أُكْسِيجِن: کپسول اکسیژن.
أُسْطُوَانَةُ الغَازِ: کپسولِ گاز.
الأُسْطُوَانَةُ: سی دی / کپسول.
الأُسْطُورَةُ الخَالِدَةُ: اسطورەی ماندگار.
أُسْطُورَةُ الخُلُودِ: اسطورەی جاودانگی.
الأُسْطُورَةُ: افسانه / اسطوره.
الأُسْطُولُ البَحْرِيُّ: ناوگان دریایی.
الأُسْطُولُ التِّجَارِيُّ: ناوگان تجاری / ناوگان بازرگانی.
الأُسْطُولُ الجَوِّيُّ: ناوگان هوایی.
الأُسْطُولُ الحَرْبِيُّ: ناوگان جنگی.
أُسْطُولُ الحُرِّيَّةِ: کاروان آزادی / قافلەی آزادی.
أُسْطُولُ الرُّكَّابِ: ناوگان مسافربری.
الأُسْطُولُ: ناوگان / کاروان / قافله.
أُسْطُولُ المِلاحَةِ البَحْرِيَّةِ: ناوگان دریانوردی.
أَسْعَارُ الفَائِدَةِ: نرخ بهره / نرخ سود.
الإِسْعَافَاتُ الأَوَّلِيَّةُ: کمک‌های اولیه.

أَسْعَدَ اللّٰهُ صَبَاحَكَ: روزت خجسته / بامدادت خوش / صبح شما به‌خیر.
أَسْعَدَ اللّٰهُ مَسَاءَكَ: شب به خیر.
أَسْفَرَ عَنْ[...]: منجر شد به [...]/ به [...]انجامید.
أَسْفَرَ: روشن ساخت / بیان نمود.
أَسْفَرَتِ الدِّرَاسَةُ عَنْ[...]: این پژوهش نشان داد که[...].
أَسْفَرَتِ المَرْأَةُ: زن رخسار خود را آشکار ساخت / حجاب را برداشت.
إِسْقَاطُ الجَنِينِ: سقط جنین.
إِسْقَاطُ الحُكْمِ: براندازی رژیم.
أَسْقَطَ الدَّعْوَى: دعوی را نپذیرفت.
أَسْقَطَ جَنِينَ الحُبْلَى: جنینِ زنِ حامله را سقط نمود.
أَسْقَطَ طَائِرَةً: هواپیمایی را سرنگون کرد.
أُسْقِطَ فِي يَدِهِ: روی دستش ماند.
أَسْقَطَتِ الحُبْلَى جَنِينَهَا: زن حامله جنینش را سقط کرد.
أَسْقَطَهُ فِي الاِمْتِحَانِ: او را در امتحان رفوزه گرداند.

أَسْقَطَهُ: آن را برانداخت / واژگونش نمود / آن را پایین انداخت / ساقطش کرد / رفوزه‌اش گرداند.

الإسْكَافُ: کفش‌دوز / پینه‌دوز / کفّاش.

أُسْكُتْ: خفه شو / ساکت شو.

أَسْكَنَهُ فَسِيحَ جَنَّاتِهِ: خداوند او را در بهشت برین جای دهد.

الإسْكُوَاشُ: اسکواش (بازی).

الأَسْلاكُ الشَّائِكَةُ: سیم خاردار.

الإسْلامُ المُحَمَّدِيُّ الأَصِيلُ: اسلام ناب محمدی.

الإسْلامُ المُعْتَدِلُ: اسلام میانه رو / اسلام معتدل.

الأَسْلِحَةُ الأَثَرِيةُ، مف: السِّلاحُ: سلاح‌های نادر و دارای ارزش تاریخی.

الأَسْلِحَةُ الآلِيَّةُ: اسلحه‌های خودکار/ سلاح‌های اتوماتیک.

الأَسْلِحَةُ البَارِدَةُ: سلاح‌های سرد.

الأَسْلِحَةُ البِدَائِيَّةُ: سلاح‌های معمولی و ابتدایی / جنگ افزارهای ابتدایی.

الأَسْلِحَةُ البِيُولُوجِيَّةُ: سلاح‌های بیولوژیکی / جنگ افزارهای بیولوژیکی.

الأَسْلِحَةُ التَّقْلِيدِيَّةُ: جنگ افزارهای معمولی / سلاح‌های کلاسیک.

الأَسْلِحَةُ الثَّقِيلَةُ: سلاح‌های سنگین / جنگ افزارهای سنگین .

الأَسْلِحَةُ الجُرْثُومِيَّةُ: سلاح‌های میکروبی / جنگ افزارهای میکروبی.

الأَسْلِحَةُ الحَدِيثَةُ: سلاح‌های پیشرفته / جنگ افزارهای پیشرفته.

الأَسْلِحَةُ الحَيَّةُ: سلاح‌های واقعی.

الأَسْلِحَةُ الخَفِيفَةُ: سلاح‌های سبک.

أَسْلِحَةُ الدَّمارِ الشَّامِلِ: سلاح‌های کشتار جمعی / جنگ افزارهای کشتار جمعی.

الأَسْلِحَةُ الذَّكِيَّةُ: سلاح‌های هوشمند / جنگ افزارهای هوشمند.

الأَسْلِحَةُ العُنْقُودِيَّةُ: سلاح‌های خوشه‌ای.

الأَسْلِحَةُ الغَبِيَّـةُ: سـلاح‌هـای غیـر هوشـمند / جنـگ افزارهـای غیـر هوشمند.

الأَسْلِحَةُ الفَتَّاكَةُ: سلاح‌های کشنده / جنگ افزارهای کشنده.

الأَسْلِحَةُ الكِيمْيَاوِيَـةُ: سـلاح‌هـای شیمیایی / جنگ افزارهای شیمیایی.

الأَسْـلِحَةُ المُتَطَـوِّرَةُ: سـلاح‌هـای پیشرفته / جنگ افزارهای پیشرفته.

الأَسْـلِحَةُ المُتَوَسِّـطَةُ: سـلاح‌هـای نیمه پیشرفته / جنگ افزارهـای نیمـه پیشرفته.

الأَسْـلِحَةُ المُحَرَّمَـةُ: سـلاح‌هـای ممنوعه / جنگ افزارهای ممنوعه.

الأَسْـلِحَةُ المَحْظُـورَةُ: سـلاح‌هـای ممنوعه / جنگ افزارهای ممنوعه.

الأَسْـلِحَةُ المُـدَمِّرَةُ: سـلاح‌هـای ویرانگر / جنگ افزارهای ویرانگر.

الأَسْـلِحَةُ المُوَجَّهَـةُ: سـلاح‌هـای هـدایت شـونده / جنـگ افزارهـای هدایت شونده.

الأَسْلِحَةُ المُهَرَّبَةُ: سلاح‌های قاچاق شده.

الأَسْلِحَةُ النَّارِيَّةُ: سلاح‌های گرم.

الأَسْلِحَةُ النَّوَوِيَّةُ: سلاح‌های اتمی / جنگ افزارهای اتمی.

الأَسْـــلِحَةُ الهَايْدُروجِينِيَّـــةُ: سـلاح‌هـای هیـدرروژنی / جنـگ افزارهای هیدروژنی.

الأَسْلِحَةُ ذاتِيُّ الحَرَكَةِ: سـلاح‌هـای خودکار / جنگ افزارهای خودکار.

أَسْلَكَ الخَيطَ فِي سَمِّ الإِبْرَةِ: نخ را در سوزن فرو برد .

أَسْلَكَ الشَّيْءَ فِي الشَّيْءِ: آن چیـز را در آن چیز فرو برد.

أَسْلَمَ الرُّوحَ: جان تسلیم کرد / فـوت نمود.

أَسْلَمَ أَمْرَهُ إِلَى اللّٰهِ: خود را به خـدا سپرد / کار خویش را به خدا واگـذار نمود.

أَسْلَمَ نَفْسَهُ إِلَى اللّٰهِ: خود را به خدا سپرد / کار خویش را به خدا واگـذار نمود.

أَسْـلَمَ: تسـلیم شـد / اسـلام آورد / مسـلمان شد / فرمـان بـرد / اطاعـت نمود /دین اسلام را پذیرفت / به دین

اسلام درآمد / به اسلام گروید / منقاد گردید / اذعان نمود / منقاد شد / پذیرفت / گردن نهاد.

أَسْلَمَةُ الجَامِعَاتِ: اسلامی کردن دانشگاه‌ها.

أَسْلَمَةُ أَمِيرْكَا: اسلام آمریکایی.

الأَسْلَمَةُ: اسلامگرایی / اسلامی کردن.

الأُسْلُوبُ: روش / سبک / طریقه / شیوه / اصول مهارت / روش فنی / تکنیک / متد.

الأُسْلُوبُ الجَافُّ: روش خشک و بی‌روح.

الأُسْلُوبِيَّةُ: سَبک شناسی.

الاِسْمُ الأَخِيرُ: نام خانوادگی.

اِسْمُ الأُسْرَةِ: نام خانوادگی / شهرت / فامیلی.

الاِسْمُ الأَوَّلُ: نام.

اِسْمُ الجَلاَلَةِ: نام خدا.

اِسْمُ الحَمْلَةِ: نام کاروان / اسم کاروان.

اِسْمُ الحَمْلَدَارِ: نام مدیر کاروان / اسم مدیر کاروان.

اِسْمُ الشَّرِكَةِ: نام شرکت / اسم شرکت.

اِسْمُ العَائِلَةِ: نام خانوادگی / شهرت / فامیلی.

اِسْمُ المُسْتَخْدِمِ: یوزر / نام کاربری (کامپیوتر).

الاِسْمُ المُسْتَعَارُ: اسم مستعار / نام مستعار.

اِسْمٌ بَدَلٌ: نام جعلی / نام ساختگی.

اِسْمٌ تِجَارِيٌّ: نام تجاری / مارک.

الأَسْمارُ، مف: سَمَرٌ: داستان‌های شبانه / حکایت‌های شبانه.

الأَسْمِدَةُ الكِيمْيَاوِيَّةُ: کودهای شیمیایی.

أَسْمَعُ جَعْجَعَةً ولا أَرَى طِحْناً: طبل تو خالی.

أَسْمَعُکَ الآنَ: اکنون صدایت را می‌شنوم.

إِسْمَنْتٌ مُسَلَّحٌ: بتون آرمه.

الإِسْمَنْتُ: سیمان.

إِسْنَادٌ جَوِّيٌّ: پشتیبانی هوایی / حمایت آسمانی.

الأَسْنَانُ الاِصْطِنَاعِيَّةُ: دندان‌های مصنوعی.

الأَسْنَانُ الرَّضَاعِيَّةُ: دندان‌های شیری.
الأَسْنَانُ الصِّنَاعِيَّةُ: دندان‌های مصنوعی.
الأَسْنَانُ الصُّنعِيَّةُ: داندان‌های مصنوعی.
الأَسْنَانُ اللَّبَنِيَّةُ: دندان‌های شیری.
الأَسْنَانُ المُسَوَّسَةُ: دندان‌های پوسیده.
أَسْنَانٌ لَبَنْيَاتِيٌّ: دندان‌های شیری.
الأَسْوارُ، مف: سُورٌ: دیوارها / قلعه‌ها.
أَسْوَاقٌ إِحْتِكَارِيَّةٌ: بازارهای بسته / بازارهای انحصاری.
أَسْوَاقُ التِّجَارَةِ العَالَمِيَّةُ: بازارهای تجارت جهانی.
الأَسْوَاقُ العَالَمِيَّةُ: بازارهای جهانی.
الأَسْوَاقُ المَحَلِّيَّةُ: بازارهای داخلی.
أَسْوَاقٌ دُوَلِيَّةٌ مُغْلَقَةٌ: بازارهای بسته‌ی جهانی.
الأُسْوَةُ: الگو / نمونه / مدل.
أَسْوَدُ: سیاه / مشکی.
إِسْوَدَّتْ وَجْهُهُ: رویش سیاه شد.
الإِسْهَالُ والْقَيءُ: اسهال و استفراغ.
الإِسْهَامُ الإِيجَابِيُّ: مشارکت مثبت.
الإِسْهَامُ المُؤَثِّرُ: مشارکت تأثیرگذار.
الإِسْهَامَاتُ الدَّوْلِيَّةُ: همکاری‌های بین‌المللی / مشارکت‌های بین‌المللی.
الإِسْهَامَاتُ العِلْمِيَّةُ: مشارکت‌های علمی.
أَسْهَمَ فِي[...]: مشارکت کرد در [...] / سهیم شد در [...].
أَسْهَمَ لَهُ فِي:سهمی برای او در [...] قرار داد.
أَسْهَمَ: قرعه کشی نمود.
أَسِيرُ الحَرْبِ: اسیر جنگ.
أَسْئِلَةُ الطُّفُولَةِ: سؤال‌های دوران کودکی.
الأَسْئِلَةُ المُؤَتْمَتِيَّةُ: سؤالات تستی.
أَشَاحَ بِوَجْهِهِ: رویش را برگرداند.
أَشَادَ بِذِكْرِهِ: از وی تعریف و تمجید نمود.
أَشَادَ: ساخت / بنا نمود / ستود / تأکید کرد / تحسین نمود.
الإِشَادَةُ: اظهار شادی کردن / ستایش نمودن / ساختن / تحسین کردن / تأکیدنمودن / ستودن.

أَشَارَ خُصُوصاً إِلَى[...]: به‌ویژه اشاره نمود به[...].

الإِشَارَاتُ: علایم / نشانه‌ها / آثار.

إِشَارَةُ السَّيْرِ: چراغ راهنمایی و رانندگی.

إِشَارَةُ المُرُورِ: چراغ راهنمایی و رانندگی.

إِشَارَةٌ بِالْعَيْنِ: چشمک / اشاره با چشم.

إِشَارَةٌ صَوْتِيَّةٌ: چراغ راهنمایی و رانندگی.

إِشْبَاعُ الحَاجَاتِ النَّفْسِيَّةِ: برآورده ساختن نیازهای روانی.

الأَشْبَالُ، مف: شِبْلٌ: نوجوانان / بچه شیران.

أَشْبَعَ البَحْثَ أَوِ المَوْضُوعَ: موضوع را به حالت اشباع رسانید / به‌خوبی درباره‌ی آن صحبت کرد / به اندازه‌ی کافی درباره‌ی آن نوشت.

أَشْبَعَ: سیر ساخت / سیراب نمود / غنی ساخت.

إِشْبِينَةُ العَرُوسِ: ساقدوش عروس.

الإِشْتِبَاكَاتُ الدَّمَوِيَّةُ: درگیری‌های خونین.

إِشْتِبَاكَاتٌ دَامِيَةٌ: درگیری‌های خونین.

إِشْتِبَاكَاتٌ عَنِيفَةٌ: درگیری‌های شدید.

إِشْتِبَاكَاتٌ قَبَلِيَّةٌ: درگیری‌های قبیله‌ای.

إِشْتِبَاكَاتٌ مُتَقَطِّعَةٌ: درگیری‌های پراکنده.

الإِشْتِبَاكَاتُ، مف: الإِشْتِبَاكُ: درگیری‌ها.

إِشْتَدَّ سَاعِدُهُ: قوی گردید.

إِشْتَدَّ عَلَى العَدُوِّ: به دشمن حمله کرد.

الإِشْتِرَاكُ السَّنَوِيُّ: حق عضویت سالانه.

الإِشْتِرَاكُ: آبونمان / حق عضویت.

الإِشْتِرَاك فِي الجَرِيمَةِ: مشارکت در جرم.

الإِشْتِرَاكِيُّ: سوسیالیست.

إِشْتِرَاكِيَّةُ الدَّوْلَةِ: سوسیالیسم دولتی.

الاِشْتِراکِیَّةُ: سوسیالیسم.
اِشْتَرَکَ مَعَ [...]: شریک شدبا [...].
اِشْتَرَكَ فِي[...]: مشارکت کرد در[...].
اِشْتَعَلَ رَأْسُهُ شَیْباً: موی سرش سفید شد.
اِشْتَفَی غَلِیلَهُ: خشمش را فرونشاند.
اِشْتَکی: دادخواهی کرد / شکایت نمود.
اِشْتَمَلَ عَلَی: در برگرفت.
اِشْتَهَرَ حُسْنُ سُمْعَتِه فِي الآفَاقِ: آوازه‌ی نیک او در همه جا گسترش یافت.
أَشْخَاصٌ مَجْهُولُونَ: افراد ناشناس.
أَشُدُّ عَلَی أَیْدِیک: دستان تو را می‌فشارم.
أَشُدُّ عَلَیْکَ: تو را در آغوش می‌گیرم.
الإِشْرَافُ الصِّحِّيُّ: نظارت بهداشتی.
إِشْرَافٌ حُکُومِيٌّ: نظارت دولتی.
الإِشْرَافُ: نظارت / مراقبت.
إِشْرَاقَةُأَمَلٍ: نور امید / بارقه‌ی امید.
أَشْرَفَ عَلَی[...]: اشراف داشت بر [...]/ نظارت نمود بر [...] /نزدیک شد به [...]/ در شُرُف [...] قرار گرفت.
أَشْرَكَ بِاللّٰهِ: برای خدا شریک قائل شد / مشرک گردید / شرک برای خدا قرار داد .
أَشْرَكَ فُلَاناً فِي[...]: فلانی را در [...]شریک گرداند.
الأَشِعَّاتُ الكَوْنِيَّةُ: پرتوهای کیهانی.
إِشْعَارٌ بِالْإِسْتِلامِ: اعلام وصول.
الإِشْعَاعُ الحَرارِيُّ: پرتو افکنیِ حرارتی.
الإِشْعَاعُ الضَّوْئِيُّ: پرتو افکنیِ نوری.
الإِشْعَاعُ النَّوَوِيُّ: پرتو افکنیِ هسته‌ای.
الإِشْعَاعَاتُ النَّوَوِيَّة: تشعشعات هسته‌ای / پرتوهای اتمی.
إِشْعَالُ النَّارِ فِي الجَسَدِ: خود سوزی.

إشْعَالُ النَّارِ: آتش افروزی / آتش زدن.
إشْعَالُ فَتِيلِ الحَرْبِ: برافروختن آتش جنگ / جنگ افروزی.
إشْعَالُ نَارِ الحَرْبِ: بر افروختن آتش جنگ / جنگ افروزی.
إشْعَالُ نِيرانِ الحَرْبِ: شعله‌ور ساختن آتش جنگ / جنگ افروزی.
إشْعَالُ الفِتْنَةِ: شعله ور ساختن فتنه/ فتنه انگیزی.
أشِعَّةُ إكْس: اشعه‌ی ایکس.
أشِعَّةُ ألْفَا: اشعه‌ی آلفا.
أشِعَّةُ بِيتَا: اشعه‌ی بیتا.
أشِعَّةُ تَحْتَ الحَمْراء: پرتوهای مادون قرمز / اشعه‌ی مادون قرمز .
أشِعَّةُ جاما: اشعه‌ی گاما.
أشِعَّةُ دِلْتَا: اشعه‌ی دلتا.
أشِعَّةُ دُونَ الحَمْراءِ: اشعه‌ی مادون قرمز.
أشِعَّةُ غاما: اشعه‌ی گاما.
أشِعَّةُ فَوْقَ البَنَفْسَجِية: اشعه‌ی ماورای بنفش.
أشِعَّةٌ كَوْنِيَّةٌ: پرتوهای موجود در جهان هستی/ پرتوهای کیهانی.
أشْعُرُ بِحَكَّةٍ وحُرُوقَةٍ: احساس خارش و سوزش می‌کنم.
الأشْعَرُ: دارای موی زیاد / کسی که موی فراوان دارد.
أشْعَلَ النَّارَ فِي نَفْسِهِ: خود را آتش زد / خودسوزی کرد .
أشْعَلَ النَّارَ: آتش افروخت.
أشْعَلَ النُّورَ: چراغ را روشن کرد.
أشْعَلَ سِيجَارَةً: سیگاری را روشن کرد.
أشْعَلَ نارَ الحَرْبِ: آتش جنگ را شعله ور ساخت.
الأشْغَالُ الشَّاقَّةُ: اعمال شاقه/ کارهای سخت.
أشْغَالُ الإبْرَة: سوزن دوزی.
أشْغَالُ الحَديدِ الزُّخْرُفي: فرفروژه.
أشْغَالٌ عامَّةٌ: کارهای عمومی.
أشْغَالٌ يَدَوِيَّةٌ: کار دستی / صنایع دستی.
أشْفَقَ عَلَى[...]: ترسید که [...] / حرص ورزید بر [...]/ مهربانی کرد/ دل سوزی کرد.
أشْفَقَ مِنْ[...]: ترسید از[...] / حذر نمود از [...].

أشكُرُكَ عَلَى [...]: به خاطر [...] ممنون.

الأشْكَمَاناتُ: اگزوز سازی.

أشْكَلَ الأمْرُ: ملتبس شد / اشکال و ابهام پیدا کرد.

أشْكَلَ حَرْفاً أو كَلِمَةً: حرف یا کلمه ای را حرکت گذاری نمود / کلمه یا حرفی را اعراب‌گذاری کرد.

الأشْلاءُ: اعضای بدنِ مرده.

الاِشْمِئْزازُ: انزجار / تنفر / کراهت / بیزاری.

إشْهَارُ الإفْلاسِ: اعلام ورشکستگی.

الأشْهُرُ الحُرُمُ: ماه‌های حرام (که عبارتند از: ذو القعدة و ذو الحجة و محرم و رجب).

أشْهَرُ المُصَمِّمِينَ: مشهورترین طراحان.

أشْهَلُ العَيْنَيْنِ: دارای چشم‌های شهلا.

أصَابَ بِالْعَيْنِ: چشم زد.

أصَابَ مِنَ الطَّعَامِ: از غذا خورد / از غذا چشید.

أصَابَ هَدَفاً: به هدف زد / زد به هدف.

أصَابَ: به‌دست آورد / محقق ساخت / زد / کارِ درست انجام داد / حرف و گفتار نیک گفت.

إصَابَةُ العَيْنِ: زخم چشم / چشم زدن.

الإصَابَةُ بِالْجَلْطَةِ فِي المُخِّ: دچار شدن به سکته‌ی مغزی.

الإصَابَةُ بِالعَنَنِ: دچار شدن به ناتوانی جنسی / ناتوانی جنسی داشتن.

الإصَابَةُ بِجُرُوحٍ: زخمی شدن.

الإصَابَةُ: مریض شدن / زخمی شدن / به هدف زدن / دچار گشتن.

أصَابَتْهُ الرَّصَاصَةُ: گلوله خورد.

أصَابِعُ الاِتِّهامِ: انگشت اتهام.

أصَالَةُ الرَّأي: اصالت رأی.

أصْبَحَتِ الأنظارُ مُتوجِّهةً إلَيْهِ: همه‌ی نگاه‌ها متوجه او شد / همه‌ی چشم‌ها به او دوخته شد.

أصْبَحَتْ تَخْشَى: می‌ترسد / در هراس است.

أَصْحَابُ الأَرْضِ: تیم میزبان / صاحبان زمین.

أَصْحَابُ الأَسْهُمِ: سهامداران / صاحبان سهام.

أَصْحَابُ الأَعْمَالِ الصَّغِيرَةِ: صاحبان مشاغل کوچک.

أَصْحَابُ الرَّأْيِ: صاحب‌نظران.

أَصْحَابُ الشَّهادَاتِ الجَامِعِيَّةِ: صاحبان مدارک دانشگاهی / دارندگان مدارک دانشگاهی.

أَصْحَابُ الفَرَائِضِ: صاحبان فرایض / وراثی که سهم الارث آنان در فقه مشخص شده است.

أَصْحَابُ الفِكْرِ: صاحبان اندیشه / متفکران / اندیشمندان.

أَصْحَابُ المَعَاشَاتِ: بازنشستگان / حقوق بگیران.

أَصْحَابُ المَعَامِلِ: کارخانه داران / صاحبان کارخانه.

أَصْحَابُ المِهَنِ الحُرَّةِ: صاحبان مشاغل آزاد.

أَصْحَابُ النُّفُوذِ: متنفذان / قدرتمندان / صاحبان نفوذ.

أَصْحَابُ النُّفُوسِ المَرِيضَةِ: بیماردلان / صاحبان دل‌های بیمار.

أَصْحَابُ الهِمَمِ العَالِيَةِ: صاحبان همت‌های والا / بلندهمتان.

أَصْحَابُ رُؤُوسِ الأَمْوالِ: صاحبان سرمایه / سرمایه‌داران.

أَصْحَى السُّكْرانُ: مست به هوش آمد.

أَصْحَى النَّائِمُ: شخص خوابیده بیدار شد.

أَصْحَى: بیدار شد / به هوش آمد / هوشیار گردید.

أَصْدَاءٌ إِيجَابِيَّةٌ: بازتاب‌های مثبت / انعکاس‌های مثبت.

أَصْدَاءٌ وَاسِعَةٌ: بازتاب‌های گسترده / انعکاس‌های وسیع.

الأَصْدَاءُ: بازتاب / پژواک / انعکاس.

الإِصْدَارُ الثَّانِي لِلبَرْنَامِجِ: ورژن دوم برنامه.

إِصْدَارُ تَأْشِيرَةِ الدُّخول: صادر کردن ویزا.

إِصْدَارُ سِمَةِ الدُّخُولِ: صادر کردن ویزا.

أَصْدَرَ أمْراً: دستور داد / امر صادر کرد / فرمان داد.

أَصْدَرَ بَياناً: بيانيه ای صادر نمود.

أَصْدَرَ جَوَازاتِ سَفَرٍ: بليط سفر صادر کرد.

أَصْدَرَ حُكْماً قَضَائِياً: حکم قضايی صادر کرد.

أَصْدَرَ طَوَابِعَ: تمبر چاپ نمود.

أَصْدَرَ كِتَاباً: کتاب چاپ کرد / کتاب منتشر ساخت.

أَصْدَرَ نُقُوداً: اسکناس چاپ کرد.

أَصْدَرَ: ارسال کرد / رها ساخت / بيرون آورد / چاپ کرد / منتشر ساخت.

أَصَرَّ عَلَى[...]: الحاح کرد بر [...] / اصرار ورزيد بر [...] / عزم را جزم کرد بر [...] / تصميم گرفت که [...].

اِصْطَبَغَ بِصْبِغَةِ[...]: رنگ و بوی[...]را گرفت.

اِصْطِدَامٌ عَنِيفٌ: برخورد شديد / تصادف شديد.

اِصْطِدَامٌ غَيْرُ مَقْصُودٍ: برخورد غير عمد.

اِصْطِدَامٌ مُسَلَّحٌ: برخورد مسلحانه.

الاِصْطِدَامُ: برخورد کردن / تصادف نمودن.

اِصْطَدَمَ بِـ[...]: برخورد کرد با[...].

اِصْطَرَخَ: فرياد زد / به فرياد طلبيد.

الاِصْطِفَافُ المَذْهَبِيُّ: صف بندی مذهبی.

الاِصْطِفَافَاتُ الجَدِيدَةُ فِي المِنْطَقَةِ: صف بندی‌های تازه در منطقه.

اِصْطِناعِيَّةٌ: مصنوعی / ساختگی.

أَصْل: اساس / ريشه / بُن / سبب / علّت / سرچشمه / نسب / حسب.

أَصْلاً: هرگز / قطعاً / هيچ وقت / ابداً / به هيچ وجه.

إِصْلَاحُ الهَيْكَلِيَّةِ الاِقْتِصَادِيَّةِ: اصلاح ساختار اقتصادی.

الإِصْلَاحَاتُ الجَذْرِيَّةُ: اصلاحات اساسی و ريشه دار.

الإِصْلَاحِيُّون: اطلاح طلبان.

الإِصْلَاحِيُّ: اصلاح طلب.

الأَصْلَعُ: بی مو / تاس.

أَصَمَّ أُذُنَهُ: گوش خود را کر کرده است.
الأَصَمُّ: سخت / خارا / کر / ناشنوا.
أُصُولُ الشَّخْصِ: پیشینیان فرد/ نیاکان شخص.
أُصُولُ المُحَاكَمَاتِ: آیین دادرسی.
أُصُولٌ ثَابِتَةٌ: موجودی ثابت.
أُصُولٌ سَائِلَةٌ: موجودی شناور.
الأُصُولِيُّ: اصولگرا / عالِم به علم اصول فقه.
الأُصُولِيَّةُ الإِسْلَامِيَّةُ: اصولگرایی اسلامی / بنیادگرایی اسلامی.
الأُصُولِيُّونَ الإِسْلَامِيُّونَ: بنیادگرایان اسلامی / اصولگرایان اسلامی.
الأُصُولِيُّونَ: بنیادگرایان / اصولگرایان.
أُصِيبَ بِالزُّكَامِ: سرما خورد / دچار سرماخوردگی شد.
أُصِيبَ بِجُرُوحٍ بَالِغَةٍ: به شدت زخمی شد.
أُصِيبَ بِمَرَضٍ: به بیماری دچار شد / مریض گردید / مبتلا به بیماری گردید.
أُصِيبَ فِي رَأْسِهِ: سرش زخمی شد.
أُصِيبَ: مجروح شد / زخمی گردید.
الأَصِيلُ: غروب.
إِضَاءَاتٌ: روشنگری‌ها.
أَضَاعَ الوَقْتَ سُدىً: وقت را بیهوده تلف کرد.
أَضَافَ قَائِلاً: افزود / ادامه داد.
الإِضَافَاتُ البِتْرُولِيَّةُ: فرآورده‌های نفتی
إِضَافَةُ التَّعْلِيقِ: کامنت گذاشتن / توضیح دادن (کامپیوتر).
إِضَافَةً إِلَى ذَلِكَ: افزون بر این / علاوه بر این.
الأُضْحُوكَةُ: جُک.
أَضْحَى أَصْعَبَ: سخت‌تر شده است.
أَضَرَّ: ضرر رساند / خسارت وارد نمود / کور شد / نابینا گردید.
إِضْرَابُ أَرْبَابِ العَمَلِ: اعتصاب کارفرمایان / تحصن کارفرمایان.
إِضْرَابُ التَّضَامُنِ: اعتصاب به جهت همدردی با دیگران.

إِضْرَابٌ سِيَاسِيٌّ: تحصّن سیاسی / اعتصاب سیاسی.
إِضْرَابٌ عَامٌّ: اعتصاب عمومی / تحصّن عمومی.
الإِضْرَابُ عَنِ الطَّعَامِ: اعتصاب غذا.
الإِضْرَابُ عَنِ العَمَلِ: دست از کار کشیدن / تحصّن.
الإِضْرَابُ: اعتصاب غذا / دست از کار کشیدن.
إِضْرامُ النَّارِ: آتش افروزی / آتش زدن.
أَضْرَبَ صَفْحاً عَنْ[...]: روی برگرداند از [...] /بی‌میل گردید نسبت به [...].
أَضْرَبَ عَنِ الطَّعَامِ: از خوردن غذا خودداری کرد / تحصّن نمود / اعتصاب غذا کرد.
أَضْرَبَ عَنِ العَمَلِ: اعتصاب کرد / دست از کار کشید.
أَضْرَبَ فِي[...]: اقامت گزید در [...] / سُکنی گزید در [...].
أَضْرَمَ النَّارَ: آتش افروخت.
اِضْطَجَعَ: لم زد / خوابید / دراز کشید.
اِضْطِرَابُ الإِرَادَةِ: اختلال در تصمیم‌گیری
اِضْطِرَابُ الخَواطِرِ: آشفتگی افکار / پریشانی حواس.
اِضْطِرَابُ السُّلُوكِ: ناهنجاری رفتاری.
اِضْطِرَابُ الطَّمْثِ: بی نظمی عادت ماهیانه.
اِضْطِرَابٌ فِكْرِيٌّ: آشفتگی فکری / پریشانی فکری.
الاِضْطِرَابُ: اغتشاش / ناآرامی / پریشانی / ناهنجاری.
الاِضْطِرَابَاتُ الأَخِيرَةُ: ناآرامی‌های اخیر.
الاِضْطِرَابَاتُ الجَوِّيَّةُ: ناپایداری‌های جوّی / نوسانات هوا.
الاِضْطِرَابَاتُ النَّفْسِيَّةُ: بحران‌های روانی.
اِضْطِرَابَاتٌ دَامِيَةٌ: ناآرامی‌های خونین / اغتشاشات خونین.

اِضْطِرَابَاتُ دَوَرَانِ الدَّمِ: اختلالات گردش خون.

اِضْطِرابُ الأَسْعَارِ: نوسان قیمت‌ها

اِضْطَرَّتْ: ناچار شد / مجبور گردید.

إِضْعَاف: تضعیف کردن / ضعیف نمودن.

أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً: چندین برابر.

أَضْعَفَ مَعْنَوِيَّاتِهِ: روحیه‌اش را تضعیف نمود.

أَضْغَاثُ الأَحْلاَمِ: خواب‌های پریشان/ کابوس.

اِضْغَطْ: کلیك کن(کامپیوتر).

اِضْغَطْ عَلَى الزِّرِّ الأَيْسَرِ: کلیك چپ کن(کامپیوتر).

اِضْغَطْ عَلَى الزِّرِّ الأَيْمَنِ: کلیك راست کن(کامپیوتر).

إِضْفَاءُ الشَّرْعِيَّةِ عَلَى[...]: مشروعیت بخشیدن به[...].

إِضْفَاءُ الشَّرْعِيَّةِ: مشروعیت بخشیدن.

أَضْفَى عَلَيْهِ طَابِعَهُ: ویژگی خود را بر آن گسترانید / رنگ و بوی خود به آن بخشید.

أَطَاحَ بِهِ: برکنار کرد او را / وی را از کار برانداخت / سرنگونش کرد / نابود کرد آن را.

الإِطَاحَةُ بِالنِّظَامِ: برانداختن رژیم / ساقط نمودن حکومت.

الإِطَاحَةُ: سرنگون کردن / ساقط نمودن / برکنار ساختن.

إِطَارٌ إِحْتِيَاطِيٌّ: چرخ زاپاس/ لاستیک زاپاس.

إِطَارٌ هَوائی: تیوب لاستیک.

الإِطَار: تایر / چارچوب.

إِطَارٌ حَدِيدِيٌّ: چارچوب فلزی.

أَطَافَ بِهِ: احاطه کرد آن را / محاصره نمود آن را / اهتمام داد به آن / مورد توجه قرار داد آن را.

أَطَافَ: طواف کرد / چرخید / دور زد.

أَطَالَ البَقَاءَ: زیاد ماند.

أَطَالَ الكَلاَمَ أو البَحْثَ: سخن را به درازا کشاند / بحث را طولانی ساخت.

أَطَالَ اللَّهُ بَقَائَكَ: خدا عمرت بدهد!

أَطَالَ اللّٰهُ عُمُرَكَ: خداوند عمر تو را طولانی کند!
أَطَالَ عَلَيهِ: کار را بر او طولانی گرداند / لفتش داد.
أَطْبَاقٌ لاقِطَةٌ: آنتن‌های بشقابی / دیش / آنتن‌های ماهواره.
الأُطُرُ الإقْلِيمِيَّةُ الجَدِيدَةُ: چارچوب‌های جدید منطقه‌ای.
الأَطْرافُ المُتَحَاوِرَةُ: طرف‌های گفتگو کننده.
الأَطْرافُ المُتَخاصِمَةُ: طرف‌های درگیر.
الأَطْرافُ المُتَصارِعَةُ: طرف‌های درگیر.
الأَطْرافُ المُتَنازِعَةُ: طرف‌های درگیر.
الأَطْرافُ المَعْنِيَّةُ: طرف‌های ذیربط.
اِطْرَحْ نَفْسَكَ: خودت را نشان بده.
أَطْرَقَ: سرش را پایین انداخت.
الأُطْرُوحَةُ: پروپزال / تز / پایان نامه / رساله / رساله‌ی دکتری.
الأَطْعِمَةُ الشَّعْبِيَّةُ: غذاهای محلی.
الأَطْعِمَةُ المَجَفَّفَةُ: غذاهای خشک.
الأَطْعِمَةُ المُجَمَّدَةُ: غذاهای منجمد.
الأَطْعِمَةُ المُسْتَحْضَرَةُ: اغذیه‌ی حاضر / غذاهای آماده / غذاهایی که از بیرون سفارش داده می‌شود / فست فودها.
أَطْفَأَ: خاموش نمود.
إِطْفَاءُ الأَنْوارِ: خاموش کردن لامپ‌ها و چراغ‌ها.
إِطْفَاءُ الحَرِيقِ: خاموش کردن آتش.
أَطْفَالُ الأَنابِيبِ: بچه‌های آزمایشگاهی.
أَطْفَالُ الحِجَارَة: بچه‌های سنگ (کودکان فلسطینی).
أَطْفَالُ الشَّوارِعِ: کودکان خیابانی.
الأَطْفَالُ المَوْهُوبُونَ: کودکان نابغه.
أَطْفَالٌ دُونَ الخَامِسَةِ: کودکان زیر پنج سال.
الأَطْفَالُ ضِعَافُ السَّمْعِ: کودکان دارای ضعف شنوایی.
أَطْفَالٌ مُتَخَلِّفُونَ: کودکان عقب‌مانده.
أَطْفَالٌ مُسْتَغَلُّونَ: کودکان مورد بهره‌برداری قرار گرفته.

أَطْفَالٌ مُشَرَّدُونَ: کودکان آواره.
أَطْفَالٌ مُعَاقُونَ: کودکان عقب‌مانده.
الإطْفَائِيَّةُ: آتش نشانی.
إِطْلَاقُ السَّراحِ المُوَقَّتُ: آزادی موقت.
إِطْلَاقُ السَّراحِ بِالكَفَالَةِ: آزادی به قید ضمانت.
إِطْلَاقُ السَّراحِ: آزاد کردن / رها ساختن.
إِطْلَاقُ الصَّوَارِيخِ: شلیک کردن موشک.
إطلَاقُ القَمَرِ الصِّنَاعِيِّ: پرتاب ماهواره.
إِطْلَاقُ النَّارِ: آتش گشودن / تیراندازی کردن / شلیک نمودن.
إِطْلَاقُ النَّارِ فِي الهَواءِ: شلیک هوایی.
إِطْلَاقاً: مطلقاً / بدون استثنا / به طور مطلق.
الأَطْلالُ: ویرانه‌ها / آثار برجای مانده از محل سکونت معشوقه.
إِطْلالَةٌ سَرِيعَةٌ: مروری سریع / نگاهی گذرا / مروری کوتاه / نگاهی سریع.
أَطْلَقَ الرَّصَاصَ: شلیک کرد/ تیراندازی نمود.
أَطْلَقَ العِنَانَ لِـ[...]: افسار را رها کرد برای [...] / راه را باز کرد برای[...] / مجال داد به[...].
أَطْلَقَ المَدَافِعَ أو القَنَابِلَ عَلَى[...]: توپ یا بمب به‌سوی [...] شلیک کرد.
أُطْلِقَ النَّارُ عَلَى[...]: تیر اندازی شد به[...] / آتش گشوده شد بر [...].
أَطْلَقَ النَّارَ على[...]: تیر اندازی کرد به[...] / آتش گشود بر[...].
أَطْلَقَ النَّارَ في الهَواءِ: تیر هوایی شلیک کرد.
أَطْلَقَ النَّارَ: آتش گشود / تیراندازی کرد .
أَطْلَقَ زَوْجَتَهُ: زنش را طلاق داد.
أَطْلَقَ سَرَاحَهُ بِكَفَالَةٍ: او را با قید ضمانت آزاد نمود.
أُطْلِقَ سَرَاحُهُ مِنَ السِّجْنِ: از زندان آزاد شد.
أَطْلَقَ سَرَاحَهُ: آزادش نمود.

أَطْلَقَ صارُوخاً: موشک شلیک کرد.
أَطْلَقَ صَيْحَةً: فریاد برآورد / ناله کشید.
أَطْلَقَ ضَحْكَةً: بلند خندید.
أَطْلَقَ عَلَيْهِ اسْمَ كَذَا: نام فلان را بر او گذاشت.
أُطْلِقَ عَلَيْهِ اسْمُ[...]: نامیده شده است / نامِ [...] بر آن گذاشته شده است.
أَطْلَقَ لِحْيَتَهُ: ریشش را کوتاه نکرد / اجازه داد ریشش بلند شود / ریشش را دراز کرد.
الإِطْنَابُ: زیاده گویی / طولانی ساختنِ سخن.
أَطْيَبُ المُنى: بهترین آرزوها.
أَظْلَمَتِ الدُّنيا أَمامَ عَيْنَيْهِ: دنیا در مقابل چشمانش سیاه شد.
أَظْهَرَ عَلَيْهِ: چیره شد بر او / غلبه یافت بر او.
أَظْهَرَ عَلَى[...]: اطلاع یافت بر [...].
أَظْهَرَ: بیان کرد / توضیح داد / آشکار ساخت / کمک نمود / یاری داد.
أَظْهَرَتْ نَتائِجُ هذا الإِسْتِبْيَانِ أَنَّ[...]: نتایج این نظرسنجی نشان می‌دهد که[...].
أَعَادَ اعْتِبارَ المُفْلِسِ: اعتبار ورشکسته را بازگرداند.
أَعَادَ الأَسِيرَ إِلَى وَطَنِهِ: اسیر را به کشورش برگرداند.
أَعَادَ التَّنْظِيمَ: بازسازی کرد.
أَعَادَ الذِّكْرِياتِ: خاطرات را مرور کرد.
أَعَادَ العَلاقَاتِ: روابط را از سر گرفت / دوباره ارتباط برقرار کرد.
أَعَادَ اللَّاجِئَ إِلَى وَطَنِهِ: پناهنده را به کشورش برگرداند.
أَعَادَ المُحاكَمَةَ: دوباره محاکمه نمود.
أَعَادَ النَّظَرَ فِي [...]:تجدید نظر کرد در [...].
أَعَادَ إلى الذَّاكِرَةِ: به یاد آورد.
أَعَادَ إلى وَضْعٍ سَابِقٍ: به حالت اول بازگرداند.
أَعَادَ طَبْعَ الكِتابِ: کتاب را دوباره چاپ کرد.

أَعَادَ: بازگرداند / تکرار کرد.
إِعَادَةُ الإِخْتِبَارِ: آزمایش مجدد.
إِعَادَةُ الإِسْتِخْدَامِ: بکارگیری دوباره.
إِعَادَةُ الإِعْتِبَارِ: اعاده‌ی آبرو.
إِعَادَةُ الإِعْمَارِ: نوسازی.
إِعَادَةُ الإِنْتَاجِ: تولید مجدد / باز تولید.
إِعَادَةُ البِنَاءِ: بازسازی / تجدید ساختار.
إِعَادَةُ التَّأْسِيسِ: بازسازی.
إِعَادَةُ التَّأْهِيلِ: باز پروری / توانبخشی.
إِعَادَةُ التَّحْمِيلِ: بارگیری مجدد / بارگذاری مجدد.
إِعَادَةُ التَّسْمِيَةِ: نام گذاری مجدد.
إِعَادَةُ التَّشْغِيلِ: راه اندازی مجدد / فعال نمودن دوباره.
إِعَادَةُ التَّصْنِيعِ: بازسازی.
إِعَادَةُ التَّقْدِيرِ: ارزیابی مجدد.
إِعَادَةُ التَّنْظِيمِ: تجدید سازمان.
إِعَادَةُ الحُقُوقِ: اعاده‌ی حیثیت.
إِعَادَةُ الذِّكْرَى: تجدید خاطره.
إِعَادَةُ الرُّوحِ: دمیدن روحِ دوباره.
إِعَادَةُ الطَّبْعِ: تجدید چاپ/ چاپ مجدّد.
إِعَادَةُ العَدِّ: باز شماری / شمارش مجدد.
إِعَادَةُ العَلاقَاتِ الدِّبْلُومَاسِيَّةِ: از سرگیری روابط دیپلماتیک .
إِعَادَةُ العَلاقَاتِ: تجدید روابط.
إِعَادَةُ الفتْحِ: بازگشایی.
إِعَادَةُ الكرامَةِ: اعاده‌ی حیثیت.
إِعَادَةُ النَّظَرِ: تجدیدنظر / بازبینی / بازنگری.
إِعَادَةُ الهَيْكَلَةِ: بازسازی ساختار.
الإِعَادَةُ إِلَى الوَضْعِ السَّابِقِ: بازگشت به وضعیت گذشته.
إِعَادَةُ فَرْزِ الأَصْوَاتِ: باز شماری آرا.
إِعَادَةُ قَرَاءَةِ التُّرَاثِ الإِسْلَامِيِّ: بازخوانی فرهنگ اسلامی.
الأَعَاصِيرُ الهَدَّامَةُ: طوفان‌های ویرانگر.
إِعَاقَةُ الأَطْفَالِ: معَلولیت کودکان.
الإِعَاقَةُ الجِسْمِيَّةُ: عقب‌ماندگی جسمی.
الإِعَاقَةُ الذِّهْنِيَّةُ: عقب‌ماندگی ذهنی.

إعَاقَةٌ جَسَدِيَّةٌ: معلولیت جسمی.
إعَاقَةٌ عَقْلِيَّةٌ: معلولیت ذهنی.
الإعَاقَةُ: مانع تراشی / چوب لای چرخ گذاشتن / مانع ایجاد نمودن / مشکل درست کردن / عقب‌ماندگی.
إعَانَاتٌ اِجْتِمَاعِيَّةٌ: کمک‌های اجتماعی / مساعدات اجتماعی .
إعَانَاتٌ حُكُومِيَّةٌ: کمک‌های دولتی / مساعدات دولتی.
إعَانَاتٌ عَائِلِيَّةٌ: کمک‌های خانوادگی / مساعدات خانوادگی .
إعَانَاتٌ عَسْكَرِيَّةٌ: کمک‌های نظامی / مساعدات نظامی .
إعَانَاتٌ مَالِيَّةٌ: کمک‌های مالی / مساعدات مالی .
أَعْبَاءٌ اِجْتِمَاعِيَّةٌ: مشکلات اجتماعی.
أَعْبَاءٌ بَيْتِيَّةٌ: مشکلات خانوادگی.
أَعْبَاءٌ عَائِلِيَّةٌ: مشکلات خانوادگی.
اِعْتَبَرَ: به حساب آورد / بر شمرد.
اِعْتَدَّ بِنَفْسِهِ: به خودش اعتماد کرد.
الاِعْتِداءُ الجِنْسِيُّ: تجاوز جنسی.
الاِعْتِداءُ السَّافِرُ: تجاوز آشکار.
الاِعْتِداءُ عَلَى أَمْنِ الدَّوْلَةِ: تهدید امنیت نظام.
الاِعْتِداءُ عَلَى حُقُوقِ المُواطَنَةِ: تجاوز به حقوق شهروندی.
الاِعْتِداءُ: تجاوز / تهاجم / تهدید.
الاِعْتِدَاءاتُ الحُدُودِيَّةُ المُتَكَرِّرَةُ: تجاوزهای پیاپی مرزی.
الاِعْتِدَاءاتُ المُتَكَرِّرَةُ: تجاوزهای مکرر.
اِعْتِدادٌ بِالنَّفْسِ: اعتماد به نفس / خود باوری / متکی بودن به خود.
اِعْتِدالُ اللَّيلِ والنَّهارِ: تساوی روز و شب / برابر شدن روز وشب.
اِعْتَدَى عَلَى[...]: تجاوز کرد به[...] / متعرض شد به [...].
أَعْتَذِرُ مِنكُمْ: معذرت می‌خوام.
الاِعْتِرَافُ الرَّسْمِيُّ بِالدَّوْلَةِ: به رسمیت شناختن دولت.
اِعْتِرَافٌ بِالجَمِيلِ: قدردانی کردن / سپاسگزاری نمودن / تشکر / قدرشناسی.
اِعْتِرَافٌ دُوَلِيٌّ وَاسِعٌ بِالدَّوْلَةِ الفِلِسْطِينِيَّةِ: به رسمیت شناخته شدن گسترده‌ی دولت فلسطین از سوی کشورهای جهان.

الاِعْتِرَافُ: به رسميت شناختن / قدردانى / تشكر.

إِعْتَرَضَ سَبِيلَهُ: سر راهش سبز شد / راهش را سدّ نمود.

إِعْتَرَضَ طريقَها: بر سر راه آن قرار گرفت.

إِعْتَرَفَ بِالحُكُومَةِ: حكومت را به رسميّت شناخت.

إِعْتَرَفَ بذنبه: به گناه خود اعتراف نمود.

إِعْتَرَفَ بنتائج الانتخابات: نتايج انتخابات را پذيرفت.

إِعْتَرَفَ: اعتراف كرد / اقرار نمود / پذيرفت.

إِعْتَزَلَ الخِدْمَةَ: از خدمت دست كشيد / از ارائه‌ى خدمت خوددارى كرد.

الاِعتِصَامُ: تحصّن / اعتصاب / تجمّع.

إِعْتَصَبَ عَنِ العَمَلِ: از كار دست كشيد.

إِعْتَصَمَ بِالصَّبْرِ: صبر پيشه كرد / خويشتندارى نمود.

إِعْتَصَمَ بِالصَّمْتِ: سكوت كرد.

إِعْتِقَالٌ مُؤَقَّتٌ: بازداشت موقت.

الاِعْتِقَالُ: بازداشت كردن.

الاِعْتِقَالاتُ العَشْوَائِيَّةُ: بازداشت‌هاى كوركورانه.

إِعْتِقَالاتٌ بِالْجُمْلَةِ: بازداشت‌هاى دسته جمعى.

إِعْتِقَالاتٌ غَيْرُ قَانُونِيَّةٌ: بازداشت‌هاى غيرقانونى.

إِعْتَقَلَ البَطْنَ أَوِ الأمْعَاءَ: دل و روده‌اش را زندانى كرد / هيچى نخورد.

إِعْتَقَلَ لِسَانَهُ: زبانش را گره زد / هيچى نگفت.

إِعْتَقَلَ: بازداشت كرد / زندانى نمود.

إِعْتِلالُ الذَّاكِرَةِ: بيمارى فراموشى / آلزايمر.

إِعْتِلالٌ عَصَبِيٌّ: بيمارى عصبى.

إِعْتِلالٌ نَفْسِيٌّ: بيمارى روانى.

إِعْتَلَى العَرْشَ: بر مسند قدرت نشست / بر بالاى كرسى قدرت قرار گرفت.

الإِعْتِمَادُ المَصْرِفِيُّ: پشتوانه‌ی بانکی.

إِعْتِمَادٌ عَلَى النَّفْسِ: اعتماد به نفس.

إِعْتِمَاداً عَلَى[...]: با تکیه بر[...].

إِعْتِنَاقُ الإِسْلَامِ: گردن نهادن اسلام / مسلمان شدن / اسلام آوردن.

إِعْتَنَقَ: پذیرفت / گردن نهاد / به گردن آویخت / معانقه کرد / روبوسی کرد.

أَعْثَرَ عَلَى[...]: اطلاع حاصل کرد از[...] / دست یافت به[...].

الإِعْجَابُ: تعجب / حیرت / شگفتی / پسندیدن / تحسین کردن.

أَعْجَبَهُ الشَّيْءُ أو الشَّخْصُ: آن چیز یا فلان شخص او را خوشحال نمود / خوشحالش کرد / شگفت زده‌اش نمود.

الأَعْجَمُ: غیرِ عربی / غیر فصیح / لال.

أَعَدَّ العُدَّةَ / أَعَدَّ عُدَّتَهُ: آماده شد / خود را آماده کرد / امکانات آماده کرد / سازوبرگ تهیه نمود.

أَعَدَّ المَائِدَةَ: سفره را چید / سفره را انداخت.

إِعْدَادُ التَّقْرِيرِ: آماده کردن گزارش / تهیه‌ی گزارش.

إِعْدَادُ الطَّبَقِ: سفره آرایی / سفره چیدن.

الإِعْدَادُ: آماده سازی / مهیّا کردن / حاضر نمودن

الإِعْدَامُ بِالصَّدْمَةِ الكَهْرُبَائِيَّةِ: اعدام به‌وسیله‌ی شوک الکتریکی.

الإِعْدَامُ بِالْكُرْسِيِ الكَهْرُبَائِيِ: اعدام به‌وسیله‌ی شوک الکتریکی.

الإِعْدَامُ دُونَ مُحَاكَمَةٍ: اعدام بدون محاکمه / اعدام صحرایی.

الإِعْدَامُ رَمْياً بِالرَّصَاصِ: تیرباران کردن.

الإِعْدَامُ شَنْقاً: اعدام با طناب/ حلق آویز کردن.

أَعْدَمَ بِالكَهْرُبَاءِ: او را به‌وسیله‌ی برق اعدام نمود.

أَعْدَمَ بِالمِقْصَلَةِ: او را با ساطور سر برید.

أَعْدَمَ شَنْقاً: او را بر دار آویخت.

أُعْدِمَ شَنْقاً: به دار آویخته شد.

أَعْدَمَ: اعدام نمود / تیرباران کرد.
الإِعْرَابُ: ابراز نمودن / ظاهر ساختن / حرکت‌گذاری.
أَعْرَاضُ التَّسَمُّمِ: عوارض مسمومیت / نشانه‌های مسمومیت.
الأَعْرَاضُ الجَانِبِيَّةُ: عوارض جانبی.
الأَعْرَافُ الدُّوَلِيَّةُ: عرف بین‌الملل.
أَعْرَبَ الجُمْلَةَ: جمله را اعراب گذاری نمود.
أَعْرَبَ الكَلِمَةَ: کلمه را اعراب گذاری نمود.
أَعْرَبَ عَنْ أَحَاسِيسِهِ: ابراز احساسات کرد.
أَعْرَبَ عَنْ اِرْتِيَاحِهِ: اظهار رضایت نمود / ابراز رضایت کرد.
أَعْرَبَ عَنْ اِسْتِعْدَادِهِ: اعلام آمادگی کرد / ابراز آمادگی کرد.
أَعْرَبَ عَنْ اِسْتِغْرَابِهِ: ابراز شگفتی کرد / ابراز تعجب نمود.
أَعْرَبَ عَنْ اِسْتِنْكَارِهِ: ابراز تنفر و انزجار نمود.
أَعْرَبَ عَنْ اِسْتِيَائِهِ: ابراز ناخرسندی کرد / ابراز نارضایتی کرد.
أَعْرَبَ عَنْ أَسَفِهِ: ابراز تأسف نمود.
أَعْرَبَ عَنْ اِغْتِبَاطِهِ: ابراز خرسندی کرد.
أَعْرَبَ عَنْ اِمْتِنَانِهِ: ابراز تشکر کرد / ابراز قدردانی نمود.
أَعْرَبَ عَنْ أَمَلِهِ: ابراز امیدواری کرد.
أَعْرَبَ عَنْ تَأْيِيدِهِ: اعلام حمایت کرد.
أَعْرَبَ عَنْ تَشَاؤُمِهِ: ابراز بدبینی کرد.
أَعْرَبَ عَنْ تَعَاطُفِهِ: ابراز همدردی کرد.
أَعْرَبَ عَنْ تَفَاؤُلِهِ: ابراز خوشبینی کرد.
أَعْرَبَ عَنْ خَيْبَةِ أَمَلِهِ: ابراز ناامیدی کرد.
أَعْرَبَ عَنْ رَأْيِهِ: ابراز نظر کرد.
أَعْرَبَ عَنْ رَغْبَتِهِ: ابراز تمایل کرد.
أَعْرَبَ عَنْ رَفْضِهِ: نپذیرفت / ردکرد.
أَعْرَبَ عَنْ سُرُورِهِ: ابراز خوشحالی کرد / ابراز شادمانی کرد.

أَعْرَبَ عَنْ سَعَادَتِهِ: ابراز خرسندی کرد.
أَعْرَبَ عَنْ شُكْرِهِ: ابراز تشکر کرد.
أَعْرَبَ عَنْ فَرَحِهِ: ابراز خوشحالی کرد.
أَعْرَبَ عَنْ قَلَقِهِ: ابراز نگرانی کرد.
أَعْرَبَ عَنْ مَخَاوِفِهِ: ابراز ترس کرد.
أَعْرَبَ عَنْ مَشَاعِرِهِ: ابراز احساسات کرد / احساساتش را بروز داد .
أَعْرَبَ عَنْ مُواسَاتِهِ: ابراز همدردی کرد.
أَعْرَبَ عَنْ وِدَادِهِ: ابراز دوستی کرد.
أَعْرَبَ عَنْ وَفَائِهِ: ابراز وفاداری کرد.
أَعْرَبَ عَنْ[...]: ابراز داشت [...] / اظهار نمود [...] / اعلام کرد [...]/ بیان داشت[...].
أَعْرَبَ: تعریب نمود / به عربی برگرداند.
أَعْرَضَ عَنْهُ: روی برگرداند از او.
أُعَرِّفُ بِهَا: این خانم را معرفی می کنم.
الأَعْزَلُ: غیر مسلّح / بی‌دفاع.
الإِعْسَارُ: عاجز بودن از پرداخت بدهی / دست تنگی .
أَعْشَى: کسی که نمی‌تواند در شب ببیند / شب‌کور.
الإِعْصَارُ: گردباد / طوفان / سونامی.
الأَعْضَاءُ الصِّنَاعِيَّةُ: اعضای مصنوعی.
أَعْضَاءُ الوِزَارَةِ: اعضای کابینه.
أَعْضَاءُ حِزْبِ العُمَّالِ: اعضای حزب کارگران.
أَعْضَاءُ نُشَطَاءُ: اعضای فعّال.
أَعْضَاءُ نَقَابَةِ العَامِلِينَ: اعضای سندیکای کارگران.
إِعْطَاءُ الإِشَارَةِ: علامت دادن / چراغ سبز نشان دادن .
إِعْطَاءُ الأَمَانِ: امان دادن.
إِعْطَاءُ الضَّوْءِ الأَخْضَرِ: چراغ سبز نشان دادن.
أَعْطَتْ لَهُمْ الضَّوءَ الأَخْضَرَ: چراغ سبز به آنان نشان داد.
أَعْطَى بَالاً: دل داد / کاملاً توجه کرد.

أَعْطَى دَوَاءً: دارو تجویز کرد / دارو داد.

أَعْطَى مَثَلاً: مثال زد / نمونه آورد.

أَعْطَى مُوافَقَتَهُ: موافقت کرد.

إعْفَاءٌ ضَرِيبِيٌّ: معافیت مالیاتی.

إعْفَاءٌ مِنَ الرُّسُومِ: معاف از پرداخت شهریه.

إعْفَاءٌ مِنَ الضَّرائِبِ: معاف از مالیات.

الأَعْقابُ: پسینیان / آیندگان.

إعْقِلْ: عاقل باش / بفهم.

الإعْلَامُ الإلِكْتُرونِيُّ: رسانه‌ی الکترونیک.

الإعْلَامُ الحُرُّ: رسانه‌ی آزاد.

الإعْلَامُ العَمِيلُ: رسانه‌ی مزدور.

الإعْلَامُ المَاجِنُ: رسانه‌ی جلف و بی‌اخلاق.

الإعْلَامُ المُحَايِدُ: رسانه‌ی بی‌طرف.

الإعْلَامُ المُسْتَقِلُّ: رسانه‌ی مستقل.

الإعْلَامُ المُضَلِّلُ: رسانه‌ی گمراه کننده.

الإعْلَامُ المُعَادِي لِلْمُسْلِمِينَ: رسانه‌ی ضد مسلمانان.

الإعْلَامُ المُعَارِضُ: رسانه‌ی مخالف.

الإعْلَامُ المُقَاوِمُ: رسانه‌ی مبارز.

الإعْلَامُ الهَادِفُ: رسانه‌ی هدفمند.

الأَعْلَامُ: شخصیت‌های مهم و برجسته.

أَعْلَامٌ سَوْداءُ: پرچم‌های سیاه.

الإعْلَامِيُّ المُوفَدُ: خبرنگار اعزامی.

إعْلَامِيٌّ رِيَاضِيٌّ: خبرنگار ورزشی.

إعْلَانٌ إذَاعِيٌّ: اطلاعیه‌ی رادیویی / بیانیه‌ی رادیویی.

إعْلَانُ الاسْتِقْلَالِ: اعلام استقلال.

إعْلَانُ الإفْلَاسِ: اعلام ورشکستگی.

إعْلَانُ التَّشَاطُرِ: ابراز همدردی.

إعْلَانُ الحِدَادِ العَامِّ: اعلام عزای عمومی.

إعْلَانُ الحَرْبِ: اعلام جنگ.

الإعْلَانُ العَالَمِيُّ لِحُقُوقِ الإنْسَانِ: اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر / منشور جهانی حقوق بشر.

الإعْلَانُ العَامُّ لِحُقُوقِ الإنْسَانِ: اعلامیه‌ی عمومی حقوق بشر.

إِعْلَانٌ تِلِفِزْيُونِيٌّ: اطلاعيه‌ى تلويزيونى / بيانيه‌ى تلويزيونى.

إِعْلَانُ حَالَةِ الطَّوارِئِ: اعلام حالت فوق العاده.

إِعْلَانُ حُقُوقِ الإِنْسَانِ: اعلاميه‌ى حقوق بشر.

إِعْلَانٌ يُلْصَقُ عَلَى الجُدْرانِ أو يُعَلَّقُ فِي مكَانٍ عَامٍّ: اطلاعيه اى كه بر در و ديوار يا اماكن عمومى نصب مى‌شود .

الإِعْلَانُ: اعلاميه / اطلاعيه / بيانيه / آگاهى .

الإِعْلَانَاتُ التِّجَارِيَّةُ: تبليغات بازرگانى / آگهى‌هاى بازرگانى / پيام‌هاى بازرگانى.

الإِعْلَانَاتُ الدِّعَائِيَّةُ: آگهى‌هاى تبليغاتى / پيام‌هاى تبليغاتى.

أُعَلِّقُ آمَالاً كَبِيرَةً بِهٰذِهِ التَّغْيِيرَاتِ: به اين تغييرات بسيار اميدوار هستم.

أَعْلَنَ رُجُوعَهِ عَنْ[...]: اعلام عقب‌نشينى كرد از [...].

أَعْلَنَ عَنْ إِسْتِعْدَادِهِ: اعلام آمادگى كرد.

أَعْلَنَ عَنْ إِنْدِهَاشِهِ: ابراز شگفتى كرد.

أَعْلَنَ عَنْ رَغْبَتِهِ: ابراز تمايل كرد.

أَعْلَنَ عَنْ عَقِيدَتِهِ: ابراز عقيده كرد .

أَعْلَنَ عَنْ نَفْسِهِ: ابراز وجود نمود .

أَعْلَنَ عَنْ أَمَلِهِ: ابراز اميدوارى كرد.

الإِعْمَارُ: آباد سازى / سازندگى / عمران.

أَعْمَالٌ إِجْرَامِيَّةٌ: اعمال جنايتكارانه / اقدامات جنايتكارانه.

أَعْمَالٌ إِسْتِفْزَازِيَّةٌ: اعمال تحريک آميز / اقدامات تحريک آميز.

أَعْمَالُ الشَّغَبِ: كارهاى اغتشاش گرايانه / اقدامات اغتشاش گرايانه.

أَعْمَالُ العُنْفِ: اعمال خشونت‌آميز / اقدامات خشونت گرا / فعاليت‌هاى خشونت آميز.

أَعْمَالٌ بَشِعَةٌ: اعمال زشت / اقدامات زشت.

أَعْمَالٌ تَمْهِيدِيَّةٌ لِلْمُؤْتَمَرِ: كارهاى مقدماتى كنفرانس / اقدامات اوليه‌ى كنفرانس.

أَعْمَالٌ رُوتِينِيَّةٌ: كارهاى معمولى / كارهاى تكرارى.

أَعْمَالٌ سَخِيَفةٌ: کارهای پست / رفتارهای ناپسند.
أَعْمَالُ عُنْفٍ دَامِيَةٌ: رفتارهای خشونت آمیز و خون بار.
أَعْمَالٌ مُنَجَّزَةٌ: کارهای به اتمام رسیده / کارهای تمام شده / اعمال پایان یافته.
أَعْمَالٌ يَدَوِيَّةٌ: کارهای دستی / صنایع دستی.
أَعْمَالٌ يَوْمِيَّةٌ: کارهای روزمره / اعمال روزانه.
أَعْمِدَةُ الكَهْرَبَاءِ: ستون‌های برق / تیرهای برق.
أَعْمِدَةٌ فِقَرِيَّةٌ: ستون فقرات.
أَعْمَلَ: به‌کار گرفت.
أَعْمَىَ القَلْبِ: کور دل.
أَعُوذُ بِاللّٰهِ: پناه به خدا.
أَعْوَزَ الرَّجُلُ: فقیر شد / تهی دست گردید.
أَعْيَاء: سختی ها / مشکلات.
أَعْيَانُ المَدِينَةِ: بزرگان شهر / معتمدان شهر.
إغَاثَةُ المَلْهُوفِ: کمک رسانی به مصیبت دیده.
أَغَارَ علی[...]: هجوم بُرد به[...] / حمله نمود به[...] / یورش بُرد بَر[...].
الإِغَارَةُ: تازیدن / حمله کردن / هجوم بردن / یورش نمودن.
الأَغَارِيدُ: آواز / چهچهه.
إِغْتَرَّ بِنَفْسِهِ: به خود مغرور شد.
إِغْتِرَابُ الذَّاتِ: از خود بیگانگی / خودباختگی / بیگانگی از خویشتن.
الإِغْتِرَابُ عَنِ الوَطَنِ: دوری از وطن.
الإِغْتِرَارُ بِالدُّنْيَا: مغرور شدن به دنیا.
الإِغْتِسَالُ: دوش گرفتن / غُسل نمودن.
إِغْتِصَابُ العِرْضِ: تجاوز به ناموس.
الإِغْتِصَابُ: تجاوز به عنف / به زور کسی را مورد تعرّض جنسی قرار دادن / کسی را به زور مورد تجاوز قرار دادن.
إِغْتَصَبَ المَرْأَةَ: با زور به زن تجاوز کرد.

إِغْتَنَمَ الفُرْصَةَ: فرصت را غنیمت شمرد.

إِغْتِيالٌ فَاشِلٌ: ترور نافرجام / سوءقصد نافرجام.

الإِغْتِيَالُ: ترور / سوءقصد .

الإِغْتيالاتُ الجَمَاعِيَّةُ: ترورهای دسته جمعی.

إغْتيالاتٌ فَاشِلَةٌ: ترورهای نافرجام / سوء قصدهای نافرجام.

الإِغْرَاءُ: تشویق کردن / فریب دادن.

الإِغْراقُ: غرق کردن / در آب فرو بردن / اغراق ورزیدن / مبالغه کردن.

أُغْرُبْ عَنْ وَجْهِي: گم شو / نبینمت / از جلو چشمم دور شو!

أَغْرَقَ في الضَّحِكِ: بسیار خندید / خنده‌بُر شد .

الإِغْرِيقُ: یونان.

إِغْرِيقِيٌّ: یونانی.

أَغُسْطُسْ: آگوست / ماه‌هشتم سال میلادی (معادل تقریبی شهریور).

أَغْضَبَهُ: او را خشمگین کرد / وی را به خشم آورد .

أَغْضَى عَلَى القَذَى: دندان روی جگر گذاشت / با صبر و متانت درد و رنج را تحمل کرد.

إِغْلاقُ المَلَفِّ: بستن پرونده / حل‌وفصل اختلافات.

إِغْلاقٌ تَعْجِيزِيٌّ لِمُؤَسَّسَةٍ: بستن اجباری یک مؤسّسه / پلمپ کردن.

أَغْلَبِيَّةُ الأَصْوَاتِ: اکثریت آراء.

الأَغْلَبِيَّةُ البَرْلَمَانِيَّةُ: اکثریت پارلمانی.

الأَغْلَبِيةُ السَّاحِقَةُ: اکثریت قاطع / اغلبیت قاطع.

أَغلِقِ البَابَ بِهُدُوءٍ: درب را آهسته ببند.

أَغْلِقْ: ببند.

أَغْلَى السِّعْرَ: قیمت را بالا بُرد.

أَغْلَى: جوشید / به درجه‌ی جوش رسید / افزود / بالا برد.

الإغماءُ: بیهوشی.

أَغْمَّتِ السَّمَاءُ: آسمان ابری شد.

أَغْمَدَ: شمشیر را در غلاف فرو برد.

أَغْمَضَ عَنْ[...]: چشم پوشی کرد از [...].

أَغْمَضَ عَيْنَيْهِ: چشمانش را بست.
الإِغْنَاءُ: پُر بار کردن / بارور ساختن / غنی‌سازی.
الأَغْنَامُ مف: غَنَمْ: گوسفندان.
أُغنِيَّاتٌ نِضَالِيَّةٌ: ترانه‌های انقلابی / سروده‌های انقلابی .
أُغْنِيَةُ الأَطْفَالِ: ترانه‌ی کودکان.
أُغْنِيَةُ العَامِ: ترانه‌ی سال.
الأُغْنِيَةُ المَاجِنَةُ: ترانه‌ی مبتذل.
الأُغْنِيَةُ: ترانه / سروده .
أُفٍّ مِنْکَ: آه از دست تو!
أَفَادَ: گزارش داد / بیان نمود / توضیح داد.
إِفَادَة: توضیح / بیان / گزارش.
الأَفَارِقَةُ: آفریقایی‌ها.
أَفَاعِي جَرَسِيَّةٌ: مارهای زنگی.
الأَفَاغِنَةُ: افغانی‌ها.
أَفَاقَ مِنَ الإِغْمَاءِ: به هوش آمد.
أَفَاقَ مِنَ النَّوْمِ: از خواب برخاست.
أَفَاقَ مِنْ سُکْرِه: از مستی به در آمد.
أَفَاقَ مِنْ غَفْلَتِهِ: به هوش آمد / آگاه شد / بیدار شد.
أَفَاقَ مِنْ مَرَضِهِ: بیماری‌اش بهبود یافت.
أَفَاقَ: به هوش آمد / بیدار شد / آگاه گردید.
الإِفْتِتَاحِيَّةُ: سرمقاله.
الإِفْتِتَانُ: عشوه گری / طنّازی / شیفتگی.
إِفْتَتَحَ البِلاَدَ: کشور گشایی کرد.
إِفْتَحْ: باز کن.
الإِفْتِدَاءُ: بازخرید / فدیه دادن.
الإِفْتِرَاضِيَّةُ: پیش فرض / فرضی.
إِفْتَرِضْ: فرض کن / تصوّر کن.
إِفْتَرَى عَلَيهِ الکَذِبَ: تهمت زد به او / دروغ بست بر او.
إِفْتِعَالُ الضَّجَّةِ: جنجال آفرینی / غوغا سازی.
إِفْتِعَالُ المَوْقِفِ: صحنه‌سازی.
إِفْتِعَالُ الأَجْوَاءِ: جوسازی / فضا سازی.
إِفْتَعَلُوا ضَجَّةً إِعْلامِيَّةً: سرو صدای رسانه‌ای به راه انداختند.
إِفْتَکَرَ فِي[...]: اندیشید به [...].
إِفْحامُ الخَصْمِ: به سکوت واداشتن مخالف / ابطالِ دلایل و حجّت دشمن.

أَفْدِيكُمْ: جانم فدای شما باد.
الإِفْرَاجُ الشَّرْطِيُّ: آزادیِ مشروط.
الإِفْـرَاجُ المُبَكِّـرِ: آزاد شـدنِ زود هنگام.
الإِفْرَاجُ المَشْرُوطُ بِالْمُرَاقَبَـةِ: آزادیِ مشروط /آزادیِ تحت نظر.
الإِفْـرَاجُ بِكَفَالَـةٍ: آزادی بـه قیـد ضمانت.
الإِفْـرَاجُ تَحْـتَ الشَّـرْطِ: آزادیِ مشروط.
الإِفْرَاجُ عَنْ جَمِيعِ المُعْتَقَلِينَ: آزاد کردنِ همه‌ی بازداشت شدگان.
الإِفْرَاجُ: آزاد نمودن / رها ساختن .
أَفْرَاخُ الغربِيِّينَ: جوجه غربی‌ها.
الإِفْرَازَاتُ: ترشّحات / آثار / نتایج.
الإِفْـرَاطُ: زیـاده‌روی / تنـدروی / خشونت.
أَفْرَدَ بِالأَمْرِ: تنهایی آن کار را انجـام داد.
أَفْرَصَ الفُرْصَةَ: فرصت را به دسـت آورد / فرصت را مغتنم شمرد.
أُفْرُضْ أَنَّ[...]: فرض کن که[...].
أَفْرَغَ الشَّحْنَةَ: بار را خالی کرد.
أَفْرَغَ جُهْدَهُ: تمام سعی و تلاش خود را به‌کار گرفت.
الأَفْرِقَـاءُ السِّيَاسِـيُّونَ: گـروه‌هـای سیاسی.
الإِفْرَنْجِيُّ: فرنگی / اروپایی.
أَفْزَعَ مِنَ النَّوْمِ: از خواب پرید.
إِفْسَـاحُ المَجَـالِ: مجـال دادن / فرصت دادن.
أَفْسَحَ الطَّرِيقَ: راه را باز کرد.
أَفْسَـحَ المَجَـالَ: راه را بـاز کـرد / فرصت داد.
إِفْشَالُ المُؤَامَرَةِ: خنثی کردن توطئه / ناکام گذاشتن توطئه.
أَفْصَحَ: روشن ساخت / بیان نمـود / توضیح داد.
أَفْضَتْ إِلَى[...]: منجر شد به [...] / منتهی گردید به [...].
أَفْضَـلُ الـدِّفَاعِ: بهتـرین دفـاع (فوتبال).
أَفْضَـلُ الـدِّفَاعِ الهُجُومُ: بهتـرین دفاع، حمله است(فوتبال).
أَفْضَـلُ الهُجُـومِ: بهتـرین حملـه (فوتبال).

أَفْضَلُ الهَدَّافِ: بهترین گلزن (فوتبال).

أَفْضَلُ حَارِسِ المَرْمَى: بهترین دروازه بان (فوتبال).

أَفْضَلُ لاعِبٍ: بهترین بازیکن (فوتبال).

أَفْضَلُ هَدَّافِ الدَّوْرَةِ: بهترین گل‌زنِ این دوره [از بازی‌ها].

أُفَضِّلُ: ترجیح می‌دهم.

أَفْضَى إِلَى الفَشَلِ: منجر به شکست شد / به شکست انجامید.

أَفْضَى بِمَكْنُونِ صَدْرِهِ: نهفته‌های دلش را فاش کرد / سفره‌ی دلش را باز کرد.

أَفْضَى: منجر شد / انجامید / منتهی گردید.

أَفْعِيٌّ جَرَسِيٌّ: مار زنگی.

أَفْعِيٌّ سَامٌّ: مار سمی.

أُفُقٌ جَدِيدٌ: افق تازه.

الإِفْكُ: دروغ شاخدار / دروغ بزرگ.

الأَفْكَارُ التَّقَدُّمِيَّةُ: افکار مترقّیانه.

الأَفْكَارُ الرَّجْعِيَّةُ: افکار ارتجاعی / افکار واپسگرایانه.

الأَفْكَارُ المُسْتَوْرَدَةُ: تفکّرات وارداتی.

الأُفْكُوهَةُ: جُک.

الإِفْلاسُ: ورشکستگی.

أَفْلامُ الدَّعَارَةِ: فیلم‌های مستهجن / فیلم‌های سکسی.

الأَفْلامُ المُتَحَرِّكَةُ: فیلم کارتون / اینمیشن / پویا نمایی.

أَفواجاً: گروه گروه / دسته‌دسته.

أُفُولُ الشُّيُوعِيَّةِ: افول کمونیسم / نابودی کمونیسم.

أَفِيقُوا: بیدار شوید / به هوش آیید / هوشیار گردید.

أَقاصِي الأَرْضِ: نقاط دور دستِ زمین.

أَقالَ اللّٰهُ عَثْرَتَهُ: خداوند اشتباهش را ببخشاید.

أَقالَ مِنْ مَنْصِبٍ: از منصب خود استعفا داد.

الإِقالَةُ: برکنار نمودَن.

أَقامَ اِحْتِفَالاً: مراسم برگزار کرد / جشن گرفت.

أَقامَ الدَّلِيلَ: دلیل اقامه کرد / ثابت نمود.

أَقَامَ الصَّلاَةَ أَوِ الصَّلَواتِ: نماز به پا داشت / نماز اقامه کرد.
أَقَامَ العَدْلَ: عدالتِ بر پاداشت/ دادگری نمود/ به عدالت رفتار کرد.
أَقَامَ بِـ أو فِي[...]: سکونت گزید در [...] / ماندگار شد در [...] / مستقر شد در [...].
أَقَامَ حَفْلَةً: مراسم برگزار کرد / جشن گرفت.
أَقَامَ دَعْوى عَلَى[...]: اقامه‌ی دعوا نمود علیه [...].
أَقَامَ غُبَاراً: گرد و غبار به پا کرد.
أَقَامَ وَزْناً لِـ[...]: شأن و جایگاه قایل شد برای [...].
أَقَامَ: برپا داشت / بنا کرد / ساخت / تأسیس نمود / تعیین نمود / منصوب کرد / راست و مستقیم گرداند.
الإِقَامَةُ الجَبْرِيَّةُ: حبس خانگی / بازداشت خانگی / اقامت اجباری.
إِقَامَةُ الحَفْلِ: برگزاری مراسم / جشن گرفتن / مراسم گرفتن.
إِقامَةُ الدَّعْوَى: اقامه‌ی دعوی.
إِقَامَةُ الدَّولَةِ: برپایی دولت / تأسیس حکومت / تشکیل دادن دولت و حکومت.
إِقَامَةُ المَأْتَمِ: برپایی سوگواری / برگزاری مراسم فاتحه خوانی.
إِقَامَةُ عَلاَقَاتٍ قُنصُلِيَّةٍ: برقرار ساختن روابط کنسولی.
إِقَامَةُ المَعْرَضِ: برپایی نمایشگاه/ دایر کردنِ نمایشگاه.
الإِقْبَالُ الكَبِيرُ: استقبال فراوان.
الإِقْبَالُ الوَاسِعُ: استقبال گسترده.
الإِقْبَالُ عَلَى المُخاطَرَةِ: ریسک‌پذیری.
أَقْبَلَ إِلَى[...]: آمد به‌سوی[...] / رهسپار شد به طرف[...].
أَقْبَلَ عَلَى[...]: مبادرت ورزید به [...] / اهتمام داد به [...] / روی آورد به [...].
أَقْبَلَ: نزدیک شد / حاضر شد / روی آورد / آمد.
أَقْبَلَتْ عَليهِ الدُّنيا: دنیا به او روی آورد.
اِقْتِحَامُ السَّفَارَةِ الأَمْرِيكِيَّةِ فِي طَهْرَانَ: تسخیر سفارت آمریکا در تهران / تسخیر لانه‌ی جاسوسی در تهران.

اِقْتَدَحَ النَّارَ: آتش را روشن کرد.
اِقْتَدَی بِهِ: از او تبعیت کرد / اقتدا نمود به او.
اِقْتِراحٌ بَنَّاءٌ: پیشنهاد سازنده.
اِقْتِراحُ تَبادُلِ الوَقُودِ النَّوَوِیِّ: پیشنهاد مبادله‌ی سوخت هسته‌ای.
اِقْتِراحٌ جَیِّدٌ: پیشنهاد جالب / پیشنهاد خوب.
اِقْتِراحٌ رَسْمِیٌّ: پیشنهاد رسمی.
اِقْتِراحٌ مُضَادٌّ أو مُعَاکِسٌ: پیشنهاد مخالف.
الاِقْتِراحَاتُ: پیشنهادات.
الاِقْتِراعُ العامُّ: انتخابات عمومی.
الاِقْتِراعُ المُباشِرُ: رأی گیری مستقیم .
اِقْتِراعٌ شَکْلِیٌّ: رأی گیری فرمایشی.
اِقْتِراعٌ غِیَابِیٌّ: رأی دادن غیرحضوری(از قبیل رأی دادنِ بیماران و فلج‌ها و ...).
اِقْتَرَبَ(مِنْهُ أو إِلَیهِ): نزدیک شد به او.
اِقْتَرَعَ: رأی داد / قرعه کشی کرد / با قید قرعه انتخاب شد / قرعه انداخت.

اِقْتَرَفَ: مرتکب شد / انجام داد.
اِقْتَرَنَ بِ[...]: همراه شد با [...].
الاِقْتِصَادُ الإِسْلَامِیُّ: اقتصاد اسلامی.
الاِقْتِصادُ الحُرُّ: اقتصاد آزاد.
الاِقْتِصادُ الرَّأسَمَالِیُّ: اقتصاد سرمایه‌داری.
الاِقْتِصادُ المُتَدَاعِی: اقتصاد بحرانی / اقتصاد رو به سقوط.
الاِقْتِصادُ المُقَاوِمُ: اقتصاد مقاومتی.
اِقْتِصادٌ حِرَفِیٌّ: اقتصاد حرفه‌ای.
اِقْتِصادٌ سِیَاسِیٌّ: اقتصاد سیاسی.
اِقْتِصادٌ قِیَاسِیٌّ: اقتصاد اصولی و ضابطه‌مند.
اِقْتِصادٌ مُوَجَّهٌ: اقتصاد هدایت شونده.
اِقْتِصادٌ وَطَنِیٌّ: اقتصاد ملّی.
الاِقْتِصادُ القَوْمِیُّ: اقتصاد ملّی.
الاِقْتِصَادِیُّ: اقتصاددان / کسی که با دید اقتصادی زندگی می‌کند.
الاِقْتِصَارُ عَلَی[...]: بسنده کردن به[...].
اِقْتَصَرَ عَلَی[...]: اکتفا کرد به[...] / بسنده کرد به [...].

إِقْتِنَاءُ الأَسْلِحَةِ النَّوَوِيَّةِ: دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای.

إِقْتِنَاصُ المَعْلُومَاتِ: جمع‌آوری اطلاعات / گردآوری معلومات.

إِقْتَنَصَ: شکار کرد/ جمع‌آوری نمود.

أُقَدِّمُ السَّيِّدَةَ: این خانم را معرفی می کنم.

أُقَدِّمُ رِجلاً وأُؤَخِّرُ أُخرى: متردد هستم / دودل می‌باشم / تردید دارم.

أَقَرَّ: اعتراف کرد / اقرار کرد /تصویب کرد.

إِقْرَارُ الحُرِّيَاتِ الإِجْتِمَاعِيَّةِ: تأمین آزادی‌های اجتماعی.

إِقْرَارُ السَّلامِ: برقراری صلح.

إِقْرَارُ حَظْرِ الحِجَابِ: تصویب ممنوعیت حجاب.

الأَقْرَاصُ الفَوَّارَةُ: قرص‌های جوشان.

الأَقْرَاصُ المُدْمَجَةُ: دی وی دی /dvd.

الأَقْرَاصُ المُهَدِّئَةُ: قرص‌های آرام بخش.

أَقْرَاصُ مَنْعِ الحَمْلِ: قرص‌های ضد بارداری.

أَقْرَاصٌ مَعْلُومَاتِيَّةٌ: دیسکت‌های اطلاعاتی (کامپیوتر).

الإِقْرَاضُ: قرض دادن / وام دادن.

أَقْرَأَهُ السَّلاَمَ: به او سلام رساند.

أَقْسَاطٌ شَهْرِيَّةٌ: اقساط ماهیانه.

أَقْسَمَ بِـ[...]: سوگند خورد به[...].

أَقْسَمَ يَمِيناً كاذِبَةً: سوگند دروغ خورد.

أَقْسَمَ يَمِيناً: قسم خورد.

أُقْسِمُكَ بِاللّٰه: تو را به خدا/ شما را به خدا قسم.

إِقْصَاءُ الرَّقِيبِ: کنار زدن حریف / دورساختن رقیب.

أَقْصَاهُ: او را تبعید نمود / وی را دور ساخت.

أَقْصَرُ مُدَّةٍ مُمْكِنَةٍ: کوتاه‌ترین زمان ممکن.

الأُقْصُوصَاتُ: داستان‌های کوتاه.

الإِقْطَاعُ: فئودالیسم.

الإِقْطَاعِيُّ: فئودال / فئودالیست.

الإِقْطاعِيَّةُ: فئودالیسم / ارباب رعیتی / تیول‌داری.

إِقْفَالُ الحُدُودِ: بستن مرزها / مسدود کردن مرزها.

أَقَلُّ بِكَثِيرٍ: بسیار پایین‌تر / بسیار کم‌تر.
أَقَلُّ خُطُورَةً: کم خطرتر.
الإِقْلاعُ عَنِ القَبَائِحِ: دست کشیدن از کارهای زشت / ترکِ افعال بد.
الأَقْلَامُ الحُرَّةُ: قلم‌های آزاد اندیش.
أَقْلَعَتِ السَّمَاءُ: آسمان از باریدن بند آمد.
أَقْلَعَتِ الطَّائِرَةُ: هواپیما پرواز کرد.
الأَقَلِّيَّاتُ الدِّينِيَّةُ: اقلیت‌های دینی.
الأَقَلِّيَّاتُ القَوْمِيَّةُ: اقلیّت‌های قومی.
إِقْلِيمٌ ذو حُكْمٍ ذَاتِيٍّ: منطقه‌ی خودگردان / منطقه‌ی دارای خود مختاری.
أَقْمَارٌ تَجَسُّسِيَّةٌ: ماهواره‌های جاسوسی.
أَقْمَرَ اللَّيْلُ: شب مهتابی شد.
الأَقْنِعَةُ، مف: قِنَاعٌ: ماسک‌ها / روبندها.
أَكَادِيمِيَّةٌ: فرهنگستان / دانشگاه / آموزشگاه / مکتب / انجمن ادبا و علما / انجمن دانش / آکادمی.
أَكَبَّ عَلى التَّأْلِيفِ: همه‌ی وقت خود را به تألیف اختصاص داد / به تألیف روی آورد.
أَكَبَّ عَلَى التَّدْرِيسِ: به تدریس روی آورد.
أَكَبَّ عَلَيْهِ بِجِسْمِهِ: خود را روی او انداخت.
أَكْبَرُ مُنْتِجٍ لِلنَّفْطِ: بزرگترین تولید کننده‌ی نفت.
الاِكْتِتَابُ العَامُّ: پذیره نویسی.
الاِكْتِفَاءُ الذَّاتِيُّ: خودکفایی.
أُكْتُوبر: از ماه‌های میلادی (مقارن با آبان).
اِكْتِئَابٌ نَفْسِيٌّ: افسردگی روحی.
الاِكْتِئَابُ: افسردگی.
أَكْثَرُ تَطَوُّراً: پیشرفته‌تر.
أَكْثَرُ تَعْقِيداً: پیچیده‌تر.
أَكْثَرُ تَقَدُّماً: پیشرفته‌تر.
أَكْثَرُ فَأَكْثَر: بیش از پیش.
أَكْثَرُ مِنَ الأَوَّلِ: بیش از پیش.
أَكْثَرُ مِنْ مَرَّةٍ: به کرّات / بارها / چندین بار / بیش از چند بار.
أَكْثَرُ مِنْ ذِي قَبْلٍ: بیش از پیش.

الأَكْثَرِيَّةُ المُطْلَقَةُ لِلأَصْوَاتِ: اکثریت مطلق آراء.

أَكَّدَ العَزْمَ: تصمیم گرفت / اراده کرد / مصمّم شد / در صدد برآمد / بر آن شد که[...].

الأَكْرَادُ: کردها.

الإِكْرَامِيَّةُ: بخشش / پاداش / عیدی.

إِكْرَامِيَّةُالعَامِلِ: انعام کارگر / پاداش کارگر.

أَكْشَاكُ التِّلِيفُونِ: کیوسک‌های تلفن.

أَكَلَ الدَّهْرُ عَلَيْهَا وَشَرِبَ: فرسوده شد / کهنه گردید / مندرس گشت / از رده خارج گردید.

أَكَلَ مِلْءَ بَطْنِهِ: کاملاً سیر شد.

إِكْلِيلٌ مِنَ الزُّهُورِ: دسته گل.

الإِكْلِيلُ: دسته گل.

الأَكَادِيمِيَّةُ: دانشگاهی.

اِكْبِسْ: کلیك کن(کامپیوتر).

اِكْتَظَّ مِنَ الطَّعَامِ: پُر شد از غذا [شکم].

اِكْتِفاءٌ ذاتِيٌّ: خودکفایی.

أَكْثَرِيَّةٌ سَاحِقَةٌ: اکثریت قاطع.

أَكْثَرِيَّةٌ مُطْلَقَةٌ: اکثریت مطلق.

أَكْثَرِيَّةٌ نِسْبِيَّةٌ: اکثریت نسبی.

أُكْذُوبَةٌ بَيْضَاءُ: دروغ مصلحت‌آمیز.

إِكْرَاماً لَكَ أو لِخَاطِرِكَ: به خاطر احترام شما.

أَكَلَ الجِلْدُ: پوست خارش پیدا کرد.

أَكَلَاتٌ مَحَلِّيَّةٌ: غذاهای محلّی.

إِكْلِيلُ الزَّهْرَةِ: تاج گل.

إِلاّ أَنَّ[...]: جز این که[...]/ مگر این‌که[...].

أَلا تُعِينُنِي؟: به من کمک نمی‌کنی؟

أَلا تُقَدِّمُ صَدِيقَکَ إِلَيَّ؟: آیا دوستت را به من معرفی نمی‌کنی؟

أَلا تَنْوِي؟: آیا قصد نداری؟ / آیا نمی‌خواهی؟

أَلا يَسْتَوْجِبُ؟: آیا سزاوار نیست؟

اَلِاتِّجَاهُ الإِسْلَامِيُّ: رویکرد اسلامی / اسلامگرایی / جهت‌گیری اسلامی / گرایش اسلامی.

اَلِاتِّجَاهُ الِاشْتِرَاكِيُّ: رویکرد کمونیستی / گرایش کمونیستی / جهت گیری کمونیستی.

اَلْاِتِّجَاهُ الأُصُولِيُّ: گرایش اصولی / اصول‌گرایی / گرایش بنیادی / رویکرد بنیادی / جهت گیری بنیادی.

اَلْاِتِّجَاهُ الجَدِيدُ: رویکرد تازه / رویکرد نوین / گرایش جدید / جهت گیری تازه.

اَلْاِتِّجَاهُ الخَاطِيءُ: رویکرد اشتباه / گرایش نادرست / جهت‌گیری غلط.

اَلْاِتِّجَاهُ الدَّوْلِيُّ: رویکرد جهانی / گرایش جهانی / جهت‌گیری بین‌المللی.

اَلْاِتِّجَاهُ السِّيَاسِيُّ: رویکرد سیاسی / گرایش سیاسی / جهت‌گیری سیاسی.

اَلْاِتِّجَاهُ الصَّحِيحُ: رویکرد صحیح/ رویکرد درست / مسیر درست/ جهت گیری درست.

اَلْاِتِّجَاهُ العَامُّ: رویکرد عمومی / رویکرد کلّی / گرایش عمومی / تمایل عمومی / جهت‌گیری عمومی.

اَلْاِتِّجَاهُ العِدَائِيُّ: رویکرد خصمانه / جهت‌گیری خصمانه.

اَلْاِتِّجَاهُ العَقْلَانِيُّ: رویکرد عقلایی / جهت‌گیری عقلایی

اَلْاِتِّجَاهُ الفَرْدِيُّ: گرایش فردی / جهت‌گیری فردی / سمت گیری فردی / رویکرد فردی.

اَلْاِتِّجَاهُ الفَصَائِلِيُّ: گرایش گروهی / گرایش حزبی / موضع‌گیری جناحی و طیفی / جهت‌گیری گروهی.

اَلْاِتِّجَاهُ المَذْهَبِيُّ: رویکرد مذهبی / گرایش مذهبی / جهت گیری مذهبی.

اَلْاِتِّجَاهُ المُضَادُّ: رویکرد مخالف / جهت گیری مخالف.

اَلْاِتِّجَاهُ المُعاكِسُ: رویکرد مخالف / جهت گیری مخالف.

اَلْاِتِّجَاهُ النَقْدِيُّ: رویکرد نقّادانه / جهت‌گیری منتقدانه.

اَلْاِتِّصَالُ البَصَرِيُّ: ارتباط دیداری.

اَلْاِتِّصَالُ الشَّفَهِيِّ: ارتباط گفتاری.

اَلْاِتِّصَالُ الكِتَابِيِّ: ارتباط نوشتاری.

اَلْاِتِّصَالُ المُباشِرُ: ارتباط مستقیم.

اَلْاِتِّصَالُ الوَثِيقُ: ارتباط مستحکم.

اَلْاِتِّصَالُ الهَاتِفِيُّ: ارتباط تلفنی.

اَلاِتِّصَالُ: تعامل / تماس / ارتباط.
اَلاِتِّصَالَاتُ الدِّبلُومَاسِيَّةُ: تماس‌های دیپلماتیک.
اَلاِتِّصَالَاتُ المَشْبُوهَةُ: تماس‌های مشکوک / ارتباطات مشکوک .
أَلَبَ عَلَيهِ النَّاسَ: مردم را علیه او تحریک کرد.
أَلْبَسَ: پوشاند / به تن کرد.
اِلْتَأَمَ الجُرْحُ: زخم بهبود پیدا کرد.
اِلْتَبَسَ عَلَيْهِ الأَمْرُ: اشتباه گرفت / امر بر او مشتبه گردید.
اِلْتَبَسَ: مشتبه شد / اشتباه شد.
اِلْتَجَأَ إلَى[...]: پناه برد به[...].
اِلْتَجَّتِ الأَصْوَاتُ: سروصداها بلند شد.
اِلْتِحَامُ العِظَامِ: به‌هم چسبیدن استخوان / جوش خوردن استخوان.
اِلْتِحَامٌ عَظْمِيٌّ: به‌هم چسبیدن استخوان / چوش خوردن استخوان.
اِلْتِحَامٌ نَوَوِيٌّ: جنگ اتمی / اتحاد هسته‌ای.
اِلْتَحَقَ بِـ[...]: ملحق گردید به[...] / پیوست به [...].
اِلْتَحَقَ بِالْجَيْشِ: به ارتش پیوست.
اِلْتَحَقَ بِالرَّفِيقِ الأَعْلَى: به رفیق اعلی پیوست / دعوت حق را لبیک گفت.
اِلْتَحَمَ الجُرْحُ: زخم بهبود یافت.
الاِلْتِزَامُ بِالْقَوانِينِ والمُعَاهَدَاتِ الدُّوَلِيَّةِ: پایبندی به قوانین و معاهدات بین‌المللی.
اِلْتِزَامٌ قَاسٍ: پایبندی شدید.
الاِلْتِزَامُ: پایبندی / تقید / تعهد.
اِلْتِزاماتٌ مَالِيَّةٌ: تعهدات مالی .
اِلْتَزَمَ الأَرْضَ: زمین‌گیر شد.
اِلْتَزَمَ الصَّمْتَ: سکوت کرد.
اِلْتَزَمَ بِـ[...]: پایبند گردید به[...].
اِلْتِصاقُ العِظَامِ: پیوند استخوان / جوش خوردن استخوان.
اِلْتَفَّ حَوْلَ[...]: جمع شد دور[...].
اِلْتِفَافُ العُقُوبَاتِ: دور زدن تحریم‌ها.
اِلْتَفَتَ إليه: رو به سوی او برگرداند / به او نگاه کرد.
اِلْتَفَتُّ حَوْلِي: به اطرافم نگاه کردم.
اِلْتَفَتَ: متوجه شد / دریافت.

إِلْتَفُّوا حَوْلَهُ: پیرامونش جمع شدند / دور و برش را گرفتند.
إِلْتِقَاطُ الصُّورَةِ: عکس کشیدن / عکس گرفتن.
إِلْتَقَطَ صُورَةً: عکس گرفت.
إِلْتَقَى بِهِ مُصَادَفَةً: تصادفی با او برخورد کرد.
إِلْتِهابُ البَلْيُورَاءِ: سینه پهلو.
إِلْتِهابُ المَفَاصِلِ: التهاب مفاصل.
إِلْتِهابٌ رِئَوِيٌّ: سینه پهلو.
إِلْتَهَبَتِ النَّارُ: آتش شعله ور شد / آتش زبانه کشید.
أَلْجَأَ إِلَى[...]: پناه برد به [...] / ناچار شد که [...] / ناگزیر گردید که [...].
أَلْجَأَ أَمْرَهُ أَو أُمورَهُ إِلَى الله: کارش را به خدا محوّل نمود / کار وی را به خدا واگذار کرد.
إِلحاقُ الأَذَى: ضرر رساندن / اذیت نمودن / متضرّرساختن.
إِلحاقُ الأَضْرارِ: وارد کردن خسارت.
إِلحاقاً بالخِطَابِ المُرَقَّمِ[...]: عطف به نامه‌ی شماره‌ی[...].
أَلحانٌ عَذْبَةٌ: نغمه‌های دل‌انگیز.
أَلَحَّ عَلَى[...]: اصرار کرد بر [...] پافشاری نمود بر [...].
أَلْحَق ضَرَراً بِهِ: به او ضرر رساند / او را متضرّر ساخت.
أَلْحَق ضَرَراً: ضرر به بار آورد / ضرر زد / خسارت وارد نمود.
أَلْحَقَتْ خَسَائِرَ: خسارت هایی را به بار آورد.
الإِلْـزَامُ: مجبور ساختن / وادار کردن.
أَلْزَمَهُ: او را ملزم ساخت/ وی را مجبور کرد.
الأَلْسُنُ الضَّاحِكَةُ: دندان‌های نیش.
أَلْسِنَةُ النَّارِ: زبانه‌های آتش.
إِلْصَاقُ التُّهَمِ بِالْمُسْلِمِينَ: اتهام زدن به مسلمانان.
الإِلْصَاقُ: چسباندن / paste (کامپیوتر).
أَلْصَقَ إِعْلَاناً: اطلاعیه‌ای را چسباند.
أَلْصَق بِهِ تُهْمَةً: به اوتهمت زد / وی را متهم ساخت.

أَلْصَقَ بِهِ جَرِيمَةً: جنايتی را به او نسبت داد.
أَلْعَابُ الإِنْتِرنِتِ: بازی‌های رایانه‌ای.
الأَلْعَابُ الأُولَمْبِيَّةُ الصَّيْفِيَّةُ: بازی‌های المپیک تابستانی.
الأَلْعَابُ الأُولَمْبِيَّةُ: بازی‌های المپیک.
الأَلْعَابُ البَهْلَوانِيَّةُ: بازی‌های آکروباتیک.
الأَلْعَابُ الجَمَاعِيَّةُ: بازی‌های گروهی.
أَلْعَابُ الحاسُوبِ: بازی‌های کامپیوتری.
الأَلْعَابُ الرِّياضِيَّةُ: بازی‌های ورزشی (مانند: فوتبال، تنیس، بسکتبال و...).
الأَلْعَابُ الشَّتوِيَّةُ: بازی‌های زمستانی.
أَلْعَابُ العَقْلِ: بازی‌های فکری.
أَلْعَابُ القُوَى الثَّقِيلَةُ: ورزش‌های قدرتی سنگین.
أَلْعَابُ القُوَى الخَفِيفَةُ: ورزش‌های قدرتی سبک.
الأَلْعَابُ القُوَى: بازی‌های استقامت / ورزش‌های قدرتی.
الأَلْعَابُ النَّارِيَّةُ: آتش بازی.
أَلْعَابٌ كُومْبِيُوتِرِيَّةٌ: بازی‌های رایانه ای.
الأَلْعَابُ الإِلِكْتُرونِيَّةُ: بازی‌های کامپیوتری.
الأُلْعُوبَةُ: آتش‌بازی / بازیچه.
إِلْغَاءُ حَالَةِ الطَّوارِئِ: لغو حالت فوق‌العاده .
إِلْغَاءُ سِيَاسَةِ الرِّقِّ فِي أَمْرِيكا: لغو سیاست برده‌داری در آمریکا.
إِلْغَاءُ الإِتِّفَاقِ: لغو اتفاقیه / لغو قرارداد.
الأَلْغامُ الشَّظَوِيَّةُ: مین‌های ترکشی .
الأَلْغامُ العَائِمَةُ: مین‌های شناور.
أَلْغَى الزِّيارَةَ: دیدار را لغو نمود / سفر را کنسل کرد.
أَلْغَى حَالَةَ الطَّوارِئِ: حالت فوق‌العاده را لغو کرد.
أَلَّفَ بَيْنَهُمْ: میان آنان آشتی و الفت ایجاد نمود.
أَلْفُ لَيْلَةٍ ولَيْلَةٌ: هزار و یک شب.

أَلَّفَ: تألیف کرد / ترکیب نمود / اهلی گرداند / به وجود آورد.

أَلْفَاظٌ مُعْجَمِيَّةٌ: کلمات لغت فرهنگ / کلمات ادبی.

الأَلْفِيَّةُ الثَّالِثَةُ: هزاره‌ی سوم.

الأَلْفِيَّةُ الثَّانِيَةِ لِقَبلِ المِيلَادِ: هزاره‌ی دوم قبل از میلاد .

إِلْقَاءُ السِّلاحِ: بر زمین گذاشتن اسلحه / تسلیم شدن .

إِلْقَاءُ الضَّوْءِ: روشن ساختن / تبیین نمودن.

إِلْقَاءُ القَاذُورَاتِ: ریختن آشغال.

إِلْقَاءُ المَاءِ عَلَى النَّارِ: آب بر آتش ریختن.

إِلْقَاءُ القَبْضِ عَلَى[...]: بازداشت نمودن[...].

أَلْقَاهُ عَلَى الأَرْضِ: او را بر زمین انداخت.

أَلْقَى الذَّنبَ عَلَى عَاتِقِهِ: گناه را بر گردن او انداخت.

أَلْقَى الرُّعْبَ في قَلْبِهِ أو في نَفْسِهِ: در دل او ترس و رعب ایجاد کرد.

أَلْقَى السِّلاَحَ: سلاح بر زمین نهاد.

أَلْقَى الضَّوءَ عَلَى[...]: روشن ساخت.

أَلْقَى الظِّلاَلَ عَلَى[...]: سایه انداخت بر[...].

أَلْقَى القَبْضَ عَلَيْهِ: او را بازداشت کرد / دستگیرش نمود.

أَلْقَى اللَّوْمَ عَلَيْهِ: او را سرزنش کرد.

أَلْقَى المَسْؤُولِيَّةَ عَلَى[...]: مسؤولیت را متوجه [...] کرد /مسئولیت را به گردن او انداخت.

أَلْقَى إِلَيْهِ السَّمْعَ: گوش فرا داد به او.

أَلْقَى بَالاً لِـ[...]: با جان و دل گوش داد به[...].

أَلْقَى بِاللَّوْمِ عَلَيْهِ: او را مقصر دانست / وی را سرزنش کرد.

أَلْقَى بِظِلاَمِهِ عَلَى[...]: سایه‌ی خود را بر[...]انداخت.

أَلْقَى بِنَفْسِهِ فِي[...]: خود را در [...] انداخت.

أَلْقَى بَيَاناً: سخنرانی کرد / صحبت نمود.

أَلْقَى تَحِيَّةً أو سَلاَماً عَلَى[...]: سلام کرد به [...].

أَلْقَى عَلَيْهِ سُؤَالاً: از او سؤال کرد / پرسید از او.

أَلْقَى عَلَى عَاتِقِهِ كَذَا: آن چیز را بر گردن او انداخت.

أَلْقَى كَلِمَةً: سخنرانی کرد.

أَلْقَى لَهُ بَالاً: به آن توجه کرد / به او اهتمام ورزید.

أَلْقَى: انداخت / افکند / رها کرد / پرتاب کرد / پهن کرد / دور انداخت / درآورد / گوش داد.

اَللّٰهُ أَعْلَمُ: خدا بهتر می داند.

اَللّٰهُ مَعَكَ: خدا به همرات.

اَللّٰه وَكِيلُكَ: خدا وکیلی.

اَللّٰهُ يَحْفِظْكُمْ: خدا شما را حفظ کند.

اَللّٰهُ يُخَلِّيكَ: خدا پشت و پناهت.

اَللّٰهُ يَرْعَاكُمْ: خدا حفظتون کند.

اَللّٰهُ يُعْطِيكَ العَافِيَةَ: خدا سلامتی به تو بدهد.

اَللّٰهُ يُقَوِّيكَ: خدا قوّت.

اَللّهم إِلَّا[...]: مگر این که[...].

أَلَمُ الأَسْنَانِ: دندان درد / دردِ دندان.

أَلَمُ الرَّأْسِ: سر درد.

أَلَمُ الظَّهْرِ: کمر درد / دردِ کمر .

الأَلَمُ العَصَبِيُّ: دردِ عصبی.

الأَلَمُ العَضُلِيُّ: دردِ عضله / گرفتگی عضله.

أَلَمْ يَخْطُرْ لَكَ؟: آیا به فکر تو نرسیده است؟

الإِلْمَامُ: پرداختن / اهتمام دادن / توجه کردن.

الأَلْمَانُ: آلمانی‌ها.

أَلْمَانِيَا: آلمان / کشور آلمان.

أَلَمَّتْ بِهِ مُشْكِلَةٌ: مشکلی به او روی آورد.

أَلَمٌ عَصَبِيٌّ: دردِ اعصاب.

الأَلْوَانُ الزَّاهِيَةُ: رنگ‌های شاداب و درخشان.

الأَلْوَانُ المَائِيَّةُ: آبرنگ.

إِلهَةُ الجَمَالِ: الهه‌ی زیبایی / خوشکل / قشنگ / دلربا.

أَلْهَى بِهِ: مشغول شد به آن چیز.

أَلْهَى عَنْ[...]: غافل گردید از [...].

إِلَى الأَبَدِ: برای همیشه / تا ابد.

إِلَى الآنِ: تا کنون / تا این لحظه / تا این زمان / هنوز.

إلَى الجَحِيمِ: به جهنم / به دَرَک .
إلَى الفَوْقِ: به سمت بالا.
إلَى اللِّقَاءِ: تا دیدار دوباره / به امید دیدار / خداحافظ.
إلَى المُلْتَقَى: خدا نگهدار.
إلَى اليَسَارِ: به سمت چپ / به طرف چپ.
إلَى اليَمِينِ: به سمت راست / به طرف راست.
إلَى أَنْ[...]: تا این که[...].
إلَى أيِّ مَدى؟: تا کجا؟ / تا کی؟/ تا چه حدّ؟
إلَى أَيْنَ؟: به کجا؟ کجا؟/ تا کجا؟
إلَى حَدِّ الآنِ: تا کنون / هنوز.
إلَى حَدٍّ كَبِيرٍ: تا حدود زیادی.
إلَى حَدٍّ مَّا: تا حدودی / تا اندازه‌ای / تقریباً / کم و بیش.
إلَى مَتَى؟: تا کی؟/ تا چه زمانی؟
إلَى حَدٍّ بَعِيدٍ: تا حدود زیادی.
الإلِيزِيَّةُ: کاخ الیزه / مقامات الیزه.
الأَلِيفُ: اهلی / خانگی / رام .
إلَيْكَ عَنِّي: از من دور شو / گم‌شو / دورشو

إلَيْكَ: بگیر.
أليمٌ: دردناک / جانگداز.
إلَى أجَلٍ غَيْرِ مُسَمّىً: تا مدتی نا معلوم.
إلَى الأبَدِ: تا ابد / برای همیشه .
إلَى الأَمَامِ: به پیش / پیش به‌سویِ [...].
إلَى الآنَ: تا کنون / تا حالا / تا این لحظه.
إلَى اللِّقَاءِ: تا دیدار بعد / خدا حافظ / بدرود.
إلَى حَدٍّ بَعِيدٍ: تا اندازه‌ی زیادی / تا حدود زیادی.
إلَى مَنْ يَهُمُّهُ الأمْرُ: گواهی می‌شود که [...].
أُمُّ أدْرَاصٍ: موش کور.
أُمُّ أرْبَعٍ وأرْبَعِينَ: چهل پا.
أُمُّ الحُبَابِ: دنیا.
أُمُّ الحَرْبِ: پرچم.
الأُمُّ الحَنُونُ: مادرِ مهربان.
أُمُّ الرَّأسِ:بینی / دماغ.
أُمُّ السَّمْعِ: بینی / دماغ.
أُمُّ الطَّرِيقِ: شاهراه.

أُمُّ القَـوْمِ: رئـيس قـوم / سـركرده جمع.
أُمُّ الكِتَابِ: سوره‌ی فاتحه.
أُمُّ النُّجُومِ: كهكشان.
أُمُّ الوَافِرَةِ: دنيا.
أُمُّ الوَلِيدِ: مرغ.
أُمٌّ بِالإِرْضَاعِ: مادر شيری.
أُمُّ جُنْدُبٍ: مصيبت / غدر / خيانت.
أُمُّ دُرْزٍ: دنيا.
أُمُّ رَجِيَّةٍ: زنبور عسل.
أُمُّ رَمَّالٍ: كفتار.
أُمُّ سَمْحَةٍ: بُز.
أُمُّ شَمْلَةٍ: خورشيد / دنيا / شراب.
أُمُّ طِلْبَةٍ: عقاب.
أُمُّ عَامِرٍ: قبرستان / گورستان /كفتار.
أُمُّ عُبَيْدٍ: صحرا / بيابان / دشت.
أُمُّ عِتَابٍ: كفتار.
أُمُّ عَثْبَانٍ: كفتار.
أُمُّ عَطِيَّةٍ: آسياب.
أُمُّ قَشْعَمٍ: مصيبت / جنگ / كفتـار / شير.
أُمُّ لَيْلَى: شراب.
أُمٌّ مِثَالِيَّةٌ: مادر نمونه.

أَمَاطَ اللِّثَامَ عَنْ [...]: افشا كـرد / پـرده برداشـت از[...] / نقـاب از روی[...]برداشـت / پـرده از روی[...]كنار زد.
إِمَاطَـةُ اللِّثَـامِ عَـنْ[...]: پـرده برداشتن از روی[...].
الأَمَاكِنُ العَامَّةُ: اماكن عمومی.
أَمَامَ البَيْتِ: جلوی خانه.
أَمَانَةُ السِّرِّ: دبيرخانه.
أَمَانَةُ العَاصِمَةِ: شهرداری پايتخت.
الأَمَانَةُ العَامَّةُ: دبيرخانه.
اِمْتِحَانُ الثِّقَةِ: سنجش اعتماد.
اِمْتِحَانُ الدُّخُولِ: امتحـان ورودی / كنكور / آزمون ورودی.
اِمْتِحَانُ الكَفَاءَةِ: امتحان صلاحيت / آزمايش لياقت.
اِمْتِحَانٌ مَرْحَلِيٌّ: امتحان مرحله‌ای.
اِمْتِحَـانٌ مَرِيـرٌ: امتحـان تلـخ / تجربه‌ی ناگوار.
اِمْتِحَـانٌ نِهَـائِيٌّ: امتحـان پايـانی / امتحان نهايی.
الاِمْتِحَانُ: امتحان / آزمون / آزمودن / سنجش.

الاِمْتِحَانَاتُ النِّصْفِيَّةُ: امتحانات میان ترم.

اِمتَحَنَ: امتحان کرد / آزمایش نمود / آزمود.

اِمتِصَاصٌ: مکیدن.

اِمتِعَاضٌ: خشم / نارضایتی / ناخرسندی / عصبانیت / برآشفتن.

أَمْتِعَةُ الرُّكَّابِ: بار مسافران.

أَمْتِعَةُ السَّفَرِ: وسایل سفر.

أَمْتِعَةُ المُسَافِرِ: بار مسافر.

الأَمْتِعَةُ: وسایل / کالاها.

اِمتِنَاعٌ عَنِ التَّصْوِيتِ: خودداری از رأی دادن.

الاِمتِنَاعُ عَنْ[...]: خودداری از[...].

اِمتَنَعَ عَنِ التَّصْوِيتِ: از رأی دادن خودداری کرد.

اِمْتِيازٌ نَفْطِيٌّ: امتیاز نفتی.

الاِمْتِيازاتُ الأَجْنَبِيَّةُ: کاپیتولاسیون.

اِمْتِيازاتٌ دِبلُومَاسِيَّةٌ: امتیازات دیپلماتیک.

الأَمْجَادُ: مجدها / بزرگی‌ها / افتخارات.

الإِمْحَاءُ: نابود کردن / از بین بردن / محونمودن.

اِمَّحَتْ: از بین رفت / ناپدید شد.

أَمَدَّ اللّٰهُ عُمْرَهُ أو فِي عُمْرِهِ: خداوند به او طول عمر بدهد / خداوند عمرش را طولانی گرداند.

اَلأَمَدُ البَعِيدُ: درازمدّت.

اَلأَمَدُ القَرِيبُ: کوتاه‌مدّت.

الأَمَدُ المُتَوَسِّطُ: میان مدّت.

أَمَدَّ: حمایت کرد / کمک رساند / یاری نمود.

الإِمدَادَاتُ الطِّبِّيَّةُ: کمک‌های پزشکی / مساعدات پزشکی.

أَمَدَّ بالسِّلاحِ: مسلّح گرداند / کمکِ تسلیحاتی کرد.

الأَمرُ لِلّٰهِ: دست خداست.

اِمْرَأَةٌ مُدِيرَةُ البَيْتِ: زنِ خانه دار.

اِمْرَأَةٌ مُغْتَصَبَةٌ: زنی که مورد تجاوز قرار گرفته است.

الأَمْرَاضُ التَّنَاسُلِيَّةُ: بیماری‌های تناسلی.

الأَمْرَاضُ الجِلْدِيَّةُ: بیماری‌های پوستی.

أَمْراضُ الدَّمِ: بیماری‌های خونی.
الأَمْـراضُ العَصَـبِیَّةُ: بیمـاری‌هـای اعصاب.
أَمْراضُ العِظَامِ: بیماری‌های استخوان.
الأَمْـراضُ الفتَّاکَـةُ: بیمـاری‌هـای کُشنده.
أَمْراضُ القَلْبِ: بیماری‌های قلبی.
أَمْراضُ الکُلَی: بیماری‌های کلیوی.
أَمْــراضُ المَسَــالِکِ البَوْلِیَّــةِ: بیماریهای مجاری ادرار.
الأَمْـراضُ المُعْدِیَـةُ: بیمـاری‌هـای واگیردار / بیماری‌های مُسری.
أَمْراضُ النَّبَاتِ: آفت‌های نباتی.
أَمْــراضُ النِّسَــاء وَالْــوِلَادَةِ: بیماری‌های زنان و زایمان.
أَمْــراضٌ بَاطِنِیَّــةٌ: بیمــاری‌هــای داخلی.
أَمْــراضٌ دَاخِلِیَّــةٌ: بیمــاری‌هــای داخلی.
أَمْــراضٌ سَــارِیَةٌ: بیمــاری‌هــای واگیردار.
أَمْـراضٌ سَـرَطَانِیَّةٌ: بیمـاری‌هـای سرطانی.
أَمْـرَاضٌ فَیْرُوسِـیَّةٌ: بیمـاری‌هـای ویروسی.
أَمْراضٌ نِسَائِیَّةٌ: بیماری‌های زنانه.
أَمْرُکَ: ای به چشم / اطاعت / روی چشم / هرچه شما بفرمایی / هـر چـه شما دستور بدهی.
الأَمْرِیکَانُ: آمریکایی‌ها.
الأَمْرِیکِیُّ: آمریکایی.
أَمْسِ الأَوَّلُ: پریروز.
أَمْسِ: دیروز.
الإِمْسَاكُ: خودداری کردن.
أَمْسَــکَ بِــرَأْسِ الخَــیْطِ: ســرنخ به‌دست آورد.
الأُمْسِیَّاتُ: شب‌نشـینی‌هـا / شـبِ شعرها.
أُمْسِیَّةٌ شِعْرِیَّةٌ: شبِ شعر.
أُمْسِیَّةٌ قرآنِیَّةٌ: شبی با قرآن.
أَمْضَـی وَقْتـاً طَـوِیلاً مَعَـهُ: وقـت طولانی را با او سپری کـرد / زمـان زیادی را با وی صرف کرد.
أَمْضَی أَعْوَامـاً کَثِیـرَةً فِـي الأَسْـرِ: سال‌های زیادی را در اسارت به‌سـر برد.

الأَمْطَارُ الحَامِضَةُ: باران‌های اسیدی.

أَمْطَارٌ غَزِيرَةٌ: باران‌های شدید و فراوان.

أَمْطَرَهُ بِوَابِلٍ مِنْ[...]: بارانی از[...]بر سرش باراند.

الأَمْعَاءُ الدَّقِيقَةُ: روده‌ی کوچک.

الأَمْعَاءُ الغَلِيظَةُ: روده‌ی بزرگ.

الأَمْعَاءُ: روده.

إِمعَانُ النَّظَرِ: دقت کردن.

إِمَّعَةٌ: هر روز با یکی بودن / نداشتن سمت و سوی واضح و مشخص.

أَمْعَنَ النَّظَرَ فِي[...]: دقت کرد در[...].

إِمْكَانِيَّةُ تَدَخُّلِ الجَيْشِ: امکان مداخله‌ی ارتش.

الأَمَلُ الكَاذِبُ: آرزوی پوچ / خیال باطل.

أَمَلٌ كَبِيرٌ: امید زیاد / امید فراوان / آرزوی بزرگ.

إِملاءُ الاِسْتِمَارَةِ: پُر کردن فُرم.

إِملاءُ الفَرَاغِ: پُر کردن جای خالی.

أَمْلاكٌ عَامَّةٌ: املاک عمومی / اموال عمومی/ دارایی‌های عمومی .

أَمْلَى عَلَيْهِ إِمْلاءاتٍ: چیزهایی را به او دیکته کرد.

أَمْلَى عَلَيْهِ شُرُوطَهُ: شروط خود را به او دیکته کرد / شروط خود را به وی تحمیل نمود.

أَمْلَى: دیکته کرد / تحمیل نمود.

الأُمَمِيُّ: جهانی.

الأَمْنُ العَامُّ: شهربانی.

الأَمْنُ الفِكْرِيُّ:امنیت فکری.

الأَمْنُ القَوْمِيُّ: امنیت ملّی.

الأَمْنُ المُسْتَدَامُ: صلح پایدار / آرامش پایدار.

الأَمْنُ التُّرْكِيُّ: نیروهای امنیتی ترکیه.

الأُمْنِيَّةُ: آرزو.

الأَمْوَاجُ القَصِيرَةُ: امواج کوتاه.

الأَمْوَاجُ المُتَمَرِّدَةُ: امواج سرکش.

الأَمْوَاجُ فَوْقَ الصَّوْتِيَّةِ: امواج ما فوق صوت.

الأَمْوَالُ الزَّكَوِيَّةُ: اموالی که در آن زکات واجب است.

الأَمْوَالُ الطَّائِلَةُ: اموال بسیار زیاد / دارایی‌های فراوان.

الأَمْوَالُ العَامَّةُ: اموال عمومی / دارایی‌های عمومی.
أَمْوالٌ غَيْرُ مُشْرُوعَةٍ: اموال نامشروع /دارایی‌های حرام.
أَمْوالٌ مُجَمَّدَةٌ: اموال بلوکه شده / دارایی‌های بلوکه شده .
الأُمُورُ بِخَوَاتِيمِهَا: جوجه را آخر پاییز می‌شمارند.
أُمُورٌ مُبَرْمَجَةٌ: امور برنامه‌ریزی شده.
أُمَّهَاتُ المَسَائِلِ: مسائل مهم و اساسی.
الإِمْهَالُ القَضَائِيُّ: مهلت قضایی.
الأُمِّيَّةُ: بی‌سوادی.
أَمِيرُ البَحْرِ: دریا سالار.
أَمِيرُ الحَرْبِ: فرمانده‌ی جنگ.
أَمِيرَةُ النَّحْلِ: ملکه‌ی زنبور عسل.
أَمِيرَكَا المُجْرِمَةُ: آمریکای جنایتکار.
أَمِيرِكَا الوُسْطَى: آمریکای مرکزی / آمریکای میانه.
الأَمِيرِكَانُ: آمریکایی‌ها.
أَمِينُ الأَرْشِيفِ: مدیر بایگانی/ مسؤول آرشیو.
أَمِينُ السِّرِّ: راز دار / منشی / دبیر / دبیر اول / سردبیر.
أَمِينُ الصُّنْدُوقِ: صندوقدار / مسؤول صندوق.
أَمِينُ العَاصِمَةِ: شهردار پایتخت.
الأَمِينُ العَامُّ لِلأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: دبیر کل سازمان ملل متحد.
الأَمِينُ العَامُّ لِلمَجْلِسِ الأَعْلَى لِلأَمْنِ القَوْمِيِّ: دبیر شورای عالی امنیت ملّی.
الأَمِينُ العَامُّ: دبیر کلّ.
أَمِينُ المَحْفُوظَاتِ: بایگان / مسؤول آرشیو.
أَمِينُ المَخْزَنِ: انباردار / مسؤول انبار.
أَمِينُ المَكْتَبَةِ: رئیس کتابخانه / مسؤول کتابخانه.
أَمِينُ عَاصِمَةِ طَهْرَانَ: رئیس شورای شهر تهران.
الأَمِينُ: سرپرست / ناظر / مدیر / منشی.
أُمِّيٌّ بی‌سواد / درس ناخوانده.
إِنَّ الكَافِرَ يَظُنُّ الكُلَّ عَلَى دِينِهِ: کافر همه را به کیش خود پندارد.

إِنَّ اللَّبِيبَ مِنَ الإِشَارَةِ يَفْهَمُ: عاقلان را اشاره‌ای بس است.

إِنَّ اللَّهَ يُمْهِلُ ولا يَهْمِلُ: خداوند مهلت می‌دهد اما فراموش نمی‌کند.

إِنَّ النَّفْطَ مَصْدَرٌ سَيَنضُبُ: نفت منبعی تمام شدنی است.

إِنْ أَمْكَنَ: اگر امکان داشته باشد.

إِنَّ إِيْرَانَ مَاضِيَةٌ فِي طَرِيقِها: ایران به راه خود ادامه می‌دهد.

إِنْ تَلَطَّفْتُمْ: اگر لطف کنید / اگر محبت نمایید.

أَنا أَشُكُّ: من شک دارم / من متردّد هستم.

أَنا آسِفٌ: من متأسفم / معذرت می‌خواهم .

أَنا بِخَيْرٍ / الحمدلله / حسنٌ: من خوبم.

أَنا بِصِفَتِي مُعَلِّماً: من به عنوان یک معلم.

أَنا بِوَصْفِي مُعَلِّماً: من به عنوان یک معلم.

أَنا سَعِيدٌ بِمَعْرِفَتِکَ: از آشنایی‌ات خوش وقتم.

أَنا عَلَى ثِقَةٍ: مطمئنم / اطمینان دارم.

أَنا فِي خِدْمَتِکَ: در خدمتم / نوکرتم.

أَنا فِي عَجَلَةٍ: عجله دارم.

أَنا مَبْسُوطٌ: خوشحالم.

أَنا مُتَمَسِّکٌ بِقَولِي: به حرف خودم پایبندم.

أَنا مَدِينٌ لَکَ: مدیون شما هستم / وامدار شما هستم .

أَنا مُرْتَاحٌ لِرُؤْيَتِکَ: از دیسدنت خوشحالم.

أَنا مُسْتَعْجِلٌ: عجله دارم.

أَنا مَسْرُورٌ مِنْ رُؤْيَتِکَ: از دیدنت خوشحالم.

الإِنَابَةُ القَضَائِيَّةُ: نیابت قضایی.

أَنابِيبُ التَّبْرِيدِ: کانال‌های کولر.

أَنارَ: روشن کرد / منوّر ساخت.

الأَنَاضُولُ: آناتولی (نام تاریخیِ بخش باختری ترکیه است).

إِنَاقَةٌ مُتَزَايِدَةٌ: شیکیِ رو به افزایش.

إِنَاقَةٌ مُفْرِطَةٌ: شیکیِ بیش از اندازه.

أَنَامَ الطِّفلَ: بچه را خواباند / کودک را خواباند .

أَنامُ مِلءَ أَجْفَانِي: با خيالى راحت مى‌خوابم.

الأَنانِيُّ: خود خواه / خود بين / متكبر.

الأَنانِيَّةُ: خود بينى / خود خواهى / تكبر.

الأَنْبَاءُ الإِقْلِيمِيَّةُ: خبرهاى منطقه‌اى.

الأَنْبَاءُ العَالَمِيَّةُ: خبرهاى جهانى.

الأَنْبَاءُ المَحَلِّيَّةُ: خبرهاى محلى.

اِنْبَرىَ الخُطَبَاءُ: سخنرانان با شور و هيجان سخن گفتند.

اِنْبِسَاطُ القَلْبِ: گشاد شدن دريچه‌ى قلب.

اِنْبِسَاطَةُ القَلْب: انبساط خاطر / دل خوشى.

اِنْبَسَطَ: اخمش باز شد / خوشحال شد.

أُنْبُوبُ الاِخْتِبَارِ: لوله‌ى آزمايشگاه.

أُنْبُوبُ العَادِمِ: دودكش.

أُنْبُوبُ المَاءِ: لوله‌ى آب.

أُنْبُوبُ المُخْتَبَر: لوله‌ى آزمايشگاه.

الأُنْبُوبُ: لوله.

اِنبِهَارٌ ثَقَافِيٌّ: خودباختگى فرهنگى.

الاِنبِهَارُ: شگفت زدگى / بُهت.

أَنتَ بِخَيْرٍ وَسَعَادَةٍ؟: شما خوب و خوش هستى؟!

أَنْتَ تَمْزَحُ: مزاح مى‌كنى / شوخى مى‌كنى / جدّى نمى‌گى.

أَنتَ غَيْرُ جادٌّ فِي كَلَامِكَ: مزاح مى‌كنى / شوخى مى‌كنى / جدّى نمى‌گى.

أَنْتَ مُخْطِئٌ: اشتباه مى‌كنيد.

أَنتَ مُصَابٌ بِالحُمىَّ: شما تب داريد.

أَنْتَ وَشَأنَكَ: به كار خودت برس! سرت به كار خودت باشه!

إِنْتَاجُ البَنْجَرِ: توليد چغندر قند.

الإِنْتَاجُ الصِّناعِيُّ: توليد صنعتى.

الإِنْتَاجُ الفِكْرِيُّ: توليد فكرى / محصول فكرى.

الإِنْتَاجُ المَحَلِّيُّ: توليد داخل.

الإِنْتَاجَاتُ الزِّرَاعِيَّةُ: توليدات كشاورزى.

إِنْتَاجِيَّةُ رَأْسِ المَالِ: سود آورى سرمايه.

اِنْتَبِهْ: مواظب باش / دقّت کن.

اِنْتِحَارٌ جَمَاعِيٌّ: خودکشی دسته جمعی.

اِنْتِحَارٌ سِيَاسِيٌّ: خودکشی سیاسی.

الاِنْتِحَارُ: خودکشی.

الاِنْتِخَابُ لِلْوِلَايَةِ الثَّانِيَةِ: انتخاب مجدّد.

اِنْتِخَابَاتٌ بَرْلَمَانِيَّةٌ: انتخابات پارلمانی/ انتخابات مجلس شورای اسلامی.

اِنْتِخَابَاتٌ تَكْمِيلِيَّةٌ: انتخابات میان دوره‌ای.

اِنْتِخَابَاتٌ تَمْهِيدِيَّةٌ: انتخابات مقدماتی.

الاِنْتِخَابَاتُ جَرَتْ فِي جَوٍّ حُرٍّ وآمِنٍ: انتخابات در فضایی آزاد و آرام برگزار شد.

اِنْتِخَابَاتٌ حُرَّةٌ: انتخابات آزاد.

اِنْتِخَابَاتٌ حَمَاسِيَّةٌ: انتخابات پُر شور.

اِنْتِخَابَاتٌ دَوْرِيَّةٌ: انتخابات دوره‌ای.

اِنْتِخَابَاتٌ دِيمُقْرَاطِيَّةٌ: انتخابات دمکراتیک.

اِنْتِخَابَاتٌ رِئَاسِيَّةٌ: انتخابات ریاست جمهوری.

اِنْتِخَابَاتٌ صُورِيَّةٌ: انتخابات فرمایشی.

اِنْتِخَابَاتٌ طَارِئَةٌ: انتخابات فوق‌العاده.

اِنْتِخَابَاتٌ عَامَّةٌ: انتخابات عمومی.

اِنْتِخَابَاتٌ غَيْرُ دَوْرِيَّةٍ: انتخابات غیر دوره‌ای.

اِنْتِخَابَاتُ مُجَالِسِ البَلَدِيَّةِ: انتخابات شوراهای شهرداری.

اِنْتِخَابَاتٌ مَحَلِّيَّةٌ: انتخابات محلی.

اِنْتِخَابَاتٌ مُزَيَّفَةٌ: انتخابات فرمایشی / انتخابات تقلّبی.

اِنْتِخَابَاتٌ نَزِيهَةٌ: انتخابات سالم و بدون تقلب.

اِنْتِخَابَاتٌ نِيَابِيَّةٌ: انتخابات پارلمانی / انتخابات مجلس شورای اسلامی.

الاِنْتِدَابُ: تحت الحمایگی.

الاِنْتِرْنِتُ: اینترنت.

اِنْتِشَارٌ ثَقَافِيٌّ: توسعه‌ی فرهنگی.

اِنْتِشَالُ جُثَثِ القَتْلَى مِنْ وَسَطِ الأَنْقَاضِ: بیرون کشیدن اجساد کشتگان از میان آوار.

اِنْتَشَرَ الجُنْدُ: سربازان منتشر شدند.

إنْتِصَارُ الثَّوْرَةِ الإسْلَامِيَّةِ: پیروزی انقلاب اسلامی.

الإنْتِصَارُ: پیروزی / موفقیت.

إنْتَصَرَ عَلَى[...]: پیروز شد بر[...].

إنْتَصَفَ مِنْ[...]: انتقام گرفت از[...].

الإنْتِعَاشُ الإقْتِصَادِيُّ: جان گرفتن دوباره‌ی اقتصاد / رونق اقتصادی.

الإنْتِعَاشُ: جان گرفتن دوباره / رونق یافتن مجدد.

إنْتِفَاخُ البَطْنِ: باد کردن شکم.

إنْتِفاخُ الرِّئَةِ: باد کردن ریه.

الإنْتِفَاخُ: باد کردن / تورم / ورم کردن.

الإنْتِفاضَةُ الإسْلَامِيَّةُ: خیزش اسلامی / قیام اسلامی.

الإنْتِفاضَةُ الشَّعْبِيَّةُ: قیام مردمی / خیزش مردمی.

الإنْتِفاضَةُ الفِلِسْطِينِيَّةُ: خیزش مردم فلسطین / قیام مردم فلسطین.

الإنْتِفاضَةُ: خیزش / قیام / شورش / جوشش / خروش / به پا خاستن.

إنْتَفَتِ الحَاجَةُ: نیاز بر طرف شد / حاجت برآورده شد.

إنْتَفَعَ بِـ[...]: سود برد از[...] / منتفع شد از[...].

الإنْتِقَاءُ: گزینش / انتخاب.

إنْتِقَادٌ جَارِحٌ: انتقاد گزنده.

إنْتِقَادٌ لاذِعٌ: انتقاد تند و گزنده.

إنْتِقَادٌ حَادٌّ: انتقاد شدید.

إنْتِقالُ السُّلْطَةِ: انتقال قدرت.

إنْتِقالٌ سَلِسٌ لِلسُّلْطَةِ: انتقال آرام قدرت.

إنْتُقِدَ بِشِدَّةٍ: به شدّت مورد انتقاد قرار داد.

إنْتَقَلَ المَرَضُ: بیماری سرایت کرد.

إنْتَقَلَ إلَى رَحْمَةِ اللّٰهِ: به رحمت خدا پیوست.

إنْتَقَلَ مِنْ يَدٍ إلى يَدٍ: دست به دست شد.

إنْتَقَلَتِ الأخْبارُ أو الإشَاعَاتُ: خبرها بر زبان‌ها گشت.

إنْتَقَلَتِ الإشَاعَاتُ: شایعات بر زبان‌ها افتاد.

إنْتَقَلَتِ العَدْوَى: بیماری سرایت کرد.

إنْتَقَمَ مِنْهُ: از او انتقام گرفت.

اِنْتِكاسَةُ مَسِيرةِ السَّلامِ: شکست روند صلح.
الاِنْتِكاسَةُ: شکست / ناکامی / عدم موفقیت.
الاِنْتِمَاءُ: وابستگی / پیوستگی / دلبستگی / نسبت داشتن / گرایش.
اِنْتِمَاءاتٌ آيْدِيُولُوجِيَّةٌ: گرایشات اعتقادی / وابستگی‌های ایدئولوژیکی.
اِنْتِمَاءاتٌ عِرْقِيَّةٌ: وابستگی‌های نژادی / گرایشات نژادی.
اِنْتَهِ عَنْ هَذَا: از این دست بردار.
الاِنْتِهَاجُ: درپیش گرفتن / دنبال نمودن.
اِنْتِهازُ الفُرْصَةِ: فرصت‌طلبی.
الاِنْتِهازِيُّ: فرصت‌طلب.
الاِنْتِهازِيَّةُ: فرصت‌طلبی.
اِنْتِهَاكُ الحُرْمَةِ: حرمت شکنی / بی‌حرمتی کردن.
اِنْتِهَاكُ الدُّسْتُورِ: نقض قانون / قانون‌شکنی / زیر پا گذاشتن قانون.
اِنْتِهَاكُ الشَّرْعِيَّةِ الدُّوَلِيَّةِ: زیر پاگذاشتن قوانین بین‌المللی / نقض قوانین بین‌المللی.
اِنْتِهَاكُ المَجَالِ الجَوِّيِّ: نقض حریم هوایی.
اِنْتِهَاكُ حُرْمَةِ الأَجْوَاءِ: نقض حریم هوایی.
اِنْتِهَاكُ حُقُوقِ الإنْسَانِ: نقض حقوق بشر.
اِنْتِهَاكُ حُقُوقِ البَشَرِ: نقض حقوق بشر / زیر پا گذاشتن حقوق بشر.
اِنْتِهَاكٌ صَارِخٌ: نقض آشکار / زیر پا نهادن واضح.
اِنْتِهَاكُ وَقْفِ إطْلَاقِ النَّارِ: نقض آتش بس.
اِنْتَهَجَ سَبِيلَهُ: راه خود را در پیش گرفت / به راه خود ادامه داد.
اِنْتَهِزِ الفُرْصَةَ: فرصت را غنیمت شمار.
اِنْتَهَزَ الفُرْصَةَ: فرصت را مغتنم شمرد.
اِنْتَهَى المُبَاراةُ بِهَدَفٍ وَاحِدٍ لِصَالِحِ الاِسْتِقْلالِ مُقَابِلَ لا شَيْئَ: مسابقه یک هیچ به نفع استقلال تمام شد.
اِنْتَهَى الوَقْتُ: وقت تمام شد / زمان به پایان رسید.

اِنْتَهَى إِلَيْهِ الخَبَرُ: خبر به او رسید.
اِنْتَهَى إِلَى[...]:رسید به[...].
اِنْتَهَى بِهِ الأَمْرُ إِلَى أَنْ[...]: کارش به جایی رسید که[...].
اِنْتَهَى عَنْ[...]: دست برداشت از[...].
اِنْثِقَابُ الإِطَارِ: سوراخ شدن چرخ / پنچر شدن لاستیک.
اِنْثَقَبَتِ السَّيارَةُ: ماشین پنچر شد.
اِنْثَنَى عَنْ[...]: منصرف شد از[...].
الإِنجَازُ السِّياسِيُّ: موفقیت سیاسی / دستاورد سیاسی.
الإِنجَازُ العَسْكَرِيُّ: دستاورد نظامی / موفقیت نظامی .
الإِنجَازَاتُ العِلْمِيَّةُ: موفقیت‌های علمی / دستاوردهای علمی.
إِنجَازَاتُ المُعَاقِينَ الإِيرَانِيِّينَ فِي بُطُولَةِ مَالِيزِيَا: موفقیت‌های معلولان ایرانی در قهرمانی مالزی.
الإِنجَازَاتُ: موفقیت‌ها / دستاوردها.
إِنجرافَاتٌ أَرْضِيَّةٌ: رانش زمین .
أَنجَزتُ مُهِمَّتي: وظیفه‌ام را انجام دادم.
إِنجِلْترا: انگلستان / بریتانیا.
إِنحِرَافُ الرَّأيِ العَامِّ: انحراف افکار عمومی.
اِنْحَرَفَ إِلَى[...]:رهسپار گردید به سمت[...] / متمایل شد به سوی[...].
اِنْحَرَفَ مِزَاجُهُ: مزاج و طبیعتش دگرگون گردید / حالش به هم خورد.
اِنْحَرَفَتْ صِحَّتُهُ: سلامتی‌اش دستخوش تغییر شد.
اِنْحَرَفَهُ عَنْ[...]:منصرف نمود او را از[...]/بازداشت او را از [...].
اِنْحَطَّتْ أخلاَقُهُ: خُلق و خویش بد شد / اخلاقش تغییر کرد.
اِنْحِلالُ الظَّهْرِ: ناتوانی جنسی.
اِنْحَلَّتِ الأُحْجِيَّةُ أوِ اللُّغْزُ: لغز و معمّا حل شد.
اِنْحَلَّتِ المَسْأَلةُ: مساله حل شد.
اِنْحَلَّتِ المُشْكِلَةُ: مشکل بر طرف گردید.
اِنْحَمَى المَرِيضُ: مریض رژیم گرفت / مریض رژیم غذایی را رعایت کرد.

اِنْحَنَى اِحْتِرَاماً: به قصد احترام خم شد.

اِنْحَنَى أَمَامَهُ: در برابرش خم شد.

الِانْحِيَازِيَّةُ: جانبداری / طرفداری / هواداری.

اِنْخَرَطَ: پیوست / درآمد / ملحق شد / گروید.

اِنْخِفَاضُ العَوائِدِ: پایین آمدن سطح درآمدها.

اِنْخِفَاضُ دَرَجَةِ الحَرارَةِ: پایین آمدن درجه‌ی حرارت / کاهش دما.

اِنْخِفَاضُ ضَغْطِ الدَّمِ: پایین آمدن فشار خون.

اِنْخِفَاضُ قُدرَةِ الِانْتَاجِ: پایین آمدن قدرت تولید / کاهش قدرت تولید.

اِنْخِفَاضُ مُسْتَوى الدَّخْلِ: پایین آمدن سطح درآمد.

اِنْخِفَاضُ مُستَوى دُخُولِ طَبَقَةِ مَحْدُودِي الدَّخْلِ: پایین آمدن سطح درآمد طبقه‌ی کم درآمد.

اِنْخَلَع مِنْ مَنْصِبِهِ: از منصبش عزل گردید.

الِانـدِفَاعُ السِّيَاسِيُّ: ماجراجویی سیاسی.

اِنْـدَفَعَ وَرَاءَ [...]:راه افتاد به دنبالِ[...].

اِنْدِلَاعُ الحَرْبِ: روشن شدن جنگ / شعله ور شدن آتش جنگ / برافروخته شدن جنگ .

اِنْـدِلَاعُ الحَرِيقِ: آتش سوزی / شعله‌ور شدن آتش.

اِنْدِلَاعُ الفِتْنَةِ: شعله‌ور شدن فتنه.

اِنْدِلَاعُ النِّيرانِ: آتش سوزی.

اِنْدَلَعَتِ الحَرْبُ: جنگ برافروخته شد.

اِنْدَلَعَتِ النَّارُ: آتش شعله‌ور شد.

اِنْدَلَعَتْ أَلسِنَةُ النَّارِ: آتش زبانه کشید.

اِنْدَلَعَتْ نارُ الحَرْبِ: آتشِ جنگ بر افروخته شد.

اِنْـدِمَاجُ الشَّرِكَاتِ: ادغام شدن شرکت‌ها.

الِانْدِمَاجُ: ادغام شدن.

أَنْدُونِيسيَا: اندونزی (کشوری در جنوب شرق آسیا).

الإنـذَارُ الأَخِيـرُ: آخـرين هشـدار / اولتيماتوم.
الإنْذَارُ القَضَائِيُّ: احطاريه.
الإنـذَارُ المُبَكِّـرُ: هشدارسـريع / اخطاريه‌ی زودرس.
الإنْذَارُ النِّهَـائِيُّ: آخـرين هشـدار / آخرين اخطار.
الإنْذَارُ: اخطار / هشدار / اولتيماتوم.
إنْزالُ الجُنُودِ: هلی بُرد کردن نيروها / پياده کردن نيروها (نظامی).
إنْـزَالٌ بَحْـرِيٌّ: هلـی بُـرد دريايی (نظامی).
إنْـزَالٌ جَـوِّيٌّ: هلـی بُـرد هـوايی (نظامی).
إنْـزالٌ أَرْضِـيٌّ: هلـی بُـرد زمينـی (نظامی).
إنْزَالُ الرُّتْبَـةِ: پـايين آوردن درجـه و رتبه (نظامی).
الإنْزِعَاجُ: آزردگی / ناراحت شدن .
انْزَعَجَ: ناراحت شد / آزرده خاطر شد .
أنْزَلَ الجُنُودَ بِالمِظَلاّتِ: سـربازان را با چتر پياده کـرد / سـربازان را هلـی بُرد کرد.
أنْزَلَ المُعَدَّاتِ بِالمِظَلاّتِ: سازوبرگ نظـامی را بـا چتـر پيـاده کـرد / سازوبرگ نظامی را هلی بُرد نمود.
أنْزَلَ المَلِكَ عَنِ العَرْشِ: پادشاه را از تخت پايين کشيد/ شاه را ساقط کرد.
أنْـزَلَ دَرَجَتَـهُ أو رُتْبَتَـهُ: درجـه يـا رتبه‌اش را پايين آورد.
الإنـزِلَاقُ بِالزَّحَّافَـاتِ: اسـکيت سواری.
الإنْزِلَاقُ: اسکيت بازی / رانش.
إنْزِلَاقَاتٌ أَرْضِيَّةٌ: رانش زمين.
اِنْزِلَاقَاتُ التُّرْبَةِ: رانش زمين.
الإنْزِلَاقَاتُ الطِّينِيَّةُ: رانش زمين.
الإنْسَانُ الأَوَّلُ: انسان نخستين / آدم نخستين.
الإنْسَانُ الآلِيُّ: روبات / آدم آهنی.
الإنْسَانُ الجَلِيدِيُّ: آدم برفی.
الإنْسَانِيُّ: نيکوکار / مهربان.
الإنْسَانِيَّةُ: انسان دوسـتانه / مهربانانه / نيکوکارانه.
الأَنْسِجَةُ الحَيَّةُ: بافت‌های زنده.
الأَنْسِجَةُ السَّلِيمَةُ: بافت‌های سالم.
الأَنْسِجَةُ المَرِنَةُ: بافت‌های نرم.

الأَنسِجَةُ تَحتَ الجِلدِيَّةِ: بافت‌های زیر پوست.
الأَنسِجَةُ: بافت‌ها.
اِنسِحَابُ القُوَّاتِ: عقب‌نشینی نیروها.
اِنسَحَبَ مِنَ الاجْتِمَاعِ اِحْتِجَاجاً: به قصد اعتراض از جلسه خارج شد.
اِنسَحَبَ مِنَ الاجْتِمَاعِ اسْتِنْكاراً: به قصد محکوم کردن از جلسه خارج شد.
اِنسَلَخَتِ الحَيَّةُ مِنْ جِلدِهَا: مار از پوسته‌اش بیرون آمد / مار پوسته‌اش را انداخت.
الاِنسِيَابُ: جاری شدن / جریان یافتن / روان‌شدن / خزیدن.
إِنشَاءُ الأَنفَاقِ: تونل سازی / کَندنِ تونل.
إِنشَاءُ الرِّسَالَةِ: ایجاد پیامك.
أَنشُدُكُم بِاللّٰه: شما را به خدا قسم می دهم.
الأَنشِطَةُ السِّيَاسِيَّةُ: فعالیت‌های سیاسی.
الأَنشِطَةُ: فعالیت‌ها / تلاش‌ها.
الأَنشِطَةُ الرِّيَاضِيَّةُ: فعالیت‌های ورزشی.
أَنشِطَةُ القِطَاعِ الخَاصِّ: فعالیت‌های بخش خصوصی.
الأَنشِطَةُ المَدْرَسِيَّةُ: فعالیت‌های مدرسه‌ای.
الأَنشِطَةُ النَّوَوِيَّةُ لإِيرَان: فعالیت‌های هسته‌ای ایران.
الأَنشِطَةُ اليَوْمِيَّةُ: فعالیت‌های روزانه / تلاش‌های روزانه .
أَنصَارُ الثَّقَافَةِ الغَرْبِيَّةِ: طرفداران فرهنگ غربی.
أَنصَارُ الجُمْهُورِيَّةِ: جمهوری خواهان.
أَنصَارُ المُعَارَضَةِ: طرفداران اپوزسیون.
الأَنصَارُ: پیروان / طرفدارن / هواداران.
اِنصَاعَ: گردن نهاد / پذیرفت / قبول کرد.
أَنصَعُ الصَّفَحَاتِ: درخشان‌ترین صفحات.

الإنْصِهَارُ: ذوب شدن.
الإنْصِياَعُ: بازگشت سریع.
الإنْضِمَامُ لِلْإتِّحَادِ الأُوروبيّ: پیوستن به اتحادیه‌ی اروپا.
الإنْضِمَامُ لِمُنَظَّمَةِ التِّجَارَةِ العَالَمِيَّةِ: پیوستن به سازمان تجارت جهانی.
الإنْضِمَامُ: پیوستن / گرویدن / ملحق شدن.
الإنْطِبَاعُ السِّيَاسِيُّ: بشین پاشوی سیاسی / به دستور دیگران نشست و برخاستن.
إنْطِبَاعٌ إيجَابِيٌّ: برداشت مثبت.
إنْطِبَاعٌ سَلْبِيٌّ: برداشت منفی.
الإنْطِبَاعَاتُ الوُدِّيَةُ: دیدگاه‌های دوستانه/ برداشت‌های دوستانه.
إنْطِلَاقُ المَوْسِمِ الجَدِيدِ: شروع فصل تازه.
إنْطِلَاقُ مُبَارَيَاتِ الدَّوْرِيِّ لِكُرَةِ القَدَمِ: شروع مسابقات لیگ فوتبال.
الإنْطِلَاقُ: جهش / خیزش / شروع / رهاشدن / بازشدن.
إنْطَلَقَ لِسانُهُ: زبانش باز شد.
إنْطَلَقَ وَجْهُهُ: رویش باز شد.
إنْطِمَاسُ البَصِيرَةِ: کور شدن چشمِ بصیرت.
الإنْطِوَاءُ عَلَى النَّفْسِ: درونگرایی.
أُنْظُرْ إلَيَّ: به من نگاه کن.
أَنْظِمَةٌ إدَارِيَّةٌ: تشکیلات اداری / سیستم‌های اداری.
أَنْظِمَةُ الإتِّصَالاتِ: سیستم‌های مخابراتی.
أَنْظِمَةُ الحُكْمِ: سیستم‌های حکومتی.
الأَنْظِمَةُ الرَّجْعِيَّةُ: رژیم‌های ارتجاعی / حکومت‌های مرتجع.
الأَنْظِمَةُ المَالِيَّةُ: نظام‌های مالی / سیستم‌های مالی.
الأَنْظِمَةُ المُسْتَبِدَّةُ: نظام‌های دیکتاتور / حکومت‌های دیکتاتور.
إنْعِدَامُ الأَمْنِ: ناامنی / فقدان امنیت / نبودن امنیت.
إنْعِدَامُ الثِّقَةِ: از بین رفتن اعتماد / بی‌اعتمادی / عدم اعتماد.
إنْعِدَامُ الجَاذِبِيَّةِ الأَرْضِيَّةِ: از بین رفتن جاذبه‌ی زمین.

اِنْعِدَامُ الرَّحْمَةِ: بی‌رحمی / قساوتِ قلب / سنگدلی.

اِنْعِدَامُ الشُّعُورِ بِالْمَسْؤُولِيَّةِ: عدم احساس مسئولیت.

الاِنْعِدَامُ: از میان رفتن / نابود شدن.

أَنْعَشَ: سر حال آورد.

الاِنْعِطَافَاتُ الشَّدِيدَةُ: پیچ‌های تند / پیچ‌های خطرناک.

اِنْعَقَدَ لِسَانُهُ: زبانش بند آمد.

الاِنْعِكَاسُ: بازتاب / پژواک.

أَنْعَمَ اللّٰه صَبَاحَكَ: صبح به‌خیر.

أَنْعِمْ صَبَاحاً: صبح به‌خیر.

اِنْغَرَسَ فِي الذِّهْنِ: در ذهن رسوخ پیدا کرد / در ذهن تثبیت شد.

الاِنْغِلَاقُ السِّيَاسِيُّ: انسداد سیاسی / فضای بسته‌ی سیاسی.

اِنْغَمَسَ فِي المَلَذَّاتِ: در لذایذ فرو رفت / در خوشگذرانی غرق شد.

أَنْغُولا: آنگولا (کشوری در جنوب غرب آفریقا).

أَنْفُ الجَبَلِ: دماغه‌ی کوه.

أَنْفُ العَنْزَةِ: سرماخوردگی / آنفلوانزا.

أَنْفَاسُكَ مُبَارَكٌ: دمت گرم.

الأَنَفَةُ: تکبّر / غرور / خودخواهی / خود بزرگ بینی / عزّت نفس / کبریا.

اِنْفِجارٌ ذَرِّيٌّ: انفجار اتمی.

الاِنْفِجَارَاتُ الدَّامِيَةُ: انفجارات خونین.

اِنْفَجَرَ بِالبُكَاءِ: زار زار گریست / زد زیر گریه / هق‌هق گریه کرد.

اِنْفَجَرَ بالغَضَبِ: به شدّت خشمگین شد / از شدّت خشم منفجر گردید.

اِنْفَجَرَتِ الزَّائِدَةُ الدُّودِيَّةُ: آپاندیس ترکید.

اِنفَجَرَتِ القُنْبُلَةُ: بمب منفجر شد.

اِنْفِرَاجٌ فِي العَلاَقَاتِ الدُّوَلِيَّةِ: گشایش در روابط بین الملل / بهبودِ روابط بین‌الملل.

اِنْفِراداً: تک به تک / به تنهایی.

اِنْفَرَجَ الهَمُّ أَوِ الغَمُّ: غم و غصه برطرف شد / ناراحتی‌ها از بین رفت.

الاِنْفِصَالِيُّون: جدایی طلبان / تجزیه طلبان.

الاِنْفِلاتُ الإعْلَامِيُّ: افسار گسیختگی رسانه‌ای.

أَنفُلوانزا الخَنَازِيرِ: آنفولانزای خوکی.
اِنْقاصُ الوَزْنِ: کم کردن وزن.
الأَنْقاضُ: آوار.
أَنْقَرةُ: آنکارا (پایتخت ترکیه).
اِنْقَشَع الجَمْعُ: جمع پراکنده شد.
اِنْقِطاعُ الكَهْرُباءِ: قطع شدن برق / رفتن برق.
الاِنْقِطاعُ عَنِ الذَّاتِ: از خود بیگانگی.
اِنْقَطَعَ حَبلُ أفكارِهِ: رشته‌ی افکارش قطع شد.
اِنْقِلابٌ أَبيَضٌ: انقلاب سفید (عنوان یک سلسله اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در دوره‌ی سلطنت شاهِ مخلوع بود که همزمان با نخست وزیری علی امینی، اسدالله علم، حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا به اجرا درآمد).
الاِنْقِلابُ الجَذريُّ: انقلاب ریشه ای.
اِنْقِلابُ السَّيارَةِ: واژگون شدن ماشین.
الاِنْقِلابُ الصِّناعيُّ: انقلاب صنعتی.
اِنْقِلابٌ عَسْكَرِيٌّ: کودتای نظامی.
الاِنْقِلابُ: دگرگون شدن / واژگون گشتن / کودتا / انقلاب.
الاِنْقِلابيُّ: کودتاچی / شورشی / انقلابی.
اِنْقَلَبَ عَلَى عَقِبَيْهِ: به عقب بازگشت / پشیمان شد / عقب نشینی کرد.
أنقليس: مار ماهی.
إِنَّكَ تَمْزَحُ: شوخی می‌کنی.
اِنكَبَّ عَلَى قَدَمَيْهِ: بر روی پاهایش افتاد / به او التماس نمود / التماسش کرد.
الاِنكِسارُ الرُّوحِيُّ: شکست روحی.
إِنكِلْترا: انگلستان / بریتانیا.
الاِنكِماشُ الاِقْتِصادِيُّ: از رونق افتادن اقتصاد / عقب گرد اقتصادی / کسادشدن اقتصاد.
إِنكارُ الجَميلِ: قدرنشناسی / نمک‌نشناسی.
أَنْكَرَ جَميلَهُ: کار زیبای او را نادیده گرفت / خوبی او را انکار کرد.

أَنْكَرَ ذاتَهُ: خود را انکار کرد / خویشتن را قبول نداشت.
أَنْكَرَ عَلَيْهِ كَذَا: فلان کار او را تقبیح کرد.
أَنْكَرَهُ حَقَّهُ: حق او را منکر شد.
أُنْمُلَةٌ: سر انگشت.
أَنواء: ستارگان.
أُنُوثَةٌ: زنانگی.
إِنْهَاءُ الاِحْتِلَالِ: پایان دادن به اشغال.
إِنْهَاءُ الأَزْمَةِ: پایان دادن به بحران.
إِنْهَاءُ العَمَلِيَّةِ العَسْكَرِيَّةِ: پایان دادن به عملیات نظامی.
إِنْهَاءُ المُنَاقَشَاتِ: پایان دادن به بگو مگوها / پایان دادن به اختلافات .
إِنْهَاءُ حَالَةِ الطَّوَارِئِ: پایان دادن به حالت فوق‌العاده.
اِنْهَدَمَ البَيْتُ: خانه ویران شد/ خانه فرو ریخت.
اِنْهَمَرَ الدَّمْعُ: اشک جاری گردید / اشک سرازیر شد.
اِنْهَزَمَ فِي الحَرْبِ: در جنگ شکست خورد.
اِنْهِيَارٌ أَرضيٌّ: رانش زمین.
اِنْهِيَارُ الاِعْتِقَادِ اللِّيبْرالِيِّ: فروپاشی ایدئولوژی لیبرالیسم.
اِنْهِيَارُ الاِقْتِصَادِ العالَمِيِّ: فروپاشی اقتصاد جهانی.
اِنْهِيَارُ الأَنْظِمَةِ: فروپاشی نظام‌ها.
الاِنْهِيَارُ الثَّلْجِيُّ: سقوط بهمن / ریزش برف.
الاِنْهِيَارُ السِّيَاسِيُّ: فروپاشی سیاسی.
الاِنْهِيَارُ العَصَبِيُّ: خرد شدن اعصاب / به هم ریختن اعصاب / تشنج اعصاب.
اِنْهِيَارُ المُحَادَثَاتِ: به نتیجه نرسیدن گفتگوها / شکست گفتگوها.
الاِنْهِيَارُ المَعْنَوِيُّ: فروپاشی روحی / شکست معنوی .
الاِنْهِيَارُ النَفْسِيُّ: فروپاشی روانی.
اِنْهِيَارُ النَّفَقِ: ریزش تونل.
اِنْهِيَارُ مُعَسْكَرِ الشَّرْقِ: فروپاشی بلوک شرق.
الاِنْهِيَارُ: فروپاشی / فروریختن / سقوط / ریزش / انحطاط / رانش.
الاِنْهِيَارَاتُ الجَبَلِيَّةُ: ریزش کوه.

اِنهِيَارٌ أَخلاقِيٌّ: انحطاط اخلاقی / فروپاشی اخلاقی.

أُنِيطَت بِنَا مَسؤُولِيَّةٌ عَظِيمَةٌ: مسئولیت بزرگی به ما سپرده شده است.

أَنَّى: هرجا / هر کجا / از کجا؟ / کی؟ / چگونه؟ / چطور؟

إِنِّي آسِفٌ: متأسفم.

إِنِّي فَاهِمٌ: می‌فهمم / متوجه هستم / می‌دانم.

أَوَاصِرُ الصَّدَاقَةِ: پیوندهای دوستی / روابط دوستی.

أَوَاصِرُ الوَحدَةِ: پیوندهای اتحاد / پایه‌های وحدت.

أَوَامِرُ التَّشغِيلِ: دستورات راه اندازی.

أَوَامِرُ صَوتِيَّةٌ: خدمات صوتی.

أَوانٌ حَجَرِيَّةٌ: ظروف سنگی.

أَوانٌ صِينِيَّةٌ: ظروف چینی.

أَوانٌ فَخَارِيَّةٌ: ظروف سفالی.

الأُوبِكُ: اوپک / سازمان کشورهای تولیدکننده‌ی نفت.

الأَوْتارُ الصَّوتِيَّةُ: تارهای صوتی.

أُوتُوستَرادُ: اتوبان / بزرگراه.

أَوْجَبَ عَلَينَا: بر ما واجب گردانده است.

أَوْجَزَ الكَلَامَ: سخن را کوتاه کرد / خلاصه گویی کرد.

أَوَدُّ: دوست دارم.

أَوْدَتْ بِهِ: آن را نابود کرد.

أَوْدَعَهُ السِّجنَ: او را زندانی کرد.

أَوْدَعَهُ السِّرَّ: رازی را با وی در میان گذاشت.

أَوْدَى بِحَيَاتِهِ: زندگی او را بر باد داد.

أَوْراقُ الاعْتِمَادِ: اعتبار نامه / استوار نامه.

الأَوْراقُ الشَّخصِيَّةُ: مدارک شخصی.

أَوْراقُ الضَّغطِ: اهرم‌های فشار / برگه‌های فشار.

الأَوْراقُ المَالِيَّةُ: اوراق بهادار.

أَوْراقٌ مَصْرِفِيَّةٌ: اوراق بانکی.

أَوْراقُ يَانَصِيبُ: برگه‌های بخت‌آزمایی

أَوْرامٌ حَمِيدَةٌ: تومورهای خوش‌خیم.

أَوْرامٌ خَبِيثَةٌ: تومورهای بدخیم.
الأَوْسَاطُ الدُّوَلِيَّةُ: مجامع بین‌المللی / محافل بین‌المللی.
الأَوْسَاطُ الدِّينِيَّةُ: محافل دینی / مجالس دینی / مجامع دینی
الأَوْسَاطُ الرِّيَاضِيَّةُ: محافل ورزشی / مجامع ورزشی.
الأَوْسَاطُ الطِّبِّيَّةُ: محافل پزشکی / مجامع پزشکی.
الأَوْسَاطُ الطُّلَّابِيَّةُ: مجامع دانشجویی / محافل دانشجویی.
الأَوْسَاطُ العَامَّةُ: محافل عمومی / مجامع عمومی .
الأَوْسَاطُ العُمَّالِيَّةُ: محافل کارگری / مجامع کارگری.
الأَوْسَاطُ المُخْتَلِفَةُ: اقشار گوناگون / محافل گوناگون .
الأَوْسَاطُ المُطَّلِعَةُ: محافل آگاه / مجامع آگاه.
الأَوْسَاطُ: محافل / مجامع / مجالس.
أَوْسَعَهُ شَتْماً: زیاد به او فحش داد / بسیار به او فحش داد/ فحش بارانش کرد.
أَوْسَعَهُ ضَرْباً: بسیار او را زد / مفصّل او را کتک زد .
أَوْشَكَ: نزدیک بود / چیزی نمانده بود.
أَوْعَدَ: وعده داد / تهدید نمود.
أَوْعِيَةٌ دَمَوِيَّةٌ شَعْرِيَّةٌ: مویرگ‌ها.
أُوغَنْدَا: اوگاندا(کشوری است درشرق آفریقا).
أَوْفَدَ: اعزام کرد / فرستاد / روانه ساخت .
أَوْفَرُ حَظّاً: شانس بیشتری دارد.
أَوْقَدَ فِيهِ النَّارَ: آن را آتش زد.
أَوْقَعَ أَضْرَاراً / خَسَائِرَ: ضرر زد / خسارت‌هایی را به بار آورد.
أَوْقَعَ فِي شَرَكٍ أَو فَخٍّ: به دام انداخت / در تله انداخت.
أَوْقَفَ السَّيَّارَةَ في المَوْقِفِ: ماشین را در پارکینگ پارک کرد.
أَوْقَفَ السَّيَّارَةَ: ترمز زد / ماشین را پارک نمود / ماشین را نگه داشت.
أَوْقَفَ العُدْوَانَ: تجاوز را متوقف کرد.
أَوْقَفَ النَّزْفَ: جلوی خون‌ریزی را گرفت.

أَوْقَفَ تَنْفِيذَ الْحُكْمِ: اجرای حکم را متوقّف کرد.

أَوْقَفَ عَنْ[...]:دستِ برداشت از [...].

أَوْقَفَ فُلاَناً عَلَىٰ [...]: او را از [...] مطلع ساخت / آگاه نمود او را از [...].

أَوْقَفَ مَالَهُ أو مِلْكَهُ: مال یا ملکش را وقف نمود.

أَوْقَفَ: بازداشت کرد / زندانی نمود / ملغی ساخت / متوقف ساخت / وقف نمود.

أوكازيون صَيْفِيٌّ: حراج تابستانی.

أَوَّلُ أُكْسِيدِ الكَرْبُونِ: دی اکسید کربن.

أَوَّلُ الأمْرِ: آغازِ کار / ابتدا / شروعِ کار.

أَوَّلُ البَارِحَةِ: پریشب.

أَوَّلُ أَمْسِ: پریروز.

أَوَّلُ أَوَّلِ أَمْسِ: پس پریروز.

أَوَّلُ مَرَّةٍ: اولین بار.

أَوْلاهُ اهْتِمَاماً: به او اهتمام داد / به وی توجه نمود / اهتمام ورزید به او.

أَوْلاهُ ثِقَتَهُ: اعتماد کرد به او.

أَوْلاهُ مَعْرُوفاً: نیکی کرد با او.

أَوْلَعَ: تمایل بسیار داشت / رغبت شدید پیدا کرد.

الأوْلُمْبِيَّةُ الشَّتَوِيَّةُ: المپیک زمستانی.

أَوْلَى إِهْتِمَاماً: اهتمام داد/ توجّه نمود.

أَوْهَنَ العَزِيمَةَ: عزم را ضعیف کرد / اراده را سُست نمود.

أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ أو سَرِيرِهِ: به تختخوابش رفت / خوابید.

الإهَانَة: آبروریزی / توهین/ تحقیر.

اِهْتِزَازٌ كَهْرُبَائِيٌّ: شوک برقی.

الإهْدَارُ: هدر دادن / از دست دادن / ضایع نمودن.

الأَهْدافُ الإِسْلامِيَّةُ السَّامِيَةُ: آرمان‌های والای اسلامی.

الأَهْدافُ التَّوَسُّعِيَّةُ: اهداف توسعه‌طلبانه / مقاصد توسعه طلبانه.

الأَهْدافُ السُّلْطَوِيَّةُ: اهداف سلطه‌جویانه / مقاصد سلطه‌گرایانه.

الأَهْدافُ الشَّيْطَانِيَّةُ: مقاصد شیطانی / اهداف اهریمنی.

أَهْدافٌ عَالِيَةٌ: اهداف والا / مقاصد عالی / آرمان‌های متعالی.
أَهْدافٌ مَشْئُومَةٌ: مقاصد شوم / اهداف شوم.
أُهْدِيكُم: به شما هدیه می‌کنم / تقدیم می‌کنم به شما.
أَهْلُ الذِّمَّةِ: اهل ذمه.
أَهْلُ السُّنَّةِ: اهل سنت.
أَهْلُ الضَّيْعَةِ: مردم روستا / روستاییان.
أَهْلُ الكِتَابِ: اهل کتاب.
أَهْلاً بِكَ: خوش آمدید.
أَهْلاً وسَهلاً: خوش آمدید.
أَهْلاً: خوش آمدید.
أَهْلِيَّةُ الإنْتِخَابِ: صلاحیت حضور در انتخابات / صلاحیت رأی دادن.
أَهْلِيَّةُ التَّرْشِيحِ: صلاحیت کاندیداتوری.
أَهْلِيَّةُ التَّصَرُّفِ: صلاحیت انجام دادن کاری.
أَهْلَين: خوش آمدید / بسیار خوش آمدید.
الأَهْيَفُ: باریک اندام / لاغر / بلند بالا.
إِي وَاللّٰهِ: آره به خدا.
أَيار: از ماه‌های عربی است (معادل یازدهم اردیبهشت تا یازدهم خرداد).
إِيَّاكُم: بر حذر باشید / بپرهیزید.
أَيَّامُ الأُسْبُوعِ: روزهای هفته.
أَيَّامُ الحَرْبِ: دوران جنگ / روزگار جنگ / زمان جنگ.
أَيَّامُ الشَّبابِ: روزگار جوانی / دوران جوانی.
أَيَّامُ الصِّبا: دوران کودکی / روزگار کودکی.
أَيَّامُ العَرَبِ: جنگ‌های دوران جاهلیت.
أَيَّامُ العُطْلَةِ: روزهای تعطیلی / ایام تعطیلی.
الأَيَّامُ المَصِيرِيَّةُ: روزهای سرنوشت ساز.
أَيَّامُ زَمَانٍ: روزگاران گذشته.
الإِيجَابِيُّ: مثبت / مثبت‌نگر.
الإِيجَابِيَّاتُ: نقاط قوّت / جنبه‌های مثبت.
إِيجَابِيَّةُ اللِّقَاءِ: مثبت بودن دیدار.

الإيجَابِيَّـةُ: مثبت‌نگـری / مثبـت اندیشی / مثبت‌گرا بودن.

إيجَادُ الحَوَافِزِ: ایجاد انگیزه / انگیزه ایجاد کردن.

إيجَادُ فُرَصِ العَمَلِ: إیجاد اشـتغال / اشتغال‌زایی.

إيحَاءٌ ذَاتِيٌّ: تلقین به نفس.

إيـدَاعَاتٌ مَصْـرِفِيَّةٌ: سـپرده‌هـای بانکی.

أيَّدکَ اللّٰهُ: خدا یارت.

إيـرانُ تُرْجِـئُ إطْـلَاقَ القَمَـرِ الصِّنَاعِيِّ: ایران پرتاب ماهواره را به تأخیر می‌اندازد.

أيس کِرِيم: بستنی.

إيصَالُ الغَازِ: گاز رسانی.

إيصَالُ الکَهْرُبَاءِ: برق رسانی.

إيصَالُ المَاءِ: آب رسانی.

الإيصَـالُ المَصْـرِفِيُّ: رسـيد بـانکی / فیش بانکی.

إيصَالُ المَعْلُومَاتِ: اطلاع رسانی.

إيصَالٌ مُؤَقَّتٌ: رسید موقّت.

الإيصَالُ: رسید / رساندن.

الإيضَاحَاتُ: توضیحات.

إيطَالْيَا: ایتالیـا (کشـوری اسـت در جنوب اروپا).

إيقَادُ نَارِ الحَرْبِ: روشن کردن آتـش جنگ / جنگ افروزی.

إيقَادُ نَارِ الخِلَافِ: روشن کـردن آتـش اختلاف / اختلاف انگیزی.

إيقَادُ نَارِ الفِتْنَةِ: روشن کـردن آتـش فتنه.

الإيقاعُ: ریتم / آهنگ.

إيقَافُ العَمَلِ: متوقّف ساختن کـار / تعطیل کردن کار.

إيقَـافُ النَّزِيـفِ: متوقّـف سـاختن خونریزی.

الإيقَـافُ: متوقّـف کـردن / اقامـت گزیدن / منع کردن / تعطیل نمودن / زندانی کردن / بازداشت نمودن.

أيْقُونَـةُ: آیکـون / شـورت کـات (کامپیوتر).

إيلَاءُ الاِهْتِمَامِ: اهمیت دادن / توجه نمودن.

أيمُ اللّٰهِ: به خدا قسم / قسم به خدا.

أيمَنُ: سـمت راسـت / آسـان / دارای برکت.

أينَ الثَّرَى مِنَ الثُّرَيّا: كجا بر كجا / اين كجا و آن كجا.

أينَ نَحْنُ مِنْ كَذَا: ما كجا و اين كجا؟

الإيواءُ: پناه دادن / اسكان دادن.

إيهِ نَفْسي: اى جانِ من!

أئِمَّةُ الكُفْرِ: رهبران كفر / سرانِ كفر.

آب: ماه هشتم سال ميلادى (معادل تقريبى شهريور).

آبارُ النِّفْطِ: چاه‌هاى نفت.

أبولُون: خداى نور و هنر و زيبايى در يونان.

آثارُ الحَرْبِ: تأثيرات جنگ / آثار ناشى از جنگ.

آثارُ الدَّمارِ: آثار ويرانى.

آثارُ الشَّيْخُوخَةِ: آثار پيرى.

آثارُ القَدَم: آثار پا / ردّ پا.

آثارٌ إيجَابِيَّةٌ: آثار مثبت / تأثيرات مثبت.

آثارٌ سَلْبِيَّةٌ: آثار منفى / تأثيرات منفى.

آثارٌ صِحِّيَّةٌ ضَارَّةٌ: آثار منفى بهداشتى.

آثارٌ طويلَةُ الأَمَدِ: تأثيرات بلند مدت.

آثارٌ قَبْتاريخِيَّةٌ: آثار ما قبل تاريخ.

آثارٌ مُدَمِّرَةٌ: تأثيرات مخرّب / اثرات ويرانگر.

آثارُ مَرَضِ الجُدَرِيِّ: آثار بيمارى آبله.

آثارٌ ناجِمَةٌ عَنِ الحَرْبِ: آثار برجاى مانده از جنگ / تأثيرات ناشى از جنگ.

آثَرَ: ترجيح داد / برگزيد.

آجِلاً أو عَاجِلاً: دير يا زود.

آخِذٌ بالثَّأْرِ: خون خواه / انتقام‌گيرنده.

آخُذُ دُوشاً: دوش مى‌گيرم.

آخِرُ اِسْتِطْلاعٍ لِلآرَاءِ: آخرين نظر سنجى‌ها.

آخِرُ الأَمْرِ: سرانجامِ كار / عاقبتِ امر.

آخِرُ الخَطِّ: پايانِ خط.

آخِرُ المُسْتَجِدَّاتِ فِي المِنْطَقَةِ: آخرين تحوّلاتِ منطقه.

آخِرُ المَعْلُومَاتِ المُتَوَفِّرَةِ: آخرين اطلاعات موجود.

آدابُ السُّلُوكِ: آداب معاشرت.
آدابُ العِشْرَةِ: آداب معاشرت.
آدابُ المُعَاشَرَةِ: آداب معاشرت.
آذار: از ماه‌های عربی است، پس از شباط قرار دارد، و به دنبال آن ماه نیسان می‌آید. نقطه مقابل آن در سال میلادی، ماه مارس است و معادل آن دهم اسفند تا دوازدهم فروردین است.
آذانٌ صَاغِيَةٌ: گوش‌های شنوا.
آسِفٌ لإزْعَاجِكَ: از این که ناراحتت کردم متأسفم.
آسِفٌ!: متأسفم / ببخشید / معذرت می‌خواهم.
آسيا الصُّغرى: آسیای صغیر.
آسيا الوُسْطى: آسیای میانه.
آسْيَوِيٌّ: آسیایی / اهل آسیا.
آفَاقُ الأَمْنِ: دورنمای امنیت/ چشم‌انداز امنیت.
آفَاقُ الحَضَارَةِ: دورنمای تمدن/ چشم‌انداز تمدن.
آفَاقُ السَّلامِ: دورنمای صلح/ چشم‌انداز صلح.
آفَاقُ الصَّداقَةِ: دورنمای دوستی/ چشم‌انداز دوستی.
آفَاقُ المُسْتَقْبَلِ: دورنمای آینده / چشم‌انداز آینده.
آفَاقُ المَصْرَفِيَّةِ الإسْلامِيَّةِ: دورنمای بانکداری اسلامی/ چشم‌انداز بانکداری اسلامی.
آفَاقٌ سِياسِيَّةٌ: دورنمای سیاسی/چشم‌انداز سیاسی.
آفَاقٌ واسِعةٌ: دورنمای گسترده/ چشم‌انداز باز.
آفَةٌ زِرَاعِيَّةٌ: آفت نباتی / آفت کشاورزی / آفت گیاهی.
آكِلُ الحُبُوبِ: دانه خوار.
آكِلُ الحَرامِ: حرام خوار.
آكِلُ الحَسَاءِ: آش‌خور / سرباز آش‌خور.
آكِلُ الحَشَراتِ: حشره خوار.
آكِلُ الرِّبا: ربا خوار.
آكِلُ السَّمَكِ: ماهی خوار(پرنده).
آكِلُ العَسَلِ: عسل خوار(حیوان).
آكِلُ اللَّحْمِ: گوشتخوار / حیوان گوشتخوار.

آكِلُ النَّبَاتِ: گیاه خوار.
آكِلُ النَّمْلِ: مورچه خوار.
آكِلُ لُحُومِ البَشَرِ: آدم خوار.
آكِلُ الأعْشابِ: گیاه خوار.
الآكِلَةُ: خوره / بیماری پوستی.
آلَ إلـى[...]: به[...]بازگشت / منتهی شد به[...] / انجامید به [...]/ رسیدبه[...].
آلاتُ الحِلاقَةِ: وسایل آرایشگاه.
آلَةُ التَسْجِيلِ: ضبط صوت.
آلَةُ التَّصْوِيرِ: دوربین عکاسی.
آلَةُ الثَّقْبِ: دریل / سوراخ کن.
آلَةُ الحَاسِبَةِ: ماشین حساب.
آلَةُ الحَرْبِ: ماشین جنگی.
الآلَةُ الحَرْبِيَّةُ: ماشین جنگی.
آلَـةُ الحِلاقَـةِ الكَهْرُبائِيَّـةُ: ماشین ریش‌تراش برقی.
آلَةُ الحِلاقَةِ: ماشین ریش‌تراش / صورت‌تراش / ریش‌تراش.
الآلَـةُ الكَاتِبَـةُ: دستگاه تایپ / ماشین تایپ.
آلَةُ اللِّحَامِ: دستگاه لحیم کاری / هویه‌ی برقی.
آلَةُ النَّسْخِ: دستگاه کپی.
آلَةٌ صَمَّاءُ بِيَدِ الآخَرِينَ: آلت دست دیگران / بازیچه‌ی دیگران.
آلَمْتُ: ناراحت کردم / اذیت نمودم.
آلىٰ عَلىٰ نَفْسِهِ: متعهد شد / قول داد / سوگند خورد / قسم یاد کرد.
آلِيّاً: خود به خود / به طور خودکار / به صورت غیر ارادی.
آلِيّـاتُ التَّعَـاطِي: مکانیزم‌های برخورد / سازوکارهای تعامل.
آلِيّـاتُ تَبـادُلِ المَعْلوُمَـاتِ: مکانیزم‌های تبادل اطلاعات / سازوکارهای تبادل اطلاعات.
آلِيّاتُ تَنْفِيذِ المَشْروُعِ: راهکارهای اجرای پروژه.
آلِيّاتٌ قَانُونِيَّةٌ: ابزارهای قانونی.
آلِيّاتٌ لازِمَةٌ: سازوکارهای لازم.
آلِيّـاتٌ مُجَنْـزَرَةٌ: ماشین آلات زرهی.
آلِيّـاتٌ مخادِعَـةٌ: ساز و کارهای فریب کارانه.
آلِيّاتٌ مُعَقَّدَةٌ: سازوکارهای پیچیده.
الآلِيّاتُ: مکانیزم‌ها / سازوکارها.

الآلِيَّةُ: ابزار / سازوکار / راهکار / مکانیزم / طرزکار / دستگاه.

آلِيّ: دستگاه خودکار / خودکار / غیر ارادی/ خودرو/ اتوماتیک.

آماد: مدت‌ها.

آمالٌ مَمْدُودَةٌ: آرزوهای دور و دراز / رؤیاهای طولانی.

آمِرُ الدَّوْرِيَّةِ: فرمانده‌ی گشتی.

آمِرُ الفَوْجِ: فرمانده‌ی گردان.

آمِرُ اللِّواءِ: سرلشکر / فرمانده‌ی تیپ / سرتیپ.

آمِرُ المَوْقِعِ: فرمانده‌ی پایگاه.

آمُلُ بِالعَوْدَةِ يَوْماً مّا: امیدوارم یک روز بر گردی / امیدوارم یک روز برگردم.

آمین: چنین باد / خداکند / إن شاء اللّه.

آنَ الأوانُ لأنْ[...]: زمانِ آن فرا رسیده است که[...].

آنَ الأوانُ لِكَيْ[...]: زمانِ آن فرا رسیده است که[...].

الآنَ دَوْرُكَ: اکنون نوبت تو می‌باشد / حالا نوبت تو است.

آنَ دَوْرُكَ: نوبت تو می‌باشد / نوبت تو رسیده است.

الآنِسَةُ: دوشیزه / دختر خانم.

آنِيةُ المَطْبَخِ: ظرف آشپزخانه.

آنِيةٌ خَزَفِيَّةٌ: ظرف سفالی.

آنِيةٌ زُجَاجِيَّةٌ: ظرف شیشه‌ای.

آنِيةٌ فَخارِيَّةٌ: ظرف گِلی / ظرف سفالی.

آنِيةٌ فِضِّيةٌ: ظرف نقره‌ای.

آنِيةٌ مُطَلَّيَةٌ بالذَّهَبِ: ظرف طلاکاری شده.

آنِيّ: فوری/ سریع/ زود.

الآوِنَةُ الأَخِيرَةُ: برهه‌ی اخیر / به تازگی / اخیراً.

آيةُ الرَّوْعَةِ: شاهکار.

آيةُ الفَنِّ: شاهکار.

الآيَةُ: عبرت / علامت / معجزه / نشانه.

آيِسْ كريم: بستنی.

آيِسِيسْكُو: سازمان تربیت و فرهنگ و علوم سازمان ملل.

آيْقُونَةٌ: آیکن(کامپیوتر).

ب

باءَ بِالخَيْبَـةِ: نـا اميـد شـد / نوميـد گرديد / مأيوس شد.
باءَ بِالفَشَلِ: به شكست انجاميد / شكست خورد / با شكست مواجه شد.
البَابُ الآلِيُ: درب اتوماتيک / درب برقی.
بابا بُولُسُ الثاني: پاپ ژان پل دوم / رهبر كاتوليک‌های جهان.
بابا نُويل: بابا نوئل.
بَاتَ الأَمْنُ مَفْقُـوداً: امنيـت از بـين رفته است.
بَاتَ مِنَ المؤَكَّد: قطعی شده است / حتمی شده است.
بَـاتَ وَاضِـحاً: پُـر واضـح اسـت / روشن است / مشخّص است.
بِاتِّجـاه [...]: بـه طـرف [...] / بـه سوی [...].
بِاتِّحـادِ الآرَاءِ: بـه اجمـاع آرا / بـه اتفاق آرا.
بِاتِّفاقِ الآراء: به اتفاق آرا / به اجماع آرا.
بَاتَ يَهْذي: هذيان می‌گويد / چرت و پرت می‌گويد.
بَاحَ بِسَـرِيرَةِ نَفْسِـهِ: راز دل خـود را فاش نمود / حرف دل خود را بـرملا ساخت / سفره‌ی دلِ خود را باز كرد.
باحَةُ القِتَالِ: ميدان نبرد / صحنه‌ی جنگ / رزمگاه.
باحَـةُ جَامِعَـةِ طَهْـرانَ: محوطـه‌ی دانشگاه تهران.
باحِثٌ في شـؤُون الفَـنِّ: هنرپـژوه / پژوهشگر در حوزه‌ی هنر.
الباحِثُ: پژوهشگر / محقّق.
بِاخْتِصَارٍ: به صورت خلاصه / كوتاه / به صورت مختصر.

باخِرَةُ إِسْنَادٍ: کشتیِ کمکی / کشتیِ یدکی.
باخِرَةُ رُكَّابٍ: کشتی مسافربری.
بادٍ لِلْعَيَانِ: بدیهی است / روشن است / آشکار است / واضح است.
بِأَدَبٍ: مؤدّبانه / با احترام / محترمانه.
بادَرَ الفُرْصَةَ: فرصت را مغتنم شمرد / از فرصت استفاده کرد.
بَادَرْتُ: اقدام نمودم / ابتکار عمل به خرج دادم.
بَادَرَني: پیش دستی کرد / از من جلو زد / از من پیش افتاد.
البَادْمِنْتُونُ: بدمینتون (ورزش).
بادِئَ الأَمْرِ: در آغاز کار / ابتدا / ابتدای کار.
بَارَاغُواي: پاراگونه (کشوری است در آمریکای جنوی).
البارِجَةُ الحَرْبِيَّةُ: ناو جنگی / کشتی جنگی.
البارِحَةُ: شب گذشته / دیشب.
بارِدُ الدَّمِ: خون سرد / بی‌تفاوت.
بارِدٌ جِنْسِيّاً: سرد مزاجی / بی میلی جنسی.
بارِدَةُ المَشَاعِرِ: سرد مزاج.
بَارِقَةُ أَمَلٍ: بارقه‌ی امید / روزنه‌ی امید.
بارَكَ اللّٰهُ فِيكَ: آفرین / درود بر شما.
بَارُوكَةٌ، ج: بَارُوكَاتٌ: کلاه گیس / موی مصنوعی.
بازِلّا: نخود فرنگی.
بِاسْتِطَاعَتِهِ أَنْ[...]: می‌تواند که[...].
بِأَسْرَعِ مَا يُمْكِنُ: به سرعت هرچه تمام‌تر.
بِأَسْرِهِ: کاملاً / کلاً / همه.
بِأَسْرِهِم: همه‌ی آنان.
باسِلٌ: شجاع / قهرمان / دلیر / پهلوان.
باسِمٌ: خنده رو / خوشرو.
باسْوُردُ: پسورد / کلمه‌ی عبور(کامپیوتر).
البَاصُ: اتوبوس.
باطِلٌ عَنِ العَمَلِ: بی‌کار / فاقد شغل.

باطِنُ القَدَمِ: کف پا.
باطِنُ اليَدِ: کف دست.
باطُونٌ مُسَلَّحٌ: بتون آرمه.
باعَ بِالمَزادِ: حراج کرد / به صورت مزایده فروخت.
باعَةُ الضَّمائِرِ: خود فروشان / بی‌وجدانان.
الباعَةُ المُتَجَوِّلُونَ: دستفروشان / فروشندگان دوره‌گرد .
الباعةُ، مف: البائِعُ: فروشندگان.
باعتْ عِرضَهُا: خود فروشی کرد.
بِاعْتِبَارِهِ [...]: به عنوان [...].
بأغلبيةِ الأصواتِ: با اغلبیت آرا.
بِأَغْلَبِيَّةٍ سَاحِقَةٍ: با اکثریت قاطع.
باقةُ الزُّهُورِ: دسته گل.
باقَةُ الوَرْدِ: دسته گل.
باكِياً: گریان / گریه کنان / با حالت گریه.
بأكْمَلِهِ: همه‌ی آن / کلاً.
بالإجمالِ: به اختصار / به صورت کوتاه / به طور خلاصه.
بِالأَحْرَى: به طریق اولی.
بالِاشْتِراكِ مَعَ[...]: با مشارکتِ[...] / مشترکاً با[...] / به طور اشتراکی با[...].
بِالأَصَالَةِ عَنْ نَفْسِهِ: از طرف خودش / اصالتاً از سوی خودش .
بِالتَّأْكِيدِ: البتّه/ حتماً / قطعاً / مطمئناً / بدون شک.
بِالتَّالي: در نتیجه.
بالتِّرْحَابِ: با آغوش باز / با روی خوش.
بِالتَّرْكِيبِ الأَبْجَدِيِّ: به ترتیب حروف الفبا.
بِالتَّسَاوِي: به صورت مساوی / به طور برابر.
بِالحَرْفِ الأَوَّلِ: عیناً / دقیقاً / یک کلام .
بِالرَّغْمِ مِنْهُ: علی رغم میل باطنی او.
بِالرَّغْمِ: با وجود این‌که / علی‌رغم این‌که.
بِالسُّرعَةِ: عجله کن / زود باش / بجُنب / بدو/ با سرعت.
بِالسَّوِيَّةِ: به‌طور مساوی / به‌صورت یکسان.

بِالصُّدْفَة: به‌طور تصادفی/ به‌صورت تصادفی.
بالضَّبْطِ: دقیقاً / عیناً.
بالطَّبْعِ: البته / طبعاً / طبیعتاً.
بالطُّرُقِ الدِّبلُوماسِيَّةِ: به روش‌های دیپلماتیک.
بالطَّرِيقَةِ نَفْسِهَا: به همان شیوه.
بِالعَيْنِ المُجَرَّدَةِ: با چشم مجرد.
بالِغُ الأَهَمِّيَّةِ: بسیار بااهمیت.
بالِغُ الجِدِّيَةِ: بسیار جدّی.
بالِغُ الخُطُورَةِ: بسیار مهم / بسیار جدّی.
بالِغُ السُّرُورِ: کمالِ خرسندی / بسیار خوشحال / خیلی شادمان.
بالِغُ الكُلْفَةِ: بسیار پُرهزینه / خیلی گران / بسیار گران.
بِالفِعْلِ: عملاً / طبعاً .
باللّهِ عَلَيْكَ: تو را به خدا سوگند / شما را به خدا قسم می دهم.
بِاللّهِ: تو را خدا.
بِالنَّتِيجَةِ: در نتیجه / سرانجام / بلاخره / نهایتاً / در نهایت.
بالِيَةٌ: مندرس / فرسوده / کهنه.
بِإمْكَانِكَ أن[...]: می‌توانید که[...] / برای شما ممکن است که[...] / برای شما این امکان وجود دارد که[...].
بَانُورَامِيَّةٌ: سینمایی / پرده‌ی سینمایی.
باني النَّهْضَةِ: بنیانگذار نهضت / مؤسّس نهضت.
بَاهَ: افتخار کرد / مباهات نمود.
بَاهِتٌ: مات / بی‌رنگ.
بَاهِضُ الثَّمَنِ: گران قیمت.
البَائِدَةُ: کهنه / قدیمی / گوربه‌گور.
بائِعُ التَّجْزِئَةِ: خُرده فروش.
بائِعُ الجُمْلَةِ: جملسه فروش / عمده‌فروش .
بائِعُ الحَرِيرِ: حریرچی.
بائِعُ الحَلْوَى: شیرینی فروش / قنّاد.
بائِعُ الخَشَبِ: چوب فروش.
بائِعُ الخُضَرِ: سبزی فروش.
بائِعُ الخُمُورِ: باده فروش / می فروش / شراب فروش.
بائِعُ الزُّهُورِ: گل فروش.
بائِعُ السَّجّادِ: قالی فروش.

بائِعُ الصُّحُفِ: روزنامه فروش.
بائِعُ العُطُورِ: عطار / عطر فروش.
بائِعُ العَلْكَةِ: آدامس فروش.
بائِعُ الغِلالِ: علّاف.
بائِعُ القَطّاعِي: خرده فروش.
بائِعُ الكَبَدِ والقَلْبِ: جگرکی / جگر فروش.
بائِعُ المُجَوهَراتِ: جواهر فروش / طلا فروش.
بائِعُ المُكَسَّراتِ: آجیل فروش.
بائِعُ المَلوَحِيّاتِ: آجیل فروش.
بائِعُ الوُرُودِ: گل فروش.
بائِعٌ جَوّالٌ: فروشنده‌ی دوره گرد / دستفروش.
بائِعٌ دَوّارٌ: فروشنده‌ی دوره گرد / دستفروش .
بائِعُ لوازِمِ الخِياطَةِ: خرّازی فروش.
بائِعٌ مُتَجَوِّل: دستفروش / فروشنده‌ی دوره گرد.
بائِعُ المُفَرِّقِ: خُرده فروش.
بِبُطْءٍ: یواش / به آرامی / آهسته / به کُندی.
البَبّغاءُ: طوطی.
بَتّاتاً: قطعاً / به‌طور قطع و یقین / حتماً / هرگز / هیچ‌وقت / ابداً / هیچگاه.
بِتَحَفُّظٍ: دست به عصا راه رفتن / با ملاحظه کاری انجام دادن یا سخن گفتن / رعایت حال دیگران کردن / محافظه‌کارانه / محتاطانه / با احتیاط.
البِتْرُودُولّارَاتِ: دلارهای نفتی.
بِتْرُوكِيمْيَاوِيّاتِ: مواد پتروشیمی.
بِتَعْبِيرٍ آخَرَ: به تعبیری دیگر / به عبارتی دیگر.
بِتَوْقِيتِ جِرِنيِتس: به وقت گرینویچ.
بِتَوْقِيتِ غِرِينيِتش: به وقت گرینویچ.
بِتَوْقِيتِ مَكَّةَ المُكَرَّمَةِ: به وقت مکّه‌ی مکرّمه.
بَتُولُوجِي: پاتولوژی / آسیب شناسی.
بِتُهمةِ بَثِّ الأكاذيب: به اتهام نشر اکاذیب.

بَثٌّ إذاعيٌ مُبَاشِرٌ: پخش مستقيم راديويى.
بَثُّ الأَكاذِيبِ: پخش دروغ / نشراكاذيب
بَثُّ الألغامَ: مين‌گذارى كرد.
بَثُّ التَفْرِقَةَ بينَ[...]: تفرقه‌اندازى نمود در ميانِ[...].
البَثُّ الحَيُّ: پخش زنده / پخش مستقيم.
بَثُّ الدِّعَايَاتِ: شايعه پراكنى.
بَثُّ الفُرقَةِ: ايجاداختلاف / تفرقه‌افكنى.
البَثُّ المباشِرُ: پخش مستقيم / پخش زنده.
بَثُّ بُذُورَ الفُرقَةِ: ايجاد تفرقه / تفرقه‌افكنى.
بَثٌّ تَجْرِيبِيٌّ: پخش آزمايشى.
بَثٌّ تلفزيونى مُباشِرٌ: پخش مستقيم تلويزيونى.
بَثَّ: پخش كرد / منتشر نمود / پراكنده ساخت .
بُثُورُ الأنف: جوش بينى.
بُثُورُ الشَّفَةَ: جوش لب.
بُثُورُ الفَم: جوش دهان.
بجانِبِ العَيْن: چپ چپ نگاه كردن / با گوشه‌ى چشم نگاه كردن .
بِجِدٍّ وإخْلاصٍ: با دل و جان.
بُحُّ الصَّوتِ: صدا گرفتگى / گرفتگى صدا.
بحّار: دريانورد / ملوان.
البَحْثُ العِلْمِيُّ: تحقيق علمى / پژوهش علمى.
البَحْثُ المُتَقدِّمُ: جستجوى پيشرفته (كامپيوتر).
البَحْثُ عَنِ العَمَلِ: دنبال كار بودن / گشتن به دنبال كار.
البَحْثُ: پژوهش / تحقيق / كاوش / جستجو.
البَحْثُ: جستجو / سرچ (كامپيوتر).
بحُجَّةِ أَنَّ [...]: به دليل اين‌كه [...] / به بهانه‌ى اينكه [...].
بَحْرُ الأَبْيَضِ المُتَوَسِّطُ: درياى مديترانه.
بَحْرُ الأَحْمَرِ: درياى سرخ.
بَحْرُ البَلْطِيقِ: درياى بالتيک.
بَحْرُ الكَارَائِيبِ: درياى كارايب.

بَحْرٌ بِلاَ نِهَايَةٍ: دریای بی پایان / دریای بیکران.

بَحْرٌ عَرُوضِيٌّ: بحر عروضی.

بَحْرُ عُمَّانَ: دریای عمان.

بَحْرٌ مَفْتُوحٌ: دریای آزاد.

بَحْرٌ هَائِجٌ: دریای متلاطم.

بِحَرَارَةٍ: به گرمی.

البَحْرِيَّةُ الإِيرَانِيَّةُ: نیروی دریایی ایران.

البَحْرِيَّةُ: نیروی دریایی.

بِحَفَاوَةٍ: به گرمی.

بِحُكْمِ الضَّرُورَةِ: به ناچار / از سر ناعلاجی.

بِحَمَاسٍ: با حرارت / با حماسه / با شور و شوق.

بُحَيْرَةٌ اِصْطِنَاعِيَّةٌ: دریاچه‌ی مصنوعی.

بُحَيْرَةُ المِلْحِ: دریاچه‌ی نمک.

بُحَيْرَةُ تَرْبِيَةِ الأَسْمَاكِ: استخر پرورش ماهی.

البُحَيْرَةُ: برکه / آبگیر / دریاچه / استخر.

بِخَجَلٍ: شرمسارانه / آرام و بی‌صدا / با خجالت.

بَخَرُ الفَمِ: بوی بد دهان.

بَدْءُ العَدِّ التَّنَازُلِيُّ: آغاز شمارش معکوس.

البَدْءُ مِنَ الصِّفْرِ: شروع کردن از صفر / از صفر شروع کردن.

بَدا عَلَيْهِ الاِرْتِبَاكُ: پریشان شد / دستپاچه شد.

بِدَافِعِ كَسْبِ التَّأْيِيدِ السِّيَاسِيِّ: با انگیزه‌ی کسب پشتیبانی سیاسی.

بَدَّالُ الدَّرَّاجَةِ: پدال دوچرخه.

بَدَّالُ النُّقُودِ: صرّاف.

البَدَانَةُ: چاقی.

بِدَايَةُ الحَرْبِ: آغاز جنگ / ابتدای جنگ.

بِدَايَةُ الحَيَاةِ: آغاز زندگی / ابتدای زندگی.

بِدَايَةُ السَّنَةِ الدِّرَاسِيَّةِ: آغاز سال تحصیلی / ابتدای سال تحصیلی.

بِدَايَةُ الشَّبَابِ: آغاز جوانی / ابتدای جوانی.

بِدَايَةُ العَامِ الدِّرَاسِيِّ: آغاز سال تحصیلی / ابتدای سال تحصیلی.

البَدَائِلُ: جایگزین‌ها.

بَدَتْ شَوارِعُ المَدِينَـةِ شِـبْهَ خَالِيَـةٍ مِنَ المَارَّةِ: خیابان‌های شـهر تقریبـا خالی از مردم به نظر می‌رسد.

بَدَلُ الِاشْتِراكِ: قسط اشتراک / آبونمان.

بَدَلُ الإيجَارِ: قسط اجـاره / کرایـه‌ی منزل.

بَدَلُ الرَّاتِبِ: اضافه کاری.

بَدَلُ الضَّائِعِ: المثنی / اضافه / وقـت اضافه(فوتبال).

بَدَلَ أنَ[...]: به جای این که[...].

بَدَلاً مِنْ[...]: به جـای آنکـه [...] / به عوض آنکه [...].

بَدْلَةُ السَّهْرَةِ: لباس خواب.

بَدْلَةُ العَمَلِ: لباس کار.

بَدْلَةُ الغَطْسِ: لباس غواصی.

بَدْلَةٌ رِجَالِيَّةٌ: کت و شلوار مردانه .

بَدْلَةٌ رَسْمِيَّةٌ: لباس رسمی.

بَدْلَةٌ قِتَالِيَّةٌ: لباس رزمی.

بِدَوْرِهِ: به نوبه‌ی خود.

بِدُونِ اسْتِثْناءٍ: بدون استثنا / همـه / جملگی / همگی .

بِدُون انْقِطَاعٍ: پشت سـرهم / بـدون انقطاع / پیوسته.

بِدُونِ تَغْطِيَةٍ: آنتن نداشـتن / بـدون پوشش.

بِدُونِ تَوَقُّفٍ: فوراً / بدون توقف.

بِدُونِ سَابِقِ إنْذَارٍ: بدون هشدار قبلی.

بِدُونِ عَمَلٍ: بی کار / عاطل و باطل.

بِـدُونِ مُقَابِـلٍ: مجـانی / رایگـان / بلاعوض .

البِدُونُ: کسانی کـه مقـیم کشـوری هسـتند ولـی هنـوز دارای کـارت شناسایی وسایر مـدارکی کـه اثبـات کننده‌ی شهروند بـودن آنـان باشـد، نیستند.

بَدَوِيٌّ: بادیه نشین / صحرانشین .

بَدِيعٌ: بی‌نظیر / زیبا / شگفت‌انگیز.

البَدِيلُ الصَّالِحُ: جایگزین خوب.

البَدِيلُ: جایگزین.

بَدِينٌ وقَصِيرٌ: تُپُل.

بَدِينٌ: چاق / چلّه .

بَـذْرَةُ الشِّـقاقِ: تخـم دو دسـتگی / تخم نفاق .

بَذْرَةُ الوِفَاقِ: تخم آشتی.

بِذَرِيعَةِ أنّ [...]: بـه بهانـه‌ی اینکـه [...] / به دلیل اینکه [...].

بِذَرِيعَةِ: به‌بهانه‌ی.
بَذَلَ المَسَاعِيَ أو الجُهُود: تلاش فراوان نمود / کوشش بسیار کرد.
بَذَلَ جُهدَهُ: تلاش خود را کرد.
بَذَلَ كُلَّ مَا فِي وُسْعِهِ: تمام سعی خود را به خرج داد/ همه‌ی کوشش خود را به‌کار گرفت.
بَذَلَ وُسعَهُ: تلاش خود را کرد / سعی خود را نمود.
البُذُورُ المُعَقَّمَةُ: بذرهای اصلاح شده.
بَذِيُّ اللِّسَانِ: بدزبان / بددهن.
البَرَاءَةُ: بی‌گناهی / پاکی.
بَرَاثِنُ الاِستِعْمَارِ: چنگال استعمار.
البِراجْمَاتِيَّةُ: پراگماتیسم / عمل‌گرایی.
البَرَّادُ: آب سرد کُن / یخچال.
البَرَازِيلُ: برزیل (کشوری است در آمریکای جنوبی که پرجمعیت‌ترین کشور آن منطقه به حساب می‌آید).
البَرَاعَةُ فِي العَمَلِ: نوآوری در کار.
البَرَاعِمُ،ج: بَرعَم: شکوفه‌ها / غنچه‌ها.
البَرَامِجُ التَّمْهِيدِيَّةُ: برنامه‌های مقدماتی.
البَرَامِجُ المُشَجِّعَةُ: برنامه‌های تشویقی.
البَرامِجُ النَّوَوِيَّةُ الإيرانِيَّةُ: برنامه‌ی هسته‌ای ایران.
البَرَّايَةُ: مدادتراش.
بِرَأيِكَ: به نظر شما / به اعتقاد شما.
البَرْبَرِيَّةُ: وحشیگری / بربریّت / توحُّش.
البُرْتُغَالُ: پرتغال(کشوری است در غرب اروپا).
بُرْجُ الحِرَاسَةِ: برج نگهبانی / برج دیده بانی.
بُرْجُ السَّيْطَرَةِ: برج دیده بانی.
البِرجَاسُ: شمشیر بازی سواره.
البُرجْوَازِيَّةُ: بورژوازی / رفاه‌گرایی / شهرنشینی / سرمایه‌داری.
بِرحابَةِ الصَّدْرِ: با سعه‌ی صدر / با سینه‌ی فراخ / با آغوش باز.
بَرَّدَ الألَمَ: درد را کاهش داد.
البَرَدُ: تگرک.
بَرُدَتْ هِمَّتُهُ: همّت و اراده‌اش ضعیف شد / عزمش سُست گردید.

بِرِسبُولِيسُ: تخت جمشيد.
بِرَسْمِ الأمَانَةِ: امانت داده می‌شود.
بِرَسْمِ الإيجَارِ: اجاره داده می‌شود.
بِرَسْمِ البَيْعِ: به فروش می‌رسد.
بَرْشَلُونَةُ: بارسلون (پایتخت و پرجمعیت‌ترین شهر بخش خودمختار کاتالونیا در اسپانیا).
بَرْطِيلٌ: رشوه.
بِرِعَايَةٍ أَمِرِيكِيَّةٍ: با مدیریت آمریکا / تحت نظارت آمریکا.
البُرْغُوثُ: کک.
بُرْغِي وَصَامُولَةٌ: پیچ و مُهره.
بُرْقُعٌ: نقاب / روبند.
بَرْقُوقٌ: گوجه سبز.
بَرْقِيَّةُ التَّعْزِيَةِ: پیام تسلیت.
بَرْقِيَّةُ التَّهْنِئَةِ: پیام تبریک.
بَرْقِيَّةُ المُواسَاةِ: پیام همدردی.
البَرْقِيَّةُ: تلگراف / پیام.
البُرْكَانُ الخَامِدُ: آتشفشان خاموش.
بُرْكَانُ الغَضَبِ: آتشفشان خشم.
البُرْكَانُ النَّاشِطُ: آتشفشان فعّال.
البُرْكَانُ الهَائِجُ: آتشفشان فعّال.
البُرْكَانُ: آتشفشان.
البَرْمَائِيَّاتُ، مف: البَرْمَائِيُّ: دوزیستان.
البَرْمَجَةُ: برنامه‌ریزی.
البَرْمَجِيَّاتُ الخَبِيثَةُ: فایل‌های ویروسی (کامپیوتر).
البِرْمِيلُ: بشکه.
بَرنامَجُ الأَطْفَالِ: برنامه‌ی کودکان.
بَرنامَجُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ الإنمَائِيُّ: برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل.
بَرنامَجُ الغَذَاءِ العَالَمِيُّ: برنامه‌ی جهانی غذا.
بَرنامَجُ النَّفْطِ مُقَابِلَ الغَذَاءِ: برنامه‌ی نفت در برابر غذا.
بَرنامَجٌ مُتَلفَزٌ مُبَاشِرٌ: برنامه‌ی زنده‌ی تلویزیونی.
بَرنامَجٌ وَثائِقِيٌّ: برنامه‌ی مستند.
البَرنامَجُ: برنامه / نرم افزار (کامپیوتر).
بُرَنِيطَةُ القَشِّ: کلاه حصیری.
بُرُوتُوكُولٌ إضَافِيٌّ: پروتکل الحاقی.
بُرُولِيتَارِيا: پرولیتاریا / حکومت کارگری.
البَرِيدُ الإلِكْتُرُونِيُّ: ایمیل / پست الکترونیک.

البَرِيدُ الجَوِّيُّ: پُست هوایی.
بَرِيدُ الخُيُولِ السَّرِيعِ: اسب چاپار / چاپار.
بَرِيدٌ سَطْحِيٌّ: پُست عادی.
بَرِيدٌ عادِيٌّ: پُست عادی.
بَرِيدٌ مُسْتَعْجِلٌ: پُست اکسپرس.
بَرِيدٌ مُسَجَّلٌ: پُست سفارشی.
بَرِيدٌ مَضْمُونٌ: پُست سفارشی.
البَرِيدُ: پُست.
بريطانيا: انگلستان.
بَرِئَ مِنْ[...]: تبرئه شد از[...]/ مبرّا شد از[...].
بِزَّةٌ عَسْكَرِيَّةٌ: یونیفورم نظامی / لباس نظامی.
بِزَعَامَةِ [...]: به رهبریِ [...].
بُزُوغُ الإمْبَراطُورِيَّاتِ وَغُرُوبُهَا: ظهور و افول امپراطوری‌ها.
بِسَاطُ المُصَارَعَةِ: تشک کشتی.
بِسَاطُ جُودُو: تشک جودو.
بُسْتَانُ الكَرْمِ: تاکستان / باغ انگور.
البُسْتَانِيُّ: باغبان.
بِسُرعَةِ البَرْقِ: با سرعت برق / برق‌آسا.
بِسُرعَةِ[...]: به سرعت [...]/ به تندیِ [...].
بَسْطُ النُّفُوذِ: گسترشِ نفوذ.
بَسَطَ نُفُوذَهُ عَلَى[...]: نفوذ و سیطره‌اش را بر[...]گسترش داد.
بَسَطَ يَدَ المُسَاعَدَةِ إِلَى[...]: دست کمک را به سوی[...]دراز کرد.
بَسَطَ يَدَ المُسَاعَدَةِ لِـ[...]: دست کمک را برای[...]دراز کرد.
بِسُكُوتٍ: آهسته / بی صدا / آرام / یواش.
بَسْمَلَ: بسم اللّه الرحمن الرحیم گفت.
بِسُهُولَةٍ: به آسانی / به‌راحتی.
بَسِيطٌ: ساده / عادی / کم / متواضع / آسان / اندک.
بَشَاشَةُ الوَجْهِ: خوش‌رویی / گشاده‌رویی.
بِشَأْنِ [...]: درَ خصوص [...] / درباره‌ی [...].
بَشَائِرُ النَّصْرِ: نشانه‌های پیروزی / علایم پیروزی.
البَشَرَةُ: پوست.

البَشِعَةُ: وحشیانه / زشت.
بِشَكْلٍ تَجْرِيبِيٍّ: به‌صورت آزمایشی.
بِشَكْلٍ تِلْقَائِيٍّ: به‌صورت اتوماتیک.
بِشَكْلٍ فَاعِلٍ: به‌صورت مؤثر.
بِشَكْلٍ كَبِيرٍ: به شکل زیادی.
بِشَكْلٍ لا يُصَدَّقُ: به شکل باور نکردنی.
بِشَكْلٍ مُبَاشِرٍ: به‌صورت مستقیم / به شکل مستقیم.
بِشَكْلٍ مُلْفِتٍ لِلنَّظَرِ: به شکل توجّه برانگیز / به صورت قابل توجه.
البُصَاقُ: آب دهان.
بِصَدْرٍ رَحِيبٍ: با آغوش باز.
بِصَرْفِ النَّظَرِ: صرف نظر از.
بِصُعُوبَةٍ: به سختی / به زحمت.
بِصِفَةٍ رَسْمِيَّةٍ: به شکل رسمی / به صورت رسمی / به‌طور رسمی.
بَصَقَ الدَّمَ: خون بالا آورد.
بَصَقَ فِي وَجْهِهِ: به رویش تف انداخت/ تف انداخت به رویش.
البَصَقُ: تُف انداختن.
بَصَلَةُ الشَّعْرِ: پیاز مو.
بَصْمَةُ الإِصْبَعِ: اثر انگشت.
البَصْمَةُ: اثر انگشت.
بِصُورَةٍ إِسْتِثْنَائِيَّةٍ: به صورت استثنایی.
بِصُورَةٍ قَاطِعَةٍ: قاطعانه / به صورت قاطعانه / به طور قطعی.
بِصُورَةٍ مُشَرِّفَةٍ: آبرومندانه / به صورت آبرومندانه.
بِصُورَةٍ مُطَّرِدَةٍ: به‌صورت مستمر و پیوسته.
بِصُورَةٍ مُفَاجِئَةٍ: به‌صورت ناگهانی / ناگهان.
بِصُورَةٍ مُوجَزَةٍ: به‌طور خلاصه / کوتاه.
بِصُورَةٍ نِهَائِيَّةٍ: به صورت نهایی.
بَصِيصٌ مِنَ الأَمَلِ: ذرّه‌ای از امید / امید اندک.
البَضَاعَاتُ المُهَرَّبَةُ: کالاهای قاچاق.
بِضَاعَةٌ بِالأَمَانَةِ: کالای امانتی.
بِضَاعَةٌ عَالِيَةُ الجَوْدَةِ: کالای دارای کیفیت بالا/ کالای باکیفیّت.
بَضَائِعُ السُّوقِ المُشْتَرَكَةِ: کالاهای بازار مشترک.

بَضَائِعُ زَيْنِيَّةٌ: اشياء زينتی / کالاهای لوکس/ کالاهای تجمّلاتی.
بَضَائِعُ مَحْجُوزَةٌ: کالاهای توقیف شده.
بَضَائِعُ مَحْظُورَةٌ: کالاهای ممنوعه.
بَضَائِعُ مَرْجُوعَةٌ: کالاهای برگشتی.
البَضَائِعُ والسِّلَعُ: کالاها .
البُطْء: کُندی / آرامی / آهستگی.
بَطَارِيَّةُ الجَوَّالِ: باطری موبایل.
بَطَارِيَّةُ السَّيَّارَةِ: باطری ماشین.
البَطَاطَا: سیب زمینی.
بِطَاقَةُ الاِتِّصَالِ: کارت تلفن.
بِطَاقَةُ الأَحْوَالِ الشَّخْصِيَّةِ: کارت شناسایی.
بِطَاقَةُ الاِشْتِرَاكِ: کارت اشتراک.
بِطَاقَةُ الاِعْتِمَادِ الزَّكِيَّةُ: کارت اعتباری هوشمند.
بِطَاقَةُ الإِقَامَةِ الدَّائِمَةِ: کارت اقامت دایمی / گرین کارت.
بِطَاقَةُ الإِقَامَةِ: کارت اقامت.
بِطَاقَةُ الاِئْتِمَانِ: کارت اعتباری.
بِطَاقَةُ البَرِيدِ المُصَوَّرَةُ: کارت پستال.
بِطَاقَةُ التَّخْفِيضِ: کارت تخفیف.
بِطَاقَةُ التَّسْرِيحِ لِلدُّخُولِ في الجَلْسَةِ: کارت ورود به جلسه .
بِطَاقَةُ التَّسْرِيحِ مِنَ الخِدْمَةِ العَسْكَرِيَّةِ: کارت پایان خدمت.
بِطَاقَةُ التَّعْرِيفِ: کارت شناسایی.
بِطَاقَةُ التَّمْوِينِ: کالا برگ / کوپن.
بِطَاقَةُ التَّهْنِئَةِ: کارت تبریک.
البِطَاقَةُ الحَمْرَاءُ: کارت قرمز (فوتبال).
بِطَاقَةُ الدُّخُولِ: کارت ورود.
بِطَاقَةُ الدَّعْوَةِ: دعوتنامه / کارت دعوت.
بِطَاقَةُ الذَّاكِرَةِ: کارت حافظه.
بِطَاقَةُ الزَّوَاجِ: کارت عروسی.
بِطَاقَةُ الزِّيَارَةِ: کارت دعوت.
بِطَاقَةُ السَّحْبِ: کارت عابر بانک.
البِطَاقَةُ الصَّفْرَاءُ: کارت زرد (فوتبال).
بِطَاقَةُ العُضْوِيَّةِ: کارت عضویت.
بِطَاقَةُ اللُّجُوءِ: کارت پناهندگی.
بِطَاقَةُ المُعَايَدَةِ: کارت تبریک.
بِطَاقَةُ الهَاتِفِ الجَوَّالِ: سیم کارت.

بِطَاقَةُ الهُوِيَّةِ: کارت شناسایی.
بِطَاقَةٌ بَرِيدِيَّةٌ: کارت پستال.
بِطَاقَةٌ ذَكِيَّةٌ: کارت هوشمند.
بِطَاقَةٌ شَخصِيَّةٌ: کارت شناسایی.
بِطَاقَةُ فَالِنْتَيْن: کارت والنتاین.
بِطَاقَةُ فِيَزا: ویزا.
البَطَالةُ الفَصْلِيَّةُ: بیکاری فصلی.
البَطالةُ المُقَنَّعةُ: بیکاری پنهان.
البَطالةُ المَوْسِمِيَّةُ: بیکاری فصلی.
بَطالةُ نُقْصَانِ الطَّلَبِ: بیکاری به علت کاهش تقاضا.
بِطَانَةُ الثَّوبِ: آستر لباس.
البَطَّانِيَّةُ: پتو / ملحفه / رواندار.
البَطْبَطَةُ: صدای اردک.
بِطَرِيقِ البَرِيدِ : از طریق پُست / از راه پُست.
بِطَرِيقِ الصُّدْفَةِ: به‌طور تصادفی/ ناگهانی.
بَطْرِيقَةُ: پنگوئن.
بِطَرِيقَةٍ سِلْمِيَّةٍ: به روش مسالمت‌آمیز.
البَطْشُ: حمله‌ی ناگهانی / هجوم غافلگیرانه.

بَطَلُ الأَبْطَالِ: جهان پهلوان / قهرمانِ قهرمانان.
بَطَلُ الحَرْبِ: قهرمان جنگ.
بَطَلُ الدَّوْرِيِّ: قهرمان لیگ.
بَطَلُ الرِّوايَةِ: قهرمان داستان.
بَطَلُ العَالَمِ لِلْوَزْنِ الثَّقِيلِ: قهرمان سنگین وزن جهان.
بَطَلُ العَالَم لِوَزْنِ الرِّيشَةِ: قهرمان سبُک وزن جهان.
بَطَلُ الفِلْمِ: قهرمان فیلم.
البَطَلُ الوَطَنِيُّ: قهرمان ملّی.
بَطَلٌ عَالَمِيٌّ: قهرمان جهانی.
البَطَلُ، ج: أَبْطَالٌ: قهرمان / دلیر / شجاع / پهلوان.
بَطَلُ العَالَمِ فِي الوَثْبِ: قهرمان جهان در ماده‌ی پرش.
بَطْناً لِظَهْرٍ: پشت و رو.
بُطُولَاتُ كَأْسِ الكُؤُوسِ: قهرمانیِ جام در جام.
بُطُولَةُ الأَنْدِيَةِ الآسْيَوِيَّةِ: قهرمانیِ باشگاه‌های آسیا.
بُطُولَةُ التَّضَامُنِ الإِسْلَامِيَّةِ: جام قهرمانیِ همبستگی اسلامی.

بُطولَــةُ الجَامِعَــاتِ العَالَمِيَّــةِ لِلتَّايْكُوانْــدُو: مســابقات قهرمــانی تکواندو دانشگاه‌های جهان.

بُطُولَةُ الجَـائِزَةِ الكُبْـرىَ: قهرمـانی جایزه‌ی بزرگ.

بُطُولَــةُ العَــالَمِ لِلشَّــبابِ: قهرمــانیِ جوانان جهان.

بُطُولَةُ العَـالَمِ لِلنَّاشِـئِينَ: قهرمـانیِ نوجوانان جهان.

بُطُولَةُ العَالَمِ: قهرمانیِ جهان.

البُطُولَةُ العَالَمِيَّةُ: قهرمانیِ جهانی.

بُطولَـةُ الفَجْـرِ الدُّوَلِيَّـةُ لِلْمُلاكَمَـةِ: مسابقات قهرمانیِ بین‌المللی بوکس فجر.

بُطُولَــةُ الــوَزْنِ الثَّقِيــلِ: قهرمــانیِ سنگین وزن.

بُطُولَـةُ دُبَـی المَفْتُوحَـةُ لِلشَّـطْرَنْجِ: قهرمانیِ شطرنج آزاد دبی.

بُطُولَةُ كَأْسِ الكُؤُوسِ لِكُرَةِ القَـدَمِ: قهرمانیِ جام در جام فوتبال.

البُطُولَةُ: قهرمانی / پهلوانی .

البِطِّيخُ الأَحْمَرُ: هندوانه.

البِطِّيخُ الأَصْفَرُ: خربزه‌ی زرد.

البَطِينُ: شکمو.

بِعِبَارَةٍ أُخْرَى: به عبارت دیگر.

بَعَــثَ رُوحَ الحَيــاةِ فــي[...]: روح زندگی را در[...]دمید / زنده گردانـد [...].

البَعَثاتُ الدِّينِيَّةُ: هیئت‌های دینی.

البِعثَةُ التِّجَارِيَّةُ: هیئت بازرگانی.

البِعثَــةُ الدِّبلُوماسِــيَّةُ: هیئــت دیپلماتیک.

البِعثَةُ السِّيَاسِيَّةُ: هیئت سیاسی.

البِعثَةُ القُنْصُلِيَّةُ: هیئت کنسولی.

بَعُدَ الشَّرُّ: بَلا دور.

بَعْدُ: هنوز / تاکنون.

بُعْــدُ النَّظَــرِ: دور اندیشــی / عاقبت‌اندیشی / عاقبت‌نگری .

بُعْدُ الهِمَّةِ: بلند همّت بودن.

بَعْدَجُهْدٍ جَهِيدٍ: بعد از تلاش فراوان / پس از کوشش زیاد.

بَعْدَسُكُونُ الفِتَنِ: بعد از آرام شدن فتنه‌ها.

بَعْدَ غَدٍ: پس فردا.

بَعْضُ الأَحْيَانِ: بعضی وقت‌ها / گاه گاهی / گاهی اوقات.

بَعْضُ الأَوْقَاتِ: بعضی وقت‌ها / گاه گاهی / گاهی اوقات .
بَعْضَ الشَّيْءِ: کمي / مقداری / تاحدودی .
البَعُوضُ: پشه.
بَعُوضَةُ المَلاَرِيا: پشه‌ی مالاریا.
بَعِيدُ الأَثَرِ أَوِ النِّطَاقِ: دارای اثر عمیق و فراوان / دارای تأثیر گسترده.
بَعِيدُ الاِحتِمَالِ: دارای احتمال کم و اندک.
بَعِيدُ الأَمَدِ: دراز مدت.
بَعِيدُ الشَّأْوِ: بزرگ منش / بلند همّت.
بَعِيدُ الصِّيتِ: بلند آوازه / مشهور / معروف / شناخته شده.
بَعِيدُ الغَوْرِ: عمیق / ژرف.
بَعِيدُ المَدَى: دور بُرد.
بَعِيدُ المَنَالِ: دور از دسترس.
بَعِيدُ النَّظَرِ: دور اندیش / آینده نگر.
بَعِيدُ مَنَاطِ الهَمِّ: بلند پرواز / دارای همّت عالی.
بَعِيداً عَنْ ضَجَّةِ الأَوْلادِ: دور از سروصدای فرزندان.
بِعَيْنِهِ: خودش است / خودِ خودش.
البَغَاءُ: فاحشه‌گری / زناکاری / روسپیگری.
بِغَضِّ النَّظَرِ: بدون در نظر گرفتنِ / صرف نظر از[...].
بُغيَةَ: به‌خاطر / به منظور / به جهت.
بِفَارِغِ الصَّبْرِ: بی‌صبرانه.
بَقَايَا أَثَرِيَّة: آثار باستانی / آثار تاریخی.
بَقَايَا النِّظَامِ السَّابِقِ: بازماندگان رژیم سابق.
بَقْبُوقَةٌ: تاول.
البَقْدُونِسُ: جعفری.
بَقَرَةُ الوَحْشِ: گاو وحشی.
بَقَرَةٌ حَلُوبٌ: گاو شیرده.
بَقَرَةٌ وَحْشِيَّةٌ: گاو وحشی.
بَقشِيشٌ: بخشش / پاداش / انعام.
البُقَعُ النِّفطِيَّةُ: لکه‌های نفتی.
بُقَعٌ مِنَ النِّفْطِ: لکه‌های نفتی.
بُقعَةُ عَارٍ: لکه‌ی ننگ.
بِقَلبٍ مُفعَمَةٍ بِالحُبِّ: با دلی آکنده از عشق.
بِقَلَمِ[...]: به خامه‌ی[...] / به قلم [...].
بِقُوَّةٍ زَائدةٍ: با سرعت زیاد.

بَقِيَ حَيّاً: زنده می‌باشد.

بَقِيَ عَلَى قَيدِ الحَياةِ: در قید حیات است.

بِقِيمَةِ[...]: به ارزش[...] / به نرخ[...].

بُكْرَةً وأَصِيلاً: صبحگاهان و شامگاهان.

البُكْرَةُ: فردا / بامداد.

بِكُلِّ أَسَفٍ: با کمال تأسف / با تأسف فراوان.

بِكُلِّ رَغْبَةٍ: باکمال میل.

بِكُلِّ سُرُورٍ: با کمال مسرّت.

بِكُلِّ صَراحَةٍ: با صراحت تمام / با کمال صراحت.

بَكَى لِبُكَائِهِمْ: با آنان ابراز همدردی کرد.

بَكِّينُ: پکن (پایتخت چین).

بُكْرَةً وَعَشِيّاً: صبح و شب / صبحگاهان و شامگاهان.

بِكُلِّ تَحَفُّظٍ: دست به عصا راه رفتن / کاری را با ملاحظه انجام دادن / محتاطانه سخن گفتن / رعایت حال دیگران کردن / با احتیاط کامل.

بِلاَ أَدْنَى إِخْتِلافٍ: بدون کمترین اختلاف / بدون هیچ اختلافی.

بِلاَ إِرْتِيابٍ: بدون هیچ شک و شبهه‌ای.

بِلاَ اسْتِثْناءٍ: بدون استثنا.

بِلاَ انْقِطاعٍ: پشت سرهم / بدون انقطاع.

بِلاَ تَأْجِيلٍ: بدون تأخیر.

بِلاَ تَحَفُّظٍ: بدون ملاحظه / بدون احتیاط.

بِلاَ تَسْوِيفٍ: بدون تأخیر.

بِلاَ تَكْلِيفٍ: بدون رو دربایستی.

بِلاَ جَدْوَى: بدون فایده / بی‌فایده .

بِلاَ خَطَرٍ: بدون خطر.

بِلاَ داعٍ: بی‌دلیل / بی‌جهت .

بِلاَ شَكٍّ: بدون شک / قطعاً .

بِلاَ عِلاجٍ: بی‌درمان/ علاج‌ناپذیر.

بِلاَ مُبَرِّرٍ: بدون دلیل / بدون توجیه.

بِلاَ مَثِيلٍ: بی‌نظیر / بی‌مانند .

بِلاَ مُقَابِلٍ: مجانی / بِلاعوض.

بِلاَ نِقاشٍ: بی‌چون و چرا.

بِلاَ وَقْفَةٍ: فوراً / بدون توقف / بی‌درنگ.

بِلاَ هَوَادَةٍ: بدون درنگ / بدون تأخیر.

البِلاَدُ الأَجْنَبِيَّةُ: کشورهای خارجی / کشورهای بیگانه .

بِلاَدُ الأَكْرَادِ: سرزمین کردها.

بِلاَدُ التَّخَلُّفِ: کشورهای عقب مانده / ممالک عقب افتاده.

بِلاَدُ الغَرْبِ: کشورهای غرب / مغرب زمین.

بِلاَدٌ مُنْتِجَةٌ لِلنَّفْطِ: کشورهای تولید کننده‌ی نفت.

البَلاَدَةُ: کودنی / حماقت / خُل و چلی.

بِلاَطٌ مَلَكِيٌّ: دربار پادشاهی.

البِلاَطُ: دربار.

بِلاَطَةُ الضَّرِيحِ: سنگ قبر.

البَلاَغُ النِّهائِيُّ: آخرین هشدار / اولتیماتوم.

البَلاَغُ: بیانیه / ابلاغیه / اطلاعیه.

البَلاَغاتُ: اخبار / اطلاعات رسیده.

بَلْبَلَةٌ اِجْتِمَاعِيَّةٌ: آشفتگی اجتماعی / ناآرامی اجتماعی.

بَلْبَلَةُ الأَفْكَارِ: تشتت افکار / تشویش افکار / پریشانی افکار.

بِلْجِيكَا: بلژیک (کشوری است در اروپای شمالی که از بنیانگذاران اتحادیه‌ی اروپا به شمار می‌رود).

بِلْجِيكِيٌّ: بلژیکی / اهل بلژیک.

البَلَدُ الحَرَامُ: مکه / سرزمین حرام.

بَلَدُ المَنْشَأ: کشور محل تولد / زادگاه.

بَلَدُ باكستان الشَّقِيقَةُ: کشورِ برادر پاکستان.

البُلْدانُ المُتَنَامِيَةُ: کشورهای در حال رشد.

البُلْدانُ النَّامِيَةُ: کشورهای رشد یافته / کشورهای پیشرفته.

البَلَدِيَّةُ: شهرداری.

البَلْسَمُ: مرهم.

بَلْسَمَةُ الجُرْحِ: ملحم گذاشتن بر روی زخم.

البَلْطَةُ: تبر / تیشه.

البَلْطَجَةُ، مف: بَلْطَجِيٌّ: چماق به دستان / آشوبگران / اغتشاشگران / کسانی که در قالب لباس شخصی و به حمایت از حکومت‌ها با تظاهرات کنندگان درگیر شده و آنان را مورد ضرب و جرح قرار می‌دهند / لباس شخصی‌ها.

بِلُطْفٍ: به نرمی / به آرامی.
بَلَغَ الأَمْرُ (مِنْ فُلانٍ)كُلَّ مَبْلَغ: به نهایت سختی و فلاکت رسید.
بَلَغَ الأَمْرُ مَبْلَغَ الجِدِّ: موضوع جدی شد / قضیه بیخ پیدا کرد .
بَلَغَ الأَوْجَ: به اوج رسید.
بَلَغَ الثَّمَرُ: میوه رسید .
بَلَغَ الحُلُمَ: بالغ شد / به حد بلوغ رسید.
بَلَغَ الذِّرْوَةَ: به اوج رسید / به بالاترین حدّ ممکن رسید .
بَلَغَ السَّيْلُ الزُّبَى: کار از کار گذشت / کار بیخ پیدا کرد / کار مشکل شد / آب از سر گذشت.
بَلَغَ القِمَّةَ: به اوج رسید.
بَلَغَ بِهِ إِلَى[...]: او را به[...]رساند.
بَلَغَ رُشْدَهُ: بالغ شد / به سن رشد رسید.
بَلَغَ سِنَّ الحُلُمِ: به سن بلوغ رسید.
بَلَغَ سِنَّ الرُّشْدِ: بالغ شد / به سن رشد رسید.
بَلَغَ مِنَ العِلْمِ (أو فى العِلْمِ) مَبْلَغاً: از نظر علم و دانش به جایگاه والایی رسید.
بَلَغَ مُنْتَهَاهُ: به اوج خود رسید / به بالاترین حد رسید / به آخرین حد خود رسید.
بُلغاريا: بلغارستان (کشوری است در جنوب شرقی اروپا).
بَلَغَتْ مِنَ القُوَّةِ شَأْواً[...]: از حیث قدرت به جایی رسیده است که[...].
بِلغراد: بلگراد(پایتخت یوگسلاوی).
بَلِّغْ سَلامِي إِلَى[...]: سلام من را به[...] برسان .
بَلَغَهُ الخَبَرُ: خبر به او رسید.
بَلْقانُ: بالکان (شبه جزیره‌ای در جنوب شرقی اروپا که از شرق به دریای سیاه و دریای اژ، از غرب به دریای یونان و دریای آدریاتیک، از جنوب به دریای مدیترانه و از شمال به کوه‌های آلپ منتهی می‌شود) .
بَلْكُونُ: تراس / بالکون.
بَلى: چرا! / آری!
بِمَا أَنَّ[...]: بدان جهت که[...] / از آن‌جا که [...].

بِمَا فِيهَا: از جمله.
بِمَا فِي ذَلِکَ: از جمله.
بِمُجَرَّدِ أَنْ[...]: به محض این که[...] / به صرف این‌که [...].
بِمَعْزِلٍ عَنِ الأَخْلَاقِ: دور از اخلاق / بی‌اخلاق.
بِمُفْرَدِي: به تنهایی / خودم به تنهایی.
بِمِلْءِ اخْتِيَارِهِ: با اختیار کامل خودش.
البِنَاءُ الاِجْتِمَاعِيُّ: ساختار اجتماعی.
بِنَاءُ الثِّقَةِ: اعتماد سازی.
بِنَاءُ الذَّاتِ: خودسازی / خود پروری.
بِنَاءً عَلَى هَذَا: بنا بر این.
بِنَاءً عَلَى: بر اساس / برطبق.
البَنَّاءُ: سازنده.
بَنَاتُ الأَفْكَارِ: سخنان / گفته‌ها / رشته‌های سخن.
بَنَاتُ الشَّمْسِ: دختران آفتاب.
بَنَاتُ الفِكْرِ: آرا / نظریات.
بَنَاتُ النِّتِ: دختران اینترنتی.
بِنَايَةٌ فَخْمَةٌ: ساختمان باشکوه.
بِنْتُ الأَلْحَانِ: شراب / مَی / مشروب.
بِنْتُ الحَلَالِ: حلال زاده(مؤنث).
بِنْتُ الدَّهْرِ: مصیبت / پیشامد ناگوار.
بِنْتُ الشَّفَةِ: گفتار / کلمه / سخن / حرف.
بِنْتُ العِنَبِ: شراب / مَی / مشروب.
بِنْتُ العُنْقُودِ: شراب / مَی / مشروب.
بِنْتُ العَيْنِ: اشک.
بِنْتُ الكَرْمِ: شراب / مَی / مشروب.
بِنْتُ الوَقَاحَةِ: دخترگستاخ / دختر پُر رو.
بِنْتُ الهَوى: روسپی / فاحشه / زناکار.
بِنْتُ وَرْدَانَ: سوسک.
البِنْتَاغُون: پنتاگون / وزارت دفاع آمریکا.
البَنْجَرُ السُّكَّرِيُّ: چغندر قند.
البَنْجَرُ: تربچه‌ی سرخ.
البَنَدُورَةُ: گوجه فرنگی.

بُنْدُوقِيَّةُ الرَّشِّ: تفنگ شکاری / ته‌پُر / ساچمه‌زن.
بُنْدُوقِيَّةُ الهَواءِ المَضْغُوطِ: تفنگ بادی.
بُنْدُوقِيَّةُ رَشَّاشٍ: تفنگ شش لول / تیربار / رشّاش.
البُنْدُوقِيَّةُ: تفنگ / ونیز(یکی از شهرهای ایتالیا که به ساخت تفنگ مشهور است).
بِنْزِينٌ مُمْتَازٌ: بنزین سوپر.
بِنَصِّهِ وفَصِّهِ: عیناً / همان / دقیقاً.
بَنْطَلُونٌ: کُت.
بنغلادش: بنگلادش (کشوری است در جنوب قاره‌ی آسیا).
بَنْکُ الإدِّخَارِ: بانک ذخیره.
البَنْکُ الإسلاميُّ لِلتَّنْمِيَةِ: بانک توسعه‌ی اسلامی.
بَنْکُ الإصْدارِ: بانک صادرات.
البَنْکُ الأفْرِيقِيُّ لِلتَّنْمِيَةِ: بانک توسعه‌ی آفریقا.
البَنْکُ الأَهْلِيُّ: بانک ملی.
بَنْکُ البُنُوکِ: بانک مرکزی.
البَنْکُ التِّجارِيُّ: بانک تجارت.
بَنْکُ التَّسْلِيفِ: بانک اعتباری.
بَنْکُ التَّمْوِيلِ: بانک سرمایه‌گذاری.
بَنْکُ التَّنْمِيَةِ الآسْيَوِيَّةِ: بانک توسعه‌ی آسیا.
بَنْکُ الدَّمِ: بانک خون.
البَنْکُ الدُّوَلِيُّ: بانک جهانی.
بَنْکُ السُّؤَالِ: بانک سؤال.
البَنْکُ العَالَمِيُّ: بانک جهانی.
البَنْکُ المَرْکَزِيُّ: بانک مرکزی.
بَنْکُ المَعْلُومَاتِ: بانک اطلاعات.
البَنْکُ الوَطَنِيُّ: بانک ملی.
بَنْکُ تَنْمِيَةِ الصَّادِرَاتِ: بانک توسعه‌ی صادرات.
بَنْکٌ لا رِبَوِيٌّ: بانک بدون ربا.
بَنَما: پاناما (کشوری است در آمریکای مرکزی).
بَنُو الغَبْرَاءِ: فقرا / بینوایان / تهیدستان / خاکیان / خاک نشینان.
البُنُوكُ الإلِكْتُرونِيَّةُ: بانک‌های الکترونیک.
البُنَى التَّحْتِيَّةُ: زیر ساخت‌ها.
بُنِّيٌ غَامِقٌ: قهوه‌ای تند.

البُنيانُ الشَّامِخُ: بنای استوار / ساختمان مستحکم.
البُنْيَةُ الاِجْتِمَاعِيَّةُ: ساختار اجتماعی.
البُنْيَةُ الأَسَاسِيَّةُ: زیر بنایی.
البُنْيَةُ الاِقْتِصَادِيَّةُ: ساختار اقتصادی / زیر ساخت اقتصادی.
البُنْيَةُ التَّحْتِيَّةُ: زیر ساخت / زیر بنا.
البُنْيَةُ السِّيَاسِيَّةُ: ساختار سیاسی / زیر ساخت سیاسی.
البُنْيَةُ العَسْكَرِيَّةُ: ساختار نظامی / زیر ساخت نظامی.
البُنْيَةُ الفِكْرِيَّةُ: ساختار فکری / زیر ساخت فکری.
البُنْيَةُ: ساختار / زیربنا / زیر ساخت.
البُنيَوِيَّةُ: زیر بنایی / زیر ساختی.
بَني وَطَني: هموطنان.
بُنِّيٌّ: قهوه‌ای.
بَوَّابَةُ السُّوقِ: دروازه‌ی بازار / ورودی بازار.
بَوَّابَةُ المَدِينَةِ: دروازه‌ی شهر / ورودی شهر.
البَوَّابَةُ: دروازه / ورودی.
البَواخِرُ الإِسْنَادِيَةُ: کشتی‌های کمکی.
البوادِرُ: نشانه‌ها / علایم / آثار.
بَوادِرُ التَّغْيِيرِ: نشانه‌های تغییر / علایم تغییر / آثار تغییر.
بَواعِثُ القَلَق: دلایل و انگیزه‌ها ی نگرانی.
بُوتَقَةُ الاِمْتِحَانِ: بوته‌ی آزمایش.
البُوتَقَةُ الصَّغِيرَةُ: دایره‌ی کوچک.
البُوتَقَةُ الضَّيِّقةُ: دایره‌ی تنگ.
البُوتَقَةُ العَالَمِيَّةُ: دایره‌ی جهانی / حوزه‌ی جهانی.
بِوَجْهِ الإِجْمَالِ: مختصراً / به طور اجمال / به صورت کوتاه.
بِوَجْهِ الخُصُوصِ: به ویژه / به خصوص.
بِوَجْهٍ طَلِقٍ: با روی خوش / با روی باز.
بِوَجْهٍ عامٍّ: عموماً / به‌طور عام / بصورت کلّی.
بِوَجِيزِ العِبَارَةِ: به عبارت کوتاه.
بِوُدِّي أَنْ أَرَاكَ: دوست دارم تو را ببینم.

البُوذِيَّةُ: بودایيسم.
البُوذِيُّ: بودایی / پیرو آیین بودا .
بُورْصَةُ الأَوْرَاقِ المَالِيَّةِ: بورس اوراق بهادار.
بُورْمَا: برمه(کشوری است در جنوب شرق آسیا).
البُوسْنَةُ والهِرْسَكُ: بوسنی و هرزگوین.
البَوصَلَةُ: قطب‌نما / جهت‌نما .
بِوُضُوحٍ: به‌طور واضح / به‌صورت آشکار.
بُوظَةٌ بِالشُّوكُولَاتَةِ: بستنیِ شکلاتی.
بُوظَةٌ مَمْزُوجَةٌ: بستنیِ میوه‌ای.
البُوظَةُ: بستنی.
البُوفِيَّةُ: آبدارخانه.
بُوقُ السَّيارَةِ: بوق ماشین.
بَوْلُ الدَّمِ: ادرار خونی.
بَوْلٌ فِي الفَرَاشِ: ادرار در خواب / شب‌ادراری.
البُولُو: چوگان با اسب.
بُولُونيا: لهستان (کشوری است در مرکز اروپا).
بُولِيسُ الآدَابِ أَو الأَخْلَاقِ: پلیس ارشاد.
بُولِيسُ الجِنَائِيُّ: پلیس جنایی / پلیس قضایی.
بُولِيسُ الدُّوَلِيُّ: پلیس بین‌الملل/ اینترپُل.
البُولِيسُ السِّرِّيُّ: پلیس مخفی.
بُولِيسُ السَّيْرِ: پلیس راه.
بُولِيسُ المُرُورِ: پلیس راهنمایی ورانندگی.
بُولِيصَةُ التَأْمِينِ: بیمه نامه.
بُولِيصَةُ الشَّحْنِ: بارنامه.
بُولِيصَةُ الشَّحْنِ الجَوِّيِّ: بارنامه‌ی محموله‌ی هوایی.
بُولِيفيا: بولیوی (کشوری است در مرکز آمریکای جنوبی).
البُولِينْجُ: بولینگ (ورزش).
بُومْبَاي: بمبئی (از شهرهای بزرگ و اقتصادی هند).
بَوْنٌ شَاسِعٌ: تفاوت زیاد / اختلاف فاحش.
البُوَيْضَةُ: تخمک(پزشکی).
بَهَارَات: ادویه.
بِهَذَا الشَّأْنِ: در این باره / در این رابطه/ در این خصوص .

بَهِیُّ الطَّلْعَةِ: زیباروی/ خوش سیما.
بَهِیمِیَّة: حیوانی / همچون حیوانات.
بُؤْرَةُ الأَزْمَةِ: کانون بحران.
بُؤْرَةُ الاِهْتِمَامِ: کانون توجه.
بُؤْرَةُ التَّوَتُّرِ: کانون ناآرامی.
بُؤْرَةُ الحَيَاةِ: کانون زندگی.
بُؤْرَةُ الخَطَرِ: کانون خطر.
بُؤْرَةُ الزِّلْزَالِ: کانون زلزله.
بُؤْرَةُ الشَّرِّ: کانون شرّ / کانون فتنه.
بُؤْرَةُ العَدَسَةِ: کانون عدسی.
بُؤْرَةُ الفَسَادِ: کانون فساد.
بُؤْرَةُ القَلَقِ: کانون نگرانی.
اَلْبُؤْرَةُ، ج: اَلْبُؤَرُ: کانون .
البُؤَسَاءُ: بینوایان / فقرا / تهیدستان .
بَياضُ البَيْضِ: سفیده‌ی تخم مرغ.
بَياضُ الشَّعْرِ: سفیدی مو.
بَياضُ العَيْنِ: سفیدی چشم.
بَياضُ النَّهارِ: روز روشن.
بَياضُ الوَجْهِ: رو سفیدی / خوش خلقی / خُوش رفتاری.
بَياض اليَوْمِ وسَوَاد اللَّيْلِ: شبانه‌روز / روز و شب.
البَياضُ: سفیدی.
بَيَانٌ اِحْتِجَاجِیٌّ: بیانیه‌ی اعتراض آمیز.
البَيَانُ الأَوَّلُ: بیانیه‌ی شماره‌ی یک.
بَيَانُ الحَمُولَةِ: بارنامه.
بَيَانٌ سِيَاسِیٌّ: بیانیه‌ی سیاسی.
بَيَانُ شَحْنَةِ السَّفِينَةِ: بارنامه‌ی کشتی.
بَيَانٌ صَارِمٌ: سخن قاطع / بیانیه‌ی تند.
البَيَانُ: اطلاعیه / بیانیه.
البَيَانَاتُ الاِيجابِيَّةُ: سخنان مثبت.
بَيَانَاتُ الذَّاكِرَةِ: جزنیات حافظه (کامپیوتر) .
البَيَانَاتُ الرَّسْمِيَّةُ: تصریحات رسمی.
البَيَانَاتُ المُرْسَلَةُ: داده‌های ارسالی.
البَيَانَاتُ المُسْتَلَمَةُ: داده‌های دریافتی.
البَيَانَاتُ النَّارِيَةُ: سخنان آتشین.
البَيَانَاتُ: داده‌ها / سخنان / جزئیات / تصریحات.

بَيانِيٌّ: توصيفی.
البَيْتُ الأبْيَضُ: كاخ سفيد.
بَيْتُ الأَحْزَانِ: كلبه‌ی احزان / غمكده.
بَيْتُ الأَدَبِ: دستشويی / مستراح / مبال / سرويس بهداشتی.
بَيْتُ البَرَاعِمِ: خانه‌ی شكوفه‌ها.
بَيْتُ البِغَاءِ: كاباره / فاحشه خانه.
بَيْتُ الحَرَامِ: خانه‌ی كعبه.
بَيْتُ الخَلاءِ: توالت / سرويس بهداشتی / دستشويی / مستراح / مبال .
بَيْتُ الدَّاءِ: معده.
بَيْتُ الدَّعَارَةِ: خانه‌ی فساد، خانه‌ی فحشا / كاباره / فاحشه خانه.
البَيْتُ السَّعِيدُ: خانواده‌ی خوشبخت.
البَيْتُ العَتِيقُ: خانه‌ی كعبه.
بَيْتُ العَنْكَبُوتِ: خانه‌ی عنكبوت.
البَيْتُ القَصِيدُ: شاه بيت.
بَيْتُ القِيَادَةِ: بيت رهبری.
بَيْتُ اللّٰهِ: خانه‌ی خدا.
بَيْتُ المَالِ: بيت‌المال.
بَيْتُ المَجَانِينِ: تيمارستان/ ديوانه خانه.
بَيْتُ المَدَرِ: چادر / خيمه.
بَيْتُ المُقَدَّسِ: بيت‌المقدس.
بَيْتُ النَّمْلِ: خانه‌ی مورچه.
بَيْتُ الوَبَرِ: چادر / خيمه.
بَيْتُ الهَدَايا: سرای كادو.
بَيْتُ اليَتَامَى: يتيم خانه / پرورشگاه ايتام.
بَيْتٌ جاهِزٌ: خانه‌ی پيش ساخته / منزل مبله.
بَيْتٌ رِيفِيٌّ: خانه‌ی ييلاقی.
بَيْتٌ زُجَاجِيٌّ: خانه‌ی شيشه‌ای.
بَيْتُ شِعْرٍ: يک بيت شعر.
بَيْدَأَنَّ [...]: اما / ليكن.
بِيرَةٌ: آب جو.
البَيْرَقُ المُرَفْرَفُ: پرچمِ بر افراشته.
بِيرمِنْغَهامُ: بيرمنگام(شهری در وسط انگلستان).
بِيرُو: پرو(كشوری است در آمريكای جنوبی).
البِيرُوقْرَاطِيَّةُ: كاغذ بازی / بروكراسی.
البَيسْبُولُ: بيسبال (ورزش) .

بَيَّضَ الآنِيةَ النُّحَاسِيَّةَ: ظروف مسی را جلا داد.
بَيَّضَ الجِدَارَ بِمَادّةٍ مُبَيِّضَةٍ: دیوار را با مادهی سفیدکننده سفید کرد.
بَيَّضَ الكِتَابَةَ أوِ المَقَالَ: نوشته یا مقاله را پاک نویس کرد.
بَيَّضَ اللّٰهُ وَجْهَهُ: خداوند رویش را سفید گرداند.
بَيْضٌ مَسْلُوقٌ: تخم مرغ آب پز.
بَيْضٌ مَقْلِيٌّ مَمْزُوجٌ صَفَارُهُ بِبَياضِهِ: تخم مرغ عسلی.
بَيْضٌ مَقْلِيٌّ: تخم مرغ املت.
البَيْضُ: تخم مرغ.
البِيْضُ: زنان زیبا / شمشیرها.
بَيْضَةٌ بِصَفَّارَيْنِ: تخم مرغِ با دو زرده.
بَيَّضْتَ وَجْهِي: رویم را سفید گرداندی.
البَيْطارُ: دامپزشک.
البَيْعُ الآجِلُ: فروشِ با تأخیر.
البَيْعُ الجَبْرِيُّ: فروشِ اجباری / فروشِ از طریق مراجع قضایی.
البَيْعُ العَاجِلُ: فروشِ فوری.
بَيْعُ العِرْضِ: خود فروشی / روسپیگری.
البَيْعُ القَطّاعِيُّ: خرده فروشی.
بَيْعُ النَّسِيئَةِ: فروشِ نسیه.
البَيْعُ النَّقْدِيُّ: فروشِ نقدی.
البَيْعُ بِالإيجَارِ: اجاره به شرط تملیک.
البَيْعُ بِالتَّجْزِئَةِ: خرده فروشی.
بَيْعٌ بِالتَّقْسِيطِ: فروش قسطی.
البَيْعُ بالجُمْلَةِ: جمله فروشی / عمده فروشی.
بَيْعٌ بِالدَّينِ: فروش نسیه.
البَيْعُ بِالمَزادِ: فروش از طریق مزایده.
بَيْعٌ مُفَرّقٍ: خردهفروشی.
بَيعَةٌ رابِحَةٌ: فروش سودآور.
بِيلْ جِيتْسُ: بیل گیتس (طراح مایکروسافت).
البِيلْيَارْدُ: بیلیارد (ورزش).
بَيْنَ الأُمَمِ: جهانی / بینالمللی.
بَيْنَ الآوِنَةِ والأُخْرَى: هر از چندگاهی / گاه گاه / بعضی اوقات.

بَيْنَ الآوِنَةِ والآوِنَة: هر از چندگاهی / هر چند مدت یک بار / گاه گاه / بعضی اوقات.

بَيْنَ الحِينِ والحِينِ: گاه گاه / هر از چندگاهی / بعضی اوقات.

بَيْنَ الفَيْنَة والأُخْرَى: هر از چندگاهی / گاه گاه / بعضی اوقات.

بَيْنَ القَوْسَيْنَ: در میان پرانتز.

بَيْنَ حِينٍ وآخَر: هر از چندگاهی / گاه‌گاه / بعضی اوقات / گاهی اوقات.

بَيْنَ فَتْرَةٍ وأُخْرَى: هر از چندگاهی / گاه گاه / بعضی اوقات.

بَيْنَ فَيْنَةٍ وأخرى: گاه‌گاه / هر از چندگاهی / هر چند وقت یک بار.

بَيْنَ وَقْتٍ وآخَر: هر از چند گاهی / گاهی اوقات / هر چند مدت یک بار.

البِينْج بُونْجُ: تنیس روی میز / پینگ پنگ.

بَيْنما: در حالی که.

البِيُوتِكْنُولُوجِيَّةُ: بیوتکنولوژی.

البِيُولُوجِيَّةُ: بیولوژیک.

بِيُونْغ يَانغ: پیونگ یانگ(پایتخت کره‌ی شمالی).

البِيئَةُ الاِجْتِمَاعِيَّةُ: محیط اجتماعی.

البِيئَةُ الذَّكِيَّةُ: محیط هوشمند.

البِيئَةُ الطَّبِيعِيَّةُ: محیط طبیعی.

البِيئَةُ المُنَاسِبَةُ: فضای مناسب.

البِيئَةُ: محیط زیست.

بِئْرُ المَاءِ: چاه آب.

بِئْرُ النَّفْطِ: چاه نفت.

بِئْرُ نَفْطِيٌّ: چاه نفطی.

ت

تابَعَ: ادامه داد / افزود / اضافه کرد.
تابَعَهُ فـي ذٰلِـکَ: در آن مـورد از او پیروی کرد.
تَأْبی: سر باز می‌زند / ابـا مـی‌کنـد / نمی‌پذیرد / امتناع می‌ورزد.
تَأَجَّجَتِ الحَرْبُ: جنگ شعله‌ور شد.
تَأَجَّجَتْ نـارُ الحَـرْبِ: آتـش جنـگ بـر افروخته شد.
تَاجِرُ التَّجزئَةِ: خـرده فـروش / تـک فروش.
تَاجِرُ الرَّقيقِ: برده فروش.
تَـاجِرُ الفَوَاكِـهِ المُجَفَّفَـةِ: خشـکبار فروش / آجیل فروش.
تَأْجِيجُ العَصَبِيَّاتِ: شعله‌ور ساختن آتش فرقه گرایی.
تَأْجيجُ نَـارِ الغَضَـبِ: بـر افـروختن آتش خشم.
تَأْجِيرُ السَّيَّارَةِ: کرایه کردن ماشـین/ اجاره کردن ماشین.
تأجيـلُ الـدَّفْعِ: تقسـیط کـردن / به‌صورت اقسـاط پرداخـت نمـودن / قسطی پرداخت کردن.
تأجيـلُ تَنفِيـذِ الحُكْـمِ: بـه تـأخیر انداختن اجرای حکم.
التَأْجِيلُ: به تأخیر انداختن.
التَّآخُمُ: هم مرز بودن / همجـواری / مجاورت داشتن.
التَّآخِي: برادری.
تَأْدِيَةُ الغَرامَةِ: پرداختِ جریمه.
تَأْدِيَةُ اليَمِينِ: ادای سوگند.
التَّأْرِيخُ الأَسْوَدُ: تاریخ سیاه.
تَأْرِيخُ الإصْدَارِ: تاریخ صدور.
تَأْرِيخُ الاِنْتَاجِ: تاریخ تولید.
تَأْرِيخُ الاِنْتِهَاءِ: تاریخ انقضاء.

تَأْرِيخُ الحَرْبِ: تاریخ جنگ.
تَأْرِيخُ الحَضَارَةِ: تاریخ تمدن.
تَأْرِيخُ الصُّنْعِ: تاریخ ساخت.
التَّأْرِيخُ المَجْهُولُ: تاریخ فراموش شده.
تَأْرِيخُ المِيلادِ: تاریخ تولد.
تَأْرِيخُ الوِلادَةِ: تاریخ تولد.
تَأْرِيخُ اِنْتِهَاءِ الصَّلَاحِيَّةِ: تاریخ انقضای مصرف.
التَّآزُرُ: همیاری / همکاری / پشتیبانی / حمایت.
التَّأَزُّمُ الاِقْتِصَادِيُّ: بحران اقتصادی.
التَّأَزُّمُ السِّيَاسِيُّ: بحران سیاسی.
التَّأَزُّمُ الفِكْرِيُّ: بحران فکری.
تَأْشِيرَةُ الاِجْتِيَازِ: ویزای عبور [از کشوری].
تَأْشِيرَةُ الدُّخُولِ: ویزای ورود.
تَأْشِيرَةُ السَّفَرِ: ویزای مسافرتی.
تَأْشِيرَةُ المُرُورِ: ویزای عبور [از کشوری].
تَأْشِيرَةُ ترانزیت: ویزای عبور [از کشوری].
التَّأْشِيرَةُ لِمَرَّةٍ وَاحِدَةٍ: ویزای یک بار وارد شدن [به کشوری].
التَّأْشِيرَةُ: ویزا.
تَأْصِيلُ سِيَادَةِ الشَّعْبِ: تحکیم مردم سالاری.
التَّأْصِيلُ: اصالت بخشیدن.
التَّأَقْلُمُ: خو گرفتن / عادت نمودن / منطقه‌ای فکر کردن / در چارچوب منطقه عمل نمودن / هماهنگ شدن / سازگار شدن.
التَّآكُلُ: زنگ زدگی / خود خوری.
التَّأَلُّقُ: درخشش / جلوه‌گری.
تَأَلَّمْتُ كَثِيراً: بسیار ناراحت شدم.
التَّالِي: بعدی / صفحه‌ی بعدی.
تَأْلِيبُ الرَّأْيِ العَامِّ: تهییج افکار عمومی / تحریک افکار عمومی.
تَأْلِيفُ الحُكُومَةِ: تشکیل حکومت.
تامُّ التَّفْوِيضِ: تام الاختیار / دارای اختیارات کامل.
التَّآمُرُ عَلَى البِلَادِ: توطئه علیه کشور.
التَّآمُرُ: توطئه چینی / دسیسه چینی.
تَأْمِيمُ الأَرَاضِي: ملی سازی اراضی.
تَأْمِيمُ الاِقْتِصَادِ: ملی کردن اقتصاد.
تَأْمِيمُ البُنُوكِ وَالشَّرِكَاتِ: ملی کردن بانک‌ها و شرکت‌ها.

تَأْمِيمُ التِّجَارَةِ: ملی کردن تجارت.
تَأْمِيمُ الصَّنائِعِ: ملی کردن صنعت.
تَأْمِيمُ المُؤَسَّسَاتِ: مِلی کردن مؤسّسات و سازمانها.
تَأْمِيمُ صَنْعةُ البِتْرُولِ: ملی کردن صنعت نفت.
التَّأْمِيمُ: دولتی سازی / ملی کردن.
التَّأْمِينُ الاِجْتِمَاعِيُّ: بیمه‌ی تأمین اجتماعی.
تَأْمِينُ الأَشْخَاصِ: بیمه‌ی شخص ثالث.
تَأْمِينُ الأَشْيَاءِ: بیمه‌ی حوادث.
التَّأْمِينُ الإِضَافِيُّ: بیمه‌ی تکمیلی.
تَأْمِينُ الإِعْسَارِ: بیمه برای زمانی که بدهکار نتواند بدهی خود را بپردازد.
التَّأْمِينُ الإِلْزامِيُّ: بیمه‌ی اجباری.
التَّأْمِينُ التَّحْصِيلِيُّ: بیمه‌ی تحصیلی.
التَّأْمِينُ الجَوِّيُّ: بیمه‌ی هوایی.
تَأْمِينُ السَّيَّارَةِ: بیمه‌ی ماشین.
التَّأْمِينُ الصِّحِّيُّ: بیمه‌ی سلامت.
التَّأْمِينُ المَالِيُّ: بیمه‌ی مالی.
تَأْمِينُ المُسَافِرِ: بیمه‌ی مسافر.
التَّأْمِينُ الوَطَنِيُّ: بیمه‌ی ملی.
التَّأْمِينُ ضِدَّ البَطَالَةِ: بیمه‌ی بیکاری.
التَّأْمِينُ ضِدَّ الحَرِيقِ: بیمه‌ی آتش سوزی.
التَّأْمِينُ ضِدَّ الحَوَادِثِ: بیمه‌ی حوادث.
التَّأْمِينُ عَلَى الحَيَاةِ: بیمه‌ی عمر / بیمه‌ی زندگی.
التَّأْمِينُ عَلَى العَمَلِ: بیمه‌ی بیکاری.
التَّأْمِينُ غَيْرُ المَحْدُودِ: بیمه‌ی نامحدود/ بیمه‌ی طلایی.
التَّأْنِيبُ: سرزنش / ملامت / لومه کردن.
التَّأَهُّبُ القُصْوَى: آماده باش کامل.
التَّأَهُّلُ: شایستگی / راهیابی.
تأْهِيلُ السَّجِينِ: باز پروریِ زندانی.
التَّأْهِيلُ: صلاحیت دار نمودن / بازپروری.
التَّايْكُوانْدُو: تکواندو (ورزش).
تَبّاً لَکَ: دستت بشکند / لعنت بر تو! / لعنتی.

تَبادُلُ الآراءِ: مبادله‌ی آرا / تبادل آرا.
تَبادُلُ الأَسْرَى: مبادله‌ی اسرا / تبادل اسرا.
التَّبَادُلُ التِّجَارِيُّ: مبادله‌ی تجاری / روابط تجاری.
التَّبَادُلُ الثَّقَافِيُّ: مبادله‌ی فرهنگی / روابط فرهنگی.
تَبادُلُ السِّلَعِ: مبادله‌ی کالا / تبادل کالا.
تَبادُلُ المَعْلُومَاتِ: مبادله‌ی اطلاعات / تبادل اطلاعات.
تَبادُلُ الوَقُودِ النَّوَوِيِّ: مبادله‌ی سوخت هسته‌ای / تبادل سوخت هسته‌ای.
تَبادُلُ وُجَهَات النَّظَرِ: تبادل دیدگاه‌ها / مبادله‌ی دیدگاه‌ها.
تَبايُنٌ كَبِيرٌ: اختلاف بزرگ.
تَبَجَّحَ: افاده کرد / لاف زد/ پُز زد.
التَّبَجُّحُ: لاف زدن / افاده کردن/ پُز زدن.
التَّبْجِيلُ: گرامیداشت / بزرگداشت.
تبدِيلُ الضِّمادِ: عوض کردن باند زخم / عوض کردن پانسمان.
التَّبَرُّجُ: به نمایش گذاشتن زیبایی‌های جسم از سوی زن / بدحجابی / بی‌حجابی.
التَّبَرُّعُ بِالدَّمِ: اهدای خون.
التَّبَرُّعَاتُ المَالِيَّةُ: کمک‌های مالی.
التَّبَرُّعات، مف: التَّبَرُّعُ: کمک‌های داوطلبانه / صدقه / نیکی.
تبرِئَةُ المُذْنِبِ: مبرّا ساختن گناهکار.
تَبْرِيدُ الوَضْعِ: آرام کردن وضعیت / ایجاد آرامش.
التَّبْرِيرُ: توجیه کردن.
التَّبْرِيرَاتُ الوَاهِيَةُ: توجیهات واهی و پوچ.
تَبْعَثُ عَلَى الضَّحْكِ: موجب خنده است / خنده آور است / مضحک است.
التَّبعِيَّةُ لِلْأَجَانِبِ: تبعیت از بیگانگان / وابستگی به بیگانگان / دنباله‌روی بیگانگان .
التَّبَعِيَّةُ لِلْخَارِجِ: وابستگی به خارج / تبعیت از خارج.
التَّبَعِيَّةُ: دنباله روی / وابستگی / اطاعت کورکورانه.
تَبْقَى خَنْجَراً فِي خَاصِرَةٍ[...]: خنجری در پهلوی[...]خواهد ماند.

تَبْكِيتُ الضَّمِيرِ: ساكت كردن وجدان / خاموش كردن وجدان.
التَّبْلِيغُ: خبر دادن / مطّلع نمودن / اطلاع دادن / باخبرساختن.
تَبَنّى الشَّكْوَى: شكايت كرد.
تَبَنَّى قَرَاراً: تصميم گرفت.
تَبَنَّى اليُورُو: يورو را پايه و اساس [معاملات اقتصادى] قرار داد.
تَبَنَّى: به عهده گرفت.
التَّبَوُّلُ اللاإرَادِيُّ: شب ادرارى.
تَبْيِيضُ الأَرُزِّ: شاليكوبى.
تَبْيِيضُ الأَسْنَانِ: سفيد كردن دندان / جرم گيرى دندان.
تَبْيِيضُ الأَمْوَالِ: پول شويى.
تَبْيِيضُ البَشَرَةِ: سفيدكردن پوست / ماليدن مواد سفيدكننده به پوست .
تَبْيِيضُ البَيْتِ: سفيد كارى خانه.
تَبْيِيضُ الخَضْرَاوَاتِ: آب پز كردن سبزيجات.
تَبْيِيضُ القِدْرِ: جلا دادن به ديگ مسى.
تَبْيِيضُ المُسْوَدَّةِ: پاک نويس كردن پيش نويس.
التَّبْيِيضُ: جرم‌گيرى / سفيدكارى / جلا دادن / آب پز كردن / پاک‌نويس كردن .
التَّتَارُ: تاتار / مغول.
تَتَبَرقَعُ: نقاب به چهره مى‌زند/ روبند مى‌بندد.
تَتَجَاوَبُ: هماهنگ مى‌شود / همسو مى‌گردد.
تَتَرَاوَحُ: در نوسان است .
تَتَرَنَّحُ مِن وَطْأَتِهِ: از دست آن ناله مى‌كند / از شدت آن مى‌نالد.
تَتَضَوَّرُ جُوعاً: از شدت گرسنگى به خود مى‌پيچد.
تَتَطَلَّبُ: ايجاب مى‌كند / مى‌طلبد.
تَتَعَرَّضُ: دچار مى‌شود / در معرضِ [...] قرار مى‌گيرد.
تَتَقَلَّصُ: كاهش مى‌يابد.
تَتَقَوَّضُ هَذَا الكِيَانُ: اين رژيم را از درون متلاشى خواهد كرد.
التَّتِمَّةُ فِي صَفْحَةِ[...]: باقيمانده‌ى مطلب در صفحه‌ى[...] / ادامه در صفحه‌ى [...].
التَّتْوِيجُ: تاج گذارى.

تُتِيحُ لِلْإِنْسَانِ: برای انسان این فرصت را فراهم می‌آورد که[...].
تثاءَبَ: خمیازه کشید.
التَّثَبُّتُ: تحقیق کردن / مطمئن شدن از راست و درست بودن چیزی.
تُثْبِتُ: ثابت می‌کند / نشان می‌دهد.
تَثْبِيتُ الأَثْمَانِ: تثبیت قیمت‌ها / ثابت نگه داشتن قیمت‌ها.
تَثْبِيتُ الأَسْعَارِ: تثبیت قیمت‌ها / ثابت نگه داشتن قیمت‌ها.
تَثْبِيتُ البَرْنَامِجِ: نصب برنامه (کامپیوتر).
التَّثْمِينُ: ارزشیابی / قیمت‌گذاری / نرخ‌گذاری.
تَجَاذَبَ عَنْ أَطْرافِ الحَدِيثِ: از این در و آن در حرف زد.
التَّجَاذُبَاتُ الإِقْلِيمِيَّةُ: کشمکش‌های منطقه‌ای.
التَّجَاذُبَاتُ الدُّوَلِيَّةُ: کشمکش‌های جهانی.
التَّجَارِبُ النَّوَوِيَّةُ تَحْتَ الأَرْضِ: آزمایش‌های اتمی زیر زمینی.
التَّجارِبُ النَّوَوِيَّةُ: آزمایشات هسته‌ای.
التِّجَارَةُ الإِلِكْتُرُونِيَّةُ: تجارت الکترونیک.
تِجَارَةُ التَّجْزِئَةِ: تک فروشی.
التِّجَارَةُ الحُرَّةُ: تجارت آزاد.
التِّجَارَةُ الخَارِجِيَّةُ: تجارت خارجی.
التِّجَارَةُ الدُّوَلِيَّةُ: تجارت جهانی.
تِجَارَةُ الرَّقِيقِ: برده فروشی.
التِّجَارَةُ العَابِرَةُ: تجارت ترانزیت.
التِّجَارَةُ العَالَمِيَّةُ: تجارت جهانی.
التِّجَارَةُ المُحَرَّمَةُ: قاچاق / معاملات غیرقانونی.
التِّجَارَةُ المَحْظُورَةُ: تجارت غیرقانونی.
التَّجاعِيدُ: چین و چروک.
تِجَاهَ: برابر / روبه‌رو / جلو / در برابرِ / در قبالِ.
تَجَاهُلُ الحَقَائِقِ: نادیده گرفتن حقایق / انکار حقایق.
تجاهُلُ الرَّأيِ العَامِّ: نادیده گرفتن افکار عمومی / بی اعتنایی به افکار عمومی.

تَجَاهُلُ الضُّغُوطِ الدَّوْلِيَّةِ: نادیده گرفتن فشارهای بین‌المللی / بی‌اعتنایی به فشارهای بین‌المللی.

تَجَاهُلُ المُعْتَقَداتِ الإِسْلَامِيَّةِ: نادیده گرفتن باورهای اسلامی / بی مبالاتی نسبت به اعتقادات دینی.

التَّجَاوُبُ: همسو شدن / جواب مثبت دادن / استقبال کردن.

تَجَاوَزَ الحَدَّ: از حد گذشت / تخطی کرد.

تَجَاوُزُ العَقَبَاتِ: پشت سر نهادن مشکلات / عبور از سختی‌ها / گذشتن از موانع.

تَجَبَّنَ اللَّبَنُ: شیر تبدیل به پنیر شد.

تَجْبِيرُ العِظَامِ: شکسته بندیِ استخوان.

تَجْتَازُ: عبور می‌کند / در می‌نوردد.

تَجَدُّدُ الحَرْبِ الأَهْلِيَّةِ: از سرگیری جنگ داخلی / شروع دوباره‌ی جنگ داخلی.

تَجَدُّدُ القِتَالِ: از سر گیری جنگ / شروع دوباره‌ی جنگ.

تَجَدُّدُ المُظَاهَرَاتِ: از سر گیری تظاهرات / شروع دوباره‌ی تظاهرات.

التَّجَدُّدُ: نوگرایی / از سرگیری / شروع مجدّد.

تَجْدِيدُ العَلَاقَاتِ: از سر گیری روابط.

تَجْدِيدُ شَبَكَاتٍ كَهْرَبَائِيَّةٍ: نوسازی شبکه‌های برق.

التَّجْدِيدُ: نوآوری / نوگرایی / ازسرگیری.

التَّجْدِيفُ فِي قَوَارِبَ حُرَّةِ المَجَادِيفِ: قایقرانی باقایق‌های پارو آزاد.

التَّجْدِيفُ فِي قَوَارِبَ مُرَكَّزَةٍ مَجَادِيفُهَا عَلَى الجَانِبَيْنِ: قایقرانی با قایق‌های دو پارویی.

تَجَذَّرَ فِي تَفْكِيرِهِ: در فکر و اندیشه‌ی او ریشه دوانید.

تَجْرِبَةٌ شُعُورِيَّةٌ : احساس درونی.

التَّجْرِبَةُ: تجربه کردن / آزمایش نمودن / امتحان کردن / آزمودن .

تَجَرَّدَ لِلأَمْرِ: تمام وقت خود را برای انجام آن امر اختصاص داد.

تَجْرِيحُ العَوَاطِفِ: جریحه دار نمودن احساسات.

تَجْرِيدُ السِّلَاحِ: خلع سلاح.

التَّجْرِيدُ مِنَ الرُّتْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ: تنبیهِ نظامی که به موجب آن درجه‌های شخص از او گرفته می‌شود / خلع درجه.

التَّجْرِيدُ مِنَ السِّلَاحِ: خلع سلاح.

التجْرِيدُ مِنَ المِلْكِيةِ: سلب مالکیت.

تَجْزِئَةُ السَّيَّارَةِ: اوراق کردن ماشین.

تَجَسُّدُ إرَادَةِ الشُّعُوبِ: تبلور اراده‌ی ملت‌ها.

التَّجَسُّسُ الصِّنَاعِيُّ: جاسوسی صنعتی.

التَّجَسُّسُ المُضَادُّ: ضد جاسوسی.

تَجْسِيدُ الأُمُورِ: برجسته ساختن امور.

التَّجْسِيدُ: عینیت بخشیدن / متبلور ساختن .

تَجَشَّأَ: آروغ زد.

تَجْعِيدُ الشَّعْرِ: فر کردن مو.

تَجْفِيفُ المُسْتَنْقَعاتِ: خشکاندن باتلاق‌ها.

تَجْفِيفُ مَنَابِعِ الإرْهَابِ: خشکاندن منابع تروریسم / ریشه کن کردن تروریسم.

تَجَلُّطُ الدَّمِ: لخته شدن خون.

تَجْلِيدُ الكُتُبِ: صحافی کردن کتاب.

تَجَمَّدَتِ الأمْوَالُ: اموال بلوکه گردید.

التَّجَمُّعُ الدَّمَوِيُّ فِي الدِّمَاغِ: لختگی خون در مغز / لخته شدن خون در مغز.

تَجْمِيدُ الأَرْصِدَةِ الإيرَانِيَّةِ: مصادره‌ی حساب‌های ایران / بلوکه کردن حساب‌های ایران / بستن حساب‌های ایران / مسدود ساختن حساب‌های ایران.

تَجْمِيدُ الاِسْتِيطَانِ: به تعلیق درآوردن شهرک سازی / متوقف ساختن شهرک سازی.

تَجْمِيدُ الأَطْعِمَةِ: منجمد کردن غذاها / فریز کردن غذاها.

تَجْمِيدُ العُضْوِيَّةِ: به حالت تعلیق درآوردن عضویت / تعلیق ساختن عضویت / معلّق ساختن عضویت.

تَجْمِيدُ أَمْوَالِ البَنْكِ: مصادره‌ی دارایی‌های بانک / بلوکه‌کردن اموال بانک / مسدودکردن حساب‌های بانک .

تَجْمِيدُ جَمِيعِ النَّشَاطَاتِ الإِسْتِيطَانِيَّةِ: به حالت تعلیق درآوردن تمام فعالیت‌های شهرک سازی.

التَّجْمِيدُ: بستن / بلوکه کردن / فریز نمودن / مسدود ساختن / تعلیق نمودن / منجمد ساختن / مصادره کردن .

التَّجْمِيعُ: مونتاژ.

تَجْمِيلُ الشَّعْرِ: آرایش مو.

تَجْمِيلُ المَدِينَةِ: زیبا سازی شهر.

التَّجَنُّسُ بِالْجِنْسِيَّةِ الإِيرَانِيَّةِ: به تابعیت ایران درآمدن / گرفتن تابعیت ایران .

التَّجْنِيبُ: دور نگه داشتن.

التَّجْنِيدُ الإِجْبَارِيُّ: سربازگیری.

تَجْنِيدُ كَافَّةِ الطَّاقَاتِ: بسیج همه‌ی نیروها / به خدمت گرفتن همه‌ی نیروها.

التَّجْهِيزَاتُ العَسْكَرِيَّةُ: تجهیزات نظامی / سازوبرگ نظامی .

التَّجَوُّلُ فِي المَدِينَةِ: گردش در شهر / رفت‌وآمد در شهر.

التَّجَوُّلُ: رفت و آمد / گشتن.

التَّجْوِيعُ: گرسنه نگهداشتن.

التَّحاشِي: پرهیزنمودن / خودداری کردن / دوری جستن.

التَّحَالُفُ: ائتلاف / هم پیمانی.

تَحالِيلُ طِبِّيَةٌ: آزمایشات پزشکی.

تَحْتَ إِشْرَافِ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: تحت نظارت سازمان ملل / زیر نظر سازمان ملل.

تَحْتَ الاِنْتِدَابِ: تحت الحمایه.

تَحْتَ الإِنْشَاءِ: در دست تأسیس / در دست ساخت.

تَحْتَ الأَنْقَاضِ: زیر آوار.

تَحْتَ البِنَاءِ: در دست تأسیس / در دست ساخت / در دست احداث.

تَحْتَ الجِلْدِ: زیر پوستی.

تَحْتَ السُّرَّةِ: زیر ناف.

تَحْتَ الصِّفْرِ: زیر صفر.

تَحْتَ الطَّبْعِ: زیر چاپ.

تَحْتَ العِشْرِينَ: زیر بیست ساله.

تَحْتَ المِجْهَرِ: زیر ذرّه بین.

تَحْتَ النَّارِ: زیر آتش (نظامی).

تَحْتَ أَمْرِكَ: به چشم / اطاعت.

تَحْتَ حِمَايَةِ [...]: تحت لیسانسِ[...] / زیر نظر [...] / با حمایت [...].

تَحْتَ رِعَايَةِ اللّهِ: در پناه خدا باشی.

تَحْتَ سِتَارِ حُقُوقِ الإِنْسَانِ: تحت پوشش حقوق بشر / به بهانه‌ی حقوق بشر / زیر پوشش دفاع از حقوق بشر.

تَحْتَ سِتَارِ كَذَا: با این توجیه / زیر این عنوان.

تَحْتَ سَمْعِهِ وَبَصَرِهِ: مقابل دیدگان او.

تَحْتَ طَائِلَةِ المَسْئُولِيَّةِ: پیگرد قانونی دارد.

تَحْتَ طَائِلَةِ كَذَا: با این توجیه / با این بهانه.

تَحْتَ عَتَبَةِ الفَقْرِ: زیر خط فقر.

تَحْتَ وطأة الغَرْبِ: زیر فشار غرب.

تَحْتَضِنُ: میزبانی می‌کند / در آغوش می‌گیرد.

تَحُثُّ: تشویق می‌کند / برمی‌انگیزد / تحریک می‌کند.

تَحَدٍّ كَبِيرٌ: چالش بزرگ.

تُحْدِثُ الكَارِثَةَ: فاجعه به‌بار می‌آورد.

تُحْدِثُ ضَجِيجاً: سروصدا به‌پا می‌کند.

تَحَدِّي الظُّرُوفِ الاِقْتِصَادِيَّةِ: رویارویی با شرایط اقتصادی/ به چالش کشیدن شرایط اقتصادی.

تَحَدِّي العَلْمانِيَّةِ: مبارزه با لائیسم.

التَّحَدِّي: مواجهه / رویارویی / مبارزه طلبی / تهدید / به چالش کشیدن.

التَّحَدِّيَاتُ الوَافِدَةُ: چالش‌های پیش‌رو.

التَّحَدِّيَاتُ: تهدیدات / چالش‌ها.

تَحْدِيثُ المَدَارِسِ: نوسازی مدارس.

التَّحْدِيثُ: به روز کردن / تازه نمودن / نوسازی.

تَحْدِيدُ الأَسْعَارِ: مشخص کردن قیمت کالاها / نرخ‌گذاری کالاها.

تَحْدِيدُ الأَوْلَوِيَّاتِ: مشخص کردن اولویت‌ها.

تَحْدِيدُ السِّكِّينِ: تیز کردن چاقو.
تَحْدِيدُ المَوْقِعِ: مشخص کردن موقعیت / تعیین موقعیت.
تَحْدِيدُ المِيزَانِيَّةِ: مشخص کردن بودجه / تعیین بودجه و هزینه.
تَحْدِيدُ النَّسْلِ: کنترل جمعیت.
تَحْدِيدُ الهَوِيَّةِ: تشخیص هویت.
تَحْدِيدُ أَهْلِيَّةِ المُرَشَّحِينَ: تعیین صلاحیت نامزدها.
التَّحْدِيدُ: مشخص کردن / کنترل نمودن / تیز کردن.
تَحْدِيداً: به‌طور مشخص / دقیقاً.
التَّحْدِيقُ: چشم دوختن / زُل زدن.
التَّحْذِيرُ الشَّدِيدُ: هشدار شدید.
تَحْذِيرٌ خَطِيرٌ: هشدار مهم / هشدار جدّی.
التَّحْذِيرُ: برحذر داشتن / هشدار دادن.
تُحْرِجُ الحُكُومَةَ: حکومت را با مشکل مواجه می سازد / دولت را به زحمت می‌اندازد.
التَّحَرُّرِيَّةُ: آزادیخواهانه / رهایی‌بخش.
التَّحَرُّشُ الجِنْسِيُّ: آزار جنسی.
التَّحَرُّكُ الدِّبْلُومَاسِيُّ: تحرک دیپلماتیک/ تلاش دیپلماتیک.
التَّحَرُّكُ الشَّعْبِيُّ: حرکت مردمی / جنبش مردمی.
التَّحَرُّكُ العَاجِلُ: تلاش فوری.
التَّحَرُّكُ العَاصِفُ: حرکت توفنده / جنبش توفنده.
تَحَرُّكَاتٌ إِسْتِفْزَازِيَّةٌ: اقدامات تحریک‌آمیز.
تَحَرِّي الخَلَلَ وإِصْلَاحُهُ: عیب یابی / برطرف کردن عیب.
تَحَرِّيَاتٌ أَوَّلِيَّةٌ: تحقیقات اولیه/ بررسی‌های اولیه.
التَّحَرِّيَاتُ: تحقیقات / کاووش‌ها/ بررسی‌ها.
تَحْرِيرُ الأَرَاضِي المُحْتَلَّةِ: آزاد سازی سرزمین‌های اشغالی.
تَحْرِيرُ التِّجَارَةِ: آزاد سازی تجارت.
تَحْرِيرُ الفِكْرِ: آزاد سازی اندیشه.
التَّحْرِيضُ عَلَى العِصْيَانِ: تحریک کردن [دیگران] بر آشوب.
تَحْرِيكُ العَوَاطِفِ: تحریک نمودن عواطف.

تَحْرِيكُ المَشَاعِرِ: تحریک نمودن احساسات.

تَحَسُّنُ أَحْوَالِ النَّاسِ المَعِيشِيَّةِ: بهبود یافتن وضع معیشت مردم.

تَحَسُّنُ الأَوْضَاعِ: بهبود یافتن اوضاع / سامان یافتن شرایط.

تَحَسُّنُ السُّوقِ المَالِيَّةِ: بهبود بازار مالی.

تَحْسِينُ الأَوْضَاعِ: سامان دادن به اوضاع.

تَحْسِينُ الجَوْدَةِ: بالا بردن کیفیت.

تَحْسِينُ العَلاقَاتِ: بهبود سازی روابط.

تَحْسِينُ النَّسْلِ: اصلاح نژاد.

تَحْسِينُ ظُرُوفَ الحَيَاةِ اليَوْمِيَّةِ: بهبود شرایط زندگی روزانه / سامان دادن به شرایط زندگی روزانه.

التَّحْسِينُ: بهبود بخشیدن / تصحیح کردن.

التَّحَشُّدَاتُ: تجمعات / گردهمایی‌ها.

التَّحْشِيدُ: بسیج کردن / جمع کردن.

تَحَصَّنَ ضِدَّ المَرَضِ: در برابر بیماری مصونیت پیدا کرد.

تَحَصَّى الكُلْيَةُ: کلیه سنگ پیدا کرد.

تَحَصَّى المَثَانَةُ: مثانه سنگ پیدا کرد.

تَخْصِيصُ الأَرَاضِي الزِّرَاعِيَّةِ: قطعه قطعه کردن زمین‌های کشاورزی / تقسیم اراضی زراعی.

تَخْصِيصُ المَوَادِّ الاِسْتِهْلَاكِيَّةِ: سهم بندی کردن مواد مصرفی.

تَحْصِيلُ الحَاصِلِ: کار بیهوده کردن.

التَّحْصِينَاتُ: استحکامات.

تَحْضِيرُ الأَرْوَاحِ: احضار ارواح.

التَّحْضِيرُ: آماده سازی / مقدمه‌چینی.

التَّحْضِيضُ: ترغیب و تشویق نمودن / تحریک کردن.

تَحَطُّمُ السَّفِينَةِ: غرق شدن کشتی.

تَحَطُّمُ الطَّائِرَةِ العَسْكَرِيَّةِ: سقوط هواپیمای نظامی.

تَحْطِيمُ أُسْطُورَةِ الكِيَانِ الَّذِي لَا يُقْهَرُ: باطل ساختن فرضیه‌ی شکست ناپذیری رژیم صهیونیستی.

تخطِيمُ الرَّقْمِ القِيَّاسِيِّ: شکستن رکورد.

التَّحَفُّظ: محافظه کاری / محتاطانه عمل کردن.

التَّحْفِيزُ: ترغیب و تشویق نمودن / تحریک کردن.

تَحَقُّقُ الأَحْلامِ: برآورده شدن امیدها / محقّق گشتن آرزوها.

تَحَقَّقَ عَلَى أَرْضِ الوَاقِعِ: به واقعیت پیوست.

تَحَقَّقَ: عملی شد / به اجرا درآمد / برآورده شد / محقّق گشت.

تَحْقِيقُ الأَحْلَامِ: محقّق ساختن آرزوها / عملی ساختن رؤیاها.

التَّحْقِيقُ الإِدَارِيُّ: بازرسی اداری.

تَحْقِيقُ الأُمْنِيَّةِ: برآورده ساختن آرزو / محقّق ساختن آرزو و امید.

تَحْقِيقُ الذَّاتِ: خودباوری / خودشناسی.

تَحْقِيقُ النُّسَخِ: نسخه شناسی.

التَّحْقِيقَاتُ الِابْتِدَائِيَّةُ: تحقیقات اولیه / بررسی‌های اولیه.

التَّحْقِيقَاتُ النِّهَائِيَّةُ: تحقیقات پایانی / بررسی‌های نهایی.

التَّحَكُّمُ الآلِيُّ: کنترل اتوماتیک/ کنترل از راه دور.

التَّحَكُّمُ الذِّرَاعِيُّ: کنترل دستی.

التَّحَكُّمُ بِالمَشَاعِرِ: تسلّط بر احساسات / کنترل کردن احساسات.

التَّحَكُّمُ عَنْ بُعدٍ: کنترل از راه دور.

التَّحَكُّمُ فِي الأَسْعَارِ: کنترل قیمت‌ها.

التَّحَكُّمُ فِي الوَزْنِ: کنترل وزن.

التَّحَكُّمُ مِنْ بُعْدٍ: کنترل از راه دور.

تَحْكِيمٌ حُكُومِيٌّ: دادگاه حکومتی.

تَحْكِيمٌ دُوَلِيٌّ: دادگاه بین‌المللی.

التَّحْكِيمُ الدُّوَلِيُّ: داوری جهانی / حل و فصل نمودن اختلافات از طریق یک مرجع جهانی.

التَّحْكِيمُ المُسْبَقُ: پیش داوری.

التَّحْكِيمُ فِي الخُصُومَاتِ: داوری در مرافعات.

تُحَلِّقُ: اوج می‌گیرد / بال می‌گشاید / پرواز می‌کند.

التَّحَلُّلُ: از هم پاشیدن / تحلیل رفتن / متلاشی شدن.

التَّحَلّـي بِالهُـدُوءِ: برخورداری از آرامش/ حفظ آرامش.

التَّحلّي: آراسته شدن / خودآرایی.

التَّحْلِيَةُ: خود را آراستن / خودآرایی.

تَحْلِيقُ الطّائِرَةِ: به پرواز در آوردن هواپیما.

تَحْلِيلُ الإدْرَارِ: آزمایش ادرار.

تَحْلِيلُ البَوْلِ: آزمایش ادرار.

تَحْلِيلُ البَيَانَاتِ: تحلیل سخنان / تحلیل داده‌ها.

تَحْلِيلُ التَّكْلِفَةِ: برآورد کردن هزینه / تخمین هزینه.

تَحْلِيلُ الجَرِيمَةِ: واکاوی جنایت.

تَحْلِيلُ الخَبَرِ: تفسیر خبر / تحلیل خبر.

تَحْلِيلُ الدَّمِ: آزمایش خون.

تَحْلِيلُ الرِّبْحِ: برآورد کردن سود.

تَحْلِيلُ الغَائِطِ: آزمایش مدفوع.

تَحْلِيلُ المُدَّخَلاتِ والمُخْرَجَاتِ: بررسی کردن دخل و خرج‌ها.

تَحْلِيلُ المَعْلُومَاتِ: تحلیل داده ها / تفسیر اطلاعات و معلومات.

التَّحْلِيلُ النَفْسِيُّ: تحلیل روانشناسانه / روانکاوی.

التَّحْلِيلُ: بررسی کردن / آزمایش نمودن / واکاوی / تفسیر / تحلیل / برآورده ساختن / تخمین زدن.

تَحَمُّلُ المَسْؤُولِيَّةِ: به عهده گرفتن مسئولیت.

تَحْمِيلُ الإتِّفَاقِيَّةِ الجَائِرَةِ: تحمیل معاهده‌ی ظالمانه.

تَحْمِيلُ المَلَفِّ بِجَودَةٍ عَالِيَةٍ: دانلود کردنِ فایل با کیفیت بالا (کامپیوتر).

التَّحْمِيلُ: دانلود / بارگذاری (کامپیوتر).

تَحْنِيطُ الجُثَّةِ: مومیایی کردن جُثّه.

تَحْنِيطُ المَوْتَى: مومیایی کردن مردگان.

التَّحْنِيطُ: مومیایی کردن.

التَّحَوُّلُ الجَذْرِيُّ: تغییر ریشه ای / تحوّل بنیادین.

تَحُولُ دُونَ: مانع می‌شود.

التَّحَوُّلاتُ الدُّوَلِيَّةُ: تحولات بین‌المللی.

تَحْوِيلةٌ مَصرِفِيَّة: حواله‌ی بانکی.

التَّحِيَّةُ العَسْكَرِيَّةُ: سان نظامی / ادای احترام نظامی.
التَّحَيُّزُ: طرفداريِ ناعادلانه از كسی / جانبداری.
تَحَيُّنُ الفُرصَةِ: لحظه شماری كردن / بــه انتظــار فرارســيدن لحظــه‌ی مناسب نشستن / فرصت‌طلبی.
التَّخاذُلُ أَمامَ العَدُوِّ: شكست در برابر دشمن / ذلّت دربرابر دشمن.
التَّخَبُّطُ: سردرگمی / سرگردانی / بی‌هدف گام برداشتن / كوركورانه راه رفتن .
تَخَثَّرَ الدَّمُ: خون لخته شد.
التَّخْدِيرُ الجُزْئِيُّ: بی‌حسی موضعی.
تخْدِيرُ الدَّمِ: آلودگی خون.
التَّخْدِيرُ المَوْضِعِيُّ: بی‌حسی موضعی.
التَّخْدِيرُ: بی‌هوش كردن / هوشبری.
تَخَرَّجَ: فارغ التَّحصيل شد.
التَّخَرُّصَاتُ: ياوه گويی‌ها.
التَّخْزِينُ: انبار كردن / ذخيره نمودن / ذخيره سازی / نگهداری نمودن / نگه داشتن / SAVE (كامپيوتر).
تَخْصِيبُ البُوَيْضَةِ: بارور كردن تخمک.
تَخْصِيبُ التُّرْبَةِ بِالأَسْمِدَةِ: نيرو بخشيدن به زمين به واسطه‌ی كود.
تَخْصِيبُ اليُورَانْيُومِ: غنی سازی اورانيوم.
تَخَضَّبَ بِالدَّم: غرق در خون شد / تمام بدنش در خون غلطيد.
تَخْضِيبُ الأَنَامِلِ: حنا بستنِ سر انگشتان.
تَخْضِيبُ الشَّعْرِ: رنگ كردن مو.
تَخَطَّى: عبور كرد / پشت سر گذاشت / ردّ شد.
التَّخْطِيطُ الإِسْتِرَاتِيجِيُّ: برنامه‌ريزی استراتژيک.
التَّخْطِيطُ الاِقْتِصَادِيُّ: برنامه‌ريزی اقتصادی.
التَّخْطِيطُ التَّرْبَوِيُّ: برنامه‌ريزی تربيتی.
التَّخْطِيطُ السِّيَاحِيُّ: برنامه‌ريزی گردشگری.
التَّخْطِيطُ السِّيَاسِيُّ: برنامه‌ريزی سياسی.

التَّخْطِيطُ المَالِيُّ: برنامه‌ریزی مالی.

التَّخْطِيطُ المُتَبَصِّرُ: برنامه‌ریزی آگاهانه.

التَّخْطِيطُ طَوِيلُ الأَجَلِ: برنامه‌ریزی دراز مدت.

التَّخْطِيطُ قَصِيرُ الأَجَلِ: برنامه‌ریزی کوتاه مدت.

التَّخْطِيطُ: برنامه‌ریزی / نقشه کشیدن.

تَخْفِيضُ العُقُوبَةِ: کاهش دادن عقوبت.

تَخْفِيضُ الوَزْنِ: پایین آوردن وزن / کم کردن وزن / کاهش دادن وزن.

تَخْفِيضُ ضَغْطِ الدَّمِ: کاهش فشار خون.

تَخْفِيضَاتٌ ضَرِيبِيَّةٌ: تخفیفات مالیاتی.

تَخْفِيفُ الضَّرَائِبِ عَلَى السَّيَّارَاتِ: کاهش دادن مالیات ماشین‌ها / کم کردن مالیات ماشین‌ها.

تَخْفِيفُ العُقُوبَةِ: تخفیف مجازات.

تَخْفِيفُ المُعَانَاةِ: کاهش دادن درد و رنج‌ها.

تَخْفِيفُ الوَزْنِ: پایین آوردن وزن / کم کردن وزن / کاهش دادن وزن.

تَخْفِيفُ حِدَّةِ التَّوَتُّرِ: کاستن از شدت ناراحتی / کم کردن از شدت بحران.

تَخَلَّصَ: رهایی یافت / نجات یافت / خلاص شد.

تَخَلَّفَ عَنِ القَافِلَةِ: از قافله عقب ماند.

تَخَلَّفَ عَنْ مُواكَبَةِ هَذِهِ القَافِلَةِ: از همراهی با این قافله عقب ماند.

التَّخَلُّفُ: واپس گرایی / عقب‌ماندگی / عقب ماندن.

تَخَلَّى عَنِ الدُّولَارِ: دلار را کنار گذاشت.

تَخَلَّى عَنْ حَقِّهِ: از حق خود دست برداشت.

تَخَلَّى: دست برداشت / شانه خالی کرد/ کنار رفت.

تَخْلِيدُ الذِّكْرَى: بزرگداشت.

تَخْلِيصُ البِضَاعَةِ: ترخیص کالا.

تَخْلِيصُ البَضَائِع(جُمْرُكِياً): ترخیص کالا از گمرک.

التَّخْلِيصُ: خلاصه نویسی.
التُّخْمَةُ: پُرخوری.
التَّخْمِينُ: برآورد کردن / تخمین زدن .
تَخْيِيبُ آمَالِ الأَعْدَاءِ: ناامید ساختن دشمنان.
التَّدابِيرُ التَّحْفِيزِيَّةُ: تدابیر تشویقی / اقدامات تحریک کننده / اقدامات تشویقی.
التَّدابِيرُ الوِقَائِيَّةُ: اقدامات پیشگیرانه.
تَدَاعِيَاتُ الأَزْمَةِ الاِقْتِصَادِيَّةِ: پیامدهای بحران اقتصادی / بازتاب بحران اقتصادی / آثار مخرّب بحران اقتصادی.
تَدَاعِيَاتُ الأَزْمَةِ المَالِيَّةِ العَالَمِيَّةِ: پیامدهای بحران مالی جهانی / بازتاب بحران مالی جهانی.
التَّداعِيَاتُ: پیامدهای ناگوار / آثار مخرب / بازتاب.
تَدَاوُلُ الحُكْمِ: دست به دست شدن قدرت/ چرخش قدرت.
تَدَاوَلَتْهُ الأَيْدِي: دست به دست گشت.
تَدَخُّلٌ أَجْنَبِيٌّ: مداخلهی بیگانه / دخالت بیگانه.
تَدَخُّلٌ اقتصادِيٌّ: مداخلهی اقتصادی / دخالت اقتصادی.
التَّدَخُّلُ السَّافِرُ: مداخلهی آشکار / دخالت آشکار.
التَّدَخُّلُ السِّيَاسِيُّ: مداخلهی سیاسی / دخالت سیاسی.
التَّدَخُّلُ العَسْكَرِيُّ: مداخلهی نظامی / دخالت نظامی.
التَّدَخُّلُ العَسْكَرِيُّ: دخالت نظامی / مداخلهی نظامی.
تَدَخُّلٌ دِبلُومَاسِيٌّ: مداخلهی دیپلماتیک / دخالت دیپلماتیک.
تَدَخُّلٌ سَرِيعٌ: مداخلهی سریع / دخالت فوری.
التَّدَخُّلُ فِي الشُّؤُونِ الدَّاخِلِيَّةِ: دخالت در مسایل داخلی / مداخله در امور داخلی.
التَّدَخُّلُ فِي الشُّؤُونِ العَائِلِيَّةِ: مداخله در امور خانوادگی / دخالت در امور خانوادگی.

التَّدَخُّلُ فِي شُؤُون الآخَرِينَ: مداخله در امور دیگران / دخالت در کارهای دیگران.

تَدَخُّلٌ مُبَاشِرٌ: مداخله‌ی مستقیم / دخالت مستقیم.

تَدَخُّلٌ مُسَلَّحٌ: مداخله‌ی مسلّحانه / دخالت مسلحانه.

التَّدْخِينُ: سیگار کشیدن.

التَّدَرُّبُ عَلَى[...]: ورزیده شدن در[...] / تمرین کردن در زمینه‌ی[...] / آموزش دیدن.

تَدْرُج: قرقاول (پرنده).

التَّدْرِيبُ الإبْتِدائِيُّ: آموزش اولیه.

التَّدْرِيبُ الرِّياضِيُّ: آموزش ورزشی / تمرین ورزشی.

التَّدْرِيبُ العَسْكَرِيُّ: آموزش نظامی / تمرین نظامی.

التَّدْرِيبُ: تعلیم دادن / آموزش دادن.

التَّدْرِيبَاتُ المُكَثَّفَةُ: آموزش‌های سنگین / تمرین‌های سخت.

تَدْشِينُ السَّدِّ: راه‌اندازی شد / افتتاح شد.

تَدْشِينُ مَصْنَعِ البِتْرُوكِيمْيَاوِيَّاتِ: افتتاح و راه اندازی کارخانه‌ی پتروشیمی.

التَّدْشِينُ: راه اندازی / افتتاح.

تُدَغْدِغُ: ایجاد دغدغه می‌کند / نگرانی ایجاد می‌کند / دغدغه برمی‌انگیزد.

تَدْفَعُ: سوق می‌دهد / تحریک می‌کند / برمی‌انگیزاند.

تَدَفُّقُ البُرْكان: فوران آتشفشان.

تَدَفُّقُ رُؤُوسِ الأَمْوَالِ: سرازیر شدن سرمایه‌ها.

تَدَلِّي الجِلْدِ: افتادگی پوست.

التَّدْلِيسُ: خدعه / نیرنگ / حقّه.

تَدْلِيكُ القَدَمِ: ماساژ پا.

التَّدْلِيكُ: ماساژ دادن.

تَدمُعُ: اشک می‌ریزد.

التَّدْمِيرُ الذَّاتِيُّ: خودزنی / نابودساختن خویشتن.

تَدْميرُ الصِّنَاعَةِ المَحَلِّيَّةِ: نابود کردن صنایع محلی.

التَّدْمِيرُ: نابود کردن / ویران نمودن / از بین بردن.

التَّذْنيسُ: آلوده كردن / آلودەسازی.

التَّدَهْوُرُ الأَمْنِيُّ: بحرانی شدن وضعیت امنیتی / وخیم شدن وضعیت امنیتی.

تَدَهْوُرُ الأَوضَاعِ: بحرانی شدن اوضاع.

تَدَهْوُرُ العَلَاقاتِ: تیره شدن روابط / بحرانی شدن روابط.

تَدْويرُ الشَّاشَةِ: چرخش صفحه.

تَدْويلُ الأَزْمَةِ: جهانی ساختن بحران / جهانی كردن بحران.

تَدْويلُ القَضِيَّةِ: بین‌المللی كردن قضیه.

تَذَبْذُبُ الأَسْعارِ: نوسان قیمت‌ها / بالا و پایین رفتن قیمت‌ها / بی‌ثباتی قیمت‌ها.

تَذَبْذُبُ السُّوقِ: نوسان بازار / بی‌ثباتی بازار / نوسان بازار.

التَّذَبْذُبُ: بی‌ثباتی / نوسان / بالا و پایین آمدن.

تَذْبُلُ: پژمرده می‌شود.

تَذْكِرَةُ المُرُورِ: پروانه‌ی عبور / اجازه‌ی عبور.

تَذْكِرَةُ ذَهَابٍ وَإِيَابٍ: بلیط رفت‌وبرگشت.

تَذْكِرَةُ السَّفَر: بلیط مسافرت.

تَذْكِرَةٌ مَجَّانِيَّةٌ: بلیط رایگان.

تَذْلِيلُ العَقَباتِ: برداشتن موانع / برطرف كردن مشكلات / رفعِ موانع.

تَذْلِيلُ عَوَائِقِ تَشْكِيلِ الحُكُومَةِ: از میان برداشتن موانع تشكیل حكومت.

التُّراثُ الإِنْسَانِيُّ: میراث بشری.

التُّراثُ الثَّقَافِيُّ: میراث فرهنگی.

التُّراثُ القَوْمِيُّ: میراث ملی.

تَرَاجُعُ الطَّلَبِ: كاهش تقاضا.

تَرَاجُعُ إِنْتاجِ النَّفْطِ: كاهش تولید نفت.

تراجَعَ عَنْ وَعْدِهِ: از وعده‌اش پشیمان شد / زیر وعده‌اش زد.

التَّراجُعُ: اُفت / برگشتن / پشیمان شدن / كاهش یافتن / پایین آمدن / عقب نشینی كردن.

تَراجِيدِيَا: تراژدی / حادثه‌ی اسف‌بار / داستان غم‌انگیز.

التَّراشُقُ بِالبَنَادِقِ: تیراندازی با تفنگ.

التَّراشُقُ بِالْحِجَارَةِ: سنگ پرانی.

التَّراشُقاتُ الإعلامِيَّةُ: درگیری‌های رسانه‌ای.

تراكُمُ رَأْسِ المَالِ: تراكم سرمایه / انباشته‌شدن سرمایه.

ترانزيتُ البَضائِعِ: ترانزیت کالا.

تَرَانيمُ السَّلامِ: نغمه‌های صلح و آشتی / ترانه‌های آشتی.

التَّرانِيمُ: سرودها / نغمه‌ها / آواها / ترانه‌ها.

تَرَبَّصُوا بِهِ: در کمین او نشستند.

التَّرْبِيَةُ الأَخْلَاقِيَّةُ: تربیت اخلاقی.

التَّرْبِيَةُ الإِسْلَامِيَّةُ: تربیت اسلامی.

تَرْبِيَةُ الأَسْمَاكِ: پرورش ماهی.

التَّرْبِيَةُ الإِعْلَامِيَّةُ: تربیت رسانه‌ای.

التَّرْبِيَةُ البَيْتِيَّةُ: تربیت خانوادگی.

التَّرْبِيَةُ الجِنْسِيَّةُ: تربیت جنسی.

تَرْبِيَةُ الدَّواجِنِ: مرغداری.

التَّرْبِيَةُ الرِّياضِيَّةُ: تربیت بدنی.

تَرْبِيَةُ المَواشِي: دامداری.

التَّرْبِيَةُ والتَّعلِيمُ: آموزش و پرورش.

تَرْتِيبُ الأَوْلَوِيَّاتِ: اولویت بندی.

تَرْجُمَان: لیدر / راهنمای توریستی / مترجم.

التَّرْجُمَةُ: نوشتن تاریخ زندگی / سیره نویسی.

تُرْجِيءُ: به تأخیر می‌اندازد / عقب می‌اندازد.

تَرْجِيعُ الصَّدَى: پژواک / انعکاس صدا.

تُرَحِّبُ: استقبال می‌کند / خوش آمد می‌گوید.

التَّرْحِيبُ الوَاسِعُ: استقبال فراوان.

التَّرْحِيبُ بِالانْتِقَادَاتِ: استقبال از انتقادات / پذیرش انتقادات.

التَّرْحِيبُ: استقبال / خوش آمد گویی / موافقت / ابراز رضایت.

التَّرْحِيلُ: فرستادن اجباری / کوچاندن / بیرون راندن.

تَرْخِيصُ البَضَائِعِ: ترخیص کالا.

تَرْخِيصُ مُزَاوَلَةِ المِهْنَةِ: پروانه‌ی کسب.

التَّرْخِيصُ: پروانه‌ی صدور.

تَرَدُّدٌ جَدِيدٌ: فرکانس تازه.

التَّرَدُّدُ: فرکانس / رفت‌وآمد / شک و دودلی.

تَرَدِّي الأَوْضَاعِ: وخیم شدن اوضاع / روبه وخامت نهادن اوضاع.

تَرْدِيدُ الشِّعارِ: شعار دادن / سردادن شعار .

تُرْسَانَةُ أَسْلِحَةٍ كِيمْيَاوِيَّةٍ: زرّادخانه‌ی سلاح‌های شیمیایی.

التُّرْسَانَةُ النَّوَوِيَّةُ: زرّادخانه‌ی هسته‌ای.

التَّرْسِيخُ: استوار ساختن / تعمیق بخشیدن.

التَّرْطِيبُ: مرطوب کردن.

التُّرْعَةُ: کانال آب / جویبار / جوی آب.

تَرْفُضُ: رد می‌کند / نمی‌پذیرد.

التَّرفِيعُ بِالأَقْدَمِيَّةِ: ترفیع گروه و پایه بر اساس سابقه‌ی خدمت.

تَرَقُّقُ العَظْمِ: نرمی استخوان.

تَرْقِيعُ الثَّوْبِ: پینه کردن لباس.

تَرْقِيمُ السَّيَّارَةِ: شماره گذاری ماشین.

تَرْقِيمُ صَفَحاتِ الْكِتابِ: شماره گذاری صفحات کتاب.

التَّرْقِيمُ: به‌کار بردن علایم نوشتاری از قبیل نقطه، کاما و غیره.

تَرَكَهُ وَشَأْنَهُ: او را به حال خود رها کرد.

تَرَكَ أَسوَأَ الأَثَرِ فِي النَّفسِ: بدترین تأثیر را بر دل برجای گذاشت.

تُركيا: ترکیه.

التَّرْمِيزُ: اختصار سازی / کوتاه سازی / کُدگذاری / رمزگذاری.

تَرْمِيمُ المَعَالِمِ الأَثَرِيَّةِ: مرمّت آثار باستانی.

تَرَنَّمَ: زیر لب تکرار کرد / زمزمه کرد.

تِرْياق: پادزهر.

التَّرَيُّثُ: عجله نکردن در انجام کاری / با احتیاط رفتار کردن / محتاطانه عمل نمودن .

تَزامُنُ الأَحْدَاثِ: همزمانی رویدادها / تقارن حوادث.

التَّزامُنُ: همزمانی / همگام سازی.

تزامُناً مع [...]: همزمان با[...]/ همگام با [...].

تَزايُدُ التَّواجُدِ المُسَلَّحِ: افزایش حضور نظامی.

تَزايُدُ السِّعْرِ:افزایش قیمت / بالا رفتن قیمت.

تَزايُدُ عَدَدِ القُوَّاتِ الأَمْرِيكِيَّةِ فِي المِنْطَقَةِ: افزایش تعداد نیروهای آمریکایی در منطقه.

تَزْجِيجُ الحَاجِبِ: ابرو را باریک کردن / باریک نمودن ابرو.

التَّزَحْلُقُ عَلَى الجَلِيدِ: اسکی روی یخ.

التَّزَحْلُقُ عَلَى المَاءِ: اسکی روی آب.

التَّزَحْلُقُ: اسکی / اسکیت.

تَزْخَرُ: سرشار است / مالامال است.

تَزْفِيتُ الشَّوَارِعِ: آسفالت نمودن خیابان‌ها.

التَّزَلُّجُ عَلَى المَاءِ: اسکی روی آب.

التَّزَلُّجُ المَائِيُّ: اسکی روی آب.

التَّزَلُّجُ المُتَعَرِّجُ: اسکی مارپیچ.

التَّزَلُّجُ عَلَى الجَلِيدِ: اسکی روی یخ.

التَّزَلُّجُ عَلَى العُشْبِ: اسکی روی چمن.

التَّزَلُّجُ: اسکیت / اسکی.

التَّزَمُّتُ: غیر قابل انعطاف بودن / متشدّدبودن / متعصب بودن /دگم بودن.

التَّزْمِيرُ مَمْنُوعٌ: بوق زدن ممنوع.

التَّزْوِيدُ: مجهز ساختن.

تَزْوِيرُ التَّوْقِيعِ: جعل امضاء.

تَزْوِيرُ الشَّهَادَةِ: جعل گواهی / درست کردن مدرک تقلبی.

التَّزْوِيرُ: تغییر دادن حقیقت از طریق جعل اسناد / جعل / تقلب / کلک.

التَّزَيُّنُ: خودآرایی / آرایش کردن.

تَزْيِيفُ العُمْلَةِ: جعل اسکناس / جعل پول.

تَزْيِيفُ الوَاقِعِ: تحریف واقعیت.

التَّزْيِيفُ: جعل نمودن / تقلب کردن.

تَزْيِينُ الشَّعْرِ: آرایش مو.

تَزْيِينُ العَرُوسِ: آرایش عروس.

التَّزْيِينُ: پیراستن / آرایش نمودن.

التَّسَابُقُ المَحْمُومُ: رقابت داغ / مسابقه‌ی تنگاتنگ.

التَّسابُقُ: پیشی جستن از هم / رقابت کردن با هم/ مسابقه.
التَّسارُعُ في النُّمُوِّ: سرعتِ رشد / شتاب در رشد.
تَساقُطُ الشَّعْرِ: ریزش مو.
التَّساقُطُ: سقوط کردن / ریزش نمودن / افتادن.
التَّسامُحُ الدِّينيُّ: تسامح دینی.
التَّسامُحُ: چشم پوشی / بخشش / بزرگواری.
تستَصْرِخُ: کمک می خواهد / فریادِ کمک خواهی سر می‌زند.
تَسْتَضِيفُ: میزبانی می‌کند / پذیرایی می‌کند.
تَسْتَعِدُّ: خود را آماده می‌کند / مهیّا می‌شود / آماده می‌گردد.
تَسْتَغْرِقُ ثَلاثَةَ أيّامٍ: سه روز طول می‌کشد.
تَسْتَهْوِي القُلُوبَ: دل‌ها را می‌رباید / قلب‌ها را جذب می‌کند.
تَسْجِيلُ أَسْماء المُتَطَوِّعِينَ: ثبت نام داوطلبان.
تَسْجيلُ الإسْم: ثبت نام نمودن.
تَسْجِيلُ الدُّخُولِ: وارد شدن / داخل شدن / لوگ این کردن [log in] (کامپیوتر).
تَسْجِيلُ العُضْوِيَّةِ: ثبت عضویت(کامپیوتر).
التَّسْجِيلُ فِي المُنْتَدَى: ثبت‌نام در فروم (کامپیوتر).
التَّسْجِيلُ لِلْعَامِ الدِّرَاسِيِّ: ثبت‌نامِ سال تحصیلی.
التَّسْجِيلُ: ثبت‌نام / نوار ضبط شده / ضبط صوت.
التَّسْخِينُ: گرم کردن قبل از مسابقه (ورزش).
تُسَدِّدُ نَظْرَتَها لِلْمَحَالِ: به ناممکن چشم می‌دوزد.
تَسْدِيدُ الدُّيُونِ: پرداخت دیون / تسویه‌ی بدهی‌ها.
تَسْدِيدُ الغَرَامَةِ: پرداخت جریمه.
تَسْدِيدُ الكُرَةِ: شوت زدن به توپ(فوتبال).
تَسْدِيدٌ إلهيٌّ: تأیید الهی / حمایت الهی .
تَسْدِيدٌ مُقَسَّطٌ: پرداخت قسطی.

تَسْدِيدةٌ أَرْضِيَّةٌ: شوت زمینی.
تَسْدِيدةٌ قَوِيَّةٌ: شوت محکم.
تَسَرُّبُ الغَازِ: نشت گاز.
تَسَرُّبُ المَاءِ: چکه نمودن آب / نشت آب .
التَّسَرُّبُ النَّفْطِيُّ: نشت نفت.
تَسَرَّعَ فِي الاسْتِنْتاجِ: زود نتیجه‌گیری کرد / زود قضاوت نمود / عجولانه قضاوت کرد .
تَسْرِيبُ المَعْلُومَاتِ: افشای اطلاعات.
تَسْرِيبُ وَثَائِقِ الْحَرْبِ: افشای اسناد جنگی.
تَسْعِيرُ السِّلَعِ: قیمت‌گذاری کالاها.
تَسْعِيرُ المُنْتَجَاتِ: نرخ‌بندی فرآورده‌ها.
تَسْعِيرُ النَّزَعَاتِ القَوْمِيَّةِ: شعله‌ور ساختن خواسته های ملی‌گرایانه / تهییج احساسات ملی‌گرایانه.
التَّسْعِيرُ: قیمت‌گذاری / نرخ‌گذاری / تعیین قیمت.
التِّسْعِينِيَّاتُ: دهه‌ی نود.
التَّسَلُّحُ بِالْوَعْيِ السِّيَاسِيِّ: مسلح شدن به فهم و آگاهی سیاسی.
تَسَلُّقُ الجِبَالِ: کوهنوردی.
تَسَلُّقُ الصُّخُورِ: سنگ نوردی/ صخره نوردی.
التَّسَلُّلُ: نفوذ کردن / رخنه نمودن / آفساید (فوتبال).
تَسْلَمْ يَدَيْكَ: دستت درد نکند.
تَسْلَمْ: سالم باشی / سلامت باشی.
التَّسْلِيحُ: مسلح کردن / مجهز ساختن.
تَسْلِيسُ الحَبِّ: تخمه شکستن/ شکستن تخمه.
تَسْلِيطُ الضَّوْءِ: روشن ساختن / زوم کردن بر [...].
تَسْلِيكُ العَمَارَاتِ: سیم کشی ساختمان.
تَسْلِيمُ المُجْرِمِينَ أَوِ الفَارِّينَ إِلَى حُكُومَاتِهِم: تحویل دادن مجرمان و فراریان به حکومت‌هایشان.
تَسَمُّمُ الدَّمِ: مسمومیت خونی.
التَّسَمُّمُ الغِذَائِيُّ: مسمومیت غذایی.
التَّسْمِيرُ: برنزه کردن.
تَسْمِينُ الأَبْقَارِ: پرواربندی گاوی.

تَسَنَّى لَهُ الأمْرُ: انجام این کار برایش میسور شد / امکان انجام آن کار را پیدا کرد.
تَسَوُّسُ الأَسْنَانِ: پوسیدگی دندان.
تَسَوُّسُ العَظْمِ: پوکی استخوان.
التَّسَوُّقُ عَبْرَ الإنترنت: خرید از طریق اینترنت.
التَّسَوُّقُ: خرید کردن / بازار رفتن.
التَّسَوُّلُ: گدایی / تکدی گری.
تَسْوِيَةُ الخِلَافَاتِ: حل‌وفصل اختلافات / برطرف کردن منازعات.
التَّسْوِيَةُ السِّلْمِيَّةُ لِلنِّزَاعَاتِ الدُّوَلِيَّةِ: حلّ و فصل مسالمت‌آمیز منازعات بین‌المللی.
تَسْوِيَةُ القُرُوضِ: تسویه‌ی حساب / پرداخت کامل دیون.
تَسْوِيَةُ المَشَاكِلِ: حل‌وفصل مسائل.
التَّسْوِيَةُ: حل‌وفصل کردن / فیصله دادن / سازش نمودن
تَسْوِيرُ المَوَاقِعِ الأَثَرِيَّةِ: دیوار کشیدن به دور آثار باستانی.
التَّسْوِيرُ: نرده کشیدن / حصار کشی.
التَّسْوِيقُ: بازاریابی.
التَّسْيِيجُ: نرده کشیدن.
التَّسْيِيسُ: سیاسی کاری.
التَّشَابُكُ: درگیر شدن.
تشاد: چاد(کشوری است در جنوب لیبی، شرق نیجریه، غرب سودان و شمال کامرون).
التَّشَاؤُمُ: بدبینی / به فال بدگرفتن .
التَّشْبِيبُ: شعر غزلی.
تَشَتُّتُ الفِكْرِ: آشفتگی فکری / پریشانی فکری.
تَشَجَّعُوا: دلگرم شدند / تشویق شدند.
التَّشْجِيرُ: درخت کاری.
تَشْجِيعُ الإسْتِثْمَارِ: تشویق به سرمایه‌گذاری.
التَّشْجِيعُ: تشویق کردن.
التَّشْحِيمُ: روغن‌زنی / گریس کاری.
تَشْحِينُ البَطَارِيَّةِ: شارژ کردن باطری.
التَّشْحِينُ: بارگیری / شارژ کردن.
التَّشْخِيصُ المُبَكِّرِ: تشخیص زود هنگام.

التَّشْخِيصُ: جاندارپنداری / تشخیص دادن.

تَشْدِيدُ العُقُوباتِ عَلَى [...]: تشدید تحریم‌ها برضد [...].

تِشِرتِشل: چرچیل (نخست‌وزیر وقت انگلستان).

التَّشَرُّدُ: آوارگی / دربه‌دری.

تَشَرذُمُ المُسْلِمِينَ: تفرقه و جدایی مسلمانان.

تَشَرَّفتُ بِمَعْرِفَتِك: از آشنایيت خوش وقتم.

تَشَرَّفْتُم: خوش آمدید / مشرّف فرمودید.

تَشْرِيجُ البَطَّارِيَّةِ: شارژ کردن باطری.

تَشْرِيحُ الأَحْيَاءِ: کالبد شکافی زنده‌ها.

تَشْرِيحُ الجُثْمَانِ: کالبد شکافی.

التَّشْرِيحُ العَيَانِيُّ: کالبد شناسی تطبیقی / کالبد شناسی مقایسه‌ای.

التَّشْرِيحُ المِجْهَرِيُّ: کالبد شناسی میکروسکوپی.

التَّشْرِيحُ: کالبد شکافی / کالبدشناسی.

التَّشْرِيدُ: آواره نمودن / دربه در ساختن.

تَشْغِيلُ البَرْنَامَجِ: اجرای برنامه (کامپیوتر).

التَّشْغِيلُ: روشن کردن / راه انداختن.

التَّشَفِّي: تسلّیِ خاطر / خنک شدن سینه / انتقام گرفتن.

التَّشْفِيرُ: رمزگذاری / کُد دادن به برخی از فایل‌ها.

تَشْكِيلُ مَجْمُوعَاتِ الصَّدَاقَةِ: تشکیل گروهای دوستی.

تَشْكِيلَةٌ اِجْتِمَاعِيَّةٌ: بافت اجتماعی / ساختار اجتماعی.

التَّشْكِيلَةُ النِّهَائِيَّةُ: آرایش نهایی / ترکیب نهایی.

التَّشْكِيلَةُ الوِزَارِيَّةُ: کابینه‌ی دولت / ساختار دولت.

التَّشْكِيلَةُ: ساختار / بافت / آرایش سازمانی / ترکیب(فوتبال).

تِشِلْسي: چلسی (شهری در انگلستان و نام یکی از تیم‌های فوتبال آن کشور).

تُشَمُّ مِنْه رَائِحَةُ المَوْتِ: بوی مرگ از آن به مشام می‌رسد / بوی مرگ می‌دهد.

التَّشَمُّسُ: آفتاب گرفتن / حمامِ آفتاب گرفتن.

التَّشَمُّعُ: چربی کبد.

التَّشْمِيرُ: آستین را بالا زدن / عزم را جزم کردن.

تَشْمَئِزُّ مِنْه النَّفْسُ: تهوّع‌آور / چندش‌آور.

تَشَوُّشٌ إذَاعِيٌّ: شانتاژ خبری.

تشوُمِسْكِيُّ: چامسکی (فیلسوف و نظریه‌پرداز معاصر آمریکایی).

تُشَوِّهُ: خدشه دار می‌کند / آسیب می‌رساند.

تَشْوِيشُ الأَوْضَاعِ: آشفته کردن اوضاع.

تَشْوِيشُ الفَضَائِيَّاتِ: پارازیت انداختن روی ماهواره‌ها.

التَّشْوِيشُ: پارازیت / شانتاژ.

تَشْوِيهُ الحَقِيقَةِ أو المَعْنَى: تحریف واقعیت.

تَشْوِيهُ السُّمْعَةِ أو الصِّيتِ: بدنام کردن / آبرو بردن / لکه‌دار نمودنِ شهرت و آوازه.

تُشِيرُ: نشان می‌دهد / اشاره می‌کند.

تشيلي: شیلی (کشوری است در آمریکای جنوبی که پایتخت آن سانتیاگو است).

تَشْيِيدُ المَبَانِي: احداث عمارت‌ها / ساختمان‌سازی.

تَشْيِيعُ الجُثْمَانِ: تشییع جنازه / تشییع پیکر.

تَشْيِيعُ جُثْمَانِ الشَّهِيدِ: تشییع پیکر شهید.

التَّشْيِيعُ: شیعه کردن / مشایعت نمودن / تشییع جنازه.

التَّصَارُعُ: کُشتی گرفتن با یکدیگر / مبارزه نمودن.

تَصَاعُدُ أَعْمَالِ العُنْفِ: بالا گرفتن اعمال خشونت آمیز / شدت یافتن خشونت‌ها.

تَصَاعُدُ الغَضَبِ الشَّعْبِيِّ: بالا گرفتن خشم مردمی.

التَّصَافُحُ: باهم دست دادن.

تُصْبِحُ عَلَى الْخَيْرِ: شب خوش / شب بخیر.

تَصْحِيحُ المَسَارِ: تصحيح روند / تصحيح رويكرد.

تُصَدِّرُ: صادر می‌كند.

التَّصَدِّي لِـ[...]: برخورد با[...] / مقابله با[...] / رويارويی با[...] / مواجهه با[...].

التَّصَدِّي لِلْإِرْهَابِ: مواجهه با تروريسم / رويارويی با تروريسم / برخورد با تروريسم.

التَّصَدِّي لِلْمُؤَامَرَاتِ الأَمْرِيكِيَّةِ: مقابله با توطئه‌های آمريكا.

التَّصَدِّي: جلوگيری كردن / مانع شدن / مبارزه / مقابله.

تَصْدِيرُ البَضَائِعِ: صدور كالا/ صادراتِ كالا.

التَّصْدِيرُ: صادر كردن.

تَصْدِيرِيٌّ: صادراتی.

تَصْدِيقُ اللَّائِحَةِ: تصويب لايحه.

تَصَرُّفَاتٌ صِبْيَانِيَّةٌ: رفتارهای بچه‌گانه / اعمال كودكانه.

تَصْرِيحُ العَمَلِ: مجوزّ كار / اجازه‌ی كار.

تَصْرِيحٌ خَاصٌّ: گفتگوی ويژه.

التَّصْرِيحُ: اعلاميه / پروانه‌ی صدور /گفتگو / مصاحبه.

تَصْرِيفُ البِضَاعَةِ: معاوضه‌ی كالا / ردّ وبدل نمودن كالا.

تَصْرِيفُ المِيَاهِ: آب‌رسانی / زهكشی آب / تخليه كردن آب.

تَصْعِيدُ الأَزْمَةِ: بالاگرفتن بحران / گسترش بحران.

التَّصْعِيدُ: رو به وخامت نهادن / شدّت يافتن / تشديد تنش و بحران / بالا گرفتن.

تَصَفُّحُ مَلَفَّاتِ الأَكْرُوبَاتِPDF: قرائت فايلهای pdf / گشودن فايل‌های pdf (كامپيوتر).

تُصَفِّرُ: زوزه می‌كشد / سوت می‌كشد.

التَّصْفِيَاتُ التَّمْهِيدِيَّةُ: بازی‌های مقدماتی / بازی‌های تداركاتی.

تَصْفِيةُ الحِسَابَاتِ الشَّخْصِيَّةِ: تسويه‌ی حساب‌های شخصی.

تَصْفِيةُ المُناوِئِينَ: حذف فيزيكی مخالفان / كشتن مخالفان / ترور مخالفان.

التَّصْفِيَةُ: کُشتن / از بین بردن / حذف فیزیکی / ترور.

التَّصفِيقُ: دست زدن / کف زدن.

تَصَلُّبٌ عَضُلِيٌّ: گرفتگی عضله / اسپانس عضلانی.

تَصَلُّبٌ مَفْصَلِيٌّ: گرفتگی مفصلی.

تَصَلُّبٌ وَرِيدِيٌّ: گرفتگی وریدی.

تَصْلِيحُ إِطَارَاتِ السَّيارَةِ: پنچرگیری.

تَصْلِيحُ الدَّوَالِيبِ: پنچرگیری.

تَصْلِيحُ المُعَدَّاتِ الكَهْرُبَائِيَّةِ: تعمیر وسایل برقی.

التَّصْلِيحُ: تعمیر کردن / اصلاح نمودن ورقه.

تَصْمِيمُ الأَزْيَاءِ أَوِ المَلاَبِسِ النِّسَائِيَّةِ: طراحی لباس زنانه.

تَصْمِيمٌ عَصْرِيٌّ: طراحی روز.

تَصْنِيعُ البِلَادِ: صنعتی کردن کشور.

تَصْوِيبُ البُنْدُوقِيَّةِ: نشانه گرفتن تفنگ.

تَصْوِيبُ الخَطَأِ: تصحیح اشتباه/ جبران اشتباه.

تَصْوِيتٌ بِالثِّقَةِ: دادن رأی اعتماد.

تَصْوِيتٌ بِحَجْبِ الثِّقَةِ: دادن رأی عدم اعتماد / دادن رأی سلب اعتماد / رأی عدم اعتماد.

تَصْوِيتٌ بِرَفْعِ الأَيْدِي: رأی گیری با بلند کردن دست.

تَصْوِيتٌ بِعَدَمِ الثِّقَةِ: دادن رأی عدم اعتماد / دادن رأی سلب اعتماد / رأی سلب اعتماد / رأی عدم اعتماد.

تَصْوِيتٌ بِمَنْحِ الثِّقَةِ: دادن رأی اعتماد / رأی اعتماد.

تَصْوِيتٌ سِرِّيٌّ: رأی‌گیری محرمانه.

تَصْوِيتٌ عَامٌّ: رأی گیری عمومی.

تَصْوِيتٌ عَلَنِيٌّ: رأی گیری علنی.

التَّصْوِيتُ عَلَى الثِّقَةِ: دادن رأی اعتماد / رأی اعتماد .

التَّصويتُ: رأی دادن.

التَّصْوِيرُ الإِسْتِطلَاعِيُّ: عکسبرداری شناسایی.

التَّصْوِيرُ بِالأَشِعَّةِ: عکسبرداری / رادیوگرافی.

التَّصْوِيرُ بِالرَّنِينِ المِغْنَاطِيسِيِّ: ام آر آی (M.R.I).

التَّصْوِيرُ: فیلمبرداری / عکسبرداری.

تَصَيُّدُ الأَخْطاءِ: مچ گیری / آتو گرفتن.
تَضَامُنُ الشَّعْبِ وَالْجَيْشِ: همبستگی ملت و ارتش.
التَّضامُنُ: همبستگی / همسویی.
تَضِجُّ: سروصدا می‌کند / داد و هوار راه می‌اندازد / ناله سر می‌دهد.
التَّضْحِيَةُ بِالنَّفْسِ: از خود گذشتگی / جانبازی / فداکاری.
التَّضْحِيَةُ: از خود گذشتگی / فداکاری / ایثار.
التَّضَخُّمُ الاِقْتِصَادِيُّ: تورّم اقتصادی / گرانی.
تَضَخُّمُ الجِهَازِ الإِدَارِيِّ: بزرگ شدن سیستم اداری / گستردگی نظام اداری.
التَّضَخُّمُ المالِيُّ: تورّم مالی.
تَضَخُّمٌ ثابتٌ: تورّم ثابت.
تَضَخُّمٌ جَامِحٌ: تورّم افسار گسیخته.
تَضَخُّمٌ خَفِيٌّ: تورّم پنهان.
التَّضَخُّمُ فِي مِنْطَقَةِ الْيُورُو: تورّم در حوزه‌ی یورو.
تَضَخُّمٌ كَامِنٌ: تورّم پنهان.
تَضَخُّمٌ نِسْبِيٌّ: تورّم نسبی.
التَّضَخُّمُ: تورّم / گرانی.
تَضْخِيمُ الأُمُورِ: بزرگ نشان دادن کارها / بزرگ‌نمایی.
تَضْلِيلُ الرَّأْيِ العَامِ: گمراه کردن افکار عمومی.
تَضْلِيلُ الشُّعُوبِ: گمراه کردن ملت‌ها / منحرف ساختن ملت‌ها.
تَضُمُّ: در بر می‌گیرد.
تَضْمِيدُ الجُرْحِ: پانسمان کردن زخم.
التَّضْمِيدُ: پانسمان / بانداژ.
تَضَوَّرَ مِنَ الأَلَمِ: از شدّت درد به خود پیچید.
تَضَوَّعَتِ الرَّائِحَةُ: رایحه منتشر شد / بو پخش گردید.
تَضِيعُ هَدَراً: به هدر می‌رود / ضایع می‌شود.
تَضْيِيعُ الحَقِّ: پایمال نمودن حق / ضایع کردن حق.
تَضْيِيقُ الخِنَاقِ: تنگ کردن حلقه‌ی محاصره.
تَضْيِيقُ الوَرِيدِ: تنگ شدن رگ / رگ‌گرفتگی / گرفتگی رگ.
التَّطَاوُلُ: دست درازی / تجاوز / تعدّی.

التَّطْبِيبُ بِالْمَاءِ: آب درمانی.
تَطْبِيعُ العَلَاقَاتِ: عادی سازی روابط.
تَطْبِيقُ الشَّرِيعَةِ: اجرای شریعت / عمل به قوانین شرع.
تَطْبِيقُ العَدَالَةِ: اجرای عدالت / پیاده کردن عدالت.
تطبيقُ القَوَانِينِ: اجرای قوانین / پیاده کردن قوانین.
تَطْبِيقُ المَشْرُوعِ: اجرای پروژه.
التَّطْبِيقُ: اجرا نمودن / عملی ساختن / پیاده کردن.
التَّطْبِيلُ ضِدَّ الحُكُومَةِ: کوبیدن بر طبل مخالفت علیه حکومت.
التَّطبيلُ عَلَى[...]: کوبیدن بر طبلِ[...].
التَّطَرُّفُ: تندروی / خشونت گرایی/ افراط گرایی.
تَطَرَّقَ: پرداخت / مطرح کرد.
التَّطْرِيزُ: گلدوزی / نقش و نگار ایجاد کردن / ملیله دوزی.
التَّطْرِيقُ: چکش کاری.
تَطْعِيمُ السَّحَابِ: بارور کردن ابرها.
تطعِيمُ النَّبَاتِ: بارور کردن گیاهان.
التَّطْعِيمُ: واکسیناسیون(از طریق قطره و دهان).
التَّطَفُّلُ: زندگی انگلی.
التَّطْفِيشُ: قهر کردن / رنجیده شدن.
التَّطَلُّعُ، ج: التَّطَلُّعَاتُ: چشم داشتن / منتظر بودن / امیدواری.
التَّطْهِيرُ الإدَارِيُّ: پاکسازی اداری / اخراج برخی از کارمندان از اداره.
التَّطْهِيرُ العِرْقِيُّ: پاکسازی نژادی.
تَطَوُّرُ الأَحْدَاثِ: گسترش رویدادها / تحوّلِ حوادث.
التَّطَوُّرُ التِّكْنُولُوجِيُّ المُتَسَارِعُ: پیشرفت سریع تکنولوژی.
التَّطَوُّرُ السِّيَاسِيُّ والاِقْتِصَادِيُّ: پیشرفت سیاسی و اقتصادی / تحوّل سیاسی و اقتصادی.
التَّطَوُّرَاتُ الأَخِيرَةُ: تحوّلات اخیر.
التَّطَوُّرَاتُ الإِقْلِيمِيَّةُ: تحوّلات منطقه‌ای.
التَّطَوُّرَاتُ الإِيجَابِيَّةُ: تحوّلات مثبت.
التَّطَوُّرَاتُ الجَارِيَةُ: تحوّلات کنونی.

التَّطَوُّراتُ السَّلْبِيَّةُ: تحوّلات منفی.
التَّطَوُّراتُ العَالَمِيَّةُ: تحوّلات جهانی.
التَّطَوُّراتُ: تحوّلات / پیشرفت‌ها.
التَّطَوُّعُ فِي الجَيْشِ: خدمت داوطلبانه در ارتش.
تَطْوِيرُ العَلَاقَاتِ البَرْلَمَانِيَّةِ: توسعه‌ی روابط پارلمانی.
تَطْوِيرُ العَلَاقَاتِ: توسعه‌ی روابط.
التَّطْوِيرُ الكَمِّيُّ وَالنَّوْعِيُّ: گسترش کمّی و کیفی.
تَطْوِيعُ التِّقْنِيَّاتِ: به خدمت گرفتن تکنولوژی.
تَطْوِيقُ الأَزْمَةِ: مهار بحران / کنترل بحران.
التَّطْوِيقُ الخَانِقُ: محاصره‌ی شدید.
تَطْوِيقُ المِنْطَقَةِ: محاصره کردن منطقه.
التَّطْوِيقُ: محاصره نمودن.
تَظَاهَرَ بِالنَّوْمِ: به خواب تظاهر نمود / خود را به خواب زد.
تَظَاهُرَةٌ سِلْمِيَّةٌ: تظاهرات مسالمت آمیز.
تَظَاهُرَةٌ مَلْيُونِيَّةٌ: تظاهرات ملیونی.

تَظْهِيرُ الأَفْلَامِ: ظاهر کردن فیلم.
التَّظْهِيرُ عَلَى بَيَاضٍ: امضا کردن چک سفید.
التَّظْهِيرُ: ظهر نویسی / پشت نویسی.
تَعَادُلُ الأَصْوَاتِ: برابر شدن آرا / تعادل آرا .
التَّعَادُلُ السَّلبِيُّ: تساوی بدون گُل (فوتبال).
التَّعَادُلُ في المُبَارَاةِ: مساوی شدن در مسابقه / برابری در مسابقه.
التَّعَادُلُ: تساوی / مساوی / برابری.
تُعَارِضُ الشَّرْعَ: خلاف شرع است.
التَّعَاطُفُ: همدردی کردن / دلجویی نمودن.
تَعاطِي المُخَدِّرَاتِ: استعمال مواد مخدّر / مصرف مواد مخدّر .
التَّعَاطِي المُزْدَوَجِ: برخورد دوگانه / تعامل دوگانه.
التَّعَاطِي: مصرف کردن / برخورد کردن / انجام دادن.
تَعَافَى تَماَماً: کاملاً بهبود یافته است.

التَّعَافي: بهبود يافتن / شفا پيدا كردن.
التَّعامُلُ الأَبَوِيُّ: برخوردِ پدرانه / رفتار پدرانه.
التَّعامُلُ المُشِينُ: رفتار توهين آميز / برخورد توهين آميز.
تعامُلٌ عِدائِيٌّ: رفتار خصمانه / برخورد عدوانى.
التَّعاوُنُ الإِسْتِخْبَارَاتِيُّ: همكارى اطلاعاتى.
التَّعاوُنُ الإِسْتِرَاتِيجِيُّ: همكارى استراتژيک.
التَّعاوُنُ الأَمْنِيُّ: همكارى امنيتى.
التَّعاوُنُ البَنَّاءُ لِبُلُوغِ السَّلَامِ العَادِلِ وَالنِّهَائِيِّ: همكارى سازنده براى رسيدن به صلح عادلانه و نهايى.
التَّعاوُنُ البَنَّاءُ: همكارى سازنده.
التَّعاوُنُ التِّجَارِيُّ: همكارى اقتصادى / همكارى‌بازرگانى / همكارى‌تجارى.
التَّعاوُنُ الثُّنَائِيُّ: همكارى دو جانبه.
التَّعاوُنُ العَسْكَرِيُّ: همكارى نظامى.
التَّعاوُنُ الفَاعِلُ: همكارى مؤثر.
التَّعاوُنُ المُثْمِرُ: همكارى سازنده / همكارى مفيد.
تَعَاوُنِيةُ إِسْتِهْلاكِيةٌ: شركت تعاونى مصرف كنندگان.
تَعَاوُنِيةُ الإِسْكَانِ: تعاونى مسكن.
التَّعايُشُ السِّلْمِيُّ: همزيستى مسالمت آميز.
التَّعَبُ المُزْمِنُ: خستگى مزمن.
التَّعبانُ: خسته.
التَّعْبَوِيُّ، ج: **التَّعْبَوِيُّونَ**: بسيجى.
تَعْبِئَةُ البِنْزِينِ: پمپ بنزين.
تَعْبِئَةُ الجَمَاهِيرِ: بسيج عمومى.
تَعْبِئَةُ الجَيْشِ: سربازگيرى / به خدمت فراخواندن / آماده باش ارتش .
التَّعْبِئَةُ الشَّعْبِيَّةُ: بسيج مردمى.
التَّعْبِئَةُ العَامَّةُ: بسيج عمومى.
تَعْبِئَةُ المُسْتَضْعَفِينَ: بسيج مستضعفين.
تَعْبِئَةُ طُلَّابِيَّةٌ: بسيج دانشجويى.

تَعْبِئَةُ قُوَى الشَّعْبِ: بسیج نیروهای مردمی.
التَّعْبِئَةُ: بسیج مردمی.
التَّعْبِيسُ: چین به ابرو آوردن / اخم و تخم کردن.
تَعْتَزِم: قصد دارد / در نظر دارد / می‌خواهد.
التَّعْتِيمُ الإعْلَامِيُّ: سانسور خبری / سانسور رسانه‌ای.
التَّعَجُّبُ: انگشت در دهن نهادن / تعجّب کردن / شگفتی ورزیدن.
التَّعْجِيلُ: جلو انداختن/ عجله کردن.
التَّعْجِيمُ: نقطه‌گذاری / رفع ابهام از چیزی.
تَعْدَادُ النُّفُوسِ وَالسُّكَّانِ: سرشماری نفوس و مسکن.
تَعَدُّدُ الأَبْعَادِ: چند بُعدی.
تَعَدُّدُ الآرَاءِ وَالأَفكَارِ: تعدّد آرا و اندیشه‌ها.
تَعَدُّدُ الأَضْلَاعِ: چند ضلعی.
تَعَدُّدُ الأَقْطَابِ: چند قطبی.
تَعَدُّدُ الأَلْوَانِ: رنگارنگ.
تَعَدُّدُ الخَلَايَا: چند سلولی.
تَعَدُّدُ الزَّوْجَاتِ: چند همسری.
تَعَدُّدُ اللُّغَاتِ: چند زبانه.
تَعَدُّدُ المَعَانِي: چند معنایی.
تَعَدُّدُ النَّواحِي: گوناگون / مختلف.
التَّعَدُّدية الثُّقافِيَّةِ: تعدّد فرهنگی / تنوّع فرهنگی.
التَّعَدُّدِيَّةُ: کثرت گرایی / پلورالیزم.
تَعْدِيلُ الدُّسْتُورِ: تغییر دادن قانون اساسی / اصلاح قانون اساسی.
تَعْدِيلُ القَائِمَةِ: تنظیم مِنو/ تغییر لیست.
تَعْدِيلُ القَوانِينِ: اصلاح قوانین.
تَعْدِيلُ الوِزَارَةِ: ترمیم کابینه.
تَعْدِيلٌ وِزَارِي: تغییر در کابینه.
التَّعْدِيلُ: ویرایش / تغییر / اصلاح / ترمیم / بازبینی / تنظیم.
التَّعْدِيلاتُ الدُّسْتُورِيَّةُ: بازبینی قانون اساسی.
التَّعْدِيلاتُ الوِزَارِيَّةُ: اصلاح کابینه.
التَّعْدِيلاتُ عَلَى الدُّسْتُورِ: بازبینی قانون اساسی.
التَّعْدِيلاتُ: اصلاحات / تغییرات / بازبینی‌ها.

التَّعْذِيبُ الجَسَدِيُّ: شكنجه‌ى جسمى.
تَعْذِيبُ الذّات: خود آزارى.
التَّعْذِيبُ الرُّوحِيُّ: شكنجه‌ى روحى.
تَعرَّضَ المَوْقِعُ لِلحَجْبِ: سايت فيلتر شد.
التَّعَرُّضُ لِلأَذَى: آسيب ديدن / در معرض آسيب قرار گرفتن.
تَعرَّضَ لِلأَضْرَارِ: دچار خسارت شد / زيان ديد/ متضررّ شد.
تَعرَّضَ لِلاِعْتِدَاءِ: مورد تجاوز قرار گرفت.
تَعَرَّضَ لِلجَفاءِ: مورد بى‌مهرى قرار گرفت.
تَعَرَّضَ لِلْخَسَارَةِ: دچار شكست شد / شكست خورد/ زيان ديد.
تَعرَّضَ لِلعُزْلَةِ: دچار انزوا شد.
تَعَرَّضَتِ المِنطَقَةُ لِتَهْدِيدٍ جِدِّي: منطقه با تهديد جدّى مواجه شده است.
تَعَرَّفْتُ إِلَيْهِ: با او آشنا شدم.
تَعَرَّفْتُ عَلَيْهِ: با او آشنا شدم.
تُعَرقِلُ حَرَكَةَ السَّيْرِ: عبور و مرور را مختل مى‌سازد.
التَّعْرِيبُ: برگرداندن به زبان عربى / به عربى برگرداندن.
التَّعْرِيضُ لِلْخَطَرِ: در معرض خطر قرار دادن/ به‌ورطه‌ى خطر انداختن.
التَّعْرِيفُ بِالمَرْكَزِ: معرفى مركز.
التَّعْرِيفَاتُ الجُمْرُكِيَّةُ: تعرفه‌هاى گمركى.
تُعَزِّزُ الظُّنُونَ: شک و گمان‌ها را تقويت مى‌كند.
تَعْزِيزُ الأَوَاصِرِ: تقويت روابط / تحكيم روابط.
تَعْزِيزُ الصِّحَّةِ العَامَّةِ: تقويت بهداشت عمومى.
تَعْزِيزُ العَلاَقَاتِ: تقويت كردن روابط / تحكيم روابط .
تَعْزِيزُ أَوَاصِرِ حُسْنِ الجِوَارِ: مستحكم ساختن پايه‌هاى حُسن همجوارى.
التَّعَسُّفُ: ظلم و استبداد.
تَعَشَّشَ: لانه كرد / آشيانه ساخت.

تَعَشَّى خَارِجَ المَنْزِلِ: خارج از منزل شام خورد / بیرون شام خورد .

التَّعَشِّي: شام خوردن.

التَّعَصُّبُ الأَعْمَى: تعصب کورکورانه.

تَعَطَّشَ إلى[...]: شیفته و شیدای[...]شد / تشنه‌ی[...]شد.

تَعَطَّلَ عَنِ العَمَلِ: از کار باز ایستاد / بیکار شد.

التَّعَظُّمُ: استخوان سازی.

التَّعظِيمُ: بزرگداشت.

تُعقَدُ: برگزار می‌شود / منعقد می‌گردد.

التَّعَقُّلُ: عقل گرایی / خرد ورزی.

تَعْقِيباً لِلرِّسَالَةِ المُرَقَّمَةِ [...]: پیرو نامه‌ی شماره‌ی[...].

تَعْقِيمُ الجُرحِ: ضد عفونی کردن زخم / استرلیزه کردن زخم.

تَعْقِيمُ الحَلِيب: پاستوریزه کردن شیر.

التَّعْقِيمُ: ضد عفونی کردن / پاستوریزه نمودن.

التَّعلُّقُ بِثِيابِ الشَّخصِ: گلاویز شدن با شخص.

تَعَلَّقْتُ بِهَا: عاشق او شدم / شیفته و شیدای او گشتم.

التَّعلُّمُ عَنْ بُعْدٍ: یادگیری از راه دور / آموزش از راه دور.

تَغْلِيبُ الأَطْعِمَةِ: کنسرو کردن غذاها.

التَّعْلِيقُ السِّياسِيُّ: گزارش سیاسی / تفسیر سیاسی.

التَّعْلِيقُ عَلَى الأَنْبَاءِ: تحلیل اخبار / تفسیر اخبار.

التَّعْلِيقُ: شرح دادن / توضیح دادن / کامنت گذاشتن / گزارش نمودن / نظر دادن.

التَّعْلِيمُ الابْتِدَائِيُّ: آموزش ابتدایی.

التَّعْلِيمُ الإعْدادِيُّ: آموزش راهنمایی.

التَّعْلِيمُ الافْتِرَاضِيُّ: آموزش مجازی.

التَّعْلِيمُ الإلكترونيُّ: آموزش الکترونیک .

التَّعْلِيمُ الثانَوِيُّ: آموزش دبیرستانی / آموزش متوسطه.

التَّعْلِيمُ الجَامِعِيُّ: آموزش دانشگاهی.
التَّعْلِيمُ الخَاصُّ: آموزش خصوصی.
التَّعْلِيمُ العَالِي: آموزش عالی.
التَّعْلِيمُ العَامُّ: آموزش عمومی.
التَّعْلِيمُ العِلْمِيُّ التَّطْبِيقِيُّ: آموزش علمی کاربردی.
التَّعْلِيمُ المُبَكِّرُ: آموزش زود هنگام.
التَّعْلِيمُ المُخْتَلَطُ: آموزش مختلط / آموزشی که در آن پسر و دختر با هم سر کلاس حضور داشته باشند.
التَّعْلِيمُ المَفْتُوحُ:آموزش باز.
التَّعْلِيمُ بِالمُرَاسَلَةِ: آموزش مکاتبه‌ای.
التَّعْلِيمُ بِالمُكَاتَبَةِ: آموزش مکاتبه‌ای.
التَّعْلِيمُ عَنْ بُعدٍ:آموزش از راه دور.
تَعْلِيمَاتُ التَّشْغِيلِ: دفترچه‌ی راهنما / دفترچه‌ی راه اندازی.
تَعْمِيَةُ العُيُون: چشم بستن / چشم‌بندی .
تَعْمِيقُ التَّوَاصُلِ: تعمیق روابط.
التَّعَنُّتُ في السُّؤَالِ: سؤال پیچ کردن.
التَّعَنُّت: عناد / سرسختی / لجاجت / سختگیری.
تَعَوَّدَ على[...]: دلبستگی پیدا کردبه[...]/ عادت کرد به [...] / خو گرفت به [...].
التَّعَوُّذُ بِاللّٰهِ: پناه بردن به خدا.
التَّعْوِيدُ: عادت دادن.
تَعْوِيضُ التَّعَطُّلِ: غرامت بیکاری.
تَعْوِيضٌ عَنِ الأَضْرَارِ: جبران خسارت.
التَّعويضُ عَنِ الأَعْمَالِ الإضَافِيَّةِ: اضافه کار.
التَّعويضُ عَنِ الهَزِيمَةِ: جبران شکست.
التَّعْوِيضُ: جبران خسارت / غرامت.
تَعْوِيمُ السَّفِينَةِ: به آب انداختن کشتی.
تَعِيسٌ: بخت برگشته / بدبخت / فلک‌زده .
التَّعْيِينُ كَصُورَةِ الخَلْفِيَّةِ: تنظیم به عنوان پس زمینه.

التَّغاضِي عَنِ المُشكِلَاتِ: نادیده گرفتن مشکلات / چشم بستن به روی مشکلات.

تَغَافَلَ عَنْ إِحْسَاسِهِ: از خود بی خود شد.

تَغْذِيَةُ الحِسَابِ: شارژ کردن حساب.

تَغَرْغَرَتِ العَيْنُ بِالدَّمْعِ: اشک در چشم حلقه زد.

التَّغرِيبُ الثَّقافِيُّ: غربزدگی فرهنگی.

التَّغْرِيدُ: آواز خوانی بلبل / صدای بلبل.

التَّغْرِيمُ: جریمه کردن.

تَغَطْرَسَ فِي مِشْيَتِهِ: متکبرانه راه رفت.

التَّغَطُّسُ: شناور بودن.

التَّغْطِيَةُ الإِخْبَارِيَّةُ: پوشش خبری.

التَّغْطِيَةُ الإِعْلَامِيَّةُ: پوشش رسانه‌ای.

التَّغْطِيَةُ التَّلْفِزْيُونِيَّةُ: پوشش تلویزیونی.

التَّغْطِيَةُ الخَبَرِيَّةُ: پوشش خبری.

التَّغْطِيَةُ الشَّامِلَةُ: پوشش کامل.

التَّغْطِيَةُ: پوشش / خط دادن / آنتن (موبایل).

التَّغَلُّبُ عَلَى الصُّعُوبَاتِ: غلبه بر سختی‌ها / چیره شدن بر مشکلات به زانو درآوردن مشکلات.

تَغَمَّدَهُ اللّٰهُ بِرَحْمَتِهِ: خداوند او را قرین رحمت خود گرداند / خداوند رحمت خود را شامل حال او گرداند.

التَّغْيِيرُ الإِيجَابِيُّ: تغییر مثبت.

تَغْيِيرُ الجِنْسِيَّةِ: تغییر دادن ملیت.

تَغْيِيرُ نَمَطِ الحَيَاةِ: تغییر دادن شیوه‌ی زندگی.

التَّغْيِيرَاتُ الجَذْرِيَّةُ: تغییرات ریشه‌ای / تغییرات اساسی.

التَّغْيِيرَاتُ المُنَاخِيَّةُ: تغییرات آب و هوایی.

التَّغْيِيرُ الجَوْهَرِيُّ: تغییر اساسی.

التَّغْيِيرُ المَلْحُوظُ: تغییر قابل ملاحظه.

تُفًّا لَكَ: تف به تو.

تَفَاصِيلُ الرِّسَالَةِ: جزئیات پیام.

التَّفاعُلُ: تأثيرپذيری / همكاری كردن / واكنش نشان دادن.
تَفَاقُمُ الأَزْمَةِ: پيچيده‌تر شدن بحران / وخيم شدن بحران.
تَفَاقُمُ الأَوْضَاعِ: نابسامان شدن اوضاع / پيچيده شدن اوضاع / وخيم شدن اوضاع.
التَّفَانِي: از خود گذشتگی / فداكاری.
التَّفاؤُلُ: خوش بينی.
تَفَتُّحُ المَلَكَاتِ: شكوفا شدن استعدادها.
تَفَتَّحَ: شكفت / بازشد / دهان باز كرد.
تَفْتِيتُ الحَصَاةِ: شكستن سنگ (كليه).
تَفْتِيتُ الذَّرَّةِ: شكافتن اتم / شكستن اتم.
تَفْتِيتُ حَصَاةِ الكُلْيَةِ: شكستن سنگ كليه.
تَفْتِيتُ حَصَاةِ المَثَانَةِ: شكستن سنگ مثانه.
التَّفْتِيتُ: تكه تكه كردن / متلاشی نمودن / منهدم ساختن / خُرد كردن.
تَفْتِيشُ البَيْتِ: بازرسی خانه.
تَفْتِيشُ الحَقَائِبِ: بازرسی چمدان‌ها.
التَّفْتِيشُ: بازرسی / گشتن / جستجو كردن.
تُفَجِّرُ المُفَاجَأَةَ الأُولَى: اولين شگفتی را می‌آفرينند.
تَفْجِيرُ الأَلْغامِ: منفجر كردن مين.
التَّفْجِيرَاتُ التَّجْرِيبِيَّةُ: انفجارات آزمايشی.
التَّفْجِيرَاتُ الذَّرِّيَّةُ: انفجارات هسته‌ای.
التَّفْجِيير النَّوَوِيُّ: انفجار هسته‌ای.
التَّفْجِيْيرُ عَنْ بُعْدٍ: انفجار از راه دور.
التَّفَحُّصُ: تفتيش كردن/ جستجو كردن.
تَفْخِيخُ السَّيَّارَةِ: بمب گذاری ماشين.
تُفرِجُ: آزاد می سازد / رها می‌كند.
تَفَرَّدَ بِالأَمْرِ: به تنهايی آن كار را انجام داد.
تَفرِضُ: تحميل می‌كند.

التَّفَرْعُنُ: فرعون زدگی / همچون فرعون بودن / متکبر بودن.
التَّفْرِقَةُ العُنْصُرِيَّةُ: تبعیض نژادی.
التَّفَرْنُجُ: غربگرایی / غربزدگی.
التَّفْرِيشُ: مسواک زدن.
التَّفْرِيطُ: کوتاهی کردن.
تَفْرِيغُ السَّفِينَةِ أَوِ الحُمُولَةِ: تخلیه‌ی کشتی / تخلیه‌ی بار.
تَفْرِيقُ المُتَظَاهِرِينَ: پراکنده ساختن تظاهرات‌کنندگان / متفرق ساختن تظاهرات کنندگان .
تَفْسِيرُ الأَحْلَامِ: تعبیر خواب.
تَفْصِيلُ الأَنْبَاءِ: مشروح خبرها.
التَّفْصِيلُ: بُرِش دادن (خیاطی).
تَفَضَّلْ بِالْجُلوُسِ: بفرما بشین.
تَفَضَّلْ: بفرما.
تَفَضَّلْتُم: لطف فرمودید / زحمت کشیدید.
تَفَضَّلُوا بِقَبُولِ الاِحْتِرَامِ: باتقدیم احترام.
التَّفْضِيلُ: ترجیح دادن / برتری دادن.
تَفْعِيلُ الاِتِّفَاقِيَّاتِ المُوَقَّعَةِ: به جریان انداختن قراردادهای به تعویق افتاده / اجرا نمودن قراردادهای به تعویق افتاده.
تَفْعِيلُ القِطَاعِ الخَاصِّ: فعال کردن بخش خصوصی.
تَفْعِيلُ دَوْرِ[...]: فعال نمودن نقشِ[...].
التَّفْعِيلُ: فعال نمودن / به اجرا درآوردن / اجرایی کردن.
التَّفَقُّدُ: بازدید/ سرکشی/ احوال‌پرسی/ جویای حال شدن.
تَفَكُّكُ الرَّوَابِطِ الزَّوْجِيَّةِ: از هم پاشیدن روابط زناشویی / متلاشی شدن روابط زناشویی.
التَّفْكِيرُ العَامُّ: افکار عمومی.
تَفَكُّكُ الأُسْرَةِ: از هم گسیختگی خانواده.
التَّفْكِيرُ الإِبْدَاعِيُّ: تفکر خلّاق.
التَّفْكِيرُ الإِيجَابِيُّ: تفکر مثبت.
التَّفْكِيرُ السَّلْبِيُّ: تفکر منفی.
تَفْكِيكُ الشَّبَكَةِ الإِرْهَابِيَّةِ: از بین بردن شبکه‌ی تروریستی / متلاشی کردن شبکه‌ی تروریستی.
تَفَلَ عَلَى يَدِهِ: بر دستش تف انداخت.

تَفنِيدُ الإدِّعَاءَاتِ: تکذیب نمودن ادعاها.

تَفُوحُ مِنه رَائِحَةُ الوَرْدِ: بوی گل می‌دهد / بوی گُل از آن به مشام می‌رسد.

تَفُوحُ مِنهُ: به مشام می‌رسد از آن.

التَّفَوُّقُ العَسْكَرِيُّ: برتری نظامی.

التَّفَوُّقُ: برتری.

تَفوِيتُ الفُرصَةِ عَلَى العَدُوِّ: گرفتن فرصت از دشمن.

تَفوِيضُ السُّلْطَةِ: واگذاری قدرت.

تَقَارِيرُ رَسْمِيَّةٌ: گزارش‌های رسمی.

تَقَارِيرُ مُزْعِجَةٌ: گزارش‌های ناراحت کننده.

التَّقارِيرُ: گزارشات .

التَّقَاطُعُ: چهار راه.

التَّقاعُدُ: بازنشستگی.

التَّقاعُسُ: کوتاهی کردن.

التَّقالِيدُ الدِّينِيَّةُ: آداب و رسوم مذهبی.

التَّقالِيدُ المُتوارِثَةُ: سنّت‌های موروثی / عادات برجای مانده از گذشتگان.

تَقَبَّلَ اللّٰهُ دُعَائَكُمْ: خداوند دعای شما را اجابت کند.

تَقْبِيلُ اليَدِ: دست بوسی / بوسیدن دست.

التَّقْبِيلُ: بوسیدن.

تَقْتَضِي: ایجاب می‌کند / مقتضی آن است.

تُقَدَّرُ: برآورد می‌گردد / تخمین زده می‌شود.

التَّقَدُّمُ التِّقَنِيّ: پیشرفت از نظر تکنولوژی.

تَقَدُّمُ الصُّلحِ: پیشرفت صلح.

التَّقَدُّمُ العَسْكَرِيُّ: پیشروی نظامی/ پیشرفت نظامی.

التَّقَدُّمُ العِلمِيُّ: پیشرفت علمی.

التَّقَدُّمُ الكَبِيرُ: پیشرفت بزرگ.

التَّقَدُّمُ المَلحُوظُ: پیشرفت قابل ملاحظه / پیشروی چشمگیر.

التَّقَدُّمُ المَلمُوسُ: پیشرفت ملموس / پیشروی عینی.

تَقَدَّمَ بِالشُّكرِ: تشکر کرد / قدردانی نمود.

تَقَدَّمَ بِشَكْوَى: شكايت كرد / دادخواست ارائه نمود.

تَقَدَّمَ بِطَلَبٍ: در خواست نمود.

التَّقَدُّمُ في الحَرْبِ: پيشروى در جنگ.

التَّقَدُّمُ في السِّنِ: پا در سِنّ گذاشتن / ميانسال شدن.

التَّقَدُّمُ: پيشرفت / پيشروى.

تَقْدِيرُ الأَسْعَارِ: تخمينِ قيمت‌ها / برآورد نمودن قيمت‌ها.

تَقْدِيرُ الذَّاتِ: خود ارزيابى / سنجش خويشتن.

تَقْدِيرُ العَوَاقِبِ: پيش‌بينى پيامدها / برآورد كردن پيامدها.

تَقْدِيرُ القِيمَةِ: برآورد نمودن قيمت.

التَّقْدِيرُ: ارزيابى / ارزشيابى / برآورد كردن / پيش‌بينى نمودن.

تَقْدِيمُ الإِفَادَةِ: توضيح دادن / تشريح نمودن.

تَقَرَّرَ في الاجْتِماعِ: مقرّر شد در اين جلسه.

تُقْرِعُ طَبْلَ الحَرْبِ: بر طبل جنگ مى‌كوبد.

تَقْرِيباً: كم و بيش / تا حدودى.

التَّقْرِيرُ الإِذَاعِيُّ: گزارش راديويى.

التَّقْرِيرُ الأُسْبُوعِيُّ: گزارش هفتگى.

التَّقْرِيرُ الاِسْتِخْبَارَاتِيُّ: گزارش اطلاعاتى.

التَّقْرِيرُ الخِتَامِيُّ: گزارش پايانى.

التَّقْرِيرُ الرِّيَاضِيُّ: گزارش ورزشى.

التَّقْرِيرُ الزَّائِفُ: گزارش دروغين / گزارش غيرواقعى.

التَّقْرِيرُ السِّرِّيُّ: گزارش محرمانه / گزارش سرّى.

التَّقْرِيرُ السَّنَوِيُّ: گزارش سالانه.

التَّقْرِيرُ السِّيَاسِيُّ: گزارش سياسى.

تَقْرِيرُ الشُّرْطَةِ: گزارش پليس.

التَّقْرِيرُ العَسْكَرِيُّ: گزارش نظامى.

تَقْرِيرُ المَصِيرِ: تعيين سرنوشت.

التَّقْرِيرُ النِّهَائِيُّ: آخرين گزارش / گزارش نهايى.

تَقْرِيرُ غُولْدِسْتُون: گزارش گلدستون (گزارشى است كه آقاى گلدستون رئيس كميته‌ى حقيقت‌ياب سازمان ملل كه خود يک يهودى از اهالى آفريقاى

جنوبی است در مورد جنایات جنگی اسرائیل در جنگ ۲۲ روزه‌ی غزّه در سال ۲۰۰۸ آن را تهیه و به شورای حقوق بشر سازمان ملل ارائه نمود).

تَقْسِيمُ العَمَل: تقسیم کار.

تَقْشَعِرُّ لَهُ الأَبْدانُ: لرزه بر اندام می اندازد.

التَّقْشِيرُ: پوست گرفتن / پوست کندن / لایه برداری.

تَقْضِي عَلَى: از بین می‌برد / نابود می‌کند.

تَقْضِيبُ الشَّجَر: هَرَس کردن درخت.

تَقَطَّعَتْ بِهِ الأَسْبابُ: دستش از زمین و آسمان کوتاه شد / هیچ راه چاره‌ای برایش باقی نماند / درمانده و وامانده شد.

تَقْطِيرُ البَوْلِ: تکرُّر ادرار .

تَقْفِزُ: خیز برمی‌دارد / بالا می‌جهد / پَرش می‌کند.

تَقَلُّبُ الأَسْعَارِ: نوسان قیمت‌ها / بالا و پایین آمدن قیمت‌ها.

تَقَلُّبُ الطَّبِيعَةِ: دگرگونی‌های طبیعت / چرخش روزگار.

تَقَلُّبُ الطَّقْسِ: دگرگونی‌های آب و هوا / تغییرات آب و هوا.

تَقَلَّبَ فِي مَنَاصِبَ أو وَظَائِفَ عَدِيدَةٍ: پست‌های مختلفی را تجربه کرد / مناصب زیادی را عوض کرد.

تَقَلُّبَاتِ الأَيَّامِ: چرخش روزگار / دگرگونی های ایام / گردش زمانه.

تَقَلُّبَاتِ الدَّهْرِ: پستی و بلندی‌های روزگار / دگرگونی های زمانه.

تَقَلُّصُ العَضَلَةِ: گرفتگی عضله / اسپاسم عضله‌ای.

التَّقْلِيدُ الأَعْمَى: تقلید کورکورانه / تبعیت کورکورانه.

التَّقْلِيدِيَّةُ: سنتی / کلاسیک.

تَقْلِيصُ الخَدَمَاتِ: محدود کردن خدمات.

تَقْلِيلُ الفَواصِلِ: کاهش فاصله‌ها / کم کردن فاصله‌ها.

تَقْلِيمُ الأَظْفَارِ: ناخن گرفتن.

تَقْنِيَّاتٌ جَدِيدَةٌ: تکنولوژی‌های جدید / فنّاوری‌های نو.

التَّقَنِيَّاتُ: فناوری‌ها / تکنولوژی‌ها.

تَقَنِيَّةُ الاِتِّصَالاَتِ: تکنولوژی ارتباطات / فناوری ارتباطات.

التَّقَنِيَّةُ المُتَطَوِّرَةُ: تکنولوژی پیشرفته / فناوری پیشرفته.

تِقَنِيَّةُ المَعْلُومَاتِ: انفورماتیک.

تِقَنِيَّةٌ مُعَقَّدَةٌ: تکنولوژی پیچیده / فناوری پیچیده.

تَقْنِينُ الأَوْضَاعِ: قانون‌مند کردن اوضاع.

التَّقَهْقُرُ: بازگشت به عقب / عقب ماندگی.

تَقَوَّلَ عَلَيْهِ: بر زبان او دروغ گفت.

تَقْوِيضُ الثِّقَةِ: از بین بردن اعتماد.

تَقْوِيمُ الأَسْنَانِ: ارتودنسی دندان.

التَّقْوِيمُ الإِيْجَابِيُّ: ارزیابی مثبت.

تَقْوِيمُ الحَائِطِ: تقویم دیواری.

التَّقْوِيمُ السَّنَوِيُّ: تقویم سالانه.

التَّقْوِيمُ النُّجُومِيُّ: تقویم فلکی.

التَّقْوِيمُ: آماده سازی / تربیت / راست گرداندن / تصحیح اشتباه / سررسید / تقویم.

التَّقْوِيمُ الهِجْرِيُّ: تقویم هجری.

تَقَيُّحُ الدَّمِ: عفونت خون.

تَقَيُّحُ اللِّثَةِ: عفونت لثه.

التَّقَيُّؤُ: استفراغ کردن / بالاآوردن.

تَقْيِيدُ الصَّلاَحِيَّاتِ: محدود نمودن اختیارات.

تَقْيِيمُ أَدَاءِ الجِهَاتِ الحُكُومِيَّةِ: ارزیابی عملکرد دستگاه‌های حکومتی.

تَقْيِيمُ الحَرْبِ: ارزیابی جنگ.

تَقْيِيمُ الطَّلَبَاتِ: بررسی کردن درخواست‌ها.

تَقْيِيمُ العُرُوضِ: بررسی کردن پیشنهادات .

تَقْيِيم المَوْقِفِ: برآورد کردن موضع‌گیری.

تَقْيِيمُ الوَضْعِ الأَمْنِيِّ: ارزیابی وضعیت امنیتی.

التَّقْيِيمُ: ارزیابی نمودن/ برآورد کردن / سنجیدن / بررسی کردن / تخمین زدن.

تَكَافُؤُ الضِّدَّيْنِ: برابری دو ضد / مساوی بودن دو مخالف.

التَّكَافُؤُ: همانندی / تطابق / تجانس / برابری.

التَّكَالِيفُ المَعِيشِيَّةُ: هزينه‌های زندگی.

تَكَبَّدَتِ العِراقُ خَسَائِرَ كَبِيرَةً خِلَالَ الْحَرْبِ: عراق در اثنای جنگ متحمل خسارت‌های بزرگی شد.

التَّكْبِيرُ: اللّٰه اكبر گفتن / بزرگ نمایی / خدا را بزرگ دانستن.

تَكْتَكَتِ السَّاعَةُ: ساعت تیک تاک کرد.

التَّكَتُّلُ السِّيَاسِيُّ: فراکسیون سیاسی.

التَّكْتِيكُ: تاکتیک.

تَكَلَّفَ عَنَاءً كَثِيراً: رنج و زحمت فراوانی را متحمّل شد.

التَّكَلُّمُ البَطْنِيُّ: سروصدا کردن شکم.

التَّكَلُّمُ فِي النَّوْمِ: صحبت کردن در خواب.

تَكَلَّمَ مِنْ بَطْنِهِ: از خودش چیزی گفت.

تَكَوُّنُ الحَصَى: تشکیل شدن سنگ[کلیه و مثانه].

تَكَوُّنُ الخَلَايَا: تشکیل شدن سلول.

تَكَوُّنُ الدَّمُ: تشکیل شدن خون.

تَكْوِينُ البَيْتِ: تشکیل خانواده.

تَكْوِينُ رَأْسِ المَالِ: شکل گیری سرمایه.

تَكْيِيفُ الهواء: تهویه‌ی هوا.

التَّكْيِيفُ والتَّدْفِئَةُ: سرمایش و گرمایش.

تَكَاتُفُ القُوَّاتِ السِّيَاسِيَّةِ: همگرایی نیروهای سیاسی / همدوشی نیروهای سیاسی.

التَّكَاتُفُ: دوش به دوشِ هم بودن / همگرایی.

تَكَالَبَتْ عَلَيْهِ الخُصُومُ: دشمنان بر او هجوم آوردند.

التَّكَالِيفُ البَاهِضَةُ: هزینه‌های زیاد / مخارج سنگین.

التَّكَالِيفُ الجُنُونِيَّةُ: هزینه‌های سرسام‌آور.

تَكَبُّدُ الخَسَائِرِ: متحمل شدن خسارات.

تَكَبَّدَ خَسَائِرَ: خسارت‌هایی را متحمل شد.

تَكْبِيدُ الخَسَائِرِ المَالِيَّةِ: وارد کردن خسارت‌های مالی.

التَّکَتُّلُ: دسته‌بندی / جبهه گیری.
التَّکْتِیمُ الإِعْلَامِیُّ: سانسور رسانه‌ای.
التَّکْدِیسُ: انباشتن / جمع کردن بر روی هم.
التَّکَرُّعُ: آروغ زدن.
تَکْرِیسُ البِنَاءِ: پی‌ریزی ساختمان / فنداسیون‌سازی ساختمان.
التَّکْرِیسُ: بر کرسی نشاندن.
التَّکْرِیمُ: بزرگداشت / ارج نهادن.
تِکْسَاسُ: تگزاس (یکی از ایالت‌های جنوبی آمریکا).
التَّکَشُّرُ عَنِ الأَنْیَابِ: چنگ و دندان نشان دادن.
التَّکْلِفَاتُ الهَائِلَةُ: هزینه‌های سرسام‌آور.
تَکْلِفَةُ الخُضُوعِ وَالاِسْتِسْلَامِ: بهای ذلّت و تسلیم شدن.
تَکْلِفَةُ الصُّمُودِ وَالْمُقَاوَمَةِ: بهای استقامت و پایداری.
تَکْلِفَةُ المُنْشَآتِ: هزینه‌ی تأسیسات.
تَکْلِفَةُ رَأْسِ المَالِ: هزینه‌های سرمایه / هزینه‌هایی که برای ایجاد سود در آینده صرف می‌شوند، از قبیل خرید زمین، ساختمان، ماشین‌آلات و تجهیزات، و غیره.
التَّکْلِفَةُ: خرج / هزینه / بودجه.
تَکَلَّلَتْ بِالنَّجَاحِ: موفقیت آمیز بود/ با موفقیت همراه بود.
تَکَلَّمْ بِهُدُوءٍ: آرام صحبت کن.
تَکَلَّمْ عَلَى مَهْلِکَ: آرام صحبت کن.
التَّکْلِیفُ بِالْحُضُورِ: وادار ساختن متهم به حضور در دادگاه.
تَکْمِیمُ الأُذُنِ: بستن گوش / گوش بستن.
تَکْمِیمُ العَیْنِ: بستن چشم / چشم بستن .
تَکْمِیمُ الْفَمِ: بستن دهان / دهان بستن .
التِّکْنُولُوجِیَا الحَدِیثَةُ: تکنولوژی جدید .
التِّکْنُولُوجِیَا المُتَطَوِّرَةُ: تکنولوژی پیشرفته .
تَکَهْرَبَ: دچار برق گرفتگی شد.

تَکَهَّنَ: احتمال داد / پیش‌بینی کرد / پیشگویی کرد.

التَّکَهُّنُ: پیشگویی / پیش‌بینی/ گمانه‌زنی.

التَّکَهُّنَات: پیشگویی‌ها / گمانه‌زنی‌ها.

التَّکَیُّفُ: سازگاری با محیط.

تَلّ أبیب: تل آویو (دومین شهر پرجمعیت اسرائیل که در ساحل دریای مدیترانه واقع شده است و پایتخت تجاری این کشور محسوب می‌شود.

التَّلُّ الجَلِیدِیُّ: کوه یخی.

تلاحُمُ أَفْرَادِ الشَّعْبِ: همبستگی آحاد ملت / همگرایی ملت.

التَّلاحُمُ: همبستگی / همگرایی.

تلاسُنٌ لَفْظِیٌّ: درگیری لفظی / مشاجره‌ی لفظی.

التَّلاسُنُ: درگیری لفظی / مشاجره‌ی لفظی.

التَّلاعُبُ بِالْأَلْفَاظِ: بازی با کلمات.

التَّلاعُبُ بالکَلِمات: بازی با واژگان.

التَّلاعُبُ بالنَّار: بازی با آتش.

تَلَبّی حَاجَاتِهِمْ: جوابگوی نیازهایشان شد / نیازهایشان را برآورده کرد.

تَلَبّی مَطَالِبَهُم: جوابگوی درخواست‌هایشان شد / درخواست‌هایشان را پاسخ داد.

تَلْبِیَةُ اِحْتِیَاجَاتِ المُوَاطِنِینَ: برآورده ساختن نیازهای شهروندان / تأمین ما یحتاج شهروندان.

تلبیةً لِ[...]: درپاسخ به[...].

التَّلبیةُ: جواب مثبت دادن / ابراز آمادگی کردن / لبیک اللهم گفتن (توسط حاجیان).

تَلْعَبُ دَوْراً بَارِزاً: نقش برجسته‌ای را ایفا می‌کند / رُلِ بارزی را بازی می‌کند.

التَّلغِیمُ: بمب‌گذاری / کاشتن مین در زمین.

التِّلفازُ: تلویزیون.

تَلَفَّتَ: به این سو و آن سو نگاه کرد.

التِّلِفِزْیُونُ الأَبْیَضُ الأَسْوَدُ: تلویزیون سیاه و سفید.

التِّلفِزْيُونُ المُلَوَّنُ: تلویزیون رنگی.
تَلْفِيقُ الحَقَائِقِ: تحریف حقایق.
تَلَقَّى إِقْبالاً كَبِيراً: مورد توجه فراوان قرار گرفت.
تَلَقَّى العِلْمَ: علم و دانش را یاد گرفت.
تَلَقَّى اِهْتِمَاماً: مورد توجه قرار گرفت / مورد اهتمام قرار گرفت.
تَلَقَّى بِطَاقَةً حَمْرَاءَ: کارت قرمز دریافت نمود.
تَلَقَّى بِطَاقَةً صَفْرَاءَ: کارت زرد گرفت.
تَلَقَّى تَعْلِيمَاتٍ: آموزش‌هایی را دید.
تَلَقَّى رِسَالَةً: نامه‌ای را دریافت نمود.
تَلَقَّى رَوَاجاً في الأسْوَاقِ: رواج یافت در بازار.
تَلَقَّى ضَرْبَةً: ضربه خورد / ضربه‌ای دریافت کرد.
تَلَقَّى قَبُولاً: مورد قبول واقع شد.
تَلَقَّى كُلَّ التَّأْيِيدِ: کاملا مورد تأیید واقع شد.
تَلَقِّي البَرِيدَ الإلِكْتُرُونِيَّ: ایمیل دریافت کرد.
التَّلْقِيحُ الاِصْطِنَاعِيُّ: تلقیح مصنوعی.
تَلْقِيمُ السِّلَاحِ: پُر کردن سلاح / خرج‌گذاری اسلحه.
تَلَمَّذَ عِنْدَهُ: پیش او درس خواند.
تَلَمَّذَ لَهُ: نزد او تلمّذ نمود.
تَلَمَّسْتُ سُبُلاً كَثِيرَةً: راهای زیادی را امتحان کردم.
التِّلْمِيذُ: دانش آموز.
التَّلَهُّفُ: اشتیاق شدید/ شورِ فراوان.
تَلَوُّثُ الأنهار: آلودگی رودخانه‌ها.
التَّلَوُّثُ البِيئِيُّ: آلودگی محیط زیست.
التَّلَوُّثُ الجَوِّيُّ: آلودگی هوا.
التَّلَوُّثُ الصِّنَاعِيُّ: آلودگی صنعتی.
التَّلَوُّثُ الضَّجِيجِيُّ: آلودگی صوتی.
التَّلَوُّثُ الضَّوْضَائِيُّ: آلودگی صوتی.
التَّلَوُّثُ المَائِيُّ: آلودگی آب.
التَّلَوُّثُ النَّفْطِيُّ: آلودگی نفتی.
تَلَوُّثُ الهَوَاءِ: آلودگی هوا.

تَلَوُّنُ الأقْوَالِ: سخنان متناقض / تناقض در سخن.
تَلَوَّنَ المَوَاقِفَ الأَخْلَاقِيَّةَ: اخلاق عوض کرد.
تَلَوَّنَ في الأَخْلَاقِ: موضعگیری‌های متفاوت اتخاذ نمود.
تَلْوِيثُ البِيْئَةِ: آلوده کردن محیط زیست.
تَلْوِيثُ الهَوَاءِ: آلوده کردن هوا.
التَّلْوِينُ بالذَّهَب: طلاکاری / تذهیب.
التَّلْوِينُ: رنگ آمیزی / رنگ کردن.
تَلْيِيْنُ مُحَرِّكِ السَّيَّارَةِ: آب بندی کردن ماشین.
تَمَّ إِحْبَاطُهَا: خنثی گردید.
تَمَّ إِخْتِيَارُهُ: انتخاب شد.
تَمَّ إِطْلَاقُ سَرَاحِهِ: آزاد شد.
تَمَّ إِقْصَاؤُهُ عَنْ مَنْصِبِهِ: منصبش از او گرفته شد / پُستش را از وی گرفتند.
تَمَّ اِنْتِقَالُهُ إلى الْمُسْتَشْفَى: به بیمارستان انتقال یافت.
تَمَّ إِنْقَاذُهُمْ: نجات داده شدند.
تَمَّ تَصْدِيرُها: صادر گردید.
تَمَّ تَوْقِيعُهُ: به امضا رسید / امضا شد.
تَمَّ هَذِهِ الزِّيَارَةُ: این دیدار صورت پذیرفت.
تَمَّ: صورت گرفت / انجام یافت / عملی گردید.
تَمَاثِيلُ تَذْكَارِيَّةٌ: مجسّمه‌های یادبود.
تَمَاثِيلُ ثَلْجِيَّةٌ: مجسّمه‌های یخی.
تَمَاثِيلُ رَمِلِيَّةٌ: مجسّمه‌های شنی.
تَمَّار: فروشنده‌ی خرما / خرما فروش.
تَمَالَكَ نَفْسَهُ أو أعْصَابَهُ: بر اعصاب و روان خود مسلط شد.
تَمالُكُ النَّفْسِ: خویشتنداری.
تَمَاماً: به طور دقیق / به طور کامل .
تَمْتَمَ لِنَفْسِهِ: با خود حرف زد / با خود مِن مِن کرد.
التَّمتَمَةُ: زمزمه.
تَمْتِينُ الأَوَاصِرِ الأُسَرِيَّةِ: تقویت روابط خانوادگی.
تَمْتِينُ الرَّوَابِطِ: مستحکم نمودن روابط / تقویت روابط.

تَمْتِينُ العَلَاقَاتِ بَيْنَ الْبَلَدَيْنِ: استحکام بخشیدن به روابط میان دو کشور / تقویت روابطِ میانِ دو کشور.

تَمْتِينُ الْهُدْنَةِ: استحکام بخشیدن به آتش بس / تقویت آتش بس.

تَمْتِينُ الْوَحْدَةِ: تقویت وحدت و یکپارچگی.

تَمْتِينُ جُسُورِ الرَّوَابِطِ مَعَ الْمُجْتَمَعِ: تقویت پل ارتباط با جامعه.

تِمْثَالُ الْحُرِّيَّةِ: مجسمه‌ی آزادی.

تِمْثَالٌ ثَلْجِيٌّ: آدم برفی .

تِمثَالُ رَجُلٍ مِنَ الجَلِيدِ: آدم برفی.

التِّمْثَالُ: مجسمه.

التَّمْثِيلُ الحَيُّ: نمونه‌ی زنده.

التَّمْثِيلُ السِّيَاسِيُّ: نمایندگی سیاسی.

التَّمْثِيلُ الصَّامِتُ: پانتومیم.

تَمْثِيلٌ إِيمَائِيٌّ: نمایشنامه‌ی پانتومیم.

تَمْثِيلٌ تِجَارِيٌّ: نمایندگی بازرگانی.

تَمْثِيلٌ صَامِتٌ مُضْحِكٌ: پانتومیم.

التَّمْثِيلُ: بازیگری(تئاتر و سینما).

التَّمْثِيلُ: نمایش.

تَمْثِيلِيَّةٌ إِيمَائِيةٌ: پانتومیم.

تَمْثِيلِيَّةٌ غِنَائِيةٌ: اُپرا (آمیزه‌ای از موسیقی و نمایش است تا حقیقت به تصویر کشیده شود).

التَّمْثِيلِيَّةُ: نمایشنامه/ نمایندگی.

التَّمْحِيصُ: موشکافی / دقت.

تَمَخَّضَ الجَبَلُ فَوَلَدَ فَأراً: کوه آبستن شد و موش به دنیا آورد (ضرب المثل).

تَمَخَّطَ: بینی خود را پاک کرد.

تَمْدِيدُ الإِيجَارِ: تمدید اجاره نامه.

تَمْدِيدُ الْحَالَةِ الطَّارِئَةِ: تمدید حالت فوق‌العاده.

تَمَرُّدٌ مُسَلَّحٌ: شورش مسلحانه.

التَّمَرْكُزُ حَوْلَ الذَّاتِ: خود محوری.

تَمْرِيرُ الكُرَةِ: پاس دادن(فوتبال).

تَمْرِيرُ الْمَصَالِحِ: پیشبرد مصالح / پیشبرد اهداف.

التَّمْرِيرُ إِلَى الْجَانِبَيْنِ: پاس به جناحین / پاس به کناره‌ها (فوتبال).

التَّمرِيرُ إِلَى الْخَلْفِ: پاس به عقب (فوتبال).

التَّمرِيرُ إِلَى الأَمَامِ: پاس به جلو (فوتبال).

تَمرِينَاتُ الإِحْمَاءِ: تمرينات گرم كننده / حركات كششى.

التَّمرِينَاتُ الحُرَّةُ عَلَى الأَرْضِ: حركات آزاد زمينى / تمرينات آزاد زمينى (ژيمناستيک).

التَّمَزُّقُ: از هم جدا شدن / پراكنده گشتن / دسته دسته گشتن / تكه‌تكه شدن / پاره‌پاره شدن.

التَّمَسُّكُ بِالْجُذُورِ: پايبندى به اصول و مبادى.

التَّمْشِيطُ: شانه زدن / گشتن / جستجو كردن / جستجوى خانه به خانه / پاكسازى خانه به خانه.

تَمْضِيَةُ الْوَقْتِ: گذراندن وقت / وقت گذرانى.

تَمَلَّكْ نَفْسَكَ: آرام باش / خود را كنترل كن.

التَّمْهِيدُ لِأَجْلِ مُحَادَثَاتِ السَّلامِ: مقدمه چينى براى گفتگوهاى صلح.

التَّمْهِيدُ: زمينه سازى / مقدمه چينى.

تَمَوُّجَاتِ الشَّعْرِ: چين و شكنِ مو / پيچش مو.

تَمُّوز: يوليو / ماه ژولاى.

تَمَوْضُع: تمركز / موضع گرفتن / موضع‌گيرى.

تَمْوِيلُ الْمَشْرُوعِ: تأمين اعتبار پروژه / سرمايه‌گذارى در پروژه.

تَمْوِيلٌ بَعِيدُ الأَمَدِ: سرمايه گذارى دراز مدت.

تَمْوِيلٌ قَصِيرُ الأَمَدِ: سرمايه‌گذارى كوتاه مدت.

التَّمْوِيلُ: سرمايه‌گذارى / تأمين بودجه / هزينه كردن.

التَّموينُ: كالا برگ / كوپن.

تَمْوِيهُ الْحَقَائِقِ: پنهان كردن حقايق / وارونه جلوه دادن حقايق / سرپوش گذاشتن بر حقايق.

تَمْوِيهُ الرَّذَائِلِ أَوِ الْجَرَائِمِ: سرپوش گذاشتن بر بزهكارى‌ها و جنايات.

التَّمْوِيهُ: ظاهر سازى / استتار / سرپوش گذاشتن / وارونه جلوه دادن / پنهان نمودن.

تَمَيَّزَ غَيظاً أو غَضَباً: از شدّت خشم و غضب به جوش و خروش افتاد.
التَّمَيُّعُ: آبکی.
التَّمْيِيزُ الدِّينِيُّ: نژاد پرستی دینی / تبعیض دینی.
التَّمْيِيزُ العُنْصُرِيُّ: نژاد پرستی.
التَّمْيِيزُ: تبعیض قایل شدن / نژاد پرستی / تبعیض نژادی.
التَّنَاحُرُ: برادر کشی / نابود کردن یکدیگر / درگیری / نزاع.
تَنَازُعٌ طَبَقِيٌّ: نزاع طبقاتی/ منازعه‌ی طبقاتی.
تَنَازَلَ عن [...]: صرف نظر کرد از[...] / کوتاه آمد.
التَّنَازُل: عقب نشینی.
التَّنَافُسُ الإِخْبَارِيُّ: رقابت خبری.
التَّنَافُسُ التَّسْلِيحِيُّ: رقابت تسلیحاتی.
التَّنَافُسُ الدِّرَاسِيُّ: رقابت تحصیلی.
التَّنَافُسُ غَيرُ البَنَّاءِ: رقابت غیر سازنده / رقابت ناسالم / رقابت منفی.
تَنَاقَلَتْهُ الأَيدِي: دست به دست گشت.
تَنَامِي القُدْرَةِ الْعَسْكَرِيَّةِ: افزایش قدرت نظامی.
التَّنَاوُلُ: پرداختن / خوردن/ میل کردن.
تَنَاوَمَ: خود را به خواب زد.
تَنَاوَمتُ: خود را به خواب زدم.
تَنْبُسُ: به زبان می‌آورد.
التَّنَبُّؤُ الجَوِّيُّ: پیش‌بینی وضع هوا.
التَّنَبُّؤُ بِالطَّقْسِ: پیش‌بینی وضع هوا.
التَّنَبُّؤَاتُ: پیش‌بینی‌ها.
تَنَحْنَحَ: صدایش را صاف کرد.
التَّنَحِّي عَنِ المَنصِبِ: کناره‌گیری از پُست.
تَنَحَّى عَن مَنصِبِه: از مقام خود کناره‌گیری کرد / از منصب خود کناره‌گیری کرد.
التَّنَحِي: کناره‌گیری / دورشدن.
التَّنديدُ: محکوم کردن.
تَنْزَنْيَا: تانزانیا (کشوری است در شرق آفریقا).

التَّنْزِيلُ: بارگذاری / دانلود (کامپیوتر).

تَنِسُ الطَّاوِلَةِ: تنیسِ روی میز.

التَّنِسُ: تنیس / پینگ پنگ.

التَّنْسِيقُ الْمُسْتَمِرُّ: هماهنگی مستمر.

التَّنْسِيقُ بَيْنَ الْمُؤَسَّسَاتِ التَنْفِيذِيَّةِ: هماهنگی میان سازمان‌های اجرایی.

تَنَشَّقَ الْهَواءَ: هوا را استنشاق نمود.

تَنْشِيطُ التِّجَارَةِ: فعال نمودن تجارت.

تَنْشِيطُ القِطَاعِ الْخَاصِّ: فعال‌سازی بخش خصوصی.

التَّنْشِيطُ: فعّال نمودن.

التَّنَصُّتُ الْهَاتِفِيُّ: شنود تلفنی.

التَّنَصُّتُ عَلَى خُطُوطِ الْهَاتِفِ: شنود خطوط تلفن.

تَنْصَحُ رَعاياهَا: شهروندانش را توصیه می‌کند.

تَنَصَّرَ: به آیین مسیحیت درآمد / مسیحی گردید.

تَنَصَّلَ عَنِ الْمَسْؤُولِيَّةِ: از پذیرش مسؤولیت شانه خالی کرد.

التَّنْصِيرُ: مسیحی سازی / مسیحی نمودن دیگران با استفاده از ترفندهای زر و تزویر.

التَنْضِيدُ: تایپ کردن / حروف‌چینی.

التَّنْظِيرُ: نظریه‌پردازی.

تَنْظِيفُ الْبَيْتِ: خانه تکانی / تمیزکردن خانه.

تَنْظِيفُ الشَّاطِئِ: لایروبی ساحل.

تَنْظِيمُ الأُسْرَةِ: تنظیم خانواده.

التَنْظِيمُ الْحِزْبِيُّ: تشکیلات حزبی.

تَنْظِيمُ السَّيْرِ: کنترل ترافیک.

تَنْظِيمُ الْقَاعِدَةِ: تشکیلات القاعده / سازمان القاعده.

تَنْظِيمُ الْمُرُورِ: کنترل عبور و مرور.

تَنْظِيمُ النَّسْلِ: تنظیم خانواده.

التَنْظِيمُ: سازمان / سازمان دهی / تشکیلات.

تَنْظِيمَاتٌ إِدَارِيَّةٌ: تشکیلات اداری.

التَنْظِيمَاتُ السِّرِّيَّةُ: تشکّل‌های زیرزمینی / سازمان‌های زیرزمینی.

التَنظِيمَاتُ السِّياسِيَّةُ: تشكّل‌های سیاسی / سازمان‌های سیاسی.

التَنظِيمَاتُ الطُّلَّابِيَّةُ: تشكّل‌های دانشجویی / تشكیلات دانشجویی.

تَنَعَّمَ بِالْهُدُوءِ: از آرامش برخوردار است.

التَّنَفُّسُ الاِصْطِنَاعِيُّ: تنفس مصنوعی.

تَنَفَّسَ سَعِيداً: نفس راحتی کشید.

تَنفِيذُ الاِتِّفَاقَاتِ المُوَقَّعَةِ: اجرای قراردادهای امضا شده.

تَنفِيذُ الْمَشْرُوعِ: اجرای پروژه.

تَنفِيذُ حُكْمِ الإِعْدَامِ: اجرای حکم اعدام.

التَّنفِيسُ عَنِ الْمَشَاعِرِ: خالی کردن احساسات.

تَنفِيضُ الْمَنْزِلِ: خانه تکانی / گردگیری منزل.

التَّنَقِّي: پرهیز کردن / خود را نیالودن / دوری جستن.

التَّنقِيبُ العَشْوَائِيُّ: خاکبرداری کورکورانه / جستجوی بی‌برنامه.

التَّنقِيبُ عَنِ الآثَارِ: کاوش نمودن آثار قدیمی و باستانی / کاوش باستان شناسی.

التَّنقِيبُ عَنِ المَعَادِنِ: حفاری به منظور کشف معادن.

التَّنقِيبُ: گودبرداری / خاک‌برداری / کاوش / اکتشاف.

تَنقِيَةُ الْمَاءِ: تصفیه‌ی آب.

تَنقِيَةُ مَاءِ الْبَحْرِ: تصفیه‌ی آب دریا.

تَنقِيَةُ مِيَاهِ الشُّرْبِ: پالایش و پاکسازی آب آشامیدنی / تصفیه‌ی آب آشامیدنی.

التَّنقِيحُ: ویرایش.

تَنكِيسُ الأَعْلَامِ: به حالت نیمه افراشته درآودن پرچم‌ها.

تَنكِيسُ العَلَم: نیمه افراشتن پرچم.

التَّنكِيلُ: تحقیرنمودن / ضربه زدن.

تَنمِيَةُ الثَّرْوَةِ الإِنْسَانِيَّةِ: توسعه‌ی منابع انسانی.

تَنمِيَةُ الْعَلَاقَاتِ: توسعه‌ی روابط / گسترش روابط.

تَنمِيَةُ خَلْقِ فُرَصِ الْعَمَلِ: افزایش کار آفرینی.

التَّنمِيَةُ: رشد / شکوفایی / توسعه / گسترش.

تَنمِيقُ الفِلْمِ: روتوش کردن فیلم.

التَّنْمِيقُ اللَّفْظِيُّ: آرایش واژگانی.

تَنهَمِرُ بِغَزَارَةٍ: به شدت می بارد.

تُنْهِي: به پایان می‌رساند/ پایان می‌دهد.

التَّنُّورَةُ: دامن / دامن زنانه.

التَّنَوُّعُ المُناخِيُّ: تنوع آب و هوایی.

التَّنَوُّعُ النَّباتِيُّ: تنوع گیاهی.

تَنوِي: در نظر دارد / قصد دارد .

التَّنوِير: روشنگری.

التَّنْوِيمُ الْمُغْنَاطِيسِيُّ: هیپنوتیزم / تله پاتی / خواباندن مغناطیسی.

تَهَانِينَا: تبریک عرض می‌کنم.

التَّهَاوُنُ: سُستی ورزیدن / تنبلی نمودن.

التَّهْدِئَةُ: آرامش / آتش بس.

التَّهْدِيدُ: تهدید کردن / به خطر انداختن.

التَّهْدِيدَاتُ الْبِيئِيَّةِ: تهدیدات زیست محیطی.

تَهْدِيدَاتٌ جَوْفَاءُ: تهدیدات تو خالی.

التَّهْدِيفُ: گل زدن.

تَهَرَّبَ مِنَ الْمَسْئُولِيَّةِ: از پذیرش مسئولیت فرار کرد / از پذیرش مسئولیت شانه خالی کرد.

تَهَرَّبَ مِنْ دَفْعِ الضَّرِيبَةِ: از پرداخت مالیات فرار کرد.

تَهْرِيبُ الأَدْوِيَةِ: قاچاق دارو.

تَهْرِيبُ الْبَضَائِعِ: قاچاق کالا.

تَهْرِيبُ الذَّهَب: قاچاق طلا.

تَهْرِيبُ الْمُخَدِّرَاتِ: قاچاق مواد مخدر.

تَهْرِيبُ الْمَعَالِمِ الأَثَرِيَّةِ: قاچاق آثار باستانی.

التَّهْرِيبُ: قاچاق کردن کالا و ... .

تُهَشِّمُ: به شدّت درهم می‌کوبد / خُرد و ریز می‌کند.

التَّهْلِيلُ: هلهله کردن /شادی نمودن.

تُهْمَةٌ باطِلَةٌ: اتهام ناروا / تهمت ناروا.

التَّهْمِيشُ: کنار گذاشتن / در حاشیه قرار دادن / به حاشیه راندن.

التَّهْنِيجُ: هنگ کردن (کامپیوتر).

التَّهْنِيقُ: هنگ کردن (کامپیوتر).

تَهْوِيدُ الْقُدْسِ: چهره‌ی یهودی دادن به قدس / یهودی کردن قدس.

التَّهْوِيدُ: یهودی سازی / یهودی کردن.

تَهْيِئَةُ الأَجْوَاءِ: فراهم نمودن زمينه / زمينه‌سازى .

تَهْيِئَةُ فُرَصِ الْعَمَلِ: فراهم كردن فرصت‌هاى شغلى.

التَّهْيِيجُ: برانگيختن / تحريک نمودن / هيجان ايجاد كردن.

تَوّاً: فوراً / بدون درنگ / با عجله.

التَّوَابِلُ: ادويه جات .

التَّواجُدُ الدَّائِمُ: حضور دايم.

التَّوَاجُدُ الطَّوْعِيُّ: حضور داوطلبانه.

التَّواجُدُ فِي السَّاحةِ الدَّوْلِيَّةِ: حضور در سطح جهانى.

التَّواجُدُ: حضور داشتن / يافت شدن.

التَّوازُنُ الإجْتِمَاعِيُّ: تعادل اجتماعى / بالانس اجتماعى .

التَّوازُنُ الْبِيئِيُّ: تعادل زيست محيطى.

التَّوازُنُ الذِّهْنِيُّ: تعادل ذهنى.

التَّوازُنُ النَّفْسِيُّ: تعادل روحى.

تَواصُلُ الإحْتِجَاجَاتِ: ادامه يافتن نارضايتى‌ها/ تداوم نارضايتى‌ها.

التَّواصُلُ مَعَ الآخَرِينَ: ارتباط با ديگران.

التَّوَاطُؤُ: هم دستى / دسيسه چينى.

تَوَافِهُ الْمُتَطَلَّبَاتِ: درخواست‌هاى پوچ و بى‌ارزش / پوچى درخواست‌ها.

تَوَّاقٌ: بسيار مشتاق.

التَّوأَمُ /التَّوأَمَانُ: دوقلو / همزاد.

التَّوائِمُ الْخَمْسَةُ: پنج‌قلو.

التَّوائِمُ الْمُلْتَصِقَةُ: دو قلوى‌هاى به هم چسبيده.

التَّوَائِمُ: چند قلو / دو قلو.

تُوتٌ أَبْيَضُ: توت سفيد.

تُوتٌ أَحْمَرُ: شاه توت.

تُوتٌ أَسْوَدُ: توت سياه.

تُوتٌ إِفْرَنْجِيٌّ: توت فرنگى.

تُوتُ الأَرْضِ: توت فرنگى.

تُوتُ العِلِّيقِ: تمشک.

تُوتٌ شَوْكِيٌّ: تمشک.

تَوَتُّرُ الأَعْصَابِ: ناراحتى اعصاب.

التَوَتُّرُ السِّيَاسِيُّ فِي لُبْنَانَ: تنش سياسى در لبنان.

تَوَتُّرُ الْعَلَاقَاتِ: تيرگى روابط/ تنش در روابط.

التَوَتُّرُ الْقَائِمُ: تشنّج موجود/ تنش موجود.

تَوَتُّرٌ عَصَبِيٌّ: ناراحتى عصبى.

التَّوَتُّرُ: تنش / تشنج / درگیری / تیرگی / ناراحتی.
تَوتِيرُ الْعَلَاقَاتِ: متشنّج کردن روابط / بحرانی نمودن روابط.
تُؤَثِّرُ سَلْبِيّاً: تأثیر منفی می‌گذارد.
تَوْثِيقُ الصِّلَةِ: تحکیم ارتباط / مستحکم نمودن روابط.
تُوِّجَ: بر سر او تاج نهاده شد / مفتخر گردید / تارج بر سرش نهاده شد.
تُؤَجِّجُ: شعله‌ور می‌سازد / برمی‌افروزد .
تَوَجُّهُ السِّيَاسَةِ الْخَارِجِيَّةِ: رویکرد سیاست خارجی.
تَوَجَّهَ إِلَى[...]: رهسپار شد به سوی[...].
التَّوَجُّهَاتُ الْمَذْهَبِيَّةُ الضَّيِّقَةُ: رویکردهای تنگ نظرانه‌ی مذهبی.
التَّوَجُّهاتِ: رویکردها/ جهت‌گیرها.
التُّوجُو: توگو (کشوری است در غرب آفریقا).
تَوجِيهُ أَصَابِعِ الْاِتِّهَامِ: نشانه گرفتن انگشت اتهام.
تَوْجِيهُ الاِتِّهَامَات إِلَى[...]: متهم ساختنِ[...].
تَوْجِيهُ الضَّرْبَةِ: وارد کردن ضربه.
تَوْجِيهُ النِّدَاءِ: فراخواندن / فرستادن پیام.
التَّوْجِيهُ: هدایت / راهبری / نشانه گرفتن / هدف قرار دادن .
تَوَحَّدَ بِالأَمْرِ: کار را به تنهایی انجام داد / به تنهایی کار را انجام داد .
التَّوَحُّشُ: بربریت / وحشیگری.
تَوْحِيدُ الصُّفُوفُ: یکپارچه کردن صف‌ها / وحدت صفوف.
تَوْحِيدُ الْمَوَاقِفِ: یکپارچه کردن مواضع.
تَوَخَّ الحَذَرَ: بر حذر باش / احتیاط کن / مواظب باش .
تُودِي بِحَيَاةِ [...] أَشْخَاصٍ: جانِ[...] تن را گرفت.
تُؤَدِّي: منجر می‌شود / می‌انجامد.
التَّوْدِيعُ: بدرقه کردن.
تَوَرَّدَ الخَدُّ: گونه قرمز شد.
تَوَرَّدَ خَجَلاً: از فرط خجالت قرمز شد.

تَوَرَّدَ وَجْهُها: صورتش گل انداخت / سرخ شد.

التَّوْرِيدُ: وارد نمودن.

تَوْزِيعُ العَمَلِ: تقسیم کار.

التَّوَسُّعِيَّةُ: توسعه‌طلبانه / زیاده خواهانه / زیاده‌طلبی.

تَوْسِيعُ الْعَلَاقَاتِ: توسعه‌ی روابط / گسترش روابط.

تَوْسِيعُ النُّفُوذِ: گسترش نفوذ.

تَوَصَّلُوا إِلَى الْإِتِّفَاقِ: به توافق رسیدند.

تَوْطِيدُ السَّلَامِ: تحکیم صلح.

تَوْطِيدُ الْوَشَائِجِ: تحکیم روابط.

تَوْطِينُ التَّقْنِيَّةِ النَّوَوِيَّةِ: بومی سازی تکنولوژی هسته‌ای.

تَوْطِينُ التَّقْنِيَّةِ: بومی سازی تکنولوژی.

تَوْطِينُ اللَّاجِئِينَ: اسکان پناهندگان.

تَوْطِينُ الْمَعْرِفَةِ والتَّخَصُّصِ: بومی سازی دانش و تخصص.

التَّوْطِينُ: بومی سازی / اسکان دادن.

التَّوْظِيفُ: به خدمت گرفتن / به‌کار گیری.

التَّوَعُّدُ بِالْمَوْتِ: تهدیدِ به مرگ.

تَوْعِيَةُ الْجَمَاهِيرِ: آگاه سازی عمومی / بیدارنمودن توده‌های مردم.

التَّوعِيَةُ: آگاه ساختن / بیدار نمودن.

تَوْفِيرُ أَرْضِيَّةِ الْوَحْدَةِ: فراهم کردن زمینه‌ی وحدت.

تَوْفِيرُ الْأَمْنِ: فراهم کردن امنیت و آسایش.

تَوْفِيرُ الدَّعْمِ: سرویس دهی.

تَوْفِيرُ الفُرَصِ الْوَظِيفِيَّةِ: فراهم کردن فرصت‌های شغلی.

تَوْفِيرُ الْمُنَاخِ الْمُنَاسِبِ: فراهم کردن فضای مناسب.

تَوْفِيرُ الْمِيَاهِ الصَّالِحَةِ لِلشُّرْبِ: تأمین آب آشامیدنی سالم.

تَوفِيرُ الوُقُودِ لِمَفَاعِلِ طَهْرَانَ الْبَحْثِيِّ: تأمین سوخت نیروگاه تحقیقاتی تهران.

تَوْفِيرُ الْوَقُودِ: تأمین سوخت.

تَوْفِيرُ فُرَصِ الْعَمَلِ: فراهم كردن فرصت‌های كار / فراهم نمودن فرصت‌های شغلي.

تُوقِدُ: شعله‌ور می‌سازد / روشن می‌کند .

تَوَقَّدَتِ النَّارُ: آتش شعله‌ور شد.

تَوَقَّعَ: پیش بینی کرد / احتمال داد.

تَوَقَّفَ عَنْ[...]: دست كشيد از[...]/ دست برداشت[...].

تَوَقَّفَتِ الآلَةُ: دستگاه خراب شد.

التَّوَقِّي: خویشتنداری / خودداری / پرهیز .

التَّوْقِيتُ الصَّيْفِيُّ: ساعت تابستانی / وقت تابستانی.

تَوْقِيتُ غِرِينِتْش: وقت گرینویچ.

التَّوْقيتاتُ: زمان بندی‌ها.

تَوْقِيعُ عَقْدِ الْإِسْتِثْمَارِ: امضای قرارداد سرمایه‌گذاری.

التَّوْقِيعُ عَلَى بَيَاضٍ: پشت نویسی کردن چک سفید.

التَّوْقيعُ: امضاء نمودن.

تَوْقِيفُ إِعْتِبَاطِيٌّ: بازداشت حساب نشده.

التَّوْقِيفُ الإِحْتِيَاطِيُّ: بازداشت موقت.

التَّوْقِيفُ عَنِ الْعَمَلِ: دست كشيدن از کار.

التَّوْقيفُ: بازداشت نمودن / نگه داشتن / متوقف کردن.

التَّوْكِيلُ فِي الْخُصُومَةِ: وكيل گرفتن.

التَّوَلُّدُ التِّلْقَائِيُّ: تولد طبیعی.

تَوْلِيدُ الطَّاقَةِ: تولید انرژی.

تَوْلِيدُ الْكَهْرُبَاءِ: تولید برق.

تَوْلِيدُ الْمِثْلِ: تولید مثل.

التَّوَهُّجُ: درخشندگی / برافروختگی.

تَوَهَّجَتِ النَّارُ: آتش شعله ور شد.

التَيَّارُ الأُصُولِيُّ: جریان اصولگرا.

تَيَّارُ الإِقْصَاءِ: جریان تمامیّت خواه.

التَيَّارُ السِّيَاسِيُّ: جریان سیاسی.

تَيَّارُ العَلْمَانِيَّةِ: جریان لانیسم.

تَيَّارُ الفِتْنَةِ: جریان فتنه.

التَيَّارُ الفِكْرِيُّ: جریان فکری.

تَيَّارُ الكَهْرُبَاءِ: جریان برق.

التَيَّارُ الْمَبْدَئِيُّ: جریان اصولگرا.

التَيّارُ المُحَافِظُ: جریان اصولگرا / جریان محافظه کار.

التَيّارُ المُضَادُّ: جریان مخالف.

التَيّارُ المُغْلَقُ: جریان بسته.

التَيّارُ الْهَوائِي: جریان هوا.

تَيّارُ الوَسَطِيَّةِ الإسلَامِيَّةِ: جریان اسلام میانه‌رو.

تَيّارٌ سَاحِلِيٌّ أو شَاطِئِيٌّ: جریان ساحلی.

تَيّارُ مَاءِ البَحْرِ: جریان آب دریا.

التَيّارَاتُ الإسْلَامِيَّةُ: جریانات اسلامی.

تَيّارَاتُ التَّغْرِيبِ الثَّقَافِيِّ: جریانات غرب زدگی فرهنگی.

تَيّارُالمَاءِ: جریان آب.

تَيسٌ جَبَلِيٌّ: بُز کوهی.

ث

ثَابِتُ الْجَأْشِ: ثابت قدم / استوار / پابرجا.
ثَابَرَ: ادامه داد / با پشتکار به[...]پرداخت.
ثَارَ بِهِ الْغَضَبُ: خشم بر او مستولی گشت / برافروخته شد / از کوره در رفت .
الثَّأْرُ لِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ: انتقام خون شهیدان.
ثَاقِبُ الْفِكْرِ: تیز هوش / تیز فکر.
ثَالِثُ الْأَهْدَافِ: سومین گل (فوتبال).
ثَامِنُ الْأَئِمَّةِ: امام هشتم شیعیان / امام رضاعليه السلام.
ثَامِنُ الْحُجَجِ: حجت هشتم / امام هشتم / امام رضاعليه السلام.
ثَانَوِيَّةُ الْبَنَاتِ: دبیرستان دخترانه.
الثَّانَوِيَّةُ: دبیرستان.

ثَانِيَ اثْنَيْنِ: ابوبکر صدیق‌رضي الله عنه / یار غار.
ثَانِي أُكْسِيدِ الكَرْبُون: دو اکسید کربن.
ثَانِي مَرَّةٍ: دومین بار.
الثَّائِرُ: انقلابی / خونخواه .
ثَائِرَةُ الْأَعْصَابِ: از کوره در رفته / بسیار عصبانی و خشمگین.
ثَبَّتَ الأَسْعَارَ: قیمت‌ها را ثابت نگه داشت.
ثَبَتَ فِي الْمَحْكَمَةِ بَرَاءَتِي: بیگناهی من در دادگاه ثابت شد.
ثَدْيُ الأُمِّ: پستان مادر.
الثَّدْيِيَّاتِ: پستانداران.
الثَّرَاءُ: ثروت / دارایی/ مال.
الثَّرْثَارُ: پُرحرف / پُرچانه / حرّاف.
الثَّرْثَرَةُ: پُرگویی / حرف زدن زیاد / حرّافی/ پُر حرفی.

الثَّـرَوَاتُ الزِّرَاعِيَّـةُ: ثـروت‌هـای کشاورزی / سرمایه‌های کشاورزی.
الثَّرَوَاتُ الْوَطَنِيَّةُ: سرمایه‌های ملی / ثروت‌های ملی.
ثَرْوَةٌ قَوْمِيَّةٌ: ثروت ملی / سرمایه‌ی ملی.
الثُّرَيَّا: لوستر / چراغ سقفی.
الثُّعْبَانُ السَّامُّ: مار سمّی.
ثُعْبَانُ الْمَاءِ: مار آبی
الثَّعْلَبِيَّةُ: فریبکاری / حُقّه بازی / روباه صفتی / مکّاری.
الثُّغَاءُ: صدای بُز / بع بع بُز.
ثَغْرٌ بَحْرِيٌّ: بندر / شهر ساحلی.
الثَّغْرُ: دندان‌های جلو.
الثَّغْرَةُ: شکاف / رخنه / سنگر.
الثُّغُورُ: مرزها.
ثِقَابُ الأَمَانِ: جان پناه.
ثَقَافَةٌ اِجْتِمَاعِيَّةٌ: فرهنگ اجتماعی.
ثَقَافَةُ اِسْتِخْدَامِ الإِنْتِرْنِت: فرهنگ استفاده از اینترنت.
ثَقَافَةٌ إِسْلَامِيَّةٌ: فرهنگ اسلامی.
ثَقَافَةٌ أَصِيلَةٌ: فرهنگ اصیل.
ثَقَافَةُ الاِخْتِلَافِ: فرهنگ اختلاف.
ثَقَافَةُ الاِسْتِهْلَاكِ: فرهنگ مصرف.
الثَّقَافَةُ التَّغْرِيبِيَّةُ: فرهنگ غرب‌زده / غرب‌زدگی.
ثَقَافَةُ الْجِهَادِ وَالاِسْتِشْهَادِ: فرهنگ جهاد و شهادت‌طلبی.
ثَقَافَةُ الْحَدَاثَةِ: فرهنگ نوگرایی.
ثَقَافَةُ الْحَرْبِ: فرهنگ جنگ.
ثَقَافَةُ الْحِوَارِ: فرهنگ گفتگو.
ثَقَافَةُ السَّيْطَرَةِ: فرهنگ سلطه گری.
ثَقَافَةُ الطَّبَقَةِ الْوُسْطَى: فرهنگ طبقه‌ی متوسط.
ثَقَافَةُ الْعُنْفِ: فرهنگ خشونت.
ثَقَافَةُ الْغَرْبِ: فرهنگ غرب.
ثَقَافَةُ الْمُجْتَمَعِ: فرهنگ جامعه.
ثَقَافَةُ الْمُقَاوَمَةِ: فرهنگ مقاومت.
الثَّقَافَةُ الْمُنْهَزِمَةِ: فرهنگ شکست خورده.
الثَّقَافَةُ الوَافِدَةُ: فرهنگ مهاجم.
ثَقَافَةُ الْهَيْمَنَةِ: فرهنگ سلطه‌گری.
ثَقَافَةٌ تَقْلِيدِيَّةٌ: فرهنگ سنتی.
ثَقَافَةٌ شَعْبِيَّةٌ: فرهنگ مردمی.
ثَقَافَةٌ عَالَمِيَّةٌ: فرهنگ جهانی.
ثَقَافَةٌ عَامَّةٌ: فرهنگ عمومی.

ثَقَافَةٌ مُسْتَوْرَدَةٌ: فرهنگ وارداتی.
ثَقَافَةٌ مُشْتَرَكَةٌ: فرهنگ مشترک.
ثَقَافَةٌ مُضَادَّةٌ: ضد فرهنگ.
ثَقَافَةٌ مُغْلَقَةٌ: فرهنگ بسته.
الثَقَافَةُ وَالْإِرْشَادُ الْإِسْلَامِيُّ: فرهنگ و ارشاد اسلامی.
الثَقَافَةُ وَالْحَضَارَةُ: فرهنگ و تمدن.
الثَقَافَةُ وَالفَنُّ: فرهنگ و هنر.
الثَّقَافِيُّ: فرهنگی.
ثَقْبُ الإِطَارِ: سوراخ شدن تایر / پنچر شدن چرخ.
الثِّقَةُ الْمُتَبَادَلَةُ: اعتماد متقابل.
الثِّقَةُ المُتَلَازِمَةُ: اعتماد دوجانبه.
الثِّقَةُ بِالنَّفْسِ: اتکا به خویشتن / اعتماد به نفس / خودباوری.
الثِّقَةُ بِنَصْرِ اللّٰهِ: اعتماد به یاری خدا.
الثِّقَةُ: اعتماد / اتکا.
ثَقُلَ سَمْعُهُ: گوشش گران شد.
ثُقُوبُ الْفَضَاءِ السَّوْدَاءُ: چاله‌های سیاه فضایی.
ثَقِيلُ الدَّمِ: آدم نچسب / خونسرد / سرد مزاج.
ثَقِيلُ الظِّلِّ أو الرُّوحِ: سایه سنگین.
الثُّكْنَةُ الْعَسْكَرِيَّةُ: مرکز نظامی/ پادگان نظامی.
الثُّكْنَةُ: سربازخانه / پادگان.
الثُّلَاثَاءُ: سه شنبه.
ثَلَاثَةُ أَتْسَاعٍ: سه نهم.
ثَلَاثَةُ أَثْمَانٍ: سه هشتم.
ثَلَاثَةُ أَخْمَاسٍ: سه پنجم.
ثَلَاثَةُ أَرْبَاعٍ: سه چهارم.
ثَلَاثَةُ أَسْدَاسٍ: سه ششم.
ثَلَاثَةُ أَضْعَافٍ: سه برابر .
ثَلَاثَةُ أَعْشَارٍ: سه دهم.
ثَلَاثَةُ عُقُودٍ: سه دهه.
ثُلَاثِيُّ الأبعادِ: سه بُعدی.
ثَلَاثِينِيَّاتٌ: دهه‌ی سی میلادی.
ثَلَّاجَةٌ يَدَوِيَّةٌ: فلاسک دستی (فلاسک کلمه‌ای انگلیسی است «flask» و نوشتن آن به صورت «فلاکس» غلط است) .
ثَلِجَ صَدْرِي: دلم خنک شد.
ثَلِجَتْ نَفْسِي: دلم خنک شد.
الثِّمارُ الجَافَّةُ: خشکبار.
ثَمَانِيَةُ أَعْوَامٍ مِنَ الدِّفَاعِ الْمُقَدَّسِ: هشت سال دفاع مقدس.

الثَّمَانِينَاتِ: دهه‌ی هشتاد میلادی.
ثَمَّةَ: آن‌جا / در آن‌جا.
ثَمَرَةُ الجُهْدِ: ثمره‌ی تلاش و کوشش.
ثَمَنُ الإِسْكَاتِ: حق السکوت.
الثَّمَنُ البَاهِضُ: بهای سنگین.
الثَّمَنُ البَخْسُ: بهای ناچیز.
الثَّمَنُ الحَقِيقِيُّ: قیمت واقعی.
ثَمَنُ السُّكُوتِ: حق السکوت.
الثَّمَنُ الصُّورِيُّ: قیمت صوری.
ثَمَنُ الكَلِمَةِ: بهای سخن.
ثَمَّنَ جُهُودَه: تلاش‌هایش را ارج نهاد.
ثَمَّنَ: ارزشمند تلقی کرد.
الثَّمَنُ: بها / قیمت / ارزش.
الثُّمْنُ: یک هشتم.
الثَّمِينُ: ارزشمند / چاق.
ثَنَايَا: دندان‌های جلو/ لابلا.
ثُنَائِيَّةُ الدِّينِ وَالدَّوْلَةِ: دوگانگی دین و دولت / جدایی دین و دولت.
الثُّوَّارُ المُسْلِمُونَ: انقلابیون مسلمان/ مبارزان مسلمان.
الثُّوَّار: انقلابیون / مبارزان.
الثَّوانِي الأَخِيرَةُ: ثانیه‌های پایانی.
ثَوْبُ الحِدَادِ: لباس عزا.
ثَوْبُ الزِّفَافِ: لباس دامادی.
ثَوْبٌ تَحْتانِيٌّ: لباس زیر.
ثَوْبٌ دَاخِلِيٌّ: لباس خانگی.
ثَوْبٌ فَضْفَاضٌ: لباس گشاد.
ثَوْبٌ واسِعٌ: لباس گشاد.
الثَّوْرُ: گاو نر.
ثَورانُ البُرْكَانِ: فوران آتشفشان.
الثَّورَةُ الاتِّصالاتِيَّةُ: انقلاب ارتباطات.
الثَّورَةُ الاِجْتِمَاعِيَّةُ: انقلاب اجتماعی.
الثَّورَةُ الإِدَارِيَّةُ: انقلاب اداری.
الثَّورَةُ الإِسْلَامِيَّةُ: انقلاب اسلامی.
الثَّورَةُ الإِيرَانِيَّةُ: انقلاب ایران.
الثَّورَةُ البُرْتُغَالِيَّةُ: انقلاب زرد / انقلاب نارنجی .
الثَّورَةُ البَنَفْسَجِيَّةُ: انقلاب مخملی.
الثَّورَةُ البَيْضَاءُ: انقلاب سفید.
الثَّورَةُ التِّكنُولُوجِيَّةُ: انقلاب تکنولوژی .

الثَّورَةُ الثَّقَافِيَّةُ: انقلاب فرهنگی.
الثَّورَةُ الخَضْرَاءُ: انقلاب سبز.
الثَّورَةُ الدَّامِيَةُ: انقلاب خونین.
الثَّورَةُ الدُّسْتُورِيَّةُ: انقلاب مشروطه.
الثَّورَةُ الزِّرَاعِيَّةُ: انقلاب کشاورزی.
ثَورَةُ الزُّنُوجِ: انقلاب سیاه پوستان.
الثَّورَةُ السِّلْمِيَّةُ: انقلاب مسالمت آمیز.
الثَّورَةُ الصِّناعِيَّةُ: انقلاب صنعتی.
الثَّورَةُ العَارِمَةُ: انقلاب توفنده/ انقلاب سهمگین.
الثَّورَةُ الفَرَنْسِيَّةُ الْعُظْمَى: انقلاب کبیر فرانسه.
ثَورَةُ الفَلَّاحِينَ: انقلاب کشاورزان.
الثَّورَةُ المُسَلَّحَةُ: انقلاب مسلّحانه.
الثَّورَةُ المَعْرِفِيَّةُ: انقلاب معرفتی.
الثَّورَةُ المَعْلُومَاتِيَّةُ: انقلاب اطلاعاتی.
الثَّورَةُ الوَطَنِيَّةُ: انقلاب ملی.
الثَّورِيُّ: انقلابی/ مبارز.
ثُؤلُولٌ: زگیل / جوش بزرگ.
ثَيِّبٌ: بیوه زن / زنِ بیوه.

ج

جاءَ دَوْرُكَ: نوبت تو می باشد.

جاء في المَرْكَزِ الثَّالِثِ: سوم شد / در رتبه‌ی سوم قرار گرفت (ورزشی- مسابقاتی).

جاءوا عَلَى بُكرَةِ أَبِيهِمْ: دسته جمعی آمدند / همه با هم آمدند.

جابِرُ العَظْمِ: شکسته بند.

جابي / جابٍ: ممیّز مالیاتی.

جاتو: کیک.

جاحِظُ العَيْنَيْنِ: دارای چشم‌های برآمده.

جَادٌّ: جدّی / مصمّم / راسخ / استوار.

جَادَّةُ الصَّوَاب: راه راست و درست.

جَادَّةٌ رَئِيسِيَّةٌ: شاهراه.

جَارسُون: گارسون / پیشخدمت / مستخدِم رستوران.

جَارُور: کشو میز / کشو درایور.

جَارُوش / جارُوشَة: آسیاب دستی.

جَارِيَةٌ: دختر جوان / دختر همسایه / کشتی شناور.

جَارِي جَلْبُ الْبَيَانَاتِ: اطلاعات در حال دریافت است(کامپیوتر).

الجَالِيَةُ الإِسْلَامِيَّةُ الْمُهَاجِرَةُ: اقلیت اسلامیِ مهاجر / اقلیت مسلمان .

الجَالِيَةُ الإِسْلَامِيَّةُ في سُويد: مسلمانان مقیم سوئد.

الجَالِيَةُ الإِيرَانِيَّةُ بِالْخَارِجِ: ایرانیان مقیم خارج از کشور.

الجَامِحُ: متمرد / افسار گسیخته / عصیانگر / سرکش / یاغی / شورشی.

جَامِعُ القُمَامَةِ: آشغال جمع کُن / جمع کننده‌ی آشغال.

جَامَعَ المَرْأَةَ: با زن همبستر شد.
الجَامِعُ: مسجد جامع / جمع کننده / گردآورنده.
الجَامِعَةُ الإسْلَامِيَّةُ الحُرَّةُ: دانشگاه آزاد اسلامی.
جَامِعَةُ الدُّوَلِ العَرَبِيَّةِ: اتحادیه‌ی کشورهای عرب.
جَامِعَةُ الدُّوَلِ العَرَبِيَّةِ: اتحادیه‌ی کشورهای عربی.
الجَامِعَةُ الصِّنَاعِيَّةُ: دانشگاه صنعتی.
جَامِعَةُ العُلُومِ الطِّبِّيَّةِ وَالْخِدَمَاتِ الصِّحِّيَّةِ وَالْعِلَاجِيَّةِ: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات درمانی.
الجَامِعَةُ الْمَفْتُوحَةُ: دانشگاه آزاد.
جَامِعَةُ طَهْرَان: دانشگاه تهران.
الجَامِعَةُ: دانشگاه.
جَامِعِيٌّ: دانشگاهی / فارغ التحصیل از دانشگاه.
جانٍ / جاني: جنایتکار / مجرم.
الجَانِبُ الأَيْسَرُ: سمت چپ.
الجَانِبُ الأَيْمَنُ: سمت راست.
جَاوِبْنِي: به من جواب بده.

جَاوَزَ الْحَدَّ: افراط کرد / از حد گذشت.
جَاوَزَ عَنْ [...]: ترک نمود / به فراموشی سپرد / چشم پوشی کرد از [...]/ گذشت نمود از [...].
جائِزَةُ نُوبِيل: جایزه‌ی نوبل.
الجِبَالُ الشَّاهِقَةُ: کوه‌های سر به فلک کشیده / کوه‌های بلند.
جَبَانٌ: بُز دل / ترسو.
جَبَّانٌ: پنیر فروش.
الجَبَّانَةُ: قبرستان.
جَبَرَ العَظْمَ: استخوان را جا انداخت.
الجَبَلُ الثَّلْجِيّ: کوه یخی.
الجَبَلُ الشَّاهِقُ: کوه بلند.
جَبَلُ جَلِيدٍ: کوه یخ.
جُبْنَةٌ بِالْقِشْطَةِ: پنیر خامه‌ای.
الجُبْنَةُ: پنیر.
جَبَهَاتُ الْقِتَالِ: جبهه‌های جنگ / میادین نبرد.
جَبْهَةُ الإنْقَاذِ الإسْلَامِيِّ: جبهه‌ی نجات اسلامی (یکی از احزاب اسلامی در کشور الجزایر).

جَبْهَةُ التَّحْرِيْرِ الْفِلِسْطِينِيَّةِ: جبهه‌ی آزادی بخش فلسطین.
جَبْهَةُ الْحَرْبِ: جبهه‌ی جنگ.
جَبْهَةٌ شَعْبِيَّةٌ: جبهه‌ی مردمی.
جَبْهَةٌ هَوائِيَّةٌ بَارِدَةٌ: توده‌ی هوای سرد.
جَبْهَةٌ هَوائِيَّةٌ دَافِئَةٌ: توده‌ی هوای گرم.
جُثْمانُ الشَّهِيدِ: پیکر شهید / جسد شهید / جنازه‌ی شهید.
الجُثْمانُ الطَّاهِرُ: پیکر پاک.
الجُثْمان: جسد / پیکر / جنازه .
الجَحْفَلُ: لشکر بزرگ.
جُحُودُ الجَمِيلِ: قدر نشناسی/ نمک‌نشناسی.
جَدٌّ: بابا بزرگ / پدر بزرگ.
الجِدَارُ الْحَجَرِيُّ: دیوار سنگی.
جِدارُ الصَّوْتِ: دیوار صوت.
الجِدَارُ العُنْصُرِيُّ: دیوار نژاد پرستانه (دیواری که رژیم صهیونیستی برای جداساختن مناطق اشغالی از مناطق فلسطینی ایجاد کرده است).
الجِدَارُ الْفَاصِلُ: دیوار جدا کننده / دیوار عازل / دیواری که میان دو قسمت فاصله ایجاد می‌کند / دیوار حایل (این دیوار، امروزه بخش‌هایی از فلسطین اشغالی را از یکدیگر جدا کرده است).
الجَدَّافُ: پارو زن.
جُدْرَانُ الصَّمْتِ: دیوار سکوت.
الجُدْرَانُ لَهَا آذَانٌ: دیوار گوش دارد (ضرب‌المثل).
جُدَرِيُّ الْمَاءِ: آبله مرغان.
الجُدَرِيُّ: بیماری آبله.
الجَذْفُ في الْقَوَارِبِ: قایقرانی.
الجَذْفُ: پارو زدن / پاروزنی.
جَدْوَلُ الأَسْعَارِ: جدول قیمت‌ها.
جَدْوَلُ الأَعْمَالِ: دستور کار / برنامه‌ی کاری.
جَدْوَلُ الرُّسُومِ التَّوْضِيحِيَّةِ: جدول اعداد / جدول ضرب/ نمودار.
جَدْوَلُ الْمُحْتَوِيَّاتِ: فهرست مطالب.
جَدْوَلُ مَواعِيدِ الطَّيَرانِ: برنامه‌ی حرکت هواپیما.
جَدْوَلَةُ الدُّيُونِ: قسط بندی کردن بدهی‌ها.

جَدِيدُ الإِحْدَاثِ: تازه تأسیس / نوساز.

جَدِيرٌ بِالذِّكْرِ: شایان ذکر است / قابل ذکر است.

جَدِيرٌ بِالمُلاَحَظَةِ أَوِ الانْتِبَاهِ: قابل توجه / قابل ملاحظه.

جَذْبُ السُّيَّاحِ: جذب گردشگران.

جَرَّاءَ [...]: به دنبال [...] / در پی[...] / در اثر [...] / به‌خاطر [...].

جَرَّاحُ المُخِّ وَالأَعْصَابِ: جرّاح مغز و اعصاب.

الجِرَاحَةُ التَّجْمِيلِيَّةُ: جرّاحی پلاستیک.

الجِرَاحَةُ التَّقْوِيمِيَّةُ: جرّاحی پلاستیک.

جِرَاحَةٌ تَرْقِيعِيَّةٌ: بخیه زدنِ جای عمل جرّاحی.

الجَرَاد: ملخ.

الجَرَّارُ: تراکتور / دراوِر.

الجَرَّارَةُ: بارکش / تریلی.

الجَرَّافُ: بولدوزر.

جَرَائِمُ إِبَادَةِ الْجِنْسِ: جنایت نسل‌کُشی.

الجَرَائِمُ الاِقْتِصَادِيَّةُ الْمُنَظَّمَةُ: جرایم اقتصادی سازمان یافته.

جَرَائِمُ الإِنْتِرْنِت: جرایم اینترنتی.

جَرَائِمُ التِّجَارَةِ الإِلِكْتُرُونِيَّةِ: جرایم تجارت الکترونیک.

جَرَائِمُ الْحَرْبِ: جنایت‌های جنگی.

الجَرَائِمُ الخَاصَّةُ: جرایم ویژه.

الجَرَائِمُ الطِّبِّيَّةُ: جنایت‌های پزشکی.

الجَرَائِمُ المُرْعِبَةُ: جنایت‌های وحشتناک.

الجَرَائِمُ الْمُعْتَادَةُ: جرایم عادی.

الجَرَائِمُ المُنَظَّمَةُ: جرایم سازمان یافته / جنایت‌های سازمان یافته.

الجَرَائِمُ بِحَقِّ الْمَدَنِيِّينَ: جنایت علیه شهروندان/ جنایت علیه غیر نظامیان.

الجَرَائِمُ ضِدَّ الإِنْسَانِيَّةِ: جنایت علیه بشریت.

الجَرَائِمُ ضِدَّ الْبَشَرِيَّةِ: جنایات بر ضد بشریت/ جنایت علیه بشریت.

جَرِّبْ حَظَّكَ: شانس خود را امتحان کن.

جَرِّبْ حَظَّهُ: شانسش را تجربه کرد.
جَرِّبْ نَفْسَكَ: خودت را امتحان کن.
جَرَّبْتُ عَقَاقِيرَ كَثِيرَةً: داروهای زیادی را امتحان نمودم.
جَرَتِ العَادَةُ: عرف و عادت این گونه است.
الجُرْثُومُ: میکروب / باکتری .
جُرْحٌ نَازِفٌ: زخمی که از آن خون می‌چکد.
جَرَحْتَ شُعُورِي: احساسات من را جریحه‌دار ساختی.
جَرَحَنِي بِكَلَامِهِ: به من زخم زبان زد.
جُرَذٌ: موش صحرایی.
جَرَسُ الباب: زنگ در .
جَرَسُ الحُرِّيَّةِ: زنگ تفریح.
الجَرَسُ الْكَهْرُبَائِيُّ: زنگ برقی.
الجُرُفُ القَارِي: فلات قاره.
جِرْمَانِيَّةٌ: ژرمنی / آلمانی.
جَرْوٌ: توله سگ.
جُرُوحٌ بِالغَةٌ: زخم‌های عمیق / زخم‌های کاری.
جُرُوحٌ طَفِيفَةٌ: زخم‌های سطحی.
جَرْيُ الحَواجِزِ: دو با مانع.
الجَرْيُ بِدُونِ الكُرة: فرارِ بدون توپ / حرکتِ بدون توپ (فوتبال).
جَرَيانُ عَجَلَةِ الإِنْتَاجِ: به چرخش درآمدن چرخه‌ی تولید / چرخش چرخه‌ی تولید / حرکتِ چرخه‌ی تولید.
جِرِّيث: مار ماهی.
جَرِيدَةٌ أُسْبُوعِيَّةٌ: هفته نامه.
جَرِيدَةُ المُواطِنِ: روزنامه‌ی همشهری.
جَرِيدَةٌ رَسْمِيَةٌ: روزنامه‌ی رسمی.
جَرِيدَةٌ يَوْمِيَّةٌ: روزنامه.
الجَرِيدَةُ: روزنامه.
الجَرِيمَةُ البَشِعَةُ: جنایت زشت.
الجَرِيمَةُ البَيضَاءُ: پول شویی.
الجَرِيمَةُ السَّافِرَةُ: جنایت آشکار.
الجَرِيمَةُ المُرَوِّعَةُ: جنایت وحشتناک / جنایت هولناک.
الجَرِيمَةُ النَّكْرَاءُ: جنایت زشت.
جَرِيمَةُ حَرْب: جنایت جنگی.
جَرَى عَلَى الأَلْسُنِ: بر سر زبان‌ها افتاد/ شایع گردید.

الجَزَاءُ: جريمه / پنالتی(ورزشی).
الجَزَّارُ: پشم چین / قصّاب .
جَزّارَةُ العُشْبِ: ماشِين چمن‌زنی.
جِزْدَانٌ: كيف پول.
جُزُرُ القَمَر: جزاير كومور.
جُزُرُ الكَنَارِي: جزاير قناری.
جَزَر: هويج.
الجِزْمَةُ: پوتين / چكمه.
جَزْمِيَّةٌ: دگماتيسم / جزم انديش.
جُزِيتُمْ خَيْراً: خداوند به شما پاداش خير بدهد / مأجور باشيد.
جَسُّ النَّبْضِ: گرفتن نبض / نبض گرفتن .
جَسَّ نَبْضَاتِ قَلْبِهِ: ضربان قلبش را گرفت.
جَسَامَةُ الْخَسَائِرِ: سنگينی خسارات.
جِسْرُ التَّواصُلِ: پلِ ارتباطی.
الجِسْرُ الدَّوَّارُ: پلِ گردان.
الجِسْرُ العَائِمُ: پلِ شناور / پلِ موقّت.
الجِسْرُ المُتَحَرِّكُ: پلِ متحرک.
الجِسْرُ الْمُزْدَوَجُ: پلِ دو طرفه.
الجِسْرُ المُعَلَّقُ: پلِ معلق.
جِسْرٌ جَوِّيٌّ: پلِ هوايی.
جِسْرٌ لِلْمُشَاةِ: پلِ عابر پياده.
الجِسْرُ: پُل.
جِسْمُ السَّيَّارَةِ: بدنه‌ی ماشين.
جَشَأَ: آروغ زد.
الجِصُّ: گچ.
جَعَلَ مِنَ الحَبَّةِ قُبَّةً: از كاه كوه ساخت (ضرب‌المثل).
جَعَلْتُ أَدْرُسُ: شروع به درس خواندن كردم.
جُعِلْتُ فداک(جعفدة): فدايت شوم / قربانت گردم.
الجُغْرَافْيَا الاِجْتِمَاعِيَّةُ: جغرافيای اجتماعی.
الجُغْرَافْيَا الاِقْتِصَادِيَّةُ: جغرافيای اقتصادی.
الجُغْرَافْيَا البَشَرِيَّةُ: جغرافيای انسانی.
الجُغْرَافْيَا التَّارِيخِيَّةُ: جغرافيای تاريخی.
الجُغْرَافْيَا الثَّقَافِيَّةُ: جغرافيای فرهنگی.

الجُغْرَافِيَا السِّيَاسِيَّةُ: جغرافیای سیاسی / ژئوپولتیک.

جُغْرَافِيَا المُدُنِ: جغرافیای شهری.

الجَفَافُ: خشکی / خشکسالی.

جُلُّ مَا نَعْرِفُهُ: تمام آنچه که ما می‌دانیم.

جَلَاوِزَةٌ: جیره خواران / دار و دسته.

الجَلْبُ: احضار / احضار کردن.

الجِلْبَابُ: مانتو.

الجَلَبَةُ: درهم پیچیدن صداها / غوغا / داد و فریاد / هیاهو / جار و جنجال.

جَلْدُ عُمَيْرَةٍ: استمنا.

جِلْدٌ لَمَّاعٌ: پوست درخشان.

جِلْدٌ مَدْبُوغٌ: پوست دباغی شده.

جَلَسَ عَلَى العَرْشِ: بر مسند قدرت نشست.

جَلْسَةٌ اِسْتِثْنَائِيَّةٌ: جلسه‌ی استثنایی.

جَلْسَةٌ اِفْتِتَاحِيَّةٌ: جلسه‌ی افتتاحیه.

جَلْسَةٌ خِتَامِيَّةٌ: جلسه‌ی اختتامیه / جلسه‌ی پایانی.

جَلْسَةٌ سِرِّيَّةٌ: جلسه‌ی محرمانه.

جَلْسَةٌ طَارِئَةٌ: جلسه‌ی فوق‌العاده.

جَلْسَةٌ عَامَّةٌ: جلسه‌ی عمومی.

جَلْسَةٌ مُغْلَقَةٌ: جلسه‌ی محرمانه / جلسه‌ی پشت درهای بسته.

جَلْسَةُ مُنَاقَشَةِ الأُطْرُوحَةِ: جلسه‌ی دفاع از پروپزال.

جِلِسْرِين: گلیسرین.

الجَلْطَةُ الدِّمَاغِيَّةُ: سکته‌ی مغزی.

الجَلْطَةُ الدَّمَوِيَّةُ: لختکی خون / لخته شدن خون.

الجَلْطَةُ القَلْبِيَّةُ: سکته‌ی قلبی.

جَلْطَةُ المُخِّ: سکته‌ی مغزی.

جَلِيّاً: به طور آشکار / آشکارا.

الجَلِيدُ: یخ / برف.

الجَلِيلُ: بزرگ / بزرگوار / بلند مرتبه / والا مقام / عالیقدر.

جَمٌّ غَفِيرٌ: جمعیت زیاد / جمعیت انبوه.

جَمَادُ الكَفِّ: بخیل.

الجِمَاعُ: جفتگیری / مقاربت میان زن و مرد.

جَمَاعَاتُ الضَّغطِ: گروه‌های فشار.

جَمَاعَاتٍ جَماعَاتٍ: دسته دسته / گروه گروه.

جَمَاعَاتٌ مُتَطَرِّفَةٌ: گروه‌های تندرو/ گروه‌های افراطی.
جَمَاعَةٌ أَقَلِّيَّةٌ: گروه اقلیت.
جَمَاعَةٌ ضاغِطَةٌ: گروه فشار.
جمّال: شتربان / شتر چران.
الجَمَاهِيرُ الشَّعْبِيَّةُ: توده‌های مردمی.
الجَمَاهِيرُ الوَاعِيَةُ: توده‌های آگاه.
الجَمَاهِيرُ الوَفِيَّةُ: ملت وفادار/ توده‌های وفادار.
الجَمَاهِيرِيَّةُ: مردمی / توده‌ای.
الجُمْبازُ الإيقاعِيُّ: ژیمناستیک ریتمیک.
الجُمْبَازُ: ژیمناست.
الجُمَّةُ: کلاه گیس / موی مصنوعی.
جَمْدُ الأُصُولِ: بلوکه کردن حساب‌ها.
الجُمْرُكُ: گمرک.
جَمْعُ الأَمْوَالِ لِدَعْمِ الْمَشْرُوعِ: جمع‌آوری اموال برای حمایت از پروژه.
جَمَعَ الحُرُوفَ: حروف چینی کرد / تایپ نمود.
جَمَعَ النِّصابَ القَانُونِيَّ: نصاب قانونی را به دست آورد.
جَمْعٌ غَفِيرٌ: جمعیت بسیار زیاد.
الجُمُعَةُ السَّوْدَاءُ: جمعه‌ی سیاه.
الجَمْعِيَّةُ الأَدَبِيَّةُ: انجمن ادبی.
جَمْعِيَّةُ الإِمْدَادِ: کمیته‌ی امداد.
الجَمْعِيَّةُ العَامَّةُ لِلأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: مجمع عمومی سازمان ملل.
الجَمْعِيَّةُ العَامَّةُ: مجمع عمومی.
جَمْعِيَّةُ المَحَامِينَ: کانون وکلا.
جَمْعِيَّةُ الهِلَالِ الأَحْمَرِ: جمعیت هلال احمر.
الجَمْعِيَّةُ: انجمن / کانون / کمیته / مجمع / مؤسسه / جمعیت .
الْجَمْعِيَّةُ الخَيْرِيَّةُ: مؤسسه‌ی خیریه / انجمن خیریه .
الجِمْنَاسْتِيكُ: ژیمناستیک.
الجُمُوحُ: سرکش / افسار گسیخته.
جُمْهُورُ الشَّعْبِ: توده‌ی مردم / آحاد ملت.
جُمْهُورُ النَّاسِ: توده‌ی مردم.
جُمْهُورٌ مِنَ النَّاسِ: توده‌ای از مردم.
الجُمْهُورُ: توده‌ی مردم / آحاد ملت .
جَمِيعُ الشَّرَائِحِ: همه‌ی سطوح/ تمامی اقشار / تمام آحاد.

جَمِيلُ المُحَيَّا: خوبرو / نیک رخ.

جُنَّ جُنونُهَا: از کوره در رفت / از فرط عصبانیت همچون دیوانه‌ها شد / به شدت به خشم آمد / خشمش به جوش آمد.

جَناحُ الأَطْفَالِ: بخش کودکان (بیمارستان).

جَناحُ الأَمْرَاضِ النِّسَائِيَّةِ: بخش بیماری‌های زنان (بیمارستان).

الجَنَاحُ السِّياسِيُّ: جناح سیاسی / شاخه‌ی سیاسی.

جَنَاحُ الطَّائِرَةِ: بال هواپیما.

الجَنَاحُ العَسْكَرِيُّ: شاخه‌ی نظامی / جناح نظامی.

الجَنَاحُ المُحَافِظُ: جناح محافظه کار.

جَنَاحُ اليَسَارِ: جناح چپ / دست چپ / چپ‌گرا.

جَنَاحُ اليَمِينِ: جناح راست / دست راست / راستگرا.

جَنباً إِلَى جَنْبٍ: در کنار یکدیگر / با همدیگر.

جَنْباً لِجَنْبٍ: در کنار هم / با هم.

الجُنْبازُ: ژیمناست.

الجُنْبازِيُّ: ژیمناستیک کار.

جَنَّةُ الخُلْدِ: بهشت جاویدان.

جَنَّةُ المَأْوَى: بهشت برین.

جُنْحُ الظَّلَامِ: تاریکی شب / دل تاریکی.

جُنْحُ اللَّيْلِ: تاریکی شب / دل شب.

جَنَحَ لِـ[...]: تمایل پیدا کرد به[...] / مایل به [...]شد / متمایل به[...]شد.

جَنَحَ مُعْظَمُ الدُّوَلِ العَرَبِيَّةِ وَالإِسْلَامِيَّةِ إِلَى الأَحْكَامِ الوَضْعِيَّةِ: بیشتر کشورهای عربی و اسلامی به احکام غیر اسلامی روی آورده‌اند.

جَنَّدَ نَفْسَهُ لِخَدْمَةِ النَّاسِ: خود را وقف خدمت به مردم نمود.

جُنْدِيٌّ اِحْتِياطِيٌّ: سرباز ذخیره.

الجُنْدِيُّ الأَوَّلُ: سرباز یکم.

الجُنْدِيُّ المَجْهُولُ: سرباز گمنام.

جُنْدِيُّ المِدفَعِيَّةِ: سرباز توپچی.

الجُنْدِيُّ المُسَرَّحُ: سرباز ترخیصی.

جُنْدِيُّ المِظَلَّةِ: سرباز چترباز.

جُنديٌّ مُكَلَّفٌ: سرباز وظیفه.

الجُندِيُّ: سرباز صفر.

الجِنرالُ المُتَقاعِدُ: ژنرال باز نشسته.

الجِنرالُ: ژنرال.

الجِنسِيَّةُ الإيرانِيَّةُ: شناسنامه‌ی ایرانی.

الجِنسِيَّةُ المُزدَوَجَةُ: دو جنسی / ملّیت دوگانه.

الجُنوحُ: تمایل پیدا کردن / گرایش پیدا نمودن / روی آوردن.

الجُنُودُ الأمَرِيكِيُّونَ: سربازانِ آمریکایی.

الجُنُودُ الأمْرِيكَانُ: سربازانِ آمریکایی.

الجُنُودُ المُجَنَّدَةُ: سربازانِ تا بُن دندان مسلّح.

الجُنُودُ المَجْهُولُونَ: سربازانِ گمنام.

الجُنُودُ المُشَاةُ: سربازانِ پیاده نظام.

جُنُودُ المِظَلاَّتِ: سربازانِ چترباز.

جُنُونُ البَقَر: جنون گاوی.

جُنُونُ المُراهَقَةِ: جنون جوانی / جنون بلوغ / غرور جوانی.

جُنُونٌ دائِرِيٌّ: جنون ادواری.

الجَنْيُ: میوه چیدن / چیدن میوه.

الجُنَيْهُ الإسْتِرلِينِيَّةُ: لیره‌ی استرلینگ.

الجُنَيْهُ: پوند / پول انگلستان.

الجُنيهُ: واحد پول مصر.

جِنِيفُ: ژنف / ژنو (دومین شهر پرجمعیت کشور سوئیس پس از زوریخ).

جَوٌّ أُسَرِيٌّ أو عائِلِيٌّ: جوّ خانوادگی / فضای خانوادگی.

جَوٌّ التَّفاؤُلِ: فضای خوش‌بینی / جوّ خوش‌بینی.

الجَوُّ السِّياسِيُّ: فضای سیاسی / جوّ سیاسی / حال و هوای سیاسی.

جَوٌّ ثَلْجِيٌّ: هوای برفی / فضای برفی.

جَوٌّ رَائِعٌ: هوای دلپذیر / فضای دلپذیر.

جَوٌّ صَحْوٌ: هوای صاف / فضای صاف.

جَوٌّ غَائِمٌ: هوای ابری / فضای ابری.

جَوٌّ مَاطِرٌ: هوای بارانی / فضای بارانی.

جَوٌّ مُشْمِسٌ: هوای آفتابی / فضای آفتابی.

جَوٌّ مُمْطِرٌ: هوای بارانی / فضای بارانی.

الجَوابُ القَصِيرُ: جواب کوتاه / پاسخ کوتاه.

الجَوابُ الكَامِلُ: جواب کامل / پاسخ کامل.

جَوَازُ البِنَاءِ: پروانه‌ی ساخت / مجوّز ساخت.

جَوَازُ الخُرُوجِ: ویزای خروج.

جَوَازُ السَّفَرِ: پاسپورت / گذرنامه.

جَوَازُ العُبُورِ: پروانه‌ی عبور / مجوّز عبور.

جَوَازُ المُرُور: گواهینامه.

الجَوّالُ: موبایل / تلفن همراه.

جَوانِبُ إِيجَابِيَّةٌ: جوانب مثبت.

جَوانِبُ شَتَّى: جوانب مختلف / ابعاد مختلف.

جَودَةُ العَمَلِ: کیفیت کار.

الجَودَةُ: کیفیت / مرغوبیت.

الجُودُو: جودو (ورزش).

جَوْرَابٌ رِجَالِيٌّ: جوراب مردانه.

جَورَابٌ طَوِيلٌ: جوراب ساق بلند.

جَورَابٌ قَصِيرٌ: جوراب ساق کوتاه.

جَورَابٌ نِسَائِيٌّ: جوراب زنانه.

جُورج بُوشُ الأَبِ: جورج بوش پدر.

جُورج بُوشُ الإِبْنِ: جورج بوش پسر.

جُورجِيَا: گرجستان (کشوری است در قفقاز که بین دریای خزر و دریای سیاه قرار دارد).

جَوْزُ الهِنْدِ: نارگیل.

جَوعانٌ: گرسنه.

جَوْقَةٌ مَسْرَحِيَّةٌ: گروه تئاتر.

جَوْقَةٌ مُوسِيقِيَّةٌ: ارکستر موسیقی / گروه موسیقی.

الجَوْقَةُ: ارکستر / گروه موسیقی / دسته / گروه کُر / گروه همنوا.

الجَوْلَةُ الأَخِيرَةُ: بازدید اخیر / سفر اخیر / دَور اخیر.

الجَوْلَةُ الأُوْلَى مِنَ المَباحَثَاتِ: دور اول گفتگوها.

الجَوْلةُ الأُولَى: دور اول.

الجَوْلَةُ الثَّانِيَةُ مِنَ المُبَاحَثَاتِ: دَور دوم گفتگوها.

الجَوْلةُ الثَّانِيَةُ: دَور دوم / مرحله‌ی دوم.

الجَوْلَةُ الجَدِيدَةُ لِلْمُفَاوَضَاتِ: دَور جدید مذاکرات.

الجَوْلَةُ الجَدِيدَةُ: دَور جدید.

جَوْلَةُ المُحَادَثَاتِ: دَور گفتگوها.

جَوْلَةٌ فِي الصُّحُفِ: نگاهی به مطبوعات.

جَوْلَةٌ مَكُوكِيَّةٌ: دیدار دوره‌ای.

الجُولْفُ: گلف.

جُوهَانِسْبُورْغُ: ژوهانسبورگ (بزرگ‌ترین شهر آفریقای جنوبی).

الجَوِّيَّةُ: هوایی / نیروی هوایی.

الجِهَاتُ الأَصْلِيةُ: مقامات اصلی.

الجِهَاتُ المُخْتَصَّةُ: مراجع ذیربط.

الجِهَاتُ المَسْئُولَةُ: مقامات مسؤول.

الجِهَاتُ المَعنِيَّةُ: طرف‌های مسئول / مقامات دست‌اندرکار.

جِهَادُ الاِكْتِفَاءِ الذَّاتِيِّ: جهاد خودکفایی.

جِهَادُ البِنَاءِ: جهاد سازندگی.

جِهَازُ إِطْفَاءِ الحَرِيقِ: دستگاه آتش‌نشانی / سیستم آتش‌نشانی.

جِهَازُ الإِرْسَالِ: دستگاه فرستنده / سیستم فرستنده.

جِهَازُ الاِسْتِقْبَالِ: دستگاه گیرنده / سیستم گیرنده.

جِهَازُ الاِلْتِقَاطِ: دوربین عکاسی / دستگاه گیرنده / سیستم گیرنده.

جِهَازُ الإِنْذَارِ بِالْحَرِيقِ: سیستم هوشمند اطفاء حریق.

جِهَازُ الإِنْذَارِ بِالسَّطْوِ: سیستم هوشمند سرقت.

جِهَازُ الإِنْذَارِ: سیستم هشدار.

جِهَازُ التَّشْوِيشِ: سیستم پارازیت.

جِهَازُ التَّفْرِيخِ: دستگاه جوجه کشی.

جِهَازُ التَّكْيِيفِ: دستگاه تهویه.

جِهَازُ التَنَصُّتِ: دستگاه شنود / سیستم شنود.

جِهَازُ التَّنَفُّسِ: دستگاه تنفس / سیستم تنفسی.

الجِهَازُ الحُكُومِيُّ: دستگاه حکومتی / سیستم حکومتی.

جِهَازُ الحُكُومَةِ: سیستم حکومت.

جِهَازُ الحَلْقِ(جمناستیک): دار حلقه.

جِهَازُ الدِّلَالَةِ المِلَاحِيَّةِ: سیستم هدایت ناوبری.

جِهَازُ الدَّوَرَانِ: دستگاه گردش خون/ سیستم گردش خون.

جِهَازُ الدَّوْلَةِ: دستگاه دولت / سیستم دولت.

جِهَازُ الرَّادارِ: دستگاه رادار/ سیستم رادار.

جِهَازُ الرَّصْدِ: رادار.

جِهَازُ الطَّرْدِ المَرْكَزِيِّ: سانتریفیوژ.

جِهَازُ الطَّرْدِ في المَراحِيضِ: سیفون.

جِهَازُ العَرْضِ السِّينمائِيِّ: پروژکتور / آپارات.

جَهَازُ العَرُوسِ: جهیزیه‌ی عروس.

جِهَازُ العَلَقَةِ (في الجمباز): بارفیکس.

جِهَازُ القَضَاءِ: دستگاه قضا / سیستم قضا.

الجِهَازُ القَضَائِيُّ: دستگاه قضایی / سیستم قضایی.

جِهَازُ الكُمْبِيوتر: دستگاه کامپیوتر / سیستم کامپیوتر.

الجِهَازُ اللَّاسِلْكِيُّ: دستگاه بی‌سیم.

الجِهَازُ المَرْكَزِيُّ: سیستم مرکزی.

الجِهَازُ المُقَرِّرُ: نهاد تصمیم گیرنده.

جِهَازُ المُنَادَاةِ: پی جو / پیجر.

الجِهَازُ المَنَاعِيُّ لِلْجِسْمِ: سیستم دفاعی بدن.

جِهَازُ الهَاتِفِ: دستگاه تلفن.

الجِهَازُ الهَضْمِيُّ: دستگاه گوارش/ سیستم گوارش.

جِهَازُ بَوْلِيٌّ: دستگاه دیالیز.

جِهَازُ تَجْدِيدِ الهَوَاءِ: دستگاه تهویه/ سیستم تهویه.

جِهَازُ تَكْيِيفِ الهَوَاءِ: کولر.

جِهَازُ كاشِفِ الألغام: دستگاه مین یاب.

جِهَازُ كَشْفِ الكِذْبِ: دستگاه تشخیص دروغ.

الجِهَازُ الأَمنِيُّ: دستگاه امنیتی / سیستم امنیتی.

الجِهَازُ التَّنَاسُلِيُّ: دستگاه تناسلی/ سیستم تناسلی.

الجِهَازُ الفَنِّيُّ: کادر فنی.

جِهَةُ اليَسَارِ: طرف چپ / دست چپ.

جِهَةُ اليُسْرَى: سمت چپ / طرف چپ / دست چپ/ جهت چپ.
جِهَةُ اليُمْنَى: سمت راست / جهت راست / طرف راست / دست راست.
جِهَةُ اليَمِينِ: جهت راست / طرف راست / سمت راست / دست راست.
الجُهْدُ المُسْتَمِيتُ: تلاش جانكاه.
جُهْدٌ جَهِيدٌ: تلاش فراوان.
جُهْدٌ كَبِيرٌ: تلاش بزرگ.
جُهْدٌ مُضْنٍ: تلاش طاقت‌فرسا.
جَهَرَ الصَّوْتَ: صدا را بالا برد.
جَهْراً: رُک و پوست کنده / آشکارا.
جَهَّزَ العَرُوسَ: کابین عروس را تهیه کرد.
جَهَّزَ المَيِّتَ: مرده را کفن و دفن نمود.
الجُهُودُ الجَبَّارَةُ: تلاش‌های بسیار بزرگ.
الجُهُودُ الحَثِيثَةُ: تلاش‌های فراوان.
الجُهُودُ المَبْذُولَةُ: تلاش‌های به‌عمل آمده / کوشش‌های انجام شده.
الجُهُودُ المَحْمُومَةُ: تلاش‌های فراوان.
الجُهُودُ المُضْنِيَةُ: تلاش‌های جانکاه.
الجُهُودُ: تلاش‌ها / کوشش‌ها.
الجَهُوزِيَّةُ العَسْكَرِيَّةُ: آمادگی نظامی.
الجَهُوزِيَّةُ: آمادگی / استعداد.
جُونَةُ العَطَّارِ: قوطی عطار / جعبه‌ی عطار.
الجِيَاعُ: گرسنگان.
جیجا بایت: گیگابایت.
جَيِّدٌ جِدّاً: بسیار خوب.
جَيِّدٌ لِلْغَايَةِ: بسیار خوب و مفید.
جَيْشُ الاِحْتِلَالِ: ارتش اشغالگر.
الجَيْشُ الأَحْمَرُ: ارتش سرخ.
الجَيْشُ البَواسِلُ: ارتش دلاور و قهرمان.
الجَيْشُ الجَرَّارُ: ارتش بزرگ و قدرتمند.
الجَيْشُ الجُمْهُورِيُّ الأيرلَنْدِيُّ: ارتش جمهوری‌خواه ایرلند.
الجَيْشُ الحُرُّ: ارتش آزاد / ارتش آزادی‌خواه .

الجَيْشُ الشَّعْبِيُّ: نیروهای داوطلب مردمی.
جَيْشٌ عَرَمْرَمٌ: ارتش عظیم.
الجيشُ: ارتش.
الجِيفَةُ: مُرده / لاشه / مُردار.
الجِيلُ الآتِي: نسل آینده.
الجِيلُ الثَّالِث مِنَ الطَّائِرَاتِ المُقَاتِلَةِ: نسل سوم هواپیماهای جنگی.
الجِيلُ الجَدِيدُ: نسل جدید.
الجِيلُ الصَّاعِدُ: نسل جوان / نسلِ در حال رشد.
الجِيلُ الطَّالِعُ: نسل کنونی.
الجِيلُ القَادِمُ: نسل آینده.
الجِيلُ المُتَعَلِّمُ: نسل تحصیل کرده.
الجِيلُ المُثَقَّفُ: نسل بافرهنگ / نسل فرهنگی.
الجِيلُ المَنْصُورَةُ: نسل پیروزمند.
الجِيلُ المَهْزُومَةُ: نسل شکست خورده.
الجِيلُ الوَاعِي: نسل آگاه / نسل هوشیار / نسل فهیم.
الجِيمنَاستِيكُ: ژیمناستیک.
الجِينَاتُ التَّوارُثِيَّةُ: ژن‌های موروثی.
الجِيُوفِيزِيَائِيَّةُ: ژئوفیزیک.
الجِيُولوُجِيُّ: زمین شناس.
الجِيُولوُجِيَّةُ: زمین شناسی.

ح

حاجِبٌ كَثِيفٌ: ابروی پُر پُشت.
حَاجِبٌ هِلَالِيٌّ: ابروی کمانی.
حَاجَةٌ اِجْتِمَاعِيَّةٌ: نیاز اجتماعی.
حَاجَةٌ اِقْتِصَادِيَّةٌ: نیاز اقتصادی.
حَاجَةٌ مَاسَّةٌ: نیاز شدید.
حَاجَةٌ مُلِحَّةٌ: نیاز شدید.
حَاجِزُ الخَوْفِ: دیوار ترس.
حَاجِزُ الصَّوْتِ: دیوار صوتی.
الحَاجِيَّاتُ: نیازهای ضروری زندگی.
حَادُّ البَصَرِ: تیز بین.
حَادُّ الذَّكَاءِ: تیز هوش.
حَادُّ الذِّهْنِ: تیز هوش.
حَادُّ الطَّبْعِ: تند خو / تند مزاج / آتشین مزاج.
حَادُّ اللِّسَانِ: بد دهن.
حَادُّ المِزَاجِ: تند مزاج.
حَادٌّ: شدید / تند / تیز.
حَادِثُ الخَطْفِ: حادثه‌ی آدم ربایی.
حَادِثُ السَّيْرِ: حادثه‌ی رانندگی / تصادف ماشین.
حَادِثٌ أَلِيمٌ: حادثه‌ی دردناک.
حَادِثٌ عَلَى الْحُدُودِ: حادثه‌ی مرزی.
حَادِثَةُ المُرُورِ: تصادف رانندگی / حادثه‌ی رانندگی.
الحادِي عَشَرَ مِنْ سِبْتامبر: یازده‌ی سپتامبر.
الحَاذُوقَةُ: سکسکه.
حَارُّ الدَّمِ: خون گرم.
الحَارُّ: تند / گرم.
الحَارَةُ: محله / کوی.
حَارِسُ الغَابَةِ: جنگلبان.
حَارِسُ الفِيلِ: فیلبان.

حَارِسُ الْقَلْعَةِ: دژبان.
حَارِسُ الْمَخْزَنِ: انباردار.
حَارِسُ الْمَرْمَى: دروازه بان.
حَارِسُ الْهَدَفِ: دروازه بان.
حَارِسٌ لَيْلِيٌّ: نگهبان شبانه.
الْحَارِسُ: پاسدار / نگهبان / دربان.
حَازَ: به دست آورد / کسب کرد.
الْحَازُقَةُ: سکسکه.
الْحَاسِبَةُ: ماشین حساب.
الْحَاسَّةُ السَّادِسَةُ: حس ششم.
الْحَاسُوبُ الدَّقِيقُ: ریز رایانه.
الْحَاسُوبُ الشَّخْصِيُّ: کامپیوتر شخصی.
الْحَاسُوبُ الْمَحْمُولُ: لپ تاب.
الْحَاسُوبُ الْمُصَغَّرُ: کامپیوتر کوچک / تبلت.
الْحَاسُوبُ الْمَنْزِلِيُّ: کامپیوتر خانگی.
حَاسُوبٌ عِملاقٌ: اَبَر رایانه.
الْحَاسُوبُ: کامپیوتر.
حَاشَا لَكَ: دور از تو.
حَاشَا لِلّٰهِ: خدا نکند / مبادا.
حَاشَاكُمُ اللّٰهُ: بلا نسبت شما.
حَاشِيَةُ الْمَلِكِ: اطرافیان پادشاه.
الْحَاشِيَةُ: جانب / طرف / گوشه‌ی لباس.
حَاصِلُ الْجَمْعِ: حاصل جمع.
حَاصِلُ الضَّرْبِ: حاصل ضرب.
حَاصِلُ الْكَلَامِ: لب کلام / مخلص کلام.
حَاضِرُ الْبَدِيهَةِ: حاضر جواب.
حَاضِرُ الذِّهْنِ: حاضر جواب.
حَاضِرُ النُّكْتَةِ: حاضر جواب.
الْحَاضِنَةُ: پرستار / دایه.
حَافَّةُ الْبَحْرِ: لب دریا / کنار دریا.
حَافَّةُ الْهَاوِيَةُ: لبه‌ی پرتگاه.
حَافَّةُ الْيَنْبُوعِ: لب چشمه / کنار چشمه.
حَافِزٌ اِجْتِمَاعِيٌّ: مشوّق اجتماعی.
حَافِظْ عَلَى أَعْصَابِكَ: بر اعصاب خودت مسلّط باش / اعصاب خود را کنترل کن.
حَافَظَ عَلَى الْمَوْعِدِ: پایبند شد به موعد.
حَافَظَ عَلَى مَاءِ الْوَجْهِ: آبروداری کرد.

الحَافِلُ: سرشار / مملو / آکنده.

حَافِلَةٌ كَهْرُبَائِيَّةٌ: اتوبوس برقی.

حَافِلَةُ نَقْلِ الرُّكَّابِ: اتوبوس.

الحَافِلَةُ: اتوبوس.

حَافي: پا برهنه.

حَافِياً: با پای برهنه.

حَافِي القَدَمَيْنِ: پا برهنه.

الحَاكِمُ العَسْكَرِيُّ: فرماندار نظامی.

حَاكَ المُؤَامَرَةَ: توطئه‌چینی کرد.

حَالاً: همین حالا/ هم‌اینک.

حَالَةُ التَأَهُّبِ القُصْوَى: حالت آماده باش کامل.

حَالَةُ التَأَهُّبِ: حالت آماده باش.

حَالَةُ التَوَجُّسِ: حالت وحشت و ترس.

حَالَةُ الحَرْبِ: حالت جنگ.

حَالَةُ الطَّقْسِ: وضعیت آب و هوا.

حَالَةُ الطَّوَارِي القُصْوَى: حالت آماده باش کامل.

حَالَةُ الطَّوَارِئِ: حالت فوق‌العاده.

حَالَةُ القَلَقِ: حالت اضطراب و نگرانی.

حَالَةٌ مَأْزُومَةٌ: حالت بحرانی.

حَالَةٌ يُرْثَى لَهَا: حالت رقت بار.

حَالَتِ المَنِيَّةُ دُونَهُ: مرگ او را متوقف نمود / مرگ به او اجازه نداد.

حَالَفَكَ الحَظُّ: شانس با تو یار بود/ خوش‌شانس بودی.

حَالَفَهُ الحَظُّ: شانس همراه او بود/ خوش شانس بود.

حَالِمٌ: خیال‌باف / خیال پرست.

حَالُهُ أَفْضَلُ مِنْ ذِي قَبْلٍ: وضع او از قبل بهتر است.

حَامِضُ الكِبْرِيتِ: اسید سولفوریک.

حَامِضُ الكَرْبُونِيكِ: اسیدکربنیک.

حَامِضُ الكُلُورِيدِ: اسیدکلرنید.

حَامِضُ النِّتْرِيكِ: اسیدنیتریک.

حَامِض: اسید / ترش.

حَامِلُ الرَّايَةِ: پرچمدار/ علمدار.

حَامِلُ الرِّسَالَةِ: نامه رسان / پیام‌آور / حامل پیام.

حَامِلُ الرُّؤُوسِ النَّوَوِيَّةِ: حمل کننده‌ی کلاهک‌های هسته‌ای.

حَامِلُ اللَّقَبِ: قهرمان دوره‌ی قبل.

حَامِلُ اللِّوَاءِ: علمدار.

حَامِلُ المَشْعَلِ: مشعل دار.

حَامِلُ بُولِيصَةِ تَأمِينٍ: دارنده‌ی بیمه نامه.
حَامِلُ رَايَةِ الحُرِّيَّةِ: حامل پرچم آزادی / پرچمدار آزادی.
حَامِــلُ شَــهَادَةِ البَكَــالُورِيُوسِ: دارنده‌ی مدرک کارشناسی.
حَامِلُ لَقَبِ البُطُولَةِ: دارنده‌ی مقام قهرمانی.
حَامِلَةُ الطَّائِرَاتِ: ناو هواپیمابر.
حَامِلُوا رَايَاتِ الحُرِّيَّةِ: پرچمداران آزادی / طلایه داران آزادی.
حَامِي الوَطِيسِ: خشمگین / آتشین / خطرناک / بی‌رحم.
حَامِي الهَدَفِ: دروازه بان / گُلِر.
حَانَ: فرا رسید.
حَانُوتِي: مغازه دار / دکان‌دار.
حَاوِي الحَيَّاتِ: مار گیر.
الحائِزُ عَلَى الجَائِزَةِ: برنده‌ی جایزه.
حُبُّ الاسْتِطْلاعِ: حس کنجکاوی.
حُبُّ التَّسَلُّطِ: حس سلطه‌جویی.
حُبُّ الثَّرْثَرَةِ: پُر چانگی / پُر حرفی / حرّافی.
حُبُّ الذَّاتِ: خودخواهی / خودبینی.
حُبُّ الرِّئَاسَةِ: عشق به ریاست / شیفتگی قدرت / ریاست‌طلبی.
حُبُّ الزَّهْوِ: خودپسندی / غرور.
حَبُّ الشَّبَابِ: جوش جوانی / جوش غرور.
حَبُّ الغَمَامِ: تگرک.
حُبُّ الغَيْرِ: دیگر خواهی / عشق به دیگران / نوع دوستی.
حَبُّ القَمْحِ: دانه‌ی گندم.
الحُبُّ المُتَكَشِّفُ: عشق پیدا و آشکار.
الحُبُّ المُتَهَتِّكُ: عشق رسوا کننده.
حَبُّ المُزْنِ: تگرک.
حُبُّ النُّفُوذِ: حس سلطه‌گری.
حُبُّ الوَطَنِ: عشق به وطن.
حُبٌّ بِلَا حُدُودٍ: عشق بدون مرز.
حُبٌّ عُذْرِيٌّ: عشق پاک / عشق راستین.
حُبَابُ الثَّلْجِ: برفک.
حِبَالٌ صَوْتِيَّةٌ: تارهای صوتی.
الحَبَائِلُ: دام‌ها / تله‌ها.
حَبَّةُ السُّبْحَةِ: دانه‌ی تسبیح.
حَبَّةُ العِنَبِ: دانه‌ی انگور.

حَبَّةُ العَيْنِ: مردمک چشم.
حَبَّةٌ سَوْدَاءُ: سیاه دانه.
حَبَّةٌ مُنَوِّمَةٌ: قرصِ خواب‌آور.
الحِبْرُ: حاخام / روحانی یهودی.
الحَبْسُ الوِقَائِيُّ: بازداشت موقت.
حَبْسٌ إِنْفِرَادِيٌّ: زندان انفرادی / زندان تک‌سلول.
حَبْسٌ تَأْدِيبِيٌّ: زندان بازپروری.
الحَبْسُ في البَيْتِ: حبس خانگی.
حَبْلُ الأَفْكَارِ: رشته‌ی افکار.
حَبْلُ الخَيْمَةِ: طناب خیمه.
حَبْلُ السَّحْبِ: بوکسر.
حَبْلُ السُّرَّةِ: بند ناف.
حَبْلُ المِشْنَقَةِ: طناب دار.
حَبْلُ الوَرِيدِ: رگ گردن / رگ حیات.
حَبْلٌ شَوْكِيٌّ: نخاع.
حَبْلٌ صَوْتِيٌّ: تار صوتی.
حَبَلَتْ: باردار شد/ آبستن گردید.
حُبْلى: آبستن / حامله.
حُبُوبُ مَنْعِ الحَمْلِ: قرص ضد بارداری.
حُبَيْبَاتُ العَرَقِ: دانه‌های عرق.
حُبَيْبَاتٌ بَيْضَاءُ: جوش‌های سفید.

حَتَّمَ عَلَيْنَا: بر ما واجب گردانده است.
حَتَّى إِشْعَارٍ آخَرَ: تا اطلاع ثانوی.
حَتَّى الآنَ: تا کنون / تا حالا.
حَتَّى مَتَى؟: تا کی؟
حَتَّى هَذَا الحِينِ: تاکنون / تا این لحظه / تا این زمان.
حُثَالَةُ القَمْحِ: سبوس گندم.
حَجْبُ الثِّقَةِ: سلب رأی اعتماد.
حَجْبُ المَوْقِعِ: فیلتر کردن سایت.
حُجَّةٌ بَارِدَةٌ: حجت و برهان نه چندان قوی.
حَجَرُ الأَسَاسِ: سنگ بنا / سنگ زیرین.
حَجَرُ الأَسْوَدِ: سنگ سیاه / سنگی که در دیوار کعبه قرار داده شده است.
حَجَرُ الجَلْخِ: تیغ تیز کُن / سنگ فسان (سنگی که با آن شمشیر و کارد تیز کنند).
حَجَرُ الحَمَّامِ: سنگ حمام / سنگ پا.
حَجَرُ الرَّحَى: سنگ آسیاب.

حَجَرُ الزَّاوِيَةِ: سنگ زیرین.
حَجَرُ الزَّندِ: سنگ چخماق.
الحِجْرُ الصِّحِّيُّ: قرنطینه.
الحَجَرُ الصُّلْبُ: سَنگ خارا.
حَجَرُ القَدَّاحَةِ: سنگ چخماق.
حَجَرٌ رَمْلِيٌّ: سنگ شنی.
حَجَرٌ كَرِيمٌ: سنگ قیمتی / سنگ گرانبها.
حَجَرٌ نَيْزَكِيٌّ: سنگ شهاب.
الحِجْرُ: ممنوعیتِ تصرّف در اموال و دارایی.
حُجْرَةُ التليفون: باجه‌ی تلفن.
حُجْرَةُ الطَّيَّارِ: کابین خلبان.
حُجْرَةُ العَمَلِ: اتاق عمل.
حَجْزُ الغُرْفَةِ بِالْهَاتِفِ: رزرو اتاق به وسیله‌ی تلفن.
حَجْزُ الْمَكَانِ: رزرو مکان.
حَجْزُ تَذْكِرَةِ السَّفَرِ: گرفتن بلیط سفر / رزرو بلیط.
الحَدُّ الأَدْنَى لِلأَجْرِ: حداقل دستمزد / پایین‌ترین حد دستمزد.
الحَدُّ الأَدْنَى: پایین‌ترین سطح / حداقل.
الحَدُّ الأَعْلَى: بالاترین سطح.
الحَدُّ الأَوْسَطُ: حد وسط.
حَدَّ السِّكِّينَ: چاقو را تیز نمود.
حَدَّ المُذْنِبَ: حد شرعی را بر گناهکار اجرا نمود.
الحَدُّ مِنْ إِنْتِشَارِ الأَسْلِحَةِ النَّوَوِيَّةِ: جلوگیری از انتشار سلاح‌های هسته‌ای.
الحَدَاثَةُ: به‌روز رسانی / نواندیشی / نوگرایی.
الحِدَادُ العَامُ: عزای عمومی.
الحِدَادُ الوَطَنِيُّ: عزای ملّی.
الحَدَّادُ: آهنگر
الحِدَادُ: عزاداری.
الحِدَادَةُ: آهنگری.
الحَدَائِقُ العَامَّةُ: پارک‌های عمومی.
حِدَّةُ البَصَرِ: تیز بینی.
حِدَّة التَلَوُّثِ: شدّت آلودگی.
حِدَّةُ التَّهَيُّجِ: تند مزاجی.
حِدَّةُ الذَّكَاءِ: بصیرت / تیز هوشی.
حِدَّةُ الذِّهْنِ: تیز هوشی.
حِدَّةُ الطَّبْعِ: تند خویی.
حِدَّةُ المِزَاجِ: تند مزاجی.

حَدَّثَ بِالنِّعْمَةِ: تحدُّث به نعمت کرد.
حَدَثٌ ثَقَافِيٌّ: رویداد فرهنگی.
حَدَّثَ نَفْسَهُ: با خود گفت.
حَدِّثْ وَلَا حَرَجَ: هرچه دل تنگت می‌خواهد بگو.
الحَدَثُ: مصیبت / جنایت / جوانی / بدعت.
حَدَّثَهُ قَلْبُهُ: دلش به او خبر داد.
حَدَّدَ السِّكِّينَ: چاقو را تیز کرد.
حَدَّدَ مَوْعِدَ الإِنْتِخَابَاتِ: تاریخ انتخابات را مشخص کرد.
حَدَّدَ: مشخص کرد / تعیین نمود.
حَدَّقَ في وَجْهِهِ: به او خیره شد / به او زُل زد/ به او چشم دوخت.
حُدُودُ النَّشَاطِ السِّيَاسَةِ الخَارِجِيَّةِ: عرصه‌ی فعالیت سیاست خارجی.
حُدُودٌ بَحْرِيَّةٌ: مرزهای دریایی.
حُدُودٌ بَرِّيَّةٌ: مرزهای زمینی.
حُدُودٌ حَصِينَةٌ: مرزهای محکم.
الحُدُودُ: مرزها.
حَدِيثُ الأُسْبُوعِ: گفتار هفته.
حَدِيثُ الثَّرَاءِ: نو کیسه.
حَدِيثُ السِّنِّ: کم سن و سال.
الحَدِيثُ السِّيَاسِيُّ: گفتار سیاسی.
حَدِيثُ الوِلَادَةِ: نوزاد / تازه به دنیا آمده.
حَدِيثٌ وُدِّيٌّ: سخن دوستانه.
الحَدِيثُ: جدید / مدرن / پیشرفته / سخن.
الحَدِيدُ: آهن/ تیز.
حَدِيقَةُ الحَيَوَانَاتِ: باغ وحش.
حَدِيقَةُ الخَضْرَاوَاتِ: جالیز.
حَدِيقَةُ الزِّينَةِ: باغچه‌ی زینتی.
حَدِيقَةٌ أَمَامَ البَيْتِ: باغچه.
حَدِيقَةٌ خَلْفِيَّةٌ: حیاط خلوت.
حَدِيقَةٌ عَامَّةٌ: پارک عمومی.
حَذَا حَذْوَهُ: راه او را دنبال نمود / جا پای او گذاشت.
حِذَاءٌ رِيَاضِيٌّ: کفش ورزشی.
حِذَاءٌ شَوْكِيٌّ: کفش میخ‌دار ورزشی.
الحَذَّاءُ: کفّاش / پینه‌چی .
حَذَارِ: برحذر باش / دوری کن / بترس.
حَذَرٌ بَالِغٌ: احتیاط فراوان.

حُرُّ الفِكْرِ: آزاد اندیش.
حُرٌّ: آزاده / آزاد.
الحَرَاثَةُ: شخم زدن.
الحَرَارَةُ: تب / دما.
حَرَاسَةُ الغَابَةِ: جنگلبانی.
حَرَاسَةُ المَرْمَى: حفاظت از دروازه / دروازه بانی.
الحَرَّافُ: زیاده‌گو / وِرّاج / پرحرف.
الحِرَافَةُ: تندی / تیزی (مزّه).
الحِرَاکُ السِّيَاسِيُّ: دعواهای سیاسی / مشاجرات سیاسی / تحرکات سیاسی.
حَرَامٌ عَلَيْکَ: از شما بعید است.
الحَرَامِيُّ: دزد.
الحَرَائِرُ، مف: الحُرَّةُ: زنان آزاده.
حَرَائِقُ الأَدْغَالِ: آتش‌سوزی جنگل‌ها.
حَرْبٌ أَدَبِيَّةٌ: جنگ ادبی.
حَرْبٌ إِسْتِخْبَارَاتِيَّةٌ: جنگ اطلاعاتی.
حَرْبٌ إِسْتِعْمَارِيَّةٌ: جنگ استعماری.
حَرْبٌ إِشْعَاعِيَّةٌ: جنگ اشعه‌ای.

حَرْبٌ إِعْتِدَائِيَّةٌ: جنگ تجاوزکارانه.
حَرْبٌ إِعْلَامِيَّةٌ: جنگ رسانه‌ای.
حَرْبٌ اِقْتِصَادِيَّةٌ: جنگ اقتصادی.
حَرْبٌ إِقْلِيمِيَّةٌ: جنگ منطقه‌ای.
حَرْبُ الإِبَادَةِ: نسل‌کشی / ژنوساید.
حَرْبُ الأَدْغَالِ: جنگ در میان جنگل‌ها.
حَرْبُ الإِسْتِنْزَافِ: جنگ فرسایشی.
حَرْبُ الأَعْصَابِ: جنگ اعصاب.
حَرْبُ الأَفْكَارِ: جنگ اندیشه‌ها.
حَرْبُ الأَمْعَاءِ: جنگ شکم / اعتصاب غذا.
حَرْبُ الأَيَّامِ السِّتَّةِ: جنگ شش روزه.
حَرْبُ البَلْقَانِ: جنگ بالکان.
حَرْبُ التَّحْرِيرِ: جنگ آزاد سازی / جنگ رهایی‌بخش.
حَرْبُ التَّطْهِيرِ العِرْقِيِّ: جنگ پاکسازی نژادی.
حَرْبُ الحَضَارَاتِ: جنگ تمدن‌ها.
حَرْبُ الخَلِيجِ الثَّانِيَةُ: جنگ دوم خلیج فارس.
حَرْبُ الخَنَادِقِ: جنگ خاکریزها.

حَرْبُ الدَّبَّابَاتِ: جنگ تانک‌ها.
حَرْبُ الشَّوَارِعِ: جنگ خیابانی.
حَرْبُ الصَّحْرَاءِ: جنگ صحرا.
الحَرْبُ العَالَمِيَّةُ الأُولَى: جنگ جهانی اول.
الحَرْبُ العَالَمِيَّةُ الثَّالِثَةُ: جنگ جهانی سوم.
الحَرْبُ العَالَمِيَّةُ الثَّانِيَةُ: جنگ جهانی دوم.
حَرْبُ العِصَابَاتِ: جنگ پارتیزانی.
حَرْبُ العُمَلاتِ: جنگ ارزها.
حَرْبُ الغَوَّاصَاتِ: جنگ زیر دریایی‌ها.
حَرْبُ الفَضَاءِ: جنگ فضایی.
حَرْبُ الفَضَائِيَّاتِ: جنگ ماهواره‌ها.
حَرْبُ إِلِكْتُرُونِيَّةٌ: جنگ الکترونیک.
حَرْبُ الكَوَاكِبِ: جنگ ستارگان.
حَرْبُ المُخَيَّماتِ: جنگ اردوگاه‌ها.
حَرْبُ المُدُنِ: جنگ شهرها.
الحَرْبُ المَفْرُوضَةُ: جنگ تحمیلی.
الحَرْبُ النَّاعِمَةُ: جنگ نرم.
حَرْبُ النُّجُومِ: جنگ ستارگان.
حَرْبٌ أَمْنِيَّةٌ: جنگ امنیتی.
حَرْبٌ أَهْلِيَّةٌ: جنگ داخلی.
حَرْبٌ بَارِدَةٌ: جنگ سرد.
حَرْبٌ بَرْمَائِيَّةٌ: جنگ آبی خاکی.
حَرْبٌ بُيُولُوجِيَّةٌ: جنگ بیولوژیک.
حَرْبٌ تِجَارِيَّةٌ: جنگ تجاری.
حَرْبٌ تَقْلِيدِيَّةٌ: جنگ کلاسیک.
حَرْبٌ تَكْتِيكِيَّةٌ: جنگ تاکتیکی.
حَرْبٌ جُرْثُومِيَّةٌ: جنگ میکروبی.
حَرْبٌ خَاطِفَةٌ: جنگ برق آسا / جنگ سریع.
حَرْبٌ دَاخِلِيَّةٌ: جنگ داخلی.
حَرْبٌ دَامِيَةٌ: جنگ خونین .
حَرْبٌ دِرْعِيَّةٌ: جنگ بازدارنده.
حَرْبٌ دِعَائِيَّةٌ: جنگ تبلیغاتی.
حَرْبٌ دِفَاعِيَّةٌ: جنگ تدافعی.
حَرْبٌ سِرِّيَّةٌ: جنگ مخفیانه.
حَرْبٌ سِيَاسِيَّةٌ: جنگ سیاسی.
حَرْبٌ شَامِلَةٌ: جنگ فراگیر.
حَرْبٌ شَرِسَةٌ: جنگ شدید.
حَرْبٌ شَفَهِيَّةٌ: جنگ لفظی.
حَرْبٌ صَلِيبِيَّةٌ: جنگ صلیبی.
حَرْبٌ ضَارِيَةٌ: جنگ سبوعانه / جنگ وحشیانه .

حَرْبٌ طَاحِنَةٌ: جنگ ویرانگر.
حَرْبٌ طائِفِيَّةٌ: جنگ طایفه‌ای / جنگ قبیله‌ای.
حَرْبٌ طَوِيلَةٌ: جنگ بلند مدت.
حَرْبٌ ظَالِمَةٌ: جنگ ظالمانه.
حَرْبٌ عُدْوَانِيَّةٌ: جنگ تجاوزکارانه.
حَرْبٌ عَقَائِدِيَّةٌ: جنگ اعتقادی.
الحَرْبُ عَلَى الإرْهَابِ: جنگ علیه تروریسم.
حَرْبٌ عَوَانٌ: جنگ آشکار.
حَرْبٌ غَيْرُ مُتَكَافِئَةٍ: جنگ نابرابر.
حَرْبٌ فِكْرِيَّةٌ: جنگ فکری.
حَرْبٌ فِي جَبْهَتَيْنِ: جنگ در دو جبهه.
حَرْبٌ قَذِرَةٌ: جنگ کثیف.
حَرْبٌ لَانِهَائِيَّةٌ: جنگ بی‌پایان.
حَرْبٌ مَذْهَبِيَّةٌ: جنگ مذهبی.
حَرْبٌ مُقَدَّسَةٌ: جنگ مقدس.
حَرْبٌ مُنَظَّمَةٌ: جنگ منظم / جنگ سازمان‌یافته.
حَرْبُ نَاقِلَاتِ النَّفْطِ: جنگ نفت کش‌ها.
حَرْبٌ نَفْسِيَّةٌ: جنگ روانی.
حَرْبٌ نَوَوِيَّةٌ: جنگ اتمی.
حَرْبٌ وَاحِدٍ بِوَاحِدٍ: جنگ تن به تن.
حَرْبٌ وِقَائِيَّةٌ: جنگ پیشگیرانه.
الحَرْبَاءُ: آفتاب پرست.
حَرِجَةٌ: حساس / خطرناک.
حَرَّرَ الشُّرطِيُّ المُخَالَفَةَ: پلیس جریمه نوشت / پلیس جریمه کرد.
الحَرَسُ الأَحْمَرُ: ارتش سرخ.
الحَرَسُ الثَّوْرِيُّ: سپاه پاسداران.
الحَرَسُ الحُدُودِيُّ: مرزبانان / پاسداران مرزی/ نگهبانان مرز.
حَرَسُ الشَّرَفِ: گارد تشریفات.
الحَرَسُ المَلِكِيُّ: گارد ریاست جمهوری.
الحَرَسُ الوَطَنِيُّ: گارد ملی.
حَرَفَ الرَّأْيَ العَامَّ: منحرف ساختن افکار عمومی.
حَرَّفَ السِّكِّينَ: چاقو را تیز کرد.
الحِرَفُ اليَدَوِيَّةُ: صنایع دستی.
الحَرْفَنَةُ: حرفه‌ای گری.
الحَرْقُ المُتَعَمَّدُ: آتش‌سوزی عمدی.
حُرْقَةُ البَوْلِ: سوزش ادرار .

حُرْقَةٌ في المَعِدَّةِ: سوزش معده.
الحُرْقَةُ: سوزش.
حَـرَّکَ العَوَاطِـفَ: احساسـات را تحریک نمود.
حَـرَّکَ المَشَـاعِرَ: احساسـات را تحریک نمود.
حَرَکَـاتٌ طُلَّابِيَّـةٌ: جنـبش‌هـای دانشجویی .
حَرَكَاتٌ مَحَلِّيَّةٌ: جنبش‌های محلـی و منطقه‌ای.
حَرَكَـاتٌ إِسْـلَامِيَّةٌ: جنـبش‌هـای اسلامی.
حَرَكَـــاتٌ بَهْلَوَانِيَّـــةٌ: حرکـــات آکروباتیک.
حَرَكَاتٌ تَحَرُّرِيَّةٌ: جنبش‌هـای آزادی خـواه / جنـبش‌هـای آزادیـبخش / جنبش‌های رهایی‌بخش .
حَرَكَاتٌ تَقَدُّمِيَّةٌ: جنبش‌هـای ترقـی خواه.
حَرَكَـاتٌ عَفَوِيَّـةٌ: حرکـت‌هـای خودجوش .
حَرَكَاتٌ قَوْمِيَّةٌ: جنـبش‌هـای ملـی گرایانه.
حَرَكَاتٌ وَطَنِيَّةٌ: جنبش‌های ملی.
حَرَكَةٌ أَدَبِيَّةٌ وعِلْمِيَّةٌ: جنبش ادبـی و علمی.
حَرَكَـــةٌ إِصْـــلَاحِيَّةٌ: جنـــبش اصلاح‌گرایانه / جنبش اصلاح‌طلبانه / جنبش اصلاحات.
حَرَكَةُ التَّمَرُّدِ: جنبش ناراضیان .
حَرَكَةُ الخُضْرِ: جنبش سبز.
حَرَكَةُ الخَضْرَاءِ: جنبش سبز.
حَرَكَةُ الرِّيَاحِ المُغْبَرَّةِ: حرکـت بادهـای غبار برانگیز.
حَرَكَةُ السُّحُبِ: حرکت ابرها.
حَرَكَةُ العُمَّالِ: جنبش کارگران.
الحَرَكَةُ العُمَّالِيَّةُ: جنبش کارگری.
حَرَكَةُ المُقَاوَمَةِ الإِسْلَامِيَّةِ: جنـبش مقاومت اسلامی / حماس.
حَرَكَةُ المُقَاوَمَةِ: جنبش مقاومت.
الحَرَكَةُ الوَطَنِيَّةُ: جنبش ملی.
حَرَكَةُ أَمَلٍ: جنبش امل.
حَرَكَةٌ آلِيَّةٌ: حرکت غیر ارادی.
حَرَكَـــةُ تَحْرِيـــرِ المَـــرْأَةِ: جنـــبش رهایی‌بخش زن / جنبش حمایـت از حقوق زن.

حَرَكَةُ تَحْرِيرِ فِلِسْطِينَ: جنبش رهایی‌بخش فلسطین.
حَرَكَةٌ ثَوْرِيَّةٌ: جنبش انقلابی.
حَرَكَةُ جَرَيَانِ الهَوَاءِ: گردش هوا.
حَرَكَةُ دُوَلِ عَدَمِ الاِنْحِيَازِ: جنبش کشورهای غیرمتعهد.
حَرَكَةُ عَدَمِ الاِنْحِيَازِ: جنبش غیرمتعهد.
حَرَكَةُ مُحْتَلِّي وُولْ اِسْتِرِيت: جنبش تسخیر وول استریت.
حَرَكَةُ مُعَارِضِي الحَرْبِ: جنبش ضد جنگ.
حَرَكَةٌ مِنْ أَجْلِ الاِسْتِقْلَالِ: جنبش استقلال‌طلبی.
حَرَكَةٌ مِنْ أَجْلِ السَّلَامِ: جنبش طرفدار صلح.
حَرَكَةٌ نِسْوِيَّةٌ: جنبش فمنیسم.
حَرَكَةٌ وَ نَشَاطٌ: جنب و جوش.
حَرَكَةٌ وَطَنِيَّةٌ: جنبش ملی.
حَرَمُ الجَامِعَةِ: حریم دانشگاه / محوطه‌ی دانشگاه.
الحِرْمَانُ مِنَ الحُقُوقِ المَدَنِيَّةِ: محروم شدن از حقوق شهروندی.
حُرْمَةُ الأَجْوَاءِ: حریم هوایی.
حُرُوقَةٌ: سوزش.
حَرِيٌّ بِالذِّكْرِ: شایان ذکر است.
الحُرِّيَّاتُ السِّيَاسِيَّةُ: آزادی‌های سیاسی.
الحُرِّيَّاتُ العَامَّةُ: آزادی‌های عمومی.
حُرِّيَةُ الاِخْتِيَارِ: آزادی انتخاب.
حُرِّيَةُ الإِعْلَامِ: آزادی مطبوعات.
حُرِّيَةُ التَّجَمُّعِ: آزادی تجمع.
حُرِّيَةُ التَّدَيُّنِ والاِعْتِقَادِ: آزادی باور و اعتقاد.
حُرِّيَةُ التَّصَرُّفِ: آزادی عمل.
حُرِّيَةُ التَّعْبِيرِ: آزادی بیان.
حُرِّيَةُ التَّقَاضِي: آزادی دادخواهی.
الحُرِّيَةُ الدِّينِيَّةُ: آزادی دینی.
الحُرِّيَةُ السِّيَاسِيَّةُ: آزادی سیاسی.
حُرِّيَةُ الصَّحَافَةِ: آزادی مطبوعات.
حُرِّيَةُ العَمَلِ: آزادی عمل.
حُرِّيَةُ الفِكْرِ: آزادی اندیشه.
الحُرِّيَةُ الفِكْرِيَّةُ: آزادی اندیشه.
الحُرِّيَةُ المَوْهُومَةُ: آزادی وهمی.
حُرِّيَةُ النَّقْلِ: آزادی رفت و آمد.

حُرِّيَةٌ دِينِيَّةٌ: آزادی دینی.
حَرِيرِي: ابریشمی.
حَرِيقُ الغَابَاتِ: آتش‌سوزی جنگل‌ها.
حَرِيقٌ مُفْتَعَلٌ: آتش‌سوزی عمدی.
الحَرِيقُ: آتش‌سوزی.
الحَزَّاءُ: کفاش.
الحِزَامُ الأَحْمَرُ: کمربند قرمز(ورزشی).
الحِزَامُ الأَخْضَرُ: کمربند سبز(ورزشی).
الحِزَامُ الإِشْعَاعِيُّ: کمربند نوری / کمربند اشعه‌ای.
حِزَامُ الأَمَانِ: کمربند ایمنی.
حِزَامُ الأَمْنِ: کمربند ایمنی.
حِزَامُ الإِنْقَاذِ: کمربند نجات.
حِزَامُ التَّثْبِيتِ: کمربند ایمنی.
حِزَامُ التَّنْحِيفِ: کمربند لاغری.
الحِزَامُ الرِّيَاضِيُّ: کمربند ورزشی.
الحِزَامُ النَّاقِلُ المُتَحَرِّكُ: باند متحرک.
حِزَامُ النَّجَاةِ: کمربند نجات.
حِزَامٌ آمِنٌ: کمربند ایمنی.
حِزَامٌ جِلْدِيٌّ: کمربند چرمی.
حِزَامٌ نَاسِفٌ: کمربند انفجاری.
الحِزْبُ الأَخْضَرُ: حزب سبز.
الحِزْبُ الإِشْتِرَاكِيُّ: حزب سوسیالیست.
حِزْبُ البَعْثِ: حزب بعث.
حِزْبُ الخُضْرِ: حزب سبز.
الحِزْبُ الدِّيمُوقْرَاطِيُّ: حزب دمکرات.
حِزْبُ الشَّعْبِ: حزب توده/ حزب مردم.
الحِزْبُ الشُّيُوعِيُّ: حزب کمونیست.
حِزْبُ العُمَّالِ: حزب کارگران.
حِزْبُ الكَوَادِرِ البِنَاءِ: حزب کارگزاران سازندگی.
الحِزْبُ اللِّيبْرَالِيُّ: حزب لیبرال.
حِزْبُ المُحَافِظِينَ: حزب محافظه کاران.
حُزْتُ الرُّتْبَةَ الأُولَى: رتبه‌ی اول را به دست آوردم.
الحَزْمُ: قاطعیت.
حُزْمَةُ إِصْلَاحَاتٍ مَالِيَّةٍ: بسته‌ی اصلاحات اقتصادی.

حُزْمَةُ الإِصْلَاحَاتِ: بسته‌ی اصلاحات.
حُزْمَةُ البَيَانَاتِ: بسته‌ی داده‌ها.
الحُزْمَةُ التَّحْفِيزِيَّةُ: بسته‌ی تشویقی.
حُزْمَةُ العُقُوبَاتِ: بسته‌ی تحریم‌ها.
الحُزْمَةُ المُقْتَرَحَةُ: بسته‌ی پیشنهادی.
الحُزْمَةُ: بسته.
الحَزُّوْرَةُ: مَثَل / چیستان / معمّا.
حُزَيْرانُ: ماه نهم از ماه‌های رومی[یونیو].
الحَزِينُ: دلتنگ / غمگین/ ملول.
الحَسَاءُ: شوربا / آبگوشت.
حِسَابُ التَوْفِيرِ: حساب پس‌انداز.
الحِسَابُ المُشْتَرَكُ: حساب مشترک.
الحِسَابُ المَصْرِفِيُّ: حساب بانکی.
حِسَابُ الوَدائِعِ: حساب پس‌انداز / حساب سپرده.
حِسَابٌ جارٍ: حساب جاری.
حِسَابٌ خامِلٌ: حساب غیر فعّال.
حِسَابُ رَأْسِ المَالِ: حساب سرمایه.
الحَسَّاسِيَّةُ المُتَزَايِدَةُ: حساسیت فوق‌العاده.
الحِسَانُ: زیبارویان.
حُسْبَانَةُ: بالشتک.
حَسْبِي أَنْ [...]: مرا همین بس که[...].
حَسَكِيٌّ: خاردار.
الحَسْمُ: فیصله دادن / حل کردن.
حَسَنُ الاِطِّلَاعِ عَلَى[...]: به‌خوبی از[...] اطلاع دارد.
حَسَنُ التَّعَامُلِ: خوش معامله / خوش رفتار.
حُسْنُ الجِوَارِ: حسن همجواری.
حَسَنُ الحَظِّ: خوش شانس.
حُسْنُ الحَظِّ: خوشبختانه.
حُسْنُ الخَاتِمَةِ: عاقبت به خیری.
حُسْنُ السُّلُوكِ: حسن رفتار / نیک‌رفتاری.
حُسْنُ الضِّيافَةِ: پذیرایی خوب.
حَسَنُ العَاقِبَةِ: عاقبت به خیر.
حُسْنُ العَاقِبَةِ: عاقبت به خیری.
حُسْنُ النِّيَّةِ: حسن نیت.

حَسَنُ الهِنْدَامِ: خوش اندام / شیک پوش.
حَسَناً: بسیارخوب.
حَشْدٌ غَفِيرٌ: جمعیت زیاد.
حَشْوُ الأَسْنَانِ: پُر کردن دندان.
حَشْوَةُ التَّفْجِيرِ: چاشنی/خرجی انفجار.
حَصَاةُ الْكُلْيَةِ: سنگ کلیه.
حَصَاةٌ بَوْلِيةٌ: سنگ مثانه.
حَصَاةُ المَثَانَةِ: سنگ مثانه .
حَصَاةُ المَرَارَةِ: سنگ صفرا.
الحَصَادُ: برداشت نمودن / درو کردن / دستاورد / ره‌آورد.
الحَصَارُ الإقْتِصَادِيُّ: محاصره‌ی اقتصادی / تحریم بازرگانی.
الحَصَارُ الثَّقَافِيُّ: محاصره‌ی فرهنگی.
الحَصَارُ الخَانِقُ: محاصره‌ی شدید/ تحریم شدید.
حَصَارٌ بَحْرِيٌّ: محاصره‌ی دریایی/ تحریم دریایی.
حَصَارٌ دِبْلُومَاسِيٌّ: محاصره‌ی دیپلماتیک.
حَصَارٌ عَسْكَرِيٌّ: محاصره‌ی نظامی/ تحریم نظامی.
الحَصَافَةُ: خردمندی / فرزانگی.
حِصَانُ البَحْرِ: اسب آبی / اسب دریایی.
حِصَانُ الحَلْقِ: خرك حلقه (ژیمناستیک).
الحِصَانُ الخَشَبِيُّ: اسب چوبی.
حِصَانُ الذَّيْلِ: پاک دامن.
حِصَانُ السِّبَاقِ: اسب مسابقه .
حِصَانُ الوَثْبِ: خرک پرش (ژیمناستیك).
حِصَانٌ سَبُوحٌ: اسب تیز رو.
حِصَانُ طَرْوَادَةِ: اسب تراوادا.
حِصَانٌ قَفِيزِيٌّ: خرك پرش (ژیمناستیک).
الحِصَانُ: اسب / خرك (ژیمناستیك).
الحَصَانَةُ البَرْلَمَانِيَّةُ: مصونیّت پارلمانی.
الحَصَانَةُ الدِّبْلُومَاسِيَّةُ: مصونیّت دیپلماتیک.
الحَصَانَةُ القَانُونِيَّةُ: مصونیّت قانونی.
الحَصَانَةُ القَضَائِيَّةُ: مصونیّت قضایی.

الحَصَانَةُ: مصونیّت.
الحِصَّةُ التَّمْوِينِيَّةُ: سهمیه‌ی جیره بندی مواد غذایی.
الحِصَّةُ النِّسْبِيَّةُ: سهم نسبی.
الحِصَّةُ: سهم / بهره / نصیب.
الحَصْرِيُّ: منحصر به فرد (Exclusive).
حِصَصُ الشَّرِكَةِ: سهام شرکت.
حَصَلَ عَلَى الجِنْسِيَّةِ: ملیت را به دست آورد/ شناسنامه‌ی کشوری را به دست آورد.
حَصَلَ عَلَى المُوَافَقَةِ: موافقت را به دست آورد.
حَصَلَ عَلَى مُوَافَقَةِ الْبَرْلَمَانِ: موافقت پارلمان را به دست آورد.
حَصَّنَ المَكَانَ: آن مکان را مستحکم ساخت.
حِصْنٌ عَتِيدٌ: دژ مستحکم / قلعه‌ی نفوذ ناپذیر.
الحَصىَ: شن.
حَصِيلَةُ الغَرْبِ: محصول غرب / دستاورد غرب.
الحَصِينُ: مستحکم / نفوذ ناپذیر.
الحَضَارَةُ الإِسْلَامِيَّةُ: تمدن اسلامی.
الحَضَارَةُ العَرِيقَةُ: تمدن اصیل.
حَضَارَةُ مَا بَيْنَ النَّهْرَيْنِ: تمدن بین النهرین.
الحَضَارَةُ: تمدّن.
حَضَانَةُ الطِّفْلِ: حضانت کودک / سرپرستی کودک.
حَضَرَ أَمَامَ المَحْكَمَةِ: در دادگاه حاضر شد.
حَضْرَةُ الفَاضِلَةُ (المحترمةُ): سرکار خانم.
حَضَرَهُ المَوْتُ: فوت کرد.
حَضَنَ: در آغوش گرفت .
الحُضُورُ الوَاسِعُ: حضور گسترده.
الحَضِيضُ: دامنه‌ی کوه.
حَطَبُ الوَقُودِ: هیزم.
حَطَّمَ الرَّقْمَ القِيَاسِيَّ: رکورد را شکست.
حَطَّمَ رَقْماً قِيَاسِيّاً: رکورد جدیدی را ثبت کرد.
حَطَّمُوا أَبْوَابَ المَحَلَّاتِ: درِ مغازه‌ها را شکستند.

الحَظُّ السَّيِّئُ: شانس بد/ اقبال بد.
الحَظُّ الكَبِيرُ: شانس بزرگ / اقبال زیاد.
الحَظُّ: شانس / بخت / اقبال.
حَظْرُ الإِقَامَةِ: اقامت تحت نظر.
الحَظْرُ التِّجَارِيُّ: محاصره‌ی تجاری / تحریم بازرگانی.
حَظْرُ التَّجَوُّلِ: حکومت نظامی / منع رفت و آمد.
حَظْرُ الحِجَابِ: ممنوعیت حجاب.
حَظِيَ بِاهْتِمَامٍ بَالِغٍ: مورد توجه فراوان قرار گرفت.
حَظِيَ بِصِيتٍ وَاسِعٍ: شهرت و آوازه‌ی فراوانی یافت.
حَظِيَ بِهِ: از آن بهره‌مند شد.
حَظَى: بهره برد / سود جُست.
حَظِيرَةُ الأَبْقَارِ: پرچین گاوها.
حَظِيرَةُ الحَيَوَانَاتِ: پرچین حیوانات.
حَظِيرَةُ الطَّائِرَةِ: آشیانه‌ی هواپیما.
الحَظِيرَةُ: طویله / اسطبل / پرچین.
حَفَّ اللِّحْيَةَ: ریش را قلمی کرد.
حَفَّارُ الخَشَبِ: دار کوب.
حَفَّارُ القُبُورِ: گور کن.
الحِفَاظُ عَلَى الغَابَاتِ: محافظت از جنگل‌ها.
الحَفَاوَةُ: توجه / احترام / گرمی.
حَفْرُ الأَنْفَاقِ: تونل زدن.
الحَفْرُ عَلَى الخَشَبِ: کنده‌کاری روی چوب / منبّت‌کاری.
حَفَّزَ: تشویق کرد / تحریک نمود.
حَفِظَ عَنْ ظَهْرِالقَلْبِ: از بر کرد / حفظ نمود.
حَفْلُ التَّأْبِينِ: مراسم عزاداری / مراسم فاتحه‌خوانی.
حَفْلُ التَّخَرُّجِ: مراسم فارغ التحصیلی / جشن فارغ التحصیلی.
حَفْلُ التَّعارُفِ: مراسم معارفه.
الحَفْلُ الخِتَامِيُّ: مراسم پایانی / اختتامیه.
حَفْلُ الزِّفَافِ: شب ازدواج / مراسم ازدواج / جشن عروسی.
حَفْلُ الزَّوَاجِ: مراسم عروسی/ جشن عروسی.
حَفْلَةُ الاسْتِقْبَالِ: مراسم پذیرایی / مراسم استقبال.

حَفْلَةُ الافْتِتَاحِ: مراسم افتتاح / مراسم بازگشایی / افتتاحیه.

حَفْلَةُ التَّتْوِيجِ: مراسم تاج‌گذاری/ جشن تاج‌گذاری.

حَفْلَةُ التَّخَرُّجِ: مراسم فارغ التحصیلی / جشن فارغ التحصیلی.

حَفْلَةُ الخُطُوبَةِ: مراسم خواستگاری.

حَفْلَةُ الرَّقْصِ: مراسم رقص و پایکوبی.

حَفْلَةُ الزَّوَاجِ: مراسم ازدواج / جشن عروسی.

حَفْلَةُ العُرْسِ: مراسم عروسی/ جشن عروسی.

حَفْلَةُ الوِدَاعِ: مراسم توديع / مراسم خدا حافظی.

حَفْلَةٌ تَأْبِينِيَّةٌ: مراسم فاتحه خوانی / مجلس ترحیم.

الحَفِيظَةُ: خشم / نارضایتی.

حَفِيفُ الأَوْرَاقِ: خش خش برگ‌ها.

الحَفِيفُ: صدای شاخ و برگ درختان.

حَفِيفاً حَفِيفاً: پاورچین پاورچین / آهسته آهسته.

حَقُّ اِسْتِغْلَالِ المَعَادِنِ: حق بهره برداری از معادن.

حَقُّ الإِرْضَاعِ: حق شیر دادن.

حَقُّ الاسْتِمْلاكِ العَامِّ: حق مالکیت عمومی.

حَقُّ الاِشْتِرَاكِ: آبونمان.

حَقُّ الاِعْتِرَاضِ: حق اعتراض.

حَقُّ الأَفْضَلِيَّةِ: حق تقدُّم.

حَقُّ الاِقْتِرَاعِ: حق رأی دادن.

حَقُّ الاِنْتِخَابِ: حق انتخاب.

حَقُّ التَّصْوِيتِ: حق رأی دادن / حق حضور در انتخابات.

حَقُّ التَّظَاهُرِ السِّلْمِيِّ: حق تظاهرات مسالمت‌آمیز.

حَقُّ السَّاعَةِ: نوشابه.

حَقُّ السُّكُوتِ: رشوه.

حَقُّ السِّيَادَةِ: حق حاکمیت.

حَقُّ الطَّبْعِ وَالنَّشْرِ: حق تألیف.

حَقُّ العُضْوِيَّةِ: حق عضویت.

حَقُّ العَوْدَةِ: حق بازگشت(مربوط به آوارگان فلسطین).

حَقُّ الفِيتُو: حق وتو.

حَقُّ اللُّجُوءِ: حق پناهندگی.

حَقُّ المُرُور: حق عبور.
حَقُّ المِلْكِيَّةِ الفِكْرِيَّةِ: حق مالکیت فکری.
حَقُّ المِلْكِيَّةِ: حق مالکیت.
حَقُّ المُؤَلِّفِ: حق تألیف.
حَقُّ النَّقْضِ: حق وتو.
حَقُّ الوِكَالَةِ: حق‌العمل.
حقُّ تَقْرِيرِ المَصِيرِ: حق تعیین سرنوشت.
حَقُّ حُرِّيَّةِ التَّعْبِيرِ: حق آزادی بیان.
حَقُّ حُرِّيَةِ العَمَلِ: حق آزادی انتخاب کار.
الحَقائِبُ الجِلْدِيَّةُ: کیف‌های چرمی.
الحَقائِبُ السِّيادِيَّةُ: پست‌های کلیدی.
الحَقائِبُ الوِزَارِيَّةُ: پست‌های وزارتی.
الحَقائِبُ: پُست‌ها / مناصب / چمدان‌ها.
الحِقْبَةُ الرَّاهِنَةُ: دوره‌ی کنونی.
الحِقْبَةُ الضَّيِّئَةُ: دوره‌ی درخشان.
الحِقْبَةُ المُتَأَزِّمَةُ: دوره‌ی بحرانی / مقطع زمانی بحران زده.
الحِقْبَةُ المُضِيئَةُ: دوره‌ی درخشان.
الحِقدُ الدَّفِينُ: کینه‌ی دیرینه.
حَقَّقَ فَوْزاً صَعْباً: پیروزی سختی را به دست آورد.
حَقَّقَ نَجَاحاً كَبِيراً: موفقیت بزرگی را به دست آورد.
حَقْلُ الأَلْغَامِ: میدان مین.
حَقْلُ البِتْرُولِ: میدان نفت.
حَقْلُ الدَّوَاجِنِ: مرغداری.
حَقْلُ الرُّزِّ: شالیزار / مزرعه‌ی برنج.
الحَقْلُ الزِّرَاعِيُّ: مزرعه / زمین کشاورزی.
حَقْلُ الغَازِ: میدان گاز.
الحَقْلُ النَّفطِيُّ: میدان نفتی.
الحَقْلُ: زمینه / میدان / مزرعه.
الحُقْنُ تَحْتَ الجِلْدِ: تزریق زیر پوستی.
الحُقْنُ في الوَرِيدِ: تزریق وریدی.
حقَنَ ماءَ وَجْهِهِ: آبرویش را حفظ کرد.
حِقْناً لِلدِّمَاءِ: برای جلوگیری از خونریزی.
حُقْنَةُ الوَرِيدِ: تزریق وریدی.

حُقْنَةُ الهَواءِ: آمپول هوا.
حُقنَــةٌ عَضُــلِيَّةٌ: آمپـول عضــلانی / تزریق عضلانی.
حُقنَةٌ وَرِيدِيَّةٌ: آمپول وریدی / تزریق وریدی.
الحُقْنَةُ: آمپول.
الحُقُــوقُ التــي أَقَرَّهــا الدُّسْــتُورُ: حقوقی کـه قـانون اساسـی آن را بـه رسمیت شناخته است.
الحُقُوقُ الشَّرعِيَّةُ: حقوق قانونی.
حُقُوقُ اللّاجِئِينَ: حقوق پناهندگان.
الحُقُوقُ المَدَنِيَّةُ: حقوق شهروندی.
حُقُوقُ المَرأَةِ: حقوق زن.
الحُقُوقُ المَشْرُوعَةُ: حقوق قانونی.
حُقُوقُ المُواطِنِ: حقوق شهروند.
حُقُوقُ المُواطَنَةِ: حقوق شهروندی.
حُقُوقٌ مَدَنِيَّةٌ: حقوق شهروندی.
حُقُــوقٌ مِلكِيَّــةٌ: حقــوق معنــوی / کپی‌رایت .
حُقُوقِيي مَجْلِسِ صِيَانَةِ الدُّسْــتُورِ: حقوقدانان شورای نگهبان.
حُقُولُ الذُّرَةِ: مزارع ذرّت.
حُقُولُ القَمحِ: مزارع گندم.
حُقُــولُ الــنِّفط: منــاطق نفـت خيـز / میادین نفت.
الحُقُــولُ النِّفطِيَّــةُ: میــدان‌هــای نفــت / چاههای نفت.
حَقِيبَــةُ الجَيْبِ: کیف پول.
حَقِيبَــةُ السَّفَرِ: چمدان مسافرتی.
حَقِيبَةُ الظَّهرِ: کوله پشتی.
حَقِيبَةُ الكُتُبِ: کیف کتاب.
حَقِيبَةُ النُّقُودِ: کیف پول.
حَقِيبَةُ اليَدِ: کیف دستی.
حَقِيبَةُ جِلْدٍ: کیف چرم.
حَقِيبَةٌ مَدْرَسِيَّةٌ: کیف مدرسه.
حَقِيبَةٌ نِسَائِيَّةٌ: کیف زنانه.
حَقِيبَةٌ وِزَارِيَّةٌ: پست وزارتی.
حَقِيبَةٌ هَامَّةٌ: پُست مهم.
الحَقِيبَةُ: کیف/ چمدان/ پست .
الحَقِيقَةُ مُرَّةٌ: حقیقت تلخ است.
حَكَّ الجِلْـدُ: پوسـت خـارش پيـدا کرد.
حَكَّةٌ: خارش.
حُكْمُ الإِخْلَاءِ: حکم تخلیه.
الحُكْــمُ الإِسْــتِبدَادِيُّ: حکومــت دیکتاتوری.

الحُكْمُ الدُّسْتُورِيُّ: حکومت قانونی.
الحُكْمُ الدِّيمُوقْرَاطِيُّ: حکومت دمکراتیک.
الحُكْمُ الذَّاتِيُّ: خودمختاری / خودگردانی.
الحَكَمُ الرَّابِعُ: داور چهارم (فوتبال).
الحُكْمُ اللّا مَرْكَزِيُّ: حکومت فدرالی.
حَكَمُ المُبَارَاةِ: داور مسابقه (ورزش).
الحَكَمُ المُحَايِدُ: داور بی‌طرف.
الحَكَمُ المُسَاعِدُ: کمک داور (فوتبال).
الحَكَمُ المُنْحَازُ: داور طرفدار (ورزش).
الحَكَمُ المِيقَاتِيُّ: وقت نگهدار / داورِ وقت نگهدار (فوتبال).
حُكِمَ عَلَيْهِ بِالإِعْدَامِ: محکوم به اعدام شد.
حُكِمَ عَلَيْهِ بِالسِّجْنِ: محکوم به زندان شد.
حُكْمٌ غِيَابِيٌّ: حکم غیابی.
الحَكَمُ: داور.
حُكُومَةُ وَحْدَةٍ وَطَنِيَّةٍ: حکومت وحدت ملی.
حَكَمٌ إِحْتِيَاطِيٌّ: داور ذخیره.
الحُكْمُ الإِسْتِبْدَادِيُّ: حکومت استبدادی.
الحُكْمُ الإِسْتِئْثَارِيُّ: حکومت خودکامگی.
حُكْمٌ مَلَكِيٌّ مُطْلَقٌ: حکومت پادشاهی خودکامه.
حُكَمَاءُ الصُّهْيُونِ: سردمداران صهیونیزم / رهبران صهیونیزم.
حُكُومَةٌ إِتِّحَادِيَّةٌ: حکومت فدرالی.
حُكُومَةُ إِقْلِيمِ كُرْدِسْتَانَ: حکومت کردستان/ حکومت خود گردان کردستان.
حُكُومَةُ الفَرْدِ: حکومت مطلقه / حکومت دیکتاتوری / حکومت خودکامه.
حُكُومَةٌ إِلِكْتُرُونِيَّةٌ: دولت الکترونیک.
حُكُومَةُ المُحَافِظِينَ: حکومت محافظه‌کاران.

حُكُومَةُ النَّارِ وَالحَدِيدِ: حکومت سرنیزه.

حُكُومَةُ الوَحْدَةِ الوَطَنِيَّةِ: حکومت وحدت ملّی.

حُكُومَةٌ اِنْتِقَالِيَّةٌ: حکومت انتقالی.

حُكُومَةٌ اِئْتِلَافِيَّةٌ: حکومت ائتلافی.

حُكُومَةُ تَسْيِيرِ الأَعْمَالِ: کابینه‌ی مستعفی.

حُكُومَةُ تَصْرِيفِ الأَعْمَالِ: کابینه‌ی مستعفی.

حُكُومَةٌ جُمْهُورِيَّةٌ: حکومت جمهوری.

حُكُومَةٌ دُسْتُورِيَّةٌ: حکومت مشروطه.

حُكُومَةٌ دِينِيَّةٌ: حکومت دینی.

حُكُومَةٌ شَرْعِيَّةٌ: حکومت قانونی.

حُكُومَةُ ظِلٍّ: حکومت در سایه.

حُكُومَةٌ عَالَمِيَّةٌ: حکومت جهانی.

حُكُومَةٌ عَسْكَرِيَّةٌ: حکومت نظامی.

حُكُومَةٌ فِيدرَالِيَّةٌ: حکومت فدرالی.

حُكُومَةٌ مَحَلِّيَةٌ: حکومت محلی.

حُكُومَةٌ مُفَوَّضَةٌ: حکومت تام الاختیار.

حُكُومَةٌ مُقَالَةٌ: حکومت مستعفی.

حُكُومَةٌ مَلَكِيَّةٌ: حکومت پادشاهی / حکومت سلطنتی.

حُكُومَةٌ مُؤَقَّتَةٌ: حکومت موقت.

حُكُومَةٌ نِيَابِيَّةٌ: حکومت پارلمانی.

الحَلُّ الأَمْثَلُ: بهترین راه حل / مناسب‌ترین گزینه.

حَلَّ البَرْلَمَانَ: پارلمان را منحل کرد.

حَلُّ البَرْلَمَانِ: منحل ساختن پارلمان.

الحَلُّ الجَذْرِيُّ: راه حل ریشه‌ای.

الحَلُّ السِّلْمِيُّ لِلصِّرَاعَاتِ: راه حل مسالمت‌آمیز کشمکش‌ها.

الحَلُّ السِّيَاسِيُّ: راه حل سیاسی / گزینه‌ی سیاسی.

الحَلُّ العَسْكَرِيُّ: راه حل نظامی / گزینه‌ی نظامی.

الحَلُّ المِثَالِيُّ: راه حل ایده‌آل / گزینه‌ی ایده‌آل.

الحَلُّ النِّهَائِيُّ: آخرین راه حل / گزینه‌ی نهایی.

حَلَّ ثَانِياً: دوم شد/ در مرتبه‌ی دوم قرار گرفت.
حَلَّ مَحَلَّهُ: جایگزین او شد / در جای وی قرار گرفت.
الحَلُّ والتِّرْحَالُ: اقامت گزیدن و کوچ کردن.
حَلَّ: حل کرد / قرار گرفت / جایگزین شد / محقّق ساخت/ فرود آمد/ اقامت گزید.
الحَلَّاقُ: آرایشگر.
الحِلَاقَةُ: سلمانی / آرایش‌گری.
حَلَّالُ المَشَاكِلِ: گره‌گشا / حلال مشکلات.
الحَلَاوَةُ: شیرینی.
حَلَبَةُ المُصَارَعَةِ: تشک کشتی.
حَلَبَةُ جُودُو: رینگ جودو.
حَلَبَةٌ لِرُكُوبِ الخَيْلِ: پیست اسب سواری.
حَلَبَةٌ لِسِبَاقِ السَّيَارَاتِ: پیست ماشین سواری.
الحِلْبَةُ: شنبلیله (گیاهی است از تیره باقلانیان).
الحَلَبَةُ، ج: حَلَبَاتٌ: زمین مسابقه / رینگ.
حَلَبَةُ المُلَاكَمَةِ: رینگ بوکس.
حَلَّتِ البَرَكَةُ: برکت آوردید (هنگام بدرقه‌ی میهمان).
حَلْحَلَةُ الأُمُورِ: حلّ وفصل امور / رتق و فتق امور.
الحِلْفُ الأَطْلَسِيُّ: پیمان ناتو.
الحِلْفُ الدِّفَاعِيُّ: پیمان دفاعی.
حِلْفُ شُمَالِ الأَطْلَسِيّ: پیمان ناتو / سازمان ناتو.
الحُلَفَاءُ: هم پیمانان.
حَلَقَةُ الاِتِّصَالِ: حلقه‌ی ارتباط.
حَلَقَةُ التَّوَاصُلِ: حلقه‌ی ارتباط.
حَلَقَةُ المُفَاتِيحِ: جاسویجی.
حَلَقَةُ المُلَاكَمَةِ: رینگ بوکس.
حَلَقَةٌ مَفْقُودَةٌ: حلقه‌ی گم شده.
الحُلْمُ الكَبِيرُ: آرزوی بزرگ.
حُلْمَةُ الثَّدْيِ: نوک پستان.
الحَلَوَانِيُّ: قنّاد / شیرینی فروش.
الحُلُولُ التَّرْبَوِيَّةُ: راه حل‌های تربیتی / راهکارهای تربیتی.
الحُلُولُ الجَذَرِيَّةُ: راه حل‌های ریشه‌ای / راهکارهای ریشه‌ای.

الحُلُولُ العَمَلِيَّةُ: راه حل‌های عملی / راهکارهای عملی.
الحُلُولُ الفَاشِلَةُ: راه حل‌های بی‌نتیجه / راهکارهای شکست خورده.
الحُلُولُ الفَوْرِيَّةُ: راه حل‌های فوری / راهکارهای فوری.
الحُلُولُ المُسْتَوْرَدَةُ: راه حل‌های خارجی / راهکارهایی که از بیرون پیشنهاد می‌شود.
الحُلُولُ المُنَاسِبَةُ: راه حل‌های مناسب / راهکارهای مناسب.
الحُلُولُ، مف: الحَلُّ: راه حل‌ها / راهکارها.
الحَلَوِيَّاتُ: شیرینی.
الحُلَى النِّسَائِيَّةُ: زیورآلات زنانه.
الحُلَى: جواهر آلات / زیور آلات.
حَلِيبٌ كَامِلُ الدَّسَمِ: شیر پُر چرب.
حَلِيبٌ مُبَسْتَرٌ: شیر پاستوریزه.
حَلِيبٌ مَثْلُوجٌ: بستنی.
حَلِيبٌ مُجَفَّفٌ: شیر خشک.
حَلِيبٌ مُجَمَّدٌ: بستنی.
حَلِيبٌ مَدْعُومٌ: شیر یارانه‌ای / شیر حمایتی.
حَلِيبٌ مَنْزُوعُ القِشْطَةِ: شیرِ بدون سر شیر.
الحَلِيبُ: شیر.
الحَلِيفُ: هم پیمان / متّحد.
الحَمُ: پدر زن / پدر شوهر.
الحَمَاةُ: مادر شوهر.
حِمَارُ الزَّرَدِ: گورخر.
حِمَارُ الوَحْشِ: گورخر.
الحِمَارُ الوَحْشِيُّ: گورخر.
حِمَالُ السِّرْوَالِ: شلواربند / بند شلوار / کمربند.
حَمَّامُ البُخَارِ: سونا.
حَمَّامُ الدَّمِ: حمام خون.
الحَمَامُ الزَّاجِلُ: کبوتر نامه‌رسان.
حَمَّامُ السِّبَاحَةِ: استخر.
حَمَامُ السَّلَامِ: کبوتر صَلح.
حَمَّامُ الشَّطِّ: پلاژ / آلاچیق‌های ساحل.
حَمَّامُ الشَّمْسِ: حمام آفتاب.
الحَمَامُ المُهَاجِرُ: کبوتر مهاجر.

الحَمَامُ الهَادِي: کبوتر راهنما.
الحَمَّامُ: حمام / دستشویی / سرویس بهداشتی.
حِمَايَةُ الطِّفْلِ: حمایت از کودک.
حِمَايَةُ المُسْتَوْرِدِينَ: حمایت از واردکنندگان.
حِمَايَةُ المُسْتَهْلِكِينَ: حمایت از مصرف‌کنندگان.
حِمَايَةُ المُصَدِّرِينَ: حمایت از صادرکنندگان.
حِمَايَةُ المُنْتِجِينَ: حمایت از تولیدکنندگان.
حِمَايَةُ مَوارِدِ الطَّبِيعَةِ: حمایت از منابع طبیعی.
الحِمَايَةُ: اسکورت / نگهبان شخصی/ نگهداری/ مواظبت/ حمایت.
حَمْدَلَ: «الحمدُ لله» گفت.
حُمْرُ النَّعَمِ: شتران سرخ / نوعی شتر گرانبها.
حُمْرَةُ الشَّفَةِ: رُژِ لب.
حُمْرَةُ الفَجْرِ: پگاه.
الحَمْسُ: سرخ کردن.
الحُمُّصُ: نخود.
الحِمْضُ النَّوَوِيُّ: دی‌ان‌ای /dna دئوکسی ریبونوکلئیک اسید، (نوعی اسید نوکلئیک می‌باشد که دارای دستورالعمل‌های ژنتیکی است که برای کارکرد و توسعه‌ی بیولوژیکی موجودات زنده و ویروسی مورد استفاده قرار می‌گیرد).
الحِمْضِيَّاتُ: تُرشیجات / مرکّبات.
حَمَلَ: باردار شد/ آبستن گردید/ حمل کرد.
حَمَّلَ: بارگیری کرد / متحمّل ساخت / خطا را متوجه او نمود / مسؤولیت را برعهده‌ی او انداخت.
الحَمَلاتَ المُغْرِضَةُ: تهاجم مغرضانه.
حَمْلَةٌ إعلَانِيَّةٌ: تهاجم خبری / حمله‌ی مطبوعاتی.
حَمَلَةُ البَنَادِقِ: تفنگداران.
الحَمْلَةُ العَالِمِيَّةُ: کمپین جهانی.
حَمْلَةُ اِنْتِخَابَاتِ الرِّئَاسَةِ: مبارزه‌ی انتخابات ریاست جمهوری.
حَمْلَةٌ اِنْتِخابِيةٌ: مبارزه‌ی انتخاباتی.
حَمْلَةٌ اِنْتِقَامِيَّةٌ: حمله‌ی تلافی جویانه / حمله‌ی انتقامی.

حَمَلَةُ رَايَاتِ الحُرِّيَّةِ: پرچمداران آزادی / طلایه داران آزادی.
حَمْلَةٌ مُبَرمَجَةٌ: حمله‌ی برنامه‌ریزی شده.
حَمْلَةٌ مُضَادَّةٌ: ضد حمله.
الحَمْلَةُ: حمله کردن / هجوم بردن / کمپین/ مبارزه (انتخابات).
الحُمُوضَةُ: ترشی.
حُمَّى الغِبِّ: تب نوبه.
حُمَّى المَلَارِيَا: تب مالاریا.
حُمَّى عَفِينَةٌ: تب عفونی.
حُمَّى قُلَّاعِيَّةٌ: تب برفکی.
حُمَّى مُتَقَطِّعَةٌ: تب نوبه.
الحُمَّى: تب.
الحَمِيمُ: دوست صمیمی / خودمانی / نزدیک/ گرم / داغ.
حَنانُ الأُمِّ: مهر مادر.
الحَنَانُ: مهربانی / عطوفت.
حَنَّطَ الجَسَدَ: جسد را مومیایی کرد.
الحِنْطَةُ: گندم.
حِنْطِيُّ اللَّوْنِ: گندم‌گون / سبزه.
الحَنْظَلُ: خربزه‌ی ابوجهل.
حَنَفِيَّةُ الحَرِيقِ: شیر آتش نشانی.
الحَنِفِيَّةُ: شیر آب.
الحَنَكَةُ: تجربه/ مهارت.
الحَنِينُ: اشتیاق / دلتنگی / صدای شترِ ماده.
الحَوَاجِزُ الجُمْرُكِيَّةُ: موانع گمرکی.
الحَوَادِثُ المُرُورِيَّةُ: تصادفات رانندگی.
الحَوَادِثُ المُرَوِّعَةُ: اتفاقات وحشتناک / تصادفات وحشتناک.
حِوَارُ الأَدْيَانِ: گفتگوی ادیان.
الحِوَارُ البَنَّاءُ: گفتگوی سازنده.
حِوَارُ الثَّقَافَاتِ: گفتگوی فرهنگ‌ها.
الحِوَارُ الثَّقَافِيُّ: گفتگوی فرهنگی.
حِوَارُ الحَضَارَاتِ: گفتگوی تمدن‌ها.
الحِوَارُ الخَاصُّ: گفتگوی ویژه.
الحِوَارُ الرَّسْمِيُّ: گفتگوی رسمی.
الحِوَارُ الشَّائِقُ: گفتگوی زیبا و شیرین.
الحِوَارُ المَبْنِيُّ عَلَى التَّفَاهُمِ: گفتگوی مبتنی بر تفاهم.
الحِوَارُ المُتَلْفَزُ: گفتگوی تلویزیونی.
الحِوَارُ الوَطَنِيُّ: گفتگوی ملی.

الحِوَارُ الهَادِئُ: گفتگوی آرام / دیالوگ بدون پرخاشگری.
الحِوَارُ: گفتگو / دیالوگ.
الحَوارِيُّ: یاری دهنده / ناصر.
حَوَالَةٌ بَرِيدِيَّةٌ: حواله‌ی پستی.
حَوَالَةٌ مَصرِفِيَّةٌ: حواله‌ی بانکی.
الحَوَّامَةُ: هواناو / هاورکرافت (نوعی شناور دریایی است که بر روی بالشتکی از هوا تکیه دارد).
الحُوتُ: بال / نهنگ / وال.
الحُوذِيُّ: راننده‌ی قطار / ارّابه‌ران.
حُورِيَّةُ البَحْرِ: پری دریایی.
الحَوسَبَةُ: رایانه‌ای کردن.
الحَوْصَلُ: پلیکان / مرغ سقّا.
حَوْضُ السِّبَاحَةِ: استخر شنا.
حَوْضُ السَّمَكِ: آکواریوم.
حَوقَلَ: «لا حول و لا قوّة إلا بالله» گفت.
الحَوَلُ: چپ چشمی.
حَوَّلْتُ عَيْني: چشمم را چرخاندم.
حَوْمَةُ الوَغَى: میدان جنگ.
حَيُّ الأكرادِ: محله‌ی کردها.
حَيُّ الضَّمِيرِ: دارای وجدان زنده.
حَيٌّ جَامِعِيٌّ: کوی دانشگاه.
حَيٌّ سَكَنِيٌّ: محله‌ی مسکونی.
حَيٌّ صِنَاعِيٌّ: شهرک صنعتی.
الحَيُّ: شهرک / محله / کوی/ زنده / مستقیم.
الحَيَاةُ البَاقِيَةُ: زندگی جاویدان / قیامت.
حَيَاةُ التَّرَفِ: زندگی مرفّه.
الحَيَاةُ الزَّوْجِيَّةُ: زندگی زناشویی.
الحَيَاةُ الكَرِيمَةُ: زندگی شرافتمندانه.
الحَيَاةُ المُتَواضِعَةُ: زندگی ساده.
حَياةٌ ضَنْكٍ: زندگی پر از سختی و مشقّت.
الحِيَادِيَّةُ: بی‌طرفی.
حِيَازَةُ السِّلَاحِ: در اختیار داشتن اسلحه.
حَيّاكَ اللَّهُ: خدا تو را زنده بدارد / زنده باشی.
حِيَاكَةُ الجَوْرَابِ: جوراب بافی.
حِياكَةُ الكَنْزَةِ: ژاکت بافی.
الحِيَاكَةُ: بافندگی.
حِيَالَ: در قبالِ / در برابر.
حَيَّةُ البَحْرِ: مار آبی.

الحَيَّةُ الجُلجُلِيَّةُ: مار زنگی.
الحَيَّةُ السَّامَّةُ: مار سمی.
الحَيَّةُ القَرنَاءُ: مار شاخدار.
حَيَّةُ المَاءِ: مار آبی.
حَيَّةُ بُوآ: مار بوآ.
حِيلَةٌ سِينَمَائِيَّةٌ: حقه‌ی سینمایی/ ترفند سینمایی.
الحَيلُولَةُ: جلوگیری / مانع شدن.
حِيناً: گاهی اوقات/ بعضی اوقات.
حَيَوَانُ الدَّمِ البَارِدِ: حیوان خون سرد.
حَيَوَانُ الدَّمِ الحَارِّ: حیوان خون گرم.
حَيَوَانُ آكِلُ اللُّحُومِ: حیوان گوشتخوار.
حَيَوَانٌ ثَدْيِيٌّ: حیوان پستاندار.
حَيَوَانٌ شَوْكِيٌّ: حیوان خارپوست / خارپوست.
حَيَوَانَاتٌ أَلِيفَةٌ: حیوانات اهلی.
حَيَوَانَاتٌ أَنِيسَةٌ: حیوانات خانگی.
حَيَوَانَاتٌ بَحْرِيَّةٌ: حیوانات دریایی.
حَيَوَانَاتٌ بَرْمَائِيَّةٌ: حیوانات دوزیست / دوزیستان.
حَيَوَانَاتٌ بَيْتِيَّةٌ: حیوانات خانگی.
حَيَوَانَاتٌ جَارِحَةٌ: حیوانات درّنده.
حَيَوَانَاتٌ دَاجِنَةٌ: حیوانات اهلی / ماکیان.
حَيَوَانَاتٌ شَرِسَةٌ: حیوانات درّنده.
حَيَوَانَاتٌ طُفَيْلِيَّةٌ: حیوانات انگلی.
حَيَوَانَاتٌ عَاشِبَةٌ: حیوانات گیاه‌خوار.
حَيَوَانَاتٌ فَقَرِيَّةٌ: مهره‌داران.
حَيَوَانَاتٌ قَارِضَةٌ: حیوانات جَوَنده.
حَيَوَانَاتٌ مُجْتَرَّةٌ: حیوانات نشخوارکننده.
حَيَوَانَاتٌ مُسْتَأْنِسَةٌ: حیوانات دست‌آموز.
حَيَوَانَاتٌ مُفْتَرِسَةٌ: حیوانات درّنده.
حَيَوَانَاتٌ وَلُودَةٌ: حیوانات بچه‌زا.
الحَيَوِيَّةُ: سر زندگی / دارای نشاط بودن/ بانشاط بودن/ فعّال بودن.
حَيِيٌ: شرمگین / خَجالتی / باحیا.

خ

خَاتَمُ البَرِيد: مُهر پُست.
خَاتَمُ التَأْيِيدِ: مُهر تایید.
خَاتَمُ الزَّوَاج: حلقه‌ی ازدواج.
خَاتَمُ النَّبِيِّينَ: خاتم پیامبران/ حضرت محمدﷺ.
خَاتَمٌ ذَهَبِيٌّ: انگشتر طلا.
خَاتَمُ سُلَيْمَانَ: انگشتر حضرت سلیمان / مُهر حضرت سلیمان.
خَادِمُ البَيْتِ: خادم خانه / خدمتکار خانه / نوکر خانه.
خَادِمَةُ البَيْتِ: کلفت خانه.
خَارِجُ إِطَارِ التَّغْطِيَةِ: در دسترس نمی باشد (موبایل).
خَارِجُ البَلَدِ: خارج از کشور.
خَارِجُ الحُدُودِ: خارج از مرز.
خَارِجُ الخِدْمَةُ: در دسترس نمی‌باشد.
خَارِجُ القِسْمَةِ: خارج قسمت.

الخَارِجُونَ عَنِ القَلَمِ: از قلم افتادگان.
خَارِطَةُ الطَّرِيق: نقشه‌ی راه.
خَارِطَةٌ طوبُوغْرافِيَّةٌ: نقشه‌ی توپوگرافی (نقشه‌ای است که برای نمایاندن ویژگی‌های فیزیکی سطح زمین به کار می‌رود).
خَارِطَةٌ سِياسيةٌ: نقشه‌ی سیاسی.
خَارِقُ الطَّبِيعَةِ: معجزه‌آسا.
خَارِقُ العَادَةِ: خارق‌العاده.
الخَازِنُ: بایگان / انباردار / خزانه‌دار / تحویل‌دار.
الخَاسِرُ: بازنده/ متضرّر.
خَاصٌّ بِالرِّجَالِ: مخصوص آقایان / مردانه.
خَاصٌّ بِالنِّسَاءِ: مخصوص خانم‌ها / زنانه.

خَاضِعٌ لِأَعْرَافِ النَّاسِ: تابع آداب و سنّت‌های مردم است.

خَاضِعٌ لِلتَّجْرِبَةِ: تجربه پذیر/ داشتنِ قابلیت امتحان.

خَاضِعٌ لِلْخِدمَةِ العَسْكَرِيَّةِ: مشمول خدمت سربازی.

خَاضِعٌ لِلزِّيَادَةِ أَوِ النَّقْصِ: قابل ازدیاد و کم شدن.

خَاضِعٌ لِلظُّرُوفِ الزَّمَانِيَّةِ وَالْمَكَانِيَّةِ: تسلیمِ شرایط زمانی و مکانی.

خَاضِعٌ لِلْقَانُونِ: مطیع قانون.

خَاضِعٌ لِلنَّقْدِ: نقدپذیر.

خَاطِرَک: به امید دیدار، خدا نگهدار / به سلامت.

خَاطِفُ الطَّائِرَةِ: هواپیما ربا.

الخَاطِفُ: رباینده.

الخَافِرُ: کشیک.

خَالُ الوَجْنَةِ: خال رخسار.

خَالٍ مِنَ الرَّصَاصِ: بدون سرب.

خَالٍ مِنَ السُّكَّانِ: خالی از سکنه.

خالٍ مِنَ المَوَادِّ المُحَافِظَةِ: بدون مواد نگهدارنده.

خَالِي البَالِ: آسوده خاطر / بی‌خیال.

خَالِي الوِفَاضِ: تهیدست / دست خالی.

خَالِي اليَدِ: دست خالی / تهیدست.

خَالِيَةٌ مِنَ السُّكَّرِ: بدون قند / رژیمی.

الخَامُ الأَمَرِيكِيُّ الخَفِيفُ: نفت خام سبک آمریکا .

الخَامُ الأَمَرِيكِيُّ: نفت خام آمریکا.

خَامِلُ الذِّكْرِ: گمنام / فراموش شده/ ناشناس.

الخَامِلُ: خاموش / بی‌حرکت.

خَانُ القَوَافِلِ: کاروانسرا.

الخَانِقُ: خفه کننده.

خَاوِي الوَفَاضِ: تهیدست / دست خالی.

خَائِبُ الأَمَلِ: نا امید / مأیوس.

الخَائِفُ: بیمناک / هراسان.

خَائِفاً: ترسان.

الخَبَّازُ: نانوا.

الخِبَازَةُ: نانوایی.

خَبَرٌ سَارٌّ: خبر خوشحال کننده.

خَبَرٌ سَعِيدٌ: خبر خوش / بشارت.
خَبَرٌ عَاجِلٌ: خبر فوری.
خُبَراءُ إِرْصَادِ الجَوِّ: کارشناسان هواشناسی.
خُبَراءُ الآثَارِ: کارشناسان آثار باستانی / باستان شناسان.
خُبَراءُ التَّغْذِيَةِ: کارشناسان تغذیه.
خُبَراءُ التِّقْنِيَّةِ: کارشناسان فناوری.
خُبَراءُ الطَّيَرانِ: کارشناسان پرواز.
خُبَراءُ صُنْدُوقِ النَّقْدِ الدُّوَلِيِّ: کارشناسان صندوق جهانی پول.
خُبَراءُ طِبِّيُّونَ: کارشناسان مسایل پزشکی.
الخُبَرَاتُ المُكْتَسَبَةُ: تجارب به دست آمده.
خُبْزٌ بَائِتٌ: نان بیات.
خُبْزٌ سَاخِنٌ: نان داغ.
خُبْزٌ مُحَمَّصٌ: نان تُست / نان برشته.
خَبْطَ عَشْوَاءَ: کورکورانه گام برداشن / حرکت کورکورانه / حرکت بی‌هدف.
الخَبِيثُ: کثیف / بد طینت.
خَبِيرُ التَّغْذِيَةِ: کارشناس تغذیه.
خَبِيرُ الشُّؤُونِ الزَّوْجِيَّةِ: کارشناس مسایل زناشویی.
الخَبِيرُ: کارشناس/ آگاه.
الخَبِيرُالعَسْكَرِيُّ: کارشناس نظامی.
الخَبِيصُ: کاستر.
خِتَاماً: در پایان.
الخَتْرَشَةُ: صدای ملخ.
خَتْمُ البَرِيدِ: مُهر پست.
خَتْمٌ حَجَرِيٌّ: مُهر سنگی.
خَتْمٌ رَسْمِيٌّ: مُهر رسمی / مُهر قانونی.
خَتْمٌ عَلَى بَيَاضٍ: امضا کردن کاغذ سفید.
الخَتْمُ: مُهر.
خَثَرَ الدَّمُ: خون لخته شد.
الخَجُولُ: با حیاء / شرمگین.
خِدَاعُ البَصَرِ: خطای دید / اشتباهِ دید.
خِدَاعُ الحَوَاسِّ: اشتباه حواس.
الخِداعُ: فریب / خطا / اشتباه.
خَدَرُ اليَدِ أو الرِّجْلِ: خواب رفتن دست یا پا.

الخِدَعُ السِّينِمائِيَّةُ: حقه‌های سینمایی / ترفندهای سینمایی / تکنیک‌های سینمایی.

الخَدَمَاتُ الاِجْتِمَاعِيَّةُ: خدمات اجتماعی.

الخَدَمَاتُ الإِلِكْتُرُونِيَّةُ: خدمات الکترونیکی.

الخَدَمَاتُ الصِّحِّيَّةُ: خدمات بهداشتی.

الخَدَمَاتُ الطِّبِّيَّةُ: خدمات پزشکی.

الخَدَمَاتُ العَامَّةُ: خدمات عمومی.

الخَدَمَاتُ العِلَاجِيَّةُ: خدمات درمانی.

الخَدَمَاتُ المَجَّانِيَّةُ: خدمات رایگان / سرویس رایگان.

الخَدَمَاتُ المَصْرِفِيَّةُ: خدمات بانکی.

الخَدَمَاتُ النَّوْعِيَّةُ: خدمات با کیفیت.

خَدَمَاتُ مَا بَعْدِ البَيْعِ: خدمات پس از فروش.

الخِدْمَةُ الإِجْبَارِيَّةُ: خدمت دوره‌ی ضرورت / خدمت وظیفه.

الخِدْمَةُ العَسْكَرِيَّةُ: خدمت نظامی / خدمت وظیفه / خدمت سربازی.

الخِدْمَةُ العَسْكَرِيَّةُ الإِلْزَامِيَّةُ: خدمت اجباری نظامی.

خِدْمَةُ العَلَمِ: خدمت سربازی.

الخِدْمَةُ المَجَّانِيَّةُ: سرویس رایگان.

الخِدْمَةُ المَرْئِيَّةُ: سرویس تصویری.

خِدْمَةُ تَرْجَمَةِ قُوقِل (جوجل): سرویس ترجمه‌ی گوگل.

الخِدْمَةُ مِنْ دُونِ مِنَّةٍ: خدمت بی منت.

الخَدُومُ: خدمتگزار.

خَرَّ تَحْتَ قَدَمَيْهِ: به پایش افتاد.

الخَرَّاطُ: تراشکار.

خَرَاطِيمُ المِيَاهِ: شیلنگ‌های آب.

الخَرَّامَةُ: سوراخ کُن / منگنه / پانچ.

خَرَجَ عَنِ القَلَمِ: از قلم افتاد.

خَرَجَ مِنَ الصَّمْتِ: سکوت را شکست.

الخَرَسُ: گنگی / لال بودن.

الخَرْسَاءُ: ساکت / خاموش.

الخَرَسَانَةُ المُسَلَّحَةُ: بتون آرمه.

خُرطُومُ الحَشَرَةِ: نیش حشره.
خُرطُومُ الفِيلِ: خرطوم فیل.
خُرطُومُ المِيَاهِ: شلنگ آب.
خُرطُومُ رَيِّ الحَدِيقَةِ: شلنگ آبیاری باغچه.
خَرقُ اِتِّفَاقِيَّةِ مَنعِ اِنتِشَارِ الأَسلِحَةِ النَّوَوِيَّةِ: نقض قرارداد منع انتشار سلاح‌های هسته‌ای.
خَرقُ الحُدُودِ: تجاوز از مرز.
خَرقُ الحِيَادِ: نقض بی طرفی.
خَرقُ الدُّستُورِ: قانون‌شکنی / نقض قانون.
خَرقُ القَانُونِ: قانون‌شکنی / نقض قانون.
خَرقُ المُعَاهَدَةِ: نقض معاهده/ شکستن معاهده.
خَرقُ الهُدنَةِ: شکستن آتش‌بس / نقض آتش‌بس.
خَرقُ حَاجِزِ الصَّوتِ: شکستن دیوار صوتی.
خَرقُ حُرمَةِ الأَجوَاءِ: نقضِ حریم هوایی.
خَرقُ وَقفِ إِطلَاقِ النَّارِ: نقض آتش بس/ شکستن آتش بس.
الخُرُوجُ المُبَكِّرُ مِنَ الأَزمَةِ العَالَمِيَّةِ: خروج زود هنگام از بحران جهانی.
الخُرُوجُ عَلَى الشَّرعِيَّةِ الدُّوَلِيَّةِ: قیام علیه مشروعیت جهانی.
الخُرُوجُ المُشَرِّفُ: خارج شدن آبرومندانه.
خَرِيرُ المَاءِ: صدای جریان آب / شُرشُر آب.
الخَرِيطَةُ السِّيَاسِيَّةُ: نقشه‌ی سیاسی.
خَرِيطَةُ الطُّرُقِ: نقشه‌ی راه.
خَرِيطَةُ العَالَمِ: نقشه‌ی جهان.
خَرِيطَةٌ جُغرَافِيَّةٌ: نقشه‌ی جغرافیایی.
الخَرِيطَةُ: نقشه.
الخَرِيفُ: پاییز.
الخَزَّافُ: کوزه گر / سفالگر.
خِزَامُ الأَنفِ: حلقه‌ی بینی.
خَزَّانُ المَاءِ: انبار آب / مخزن آب / تانکر آب / آب انبار.
خَزَّانُ الوَقُودِ: مخزن سوخت / باک سوخت / باک بنزین.
خَزَّانُ تَبرِيدِ السَّيَّارَةِ: رادیاتور.

خِزَانَةُ الأَوَانِي: کابینت آشپزخانه.
خِزَانَةُ الدَّوْلَة: دارایی دولت.
خِزَانَـةُ الكُتُـبِ: کمـد کتـاب / جـا کتابی.
خِزَانَةُ اللِّبَاسِ: کمد لباس / جا لباسی.
خِزَانَـةُ المَخْطُوطَـاتِ: قفسـه‌ی نسخه‌های خطی.
خِزَانَةُ المَطْبَخِ: کابینت آشپزخانه.
خِزَانَةُ المَلَابِسِ: کمد لباس.
خِزَانَةُ النُّقُودِ: گاو صندوق.
خِزَانَةٌ حَدِيدِيَّةٌ: گاو صندوق.
الخُـزَعْبِلَاتُ: فکاهیـات / چرنـد و پرند .
خَزَفُ مَا قَبْلِ التَّـارِيخِ: سفال‌هـای پیش از تاریخ.
الخَسُّ: کاهو.
خَسَارَةُ الوَزْنِ: کاهش وزن.
خَسَارَةٌ جَسِيمَةٌ: خسارت سنگین/ ضررِ بزرگ.
خَسَارَةٌ صَافِيَةٌ: زیان خالص / ضرر خالص.
خَسَـارَةٌ فَادِحَـةٌ: ضـرر سـنگین / خسارت سنگین.
الخَسَارَةُ: ضرر / بـاختن / از دسـت دادن/ خسارت.
الخَسَاسَةُ: فرومایگی/ پستی.
الخَسَائِرُ الجَسِـيمَةُ: خسـارت‌هـای سنگین.
خَسَـائِرُ الحَـرْبِ: تلفـات جنـگ / ضـررهای ناشـی از جنـگ / خسارت‌های جنگ.
الخَسَائِرُ الفَادِحَةُ: خسارات سنگین.
الخَسَائِرُ في الأَرْوَاحِ وَالْمُمْتَلَكَـاتِ: خسارت‌های جانی و مالی.
خَسِـرَ الحَـرْبَ: در جنـگ شکسـت خورد/ جنگ را باخت.
خَسِرَ الرِّهَانَ: شرط را باخت.
خَسِـرَ: باخـت / متضـرر شـد / از دست داد / شکست خورد .
الخَشَّابُ: چوب فروش.
خَشَـبُ المَسْـرَحِ: صـحنه‌ی تئـاتر / سِن(تئاتر)
خَشَبُ الوَقُودِ: هیزم آتش.
خَشَبٌ مَضْغُوطٌ: نئوپان.
خَشْخَنَةُ السِّلَاحِ: پُر کردن سـلاح / خرج‌گذاری اسلحه.

خَشِنُ الأَخْلَاقِ: تند خو / خشن.
الخَصَاصَةُ: نیازمندی / احتیاج.
خِصَالٌ طَيِّبَةٌ: خصلت‌های پاک / ویژگی‌های نیکو.
الخَصَائِصُ القِيَادِيَّةُ: ویژگی‌های رهبری.
خَصْخَصَةُ قِطَاعِ الكَهْرُبَاءِ: خصوصی‌سازی بخش برق.
الخَصْخَصَةُ: خصوصی‌سازی.
خَصَّصَ مَبْلَغاً: مبلغی را اختصاص داد.
خَصْلَةُ التَّبْذِيرِ: خوی تبذیر.
الخَصْمُ: دشمن / تخفیف.
خُصُوبَةُ التُّرَابِ: حاصلخیزی خاک.
خُصُوصِيَّاتٌ ثَقَافِيَّةٌ: خصوصیات فرهنگی / ویژگی‌های فرهنگی.
خِضَابُ الدَّمِ: هموگلوبین خون.
الخُضَرُ: سبزیجات.
الخَضْرَاوَاتُ: سبزیجات.
الخُضَرِيّ: سبزی فروش.
خَضَعَ البَرْلَمَانُ لِمَطَالِبِ المُوَاطِنِينَ: مجلس به خواسته‌های شهروندان تن داد.
خَضَعَ الوَالِدَانِ لِرَغْبَةِ اِبْنِهِمَا: پدر و مادر تسلیم خواسته‌ی پسرشان شدند.
خَضَعَ لِعَمَلِيَّةٍ جِرَاحِيَّةٍ: تحت عمل جراحی قرار گرفت.
خَضَعَ لِلْاِخْتِبَارِ: تحت آزمایش قرار گرفت / مورد آزمایش قرار گرفت.
خَضَعَ لِلسَّيْطَرَةِ البَرِيطَانِيَّةِ: زیر سلطه‌ی انگلستان در آمد.
خَضَعَ لِلّٰهِ: در برابر خداوند فروتنی کرد.
خَضَعَ لَهُنَّ بِالْقَوْلِ: با ناز و ادا با زنان صحبت کرد.
خَضَعَ: تسلیم شد / تن داد / پذیرفت / فروتنی کرد.
خِضَمُّ الأَحْدَاثِ: گیرودار حوادث / بحبوحه‌ی حوادث.
الخُضُوعُ لِرَأْيِ الأَغْلَبِيَّةِ: تسلیم شدن در برابر رأی اکثریت.
الخَطُّ الأَحْمَرُ: خط قرمز.
خَطُّ الاِسْتِوَاءِ: خط استوا.
الخَطُّ الأَمَامِيُّ: خط مقدم. (ورزشی - نظامی).

خَطُّ الأَنَابِيبِ: خط لوله.
خَطُّ البَدْءِ: خط شروع.
خَطُّ التَّمَاسِّ: خط اوت / خط طولی زمین / خط تماس.
خَطُّ التَّنَصُّفِ: خط نیمساز.
خَطُّ الجَرِيمَةِ: محوطه‌ی جریمه (فوتبال).
خَطُّ الجَزَاءِ: محوطه‌ی جریمه (فوتبال).
الخَطُّ الجَوِّيُّ: خط هوایی.
خَطُّ الحُدُودِ: خط مرزی.
خَطُّ الدِّفَاعِ: خط دفاع(فوتبال).
خَطُّ الرَّمْيَةِ الجَزَائِيَّةِ: خط پنالتی(ورزشی).
خَطُّ الرَّمْيَةِ الحُرَّةِ: خط پرتاب آزاد(ورزشی).
الخَطُّ السَّاخِنُ: خط مستقیم.
خَطُّ السِّكَّةِ الحَدِيدِيَّةِ: خط راه آهن.
خَطُّ الصَّوْلَةِ: خط حمله.
خَطُّ الظَّهْرِ: خط دفاعی(فوتبال).
خَطُّ الفَقْرِ: خط فقر.
خَطُّ المَرْمَى: خط دروازه.
خَطُّ المُواجَهَةِ: خط رویارویی.
خَطُّ النَّارِ: خط آتش.
الخَطُّ النَّاقِلُ لِلْكَهْرُبَاءِ: خط انتقال برق.
خَطُّ النَّشَاطِ الزِّلْزَالِيِّ: خط فعالیت زلزله / نوار زلزله خیز.
خَطُّ النِّهَايَةِ: خط پایان (ورزشی).
خَطُّ الوَسَطِ: خط میانی / هافبک (فوتبال).
الخَطُّ الهَاتِفِيُّ السَّاخِنُ: خط تلفن مستقیم.
خَطُّ الهُجُومِ: خط حمله / فوروارد (فوتبال).
خَطٌّ غَيْرُ وَاضِحٍ: خط ناخوانا.
خَطٌّ مُسْتَقِيمٌ: خط مسقیم / خط راست.
خَطٌّ مِسْمَارِيٌّ: خط میخی.
خَطٌّ مُنْكَسِرٌ: خط شکسته.
خَطٌّ وَاضِحٌ: خط خوانا.
خَطٌّ هَاتِفِيٌّ: خط تَلفنی.
خَطٌّ هِيرُوغلِيفِيٌّ: خط هیروگلیفی.
الخَطَأُ العَمْدُ: خطای عمد / اشتباه عمدی.

خَطَأٌ بَشَرِيٌّ: اشتباه انسانی / خطای انسانی.
خَطَأٌ تَافِهٌ: اشتباه کوچک / خطای کوچک.
خَطَأٌ تَامٌّ: اشتباه تمام / خطای کامل.
خَطَأٌ تَحْكِيمِيٌّ: خطای داوری / اشتباه داوری.
خَطَأٌ تِقَنِيٌّ: اشتباه ماشینی / خطای ماشینی.
خَطَأٌ جَسِيمٌ: خطای بزرگ / اشتباه بزرگ.
خَطَأٌ حِسَابِيٌّ: اشتباه در محاسبه.
خَطَأٌ شَنِيعٌ: خطای زشت / اشتباه زشت.
الخَطَأُ غَيْرُ العَمْدِ: خطای غیر عمد / اشتباه غیرعمد.
خَطَأٌ فَاحِشٌ: خطای آشکار / خطای فاحش / اشتباه فاحش.
خَطَأٌ فَادِحٌ: خطای واضح / اشتباه واضح.
خَطَأٌ فَاضِحٌ: اشتباه رسوا کننده / خطای رسواگر.
خَطَأٌ فِي التَّقْدِيرِ: اشتباه در محاسبه.
خَطَأٌ كَبِيرٌ: اشتباه بزرگ/ خطای بزرگ.
خَطَأٌ مَطْبَعِيٌّ: اشتباه چاپی.
خَطَأٌ يَسِيرٌ: اشتباه کوچک / خطای کوچک.
خِطَابٌ مَفْتُوحٌ: نامه‌ی سر گشاده.
الخَطْبُ: مصیبت / بلای بزرگ / مسئولیت خطیر.
خُطْبَةُ افْتِتَاحٍ: افتاحیه / سرمقاله .
خُطْبَةٌ تَارِيخِيَّةٌ: سخنرانی تاریخی.
خُطْبَةٌ خَالِدَةٌ: سخنرانی ماندگار.
الخِطْبَةُ: خواستکاری.
الخُطَّةُ الإِسْتِرَاتِيجِيَّةُ: برنامه‌ی استراتژیک.
خُطَّةُ التَّقَشُّفِ الاِقْتِصَادِيِّ: برنامه‌ی ریاضت اقتصادی.
الخُطَّةُ التَّنْمَوِيَّةُ: برنامه‌ی توسعه.
خُطَّةُ التَّنْمِيَةِ الخَمْسِيَّةِ: برنامه‌ی پنجم توسعه.
الخُطَّةُ الخَمْسِيَّةُ: برنامه‌ی پنج ساله / برنامه‌ی پنج مرحله.
خُطَّةُ الدَّوْلَةِ: نقشه‌ی دولت.
خُطَّةُ الغَرْبِ لِابْتِلَاعِ العَالَمِ: نقشه‌ی غرب برای بلعیدن جهان.

خُطَّةُ دَمْجِ الـوِزَارَاتِ: طـرح ادغـام وزارتخانه‌ها.
خُطَّةٌ مُبَرْمَجَةٌ: طرح برنامه‌ریزی شده.
خُطَّةٌ مُجَدْوَلَةٌ: طرح زمانبندی شده.
الخُطَّةُ: خط مشی / نقشـه / طـرح / برنامه / پروپزال.
الخَطَرُ الدَّاهِمُ: خطر ناگهانی.
خَطَرُ الكَهْرُبَاءِ: خطر برق گرفتگی.
خَطَرُ المَوْتِ: خطر مرگ.
خَطَرَ بِبَالِهِ أو في بَالِهِ أو عَلَى بَالِـهِ: به دلش خطور کرد.
خَطَرٌ ذَرِّيٌّ: خطر هسته‌ای.
خُطَطٌ شَامِلَةٌ ومُنَاسِبَةٌ: طـرح‌هـای فراگیر و متناسب.
خُطَطٌ طَوِيلَـةُ الأَجَـلِ: برنامـه‌هـای بلند مدت / طرح‌های بلندمدت.
خُطَطٌ قَصِـيرَةُ الأَمَـدِ: برنامـه‌هـای کوتاه مدت / طرح‌های کوتاه مدت
خُطَـطٌ هَامَّـةٌ: برنامـه‌هـای مهـم / طرح‌های مهم.
خَطْفُ الرَّهَائِنِ: گروگان گیری.
خُطُواتٌ أُحَادِيَّةُ الجَانِبِ: تصـمیمات یک طرفه / اقدامات یک جانبه.

خُطُـواتُ التَّحْفِيـزِ الاِقْتِصَـادِيِّ: گام‌های تشویقی برای اقتصاد.
خُطُواتٌ بَطِيئَةٌ: گام‌های سُست.
خُطُواتٌ ثَقِيلَةٌ: گـام‌هـای سـنگین / گام‌های استوار.
خُطُواتٌ جَرِيئَةٌ: گام‌های شجاعانه / اقدامات دلیرانه.
خُطُواتٌ صَعْبَةٌ: گام‌هـای سـخت / اقدامات دشوار.
خُطُواتٌ عَمَلِيَّةٌ وَمُـؤَثِّرَةٌ: گـام‌هـای عملی و مؤثر.
خُطُواتٌ كَبِيرَةٌ: گام‌های بزرگ.
خُطُواتٌ مُتَذَبْذِبَةٌ: گام‌های متزلزل / گام‌های سُست.
الخُطُوبَةُ: خواستگاری.
خُطْوَةٌ اِسْتِبَاقِيَّةٌ: اقدام پیشگیرانه.
الخُطْـوَةُ الأُولَـى: گـام اول / قـدم نخست.
خُطْوَةٌ إِيجَابِيَّةٌ: گامِ مثبت/ قدم مثبت.
خُطْوَةٌ بِخُطْوَةٍ: گام به گام / قـدم بـه قدم.
خُطْوَةٌ رَصِينَةٌ: گام استوار/ قدمِ محکم.
خُطْوَةٌ سَدِيدَةٌ: گام محکم/ قدمِ محکم.

خُطْوَةٌ شَاسِعَةٌ: گام بلند/ قدمِ بلند.
خُطْوَةٌ عَمَلِيَّةٌ: گام عملی / اقدام عملی.
خُطْوَةٌ غَيْرُ مَدْرُوسَةٍ: گام نسنجیده.
خُطْوَةٌ مُبَارَكَةٌ: گام مبارک / اقدام نیکو.
خُطْوَةٌ مُتَقَدِّمَةٌ: گامی روبه جلو
خُطْوَةٌ مُثْمِرَةٌ: گام ثمربخش / اقدام مفید.
خُطْوَةٌ مُهِمَّةٌ: گام مهم/ قدمِ مهم.
خُطُوطُ الاِتِّصَالَاتِ: راه‌های مواصلاتی / خطوط ارتباطی.
الخُطُوطُ الجَوِّيَّةُ: خطوط هوایی.
الخُطُوطُ الحَمْرَاءُ: خطوط قرمز.
الخُطُوطُ الخَلْفِيَّةُ: پشت جبهه.
الخُطُوطُ العَرِيضَةُ: برنامه‌های کلّی / کلّیات.
خُطُوطُ النَّقْلِ لِلْكَهْرُبَاءِ: خطوط انتقال نیرو.
خُطُوطٌ أَمَامِيَّةٌ لِلْجَبْهَةِ: خطوط مقدّم جبهه.
خُطُوطٌ جَوِّيَةٌ: خطوط هوایی.
الخَطِيبُ المُسْتَحِمِّسُ: سخنران آتشین.
الخَطِيبُ المُفَوَّهُ: خطیب سخنور.
خَطِيبُ جُمْعَةِ طَهْرَانَ المُؤَقَّتُ: امام جمعه‌ی موقّت تهران.
الخَطِيرُ: خطرناک/ مهم.
الخِفَارَةُ: نگهبانی دادن / کشیک دادن / پاسبانی / حراست.
خَفَافِيشُ الظَّلَامِ: خفاشان تاریکی.
خَفَرُ الحُدُودِ: گارد مرزی.
خَفَرُ السَّوَاحِلِ: گارد ساحلی.
الخَفَشُ: روز کوری / ضعف بینایی در روز.
خَفْضُ الاِعْتِمَادِ: کاهش وابستگی.
خَفْضُ الاِنْتَاجِ: پایین آوردن سطح تولید.
خَفْضُ التَّكَالِيفِ: پایین آوردن هزینه‌ها.
خَفْضُ الرَّوَاتِبِ: کاهش دادن دستمزدها.
خَفْضُ الضَّرَائِبِ: کاهش مالیات.
الخَفْضُ الضَّرِيبِيُّ: کاهش مالیاتی.
خَفْضُ الوَزْنِ: کم کردن وزن.
خَفْضُ ضَغْطِ الدَّمِ: پایین آمدن فشار خون.

خَفْضُ عَجْزِ المُوازَنَـةِ: کـاهش دادن کسری بودجه.

خَفِّـفْ سَـیْرَکَ: از سـرعت خـود بکاهید.

خَفَقَ العَلَمُ: پرچم به اهتزاز درآمد.

خَفَقَانُ القَلْبِ: ضربان قلـب / تـپش قلب.

الخَفِیرُ النِّظامِیُّ: پاسبان / دژبان.

خَفِیفُ الحَرَکَةِ: چابک / فِرز.

خَفِیفُ الدَّمِ: آدم تـو دل بـرو / سـایه سبک / خونگرم.

خَفِیفُ الرُّوحِ: سایه سبک/ با نشاط / سرزنده.

خَفِیفُ العَقْلِ: سبک عقل / کم عقل / سبک‌سر.

خَفِیفُ الوَزْنِ: سبک وزن.

خَفِیفُ الیَدِ: تر دست / شعبده باز.

خِلٌّ وَفِیٌّ: دوست صمیمی / دوست باوفا.

خَلّابٌ: دیدنی / چشم‌نواز / جذّاب.

خُلاصَةُ الحِسَابِ: صورتحساب.

خُلاصَةُ الرُّمّانِ: عصاره‌ی انار / رُبّ انار.

خُلاصَـةُ القَـوْلِ: لـبّ مطلـب / مخلص کلام.

الخُلاصَةُ: اسانس / چکیده.

الخَلّاطَةُ: مخلوط کن / همزن.

خَلّاطَـةٌ کَهْرَبَائِیَّـةٌ: هـمزن برقـی / مخلوط کُن برقی.

خِلافَاتٌ دِینِیَّةٌ: اختلافات دینی.

خِلافَاتٌ عَقَدِیَّةٌ: اختلافات اعتقادی / اختلافات ایدئولوژیکی.

خِلافَاتٌ فِئَوِیَّةٌ: اختلافات جناحی.

خِلافَاتٌ قَائِمَةٌ: اختلافات موجود.

خِلّافَـاتٌ مَذْهَبِیَّـةٌ: اختلافـات مذهبی

خِلافَـاتٌ هَامِشِـیَّةٌ: اختلافـات حاشیه‌ای.

خِلالَ الأَشْجَارِ: در میـان درختـان / در بین درختان/ لابلای درختان.

خِلالَ الفَتْرَةِ الأَخِیرَةِ: در این اواخر / در این مدت اخیر.

خِلالَ: در طول / در لابلای.

خِلَالَةُ الأَسْنَانِ: خلال دندان.

خَلایَـا إِرْهَابِیَّـةٌ: شـبکه‌هـای تروریستی.

خَلَایَا جَزْعِیَّةٌ: سلول‌های بنیادین.
خَلَایَا سَرَطَانِیَّةٌ: سلول‌های سرطانی.
خَلَایَا نَاشِطَةٌ: شبکه‌های فعال.
خَلَایَا نَائِمَةٌ تَابِعَةٌ لِلْقَاعِدَةِ: هسته‌های غیرفعال وابسته به القاعده/ شبکه‌های غیرفعال وابسته به القاعده.
خَلَایَا نَائِمَةٌ: شبکه‌های غیرفعال.
الخَلَجَاتُ: دغدغه‌ها / دل مشغولی‌ها.
خَلْخَلَةُ الأُمُورِ: بر هم زدن امور / ایجاد اغتشاش در کارها / برهم زدن استقرار.
خَلَّدَ ذِكْرَهُ: یاد و نامش را جاودان ساخت.
خَلْعُ السِّنِّ: کشیدن دندان.
خَلْفَ الأَبْوَابِ المُغْلَقَةِ: پشت درهای بسته.
خَلْفَ القُضْبَانِ: پشت میله‌های زندان.
خَلْفَ الكَوالِيسِ: پشت درهای بسته.
خَلَّفَ: برجای گذاشت / ترک کرد/ پشت سر نهاد.
خَلْفِيَّةُ الصُّورَةِ: پس‌زمینه‌ی عکس.
خَلْفِيَّةٌ تَارِيخِيَّةٌ: پشتوانه‌ی تاریخی.
خَلْفِيَّةٌ ثَقَافِيَّةٌ: پشتوانه‌ی فرهنگی.
خَلْفِيَّةٌ عِلْمِيَّةٌ: پشتوانه‌ی علمی.
الخَلْفِيَّةُ: پیامد/ پس زمینه / پشتوانه.
خَلْقُ الأَجْوَاءِ المُنَاسِبَةِ: ایجاد فضای مناسب.
خَلْقُ الأَزْمَةِ: بحران آفرینی.
خَلْقُ الصِّرَاعَاتِ: ایجاد درگیری‌ها.
خَلْقُ الفَوْضَى: ایجاد هرج و مرج.
خَلَقَ جَوّاً مِنَ المُشَاحَنَةِ: فضایی از کینه ایجاد کرد.
خَلْقُ فُرَصِ العَمَلِ: ایجاد فرصت‌های شغلی.
خُلُوُّ الرِّجْلِ: سر قفلی.
خَلَّى سَبِيلَهُ: او را آزاد گذاشت/ از سرِ راهش کنار رفت.
خَلِيَّةٌ اِجْتِمَاعِيَّةٌ: شبکه‌ی اجتماعی.
الخَلِيَّةُ الضَّوْئِيَّةُ: شبکه‌ی نوری.
خَلِيَّةُ النَّحْلِ: کندوی عسل / هسته‌ی زنبور عسل.
خَلِيَّةٌ عَصَبِيَّةٌ: سلول عصبی.
خَلِيَّةٌ مُلَقَّحَةٌ: سلول بارور شده.

خَلِیَّـةٌ هَدَّامَـةٌ: شـبکه‌ی ویرانگـر / شبکه‌ی خرابکار.
الخَلِیَّةُ: سلول / شبکه/ هسته.
خَلِیعُ العِـذَارِ: هـرزه / بـی‌بنـدوبار / عیاش / شهوت‌ران.
خَلِیقَةٌ مَحْمُودَةٌ: اخلاق خوب.
الخِلْیَوِیَّةُ: موبایل / تلفن همراه.
الخِمَارُ: روسری.
خُمَاسِیُّ الأَضْلَاعِ: پنج ضلعی.
الخَمْرِیَّـةُ: شـعر خمـری / خمریـه / بادگانی.
خَمسِینِیَّاتٌ: دهه‌ی پنجاه میلادی.
خَمَّنَ: تخمین زد / احتمال داد.
خَمِیرُ الحُمُرِ: خمرهای سرخ.
خَمِیرَةُ العَجِینِ: خمیر ترش / مایه‌ی خمیر.
الخَمِیسُ: پنج‌شنبه.
الخَمِیلَةُ: چمنزار.
خَناجِرُ مَسْمُومَةٌ فِي خَاصِرةِ العَالَمِ الإِسْلَامِيِّ: خنجرهـای مسـموم در پهلوی جهان اسلام.
خَنادِقُ سَانِدَةٌ: سنگرهای پشتیبانی.
الخِنَاقُ: خفگی .
الخُنفُسَاءُ: سوسک.
خَنْقُ الحُرِّیَاتِ: خفه کردن آزادی‌ها.
الخُوارُ: صدای گاو / صدای گوساله.
الخَوَّافُ: ترسو / بزدل.
خُـوانُ الزِّینَـةِ: میـز آرایشـی / میـز توالت.
الخُوخُ: هلو.
خُوذَةُ الحَرِیقِ: کلاه آتشنشانی.
خُوذَةُ الدَّرَّاجَةِ النَّارِیَّةِ: کلاه ایمنـی موتور سیکلت.
خُوذَةُ الدَّرَّاجَةِ الهَوَائِیَّةِ: کلاه ایمنی دوچرخه.
خُوذَةُ الطَّیَّارِ: کلاه خلبان.
الخُوذَةُ: کلاه خود / کلاه آهنی.
الخَوَرُ: سُستی / ضعف / ناتوانی.
الخَـوْفُ مِـنَ الفَشَـلِ: تـرس از شکست.
الخِیَـارُ الدِّبلُومَاسِـیُّ: راه حـل دیپلماتیک / گزینه‌ی دیپلماتیک.
الخِیَـارُ الـدِّیمُقرَاطِیُّ: راه حـل دمکراتیک / گزینه‌ی دمکراتیک.
الخِیَارُ السِّیَاسِیُّ: راه حل سیاسـی / گزینه‌ی سیاسی.

الخِيَارُ العَسْكَرِيُّ: راه حل نظامی / گزینه‌ی نظامی.

الخِيَار الوَحِيدُ: تنها راه حل / تنها گزینه.

خِيارٌ قُثَّةٍ: خیار ترشی.

خِيارٌ مُخَلَّلٌ: خیار شور.

الخِيَـارُ، ج: الخِيَـارَاتُ: راه حل / گزینه.

خِيَاطَةُ القُمْصَانِ: پیراهن دوزی.

الخِيَانَةُ العُظْمَى: خیانت بزرگ.

خِيَانَةٌ زَوْجِيَّةٌ: خیانت زناشویی.

الخِيَانَـةُ فـي الأَمَانَـةِ: خیانـت در امانت.

خَيْبةُ الأَمَلِ: نا امیدی / یأس.

خَيْرُ البِرِّ عَاجِلُهُ: در انجام کار خیر حاجت استخاره نیست (ضرب‌المثل).

خَيْرُ مَقْدَمٍ: خوش آمدگویی.

الخَيْـراتُ الطَّبِيعِيَّـةُ: نعمت‌های خدادادی.

الخَيْشُـومُ، ج: الخَيَاشِـمُ: سوراخ بینی.

خَيْطٌ أَبْيَضٌ: نخ سفید.

خَيْطٌ أَسْوَدٌ: نخ سیاه.

خَيْطُ الإِبْرَةِ: نخ سوزن.

خَيْطُ الأَسْنَانِ: نخ دندان.

خَيْطُ الأَمَلِ: رشته‌ی امید.

خَيْطُ الجِرَاحَةِ: بخیه زدن به زخم.

خَيْطُ العَنْكَبُوتِ: تار عنکبوت.

خَيْطُ تَخْلِيلِ الأَسْنَانِ: نخ دندان.

خُيِّلَ إِلَيهِ: پنداشت / گمان کرد / تصور نمود.

د

دَاءُ الأَسَدِ: جزام / بیماری جذامی.
دَاءُ البُروسِیلّات: تب مالت.
دَاءُ الثَّعْلَبِ: ریزش مو / تاسی.
دَاءُ الجَنْبِ: سینه پهلو.
دَاءُ الربو: آسم / تنگی نفس.
دَاءُ الصَّنَادِیدِ: سینه پهلو.
دَاءُ الكَلْبِ: هاری / بیماری هاری.
دَاءُ المَفَاصِلِ: درد مفاصل/ روماتیسم.
دَاءُ المُلُوكِ: نقرس.
دَاءٌ عُضَالٌ: درد کشنده / درد بی‌درمان / بیماری علاج ناپذیر.
دَاءٌ ودَوَاءٌ: درد و درمان.
دَارُ إِصْلَاحِيَّةِ الأَحْدَاثِ: پرورشگاه نوجوانان.
دَارُ الإسلام: سرزمین مسلمانان.
دَارُ الأَيْتَامِ: یتیم‌خانه.
دَارُ البَقَاءِ: سرای ماندگاری / قیامت.

دَارُ التَّرْبِيَةِ: پرورشگاه.
دَارُ الحَرْبِ: جایی که در آن جنگ باشد/ کشور کفّار که مطیع اسلام نباشد (از آنجا که این چنین ملک لایق غزا کردن است، دارالحرب گفتند).
دَارُ الحَضَانَةِ: مهد کودك.
دَارُ الحِلَاجَةِ: کارگاه حلاجی.
دَارُ الخَلَاءِ: دست شویی / توالت / سرویس بهداشتی.
دَارُ الضِّيَافَةِ: مهمانسرا / مهمانخانه.
دَارُ العَجَزَةِ: سرای سالمندان.
دَارُ المَجَانِينَ: تیمارستان.
دَارُ المُسِنِّينَ: آسایشگاه سالمندان.
دَارُ المُعَلِّمِينَ: دانشسرای معلمان.
دَارُ النَّشْرِ: انتشارات.
دَارُ النَّقَاهَةِ لِلْمُعَاقِينَ: آسایشگاه جانبازان.

دَارُ رِعَايَةِ المُسِنِّينَ: سرای سالمندان / خانه‌ی سالمندان.
دَارَ عَلَى الأَلْسُنِ: بر سر زبان‌ها افتاد/ رایج شد/ شیوع پیدا کرد.
دَارُ نَقَاهَةِ المُعَاقِينَ: آسایشگاه جانبازان.
دَارَتْ رَحَى الحَرْبِ: آتش جنگ شعله‌ور شد.
الدَّارَيْنِ: دنیا و آخرت.
دَاسِرُ السَّيَّارَةِ: استارت ماشین.
دَاعٍ لِلْحَرْبِ: جنگ طلب.
دَاعٍ لِلْعَسْكَرِيَّةِ: جنگ طلب.
دَاعِي (دَاعٍ): خواهان / دعوتگر / درخواست کننده / سبب / موجب.
الدَّاعِيَةُ القُدْوَةُ: دعوتگر الگو / دعوتگر نمونه.
دَاعِي الاِنْفِصَالِ: تجزیه طلب / جدا طلب.
دَافِعُ السُّمِّ: پاد زهر.
دَافِعٌ عَنْ رُؤَاهُ: از دیدگاه خود دفاع نمود.
دَافَعَ عَنْهُ: دفاع کرد از او.
دَافِعٌ كَهْرَبَائِيٌّ: استارت ماشین.
الدَّافِعُ: انگیزه.
الدَّاكِنُ: تیره / مات / تار .
الدَّاهِيَةُ: مصیبت بزرگ.
دَائِرَةُ الإِحْصَاءِ: اداره‌ی آمار.
دَائِرَةُ الإِرْصَادِ الجَوِّيَّةِ: اداره‌ی هواشناسی.
دَائِرَةُ الاسْتِخْبَارَاتِ: اداره‌ی اطلاعات.
الدَائِرَةُ الاِنْتِخَابِيَّةُ: حوزه‌ی انتخابیه.
دَائِرَةُ الأَوْقَافِ: اداره‌ی اوقاف.
دَائِرَةُ البَرِيدِ: اداره‌ی پُست.
دَائِرَةُ التَّجْنِيدِ: اداره‌ی نظام وظیفه.
دَائِرَةُ التَّوْجِيهِ العَقَائِدِيِّ وَالسِّيَاسِيِّ: دایره‌ی عقیدتی سیاسی.
دَائِرَةُ التَّوْظِيفِ: اداره‌ی کارگزینی.
دَائِرَةُ الشُّرْطَةِ: اداره‌ی پلیس.
دَائِرَةُ الصِّحَّةِ: بهداری.
دَائِرَةُ الكَوَادِرِ البَشَرِيَّةِ لِرَئِيسِ الجُمْهُورِيَّةِ: اداره‌ی سرمایه انسانی رئیس جمهور.
دَائِرَةُ المَبَاحِثِ الجِنَائِيَّةِ: دایره‌ی تحقیقات جنایی.
دَائِرَةُ المَبَاحِثِ: اداره‌ی آگاهی / پلیس مخفی.

دَائِـرَةُ المَقَـايِيس الدَّوْلِيَّـةِ: ادارهٔ استاندارد جهانی.
دَائِرَةُ النُّفُوذِ: حوزهٔ نفوذ.
دَائِـرَةُ تَحْدِيـدِ الهَوِيَّـةِ: ادارهٔ تشخیص هویت.
دَائِرَةُ تَسْجِيلِ أَحْوَالِ الأَفْرَادِ: ادارهٔ ثبت احوال.
دَائِـرَةُ تَسْـجِيلِ العَقَـارَاتِ: ادارهٔ ثبت املاک.
دَائِرَةُ تَسْجِيلِ العُقُودِ: ادارهٔ ثبت.
دَائِرَةُ تَسْجِيلِ الوَثَائِقِ وَالمُسْتَنَدَاتِ: ادارهٔ ثبت اسناد.
دَائِرَةُ شُئُونِ الطُّلَّابِ: ادارهٔ امور دانشجویی.
دَائِـرَةٌ عَامَّـةٌ لِلتَّجْنِيـدِ: ادارهٔ کل نظام وظیفه.
دَائِمُ الخُضْرَةِ: همیشه سبز.
الدَّائِنُ الرَّئِيسُ: طلبکار اصلی.
الدَّائِنُ: بستانکار / طلبکار.
دُبُّ الأَصْغَرِ: خرس کوچک.
دُبُّ الأَكْبَرِ: خرس بزرگ.
دُبٌّ قُطْبِيٌّ: خرس قطبی.
دَبَّ: سرایت کرد / نفوذ نمود / رخنه کرد.
دَبَّابَةُ كَاسِحَةِ الأَلْغَامِ: تانک مین روب.
دبّابةٍ مُتَطَوِّرَةٌ: تانک پیشرفته.
الدَّبَّابَةُ: تانک.
دبَّـرَ مَكِيـدَةً: توطئـه‌چینـی کـرد / دسیسه کرد.
الدَّبْكَةُ: نوعی رقص است.
دُبْلَةُ زِوَاجٍ: حلقهٔ ازدواج.
الدِّبلُومَاسِيَّةُ المَفْتُوحَةُ: دیپلماسی باز.
الدِّبلُومَاسِيَّةُ النَّاشِطَةُ: دیپلماسی فعّال.
دِبلُومَاسِيَّةُ كُرَةِ الطَّاوِلَةِ: دیپلماسی پینگ‌پنگ / دیپلماسی یکی بزن یکی می‌زنم.
دَبُّوسُ الشَّعْرِ: سنجاق موی سر / کلیپس.
دَبُّوسُ الغَسِيلِ: گیرهٔ لباس.
دَبُّوسٌ دَفْعِيٌّ: پونز.
الدَّبُّوسُ: سنجاق.
دَجَاجٌ عَلَى الرُّزِّ: چلومرغ.

الدَّجَاجُ: ماکیان.
الدَّجَاجَةُ: مرغ.
الدَّجَّاجِيُّ: مرغ فروش.
الدَّجَّالُ: افسونگر / جادوگر .
الدَّجَلُ: نیرنگ / حُقه / فریب/ افسون/ جادو.
الدَّحْرُوجَةُ: بام غلتان / غلتک.
دَحَضَ كُلَّ المَزَاعِمِ: همه‌ی شک و گمان‌ها را باطل کرد.
دَحَضَ: ابطال نمود / رد کرد / باطل نمود .
دُخَانُ الإِنْفِجَارِ: دود ناشی از انفجار.
دُخَانٌ سَامٌّ: دود سمّی.
دَخْلُ الفَرْدِ: درآمد سرانه.
الدَّخْلُ القَوْمِيُّ: سرانه‌ی ملی / درآمد ملی.
الدَّخْلُ المَحْدُودُ: درآمد محدود.
دَخَلَ المَدِينَةَ وَسَطَ تَهْلِيلِ الجَمَاهِيرِ: در میان هلهله‌ی مردم وارد شهر شد.
دَخْلٌ حُكُومِيٌّ: درآمد حکومتی.
دَخْلٌ سَنَوِيٌّ: درآمد سالانه.
دَخَلَ فِي الغَيْبُوبَةِ: بیهوش شد.
دَخْلٌ قَوْمِيٌّ إِجْمَالِيٌّ: درآمد ناخالص ملی.
دَخْلٌ نَقْدِيٌّ: درآمد نقدی.
الدُّخُولُ مَسْمُوحٌ لِلجَمِيعِ: ورود برای همه آزاد است.
الدُّخُولُ يُمْنَعُ مَنْعاً بَاتّاً: ورود اکیداً ممنوع.
دُرْ عَلَى اليَمِينِ: بپیچ دست راست.
الدَّرَّاجُ: موتور سوار / دوچرخه سوار.
الدَّرَّاجَةُ النَّارِيَّةُ: موتور سیکلت.
الدَّرَّاجَةُ الهَوَائِيَّةُ: دوچرخه.
دَرَّاجَةٌ ثُلَاثِيَّةٌ: سه چرخه.
الدِّرَاسَاتُ الإِسْتِرَاتِيجِيَّةُ: پژوهش‌های استراتژیک.
الدِّرَاسَاتُ الجَامِعِيَّةُ: تحصیلات دانشگاهی.
الدِّرَاسَاتُ العُلْيَا: تحصیلات تکمیلی.
الدِّرَاسَاتُ النَّفْسِيَّةُ: تحقیقات روانشناسی / پژوهش‌های روانشناسی.

دِراسَاتٌ جَمَاعِيَّةٌ: تحقیقات گروهی / پژوهش‌های جمعی.
دِراسَاتٌ شَامِلَةٌ: تحقیقات فراگیر / پژوهش‌های گسترده.
دِراسَاتٌ مُسْهِبَةٌ: تحقیقات طولانی / پژوهش‌های طولانی.
دِراسَاتٌ مُقَارِنَةٌ: پژوهش‌های تطبیقی / تحقیقات تطبیقی.
الدِّرَاسَةُ المُتَأَنِّيَةُ: پژوهش با حوصله / تحقیق و بررسی تدریجی.
دِراسَةُ مُنَاخِ الاِسْتِثْمَارِ: بررسی وضعیت سرمایه‌گذاری.
الدِّرَاسَةُ: تحقیق / پژوهش.
الدُّرَّاقُ: شلیل.
الدِّرْبَكَةُ: تُنبک.
دُرَّةٌ أُسْتُرَالِيَّةٌ: مرغ عشق.
دُرَّةٌ يَتِيمَةٌ: گوهر یکتا و نایاب.
الدُّرْجُ: فایل / کشو.
دَرَجَةُ الاِنْصِهَارِ: نقطه‌ی ذوب.
دَرَجَةُ البَكَالُورِيُوسِ: مدرک فوق دیپلم.
دَرَجَةُ التَّجَمُّدِ: درجه‌ی انجماد / نقطه‌ی انجماد.
الدَّرَجَةُ الثَّانِيَةُ: دسته‌ی دوم/ رتبه‌ی دوم/ مرتبه‌ی دوم/ پلّه‌ی دوم.
الدَّرَجَةُ الجَامِعِيَّةُ: مدرک دانشگاهی.
دَرَجَةُ الجَمْدِ: نقطه‌ی انجماد.
دَرَجَةُ الحَرَارَةِ: درجه‌ی حرارت.
دَرَجَةُ الغَلَيَانِ: درجه‌ی جوش.
دَرَجَةُ القَرَابَةِ: درجه‌ی نزدیکی / میزان خویشاوندی.
دَرَجَةُ اللَّوْنِ: درجه‌ی رنگ.
دَرَجَةُ المَاجِسْتِيرِ: مدرک فوق لیسانس / مدرک کارشناسی ارشد.
دَرَجَةُ الهَوَاءِ: درجه‌ی هوا.
دَرَجَةُ أُولَى: درجه‌ی یک.
دَرَجَةُ حَرَارَةِ الجِسْمِ: دمای حرارت بدن.
دَرَجَةٌ مِئَوِيَّةٌ: سانتی گراد.
الدَّرَجَةُ: پلّه / نمره / دسته.
الدَّرْدَشَةُ الصَّوْتِيَّةُ: چت صوتی.
الدَّرْدَشَةُ الكِتَابِيَّةُ: چت نوشتاری.
الدَّرْدَشَةُ المُصَوَّرَةُ: چت تصویری.
الدَّرْدَشَةُ: چت.
الدِّرْعُ البَشَرِيُّ: سپر انسانی.

دِرْعُ الجَزِيـرَةِ: سپر جزیره(نـام سپاهی که کشورهای حوزه‌ی خلـیج فارس برای حمایت از بحرین به این کشور فرستادند).

الدِّرْعُ الصَّارُوخِيُّ: سپر موشکی.

دِرْعُ الوَطَنِ: سپر وطن / سپر کشور.

دِرْعٌ تَذْكَارِيٌّ: لوح یاد بود .

دِرْعٌ تَكْرِيمِيٌّ: لوح تقدیر.

دِرْعُ شُكْرٍ: لوح تقدیر.

دِرْعٌ لَامِعٌ: جلـد براق(ماننـد جلـد موبایل و غیره).

دِرْعٌ وَاقٍ لِلرَّصَاصِ: جلیقـه‌ی ضـد گلوله.

دِرْعٌ وَاقٍ: سپر محافظ.

الدَّرَكُ: نیروی انتظامی/ ژاندارمری.

دَرَكِـيُّ المِنْطَقَـةِ: ژانـدارم منطقـه / داروغه‌ی محل.

الدَّرَكِيُّ: ژاندارم.

الدَّرْنَفِيسُ: پیچ گوشتی.

دِرْهَمُ وِقَايَةٍ خَيْرٌ مِنْ قِنْطـارِ عِـلَاجٍ: پیشگیری بهتر از درمان است.

دَسُّ الأَنْـفِ فـي شُـؤُونِ الآخَرِينَ: دخالـت در امـور دیگـران / سَـرَک کشیدن به امور دیگرن.

الدُّسْتُورُ الصُّـلْبُ: قـانونی کـه غیـر قابل تجدید نظر باشـد / قـانون غیـر قابل انعطاف.

الدُّسْتُورُ المُدَوَّنُ: قانون نانوشته.

الدُّسْتُورُ المَرِنُ: قانون قابل تعدیل / قانونِ قابل انعطاف.

الدُّسْتُورِيَّةُ: مشروطیت.

الدَّسَمَةُ: چرب.

دَعَا إِلَيهِ: به‌سوی آن فرا خواند.

دَعَا عَلَيهِ: علیه او دعای شر نمود.

دُعَـاةُ الحَـرْبِ: جنـگ طلبـان/ طرفداران جنگ.

دُعَاةُ الحُرِّيَّةِ: آزادیخواهان.

دُعَـاةُ المُسَـاوَاةِ الاِجْتِمَاعِيَّـةِ: طرفداران برابری اجتماعی.

دَعَارَةُ الأَطْفَالِ: بزهکاری کودکان.

الدَّعَارَةُ: فاحشه گری.

الدِّعَامَةُ الأَسَاسِيَّةُ: سـتون و پایـه‌ی اصلی.

الدِّعَامَةُ الرَّئِيسِيَّةُ: کمک‌های اساسی.

الدِّعَامَةُ: پشتیبانی / حمایـت/ پایـه/ ستون.

دِعَايَةٌ اِنْتِخَابِيَّةٌ: تبلیغات انتخاباتی.

دِعَايَةٌ تِجَارِيَّةٌ: تبلیغات بازرگانی.

دِعَايَـــةٌ تِلْفِزْيُونِيَّـــةٌ: تبليغـــات تلويزيونى.
دِعَايَةٌ جَوْفَاءُ: تبليغات توخالى.
دِعَايَةٌ حِزْبِيَّةٌ: تبليغات حزبى.
دِعَايَةٌ زَائِفَةٌ: تبليغات دروغين.
دِعَايَةٌ سِيَاسِيَّةٌ: تبليغات سياسى.
دِعَايَةٌ مَزْعُومَةٌ: تبليغات واهى.
دِعَايَةٌ مَسْمُومَةٌ: تبليغات مسموم / تبليغات زهر آگين.
دِعَايَةٌ مُعَادِيَةٌ: تبليغات مغرضانه.
الدِّعَايَةُ: تبليغات.
دِعَايَةٌ سَلْبِيَّةٌ: تبليغات منفى.
دِعَايَةٌ مُفْتَعَلَةٌ: تبليغـات دروغـين و ساختگى.
الدَّعَةُ: رفاه / آسايش.
دَعْـمُ الأُسَـرِ الفَقِيـرَةِ: حمايـت از خانوادههاى فقير.
الدَّعْمُ الإِعْلاَمِيُّ: حمايت رسانهاى / پشتيبانى رسانهاى.
الـــدَّعْمُ التَّسْـــلِيحِيُّ: پشـــتيبانى تسليحاتى / حمايت تسليحاتى.
الدَّعْمُ الجَـوِّيُّ: پشـتيبانى هـوايى / حمايت هوايى.
الدَّعْمُ الحُكُومِيُّ المُبَاشِرُ: حمايت مستقيم دولـت / پشـتيبانى مسـتقيم دولت.
الدَّعْمُ السِّيَاسِيُّ: حمايت سياسى / پشتيبانى سياسى.
الـــدَّعْمُ اللُّوجِسْـــتِيُّ: پشـــتيبانى لوجستيكى / حمايت لوجستيكى.
الـدَّعْمُ المَـادِّيُّ: كمـك مـالى / حمايت مادى.
الـدَّعْمُ المَـالِيُّ: حمايـت مـالى / پشتيبانى مالى.
الدَّعْمُ المَعْنَوِيُّ: پشتيبانى معنـوى / حمايت معنوى.
الدَّعْمُ: حمايت / پشتيبانى.
دَعْنَا نَذْهَبُ: اجازه بده برويم.
دَعْنِي أَقْتُلُهُ: بگذار او را بكشم.
دَعْنِي لِوَحْدِي: مرا به حال خود رها كن.
الدَّعْوَةُ لِلْحُضُورِ: احضار كردن.
دَعْهُ وَشَأْنَهُ: او را به حال خـود رهـا كن.
الدِّفَاعُ المَشْرُوعُ: دفاع مشروع.

الدِّفَاعُ المُضَادُّ لِلطَّائِرَاتِ: ضد هوایی.

الدِّفَاعُ عَنِ النَّفْسِ: دفاع از خود.

الدِّفَاعُ عَنْ حُقُوقِ الإِنْسَانِ: دفاع از حقوق بشر.

الدِّفَاعُ عَنْ مَكَاسِبِ الشَّعْبِ: دفاع از دستاوردهای ملت.

دَفَّةُ السَّفِينَةِ: سکّان کشتی.

دفَّةُ الطَّائِرَةِ: سُکّان هواپیما.

دَفَّةُ الكِتَابِ: جلد کتاب.

دَفَّةُ المَرْكَبِ: افسار مرکب.

دَفْتَرُ الإِيصَالاَتِ: دفتر رسید.

دَفْتَرُ التَّسْوِيدَةِ: دفتر روزانه / سررسید.

دَفْتَرُ التَّوْفِيرِ: دفتر پس‌انداز.

دَفْتَرُ الحِسَابِ المَصْرِفِيِّ: دفتر حساب بانکی.

دَفْتَرُ الحِسَابِ الجَارِيّ: دفتر حساب جاری.

دَفْتَرُ الحُضُورِ: دفتر حضور.

دَفْتَرُ الشِّيكَاتِ: دسته چک.

دَفْتَرُ الطَّلَبَاتِ: دفتر ثبت درخواست‌ها.

دَفْتَرُ المُذَكِّرَاتِ: دفتر خاطرات.

دَفْتَرُ المُسَوَّدَةِ: سررسید / دفتر یادداشت.

دَفْتَرُ الهَاتِفِ: دفترچه‌ی تلفن.

دَفْتَرُ اليَوْمِيَّةِ: دفتر روزانه / سررسید.

دَفعُ البَرامِجِ إِلَى الأَمَامِ: پیشبرد برنامه‌ها.

دَفْعُ التَّعْوِيض: پرداخت غرامت.

دَفْعُ الرُّسُومِ الجُمْرُكِيَّةِ: پرداخت عوارض گمرکی.

دَفْعُ الضَّرَائِبِ: پرداخت مالیات.

دَفَعَ الضَّرائِبَ: مالیات را پرداخت کرد.

دَفْعُ الغَرَامَةِ: پرداخت جریمه.

دَفَعَ الغَرَامَةَ: جریمه را پرداخت کرد.

الدَّفْعُ بِالشِّيكِ: پرداخت به وسیله‌ی چک.

دفَعَ بِهِ: او را کشاند / او را سوق داد.

دَفَعَ ثَمَنَ مُغَامَرَاتِهِ السِّيَاسِيَّةِ: بهای ماجراجویی‌های سیاسی خود را پرداخت نمود.

دَفْعُ عَجَلَـةِ التَّقَـدُّمِ وَالتَّنْمِيَـةِ إِلَـى الأَمَـامِ: شـتاب بخشـيدن بـه رونـد پيشرفت و توسعه.
دَفْعُ عَجَلَةِ التَّنْمِيَةِ الاِقْتِصَادِيَّةِ: بـه جلو راندن چرخ توسعه‌ی اقتصادی.
دَفْعُ مُقَدَّمِ الثَّمَنِ: پيش كرايه.
الدَّفْعَةُ الْمُسْبَقَةُ: پيش پرداخت.
دَفْعَةٌ وَاحِدَةٌ: / يكباره / يک بار.
دَقَّ البَابَ: در را زد.
دُقَّ الجَرَسُ: زنگ به صدا در آمد.
دَقَّ الجَرَسَ: زنگ را زد.
دُقَّ القَلْبُ: قلب به تپش در آمد.
دَقَّ المِسْمَارَ: ميخ را كوبيد.
دَقَّ جَرَسَ الخَطَرِ: زنگ خطـر را بـه صدا در آورد.
دَقُّ طُبُـولِ الاِنْفِصَـالِ: كوبيـدن بـر طبل جدايی‌طلبی.
دَقَّ عَلَى الطَّبْلِ: بر طبل كوبيد.
دَقَّ نَاقُوسَ الخَطَرِ: زنگ خطر را بـه صدا درآورد.
دَقَّ: كوبيد/ زد.
دَقَّةُ السَّاعَةِ: تيک تاک ساعت.
دَقَّةُ القَلْبِ: تپش قلب.
دِقَّةُ النَّظَرِ: باريک بينی.
دِقَّةٌ عَالِيَةٌ: دقّت عالی.
دِقَّةٌ فَائِقَةٌ: دقّت زياد / دقّت فراوان.
دَقَّتِ السَّاعَةُ: سـاعت تيـک تـاک كرد.
دَقَّتْ صَدْرَهَا: سينه‌اش را كوبيد / بر سينه‌اش زد.
دَقِيقٌ أَبْيَضُ: آرد سفيد.
دَقِيقُ الحَوَاجِبِ: باريک ابرو.
دَقِيقُ الخَصْرِ: كمر باريک / باربی.
دَقِيقُ الذُّرَةِ: آرد ذرّت.
دَقِيقُ الرُّزِّ: آرد برنج.
دَقِيقُ الشَّعْرِ: آرد جو.
دَقِيقُ النَّظَرِ: باريک بين.
دَقِيقٌ عَادِيٌّ: آرد معمولی.
دَقِيقَةُ صَمْتٍ: يک دقيقه سكوت.
دَكَّ مَعَاقِلَ العَدُوِّ: پناهگاه دشمن را كوبيد / پايگاه دشمن را زد.
دَكَّا: داكا (پايتخت بنگلادش).
الدِّكْتَاتُورِيَّةُ: ديكتاتوری.
الـدُّكْتُورَاهُ الاِفْتِخَارِيَّـةُ: دكتـرای افتخاری.
دُكْتُورَاهُ الشَّرَفِ: دكترای افتخاری.

الدَكْتُورَاهُ الفَخْرِيَّةُ: دکترای افتخاری.

دَكْتُورَاهُ في الأَدَبِ العَرَبِيِّ: دکترای ادبیات عربی.

الدَّلالُ المُفْرِطُ: توجه بیش از اندازه / ناز نازی بار آوردن.

الدَّلَالُ: عشوه‌گری / طنّازی / ناز و ادا.

دَلَّتِ التَّحَرِّيَاتُ عَلَى[...]: تحقیقات نشان می‌دهد که [...].

دُلَّنِي: مرا راهنمایی کن.

الدِّلْهِي: دهلی (پایتخت هند).

دَلِيلُ الإِرْصَادِ الجَوِّيَّةِ: راهنمای هواشناسی.

دَلِيلُ الأَسْعَارِ لِلْمُسْتَهْلِكِ: راهنمای نرخ برای مصرف کننده.

دَلِيلُ التِّلِيفُونِ: راهنمای تلفن / دفترچه‌ی تلفن.

دَلِيلُ السُّيَّاحِ: راهنمای جهانگردان / لیدر توریست‌ها.

دَلِيلُ المَحَطَّةِ: راهنمای ایستگاه.

دَلِيلٌ مُتْقِنٌ: دلیل قاطع.

دَلِيلٌ مُقْنِعٌ: دلیل قانع کننده.

دَمُ الحَيْضِ: خون حیض.

الدَّمُ المُرَاقُ: خون ریخته شده.

دَمٌ بَارِدٌ: خون به ناحق ریخته شده.

دِمَاثَةُ الأَخْلَاقِ: خوش اخلاقی / خوش برخوردی / نرمخویی / نیک‌خلقی / اخلاق زیبا.

دِمَاثَةُ الخُلُقِ: خوش اخلاقی / خوش برخوردی / نرمخویی / نیک‌خلقی / اخلاق زیبا.

دَمَارٌ شَامِلٌ: ویرانی فراگیر / تخریب گسترده.

الدَّمَارُ: آوار / خرابی / ویرانی.

الدِّمَاغُ الإِلِكْتُرُونِيُّ: مغز الکترونیک.

الدِّمَاغُ الذَّكِيُّ: مغز هوشمند.

دَمْثُ الأَخْلَاقِ: خوش اخلاق.

دُمْلُجُ البُطُولَةِ: بازوبند قهرمانی.

الدِّمَن: آثار بر جای مانده از خانه و سرا.

دُمُوعُ التِّمْسَاحِ: اشک تمساح / غم و غصه‌ی دروغین.

الدُّمُوعُ: اشک‌ها.

دَمَوِيٌّ: خون آشام / خونین / خونی / خون آلود.

الدُّمْيَةُ: آدمک / عروسک.

دَمِيثُ الأَخْلَاقِ: خوش اخلاق / خوش رفتار.

دَمِيمُ الوَجْهِ: بد ترکیب / بد ریخت / بد قیافه.

الدُّمىَ المُتَحَرِّكَةُ: عروسک‌های متحرک.

الدَّنْدُورَمَةُ: بستنی.

الدِّنِيمَارْكُ: دانمارک (کشوری است در شمال اروپا).

دَوَاءُ التَّخْدِيرِ: داروی بیهوشی.

دُوَارُ البَحْرِ: سرگیجه‌ی دریایی.

دُوَارُ الجَوِّ: سرگیجه‌ی هوایی.

دُوَارُ الرَّأْسِ: سرگیجه.

دَوَّارُ الشَّمْسِ: آفتابگردان.

دَوَّارَةُ الرِّيحِ: بادنما.

الدَّوَّارَةُ: پرگار.

دَوَّاسَةُ البِنْزِينِ: پدال گاز.

دَوَّاسَةُ الدَّرَّاجَةِ: پدال دوچرخه.

دَوَّاسَةُ الفَرَامِلِ: پدال ترمز.

دَوَّاسَةُ القَدَمِ: پدال پایی / زیر پایی / رکاب (در زین اسب و دوچرخه و غیره).

دَوَّاسَةُ المُحَرِّكِ: پدال گاز.

دَوَّاسَةُ الوَقُودِ: پدال گاز.

الدَّوَّاسَةُ: پدال / رکاب.

دوافعُ إرهابيةٌ: انگیزه‌های تروریستی.

دَوَافِعُ السُّلُوكِ الإِنْسَانِيِّ: انگیزه‌های رفتار انسانی.

دَوَافِعُ سِيَاسِيَّةٌ: انگیزه‌های سیاسی.

دَوافِعُ عُنْصُرِيَّةٌ: انگیزه‌های نژادپرستانه.

الدَّوَافِعُ: انگیزه‌ها.

دَوَّامَةُ البَحْرِ: گرداب / فرفره.

دَوَّامَةُ العُنْفِ: گرداب خشونت.

الدَّوائِرُ الحُكُومِيَّةُ: ادارات دولتی.

الدُّوبْلَاجُ: دوبلاژ.

الدُّوبْلَاجِيُّ: دوبلور.

الدَّوْحَةُ: درخت بزرگ و کهنسال / درخت تنومند / درخت پُر برگ و بار.

الدَّوْخَةُ: سرگیجه / دریا گرفتگی.

دُودَةُ الأَرْضِ: کرم خاکی.

دُودَةُ الحَرِيرِ: کرم ابریشم.

دُودَةُ الشَّرِيطِ: کرم کدو.

دُودَةُ العَلَقِ: زالو.

دُودَةُ الفَرَاشَةِ: کرم پروانه.

دُودَةُ القَزِّ: کرم ابریشم.
دُودَةُ اليَقْطِينِ: کرم کدو.
دُودَةُ سِرَاجِ اللَّيْلِ: کرم شب‌تاب.
دُودَةٌ قِرْمِزِيَّةٌ: قرمزدانه.
دَوْرٌ أرْضِيٌّ: طبقه‌ی همکف.
دَوْرٌ أَسَاسِيٌّ: نقش اساسی.
دَوْرُ إسْرَائِيلَ فِي تَفْتِيتِ الوَطَنِ العَرَبِيِّ: نقش اسرائیل در تجزیه‌ی کشورهای عربی.
الدَّوْرُ الأَرْضِيُّ: طبقه‌ی همکف.
دَوْرُ الإعْلَامِ الهَادِفِ: نقش رسانه‌ی هدفمند.
دَوْرُ البُطُولَةِ: نقش قهرمانی.
دَوْرُ الجَيْشِ: نقش ارتش.
الدَّوْرُ السُّفْلِيُّ أو التَّحْتَانِيُّ: طبقه‌ی زیرزمین.
دَوْرُ المَرْأَةِ: نقش زن.
الدَّوْرُ المَسْؤُولُ: نقش مسؤول.
دَوْرٌ إيجَابِيٌّ: نقش مثبت.
دَوْرٌ بَارِزٌ: نقش برجسته.
دَوْرٌ جِيوُلُوجِيٌّ أَوَّلُ: دوره‌ی اول زمین شناسی.
دَوْرٌ حَضَارِيٌّ: نقش متمدنانه.
دَوْرٌ حَيَوِيٌّ: نقش حیاتی.
دَوْرٌ خَطِيرٌ: نقش حساس/ نقش مهم
دَوْرٌ رِيَادِيٌّ: نقش پیشتاز / نقش پیشرو / نقش پیشگامی.
دَوْرٌ رَئِيسِيٌّ: نقش اصلی.
دَوْرٌ سَلْبِيٌّ: نقش منفی.
دَوْرٌ فَرِيدٌ: نقش منحصر به فرد.
دَوْرٌ قِيَادِيٌّ: نقش رهبری.
دَوْرٌ كَبِيرٌ: نقش بزرگ.
الدَّوْرُ لَكَ: نوبت تو می‌باشد.
دَوْرٌ مِحْوَرِيٌّ: نقش اساسی / نقش کلیدی / نقش محوری.
دَوْرٌ مُضِرٌّ: نقش مضر.
دَوْرٌ نَشِيطٌ: نقش فعال.
دَوْرٌ نِهَائِيٌّ: مرحله‌ی پایانی.
دَوْرٌ هَامٌّ: نقش مهم.
دَوْرٌ هَامِشِيٌّ: نقش حاشیه‌ای.
الدَّوْرُ: نقش / رُل.
الدُّورُ، مف: دَارٌ: خانه‌ها.
دَوْرَةُ الأَلْعَابِ الأُلُمْبِيَّةُ: دوره‌ی بازی‌های المپیک.
دَوْرَةُ الأَلْعَابِ الأُولَمْبِيَّةُ الشَّتَوِيَّةُ: جام بازی‌های زمستانی.

دَوْرَةُ الأُولَمْبِيَّةُ الصَّيفِيَّةُ: جام المپیك تابستانی.

الدَّوْرَةُ التَّدْرِيبِيَّةُ: دوره‌ی آموزشی.

الدَّوْرَةُ التَّرْبَوِيَّةُ: دوره‌ی تربیتی.

الدَّوْرَةُ الثَّانِيَةُ: مرحله‌ی دوم.

الدَّوْرَةُ الجَوِّيَّةُ: گردش جوّی.

دَوْرَةُ الحَمْلِ: دوره‌ی بارداری.

دَوْرَةُ الحَيَاةِ: دوره‌ی زندگی / چرخه‌ی زندگی.

دَوْرَةُ الخَلِيَّةِ: چرخه‌ی سلول.

دَوْرَةُ الدَّمِ: گردش خون.

الدَّوْرَةُ الدَّمَوِيَّةُ: گردش خون / چرخش خون.

الدَّوْرَةُ الشَّهْرِيَّةُ: دوره‌ی ماهانه/ عادت ماهانه / دوره‌ی پریود.

دَوْرَةُ المَاءِ: چرخش آب / گردش آب.

الدَّوْرَةُ المُتَخَصِّصَةُ: دوره‌ی تخصصی.

دَوْرَةُ المِيَاهِ: دستشویی / سرویس بهداشتی / توالت.

دَوْرَةُ النَّزْوِ: دوره‌ی جفت گیری.

الدَّوْرَةُ النَّزْوِيَّةُ عِنْدَ الحَيَوَانِ: مرحله‌ی جفت‌گیری حیوان.

دَوْرِيُّ أَبْطَالِ أَفْرِيقْيَا: لیگ قهرمانان آفریقا.

دَوْرِيُّ أَبْطَالِ أَوْرُوبَا: لیگ قهرمانان اروپا.

الدَّوْرِيُّ الأَمْرِيكِيُّ لِكُرَةِ السَّلَّةِMBA: لیگ بسکتبال آمریکاMBA.

الدَّوْرِيُّ الأَوْلَى لِكُرَةِ القَدَمِ: لیگ برتر فوتبال.

الدَّوْرِيُّ الإِيطَالِيُّ لِكُرَةِ القَدَمِ: لیگ فوتبال ایتالیا.

الدَّوْرِيُّ المُفَضَّلُ لِكُرَةِ القَدَمِ: لیگ برتر فوتبال.

الدَّوْرِيُّ المُمْتَازُ لِكُرَةِ القَدَمِ: لیگ برتر فوتبال.

الدَّوْرِيُّ لِلتَّصْفِيَةِ: جام حذفی.

الدَّوْرِيُّ: لیگ.

الدَّورِيَّاتُ الرَّاجِلَةُ: گشت‌های پیاده.

الدَّورِيَّاتُ اللَّيْلِيَّةُ: گشت‌های شبانه.

دَوْرِيَّةُ الشُّرْطَةِ: گشت پلیس.

الدَّوْرِيَّةُ: مجله / بشقاب / گشت.
دَوْرِيُّ مَرْحَلَةِ الأُولَى: لیگ دسته‌ی اول.
الدُّوغْمَاتِيَّةُ: دگماتیسم / جزم‌گرایی / مکتب جزم‌اندیشی.
دُوَلُ اِتِّحَادِ الأُوْرُوبَا: کشورهای اتحادیه‌ی اروپا.
الدُّوَلُ الأَقَلُّ نُمُوّاً: کشورهای کمتر توسعه یافته.
دُوَلُ البَلْطِيقِ: کشورهای حوزه‌ی بالتیک (استونی، لیتوانی و...).
دُوَلُ البَلْقَانِ: کشورهای حوزه‌ی بالکان، از قبیل: آلبانی،بلغارستان، یونان و....
الدُّوَلُ الحُدُودِيَّةُ: دولت‌های همجوار.
دُوَلُ الخَلِيجِ المُحَافِظَةُ: کشورهای محافظه کار خلیج.
الدُّوَلُ الرَّجْعِيَّةُ: کشورهای مرتجع.
دُوَلُ الشَّرْقِ الأَوْسَطِ: کشورهای خاورمیانه.
الدُّوَلُ الصَّدِيقَةُ: کشورهای دوست.
الدُّوَلُ الصِّنَاعِيَّةُ الكُبْرَى: کشورهای بزرگ صنعتی.
الدُّوَلُ الصِّنَاعِيَّةُ: کشورهای صنعتی.
الدُّوَلُ الطَّامِعَةُ: کشورهایی که چشم طمع به دیگر کشورها دوخته‌اند.
الدُّوَلُ العَرَبِيَّةُ: کشورهای عربی.
الدُّوَلُ العُظْمَى: کشورهای بزرگ.
الدُّوَلُ الغَنِيَّةُ: کشورهای ثروتمند.
الدُّوَلُ الكُبْرَى الإِسْتِعْمَارِيَّةُ: دولت‌های بزرگ استعماری.
الدُّوَلُ المُتَأَخِّرَةُ: کشورهای عقب مانده.
الدُّوَلُ المُتَحَارِبَةُ: کشورهای در حال جنگ.
الدُّوَلُ المُتَحَالِفَةُ: کشورهای هم پیمان.
الدُّوَلُ المُتَّحِدَةُ: کشورهای متحد.
الدُّوَلُ المُتَحَضِّرَةُ: کشورهای متمدن.
الدُّوَلُ المُتَخَلِّفَةُ: کشورهای عقب مانده.

الدُّوَلُ المُتَشَاطِئَةُ لِبَحْرِ الخَزَرِ: کشورهای ساحلی دریای خزر.

الدُّوَلُ المُتَطَوِّرَةُ: کشورهای پیشرفته.

الدُّوَلُ المُتَقَدِّمَةُ: کشورهای پیشرفته.

الدُّوَلُ المُتَنَامِيَةُ: کشورهای در حال توسعه.

الدُّوَلُ المُحِبَّةُ لِلسَّلَامِ: کشورهای دوستدار صلح.

الدُّوَلُ المُسْتَعمِرَةُ: دولت‌های استعمارگر / کشورهای استعمارگر.

الدُّوَلُ المُسْتَقِلَّةُ: کشورهای مستقل.

الدُّوَلُ المُطِلَّةُ عَلَى بَحْرِ قَزْوِينَ: کشورهای حاشیه‌ی دریای خزر.

الدُّوَلُ المَعنِيَّةُ: کشورهای ذی ربط / کشورهای ذی نفع.

الدُّوَلُ المُعْوِزَةُ: کشورهای فقیر.

الدُّوَلُ المُنْهَزِمَةُ: کشورهای شکست خورده.

دُوَلُ المُواجَهَةِ: کشورهای خط مقدم.

الدُّوَلُ النَّامِيَةُ: کشورهای در حال رشد.

الدُّوَلُ النَّفْطِيَّةُ: کشورهای نفت‌خیز / کشورهای دارای نفت.

الدُّوَلُ ذَاتُ المَصَالِحِ المُشْتَرَكَةِ: کشورهای مشترک المنافع.

الدُّوَلُ ذَاتُ دَخْلٍ مُرْتَفِعٍ: کشورهای دارای درآمد بالا.

الدُّوَلُ ذَاتُ دَخْلٍ مُنْخَفِضٍ: کشورهای دارای درآمد پایین.

دُوَلُ عَدَمِ الانْحِيَازِ: کشورهای عدم تعهد.

دُوَلُ مَجْلِسِ التَّعَاوُنِ لِلْخَلِيجِ الفَارِسِيِّ: کشورهای شورای همکاری خلیج فارس.

دُوَلُ مَجْمُوعَةِ الثَّمَانِيَةِ: کشورهای گروه هشت.

دُولابٌ إِحْتِيَاطِيٌّ: چرخ یدکی / لاستیک زاپاس.

دُولابٌ إِضَافِيٌّ: لاستیک زاپاس.

دُولابُ الغَزْلِ: چرخ ریسندگی.

دُولابُ المَلَابِسِ: کمد لباس.

دُولابُ الهَوَاءِ: چرخ فلک.
دُولابٌ شِتائِيٌّ: تایر زمستانی / لاستیک زمستانی.
الدُّولابُ: تایر / چرخِ چاه / چرخ اتومبیل / کُمُد لباس.
دُولَارَاتُ النَّفْطِ: دلارهای نفتی.
الدَّوْلَةُ الإلِكتُرونِيَّةُ: دولت الکترونیک.
دَوْلَةُ الانْتِدَابِ: کشور استعمارگر.
الدَّوْلَةُ البُولِيسِيَّةُ: حکومت پلیسی / دولت نظامیان.
الدَّوْلَةُ الخَادِمَةُ: دولت خدمتگزار.
دَوْلَةُ الرِّجَالِ: دولتمردان.
الدَّولَةُ النَّاشِئَةُ: دولت نوپا.
دَوْلَةٌ حِيَادِيَّةٌ: دولت بی طرف / کشور بی‌طرف.
دَوْلَةٌ ذَاتُ سِيَادَةٍ: دولت مستقل / کشور مستقل.
دَوْلَةٌ صَدِيقَةٌ: دولت دوست.
دَوْلَةٌ عَلْمَانِيَّةٌ: دولت لائیک.
دَوْلَةٌ مُجَاوِرَةٌ: دولت همسایه.
دَوْلَةٌ مُحَايِدَةٌ: دولت بی طرف.
دَوْلَةٌ مَدِينَةٌ: دولتشهر.
دَوْلَةٌ مُسْتَقِلَّةٌ: دولت مستقل.
دَوْلَةٌ مُضِيفَةٌ: دولت میزبان.
دَوْلَةٌ نَامِيَةٌ: کشور در حال توسعه.
الدُّوَلِيُّ: جهانی / بین‌المللی.
دَوْماً: همواره / همیشه.
دُونَ اِتِّصَالٍ: آفلاین.
دُونَ اِنْقِطَاعٍ: بی‌وقفه / بدون انقطاع / پیوسته.
دُونَ أَيَّةِ قُيُودٍ: بدون هیچ قید و شرطی.
دُونَ تَأْخِيرٍ: بدون معطلی / بدون تاخیر.
دُونَ تَرَدُّدٍ: بدون شک / بی‌تردید / بدون تردید.
دُونَ جَدْوَى: بی‌فایده / بدون فایده / بی‌نتیجه.
دُونَ رَيْبٍ: بدون تردید.
دُونَ سَابِقِ إِنْذَارٍ: بدون هشدار قبلی.
دُونَ شَكٍّ: بی‌شک / بدون شک.
دُونَ عَوارِضَ جَانِبِيَّةٍ: بدون عوارض جانبی.
دُونَ مُقَدَّمَةٍ: بی‌مقدمه / بدون مقدمه.

دُونَ نَتِيجَةٍ: بدون نتيجه / بی‌نتیجه.

دُونَ هَوادَةٍ: بی‌درنگ / بدون درنگ / فوراً / درجا.

دُونَما إِرتِيَابٍ: بدون هیچ شک و شبهه‌ای.

دُونَمَا ضَجَّةٍ: بدون هیچ سروصدایی.

الدَّوِيُّ: طنین / پژواک / صدای زنبور عسل/ انعکاس/ بازتاب.

دُوَيلاتٌ: دولت‌های کوچک.

دِهانٌ: رنگ روغنی / نقاشی / رنگ آمیزی.

الدَّهْرُ حُبْلَى بِالْحَوادِثِ: روزگار آبستن حوادث است.

الدَّهْرِيُّ: منکر خدا.

الدَّهْشَةُ: انگشت در دهن نهادن/ تعجب شدید.

دُهْنُ الرَّأسِ: چربی سر / چربی مو.

دُهْنُ القِشْرَةِ: چربی پوست.

دُهْنٌ حَيْوانِيٌّ: روغن حیوانی.

دُهْنٌ نَباتِيٌّ: روغن نباتی.

دِيَانَاتٌ تَوْحِيدِيَّةٌ: آیین‌های توحیدی / ادیان توحیدی.

الدِّيانَةُ: دین / آیین / کیش.

الدِّيَةُ: خون بها.

دِيدانٌ زَقِيَّةٌ: کرمسانان.

دِيسَمْبر: دسامبر(یکی از ماه‌های میلادی که آغاز آن دهم آذر می‌باشد).

دِيكُ الحَبَشِ: بوقلمون.

دِيكٌ رُومِيٌّ: بوقلمون.

دِيكٌ هِنْدِيٌّ: بوقلمون.

دِيكْتاتُورِيَّةٌ سِيَاسِيَّةٌ: دیکتاتوری سیاسی.

دِيمُقْرَاطِيَّةٌ أَمْرِيكِيَّةٌ: دمکراسی آمریکایی.

الدِّيمُقْرَاطِيَّةُ: دمکراسی / مردم سالاری.

الدِّيمُوغْرَافِيُّ: دموگرافی/ جمعیت‌شناسی/ علم تحقیق در جمعیت‌های انسانی.

الدِّينُ أَفْيُونُ الشُّعُوبِ: دین افیون ملت‌ها است.

الدَّيْنَاصُورُ: دایناسور.

دِينَامِيكَا حَرَارِيَّةٌ: ترمو دینامیک.

دِينَامِيكَا مَائِيَّةٌ: هیدرودینامیک.

دِیوَانُ الأَوْرَاقِ: بایگانی / آرشیو.
دِیوَانُ التَّفْتِیشِ: دیوان بازرسی.
دُیُونٌ ثَقِیلَةٌ: بدهی‌های سنگین.
دُیُونٌ خَارِجِیَّةٌ: بدهی‌های خارجی.
دُیُونٌ خَاصَّةٌ: بدهی‌های خصوصی.
دُیُونٌ عَامَّةٌ: بدهی‌های عمومی.
دُیُونٌ هَائِلَةٌ: بدهی‌های سرسام‌آور.

ذ

الذَّابِلُ: افسُرده / پژمرده.
ذَاتُ أَجَـلٍ طَوِيـلٍ: مـدت‌دار / دراز مدت / دارای مدت طولانی .
ذَاتُ الاِعْتِبَارِ: دارای اعتبار.
ذَاتُ الأَقْرَاءِ: زنی که اوقات حـیض او منظم باشد.
ذَاتُ الأَوْتَارِ: آلت موسیقی که دارای سیم باشد.
ذَاتُ الأَوْلَوِيَّـــةِ: دارای اولویـــت/ اولویت دار.
ذَاتُ البُـرُوجِ: دارنـده‌ی بـرج‌هـا / صاحب برج‌ها (در نجوم قدیم فلک هشتم محسوب می‌شد).
ذَاتُ البَعْلِ: زن شوهردار.
ذَاتُ البَهْجَـةِ: خوشـحال / مسـرور / شادمان.
ذَاتُ البَـيْنِ: میانـه‌ی دو کَـس یـا جماعت / رابطه‌ی میان دو شخص.
ذاتُ التَّلَافِيـفِ: روده‌هـای باریـکِ شکم / هزاره.
ذَاتُ الثُّدْى: پستاندار.
ذاتُ الجَنَادِعِ: بلا / سختی.
ذاتُ الجَنْبِ: سینه پهلو.
ذَاتُ الجَوْدَة العَالِيَةِ: دارای کیفیـت بالا.
ذَاتُ الحُبُكِ: آسمان.
ذَاتُ الحَنْظَلِ: عقبه ایست میان مکه و جده.
ذَاتُ الدَّفْعِ الرُّبَاعِيِّ: دو دیفرانسـیل (ماشین).
ذَاتُ الرِّدَاءِ الأَحْمَرِ: شنل قرمزی.
ذَاتُ الرِّئَةِ: سینه پهلو.
ذَاتُ الشِّمَالِ: طرف چـپ / جهـت چپ / دست چپ / سمت چپ.
ذَاتُ الصِّلَةِ: مرتبط.

ذَاتُ الكَفَاءَةِ وَالخُبْرَةِ: دارای شایستگی و تجربه.

ذَاتُ المَسْؤُولِيَّةِ المَحْدُودَةِ: با مسؤولیت محدود / دارای مسؤولیت محدود (شرکت).

ذَاتُ المِصْرَاعَيْنِ: دارای دو مصراع.

ذَاتُ النِّطَاقَيْنِ: دارای دو کمربند / لقب أسماء دختر حضرت أبو بکر صدیق علیه السلام.

ذَاتُ النِّقَابِ: نقابدار.

ذَاتُ الوَجْهَيْنِ: دو وجهی / دو بُعدی / دو رو.

ذَاتُ اليَسَارِ: دست چپ / طرف چپ / سمت چپ.

ذَاتُ اليَمِينِ: دست راست / طرف راست / سمت راست.

ذاتُ تَارِيخٍ طَوِيلٍ وعَرِيضٍ: دارای تاریخ دور و دراز/ سابقه‌ی طولانی دارد / تاریخ دور و درازی دارد.

ذَاتَ مَرَّةٍ: یک بار / باری.

ذَاتَ يَوْمٍ: یک روز / روزی.

ذَاتِيُّ الحَرَكَةِ: اتوماتیک.

ذَاتِيُّ الفِعْلِ: اتوماتیک.

ذَادَ عَنْ [...]: طرد کرد از[...] / دور نمود از [...]دفاع کرد از[...].

ذَاعَ صِيتُهُ: بلند آوازه شد / شهرتش در میان مردم پیچید.

ذَاقَ مَرَارَةَ الحِرْمَانِ: تلخی محرومیت را چشید.

ذَاكِرَةُ الأَيَّامِ: حافظه‌ی روزگار.

ذَاكِرَةُ التَّارِيخِ: حافظه‌ی تاریخ.

الذَّاكِرَةُ الرَّقْمِيَّةُ: حافظه‌ی دیجیتالی.

ذَاكِرَةُ الكُومْبِيُوتِرِ: هارد کامپیوتر / حافظه‌ی کامپیوتر.

ذَاكِرَةٌ خَارِجِيَّةٌ: هارد جانبی / حافظه‌ی جانبی (کامپیوتر).

ذَاكِرَةُ الحَاسُوبِ: حافظه‌ی کامپیوتر / هارد کامپیوتر.

الذَّاكِرَةُ الفَارِغَةُ: حافظه‌ی خالی.

الذَّاكِرَةُ القَوِيَّةُ: حافظه‌ی قوی.

ذَاكِرَةُ الهَاتِفِ: حافظه‌ی تلفن.

الذَّاكِرَةُ طَوِيلَةُ المَدَى: حافظه‌ی بلند مدت.

الذَّاكِرَةُ قَصِيرَةُ المَدَى: حافظه‌ی کوتاه مدت.

الذَّاكِرَةُ: خاطره / یاد / حافظه.
ذَائِعُ الصِّيتِ: بلند آوازه / مشهور / نامدار / نامور / نامی / معروف / شناخته شده / سرشناس / بلند آوازه / با اسم و رسم.
ذَبَّ عَنْ حِيَاضِهِمْ: از حریم آنان دفاع کرد.
ذُبابُ الخَيْلِ: خرمگس.
ذُبابُ الفَاكِهَةِ: مگس میوه.
ذُبابُ المَنَازِلِ: مگس خانگی.
ذُبابَةُ المَواشِي: خرمگس.
ذُبابَةُ النَّحْلِ: زنبور عسل.
ذُبابَةٌ لازِعَةٌ: پشه.
ذُبابَةٌ مَنْزِلِيَّةٌ: مگس خانگی.
الذَّبْذَبَاتُ الصَّوْتِيَّةُ: فرکانس‌های صوتی / طول موج صدا.
ذَبْذَبَةُ الأَسْعَارِ: نوسان قیمت‌ها.
ذَبْذَبَةُ الجَوَّالِ: امواج موبایل.
الذَّبْذَبَةُ المُتَضَائِلَةُ: فرکانس ضعیف.
الذُّبُولُ: پژمردگی.
الذَّبِيحُ: قربانی شده / سر بریده.
الذَّخَائِرُ التَّقْلِيدِيَّةُ: مهمات سنتی.
الذَّخَائِرُ الحَرْبِيَّةُ: مهمات جنگی.
الذَّخَائِرُ الحَيَّةُ: مهمات جنگی / فشنگ جنگی.
الذَّخَائِرُ الذَّكِيَّةُ: مهمات هوشمند.
الذَّخَائِرُ العُنْقُودِيَّةُ: مهمات خوشه‌ای.
الذَّخِيرَةُ: مهمات.
ذَرُّ الرَّمَادِ فِي العَيْنِ: پاشیدن خاکستر در چشم / رد گُم کردن.
الذِّراعُ الدَّافِعَةُ: شاتون(ماشین).
الذِّرَاعُ السِّيَاسِيُّ: بازوی سیاسی / جناح سیاسی.
الذِّرَاعُ العَسْكَرِيُّ: بازوی نظامی / جناح نظامی.
الذِّرَاعُ: بازو / جناح .
ذَرَفَ الدَّمْعَ: اشک ریخت.
ذَرَقَ الطَّائِرُ: پرنده فضله انداخت.
ذَرْوَةُ الرُّجُولِيَّةِ: اوج مردانگی.
ذَرْوَةُ الغَضَبِ: اوج خشم و عصبانیت.
الذُّرْوَةُ، ج الذُّرَى: اوج / قله/ فراز.
الذَّرِيعَةُ: بهانه / دلیل / سبب / وسیله.

الذُّعْرُ: ترس / وحشت.
ذُعِرْتُ: ترسیدم.
ذَعَرَهُ: او را به وحشت انداخت.
ذَقْنُ التَّيْسِ: ریش بُزی.
الذَّقَنُ: چانه.
الذَّكَاءُ الأَسْوَدُ: هوش سیاه / ذکاوت و استعدادی که در راه منفی به کار رود.
ذَكَرٌ وأُنثَى: نر و ماده.
الذِّكْرَى: یادبود.
الذَّكَاءُ الاِصْطِنَاعِيُّ: هوش مصنوعی.
الذِّكْرَيَاتُ الحُلْوَةُ: خاطرات خوش / خاطرات شیرین.
الذِّكْرَيَاتُ السَّنَوِيَّةُ: سالگردها / سالیادها.
الذِّكْرَيَاتُ المُؤْلِمَةُ: خاطرات دردناک.
الذِّكْرَيَاتُ: خاطرات/ یادبودها.
ذِكْرَى إِخْتِفَاءِ [...]: سالگرد ناپدید شدنِ [...].
ذِكْرَى الاِنْتِصَارِ: سالگرد پیروزی.
الذِّكْرَى التَّاسِعَةُ: نهمین سالگرد.
الذِّكْرَى السَّنَوِيَّةُ الأُولَى: اولین سالگرد.
الذِّكْرَى السَّنَوِيَّةُ الخَمْسُون: پنجاهمین سالگرد.
ذِكْرَى الشُّهَدَاءِ: یادبود شهدا.
ذِكْرَى أَلْفُ أَلْفٍ: جشن هزاره.
ذِكْرَى أَلْفِيَّةٍ: جشن هزار ساله.
ذِكْرَى القَصْفِ الكِيمِيَاوِيِّ لِمَدِينَةِ سَرْدَشْتَ: سالگرد بمباران شیمیایی شهرستان سردشت.
ذِكْرَى سَنَوِيَّة: سالیاد.
ذِكْرَى مِئَوِيَّة: جشن صدساله.
ذِمَّةٌ مَالِيَّةٌ: تعهد مالی.
الذِّمَّةُ: عهد / پیمان.
ذَنْبٌ لا يُغْتَفَرُ: گناه غیر قابل بخشش.
ذُو الأَجْنِحَةِ: بالدار.
ذُو الجَلَالِ: با شکوه / داری عظمت.
ذُو الجَنَاحِ: اسب حضرت حسین علیه السلام.
ذُو الحِجَّةِ: نام یکی از ماههای قمری.

ذُو الحَقِّ: دارای حق/ صاحب حق / حق دار.

ذُو الرُّتْبَةِ: درجه دار (نظامی).

ذُو الرُّوحِ: زنده / ذی روح / جاندار.

ذُو الشَّهَادَتَيْنِ: لقب خزیمه پسر ثابت انصاری.

ذُو الفِقَارِ: شمشیر حضرت علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام.

ذُو القَرْنِ: شاخدار.

ذُو القَرْنَيْنِ: یکی از شخصیت‌های قرآن.

ذُو القَعدَةِ: ذی القعده(ماه یازدهم قمری).

ذُو الكِفْلِ: صاحب حصار / یکی از مرسلین است.

ذُو اللُّبِّ: مغز دار.

ذُو النُّورَيْنِ: لقب حضرت عثمان بن عفان علیه السلام.

ذُو النُّهىَ: خردمند / عاقل.

ذُو انْتِقَامٍ: منتقم / انتقام گیرنده.

ذُو بَأْسٍ: خطرناک / سخت‌گیر.

ذُو بَأْسٍ: نیرومند / قوی / مقتدر / توانمند.

ذُو حَظٍّ: سعادتمند / خوش‌شانس.

ذُو خِبْرَةٍ: ماهر / دارای مهارت / دارای تخصص.

ذُو شَوْكٍ: خاردار / تیغ دار / صاحب منزلت / شریف .

ذُو طَعْمٍ لَذِيذٍ: خوشمزه / با مزه.

ذُو عُسْرَةٍ: دست تنگ / دست خالی / فقیر.

ذُو قِيمَةٍ: قیمتی / با ارزش / ارزشمند/ نفیس.

ذُو لِسَانٍ نَارِيٍّ: آتشین زبان / دارای زبان آتشین.

ذُو مُرُوَّةٍ: دارای مروّت / با مروّت.

ذُو مُرُونَةٍ: نرم / منعطف / انعطاف‌پذیر / قابل انعطاف.

ذُو مَلَلٍ: دلتنگ / ناراحت / غمگین / ملول.

ذُو نُفُوذٍ: دارای نفوذ / با نفوذ / متنفذ.

ذَوَاتُ الأَذْنَابِ: ستارگان دنباله‌دار.

ذَوَاتُ الأَرْبَعِ: چهارپایان.

ذَوَاتُ الأَرْحَامِ: اقربا / خویشاوندان/ فامیل.

ذَوَاتُ الأَوْتَارِ: سازهای زهی، آلات موسیقی که دارای زه یا سیم هستند، مانند تار، سه‌تار، عود، و کمانچه.
ذَوَاتُ الثَّدْيِ: پستانداران.
ذَوَاتُ الفَرْوِ: خزداران.
ذَوَاتُ النَّفْخِ: سازهای بادی / آلات موسیقی که با دمیدن نواخته می‌شوند، مانند نای، شیپور، و قره نی.
ذَوَّاقٌ: با سلیقه / خوش سلیقه/ دارای ذوق.
ذَوَبَانُ الجَلِيدِ: ذوب شدن یخ.
ذَوُوا الأَرْحَامِ: خویشاوندان / فامیل‌ها.
ذَوُوا الدَّخْلِ المَحْدُودِ: افراد کم درآمد / کم درآمدان.
ذَوُوا الفَرائِضِ: صاحبان فرایض / وراثی که سهم الارث آنان در فقه مشخص شده است.
ذَوُوا النُّهىَ: عاقلان / خردمندان.
ذَوِي: خانواده / خویشاوندان.
ذَوِي الدُّخُولِ العَالِيَةِ: صاحبان درآمدهای بالا.

ذَوِي الضَّحَايَا: بازماندگانِ قربانیان.
الذَّهابُ والأَيَابُ: رفت و برگشت.
ذَهَاباً وإِيَاباً: رفت و برگشت.
ذَهَبَ أَدْرَاجَ الرِّيَاحِ: بر باد رفت / از دست رفت / هدر رفت.
الذَّهَبُ الأَبْيَضُ: پلاتینیوم / طلای سپید.
الذَّهَبُ الأَحْمَرُ: طلای سرخ / زعفران.
الذَّهَبُ الأَزْرَقُ: طلای آبی / آب.
الذَّهَبُ الأَسْوَدُ: طلای سیاه / نفت.
ذَهَّبَ الآنِيَةَ: ظرف را آب طلا داد.
الذَّهَبُ الخَالِصُ: طلای خالص / طلای ناب.
الذَّهَبُ الخَامُ: طلای خام / طلای ناخالص.
ذَهَبَ سُدَىً: به هدر رفت / ضایع گردید .
ذَهَبَ هَدَراً: به هدر رفت / ضایع شد.
الذَّهَبِيُّ: طلایی.
الذَّهَبِيَّةُ: مدال طلا .

الذُّؤَابَةُ: گیسو / طرّه.

ذَيْلُ الثَّعْلَبِ: دُم روباه.

ذَيْلُ الحِصَانِ: دُم اسب.

ذَيْلُ الكِتَابِ: پاورقی کتاب.

ذَيْلُ الكَلْبِ: دُم سگ.

ذَيْلُ المَرْأَةِ: دامن لباسِ زن.

ذَيْلُ الوَرَقَةِ: پایین ورقه/ پاورقی.

ذَيْلِيَّةُ الغَرْبِ: دنباله‌روی غرب / تبعیت از غرب / پیروی از غرب.

الذَّيْلِيَّةُ: دنباله روی / برده صفت بودن.

ذِئْبُ البَرارِي: کایوت.

ذِئْبُ الصَّحْرَاءِ: گرگ بیابان.

ذِئْبٌ رَمادِيٌّ: گرگ خاکستری.

ذِئْبٌ في ثَوْبِ حَمَلٍ: گرگ است در لباس گوسفند (ضرب‌المثل).

ر

رَأْبُ الصَّدْعِ في العَلَاقَاتِ: ترميم شكاف در روابط.
رَأْبُ المِفْصَلِ: ترميم مفصل.
الرَّابِحُ: پيروز / برنده.
رَابِطُ التَّحْمِيلِ: لينک دانلود / پيوند دانلود.
رَابِطُ الجَأْشِ: آرام / متين / ساكت / بی صدا.
الرَّابِطُ، ج: الرَّوَابِطُ: پيوند / لينک.
رَابِطَةُ أَسَاتِذَةِ الحَوْزَةِ العِلْمِيَّةِ في قُمْ: جامعه‌ی مدرسين حوزه‌ی علميه‌ی قم.
رَابِطَةُ الثَّقَافَةِ والعَلَاقَاتِ الإِسْلَامِيَّةِ: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی.
رَابِطَةُ الدَّمِ: رابطه‌ی خونی و خويشاوندی.
الرَّابِطَةُ القَلَمِيَّةُ: انجمن قلم.
رَابِطَةُ دُوَلِ أَسيَا والمُحِيطِ الهَادِي(أسيان): اتحاديه‌ی كشورهای آسيا و اقيانوس آرام (آ.س.آن).
الرَّاتِبُ التَّقَاعُدِيُّ: حقوق بازنشستگی.
الرَّاتِبُ الثَّابِتُ: حقوق ثابت.
الرَّاتِبُ الشَّهْرِيُّ: حقوق ماهانه.
الرَّاتِبُ المُقَرَّرُ: حقوق مقرر / مستمری ثابت.
الرَّاتِبُ: حقوق.
رَاجَ العَمَلُ: كار رواج پيدا كرد.
رَاجَتِ البِضَاعَةُ: كالا رواج پيدا كرد.
رَاجَتِ السُّوقُ: بازار رونق پيدا كرد.
الرَّاجِلُ: پياده.

رَاجِمَةُ الصَّوارِيخِ: کاتیوشا.

رَاح: رفت.

رَاحَةُ الحُلْقُومِ: مسقطی (نام یک شیرینی است که از نشاسته و شکر ساخته می‌شود).

رَاحَةُ الحَيَاةِ: آسایش زندگی / راحتی زندگی/ رفاه زندگی.

رَاحَةُ المُشَغِّلِ: راحتی کاربر (کامپیوتر).

رَاحَةُ اليَدِ: کف دست.

الرَّاحِلُ: فقید / مرحوم / از دست رفته.

رَادِيَاتِيرُ: رادیاتور.

رَادِيكَالِيَّةُ: رادیکالیسم.

رَأْسُ الجَبَلِ: نوک کوه / قلّه‌ی کوه .

رَأْسُ الخَيْطِ: سر نخ.

رَأْسُ الخَيْمَةِ: نام یکی از امارت‌های امارات متحده‌ی عربی.

رَأْسُ الدَّوْلَةِ: رئیس دولت / نخست وزیر / رئیس جمهور.

رَأْسُ الرَّجَاءِ الصَّالِحُ: دماغه‌ی امید نیک.

رأْسُ الرِّسَالَةِ: عنوان پیام / تیتر نامه.

رَأْسُ السَّنَةِ: سرِ سال / سال نو.

رَأْسُ الصَّفْحَةِ: سرِ صفحه.

رَأْسُ العُرَفَاءِ: سر گروهبان.

رَأْسُ المَالِ الأَجْنَبِيُّ: سرمایه‌ی بیگانه.

رَأْسُ المَالِ البَشَرِيُّ: سرمایه‌ی انسانی.

رَأْسُ المَالِ الفِكْرِيُّ: سرمایه‌ی فکری.

رَأْسُ المَالِ: سرمایه.

الرَّأْسُ المُدَبِّرُ: مغز متفکر.

رَأْسُ النَّبْعِ: سرچشمه.

رَأْسُ دَبُّوسِ الإِبْرَةِ: ته سنجاق.

رَأْسُ مَالٍ إِبْتِدَائِيٌّ: سرمایه‌ی اولیه.

رَأْسُ مَالٍ اِجْتِمَاعِيٌّ: سرمایه‌ی اجتماعی.

رَأْسُ مَالِ الشَّرِكَةِ: سرمایه‌ی شرکت.

رَأْسُ مَالِ المُسْتَهْلِكِ: سرمایه‌ی به‌کار گرفته شده.

رَأْسُ مَالٍ ثَابِتٍ: سرمایه‌ی ثابت.

رَأْسُ مَالٍ مُجَمَّدٍ: سرمایه‌ی بلوکه شده.

رَأْسُ مالٍ مُرْبِح: سرمایه‌ی سودآور.
رَأْسُ مَالٍ مُشْتَرَكٍ: سرمایه‌ی مشترک.
رَأْسٌ مَقْطُوعٌ: سرِ قطع شده / سرِ بریده شده.
الرَّاسِخُ: ثابت قدم / استوار / پابرجا / مستحکم.
الرَّأْسُمَالِيُّ: سرمایه‌دار.
الرَّأْسُمَالِيَّةُ الحُكُومِيَّةُ: سرمایه داری دولتی.
الرَّأْسُمَالِيَّةِ: سرمایه داری.
الرَّاصِدُ الإِلِكْتُرونِيُّ الذَّكِيُّ: ردیاب هوشمند الکترونیکی.
الرَّاصِدُ الذَّكِيُّ: ردیاب هوشمند.
الرَّاصِدُ: دیده‌بان.
رَاضٍ عَنْ نَفْسِهِ: از خود راضی.
رَاضِياً أو كَارِهاً: خواهی نخواهی.
رَاعِي الإِبِلِ: شتر چران.
رَاعِي البَقَرِ: گاو چران.
رَاعِي العِبَادِ: نگهبان بندگان / پادشاه .
رَافِعُ الأَثْقالِ: وزنه بردار.
الرَّافِعَةُ: بالابر / لیفتراک / جک / دیلم / اهرم.

رَافَقَتْكُمَ السَّلَامَةُ: به سلامت / سفر به‌خیر.
الرَّاكِبُ، ج: الرُّكْبَانُ: سوار.
رَاكِباً: سواره.
رَاكِبُ الأَمْواجِ: موج سوار.
رَاكِبُ الدَّرَّاجَةِ: دوچرخه سوار.
رَاكِضاً رَاكِضاً: دوان دوان.
الرَّالِيُ الإقْلِيمِيُّ: رالی منطقه‌ای.
الرَّالِيُ الدُّوَلِيُّ: رالی بین‌المللی.
الرَّالِيُ الوَطَنِيُّ: رالی ملی.
الرَّالِيُ: مسابقه اتومبیلرانی.
رَامِي الحِجَارَةِ: سنگ انداز / پرتاب کننده‌ی سنگ.
رَامِي الرُّمْحِ: پرتاب کننده‌ی نیزه.
رَامِي السِّهَامِ: تیرانداز.
الرَّامِي: تیرانداز / شلیک کننده.
رَاوَغَ: دریپ زد (فوتبال).
الرَّأْيُ السَّدِيدُ: نظر محکم / دیدگاه متین.
الرَّأْيُ العَامُ العَالَمِيُّ: افکار عمومی جهان.
الرَّأْيُ العَامُ: افکار عمومی.
الرَّأْيُ المُخَالِفُ: نظر مخالف.

الرَّأيُ المُعَاكِسُ: دیدگاه مخالف.
الرَّأيُ النَّافِذُ: نظر محکم و متین.
رَأيٌ حَكِيمٌ: فِکر عاقلانه.
الرَّايَةُ البَيْضَاءُ: پرچم سفید (علامت آتش بس یا تسلیم شدن).
رَايَةُ التَّوْحِيدِ: پرچم توحید.
رَايَةُ الحَقِّ: پرچم حق.
الرَّايَةُ الخَفَّاقَةُ: پرچمِ برافراشته .
رَايَةُ العَدَالَةِ: پرچم عدالت.
رَايَةُ النِّضَالِ: پرچم مبارزه.
رَأى رَأيَ العَين: به چشم سر دید.
رَائِحَةُ التَّدْخِينِ: بوی سیگار.
رَائِحَةُ الفَمِ الكَرِيهَةُ: بوی بد دهان.
الرَّائِحَةُ الكَرِيهَةُ: بوی بد.
رَائِحةُ المَوْتِ: بوی مرگ.
رَائِحَةٌ زَكِيَّةٌ: بوی خوش.
رَائِحَةٌ طَيِّبَةٌ: بوی خوش.
رَائِحَةٌ مُثِيرَةٌ: بوی تحریک کننده.
الرَّائِدُ البَحْرِيُّ: ناخدا سوم.
رَائِدُ الفَضَاءِ: فضانورد.
الرَّائِدُ: جلودار / پیشاهنگ / سرگُرد / پیشگام/ پیشرو.
الرَّائِعُ: زیبا / دلپذیر.

رَآهُ بِأُمِّ عَينِهِ: با چشم سر او را دید.
رَبُّ الأُسْرَةِ: سرپرست خانواده.
رُبُّ البَنَدُورَةِ: رب گوجه فرنگی.
رَبُّ البَيْتِ: آقای خانه / صاحب‌خانه.
رَبُّ الدَّارِ: آقای خانه / صاحب‌خانه.
رَبُّ السَّرِيرِ: کودک.
رَبُّ العَائِلَةِ: سرپرست خانواده.
رَبُّ العَمَلِ: کارفرما / رئیس اداره.
رِبَاطُ البَنْطَلُونِ: بند شلوار / کمربند.
رِبَاطُ الحِذَاءِ: بند کفش.
رِبَاطُ الرَّقَبَةِ: دستمال گردن.
رِبَاطُ السَّاعَةِ: بند ساعت.
رِبَاطُ السِّرْوَالِ: بند شلوار.
الرِّبَاطُ: کراوات.
رِبَاطَةُ الجَأْشِ: خویشتنداری / صبوری.
رَبَّاعٌ: مشت زن / کشتی گیر / وزنه بردار.
رُبَاعِيُّ الأبْعَادِ: چهار بُعدی.
رُبَاعِيُّ الأَضْلَاعِ: چهار ضلعی.
رُبَاعِيُّ الأقْدَامِ: چهار پا.

رُبَاعِيُّ الأَوْجُهِ: چهار بعدی.
رُبَاعِيُّ التَفَاعِيلِ: چهار تفعیله‌ای (عروض).
رُبَاعِيُّ الزَّوَايَا وَالأَضْلَاعِ: چهار ضلعی (ریاضیات).
رُبَاعِيُّ السُّطُوحِ: چهار وجهی.
الرُّبَاعِيَّةُ: رباعی (شعر).
الرُّبَّانُ الآلِيُّ: هدایت کننده‌ی اتوماتیک / خلبان اتوماتیک.
رُبَّانُ السَّفِينَةِ: ناخدا.
رُبَّانُ الطَّائِرَةِ: خلبان.
رَبَّةُ البَيْتِ: کدبانو / خانم خانه دار.
رَبَّةُ الدَّارِ: خانم خانه/ کدبانوی منزل.
رَبَّةُ المَنْزِلِ: خانم خانه / کدبانوی خانه.
الرِّبحُ الصَّافِيُّ: سود خالص.
الرِّبحُ المَصْرِفِيُّ: سود بانکی.
الرِّبحُ: پیروزی / سود.
رَبْطُ الجُرْحِ: بستن زخم / پانسمان زخم.
رَبْطُ الحِذَامِ: بستن کمربند.
رَبْطٌ ذِهْنِيٌّ: ارتباط ذهنی.
رَبْطَةُ السَّاقِ: ساق بند.
رَبْطَةُ العُنُقِ: گردن بند / کراوات.
الرَّبْطَةُ: روسری / کراوات.
الرُّبْعُ النِّهَائِيُّ: یک چهارم نهایی (بازی).
الرَّبْعُ: تاختن(اسب سواری).
رَبُّنا يُعَوِّضُ عَلَيْكَ: خدا به تو عوض دهد.
الرَّبْوَةُ: تپه.
الرُّبُوعُ: مناطق / چهار گوشه.
رَبِيعُ الأَوَّلِ: ربیع الأول / ماه سوم قمری.
رَبِيعُ الآخِرِ: ربیع الثانی / ماه چهارم قمری.
رَبِيعُ الثَّانِي: ربیع الثانی / ماه چهارم قمری.
الرَّبِيعُ: بهار.
الرُّتْبَةُ العَسْكَرِيَّةُ: درجه‌ی نظامی.
رَتْلٌ خَامِسٌ: ستون پنجم.
رَتْلٌ عَسْكَرِيٌّ: ستون نظامی.
رَثُّ الهَيْئَةِ: ژولیده.
رَثَى لَهُ أو لِحَالِهِ: به حالش گریه کرد.
الرَّجَاءُ المُحَافَظَةُ عَلَى النَّظَافَةِ: لطفاً نظافت را رعایت کنید.

رَجَاءً أَنْزِلُ فِي هَـذَا الجَانِـبِ: لطفـاً همین بغل پیاده می‌شوم.

رَجَاءَ جَارُودِي: روژه گارودی(متفکر فرانسوی).

الرَّجَاءُ عَدَمُ الوقُـوُفِ: لطفـاً توقـف نفرمائید.

الرَّجَاءُ: امید است / لطفاً.

رَجَـاءً: لطفـاً / اگـه مـی‌شـه / خواهشمند است.

رَجَاحَـةُ العَقْـلِ: حُسـن تـدبیر / نیک‌اندیشی.

رِجَالُ الأَحادِيثِ: حـدیث شناسـان / مردان نامی کـه دربـاره‌ی حـدیث و اخبار وروایات، تحقیقات و تتبعات نموده‌اند و در ایـن زمینـه آگـاهی و بصیرت کامل دارند.

رِجَالُ الإِعْلَامِ: اصحاب رسانه.

رِجَالُ الأَعْمَالِ: کارفرمایان / تاجران / بازرگانان .

رِجَـالُ الأَمْـنِ العَـامِ: مـأمورین شهربانی.

رِجَالُ الإِنْقَاذِ: امـدادگران / مـأموران نجات.

رِجَالُ الشُّرْطَةِ: نیروهای پلیس.

رِجَالُ الفِكْرِ: اندیشمندان / متفکران / صاحب نظران.

رِجَـالُ المَطَـافِئِ: آتـش‌نشـان‌هـا / مأموران آتش نشانی.

رِجَالُ المِظَلَّاتِ: چتربازها / مـردانِ چترباز.

رِجَالِيَّةٌ: مردانه .

الرَّجْبِيُّ: راگبی (بازی) .

رَجَّةُ القَلْبِ: لرزش قلب / تپش قلب.

رُجْز، رِجْز: بُت پرستی.

رَجَعَ أَدْرَاجَهُ: نا امید بازگشت.

رَجَّـعَ الصَّـدَى: صـدا داد / صـدا را منعکس نمود.

رَجَـعَ بِخُفَّـيْ حُنَـيْنٍ: دسـت از پـا درازتر برگشت/ دست خالی برگشت / نا امید برگشت.

رَجَعَ عَلَى عَقْبِهِ: نـا امیـد بازگشـت / مأیوس شد.

رَجَعَ عَنْ أَوفِي كَلَامِهِ: از سـخن خـود پشیمان شد.

الرَّجْعِـيُّ: واپـس‌گـرا / متحجّـر / ارتجاعی / کهنه‌پرست .

الرَّجْعِيَّةُ: واپس‌گرایی / عقب ماندگی / کهنه‌پرستی.
رَجُلُ الإِسْعَافِ: بهیار/ مأمور اورژانس.
رَجُلُ الإِطْفَاءِ: آتش‌نشان/ مأمور آتش‌نشانی.
رَجُلُ الأَعْمَالِ: بازرگان / تاجر / کارفرما.
الرَّجُلُ الأَوَّلِيَّةُ: مرد نخستین / آدم نخستین.
الرَّجُلُ الآلِيُّ: آدم آهنی.
رِجْلُ البَابِ: پاشنه‌ی در .
رَجُلُ البَرْلَمَانِ: نماینده‌ی پارلمان.
الرَّجُلُ الثَّاني في تَنْظِيمِ القَاعِدَةِ: مرد شماره‌ی دو در سازمان القاعده.
رَجُلُ الثَّلْجِ: آدم برفی.
رَجُلُ الخَطِّ: خط نگهدار (فوتبال).
الرَّجُلُ الدَّمَوِيُّ: مرد خون آشام / خون ریز.
رَجُلُ الدُّمْيَةِ: آدمک.
رَجُلُ الدِّينِ: آخوند / مُلّا / روحانی / کشیش.
الرَّجُلُ السَّافِلُ: آدم پست / آدم فرومایه.
رَجُلُ الشَّارِعِ: شهروند عادی.
رَجُلُ العِصَابَةِ: پارتیزان.
رَجُلُ الفَضَاءِ: فضا نورد.
رَجُلُ المَطَافِئِ: آتش‌نشان.
رَجُلٌ أَمْثَلُ: مرد نمونه.
رَجُلٌ ثَوْرِيٌّ: مرد انقلابی.
رَجُلٌ حَدِيدِيٌّ: مرد آهنین/ مبارز.
رَجُلٌ رِجْعِيٌّ: مرد واپس‌گرا.
رَجُلُ سِيَاسَةٍ: سیاستمدار.
رَجُلٌ سِيَاسِيٌّ: مرد سیاستمدار / سیاستمدار.
رَجُلٌ طَيِّبٌ: مرد خوب / نیک مرد.
رَجُلٌ عَجُوزٌ: پیر مرد.
رَجُلٌ عِمْلَاقٌ: اَبَر مرد / مرد بسیار بزرگوار.
رَجُلٌ فَحْلٌ: مرد قوی.
رَجُلٌ مُحْصَنٌ: مردی که ازدواج کرده است.
رَجُلٌ مُضْحِكٌ: مرد خنده‌دار.
رَجُلٌ مَنْبُوذٌ: انسان طرد شده / آدم رانده شده.
رَجَمَ بِالْغَيْبِ: از خود چیزی گفت / بی‌دلیل و بدون اطلاع مطلبی را عنوان کرد.

رَجْمٌ بِالغَيْبِ: از خود چیزی گفتن.
رَجَمَ: ناسزا گفت / فحش داد / بد و بیراه گفت .
الرُّجُوعُ إِلَى الوَرَاءِ: بازگشت به عقب / پسروی.
الرُّجُولَةُ: مردانگی.
الرَّجِيمُ: ملعون / بی‌بهره از رحمت خدا / رانده شده.
رَحَابَةُ الصَّدْرِ: سعه‌ی صدر / سینه‌ی گشاد.
الرَّحَّالَةُ: جهانگرد / سیاح / سفرنامه نویس.
رَحْبُ البَاعِ أَوِ الذِّرَاعِ: دست باز / توانمند.
رَحْبُ الصَّدْرِ: دارای سعه‌ی صدر.
رَحَّبَ بِفُلَانٍ: خوش آمد گفت به فلانی.
رَحْبَةُ السَّيَّارَةِ: گاراژ ماشین/ پارکینگ ماشین.
رَحَلَ عَنِ الدُّنْيَا: از دنیا رفت / فوت کرد.
رَحَلَ: به سفر رفت / دور شد.
الرَّحَلاتُ التَّمْهِيدِيَّةُ: پروازهای مقدماتی.
رَحَلاتُ الطَّيَرَانِ الدَّاخِلِيَّةُ: پروازهای داخلی.
الرَّحَلاتُ الفَضَائِيَّةُ: سفرهای فضایی.
رِحْلَةٌ إِغَاثِيَّةٌ: پرواز کمک‌رسانی.
رِحْلَةُ العَمَلِ: سفر کاری.
رِحْلَةٌ بَحْرِيَّةٌ: سفر دریایی.
رِحْلَةٌ جَوِّيَّةٌ: پرواز هوایی.
رِحْلَةٌ حَوْلَ الأَرْضِ: گردش به دور زمین.
رِحْلَةٌ حَوْلَ العَالَمِ: سفر به دور دنیا.
رِحْلَةٌ سَعِيدَةٌ: سفر به‌خیر / سفر خوبی داشته باشی / سفر خوش.
رِحْلَةٌ فَضَائِيَّةٌ: سفر فضایی.
رِحْلَةٌ مُتْعِبَةٌ: سفر خسته کننده.
رِحْلَةٌ مُمْتِعَةٌ: سفر خوش و دلچسب.
رِحْلَةٌ مُوَفَّقَةٌ: سفر به‌خیر / سفر خوش / سفر خوبی را داشته باشید.
الرِّحْلَةُ: سفر .

الرَّحَلَةُ: مسافران / جهانگردان.
رَحِمَ اللّٰهُ والِدَيْکَ: خداوند پدر و مادرت را بیامرزد.
الرَّحَى: آسیاب.
الرَّحِيقُ: شراب بهشتی / عصاره.
الرَّخَاءُ: رفاه/ فراخی در روزی و زندگی.
الرُّخَامُ: سنگ تزیینی / سنگ مرمر.
رُخْصَةُ الاِسْتِيرَادِ: مجوّز واردات.
رُخْصَةُ الإقَامَةِ: مجوز اقامت.
رُخْصَةُ السَّوْقِ: گواهینامه‌ی رانندگی.
رُخْصَةُ الشَّحْنِ: بارنامه.
رُخْصَةُ الصَّيْدِ: مجوّز شکار.
رُخْصَةُ القِيادَةِ: گواهینامه‌ی رانندگی.
الرُّخْصَةُ: اجازه / اذن / مرخصی.
الرَّخَوِيَّاتُ: نرم تنان.
رَخِيُّ البَالِ: آسوده خاطر / بی‌خیال.
الرَّخِيصُ: ارزان قیمت / کم‌بها.
رَخِيمُ الصَّوْتِ: خوش صدا / خوش نوا.
رَدُّ الاِعْتِدَاءِ: پاسخ به تجاوز.
الرَّدُّ الحَازِمُ: پاسخ قاطع.
رَدُّ السَّلامِ: جواب دادن سلام.
رَدُّ الصَّدْرِ عَلَى العَجُزِ: تکرار کلمه‌ی آخر بیت در اول بیت بعد.
رَدُّ العَجُزِ عَلَى الصَّدرِ: تکرار کلمه‌ی اول مصراع اول در آخر مصراع دوم.
رَدُّ الفِعْلِ الإيجَابِيُّ: واکنش مثبت / عکس العمل مثبت.
رَدُّ الفِعْلِ السَّلْبِيُّ: واکنش منفی / عکس العمل منفی.
رَدُّ الفِعْلِ العَنِيفُ: واکنش شدید / عکس العمل شدید.
رَدُّ الفِعْلِ المَبْنِيُّ عَلَى العَواطِفِ: عکس العمل احساسی / واکنش احساسی.
رَدُّ الفِعْلِ المُنَاسِبُ: واکنش مناسب / عکس العمل مناسب.
رَدُّ الفِعْلِ غَيْرُ السَّوِيِّ: واکنش نامناسب / عکس‌العمل نامناسب.
رَدُّ الفِعْلِ في غَيْرِ مَحَلِّهِ: واکنش نابه‌جا / عکس‌العمل نابه‌جا.
رَدُّ الفِعْلِ: عکس‌العمل / واکنش.
رَدٌّ بِالْمِثْلِ: مقابله به مثل.

رَدٌّ بِالمِثْلِ: مقابله به مثل کرد.

رَدٌّ رَسْمِيٌّ: جواب رسمی / پاسخ رسمی.

رَدٌّ صَغِيرٌ: پاسخ کوتاه / جواب کوتاه.

رَدُّ فِعْلٍ طَبِيعِيَّةٍ: عکس العمل طبیعی / واکنش طبیعی

رَدُّ فِعْلٍ هُجُومِيٌّ: عکس العمل تهاجمی / واکنش تهاجمی.

رَدٌّ قَاطِعٌ: جواب قاطع / پاسخ قاطع.

الرَّدُّ مَعَ اقتِبَاسٍ: پاسخ دادن به یك دیدگاه همراه با نقل قول در فروم (انجمن).

رَدٌّ مُفْحِمٌ: جواب دندان شکن / پاسخ دندان شکن.

الرَّدُّ: پاسخ / جواب.

رَدّاً عَلَى[...]: در پاسخ به[...].

رِدَاءُ المَطَرِ: بارانی.

رِدَاءٌ مَنْزِلِيٌّ: لباس خانگی.

رِدَّةُ الاِعْتِبَارِ: اعادهی حیثیت / اعادهی آبرو.

رَدِّدُوا هُتَافَاتٍ: شعارهایی را سر دادند.

رَدْمَک: شابک / شمارهی استاندارد بین‌المللی کتاب.

رُدُودُ الأَفْعَالِ: واکنش‌ها / عکس‌العمل‌ها.

رُدُودُ الفِعْلِ الدَّوْلِيَّةُ: عکس‌العمل‌های جهانی / واکنش‌های جهانی.

رُدُودُ الفِعْلِ العَنِيفَةُ: واکنش‌های تند / عکس‌العمل‌های تند.

الرَّدْهَةُ الجِرَاحِيَّةُ: بخش جراحی.

الرَّدْهَةُ: تالار / سالن / بخش.

الرَّذَاذُ: باران ملایم / نم نم باران.

رُزٌّ بِالْحَلِيبِ: شیر برنج.

رُزٌّ بِالمَرَقِ: چلو خورشت.

رُزٌّ مَعَ كَبَابٍ: چلو کباب.

رُزٌّ ومَرَقٌ: چلو خورشت.

الرَّزَّاز: برنج کوب / برنج فروش.

الرَّزَّازِيُّ: برنج کوبی / برنج فروشی / دکان برنج فروش.

رَزَايَا الدَّهْرِ: مصائب روزگار.

رُزْمَةُ الوَرَقِ: بسته‌ی کاغذ.
الرُّزْمَةُ: بسته / کیسه / کیف / قاب / قسمت / دسته.
رِسَالَةٌ إخبارِيَّةٌ: خبرنامه.
رِسَالَةٌ إعْلَامِيَّةٌ: رسالت رسانه‌ای.
رِسَالَةُ الثَّوْرَةِ: پیام انقلاب / رسالت انقلاب.
رِسَالَةُ الدَّعْوَةِ: دعوتنامه.
رِسَالَةُ الدِّكْتُورَاه: پایان نامه‌ی دکترا / رساله‌ی دکترا.
رِسَالَةُ المَاجِيسْتِير: پایان نامه‌ی فوق لیسانس.
رِسَالَةٌ جَدِيدَةٌ: پیام جدید / رسالت جدید.
رِسَالَةٌ خَطِّيَّةٌ: نامه‌ی دست نویس.
رِسَالَةٌ رَمْزِيَّةٌ: پیام رمزی.
رِسَالَةٌ سَامِيَةٌ: پیام والا.
رِسَالَةٌ سِرِّيَةٌ: نامه‌ی محرمانه.
رِسَالَةٌ شَفَرِيَّةٌ: پیام رمزی.
رِسَالَةٌ شَفَوِيَّةٌ: پیام شفاهی.
رِسَالَةٌ صَوْتِيَّةٌ: پیام صوتی.
رِسَالَةٌ غرامِيَّةٌ: نامه‌ی عاشقانه.
رِسَالَةٌ فَوْرِيَّةٌ: پیام فوری.
رِسَالَةٌ قَصِيرَةٌ: پیامک.
رِسَالَةٌ فَارِغَةٌ: پیامک بدون متن.
رِسَالَةٌ مُسَجَّلَةٌ: نامه‌ی سفارشی.
رِسَالَةٌ مَفْتُوحَةٌ: نامه‌ی سرگشاده.
رِسَالَةٌ نَصِّيَّةٌ: پیام کوتاه.
رِسَالَةٌ هَاتِفِيَّةٌ: پیام تلفنی.
رَسَّامُ الخَرائِطِ: نقشه کش.
رَسَّامُ الرُّسُومِ المُتَحَرِّكَةِ: پویا نما / کاریکاتوریست.
رَسَّامٌ صَوْتِيٌّ: آوا نگار.
رَسَّامٌ صُورِيٌّ: تصویر نگار.
رَسَّامٌ فِكْرِيٌّ: اندیشه نگار.
رَسَّامٌ كَارِيكاتُورِيٌّ: کاریکاتوریست.
الرَّسَّامُ: نقاش.
الرَّسَائِلُ الإلِكْتُرونِيَّةُ: ایمیل‌ها / نامه‌های الکترونیکی.
الرَّسَائِلُ المُرْسَلَةُ: پیام‌های ارسال شده.
الرَّسَائِلُ النَّصِّيَّةُ: پیام‌های کوتاه / پیامك‌ها.
رَسَبَ: ردّ شد / رفوزه شد.
رَسَتِ السَّفِينَةُ: کشتی لنگر انداخت.

رَسَّخَ أَقْدامَهُ: جای پایش را محکم گرداند.
رُسْغُ القَدَمِ: مچ پا.
رُسْغُ اليَدِ: مچ دست.
الرَّسْمُ البَيانِيُّ: نمودار.
الرَّسْمُ التَّوضِيحِيُّ: نمودار توضیحی.
الرَّسْمُ المَائِيُّ: نقاشی آبرنگ.
رَسْمٌ بِالأَلْوانِ الزَّيْتِيَّةِ: نقاشی با رنگ روغنی.
رَسْمٌ شَمْسِيٌّ أو فُوتُوغْرَافِيٌّ: عکس.
رَسْمٌ صَوْتِيٌّ: آوا نگاری.
رَسْمٌ مَائِيٌّ: نقاشی آبرنگ.
رَسْمٌ مُتَحَرِّكٌ: انیمیشن / کارتون / نقاشی متحرک.
الرَّسْمُ: نقاشی.
رُسِمَتْ بُنُودُهُ: بندهای آن مشخّص شده است.
رَسَنُ الفَرَسِ: افسار اسب.
رَسُولُ المَنَايَا: پیک اجل / قاصد مرگ.
رُسُومُ الإِنْتَاجِ: تعرفه‌ی تولید.
الرُّسُومُ التَّصْوِيرِيَّةُ: نمودار تصویری.
الرُّسُومُ التَّعْلِيمِيَّةُ: شهریه‌ی تحصیلی.
الرُّسُومُ الجُمْرُكِيَّةُ: تعرفه‌ی گمرکی.
الرُّسُومُ الدِّراسِيَّةُ: شهریه‌ی تحصیلی.
الرُّسُومُ المُتَحَرِّكَةُ: فیلم کارتون / انیمیشن.
الرُّسُومُ عَلَى البَضَائِعِ: عوارض کالا.
رُسُومٌ هَزْلِيَّةٌ: تصاویر مضحک و خنده‌آور.
الرُّسُومَاتُ الرَّمْلِيَّةُ: نقاشی‌های شنی.
رُسُومَاتُ الكُهُوفِ: نقاشی‌های روی دیوار غار.
الرُّسُومِيَّاتُ: گرافیک.
رَشٌّ صِنَاعِيٌّ: اسپری.
رَشَّ عَلَيْهِ المَاءَ: آب بر آن پاشید.
الرَّشَّاشُ الثَّقِيلُ: تیربار سنگین.
رَشّاشُ الحَمَّامِ: دوش حمام.

رَشَّاشُ السُّكَّرِ: شكر پاش.

رَشَّاشُ السُّمُومِ: سمپاش.

رَشَّاشُ الشَّعْرِ: اسپری مو.

الرَّشَّاشُ العَسْكَرِيُّ: مسلسل نظامی.

رَشَّاشُ المَاءِ: آب پاش.

رَشَّاشُ تَدْمِيرِ الطَّائِرَاتِ: ضد هوایی / مسلسل هوایی.

الرَّشَّاشُ: تیربار / مسلسل.

الرَّشَاقَةُ: خوش اندامی / خوش‌تیپی.

رَشَّحَ نَفْسَهُ: خود را کاندیدا کرد.

الرَّشْحُ: آب ریزش بینی.

رَشَقَ بِالْحِجَارَةِ: سنگ انداخت / سنگ پرتاب نمود.

رَشِيقُ القِوَامِ: خوش اندام / شیک / خوش قیافه / خوش هیکل / قد بلند.

الرَّشِيقُ: خوش اندام / خوش تیپ.

رَصُّ الحُرُوفِ: حروف‌چینی.

رَصُّ الصُّفُوفِ: اتحاد / به هم نزدیک کردن صف‌ها.

الرَّصَّاصُ المَصْبُوبُ: باران گلوله (اسم عملیات تجاوزکارانه‌ی رژیم صهیونیستی علیه غزه در عملیات بیست و دو روزه).

الرَّصَّاصُ المَطَّاطِيُّ: گلوله‌ی پلاستیکی / گلوله‌ی مشقی.

رَصَّاصٌ حَيٌّ: گلوله‌ی جنگی.

رَصَاصَةُ الرَّحْمَةِ: تیر خلاص.

الرَّصَاصَةُ: فشنگ / گلوله.

رَصَّافُ الحُرُوفِ: حروف چین.

رَصِيدُ الحِسَابِ: باقیمانده‌ی حساب.

رَصِيدٌ مَصْرِفِيٌّ: اعتبار بانکی.

الرَّصِيدُ: امتیاز.

رَصِيفُ الشَّارِعِ: پیاده‌رو.

الرَّصِيفُ الصَّخْرِيُّ: پیادمرو سنگفرش.

رَصِيفُ المَرْسَى: اسکله‌ی بندر.

رَصِيفُ المِينَاءِ: اسکله‌ی بندر.

الرَّصِيفُ: پیاده‌رو.

الرِّضَا الشَّعْبِيُّ: رضایت مردمی/ تأیید مردمی.

الرِّضَاعُ: شیر خواری.

رَضَّاعَةٌ: پستانک.

رَضَخَ أَخِيراً: در نهایت تسلیم گردید.

رَضَخَ رَأْسُهُ بِالصَّخْرَةِ: سرش به سنگ خورد.

رَضَخَ لِطَلَبِهِ: به درخواست وی تن داد.

رَضَخَ: تسلیم شد / تن در داد.

رَضَخَ الرَّئِيسُ [...] لِضُغُوطٍ دَوْلِيَّةٍ: رئیس جمهور در برابر فشارهای بین‌المللی تسلیم شد.

الرُّضُوخُ لِلدُّسْتُورِ: تن دادن به قانون/ تسلیم شدن در برابر قانون.

الرُّضُوخُ لِلْقَانُونِ: تسلیم شدن در برابر قانون / گردن نهادن به قانون .

الرُّضُوخُ: تسلیم شدن / تن دادن / راضی شدن / رضایت دادن / موافقت کردن/ گردن نهادن.

الرَّضِيعُ: شیرخوار.

رَطْبٌ ويَابِسٌ: تر و خشک.

رُطُوبَةٌ نِسْبِيَّةٌ: رطوبت نسبی.

رُعَاثٌ: گوشواره.

الرُّعَاعُ: اراذل / طبقات پست مردم / اوباش.

الرُّعَافُ: خون دماغ / خون ریزی بینی.

الرَّعَايَا: شهروندان / اَتباع.

رِعَايَةٌ إِجْتِمَاعِيَّةٌ: رفاه اجتماعی.

رِعَايَةُ الأَيْتَامِ: سرپرستی اَیتام.

رِعَايَةُ الحَيَوانِ: دامپروری.

رِعَايَةُ الحَيَواناتِ المُؤَالَفَةِ: مراقبت از جانوران دست آموز.

رِعَايَةُ الطِّفْلِ: نگهداری از کودک / پرورش کودک.

رِعَايَةُ المَصَالِحِ: حفظ منافع.

رِعَايَةٌ تِجَارِيَّةٌ: حمایت تجاری.

رِعَايَةٌ صِحِّيَّةٌ: مراقبت‌های بهداشتی.

رِعَايَةٌ في المَرَاعِي الحُرَّةِ: دامپروری در چراگاهای آزاد.

رِعَايَةٌ مَحْجُوزَةٌ: دامپروری کنترل شده / دامپروری حساب شده.

رِعَايَةٌ مُوَسَّعَةٌ: دامپروری گسترده / دامپروری در مقیاس بزرگ.

الرِّعَايَةُ: مراقبت / نگهداری / محافظت / حمایت / سرپرستی.

رَعْيُ الحَمَامِ: کبوتر بازی.

الرَّعِيَّةُ: رَعیّت / شهروند.

رَعِيلُ الخَيْلِ: رمیدن اسب.

الرَّعِيلُ: گروه / نسل.

رَعَىٰ النُّجُومِ: شب را نخوابید / بیدار ماند / مراقبت نمود.

رُغَاءٌ: صدای ماده شتر.

رَغَادَةُ العَيْشِ: آسایش زندگی.

رَغِبَ عَنْهُ: روی برگرداند از او.

رَغِبَ فِيهِ: متمایل شد به او.

رَغَباتُ الزَّبَائِنِ: درخواست‌های متقاضیان / تقاضاهای مشتریان.

الرُغْطَةُ: سکسکه.

رَغْمَ أَنْفِهِ: به کوری چشم او / علی رغم میل باطنی او.

رَغْماً عَنْ أَنْفِهِ: علی رغم میل باطنی او / به کوری چشم او.

رَغْوَةُ الصَّابُونِ: کف صابون.

الرَّغِيفُ: قرص نان / گرده نان.

رَفُّ العَيْنِ: پرش چشم / پریدن چشم.

رَفُّ القَلْبِ: تپیدن قلب .

الرُّفَاتُ: استخوان‌های بر جای مانده از مُرده / جسد / جنازه.

رِفَاقُ السُّوءِ: دوستان بد.

رِفَاهِيَّةٌ اِجْتِمَاعِيَّةٌ: رفاه اجتماعی.

رِفَاهِيَّةٌ عَامَّةٌ: رفاه عمومی.

رَفَّتِ العَيْنُ: چشم پرش کرد.

الرَّفْرَافُ: مرغ ماهیخوار.

رَفْرَفَ العَلَمُ: پرچم به اهتزاز در آمد.

رَفْرَفَ: بال و پر زد / به اهتزاز درآمد.

رَفَسَ: جفتک زد.

الرَّفْسَةُ: جفتک.

الرَّفْشُ: بیلچه / خاک انداز.

رَفَضَ: رد کرد / نپذیرفت.

رَفَعَ أَسْعَارَ الخُبْزِ: قیمت نان را بالا برد.

رَفْعُ الأَثْقَالِ: وزنه برداری .

رَفْعُ الأَسْعَارِ: بالا بردن قیمت‌ها.

رَفْعُ التَّوَتُّرِ: تشنج زدایی.

رَفْعُ الحِصَارِ: شکستن محاصره / برداشتن محاصره.

رَفْعُ الحِصَانَةِ الدِّبْلُومَاسِيَّةِ: رفع مصونیت دیپلماتیک.

رَفْعُ الرَّوَاتِبِ: بالا بردن دستمزدها / بالا بردن حقوق / افزایش حقوق.

رَفْعُ السِّتَارِ: پرده برداری.

رَفْعُ العُقُوبَاتِ الدَّوْلِيَّةِ: برداشتن تحریم‌های بین‌المللی.

رَفْعُ الكُلْفَةِ: بالا بردن هزینه‌ها.
رَفْـعُ المَعْنَوِيّـاتِ: بـالا بـردن روحیه / تقویت روحیه.
رَفَعَ حَاجِبَيْهِ: ابروانش را بالا برد.
رَفْـعُ حَالَـةِ الطَّـوارِيِ: لغـو حالـت فوق‌العاده.
رَفْعُ حَظْرِ التَّجْوَالِ: برداشتن حکوت نظامی / برداشتن ممنوعیت عبـور و مرور.
رَفْعُ رَايَةِ العِصْيَانِ: برافراشتن پرچم شورش.
رَفَعَ رَصِيدَهُ: امتیازاتش را بالا بُرد.
رَفْـعُ شِـعَارَاتٍ ثَوْرِيَّـةٍ: سـر دادن شعارهای انقلابی.
رَفَـعَ شَـكْواهُ إلَـى المَحْكَمَـةِ: شکایتش را به دادگاه برد.
رَفَعَ صَوْتَ المِذْياعِ: صدای رادیو را بالا برد.
رَفَعَ صَوْتَهُ: صدایش را بالا برد.
رَفَـعَ عَلَمـاً أو رَايَـةً: پـرچم را بـالا برد.
رَفْـعُ مُسْـتَوَى حَيَـاةِ العُمَّـالِ: بـالا بردن سطح زندگی کارگران.

رَفَعَ يَدَهُ (أو يَدَيْـهِ)عن[...]:دسـت از[...] برداشت.
رَفَعَ(أو قَدَّمَ) تَقْرِيراً: گزارش داد.
الرَّفْعُ: بلند کردن / بالا بردن.
رَفْعَةُ الخَطْفِ: حرکت یـک ضـرب (وزنه‌برداری).
رَفْعَةُ النَّتْرِ: حرکـت دو ضـرب(وزنه برداری).
رَفَعْتَ رَأْسي: سر بلندم کردی / سرم را بلند نمودی.
رَفِيعُ القَدْرِ: بلند مرتبه / والا مقام.
رَفِيعُ المُسْتَوَى: بلند پایه/ والا مقام.
رَفِيعُ الهِمَّةِ: بلند همت.
الرَّقابَةُ الأَخْلَاقِيَّةُ: نظارت اخلاقی.
الرَّقابَـةُ الإسْتِصْـوَابِيَّةُ: نظـارت استصوابی.
رَقَابَةُ الإنْتَاجِ: کنترل تولید.
رَقَابَـةُ الانتخابـات: نظـارت بـر انتخابات.
رَقَابَةُ الجَوْدَةِ:کنترل کیفیت.
الرَّقابَةُ الحُكُومِيَّةُ: نظارت دولتی.
الرَّقابَةُ الدَّاخِلِيَّةُ: نظارت داخلی.
الرَّقابَةُ الدَائِمَةُ: نظارت دایمی.

الرِّقَابَةُ الدِّينِيَّةُ: نظارت دینی.
الرِّقَابَةُ الذَّاتِيَّةُ: خود سانسوری.
الرِّقَابَةُ السِّيَاسِيَّةُ: نظارت سیاسی.
الرِّقَابَةُ الشَّرْعِيَّةُ: نظارت قانونی.
الرِّقَابَةُ العَسْكَرِيَّةُ: نظارت نظامی.
رَقَابَةُ المَطْبُوعَاتِ: سانسور مطبوعات / نظارت بر مطبوعات.
رَقَابَةُ الوِلَادَاتِ: کنترل موالید/ نظارت بر زاد و ولد.
الرِّقَابَةُ اليَوْمِيَّةُ: نظارت روزانه.
الرِّقَابَةُ عَلَى الإِعْلَامِ: نظارت بر رسانه‌ها.
الرِّقَابَةُ: کنترل / نظارت / سانسور.
رَقَّاصُ السَّاعَةِ: پاندول ساعت.
رَقَاقَاتٌ خَشَبِيَّةٌ: تراشه‌های چوب.
رَقَاقَةُ الثَّلْجِ: برف دانه.
رَقَائِقُ البَطَاطَا: خلال سیب زمینی.
رَقَائِقُ إِلِكْتُرُونِيَّةٌ مُتَنَاهِيَةُ الصِّغَرِ: ریز تراشه‌های الکترونیکی.
رَقَائِقُ إِلِكْتُرُونِيَّةٌ: تراشه‌های الکترونی.
رَقْصٌ شَعْبِيٌّ: رقص محلی.
رَقَّصَ: به رقص درآورد.
رَقْصَةُ المَطَرِ: رقص باران.
رَقْمُ البَيْتِ: پلاک خانه / پلاک منزل.
رَقْمُ التَّسْجِيلِ: شماره‌ی ثبت.
رَقْمُ التَّسَلْسُلِ: شماره‌ی سریال.
رَقْمُ الحِسَابِ المَصْرِفِيِّ: شماره‌ی حساب بانکی.
رَقْمُ الدَّارِ: شماره‌ی منزل / پلاک.
الرَّقْمُ الدَّوْلِيُّ لِمُوَاصَفَاتِ الكُتُبِ: شابک / شماره‌ی استاندارد بین‌المللی کتاب.
رَقْمُ السِّجِلِّ التِّجَارِيِّ: شماره‌ی ثبت تجاری.
رَقْمُ السَّيَّارَةِ: شماره‌ی ماشین.
الرَّقْمُ الطُّلَّابِيُّ: شماره‌ی دانشجویی.
رَقْمُ اللَّوْحَةِ: شماره‌ی پلاک (ماشین).
رَقْمُ المُحَرِّكِ: شماره‌ی موتور (ماشین).
رَقْمُ الهَاتِفِ: شماره‌ی تلفن.
رَقْمُ الهَيْكَلِ: شماره‌ی شاسی (ماشین).

رَقْمٌ قِيَاسِيٌّ عَالَمِيٌّ: رکورد جهانی.
رَقْمٌ قِيَاسِيٌّ: رکورد.
رَقْمٌ مُتَسَلْسِلٌ: شماره‌ی سریال.
الرُّقُودُ فِي المُسْتَشْفَى: بستری شدن در بیمارستان.
الرَّقِّيُّ: هندوانه.
رَقِيقٌ أَبْيَضُ: آرد سفید.
رَقِيقُ الجَانِبِ: خوش برخورد.
رَقِيقُ الحِسِّ: با عاطفه.
رَقِيقُ الشُّعُورِ: حسّاس / نازك نارنجی.
رَقِيقُ الفُؤَادِ: دل نازک/ نازک دل.
رَقِيقُ القَلْبِ: دل نازک / نرم دل.
رَقِيقُ القَوَامِ: نازک اندام / لاغر / باربی.
رُكَّابُ السَّيَّارَةِ: سرنشینان ماشین.
رُكَّابُ الطَّائِرَةِ: سرنشینان هواپیما.
الرُّكَّابُ: سوار کاران / سرنشینان.
الرَّكَّاضُ: دونده.
رَكَائِزُ الدَّوْلَةِ: پایه‌های حکومت.
رَكْضُ المَوَانِعِ: دوِ با مانع.
الرَّكْضُ: دویدن / مسابقه‌ی دو ومیدانی.
الرَّكْلُ: لگد زدن / تکل زدن / اردنگ.
رَكَلَاتُ التَّرْجِيحِ: ضربات پنالتی.
رَكْلَةُ التَّرْجِيحِ: ضربه‌ی پنالتی.
رَكْلَةُ الجَزَاءِ: ضربه‌ی پنالتی.
رَكْلَةُ المَرْمَى: ضربه‌ی پنالتی / ضربه‌ی دروازه.
رَكْلَةٌ حُرَّةٌ: ضربه‌ی آزاد.
رَكَنَ السَّيَّارَةَ: ماشین را پارک کرد.
رَكَنَ: تمایل پیدا کرد به[...] / مایل شد به [...] / متمایل به شد [...].
رُكُوبُ الأَمْوَاجِ: موج سواری.
رُكُوبُ الخَيْلِ: اسب سواری.
رُكُوبُ الدَّرَّاجَةِ النَّارِيَّةِ: موتور سواری.
رُكُوبُ الدَّرَّاجَةِ الهَوَائِيَّةِ: دوچرخه سواری.
رُكُوبُ العَرَبَةِ: درشکه سواری.
رُكُوبُ المَعَاصِي: انجام دادن گناه / ارتکاب گناه.
رَكَّعَهُ: به زانو در آورد او را.
رُكُوبُ الأَخْطَارِ: ریسک کردن / مخاطره کردن.

رُكُوبُ الأَلْوَاحِ الشِّرَاعِيَّةِ: موج سواری.

رُكُوبُ البَحْرِ: دریانوردی.

رُكُوبُ الدَّابَّةِ: سوار شدن بر چهار پا.

رُكُوبُ الزَّوَارِقِ: قایق سواری.

رُكُوبُ السَّفِينَةِ: کشتی سواری.

رُكُوبُ الفَوَاحِشِ: انجام دادن کارهای فاحشه.

الرَّكُوضُ: تیزرو / چابک / تیزتك.

رَكَنَ إِلَيْهِ: تمایل پیدا کرد به او / اعتماد نمود به وی.

الرَّمَادُ البُرْكَانِيُّ: خاکستر آتشفشانی.

الرَّمَادُ المُتَطَايِرُ: خاکستر برخاسته.

الرَّمَادُ: خاکستر.

رَمادِيُّ اللَّوْنِ: خاکستری رنگ .

رَمادِيٌّ غَامِقٌ: خاکستری سیر.

رَمادِيٌّ فَاتِحٌ: خاکستری روشن.

الرَّمادِيُّ: خاکستری.

الرِّمالُ المُتَحَرِّكَةُ: شن‌های روان.

الرِّمالُ المُحْرِقَةُ: شن‌های سوزان.

رُمَّانَةُ البُنْدُقِيَّةِ: نارنجک تفنگی.

رُمَّانَةٌ يَدَوِيَّةٌ: نارنجک دستی.

رُمَّانِيَّةٌ: نارنجک.

الرِّمَايَةُ بِالسِّهَامِ: تیراندازی.

الرِّمَايَةُ بِالْقَوْسِ: تیراندازی با کمان.

الرِّمَايَةُ بِبُنْدُقِيَّةِ الهَوَاءِ: تیراندازی باتفنگ بادی.

الرِّمَايَةُ: تیراندازی.

رَمَدُ العَيْنِ: چشم درد.

الرَّمْزُ البَرِيدِيُّ: کدپستی.

رَمْزُ السَّلَامِ: سنبل آشتی / نماد صلح.

رَمْزُ بِين: پین / رمز Pin.

الرَّمْزِيُّ: سمبلیک.

الرَّمْزِيَّةُ: سمبلیسم.

الرَّمَصُ: چرک چشم / عفونت چشم.

الرَّمْضَاءُ: گرمای سوزان.

الرَّمَقُ الأَخِيرُ: آخرین نفس / نفس آخر.

رَمْلُ المَثَانَةِ: سنگ مثانه.

رَمْلٌ نَاعِمٌ: ماسه/ ماسه‌ی نرم.

الرُّمُوشُ: مژه‌ها.

الرَّمْيُ / الرِّمَايَةُ: تیراندازی کردن.

رَمْيُ الثِّقْلِ: پرتاب وزنه.
رَمْيُ الجِلَّةِ: پرتاب وزنه.
رَمْيُ الحَذْوَةِ: پرتاب دیسک.
رَمْيُ الحِرْبَةِ: پرتاب نیزه.
رَمْيُ الحَلَقَاتِ: پرتاب حلقه.
رَمْيُ الرُّمْحِ: پرتاب نیزه.
رَمْيُ القُرْصِ: پرتاب دیسک.
رَمْيُ الكُرَةِ الحَدِيدِيَّةِ: پرتاب گوی آهنین.
رَمْيُ الكُرَةِ: پرتاب گوی / پرتاب توپ.
رَمْيُ المِطْرَقَةِ: پرتاب چکش.
رَمْيٌ بِالبَنَادِقِ: شلیک تفنگ.
الرَّمْيُ في الهَوَاءِ: شلیک هوایی.
الرَّمْيُ: پرتاب/ شلیک.
رَمْيَةُ التَّمَاسِ: پرتاب اوت.
رَمْيَةٌ رُكْنِيَّةٌ: ضربه‌ی کرنر.
رَمْيةٌ مِنْ غَيْرِ رامٍ: شلیک کردن در تاریکی.
رَنَّ جَرَسُ البَابِ: زنگ درب به صدا درآمد.
رَنَّ صَدَاهُ: پژواک آن طنین‌انداز شد.
رَوَابِطُ أَخْبَارِيَّةٌ: سرویس‌های خبری.
رَوَابِطُ مُبَاشِرَةٌ: لینک‌های مستقیم.
الرَّوَابِطُ: پیوندها / لینک‌ها.
الرَّوَابِيُ الصَّدَفِيَّةُ: تپه‌های مرواریدی.
رَوَاتِبُ العُمَّالِ الشَّهْرِيَّةُ: حقوق ماهیانه‌ی کارگران.
رُوَّادُ التَّآخِي: پیشگامان برادری و اخوّت.
رُوَّادُ الفَضَاءِ: فضانوردان.
رُوَّادُ المَقْهَى: مشتریان قهوه‌خانه.
رَواسِبُ الإسْتِعْمَارِ: پس‌مانده‌های استعمار / باقیمانده‌های استعمار.
رَواسِبُ العَهْدِ البَائِدِ: ته‌مانده‌های رژیم گذشته / پس مانده‌های رژیم سابق.
الرَّوَاضِعُ: دندان‌های شیری.
الرَّوَاغُ: دریپ زدن (فوتبال).
رِوَايةٌ بُولِيسِيَّةٌ: رمان پلیسی.
رِوَايةٌ غَرَامِيَّةٌ: داستان عاشقانه.
رِوَايةٌ قَصِيرَةٌ: داستان کوتاه / داستانک.
رِوَايةٌ مُحْزِنَةٌ: داستان تراژدیک.
رِوَايةٌ هَزْلِيَّةٌ: نمایشنامه‌ی کمدی.

الرِّوَايَةُ: رُمان.
رَوَائِعُ القُدَمَاءِ: آثار بزرگ پیشینیان.
الرِّوَائِيُّ: رمان‌نویس.
الرُّوتِينُ الإِدَارِيُّ: تشریفات اداری.
الرَّوْثُ: سرگین.
رَوَّجَ لِفِكْرَةِ[...]: برای اندیشه و تفکر [...] تبلیغ کرد.
رُوْحُ الأَثَرَةِ والأَنَانِيَّةِ: روحیه‌ی تکبر و خود بزرگ‌بینی / خوی خود بزرگ‌بینی و تکبر.
رُوْحُ الاِعْتِدَاءِ والعُدْوَانِ: خوی تجاوزکارانه / روحیه‌ی تجاوزکارانه.
رُوْحُ الاِعْتِدَاءِ: روحیه‌ی تجاوزگری / خوی خود بزرگ‌بینی.
رُوْحُ الأَمِينِ: جبرئیل / لقب حضرت جبرئیل.
رُوْحُ الاِنْتِهَازِيَّةِ: روحیه‌ی فرصت‌طلبی / خوی فرصت‌طلبی.
رُوْحُ التَّفَاهُمِ: روح تفاهم.
رُوْحُ الطَّاعَةِ والاِمْتِثَالِ: روحیه‌ی اطاعت فرمانبرداری.
رَوْحُ العِطْرِ: اسانس.
رُوْحُ القُدُسِ: جبرئیل / لقب حضرت جبرئیل.
رَوْحِ اللّٰهِ: رحمت خدا / لقب حضرت عیسی مسیح‌؈.
رُوْحُ المَعَانِي: کتاب تفسیری است ارجمند که نویسنده آن آلوسی می‌باشد.
رُوْحُ المُغَامَرَةِ: روحیه‌ی ماجراجویی / خوی ماجراجویی.
رُوْحُ النِّفَاقِ والجُبْنِ: روحیه‌ی ترس و نفاق/ خوی ترس و نفاق.
رُوْحُ الهَزِيمَةِ: روحیه‌ی شکست.
رُوحٌ رِيَاضِيَّةٌ: روحیه‌ی ورزشی.
الرُّوسُ: روس‌ها.
الرَّوْسَمُ: کلیشه‌ای.
رُوسيَا البَيْضَاءُ: روسیه‌ی سفید.
رَوْضَةُ الأَطْفَالِ: کودکستان.
رَوْضَةُ الشُّهَدَاءِ: گلزار شهدا.
رَوْضَةُ الوَرْدِ: گلستان / گلشن.
الرَّوْضَةُ: کودکستان.
رُوكْبِي: راکبی (ورزش).
رُومَا: رُم (پایتخت ایتالیا).

رُومَانتِيكِيَّةٌ: رومانتیک (شعر).
رُومَانسِيَّةٌ: رومانتیک (شعر).
رُومَنطِيقِيَّةٌ: رومانتیک (شعر).
رُوَيْداً رُوَيْداً: به‌تدریج / کم‌کم / اندک‌اندک.
رِهَابُ الأَجَانِبِ: بیگانه هراسی.
رِهَابُ الأَمَاكِنِ المُغْلَقَةِ: تنگناهراسی.
رِهَابُ الخَلَاءِ: هراس از مکان‌های باز / ترس از مکان‌های باز.
الرِّهَانُ: شرط‌بندی / گروبندی.
الرِّهَانَاتُ: امید بستن‌ها / وابستگی‌ها / شرط‌بندی‌ها.
الرَّهَائِنُ: گروگان‌ها.
الرَّهَائِنُ المُحْتَجَزُونَ: گروگان‌های بازداشت شده.
رَهْنَ إِشَارَتِكَ: امر بفرمایید / در خدمتم.
رَهْنَ التَّحْقِيقِ: در حال تحقیق.
رَهْنَ المُحَاكَمَةِ: در حال محاکمه.
الرَّهِيبُ: وحشتناک / هراسناک
الرَّهِينُ: گروگان.
رَأْسُ الحِرَابِ: سر نیزه.
رُؤُوسُ المَوْضُوعَاتِ: رؤوس مطالب / مطالب اساسی.
الرُّؤُوسُ النَّوَوِيَّةُ: کلاهک‌های هسته‌ای.
الرُّؤْيَةُ الأَمَرِيكِيَّةُ تِجَاهَ التَّطَوُّرَاتِ الأَخِيرَةِ: دیدگاه آمریکا نسبت به تحولات اخیر.
الرُّؤْيَةُ الشَّفَّافَةُ: دیدگاه واضح و روشن / نگرش شفاف .
الرُّؤْيَةُ الصَّائِبَةُ: دیدگاه صحیح.
الرُّؤْيَةُ النَّقْدِيَّةُ: دیدگاه انتقادی / نگرش انتقادی.
الرُّؤْيَةُ الوَاقِعِيَّةُ: دیگاه واقع‌گرایانه / نگرش واقع‌بینانه.
الرُّؤْيَةُ الشَّامِلَةُ: دیدِ وسیع و فراگیر.
رُؤْيَةُ عَيْنٍ: دیدن با چشم.
رُؤْيَةٌ مُسْتَقْبَلِيَّةٌ: آینده نگری.
رُؤْيَةٌ مُحَافِظَةٌ: دیدگاه محافظه کارانه.
رِيَاحُ البَطْنِ: باد شکم / نفخ.
الرِّيَاحُ العَاتِيَةُ: بادهای سرکش / بادهای زوزه کشان.
الرِّيَاحُ العَاصِفَةُ: بادهای طوفان‌زا.

الرِّيَاحُ المَوْسِمِيَّةُ: بادهای موسمی.
الرِّيَاشُ: سرمایه / اموال / لباس‌های فاخر.
رِيَاضُ الأَطْفَالِ: مهد کودک / کودکستان.
الرِّيَاضَاتُ المَائِيَّةُ: ورزش‌های آبی.
الرِّيَاضَاتُ التُّرَاثِيَّةُ: ورزش‌های باستانی.
الرِّيَاضَاتُ التَّقْلِيدِيَّةُ القَدِيمَةُ: ورزش‌های سنتی کهن.
رِيَاضَةُ المَشْي: ورزش پیاده‌روی.
رِيَاضَةُ اليَخْوتِ: ورزش قایق سواری.
الرِّيَاضَةُ: ورزش.
الرِّيَاضِيُّ: ورزشی / ورزشکار.
الرِّيَاضِيَّاتُ: ریاضیات / حساب.
رَيْبُ المَنُونِ: مصائب روزگار / پیشامدهای ناگوار.
رَيْثَمَا: تا زمانی که.
رِيجِيم: رژیم غذایی.
رِيحُ الجَنَّةِ: بوی بهشت.
رِيحُ الجَنُوبِ: باد جنوب.
رِيحُ الحُرِّيَّةِ: هوای آزادی / بوی آزادی / شمیم آزادی.
رِيحُ الشُّمَالِ: باد شمال.
رِيحُ الصَّبَا: باد صبا.
رِيحُ المِسْكِ: بوی مسک.
رِيحٌ بَارِدَةٌ: باد خنک / باد سرد.
رِيحٌ حَارَّةٌ: باد گرم.
رِيحٌ عَاتِيَةٌ: باد سرکش.
رِيحٌ عَاصِفَةٌ: باد طوفانی.
رِيحٌ لَيِّنَةٌ: باد نرم / باد آرام/ نسیم.
رِيحٌ مُدَمِّرَةٌ: باد ویرانگر.
رِيحُ يُوسُفَ: بوی یوسف.
رِيخْتِر: ریشتر (درجه‌ی اندازه گیری زلزله).
الرِّيشُ: توپ بدمینتون.
رِيشَةُ الرَّسَّامِ: قلمِ نقاش / قلم موی نقاش.
الرِّيشَةُ الطَّائِرَةُ: بدمینتون.
رِيشَةٌ فِي مَهَبِّ الرِّيحِ: پَری در گذر باد.
الرِّيشَةُ: قلم مو.
رَيعَانُ الشَّبَابِ: آغاز جوانی / عنفوان جوانی.
رِيفِيٌّ: ییلاقی / روستایی.

الرِّيقُ: آب دهان.

رِيُودِي جَانِيرُو: ريودو ژانيرو (پايتخت برزيل).

رِئَاسَةُ الجُمْهُورِيَّةِ: رياست جمهوری.

الرِّئَاسَةُ الدَّوْرِيَّةُ لِلْجَمْعِيَّةِ العَامَّةِ لِلأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: رياست دوره‌ای مجمع عمومی سازمان ملل متحد.

رِئَاسَةُ الوُزَرَاءِ: نخست وزيری.

رَئِيسُ اتِّحَادِ كُرَةِ القَدَمِ: رئيس فدراسيون فوتبال.

رَئِيسُ الأَرْكَانِ العَامَّةِ: رئيس ستاد كل / فرمانده‌ی كل قوا.

رَئِيسُ الأَسَاقِفَةِ: سر أسقف.

رَئِيسُ الأَطِبَّاءِ: مهتر پزشكان / سرپزشكان / مقدّم اطباء (عنوان رسمی پزشكان درباری خلفای بغداد).

رَئِيسُ البِسَاطِ: رئيس تشك (كُشتی).

رَئِيسُ البَلَدِيَّةِ: شهردار.

رَئِيسُ التَّحْرِيرِ: سردبير.

رَئِيسُ التَّشْرِيفَاتِ: رئيس تشريفات.

رَئِيسُ الجَامِعَةِ: رئيس دانشگاه.

رَئِيسُ الجَلْسَةِ: رئيس جلسه.

رَئِيسُ الجُمْهُورِيَّةِ: رئيس جمهور.

رَئِيسُ الحَلَبَةِ: رئيس تشك.

رَئِيسُ الدِّيوَانِ: رئيس دفتر.

رَئِيسُ الرُّقَبَاءِ: سرگروهبان / سرجوخه / استوار.

رَئِيسُ السُّلْطَةِ القَضَائِيَّةِ: رئيس قوه‌ی قضائيه.

رَئِيسُ الشُّرْطَةِ: رئيس پليس.

رَئِيسُ الشَّرَفِ: رئيس افتخاری.

رَئِيسُ العُرَفَاءِ: استوار دوم.

رَئِيسُ العُلُومِ: سَرِ دانش‌ها / مُقدَّم دانش‌ها (بر علم منطق اطلاق شود، و آن دانش را «آلة العلوم» و«ميزان العلوم» نيز می‌خوانند).

رَئِيسُ العُمَّالِ: سركاركر.

رَئِيسُ العَمَلِ: صاحب كار.

رَئِيسُ القَبِيلَةِ أو العَشِيرَةِ: رئيس قبيله.

رَئِيسُ الكُتَّابِ: رئيس كاتبان / سردسته‌ی نویسندگان / مهتر منشیان.

رَئِيسُ اللَّجْنَةِ: رئیس کمیته.

الرَّئِيسُ المُتَصَرِّفُ: رئیس بلا منازع.

رَئِيسُ المَجْلِسِ: رئیس مجلس.

رَئِيسُ المَحْكَمَةِ العَامَّةِ: رئیس کل دادگستری.

رَئِيسُ المَحكَمَةِ العُليَا: رئیس دیوان عالی کشور.

رَئِيسُ المَحْكَمَةِ: رئیس دادگاه .

الرَّئِيسُ المَخْلُوعُ: رئیس جمهورِ برکنار شده.

رَئِيسُ النِّقَابَةِ: رئیس اتحادیه.

رَئِيسُ الوُزَرَاءِ: نخست وزیر.

رَئِيسُ الوَكَالَةِ الدَّوْلِيَّةِ لِلطَّاقَةِ الذَّرِّيَّةِ: رئیس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی.

رَئِيسُ دَائِرَةِ المُفَاوَضَاتِ فِي السُّلطَةِ الفِلسطِينِيَّةِ: رئیس بخش گفتگوهای حکومت خود گردانِ فلسطینی.

رَئِيسٌ فَخْرِيٌّ: رئیس افتخاری.

رَئِيسُ اللَّجْنَةِ العَسْكَرِيَّةِ: رئیس کمیته‌ی نظامی.

رَئِيسُ مَجْلِسِ الأَعْيَانِ: رئیس مجلس سنا.

رَئِيسُ مَجْلِسِ النُّوَّابِ: رئیس مجلس / رئیس پارلمان.

رَئِيسُ مُؤَسَّسَةِ الدَّوْرِيِّ المُمْتَازِ: رئیس سازمان لیگ برتر.

ز

زَاحَمْتُکَ کَثِيراً: خیلی مزاحم شما شدم.
زَاحَمْتُكُمْ: زحمت دادم / مزاحم شدم.
زَادَ الأَمْرُ صُعُوبَةً: کار سخت‌تر شده است / قضیه بیخ پیدا کرده است.
زَادُ الطَّرِيقِ: توشه‌ی راه.
زَادَ الطِّينَ بِلَّةً: آتش بیار معرکه شد / بنزین روی آتش ریخت.
زادَ الطِّينُ بِلَّةً: دعوا بیخ پیدا کرد / اوضاع قاراش میش شد.
زَادَ اللّٰهُ البَرَكَةَ: خدا برکت دهد.
زَادَ المَرَضُ حِدَّةً: بیماری تشدید یافت.
زَادٌ قَلِيلٌ: توشه‌ی اندک / آذوقه‌ی کم.
زَارَهُ فِي مَكْتَبِ عَمَلِهِ: در دفتر کارش با او دیدار نمود.
زَاغِرِبُ: زاگرب(پایتخت کرواسی).
الزَّاوِيَةُ الحَرِجَةُ: زاویه‌ی تنگ.
الزَّاوِيَةُ الصَّعْبَةُ: زاویه‌ی بسته.
الزَّاوِيَةُ القَائِمَةُ: زاویه‌ی قائمه.
الزَّاوِيَةُ المُنْفَرِجَةُ: زاویه‌ی منفرجه.
الزَّاهِرُ: درخشان / شکوفا.
زَائِدٌ عَنِ الحَدِّ: بیش از حد / بیش از اندازه.
زَائِدَةُ الأَعْوَرِ: آپاندیس.
زَائِدَةٌ أَنْفِيَّةٌ: انحراف بینی.
زَائِدَةٌ جِلْدِيَّةٌ: زگیل / جوش.
زَائِدَةٌ دُودِيَّةٌ: آپاندیس / روده‌ی کور.
الزَّائِرُ الأَبْيَضُ: مهمان سفید(برف).
الزَّائِرُ: بازدید کننده / مهمان .

الزَّبَّالُ: رفتگر / سفور / نظافت‌چی / کارگر شهرداری.
زَبَدُ البَحْرِ: کف دریا.
زُبْدَةٌ صِنَاعِيَّةٌ: کره‌ی مصنوعی.
الزُّبْدَةُ: کره.
الزُّبُونُ ج: الزَّبَائِنُ: مشتری / ارباب رجوع.
الزَّبِيبُ: کشمش.
زُجَاجُ السَّيَّارَةِ: شیشه‌ی ماشین.
زُجَاجُ السِّيكُورِيتِ: شیشه‌ی سیکوریت.
زُجَاجٌ لَبَنِيٌّ: شیشه‌ی شیری / شیشه‌ی مات.
زُجَاجَةٌ ضِدُّ الرَّصَاصِ: شیشه‌ی ضد گلوله.
زُجَاجَةٌ وَاقِيَةٌ لِلرَّصَاصِ: شیشه‌ی ضد گلوله.
زَجَّجَ الحَوَاجِبَ: ابرو باریک نمود.
الزَّحْفُ الإِسْلَامِيُّ: گسترش اسلام‌گرایی.
الزَّحْفُ: لشکری عظیم که به سمت دشمن روانه می‌شود.
الزَّحْلَقَةُ: اسکی.
زَحْمَةُ السَّيْرِ: ترافیک.
زَخَارِفُ الدُّنْيَا: تجملات دنیا / زرق و برق دنیا.
الزَّخْمُ: حجم / انبوه.
زِرُّ المِصْبَاحِ: کلید لامپ.
زِرُّ أَمْرٍ: دکمه‌ی استارت / کلید استارت (کامپیوتر).
زُرْ غِبّاً تَزْدَدْ حُبّاً: دیر به دیر به دیگران سر بزن تا محبت شما زیاد شود.
زِرٌّ كَهْرُبَائِيٌّ: کلید برق.
الزِّرُّ: کلید / دکمه.
زِرَاعَةُ الأَشْجَارِ: درخت کاری.
زِرَاعَةُ الأَعْضَاءِ: پیوند اعضا.
زِرَاعَةُ الأَنْسِجَةِ: پیوند بافت .
زِراعَةُ الخُضَرِ: جالیز کاری.
زِرَاعَةُ القَرْنِيَّةِ: پیوند قرنیه.
زِرَاعَةُ الكُلَى: پیوند کلیه.
زِرَاعَةٌ جَافَّةٌ: زراعت دیمی.
زِراعَةٌ مَائِيَّةٌ: زراعت آبی.
زِرَاعَةٌ مُتَطَوِّرَةٌ: کشاورزی مدرنیزه / زراعت پیشرفته.

زَرَافاتٍ وَ وُحْداناً: دسته‌جمعی و تکی.
زَرْعُ الاِبْتِسَامَةِ عَلَى الشَّفَةِ: کاشتن خنده بر لب.
زَرْعُ الأَرْضِ: شخم زدن زمین / به زیر کشت درآوردن زمین.
زَرْعُ الأَلْغَامِ: کاشتن مین / مین‌گذاری.
زَرْعُ البُوَيْضَةِ: کاشت تخمک (پزشکی).
زَرْعُ الشُّبْهَةِ: ایجاد شبهه.
زَرْعُ الشَّعْرِ: کاشت مو.
زَرْعُ العُضْوِ: پیوند عضو.
زَرْعُ الفِتْنَةِ: ایجاد فتنه.
زَرْعُ القَلْبِ: پیوند قلب.
زَرْعُ القُنْبُلَةِ فِي السَّيَّارَةِ: جاسازی بمب در ماشین / بمب‌گذاری در ماشین.
زَرْعُ النِّفَاقِ بَيْنَ النَّاسِ: ایجاد نفاق در میان مردم.
زَرْعُ اليَأْسِ فِي [...]: پاشیدن تخم یأس در[...] / ناامید کردن / مأیوس نمودن.
زَرَعُوا فَأَكَلْنَا وَنَزْرَعُ فَيَأْكُلُونَ: دیگران کاشتند و ما خوردیم، و ما می‌کاریم تا دیگران بخورند.
زَعْزَعَةُ الاِسْتِقْرَارِ: به خطر انداختن آرامش / بر هم زدن امنیت و آرامش.
زُعَمَاءُ العَرَبِ: رهبران عرب.
زُعَمَاءُ الفِتْنَةِ: رهبران فتنه.
زُعَمَاءُ رُوحِيُّونَ: رهبران معنوی.
الزَّعِيمُ الدِّينِيُّ: رهبر دینی.
الزَّعِيمُ الرُّوحِيُّ: رهبر معنوی.
الزَّعِيمُ المُتَشَدِّدُ: رهبر تندرو.
زَعِيمُ المُتَمَرِّدِينَ: فرمانده‌ی شورشیان / رهبر شورشیان.
زَعِيمُ المُعَارَضَةِ: رهبر اپوزسیون.
الزَّعِيمُ المَعْنَوِيُّ: رهبر معنوی.
الزَّعِيمُ: پیشوا / رهبر / فرمانده.
الزَّغْرَدَةُ: هورا کشیدن / هلهله‌ی شادی سر دادن.
الزَّفَّةُ: بدرقه کردن.
الزَّفِيرُ: آه / بازدم.
زُقَاقٌ مَسْدُودٌ: کوچه‌ی بن‌بست.
الزَّقْزَقَةُ: صدای گنجشک.

زَكِيُّ الرَّائِحَةِ: خوش بو / دارای بوی خوش.
زَلَّاجَةُ الاِنْحِدَارِ: اسکی در شیب تند و پرتگاه.
زَلَّةُ القَدَمِ: لغزش پا / سُرخوردن پا.
زَلَّةُ القَلَمِ: لغزش قلم.
زَلَّةُ اللِّسَانِ: توپوق / خطای زبانی / لغزش زبان/ سوتی دادن.
الزَّلِيجُ: سرامیک.
الزَّلِيقَةُ: شلیل.
الزِّمَارُ: صدای شترمرغ.
زِمَامُ المُبَادَرَةِ: ابتکار عمل.
زَمجَرَ الرِّيحُ: باد زوزه کشید.
الزَّمْجَرَةُ: صدای کفتار / زوزه کشیدن کفتار.
الزُّمْرَةُ الإِرْهَابِيَّةُ: گروه تروریستی.
زُمْرَةُ المُنَافِقِينَ: گروهک منافقین.
الزُّمْرَةُ: گروهک / گروه / باند.
زُمْرَةُ الدَّمِ: گروه خون.
زَمَنُ الحَرْبِ: زمان جنگ.
زَمَنُ السُّلْطَةِ: دوره‌ی سلطه‌گری.
زَمَنُ الصِّبَا: دوران کودکی.
الزَّمَنُ المُتَبَقِّي: زمان باقیمانده.
الزَّمْهَرِيرُ: سرمای شدید.
زَمِيلُ الجَامِعَةِ: دوست دانشگاهی.
زَمِيلُ الدِّرَاسَةِ: دوست مدرسه / یار دبستانی.
زَمِيلُ السِّلَاحِ: همرزم جنگ.
زَمِيلُ الصَّفِّ: دوست مدرسه / یار دبستانی.
زَمِيلُ العَمَلِ: همکار.
زَمِيلُ المَدْرَسَةِ: یار دبستانی / همکلاسی.
الزُّنْبُرَک: فنر.
الزِّنْزَانَةُ المُنْفَرِدَةُ: زندان تک‌سلولی / سلول انفرادی / زندان انفرادی.
الزَّوَاجُ الإِلِكْتُرُونِيُّ: ازدواج اینترنتی.
الزَّوَاجُ الرَّسْمِيُّ: ازدواج رسمی / ازدواج قانونی.
الزَّوَاجُ السِّرِّيُّ: ازدواج پنهانی.
الزَّوَاجُ الشَّرْعِيُّ: ازدواج قانونی.
زِوَاجُ الشِّغَارِ: زن به زن(در این نوع ازدواج، یکی دخترش را به عقد دیگری در می‌آورد به شرط اینکه او هم دخترش را به عقد او درآوَرَد).

الزَّوَاجُ القَسْرِيُّ: ازدواج اجباری.
الزَّوَاجُ المُبَكِّرُ: ازدواج زود هنگام / ازدواج زود رس.
زِوَاجُ المُتْعَةِ: ازدواج صیغه‌ای / ازدواج موقّت.
زِوَاجُ المَصْلَحَةِ: ازدواج مصلحتی.
الزَّوَاجُ المُؤَقَّتُ: ازدواج موقت / متعه / ازدواج صیغه‌ای.
الزَّوَاجُ النَّاجِحُ: ازدواج موفق.
الزَّوَاجُ بِاثْنَتَيْنِ: دو همسری / داشتن دو زن.
الزَّوَاجُ عَلَى الضَّرِّ: ازدواج دو همسری / آوردن هوو.
الزَّوَاحِفُ الرَّهِيبَةُ: خزندگان ترسناک.
الزَّوَاحِفُ: خزندگان.
الزَّوَارِقُ السَّرِيعَةُ: قایق‌های تندرو.
الزَّوَارِقُ العَسْكَرِيَّةُ: قایق‌های نظامی.
الزَّوَارِقُ القَاذِفَةُ: قایق‌های توپدار.
زَوَارِقُ النُّزْهَةِ: قایق‌های تفریحی.
زَوَالُ الدُّنْيَا: از بین رفتن دنیا / نابودی دنیا.

زَوْبَعَةٌ رَعْدِيَّةٌ: طوفانِ همراه با آذرخش.
الزَّوْبَعَةُ: گردباد / طوفان.
زَوْجُ الاِبْنَةِ: داماد / شوهر دختر.
زَوْجُ الأُمِّ: شوهرِ مادر / ناپدری.
زَوْجَةُ الأَبِ: همسر پدر / زن بابا.
الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ: همسر شایسته.
زَوَّدَ السَّيَّارَةَ بِالْوَقُودِ: ماشین را پر از بنزین نمود.
زَوَّدَ: مجهّز کرد.
زَوَّدَهُ بِالْمَعْلُومَاتِ: معلوماتی را در اختیار او گذاشت.
زَوْرَقُ التَّجْدِيفِ: قایق پارویی.
زَوْرَقُ الصَّوَارِيخِ: قایق موشک انداز.
الزَّوْرَقُ المُدَرَّعُ: قایق توپدار زرهی / ناوچه‌ی توپدار.
زَوْرَقُ النَّجَاةِ: قایق نجات.
زَوْرَقٌ بِالمُحَرِّكِ: قایق موتوری.
زَوْرَقٌ بُخَارِيٌّ: قایق بخاری.
زَوْرَقٌ سَرِيعٌ: قایق تندرو.
زَوْرَقٌ شِرَاعِيٌّ: قایق بادبانی.
زَوْرَقُ صَيْدٍ: قایق ماهیگیری.

زَوْرَقٌ هَوائِيٌّ: قایق بادی.
الزَّوْرَقُ: قایق.
زُهَاءَ مِائَةِ أَلْفِ مُشَجِّعٍ: حدود صد هزار تماشاچی / نزدیکِ صد هزار تماشاچی.
الزُّهَاءُ: به طور تقریب / تقریباً / حدوداً / در حدود / نزدیک به / قریب به.
زَهْرُ الطَّاوِلَةِ: گل روی میز.
زَهْرُ النَّرْدِ: گل روی میز.
زَهْرَةُ الرَّبِيعِ: گل پامچال.
زَهْرَةُ السَّلْبُوتِ: گل لادن.
زَهْرَةُ العُمْرِ: آغاز جوانی.
زَهْرَةُ النَّجْمَةِ: گل ستاره.
الزَّهْرِيَّةُ: گلدان.
زِيٌّ إِسْلامِيٌّ: پوشش اسلامی / حجاب اسلامی.
زِيٌّ تَقْلِيدِيٌّ: لباس سنّتی.
زِيٌّ عَسْكَرِيٌّ: یونیفرم نظامی / لباس نظامی.
زِيٌّ مَدْرَسِيٌّ: پوشش مدرسه / لباس مدرسه.
زِيَادَةُ الأَسْعَارِ: بالا رفتن قیمت‌ها.
زِيَادَةُ حَجْمِ الدُّيُونِ الخَارِجِيَّةِ: افزایش حجم بدهی‌های خارجی.
الزِّيارَةُ التأرِيخِيَّةُ: سفر تاریخی / دیدار تاریخی.
زِيارَةُ المُنْشَآتِ النَّوَوِيَّةِ: بازدید از تأسیسات هسته‌ای.
زِيارَةٌ خَاصَّةٌ: دیدار ویژه / سفر ویژه.
زِيارَةٌ خَاطِفَةٌ: دیدار ناگهانی / سفر سریع.
زِيارَةٌ رَسْمِيَّةٌ: دیدار رسمی / سفر رسمی.
زِيارَةٌ غَيْرُ مُتَوَقَّعَةٌ: سفر غیرمنتظره / دیدار سر زده / دیدار ناگهانی.
زِيارَةٌ قَادِمَةٌ: دیدار آینده / سفر آینده.
زِيارَةٌ لَمْ يُعلَنْ عَنْهَا: دیدار اعلام نشده / سفر اعلام نشده.
زِيارَةٌ مُفَاجِئَةٌ: دیدار غیرمنتظره / سفر غیر منتظره.
زِيارَةٌ مَكُوكِيَّةٌ: دیدار دوره‌ای / سفر دوره‌ای.
زِيارَةٌ وِدَاعِيَّةٌ: دیدار خداحافظی / سفر خداحافظی.

زِيارَةٌ وُدِّيَّةٌ: دیدار دوستانه.
الزِّيارَةُ: سفر / دیدار.
زَيْتُ التَّدْفِئَةِ: نفت کوره.
زَيْتُ التَّشْحِيمِ: گریس.
زَيْتُ الخِرْوَعِ: روغن گرچک.
زَيْتُ الذُّرَةِ: روغن ذرّت.
زَيْتُ الزَّيْتُونِ: روغن زیتون.
زَيْتُ السِّمْسِمِ: روغن کنجد.
زَيْتُ السَّمَكِ: روغن ماهی.
زَيْتُ الطَّهْوِ: روغن آشپزی.
زَيْتُ الكَابِحَةِ: روغن ترمز.
زَيْتُ المُحَرِّكِ: روغن موتور .
الزَّيْتُ النَّبَاتِيُّ: روغن نباتی / روغن گیاهی.
زَيْتُ النَّخِيلِ: روغن خرما.
زَيْتُ الوَقُودِ: روغن گرچک فیول.
زَيْتٌ حَيوانِيٌّ: روغن حیوانی.
زَيْتٌ سَائِلٌ: روغن مایع.
زَيْتُ عَبَّادِ الشَّمْسِ: روغن آفتابگردان.
زَيْتُ كَبِدِ القُدِّ: روغن ماهی.
زَيْتٌ كُحُولِيٌّ: نفت کوره.
زَيْتٌ لِلقَلْيِ: روغن سرخ کردن.
زَيْتٌ مَعْدَنِيٌّ: وازلین.
زِيجُ البَنَّاءِ: تراز بنا / شاقول.
زِيرُ النِّسَاءِ: زنباره / زن بساز / عشقباز.
زِيزُ الحَصَادِ: جیرجیرک مزارع گندم.
زَيَّفَ الوَثِيقَةَ: سند را جعل کرد.
زَيَّنَ بِالأَضْوَاءِ: چراغانی کرد.
الزِّئْبَقُ: جیوه.
الزَّئِيرُ: صدای شیر.

س

سَاءَتِ العَلَاقَاتُ: روابط تیره شد.
السَّابِحُ: شناگر.
السَّابِحُ، ج: السَّابِحَاتُ: اسب بادپا.
سَأَبْذُلُ جُهْدِي: تلاش خواهم کرد.
سَابِقٌ لأَوانِهِ: قبل از موعد / پیش از فرا رسیدن وقت.
السَّابِقُ: قبلی / صفحه‌ی قبلی.
السَّاتِرُ التُّرابِيُّ: خاکریز.
سَاحَاتُ الشِّعْرِ والفَنِّ: میادین شعر و هنر / محافل شعر و هنر.
السَّاحَاتُ العَامَّةُ: اماکن عمومی / محافل عمومی.
سَاحِبُ الذَّيْلِ: دامن کش / دامن کشان.
سَاحِبُ الطَّلَقَةِ: فشنگ کَش (در تفنگ).
السَّاحَةُ الإعْلَامِيَّةُ: صحنه‌ی روزنامه‌نگاری / صحنه‌ی رسانه‌ای / عرصه‌ی روزنامه‌نگاری / عرصه‌ی رسانه‌ای.
سَاحَةُ الإقْلَاعِ: باند پرواز.
السَّاحَةُ الإقْلِيمِيَّةُ: صحنه‌ی منطقه‌ای / عرصه‌ی منطقه‌ای.
سَاحَةُ الأَلْعَابِ: میدان ورزش / محفل ورزشی.
سَاحَةُ الثَّوْرَةِ: میدان انقلاب.
سَاحَةُ الجَامِعَةِ: حیاط دانشگاه.
سَاحَةُ الحُرِّيَّةِ: میدان آزادی.
السَّاحَةُ الدَّوْلِيَّةُ: صحنه‌ی بین‌المللی / عرصه‌ی جهانی.
السَّاحَةُ الرِّيَاضِيَّةُ: صحنه‌ی ورزشی / عرصه‌ی ورزشی.
السَّاحَةُ السِّيَاسِيَّةُ: صحنه‌ی سیاسی / عرصه‌ی سیاسی.

سَاحَةُ الشُّهَداءِ: میدان شهدا / فلکه‌ی شهدا.
السَّاحَةُ العَرَبِيَّةُ: صحنه‌ی عربی / دنیای عرب / محافل عرب.
سَاحَةُ القِتَالِ: میدان جنگ/ میدان نبرد/ رزمگاه/ صحنه‌ی جنگ.
السَّاحَةُ المَحَلِّيَّةُ: صحنه‌ی منطقه‌ای / محافل منطقه‌ای.
سَاحَةُ المَدْرَسَةِ: حیاط مدرسه.
سَاحَةُ المَعْرَكَةِ: میدان جنگ / میدان رزم.
سَاحَةُ الوَغَى: میدان جنگ / میدان رزم.
السَّاحِرَةُ: زنِ فریبا / زنِ افسونگر / زنِ جادوگر.
السَّاخِرُ: مسخره کننده / استهزا کننده .
سَادَ المَدِينَةَ هُدُوءٌ: آرامش بر شهر حکمفرما شد.
سَادَتِي الأَفَاضِلُ: سروران بزرگوار.
السَّاذِجُ: آدم ساده / انسان ساده لوح / زودباور / ساده / بی‌پیرایه.
سَارَ عَلَى دَرْبِهِ: راه او را در پیش گرفت.
سَارِقُ الجَيْبِ: جیب بُر.
سَارْك: اتحادیه‌ی همکاری‌های منطقه‌ای جنوب آسیا.
سَارِيَةُ العَلَمِ: میله‌ی پرچم.
سَارِي المَفْعُولِ: قابل اجرا / معتبر / دارای اعتبار.
سَاسَةُ البِلَادِ: سیاستمداران کشور.
السَّاسَةُ: سیاستمداران.
سَاعَاتٌ إِضَافِيَّةٌ: اضافه کار.
سَاعَاتُ العَمَلِ الإِضَافِيَّةُ: اضافه کار.
السَّاعَاتِيُّ: ساعت ساز / ساعت فروش / تعمیر کار ساعت.
سَاعَةُ الإِقْلَاعِ: ساعت پرواز.
السَّاعَةُ الإِلِكْتُرُونِيَّةُ: ساعت الکترونیکی.
السَّاعَةُ البِيُولُوجِيَّةُ: ساعت بیولوژیکی.
سَاعَةُ الجَيْبِ: ساعت جیبی.
سَاعَةُ الدَّوَامِ: ساعت اداری / وقت اداری.

السَّاعَةُ الذَّرِّيَّةُ: ساعت اتمی.
السَّاعَةُ الرَّمْلِيَّةُ: ساعت شنی.
السَّاعَةُ الرَّهِيبَةُ: لحظه‌ی وحشتناک.
السَّاعَةُ الشَّمْسِيَّةُ: ساعت خورشیدی که با سایه حرکت می‌کند.
سَاعَةُ المِعْصَمِ: ساعت دستی / ساعت مُچی.
سَاعَةُ النُّزُولِ: ساعت فرود.
سَاعَةُ الهُبُوطِ: ساعت فرود.
سَاعَةُ اليَدِ: ساعت مُچی / ساعت دستی.
سَاعَةٌ جِدَارِيَّةٌ: ساعت دیواری.
سَاعَةٌ مُنَبِّهَةٌ: ساعت زنگ دار / ساعت شماطه دار.
سَاعَةٌ مِنْضَدِيَّةٌ: ساعت رومیزی.
السَّاعَةُ: هم اکنون / فوراً / بی درنگ / بدون تأخیر / قیامت / روز واپسین.
سَاعِدُ مِحْوَرِ المُتَحَرِّكِ: شاتون (ماشین).
سَاعَدَكَ اللّٰهُ: خدا قوّت / خسته نباشی.
سَاعِدُهُ الأَيْمَنُ: بازوی دست راست وی.
سَاعِي البَرِيدِ: پُستچی.
السَّاعِي لِلْخَيْرِ: خیرخواه / انسان نیکوکار / نیکوکار.
السَّافَاكُ: ساواک/ سازمان امنیت و اطلاعات در رژیم سابق.
سَاكِنُ الكَهْفِ: غارنشین.
سَاكِنُ البَادِيَةِ: بادیه‌نشین / صحرانشین.
سَاكِنُ البَيْتِ: خانه‌نشین.
سَاكِنُ الجَبَلِ: کوه‌نشین.
سَاكِنُ الحَضَرِ: شهرنشین / شهری.
سَاكِنُ العَرْشِ: بالا نشین / کاخ‌نشین.
سَاكِنُ العَلاءِ: بالا نشین.
سَاكِنُ الكُوخِ: کوخ‌نشین.
سَاكِنُ المَدِينَةِ: شهرنشین.
سَاكِنُ النَّفَسِ: آرام / دارای آرامش خاطر.
سَالِفاً: قبلاً / پیش‌تر.
سَامٌّ أَبْرَصُ: مارمولک.
سَامِحْنِي: من را ببخش.

سَانْتِياغُو: سانتیاگو (پایتخت کشور شیلی).
ساوَمَ صَاحِبَ المَحَلِّ: با مغازه‌دار چانه زد.
ساوَمَ: چانه‌زنی کرد.
السَّاهِرُ: شب زنده‌دار / بیدار.
السَّائِحُ: توریست / جهانگرد.
السَّائِدَةُ: رایج / معروف.
السَّائِرُ عَلَى الخَطِّ [...]: پیرو خط [...].
السَّائِغُ،ج: السَّاغَةُ: زرگر / طلاساز.
السَّائِغَةُ: گوارا / راحت / شیرین.
سَائِقُ البَاصِ: راننده‌ی اتوبوس.
سَائِقُ التَّاكْسِي: راننده‌ی تاکسی.
سَائِقُ الشَّاحِنَةِ: راننده‌ی کامیون.
السَّائِقُ: راننده.
سَائِقِي الشَّاحِنَاتِ: رانندگان کامیون / کامیون‌داران.
السَّائِلُ المُطَهِّرُ: مایع دستشویی.
سَائِلٌ جَلِيٌّ: مایع ظرفشویی.
السَّائِلُ: آبکی.
سَائِلاً سَائِلاً: پرسان پرسان.
السَّائِمَةُ: چهارپا.

السُّباتُ: خواب عمیق.
السَّبّاحُ: شناگر.
السِّباحَةُ الإِيقَاعِيَّةُ: شنای ریتمیک.
السِّباحَةُ البَالِيَةُ المَائِيَةَ: شنای ریتمیک.
سِباحَةُ التَّتَابُعِ المُتَنَوِّعَةُ: شنای مختلط امدادی.
السِّباحَةُ التَّشْكِيلِيَّةُ: شنای ریتمیک.
السِّباحَةُ الحُرَّةُ: شنای آزاد.
سِباحَةُ الدُّولْفِينِ العَكْسِيَّةُ: شنای پروانه‌ی برعکس.
سِبَاحَةُ الدُّولْفِينِ: شنای پروانه.
سِباحَةُ السَّالْتُو: شنای سالتو.
سِباحَةُ الصَّدْرِ: شنای کرال سینه.
سِباحَةُ الضَفْدَعِةِ: شنای قورباغه.
سِباحَةُ الظَّهْرِ: شنای کرال پشت.
سِباحَةُ الفَرَاشَةِ: شنای پروانه.
سِباحَةُ الفَرْدِيِّ المُتَنَوِّعَةُ: شنای مختلط فردی.
السِّباحَةُ الفَنِّيَّةُ: شنای ریتمیک.
سِباحَةُ المُنَوَّعَاتِ: شنای مختلط.
السِّباحَةُ: شنا / آب‌تنی.

السِّباعُ الضَّارِيَةُ: درندگان وحشی.
سِبَاقُ الإنْزِلَاقِ عَلَى الجَلِيدِ: مسابقه‌ی اسکی رویَ برف.
سِبَاقُ التَّتَابُعِ: مسابقه‌ی دو امدادی.
سِباقُ التَّجْدِيفِ: مسابقه‌ی قایقرانی.
سِباقُ التَّحَمُّلِ: مسابقه‌ی دو استقامت.
سباقُ التَّزَلُّجِ المُتَعَرِّجِ: مسابقه‌ی اسکی مارپیچ.
سِبَاقُ التَّسَلُّحِ: مسابقه‌ی تسلیحاتی.
سِبَاقُ التَّسَلُّقِ عَلَى الجِبَالِ: مسابقه‌ی کوهنوردی.
سِبَاقُ الحَواجِزِ لِلْخُيُولِ: مسابقه‌ی اسب دوانی با مانع.
سِبَاقُ الحَوَاجِزِ: کورس با مانع / پرش از مانع/ دو با مانع.
سِبَاقُ الخَيْلِ: مسابقه‌ی اسب دوانی.
سِبَاقُ الدَّرَّاجَاتِ النَّارِيَّةِ: مسابقه‌ی موتورسواری.
سِبَاقُ الدَّرَّاجَاتِ الهَوَائِيَّةِ: مسابقه‌ی دوچرخه سواری.
سِباقُ الدَّرَّاجَاتِ فِي المِضْمَارِ: مسابقه‌ی دوچرخه سواری در پیست.
سِبَاقُ الرَّكْضِ: مسابقه‌ی دو.
سِبَاقُ الزَّوَارِقِ: مسابقه‌ی قایقرانی.
سِبَاقُ السِّبَاحَةِ: مسابقه‌ی شنا.
سِباقُ السُّرْعَةِ: دو سرعت.
سِبَاقُ السَّيَّارَاتِ: مسابقه‌ی اتومبیلرانی / مسابقه‌ی ماشین سواری.
سِبَاقُ الصَّوْلَجَانِ: مسابقه‌ی چوگان.
سِبَاقُ الضَّاحِيَةِ: دو صحرا نوردی / دو ماراتن.
سِبَاقُ العَدْوِ: مسابقه‌ی دو ومیدانی.
سِبَاقُ القَوارِبِ ذَاتِ المُحَرِّكَاتِ: مسابقه‌ی قایق‌رانی با قایق‌های موتوری.
سِبَاقُ القَوارِبِ: مسابقه‌ی قایق‌رانی.
سِبَاقُ الكَمَالِ الجِسْمَانِيِّ: مسابقه‌ی پرورش اندام.
سِباقُ المَارَاثُنِ: دو ماراتن.
سِبَاقُ المَرَاكِبِ: مسابقه کشتی‌رانی.
سِبَاقُ المَشْيِ: مسابقه پیاده‌روی.
سِبَاقُ المِنْطَادِ: مسابقه‌ی بالن سواری.

سِبَاقٌ تَسْلِيحِيٌّ: مسابقه‌ی تسلیحاتی.

سِبَاقٌ غَيْرُ مَسْبُوقٍ: مسابقه‌ی بی‌نظیر (بی‌سابقه).

سِبَاقٌ فِي القَوَارِبِ الشِّرَاعِيَّةِ: مسابقه‌ی قایق‌رانی با قایق‌های بادبانی.

سَبَّاقٌ: پیشتاز / پیشرو.

السِّبَاقُ: مسابقه / رقابت.

سِبَاقَاتُ القُدْرَةِ: مسابقات استقامت.

سَبَّاكُ المَعَادِنِ: ریخته‌گر.

سَبَايَا الحَرْبِ: اسیران جنگ.

السَّبَبُ الأَصْلِيُّ: سبب اصلی / دلیل اصلی / علت اصلی.

السَّبَبُ الرَّئِيسِيُّ: سبب اصلی / دلیل اصلی / علت اصلی.

سَبَبُ الوَفَاةِ: علت مرگ / سبب مرگ / دلیل مرگ.

سَبَبٌ وَجِيهٌ: دلیل موجّه / دلیل قانع کننده.

سَبَّبَ هَذَا البَرْنَامَجُ ضَجَّةً ضَخْمَةً: این برنامه جنجال بزرگی را به وجود آورد.

السَّبْتُ: شنبه.

سِبْطَانَةُ البُنْدُقِيَّةِ: لوله‌ی تفنگ.

سَبَّعَ الكَارَاتِ: کارهای مختلفی را تجربه کرد/ شغل‌های زیادی را عوض نمود.

السَّبْعُ المَثَانِيُّ: سوره‌ی فاتحه.

السَّبْعِينِيَّاتُ: دهه‌ی هفتاد.

سَبَقَ لِي أَنْ قَابَلْتُهُ: قبلا با او دیدار کرده بودم / قبلا او را دیده بودم.

السَّبْقُ: سبقت / پیشی جستن .

سَبْكُ المَعَادِنِ: ریخته‌گری.

سُبُلُ التَّعَاوُنِ: راه‌های تعاون و همکاری.

السُّبُلُ السِّيَاسِيَّةُ: راههای سیاسی.

سُبُلُ المُوَاجَهَةِ: راههای مقابله.

سُبُلُ تَفَادِي الأَوْبِئَةِ: راه‌های پیشگیری از بیماری‌های واگیردار.

سُبُلُ حِمَايَةِ وتَرْمِيمِ المَعَالِمِ الأَثَرِيَّةِ: راههای حفظ و مرّمت آثار باستانی.

السُّبُلُ غَيْرُ الحَضَارِيَّةُ: راههای غیر متمدنانه.

سُبُلُ كَسْبِ العَيْشِ: راههای کسب درآمد.

السُّبُوحُ: اسب تیزرو / شناگر خوب و تیزرو.
السَّبُورَةُ: تخته سیاه / وایت بُرد.
السَّبِيَّةُ، ج: السَّبايَا: زنِ اسیر.
سَبِيكَةُ الذَّهَبِ: شمش طلا.
السَّبِيلُ الأَفْضَلُ: بهترین راه.
السَّبِيلُ الوَحِيدُ: تنها راه.
السِّتُّ: خانم / بی بی.
سِتَارٌ حَدِيدِيٌّ: پرده‌ی آهنین.
سِتَارٌ مِنْ نارِ المِدْفَعِيَّةِ: آتش شدید توپخانه.
سِتَارٌ مِنْ نِيرانِ المِدْفَعِيةِ: آتش شدید توپخانه.
السِّتَارَةُ: پرده.
سَتَائِرُ تُرابِيَّةٌ: خاکریز / سنگرهای خاکی.
سِتْرَاتِيجِيٌ: استراتژی.
سِتْرَةٌ خَارِجِيَّةٌ: بالاپوش.
السُّتْرَةُ: بلوز / ژاکت / کُت.
سَتَزِيدُ الطِّينَ بَلَّةً: شرایط را بدتر می‌کند.
سِتِّينِيَّاتٌ: دهه‌ی شصت.
سِتِّي: بانوی من / خانم جان.
سَجَّادٌ آلِيٌّ: قالی ماشینی.
سَجَّادٌ صَغِيرٌ: قالیچه.
سَجَّادٌ يَدَوِيٌّ: قالی ماشینی.
سَجَّادَةُ الصَّلَاةِ: سجاده‌ی نماز / جانمازی.
السَّجَّادَةُ: فرش / قالی / قالیچه.
السِّجَالَاتُ السِّيَاسِيَّةُ: درگیری‌های سیاسی / کشمکش‌های سیاسی / مناقشات سیاسی.
السَّجَّانُ: زندانبان / نگهبان زندان.
السَّجْعُ: صدای قُمری.
سَجَّلَ إِخْتِرَاعاً: اختراعی را ثبت کرد.
السِّجِلُّ الأَسْوَدُ: کارنامه‌ی سیاه / عملکرد بد.
السِّجِلُّ التِّجَارِيُّ: ثبت تجاری.
سِجِلُّ الحَيَاةِ: کارنامه‌ی زندگی.
السِّجِلُّ الشَّهْرِيُّ: جدول عملکرد ماهانه.
السِّجِلُّ العَقَارِيُّ: ثبت املاک.
سِجِلُّ الكِتَابِ: شناسنامه‌ی کتاب.
السِّجِلُّ المَدَنِيُّ: شناسنامه‌ی شخصی.

سَجَّلَ الهَدَفَ: گُل زد.

السِّجِلُّ اليَومِيُّ: جدول عملکرد روزانه.

سِجِلُّ حُقُوقِ الإنْسَانِ: کارنامه‌ی حقوق بشر.

سَجَّلَ رِسَالَةً: نامه نوشت.

سَجَّلَ رَقْماً قِياسِياً: رکورد ثبت کرد.

سَجَّلَ نُقْطَةً: یک امتیاز کسب کرد.

سَجَّلَ: ثبت کرد / زد / نام نویسی کرد.

السِّجِلَّاتُ: اسناد / مدارک.

سَجَّلْتُ إِسْمِي: نام‌نویسی کردم/ ثبت‌نام نمودم.

السِّجْنُ الانْفِرادِيُّ: زندان انفرادی / زندان تک‌سلول.

السِّجْنُ المُوحِشُ: زندان خوفناک.

السِّجْنُ المُؤَبَّدُ: زندان ابد.

السِّجْنُ المُؤَقَّتُ: زندان موقت.

السِّجْنُ رَهْنَ التَّحْقِيقِ: بازداشتگاه.

السِّجْنُ مَدَى الحَيَاةِ: زندان ابد / حبس ابد.

السِّجْنُ مَدَى العُمْرِ: حبس مادام العمر / زندان مادام العمر.

السِّجْنُ مَعَ الأَشْغَالِ الشَّاقَّةِ: زندان همراه با اعمال شاقه.

السُّجَناءُ السِّيَاسِيُّونَ: زندانیان سیاسی.

السَّجِينُ السِّيَاسِيُّ: زندانی سیاسی.

السَّجِينُ: زندانی.

سَحَابُ الجَهْلِ: ابر جهالت / ابر نادانی.

سَحَابُ المَطَرِ: ابر بارانی.

سَحَابٌ مُمْطِرٌ: ابر باران زا.

السَّحَّارَةُ: گاو صندوق (این کلمه ارتباطی به موضوع سحر و شعبده ندارد، بلکه تصحیف شده واژه ذخارة می باشد).

سَحْبُ البِسَاطِ مِنْ تَحْتِ[...]: بیرون کشیدن گلیم از زیر[...].

سَحْبُ الثِّقَةِ: سلب اعتماد.

سَحْبُ الجِنْسِيَّةِ: سِلب تابعیت / لغو تابعیت.

سَحْبُ الحَصَانَةِ: سلب مصونیت.

سَحْبُ السَّفِيرِ: فراخواندن سفیر.

سَحْبُ الشُّكُوكِ: دفع شک / رفع تردید.

سَحْبُ الشِّيكِ بِلا وُجُودِ رَصِيدٍ: کشیدن چک بدون داشتن موجودی.

سَحْبُ القُوّاتِ مِنَ الحُدُودِ: فراخواندن نیروها از مرز.

سَحْبُ المُسَدَّسِ: کشیدن هفت تیر.

سَحْبُ الهَواءِ: تخلیه‌ی هوا.

سَحْبُ جَمِيعِ الصَّلاحِيّاتِ: سلب همه‌ی صلاحیت‌ها.

سَحْبُ حُقُوقِ المُواطَنَةِ: سلب حقوق شهروندی.

سَحَبَ: بیرون کشیدن / تخلیه کرد / سلب نمود / فراخواند .

سَحَقَ العَدُوَّ: دشمن را درهم کوبید / دشمن را نابود کرد.

سُحْقاً لَهُ: نابود باد.

سَخّانٌ غازِيٌّ: آبگرمکن گازی.

السَّخّانُ: آبگرمکن.

سَخَطٌ شَعْبِيٌّ: خشم مردمی.

سَدُّ الثَّغْرَةِ: بستن شکاف / پر کردن خلأ.

سَدَّ الثَّغْرَةَ: جای خالی را پر کرد.

سَدُّ الحاجَةِ: برطرف کردن نیاز.

سَدَّ الحاجَةَ: نیاز را بر طرف نمود / حاجت را برآورده ساخت.

سَدَّ الدَّيْنَ: قرض را پرداخت کرد / وام را پرداخت نمود.

سَدَّ النَّقْصَ: نقص را بر طرف نمود / عیب را رفع نمود.

سَدٌّ تُرابِيٌّ: خاکریز.

سَدَّ مَسَدَّهُ: جانشین وی شد.

سَدَّ: بست / بر طرف کرد / برآورده ساخت.

سِدادُ الدُّيُونِ قَبْلَ المَوْعِدِ: پرداخت بدهی قبل از موعد.

سِدادٌ سَنَوِيٌّ لِلْقَرْضِ: پرداخت سالیانه‌ی وام.

السُّداسِيُّ: شش ضلعی.

السُّداسِيَّةُ: شش جانبه.

سَدِّدَ الكُرَةَ نَحْوَ المَرْمَى: توپ را به طرف دروازه شوت کرد.

سَدِّدْ: شوت کن / پرداخت کن / بپرداز / بزن.

سَدَّدَ: وارد کرد / زد / پرداخت نمود / شوت کرد.

السُّدَى واللُّحْمَةُ: تار و پود.
السَّذَاجَةُ: سادگی / بی آلایشی / پاکی.
سِرُّ اللَّيْلِ: رمز شب / اسم شب / نام عبور شبانه(نظامی).
سِرْ عَلَى هُدُوءٍ: آهسته حرکت کن / به آرامی حرکت کُن.
سَرَابٌ خَدَّاعٌ: سراب فریبنده.
سِرَاجُ اللَّيْلِ: کرم شب‌تاب(حشره).
السُّرادِقُ: آلاچیق.
سَرَايَا الأَقْصَى: گردان‌های الأقصی.
سِرْبُ الطَّائِرَاتِ: اسکادران هواپیما.
سِرْبُ الطُّيُورِ: دسته‌ی پرندگان.
سِرْبٌ مِنَ السَّمَكِ: دسته‌ای از ماهیان.
سِرْبٌ مِنَ الطَّائِرَاتِ: اسکادرانی از هواپیما.
سِرْبٌ مِنَ الطُّيُورِ: دسته‌ای از پرندگان.
السِّرْبُ: دسته‌ی پرندگان.
سُرَّةُ المَدِينَةِ: ناف شهر / مرکز شهر.
سَرْجُ الفَرَسِ: زین اسب.
سَرْحُ المَوَاشِي: چراندن حیوانات.
سَرَطَانُ الأَمْعَاءِ: سرطان روده.
سَرَطَانُ الثَّدْيِ: سرطان پستان.
سَرَطَانُ الجِلْدِ: سرطان پوست.
سَرَطَانُ الدَّمِ: سرطان خون.
سَرَطَانُ الرِّئَةِ: سرطان ریه.
سَرَطَانٌ بَحْرِيٌّ: خرچنگ.
سَرَطَانُ عُنُقِ الرَّحِمِ: سرطان دهانه‌ی رحم.
سَرْعَانَ مَا[...]: طولی نکشید که[...].
سُرْعَةُ التَّهَيُّجِ: تند مزاجی.
سُرْعَةُ الخَاطِرِ: حاضر جوابی.
سُرْعَةُ السَّيَّارَةِ: سرعت ماشین.
سُرْعَةُ القِرَاءَةِ: تند خوانی.
السُّرْعَةُ الهَائِلَةُ: سرعت سرسام آور.
سُرْعَةٌ قُصْوَى: حداکثر سرعت.
سُرْعَةٌ مُباحَةٌ: سرعت مجاز.
السَّرْفُ: سرویس زدن(والیبال و...).
السَّرِقَةُ الأَدَبِيَّةُ: دزدی ادبی / سرقت ادبی.
سَرِقَةُ السَّيَّارَاتِ: ماشین دزدی/ دزدی ماشین.
السَّرِقَةُ بِالتَّهْدِيدِ: سرقت مسلّحانه.

سِرْوالٌ تَحْتِيٌّ أو تَحْتَانِيٌّ: زیر شلواری.
السِّرْوالُ: شلوار.
السَّرُوجِيُّ: زین ساز.
سِرِّيٌّ جِدّاً: بسیار محرمانه.
سِرِّيٌّ لِلغَايَةِ: خیلی محرمانه / کاملاً محرمانه.
السَّرِيَّةُ: گروهان.
سَرِيرُ المَرِيضِ: تخت بیمار.
سَرِيرُ النَّوْمِ: تخت خواب.
سَرِيرٌ زَوْجِيٌّ: تخت‌خواب دو نفره.
سَرِيرٌ طَبَقِيٌّ: تختخواب طبقه‌ای.
سَرِيرٌ فَرْدِيٌّ: تختخواب یک نفره.
السَّرِيرُ: تخت خواب.
السَّرِيرِيُّ: بالینی.
سَرِيعُ التَّصْدِيقِ: خوش باور / زودباور.
سَرِيعُ الحَرَكَةِ: تند رو.
سَرِيعُ العَدْوَى: مُسری (بیماری).
سَرِيعُ القَلَمِ: تند نویس.
سَرِيعُ الكَسْرِ: تُرد / شکستنی.
سَرِيعُ المَفْعُولِ: دارای تاثیر سریع.
سَطْحُ السَّفِينَةِ: سطح کشتی / عرشه‌ی کشتی.
سَطْحُ الماءِ: سطح آب.
السَّطْحُ: پشت بام / عرشه.
سَطْوٌ مُسَلَّحٌ: حمله‌ی مسلحانه.
سَعَادَةُ الأُسْتَاذِ: استاد محترم.
سَعَادَةٌ لا تُوصَفُ: خوشحالی غیر قابل توصیف.
السُّعالُ الدِّيكِيُّ: خروسک / سیاه سرفه.
السُّعالُ الشَّدِيدُ: سرفه‌ی شدید.
السُّعالُ: سرفه.
السِّعْرُ الاِتِّفَاقِيُّ: قیمت توافقی / نرخ توافقی.
السِّعْرُ الجَارِيُّ في السُّوقِ: قیمت بازار / قیمت رایج در بازار / نرخ رایج در بازار.
سِعْرُ الجُمْلَةِ: قیمت جمله / نرخ جمله.
السِّعْرُ الحُرُّ: قیمت آزاد / نرخ آزاد.
سِعْرُ الحِصَصِ: قیمت سهام / ارزش سهام.

السِّعْرُ الحُكُومِيُّ: قیمت دولتی / نرخ دولتی.
سِعْرُ الخَصْمِ: قیمت مقطوع.
السِّعْرُ الرَّائِجُ: نرخ رایج / قیمت رایج.
السِّعْرُ الرَّسْمِيُّ: قیمت رسمی / نرخ رسمی.
سِعْرُ السُّوقِ: قیمت بازار / نرخ بازار.
سِعْرُ الصَّرْفِ: نرخ تبدیل ارز / نرخ برابری ارز.
سِعْرُ الفَائِدَةِ: نرخ بهره‌ی بانکی.
سِعْرُ القَطْعِ: قیمت مقطوع.
سِعْرُ المَاءِ: نرخ آب / آب‌بها.
السِّعْرُ المَعْرُوضُ: قیمت پیشنهادی.
السِّعْرُ لِلْمُسْتَهلِكِ: قیمت برای مصرف کننده.
سِعْرٌ مَعْقُولٌ: قیمت معقول / نرخ قابل قبول.
السِّعْرُ: قیمت / نرخ / بها.
السُّعَراتُ الحَرَارِيَّةُ: کالری.
السَّعْيُ لِإسَاءَةِ السُّمْعَةِ: تلاش برای بدنام کردن.
السَّعْيُ لِحَلْحَلَةِ الأَزمَةِ: تلاش برای حل بحران.
السَّعْيُ مِنْ أَجْلِ حَلِّ الأَزْمَةِ: تلاش برای حل بحران.
سَعِيدُ الحَظِّ: خوشبخت / نیک اختر / فرخنده طالع / خجسته طالع.
السَّعِيدُ: بختیار / خوشبخت.
السَّعِيرُ: زبانه‌ی آتش / شعله.
السَّفَّاحُ: آدمکش / خون آشام.
سَفاسِفُ الأُمُورِ: امور پست و کم ارزش.
سَفاسِفُ الكَلامِ: سخنان یاوه و بی معنی.
السَّفَّاكُ: آدم کُش/ خون‌ریز.
السَّفْتَجةُ: سفته.
سَفْحُ الجَبَلِ: دامنه‌ی کوه / پایین کوه.
السَّفْحُ: دامنه‌ي کوه.
سِفْرُ التَّكْوِينِ: آغاز خلقت / ابتدای آفرینش / بخشی از کتاب تورات.
سَفْرةٌ تَرْوِيحِيَّةٌ: سفر تفریحی / گردش تفریحی.

سَفرةٌ عِلمِيَّةٌ: گردش علمی / سفر علمی.

السَّفَرْجَلُ: بِه (میوه).

سَفکُ الدَّمِ: خون ریزی/ ریختن خون.

السَّفَلةُ: اوباش / اراذل / تودهی پَست مردم / فرومایگان.

السُّفُنُ العِمْلاقَةُ: کشتیهای غول پیکر.

السُّفُورُ: بیحجابی / بدحجابی.

سَفِيرُ النَّوايَا الحَسَنَةِ: سفیر حُسن نیت.

سَفِينَةُ الحَاوِيَاتِ: کشتی کانتینر بر.

سَفِينَةُ الشَّحْنِ: کشتی باری.

سَفِينَةُ المُحِيطَاتِ: کشتی اقیانوس پیما.

سَفِينَةٌ بُخَارِيَّةٌ: کشتی بخاری.

سَفِينَةٌ بَرمَائِيَّةٌ: کشتی آبی خاکی.

سَفِينَةٌ تِجَارِيَّةٌ: کشتی تجاری.

سَفِينَةٌ حَامِلَةٌ لِلطَّائِرَاتِ: کشتی هواپیما بر / ناو هواپیما بر.

سَفِينَةٌ حَرْبِيَّةٌ: کشتی جنگی / ناو جنگی.

سَفِينَةٌ رُكَابِيَّةٌ: کشتی مسافربری.

سَفِينَةٌ شِراعِيَّةٌ: کشتی بادبانی.

سَفِينَةٌ مَارِدَةٌ: کشتی غول پیکر.

سَفِينَةٌ مُدَرَّعَةٌ: کشتی زرهی.

سَفِينَةٌ مِدفَعِيَّةٌ: کشتی توپدار.

سَفِينَةٌ مِلاحِيَّةٌ: کشتی دریانوردی.

سَفِينَةٌ هَوائِيَّةٌ: سفینهی فضایی.

السَّقامُ: بیماری.

سَقَطَ عَلَى الأَرْضِ: به زمین خورد / بر زمین افتاد/ کشته شد.

سَقَطَ عَنِ الرُّجُولِيَّةِ: از مردی افتاد / مردانگیاش را از دست داد.

سُقِطَ في يَدِهِ: پشیمان شد / نادم گردید / متحسّر گشت / انگشت خود را گاز گرفت / چانه بر دست ندامت افکند / افسوس خورد.

سَقَطَ مِنْ عَيْنِي: از چشمم افتاد.

سَقَطَ: افتاد / اصابت کرد.

سَقْطَةٌ: لغزش / خطا / اشتباه.

سَقَطَتِ الأَقْنِعَةُ: ماسکها کنار رفت / حقیقت آشکار شد / واقعیت برملا شد.

سَقَطُوا في بَرَاثِنِ الأَعْدَاءِ: در چنگ دشمن افتادند/ اسیر دشمن شدند.

السَّقْفُ العَالِي: سقف بلند.

السُّقُوطُ الحُرُّ: پرش آزاد / سقوط آزاد.

سُقُوطُ الحَضَارَاتِ: سقوط تمدن‌ها / فروپاشی تمدن‌ها.

سُقُوطُ الشَّعْرِ: ریزش مو.

سُقُوطُ المَارْكسِيَّةِ: سقوط مارکسیسم / فروپاشی مارکسیسم.

سُقُوطٌ ونُهُوضٌ: افت و خیز.

سَقِيفَةُ الطَّائِرَةِ: آشیانه‌ی هواپیما.

سَقِيفَةٌ خَشَبِيَّةٌ: آلاچیق / اتاقک چوبی.

السَّكَّافُ: کفاش / پینه‌چی / کفش‌دوز.

سُكَّانُ العَالَمِ: جمعیت جهان / ساکنان دنیا / جهانیان.

سُكَّانُ القَرْيَةِ: ساکنان روستا / روستا نشینان / روستاییان / مردمان روستا / مردم روستا / اهالی روستا.

سَكِّرْ: ببند / خاموش کن.

سَكْرَةُ المَوْتِ: دَمِ مرگ / حالت جان کندن.

السِّكْرتَارِيَّةُ التَّنْفِيذِيَّةُ: دبیرخانه‌ی اجرایی.

السِّكْرتِيرُ العَامُّ لِلأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: دبیر کل سازمان ملل متحد.

السِّكْرتِيرُ: منشی آقا.

السِّكْرتِيرَةُ: منشی خانم.

السُّكَّرِيَّةُ: شکر دان / قندان / ظرف شکر.

السُّكَّرِيُّ: مرض قند / دیابت.

السُّكْسُوكَةُ: ریش بُزی.

سَكِّنْ رَوْعَكَ: آرام باش / نترس.

السَّكَنُ: خوابگاه / محل سکونت.

سَكَنَةُ الأَكْوَاخِ: کوخ نشینان/ زاغه نشینان.

سَكَنَةُ البَادِيَةِ: صحرا نشینان / بادیه نشینان.

سُكُونُ اللَّيْلِ: آرامش شب.

السِّكِّيرُ: دائم الخمر / همیشه مست.

السِّكِّينُ: چاقو/ کارد.

السَّكِينَةُ السَّائِدَةُ: آرامش حاکم.

السَّكِينَةُ العامَّةُ: آرامش عمومی.

سَكِينَةُ العَيْشِ: آرامش زندگی.

سُكَّانُ الأَحْيَاءِ الفَقِيرَةِ: ساکنان مناطق فقیرنشین.

السُّکَّانُ الأَصْلِیُّونَ: ساکنان اصلی/ بومیان/ ساکنان بومی.
سُکَّانُ البَادِیَةِ: بادیه نشینان / صحرا نشینان.
سُکَّانُ القُدْسِ: ساکنان قدس / اهالی قدس /مردم قدس.
السُّکَّانُ المَحَلِّیُّونَ: ساکنان بومی.
سُکَّانُ المَدِینَةِ: ساکنان شهر / شهرنشینان / اهالی شهر.
السِّکَّةُ الحَدِیدِیَّةُ الأُحَادِیَّةُ: راه آهن یک طرفه.
السِّکَّةُ الحَدِیدِیَّةُ المَرْفُوعَةُ: ترن هوایی.
السِّکَّةُ الحَدِیدِیَّةُ: راه آهن.
السَّکْتَةُ الدِّمَاغِیَّةُ: سکته‌ی مغزی.
السَّکْتَةُ القَلْبِیَّةُ: سکته‌ی قلبی.
السُّکَّرُ الخَامُ: شکر خام.
سُکَّرُ الدَّمِ: قند خون.
السُّکَّرُ الرُّؤوسُ: قند کلّه/ کلّه قند.
السُّکَّرُ القَصَبُ: نیشکر.
السُّکَّرُ القِطَعُ: قند حبّه.
السُّکَّرُ القَوالِبُ: قند حبّه / قند قالبی.
السُّکَّرُ المُکَعَّبُ: قند حبّه / قند قالبی.
السُّکَّرُ النَّاعِمُ: شکر سانیده.
السِّکَکُ الحَدِیدِیَّةُ العَامَّةُ: راه آهن سراسری.
سِکَکُ حَدِیدِ الأَنْفَاقِ: مترو.
سَکَنُ الطَّالِبَاتِ: خوابگاه دختران دانشجو.
السِّلاحُ الأَبْیَضُ: اسلحه‌ی سرد / سلاح سرد.
السِّلاحُ الأَمْضَی: برنده‌ترین سلاح / قوی‌ترین سلاح.
السِّلاحُ البَارِدُ: اسلحه‌ی سرد / سلاح سرد.
السِّلاحُ التِّلْقَائِیُّ: اسلحه‌ی خودکار / اسلحه‌ی اتوماتیک / سلاح خودکار / سلاح اتوماتیک.
سِلاحُ الجَوِّ العَسْکَرِیُّ: سلاح نظامی هوایی / اسلحه‌ی نظامی هوایی.
السِّلاحُ الذَّرِّیُّ: اسلحه‌ی اتمی / سلاح اتمی.
السِّلاحُ الذَّکِیُّ: اسلحه‌ی هوشمند / سلاح هوشمند.
سِلاحُ الشِّیشِ: اسلحه‌ی فلوره (شمشیربازی).
السِّلاحُ المُضَادُّ للصَّوارِیخِ: اسلحه‌ی ضد موشک / سلاح ضد موشک.

السِّلاحُ المُضَادُّ لِلطَّائِرَاتِ: سلاح ضد هوایی / اسلحه‌ی ضد هوایی.
السِّلاحُ النَّارِيُّ: سلاح گرم / اسلحه‌ی گرم.
السِّلاحُ النَّوَوِيُّ: سلاح اتمی / اسلحه‌ی اتمی.
سِلاحُ سَيْفِ المُبَارَزَةِ: اسلحه‌ی اپه.
السَّلامُ الحَقِيقِيُّ: صلح واقعی.
السَّلامُ الدَّائِمُ: صلح پایدار.
السَّلامُ الدَّوْلِيُّ: صلح جهانی.
السَّلامُ الرَّاسِخُ: صلح پایدار.
السَّلامُ الزَّائِفُ: صلح دروغین.
السَّلامُ الشَّامِلُ: صلح فراگیر.
السَّلامُ العَادِلُ: صلح عادلانه.
السَّلامُ العَالَمِيُّ: صلح جهانی.
سَلامَةُ الطَّيَرانِ: امنیت پرواز.
السَّلامَةُ المِهَنِيَّةُ: سلامت شغلی.
سُلامِيَّةُ الإِصْبَعِ: بند انگشت.
سَلَّاهُ: او را تسلیت داد / به او دلداری داد / دلداریش داد.
السَّلْبِيُّ: منفی.
السَّلْبِيَّةُ: منفی‌گرایی / منفی‌نگری.
سَلَّةُ السَّيَّارَةِ: باربند ماشین.
السَّلَّةُ الصَّغِيرَةُ: سطل کوچک / سبد کوچک.
السَّلَّةُ الغِذَائِيَّةُ: سبد غذایی / سبد کالا.
السَّلَّةُ المَعْدَنِيَّةُ: سطل فلزی.
سَلَّةُ المُهْمَلاتِ: سطل آشغال / سطل زباله.
سَلَّةُ النِّفايَاتِ: سطل آشغال / سطل زباله.
سِلْسِلَةُ الأَحَادِيثِ الضَّعِيفَةِ: زنجیره‌ی احادیث ضعیف.
سِلْسِلَةُ الأَحْدَاثِ: زنجیره‌ی حوادث.
سِلْسِلَةُ الجِبَالِ: رشته کوه‌ها / سلسله جبال.
السِّلْسِلَةُ الجَبَلِيَّةُ: رشته کوه.
سِلْسِلَةُ الظَّهْرِ: ستون فقرات.
سِلْسِلَةُ القِيَادَةِ: سلسله مراتب فرماندهی.
سِلْسِلَةُ النَّسَبِ: شجره نامه.
سِلْسِلَةٌ مُتَرابِطَةٌ: زنجیره‌ی به‌هم پیوسته.
سِلْسِلَةٌ مَعْدَنِيَّةٌ: زنجیر چرخ.
سُلَطَاتُ الإِحْتِلالِ: مقامات اشغالگر.

السُّلَطَاتُ الأَمْنِيَّةُ: مسؤولان امنيتی / مقامات امنيتی.
السُّلَطَاتُ الثَّلَاثُ: قوای سه گانه / سه قوه/ مسؤولان سه قوه.
السُّلَطَاتُ الصِّحِّيَّةُ: مسؤولان بهداشتی / مقامات بهداشتی.
السُّلَطَاتُ العَسْكَرِيَّةُ: مقامات نظامی / مسؤولان نظامی.
السُّلَطَاتُ المَحَلِّيَّةُ: مقامات محلّی / مسؤولان محلّی.
السُّلَطَاتُ: مقامات / مسئولان.
السُّلْطَةُ التَّشْرِيعِيَّةُ: قوّهی مقنّنه.
السُّلْطَةُ التَّنْفِيذِيَّةُ: قوّهی مجريه.
سَلَطَةُ الخُضَارِ: سالاد سبزيجات.
السُّلْطَةُ الرَّابِعَةُ: قوّهی چهارم/ ستون چهارم/ رسانه.
السُّلْطَةُ السِّيَاسِيَّةُ: اقتدار سياسی / سلطهی سياسی.
سَلَطَةُ الفَاكِهَةِ: سالاد ميوه.
سُلْطَةُ القَاضِي: سلطهی قاضی / نفوذ قاضی/ قدرت قاضی.
السُّلْطَةُ القَضَائِيَّةُ: قوّهی قضائيه.
السَّلَطَةُ: سالاد.
السُّلْطَوِيَّةُ: سلطهجويانه.
السُّلْطَوِيُّونَ: قدرتمندان / سلطهگران.
السِّلَعُ الأَسَاسِيَّةُ: كالاهای اساسی / كالاهای ضروری .
السِّلَعُ الاِسْتِهْلَاكِيَّةُ: كالاهای مصرفی.
السِّلَعُ الاِسْتِيرَادِيَّةُ: كالاهای وارداتی.
السِّلَعُ الأَوَّلِيَّةُ: كالاهای اساسی / كالاهای ضروری .
السِّلَعُ البَدِيلَةُ: كالاهای جايگزين.
السِّلَعُ التَّرْفِيهِيَّةُ: كالاهای مصرفی.
السِّلَعُ التَّصْدِيرِيَّةُ: كالاهای صادراتی.
السِّلَعُ الثَّقَافِيَّةُ: كالاهای فرهنگی.
السِّلَعُ الرَّئِيسِيَّةُ: كالاهای اساسی / كالاهای ضروری .
السِّلَعُ الزِّرَاعِيَّةُ: كالاهای كشاورزی.
السِّلَعُ الضَّرُورِيَّةُ: كالاهای ضروری / كالاهای اساسی .
السِّلَعُ المَحَلِّيَّةُ: كالاهای داخلی.

السِّلَعُ المَدْعُومَةُ: كالاهـای یارانـه ای / کالاهای حمایت شده از سوی دولت / کالاهای سوبسیددار .

السِّلَعُ المُشْتَرَاةُ: کالاهـای خریداری شده.

السِّلَعُ المُصَدَّرَةُ: کالاهـای صـادر شده / کالاهای صادراتی.

السِّلَعُ المَعْرُوضَةُ فِي الأَسْوَاقِ: کالاهای عرضه شده در بازار.

السِّلَعُ المُعْفَاةُ مِنَ الرُّسُومِ الجُمْرُكِيَّةُ: کالاهای معاف از پرداخت تعرفه‌های گمرکی.

السِّلَعُ المُنْتَجَةُ: کالاهای تولیدی.

السِّلَعُ رَدِيئَةُ التَّصْنِيعِ: کالاهـای بی‌کیفیت.

سَلَفاً: قبلاً / پیش‌تر.

سِلفادُور: السالوادر (کشوری اسـت در آمریکای مرکزی).

السَّلْقُ: آب پز کردن.

السِّلْكُ الدِّبْلُومَاسِيُّ: رفتار دیپلماتیک.

سِلْكُ الكَهْرُبَاءِ: سیم برق.

سِلْكٌ شَائِكٌ: سیم خاردار.

سُلَّمُ الإِبْدَاعِ: نردبان نوآوری.

السِّلْمُ الأَهْلِيُّ: آشتی ملی.

سُلَّمُ الطَّائِرَةِ: پلّه‌ی هواپیما.

سُلَّمٌ خَشَبِيٌّ: نردبان چوبی.

سُلَّمٌ خَلْفِيٌّ: پلّه‌ی اضطراری.

سُلَّمٌ كَهْرُبَائِيٌّ: پلّه‌ی برقی.

سُلَّمٌ مُتَحَرِّكٌ: پلّه‌ی برقی.

السُّلَّمُ: پلّه / پلّکان / نردبان.

سَلَّمَ: تسلیم نمود / سلام کرد.

سَلِمَتْ عَيْنَاكَ: چشـمت سـلامت (این جملـه در جـواب کسـی گفتـه مـی‌شـود کـه کـاری را از وی می‌خواهی و می‌گوید: چشم).

سَلِمَتْ يَدَاكَ: دست شما درد نکند.

سَلَّمَكَ اللّٰهُ وَ رَعَاكَ: در پناه خـدا / خدانگهدار.

سَلَّمَكَ اللّٰهُ: خداوند تو را سـلامت بدارد / سلامت باشید.

سِلْمِيَّةُ نَشَاطَاتِ إِيرانَ النَّوَوِيَّةِ: مسالمت آمیـز بـودن فعالیـت‌هـای هسته‌ای ایران.

سَلْوَةُ الحَيَاةِ: آرامش زندگی.

سُلُوفَاكِيَا: اسـلوواکی (کشـوری است در اروپای مرکزی).

سُلُوفِينِيا: اسلوونی (کشوری است در جنوب اروپای مرکزی).
السُّلُوكُ الاِجْتِمَاعِيُّ: رفتار اجتماعی.
السُّلُوكُ الإِجْرَامِيُّ: رفتار جنایتکارانه.
السُّلُوكُ الجَمَاعِيُّ: رفتار جمعی / رفتار گروهی.
السُّلُوكُ الشَّاذُّ: رفتار نادر.
السُّلُوكُ العِدَائِيُّ: رفتار خصمانه.
السُّلُوكُ الفَرْدِيُّ: رفتار فردی.
سَلِيطُ اللِّسَانِ: بددهن / زبان دراز.
السَّلِيلُ: صدای غزال.
السَّلِيمُ: مارگزیده.
سَمُّ الخِياطِ: سوراخ سوزن خیاطی.
سَمُّ الفِيرَانِ: مرگ موش.
سَمِّ اللَّهَ: نام خدا را ببر / بگو بسم اللّه / بسم اللّه بگو.
سَمٌّ قَاتِلٌ: سمّ کشنده.
سَمٌّ مُمِيتٌ: سمّ کشنده.
السَّمَاءُ المُغَيِّمَةُ: آسمانِ ابری.
السَّمَاءُ المُمْطِرَةُ: آسمانِ بارانی.
السَّمَاءُ تَرْعَدُ: آسمان رعد و برق می‌زند.
السَّمَاحُ: اجازه دادن.
السَّمَاحَةُ: جناب / حضرت / بزرگواری / چشم‌پوشی.
السَّمَادُ الحَيَوَانِيُّ: کود حیوانی.
السَّمَادُ الخَلِيطُ: کود مخلوط.
السَّمَادُ: کود.
سَمَّاعَةُ الأُذُنِ: سمعک.
سَمَّاعَةُ الرَّأْسِ: هِدفون.
سَمَّاعَةُ الهَاتِفِ: گوشی تلفن.
سَمَّاعَةٌ طِبِّيَّةٌ: سمعک / سمعک طبی.
السَّمَّاعَةُ: گوشی.
السَّمَانَةُ: بلدرچین.
سِمَةُ الدُّخُولِ: ویزا.
السِّمَةُ السِّيَاحِيَّةُ: ویزای سیاحتی.
سَمَحَ: اجازه داد.
السَّمْرَاءُ: گندمگون / سبزه.
السِّمْسَارُ: دلال / فروشنده‌ی اشیاء امانتی دست دوم.
السَّمْسَرَةُ: دلالی / سمساری.
السِّمْسِمُ: کنجد.
سَمْعاً وطَاعَةً: ای به چشم / اطاعت می‌شود.

السُّمْعَةُ الحَسَنَةُ: وجهه‌ی خوب / شهرت و آوازه‌ی نیک.

السُّمْعَةُ الحَمِيدَةُ: آوازه‌ی نیکو.

السُّمْعَةُ: شهرت / آوازه.

سَمْفُونِيَّةُ الحُزْنِ: سمفونی غم و اندوه.

السَّمَکُ الأَبْيَضُ: ماهی سفید.

سَمَکُ السَّيْفِ: اژه ماهی.

سَمَکُ الطُّونِ: ماهی تن.

سَمَکُ القِرْشِ: کوسه ماهی.

سَمَکُ الکَافْيَارِ: ماهی خاویار.

سَمَکُ النُّقَطِ: ماهی قزل آلا.

سَمَکٌ ذَهَبِيٌّ: ماهی قرمز / ماهی طلایی.

سَمَّمَ أَفْکَارَ الشَّبابِ: افکار جوانان را مسموم کرد.

سَمَنٌ حَيَوانِيٌّ: روغن حیوانی.

سَمَنٌ نَبَاتِيٌّ: روغن نباتی / روغن گیاهی.

السَّمْنُ: روغن.

السُّمْنَةُ: چاقی.

السُّمُوُّ بِـ[...]: بالا بردنِ ارزش[...].

السَّمُّون: مُهره.

السَّمِينُ: چاق / پروار.

سِنُّ التَّمْيِيزِ: سنّ تکلیف.

سِنُّ الرُّشْدِ: سنّ رشد.

سِنُّ الزَّوَاجِ: سنّ ازدواج.

سِنُّ الفِيلِ: عاج فیل.

سَنُّ القَوانِينِ: قانونگذاری.

سِنُّ المِفْتَاحِ: دندانه‌ی کلید.

سِنُّ اليَـأْسِ: دوران یائسگی / سن یائسگی.

السَّنابِلُ الذَّهَبِيَّةُ: خوشه‌های طلایی.

السَّنابِلُ: خوشه‌ها.

السَّنَّارَةُ: قلاب ماهیگیری.

السِّنَارِيُو الجَدِيدُ: سناریوی تازه.

سُنْبُلَةُ القَمْحِ: خوشه‌ی گندم.

السَّنَةُ الدِّرَاسِيَّةُ: سال تحصیلی .

السَّنَةُ الشَّمْسِيَّةُ: سال خورشیدی.

السَّنَةُ الضَّوْئِيَّةُ: سال نوری.

السَّنَةُ القَادِمَةُ: سال آینده.

السَّنَةُ القَمَرِيَّةُ: سال قمری.

السَّنَةُ الکَبِيسَةُ: سال کبیسه.

السَّنَةُ المَاضِيَةُ: پارسال / سال گذشته.

السَّنَةُ المَالِيَةُ: سال مالی.
سَنَةٌ جَدِيدَةٌ سَعِيدَةٌ: سال نو مبارک.
سَنَةً فَسَنَةً: سال به سال.
سَنَتَطَرَّقُ إِلَيْهِ: به آن خواهیم پرداخت.
سَنَحَ لَهُ الفُرْصَةَ: به او فرصت داد / برای او فرصت فراهم کرد.
سَنَدٌ جَوِّيٌّ: پشتیبانی هوایی / حمایت هوایی.
السَّنَدَاتُ المَالِيَّةُ: اوراق مالی / اسناد مالی.
السَّنْدَوِيشُ: ساندویچ.
السَّنْدِيَانَةُ: درخت بلوط.
سَنَزُورُكُمْ بَعْدَ قَلِيلٍ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ: اگر خدا بخواهد به زودی همدیگر را خواهیم دید.
سَنْغَافُورَا: سنگاپور (کشوری است در جنوب شرق آسیا).
سِنَغَالُ: سنگال (کشوری است در غرب آفریقا).
سَنَّنَ الطِّفْلُ: کودک دندان درآورد / بچه دندان درآورد.
السَّنَوَاتُ المُنْصَرِمَةُ: سال‌های گذشته.
السُّنُوكِرُ: بازی اسنوکر / بیلیارد انگلیسی.
السُّنُونُو: پرستو / چلچله (پرنده).
السَّنَوِيَّةُ: سالانه.
سُوْءُ إِسْتِعْمَالِ السُّلْطَةِ: سوء استفاده از قدرت / استفاده‌ی غلط از قدرت.
سُوْءُ الأَحْوَالِ الإِقْتِصَادِيَّةِ: بدی اوضاع اقتصاد.
سُوْءُ الأَحْوَالِ الجَوِّيَّةِ: بدی وضعیت آب و هوا.
سُوْءُ الإِدَارَةِ: سوء مدیریت/ مدیریت نادرست.
سُوْءُ الاسْتِعْمَالِ: سوء استفاده / حیف و میل کردن.
سُوْءُ التَّصَرُّفِ: بدرفتاری / رفتار بد.
سُوْءُ التَّغْذِيَةِ: سوءتغذیه.
سُوْءُ التَّفَاهُمِ أو الفَهْمِ: سوء تفاهم.
سُوْءُ التَّوْزِيعِ: توزیع نادرست.
سُوْءُ الحَالَةِ الجَوِّيَّةِ: بدی شرایط جوّی.

سُوْءُ الحَظِّ: بدبختانه / بخت بد.

سُوْءُ السُّلُوکِ: بدرفتاری / بی ادبی.

سُوْءُ العَاقِبَةِ: بد فرجامی / فرجام بد.

سُوْءُ الفَهْمِ: کج‌فهمی / فهم نادرست / برداشت غلط.

سُوْءُ المُعَامَلَةِ: بدرفتاری / رفتار بد.

سُوْءُ النِّیَّةِ: بدخواهی /سوء نیت / قصد بد.

سُوْءُ الهَضْمِ: سوء هضم.

سُوْءُ مُعَامَلَةِ الأَطْفَالِ: برخورد بد با کودکان / بدرفتاری با کودکان.

سَوَاءِ السَّبِیلِ: راه راست / راه درست.

السَّوابِقُ: پیشوندها.

السَّواتِرِ التُّرابِیَّةُ: خاکریزها.

السُّوَّاحُ: جهانگردها / توریست‌ها.

سَوَادُ العَیْنِ: سیاهی چشم.

سَوَادُ اللَّیْلِ: سیاهی شب.

سَوَادُ النَّاسِ: سیاهی لشکر / توده‌ی مردم.

سِوَارُ السَّاعَةِ: بند ساعت.

السِّوارُ: دستبند / بند.

سَوَائِلُ التَّنْظِیفِ: مایعات شوینده / شوینده‌ها.

سَوَائِلُ الغَازِ الطَّبِیعِیِّ: گاز مایع طبیعی.

سُوبِر هَاتِرِیک: سوپر هاتریک: (لقب بازیکنی است که در یک بازی سه گل به ثمر برساند).

سُوتِیان: پستان بند.

السُّوْدُ: سیاه پوستان.

سُوْرُ الصِّیْنِ العَظِیمُ: دیوار بزرگ چین.

السُّوْرُ: مهمانی / دعوتی / نرده / حفاظ / حصار.

سُوْسُ الحُبُوبِ: شپشک / سِن.

سُوْسَةُ الحِنْطَةِ: سن گندم.

سُوْسَةُ الرُّزِ: سن برنج.

السَّوْطُ لا یُکَلِّفُ الحُکُومَةَ شیئاً: شلاق برای دولت خرجی ندارد.

سُوْقُ اِحْتِکَارِ القِلَّةِ: بازاری که در انحصار عده‌ی معدودی است.

سُوْقُ اِحْتِکَارِیَّةٌ: بازار انحصاری.

سُوْقُ الاِثْنَیْنِ: دوشنبه بازار/ بازار روزهای دوشنبه.

سُوْقُ الأَرْبِعَاءِ: چهارشنبه بازار / بازار روزهای چهارشنبه.
سُوْقُ الأَوْرَاقِ المَالِيَّةِ: بورس اوراق بهادار / بازار بورس.
السُّوْقُ الأَوْرُوبِيَّةُ المُشْتَرَكَةُ: بازار مشترک اروپا.
سُوْقُ البُورْصَةِ: بازار بورس.
سُوْقُ التِّقْنِيَّاتِ: بازار تکنولوژی.
السُّوْقُ الحُدُودِيَّةُ: بازار مرزی.
السُّوْقُ الحُرَّةُ: بازار آزاد.
سُوْقُ الخُضَّارِ: بازار سبزی فروشان.
سُوْقُ الخُضَرِ والفَوَاكِهِ: بازار میوه و تره بار.
السُّوْقُ الدَّاخِلِيَّةُ: بازار داخلی.
السُّوْقُ الدَّوْرِيَّةُ: بازار هفتگی.
السُّوْقُ الدَّوْلِيَّةُ: بازار جهانی.
سُوْقُ الذَّهَبِ: بازار طلا.
سُوْقُ السَّبْتِ: شنبه بازار / بازار روزهای شنبه.
السُّوْقُ السَّوْدَاءُ: بازار سیاه / بازار آزاد.
سُوْقُ الصَّاغَةِ: بازار طلافروشان / بازار زرگران.
السُّوْقُ الصَّغِيرُ: بازارچه.
السُّوْقُ العَالَمِيَّةُ: بازار جهانی.
سُوْقُ العَمَلِ: بازار کالا.
سُوْقُ العُمَلاتِ الصَّعْبَةِ: بازار ارز.
السُّوْقُ الكَبِيرَةُ: بازار بزرگ.
السُّوْقُ المَرْكَزِيَّةُ: بازار مرکزی.
السُّوْقُ المَسْقُوفَةُ: بازار سر پوشیده.
السُّوْقُ المُشْتَرَكَةُ: بازار مشترک.
السُّوْقُ المُعْتِمَةُ: تاریکه بازار.
السُّوْقُ النَّافِقَةُ: بازار رایج / بازار پر رونق.
سُوْقُ رَأْسِ المَالِ: بازار سرمایه.
السُّوْقُ: بازار.
السُّوْقَةُ: مردم بی سروپا/ مردم کوچه بازاری.
سَوَّلَ لَهُ: برایش آراست / در چشم او زیبا نشان داد.
سُومَطْرا: سوماترا (از جزایر کشور اندونزی است).
سَوَّى الحِسَابَ: تسویه حساب کرد/ حساب را تسویه کرد.
سَوَّى جَمِيعَ المَنَازِلِ بِالأَرْضِ: تمام خانه‌ها را با زمین یکسان کرد.

سَوِيّاً: با هم / همگی با هم.
السُّوِيدُ: سوئد (کشوری است در شمال اروپا و در شبه جزیره‌ی اسکاندیناوی).
السُّوِيسَرا: سوئیس (کشوری است در اروپای غربی).
السُّوَيقَةُ: بازارچه.
السُّهَادُ: بی‌خوابی.
السَّهَّارَةُ: چراغ خواب.
سَهَرَاتٌ لَيْلِيَّةٌ: شب نشینی‌ها / مهمانی‌های شبانه.
سَهْلٌ أَخْضَرُ: دشت سر سبز.
سَهْلُ الاِنْكِسَارِ: تُرد / شکننده.
سَهْلٌ وَاسِعٌ: دشت وسیع / دشت گسترده.
سَهَى عَنِ البَالِ: از خاطر رفت / فراموش شد / به فراموشی سپرده شد.
السُّؤَالُ الذِي يَطرَحُ نَفْسَهُ: سؤالی که اینجا مطرح است.
سُؤَالٌ خَطِيرٌ: سؤال بسیار مهم / سؤال حیاتی.
السُّؤْرُ: بازمانده‌ی غذا.
السِّيَاجُ الحَدِيدِيُّ: نرده‌ی آهنی.
سِيَاجُ الحَدِيقَةِ: نرده‌ی باغ / پرچینِ دورِ باغ.
السِّيَاجُ: فنس / نرده / پرچین.
السَّيَّاحُ: جهانگرد / توریست.
السِّيَاحَةُ: جهانگردی.
سِيَادَةُ الأَمْنِ العَامِ: حکمفرما شدن امنیت عمومی.
سِيَادَةُ الدُّسْتُورِ: قانون سالاری.
سِيَادَةُ الرَّئِيسِ: جناب آقای رئیس.
سِيَادَةُ الشَّعْبِ: حاکمیت مردم / مردم سالاری.
السِّيَادَةُ الشَّعْبِيَّةُ: مردم سالاری / حاکمیت مردم.
سِيَادَةُ القَانُونِ: حاکمیت قانون / قانون سالاری.
السِّيَادَةُ الوَطَنِيَّةُ: تمامیت ارضی / حاکمیت ملّی.
السِّيَادَةُ عَلَى الأَرْضِ: تمامیت ارضی.
السِّيَادَةُ: حاکمیت / جناب / حضرت / سَروَری.
السَّيَّارَاتُ العَتِيقَةُ والعَرِيقَةُ: ماشین‌های قدیمی.
سَيَّارَاتُ النَّقْلِ الجَمَاعِيِّ: ماشین‌های حمل و نقل عمومی.

سَيَّارَةُ الأُجْرَةِ: ماشين كرايه / اتومبيل كرايه.
سَيَّارَةُ الإِسْعَافِ: آمبولانس.
سَيَّارَةُ الإِطْفَاءِ: ماشين آتش‌نشانی.
السَّيَّارَةُ البُخَارِيَّةُ: ماشين بخار.
سَيَّارَةُ الحَمُولَةِ: ماشين باری.
سَيَّارَةُ الرُّكُوبِ: اتومبيل سواری / ماشين سواری.
سَيَّارَةُ الرِّيَاضَةِ: ماشين ورزشی / اتومبيل ورزشی.
السَّيَّارَةُ الكَهْرُبَائِيَّةُ: ماشين برقی / اتومبيل برقی.
السَّيَّارَةُ المُدَرَّعَةُ: ماشين زره پوش / زره پوش.
سَيَّارَةُ النَّجْدَةِ: ماشين كمک‌رسانی/ آمبولانس.
سَيَّارَةُ النَّقْلِ: باركش / ماشين باری.
سَيَّارَةٌ بِسِتَّةِ عَشَرَ أُسْطُوَانَةٍ: ماشين شانزده سوپاپ.
سَيَّارَةٌ رُبَاعِيَّةُ الدَّفْعِ: ماشين دو محور.
سَيَّارَةٌ فَاخِرَةٌ: ماشين مدل بالا / ماشين تجملی / ماشين لوكس.
سَيَّارَةٌ مُصَفَّحَةٌ: خودروی زرهی / خودروی ضد گلوله / ماشين زرهی.
سَيَّارَةٌ مُفَخَّخَةٌ: ماشين بمب‌گذاری شده / خودروی بمب‌گذاری شده.
سَيَّارَةٌ مَلاكِيٌّ: ماشين شخصی / خودروی شخصی.
سَيَّارَةٌ مَلغُومَةٌ: ماشين بمب گذاری شده / خودروی بمب‌گذاری شده.
سِيَاسَةُ «فَرِّق تَسُدْ»: سياست تفرقه بينداز و حكومت كن.
سِيَاسَةُ إِبْعَادِ النَّاخِبِينَ عَنِ التَّصْوِيتِ: سياست دور ساختن رأی دهندگان از رأی دادن.
سِيَاسَةُ الأَبْوابِ المَفْتُوحَةِ: سياست درهای باز.
السِّيَاسَةُ الإِجْرَامِيَّةُ: سياست جنايتكارانه.
السِّيَاسَةُ الإِرْهَابِيَّةُ: سياست تروريستی.
السِّيَاسَةُ الاِسْتِبْدَادِيَّةُ: سياست سلطه‌ی استبدادی.
السِّيَاسَةُ الإِسْتِعْمَارِيَّةُ: سياست استعماری / سياست استعماركرايانه.

السِّيَاسَةُ الإِسْتِفْزَازِيَّةُ: سياست تنش‌زا.
السِّيَاسَةُ الإِسْتِيطَانِيَّةُ: سياست شهرك سازى.
سِيَاسَةُ الإِنْفِرَاجِ: سياست تنش زدايى.
سِيَاسَةُ البَابِ المَفْتُوحِ: سياست درهاى باز.
سِيَاسَةُ التَّجْوِيعِ: سياست گرسنه كردن / سياست محاصره‌ى اقتصادى.
سِيَاسَةُ التَّخْوِيفِ: سياست ايجاد رعب و وحشت.
سِيَاسَةُ التَّدَخُّلِ: سياست مداخله جويانه.
سِيَاسَةُ التَّدَرُّجِ: سياست گام به گام.
سِيَاسَةُ التَّرانْسفِيرِ: سياست آواره ساختن.
سِيَاسَةُ التَّرْوِيعِ: سياست ايجاد رعب و وحشت.
السِّيَاسَةُ التَّسَاوُمِيَّةُ: سياست سازشكارانه.
سِيَاسَةُ التَّطْفِيشِ: سياست قهر كردن.
سِيَاسَةُ التَّطْهِيرِ العِرقِيِّ: سياست پاكسازى نژادى.
سِيَاسَةُ التَّعْرِيبِ: سياست تغيير بافت جمعيت منطقه و اسكان عرب‌ها در آن اماكن .
سِيَاسَةُ التَّغْرِيبِ: سياست غربگرايانه.
سِيَاسَةُ التَّفْرِقَةِ العُنْصُرِيَّةِ: سياست تبعيض نژادى.
سِيَاسَةُ التَّقَشُّفِ: سياست رياضت اقتصادى.
السِّيَاسَةُ التَّقْلِيدِيَّةُ: سياست قديمى / سياست سنّتى.
سِيَاسَةُ التَّوازُنِ: سياست موازنه.
السِّيَاسَةُ التَّوَسُّعِيَّةُ: سياست توسعه طلبانه.
سِيَاسَةُ التَّهْجِيرِ: سياست آواره ساختن.
سِيَاسَةُ التَّهْمِيشِ: سياست منزوى كردن و به كنار راندن ديگران.
سِيَاسَةُ التَّهْوِيدِ: سياست يهودى سازى.
سِيَاسَةُ الحِيَادِ: سياست بى‌طرفى.

السِّيَاسَةُ الحِيَادِيَّةُ: سياست بی‌طرفانه.
السِّيَاسَةُ الخَارِجِيَّةُ القَوِيَّةُ: سياست قدرتمند خارجی.
السِّيَاسَةُ الخَارِجِيَّةُ المُؤَثِّرَةُ: سياست تأثيرگذار خارجی.
السِّيَاسَةُ الخَارِجِيَّةُ النَّشِطَةُ: سياست فعّال خارجی.
السِّيَاسَةُ الخَارِجِيَّةُ: سياست خارجی.
السِّيَاسَةُ الخَاطِئَةُ: سياست اشتباه.
سِيَاسَةُ الخَصْخَصَةِ: سياست خصوصی‌سازی.
سِيَاسَةُ الخُطْوَةِ بِخُطْوَةٍ: سياست گام به گام.
السِّيَاسَةُ الدَّاخِلِيَّةُ: سياست داخلی.
السِّيَاسَةُ الدِّيمُوغْرَافِيَةُ: سياست تغيير بافت جمعيت.
سِيَاسَةُ السُّلْطَةِ المُطْلَقَةِ: سياست سلطه‌ی استبدادی.
سِيَاسَةُ السُّوقِ الحُرِّ: سياست بازار آزاد.
السِّيَاسَةُ الصَّارِمَةُ: سياست قاطع.
السِّيَاسَةُ الضَّبَابِيَّةُ: سياست مه آلود / سياست غير شفاف.
السِّيَاسَةُ العِدَائِيَّةُ: سياست خصمانه.
السِّيَاسَةُ العَسْكَرِيَّةُ: سياست نظامی‌گری.
سِيَاسَةُ العَصَا وَالجَذَرَةِ: سياست چماق و هويج.
السِّيَاسَةُ الغَامِضَةُ: سياست غير شفاف / سياست نامعلوم.
السِّيَاسَةُ الغَبِيَّةُ: سياست احمقانه و كودنانه.
السِّيَاسَةُ الفَاشِلَةُ: سياست شكست خورده.
سِيَاسَةُ القَبْضَةِ الحَدِيدِيَّةِ: سياست مشت آهنين.
السِّيَاسَةُ القَمْعِيَّةُ: سياست سركوبگرانه.
سِيَاسَةُ المُبَاغِتَةُ: سياست غافلگيرانه.
السِّيَاسَةُ المَبْدَئِيَّةُ: سياست اصولی.

السِّيَاسَةُ الْمُتَنَاقِضَةُ: سیاست متناقض / سیاست یك بام و دو هوا.
السِّيَاسَةُ الْمُزْدَوَجَةُ: سیاست دوگانه / سیاست یک بام و دو هوا.
سِيَاسَةُ الْمُغَامَرَاتِ: سیاست ماجراجویانه.
السِّيَاسَةُ الْمُمَنهَجَةُ: سیاست برنامه‌ریزی شده.
سِيَاسَةُ الْمُواجَهَةِ: سیاست رویارویی.
السِّيَاسَةُ النِّظامِيَّةُ: سیاست نظامی‌گرایانه.
سِيَاسَةُ النِّفَاقِ: سیاست دو گانه / سیاست یک بام و دو هوا.
سِيَاسَةُ النَفَسِ الطَّوِيلِ: سیاست خویشتنداری.
السِّيَاسَةُ النَّقْدِيَّةُ: سیاست پولی.
السِّيَاسَةُ اليَمِينِيَّةُ: سیاست راست‌گرایانه.
سِيَاسَةُ دَسِّ الأَنْفِ: سیاست دخالت در امور دیگران.
سِيَاسَةُ رَفعِ التَّوَتُّر: سیاست تنش زدایی.
سِيَاسَةُ زَرْعِ الفِتْنَةِ: سیاست فتنه انگیزی / سیاست ایجاد فتنه.
سِيَاسَةُ ضَبْطِ النَّفْسِ: سیاست خویشتنداری.
سِيَاسَةُ فَرْضِ العُزْلَةِ: سیاست منزوی کردن.
سِيَاسَةُ كَبْشِ الفِدَاءِ: سیاست قربانی کردن دیگران در راه هدف شخصی.
سِيَاسَةُ كَمِّ الأَفْوَاهِ: سیاست بستن دهان‌ها.
سِيَاسَةُ الاِحْتِوَاءِ المُزْدَوَجِ: سیاست مهار دوگانه.
سِيَاسَةُ المَرَاحِلِ: سیاست مرحله به مرحله.
السِّيَاسِيُّ المُحَنَّكُ: سیاستمدار باتجربه / سیاستمدار کهنه کار.
سِيَّانِ: مساوی است / برابر است.
سَيَتَفاقَمُ: بحرانی خواهد شد / رو به وخامت خواهد نهاد.
سَيَّجَ: حصار کشید / فنس‌کشی کرد.
السِّيجَارَةُ: سیگار.

سَيِّدُ الأَحْرارِ: سرور آزادگان.

سَيِّدَةُ الأَعْمَالِ: خانم بازرگان / تاجر زن.

سَيِّدَةُ البَيْتِ: خانمِ خانه / کدبانو / خانه دار.

سَيَدْفَعُ الجَمِيعُ ثَمَنَهُ: همه بهای آن را پرداخت می‌کنند.

السَّيرُ أَثْنَاءَ النَّوْمِ: راه رفتن در اثنای خواب.

سِيرَالِيُونِ: سیرالئون (کشوری است در غرب آفریقا).

السِّيرَةُ الذَّاتِيَّةُ: بیوگرافی / شرح حال / زندگی نامه.

سَيْطَرَ: تسلط یافت / فتح کرد / سیطره یافت.

السَّيْطَرَةُ الأَجْنَبِيَّةُ: تسلط بیگانه / سیطره‌ی خارجی.

السَّيطَرَةُ التَّامَّةُ: کنترل کامل / سیطره‌ی کامل.

السَّيطَرَةُ النَّوْعِيَّةُ: کنترل کیفیت.

السَّيطَرَةُ عَلَى الأَوْضَاعِ: کنترل اوضاع.

السَّيطَرَةُ عَلَى مَصَادِرِالنِّفط والغَازِ: کنترل منابع نفت و گاز.

سَيفٌ ذُو حَدَّيْنِ: شمشیر دو لبه.

سَيفٌ مُجَرَّدٌ: شمشیر بیرون کشیده شده.

سَيفٌ مَسْلُولٌ: شمشیر آخته / شمشیر از نیام برکشیده.

السَّيْلُ الجَارِفُ: سیل ویرانگر.

سَيلٌ عَارِمٌ: سیل ویرانگر.

سَيَلانُ الأَنْفِ: ریزش بینی.

سِينَارِيُوهَاتٌ: سناریوها.

سِيُولُ: سئول (پایتخت کره‌ی جنوبی).

سِيُولَةُ الدَّمِ: جریان خون / گردش خون.

السِّيُولَةُ النَّقْدِيَّةُ: گردش پول.

السِّيُولَةُ: نقدینگی.

سَيؤَدِّي إِلَى الهَزِيمَةِ: به شکست خواهد انجامید.

سَيِّىءُ المَقَاصِدِ: بدنیت / بدنظر.

سَيِّئُ الأَصْلِ أَوِ الطِّينَةِ: بد فطرت / بد گوهر / بد سرشت.

سَيِّئُ البَخْتِ: بدبخت / بد شانس.

سَيِّئُ التَّرْبِيَةِ: بی‌تربیت.

سَيِّئُ الحَظّ: بدشانس.

سَيِّئُ الخُلُقِ أو الطَّبْعِ: بد اخلاق / بد خو.

سَيِّئُ السُّمْعَةِ: بد نام / لکه‌دار.

سَيِّئُ الصِّيتِ: بدنام / بد آوازه.

سَيِّئُ الظَّنِّ: بد بین / بد گمان.

سَيِّئُ النِّيَّةِ أو القَصْدِ: بد نیت / بد اندیش.

ش

شَاءَ اللهُ أَنْ [...]: خدا خواست که[...].
شَاءَ أَمْ أَبَى: بخواهد يا نخواهد.
شَابٌّ مُهَذَّبٌ: جوان با اخلاق / جوان پاكدامن.
الشَّابُّ: جوان.
الشَّابِكَةُ: اينترنت.
الشَّاتُ: چت.
شَاحِبُ اللَّونِ: رنگ پريده.
شَاحِبُ الوَجْهِ: رنگ پريده.
شَاحِنُ البَطَّارِيَّةِ: شارژر.
الشَّاحِنُ: شارژر.
الشَّاحِنَةُ الصَّغِيرَةُ: وانت بار.
الشَّاحِنَةُ الكَبِيرَةُ: كاميون بزرگ.
شَاحِنَةٌ صِهْرِيجِيَّةٌ: كاميون تانكردار / كاميون نفت‌كش.
شَاحِنَةٌ قَلَّابَةٌ: كمپرسى.
الشَّاحِنَةُ: كاميون باركش.
شَاذٌّ جِنْسِيٌّ: همجنس باز / منحرف جنسى.
الشَّاذُّ: غيرعادى / ناصواب.
شَارِبُ الخَمْرِ: شرابخوار / ميگسار.
الشَّارِبُ: سبيل.
شَارَةُ الحِدَادِ: روبان تعزيه.
شَارَةُ القِيَادَةِ: بازوبند كاپيتانى.
شَارَةُ الكَتِفِ: سردوشى.
شَارَةُ المُرُورِ: چراغ راهنمايى و رانندگى.
شَارِدُ الذِّهْنِ: حواس پرت / بى‌حواس.
شَارِدُ الفِكْرِ: حواس پرت.
الشَّارِعُ الإِسْلَامِيُّ: امّت مسلمان / توده‌ى مسلمان / افكار عمومى مردم مسلمان.

الشَّارِعُ الاِلْتِفَافِيُّ: خیابان کمربندی.
الشَّارِعُ الاِیرَانِیُّ: افکار عمومی مردم ایران / مردم ایران / مردم کوچه و بازار ایران / عموم مردم ایران.
الشَّارِعُ الرِّیاضِیُّ: ورزش دوستان / طرفداران ورزش / محافل ورزشی.
الشَّارِعُ الرَّئِیسِیُّ: خیابان اصلی / شاهراه.
الشَّارِعُ الغَاضِبُ: مردم خشمگین.
الشَّارِعُ المُبَلَّطُ: خیابان سنگ فرش شده / خیابان آسفالته.
الشَّارِعُ المُحِیطُ: خیابان کمربندی.
الشَّارِعُ المُزدَحِمُ: خیابان شلوغ.
الشَّارِعُ المُقَدَّسُ: خدا.
شَارِعٌ ذُو اِتِّجَاهٍ وَاحِدٍ: خیابان یک‌طرفه.
شَارِعٌ ذُو اِتِّجَاهَیْنِ: خیابان دوطرفه.
شَارِعٌ ذُو مَمَرَّیْنِ: بلوار.
الشَّارِعُ: افکار عمومی / خیابان.
شَارَكَ فِي الاِعْتِدَاءِ: در تجاوز شرکت نمود.
شَارَكَ فِي المُظَاهَرَةِ: در تظاهرات شرکت کرد.
شَاسِیَّةُ السَّیَّارَةِ: شاسی ماشین.
شَاشُ الجِرَاحَةِ: باند زخم / پانسمان.
شَاشَةُ التِّلْفِیزْیُونِ: صفحه‌ی تلویزیون.
شَاشَةُ الحَاسُوبِ: صفحه‌ی کامپیوتر.
شَاشَةُ السِّینَمَا: پرده‌ی سینما.
الشَّاشَةُ الصَّغِیرَةُ: تلویزیون.
شَاشَةُ العَرْضِ: مانیتور(کامپیوتر).
الشَّاشَةُ العَرِیضَةُ: صفحه‌ی پهن.
الشَّاشَةُ الكَبِیرَةُ: سینما.
شَاشَةُ الكُومبِیُوتِرِ: صفحه‌ی کامپیوتر / مانیتور.
الشَّاشَةُ المُسَطَّحَةُ: صفحه‌ی تخت.
الشَّاشَةُ: صفحه‌ی تلویزیون / مانیتور / صفحه‌ی کامپیوتر.
الشَّاشِیُّ: باند پیچ.
الشَّاطِرُ: چالاک.
شَاطَرَهُ حُزْنَهُ: با او همدری نمود.

شَاطَرَهُ رَأْيَهُ: با او همفکری نمود / با رأی و نظر وی موافقت کرد.
شَاطِئُ البَحْرِ: ساحلِ دریا.
الشَّاطِئُ الرَّمْلِيُّ: ساحل شنی.
شَاطِئُ العَاجِ: ساحل عاج.
الشَّاطِئُ اللَّازَوَرْدِيُّ: ساحل آبی.
الشَّاطِئِيُّ: ساحلی.
شَاعِرُ البِلَاطِ: شاعر دربار.
شَاعِرُ الحَمَاسَةِ: شاعر حماسه سرا.
الشَّاعِرُ الفَحْلُ: شاعر قوی / شاعر برجسته.
الشَّاعِرُ المُبْدِعُ: شاعر نوآور.
الشَّاعِرُ المَطْبُوعُ: شاعر خوش طبع.
شَاعِرُ المَلَاحِمِ: شاعر حماسه.
الشَّاقُّ: جانفرسا/ طاقت فرسا.
الشَّاكُوشُ: چکش.
شَاكِي السِّلَاحِ: سر تا پا مسلّح / تا بُن دندان مسلّح.
الشَّاكِي: خواهان.
شَاكِرٌ للجَمِيلِ: قدرشناس / قدردان .
الشَّالُ: شال گردن.
شَامْبُو الشَّعْرِ: شامپوی مو.
شَامَةُ الخَدِّ: خالِ گونه.
شَامِخُ الأَنْفِ: والا / متعالی.
شَانْغهَای: شانگهای (بزرگ‌ترین شهر کشور چین).
شَاهِدُ العَيَانِ: شاهد عینی.
الشَّايُ الأَخْضَرُ: چای سبز.
الشَّايُ الثَّقِيلُ: چای پُررنگ / چای سیاه.
الشَّايُ الخَفِيفُ: چای کم‌رنگ.
الشَّائِكُ: خاردار / بغرنج / پیچیده.
شَبُّ الحَرِيقِ: آتش‌سوزی.
شَبابُ الثَّوْرَةِ: جوانان انقلاب.
الشَّبابُ المُتَحَمِّسُونَ: جوانان با غیرت / جوانان حماسی.
الشَّبابُ: جوانان.
شُبَّاکُ التَّذاکِرِ: باجه‌ی بلیط فروشی.
شُبَّاکُ التَّوْفِيرِ: باجه‌ی پس‌انداز.
شُبَّاکُ الصَّرْفِ: باجه‌ی پرداخت.
شُبَّاکُ حَجْزِ التَّذاکِرِ: باجه‌ی رزرو بلیط.
شُبَّاکُ دَفْعِ النُّقُودِ: باجه‌ی پرداخت پول.

شُبَّاكُ الاِسْتِعْلَامَاتِ: باجه‌ی اطلاعات.
الشُّبَّانُ: جوانان.
شَبَّتْ نَارُ الحَرْبِ: آتش جنگ بر افروخته شد.
شِبْرٌ وَاحِدٌ: یک وجب.
الشِّبْرُ: وجب.
الشِّبْشِبُ: دمپایی / صندل.
الشِّبْعَانُ: سیر.
شَبِعَتِ السُّوقُ: بازار اشباع شده است.
شَبَكَاتُ نَقْلِ الغَازِ: شبکه‌های گاز رسانی.
الشَّبَكَةُ الإِرْوَائِيَّةُ: شبکه‌ی آبرسانی.
شَبَكَةُ الأَسْلَاكِ الكَهْرُبَائِيَّةُ: شبکه‌ی سیم برق.
الشَّبَكَةُ التَّخْرِيبِيَّةُ: شبکه‌ی تخریبی / باند خرابکاری.
شَبَكَةُ الصِّحَّةِ: شبکه‌ی بهداشت.
شَبَكَةُ الصَّيَّادِ: تور صیاد.
شَبَكَةُ الصَّيْدِ: تور ماهیگیری.
الشَّبَكَةُ العَامَّةُ: شبکه‌ی سراسری.
الشَّبَكَةُ العَنْكَبُوتِيَّةُ: شبکه‌ی عنکبوتی / تار عنکبوت / اینترنت.
شَبَكَةُ الغَازِ العَامَّةُ: شبکه‌ی سراسری گاز.
شَبَكَةُ الكَهْرُبَاءِ الرِّيفِيَّةُ: شبکه‌ی برق روستایی.
شَبَكَةُ الكَهْرُبَاءِ العَامَّةُ: شبکه‌ی سراسری برق.
الشَّبَكَةُ الكَهْرُبَائِيَّةُ: شبکه‌ی برق.
شَبَكَةُ المَرْمَى: تور دروازه.
شَبَكَةُ المَعْلُومَاتِ الدَّوْلِيَّةُ: اینترنت.
شَبَكَةُ خَطِّ الأَنَابِيبِ: شبکه‌ی خطوط لوله.
الشِّبِنْتُ: شوید.
شِبْهُ الرَّسْمِيِّ: نیمه رسمی.
شِبْهُ العَائِمَةِ: نیمه شناور.
شِبْهُ القَارَّةِ: شبه‌قاره.
شِبْهُ النِّهَائِيِّ: نیمه نهایی.
شِبْهُ جَزِيرَةِ العَرَبِ: شبه جزیره‌ی عربی / جزیرة العرب.
شُبِّهَ عَلَيْهِ الأَمْرُ: امر بر او مشتبه شد.

الشِّتَاءُ: زمستان.
الشَّتَّامُ: دشنام دهنده / فحش‌گو.
الشَّتْلُ: نهال.
شَتَّى الجَوَانِبِ: جوانب مختلف.
الشَّتَّى: گوناگون / مختلف.
الشَّتِيمَةُ البَذِيئَةُ: دشنام زشت.
الشَّتِيمَةُ: دشنام / فحش / بد و بیراه / ناسزا.
الشِّجَارُ العَائِلِيُّ: مشاجرات خانوادگی.
شَجَّبَ: محکوم کرد.
الشَّجَرَةُ البَاسِقَةُ: درخت بلند.
شَجَرَةُ البُطْمِ: درخت سقز.
شَجَرَةُ البَقِّ: درخت نارون.
شَجَرَةُ البَلُّوطِ: درخت بلوط.
شَجَرَةُ الكَرْمِ: درخت انگور.
شَجَرَةُ المَطَّاطِ: درخت کائوچو.
شَجَّعَ المُتَفَرِّجُونَ اللَّاعِبِينَ بِحَرَارَةٍ: تماشاگران به گرمی بازیکنان را تشویق کردند.
شَجَّعَ: تشویق کرد.
الشَّجِيُّ: طربناک / شادمان.
الشَّحَّاذُ: متکدی / گدا.
الشِّحَاذَةُ: تکدّی گری / گدایی.
شَحَّذَ الشَّفْرَةَ: تیغ را تیز کرد.
شَحْمَةُ الأُذُنِ: نرمه‌ی گوش.
الشَّحْنُ البَحْرِيُّ: ترانزیت دریایی.
الشَّحْنُ البَرِّيُّ: ترانزیت زمینی.
شَحَنَ البَطَّارِيَّةَ: باتری را شارژ نمود.
الشَّحْنُ الجَوِّيُّ: ترانزیت هوایی.
الشَّحْنُ والنَّقْلُ: حمل و نقل.
شَحَنَ: بارگیری نمود / شارژ کرد / ترانزیت نمود.
الشَّحْنَةُ السَّلْبِيَّةُ: بار منفی.
الشَّحْنَةُ الكَهْرُبَائِيَّةُ: بار الکتریکی.
الشَّحْنَةُ المُوجِبَةُ: بار مثبت.
الشَّحْنَةُ: بار الکتریکی.
شُحُوبُ الوَجْهِ: رنگ پریدگی.
الشَّحِيجُ: صدای قاطر / صدای استر.
الشَّخْبَطَةُ: خط خطی.
شَخَرَ النَّائِمُ: خرناس کشید / خروپف کرد.
شَخْصٌ عَادِيٌّ: شخصیت معمولی / شخصیت عادی.

شَخْصٌ غَبِيٌّ: فرد کودن.

شَخْصٌ غَيرُ مَرْغُوبٍ فِيهِ: عنصر نامطلوب / شخصی که مورد احترام نیست / کسی که مورد قبول دیگران نیست.

شَخْصٌ مَرْغُوبٌ فِيه: شخص مورد احترام / فردی که همه او را می‌خواهند و قبولش دارند.

شَخْصٌ مَعْنَوِيٌّ: شخص معنوی / شخص حقوقی.

شَخْصِيَّاتٌ مُتَطَرِّفَةٌ: شخصیت‌های افراطی / شخصیت‌های تندرو.

الشَّخْصِيَّةُ الإعْتِبَارِيَّةُ: شخصیت مورد اعتبار / شخصیت حقوقی.

الشَّخْصِيَّةُ التَّافِهَةُ: شخصیت پوچ و بی‌ارزش.

الشَّخْصِيَّةُ السَّاذِجَةُ: شخصیت ساده.

الشَّخْصِيَّةُ العَنِيدَةُ المُتَمَرِّدَةُ: شخصیت سرسخت و سرکش.

الشَّخْصِيَّةُ المُتَكَامِلَةُ: شخصیت تکامل یافته.

الشَّخْصِيَّةُ النَّاضِجَةُ: شخصیت پخته.

الشَّخِيرُ: خُر و پُف کردن / خُرناس کشیدن.

شَدَّ أَزْرَهُ: او را حمایت کرد / از او پشتیبانی نمود.

شَدَّ أَعْصَابَهُ: اعصابش را کنترل کرد/ بر اعصابش مسلّط شد.

شَدُّ الحَبْلِ: طناب کَشی(ورزش).

شَدُّ الحَمْلِ: بار بستن.

الشَّدُّ العَضُلِيُّ: گرفتگی عضلانی / کشش عضله / اسپانس عضله‌ای.

شَدَّ عَلَى يَدَيْهِ: دستانش را به هم فشرد.

شَدَّ مِنْ أَزْرِهِ: او را حمایت کرد / از او پشتیبانی نمود.

شَدَّ وِثَاقَهُ: محکم آن را بست.

شِدَّةُ التَّهَيُّجِ: تندخویی / تندمزاجی.

شَدَّدَ إِجْرَاءَاتِ الأَمْنِ: اقدامات امنیتی را تشدید بخشید.

شَدَّدَ الطَّرَفَانِ عَلَى[...]: دو طرف بر[...]تأکید کردند.

شَدَّدَ عَلَى خُطُورَةِ المَرْحَلَةِ: بر حساسیت و اهمیت این مرحله تأکید کرد.

شَدَّدَ عَلَى[...]: تأكيد كرد بر [...].
الشَّذْوُ: صداى بلبل.
شَدِيدُ الإِحْسَاسِ: بسيار حسّاس/ داراى احساسات شديد.
شَدِيدُ البَأْسِ: خطرناک/ سخت گير.
شَدِيدُ اللَّهْجَةِ: شديد اللحن / تند گو / داراى لهجه‌ى تند / تند و خشن.
شَدِيدُ الاِضْطِرَابِ: بسيار نگران.
شَدِيدُ الْبَرْدِ: بسيار سرد.
شَدِيدُ الْقُوَّةِ: بسيار قوى / بسى قدرتمند.
شَدِيدُ القَوْلِ: تند سخن/ بددهن.
الشُّذُوذُ الجِنْسِيُّ: نابهنجارى‌هاى جنسى / انحرافات جنسى / همجنس بازى.
شِراءُ الدَّيْنِ: خريد به صورت نسيه / خريد قسطى.
شِراءُ النَّقْدِ: خريد نقدى.
الشِّراءُ بِالتَّقْسِيطِ: خريد قسطى.
شَرابُ البُرْتُقَالِ: شربت پرتقال/ آب پرتقال.
شَرابُ العِنَبِ: آب انگور/ شربت انگور.
الشُّراةُ: خوارج(آنان خود را به اين اسم ناميدند زيرا مى‌گفتند: ما جان خود را در راه اطاعت از خدا، به او فروخته‌ايم، و از امامان جائر جدا گشته‌ايم).
الشَّرارِيبُ: تار و پود.
الشِّراعُ، ج: الأَشْرِعَةُ- الشُّرُوعُ: بادبان.
شِراکُ المَوْتِ: تله‌ى مرگ / دامِ مرگ.
شَرائِحُ ضَعِيفَةٌ: اقشار آسيب پذير / گروه‌هاى آسيب‌پذير.
شَرِبَ اللُّفافَةَ أو السِّيجارَةَ أو الدُّخانَ: سيگار كشيد.
شَرَّجَ البَطَّارِيَّةَ: باترى را شارژ نمود.
شَرْخُ الشَّبابِ: عنفوان جوانى.
شَرْخٌ كَبِيرٌ: شكاف عميق / فاصله زياد.
شَرِسٌ: تندخو / پرخاشگر / وحشى / شديد / سخت / درّنده.
شَرْشَفُ الطَّاوِلَةِ: رو‌انداز ميز.
الشَّرْشَفُ: روانداز / ملحفه / روتختى.
شَرْطٌ مُسْبَقٌ: پيش شرط.
شُرْطَةُ الأَمْنِ: نيروى انتظامى.

شُرْطَةُ التَّحَرِّي: پلیس تحقیق.
شُرْطَةُ الجَمَارِكِ: پلیس گمرك.
شُرْطَةُ الجَيْشِ: پلیس نظامی.
الشُرْطَةُ الحُدُودِيَّةُ: پلیس مرزبان.
شُرْطَةُ الدَّرَكِ: دژبان.
الشُرْطَةُ الدَّوْلِيَّةُ: پلیس بین‌المللی / اینترپول.
الشُرْطَةُ السِّرِّيَّةُ: پلیس آگاهی / اداره‌ی آگاهی.
شُرْطَةُ السَّيْرِ: پلیس راهنمایی و رانندگی.
شُرْطَةُ المُرُورِ: پلیس راهنمایی.
شُرْطَةُ المَطَارِ: پلیس فرودگاه.
شُرْطَةُ النَّجْدَةِ: پلیس نجات.
الشُرْطَةُ تَفُضُّ التَّظَاهُرَةَ: پلیس تظاهرات را پراکنده ساخت.
شُرْطَةٌ جِنَائِيَّةٌ: پلیس جنایی.
شُرْطَةٌ عَسْكَرِيَّةٌ: پلیس نظامی.
شُرْطَةٌ قَضَائِيَّةٌ: پلیس قضایی.
شُرْطَةُ مُكَافَحَةِ الشَّغَبِ: پلیس ضد شورش.
شُرْطَةُ مُكَافَحَةِ المُخَدِّرَاتِ: پلیس مبارزه با مواد مخدر.

الشُّرْغُوفُ: دستبویه / خربزه‌ی عطری.
الشَّرْعِيَّةُ الدُّوَلِيَّةُ: مشروعیت جهانی / مقبولیت بین‌المللی.
شَرِّفْ: بفرما.
الشُّرْفَةُ: ایوان / مهتابی / بالکن / بالاخانه.
شَرَّفْتَنَا: مشرّف فرمودی.
شَرِّفْنَا عَلَى العَشَاءِ: شام در خدمت باشیم / شام تشریف بیاورید پیش ما.
الشَّرْقُ الأَدْنَى: خاور نزدیک.
الشَّرْقُ الأَقْصَى: خاور دور.
الشَّرْقُ الأَوْسَطُ الكَبِيرُ: خاورمیانه‌ی بزرگ.
الشَّرْقُ الأَوْسَطُ: خاورمیانه.
شَرِكَاتُ تَصْنِيعِ السَّيَّارَاتِ: شرکت‌های خودروسازی.
شَرِكَةُ الاِتِّصَالَاتِ: شرکت مخابرات.
الشَّرِكَةُ الاِسْتِثْمَارِيَّةُ: شرکت سرمایه‌گذاری.
شَرِكَةُ الإِعْلَانَاتِ: شرکت پخش آگاهی.

شَرِكَةُ التَّأمِينِ: شرکت بیمه.
شَرِكَةُ التَّضَامُنِ: شرکت تضامنی.
شَرِكَةُ التَّمْوِيلِ: شرکت سرمایه‌گذاری.
شَرِكَةُ الطَّيَرَانِ: شرکت هواپیمایی.
شَرِكَةُ الغَزْلِ والنَّسِيجِ: شرکت ریسندگی و بافندگی.
الشَّرِكَةُ المُتَعَدِّدَةُ الأَنْشِطَةِ: شرکت دارای فعالیت‌های گوناگون.
الشَّرِكَةُ المُحَاصَّةُ: شرکت سهامی.
الشَّرِكَةُ المُسَاهِمَةُ المَحْدُودَةُ: شرکت سهامی محدود.
الشَّرِكَةُ المُسَاهِمَةُ: شرکت سهامی.
شَرِكَةُ المَلَاحَةِ البَحْرِيَّةِ: شرکت دریانوردی.
شَرِكَةُ النَّفْطِ الوَطَنِيَّةُ: شرکت ملّی نفت.
الشَّرِكَةُ الوَطَنِيَّةُ الإِيرَانِيَّةُ لِلْحَفْرِ: شرکت ملّی حفاری ایران.
الشَّرِكَةُ الوَطَنِيَّةُ لِتَكْرِيرِ النَّفْطِ: شرکت ملّی نفت / شرکت ملّی پالایش نفت.
الشَّرِكَةُ الوَطَنِيَّةُ لِلإِضَافَاتِ البِتْرُولِيَّةِ: شرکت ملّی فراورده‌های نفتی.
شَرِكَةُ إِيرَانَ لِتَصْنِيعِ السَّيَّارَاتِ: شرکت ایران خودرو.
شَرِكَةُ إِيرَانَ لِلْكَهْرَبَاءِ: شرکت برق ایران.
شَرِكَةٌ تِجَارِيَّةٌ: شرکت تجاری.
شَرِكَةٌ تَضَامُنِيَّةٌ: شرکت تضامنی.
شَرِكَةٌ سِيَاحِيَّةٌ: شرکت توریستی.
شَرِكَةٌ عِمْلَاقَةٌ: شرکت بسیار بزرگ / شرکت غول پیکر.
الشَّرِكَةُ غَيْرُ المَحْدُودَةِ: شرکت سهامی نامحدود.
شَرِكَةُ قِطَارَاتِ الأَنْفَاقِ فِي طَهْرَانَ وضَوَاحِيهَا: شرکت متروی تهران و حومه.
شَرِكَةٌ مُقَاوِلَةٌ: شرکت پیمانکاری.
شُرُودُ الذِّهْنِ: حواس پرتی / پرتی حواس.
شُرُوطُ الاِتِّفَاقِ: شرایط قرارداد.
شُرُوطُ الاِشْتِرَاكِ: شرایط آبونمان.
شُرُوطُ الاِكْتِتَابِ: شرایط پذیره نویسی.

شُرُوطُ الزَّوَاجِ: شرايط ازدواج.
شُرُوطُ النِّكَاحِ: شرايط نكاح.
شُرُوطٌ جَائِرَةٌ: شروط ظالمانه.
شُرُوطٌ ظَالِمَةٌ: شروط ظالمانه.
شُرُوطٌ مُسْبَقَةٌ: پيش شرط‌ها.
الشَّرِهُ: پُرخور/ شكمو.
الشَّرِيحَةُ الزُّجَاجِيَّةُ: سطح شيشه‌اى / لايه‌ى شيشه‌اى.
الشَّرِيحَةُ: گروه / قشر / جناح / ورقه / لايه.
الشَّرِيدُ: آواره / در به در.
الشِّرِّيرُ: دژخيم / بسيار پست / بد جنس.
شَرِيطُ الامْتِصَاصِ: نوار جذب كننده.
شَرِيطُ التَّسْجِيلِ: نوار كاست / نوار ضبط.
شَرِيطُ الحِدَادِ: روبان تعزيه.
الشَّرِيطُ الحُدُودِيُّ: نوار مرزى.
شَرِيطُ الحِذَاءِ: بند كفش.
الشَّرِيطُ السَّاحِلِيُّ: نوار ساحلى.
الشَّرِيطُ الشَّائِكُ: سيم خاردار.
شَرِيطُ الفِيدْيُو: نوار ويدئو.
شَرِيطُ المَطَارِ: باند فرودگاه.
شَرِيطٌ سِينَمَائِيٌّ: فيلم سينمايى.
شَرِيطٌ عَازِلٌ: نوار حايل.
شَرِيطٌ لاصِقٌ: نوار چسب.
شَرِيطٌ مُسَجَّلٌ: نوار ضبط شده.
شَرِيطٌ مَغْنَطِيسِيٌّ: نوار ضبط.
شَرِيطٌ وَثَائِقِيٌّ: فيلم مستند.
شَرِيطَةُ الشَّنْطَةِ: بند كيف.
شَرِيطَةٌ حَمْرَاءُ: روبان قرمز.
شَرِيعَةُ الغَابِ: قانون جنگل.
الشَّرِيعَةُ: آبشخور / قانون الهى / دين خدا.
الشَّرِيفُ: آبرومند / بزرگوار / داراى شرافت.
شَرِيكُ العُمْرِ: شوهر / مرد / شريک زندگى.
شَرِيكَةُ العُمْرِ: زن / همسر / شريک زندگى.
الشَّرِيكُ المَوثُوقُ بِهِ: شريك قابل اعتماد.
الشَّرِيكُ في الجَرِيمَةِ: شريک جرم.
الشَّصُّ: قلاب ماهيگيرى.
الشَّطْآنُ: كرانه‌ها/ سواحل.

شَطَبَ إِسْمَهُ مِنَ القَائِمَةِ: نام او را از لیست حذف کرد.

الشَّطْبُ: قلم خوردگی / حذف کردن / خط زدن.

شَطَبَهُ: او را خط زد / او را حذف کرد / آن را حذف کرد.

الشَّطِيرَةُ: ساندویج.

شَظَفُ العَيْشِ: تنگدستی / سختی معیشت.

شَظِيَّةُ العِظَامِ: خُرده استخوان.

الشَّظِيَّةُ،ج: شظايا: ترکش.

الشِّعَارَاتُ الإِعْلَامِيَّةُ: شعارهای تبلیغاتی.

الشِّعَارَاتُ الثَّوْرِيَّةُ: شعارهای انقلابی.

الشِّعَارَاتُ الرَّنَّانَةُ: شعارهای پر طمطراق.

الشِّعَارَاتُ الزَّائِفَةُ: شعارهای توخالی .

الشُّعاعُ الضَّوْئِيُّ: شعاع نوری.

الشَّعائِرُ الدِّينِيَّةُ: مراسمات دینی / شعایر دینی / آداب و رسوم مذهبی.

الشَّعْبُ الإِيرانِيُّ أَثْبَتَ جَدارَتَهُ: ملت ایران شایستگی خود را ثابت کرده است.

الشَّعْبُ الثَّائِرُ: ملت انقلابی/ ملت به پا خاسته.

الشَّعْبُ الشَّقِيقُ: ملّت برادر.

الشَّعْبُ الصَّامِدُ: ملت مقاوم / مردمِ پایدار.

الشَّعْبُ المُشَرَّدُ: ملت آواره / مردم آواره.

الشَّعْبُ النَّاهِضُ: مردمِ به پا خاسته / ملت به پا خاسته.

الشَّعْبُ الوَاعِي: ملت آگاه / مردم هوشیار.

شعبانِ مُتآخِيانِ: دو ملت برادر.

شُعْبَةُ الاِتِّصَالاتِ: بخش ارتباطات.

شَعْبِيَّةُ النِّظامِ: مردمی بودن نظام / برخورداری نظام از پایگاه مردمی.

الشَّعْبِيَّةُ: محبوبیت مردمی / پایگاه مردمی.

الشِّعْرُ التَّعْلِيمِيُّ: شعر آموزشی.

الشِّعْرُ التَّقْلِيدِيُّ: شعر سنّتی / شعر قدیمی / شعر کلاسیک.

الشِّعْرُ الثَّوْرِيُّ: شعر انقلابی.
الشِّعْرُ الحُرُّ: شعر آزاد / شعر نیمایی/ شعر نو.
الشِّعْرُ الحَمَاسِيُّ: شعر حماسی.
الشِّعْرُ الخَمْرِيُّ / الخَمْرِيَّاتُ: خمریه / بادگانی / شعر خمری.
الشِّعْرُ الرَّمْزِيُّ: شعر سمبلیک.
الشِّعْرُ السِّيَاسِيُّ: شعر سیاسی.
الشِّعْرُ الشَّعْبِيُّ: شعر مردمی / شعر عامیانه.
الشِّعْرُ الصُّوفِيُّ: شعر صوفیانه.
الشِّعْرُ الغِنَائِيُّ: شعر غنایی.
الشِّعْرُ القَصَصِيُّ: شعر داستانی.
الشِّعْرُ المَسْرَحِيُّ: شعر نمایشنامه ای.
الشِّعْرُ المَلْحَمِيُّ: شعر حماسی.
شَعَرَ بِالْبَرْدِ: احساس سرما کرد.
الشِّعْرُ غَيْرُ المُقَفَّى: شعر بدون قافیه.
شُعَرَاءُ البِلاطِ: شاعران دربار.
شَعَّلَ النَّارَ: آتش افروخت/ آتش روشن کرد.
الشُّعْلَةُ الأُولُمْبِيَّةُ: مشعل المپیک.
شُعْلَةُ الحَرْبِ: آتش جنگ.
الشُّعُوبُ الحُرَّةُ: ملت‌های آزاده.
الشُّعُوبُ الحَيَّةُ: ملت‌های زنده.
الشُّعُوبُ الشَّقِيقَةُ: ملت‌های برادر.
الشُّعُوبُ المُتَأَخِّرَةُ: ملت‌های عقب مانده.
الشُّعُوبُ المُتَطَوِّرَةُ: ملت‌های پیشرفته.
شُعُوبُ المِنْطَقَةِ: ملت‌های منطقه.
شُعُوبٌ مُحِبَّةٌ لِلسَّلامِ: ملت‌های دوستدار صلح.
الشُّعُوبُ: ملت‌ها.
الشَّعْوَذَةُ: تردستی / چشم‌بندی / شعبده بازی / افسونگری / جادو.
الشُّعُورُ الأَبَوِيُّ: احساس پدرانه.
الشُّعُورُ الإِيجَابِيُّ: احساس مثبت.
الشُّعُورُ بالإِحْبَاطِ: احساس شکست / احساس ناکامی.
الشُّعُورُ بالأَمْنِ: احساس امنیت.
الشُّعُورُ بالتَّعَبِ: احساس خستگی.
الشُّعُورُ بالحُزْنِ: احساس غم و اندوه.
الشُّعُورُ بالدُّونِ: احساس حقارت / احساس خود کم‌بینی.

الشُّعُورُ بالذَّاتِ: خود آگاهی.
الشُّعُورُ بالرَّاحَةِ: احساس راحتی.
الشُّعُورُ بالسَّعَادَةِ: احساس خوشبختی / احساس خوشحالی.
الشُّعُورُ بالغُرْبَةِ: احساس غربت.
الشُّعُورُ بالمَسْئُولِيَّةِ: احساس مسئولیت.
الشُّعُورُ بالنَّدَمِ: احساس پشیمانی.
الشُّعُورُ بالنَّفْسِ: خود آگاهی.
الشُّعُورُ بالنَّقْصِ: احساس کمبود.
الشُّعُورُ بالوَحْدَةِ: احساس تنهایی.
الشُّعُورُ بالهَزِيمَةِ: احساس شکست.
الشَّعِيرَةُ الدِّينِيَّةُ: مناسک دینی / مراسم مذهبی.
شَغافُ القَلْبِ: لایه‌ی بیرونی قلب.
الشَّغَبُ الطُّلابِيّ: آشوب دانشجویی / اغتشاش دانشجویی.
الشَّغَبُ: اغتشاش / نا آرامی / شورش / بلوا / هرج و مرج / آشوب / فتنه / جنجال.
شُغْلُ الإبْرَة: سوزن دوزی.
شُغْلُ أَوْقَاتِ الفَراغِ: پُر کردن اوقات فراغت.
شَغَلَ بالي: ذهن مرا مشغول کرد.
شُغْلٌ حُرٌّ: شغل آزاد.
شُغْلٌ شَاغِلٌ: موضوع اصلی / دغدغه‌ی همیشگی.
شَغَّلَ: روشن کرد.
شُغْلُنَا الشَّاغِلُ: هدف اساسی ما / دغدغه‌ی جدّی ما.
شَفَاكَ اللّٰهُ: خدا شما را شفا دهد.
الشَّفَةُ المُتَشَقِّقَةُ: لب ترک خورده.
شَفْرَةُ الحِلاقَةِ: تیغ اصلاح / تیغ ریش تراشی.
شَفْرَةُ المِحْراثِ: تیغ گاو آهن.
الشَّفْرَةُ: تیز بُر / تیغ موکت بُری / کُد / رمز.
شَفَقُ الصَّباحِ: پگاه / سپیده دم.
شَفِيرُ الهَلاكِ: لبه‌ی پرتگاه.
شِقُّ الأَنْفُسِ: سختی فراوان / دشواری زیاد / جان کندن.
شَقَّ طَرِيقَهُ: به راه خود ادامه داد.
شَقَّ عَصَا الطَّاعَةِ: نافرمانی کرد.

شَقَّ عَصَا القَوْمِ: با آنها مخالفت ورزید / وحدت و یکپارچگی آنان را از بین برد / مخالفت ورزید با آنان.

شَقَّ عَلَى نَفْسِهِ: خود را به مشقّت انداخت / بر خود سخت گرفت.

شَقَّ عَلَيه: او را به زحمت انداخت.

شِقاقُ الشَّفَةِ: تَرَكِ لب.

شِقاقُ الشَّفَتَينِ: ترکیدگی لب‌ها.

شَقائِقُ النُّعْمَانِ: گل شقایق / شقایق.

شُقَّةٌ مُؤَسَّسَةٌ: آپارتمان مُبله.

الشُّقَّةُ: واحد آپارتمانی.

الشَّقِيقُ: برادر تنی.

الشَّقِيقَةُ: خواهر تنی.

شَكَّ اللَّحْمَ بِالسُّفُودِ: گوشت را به سیخ کشید.

الشِّكَايَةُ: دادخواهی.

شُكْراً جَزِيلاً: بسیار سپاسگزارم / بسیار متشکر / خیلی ممنون.

شُكْراً: ممنون / تشکر.

شَكَّلَ رَئِيسُ الجُمْهُورِيَّةُ وِزَارَتَه: رئیس جمهور کابینه‌اش را تشکیل داد.

شَكَّلَ: ترتیب داد / تشکیل داد.

الشَّكْوى: دادخواست / گلایه / شکایت.

شَكَى: دادخواهی کرد/ شکایت نمود.

الشُّكْرُ: تشکر / قدردانی.

شَكَرَ: سپاسگزاری کرد / تشکر نمود / قدردانی کرد.

شَكَّلَت تَحَدِّياتٍ: چالش‌هایی را به‌وجود آورد.

شَلَّالُ الدَّمِ: حمام خون / جوی خون.

الشَّلَّالُ الصَّغِيرُ: آبشار کوچک.

شَلَّالُ نِياغَارا: آبشار نیاگارا.

الشَّلَّالُ: آبشار.

شَلَّتْ: متوقف شد / فلج گردید.

شَلَلُ الأَطْفَالِ: فلج اطفال.

الشَّلَلُ الاِهْتِزَازِيُّ: بیماری پارکینسون.

الشَّلَلُ التَّشَنُّجِيُّ: بیماری تشنج.

الشَّلَلُ الدِّماغِيُّ: فلج مغزی.

الشَّلَلُ الرَّعَاشُ: بیماری پارکینسون.

الشَّلَلُ المُخِيُّ: فلج مغزی.

الشَّلَلُ النِّصْفِيُّ: فلج ناقص.

الشَّلَلُ: فلج شدن/ فلجی.
الشَّمَّاءُ: بلند / مرتفع / والا.
الشَّمَاتَةُ: سرزنش / دشمن شادی.
شَمَّاعَةُ المَلابِسِ: رخت آویز.
الشَّمَّاعَةُ: بارانی / پالتو بارانی.
الشَّمَّامُ: طالبی.
شَمِّرْ عَنِ السَّاعِدِ: آستین را بالا بزن.
شَمَّرَ عَنْ ساعِدِ الجِدّ: آستین همّت را بالا زد.
شَمَّرَ عَنْ ساعِدِهِ: آستین را بالا زد.
شَمَّرَ لِلأَمْرِ: برای انجام آن کار آستین بالا زد.
الشَمْسِيَّةُ: چتر /نور گیر / پرده‌ای که از داخل بر روی شیشه جلوی ماشین نصب می‌شود تا از ورود نور خورشید به داخل ماشین جلوگیری شود.
شَمْعُ العَسَلِ: موم عسل.
شَمِلَهُ العَفْوُ: عفو شامل حالش گردید.
شَمَنْدَرٌ سُكَّرِيٌّ: چغندر قند.
شَنُّ الغَارَةِ: حمله کردن / یورش بردن.
شَنَّ الهُجُومَ: حمله کرد / یورش برد.
شَنَّ عَلَيهِمُ الغَارَةَ: بر آنان حمله کرد.
شَنْطَةُ النَّوْمِ: کیسه خواب.
الشَّنْقُ: دار زدن / اعدام با طناب.
شَنُّوا الغَارَاتِ: از هر جهت حمله‌ور شدند.
الشَّوارِعُ والأَزِقَّةُ: خیابان‌ها و کوچه‌ها.
شَواطِىءُ إيرَانَ: سواحل ایران.
الشَّوَّايَةُ: کباب پز.
الشُّوبُ: شرجی بودن.
شُورْبَةُ الشَّعِيرِ: سوپ جو.
شُورْبَةَ الفَرْخِ: سوپ جوجه.
شُورْبَةُ المَعْكَرُونَا: آش رشته.
الشُّورْبَةُ: سوپ.
شَوَّشَ الاِجْتِماعَ: جلسه را به هم زد.
شَوَّشَ عَلَى إِرْسَالِ الإذَاعَةِ: پخش رادیو را دچار پارازیت نمود.
الشَّوْطُ الأَوَّلُ لِلْمُبَارَاةِ: نیمه‌ی اول مسابقه.
الشَّوْطُ الأَوَّلُ: نیمه‌ی اول.

الشَّوْطُ الثَّانِي: نیمه‌ی دوم.

الشَّوْطُ، ج: أشواط: گیم / نیمه‌ی وقت مسابقه / سِت / راند.

شَوْكُ اليَهُودِ: کنگر.

شَوْكٌ فِي عُيُونِ الأَعْدَاءِ: خاری است در چشم دشمنان / خار چشم دشمنان.

الشَّوْكَةُ: چنگال / خار.

شَوْكُ الجَمَلِ: خار مغیلان.

شَوْلَةٌ مَنْقُوطَةٌ: نقطه کاما: (؛).

الشَّوْلَةُ: ویرگول / کاما: (،).

شَوَّهَ الحَقِيقَةَ أو المَعْنَى: حقیقت را تحریف نمود.

شَوَّهَ سُمْعَتَهُ: شهرت و آوازه‌ی او را مخدوش نمود.

شَوَّهَ صِيتَهُ: شهرت و آوازه‌ی او را مخدوش نمود.

شَهَادَةُ إِثْبَاتِ الشَّخْصِيَّةِ: گواهی تشخیص هویت.

الشَّهَادَةُ البَيْطَرِيَّةُ: مدرک دامپزشکی / گواهی دامپزشکی.

شَهَادَةُ التَّسْرِيحِ مِنَ الخِدْمَةِ: گواهی پایان خدمت.

الشَّهَادَةُ الجَامِعِيَّةُ: مدرک دانشگاهی / دانشنامه.

الشَّهَادَةُ الدِّرَاسِيَّةُ: مدرک تحصیلی.

شَهَادَةُ الدُّكتوراه: مدرک دکترا / دانشنامه‌ی دکترا.

شَهَادَةُ الزُّورِ: گواهی دروغ.

شَهَادَةُ الصِّحَّةِ: گواهی سلامت.

شَهَادَةُ العَمَلِ: گواهی کار / گواهی اشتغال به کار.

شَهَادَةُ المَاجِسْتِيرِ: مدرک فوق لیسانس / دانشنامه‌ی فوق لیسانس.

الشَّهَادَةُ المُصَدَّقَةُ: مدرکِ ارزیابی شده.

شَهَادَةُ المَنْشَأ: استشهاد محلی.

شَهَادَةُ الوِلَادَةِ: گواهی تولد.

شَهَادَةُ جَوْدَةِ الإِنْتَاجِ: گواهی کیفیت تولید.

شَهَادَةُ حُسْنِ السُّلُوكِ: رضایت نامه.

شَهَادَةُ خُلُوِّ الطَّرَفِ: گواهی عدم سوء پیشینه.

شَهَادَةُ سِيَاقَةِ السَّيَّارَةِ: گواهینامه‌ی رانندگی.

الشَّهَادَةُ في سَبِيلِ اللَّهِ: شهادتِ در راه خدا.
شُهَداءُ الحُرِّيَّةِ: شهیدان راه آزادی.
شُهَداءُ إيرانَ النَّاشِئَةُ: شهدای جوان ایران.
الشَّهْرُ الحَالِي: این ماه / ماه جاری.
شَهَرَ الحَرْبَ: اعلان جنگ نمود.
شهَرَ السِّلاحَ: اسلحه کشید.
شَهَرَ السَّيْفَ: شمشیر کشید.
شَهْرُ الصِّيامِ: ماه روزه / ماه رمضان.
شَهْرُ العَسَلِ: ماه عسل.
الشَّهْرُ القَادِمُ: ماه آینده.
الشَّهْرُ المَاضِي: ماه گذشته.
الشَّهْرُ المُنْصَرِمُ: ماه گذشته.
شَهْرٌ قَمَرِيٌّ: ماه قمری.
شُهُودُ الزُّورِ: شاهدان دروغین.
شُهُودُ العَيَانِ: شاهدان عینی.
الشُّهُورُ المَاضِيَةُ: ماه‌های گذشته.
الشُّهُورُ المُقْبِلَةُ: ماه‌های آتی.
الشَّهِيُّ: لذید / اشتها آور / اشتها برانگیز / خوشمزه.
شَهِيقُ الحِمَارِ: عرعر الاغ.
الشَّهِيقُ: تنفس / دم.
شُؤُون البَيْتِ: امور خانه / کارهای منزل.
الشُّؤُونُ الحُكُومِيَّةُ: امور دولتی / مسایل دولتی.
شُؤُون الحَيَاةِ: آداب زندگانی / امور زندگی.
الشُّؤُون الخَارِجِيَّةُ: امور خارجه.
الشُّؤُون الخَيْرِيَّةُ: امور خیریه.
الشُّؤُونُ السِّيَاسِيَّةُ: مسایل سیاسی.
الشُّؤُونُ الطِّبِّيَّةُ: مسایل پزشکی / امور پزشکی.
الشُّؤُونُ الطُّلَّابِيَّةُ: امور دانشجویی.
الشُّؤُونُ العَسْكَرِيَّةُ: مسایل نظامی / امور نظامی.
شُؤُونُ النِّسَاءِ: امور زنان / مسایل زنان.
الشَّيُّ: کباب کردن.
الشِّيبسُ: چیبس.
الشَّيْخُوخَةُ: پیری / کهنسالی.
الشِّيشُ: اسلحه‌ی فلوره / شمشیر بازی.

الشِّيشَانُ: چچن (یکی از جمهوری‌های خودمختار روسیه است و پایتخت آن شهر گروزنی می‌باشد).

شَيَّعَ: مشایعت کرد / بدرقه نمود/ تشییع کرد.

الشِّيكُ الزَّائِفُ: چک باطل / چک بدون محل.

الشِّيكُ بِدُونِ مُقابِلِ وَفَاءٍ: چک بدون محل.

شيكاغو: شیکاگو (بزرگترین شهر ایالت ایلینوی آمریکا است).

شِيكُ السَّفَرِ: چک مسافرتی.

شِيكُ المُسَافِرِ: چک مسافرتی.

شِيكٌ بِلَا رَصِيدٍ: چک بلا محل / چک برگشتی.

شِيكٌ سِيَاحِيٌّ: چک مسافرتی.

شِيكٌ عَلَى بَيَاضٍ: چک سفید.

شِيكٌ لِحَامِلِهِ: چک حامل.

شِيكٌ مَصرَفِيٌّ: چک بانکی.

شُيُوخُ الثَّوْرَةِ: پیشکسوتان انقلاب.

شُيُوخُ القَبَائِلِ: رؤسای قبایل.

الشُّيُوعِيُّ: کمونیست.

الشُّيُوعِيَّةُ: کمونیسم.

الشَّيْهَمُ: جوجه تیغی / خارپشت.

شَيْءٌ يُذْكَرُ: مطلب قابل ذکر.

شَيْئاً فَشَيْئاً: به تدریج / کم‌کم / آرام‌آرام / یواش یواش.

ص

صَاحَ: فريـاد زد / داد و هـوار راه انداخت/ نعره كشيد.
صَاحِبُ الامْتِيازِ: صاحب امتياز.
صَاحِبُ الأَيَادِ البَيْضَاءِ: دست و دل باز / سخاوتمند.
صَاحِبُ التَّوْقِيعِ: امضا كننده/ داراى حق امضا.
صَاحِبُ الجَلالَـةِ: اعـلا حضـرت / والا حضرت.
صَاحِبُ الدَّارِ: صاحب خانه.
صَـاحِبُ السُّـمُوِّ: عـالى مقـام / حضرت / والا مقام.
صَاحِبُ العَزُومَةِ: ميزبان.
صَاحِبُ العَمَلِ: كارفرما.
صَاحِبُ الفَخَامَةِ: والاحضرت.
صَاحِبُ الفِكْـرَةِ: صـاحب انديشـه / انديشمند.
صَاحِبُ الفُنْدُقِ: هتلدار / صاحب هتل.
صَاحِبُ المَحَلِّ: مغازه‌دار / فروشنده.
صَـاحِبُ المَعَـالي: والا مقـام / عـالى مقام.
صَاحِبُ المَقَامِ الأَوَّلِ: دارنده‌ى مقام اول.
صَاحِبُ المَقْهَى: قهـوه چـى / كافـه چى.
صَاحِبُ المَكْتَبَةِ: كتابفروش.
صَـاحِبُ رَأْسِ المَـالِ: صـاحب سرمايه.
صَادَفَني: با من روبه‌رو شد.
صَادِقُ القَوْلِ: راست گفتار / راستگو.
صَـادِقُ الوَعْـدِ: وفـادارِ بـه عهـد و پيمان.
صَادَقَ عَلَـى [...]: تأكيـد كـرد بـر [...] / تصويب كرد / تأييد كرد.

صَارَعَ سَكَرَاتِ المَوْتِ: با مرگ دست و پنجه نرم کرد.

صَارَ في عُزْلَةٍ تَامَّةٍ: در انزوای کامل قرار گرفت.

صَارُوخُ أَرْضٍ ـ جَوٍّ: موشک زمین به هوا.

صَارُوخٌ أَرْضِيٌّ: موشک زمینی.

الصَّارُوخُ المُوَجَّهُ: موشک هدایت شونده.

الصَّارُوخُ النَّوَوِيُّ: موشک هسته‌ای.

صَارُوخٌ بَالِسْتِيٌّ: موشک بالستیک.

صَارُوخٌ جَوِّيٌّ: موشک هوایی.

صَارُوخٌ عابِرٌ لِلْقَارَّاتِ: موشک قاره پیما.

صَارُوخٌ مُضَادٌّ: موشک ضد موشک.

الصَّارُوخُ: موشک.

الصَّاعِقُ الآلِيُّ: چاشنی خودکار.

صَاعِقُ تَفْجِيرِ القُنْبُلَةِ: چاشنی انفجار بمب.

صَافَحَ المُجْرِمَ: با ستمگر دست داد / با جنایتگر مصافحه نمود.

صَافَحَنِي: با من دست داد.

صَافِرَةُ الإِنْذَارِ: آژیر خطر.

صَافِرَةُ نِهَايَةِ المُبَارَاةِ: سوت پایان بازی.

الصَّافِرَةُ:سوت .

صَافي أَرْبَاحِ شَرِكَةِ [...]: سود خالص شرکتِ [...].

صَافي الوَزْنِ: وزن خالص.

صَافي رَأْسِ المَالِ: سرمایه‌ی خالص.

صَالَةُ التَّجْمِيلِ لِلسَّيِّدَاتِ: سالن آرایش زنانه / آرایشگاه زنانه.

صَالَةُ التَّفْتِيشِ: سالن بازرسی.

صَالَةُ الدُّخُولِ: سالن ورودی (در فرودگاه و غیره).

صَالَةُ السِّينَمَا: سالون سینما.

صَالَةُ العَرْضِ: سالون نمایش.

صَالَةُ الفُنُونِ: نگارخانه.

صَالَةُ المَطْعَمِ: سالن غذا خوری.

صَالَةُ المُغَادَرَةِ: سالن خروج(در فرودگاه و غیره).

صَالَةُ اِنْتِظَارِ الرِّجَالِ: صالون انتظار مردان.

صَالَةُ اِنْتِظَارِ النِّسَاءِ: صالون انتظار زنان.

الصَّالَةُ: سالون.
صَالِحٌ لِلْاِسْتِعْمَالِ: قابل استفاده.
صَالِحٌ لِلْأَكْلِ: خوردنی / قابل خوردن.
صالِحٌ لِلزِّرَاعَةِ: قابل كِشت / حاصلخيز.
صَالِحٌ لِلسَّكَنِ: قابل سکونت.
صَالِحٌ لِلشُّرْبِ: قابل شُرب / آشامیدنی.
صَالُونُ الحِلاقَةِ: آرایشگاه.
الصَّالُونُ: سالون.
صَامَ عَنِ الطَّعامِ: از خوردن غذا خودداری کرد.
الصَّامِتُ: بی‌صدا (موبایل و...).
صَامِدٌ لِلرَّصَاصِ: مقاوم در برابر گلوله / ضد گلوله.
صَامِدٌ لِلْمَاءِ: ضد آب / مقاوم در برابر آب.
صَامِدٌ لِلنّارِ: ضد آتش / مقاوم در برابر آتش.
الصَّامُولَةُ: مُهره.
صَانَ عِرضَهُ: آبرویش را حفظ کرد.
صَانَ مَاءَ وَجْهِهِ: آبرویش را حفظ کرد.
صَانِعُ الأَسْلِحَةِ: تفنگ ساز / اسلحه ساز / سازنده‌ی اسلحه.
صَانِعُ التَّارِيخِ: تاریخ ساز.
صَانِعُ الجُورَابِ: جوراب باف.
صَانِعُ الحَضَارَةِ: سازنده‌ی تمدن / تمدن ساز.
صَانِعُ القَرارِ: تصمیم ساز.
صَانِعُ المُسْتَقْبَلِ: آینده ساز.
صَانِعٌ جَوْهَرِيٌّ: جواهر ساز.
الصَّائِحُ: جارچی.
صَائِدُ السَّمَكِ: ماهیگیر.
صَائِغُ الحُلَى: زرگر / طلاساز.
صَائِنٌ لِنَفْسِهِ: خویشتندار.
صَبُّ الزَّيْتَ عَلَى النَّارِ: شعله‌ورتر ساختن آتش / دمیدنِ در آتش.
صَبَّ جامَ غَضَبِهِ على[...]: کاسه‌ی خشم خود را بر سر[...] خالی کرد.
الصَّبابَةُ: عاشقی / دلدادگی / شیدایی / شیفتگی / دلباختگی.
الصَّبَاحُ الباكِرُ: صبح زود.

صَبَاحُ الخَيْرِ: صبح به‌خیر.

صَبَاحُ العَسَلِ: صبح به‌خیر (در جواب کسی گفته می‌شود که می‌گوید: صبح به‌خیر).

صَبَاحُ الفُلِّ: صبح به‌خیر (در جواب کسی گفته می‌شود که می‌گوید: صبح به‌خیر).

صَبَاحُ القُرُنفُل: صبح به‌خیر (در جواب کسی گفته می‌شود که می‌گوید: صبح به‌خیر).

صَبَاحُ القِشْطَةِ: صبح به‌خیر (در جواب کسی گفته می‌شود که می‌گوید: صبح به‌خیر).

صَبَاحُ النُّور: صبح به‌خیر (در جواب کسی گفته می‌شود که می‌گوید: صبح بخیر).

صَبَاحُ الوَرد: صبح به‌خیر (در جواب کسی گفته می‌شود که می‌گوید: صبح به‌خیر).

الصَّبَّاغُ: رنگ رز.

الصِّباغَةُ: رنگ رزی / رنگ آمیزی.

صَبَّحَكُمُ اللّٰهُ بِالْخَيْرِ: شب خوبی داشته باشید.

صَبْرَةُ الشِّتَاءِ: چله‌ی زمستان.

الصِّبغَةُ الدِّرامِيَّةُ: رنگ و بوی دراماتیک.

صِبْغَةُ الشَّعْرِ: رنگ مو.

الصَّبِيُّ المُمَيِّزُ: کودکی که به سن بلوغ رسیده است.

الصَّبِيُّ غيرُ المُمَيِّزُ: کودکی که به سن بلوغ نرسیده است.

الصِّبْيَانِيُّ: بچه‌گانه / پسرانه.

الصِّبْيَانِيَّةُ: بچه‌گانه / دخترانه.

الصَّبِيحَةُ: بامداد / پگاه.

صَحَّ النَّوْمُ: صحّت خواب!

صَحَا السُّكْرانُ: از حالت مستی به در آمد / مَست به هوش آمد.

صَحَا النَّائِمُ: بیدار شد.

صَحَا مِنَ الإغْماء: به هوش آمد.

الصَّحَافَةُ الإسْلامِيَّةُ: روزنامه نگاری اسلامی.

الصَّحَافِيُّونَ: روزنامه نگاران.

صِحَّةُ الأَسْنَانِ: بهداشت دندان.

الصِّحَّةُ العَامَّةُ: بهداشت عمومی.

الصِّحَّةُ العَقْلِيَّةُ: بهداشت فکری.

صِحَّةُ الفَمِ والأَسْنَانِ: بهداشت دهان و دندان.
الصِّحَّةُ النَّفْسِيَّةُ: بهداشت روانی.
صِحَّتُکَ تَهُمُّنا: سلامتی شما برای ما مهم است.
الصُّحُفُ الصَّبَاحِيَّةُ: روزنامه‌های صبح.
الصُّحُفُ المَسَائِيَّةُ: روزنامه‌های عصر.
الصُّحُفُ: روزنامه‌ها.
الصُّحُفِيُّ، ج: الصُّحُفِيُّونَ: روزنامه نگار.
صَحْنُ الحَسَاءِ: بشقاب سوپ خوری.
صَحْنُ الدَّار: حیاط خانه.
صَحْنُ السَّجَاير: زیر سیگاری.
صَحْنُ السِّيجَارَة: زیر سیگاری.
صَحْنُ الفِنْجان: نعلبکی.
صَحْنُ المَحْكَمَةِ: صحن دادگاه.
صَحْنُ المَسْجِدِ: صحن مسجد / شبستان مسجد.
صَحْنٌ صَامِدٌ: بشقاب نشکن / پیریکس.
صَحْنٌ طائِرٌ: بشقاب پرنده.
الصَّحْنُ: بُشقاب.
الصَّحْوَةُ الإسلامِيَّةُ: بیداری اسلامی.
الصَّحْوَةُ العَارِمَةُ: بیداری توفنده / هوشیاری سهمگین.
الصَّحْوَةُ: بیداری / هوشیاری.
الصُّحُون اللَّاقِطَةُ: آنتن‌های بشقابی.
الصِّحِّيَّةُ: بهداشتی.
صَحِيفَةٌ أُسْبُوعِيَّةٌ: هفته نامه.
الصَّحِيفَةُ الإلِكْتُرُونِيَّةُ: روزنامه‌ی الکترونیک.
الصَّحِيفَةُ الحُكُومِيَّةُ: روزنامه‌ی دولتی.
الصَّحِيفَةُ الرِّياضِيَّةُ: روزنامه‌ی ورزشی.
الصَّحِيفَةُ الشَّهْرِيَّةُ: ماهنامه.
الصَّحِيفَةُ الصَّباحيةُ: روزنامه‌ی صبح.
الصَّحِيفَةُ المَسَائِيَّةُ: روزنامه‌ی عصر.
الصَّحِيفَةُ غَيْرُ القَانُونِيَّةُ: روزنامه‌ی غیر قانونی.
الصَّحِيفَةُ: روزنامه.

الصَّحِيفَةُ[...] النَّاطِقَةُ بِاسْمِ الحِزْبِ الحَاكِمِ: روزنامه‌ی [...] ارگان حزب حاکم.

صَخَبُ المَدِينَةِ: سر و صدای شهر / شلوغی شهر.

الصَّخَبُ: هیاهو / جنجال / سر و صدا.

الصَّدارَةُ: صدرنشینی.

الصُّداعُ الشَّدِيدُ: سردرد شدید.

صُداعُ الشَّقِيقَةِ: میگرن.

الصُّداعُ: سردرد.

الصَّداقُ: مَهریه.

الصَّدَاقَةُ المُتَبادَلَةُ: دوستی دو طرفه.

الصَّدَاقَةُ: دوستی / مودّت.

صِدامُ الحَضَاراتِ: برخورد تمدن‌ها.

الصِّدامُ بَيْنَ الحَضَاراتِ: برخورد تمدن‌ها.

صِدامٌ حُدُودِيٌّ: درگیری مرزی.

صِدامٌ مُسَلَّحٌ: درگیری مسلحانه.

صِداماتٌ بين الشُّرْطَةِ والمُتَظَاهِرِينَ: درگیری‌های بین پلیس و تظاهرات کنندگان.

صُدْرَةُ النَّجَاةِ: جلیقه‌ی نجات.

الصَّدْرِيَّةُ: پیش بند / سوتین / پستان بند / جلیقه / سینه بند / کُرِست.

صَدْعٌ ثَقَافِيٌّ: شکاف فرهنگی.

صَدَفَةُ الأُذُنِ: لاله‌ی گوش.

صُدْفَةً: به‌طور تصادفی.

صَدَّقَ: باور کرد / تصدیق نمود.

الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ البَلاءَ: صدقه بلا را دفع می‌کند.

صَدَقَةٌ تَطَوُّعِيَّةٌ: صدقه‌ی مستحب (داوطلبانه).

صَدَقَةٌ جارِيَةٌ: صدقه‌ی جاری.

صَدَقَةٌ في ثَوابِ المَرْحُومِ: صدقه نثار روح شادروان.

صَدِّقْني: باور کن / مرا باور کن / حرفم را تصدیق کن.

الصَّدْمَةُ الثَّقافِيَّةُ: شوک فرهنگی / ضربه‌ی فرهنگی.

الصَّدْمَةُ الشَّدِيدَةُ: ضربه‌ی شدید / شوک شدید.

الصَّدْمَةُ العَاطِفِيَّةُ: شوک عاطفی / ضربه‌ی عاطفی.

الصَّدْمَةُ القَوِيَّةُ: ضربه‌ی قوی / شوک قوی.

الصَّدْمَةُ الكَهْرَبَائِيَّةُ: شوک برقی / شوک الکتریکی.

الصَّدْمَةُ المُرَوِّعَةُ: ضربه‌ی هولناک.

الصَّدْمَةُ المُوجِعَةُ: ضربه‌ی دردناک.

الصَّدْمَةُ النَّفْسِيَّةُ: شوک روحی / شوک روانی / ضربه‌ی روحی / ضربه‌ی روانی.

صَدَمَهُ بِالسَّيَّارَةِ: با ماشین او را زیر گرفت.

صُدُوعٌ عَمِيقَةٌ: شکاف‌های عمیق.

صَدىً إيجابِيٌّ: بازتاب مثبت / انعکاس مثبت.

صَدى حَدِيثِهِ: بازتاب سخنان او.

صَدًى سَلْبِيٌّ: انعکاس منفی / بازتاب منفی.

صَدًى طَيِّبٌ: انعکاس خوب / بازتاب خوب.

الصَّدَى: بازتاب / انعکاس.

صَدِيقُ الطُّفُولَةِ: یار دوران کودکی.

صَدِيقٌ حَمِيمٌ: دوست جانی / دوست صمیمی و نزدیک.

الصَّدِّيقُ عِنْدَ الضِّيقِ: به هنگام سختی و مشکلات دوست و دشمن مشخص می‌شود.

صَدِيقٌ لِلْبِيئَةِ: سازگار با محیط زیست.

صَدِيقٌ مَحَلُّ ثِقَةٍ: یار مورد اعتماد.

الصُّراخُ والعَوِيلُ: داد و فریاد / جیغ کشیدن / جیغ زدن.

صَرّارُ اللَّيْلِ: جیرجیرک.

الصِّراعُ الإقْلِيمِيُّ: درگیری منطقه‌ای.

صِراعُ البَقاءِ: درگیری بر سر زنده ماندن.

الصِّراعُ الجَماعِيُّ: درگیری گروهی.

الصِّراعُ الحُدُودِيُّ: درگیری مرزی.

صِراعُ الحَضَارَاتِ: جنگ تمدن‌ها.

الصِّراعُ السِّياسِيُّ: کشمکش سیاسی/ نزاع سیاسی.

الصِّراعُ الطَّبَقِيُّ: درگیری طبقاتی / نزاع طبقاتی.

الصِّراعُ الطَّوِيلُ: کشمکش طولانی/ نزاع طولانی.

الصِّراعُ القَبَلِيُّ: درگیری قبیله‌ای/ نزاع قبیله‌ای.
الصِّراعُ المُحْتَدِمُ: کشمکش داغ و ملتهب.
الصِّراعُ المَرِيرُ: درگیری شدید.
الصِّراعُ المُسَلَّحُ: درگیری مسلحانه.
الصِّراعُ عَلَى السُّلْطَةِ: درگیری بر سر قدرت.
الصِّراعُ عَلَى لُقْمَةِ العَيْشِ: جنگ بر سر یک لقمه نان.
صِرَاعٌ مِنْ أَجْلِ الوُجُودِ أو البَقَاء: تنازع بقا.
الصِّراعُ: نبرد / درگیری / کشمکش / نزاع.
الصَّرامَةُ فِي الحَقِّ: قاطعیت در حق‌گویی.
الصَّرامَةُ: قاطعیت.
صِربيا: صربستان (کشوری است در جنوب شرقی اروپا).
صَرْحٌ مُمَرَّدٌ: آسمان خراش.
صَرَّحَ: تصریح کرد / بیان نمود / ابراز داشت.
الصَّرْحُ: کاخ.
صَرَخَ: جیغ زد / داد زد / بیداد کرد.
الصُّرْصُرُ: جیرجیرک.
الصَّرْصَرَةُ: صدای باز.
الصَّرصُورُ: سوسک.
صَرْعَى، مف: صَرِيعٌ: کشته شدگان / از پای درآمدگان.
صَرْفُ المَالِ: انفاق نمودن مال.
صَرْفُ المِيَاهِ: خالی کردن آب / آبیاری.
صَرْفُ النُّقُودِ: تبدیل کردن پولی به پول دیگر (تجارت).
صَرْفُ الوَقْتِ: سپری کردن وقت.
صَرَفَ اِنْتِبَاهَهُ: حواسش را پرت کرد.
الصَّرْفُ عَنِ الخِدْمَةِ: منفصل ساختن از خدمت / برکنار کردن از کار.
الصَّرْفِيُّ: دانشمند علم صرف / منسوب به علم صرف.
الصَّرْمَاتِيُّ: کفش‌دوز / پینه‌دوز.
صَرِيرُ الأَسْنَانِ: صدای اصطکاک دندان / دندان قروچه.
صَرِيرُ البابِ: جیر جیر درب.
الصَّرِيعُ: زمین خورده / دارای مرض صرع / بر زمین افتاده (کُشتی و...)

صَعْبُ العُبُورِ: راهی که عبور از آن سخت باشد / راه دشوار / راه سنگلاخ / راه کوهستانی.

صَعْبُ الوُصُولِ: دور از دسترس / دست نایافتنی.

الصَّعْتَرَ: آویشن.

الصُّعُدُ المُخْتَلِفَةُ: جوانب مختلف.

الصَّعْقَةُ الكَهْرُبائِيَّةُ: برق گرفتگی / شوک الکتریکی.

صُعُودُ دَرَجَةِ الحَرَارَةِ: بالا رفتن درجه‌ی حرارت.

الصَّعِيدُ: زمینه / عرصه / صحنه / سطح / پهنه.

صِغَرُ النَّفْسِ: بزدلی.

صَغِيرُ السِّنِّ، ج: صِغَارُ: کم سن و سال / خُردسال/ کودک.

صَغِيرُ النَّفْسِ: بزدل.

صَفُّ الحُرُوفِ: حروف چینی.

الصَّفُّ: تایپ کردن / جوخه / کلاس.

صَفاءُ السَّرِيرَةِ: صفای باطن / پاکی قلب.

صَفَارُ البَيْضِ: زرده‌ی تخم‌مرغ.

صَفَّارَةُ الإنذار: زنگ خطر / سوت خطر / آژیر خطر.

صَفَّارَةُ الحَكَمِ: سوت داور.

صَفَّارَةُ الخَطَرِ: آژیر خطر.

صَفَّارَةُ الخَفِيرِ: سوت پاسبان.

صَفَّارَةُ القِطَارِ: سوت قطار.

الصَّفائِحُ المَعْدَنِيَّةُ: ورق‌های فلزی.

الصَّفَّةُ: کرانه‌ی رودخانه.

الصَّفْحَةُ الأُمُّ: صفحه‌ی اصلی.

الصِّفْرُ المِئَوِيُّ: صفر درجه‌ی سانتیگراد.

صِفْرُ اليَدَيْنِ: دست خالی / نا امید / تهی‌دست.

صَفَّرَ: سوت زد.

الصَّفْراءُ: یرقان.

صَفصَافُ باكٍ: بید مجنون.

صَفَّقَ: دست زد / کف زد.

الصَّفْقَةُ السِّرِّيَّةُ: معامله‌ی پنهانی.

صَفْقَةُ بَيْعِ الأَسْلِحَةِ: قرارداد فروش اسلحه.

صَفْقَةٌ تِجَارِيَّةٌ: معامله‌ی تجاری / معامله‌ی بازرگانی.

الصَّفْقَةُ: معامله‌ی کلان.

الصُّفُوفُ المُتَراصَّةُ: صف‌های به هم پیوسته.

الصُّفُوفُ المَرْصُوصَةُ: صف‌های فشرده و به‌هم پیوسته.

صَفَّى حِسَابَهُ مَعَ الشَّرِكَةِ: با شرکت تسویه حساب کرد.

صَفِيحَةُ البِنْزِينِ: باک بنزین.

صَفِيرُ الرَّصَاصِ: صدای گلوله.

الصَّفِيرُ: صدای لاشخور / صدای عقاب.

صَفِيقُ الجِلْدِ: پوست کلفت.

الصَّقِلِيَّةُ: جزیره‌ی سیسیل (نام بزرگ‌ترین جزیره‌ی ایتالیا در دریای مدیترانه).

الصُّقُورُ الجُدُدُ: نو محافظه کاران.

صَقِيعُ الدِّيكِ: بانگ خروس.

الصَّقِيعُ: یخبندان / سرمای شدید.

صَكُّ الغُفْرانِ: چک غفران / برات آمرزش گناهان.

صَكٌّ بَنْكِيٌّ: چک بانکی.

صَكٌّ لا غِطاءَ لَهُ فِي المَصْرِفِ: چک بدون پشتوانه‌ی بانکی.

صَكٌّ مِلْكِيٌّ: سند مالکیت.

صُكُوكٌ مُؤَجَّلَةُ الدَّفْعِ: چک‌های با زمان تأخیر در پرداخت.

صَلاةُ الاِسْتِسْقَاءِ: نماز باران.

صَلاةُ الجَنَازَةِ: نماز میّت.

صَلاةُ الخُسُوفِ: نماز ماه گرفتگی.

صَلاةُ الفَجْرِ: نماز صبح.

صَلاةُ الكُسُوفِ: نماز خورشید گرفتگی.

الصَّلاحِيَّاتُ: شایستگی‌ها / اختیارات.

صَلاحِيَّةُ السِّمَةِ: مدت اعتبار ویزا.

صُلْبُ المَوْضُوعِ: اصل موضوع / موضوع اصلی.

الصُّلْبُ: سرسخت / ستون فقرات / جسم سخت / متن / اصل موضوع / فولاد.

صِلَةُ الرَّحِمِ: صله‌ی رحم / ارتباط خویشاوندی.

صِلَةٌ مُباشِرَةٌ: ارتباط مستقیم.

صِلَةٌ واضِحَةٌ: ارتباط واضح.

الصِّلَةُ: ارتباط / پیوند.

الصُّلْحُ المُشِينُ: صلح ننگین.

صَلْصَةُ البَنَدُورَةِ: سس گوجه فرنگی.

الصَّلْصَةُ: سُس.

الصَّلَعُ: تاسی.

الصَّلیبُ الأَحْمَرُ: صلیب سرخ.

صَلیلُ السِّلاحِ: چکاچک اسلحه.

صَلَّی البُنْدُقِیَّةَ: تنفگ را مسلح کرد.

صَمّاءُ: سخت / پابرجا / مستحکم / استوار.

صَمَامُ الأَمانِ: سوپاپ اطمینان.

الصَّمامُ: فیوز/ سوپاپ.

صَمْتُ الأَوْساطِ الدَّوْلِیَّةِ: سکوت محافل بین‌المللی.

صَمْتُ البُلْدَانِ الغَرْبِیَّةِ حِیالَ[...]: سکوت کشورهای غربی در برابر[...].

صَمْتُ اللَّیْلِ: سکوت شب.

صَمْتُ المَحافِلِ الدَّوْلِیَّةِ: سکوت مجامع بین‌المللی.

صَمْتٌ ثَقِیلٌ: سکوت سنگین.

صَمْتٌ عَمِیقٌ: سکوت عمیق.

صَمْتٌ کَئِیبٌ: سکون اندوهبار.

صَمْتٌ مُرْعِبٌ: سکوت وحشتناک.

صَمْتٌ وهُدُوءٌ: سوت و کور.

الصَّمْتُ: سکوت / خاموشی / اعتراض نکردن.

الصَّمَمُ: کری / ناشنوایی.

صُمودُ الشَّعْبِ الفِلِسْطِینِیِّ: مقاومت ملت فلسطین / پایداری مردم فلسطین.

الصُّمُودُ: مقاومت / پایداری / ایستادگی.

صَمِیمُ القَلْبِ: ته دل/ صمیم قلب.

صَنادِیقُ الاِقْتِراعِ: صندوق‌های رأی گیری.

صُنَّاعُ القَرارِ: تصمیم سازان.

صِناعَاتُ الأُمِّ: صنایع مادر.

الصِّناعَاتُ التَّقْلِیدِیَّةُ: صنایع دستی / صنایع سنّتی.

الصِّناعَاتُ الثَّقِیلَةُ: صنایع سنگین.

صِناعَاتُ الحُرِّ: صنایع آزاد.

الصِّناعَاتُ الخَفِیفَةُ: صنایع سبک / صنایع کوچک.

الصِّناعَاتُ الرَّئِیسِیَّةُ: صنایع مادر.

الصِّناعَاتُ الصَّغِیرَةُ: صنایع کوچک.

الصِّناعَاتُ المُتَوَسِّطَةُ: صنایع متوسط.

الصِّنَاعَاتُ اليَدَوِيَّةُ: صنایع دستی.
صِنَاعَاتٌ رِيفِيَّةٌ: صنایع روستایی.
صِنَاعَاتٌ عَسْكَرِيَّةٌ: صنایع نظامی.
صِنَاعَاتٌ مَحَلِّيَّةٌ: صنایع داخلی.
صِنَاعَةُ البِتْرُوكِمْيَاوِيَّاتِ: صنایع پتروشیمی.
صِنَاعَةُ التَّجْمِيعِ: صنعت مونتاژ.
صِنَاعَةُ الطَّائِرَاتِ: صنعت هواپیماسازی.
صِنَاعَةُ الطَّيَرَانِ: صنعت پرواز.
صِنَاعَةُ الفُنْدُقَةِ: صنعت هتلداری.
صِنَاعَةٌ نَاشِئَةٌ: صنعتِ نو پا.
صِنَاعَةُالنَّسِيجِ: صنعت بافندگی.
الصُّنَّاعُونَ: صنعتگران.
الصَّنَائِعُ التَّحْوِيلِيَّةُ: صنایع تبدیلی.
الصَّنَائِعُ الثَّقِيلَةُ: صنایع سنگین.
الصَّنَائِعُ الحَرْبِيَّةُ: صنایع جنگی.
الصَّنَائِعُ الخَفِيفَةُ: صنایع سبک.
الصَّنَائِعُ الصَّغِيرَةُ: صنایع کوچک.
الصَّنَائِعُ العَسْكَرِيَّةُ: صنایع نظامی.
الصَّنَائِعُ المَحَلِّيَّةُ: صنایع داخلی.
الصَّنَائِعُ المَنْزِلِيَّةُ: صنایع خانگی.
الصُّنْبُور: شیر آب.

صُنْدُوقٌ اِحْتِيَاطِيٌّ لِلْعُمْلَةِ: صندوق ذخیره‌ی ارزی.
صُنْدُوقٌ اِحْتِيَاطِيٌّ مُشْتَرَكٌ: صندوق ذخیره‌ی مشترک.
صُنْدُوقُ الاِدِّخَارِ: صندوق پس‌انداز.
صُنْدُوقُ الأَدَوَاتِ: جعبه‌ی ابزار.
صُنْدُوقُ الاِسْتِثْمَارِ: صندوق سرمایه‌گذاری.
صُنْدُوقُ الاسْتِهْلاكِ: صندوق مصرف.
الصُّنْدُوقُ الأَسْوَدُ: جعبه‌ی سیاه (هواپیما).
صُنْدُوقُ الإِغَاثَةِ: صندوق کمک رسانی.
صُنْدُوقُ الاِقْتِرَاحَاتِ: صندوق پیشنهادات.
صُنْدُوقُ الاِقْتِرَاعِ: صندوق رأی گیری.
صُنْدُوقُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ لِرِعَايَةِ الأَطْفَالِ: صندوق حمایت از کودکانِ وابسته به سازمان ملل متحد.
صُنْدُوقُ البَرِيد: صندوق پستی.

صُنْدُوقُ التَّقَاعُدِ: صندوق بازنشستگی.
صُنْدُوقُ التَّنْمِيَةِ: صندوق توسعه.
صُنْدُوقُ التَّوْفِيرِ: صندوق پس‌انداز.
الصُّنْدُوقُ الحَدِيدِيُّ: گاو صندوق.
صُنْدُوقُ الدُّنيَا: شهر فرنگ.
صُنْدُوقُ السَّيَّارَةِ: جعبه‌ی ماشین.
صُنْدُوقُ الضَّمَانِ الاِجْتِمَاعِيِّ: صندوق تأمین اجتماعی.
صُنْدُوقُ المَيِّتِ: تابوت.
صُنْدُوقُ النِّفَايَاتِ: زباله دان / آشغال‌دان.
صُنْدُوقُ النَّقْدِ الدَّوْلِيِّ: صندوق جهانی پول.
صُنْدُوقُ الوَارِدِ: صندوق دریافت.
صُنْدُوقُ تَبْدِيلِ السُّرْعَةِ: جعبه دنده.
صُنْدُوقُ رِعَايَةِ الطُّفُولَةِ: صندوق حمایت از کودکان.
الصُّنْدُوقُ: صندوق / جعبه / تابوت / کیس(کامپیوتر).
الصِّنْدِيدُ: جنگجو / رزمنده / رزمجو / جنگاور / دلاور / قهرمان / مبارز / شجاع / دلیر.
صُنْعُ البِلادِ: تولید کشور / ساخت کشور.
صُنْعُ القَرارِ: تصمیم گیری.
صَنْعَةُ التَّعْلِيبِ: صنعت بسته‌بندی / بسته‌بندی نمودن در داخل قوطی.
الصَّوارِيخُ المُتَطَوِّرَةُ: موشک‌های پیشرفته.
صَوارِيخُ بَالِسْتِيَّةٌ: موشک‌های بالستیک.
صَوارِيخُ بَعِيدَةُ المَدَى: موشک‌های دور بُرد.
صَوارِيخُ تَحْمِلُ رُؤُوساً نَوَوِيَّةً: موشک‌هایِ دارای کلاهک‌های هسته‌ای.
صَوارِيخُ ذَاتِيَّةُ الدَّفْعِ: موشک‌های بالستیک.
صَوارِيخُ طَوِيلَةُ المَدَى: موشک‌های دور برد.
صَوارِيخُ عَابِرَةٌ لِلْقَارَّاتِ: موشک‌های قاره پیما.
صَوارِيخُ قَصِيرَةُ المَدَى: موشک‌های کوتاه برد.

صَوارِيخُ مُتَوَسِّطَةُ المَدَى: موشک‌های میان برد.

صَوارِيخُ مُضَادَّةٌ لِلْغَوَّاصَاتِ: موشک‌های ضد زیر دریایی.

صَوَّبَ البُنْدُقِيَّةَ نَحْوَهُ: تفنگ را به سوی او نشانه گرفت.

صَوْبُ البيتِ: سمت خانه / طرف منزل / جهت منزل.

صَوْبَ: به سمتِ / به طرفِ / به سویِ.

صَوْتُ الاِحْتِجَاجِ: صدای اعتراض.

صَوْتُ الأَذَانِ: صدای اذان / بانگ اذان.

صَوْتُ الجَرَسِ: صدای زنگ.

الصَّوْتُ الجَهْوَرِيُّ: صدای بلند و رسا.

صَوْتُ الرَّعْدِ: صدای رعد و برق.

صَوْتُ الشَّخِيرِ: صدای خروپف.

صَوْتُ الضَّمِيرِ: صدای وجدان.

الصَّوْتُ العَالِي: صدای بلند.

صَوْتُ المَظْلُومِينَ: فریاد مظلومان.

صَوْتُ أَمرِيكَا: صدای آمریکا / رادیو آمریکا.

صَوْتٌ خَافِتٌ: صدای آهسته / صدای آرام.

صَوْتٌ رَقِيقٌ: صدای نازک.

صَوْتُ قَصَبَةِ الرَّاعِي: صدای نی چوپان.

صَوْتٌ مُتَقَطِّعٌ: صدای بریده بریده.

صَوْتٌ مَخْنُوقٌ: صدای گرفته.

صَوْتٌ مُزْعِجٌ: صدای گوش خراش / صدای ناراحت کننده.

صَوْتٌ مُضْطَرِبٌ: صدای آشفته / صدای پریشان.

صَوْتٌ مَعْدُودٌ: آرای کم و محدود.

صَوْتٌ مِلْؤُهُ الشَّفَقَةُ: صدایی سرشار از مهربانی.

صَوْتٌ وصُورَةٌ: صدا و تصویر.

صَوْتٌ هَادِئٌ: صدای آرام.

صَوَّتُوا بِمَنْحِهِ الثِّقَةَ: به او رأی اعتماد دادند.

صَوَّتُوا لِصالحِ[...]: به نفعِ[...] رأی دادند.

صُودِرَتْ أَمْلَاكُهُ: اموالش مصادره شد / دارایی‌اش بلوکه گردید.

صَوَّرَ الأمرَ مَقْلُوباً: مسأله را وارونه جلوه داد.

صُورَةٌ إشْعَاعِيَّةٌ: عکس رادیولوژی.
صُورَةٌ تَذْكَارِيَّةٌ: عکس یادگاری.
صُورَةٌ جَوِّيَةٌ: تصویرَ هوایی / عکس هوایی.
صُورَةٌ خَلْفِيَّةٌ: پس زمینه / بک گراوند.
صُورَةٌ خَلِيعَةٌ: عکس مبتذل.
صُورَةٌ طِبْقُ الأَصْلِ: برابر با اصل.
صُورَةٌ طِبِّيَّةٌ: عکس پزشکی.
صُورَةٌ عَارِيَةٌ: عکس عریان / عکس لُخت.
صُورَةٌ فُسَيْفِسَائِيَّةٌ: تصویر شطرنجی.
صُورَةٌ مُتَحَرِّكَةٌ: انیمیشن.
الصُّوصُ: جوجه‌ی یک روزه.
الصُّوفِيُّ: پشمی.
الصَّوْلَجَانُ: چوگان.
الصُّومَالُ: سومالی (کشوری است در جنوب شرق آفریقا).
صَوْنُ الهُدُوءِ: حفظ آرامش.
صُهَارَةُ البُرْكَانِ: گدازه‌ی آتشفشان.
الصُّهَارَةُ: گدازه.
الصَّهَايِنَةُ: صهیونیست‌ها.
صَهْرُ الحَدِيدِ: ذوب آهن.
صَهْرُ الفُولاذِ: ذوب فولاد.
صَهْرُ المَعَادِنِ: ذوب فلزات.
صِهْرِيجُ الغَازِ: تانکر گاز.
صِهْرِيجُ المَاءِ: تانکر آب.
الصِّهْرِيجُ المُفَخَّخُ: تانکر بمب گذاری شده.
صِهْرِيجُ النِّفْطِ: تانکر نفت.
الصِّهْرِيجُ: تانکر / بونکر.
الصَّهِيلُ: صدای اسب / شیهه‌ی اسب.
الصُّهْيُونِيَّةُ: صهیونیزم.
صِيَاحُ الدِّيكِ: بانگ خروس / صدای خروس.
صَيَّادُ السَّمَكِ: ماهیگیر.
صَيَّادٌ بَارِعٌ: شکارچی ماهر.
صِيَاغَةُ مِيثَاقِ النِّظَامِ الحُقُوقِيِّ: تدوین منشور نظام حقوقی.
صِيَانَةُ الأَعْرَاضِ: صیانت از نوامیس / حفظ نوامیس.
صِيَانَةُ حُقُوقِ الإِنْسَانِ: صیانت از حقوق بشر.
صِيَانَةُ عَفَافِ المَرْأَةِ: صیانت از عفاف زنان.

صِيَانَةُ مَصَالِحِ الأُمَّةِ: پاسداری از مصالح امّت.

الصِّيتُ الطَّائِرُ: شهرت پُرآوازه / شهرت عالم‌گیر.

صِيتٌ حَسَنٌ: نام نیک / نیک نامی / آوازه‌ی نیک.

الصِّيتُ: شهرت / آوازه.

صَيْحَةٌ في وادٍ: فریاد بی پاسخ.

صَيْدُ الأَسْمَاكِ: ماهیگیری.

صَيْدُ الحِيتَانِ: ماهیگیری.

الصَّيْدَلانِيُّ: داروساز آقا / داروفروش آقا.

الصَّيْدَلانِيَّةُ: داروساز خانم / داروفروش خانم.

الصَّيْدَلَةُ: داروشناسی / داروسازی.

الصَّيْدَلِيَّاتُ الخَافِرَةُ: داروخانه‌های شبانه روزی.

الصَّيْدَلِيَّةُ المَرْكَزِيَّةُ: داروخانه‌ی مرکزی.

الصَّيْدَلِيَّةُ: داروخانه.

الصِّيغَةُ: فرمت / شکل / قالب.

الصَّيْفُ: تابستان.

الصِّينُ: چین.

الصِّينِيَّةُ: سینی.

ض

ضَابِطٌ أَقدَمُ: افسر ارشد.
ضَابِطُ التَّحْقِيقَاتِ: افسر تحقیقات.
ضَابِطُ الجَوَازَاتِ: مسئول گذر نامه.
ضَابِطُ الحَرَارَةِ الأُوتُومَاتِيكِيِّ: ترموستات.
ضَابِطُ الحَرَسِ: افسر نگهبان.
ضَابِطُ الرُّكْنِ: افسر ستاد.
ضَابِطُ السُّرْعَةِ: پدال گاز.
ضَابِطُ الشُّرْطَةِ: افسر پلیس.
ضَابِطُ الصَّفِّ: درجه‌دار / ناظم مدرسه.
ضَابِطٌ كَبِيرٌ بِالشُّرْطَهِ: افسر بلند پایه‌ی پلیس.
الضَّابِطُ: افسر.
ضَاحِكاً: خندان / با حالت خنده.
الضَّاحِيَةُ الجُنُوبِيَّةُ: حومه‌ی جنوبی/ از محلّه‌های جنوبی شهر بیروت.
الضَّاحِيةُ: حومه / اطراف.
الضَّارُّ: مضر / ضرر دِه.
ضَارِبُ الوَشْمِ: خال کوب.
ضَارِبٌ إِلَى الزُّرْقَةِ: مایل به آبی.
ضَارِبٌ عَلَى الآلَةِ الكَاتِبَةِ: تایپیست.
الضَّارِي: درّنده / وحشی.
ضَاعَتْ رَائِحَةُ العِطْرِ: بوی عطر پخش شد.
الضَّاغِطُ: کمپرسور.
ضَاقَ ذَرْعاً: به تنگ آمد.
ضَاقَ صَدْرُهُ: به ستوه آمد.
الضَّالَّةُ: گمشده.
الضَّالِعُون: عاملان.
الضَّامِنُ الاِحْتِيَاطِيُّ: ضامن دوم.
ضَامِنُ المُتَّهَمِ: ضامن متهم.
الضَّائِعُ: گم شده / مفقود گشته.

الضَّائِقَةُ المَالِيَّةُ: تنگنای مالی و اقتصادی.

الضَّآلَةُ: بینوایی / بی‌ارزش بودن / ناچیز بودن.

ضَبابٌ كَثِيفٌ: مِه غلیظ.

الضَّبابُ: مِه.

الضَّبابِيَّةُ: مِه گرفتگی / عدم شفافیت اوضاع / سردرگمی.

الضُّبَاحُ: صدای روباه.

ضُبّاطُ الصَّفِّ: افسران وظیفه.

الضَّبْطُ الإجْتِمَاعِيُّ: کنترل اجتماعی.

ضَبْطُ الأَعْصَابِ: کنترل اعصاب.

ضَبْطُ السُّلُوكِ: کنترل رفتار.

ضَبْطُ المَصْنَعِ: تنظیمات کارخانه (کاتالوگ تلویزیون و ماهواره و...).

ضَبْطُ النَّسْلِ: تنظیم جمعیت / تنظیم خانواده.

ضَبْطُ النَّفْسِ: خویشتنداری.

ضَبْطُ الهَاتِفِ: تنظیمات تلفن.

ضَبْطٌ مِنْ بُعْدٍ: کنترل ار راه دور.

ضَبْطُ وتَوْجِيهُ تَيّارِ الهَوَاءِ: تنظیم جریان هوا.

ضُبِطَ: بازداشت شد.

الضَّبْطُ: کنترل / خویشتنداری/ تنظیم.

ضَجَّ بِالضَّحْكِ: زد زیر خنده.

ضَجَّةٌ إعْلَامِيَّةٌ: سر و صدای رسانه‌ای / جنجال رسانه‌ای.

ضَجَّةٌ إقْلِيمِيَّةٌ: جنجال منطقه‌ای / سر و صدای منطقه ای.

الضَّجَّةُ الأَخِيرَةُ: جنجال اخیر / سر و صدای اخیر.

ضَجَّةُ الأَوْلَادِ: سر و صدای فرزندان / هیاهوی فرزندان.

ضَجَّةُ المَجْلِسِ: سر و صدای مجلس / جار و جنجال پارلمان.

ضَجَّةٌ دَوْلِيَّةٌ: جار و جنجال جهانی / سر و صدای جهانی.

ضَجَّةٌ زَائِدَةٌ عَنِ الحَدِّ: سر و صدای بیش از حد.

ضَجَّةٌ سِيَاسِيَّةٌ: جنجال سیاسی / سر و صدای سیاسی.

ضَجَّةٌ صَاخِبَةٌ: جار و جنجال پُر سر و صدا.

ضَجَّةٌ عَارِمَةٌ: سر و صدای ویرانگر.

ضَجَّةٌ عَظِيمَةٌ: سر و صدای بزرگ / هیاهوی بزرگ.

ضَجَّةٌ كَبِيرَةٌ: سر و صداى بزرگ / هياهوى بزرگ.
ضَجَّةٌ لا تُصَدَّقُ: سر و صداى باور نكردنى.
ضَجَّةٌ لا مُبَرِّرَ لها: سر و صداى بى‌جهت.
ضَجَّةٌ مَحَلِّيَّةٌ: جنجال محلى / سر و صداى محلى.
ضَجَّةٌ مُفْتَعَلَةٌ: سروصداى ساختگى / هياهوى ساختگى.
ضَجَّةٌ وَاهِيَةٌ: سر و صداى بى‌مورد.
الضَّجَّةُ: جار و جنجال / سر و صدا / داد و بيداد / هياهو.
الضَّجِيجُ: جار و جنجال / سر و صدا.
ضَحَايَا الأَخْطَاءِ الطِّبِّيَّةِ: قربانيان اشتباهات پزشكى.
ضَحَايَا الإِرْهَابِ: قربانيان تروريسم.
ضَحَايَا الاِعْتِدَاءِ الجِنْسِيِّ: قربانيان تجاوز جنسى.
ضَحَايَا الإِعْصَارِ: قربانيان طوفان.
ضَحَايَا الإِعْلامِ الفَاسِدِ: قربانيان رسانه‌ى فاسد.
ضَحَايَا الاِغْتِصَابِ: قربانيان تجاوز به عنف.
ضَحَايَا الاِغْتِيَالِ: قربانيان ترور.
ضَحَايَا الأَلْعَابِ النَّارِيَّةِ: قربانيان ترقه بازى.
ضَحَايَا الاِنْتِحَارِ: قربانيان خودكشى.
ضَحَايَا الأَيْدزِ: قربانيان ايدز.
ضَحَايَا التَّدْخِينِ: قربانيان استعمال دخانيات.
ضَحَايَا التَّزَمُّتِ والخُرَافَاتِ: قربانيان تعصب و خرافات.
ضَحَايَا التَّعْذِيبِ: قربانيان شكنجه.
ضَحَايَا التَّمْيِيزِ العُنْصُرِيِّ: قربانيان نژاد پرستى.
ضَحَايَا الحَادِي عَشَرَ مِنْ أَيْلُولَ: قربانيان يازده‌ى سپتامبر.
ضَحَايَا الحُبِّ: قربانيان عشق.
ضَحَايَا الحَرْبِ العَالَمِيَّةِ: قربانيان جنگ جهانى.
ضَحَايَا الحَرْبِ: قربانيان جنگ.
ضَحَايَا الحُرُوبِ الأَهْلِيَّةِ: قربانيان جنگ‌هاى داخلى.

ضَحَايَا الزِّلْزَالِ: قربانیان زلزله.
ضَحَايَا السُّيُولِ: قربانیان سیل.
ضَحَايَا الطَّلَاقِ: قربانیان طلاق / فرزندان طلاق.
ضَحَايَا العُنْفِ: قربانیان خشونت.
ضَحَايَا العَوْلَمَةِ: قربانیان جهانی سازی.
ضَحَايَا الغَزْوِ الثَّقَافِيِّ: قربانیان تهاجم فرهنگی.
ضَحَايَا المُخَدِّرَاتِ: قربانیان مواد مخدر.
ضَحَايَا النَّازِيَّةِ: قربانیان نازیسم.
ضَحَايَا النِّزَاعِ الأُسَرِيِّ: قربانیان اختلافات خانوادگی.
ضَحَايَا حَوادِثِ السَّيَّارَاتِ: قربانیان تصادفات ماشین.
ضَحَايَا حَوادِثِ الطُّرُقَاتِ: قربانیان تصادفات راه‌ها.
الضَّحِيَّةُ: قربانی.
الضَّخْمُ: غول آسا / گُنده / تنومند.
ضِدُّ التَّضَخُّمِ: ضد تورّم.
ضِدُّ الحَرْبِ: ضد جنگ.
ضِدُّ الحُمَّى: ضد تب / تب بُر.
ضِدُّ الهُجُومِ: ضد حمله/ پاتک.
ضَرَائِبُ الرَّوَاتِبِ: مالیات بر درآمد.
الضَّرَائِبُ: مالیات‌ها.
ضَرْبُ الأَمْثَالِ: مَثَل آوردن / استفاده از مَثَل در کلام و گفتار / زدنِ مَثَل.
ضَرْبُ البَابِ: در زدن / دقُّ الباب کردن.
ضَرَبَ الجُرْحُ أو الضِّرْسُ: درد زخم یا دندان شدّت یافت.
ضَرْبُ الجَرَسِ: زنگ زدن.
ضَرَبَ العِرْقُ: رگ تکان خورد.
ضَرَبَ العُمْلَةَ أو النُّقُودَ: اسکناس چاپ کرد.
ضَرَبَ القَلْبُ: قلب به تپش افتاد.
ضَرَبَ اللّٰهُ الحَقَّ عَلَى لِسَانِهِ وقَلْبِهِ: خداوند حق را بر زبان و دلش جاری ساخت.
ضَرَبَ صَفْحاً: رویگردانی نمود / خودداری کرد/ اعراض نمود.
ضَرَبَ عَنْهُ صَفْحاً: از او روی برگرداند.
ضَرَبَ مَثلاً: مَثَل زد.

ضَرْبٌ مِنَ الخِيَانَةِ: نوعی از خیانت است.
الضَّـرْبُ: زدن / ضَـربه زدن / لطمـه وارد کردن.
الضَّرَبَاتُ الحُرَّةُ: ضربات آزاد.
الضَّرَبَاتُ القَاصِمَةُ لِلظَّهْرِ: ضـربات کمر شکن.
ضَرْبَةُ أَخْمَـصِ البُنْدُقِيَّـةِ: ضـربه‌ی قنداق.
ضَرْبَةُ الإِجْهَازِ: ضربه‌ی کشنده.
ضَرْبَةُ الشَّمْسِ: آفتاب زدگی.
ضَرْبَةُ العَقْرَبِ: نیش عقرب.
ضَرْبَةٌ إِلَهِيَّةٌ: ضربه‌ی الهی.
ضَرْبَةٌ اِنْتِقَامِيَّةٌ: ضربه‌ی انتقامی.
ضَرْبَةٌ بِالرِّجْلِ: ضربه‌ی با پا.
ضَرْبَةٌ بِالسِّكِّينِ: ضربه‌ی با چاقو.
ضَرْبَةٌ بالسَّوْط: ضربه‌ی با شلاق.
ضَرْبَةٌ بِالسَّيْفِ: ضربه‌ی شمشیر.
ضَرْبَةٌ تَأْرِيخِيَّةٌ: ضربه‌ی تاریخی.
ضَرْبَةٌ جَوِّيَّةٌ: ضربه‌ی هوایی.
ضَـرْبَةٌ حُـرَّةٌ مُبَاشِـرَةٌ: ضـربه‌ی آزاد مستقیم.
ضَرْبَةٌ حُرَّةٌ: ضربه‌ی آزاد.
ضَرْبَةٌ خَطِيرَةٌ: ضربه‌ی خطرناک.
ضَرْبَةٌ خَفِيفَةٌ: ضربه‌ی سبک.
ضَرْبَةٌ رَأْسِيَّةٌ: ضربه‌ی سر (فوتبال).
ضَرْبَةٌ رَائِعَةٌ: ضربه‌ی زیبا(فوتبال).
ضَرْبَةٌ رُكْنِيَّةٌ: ضربه‌ی کرنر.
ضَرْبَةٌ عَسْكَرِيَّةٌ: ضربه‌ی نظامی.
ضَـرْبَةٌ عَنِيفَـةٌ: ضـربه‌ی بسـیار سخت.
ضَرْبَةٌ فَنِّيَّةٌ: ضربه‌ی فنی.
ضَرْبَةٌ قَاتِلَةٌ: ضربه‌ی کشنده.
ضَرْبَةٌ قَاسِيَةٌ: ضربه‌ی شدید.
ضَرْبَةٌ قَاضِيَةٌ: ضربه‌ی تمام کننده / ضربه‌ی کارساز / ضـربه‌ی نهـایی / ضربه‌ی آخر.
ضَرْبَةٌ قَوِيَّةٌ: ضربه‌ی قوی.
ضَرْبَةٌ مُبَاشِرَةٌ: ضربه‌ی مستقیم.
ضَرْبَةٌ مُتَتَابِعَةٌ: ضربات پیاپی.
ضَرْبَةٌ مُفَاجِئَةٌ: ضربه‌ی ناگهانی.
ضَرْبَةٌ مُؤْلِمَةٌ: ضربه‌ی دردناک.
ضَرْبَةٌ وَاحِدَةٌ: یک ضربه.
ضَرْبَةُ البِدَايَةِ: ضربه‌ی شروع.
ضَرْبَةُ التَّجْدِيفِ: پارو زدن.
ضَرْبَةُ الجَزَاءِ: پنالتی.

ضَرْبَةُ الرَّأسِ: ضربه‌ی سر.
ضَرْبَةُ الزَّاوِيَةِ: ضربه‌ی کرنر.
ضَرْبَةُ الصَّاعِقَةِ: ضربه‌ی برق‌آسا / ضربه‌ی رعد و برق.
ضَرْبَةُ مِعْوَلٍ: ضربه‌ی کلنگ.
ضِرْسُ الحُلُمِ: دندان عقل.
ضِرْسُ العَقْلِ: دندان عقل.
ضَرُورَةُ تَوْسِيعِ العَلاقَاتِ: ضرورتِ توسعه‌ی روابط.
ضَرُورَةٌ شِعْرِيَّةٌ: ضرورت شعری.
ضَرُورِيَّاتُ الحَيَاةِ: ضرورت‌های زندگی / نیازهای اساسی زندگی.
ضَرِيبَةُ الدَّخْلِ: مالیات بر درآمد.
ضَرِيبَةُ العَائِدِ عَلَى رَأسِ المَالِ: مالیات بر سرمایه.
ضَرِيبَةُ المَبِيعَاتِ: مالیات بر فروش.
ضَرِيبَةُ المِهَنِ الحُرَّةِ: مالیات مشاغل آزاد.
ضَرِيبَةٌ تَصَاعُدِيَّةٌ: مالیات تصاعدی.
الضَّرِيبَةُ عَلَى التَّرِكَةِ: مالیات بر ارث.
الضَّرِيبَةُ عَلَى الدَّخْلِ: مالیات بر درآمد.
الضَّرِيبَةُ عَلَى رَأسِ المَالِ: مالیات بر سرمایه.
الضَّرِيبَةُ: مالیات.
الضَّرِيرُ: نابینا / کور / روشن دل.
ضَعْفُ البَصَرِ: ضعف بینایی.
ضَعْفُ التَّرْكِيزِ: ضعفِ تمرکز.
ضَعْفُ السَّمْعِ: ضعف شنوایی.
ضَعْفُ الشَّهِيَّةِ: ضعف اشتها.
الضَّعْفُ العَضَلِيُّ: ضعف عضله‌ای.
ضَعْفُ العَقْلِ: بی‌خردی / نادانی / کم خردی.
ضَعْفُ الغُدَّةِ الدَّرْقِيَّةِ: کم‌کاری غده‌ی تیرونید.
ضَعْفٌ جِنْسِيٌّ: ضعف جنسی.
الضِّعْفُ: دو برابر / مضاعف / چند برابر.
ضَعِيفُ البِنْيَةِ: لاغر مردنی / ضعیف / نحیف.
ضِغْثٌ عَلَى الإِبَّالَةِ: قوز بالا قوز.
الضَّغْطُ الاِجْتِمَاعِيُّ: فشار اجتماعی.
الضَّغْطُ الأُسَرِيُّ: فشار خانوادگی.

ضَغْطُ الدَّمِ الانْقِبَاضِيُّ: پایین آمدن فشار خون.

ضَغْطُ الدَّمِ المُرْتَفِعُ: بالا رفتن فشار خون.

ضَغْطُ الدَّمِ: فشار خون.

الضَّغْطُ النَّفْسِيُّ: فشار روانی.

ضَغْطُ الهَوَاءِ: فشار هوا.

ضَغْطٌ جَوِّيٌّ: فشار هوایی.

ضَغْطٌ سِيَاسِيٌّ: فشار سیاسی.

ضَغْطٌ عَسْكَرِيٌّ: فشار نظامی.

الضَّغْطُ: فشار آوردن / فشار دادن.

الضُّغُوطُ النَّفْسِيَّةُ: فشارهای روانی.

الضُّغُوطَاتُ الأَمِيرْكِيَّةُ: فشارهای آمریکا.

ضُغُوطَاتُ الحَيَاةِ: فشارهای زندگی.

الضَّغِينَةُ: حقد / کینه.

الضَّفَّةُ الغَرْبِيَّةُ: کرانه‌ی باختری رود اردن.

ضَلَّ سَعْيُهُ: نا امید شد / تلاش و کوشش او به نتیجه نرسید.

ضَلَّ: گم شد / گمراه شد.

ضَلَّلَ العَدُوَّ: دشمن را گمراه کرد.

ضُلُوعُ الصَّهَايِنَةِ فِي الكَارِثَةِ: دست داشتن صهیونیست‌ها در فاجعه.

ضَمَّ اللَّحْمَ بِسَفُودٍ: گوشت را به سیخ زد.

ضَمَّ: در آغوش گرفت / ضمیمه کرد.

الضِّمَادُ: پانسمان / باند زخم.

ضَمَانٌ اجْتِمَاعِيٌّ: تأمین اجتماعی.

ضَمَانُ التَّطْبِيقِ: ضمانت اجرایی.

ضَمَانُ السَّيَّارَةِ: بیمه‌ی ماشین.

ضَمَانُ الوَفَاةِ: بیمه‌ی مرگ.

ضَمَانٌ بَنْكِيٌّ: ضمانت بانکی.

الضَّمَانُ: بیمه / ضمانت.

ضَمَّدَ: پانسمان کرد / باند پیچی کرد.

ضُمُورُ العَظْمِ: پوکی استخوان.

الضُّمُورُ: ضعیف شدن / لاغر شدن.

الضَّمِيرُ الحَيُّ: وجدان زنده.

الضَّمِيرُ العَالَمِيُّ: وجدان جهانی.

الضَّمِيرُ المُسْتَيْقِظُ: وجدان بیدار.

الضَّوْءُ الأَحْمَرُ: چراغ قرمز.

الضَّوْءُ الأَخْضَرُ: چراغ سبز.

الضَّوْءُ البَعِيدُ: نور بالای ماشین.

الضَّوْءُ الجَانِبِيُّ: چراغ بغل ماشین.

ضَوْءُ الوُقُوفِ: چراغ ترمز.

ضَوَّاءَةٌ: چراغ قوّه .

الضَّواحِي: گوشه و کنار / اطراف / حومه.

الضَّوْضَاءُ: هیاهو / غوغا / ولوله / جیغ و داد.

الضَّياعُ: گم شدن.

ضَيَّعَ: هدر داد / ضایع ساخت .

الضَّيْعَةُ: روستا / قریه / دِه.

ضَيْفُ البَرنَامِجِ: مهمان برنامه.

ضَيْفُ الحَلَقَةِ: مهمان برنامه.

ضَيْفُ الشَّرَفِ: مهمان افتخاری.

ضَيْفٌ جَدِيدٌ: مهمان تازه.

ضَيْفٌ خَاصٌ: مهمان ویژه.

ضَيْفٌ كَرِيمٌ: مهمان گرامی.

ضَيِّقُ التَّفْكِيرِ: تنگ نظر / کوته فکر.

ضَيِّقُ التَّنَفُّسِ: تنگ نفس.

ضَيِّقُ الحَالِ: بی حال.

ضَيِّقُ الحَوْصَلَةِ: بی‌حوصله.

ضَيَّقَ الخِنَاقَ: عرصه را تنگ کرد.

ضَيْقُ الذِّراعِ: تنگ دستی.

ضَيِّقُ العَقْلِ: کم‌عقل / کم‌خرد.

ضَيْقُ العَيْشِ: سختی زندگی.

ضَيْقُ العَيْنِ: تنگ چشمی.

ضَيْقُ المَكانِ: تنگی مکان.

ضَيْقُ النَّظْرَةِ: تنگ نظری.

ضَيْقُ النَّفَسِ: تنگی نفس / تنگ نفسی.

ضَيْقُ الوَقْتِ: تنگی وقت/ کمیِ وقت.

ضَيْقُ ذَاتِ اليَدِ: تنگدستی.

الضَّئِيلُ: کم / ناچیز / اندک.

ط

طَابَ مَسَاءُکَ: شب به‌خیر.
طَاب يَوْمُکَ: روز به‌خیر.
طَابَتْ لَيْلَتُکَ: شب شما به‌خیر / شب خوش.
طَابِعُ البَرِيدِ: تمبر پست.
طَابِعُ الدَّمْغَةِ: تمبر قانونی.
طَابِعٌ تَذْكَارِيٌّ: تمبر یاد بود.
طَابِعٌ مَالِيٌّ: تمبر مالی.
طَابِعٌ مُسْتَعْمَلٌ: تمبر باطله.
الطَّابِعَةُ: پرینتر / چاپگر.
طَابِقٌ أَرْضِيٌّ: طبقه‌ی همکف.
الطَّابِقُ الثَّانِي: طبقه‌ی دوم.
طَابِقٌ تَحْتَ الأرْضِ: طبقه‌ی زیر زمین.
الطَّابُورُ الخَامِسُ: ستون پنجم.
الطَّابُورُ الطَّوِيلُ: صف طولانی.
الطَّابُوقُ: آجر.
الطَّاحُونُ: آسیاب.
طَاحُونَةُ المَاءِ: آسیاب آبی.
طَاحُونَةُ الهَوَاءِ: آسیاب بادی.
طَاحُونَةُ اليَدِ: آسیاب دستی.
طَاحُونَةٌ مَائِيَّةٌ: آسیاب آبی.
طَاحُونَةٌ هَوَائِيَّةٌ: آسیاب بادی.
طَاحُونَةٌ يَدَوِيَّةٌ: آسیاب دستی.
طَارَ طَائِرُهُ: شهرت و آوازه اش همه جا را گرفت/ مشهور شد.
طَارَ فَرَحاً: از فرط خوشحالی به پرواز درآمد.
طَارَدَ: تعقیب کرد / دنبال نمود.
طَارَدَهُ: او را دنبال کرد / در پی او دوید.
الطَّارِئُ: استثنایی / غیر منتظره.
الطَّارِئَةُ: ناگهانی.
الطَّازِجُ: تازه/ جدید/ نو.

طَأْطَأَ رَأسَهُ: سرش را فرو افکند / سرش را پایین انداخت.
طَاعَةٌ عَمْيَاءُ: پیروی کورکورانه / اطاعت بی‌چون و چرا.
الطَّافِحُ: پُر / لبریز / لبالب / مالامال/ سرشار.
الطَّاقَاتُ البَدِيلَةُ: انرژی‌های جایگزین.
الطَّاقَاتُ الكَامِنَةُ: انرژی‌های پوشیده / انرژی‌های نهفته.
الطَّاقَةُ الحَرارِيَّةُ: انرژی حرارتی.
الطَّاقَةُ الحَرَكِيَّةُ: انرژی جنبشی.
الطَّاقَةُ الذَّرِّيَّةُ: انرژی اتمی / انرژی هسته‌ای.
طَاقَةُ الرِّيَاحِ: انرژی بادی.
الطَّاقَةُ الشَّمْسِيَّةُ: انرژی خورشیدی.
الطَّاقَةُ الكَامِنَةُ: انرژی پنهان / انرژی نهفته.
الطَّاقَةُ الكَهْرُبَائِيَّةُ: انرژی الکتریسیته / انرژی برق.
الطَّاقَةُ الكَامِنَةُ: انرژی نهفته.
الطَّاقَةُ المَائِيَّةُ: انرژی آبی.
الطَّاقَةُ المِيكَانِيكِيَّةُ: انرژی مکانیکی.
الطَّاقَةُ النَّظِيفَةُ: انرژی پاک.
الطَّاقَةُ النَّوَوِيَّةُ السِّلْمِيَّةُ: انرژی هسته‌ای مسالمت آمیز.
الطَّاقَةُ النَّوَوِيَّةُ: انرژی هسته‌ای.
الطَّاقَةُ الهَائِلَةُ: انرژی سرشار / توانایی بسیار فراوان.
الطَّاقَةُ: توان / نیرو / انرژی.
طَاقِمُ الطَّائِرَةِ: کادر پروازی هواپیما.
طَاقِمُ الطَّيَرَانِ: کادر پروازی.
الطَّاقِمُ: گروه / تیم / اکیپ.
طَالِبُ الحُرِّيَّةِ: آزادیخواه / خواهانِ آزادی.
طَالِبُ الرَّاحَةِ: آسایش طلب / راحت‌طلب / خوشگذران.
طَالِبُ الرِّئَاسَةِ: ریاست طلب.
طَالِبُ الشَّهَادَةِ: شهادت طلب.
طَالِبُ العِلْمِ: دانشجو.
طَالِبٌ جَامِعِيٌّ: دانشجوی دانشگاه.
طَالِبٌ حَرْبِيٌّ: دانشجوی افسری.
طَالِبٌ مُتَفَوِّقٌ: دانشجوی برتر.
طَالِبٌ مُمْتَازٌ: دانشجوی ممتاز.

الطَّالِبُ: دانشجو(پسر).
الطَّالِبَةُ: دانشجو(دختر).
الطَّالِعُ المَشْؤُمُ: شانس بد.
طَالَمَا: از دیر باز / دیرگاهی است / مدت زیادی است / از مدت‌ها پیش / از مدت‌ها قبل / مدت‌هاست.
الطَّامِحُ: جاه طلب / بلند پرواز.
طَاوِلَةُ الأَكْلِ: میز غذا خوری.
طَاوِلَةُ الكَيِّ: میز اُتو.
طَاوِلَةُ المَائِدَةِ: میز غذا خوری.
طَاوِلَةُ المُباحَثَاتِ: میز گفتگو.
طَاوِلَةُ المُفَاوَضَاتِ: میز مذاکرات.
طَاوِلَةُ بِينج بونج: میز پینگ پنگ.
طَاوِلَةٌ مُسْتَدِيرَةٌ: میز گرد.
طَاهِرُ الذَّيْلِ: پاک / مبرّا / پاکدامن / دامن‌پاک.
الطَّاهِي: آشپز.
طَائِرُ الحَجَلِ: قرقاول.
طَائِرَةٌ إِسْتِخْبَارَاتِيَّةٌ: هواپیمای جاسوسی.
طَائِرَةٌ إِسْتِطْلَاعِيَّةٌ: هواپیمای اکتشافی / هواپیمای جاسوسی / هواپیمای شناسایی.
طَائِرَةُ الشَّحْنِ: هواپیمای باری.
طَائِرَةٌ بَرْمَائِيَّةٌ: هواپیمای آبی خاکی.
طَائِرَةٌ تَجَسُّسِيَّةٌ: هواپیمای جاسوسی.
طَائِرَةٌ تَدْرِيبِيَّةٌ: هواپیمای آموزشی.
طَائِرَةٌ ثُنَائِيَّةُ الجَنَاحِ: هواپیمای دو باله.
طَائِرَةٌ حَرْبِيَّةٌ سَمْتِيَّةٌ: هلیکوپتر جنگی.
طَائِرَةٌ حَرْبِيَّةٌ قَاذِفَةٌ: هواپیمای جنگی بمب‌افکن.
طَائِرَةٌ حَرْبِيَّةٌ مُقَاتِلَةٌ: هواپیمای جنگی شکاری/ هواپیمای جنگنده.
طَائِرَةُ حَمْلٍ: هواپیمای باری.
طَائِرَةٌ خاصَّةٌ: هواپیمای خصوصی.
طَائِرَةٌ دَوْرِيَّةٌ: هواپیمای گشتی.
طَائِرَةٌ ذاتُ مُحَرِّكَيْنِ: هواپیمای دو موتوره.
طَائِرَةُ رُكَّابٍ: هواپیمای مسافربری.
طَائِرَةٌ سَمْتِيَّةٌ: هلیکوپتر / بالگرد.
طَائِرَةٌ شِرَاعِيَّةٌ: گلایدر / کایت / هواپیمای بدون موتور.

طائِرَةٌ عائِمَةٌ: هواپیمای شناگر / هواپیمایی که روی آب فرود می‌آید.
طائِرَةٌ عَسْكَرِيَّةٌ: هواپیمای نظامی.
طائِرَةٌ عَمُودِيَّةٌ: هلیکوپتر / بالگرد.
طائِرَةٌ قاذِفَةٌ: هواپیمای بمب افکن.
طائِرَةٌ مَخْطُوفَةٌ: هواپیمای ربوده شده.
طائِرَةٌ مَدَنِيَّةٌ: هواپیمای غیر نظامی.
طائِرَةٌ مِرْوَحِيَّةٌ: هلیکوپتر / هواپیمای ملخی.
طائِرَةٌ مُطارِدَةٌ: جنگنده‌ی شکاری / هواپیمای شکاری.
طائِرَةٌ مُقاتِلَةٌ: هواپیمای جنگی.
طائِرَةٌ مِنْ دُونِ طَيّارٍ: هواپیمای بدون خلبان.
طائِرَةٌ مَنْكُوبَةٌ: هواپیمای آسیب دیده / هواپیمای منهدم شده.
طائِرَةٌ نَفّاثَةٌ: هواپیمای جت.
طائِرَةٌ نَقْلِ الرُّكّابِ: هواپیمای مسافربری.
طائِرَةٌ وَرَقِيَّةٌ: بادبادک / کیست / هواپیمای کاغذی.
طائِرَةٌ وَقُودٍ: هواپیمای سوخت رسانی.

الطّائِرَةُ: هواپیما.
الطّائِفِيَّةُ: طایفه گرایی / تعصّبات طایفه‌ای / فرقه گرایی.
طِبُّ الأَسْنانِ: دندان پزشکی.
طِبُّ الأَطْفالِ: پزشکی اطفال.
الطِّبُّ البَيْطَرِيُّ: دامپزشکی.
الطِّبُّ الشَّرْعِيُّ: پزشکی قانونی.
طِبُّ العُيُونِ: چشم پزشکی.
الطِّبُّ النَّفْسِيُّ: روان پزشکی.
طِبٌّ سَرِيرِيٌّ: طب بالینی.
الطَّبّاخُ: آشپز.
طَبّاخَةُ الرُّزِّ: پلو پز.
الطَّباشِيرُ: گچ.
طِباعَةُ الحَجَرِ: سنگ‌تراشی.
الطِّباعَةُ عَلَى الحَجَرِ: سنگ‌تراشی.
طَبْعُ الحَجَرِ: چاپ سنگی.
الطَّبْعَةُ الأُولَى: چاپ اول.
طَبْعَةٌ مُنَقَّحَةٌ: چاپ ویرایش شده.
طَبَقُ الأَكْلِ: پُرس غذا.
الطَّبَقُ الصِّينِيُّ: بشقاب چینی.
الطَّبَقُ الطّائِرُ: بشقاب پرنده.
طَبَقُ الفِنْجانِ: نعلبکی.
الطَّبَقُ الكَبِيرُ: دیس بزرگ.

الطَّبَقُ: سینی / دیس.
طِبقاً لِـ[...]: بنا بر[...] / بر طبق[...] / براساسَ[...].
طَبَقَةُ الأُوزُونِ: لایه‌ی ازون.
طَبَقَةُ البِيْضِ: شانه‌ی تخم مرغ.
الطَّبَقَةُ الحَاكِمَةُ: طبقه‌ی حاكم / گروه حاكم.
الطَّبَقَةُ الدُّنيا: طبقه‌ی پایین(مردم).
الطَّبَقَةُ السُفْلِيَّةُ: طبقه‌ی پایین / لایه‌ی زیرین.
الطَّبَقَةُ العَامِلَةُ: طبقه‌ی کارگری.
الطَّبَقَةُ الكادِحَةُ: طبقه‌ی زحمتکش.
الطَّبَقَةُ المُتْرِفَةُ: طبقه‌ی مرفه.
الطَّبَقَةُ المُتَوَسِّطَةُ: طبقه‌ی متوسط.
طَبَقَةُ المُوَظَّفِينَ: طبقه‌ی کارمندی.
الطَّبَقَةُ الوُسْطَى: طبقه‌ی متوسط.
طَبَقَةُ مَحدُودِي الدَّخلِ: طبقه‌ی کم درآمد.
الطَّبَقَةُالجَوِّيَّةُ العُلْيَا: طبقه‌ی فوقانی جوّ.
الطَّبْلُ الفَارِغُ: طبل توخالی.
طَبْلَةُ الأُذُن: پرده‌ی گوش.

طَبِيبٌ اِخْتِصَاصِيٌّ: پزشک متخصص.
طَبِيبُ الأسْنان: دندان پزشک.
طَبِيبُ الأطفال: پزشک کودکان.
طَبِيبُ الأَمْراضِ الدَّاخِلِيَّةِ: پزشک داخلی.
طَبِيبُ الأَنْفِ والأُذُنِ والحَنْجَرَةِ: پزشک گوش و حلق و بینی.
طَبِيبُ التَّخْدِيرِ: پزشک بیهوشی.
الطَّبِيبُ الخَاصُّ: پزشک خصوصی.
الطَّبِيبُ الخَافِرُ: پزشک کشیک.
طَبِيبُ الخَفْرِ: دکتر کشیک / پزشک کشیک .
الطَّبِيبُ الشَّرْعِيُّ: پزشکی قانونی.
طَبِيبُ العُيُونِ: چشم پزشک.
الطَّبِيبُ النَّفْسِيُّ: روانپزشک.
طَبِيبُ النَّوْبَةِ: دکتر کشیک / پزشک کشیک.
طَبِيبُ أَمْرَاضِ الجِلْدِ: پزشک بیماری‌های پوست.
طَبِيبٌ بَاطِنِيٌّ: پزشک داخلی.
طَبِيبٌ بَشَرِيٌّ: متخصّص پوست.

طَبِيبٌ بَيْطَرِيٌّ: دامپزشک.
طَبِيبٌ سَرِيرِيٌّ: پزشک بالینی.
طَبِيبٌ عُمُومِيٌّ: پزشک عمومی.
طَبِيبٌ مُتَخَصِّصٌ لِأَمْرَاضِ النِّسَاءِ وَ التَّوْلِيدِ: پزشک متخصص بیماری‌های زنان و زایمان.
طَبِيبٌ مُعَالِجٌ: پزشک معالج.
طَبِيبٌ مُنَاوِبٌ: دکتر کشیک / پزشک کشیک.
الطَّبِيعَةُ الخَلاَّبَةُ: طبیعت سحرانگیز / طبیعت چشم نواز.
الطَّبِيعَةُ العُدْوَانِيَّةُ: خوی تجاوزگری.
الطَّحَّانُ: آسیابان.
طَرَّ شَارِبُهُ: سبیلش درآمد.
طَرَّادٌ حَرْبِيٌّ: ناوشکن / رزم ناو.
الطَّرازُ: تیپ / مدل(ماشین).
طَرَحَ المَسْأَلَةَ عَلَى التَّصْوِيتِ: مسأله را به رأی گذاشت.
طَرَحَ بِالمَزاد: به حراج گذاشت.
طَرَحَتِ الحُبْلَى: زنِ آبستن بچه‌اش را سقط کرد.
طَرَحَهُ: او را بر زمین انداخت.

طَرْدُ الاِحْتِلالِ الإِنْجِلِيزِيِّ: بیرون راندن اشغالگران انگلیسی.
طَرَدَ الحَكَمُ اللَّاعِبَ: داور، بازیکن را اخراج کرد.
طَرْدٌ بَرِيدِيٌّ: بسته‌ی پستی.
طَرْدٌ مُفَخَّخٌ: بسته‌ی بمب گذاری شده / بسته‌ی مواد منفجره.
طَرَدَ: تبعید کرد / دور ساخت.
الطَّرْدُ، ج: الطُّرُد: بسته / کارتن.
الطَّرْزُ الجَدِيدُ: مُد جدید.
الطَّرْزُ: مد/ مُدل.
الطَّرَشُ: ناشنوایی / کری.
طَرْفَةُ العَيْنِ: یک چشم به هم زدن.
طَرْفَةُ المَنِّ: گزِ انگبین.
طَرَفَيِ النَّهارِ: صبح و عصر.
طَرَقَ البابَ: در را زد / در را کوبید.
الطُّرُقُ الرَّئِيسِيَّةُ: آزاد راه‌ها.
طُرُقُ المُواصَلاتِ البَحْرِيَّةُ: راه‌های ارتباط دریایی.
طُرُقُ المُواصَلاتِ البَرِّيَّةُ: راه‌های ارتباط زمینی.
طُرُقُ المُواصَلاتِ الجَوِّيَّةُ: راه‌های ارتباط هوایی.

طُرُقُ النَّقْلِ: راه‌های مواصلاتی.
طُرُقُ حَلِّ الأزْمَةِ: راه‌های حل بحران.
طُرُقٌ وَعِرَةٌ: راه‌های سنگلاخ / راه‌های صعب العبور.
الطَّرِيدُ: مطرود / آواره.
الطَّرِيفَةُ: نکته‌ی جالب و خنده‌دار و بامزه.
الطَّرِيقُ البَرِّيُّ: راه زمینی.
الطَّرِيقُ الجَبَلِيُّ: راه کوهستانی.
الطَّرِيقُ الجَوِّيُّ: دالان هوایی / راه هوایی.
طَرِيقُ الحَرِيرِ: راه ابریشم.
الطَّرِيقُ الدَّائِرِيُّ: کمربندی / جاده‌ی کمربندی / خیابان کمربندی.
الطَّرِيقُ السَّرِيعُ: بزرگراه / اتوبان.
طَرِيقُ السَّيَّارَاتِ: راه ماشین رو.
الطَّرِيقُ العَامُ: راه عمومی.
طَرِيقُ العَوْدَة: راه بازگشت.
طَرِيقُ الفَلاحِ: راه رستگاری.
الطَّرِيقُ اللَّبَنِيُّ: راه شیری.
الطَّرِيقُ المَسْدُودُ: بن‌بست / راهِ بسته.
طَرِيقُ المُشَاةِ: پیاده رو.
الطَّرِيقُ المُعَبَّدُ: راه آسفالته.
طَرِيقُ المَوتِ: راه مرگ.
طَرِيقُ النَّجَاةِ: راه نجات / راه رستگاری.
طَرِيقُ النَّجَاحِ: راه پیروزی / راه موفقیت.
الطَّرِيقُ الوَحِيدُ: تنها راه.
طَرِيقٌ خَاصٌ: راه اختصاصی / جاده‌ی اختصاصی.
طَرِيقٌ ذُو اِتِّجَاهَيْنِ: جاده‌ی دو بانده.
طَرِيقٌ زَلِقٌ: جاده‌ی لغزنده.
الطَّرِيقُ مَسْدُودٌ: راه بسته است.
طريقٌ مُعَاكِسٌ: راه یک طرفه.
طريقٌ وَعِرٌ: جاده‌ی ناهموار / جاده‌ی خاکی.
الطَّرِيقَةُ الأنْسَبُ: مناسب‌ترین روش / بهترین راه.
طَرِيقَةُ التَّحْضِيرِ: روش آماده کردن.
طَرِيقَةُ التَّفْكِيرِ: شیوه‌ی تفکر.
الطَّرِيقَةُ الدِّفَاعِيَّةُ: سیستم دفاعی.
طَرِيقَةُ العَمَلِ: روش کار.

الطَّرِيقَةُ المُقْتَرَحَةُ: روش پیشنهادی.
الطَّرِيقَةُ الهُجُومِيَّةُ: سیستم هجومی.
الطَّرِيقَةُ: سیستم / روش / راه.
طَشْقَند: تاشکند (پایتخت کشور ازبکستان).
الطَّعَامُ البَارِدُ: غذای سرد.
الطَّعَامُ البائتُ: غذای شب مانده.
الطَّعَامُ الجَاهِزُ: غذای آماده.
الطَّعَامُ الحَارُّ: غذای داغ / غذای گرم.
الطَّعَامُ الدَّسِمُ: غذای پرچرب.
الطَّعَامُ الدَّهِينُ: غذای پرچرب.
الطَّعَامُ اللَّذِيذُ: غذای خوشمزه.
الطَّعَامُ المَسْلُوقُ: غذای آب پز شده.
الطَّعَامُ المَشْوِيُّ: غذای بریان شده.
الطَّعَامُ المَقْلِيُّ: غذا سرخ کرده.
الطَّعَامُ النَّواشِفُ: خورشت‌ها.
طَعَنَ فِي عِرضِهِ: آبرویش را بُرد.
طَعْنٌ قَانُونِيٌّ: ایراد قانونی.
الطُّغمَةُ: گروهک / دسته.
طَفَحَ الكَيلُ: پیمانه پُر شد / کاسه‌ی صبر لبریز گردید.
الطَّفْرُ العَالِي: پرش ارتفاع.
الطَّفْرُ العَرِيضُ: پرش طول.
الطَّفْرُ: پریدن / جهش / پرش.
الطَّفْرَةُ الثُلاثِيَّةُ: پرش سه گام.
الطِّفْلُ الرَّضِيعُ: کودک شیرخواره / بچه‌ی شیرخواره.
طِفْلُ أُنْبُوبِ الاخْتِبارِ: کودک آزمایشگاهی / نوزاد آزمایشگاهی.
طِفْلٌ لَقيطٌ: بچه‌ی سر راهی.
الطِّفْلُ مُفرِطُ النَّشَاطِ: کودک بیش فعال.
طِفْلٌ مَنْبُوذٌ: بچه‌ی سر راهی.
الطَّفِيفُ: کوچک/اندک/سطحی/ناچیز.
طُفَيْلِيٌّ: انگل / دنباله‌رو.
الطُّفَيْلِيَّاتُ: انگل‌ها.
الطُّفَيْلِيَّةُ: دنباله‌روی / زندگی انگلی / سربار جامعه بودن.
الطَّقْسُ البَارِدُ: هوای سرد.
الطَّقْسُ الدِّينِيُّ: حال و هوای دینی.
الطَّقْسُ الرَّدِئُ: هوای بد / هوای طوفانی.

الطَّقْسُ الضَّبابِيُّ: هوای مه آلود.
الطَّقْسُ المُضْطَرِبُ: هوای نا آرام.
الطَّقْسُ: آب و هوا.
طَقْمُ الشَّای: سرویس چای.
طَقْمٌ مِنَ الآنِيَةِ: سرویس ظروف.
الطُّقُوسُ: آداب و رسوم / مراسم دینی و مذهبی.
طِلاءُ الأَظافِرِ: لاک ناخن.
طِلاءُ الذَّهَبِ: زر اندود کردن / آب طلا زدن.
الطُّلَّابُ السّائِرُونَ عَلَی نَهْجِ الإمَامِ: دانشجویان پیرو خط امام.
طَلاقَةُ اللِّسَانِ: فصاحت زبان / شیوایی زبان.
طَلاقَةُ الوَجْهِ: خوش رویی / گشاده رویی.
الطَّلائِعُ الأُولَى: پیشگامان نخستین.
الطَّلائِعُ: پیشگامان / پیشقراولان / جلوداران.
طَلَبُ الحُرِّيَّةِ: آزادی خواهی.
طَلَبَ الحُصُولَ عَلَى التَأْشِيرَةِ: درخواست ویزا نمود.
الطَّلَبُ الرَّسْمِيُّ: درخواست رسمی.
طَلَبُ المَعُونَةِ: درخواست کمک.
طَلَبَ المُوافَقَةَ: درخواست موافقت نمود.
طَلَبٌ خَطِّيٌّ: درخواست کتبی.
طَلَبٌ عَالَمِيٌّ: تقاضای جهانی.
طَلَبٌ مُتَصَاعِدٌ: تقاضای روز افزون.
طَلَبَاتٌ خاصَّةٌ: درخواست‌های ویژه.
الطَّلْبَقَةُ: خدا عمرت بده.
طَلَعَاتٌ إسْتِكْشَافِيَّةٌ: پروازهای شناسایی.
الطُّلَعَةُ: کنجکاو.
طَلِقُ اللِّسَانِ: بلیغ / فصیح / شیواسخن.
طَلِقُ المُحَيَّا: بشّاش / خنده رو.
طَلْقُ الوِلادَةِ: درد زایمان.
طَلْقُ اليَدَيْنِ: دست و دل باز.
طَلَّقَ زَوْجَتَهُ: زنش را طلاق داد.
طَلْقَةُ الرَّصَاصِ: صدای شلیک گلوله.
طَلْقَةُ المِدْفَعِ: شلیک توپ.
طَلْقَةٌ تَحْذِيرِيَّةٌ: شلیک اخطار / گلوله‌ی هشدار.

طَلْقَةٌ طَائِشَةٌ: شلیک بی‌هدف.
الطَّلْقَةُ: فشنگ / گلوله.
طَلْقَةُ البُنْدُقِيَّةِ: شلیک تفنگ.
طَلْي الآنِيَةَ بِالذَّهَبِ: ظرف را آب طلا داد.
الطَّلِيعَةُ في الجَيْشِ: پیشاهنگ.
الطَّمَاطِمُ: گوجه فرنگی.
طَمْرُ النُّفايَاتِ النَّوَوِيَّةِ: دفن زباله‌های اتمی.
الطِّمْرُ: لباس کهنه / دفن کردن.
طَمْسُ الحَقِيقَةِ: از بین بردن حقیقت/ محو کردن حقیقت.
طَمْسُ الهُوِيَّةِ القَوْمِيَّةِ: محو هویت ملی.
الطُّمُوحُ: آرمان خواهی/ بلندپروازی.
طُمُوحَاتُ الشَّعْبِ: بلند پروازی‌های مردم/ آرمان‌خواهی‌های ملت.
الطُّمُوحَاتُ: آرزوها / امیدها / بلند پروازی‌ها / آرمان‌ها.
الطَّنَّانَةُ: شکوهمند / پر آوازه.
الطَّنْجَرَةُ: ماهی تابه.
طَنْزانيا: تانزانیا (کشوری است در شرق آفریقا).
الطَّنْطَنَةُ: دنگ و فنگ.
طَنِينُ الأُذُنِ: وز وز گوش.
الطَّنِينُ: صدای زنبور عسل.
الطَّوابِعُ البَرِيدِيَّةُ: تمبرهای پستی.
الطَّوابِعُ التِّجَارِيَّةُ: تمبرهای تجاری.
الطَّوابِعُ التِّذْكارِيَّةُ: تمبرهای یادبود.
الطَّوابِقُ السُّفْلَى: طبقات پایین.
الطَّوابِقُ العُلْيَا: طبقات بالا.
الطَّواحِينُ المَائِيَّةُ: آسیاب‌های آبی.
الطَّوَّافَةُ الحَرْبِيَّةُ: هلیکوپتر جنگی.
الطَّوَّافَةُ: بالگرد / هلیکوپتر.
طَواقِمُ الإِغَاثَةِ: گروه های کمک رسانی.
طِوالَ الأُسْبُوعِ: در طول هفته.
طِوَالَ السَّنَةِ: در طول سال.
طِوَالَ النَّهَارِ: در طول روز.
طِوَالَ اليَوْمِ: در طول روز.
طُوبٌ أَحْمَرُ: آجر قرمز.
طُوبٌ مُحَرَّقٌ: آجر پخته.
طُوبٌ مَضْغُوطٌ: آجر فشاری.
طوبُوغَرَافِيَا: توپوگرافی.
طُوبَى لَکَ: خوشا به حالت.

طَوْعَ أَمْرِکَ: ای به چشم / اطاعت.
الطَّوْعِيَّةُ: اختیاری / داوطلبانه .
طَوْقُ الإِعْدَامِ: طناب اعدام.
الطَّوْقُ الأَمْنِيُّ: کمربند امنیتی.
طَوْقُ الحَصَارِ: حلقه‌ی محاصره.
طَوَّقَ: محاصره کرد.
طوکیو: توکیو(پایتخت ژاپن).
طُولُ البَالِ: بی‌خیالی / آسودگی خاطر.
طُولُ الرُّقَادِ: خواب طولانی.
طُولُ المَوْجَةِ: طول موج.
طُولُ النَّظَرِ: بلند اندیشی / بلند نظری / دوربینی(بیماری چشمی).
طَوِّلْ بَالَکَ: آرام باش/ خودت را کنترل کن .
طَوِيلُ الأَجَلِ: بلند مدت / دراز مدت.
طَوِيلُ الأُذُنَيْنِ: دراز گوش / الاغ.
طَوِيلُ الأَمَدِ: بلند مدّت.
طَوِيلُ الأَنَاةِ: بردبار.
طَوِيلُ البَاعِ: زبر دست.
طَوِيلُ البَالِ: آسوده خاطر / بی‌خیال.
طَوِيلُ الرُّوحِ: با حوصله.
طَوِيلُ العُمْرِ: دارای عمر دراز.
طَوِيلُ القَامَةِ: بلند قد / قد بلند .
طَوِيلُ اللِّسَانِ: زبان دراز.
طَوِيلُ النَّفَسِ: خویشتندار.
طَهَارَةُ الذَّيْلِ: دامن پاکی.
طَهْرَانُ: تهران (پایتخت ایران) .
الطَّهْو: آشپزی.
الطَّيَّاتُ: لایه‌های درونی / تار و پود.
الطَّيَّارُ: خلبان.
طَيِّبُ الرَّائِحَةِ: بوی خوش / رایحه‌ی خوش.
طَيِّبُ السَّرِيرَةِ: پاک سرشت / پاک نیت.
طَيِّبُ القَلْبِ: پاک دل.
طَيَّبَ اللَّهُ ثَرَاهُ: قبرش پر از نور باد!
طَيِّبُ المَزَاجِ: خوش مزاج.
طَيِّبٌ لِلْغَايَةِ: بسیار خوب است.
الطَّيَرَان الحُرُّ: پرواز آزاد / پرش آزاد.
الطَّيَرَانُ الشِّرَاعِيُّ: کایت سواری.
الطَّيَرَانُ المَدَنِيُّ: هواپیمایی غیر نظامی / هواپیمایی کشوری.
طَيَرَانُ تِشَارْتِرد: پرواز چارتر/ پرواز دربستی.

طِيلَةَ التَّارِيخِ: در طول تاريخ/ به درازای تاريخ.

طِيلَةَ الحَيَاةِ: در طول زندگی.

طِيلَةَ أَيَّامِ الأُسْبُوعِ: در طول ايام هفته.

طِينٌ خَزَفِيٌّ: خاک رُس.

الطُّيُورُ الجَارِحَةُ: پرندگان شكاری / پرندگان گوشتخوار.

الطُّيُورُ المُدَرَّبَةُ: پرندگان دست آموز.

الطُّيُورُ المُسْتَوْطِنَةُ: پرندگان محلی.

الطُّيُورُ المُهَاجِرَةُ: پرندگان مهاجر.

ظ

ظَاهِرُ الكَفِّ: پُشت دست.
الظَّاهِرَةُ الاِجْتِماعِيَّةُ: پديده‌ى اجتماعى.
الظَّاهِرَةُ البَغِيضَةُ: پديده‌ى شوم.
الظَّاهِرَةُ التَّضَخُّمِيَّةُ: پديده‌ى تورّم/ پديده‌ى گرانى.
الظَّاهِرَةُ الجَلِيَّةُ: پديده‌ى آشكار.
الظَّاهِرَةُ الخَبِيثَةُ: پديده‌ى شوم.
الظَّاهِرَةُ الخَطِيرَةُ: پديده‌ى خطرناک.
الظَّاهِرَةُ الرِّياضِيَّةُ: پديده‌ى ورزشى.
الظَّاهِرَةُ السَّلبِيَّةُ: پديده‌ى منفى.
الظَّاهِرَةُ السَّيِّئَةُ: پديده‌ى زشت / پديده‌ى بد.
الظَّاهِرَةُ الضَّبابِيَّةُ: پديده‌ى مه گرفتگى.
الظَّاهِرَةُ العِلْمِيَّةُ: پديده‌ى علمى.
الظَّاهِرَةُ الغَرِيبَةُ: پديده‌ى عجيب و غريب.
ظَاهِرَةُ الغَلاءِ: پديده‌ى گرانى.
الظَّاهِرَةُ الكَوْنِيَّةُ: پديده‌ى جهانى.
الظَّاهِرَةُ المَشْئُومَةُ: پديده‌ى شوم.
الظَّاهِرَةُ الوَثَنِيَّةُ: پديده‌ى بت پرستى.
الظَّاهِرَةُ: پديده.
الظَّبْيُ الصَّخْرِيُّ: آهوى كوهى.
ظَرْفُ البَرِيدِ: پاكت نامه.
ظَرْفُ الرِّسَالَةِ: پاكت نامه.
ظَرْفٌ طَارِئٌ: وضعيت اورژانسى.
الظَّرْفُ: وضعيت / حالت / پاكت نامه.
الظُّرُوفُ الاِسْتِثْنَائِيَّةُ: شرايط استثنايى / وضعيت استثنايى.
الظُّرُوفُ الاِقْتِصَادِيَّةُ: شرايط اقتصادى / وضعيت اقتصادى.

الظُّرُوفُ الدَّاخِلِيَّةُ: شرایط داخلی / وضعیت داخلی.
الظُّرُوفُ الدَّوْلِيَّةُ: شرایط جهانی / وضعیت جهانی.
الظُّرُوفُ الرَّاهِنَةُ: شرایط موجود / وضعیت موجود.
الظُّرُوفُ السِّياسِيَّةُ: شرایط سیاسی / وضعیت سیاسی.
الظُّرُوفُ السَّيِّئَةُ: شرایط ناگوار / وضعیت بد.
الظُّرُوفُ الصَّعْبَةُ: شرایط دشوار/ وضعیت دشوار.
الظُّرُوفُ العَصِيبَةُ: شرایط سخت / وضعیت سخت.
الظُّرُوفُ الغامِضَةُ: شرایط پیچیده / وضعیت پیچیده.
الظُّرُوفُ القاسِيَةُ: شرایط سخت و دشوار / وضعیت سخت و دشوار.
الظُّرُوفُ المُشَدَّدَةُ: شرایط سخت / وضعیت سخت.
الظُّرُوفُ المَعِيشِيَّةُ: شرایط زندگی / وضعیت زندگی.
الظُّرُوفُ المُناخِيَّةُ: شرایط آب و هوایی / وضعیت آب و هوایی.
الظُّرُوفُ النَّفْسِيَّةُ: شرایط روانی / وضعیت روانی.
ظُرُوفٌ لا تُطاقُ: شرایط غیرقابل تحمّل / وضعیت غیرقابل تحمّل.
ظُرُوفٌ مُخَفَّفَةٌ: شرایط آسان / وضعیتِ آسان
الظُّرُوفُ: شرایط / وضعیت / حالت.
الظَّرِيفُ: بذله گو / شوخ طبع.
ظَفِرْتُ بِهِ: آن را به دست آوردم.
ظَلَّ حَبْلُهُ مَوْصُولاً: پیوندش همچنان باقی ماند.
ظَلَامٌ حَالِكٌ: تاریکی مطلق.
ظُلْمَةٌ حَالِكَةٌ: تاریکی مطلق.
ظَهْرُ البَاخِرَةِ: عرصه‌ی کشتی.
ظَهْرُ اليَدِ: پُشت دست.
ظَهَرَ عَلَيهِ: بر او چیره شد.
ظَهْراً لِبَطْنٍ: پشت و رو.
الظَّهِيرُ الأَيسَرُ: دفاع سمت چپ / هافبک سمت چپ / مدافع سمت چپ (فوتبال).

الظَّهِيرُ الأَيْمَنُ: دفاع سمت راست / هافبک سمت راست / مدافع سمت راست (فوتبال).

ظَهِيرٌ مُسَاعِدٌ: هافبک(فوتبال).

الظَّهِيرُ: دفاع / مدافع / هافبک (فوتبال).

ظَهِيرَةٌ طَيِّبَةٌ: ظهر خوبی داشته باشی.

ع

عَابِدُ الأَصْنامِ: بت پرست.
عَابِدُ الشَّمْسِ: آفتاب پرست (جانور).
عَابِدُ الشَّيْطانِ: شيطان پرست.
عَابِدُ الصَّلِيبِ: مسيحى.
عَابِدُ الكَوَاكِبِ: ستاره پرست.
عَابِدُ النَّارِ: آتش پرست.
عَابِدُ الوَثَنِ: بت پرست.
عَابِرُ السَّبِيلِ: مسافر / رهگذر.
عَابِرُ القَارَاتِ: قاره پيما(موشک).
عَابِرَةُ المُحِيطِ: اقيانوس پيما(کشتى).
عَابِسُ الوَجْهِ: ترش رو / اخمو / عبوس.
عَاتِبٌ: سرزنشگر / نکوهش کننده / لومه کننده.
العَاتِقُ: دوش / گردن.
العَاتِيَةُ: مستكبر / مستبد / سرکش.
عَاجُ السِّنِّ: عاج دندان.
عَاجُ الفِيْلِ: عاج فيل.
عَاجِزٌ جِنْسِيّاً: ناتوان جنسى.
عَاجِلٌ: فورى.
عَاجِلاً أَمْ آجِلاً: دير يا زود.
عَادَ أَدْرَاجَهُ: از همان راهِ رفته بازگشت.
عَادَ إِلَى الوَاجِهَةِ: به صحنه بازگشت / دوباره به ميدان آمد.
عَادَ إِلَى نَفْسِهِ: به خود آمد.
عَادَ إِلَى الوَعْيِ: به هوش آمد.
عَادَ إِلَى وَعْيِهِ: به هوش آمد.
عَادَ عَلَيْهِ بالضَّرَرِ: به ضرر او تمام شد.
العَادَةُ السِّرِّيَةُ: استمنا.
العَادَةُ السَّيِّئَةُ: عادت زشت.

عَادَةً: معمولاً.
عَادَتِ الحَيَاةُ إِلَى طَبِيعَتِهَا: زندگی به حالت عادی خود برگشت.
عَادَتِ المِيَاهُ إِلَى مَجارِيهَا: آب از آسیاب افتاد / اوضاع به حالت عادی برگشت / آب به جوی بازگشت.
عَادِمُ السَّيَّارَةِ: اگزوز خودرو.
عَادِمُ الشَّرَفِ: بی‌شرف / نامرد.
عَارٍ عَنِ الصِّحَّةِ: صحت ندارد / راست نیست / صحیح نمی‌باشد .
عَارٍ عَنْ كُلِّ أَسَاسٍ: هیچ اساسی ندارد.
عَارِضَةٌ أُفُقِيَّةٌ: تیر افقی دروازه(فوتبال).
عَارِضَةُ الأَفْلَامِ: پروژکتور / آپارات(سینما).
العَارِضَةُ: خط تیره(-) / مانکن / ویترین.
العَارِمُ: ویرانگر / بنیان برانداز.
عَارِي القَدَمَيْنِ: پا برهنه.
عَازِفُ البِيانُو: نوازنده‌ی پیانو.
عَازِفُ العُودِ: نوازنده‌ی عود.
عَازِفٌ عَلَى البِيَانُو: نوازنده‌ی پیانو.
العَازِلُ: بی‌دفاع / بی‌اسلحه/ غیرنظامی.
عَاشَت الحُرِّيَةُ: زنده باد آزادی.
عَاشَتْ يَداكَ: دستت درد نکند.
عَاشَتْ: زنده باد.
العَاشِقُ: خاطرخواه / شیدا / شیفته.
عَاصِفَةٌ تُرَابِيَّةٌ: طوفان شن.
عَاصِفَةٌ ثَلْجِيَّةٌ: کولاک / طوفان برف.
عَاصِفَةٌ رَعْدِيَّةٌ: طوفان رعد و برق.
عَاصِفَةٌ رَمْلِيَّةٌ: طوفان شن.
عَاصِفَةٌ عَاتِيَةٌ: طوفان سرکش.
عَاصِفَةٌ هَوْجَاءُ: طوفان شدید/ طوفان سرکش.
العَاصِفَةُ: طوفان / گردباد.
العَاصِمَةُ الثَّقَافِيَّةُ: پایتخت فرهنگی.
العَاصِمَةُ السِّيَاحِيَّةُ: پایتخت گردشگری / پایتخت توریستی.
العَاصِمَةُ: پایتخت.
عَاطِلٌ عَنِ العَمَلِ: کار نمی‌کند / خراب است.
عَافَاكَ اللّٰهُ: خسته نباشی.

العَاقِبَةُ الحَمِيدَةُ: عاقبت نیک / سرانجام خوب / عاقبت به خیری.

العَاقبةُ الوَخِيمَةُ: عاقبت وخیم / سرانجام بد.

عَاقِدُ العَزْمِ: مصمّم.

عَاقِرُ الخَمْرِ: میگسار / شرابخوار.

عَاقَرَ الخَمْرَ: میگساری کرد / شرابخواری نمود.

العَاقِرُ: بی‌حاصل / ابتر / نازا.

العَاقِلُ يَكْفِيهِ الإشَارَةُ: عاقل را اشاره‌ای کافی است.

عَالَجَ: مورد بررسی قرار داد / بررسی نمود / معالجه کرد / مداوا نمود.

العَالِقَةُ: حل نشده / بلا تکلیف.

عَالِمٌ أَثَرِيٌّ: باستان شناس.

عَالَمُ الاِتِّصالاتِ: دنیای ارتباطات.

عَالِمُ الاِجْتِمَاعِ: دانشمند جامعه شناس / جامعه شناس.

عَالَمُ الأَطْفالِ: دنیای کودکان.

العَالَمُ الثَّالِثُ: جهان سوم.

العَالَمُ الجَدِيدُ: جهان نو / دنیای تازه.

عَالِمُ الجَرَاثِيمِ: دانشمند باکتری شناس / باکتری شناس.

عَالَمُ الحَاسُوبِ: دنیای کامپیوتر.

العَالَمُ الحُرُّ: دنیای آزاد / جهان آزاد .

عَالَمُ الحَيَوانِ: دنیای حیوانات.

العَالَمُ الرَّأْسُمَالِيُّ: جهان سرمایه‌داری / دنیای سرمایه داری.

عَالَمُ السِّيَاسَةِ: دنیای سیاست/ جهان سیاست.

عَالِمُ الفَلَكِ: دانشمند اخترشناس / اخترشناس / دانشمند ستاره شناس / ستاره شناس.

العَالَمُ المُتَحَضِّرُ: جهان متمدن.

العَالَمُ المُتَخَلِّفُ: جهان عقب مانده.

عَالَمُ المِثَالِ: دنیای ایده آل / جهان نمونه.

العَالَمُ النَّامِي: جهان در حال رشد.

عَالَمُ النَّبَاتَاتِ: دنیای نباتات.

عَالَمُ الوُجُود: جهان هستی / دنیای هستی.

عَالِمٌ بِالْحَيْوانِ: دانشمند جانور شناس / جانور شناس.

عَالَمٌ بِلا أَسْلِحَةٍ: جهان بدون سلاح / دنیای بدون اسلحه.

عَالَمٌ بلا حَرْبٍ: جهان بدون جنگ / دنیای بدون جنگ.

عَالِمٌ جَرَاثِيمِيٌّ: دانشمند میکروب شناس / میکروب شناس.

عَالَمٌ حَدِيثٌ: دنیای کنونی / جهان معاصر.

عَالَمٌ غَامِضٌ: دنیای ناشناخته / جهان مبهم.

عَالَمٌ لا إسرائيلَ فيه: جهانِ بدون اسرائیل.

عَالِمٌ مُفْلِقٌ: دانشمند موشکاف / موشکاف / ریز بین.

عَالَمِي: جهانی.

عَالِي الهِمَّةِ: بلند همت / دارای همت عالی.

عَالِي الجَوْدَةِ: دارای کیفیت خوب / کیفیت بالا.

العَامُ الحَالِي: امسال / سال جاری.

العَامُ الدِّراسِيُّ: سال تحصیلی.

العَامُ القَادِمُ: سال آینده / سال بعد .

العَامُ المَاضِي: سال گذشته / پارسال.

العَامُ المالِي: سال مالی.

العَامُ المُنصَرِمُ: سال گذشته / پارسال.

عَامَّةُ الشَّعْبِ: عموم مردم / آحاد ملت .

عَامِرٌ بِالأَمَلِ: سرشار از امید.

عَامِرَةٌ بِالسُّكَّانِ: پر جمعیت.

عَامِلُ التِّلِيفُونِ: تلفنچی / اپراتور.

عَامِلُ الصِّيَانَةِ: تعمیر کار .

عَامِلٌ في التِّلغِرَافِ: تلگراف‌چی.

عَامِلٌ كَهْرُبَائِيٌّ: برقکار.

عَامُودُ النُّورِ: تیر برق.

العَانِسَةُ: پیر دختر / دختر ترشیده.

عَاوَدَنِي: به‌سراغم آمد.

عَاوَدَهُ المَرَضُ: بیماری دوباره به سراغش آمد.

العَاهَةُ: عیب بدنی / نقص جسمانی.

العَاهِرَةُ: روسپی / زنِ فاحشه / زنِ هرزه / زنِ هر جایی / زنِ زناکار.

العَاهِلُ العُمَّانِيُّ: پادشاه عمان.

العَاهِلُ: پادشاه / خانواده‌ی سلطنتی.

عَائِدُ رَأْسِ المَالِ: سود سرمایه.

العَائِدُ: درآمد / بازگشته.

العَائِدَاتُ الجُمْرُكِيَّةُ: درآمدهای گمرکی.
عَائِدَاتُ النَّفْطِ: درآمدهای نفت.
العَائِدَاتُ النَّفْطِيَّةُ: درآمدهای نفتی.
عَائِدَاتٌ غَيْرُ النَّفْطِيَّةِ: درآمدهای غیر نفتی.
عَائِلاتُ الضَّحايَا: خانوادههای قربانیان.
العَائِلَةُ الأَصْيلَةُ: خانوادهی اصیل.
عَائِلَةُ الشُّهَداءِ: خانوادهی شهدا.
العَائِلَةُ الصَّغِيرَةُ: خانوادهی کوچک.
العَائِلَةُ العَرِيقَةُ: خانوادهی اصیل.
العَائِلَةُ الغَنِيَّةُ: خانوادهی ثروتمند.
العَائِلَةُ الفَقِيرَةُ: خانوادهی فقیر.
العَائِلَةُ القَرَوِيَّةُ: خانوادهی روستایی.
العَائِلَةُ الكَبِيرَةُ: خانوادهی بزرگ.
العَائِلَةُ المَالِكَةُ: خانوادهی سلطنتی.
عَائِلَةُ المُضَحِّينَ: خانوادهی ایثارگران.
عَائِلَةُ المُعَاقِينَ: خانوادهی جانبازان.
العَائِلَةُ: خانواده.
العِبْءُ: سنگینی / بار سنگین / مسؤولیت دشوار.
العَباءَةُ: چادر / مانتو.
العُبَابُ: امواج.
عُبَّادُ الشَّمْسِ: آفتابگردان.
عَبَّادان: آبادان.
عِبَادَةُ الشَّخْصِيَّةِ: شخص پرستی.
عِبَادَةُ الشَّمْسِ: خورشید پرستی / پرستش خورشید.
عِبَاراتٌ سَيِّئَةٌ: کلمات زشت / حرفهای بد.
عِبَاراتٌ نابِيَةٌ: کلمات رکیک / عبارات ناشایست.
العَبَّارَةُ: قایق / لنج.
عَبِثُوا به: آن را به بازیچه گرفتند.
عَبْرَ الهاتف: از طریق تلفن / تلفنی.
عَبَّرَ عَنْ إعْجَابِهِ: تحسین نمود.
عَبَّرَ عَنْ آرائِهِ بِالحَرْفِ الأَوَّلِ: بدون یک حرف پس و پیش نظر خود را بیان کرد.
عَبَّرَ عَنْ تَقْدِيرِهِ: ابراز تقدیر و تشکر کرد.
عَبَّرَ عَنْ شُكْرِهِ: ابراز تشکر کرد.
عَبَّرَ عَنْ مَخَاوِفِهِ: ابراز نگرانی کرد.
العَبَراتُ، مف: العَبْرَةُ: اشکها.

العِبْرَةُ: پند / اندرز / نصیحت.
عَبَرْنَا الحُدُودَ: از مرز گذشتیم.
العَبْقَرِيُّ: نابغه/ دارای نبوغ سرشار.
العَبْقَرِيَّةُ: نبوغ / استعداد سرشار.
العُبْوَةُ اللَّاصِقَةُ: بمبی که به وسیله‌ی نقلیه چسبانده می‌شود.
العُبْوَةُ النَّاسِفَةُ: بمب / مین / بسته‌ی انفجاری.
عَبَّى الجَيْشَ: ارتش را بسیج کرد.
عُبَيْدَةُ: کنیزک.
عِبْئاً ثَقِيلاً: بار سنگین/ مسئولیت سنگین.
العَتَادُ: تجهیزات جنگی / ساز و برگ نظامی/ مهمّات.
عَتَبَةُ البَيْتِ: آستانه‌ی منزل.
العَتَبَةُ الرَّضَوِيَّةُ المُقَدَّسَةُ: آستان مقدس رضوی.
العَتَبَةُ: آستانه.
العَتَمَةُ: تاریکی.
عَتِيقُ الطِّرَازِ: مدل قدیمی.
عَثَرَ عَلَى[...]: یافت / پیدا کرد.
عُثِرَ عَلَيْهِ: بدست آمد / یافت شد.
العَثْرَةُ: لغزش / لغزیدن.
العُثُورُ عَلَى[...]: یافتن / پیدا کردن.
العِجَافُ: لاغر / مُردنی.
عَجَائِبُ الدُّنيا السَّبْعَةُ: عجایب هفتگانه‌ی دنیا.
عَجَباً: شِگفتا! / چه عجب!
عُجَّةُ البِيضِ: اُملت.
عَجْزُ المُوازَنَةِ: کسری بودجه.
عَجْزٌ جِنْسِيٌّ: ناتوانی جنسی.
العَجْزُ: چروکیدگی / پیری / ناتوانی.
عَجْزُ المِيزَانِيَّةِ: کسری بودجه.
عَجْزٌ مُبَكِّرٌ: پیری زودرس.
عِجْلٌ مُرَبَّى لِلأَكْلِ: گوساله‌ی پرواری.
عَجَلَةُ الانتاجِ: چرخه‌ی تولید.
عَجَلَةُ التَّنْمِيَةِ: چرخ توسعه.
عَجَلَةُ السَّيَّارَةِ: چرخ ماشین.
عَجَلَةُ الطَّائِرَةِ: چرخ هواپیما.
عَجَلَةُ القِيادَةِ: لوکوموتیو.
عَجْمَاءُ: حیوان / زبان بسته.
عَجِينٌ مُخَمَّرٌ: خمیر ترش.
عَدُّ الأَصْوَاتِ: شمارش آرا.
العَدُّ التَّنازُلِيُّ: شمارش معکوس.

العَدُّ العَكْسِيُّ: شمارش معکوس.
العَدَّاءُ: دونده.
عَدَّادُ التَّكْسِي: تاکسی متر.
عَدَّادُ السُّرْعَةِ: کرنومتر.
عَدَّادُ الكَهْرَبَاءِ: کنتور برق.
عَدَّادُ المِيَاهِ: کنتور آب.
العَدَّادَةُ: کنتور.
عِدائِيٌّ: تجاوزکارانه / دشمنانه.
عُدَّةُ الباحِثِ: ابزار کار محقق.
عُدَّةُ الطَّرِيقِ: توشه‌ی راه.
عِدَّةُ مَرَّاتٍ: چند بار / چندین دفعه / دفعات متعدد.
عُدْتُ عَوْدَ اليَتِيمِ: یکه و تنها برگشتم.
عُدْتُ مِن حَيْثُ أتَيْتُ: از همان جا که آمدم بازگشتم.
العَدَدُ الأَصْلِيُّ: عدد اصلی.
العَدَدُ الأَصَمُّ: عدد گنگ.
عَدَدُ الضَّحَايَا: تعداد قربانیان / شمار قربانیان.
العَدَدُ الضَّخْمُ: تعداد بسیار / شمار زیاد.
عَدَدُ المُرافِقِينَ: تعداد همراهان.
عَدَدٌ كَبِيرٌ: تعداد زیاد / شمار زیاد.
عَدَدٌ كَثِيرٌ مِنَ المُسْتَخْدِمِينَ: تعداد زیادی از کاربران.
العَدَسَةُ اللاصِقَةُ: لنز.
عَدَلَ عَنْ رَأيِهِ: از رأی و نظر خودش منصرف شد.
العَدْلِيَّةُ: دادگستری.
عَدَمُ احْتِقارِ النَّفْسِ: خود را دست کم نگرفتن.
عَدَمُ الاكْتِراثِ: بی‌اعتنایی / بی توجهی.
عَدَمُ الانْحِيازِ: بی‌طرفی.
عَدَمُ الانقيادِ: سرپیچی کردن.
عَدَمُ البَتِّ: قطعی نشدن / به قطعیت نرسیدن.
عَدَمُ التَّجَمْهُرِ: جمع نشدن.
عَدَمُ التَّدَخُّلِ فِي شُؤُونِ الآخَرِينَ: مداخله نکردن در امور دیگران.
عَدَمُ التَّطْبِيقِ: عدم اجرا / اجرا نشدن.
عَدَمُ التَّوَفُّرِ: فراهم نشدن.
عَدَمُ الرِّضَا: نارضایتی / عدم رضایت.

عَدَمُ السَّماحِ: اجازه ندادن.
عَدَمُ القُدْرَةِ: توانایی نداشتن / ناتوان بودن.
عَدَمُ النِّظامِ: بی‌نظمی.
عَدَمُ تَفْوِيتِ الفُرْصَةِ: از دست ندادن فرصت / فرصت را از دست ندادن.
عَدَمُ تَنْفِيذِ حُكْمِ الإعْدَامِ: اجرا نکردن حکم اعدام.
عَدَمُ جَدْوَى العُقُوبَاتِ الأوْرُوبِيَّةِ ضِدَّ إيرَانَ: بی اثر بودن تحریم‌های اروپا برضد ایران.
عَدَمُ مُلاحَقَةِ المُحْتَجِّينَ: تحت تعقیب قرار ندادن تظاهرات کنندگان.
عَدُوُّ البَشَرِيَّةِ: دشمن بشریت.
العَدْوُ السَّرِيعُ: دو سریع.
العَدُوُّ اللَّدُودُ: دشمن سر سخت.
العَدُوُّ المُخَادِعُ: دشمن حیله گر.
العَدُوُّ المُشْتَرَكُ: دشمن مشترک.
العَدْوُ: دو / دویدن.
العُدْوانُ الغَاشِمُ: تجاوز وحشیانه.
العُدْوانُ الهَمَجِيُّ: تجاوز وحشیانه.
العُدْوانُ: تجاوز/ خصومت/ دشمنی.
العُدْوانِيَّةُ: ستیزه‌جویانه / پرخاشگرانه / خصمانه / تجاوزکارانه.
عُدُولٌ عَنْ[...]: صرف نظر کردن از[...] / دست برداشتن از[...] / گذشتن از [...].
العَدْوَى: سرایت کردن بیماری.
العَدِيلُ: باجناق.
عَدِيمُ الإحْسَاسِ: بی‌احساس.
عَدِيمُ الإرادَةِ: بی‌اراده.
عَدِيمُ الأهَمِّيَّةِ: بی‌اهمیت / بی‌ارزش.
عَدِيمُ الجَدْوَى: بی‌فایده / بی‌حاصل / بی‌اثر / بی‌نتیجه.
عَدِيمُ الجِنْسِ: خنثی / اوا خواهر.
عَدِيمُ الحَرَكَةِ: بی‌حرکت / ساکت / بی‌صدا.
عَدِيمُ الذِّمَّةِ: بی‌وجدان/ بی‌تعهّد.
عَدِيمُ الرَّحْمَةِ: بی‌رحم/ نامهربان/ سنگدل.
عَدِيمُ الشُّعُورِ: بی‌احساس / بی‌رحم / فاقد عاطفه / بی‌شعور.
عَدِيمُ الشَّفَقَةِ: بی‌رحم / نامهربان / سنگدل / قاسی القلب.

عَدِيمُ الطَّعْمِ: بی‌مزه.
عَدِيمُ الغِيرَةِ: بی‌غیرت.
عَدِيمُ الفائِدَة: بی‌فایده / بی‌نتیجه.
عَدِيمُ اللَّوْنِ: بی‌رنگ.
عَدِيمُ المِثَالِ: بی‌نظیر.
عَدِيمُ المَعْنى: بی‌معنی.
عَدِيمُ النَّشَاطِ: بی‌تحرک / بی‌نشاط .
عَدِيمُ النَّظِيرِ: بی‌نظیر .
عَدِيمُ النَّفْعِ: بی‌فایده / بدون استفاده.
عَدِيمُ الوَفَاءِ: بی‌وفا.
عُذْراً: ببخشید! / معذرت می‌خواهم!
العَذْراءُ: دوشیزه / پاکدامن / باکره / دختر جوان.
العَرَّابُ: پدر خوانده.
العُراةُ: برهنگان.
العَرَّافُ: فالگیر / پیشگو / طالع بین / رمّال.
العِراكُ المُسْتَمِرّ: درگیری پیوسته / کشمکش مستمر .
العَرَبُ: عرب‌ها.
العَرَباتُ: واگن‌ها / گاری‌ها.
عَرَبَةُ الأَمْتِعَةِ: چرخ دستی.
عَرَبَةُ البَضَائِعِ: چرخ دستی.
عَرَبَةُ الحِصَانِ: درشکه / گاری اسب.
عَرَبَةُ الشَّحْنِ: کامیون باری / بارکش.
عَرَبَةُ الطِّفْلِ: کالسکه‌ی بچه.
عَرَبَةُ العَفَشِ: گاری باربری.
عَرَبَةُ المُعَوَّقِينَ: صندلی چرخ دار / ویلچر.
عَرَبَةُ اليَدِ: چرخ دستی / فرغون .
عَرَبَةٌ مَقْطُورَةٌ: تریلر.
العَرْبَدَةُ: عربده کشیدن / هیاهو راه انداختن/ داد و هوار سردادن.
عُرْبُونُ مَحَبَّةٍ أو مَوَدَّةٍ: برای ابراز محبت و دوستی / به رسم دوستی .
عَرْبُون: بیعانه / پیش پرداخت.
العَرَجُ: لنگی / لنگیدن.
عَرْضُ الأُسْبُوعِ: نمایش هفته.
عَرْضُ البَحْرِ: وسط دریا.
عَرْضُ التَّفاصِيلِ: مشاهده‌ی جزئیات / عرضه‌ی جزئیات.
العَرْضُ الخِتَامِيُّ: آخرین نمایش.

العَرْضُ العَسْكَرِيُّ: رژه‌ی نظامی.
عَرْضُ العَضَلاتِ: عرض اندام / به نمایش گذاشتن قدرت.
عَرْضُ القَائِمَةِ: نمایش فهرست / نمایش دادن لیست.
العَرْضُ المُغْرِي: پیشنهاد فریبنده / پیشنهاد وسوسه‌انگیز.
عَرْضُ المَوْضُوعِ: طرح موضوع.
عَرْضُ المَهَامِ اليَوْمِيَّةِ: نمایش کارهای روزانه.
عَرْضٌ خَاصٌ: فروش ویژه / پیشنهاد ویژه.
عُرِضَ عَلَيْهِ: به او پیشنهاد شد.
عَرَضَ عَلَيْهِ: به او پیشنهاد کرد.
عَرْضٌ مُلْفِتٌ: نمایش خیره کننده.
عَرْضٌ مُوجَزٌ: بیان مختصر / نمایش کوتاه.
عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلْخَطَرِ: خود را به خطر انداخت.
العَرْضُ والطَّلَبُ: عرضه و تقاضا.
العَرْضُ، ج: العُرُوضُ: به نمایش درآوردن / به نمایش گذاشتن.
عُرْضَةٌ لِـ[...]: در معرض[...]قرار گرفته است.
عَرَّضَهُ لِلْخَطَرِ: او را در معرض خطر قرار داد.
عُرْفُ الأَسَدِ: یال و کوپال شیر.
العُرْفُ التِّجَارِيُّ: عرف تجاری.
عُرْف الدِّيكِ: دُم خروس.
العُرْف السَّائدُ: عرف حاکم / رسم موجود در میان جامعه.
عُرْفُ الفَرَسِ: یال اسب.
العَرْفُ: بوی خوش / شمیم دل انگیز.
عِرْفَانُ الجَمِيل: قدرشناسی / تشکر.
عِرْقُ البَصَلِ: ریشه‌ی پیاز.
عَرَقُ الْخِلَالِ: هدیه که به کسی تقدیم کنند.
عِرْقُ النَّسَاء: سیاتیک / بیماری سیاتیک.
عِرْقٌ شَعْرِيٌّ: مویرگ.
العَرْقَلَةُ، ج: العَرَاقِيلُ: سدّ راه / مانع / دست‌انداز / مانع‌تراشی / کارشکنی / مشکل/ ممانعت.
عَرْقَنَةُ لُبْنَانَ: لبنان را همانندِ عراق به آشوب کشیدن / بلای عراق را بر سر لبنان آوردن.
عَرُوسَةُ البَحْرِ: عروس دریایی.

عُرَى الصَّداقَةِ: پیوندهای دوستی.

عَرِيس: داماد.

عَرِيضَةُ الدَّعْوَى: شكوائيه / دادخواست.

عَرِيفُ الحَفْلَة: مجری برنامه.

عَرِيف: سرجوخه (درجه‌ی نظامی).

عَرِيقٌ: ریشه دار / اصیل.

العَرِينُ: لانه‌ی شیر.

عَزَّ عَلَيَّ: بر من گران آمد / برایم سخت بود.

العَزَبُ: مجرّد / ازدواج نکرده.

عَزْفُ النَّشِيدِ الوَطَنِيِّ: نواختن سرود ملی.

العَزْفُ عَلَى آلةِ الكمَانِ: نواختن کمان.

عَزَفَ: نواخت.

العُزَّلُ: بی دفاع / بدون سلاح.

عُزْلَةٌ دِبلُومَاسِيَّةٌ: انزوای دیپلماتیک.

عُزْلَةٌ دَوْلِيَّةٌ: انزوای بین‌المللی.

عُزْلَةٌ سِيَاسِيَّةٌ: انزوای سیاسی.

عُزْلَةٌ عَسْكَرِيَّةٌ: انزوای نظامی.

عَزَمَ على[...]: تصمیم گرفت که [...].

عَزَّى: نسبت داد / تعزیت گفت / تسلیت گفت.

عُسْرُ التَّنَفُّسِ: تنگی نفس.

عُسْرُ الهَضْمِ: دیر هضم.

العَسْكَرَةُ: نظامی‌گری.

العَسْكَرِيُّ: نظامی / ارتشی.

عَسَى: شاید / چه بسا / امید است.

عَسِيرُ الهَضْمِ: دیر هضم.

العُشُّ: لانه‌ی پرنده بر روی درخت / آشیانه‌ی پرنده بر روی درخت.

العَشَاءُ: شام.

العِشَاءُ: نماز عشاء.

عَشَرَاتُ الآلاف: ده‌ها هزار.

عَشَرَةُ الفَجْرِ: دهه‌ی فجر.

عَشَرَةٌ بِالمِئَةِ: ده در صد.

عِشْرُونَ دَرَجَةٍ مِئَوِيَّةً: بیست درجه‌ی سانتی‌گراد.

العِشْرِينِيّاتُ: دهه‌ی بیست میلادی.

العَشِيرَةُ: عشیره.

عَصَا التَّتَابُعِ: چوب دُوِ امدادی.

عِصَاباتُ الخَطْفِ: گروه‌های آدم ربا.

العِصَابَةُ: باند / گروه.
عَصَّارَةُ الفَوَاكِهِ: آبمیوه‌گیری.
العِصَامِيُّ: خودساخته / وابسته به خود / متکی به خود.
عُصْبَةُ الأُمَمِ: جامعه‌ی ملل.
عَصَبِيَّةٌ قَبَلِيَّةٌ: تعصب قبیله‌ای.
عَصَبِيَّةٌ مُدَمِّرَةٌ: تعصب ویرانگر.
اَلْعَصَبِيَّةُ: فرقه‌گرایی.
عَصْرُ الاِنْحِطَاطِ: دوره‌ی انحطاط.
عَصْرُ الاِنْفِجَارِ المَعْرِفِيِّ: دوره‌ی انفجار معلومات.
عَصْرُ التَّطَاوُلِ عَلَى ثَرَوَاتِ الشُّعُوبِ: دوره‌ی دست درازی به‌سوی دارایی ملت‌ها.
العَصْرُ الجَاهِلِيُّ: عصر جاهلی / دوره‌ی جاهلی/ دوره‌ی قبل از اسلام.
العَصْرُ الجَلِيدِيُّ: عصر یخبندان / دوره‌ی یخبندان.
العَصْرُ الحَجَرِيُّ: عصر سنگی / دوره‌ی سنگی.
العَصْرُ الحَدِيثُ: جهان نوین / دنیای تازه.
العَصْرُ الذَّهَبِيُّ: عصر طلایی/ دوران طلایی / دوره‌ی طلایی.
العَصْرُ الرَّاهِنُ: عصر کنونی / دوره‌ی کنونی.
عَصْرُ العُبُودِيَّةِ: دوره‌ی بردگی / دوران بردگی.
العَصْرُ المُشْرِقُ: دوره‌ی روشنایی / عصر درخشان.
العَصْرُ المُظْلِمُ: دوره‌ی تاریکی / عصر ظلمت.
عَصْرُ تَحَقُّقِ العَدالَةِ الإِلَهِيَّةِ: دوره‌ی تحقق عدالت الهی.
العَصْرَانِيَّةُ: مدرنیسم / نوگرایی / تجددگرایی.
العَصْرَنَةُ: بەروز رسانی / آپدیت شدن.
عُصْفُورُ الحُبِّ: مرغ عشق.
العُصُورُ الخَالِيَةُ: دوران پیش از تاریخ.
العُصُورُ الغَابِرَةُ: دوران گذشته / قرون گذشته.
العُصُورُ المَاضِيَةُ: دوران گذشته / قرون گذشته.
العُصُورُالوُسْطَى: قرون وُسطى.

عِصْيانٌ ضِدَّ الحُكُومَةِ: شورش علیه حکومت.
عِصْيانٌ مُسَلَّحٌ: شورش مسلحانه.
العَصِيدَةُ: کاستر.
عَصِيرُ البُرْتُقَال: آب پرتقال.
عَصِيرُ الجَذَرِ: آب هويج.
عَصِيرُ العِنَبِ: آب انگور.
عَصِيرُ الفَاكِهَةِ: آبميوه.
عَصِيرُ الكَرَزِ: آب آلبالو.
عَصِيرُ اللَّيْمُونِ: آبليمو.
عَصِيرُ الحِصْرِمِ: آب غوره.
عَصِيري: آبکی.
عَضَّ إِصْبَعَ النَّدامَةِ: انگشت پشیمانی را به دهان گرفت.
عُضْوُ التَّنَاسُلِ: آلت تناسلی.
عُضْوُ الشَّرَفِ: عضو افتخاری.
عُضْوُ القِيادَةِ: عضو فرماندهی.
عُضْوٌ تَنْفِيذِيٌّ: عضو اجرایی.
عُضْوٌ دائِمٌ: عضو دایمی.
عُضْوٌ عَامِلٌ: عضو فعال.
عُضْوٌ فَخْرِيٌّ: عضو افتخاری.
عُضْوٌ نَاشِطٌ: عضو فعال.
عُضْوُ هَيْئَةِ الإدَارَةِ: عضو هيئت مديره.
عُضْوُ هَيْئَةِ التَّعْلِيمِ: عضو هيئت علمی.
العُضْوِيَّةُ: عضویت.
العَطّارُ: عطر فروش.
العَطْشَانُ: تشنه.
عَطْفَةٌ مَسْدُودَةٌ: بن‌بست.
عَطَّلَ الدَّوامَ: از کار دست کشید.
العُطْلَةُ الرَّسْمِيَّةُ: تعطیل رسمی.
العُطْلَةُ الصَّيْفِيَّةُ: تعطیلی تابستانی.
العُطْلَةُ الفَنِّيَّةُ: نقص فنی.
العُطْلَةُ النَّيْرِيزِيَّةُ: تعطیلی نوروز.
عَظَّمَ: گرامی داشت / ارج نهاد.
عَظِيمُ الشَّأْنِ: والا مقام.
عَظِيمُ الطَّبعِ: بزرگ‌منش.
عَظِيمُ القَدْرِ: بلند مرتبه.
عَظِيمُ النَّفْسِ: بزرگوار.
عَفَا اللّهُ عَمَّا سَلَفَ: هر چه گذشت گذشت.
عِفْرِيتُ السَّيَّارَةِ: جک ماشین.
العَفَشُ: وسایل / کالاها.

عَفْوٌ شَامِلٌ: عفو عمومی.
عَفْوٌ عَامٌ: عفو عمومی.
عَفْواً: ببخشید / معذرت می‌خواهم.
عَفَوِيٌّ: تصادفی / اتفاقی.
عِقابٌ بَدَنِيٌّ: تنبیه بدنی / شکنجه‌ی جسمی.
عُقابٌ ذَهَبِيٌّ: عقاب طلایی.
عِقابٌ صَارِمٌ: کیفر شدید.
العَقارُ،ج: العَقاقِيرُ: داروی گیاهی.
العَقاراتُ: مستغلات / املاک.
عَقارِبُ السَّاعَةِ لَنْ تَعُودَ إِلَى الوَرَاءِ: عقربه‌های ساعت به عقب برنمی‌گردند (ضرب المثل).
العَقارَةُ: ناباروری / نازایی / عقیم بودن.
عُقْبُ السِّيجَارَةِ: ته سیگار.
عَقِبُ القَدَمِ: پاشنه‌ی پا.
عَقِبَ وُصُولِهِ: پس از ورودش / بعد از رسیدنش.
عَقِبَ: به دنبالِ/ درپی.
عَقَبَاتُ الطَّرِيقِ: مشکلات راه / موانع راه.
العَقَبَاتُ، مف: العَقَبَةُ: سختی‌ها / موانع / دشواری‌ها / مشکلات / گردنه‌ها / راه‌های کوهستانی.
عَقَدَ اِجْتِمَاعاً: تشکیل جلسه داد / جلسه تشکیل داد.
عَقْدُ الاِسْتِثْمَارِ: قرارداد سرمایه‌گذاری.
عَقْدُ الإِيجَارِ: اجاره نامه.
عَقْدُ الجَبِينِ: گره پیشانی.
العَقْدُ الجَدِيدُ: قرارداد تازه.
عَقْدُ الصَّفْقَةِ: بستن قرارداد / قرارداد بستن.
عَقْدُ القِرَانِ: عقد ازدواج / پیوند ازدواج.
العَقْدُ المَاضِي: دهه‌ی گذشته.
عَقَدَ المُؤْتَمَرَ: کنفرانس را برگزار کرد.
العُقَدُ النَّفْسِيَّةُ: عقده‌های روانی / گره‌های روانی.
عَقَدَ النِّيَّةَ: تصمیم گرفت / عزم را جزم نمود.
عَقْدٌ تِجَارِيٌّ: معاهده‌ی تجاری/ قرارداد تجاری.

عَقَدَ جَلْسَةً: تشکیل جلسه داد.

عَقَدَ مُؤْتَمَراً صُحُفِيّاً: کنفرانس خبری تشکیل داد.

العِقْدُ: گردنبند.

عُقْدَةُ الاسْتِعْلاءِ: عقده‌ی برتری‌جویی.

عُقْدَةُ البَطَالَةِ: مشکل بیکاری / گره بیکاری / معضل بیکاری.

عُقْدَةُ التَّفَوُّقِ: عقده‌ی برتری‌جویی.

عُقدةُ الحَبْلِ: گره طناب.

عُقْدَةُ الدُّونِيَّةِ: عقده‌ی خود کم‌بینی.

عُقْدَةُ النَّقْصِ: عقده‌ی خود کم‌بینی.

عُقْدَةٌ بَحْرِيَّةٌ: واحد سنجش سرعت دریایی/ گره دریایی.

العُقْدَةُ: گره / دهه / لغز / معما / ناتوانی.

عَقَدْتُ العَزْمَ: تصمیم گرفتم / عزم را جزم کردم.

عُقْرُ الدَّارِ: درون خانه / کُنج خانه / گوشه‌ی منزل.

عَقْرَبُ الدَّقَائِقِ: عقربه‌ی دقیقه شمار.

عَقْرَبُ الثَّوانِي: عقربه‌ی ثانیه شمار.

العَقْلُ المُدَبِّرُ: مغز متفکر.

العُقْمُ: نازایی / عقیمی / ناباروری.

العُقُوبَاتُ الأُحَادِيُّ الجَانِبِ: تحریم‌های یک جانبه / مجازات‌های یک طرفه.

العُقُوبَاتُ الاِقْتِصَادِيَّةُ: تحریم‌های اقتصادی / مجازات‌های اقتصادی.

العُقُوبَاتُ الَّتي فُرِضَتْ عَلَى إِيرَانَ: تحریم‌هایی که بر ایران تحمیل شده است / مجازات‌هایی که بر ایران تحمیل شده است.

العُقُوبَاتُ الرَّادِعَةُ: مجازات‌های بازدارنده / تحریم‌های بازدارنده.

العُقُوبَاتُ الظَّالِمَةُ: تحریم‌های ظالمانه / مجازات‌های ظالمانه.

العُقُوبَاتُ المَفْرُوضَةُ: تحریم‌های تحمیل شده / مجازات‌های تحمیل شده.

العُقُوبَاتُ لن تُثْنِيَ إِيرانَ عَنْ مُواصَلَةِ التَّنْمِيَةِ: تحریم‌ها هرگز ایران را از ادامه دادنِ راه توسعه باز نمی‌دارد.

العُقُوبَاتُ، مف: العُقُوبَةُ: تحریم‌ها/ مجازات‌ها.

عُقُوبَةُ الإِعْدَامِ: مجازات اعدام.
العُقُوبَةُ المَالِيَّةُ: مجازات مالی.
عُقُوبَةٌ تَأْدِيبِيَّةٌ: تَنبیه انظباطی.
العُقُودُ الأَرْبَعَةُ المَاضِيَّةُ: چهار دهه‌ی گذشته.
عُقُودُ التَّسَلُّحِ: قراردادهای تسلیحاتی.
عُقُودٌ مُبْرَمَةٌ: قراردادهای امضا شده.
العُقُودُ، مف: العَقدُ: قراردادها/ دهه‌ها.
عُقُولٌ نَيِّرَةٌ: روشنفکران.
عَقِيدٌ ثانٍ: سرهنگ دوم.
العَقِيدُ: سرهنگ تمام.
عَكَفَ على[...]: روی آورد به[...].
عَكْسُ اتِّجَاهِ عَقْرَبِ السَّاعَةِ: بر عکس عقربه‌ی ساعت.
عَكَفَ في[..]: اعتکاف نمود در[...] / پرداخت به[...] / همّ و غم خود را منحصر ساخت در[...].
عِلَاجٌ بالأَشِعَّةِ: پرتو درمانی.
عِلَاجٌ بِالمَاءِ: آب درمانی.
عِلَاجٌ تَخْدِيرِيٌّ: هیپنوتیزم درمانی.
عِلَاجٌ سُلُوكِيٌّ: رفتار درمانی.
عِلَاجٌ كِيمْيَائِيٌّ: شیمی درمانی.
عِلَاجٌ نَفْسِيٌّ: روان درمانی.
العَلَاقَاتُ الاِجْتِمَاعِيَّةُ: روابط اجتماعی.
العَلَاقَاتُ الأَخَوِيَّةُ: روابط برادرانه.
العَلَاقَاتُ الاِسْتِرَاتِيجِيَّةُ: روابط استراتژیک.
العَلَاقَاتُ الأُسَرِيَّةُ: روابط خانوادگی.
العَلَاقَاتُ الإِنْسَانِيَّةُ: روابط انسانی.
العَلَاقَاتُ البَرْلَمَانِيَّةُ: روابط پارلمانی.
العَلَاقَاتُ التِّجَارِيَّةُ: روابط تجاری.
العَلَاقَاتُ الثُّنَائِيَّةُ: روابط دو جانبه.
العَلَاقَاتُ الجِنْسِيَّةُ: روابط جنسی.
العَلَاقَاتُ الحِزْبِيَّةُ: روابط حزبی.
العَلَاقَاتُ الحَمِيمَةُ: روابط گرم و صمیمانه.
العَلَاقَاتُ الخَارِجِيَّةُ: روابط خارجی.
العَلَاقَاتُ الدِّبْلُومَاسِيَّةُ: روابط دیپلماتیک.
العَلَاقَاتُ الدَّوْلِيَّةُ: روابط بین‌الملل.

العَلَاقَاتُ الزَّوْجِيَّةُ: روابط زناشویی.
العَلَاقَاتُ السَّلِيمَةُ: روابط سالم.
العَلَاقَاتُ الصِّنَاعِيَّةُ: روابط صنعتی.
العَلَاقَاتُ الطَّيِّبَةُ: روابط خوب.
العَلَاقَاتُ العَامَّةُ: روابط عمومی.
العَلَاقَاتُ العَائِلِيَّةُ: روابط خانوادگی.
العَلَاقَاتُ العَرِيقَةُ: روابط ریشه دار.
العَلَاقَاتُ العُمَّالِيَّةُ: روابط کارگری.
العَلَاقَاتُ الغَرَامِيَّةُ: روابط عاشقانه.
العَلَاقَاتُ الفَاتِرَةُ: روابط نه چندان گرم.
العَلَاقَاتُ القَائِمَةُ عَلَى مَبَادِئِ حُسْنِ الجِوَارِ: روابط مبتنی بر اصول حُسنِ همجواری.
العَلَاقَاتُ المُتَدَهْوِرَةُ: روابط متشنج.
العَلَاقَاتُ المُتَنَامِيَةُ: روابط رو به رشد.
العَلَاقَاتُ المُتَوَتِّرَةُ: روابط بحرانی.
العَلَاقَاتُ المَتِينَةُ: روابط مستحکم.
عَلَاقَاتُ المُسْتَخْدِمِينَ: روابط کاربران.
العَلَاقَاتُ المُطَّرِدَةُ: روابط روز افزون
العَلَاقَاتُ الوُدِّيَّةُ: روابط دوستانه.
العَلَاقَاتُ الوَطِيدَةُ: روابط مستحکم.
العَلاقَةُ: رابطه / ارتباط.
العَلَّاقَةُ: گیره / چوب لباسی.
عَلامَ القَلَقُ؟!: نگرانی برای چه؟!
العَلامَاتُ التَّحْذِيرِيَّةُ: علامت‌های هشدار دهنده.
عَلَامَةُ الإسْتِفْهامِ: علامت سؤال.
عَلَامَةُ التَّنْصِيصِ: گیومه: «».
عَلَامَةٌ تِجَارِيَّةٌ: علامت تجاری/ مارک تجاری.
عَلامَةُ ضَرْبَةِ الجَزاءِ: نقطه‌ی پنالتی.
عَلَاوَةً عَلى ذلک: اضافه بر این/ افزون بر این.
عُلْبَةُ الألْوانِ المَائِيَّةُ: جعبه‌ی آبرنگ.

عُلْبَةُ الدَّواءِ: جعبه‌ی دارو / قوطی دارو.
عُلْبَةَ السَّجايِرِ: قوطی سیگار.
عُلْبَـةُ اللَّفَّافَـاتِ: قـوطی سـیگار / پاکت سیگار.
عُلْبَـةُ المَنادِيـلِ الوَرَقِيَّـةِ: جعبـه‌ی دستمال کاغذی.
عُلْبَةُ تَبْدِيلِ السُّرْعَةِ: جعبه دنده.
عُلْبَةُ تَغْيِيرِ السُّرْعَةِ: جعبه دنده.
عَلَّقَ الآمَـالَ عَلـى[...]: امیـدها را به[...] بست.
عَلَّقَ الثِّيابَ عَلَى الحَبْلِ: لباس‌هـا را روی طناب آویزان کرد.
عَلَّقَ الجَلْسَةَ: جلسـه را بـه حالـت تعلیق درآورد.
عَلَّقَ المُبَارَاةِ: مسابقه را گزارش کرد / مسابقه را به حالت تعلیق درآورد.
عَلَّقَ عَلَى الخَبَـرِ: خبـر را تحليـل و تفسیر نمود.
العُلْقَةُ: پیوند / ارتباط / رابطه.
العَلَقَةُ: زالو.
العَلْقَمُ: بسیار تلخ / هندوانه‌ی ابوجهل.
العَلْكَةُ: آدامس.
العَلْكَةُ الفُقاعِيَّةُ: آدامس بادکنکی.
عِلْمُ الاجْتِمَاعِ: جامعه شناسی.
عِلْمُ الإجرَامِ: جُرم شناسی.
عِلْمُ الأَجِنَّةِ: جنین شناسی.
عِلْمُ الإِحْصَاءِ: علم آمار.
عِلْـمُ الأَحْيَـاءِ المِجْهَـرِيِّ: میکروبیولوژی.
عِلْـمُ الأَحْيَـاءِ: بیولـوژی / زیست‌شناسی.
عِلْـمُ الاشْـتِقَاقِ: اتیمولـوژی / ریشه‌شناسی / علم مطالعه‌ی تاریخی واژه‌ها و بررسی تحوّل شکل آن‌ها.
عِلْـمُ الأَصْـوَاتِ: آوا شناسـی / فونوتیک.
عِلْمُ الأَعْصَابِ: نورولوژی / عصـب شناسی.
عِلْـمُ الأَعْضَـاءِ: ارگـانولوژی / سـاز شناسـی / بررسـی و طبقـه‌بنـدی و شناخت سازها.
عِلْمُ الأَمْراضِ: پـاتولوژی / آسـیب شناسی.
عِلْمُ الأَنْسِجَةِ: بافت شناسی / سلول شناسی.

عِلْمُ الأَوْرامِ: آنکولوژی/ سرطان‌شناسی.
عِلْمُ الآثارِ: باستان شناسی.
عِلْمُ البِيئَةِ: بوم شناسی.
عِلْمُ التَّشْرِيحِ: آناتومی / کالبد شکافی.
عِلْمُ التَّشَكُّلِ: مورفولوژی / ریخت‌شناسی / مطالعه‌ی شکل و ریخت مختلف جانداران و اندام‌هایشان / زبان شناسی / مطالعه‌ی ساختار و معنای حالت‌های مختلف کلمه.
عِلْمُ الجَراثِيمِ: باکتری شناسی / میکروب شناسی.
عِلْمُ الجَرِيمَةِ: جُرم شناسی.
عَلَمُ الحَرْبِ: پرچم جنگ.
عِلْمُ الحِسابِ: حسابداری.
عَلَمُ الحُفْرَةِ: پرچم گودی(گلف).
عِلْمُ الحَياةِ: بیولوژی / زیست شناسی.
عِلْمُ الحَيَوانِ: جانور شناسی.
عِلْمُ الدَّلالَةِ: واژه شناسی / سمانتیک.
عِلْمُ الذَّرَّةِ: اتم شناسی.
عِلْمُ السُّكّانِ: دموگرافی / جمعیت شناسی / عِلم تحقیق در جمعیت‌های انسانی.
عِلْمُ السِّياسَةِ الجُغْرافِيَّةِ: ژئوپلتیک.
عِلْمُ السِّياسَةِ الطَّبِيعِيَّةِ: ژئوپلتیک.
عِلْمُ الصَّرْفِ: مورفولوژی.
عِلْمُ الصَّوْتِ: فونوتیک / آواشناسی.
عِلْمُ الطَّبِيعَةِ: فیزیک.
عِلْمُ الطُّفَيلِيّاتِ: انگل شناسی.
عِلْمُ الفَلَكِ: ستاره شناسی / فلک شناسی / اخترشناسی.
عِلْمُ اللُّغَةِ: زبان شناسی / لکسیکولوژی.
عِلْمُ المُصْطَلَحاتِ الفَنِّيَّةِ: ترمینولوژی / اصطلاح‌شناسی / اصطلاح نامه.
عِلْمُ المِياهِ: آب شناسی / هیدرولوژی.
عِلْمُ النَّباتاتِ: گیاه شناسی.
عِلْمُ النُّجُومِ: ستاره شناسی / فلک شناسی / اخترشناسی.

عِلْمُ النَّحْوِ: گرامر.
عِلْمُ النَّفْسِ الاِجْتِمَاعِيّ: روان‌شناسی اجتماعی.
عِلْمُ النَّفْسِ الإِكْلِينِيكِيّ: روان‌شناسی کلینیکی.
عِلْمُ النَّفْسِ السَّرِيرِيّ: روان‌شناسی بالینی.
عِلْمُ النَّفْسِ الصِّنَاعِيّ: روان‌شناسی صنعتی.
عِلْمُ النَّفْسِ المُقَارِنِ: روان‌شناسی تطبیقی.
عِلْمُ النَّفْسِ المُوازِيّ: روان‌شناسی موازی.
عِلْمُ الوِرَاثَةِ: ژنتیک.
عِلْمُ الوِلادَةِ: مامایی.
عِلْمُ طَبَقَاتِ الأَرْضِ: جیولوژی / زمین شناسی.
عِلْمُ طَبِيعَةِ الأَرْضِ: ژئوفیزیک (علمی است چندرشته‌ای که با به کارگیری دانش و تکنیک‌های فیزیک، ریاضی، زمین شناسی و کامپیوتر به مطالعه‌ی نیروها و فرایندهای فیزیکی که در گذشته و حال همواره در حال تغییر سیاره‌ی ما بوده‌اند، می‌پردازد).
عِلْمُ نَفْسِ النُّمُو: روان‌شناسی رشد.
عَلَمٌ وَطَنِيٌّ: پرچم ملی.
عِلْمُ وظَائِفِ الأَعْضَاءِ: فیزیولوژی.
العَلَمُ: پرچم / بیرق / درفش/ انسانِ سرشناس.
عُلَمَاءُ الآثَار: دانشمندان باستان شناسی.
عُلَمَاءُ السَّلطَنَةِ: عالمان درباری / روحانیون درباری.
العَلْمَانِيَّةُ: لائیسم / جدایی دین از سیاست.
عَلَّمَنِي الأيَّامُ أن أُقابِلَ الصِّعابَ بِصَدْرٍ رَحِيبٍ: روزگار به من یاد داده است که با آغوش باز با مشکلات روبه‌رو شوم.
عَلَناً: به طور آشکار / آشکارا .
عَلَوِيَّةُ الدُّسْتُورِ: ارجحیت قانون / برتری قانون.
عَلَى إثْرِهَا: در پی آن / به دنبال آن.
عَلَى أرْضِهِ: در زمین خودش (فوتبال).

عَلَى أشْكالها تَقَعُ الطُّيُورُ: کبوتر با کبوتر باز با باز.

عَلَى أعْتابِ الاِنْتِخابَاتِ البَرْلَمانِيَّةِ: در آستانه‌ی انتخابات مجلس.

عَلَى أعْتاب[...]: در آستانه‌ی[...].

عَلَى حَدِّ قَوْلِهِ: به قول ایشان / به تعبیر وی.

عَلَى مَرِّ الزَّمان: روزی روزگاری / در طول روزگار.

عَلَيكُم ألّا تَنْسَوا: نباید فراموش کنید.

عَلَينا أن نَنْتَبِهَ: باید مواظب باشیم.

عَلَى أساسِ[...]: براساس [...].

عَلَى أعْلَى المُسْتَوَى: در بالاترین سطح.

عَلَى أقَلِّ التَّقْدِيرِ: حداقل.

عَلَى الإجْمالِ: اجمالاً / به صورت اجمال.

عَلَى الأخَصِّ: خصوصاً / به ویژه.

عَلَى الأرْجَحِ: ترجیحاً / به احتمال قوی / به احتمال زیاد / غالباً / بیشتر اوقات.

عَلَى الإطْلاقِ: مطلقاً / بدون استثنا / به طور مطلق/ به هیچ وجه / اصلاً.

عَلَى الأقَلِّ: دست کم / حداقل.

عَلَى الأكْثَرِ: اکثراً / بیشتر / اساساً.

عَلَى التَّوالي: به‌صورت پیاپی / به ترتیب / پشت سرهم / به دنبال یکدیگر.

عَلَى الخُصُوصِ: مخصوصاً / به‌صورت خاص / به‌ویژه.

عَلَى الدَّوَامِ: به‌صورت همیشه / به طور دایمی / پیوسته / همواره.

عَلَى الرَّحْبِ والسَّعَةِ: خوش آمدی.

عَلَى الرَّغْمِ مِن[...]: با وجود این که[...] / علی رغم این‌که [...].

عَلَى السَّاحَةِ الدَّوْلِيَّةِ: در عرصه‌ی بین‌الملل / در سطح جهانی.

عَلَى السَّاحَةِ السِّياسِيَّةِ: در عرصه‌ی سیاسی / در صحنه‌ی سیاسی.

عَلَى السَّواءِ: به‌طور یکسان / به صورت مساوی.

عَلَى الصَّعِيدِ الإقْلِيمِيّ: درسطح منطقه‌ای.

عَلَى الصَّعِيدِ الدَّوْلِيِّ: در سطح بين‌المللی/ در عرصه‌ی جهانی.

عَلَى العَكْسِ: بر عكس.

عَلَى العُمُومِ: عموماً/ به طور عام.

عَلَى العَيْنِ: به چشم / به روی چشم.

عَلَى الفَوْرِ: فوراً / خیلی زود / بی‌درنگ / فوری.

عَلَى المَدَى الطَّوِيلِ: در دراز مدت.

عَلَى المَدَى القَصِيرِ: در کوتاه مدت.

عَلَى المَدَى المُتَوَسِّطِ: در میان مدت.

عَلَى الهَواءِ مُباشَرَةً: پخش زنده / پخش مستقیم.

عَلَى الهَوَاء: پخش مستقیم / پخش زنده.

عَلَى أَمَلِ [...]: به امید این‌که [...].

عَلَى أَملِ اللِّقاءِ: به امید دیدار.

عَلَى أَيَّةِ حَالٍ: به هر حال / به هر صورت.

عَلَى جَمِيعِ المُستَوَيات: درتمام سطوح / در همه‌ی زمینه‌ها.

عَلَى جَناحِ السُّرعَةِ: فوراً / به سرعت / بی‌درنگ.

عَلَى جَهْلٍ: کورکورانه / بدون شناخت / بدون آگاهی.

عَلَى حافَّةِ النَّهْرِ: در کنار رودخانه / در حاشیه‌ی رودخانه.

عَلَى حَدِّ الأَدْنَى: حداقل / دست کم.

عَلَى حَدٍّ سَواءٍ: به طور یکسان / به صورت مساوی.

عَلَى حَدِّ قَوْلِ[...]: به قولِ[...] / به تعبیرِ[...] / بنا به قولِ[...].

عَلَى حِدَةٍ: جدا / مستقل / جداگانه.

عَلَى حِينِ غِرَّةٍ: ناگهان/ سرزده/ بدون اطلاع قبلی.

عَلَى خاطِرِكَ: هر جور میل شماست/ هرطور دلت می‌خواهد.

عَلَى خُطَى الزَّمَنِ: در گذر زمان.

عَلَى رَأسِ وَفْدٍ سِيَاسِيٍّ واقْتِصادِيٍّ: در رأس یک هیئت سیاسی و اقتصادی.

عَلَى رَأسي: به چشم / اطاعت.

عَلَى رأيِكُمْ: هر جور میل شماست.

عَلَى رَصِيفِ الشّارِعِ: در کنار خیابان.

عَلَى رُؤُوسِ الأَشْهَادِ: در ملأ عام / جلو چشم همه.

عَلَى سَبِيلِ التَّمْثِيلِ: برای نمونه / برای مثال / مثلاً.

عَلَى سَبِيلِ الحَصْرِ: منحصراً / به طور خاص.

عَلَى سَبِيلِ المِثَالِ: برای نمونه / مثلاً / برای مثال.

عَلَى شَفا حُفْرَةٍ: در شرف سقوط / بر لبه‌ی پرتگاه.

عَلَى صَعِيدِ [...]: در سطح[...].

عَلَى ضَفَّةِ النَّهْرِ: در کنار رودخانه.

عَلَى ضَوْءِ: بر اساس / در پرتو[...].

عَلَى طَرِيقَةِ: به روش[...] / به شیوه‌ی[...].

عَلَى عَاتِقِ [...]: بر دوش[...].

عَلَى عَتَبَةِ[...]: در آستانه‌ی[...].

عَلَى عَيْنِي: به روی چشم.

عَلَى غِرارٍ وَاحِدٍ: به یک روش / مثل هم.

عَلَى غِرارِ[...]: به شکل[...] / به شیوه‌ی[...] / به روش[...].

عَلَى قَابِ قَوْسَين مِنْ[...]: در چند قدمی[...].

عَلَى قَاعِدَةِ[...]: بر پایه‌ی[...] / بر اساسِ[...].

عَلَى قَدَمٍ وساقٍ: بی‌درنگ / فوراً.

عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ: یک دل و یک زبان.

عَلَى كافَّةِ الأَصْعِدَةِ: در تمام زمینه‌ها / در همه‌ی صحنه‌ها.

عَلَى كافَّةِ المُسْتَوَيَاتِ: درتمام زمینه‌ها / در همه‌ی سطوح.

عَلَى كُلِّ حَالٍ: به هر حال / به هر صورت.

عَلَى ما يَبْدُو: آن گونه که به نظر می‌آید / آن چنان که به نظر می رسد.

عَلَى مَا يُرامُ: می‌گذره / بر وفق مراد است (در جواب کسی گفته می‌شود که سؤال می‌کند: کیف الأوضاع؟).

عَلَى مُخْتَلَفِ الأَصْعِدَةِ: در سطوح مختلف/ در زمینه‌های گوناگون.

عَلَى مَدَارِ السَّنَةِ: در طول سال.

عَلَى مَدَى ثَلاثَةِ عُقُودٍ: در طول سه دهه.

عَلَى مَرْأَى ومَسْمَعِ [...]: جلوی چشم[...] / در برابر دیدگانِ [...].

عَلَى مُسْتَوَىَ السُّفَراءِ: در سطح سُفرا.

عَلَى مُسْتَوىً عالٍ: در سطح بالا.

عَلَى مَنَوالٍ وَاحِدٍ: به یک صورت / به صورت یکنواخت.

عَلَى نَحْوٍ مُتَزايِدٍ: به صورت فزاینده.

عَلَى نَصِيبٍ وافِرٍ مِنْ[...]: بهره‌ی وافری از[...] دارد.

عَلَى نِطَاقٍ صَغِيرٍ: در سطح محدود / در مقیاس کم.

عَلَى نِطَاقٍ وَاسِعٍ: در سطح وسیع / در سطح گسترده / در مقیاس فراوان.

عَلَى نَفَقَتِهِ: با هزینه‌ی خودش.

عَلَى وَتِيرَةٍ وَاحِدَةٍ: یکنواخت.

عَلَى وَجْهِ البَسِيطَةِ: بر روی زمین.

عَلَى وَجْهِ التَّحْدِيدِ: به‌صورت واضح و معیّن / به‌صورت مشخّص / دقیقاً / به طور دقیق.

عَلَى وَجْهِ التَّقْرِيبِ: تقریباً / به‌صورت تقریبی.

عَلَى وَجْهِ التَّمْثِيلِ: برای نمونه / برای مثال / مثلاً.

عَلَى وَجْهِ الخُصُوصِ: به خصوص / به صورت خاص / به ویژه / خصوصاً.

عَلَى وَجْهِ العَامِّ: عموماً / به صورت عام.

عَلَى وَجْهِ العُمُوم: عموماً / به صورت عام / به طور عام.

عَلَى وَشَكِ[...]: در شُرُفِ[...] / در آستانه‌ی.

عَلَى هَامِشِ المُبَارَاةِ: در حاشیه‌ی مسابقه.

عَلَى هَامِشِ المُؤْتَمَرِ: در حاشیه‌ی کنفرانس.

عَلَى هَامِشِ[...]: در حاشیه‌ی[...].

عَلَى هَذَا النَّحْوِ: بدین صورت / این‌گونه.

عَلَى هَذِهِ الوَتِيرَةِ: به این شیوه.

عِمْ صَبَاحاً: صبح به خیر.

عِمْ مَسَاءً: شب به خیر.

العُمَّالُ الحِرَفِيِّينَ: کارگران حرفه‌ای.
عُمَّالُ المَنْجَمِ: کارگران معدن.
العُمَّالُ النَّمُوذَجِيُّونَ: کارگران نمونه.
العَمَالَةُ: سرسپردگی / جاسوسی / نوکری / مزدوری / حلقه به گوشی.
العَمَالِقَةُ: ابرقدرت‌ها / قدرت‌های بزرگ.
عَمَّتِ البِطَالَةُ والأُمِّيَّةُ: بیکاری و بیسوادی شیوع پیدا کرده است.
عُمْدَةُ البَلَدِيَّةِ: شهردار.
عَمَرَ: آباد نمود / عمر طولانی کرد / ساخت / بنا نمود.
عَمَلٌ إِجْرَامِيٌّ: اقدام جنایتکارانه / عمل تبهکارانه / کار مجرمانه.
عَمَلٌ إِرْهَابِيٌّ: اقدام تروریستی / عمل تروریستی.
عَمَلٌ أَسْوَدُ: کار سیاه / کاری که در غیر شیفت اداری انجام شود.
عَمَلٌ إِضَافِيٌّ: اضافه کاری.
عَمِلَ الشَّايَ: چای دم کرد.
عَمَلٌ بِرٌّ: کار نیکو کارانه / کار خدا پسندانه.
عَمَلٌ تَطَوُّعِيٌّ: کار داوطلبانه.
عَمَلٌ تِلقَائِيٌّ: به طور خودکار.
عَمَلٌ جَبَانٌ: کار بزدلانه.
عَمَلٌ جَمَاعِيٌّ: کار گروهی.
عَمَلٌ دَؤُوبٌ: کار پیوسته / فعالیت همیشگی.
عَمَلٌ رَائِدِيٌّ: عمل پیشگامانه.
عَمَلٌ غَيْرُ وُدِّيٌّ: عمل غیر دوستانه.
عَمَلٌ لَيْلِيٌّ: کار شبانه.
عَمَلٌ مُتَواصِلٌ: کار مداوم و پیوسته.
عَمَلٌ مَحْظُورٌ: کار غیر قانونی.
عَمَلٌ مُسْتَعجَلٌ: کار فوری.
عَمَلٌ مَشْرُوعٌ: کار قانونی.
عَمَلٌ مُضْنِي: کار طاقت‌فرسا.
عَمَلٌ مؤَقَّتٌ: کار پاره وقت.
العَمَلُ والعَامِلُ: کار و کارگر.
عُمَلاءُ الأَجانِبِ: ایادی بیگانگان / مزدوران بیگانه.
العُمَلاتُ الأَجْنَبِيَّةُ: ارزهای خارجی.
العُمَلاتُ الرَّئِيسِيَّةُ: ارزهای مهم.
العِمْلاقُ: غول‌آسا / غول‌پیکر / تنومند / بسیار بزرگ.

عُمْلَةٌ أَجْنَبِيَّةٌ: ارز / پول خارجی.
عُمْلَةٌ رَسْمِيَّةٌ: پول رسمی.
عُمْلَةٌ صَعْبَةٌ: ارز / پول خارجی.
عُمْلَةٌ صَغِيرَةٌ: پول خرد.
عُمْلَةٌ مُزَيَّفَةٌ: پول تقلّبی.
عُمْلَةٌ مَعْدَنِيَّةٌ: پول سکّه‌ای.
عُمْلَةٌ وَرَقِيَّةٌ: پول کاغذی / اسکناس.
عُمْلَةٌ وَطَنِيَّةٌ: پول ملّی.
العُمْلَةُ: پول / ارز.
عَمِلَ عَلَى هَوَاهُ: به میل خود رفتار کرد.
عَمَلِيَّاتٌ إِرْهَابِيَّةٌ: حوادث تروریستی / عملیات تروریستی.
عَمَلِيَّاتٌ حَرْبِيَّةٌ: عملیات جنگی.
عَمَلِيَّاتٌ مَصْرِفِيَّةٌ: عملیات بانکی.
عَمَلِيَّاتُ نَقْبِ الآثَارِ: حفاری‌های باستانی.
عَمَلِيَّةُ إِجلاءِ السُّكَّانِ: عملیات تخلیه‌ی ساکنان.
عَمَلِيَّةُ إِخْلاءِ الجَرْحَى: عملیات انتقال مجروحان.
عَمَلِيَّةٌ اِسْتِشْهَادِيَّةٌ: عملیات شهادت طلبانه.
عَمَلِيَّةُ الإِجْهَاضِ: کورتاژ / سقط جنین.
عَمَلِيَّةُ الإِنْزَالِ: هلی بُرد / عملیات فرود آوردن نیروهای جنگی.
عَمَلِيَّةُ الإِنْقَاذِ: عملیات نجات.
عَمَلِيَّةُ التَّرْكِيبِ: عملیات نصب.
عَمَلِيَّةُ التَّرْمِيمِ: عملیات بازسازی.
عَمَلِيَّةُ التَّسْوِيَةِ: طرح مصالحه / پایان دادن به اختلافات.
عَمَلِيَّةُ الرَّصَاصِ المَسْكُوبِ: عملیات باران گلوله.
عَمَلِيَّةُ الهَضْمِ: عمل گوارش.
عَمَلِيَّةُ تَمْشِيطِ الأَحْيَاءِ: عملیات بازرسی خانه به خانه.
عَمَلِيَّةٌ جِرَاحِيَّةٌ: عمل جراحی / عملیات جراحی.
عَمَلِيَّةٌ عَسْكَرِيَّةٌ وَاسِعَةُ النِّطَاقِ: عملیات نظامی گسترده.
عَمَلِيَّةٌ قَيْصَرِيَّةٌ: عمل سزارین.
عَمَلِيَّةُ التَّمْشِيطِ: عملیات خانه به خانه / جستجوی خانه به خانه.
عَمَلِيَّةُ نَقْلِ الدَّمِ: انتقال خون.
عَمُودُ الخَيْمَةِ: تیرک چادر.

عَمُودُ الصَّحِيفَةِ: ستون روزنامه.
عَمُودُ الكَهْرُبَاءِ: تیر برق.
عَمُودٌ فِقَرِيٌّ: ستون فقرات.
العُمُولَةُ: کارمزد / دلالی / کمیسیون / حق العمل.
عُمُوماً: روی هم رفته / به طور عام.
العَمَى: کوری / نابینایی.
العَمِيدُ الثَّاني: سرتیپ دوم.
عَمِيدُ الكُلِّيَّةِ: رئیس دانشکده.
العَمِيدُ: سرتیپ.
عَمِيلٌ أَجْنَبِيٌّ: مزدور بیگانه.
عَمِيلٌ سِرِّيٌّ: مزدور سرّی / جاسوس مخفی.
عَمِيلُ مُخَابَرَاتٍ أَجْنَبِيَّةٍ: مزدور سازمان‌های جاسوسی بیگانه.
العَمِيلُ: سرسپرده / جاسوس / مزدور / دست نشانده.
عَمَى الأَلْوانِ: کور رنگی.
العَمَى الثَّلْجِيُّ: کور برفی.
العَمَى اللَّيْلِيُّ: شب کوری.
عَنْ إِذْنِكَ: با اجازه‌ی شما.
عَنْ بَصِيرَةٍ: از روی شناخت / عمداً.
عَنْ جِدٍّ تَحْكِي؟!: راست می‌گویی؟!
عَنْ جِدٍّ؟!: به راستی؟! جدّی؟!
عَنْ طِيبِ خَاطِرٍ: با رضایت خاطر / با کمال خرسندی.
عَنْ عِلْمٍ أو جَهْلٍ: دانسته یا ندانسته.
عَنْ كَثَبٍ: از نزدیک.
العَنَاءُ: رنج و زحمت.
عَناصِرُ الاِخْتِرَاقِ: عوامل نفوذی.
عَناصِرُ التَّأْثِيرِ: عوامل اثرگذار / عوامل مؤثر.
العَنَاصِرُ الضَّاغِطَةُ: عناصر فشار / عوامل فشار / اهرم‌های فشار / گروه‌های فشار.
العَنَاصِرُ الضَّالِعَةُ فِي الاِغْتِيَالِ: عناصری که در ترور دست داشتند.
عَناصِرُ القَوْمِيَّةِ: نیروهای ملی‌گرا.
العَنَاصِرُ المُتَشَدِّدَةُ: عناصر تندرو / نیروهای افراطی.
العَنَاصِرُ المُحَدِّدَةُ: عوامل تعیین کننده / عوامل سرنوشت ساز.
العَنَاصِرُ المُنَاهِضَةُ لِلنِّظَامِ: عناصر مخالف نظام / شخصیت‌های مخالف نظام.

عَنَانُ الأُمُورِ: زمام امور.
عَنَانُ الفَرَسِ: دهنه‌ی اسب / افسار اسب.
عِنَايَةٌ مُرَكَّزَةٌ: مراقبت ویژه.
عِنَايَةٌفَائِقَةٌ: آی سی یو icu.
العُنَّةُ: ناتوانی جنسی.
العَنْجَهِيَّةُ: قلدوری / زورگویی.
عِنْدَ الاقْتِضَاءِ: به هنگام نیاز / در موقع لزوم.
عِنْدَ الحَاجَةِ: به هنگام نیاز.
عِنْدَ الضَّرُورَةِ القُصْوَى: به هنگام نیاز شدید.
عِنْدَ المُطَالَبَةِ: به هنگام درخواست.
عِنْدَک السَّيَّارَةُ: ماشین داری؟
العَنْدَلِيبُ المُغَرِّدُ: بلبل آواز خوان.
عِنْدِي مِشْوارٌ: کار دارم.
العُنْصُرِيَّة: نژاد پرستی.
عُنْفٌ سِيَاسِيٌّ: خشونت سیاسی.
العُنْفُ ضِدَّ المَرأَةِ: خشونت علیه زن.
عُنْفٌ عَسْكَرِيٌّ: خشونت نظامی.
عُنْفٌ مُرعِبٌ: خشونت هولناک.
عُنْفُوانُ الشَّبابِ: آغاز جوانی.
عُنُقُ الرَّحِمِ: دهانه‌ی رَحِم.
عُنْقُودُ العِنَبِ: خوشه‌ی انگور.
عُنْقُودِيٌّ: خوشه‌ای.
العَنَنُ: ناتوانی جنسی.
عُنْوانُ الصُّمُودِ: مظهر مقاومت.
عُنْوانُ المُرْسَلِ إِلَيْهِ: آدرس گیرنده.
عُنْوانُ المُرْسِلِ: آدرس فرستنده.
عُنْوانٌ بَرِيدِيٌّ: آدرس پستی.
العُنْوانُ: آدرس.
العُنُوسَةُ: بالا رفتن سن ازدواج.
عَنْوَنَ: عنوان بندی کرد.
العَنِينُ: ناتوانِ جنسی.
عَوَّادُ النُّقُودِ: دستگاه پول شمار.
العَوَّامَةُ: شناور.
عَوامِلُ مُنَاخِيَّةٌ: عوامل آب و هوایی.
العَوائِقُ: موانع / مشکلات.
العَوائِلُ المَالِكَةُ: خاندان‌های سلطنتی / سلسله‌های پادشاهی.
عُوْدُ الأَسْنَانِ: خلال دندان.
عُوْدُ الثِّقَابِ: چوب کبریت.
عُوْدُ الكِبْرِيتِ: چوب کبریت.
العُوْدُ: چوب خوشبو.

عَوْدَةُ السَّلامِ: بازگشت صلح.

العَوْدَةُ الطَّوْعِيَّةُ: بازگشت داوطلبانه.

عَوْدَةُ اللَّاجِئِينَ: بازگشت آوارگان.

العَوْدَةُ المُظَفَّرَةُ: بازگشت پیروزمندانه.

عَوْدَةُ الهُدُوءِ: بازگشت آرامش.

العَوْدَةُ إِلَى الحَالِ الطَّبِيعِيَّةِ: بازگشت به حالت طبیعی.

العَوْدَةُ إِلَى الدِّينِ: بازگشت به دین.

العَوْدَةُ إِلَى الذَّاتِ: بازگشت به خویشتن / به خود آمدن.

العَوْدَةُ إِلَى الوَاجِهَةِ: بازگشت به صحنه.

العَوْدَةُ إِلَى الوَعْيِ: به هوش آمدن.

العَوْدَةُ إِلَى طَاوِلَةِ المُفاوَضَاتِ: بازگشت به سر میز مذاکره.

العَوْدَةُ إِلَى المُحَادَثاتِ: بازگشت به گفتگوها.

العَوْدَةُ إِلَى حَظِيرَةِ الدِّينِ: بازگشت به دامان دین.

العَوْدَةُ عَلَى البَدْءِ: بازگشت به حالت اولیه.

عُودُوا إِلَى بُيُوتِكُمْ: به خانه‌هایتان برگردید.

عَوَّلَ عَلَى[...]: تکیه کرد بر[...].

العَوْلَمَةُ: جهانی سازی / جهانی شدن.

عَوَّمَ السَّفِينَةَ: کشتی را به آب انداخت.

العَوْنُ العَاجِلُ: کمک فوری.

العَوِيلُ: گریه / زاری / ناله / فریاد / شیون.

عَهْدُ الأَخْمِينِيِّ: دوره‌ی هخامنشی.

عَهِدَ إِلَيهِ بِ[...]: به او سفارش نمود که[...].

عُهُودٌ مُنْصَرِمَةٌ: دوران‌های گذشته.

عِيَادَةٌ سِنِّيَةٌ: مطب دندانپزشکی.

العِيَادَةُ: مطب.

العِيَاذُ بِاللّٰهِ: پناه به خدا.

عِيارُ البُنْدُقِيَّةِ: کالیبر تفنگ.

عَيَارُ الذَّهَبِ: عیار طَلا.

عِيَاراتٌ نارِيَّةٌ: گلوله‌های جنگی.

عِيْدُ الاِسْتِقْلالِ: جشن استقلال.

عِيْدُ الأَضْحَى: جشن قربان / عید قربان.

عِيْدُ الأُم: روز مادر.
عِيْدُ الحُبِّ: جشن عشق / والنتاين.
العِيْدُ الصَّغِيرُ: جشن رمضان.
عِيْدُ العُشَّاقِ: عيد عاشقان / والنتاين.
عِيْدُ العَلَمِ الوَطَنِيِّ: جشن ملّى پرچم.
عِيْدُ الغُفْرانِ: جشن بزرگ يهوديان كه مناسبت آن بخشوده شدن بت پرستى يهود از سوى خداست.
عِيْدُ الفُصْحِ: عيد نجات قوم يهود از دست فرعون.
عِيْدُ الفِطْرِ: عيد فطر / جشن رمضان / جشن پايانى رمضان.
عِيدٌ أَلْفِيٌّ: جشن هزار ساله.
العِيْدُ الكَبِيرُ: جشن قربان.
عِيْدُ المَائِدَةِ: جشن فرود آمدن سفره براى يهود.
عِيْدُ المُعَلِّمِ: روز معلم.
عِيْدُ المَوْلِدِ النَّبَوِيِّ: جشن ميلاد پيامبرﷺ.
عِيْدُ المِيلادِ سَعِيدٌ: تولدت مبارك.
عِيْدُ المِيلادِ: جشن ميلاد حضرت مسيح / جشن كريسمس / جشن تولد.
عِيْدُ النَّيْرُوزِ: جشن نوروز / عيد نوروز.
العِيْدُ الوَطَنِيُّ: جشن ملّى.
عِيْدُ رَأْسِ السَّنَةِ: جشن سر سال.
عِيْدٌ وَطَنِيٌّ: جشن ملّى.
العِيْدِيَّةُ: عيدانه / عيدى.
عَيْشٌ بَارِدٌ: زندگى سرد و بى روح.
عَيْشٌ ضَنْكٌ: زندگى پر از سختى و مشقّت.
عَيْشٌ فَرَنْسِيٌّ: نان باگت.
عَيْشٌ مُشْتَرَكٌ: زندگى مشترك.
عَيْشٌ هَادِئٌ: زندگى آرام.
عَيْشَةٌ رَغِدَةٌ: زندگى پر از ناز و نعمت.
العَيْنُ البَيْضَاءُ: چشم سفيد.
عَيْنُ الحَسُودِ تُبْلَى بِالعَمَى: چشم حسود كور.
العَيْنُ الصِّنَاعِيَّةُ: چشم مصنوعى.
عَيْنُ الفِعْلِ: حرف وسط فعل ثلاثى مجرد.

العَیْنُ الکَهْرُبَائِیَّةُ: چشم برقی.
عَیْنُ المَاءِ السَّاخِنُ: چشمه‌ی آب گرم.
عَیْنٌ بَاکِیَةٌ: چشم گریان.
العَیْنُ بِالعَیْنِ: چشم در برابر چشم.
عَیْنٌ خَسِرَةٌ: چشم نزدیک بین (بیماری).
عَیْنٌ دَامِعَةٌ: چشم گریان.
عَیْنٌ سَاهِرَةٌ: چشم بیدار.
عَیْنُ شَمْسٍ: یکی از شهرهای مصر.
عَیْنٌ عَذْبَةٌ: چشمه‌ی گوارا.
عَیْنٌ مُجَرَّدةٌ: چشم غیر مسلح.
عَیْنٌ مَدِیدَةٌ: چشم دوربین (بیماری).
عَیْنٌ نَاعِسَةٌ: چشم خواب آلود.
العَیْنُ: چشم / جاسوس / سکه / ناظر / نگهبان / متشخص / مال و ثروت / سود و فایده / سوراخ سوزن.
العَیِّنَاتُ، مف: **العَیِّنَةُ:** نمونه‌ها.
عَیِّنَةُ الدَّمِ: آزمایش خون/ نمونه‌برداری خون.

غ

غَابُ البَحْرِ: جنگل دریایی.
غَابَ عَنِ البَصَرِ: جیم شد/ از انظار پنهان شد.
غَـابَ عـنْ بَالِـهِ: از آن غافـل شـد / فراموشش کرد.
غَابَةُ الأُسُودِ: بیشه‌ی شیران.
غَابَةٌ عَذْرَاءُ: جنگـل بکـر و دسـت نخورده.
الغَابَةُ: جنگل / بیشه.
غَابَـتْ عَـن شَاشَـةِ الـرَّادارِ: از صفحه‌ی رادار خارج شد.
الغَادَةُ: دختر نرم و نازک / دوشـیزه‌ی زیبا / باکره‌ی قشنگ.
غَادَرَ البِلادَ: کشور را ترک نمود.
غَادَرَ العَاصِمَةَ: پایتخت را ترک کرد.
غَارَ عَلَى العَدُوِّ: به دشمن حمله ور شد.

الغَاراتُ المُتَتَالِيَةُ: حملات پیاپی / تهاجم پشت سر هم.
غَارَةٌ جَوِّيَّةٌ: بمباران هوایی / تهـاجم هوایی.
غَـارَةٌ هَمَجِيَّـةٌ: تهـاجم وحشـیانه / حمله‌ی وحشیانه.
الغَارَةُ: حمله / تهاجم / یورش.
غَازِديان: روزنامه‌ی گاردین.
غَازُ الأَعْصَابِ: گاز اعصاب.
غَازٌ خَانِقٌ: گاز خفه کننده.
غَازٌ سَامٌّ: گاز سمّی.
غَازٌ سَائِلٌ: گاز مایع.
غَازٌ طَبِيعِيٌّ: گاز طبیعی.
غَازٌ مُسَيِّلٌ لِلدُّمُوعِ: گاز اشک آور.
غَازٌ مُضْحِكٌ: گاز خنده آور.
غَـازِي العَـالَمِ: جهانگشـا / فـاتح جهان.

غَاسِلُ السَّجَّادِ: قالی شو.

الغَاشِمُ: ظالم / ستمکر / غاصب / اشغالگر.

الغَالِبيَّةُ العُظْمَى: بیشترین / اکثریت / قسمت اعظم / بخش اعظم.

غَالُون: گالون.

غَالِيَةُ الثَّمَنِ: گران‌بها / ارزشمند / گران‌قیمت.

غَالِيري: گالری .

غَالي: گران بها / گران قیمت.

غَانَا: غنا(کشوری است در ساحل غربي آفريقا).

الغَانِيةُ: زن زیبا / زن آوازخوان.

الغَاوِيةُ: زن اغواگر / زن فریبنده.

غَايَةُ التَّعْقِيدِ: بی‌نهایت سخت / بسیار پیچیده.

الغَايَةُ تُبَرِّرُ الوَسِيلَةَ: هدف، وسیله را توجیه می‌کند.

غَائِرُ العَيْنَيْنِ: دارای چشمان فرو رفته.

غِبّاً: دیر به دیر.

غَبَاء: کودنی / کم هوشی.

غُبَارٌ بُرْكَانِيٌّ: ذرّات آتشفشانی.

غُبَارٌ نَوَوِيٌّ: ذرّات هسته‌ای.

الغَبِيُّ: کودن / احمق / کلّه خر / سبک سر / پخمه.

الغَثَيانُ: تهوّع / استفراغ.

غَدا: سحرگاهان رفت.

غَداً: فردا.

غَداء: ناهار.

غَدَاةٌ: بامداد / سحرگاه / پگاه.

الغُدَّةُ الخَارِجِيَّةُ الإفْرَازِ: غدّه‌ی بیرون ریز / تومور بیرون ریز.

الغُدَّةُ الخَبِيثَةُ: تومور بدخیم / غدّه‌ی بدخیم.

الغُدَّةُ الدَّرَقِيَّةُ: غدّه‌ی تیرویید.

الغُدَّةُ النُّخَامِيَّةُ: غدّه‌ی هیپوفیز.

الغُدَّةُ الحَمِيدَةُ: غده‌ی خوش خیم / تومور خوش خیم.

الغُدَّةُ السَّامَّةُ: غُدّه‌ی سمی/ تومور سمّی.

غَدْراً: ناجوانمردانه / به ناحق.

الغَدِيرُ: برکه / تالاب/ آبگیر.

غَذَّى الحِسَابَ: حساب را شارژ کرد.

غُرابٌ أَسْحَمُ: کلاغ سیاه.

الغَرامُ: عشق / محبت / دلدادگی.
غَرامَاتٌ نَقْدِيَّةٌ: جرايم نقدی.
غَرامَةُ التَّأْخِيرِ: جريمه‌ی تأخير.
الغَرامَةُ الحَرْبِيَّةُ: غرامت جنگی.
غَرامَةُ مُخَالَفَةِ المُرُورِ: جريمه‌ی راهنمايی و رانندگی.
الغَرامَةُ: جريمه / غرامت.
الغَرامِيَّاتُ: رمان‌های عاشقانه.
الغُرْبَانُ النَّاعِبَةُ: كلاغ‌های پر سر و صدا.
الغَرْبَلَةُ: غربال كردن / الک نمودن.
الغَرْبَنَةُ: غربگرايی / غربزدگی.
الغُرَّةُ: اول / ابتدا / مطلع / سفيدی پيشانی اسب.
غُرْفَةُ اِخْتِبَارِ الأَلْبِسَةِ: اتاق پرو لباس.
غُرْفَةُ الإِبْرَةِ: اتاق تزريقات.
غُرْفَةُ الاِنْتِظَارِ: اتاق انتظار.
غُرْفَةُ الإِنْعَاشِ: اتاق شوک / سی‌سی‌يو (بخش قلب).
غُرْفَةُ البُرُوفَةِ: اتاق پرو.
غُرْفَةُ التِّجَارَةِ الدَّوْلِيَّةِ: اتاق تجارت جهانی.
غُرْفَةُ التِّجَارَةِ: اتاق بازرگانی.
غُرْفَةُ التَّحْقِيقِ: اتاق بازجويی.
غُرْفَةُ التَّحَكُّمِ: اتاق فرمان.
غُرْفَةُ التَّشْرِيحِ: اتاق كالبد شكافی.
غُرْفَةُ التَّضْمِيدِ: اتاق پانسمان.
غُرْفَةُ التَّعْذِيبِ: اتاق شكنجه.
غُرْفَةُ التَّوْقِيفِ: اتاق بازداشت.
غُرْفَةُ الجُلُوسِ: اتاق نشيمن.
غُرْفَةُ الحَرَاسَةِ: اتاق نگهبانی.
غُرْفَةُ الدَّرْدَشَةِ: چت روم / اتاق چت.
غُرْفَةُ الرَّقَابَةِ: اتاق كنترل.
غُرْفَةُ الشَّاتِ الخَاصَّةِ: اتاق چت خصوصی.
غُرْفَةُ الشَّاتِ العَامَّةِ: اتاق چت عمومی.
غُرْفَةُ الشَّاتِ: چت روم / اتاق چت.
غُرْفَةُ الضُّيُوفِ: سالن پذيرايی / اتاق مهمان.
غُرْفَةُ الطَّعَامِ: اتاق غذا خوری.
غُرْفَةُ الطَّوارِئِ: اورژانس.
غُرْفَةُ العَمَلِيَّاتِ الجِرَاحِيَّةِ: اتاق عمل جراحی.

غُرفَـةُ العَمَلِيَّـاتِ: اتـاق عمليـات (نظامی- پزشکی).

غُرفَـةُ العِنَايَـةِ الخَاصَّـةِ: اتـاق مراقبت‌های ویژه.

غُرفَـةُ العِنَايَـةِ الفَائِقَـةِ: اتـاق مراقبت‌های ویژه.

غُرفَـةُ الغَرْبَلَـةِ: اتـاق غربـال (غربالگری یا screening در پزشـکی راهبردی است که در یـک جمعیـت به کار می‌رود تا بیماری را در افرادی که فاقـد نشـانه‌ها و علایـم هسـتند، شناسایی کند).

غُرفَةُ الفِكْرِ: اتاق فکر.

غُرفَةُ القِيَادَةِ: اتاق فرماندهی.

غُرفَةُ المَرِيضِ: اتاق بیمار.

غُرفَةُ المَعِيشَةِ: اتاق نشیمن.

غُرفَةُ المَلابِسِ: رختکن.

غُرفَةُ النَّوْمِ: اتاق خواب.

غُرفَةُ الوَسَائِلِ: انبار / اتاق وسایل.

غُرفَةٌ بِسَرِيرٍ وَاحِدٍ: اتاق یک تختی.

غُرفَةٌ بِسَرِيرَيْنِ: اتاق دو تختی.

غُرفَةُ تَغْيِيرِ المَلابِسِ: رختکن.

غُرفَةٌ قَاتِمَةٌ: اتاق تاریک.

غُرفَةٌ مُتَداخِلَةٌ: اتاق تو در تو.

غُرفَةٌ مُظْلِمَةٌ: اتاق تاریک.

غُرفَـةٌ مُعَتَّمَـةٌ: اتـاق تاریـک / تاریکخانه.

غُرفَةٌ مُغْلَقَةٌ: اتاق بسته.

غُرفَـةُ الاِجْتِمَاعَـاتِ: سـالن اجتماعات.

غُرفَةُ الأَسَاتِذَةِ: اتاق اساتید.

غُرفَةُ الاِسْتِقْبَالِ: اتاق پذیرایی.

غُرفَةُ الإِسْعَافِ: اورژانس.

الغُرفَـةُ الإِسْـلامِيَّةُ لِلتِّجَـارَةِ وَالصِّنَاعَةِ: اتاق صـنعت و تجـارت اسلامی.

غُرفَةُ الأَشِعَّةِ: اتاق رادیولوژی.

غُرفَةُ الأَلْعَابِ: اتاق بازی.

غَرِيـبُ الأَطْـوَارِ: دارای رفتارهـای عجیب و غریب.

الغَرِيمُ: بدهکار / حریف.

الغِـرِينِيتْشُ: گرینـویچ (سـاعت جهانی UTC).

الغَزَّالُ: بافنده / ریسنده.

غَزْلُ البَنَاتِ: پشمک.

الغَزَلُ الحِسِّيُّ: غزل عاشقانه.

الغَزَلُ العُذْرِيُّ: غزل پاک.
الغَزَلُ المُذَكَّرُ: غزلی که در رابطه با پسرانِ نوجوان سروده شود. (در میان شعرای دوره‌های گذشته، تعدادی از آنان به جای غزل درباره‌ی زنان و دختران، در رابطه با توصیف پسران جوان غزل می‌سرودند).
الغَزْوُ الإِعْلامِيُّ: تهاجم رسانه‌ای.
الغَزْوُ الثَّقافِيُّ: تهاجم فرهنگی.
الغَزْوُ العَسْكَرِيُّ: تهاجم نظامی.
غَزْوُ الفَضَاءِ: تسخیر فضا.
الغَزْوُ الفِكْرِيُّ: تهاجم فکری.
الغَزْوُ: تهاجم / یورش.
الغَزِيرُ: زیاد / فراوان.
غَسَّالةُ الصُّحُونِ: ماشین ظرفشویی.
الغَسَّالَةُ: لباسشویی.
غَسْلُ الأَدْمِغَةِ: شستشوی مغزها.
غَسْلُ الأَمْوالِ: پول شویی.
غَسْلُ الأَوانِي: شستن ظروف.
غَسْلُ الدِّماغِ: شستشوی مغزی.
الغَسْلُ عَلَى الجَافِّ: خشکشویی.
غَسِيلُ الجَافِّ: خشکشویی.
غَسِيلُ المُخِّ: شستشوی مغز.
غِشَاءُ البَكَارَةِ: پرده‌ی بکارت.
غَضَّ الطَّرْفَ عَنْ [...]: چشم فرو بست از[...] / چشم پوشی کرد از[...].
الغَضُّ: تازه / تر / نازک.
غَضَبُ الطَّبِيعَةِ: خشم طبیعت.
غَضَبٌ شَعْبِيٌّ: خشم مردمی / نارضایتی عمومی.
غَطَّ النَّائِمُ: شخص خوابیده خروپف کرد / خرناس کشید.
غَطَّ فِي نَوْمِهِ: در خواب خرناس کشید / خرو پف کرد.
الغِطاءُ الجَلِيدِيُّ: پوشش یخی.
غِطَاءُ الحَاسُوبِ: کیس case / (کامپیوتر).
غِطاءُ السَّرِيرِ: روتختی.
غِطاءُ الطَّاوِلَةِ: رومیزی.
غِطاءُ المُحَرِّكِ: کاپوت(ماشین).
غِطَاءٌ جَوِّيٌّ: پوشش هوایی.
غِطَاءٌ شَرْعِيٌّ: کلاه شرعی / حیله‌ی شرعی.
غِطَاءٌ فَوْقَ عَجَلَةِ العَرَبَةِ: گِلگیر.

غِطَاءٌ نَبَاتِيٌّ: پوشش گیاهی.
الغَطَّاسُ: شیرجه رو / غوّاص.
الغَطْرَسَةُ: زورگویی / سلطه / هیمنه.
الغَطْسُ: شیرجه / غواصی / فرورفتن در آب.
الغَطِيطُ: خروپف.
غَفَا: چُرت زد.
غُفْلٌ مِنَ التَّارِيخِ: بدون تاریخ.
غُفْلٌ مِنَ التَّوقِيعِ: بدون امضا.
الغَفْوَةُ: چُرت زدن .
غُلُّ البُولِيسِ: دستبند پلیس.
غَلاَءُ الأَسْعَارِ: بالا رفتن قیمت‌ها.
غَلاَءُ المَعِيشَةِ: گران بودن هزینه‌های زندگی.
غَلاَءُ المُهُورِ: سنگینی مهریه ها.
غَلاَءٌ فَاحِشٌ: گرانی سرسام آور.
الغِلافُ الجَوِّيُّ: لایه‌ی زمین / لایه‌ی ازون / اتمسفر / پوسته‌ی جوّ.
غِلاَفُ الْكِتَابِ: جلد کتاب.
غَلاَيَةٌ كَهْرَبائِيَّةٌ: کتری برقی / سماور برقی.
الغُلَّةُ: تشنگی / عطش .
غَلَطٌ مَطْبَعِيٌّ: اشتباه چاپی.
غِلْظَةٌ في الكَلاَمِ: درشتگویی.
الغِلْظَةُ: خشونت / درشتی.
غَلَّفَ الكِتَابَ: کتاب را صحافی کرد.
غَلَيَانُ المَاءِ: جوشش آب.
غَلَيَانٌ شَعْبِيٌّ: جوشش مردمی / خیزش مردمی / خروش مردمی.
غِلِيسْرِينُ: گلیسرین.
غَلِيظُ الرَّقَبَةِ: گردن کلفت / قلدر / زورگو.
الغَلْيُونُ: پیپ.
غَمَرَاتُ المَوْتِ: سکرات مرگ.
غَمَزَ بِعَيْنِهِ: چشمک زد.
غَمِّضْ عُيُونَكَ: چشمانت را ببند/ چشمانت را درویش کن.
غَمْضَةُ عَيْنٍ: یک چشم به هم زدن.
الغُمَيِّضَةُ: قایم موشک.
الغَنَمُ: گوسفند.
غَنِيٌّ عَنِ البَيانِ: نیازی به تعریف ندارد.
غَنِيمَةٌ بَارِدَةٌ: دستاورد سهل و آسان.
غُواتِيمَالا: گواتمالا (کشوری است در آمریکای جنوبی).

الغَوَّاصَةُ الخَفِيَّةُ: زیردریایی نامرئی.
الغَوَّاصَةُ الذَّرِّيَّةُ: زیردریایی هسته‌ای.
الغَوَّاصَةُ النَّوَوِيَّةُ: زیردریایی اتمی / زیردریایی هسته‌ای .
الغَوَّاصَةُ الهُجُومِيَّةُ: زیردریایی تهاجمی.
الغَوَّاصَةُ: زیردریایی.
غُوتِنْبِرگ: گوتنبرک(مخترع دستگاه چاپ).
غُوتَهُ: گوته(شاعر آلمانی).
الغَوْثُ العَاجِلُ: کمک فوری.
الغَوْصُ تَحْتَ المَاءِ: غواصی در زیر آب.
الغَوْصُ فِي أَعْمَاقِ البَحْرِ: غواصی در اعماق دریا.
غَوْغَاءُ المَدِينَةِ: سروصدای شهر.
الغَوْغَائِيُّ: هوچیگر.
الغُولْفُ: گلف(بازی).
غِيَارُ الزَّيْتِ: تعویض روغنی.
غَيْبُوبَةٌ تَامَّةٌ: بیهوشی کامل.
الغَيْبُوبَةُ: بیهوشی / کُما / اغما.
الغَيْثُ: باران.
غَيْرُ المَأْلُوفِ: غیرعادی / نامأنوس.
غَيْرُ المُتَوَقَّعِ: غیر منتظره.
غَيْرُ المَسْبُوقِ: بی‌نظیر / بی‌سابقه.
غَيْرُ آبِهٍ: بی‌توجه / بی مبالات / سهل‌انگار.
غَيْرُ ثِقَةٍ: نامطمئن / غیرقابل اعتماد.
غَيْرُ خَاضِعٍ لِلضَّرِيبَةِ: معاف از مالیات.
غَيْرُ دُسْتُورِيَّةٍ: غیر قانونی.
غَيْرُ شَفَّافَةٍ: غیر واضح / غیر شفاف.
غَيْرُ صَالِحٍ لِلْاِسْتِعْمَالِ: غیرقابل استفاده.
غَيْرُ صَالِحٍ لِلشُّرْبِ: غیر قابل آشامیدن.
غَيْرُ صِحِّيٍ: غیر بهداشتی.
غَيْرُ صَحِيحٍ: اشتباه / نادرست / غلط.
غَيْرُ ضَارٍّ بِالبِيئَةِ: سازگار با محیط زیست.
غَيْرُ قَابِلٍ لِلاِسْتِئْنَافِ: غیر قابل بازنگری.
غَيْرُ قَابِلٍ لِلاِعْتِمَادِ: نا مطمئن / غیر قابل اعتماد.

غَيْرُ قَابِلٍ لِلتَّأْجِيلِ: فوری.
غَيْرُ قَابِلٍ لِلتَّحَكُّمِ: غیر قابل کنترل.
غَيْرُ قَابِلٍ لِلتَّحَمُّلِ: تحمّل ناپذیر.
غَيْرُ قَابِلٍ لِلتَّقَصِّي: غیرقابل پیگیری.
غَيْرُ قَابِلٍ لِلتَّمْيِيزِ: غیرقابل تشخیص.
غَيْرُ قَابِلٍ لِلتَّنْفِيذِ: غیرقابل اجرا / اجرا نشدنی.
غَيْرُ قَابِلٍ لِلْعِلاجِ: غیرقابل علاج / علاج نشدنی / بی‌علاج / بی‌درمان.
غَيْرُ قَابِلٍ لِلنِّسْيَانِ: فراموش نشدنی.
غَيْرُ قَابِلٍ لِلنَّقْلِ: غیر قابل انتقال.
غَيْرُ قَادِرٍ: ناتوان.
غَيْرُ لامِعٍ: بی‌فروغ/ بی‌سو.
غَيْرُ مُبَالٍ بِالسِّيَاسَةِ: بی‌توجه نسبت به سیاست.
غَيْرُ مُبَالٍ: بی‌توجه / سهل انگار.
غَيْرُ مُتْعَبٍ: خستگی ناپذیر.
غَيْرُ مُتَواجِدٍ: غیر موجود.
غَيْرُ مُتَوفِّرٍ حَالِياً: اکنون در دسترس نمی‌باشد.
غَيْرُ مُتَوَفِّرٍ: نایاب / غیرقابل دسترس.
غَيْرُ مُجْدِيَةٍ: بی‌فایده.
غَيْرُ مُجَرَّبٍ: بی‌تجربه / نا آزموده.
غَيْرُ مَحْسُوبٍ: حساب نشده.
غَيْرُ مَحْظُوظٍ: بی‌شانس.
غَيْرُ مَدْرُوسَةٍ: نسنجیده / غیر منطقی.
غَيْرُ مَدْعُوٍّ: ناخوانده / دعوت نشده.
غَيْرُ مَرَّةٍ: بارها / چندین بار.
غَيْرُ مُرْتَاحٍ: ناراحت / ناخشنود.
غَيْرُ مَرِنٍ: انعطاف ناپذیر.
غَيْرُ مَسْبُوقٍ: بی‌سابقه.
غَيْرُ مُسْتَقِرٍّ: ناپایدار/ بی‌ثبات.
غَيْرُ مَسْمُوحٍ: غیرمجاز.
غَيْرُ مَشْرُوطٍ: بدون شرط.
غَيْرُ مَشْرُوعٍ: غیرقانونی / نامشروع.
غَيْرُ مُصَدَّقَةٍ: ناباورانه.
غَيْرُ مُطَابِقٍ لِلْمُوَاصَفَاتِ الدَّوْلِيَّةِ: غیر استاندارد.
غَيْرُ مُقَيَّدٍ: آزاد / بی قید و بند.
غَيْرُ مُكْتَرِثٍ: بی‌اعتنا / بی‌توجه / بی‌مبالات / بی‌تفاوت.

غَيْرُ مُكْفِيَةٍ: ناکافی.
غَيْرُ مُمْكِنٍ: امکان ناپذیر / ناممکن / محال.
غَيْرُ مُنْحازٍ: بی‌طرف.
غَيْرُ مُنْصِفٍ: غیرمنصف / بی‌انصاف.
غَيْرُ مُؤْذٍ: بی‌آزار / بدون ضرر.
غَيْرُ مُؤْلِمٍ: بی‌درد / بدون درد.
غَيْرُ ناضِجٍ: ناپخته / بی‌تجربه / کال / نارس.
غَيَّرَ وَجْهَ حَيَاتِهِ: چهره‌ی زندگی‌اش را تغییر داد / مسیر زندگی‌اش را عوض نمود.
غَيْرُ الكَفُوءِ: بی‌کفایت / نالایق.
غَيْضٌ مِنْ فَيْضٍ: قطره‌ای از دریا / مشت نمونه‌ی خروار.
غِيغَا بَايْت: گیگابایت.
غِيَمٌ كَثِيفَةٌ: ابرهای متراکم.
غينيا: گینه(کشوری است در شمال غربی آفریقا).
غُيُومٌ كَثِيفَةٌ: ابرهای متراکم.
الفَقْفَقَةُ: صدای شاهین.

ف

فَاتَ الأَوَانُ: زمان از دست رفت.
فَاتِحُ البِلاَدِ: کشورگشا.
فَاتِحُ العَالَمِ: جهان‌گشا.
فَاتِحُ الأَرْضِ: زمین گشا.
فَاتِنَةُ القِوامِ: دخترِ زیبا اندام / زنِ زیبا اندام.
الفَاتِنَـةُ: زنِ زیبـا / زنِ دل آرام / زنِ افسونگر.
فَاتُورَةُ البَضَائِعِ: فاکتور کالا.
فَاتُورَةُ الحِسَابِ: صورتحساب.
فَاتُورَةُ الطَّعَامِ: صورتحساب غذا.
الفَـاتُورَةُ: قـبض / فـاکتور / صورتحساب.
فَاتيكان: واتیکـان (دولـت شـهری اسـت مسـتقل در درون شـهر رم در کشور ایتالیا).
فَاجِرٌ: تبهکار / شرور.
فَاجِعَةٌ مُؤْلِمَةٌ: فاجعه‌ی دردناک.
فَاحَ العَطْرُ: بوی خوش منتشر شد.
فَاحَتِ الرَّائِحَةُ: بو پخش شد.
فَاحِشُ اللِّسَانِ: بد زبان / بد دهان.
فَـاحِصُ الحِسَـابَاتِ: حسـابدار / حسابرس.
فَاخُورِي: کوزه‌گر / سفالگر.
فَأْرُ الغِيطِ: موش صحرایی.
الفَأْرُ المَنْزِلِيُّ: موش خانگی.
فَأْرَةٌ عَمْيَاءُ: موش کور.
الفَأْرَةُ: ماوس / موش.
فَارْتَدّا على آثارِهِما: از همان راهـی که رفته بودند، بازگشتند.
فَارِزَةٌ مَنْقُوطَةٌ: نقطـه کاما(؛)نقطـه ویرگول(؛).
الفَارِزَةُ: ویرگول(،) / کاما(،).
فَارِسُ الحَلْبَةِ: سواره‌ی میدان.

الفَـارِسُ: اسـب سـوار / شهسـوار / سوارکار.

فَارسُوفِيَا: ورشـوَ (پایتخـت کشـور لهستان).

فَارِغُ العَقْلِ: تهی مغز / سبک سـر / کلّه پوک.

فَارِقُ الأَهْدافِ: تفاضل گل.

فَارَقَ الحَيَاةَ: زندگی را بدرود گفت / از دنیا رفت.

فَـازَ بـالمَرْكَزِ الأَوَّلِ: رتبـه‌ی اول را کسب کرد.

فَازَ بِالمُسَابَقَةِ: مسابقه را بُرد.

فَأس: تبر / تیشه.

الفَاشِلُ: ناکـام / شکسـت خـورده / ناموفق.

الفَاشِلُونَ فِي الاِنْتِخَابَاتِ: شکسـت خوردگان انتخاباتی.

الفَاشِيَةُ: فاشـیزم / تعصّـب قـومی، نژادی و مذهبی .

الفَاشي: فاشیست / متعصّب قومی، نژادی و مذهبی .

فَاصِلٌ قَصِيرٌ: میان برنامه‌ی کوتاه.

الفَاصِلةُ: خط تیره (–).

فَاصُولْيَا: لوبیا سبز.

الفَاضِلُ: بزرگوار / ارجمند.

فَاعِلٌ أَصْلِيٌّ: انجام دهنده‌ی اصـلی / عامل اصلی.

الفَاعِـلُ: مـؤثر / تأثیرگـذار / انجـام دهنده / عامل .

فَاعِلِيَّةُ الطَّالِبِ المُعَاصِرِ: تأثیرگـذار بودن دانشجوی معاصر.

الفَاعِلِيَّةُ: تأثیرگذاری / مؤثّر بودن.

فَاغِرُ الفَمِ: دهان بازکرده.

فَاقِدُ الإِحْسَاسِ: بی احساس.

فَاقِدُ الحَيَاةِ: مُرده / بی جان.

فَاقِدُ الشَّرْعِيَّةِ: غیر قانونی / وجهه‌ی قانونی نداشتن.

فَاقِدُ الشُّعُورِ: بی شـعور / بیهـوش / از هوش رفته.

فَاقِدُ الوَعْيِ: بیهوش.

الفَاكِهُ: خوش‌رو / خنده‌رو.

الفَاكِهَانِيُّ: میوه فروش.

الفَاكِهَةُ: میوه.

الفَالوذَجُ: فالوده.

فائِدَةٌ بَسِيطَةٌ: سود انـدک / فایـده‌ی کم.

فَائِدَةٌ بَنْكِيَّةٌ: سود بانکی.
فَائِدَةٌ شَهْرِيَّةٌ: سود ماهیانه.
فائِـدَةٌ عَلَـى رَأْسِ المَـالِ: سود سرمایه.
الفائِزُ: برنده / موفق / پیروز.
فَائِضٌ عَلَى الاِسْتِهْلَاكِ: مازاد بر مصرف.
فَائِضٌ عَنِ الحَاجَةِ: مازاد بر نیاز.
فِبرَايِرُ: فوریه(دومین ماه میلادی).
فَـتَّ فـي سَـاعِدِهِ: او را تضعیف نمود.
فَتَاةٌ أُسْطُورِيَّةٌ: دختر افسانه‌ای.
فَتَاةُ الثَّوْرَةِ: دختر انقلاب.
الفَتَاةُ الطَّيِّبَةُ: دختر خوب.
فَتَاةٌ جَذَّابَةٌ: دختر جذاب.
فَتَاةٌ رِيفِيَّةٌ: دختر روستایی.
فَتَاةٌ سَاذِجَةٌ: دختر ساده.
فَتَـاةٌ صَـغِيرَةٌ: دخترک / دختر کوچک.
فَتَاةٌ عَذْرَاءُ: دوشیزه / دختر باکره.
فَتَاةٌ مُراهِقَةٌ: دختر نوجوان / دختر نابالغ / دوشیزه.
فَتَاةٌ مُسْتَرْجِلَةٌ: دختر پسرنما.
فَتَاةٌ وَقِحَةٌ: دختر بی‌شرم / دختر بی‌حیا.
فَتَاةٌ جَمِيلَةٌ: دختر زیبا.
فَتَّاحَةُ العُلَبِ: قوطی باز کن.
فَتَّاحَـةُ القَنَـانِي: شیشه باز کن / نوشابه باز کن.
الفَتَّاحَـةُ: در باز کن(مخصوص بطری و شیشه).
فَـتَحَ التِّلْفَـزَةَ: تلویزیون را روشن کرد.
فَتَحَ الحِسَابَ: حساب را باز کرد.
فَـتَحَ الحَنَفِيَّـةَ: شیر آب را باز کرد.
فَتَحَ الطَّرِيقَ: راه را باز نمود.
فَتَحَ النَّارَ: آتش گشود / تیراندازی کرد / شلیک نمود.
فَتْحَةُ الإِضَاءَةِ: دریچه‌ی روشنایی.
فَتْحَةُ الأَنْفِ: سوراخ بینی.
الفَتْحَةُ التَّنَفُّسِيَّةُ: مجرای تنفسی.
فَتْحَةُ الخُرُوجِ: دریچه‌ی خروج.
فَتْحَةُ القَمِيصِ: گریبان.
فَتَـرَ نَشَـاطِي: قدرت من تحلیل رفت.

فَتْرَةُ الإِسْتِعْمَارِ: دوره‌ى استعمارى / دوران استعمار.

فَتْرَةُ الحَمْلِ: دوران باردارى / دوره‌ى باردارى.

فَتْرَةُ الخِطْبَةِ: دوران نامزدى / دوره‌ى نامزدى.

فَتْرَةُ الدِّعَايَةِ الإِنْتِخَابِيَّةِ: دوره‌ى تبليغات انتخاباتى / دوران تبليغات انتخاباتى.

فَتْرَةُ الرِّئَاسَةِ: دوره‌ى رياست جمهورى / دوران رياست جمهورى.

فَتْرَةُ النُّمُوِّ: دوران رشد / دوره‌ى رشد.

فَتْرَةٌ إِنْتِقَالِيَّةٌ: دوره‌ى انتقالى/ مرحله‌ى انتقالى.

فَتْرَةٌ حَرِجَةٌ: دوره‌ى حساس / مرحله‌ى سخت و دشوار.

فَتْرَةٌ زَمَنِيَّةٌ قَصِيرَةٌ: دوره‌ى زمانى كوتاه/ برهه‌ى زمانى كوتاه.

فَتْرَةٌ عَصِيبَةٌ: برهه‌ى دشوار / دوران سخت.

فَتْرَةٌ وَجِيزَةٌ: مدّت كوتاه / دوره‌ى كوتاه.

فَتْرَةُ الإِرْضَاعِ: دوران شير دادن / دوره‌ى شير دادن.

الفِتَنُ الدَّاخِلِيَّةُ: آشوب‌هاى داخلى.

الفِتنَةُ الأَهْلِيَّةُ: فتنه‌ى داخلى.

الفُتُوَّةُ: جوانمردى / مردانگى.

فُتُورُ العَلَاقَاتِ: سردى روابط.

الفُتُونُ: شيفتگى / دلدادگى / شيدايى.

الفَتَى مَنْ لَا خَصْمَ لَهُ: جوانمرد كسى است كه دشمنى نداشته باشد.

فَتَيَاتُ الشَّمْسِ: دختران آفتاب.

الفَتَيَاتُ المُحَجَّبَاتُ: دختران با حجاب.

الفَتَيَاتُ: دختران جوان.

فِتْيَان الثَّوْرَةِ و شُيُوخُهَا: جوانان انقلاب و پيشكسوتان آن.

الفِتْيَانُ: پسران جوان / جوانان.

الفِتْيَةُ: جوانان / جوانمردان.

فَتِيلُ الأَزْمَةِ: چاشنى بحران.

الفَجُّ: راه واسع و گشاد.

فَجْأَةً: ناگهان / يک باره.

الفِجَاجُ: دره‌ها.

الفَجَلُ: تربچه.

الفَجْـوَةُ الأَمْنِيَّـةُ: خـلأ امنيتـی / شكاف امنيتی.
الفَجْوَةُ العَمِيقَةُ: شكاف عميق.
الفَجْوَةُ الهَوَائِيَّةُ: چالەی هوايی.
الفَجِيلُ: تره.
الفَحَّامُ: زغال فروش.
فَحْـصُ الأَنْسِـجَةِ الحَيَّـةِ: آزمـايش بافت‌های زنده.
فَحْصُ البَوْلِ: آزمايش ادرار.
الفَحْصُ الجِينِيُّ: آزمايش ژن.
فَحْصُ الدَّمِ: آزمايش خون.
الفَحْصُ السَّرِيرِيُّ: معاينەی بالينی.
الفَحْصُ السَّنَوِيُّ: معاينەی ساليانه.
الفَحْـصُ المُبَكِّـرُ قَبْـلَ الـزَّوَاجِ: آزمايش قبل از ازدواج.
فَحْصُ المُسْتَنَدَاتِ: بررسی اسناد و مدارک.
فَحْصُ ضَـغْطِ الـدَّمِ: گـرفتن فشـار خون.
فَحْصٌ طِبِّيٌّ: معاينەی پزشكی.
الفَحْمُ الحَجَرِيُّ: زغال سنگ.
الفُحُوصُ الدَّوْرِيَّةُ: معاينات دوره‌ای / آزمايشات دوره‌ای.
الفُحُوصُ الطِّبِّيَّةُ: معاينات پزشكی / آزمايشات پزشكی.
فَحْوىَ الرِّسَالَةِ: محتوای نامه.
فَحْـوىَ المُبَاحَثَـاتِ: مضـمون گفتگوها.
فَحِيحُ الأَفْعِـي: فـش فـش مـار / صدای افعی.
فَخَامَةُ الرَّئِيسِ: جناب آقای رئيس جمهـور / رياسـت محتـرم جمهور (لقـب مقامـات بـالای حكومتی).
فَخَامَةُ رَئِيسِ الوُزَرَاءِ: جناب آقـای نخست‌وزير / نخست‌وزير محترم.
فَخُورٌ بِنَفْسِهِ: خود پسند.
فِدَاكَ: فدايت شوم / قربانت گردم.
الفِدَائِيُّ: پيشمرگ / جان بر كف / از جان گذشته.
فَـدَيْتُكَ: فـدايت شـوم / قربانـت گردم.
الفَـرَّاءُ: خـز فـروش / فروشـندەی پوست خز دار.
الفِرارُ من الجُنْدِيَّةِ: فـرار از خـدمت سربازی.

الفِرارُ مِنَ العَسْكَرِيَّةِ: فرار از خدمت سربازی.
فِراشُ المَرَضِ: بستر بیماری.
فِراشُ المَوْتِ: بستر مرگ.
فِراشٌ هَوائِيٌّ: تشک بادی.
الفِراشُ: رختخواب / بستر / تشک.
فَراغُ البَالِ: آسودگی خاطر.
الفَراغُ الرُّوحِيُّ: خلأ روانی / خلأ روحی.
الفَراغُ السِّيَاسِيُّ: خلأ سیاسی.
الفَراغُ القِيَادِيُّ: خلأ رهبری.
الفَراغُ المَعْنَوِيُّ: خلأ معنوی.
الفَراغُ النَّاجِمُ عَنْ [...]: خلأ ناشی از[...].
فَراغٌ دُسْتُورِيٌّ: خلأ قانونی.
فَراغٌ عَقَدِيٌّ أوعَقَائِدِيٌّ: خلأ اعتقادی.
الفَراغُ: بیکاری / خلأ / آسودگی.
الفَرَّامَةُ: چرخ گوشت.
الفَرَاوِلَةُ: توت فرنگی.
فَرْحَةٌ غَامِرَةٌ: شادی فراوان / خوشحالی زیاد.
فَرْخُ السَّمَكِ: بچه ماهی.
فَرْخٌ مَطْبُوخٌ: جوجه کباب.
فَرْخُ العُقَابِ: جوجه عقاب.
فَرْدَةُ الحِذاءِ: لنگه کفش.
الفِرْدَوْسُ المَفْقُودُ: بهشت گم شده.
فَرْدَيْنِ مِنَ الحِذَاءِ: یک جفت کفش.
فَرْزُ الأَصْواتِ: شمارش آرا.
فَرَسُ البَحْرِ: اسب آبی / اسب دریایی.
الفَرَسُ الجَمُوحُ: اسب سرکش / توسن.
فَرَسُ الرِّهَانِ: اسب مسابقه.
فَرَسُ السِّبَاقِ: اسب مسابقه.
فَرَسُ الشَّطْرَنْجِ: اسب شطرنج.
فَرَسٌ مَخْصِيٌّ: اسب اخته شده.
الفُرْسُ: فارس‌ها.
فِرْشَاةُ الأَحْذِيَةِ: بُرس کفش.
فِرْشَاةُ الأَسْنَانِ: مسواک.
فِرْشَاةُ الحِلاقَةِ: فرچه‌ی ریش تراشی.
فِرْشَاةُ الدِّهانِ: فرچه‌ی رنگ.
فِرْشَاةُ الصِّبَاغَةِ: فرچه‌ی رنگ / قلم مو.

فِرْشَاةُ المَلابِسِ: بُرس لباس.
فِرْشَاةُ الشَّعْرِ: برس مو.
فُرَصُ العَمَلِ: فرصت‌های شغلی.
الفُرَصُ المُواتِيَةُ: فرصت‌های مناسب.
الفُرَصُ والمَخاطِرُ: فرصت‌ها و تهدیدها.
فُرصَةُ التَّفَرُّغِ: فرصت مطالعاتی.
فُرصَةٌ ثَمِينَةٌ: فرصت گرانبها / فرصت ارزشمند.
فُرصَةٌ ذَهَبِيَّةٌ: فرصت طلایی.
فُرصَةٌ سَانِحَةٌ: فرصت به دست آمده.
فُرصَةٌ طَيِّبَةٌ: خوشوقتم (در ابتدای دیدار گفته می‌شود).
فُرصَةٌ لا تُعَوَّضُ: فرصت جبران ناپذیر.
فُرصَةٌ مُتاحَةٌ: فرصت فراهم شده / فرصت داده شده.
فُرصَةٌ سَعِيدَةٌ: خوشوقتم (در پایان دیدار گفته می‌شود).
فَرَضَ الحَرْبَ: جنگ را تحمیل کرد.
فَرْضُ الرَّأْيِ: تحمیل عقیده.
فَرْضُ السَّيْطَرَةِ: تحمیل سلطه.
فَرْضُ الشُّرُوطِ الظَّالِمَةِ: تحمیل شروط ظالمانه.
فَرْضُ الضَّرِيبَةِ: تحمیل مالیات.
فَرْضُ القُيُودِ: ایجاد محدودیت.
فَرْضُ النِّظَامِ والقَانُونِ: اجرای نظم و قانون.
فَرْضُ حَالَةِ الطَّوارِئِ: اعمال حالت فوق‌العاده / اجرای حالت حکومت نظامی.
فَرْضُ عَيْنٍ: فرض عین / فرضی که انجام آن بر هر مکلفي واجب می باشد/ واجب عینی.
فَرْضُ كِفَايَةٍ: فرض کفایه / فرضی که با انجام آن از سوی یک مکلف، انجام آن از عهده‌ی دیگر مکلفان ساقط می‌شود).
فَرْضُ وُجَهَاتِ النَّظَرِ: تحمیل دیدگاه‌ها.
الفَرْضِيَّةُ العِلْمِيَّةُ: فرضیه‌ی علمی.
الفَرْعُ الرَّئِيسِيُّ: شعبه‌ی اصلی / شعبه‌ی مرکزی.
فَرَّغَ الشَّحْنَةَ: بار را خالی کرد / محموله را تخلیه نمود.

الفِرَقُ الإسْلَامِيَّةُ: گروه‌های اسلامی.

فِرَقُ الإِغَاثَةِ: گروه‌های امداد / تیم‌های امداد.

فِرَقُ الإِنْقَاذِ: گروه‌های نجات / تیم‌های نجات.

فِرَقُ المَوْتِ: گروه‌های مرگ.

فَرْقٌ شَاسِعٌ: تفاوت بسیار.

فَرْقٌ كَبِيرٌ: تفاوت زیاد.

فِرْقَةُ الإسْعَافِ: گروه اورژانس / گروه امداد / تیم اورژانس.

فِرْقَةُ الإِطْفَاءِ: گروه آتش نشانی / تیم آتش نشانی.

فِرْقَةُ الإِنْشَادِ: گروه سرود / تیم سرود.

الفِرْقَةُ الطِّبِّيَّةُ: تیم پزشکی / گروه پزشکی / اکیپ پزشکی.

الفِرْقَةُ المَحْمُولَةُ جَوّاً: لشکر هوانیروز.

الفِرْقَةُ المَسْرَحِيَّةُ: گروه تئاتر.

الفِرْقَةُ المُوسِيقِيَّةُ: تیپ موسیقی / دسته‌ی موزیک.

الفِرْقَةُ المِيكَانِيكِيَّةُ: لشکر مکانیزه.

الفِرْقَةُ: لشکر / گروه / تیم / تیپ / اکیپ.

فَرْقَعَ بِأَصَابِعِهِ: بشکن زد.

فَرْمَلَ: ترمز کرد.

فَرْمَلَةُ الرِّجْلِ: ترمز پا.

فَرْمَلَةُ اليَدِ: ترمز دستی.

الفَرْمَلَةُ: ترمز.

الفُرْنُ الغَازِيُّ: تنور گازی / فر گازی.

الفُرْنُ الكَهْرُبَائِيُّ: فر برقی / اجاق برق.

فُرْنُ المَايْكُرُويفِ: مایکروفر.

فُرْنُ المَخْبَزِ: تنور نانوایی.

فَرُّوجٌ مَشْوِيٌّ: جوجه کباب.

فَرُّوجٌ مَقْلِيٌّ: جوجه‌ی سرخ شده.

الفُرُوسِيَّةُ: اسب سواری / دلاوری / سوارکاری.

فُرُوعٌ دِرَاسِيَّةٌ: رشته‌های تحصیلی.

فَرِيدٌ مِنْ نَوْعِهِ: منحصر به فرد در نوع خویش.

الفَرِيسَةُ: طعمه / شکار / قربانی.

فَرِيقُ [...] يَثْأَرُ مِنْ فَرِيقِ [...]: تیم [...] از تیم [...] انتقام گرفت.

فَرِيقُ الإِخْمَادِ: گروه آتش نشانی.

فَرِيقُ الإِطْفَاءِ: گروه آتش نشانی.

فَرِيقُ الإِنْقَاذِ: گروه نجات.

الفَرِيقُ الأَوَّلُ: ارتشبد (درجه‌ی نظامی).

فَرِيقُ البَحْثِ عَنِ الجُثَثِ: گروه تجسّس اجساد.

فَرِيقُ التَّصْوِيرِ: گروه فیلم برداری / تیم فیلم برداری / اکیپ فیلم‌برداری.

فَرِيقُ التَّمْثِيلِ: گروه نمایش.

فَرِيقُ الدِّعَايَةِ: گروه تبلیغاتی.

فَرِيقُ المُصَارَعَةِ الحُرَّةِ: تیم کُشتی آزاد.

الفَرِيقُ المُضَحِّي: گروه فدا کار.

فَرِيقُ المُعَارَضَةِ: گروه مخالف / گروه اپوزسیون.

فَرِيقُ المُفَتِّشِينَ: تیم بازرسان / گروه بازرسان.

الفَرِيقُ المُنْتَخَبُ الإِيرَانِيُّ لِكُرَةِ الطَّائِرَةِ: تیم ملی والیبال ایران.

الفَرِيقُ المُنْتَخَبُ الإِيرَانِيُّ لِكُرَةِ القَدَمِ: تیم ملی فوتبال ایران.

فَرِيقُ المُوالاةِ: گروه وفادار / گروه حامی / تیم پشتیبان.

فَرِيقٌ مُضِيفٌ: تیم میزبان (ورزش).

فَرِيقُ مُكَافَحَةِ المُتَفَجِّرَاتِ: گروه خنثی کننده‌ی مواد منفجره.

الفَرِيقُ: تیم / سپهبد / گروه.

الفَزَّاعَةُ: آدمک / مترسک.

فَسَادٌ اِجْتِمَاعِيٌّ: فساد اجتماعی.

فَسَادٌ أَخْلاقِيٌّ: فساد اخلاقی.

فَسَادٌ إِدَارِيٌّ: فساد اداری.

فُسْتَانُ: پیراهن زنانه / دامن.

الفُسْتَقُ البَعِيدُ: پسته‌ی شامی.

الفُسْتَقُ المَفْتُوحُ: پسته‌ی خندان.

الفَسَقِيَّةُ: فوّاره‌ی آب.

الفَسِيلَةُ: نهال.

فَشَلُ الاِسْتِيرَاتِيجِيَّةِ أَمرِيكَا: شکست استراتژی آمریکا.

الفَشَلُ الذَّرِيعُ: شکست مفتضحانه.

الفَشَلُ المُعْتَادُ: شکست همیشگی.

فَشَلُ الهُجُومِ المُضَادِّ: شکست پاتک.

الفَشَلُ أَوَّلُ خُطْوَةٍ مِنْ خُطُواتِ النَّجَاحِ: شکست اولین گام پیروزی است.

فَصُّ الخَاتَمِ: نگین انگشتر.
الفَصَائِلُ الفِلِسْطِينِيَّةُ: گروه‌های فلسطینی.
الفَصَائِلُ المُتَنَاحِرَةُ: گروه‌های درگیر.
الفَصَائِلُ المُجَاهِدَةُ: گروه‌های جهادی.
فَصَائِلُ المُقَاوَمَةِ الفِلِسْطِينِيَّةِ: گروه‌های مقاومت فلسطینی.
فَصْدُ الأَنْفِ: خون دماغ.
فَصْلُ الحَصَادِ: فصل برداشت / موسم درو.
فَصْلُ الخِطَابِ: سخنی که هیچ امّا و اگری را بر جای نمی‌گذارد / تصمیم نهایی / سخن نهایی.
الفَصْلُ الدِّراسِيُّ: ترم تحصیلی / نیم سال تحصیلی.
فَصْلُ الدِّينِ عَنِ الدَّوْلَةِ: جدایی دین از سیاست.
الفَصْلُ الصَّيْفِيُّ: ترم تابستانی.
فَصَلَ الوَلَدَ عَنِ الرَّضَاعِ: بچه را از شیر گرفت.
الفَصْلُ عَنِ الخِدْمَةِ: انفصال از خدمت.
الفَصِيلُ: دسته / گروه / بچه شتر.
فَصِيلَةُ الدَّمِ: گروه خون.
الفَصِيلَةُ: جنس / دسته / گروه.
فَضَّ الاجْتِمَاعِ أو الجَلْسَةِ: جلسه را به هم زد.
فَضَّ البَرْلَمَانِ: پارلمان را منحل نمود.
فَضَّ البَكَارَةَ: پرده‌ی بکارت را برداشت.
فَضُّ المُشْكِلَةِ: رفع مشکل.
فَضُّ النِّزاعِ: رفع نزاع / حل و فصل مشکل.
فَضَائِحُ بِرْلُسْكُونِي: رسوایی‌های اخلاقی برلسکونی (نخست وزیر سابق ایتالیا).
فَضَائِيَّةُ القِصَّةِ: حال و هوای داستان.
الفَضَائِيَّةُ، ج: فَضَائِيَّاتٌ: ماهواره.
فَضَحَهَ: آبرویش را بُرد / رسوایش کرد.
الفَضْفَاضُ: گشاد.
فَضَّلَ عَدَمَ الكَشْفِ عَنْ هُوِيَّتِهِ: ترجیح داد که هویتش فاش نشود.

فَضَّلَ عَدَمَ ذِكْرِ اِسْمِهِ: ترجیح داد که نامش فاش نشود.

فَضْلاً عَنْ ذَلِكَ: اضافه بر این / جدای از این / از این گذشته.

فَضْلاً عَنْ[...]: چه رسد به[...] / گذشته از[...] / افزون بر[...] / علاوه بر [...].

فَضَلاتُ الحَدِيدِ: خرده آهن / بُرادهی آهن.

فَضَلاتٌ مُشِعَّةٌ: زبالههای رادیو اکتیوی.

الفَضِيحَةُ: رسوایی / آبروریزی.

الفِضِّيُّ: نقرهای.

الفَطائِرِيُّ: کلوچه پز.

فُطْرٌ سَامٌّ: قارچ سمی.

فُطْرٌ مَأْكُولٌ: قارچ خوراکی.

الفُطُورُ: صبحانه.

الفَطِيرَةُ: شیرینیتر / کیک.

الفَطِيمُ: کودکِ از شیر گرفته شده.

فِعْلٌ مِن جَانِبٍ وَاحِدٍ: عملکرد یک جانبه.

فِعْلٌ ورَدُّ الفِعْلِ: عمل و عکس العمل.

فُقاعةُ المَاءِ، ج: **فَقَاقِيعُ**: حباب آب.

الفُقَّاعَةُ: بادکنک.

فَقَدَ أَعْصَابَهُ : از کوره در رفت / اعصابش خورد شد / کنترل خود را از دست داد.

فَقَدَ الثِّقَةَ: بی اعتماد شد / اعتمادش را از دست داد.

فَقْدُ الذَّاكِرَةِ: از دست دادن حافظه / آلزایمر.

فَقَدَ الذَّاكِرَةَ: حافظه را از دست داد / آلزایمر گرفت.

فَقْدُ الشَّرْعِيَّةِ: از دست دادن مشروعیت.

فَقَدَ الشَّرْعِيَّةَ: مشروعیت را از دست داد.

فِقْدَانُ الثِّقَةِ: بیاعتمادی / از دست دادن اعتماد / از بین رفتن اعتماد.

فِقْدَانُ الذَّاكِرَةِ: از دست دادن حافظه / آلزایمر.

فِقْدَانُ السَّمْعِ: از دست دادن حسّ شنوایی.

فِقْدَانُ الشَّعْبِيَّةِ: از دست دادن محبوبیت / فقدان مقبولیت.

فِقْدَانُ الشَّهِيَّةِ: از دست دادن اشتها / بی اشتهایی.

فِقْدَانُ الفُرَصِ: از دست دادن فرصت‌ها.

فِقْدَانُ حَاسَّةِ الشَّمِّ: فقدان حس بویایی.

فَقَدَتْ رَونَقَهَا: رونق خود را از دست داد.

الفَقْرُ الثَّقَافِيُّ: فقر فرهنگی.

فَقْرُ الحَدِيدِ: کمبود آهن.

فَقْرُ الدَّمِ الوِرَاثِيُّ: کمبود خون به صورت ارثی.

فَقْرُ الدَّمِ: کمبود خون / کم خونی.

الفَقْرُ الرُّوحِيُّ: فقر معنوی.

الفَقْرُ المَالِيُّ: فقر مالی.

الفَقْرَةُ: پاراگراف.

الفَقَرِيَّاتُ: مهره داران.

فَقْسُ البَيْضِ: تبدیل شدن تخم به جوجه.

فُقْمَةٌ: شیر دریایی / فُک.

فَكٌّ أَسْفَلُ: فک پایین.

فَكٌّ أَعْلَى: فک بالا.

الفُكَّةُ: خرده پول / پول خرد.

الفِكْرُ الجَبَّارُ: اندیشه‌ی خلّاق.

فِكْرٌ مُسْتَنِيرٌ: اندیشه‌ی تابناک / فکر روشن.

فِكْرَةٌ بَدِيلَةٌ: اندیشه‌ی جایگزین.

فِكْرَةٌ جَمِيلَةٌ: ایده‌ی خوب/ طرح زیبا.

فِكْرَةٌ مُسْتَحْوِذَةٌ: اندیشه‌ی وسواسی.

فِكْرَةٌ مُهَيْمِنَةٌ: تفکر غالب / اندیشه‌ی مرسوم.

فَكِهُ المَحْضَرِ: خوش مجلس / خوش مشرب / بسیار شوخ.

فَكَّ الأُصُولَ: ممنوعیتِ برداشت از حساب را لغو نمود.

الفُكَاهَةُ: جُک / خوش مشربی / خوش مجلسی.

فَلاشٌ لِلتَّخْزِينِ: مموری / usb / فلش.

الفَلاشَةُ: مموری / usb / فلش.

فَلْتَةُ القَلَمِ: لغزش قلم.

فَلْتَةُ اللِّسَانِ: لغزش زبان.

فَلْذَةُ الكَبِدِ: پاره‌ی جگر / جگر گوشه.

فِلسْطِينُ المُحْتَلَّةِ: فلسطین اشغالی.

فُلْفُلٌ أَحْمَرُ: فلفل قرمز.

فُلْفُلٌ أَسْوَدُ: فلفل سیاه.

فُلْفُلٌ اِفْرَنْجِيٌّ: فلفل شیرین.

فُلْفُلٌ حَارٌّ: فلفل تند.

فُلْفُلٌ حِرِّيفٌ: فلفل تند.

فُلْفُلٌ حُلْوٌ: فلفل شیرین.

الفَلَكِيُّ: ستاره شناس / اختر شناس.

الفَلْكَنَةُ: به فلک کشیدن/ شکنجه دادن.

فِلْمٌ أَسْوَدُ أَبْيَضُ: فیلم سیاه و سفید.

فِلْمُ الحَرْبِ: فیلم جنگی.

فِلْمٌ رِوَائِيٌّ: فیلم داستانی.

فِلْمٌ طَوِيلٌ: فیلم بلند.

فِلْمٌ قَصِيرٌ: فیلم کوتاه.

فِلْمٌ مُصَغَّرٌ: میکروفیلم.

فِلْمٌ مُلَوَّنٌ: فیلم رنگی.

فِلْمٌ وَثَائِقِيٌّ: فیلم مستند.

فَلَمْ يَزَلْ يُكَلِّمُهُ: پیوسته با او حرف می زد.

الفَلْوَةُ: صحرا / بیابان.

فُلُوسُ السَّمَكِ: پولک‌های ماهی.

فَلْيَحْيَى: زنده باد! / درود.

فَلْيَعِشْ: زنده باد! / درود.

فَلِّينَةُ الزُّجَاجَةِ: چوب پنبه‌ی سر بطری.

فَمُ النَّهْرِ: دهانه‌ی رودخانه.

فَنُّ التَّرْجُمَةِ: فن ترجمه/ هنر ترجمه.

فَنُّ الخَطِّ الإِيرَانِيِّ المُعَاصِرِ: هنر خوشنویسی معاصر ایران.

فَنُّ الخَطَابَةِ: فن سخنوری / هنر سخنوری.

فَنُّ الزَّخْرَفَةِ: هنر زخرفه کاری.

فَنُّ الطِّبَاخَةِ: هنر آشپزی.

فَنُّ النَّحْتِ: هنر مجسّمه سازی.

الفَنُّ: تکتیک / تکنیک / هنر

الفَنَّانُ: هنرمند.

فُنْدُقُ الدَّرَجَةِ الأُولَى: هتل درجه یک.

فُنْدُقُ الدَّرَجَةِ الثَّالِثَةِ: هتل درجه سه.

فُنْدُقُ الدَّرَجَةِ الثَّانِيَةِ: هتل درجه دو.

فُنْدُقٌ خَمْسَةِ أَنْجُمٍ: هتل پنج ستاره.

فَنْزُوِيلَّا: ونزوئلا (کشوری است در شمال آمریکای جنوبی).

فِنْلَنْدا: فنلاند (کشوری است در منطقه‌ی اسکاندیناوی در شمال اروپا).

الفُنُونُ الاِسْتِعْرَاضِيَّةُ: هنرهای نمایشی.

الفُنُونُ التَّشْكِيلِيَّةُ: هنرهای تجسمی.

الفُنُونُ الجَمِيلَةُ: هنرهای زیبا.

الفُنُونُ المَسرحِيَّةُ: هنرهای نمایشی.

الفَواتِيرُ المُصْطَنَعَةُ: فاکتورهای جعلی.

الفَوارِقُ الضَّئِيلَةُ: تفاوت‌های اندک / اختلافات کوچک.

الفُواقُ: سکسکه.

فَوائِدُ شَتَّى: فواید فراوان.

فَوَّتَ عَلَيْهِ الفُرْصَةَ: فرصت را از او گرفت.

فَوْجُ التَّدَخُّلِ السَّرِيعِ: نیروی واکنش سریع.

الفَوْجُ: گردان / هنگ / گردان پیاده / نیرو.

فَوْجاً فَوْجاً: فوج فوج / دسته دسته / گروه گروه.

فُوجِئْتُ بِالْأَمْرِ: غافلگیر شدم/ یکّه خوردم.

فَوْرَ إِطِّلاعِهَا عَلَى الحَادِثِ: به محض اطلاع وی از وقوع این حادثه.

فَوْرَ أن[...]: به محض این که[...] / به مجرد این که[...].

فَوْرَ اِنْتِهَاءِ كَلِمَتِهِ: به محض تمام شدن سخنانش.

فَوْرَ وُصُولِهِ: به محض رسیدنش.

فَوْرَةُ الغَضَبِ: فوران خشم / خروش خشم.

الفَوْزُ الكَبِيرُ: موفقیت بزرگ / پیروزی بزرگ.

الفَوْزُ بالنُّقَطِ: کسب امتیاز/ پُوَن آوردن.

الفَوْزُ: پیروز شدن / موفق شدن.

الفَوْضَوِيَّةُ: آشوب / آشفتگی اوضاع / آنارشیزم / هرج و مرج / نا آرامی.

الفَوْضَوِيُّ: اخلالگر / آشوبگر / آشوب طلب / خرابکار.

فَوْضَى نَفْسِيَّةٌ: آشفتگی روانی / بحران روحی

الفَوْضَى: بَلبشو / هرج و مرج/ آشفتگی/ آشوب.

فَوْضَى الشَّوَارِعِ: آشوب خیابانی / ناآرامی خیابانی.

فَوْقَ البَنَفْسَجِيِّ: ماورای بنفش.

فَوْقَ السَّطْحِ: پشت بام / بالای بام.

فَوْقَ السَّمَاءِ: بر فراز آسمان / بر بالای آسمان.

فَوْقَ الصَّوْتِ: ما فوق صوت.

فَوْقَ العَادَةِ: فوق‌العاده.

فَوِّلِ السَّيَّارَةَ مِنَ البِنْزِينِ: ماشین را از بنزین پُر کن.

فُولٌ سُودانِيٌّ: بادام زمینی.

الفُولُ: باقلا.

فُوهَةُ البُرْكَانِ: دهانه‌ی آتشفشان.

فُوهَةُ البُنْدُقِيَّةِ: لوله‌ی تفنگ.

فُوهةُ المِدْفَعِ: دهانه‌ی توپ.

الفَهْدُ: یوزپلنگ.

فِي اِتِّجَاهٍ مُعَاكِسٍ لِحَرَكَةِ عَقَارِبِ السَّاعَةِ: در جهت مخالف عقربه‌های ساعت.

فِي أَثَرِ [...]: در اثر [...] / بر اثر [...].

فِي أَثْنَاءِ الزِّيَارَةِ: در اثنای دیدار.

فِي أَثْنَاءِ الطَّرِيقِ: در بین راه / در طول راه.

فِي أَجْواءٍ وُدِّيَّةٍ: در فضایی دوستانه / در جوّی صمیمی.

فِي اِسْتِطَاعَتِهِ أنْ[...]: توانایی آن را دارد که[...].

فِي أسْرَعِ وَقْتٍ مُمْكِنٍ: در زودترین وقت ممکن.

فِي أَسْوَأ الأَحْوالِ: در بدترین شرایط.

فِي إِطَارِ الاِتِّفَاقِيَّاتِ المَوْجُودَةِ: در چارچوب توافق نامه‌های موجود.

فِي أغْلَبِ الأَحْيَانِ: در بیشتر اوقات / در اکثر اوقات.

فِي أفْضَلِ الأَحْوَالِ: در بهترین حالت‌ها.

فِي أقْرَبِ وَقْتٍ مُمْكِنٍ: در نزدیک‌ترین زمان ممکن.

فِي أَقَلَّ مِنْ لَمْحِ البَصَرِ: در کمتر از یک چشم به هم زدن.

فِي أكْثَرِ الأَحْيَانِ: در بیشتر اوقات.

فِي البِدَايَةِ: در آغاز / در ابتدا.

فِي الحَالِ: فوراً / فوری / بی‌درنگ.

فِي الخِتَامِ: در پایان/ در انتها.

فِي السَّرَّاءِ والضَّرَّاءِ: در خوشی و ناخوشی.

فِي السَّنَةِ المَاضِيَةِ: در سال گذشته.

فِي الشُّهُورِ المُقْبِلَةِ: در ماه‌های آینده.

فِي العَادَةِ: معمولاً / عادتاً/ طبق معمول.

فِي العَقْدَيْنِ الأَخِيرَيْنِ: در دو دهه‌ی اخیر.

فِي اللَّهِ: در راه خدا / برای رضای خدا.

فِي المَجَالاتِ كَافَّةً: در تمامی عرصه‌ها / در همه‌ی زمینه‌ها.

فِي النَّتِيجَةِ: در نتیجه.

فِي النِّهَايَةِ: در پایان / در آخر / سر انجام.

فِي الوَاقِعِ: در حقیقت / در واقع.

فِي الوَقْتِ الحَاضِرِ: در حال حاضر / اکنون / در وقت کنونی.

فِي الوَقْتِ الرَّاهِنِ: در وقت کنونی / در حال حاضر.

فِي الوَقْتِ نَفْسِهِ: در همان حال.

فِي الهَوَاءِ الطَّلْقِ: در هوای آزاد.

فِي أَمَانِ اللَّهِ وحِفْظِهِ: در پناه خدا / در امان خدا / خدا نگهدار

فِي أَوَّلِ الأَمْرِ: در آغاز کار / در ابتدا.

فِي أَوَّلِ مَرَّةٍ: در اولین بار.

فِي بَادِئِ الأَمْرِ: در آغاز کار / در ابتدا.

فِي بَيْضَةِ النَّهَارِ: در روز روشن.

فِي تَغْلِيفٍ جَدِيدٍ: در بسته بندی تازه.

فِي تِلْكَ الآوِنَةِ: در آن زمان / در آن دوران.

فِي تَمَامِ السَّاعَةِ الخَامِسَةِ: رأس ساعت پنج.

فِي جُنْحِ اللَّيْلِ: در تاریکی شب.

فِي حالِ [...]: در صورتِ[...].

فِي حَضْرَتِهِ: در حضور او / در محضر او.

فِي حَلِّهِ وتِرْحَالِهِ: در سفر و حَضَرَش / همه جا.

فِي خِدْمَتِك: در خدمتم.

فِي خُطْوَةٍ لَمْ يَسْبَقْ لَهَا مَثِيلٌ: در اقدامی بی‌سابقه / در اقدامی بی‌نظیر.

فِي رَأْيِي: به نظر من / به اعتقاد من / به باور من.

فِي رِعَايَةِ اللّٰهِ: خدا نگهدار / در پناه خدا.

فِي سَالِفِ الأَيَّامِ: در ایام گذشته / در روزگاران گذشته.

فِي صَوْتٍ وَاحِدٍ: یکصدا / متحد.

فِي ضَوْءِ [...]: در پرتو[...]

فِي ضَوْءِ القُرْآنِ: در پرتو قرآن.

فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ: در یک چشم به هم زدن.

فِي طَلِيعَتِهِمْ: در رأس آنان.

فِي ظِلالِ القُرْآنِ: در سایه سار قرآن.

فِي عُقْرِ دَارِهِ: در کنج و وسط خانه‌اش.

فِي عَهْدِ الاِحْتِلالِ: در دوران اشغال.

فِي غُضُونِ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ: در مدّت سه روز.

فِي غَمْضَةِ عَيْنٍ: در یک چشم به هم زدن.

فِي كُلِّ أَنْحَاءِ العَالَمِ: در همه جای دنیا.

فِي كُلِّ أَنْحَاءِ المَعْمُورَةِ: در تمام نقاط جهان.

فِي لَمْحٍ بِالبَصَرِ: در یک چشم به هم زدن.

فِي مَا يَتَعَلَّقُ بِـ[...]: در ارتباط با[...] / درباره‌ی[...].

فِي مُتَنَاوَلِ اليَدِ: در دسترس.

فِي مَجَالِ النَّسِيجِ: در زمینه‌ی نساجی.

فِي مُسْتَهَلِّ اللِّقَاءِ: در ابتدای دیدار.

فِي مِقْيَاسِ رِيخْتِرْ: در مقیاس ریشتر.
فِي نَفْسِ الوَقْتِ: در همان وقت.
فِي وَضْحِ النَّهَارِ: در روز روشن.
فِي وَقْتٍ مُبَكِّرٍ: به زودی / زود هنگام.
فِي هَامِشِ المُلْتَقَى: در حاشیه‌ی نشست.
فِي هَذَا الخُصُوصِ: در این زمینه/ در این رابطه.
فِي هَذَا الشَّأْنِ: در این باره / در این خصوص / در این رابطه.
فِي هَذَا الصَّدَدِ: در این رابطه / در این راستا.
فِي هَذَا الصَّعِيدِ: در این زمینه / در این سطح.
فِي هَذَا المَجَالِ: در این زمینه / در این رابطه.
فِي يَوْمٍ مِنَ الأَيَّامِ: روزی از روزها.
الفَيَّالُ: فیلبان.
فِئَةُ الدَّمِ: گروه خونی.
فِئَةُ الذُّبَابَةِ: گروه مگس وزن(بوکس و...) / رسته‌ی مگس وزن(بوکس).
فِئَةٌ عُمْرِيَّةٌ: گروه سِنّی.
فِئَةٌ مُؤَيِّدَةٌ لِلْحُكُومَةِ: گروه حامی دولت.
الفِئَةُ: گروه / باند / دسته / رسته.
الفِيتَامِينُ: ویتامین.
الفِيَتْنَامُ: ویتنام (کشوری است در جنوب شرق آسیا).
فِيدْيُو كَاسِيتْ: نوار ویدئو.
فَيْرُوزَجُ: فیروزه.
فَيْرُوسُ الإِيْدِزِ: ویروس ایدز.
الفَيْرُوس: ویروس.
فِيزَا: ویزا.
فِيزْيَاءُ نَظَرِيَّةٌ: فیزیک نظری.
فِيزْيَاءُ نَوَوِيَّةٌ: فیزیک هسته‌ای.
الفِيزْيَائِيُّ: فیزیکدان.
فَيْزِيُولُوجِيَّةٌ: فیزیولوژیک.
فِيشُ التَّيَّارِ الكَهْرَبَائِيِّ: دوشاخه‌ی برق.
الفَيَضَانُ: سیلاب
الفَيَضَانَاتُ العَارِمَةُ: سیل‌های ویرانگر.

الفَيَضَانَاتُ المُدَمِّرَةُ: سیل‌های مخرّب.

الفَيْلَقُ: سپاه / لشکر (ارتش)

فِيلُولُوجِيَا: فقه اللغه / زبان شناسی.

فِيمَا يَخُصُّ: در خصوص [...]/ در رابطه با[...]

فِينِيسْيَا: ونیز (شهری است در ایتالیا که بر روی آب ساخته شده است).

فِيهِ لَمْحَةٌ مِنْ أَبِيهِ: به پدرش می‌ماند/ شبیه پدرش است.

فِيَنَّا: وین (پایتخت کشور اتریش).

ق

قَابَ قَوْسَيْنِ أَو أَدْنَى: در يک قدمی.
قَابِسُ الكَهْرُبَاءِ: دوشاخه‌ی برق.
قَابِضُ الأَرْوَاحِ: عزرائیل.
قَابِلٌ للإِبْطَالِ: قابل فسخ.
قَابِلٌ للإِيضَاحِ: قابل توضیح.
قَابِلٌ لِلْبَيْعِ: قابل فروش.
قَابِلٌ للتَّجْدِيدِ: تجدید پذیر.
قَابِلٌ لِلتَّجْزِأَةِ: بخش پذیر.
قَابِلٌ لِلتَّنْفِيذِ: قابل اجرا.
قَابِلٌ لِلْعِلَاجِ: علاج پذیر / قابل درمان / درمان‌پذیر.
قَابِلٌ لِلْقِسْمَةِ: بخش‌پذیر / قابل تقسیم.
قَابِلٌ لِلْكَسْرِ: شکستنی / تُرد.
القَابِلِيَّاتُ: استعدادها / توانمندی‌ها.
قَاتَلَهُ اللّٰهُ: خدا او را بکشد.
قَاتِمُ اللَّوْنِ: تیره رنگ.
القَادَةُ الشُّهَدَاءُ: سرداران شهید.
قَادَةُ الشُّيُوعِيَّةِ: رهبران کمونیزم.
قَادَةُ العَرَبِ: رهبران عرب.
قَادَةُ الكُتَلِ: رهبران فراکسیون‌ها.
قَادَةُ جَيْشِ الاِحْتِلَالِ: فرماندهان ارتش اشغالگر.
قَادَةُ مَنْطَقَةِ يُورُو: رهبران منطقه‌ی یورو / رهبران کشورهایی که از پول واحد یورو استفاده می‌کنند.
القَادَةُ: سرداران / رهبران.
قَاذِفَةُ الصَّوارِيخِ: هواپیمای موشک انداز.
قَاذِفَةُ الطُّورْبِيدِ البَحْرِيَّةِ: اژدرافکن.
قَاذِفَةُ القَنَابِلِ: هواپیمای بمب افکن.

قَاذِفَةُ اللَّهَبِ: آتش افکن.
قَاذِفَةٌ مُضَادَّةٌ لِلصَّوارِيخِ: موشک ضد تانک / آرپی‌جی.
قَارِبُ الإِنْقَاذِ: قایق نجات.
قَارِبُ السِّبَاقِ: قایق مسابقه.
قَارِبُ النَّجَاةِ: قایق نجات.
قَارِبٌ شِرَاعِيٌّ: قایق بادبانی.
قَارِبٌ مُسَلَّحٌ: قایق توپدار.
قَارِبٌ نَارِيٌّ: قایق موتوری.
القَارَةُ السَّمْرَاءُ: قاره‌ی سیاه / قاره‌ی آفریقا.
القَارَةُ السَّوْدَاءُ: قاره‌ی سیاه / قاره‌ی آفریقا.
القَارَةُ العَجُوزَةُ: قاره‌ی پیر / قاره‌ی اروپا.
قَارِعَةُ الطَّرِيقِ: پیاده‌رو.
قَارُورَةُ الغَازِ: کپسول گاز.
القَارُورَةُ: شیشه‌ی آزمایشگاه / لوله‌ی آزمایشگاه / ظرف شیشه‌ای.
قَارِئُ الكَفِّ: فالگیر / کف بین.
قَارِئَةُ الأَقْرَاصِ: خواننده‌ی لوح فشرده، دیویدی ریدر / رم ریدر / Cd ریدر (کامپیوتر).
قَاسِمٌ مُشْتَرَكٌ: وجه مشترک / نقطه‌ی تشابه.
قَاسِي القَلْبِ: بی‌رحم / سنگدل.
القَاصُّ المُتَمَيِّزُ: داستان سُرای برجسته.
القَاصِرُ: خُرد سال/ کم سن و سال.
القَاصِي والدَّانِي: دور و نزدیک.
قَاضِي الاِسْتِئْنَافِ: قاضی تجدید نظر.
قَاضِي الأُمُورِ المُسْتَعْجِلَةِ: قاضی ویژه / بازپرس ویژه.
قَاضِي التَّحْقِيقِ: بازپرس / قاضی تحقیق.
قَاضِي الجِنَايَاتِ: قاضی جنایی / بازپرس جنایی.
قَاضِي الصُّلْحِ: قاضی صلح.
قَاضِي العَسْكَرِ: قاضی نظامی.
قَاطِبَةً: همگی / عموماً/ کلاً.
قَاطِرَةٌ مُعَلَّقَةٌ: تله کابین.
القَاطِرَةُ: لکوموتیو.
قَاطَعَ الاِنْتِخَابَاتِ: انتخابات را تحریم نمود.
قَاطِعُ التَّذَاكِرِ: بلیط فروش.

قَاطِعُ الطَّرِيقِ: دزد / راهزن.
قَاطَعَ اللِّقَاءَ: نشست را تحریم نمود.
قَاطَعَ المُفَاوَضَاتِ: گفتگوها را تحریم کرد.
قَاطَعَهُ: سخن او را قطع نمود / حرفش را بُرید.
قَاطِفُ الزُّهُورِ: گلچین.
قَاطِنُ المَدِينَةِ: شهرنشین / ساکن شهر / شهری.
قَاعُ النَّهْرِ: بستر رودخانه.
قَاعَةُ الاِحْتِفَالَاتِ: سالن مراسم.
قَاعَةُ الاِسْتِمَاعِ: آمفی تئاتر.
قَاعَةُ البَلَدِيَّةِ: سالن شهرداری
قَاعَةُ التَّشْرِيفَاتِ: سالن تشریفات.
القَاعَةُ الرِّيَاضِيَّةُ: سالن ورزشی.
قَاعَةُ المَحْكَمَةِ: سالن دادگاه.
قَاعَةُ المَسْرَحِ: سالن تئاتر.
قَاعَةُ المُطَالَعَةِ: سالن مطالعه.
القَاعَةُ المُغَطَّاةُ: سالن سرپوشیده.
قَاعَةُ المُوسِيقِي: سالن موسیقی.
قَاعَةُ المُؤْتَمَرِ: سالن کنفرانس.
قَاعَةٌ مَسْقُوفَةٌ: سالن سرپوشیده.
القَاعَةُ: تالار / سالن.
قَاعِداً: نشسته / به حالت نشسته.
قَاعِدَةُ إِطْلَاقِ الصَّوَارِيخِ: سکوی پرتاب موشک / پایگاه پرتاب موشک.
قَاعِدَةٌ اِقْتِصَادِيَّةٌ: پایگاه اقتصادی.
القَاعِدَةُ البَحْرِيَّةُ: پایگاه دریایی.
قَاعِدَةُ البَيَانَاتِ: پایگاه داده‌ها.
القَاعِدَةُ الجَوِّيَّةُ: پایگاه هوایی.
القَاعِدَةُ الذَّهَبِيَّةُ: قاعده‌ی طلایی.
القَاعِدَةُ الشَّعْبِيَّةُ: پایگاه مردمی.
القَاعِدَةُ الصَّارُوخِيَّةُ: پایگاه موشکی.
القَاعِدَةُ العَسْكَرِيَّةُ: پایگاه نظامی.
قَاعِدَةٌ شَعْبِيَّةٌ وَاسِعَةٌ: پایگاه گسترده‌ی مردمی.
القَافِلَةُ: ستون / کاروان.
قَالَ مُتَوَعِّداً: با تهدید گفت.
قَامَ بِالدِّعَايَةِ: تبلیغات نمود.
قَامَ بِالدَّوْرِ: نقش ایفا کرد.
قَامَ بِالزِّيَارَةِ: دیدار کرد / بازدید نمود.
قَامَ بِالْعُدْوَانِ عَلَى[...]: تجاوز کرد به[...]

قَامَ بِالْمُنَاوَرَةِ: مانور انجام داد.
قَامَ بِوَاجِبَاتِهِ: مسئولیاتش را انجام داد / به وظایفش عمل نمود.
قَامَ كَالْأَسَدِ: همچون شیر برخاست / شیر آسا به‌پا خاست.
الْقَامَةُ الطَّوِيلَةُ: قامت بلند / بلندبالا.
قَامَتِ الدُّنْيَا وَلَمْ تَقْعُدْ: سروصدای زیادی به پاشد / مثل توپ صدا کرد.
قَامُوسُ الحَاسُوبِ: فرهنگ کامپیوتر.
قَانُونُ الأَحْوَالِ الشَّخْصِيَّةِ: قانون احولات شخصی.
قَانُونُ الحَرْبِ: قانون جنگ.
قَانُونُ السَّيْرِ: آیین‌نامه‌ی رانندگی.
القَانُونُ العَسْكَرِيُّ: قانون نظامی.
قَانُونُ العُقُوبَاتِ الإِسْلَامِيَّةِ: قانون مجازات‌های اسلامی.
قَانُونُ العَمَلِ: قانون کار.
قَانُونُ الغَابَةِ: قانون جنگل.
قَانُونُ المُرَافَعَاتِ: آیین دادرسی.
قَانُونُ المُرُورِ: آیین نامه‌ی رانندگی.
قَانُونٌ دَوْلِيٌّ: قانون بین‌المللی.
قَانُونٌ مَدَنِيٌّ: قانون مدنی.
قَانُونٌ وَضْعِيٌّ: قانون ساخته‌ی دست بشر.
قَائِدُ أَرْكَانِ الجَيْشِ: رئیس ستاد مشترك ارتش.
قَائِدُ الأُسْطُولِ: فرمانده‌ی ناو.
قَائِدُ الأُمَّةِ الإِسْلَامِيَّةِ: رهبر امت اسلامی.
قَائِدُ البَلَدِ: رهبر کشور / رهبر مملکت.
قَائِدُ البُولِيسِ: رئیس پلیس.
قَائِدُ الثَّوْرَةِ الإِسْلَامِيَّةِ: رهبر انقلاب اسلامی.
قَائِدُ الجَيْشِ: فرمانده‌ی ارتش.
قَائِدُ الحَرْبِ: فرمانده‌ی جنگ.
القَائِدُ الحُلُمُ: رهبر آرمانی / کاریزما.
القَائِدُ الرَّاحِلُ: رهبر فقید.
قَائِدُ السَّفِينَةِ: کاپیتان / ناخدا / فرمانده‌ی کشتی.
قَائِدُ السَّيَّارَةِ: راننده‌ی ماشین.
قَائِدُ الشُّرْطَةِ: رئیس پلیس.

قَائِدُ الطَّائِرَةِ: خلبان هواپیما.

القَائِـدُ العَـامُّ لِلْقُـوَّاتِ المُسَـلَّحَةِ: فرماندهی کل نیروهای مسلح.

القَائِدُ العَسْكَرِيُّ: فرماندهی نظامی.

قَائِدُ الفِرْقَةِ: فرماندهی لشکر.

قَائِدُ الفَرِيقِ: کاپیتان تیم.

قَائِدُ الفَوجِ: فرماندهی لشکر.

قَائِـدُ القُـوَّاتِ الجَوِّيَـةِ: فرمانـدهی نیروی هوایی.

قَائِـدُ القُـوَّاتِ الدَّوْلِيَّـةِ: فرمانـدهی نیروهای بین‌المللی.

قَائِدُ القُوَّاتِ المُسَـلَّحَةِ: فرمانـدهی نیروهای مسلح.

قَائِـدُ القُـوَّةِ البَرِّيَّـةِ لِلْجَـيْشِ: فرماندهی نیروی زمینی ارتش.

قَائِدُ الكَتِيبَةِ: فرماندهی گردان.

قَائِـدُ سَـرِيَةِ المِدْفَعِيَّـةِ: فرمانـدهی آتشبار / فرماندهی توپخانه.

قَائِـدُ سِـلَاحِ مُشَـاةِ البَحْرِيَّـةِ: فرماندهی تفنگداران دریایی.

قَائِمُ الخَيْمَةِ: تیرک خیمه.

قَائِمٌ بِالأَعْمَال الإِيرَانِـيِ فِـي [...]: کاردار ایران در [...].

القَائِمُ بِالْأَعْمَالِ: کاردار.

قَائِمٌ بِذَاتِهِ: بـر پـای خـود ایسـتاده / متکی به خویشتن.

قَائِمٌ مَقَامَ: فرماندار.

قَائِمٌ مَقَامِيَّةٌ: فرمانداری.

قَائِماً: ایستاده / به حالت ایستاده.

قَائِمَةُ أَسْعَارِ الطَّعَـامِ: لیسـت نـرخ غذا / منوی غذا.

قَائِمَةُ الأَسْمَاءِ: لیست اسامی.

قَائِمَةُ الأَسْئِلَةِ: پرسشنامه.

قَائِمَـةُ الـدُّوَلِ الرَّاعِيَـةِ لِلْإِرْهَـابِ: لیست کشورهای حامی تروریسم.

القَائِمَةُ السَّوْدَاءُ: لیست سیاه.

قَائِمَـةُ النَّـاجِحِينَ: لیـسـت قبـول شدگان / لیست پذیرفته شدگان.

قَائِمَةٌ اِنْتِخَابَاتِيَّةٌ: لیست انتخاباتی.

القَائِمَةُ: فهرست / منو / لیست.

قَـائِمِي المَرْمَـى: تیرهـای عمـودی دروازه.

القُبَاعُ: صدای خوک

قَبْـرُ الجُنْـدِيِّ المَجْهُـولِ: آرامگـاه سرباز گمنام.

قَبَرَ: دفن کرد / به خاک سپرد.

قُبْرُصُ: قبرس.
القَـبْضُ عَلَـى: دسـتگیر کـردن / بازداشت نمودن.
قُبِضَ عَلَيْهِ: دستگیر شد / بازداشت شد.
القَبْضُ عَلَى الإرْهَابِيِّينَ: دسـتگیری تروریست‌ها.
القَبْضَةُ الحَدِيدِيَّةُ: پنجـه‌ی آهنـین / مشت آهنین.
قَبْضَةُ السَّيْفِ: دسته‌ی شمشیر.
القَبِطَانُ: کاپیتان / ناخدا.
القُبَّعَـــاتُ الحُمُـــرُ: کـــلاه سرخ‌ها(نظامی).
القُبَّعَـــات الخُضُـــرُ: کـــلاه سبزها(نظامی).
القُبَّعَةُ: کلاه.
قَبْقَابُ الزَّحْلَقَةِ: کفش اسکی.
قَبْلَ البَارِحَةِ: پری شب.
قَبْلَ السَّنَةِ المَاضِيَةِ: پیرار سال.
قَبْلَ العَامِ المَاضِي: پیرار سال.
قَبْلَ فَوَاتِ الأَوَانِ: قبـل از ایـن کـه زمان از دست برود / قبل از این کـه فرصت از دست برود.
قَبْلَ قَلِيلٍ: کمی پیش.
قَبْلَ مَا أَنْسَى: قبل از اینکه فراموش کنم / تا فراموش نکرده‌ام.
قَبَّــلَ: بوســید / بوســه زد / مــاچ کرد.
القُبْلَةُ: بوسه / ماچ.
قُبُــورٌ جَمَاعِيَّــةٌ: گورهــای دســته جمعی / قبرهای دسته‌جمعی.
قَبِيحُ الصُّورَةِ: بد شکل / بد قیافه.
قَبِيحُ المَنْظَرِ: زشت رو / بـد قیافـه / بد ریخت/ بد شکل.
قُبَيْلَ مُغَادَرَتِهِ [...]: کمـی قبـل از ترکِ [...].
القَبِيلَةُ: قبیله / خاندان.
القِتَالُ بِالسِّلَاحِ الأَبْيَضِ: جنگِ تـن به تن.
قِتَالٌ عَنِيفٌ: جنگ سخت.
قِتَالٌ مُتَلاحِمٌ: جنگ تن به تن.
قَتْلُ الأَوْقَاتِ: اتلاف وقـت / وقـت کُشی.
قَتْلُ الخَطَإِ: قتل غیرعمد.
قَتْلُ المُتَعَمِّدِ: قتل عمد.
قَتْلُ النَّفْسِ: خودکشی / انتحار.

قَتْلٌ جَمَاعِيٌّ: کشتار دسته جمعی / نسل کشی / ژنوساید.

قَتْلٌ غَيْرُ الْمُتَعَمَّدِ: قتل غیر عمد.

قَدْ يُسِيئُ إِلَى سُمْعَتِي: شاید حُسن شهرت مرا خراب کند.

الْقَدَّاحَةُ: فندک.

قَدَحُ الشَّايْ: استکان.

قَدَحَ فِي عِرْضِهِ: آبرویش را بُرد.

الْقَدَحُ: پارچ آب / فنجان / پیاله / کاسه / ظرف.

قَدْرَ الإِمْكَانِ: در حد توان.

قَدْرَ الطَّاقَةِ: به اندازه‌ی توان.

قَدْرَ الْمُسْتَطَاعِ: به اندازه‌ی توان / در حد توان.

قُدِّرَ لِي: برایم مقدّر شد.

الْقِدْرُ: دیگ / قابلمه.

الْقُدُراتُ الذَّاتِيَّةُ: توانمندی‌های شخصی.

الْقُدُراتُ الْعِلْمِيَّةُ: توانمندی‌های علمی.

قُدُراتُ الْمُواطِنِينَ: توانمندی‌های شهروندان.

الْقُدُراتُ: توانمندی‌ها.

الْقُدْرَةُ الاِجْتِماعِيَّةُ: قدرت اجتماعی.

الْقُدْرَةُ الاِجْتِيَاحِيَّةُ: قدرت تجاوزگری.

الْقُدْرَةُ الاِحْتِلالِيَّةُ: قدرت اشغالگری.

الْقُدْرَةُ التَّنَافُسِيَّةُ: قدرت رقابت / توان رقابت.

الْقُدْرَةُ الْحِصَانِيَّةُ: اسب بخار.

الْقُدْرَةُ الرَّدْعِيَّةُ: قدرت بازدارندگی / توان بازدارندگی.

الْقُدْرَةُ الشِّرائِيَّةُ: قدرت خرید.

الْقُدْرَةُ الْعَسْكَرِيَّةُ: توان نظامی / قدرت نظامی.

الْقُدْرَةُ الْوَطَنِيَّةُ: قدرت ملی / اقتدار ملی.

الْقُدْرَةُ الْهَائِلَةُ: قدرت بیکران / انرژی بسیار فراوان.

الْقُدْرَةُ عَلَى الإِقْنَاعِ: قدرت اقناع نمودن دیگران.

قَدَّمَ إِسْتِقَالَتَهُ: استعفای خود را تقدیم نمود / استعفا داد.

قَدَّمَ أَفْكَارًا بَنَّاءَةً: طرح و اندیشه‌های سازنده‌ای را ارائه داد.

قَدَّمَ الإعْتِذَارَ: عذرخواهی کرد / معذرت‌خواهی کرد.

قَدَّمَ تَعَازِيَهُ إِلَى[...]: تسلیت گفت به[...].

قَدَّمَ خُطْوَةً إِلَى الأَمَامِ: گامی به جلو برداشت.

قَدِمَ رَاكِضاً: به دو آمد / دوید.

قَدَّمَ طَلَباً: درخواست کرد.

قَدَمٌ مُسَطَّحَةٌ: پای صاف.

قَدِمَ: آمد / وارد شد.

القِدَمُ: کهنگی / قِدمت.

القُدْوَةُ الحَسَنَةُ: الگوی زیبا / سرمشق نیکو.

القُدْوَةُ: سرمشق / راهبر / الگو / اسوه.

القَدُّومُ: کلنگ / تیشه.

القَذَّافُ: پرتاب کننده‌ی توپ(بیسبال).

قَذْفُ الكُرَةِ: پرتاب گوی.

قَذْفٌ بِالْقَنَابِلِ: بمباران.

قَذْفٌ سَرِيعٌ: انزال سریع / زودانزالی.

القَذْفُ: پرتاب / انزال.

قَذِيفَةٌ مُوَجَّهَةٌ: موشک هدایت شونده.

قَذِيفَةُ هَاوُن: گلوله‌ی خمپاره.

قَذِيفَةٌ يَدَوِيَّةٌ: نارنجک دستی.

القُرَّاءُ الكِرَامُ: خوانندگان گرامی.

القِرَاءَةُ السَّرِيعَةُ: تند خوانی.

قِرَاءَةُ الكَفِّ: کف‌بینی / طالع‌بینی.

قِرَابُ السَّيْفِ: غلاف شمشیر / نیام.

قَرَابَةُ الدَّمِ: رابطه‌ی خونی.

القُرَادُ: کنه.

القَرَّادُ: میمون باز / معرکه‌گیر.

القَرَارُ الصَّائِبُ: تصمیم درست.

قَرَارُ المَحْكَمَةِ: حکم دادگاه.

قَرَارٌ جَرِيءٌ: تصمیم شجاعانه.

قَرَارُ مَجْلِسِ الأَمْنِ: قطعنامه‌ی شورای امنیت.

قَرَارٌ مُرْتَجَلٌ: تصمیم شتابزده / تصمیم آنی.

قَرَارَاتُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: قطعنامه‌های سازمان ملل متحد.

القَرَارَاتُ: قطعنامه‌ها.

قَرَارَةُ البَحْرِ: کف دریا.

القَرَاصِنَةُ: دزدان دریایی.

القَراقُوزُ: خیمه شب بازی.
قُرَّةُ عَيْنٍ: چشم روشنی / نور چشم.
قُرَّتْ أَعْيُنُنَا: چشممان روشن.
قُرَّتْ عَيْناكَ: چشمت روشن.
قَرْحَةُ المَعِدَةِ: زخم معده.
القِرْدُ: میمون / بوزینه.
قَرَّرْتُ: تصمیم گرفتم.
قَرَّرُوا: تصمیم گرفتند.
القِرْشُ: کوسه ماهی.
القُرْصُ الصُّلْبُ: هارد کامپیوتر.
قُرْصُ الكَابِحِ: لنت ترمز.
القُرْصُ المَرِنُ: فلاپی.
القُرْصُ المُنَوِّمُ: قرص خواب‌آور.
قُرْصُ دِي فِي دِي: دی وی دی.
القَرْصَنَةُ البَحْرِيَّةُ: دزدی دریایی.
القَرْصَنَةُ الجَوِّيَّةُ: دزدی هوایی.
القَرْضُ الزِّراعِيُّ: وام کشاورزی.
قَرْضُ الزَّواجِ: وام ازدواج.
قَرَضَ الشِّعْرَ: شعر نوشت / شعر سرود.
قَرْضُ الطَّوارِئِ: وام ضروری.
قَرْضٌ بَعِيدُ المَدَى: وام بلندمدت.
قَرْضٌ زَهِيدُ الفَائِدَةِ: وام با بهره‌ی اندک.
قَرْضٌ طَوِيلُ الأَجَلِ: وام درازمدت.
قَرْضٌ قَصِيرُ المَدَى: وام کوتاه مدت.
قَرْضٌ مَصْرِفِيٌّ: وام بانکی.
قَرْضٌ مُقَسَّطٌ: وام قسطی.
قَرَضَ: جوید.
قُرْطٌ ذَهَبِيٌّ: گوشواره‌ی طلا.
القُرْطُ: گوشواره.
القِرْطَاسِيَّةُ: لوازم التحریر.
قُرِعَ طُبُولُ الحَرْبِ: کوس جنگ نواخته شد.
القَرَعُ: کچلی / کدو.
القِرْعُوسُ: شتر دو کوهانه.
قَرْقَرةُ البَطْنِ: سروصدای شکم.
القِرْمِيدُ: دودکش.
القَرْنُ الإِفْرِيقِيُّ: شاخ آفریقا / کشورهای شمال قاره‌ی آفریقا.
قَرْنُ الجَبَلِ: قلّه‌ی کوه / نوک کوه.
قَرْنُ الحَيَوانِ: شاخ حیوان.
قَرْنُ القَوْمِ: بزرگ قوم / کدخدای طایفه.
قُرَنَاءُ السُّوءِ: دوستان بد / یاران ناباب / نزدیکان نااهل.

القَرنابِيطُ: گل کلم.
القُرْنَةُ: کُنج / گوشه.
القُرْنفُلِيُّ: صورتی.
قُرُوحُ الأَنْفِ: جوش‌های بینی.
قُـرُوحُ الشَّـفَةِ: زخم‌هـای لـب / ترک‌های لب.
قُرُوضُ الأَعْمَالِ: وام مشاغل.
قُرُونٌ خَالِيَةٌ: قرون گذشته.
قُرُونٌ وُسْطَى: قرون وسطی.
القَـرَوِيُّ: دهـاتی / روسـتایی / اهـل روستا.
قَرِيباً: به زودی.
القَرْيَةُ التُّراثِيَّةُ: دهکده‌ی باستانی.
القَرْيَةُ الكَوْنِيَّةُ: دهکده‌ی جهانی.
قَرْيَةُ أُلَمْبِيك: دهکده‌ی المپیک.
قَرْيَةُ النَّمْلِ: لانه‌ی مورچه.
قَرْيَةٌ صَغِيرَةٌ: دهکـده‌ی کوچـک / روستای کوچک.
قَـرَى الضَّـيْفَ: از مهمـان پـذیرایی نمود.
قَسَـائِمُ شِـرَاءِ الكِتَـابِ: بـن خریـد کتاب.
قَسْراً: اجباری.
قِسْطُ تَأمِينٍ: قسط بیمه.
قِسْمُ الأَشِعَّةِ: بخش رادیولوژی.
قِسْمُ الإِنْعَاشِ: بخش سی سی یو.
قِسْمُ البَاطِنِيَّةِ: بخش داخلی.
قِسْمُ التَّدْرِيبِ: بخش آموزش.
القِسْمُ الدَّاخِلِيُّ: خوابگاه.
قِسْمُ الطَّوارِئِ: بخش اورژانس.
قِسْـمُ العِنَايَـةِ المُتَشَـدِّدَةِ: بخـش مراقبت‌های ویژه.
قِسْمُ المُحَاسَبَةِ: بخش حسابداری.
قِسْمُ المَحْفُوظَاتِ: بخش بایگانی.
قِسْـمُ المُصَـادَقَاتِ: قسـمت ارزشیابی.
قَسَمُ الوِلاءِ: سوگند وفاداری.
قِسْمُ الوِلَادَةِ: بخش زایمان.
قِسْمُ جَراحَةِ القَلْبِ: بخش جراحـی قلب.
قَسَمٌ طِبِّيٌّ: سوگند پزشکی.
قِسْمَةٌ وَ نَصِيبٌ: قسمت و نصیب.
القِسِّـيسُ: کشـیش / روحـانی مسیحی.
قِشْرَةُ الرَّأْسِ: شوره‌ی سر.
القِشْطَةُ: خامه / سر شیر.

قَصُّ الشَّعْرِ: کوتاه کردن مو.

القَصُّ: برش / قطع کردن / بریدن / کَت کردن (کامپیوتر)

قَصَّ: بُرید(با قیچی).

قَصَّ: قصه گفت / داستان تعریف کرد.

قُصَارَى الجُهْدِ: نهایت تلاش.

قُصَارَى الكَلَامِ [...]: خلاصه‌ی مطلب این‌که [...]/ کوتاه سخن این‌که [...].

قَصَّاصُ الصُّوفِ: پشم چین.

قُصَاصَةُ الحَدِيدِ: بُراده‌ی آهن.

قَصَّاصَةُ الشَّعْرِ: ماشین اصلاح.

قُصَاصَةُ الوَرَقِ: بُراده‌ی کاغذ.

قَصَبُ السُّكَّرِ: نیشکر.

قَصَبُ المَصِّ: نی نوشیدن آبمیوه.

القِصَّةُ الحَقِيقِيَّةُ: داستان واقعی / سرگذشت حقیقی.

القِصَّةُ الطَّوِيلَةُ: داستان بلند / رمان.

القِصَّةُ القَصِيرَةُ: داستان کوتاه/ داستانک.

قَصَّرَ العَرَبُ فِي الدِّفَاعِ عَنِ القَضِيَّةِ الفِلَسْطِينِيَّةِ: عرب‌ها در مسأله‌ی دفاع از فلسطین کوتاهی ورزیدند.

قِصَرُ النَّفَسِ: کم حوصلگی.

قَصْرٌ جَمْهُورِيٌّ: کاخ ریاست جمهوری.

قَصْرٌ رِئَاسِيٌّ: کاخ ریاست جمهوری.

قَصْرٌ شَامِخٌ: کاخ استوار.

قَصَّرَ فِي أَدَاءِ وَاجِبِهِ: در انجام دادن وظیفه‌اش کوتاهی کرد.

قَصْرٌ مَلِكِيٌّ: کاخ پادشاهی / کاخ شاهنشاهی.

قَصَّرَ: کوتاهی ورزید / تقصیر نمود.

القَصَصِيُّ: داستانی.

قَصْفٌ بِالْقَنَابِلِ: بمباران.

قَصْفٌ جَوِّيٌّ: بمباران هوایی.

قَصْفٌ مِدْفَعِيٌّ: توپ باران.

القَصْفُ: بمباران / توپ باران.

قَصْفٌ كِيمْيَاوِيٌّ: بمباران شیمیایی.

قَصَمَ ظَهْرَهُ: کمرش را شکست.

قُصُورُ الكُلْيَةِ: کم کاری کلیه / نارسایی کلیه.

قَصِيدَةُ النَّثْرِ: شعر سپید.

قَصِيرُ الأَجَلِ: کوتاه مدت.

قَصِيرُ الأَمَدِ: کوتاه مدت.

قَصِيرُ البَصَرِ: نزدیک بین.

قَصِيرُ العُمُرِ: دارای عمر اندک / کم عمر.

قَصِيرُ القَامَةِ: کوتاه قد.

قَصِيرُ القِوَامِ: کوتوله.

قَصِيرُ المَدَى: کوتاه مدت.

قَضَّ مَضْجَعَهُ: خواب را از چشمانش ربود / آشفته‌اش ساخت.

قَضَاءُ الدَّيْنِ: بازپرداخت بدهی / پرداخت بدهی.

قَضَاءُ الوَقْتِ: سپری کردن وقت.

القَضَاءُ عَلَى الأُمِّيَّةِ: ریشه‌کن کردن بی‌سوادی.

القَضَاءُ عَلَى البِطَالَةِ: ریشه‌کن کردن بیکاری.

القَضَاءُ عَلَى[...]: از بین بردنِ[...] / نابود کردنِ [...].

القَضَاءُ: شهرستان / از بین بردن / نابود کردن.

القَضَايَا الإِسْلَامِيَّةُ: آرمان‌های اسلامی/ قضایای اسلامی.

القَضَايَا الحَيَوِيَّةُ: قضایای حیاتی / مسایل حیاتی.

القَضَايَا العَالِقَةُ: قضایای حل نشده / مسایل حل نشده.

القَضَايَا المَصِيرِيَّةُ: مسایل سرنوشت‌ساز / قضایای سرنوشت‌ساز.

قَضَايَا ذَاتِ اِهْتِمَامٍ: قضایای مهم / مسایل مهم.

القَضَايَاى الإِقلِيمِيَّةُ والدَّوْلِيَّةُ: قضایای منطقه‌ای و بین‌المللی / مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی.

قُضْبَانُ السِّجْنِ: میله‌های زندان.

قُضْبَانٌ حَدِيدِيَّةٌ: میل گرد.

قَضْمُ الأَظَافِرِ: ناخن جویدن / جویدن ناخن.

قُضِيَ الأَمْرُ: کار انجام شد / قطعی گردید / جای بحث نمانده است.

قَضَى: ادا کرد / انجام داد / حکم نمود.

قَضِيبُ التَّحَكُّمِ: اهرم کنترل.

القَضِيبُ السَّاخِنُ: میله‌ی داغ.

قَضِيبُ حَدِيدٍ: شاخه‌ی آهن / تیر آهن.

قَضِيبٌ قُطْنِيٌّ: گوش پاک‌کن.

قَضِيبٌ مَعْدَنِيٌّ: میله‌ی آهنی.

القَضِيبُ: آلت تناسلی.

القَضِيَّةُ الفِلِسْطِينِيَّةُ: آرمان فلسطین / قضیه‌ی فلسطین.

قَضِيَّةُ تَبادُلِ الوَقُودِ: موضوع تبادل سوخت.

قَضِيَّةٌ مُلِحَّةٌ: قضیه‌ی حاد.

قَضى عَلَيْهِ فِي المَهْدِ: آن را در نطفه خفه کرد.

القِطُّ الوَحْشِيُّ: گربه‌ی وحشی.

قَطُّ: هرگز / هیچگاه / اصلاً / ابداً.

قِطَارٌ إِضَافِيٌّ: قطار فوق‌العاده.

قِطَارُ الأَنْفَاقِ: مترو.

قِطَارُ البِضَاعَةِ: قطار باری.

القِطَارُ الكَهْرُبَائِيُّ: قطار برقی.

قِطَارٌ سَرِيعٌ: قطار سریع السیر.

قِطَارٌ عَادِيٌّ: قطار معمولی.

قِطَارُ نَقْلِ الرُّكَّابِ: قطار مسافر بری.

قِطَاعُ الاِتِّصَالَاتِ: بخش ارتباطات.

القِطَاعُ الأَهْلِيُّ: بخش غیر دولتی.

قِطَاعُ البِتْرُوكِيمْيَاوِيَّاتِ: بخش پتروشیمی.

قِطَاعُ الثَّقَافَةِ: بخش فرهنگی.

القِطَاعُ الحُكُومِيُّ: بخش دولتی.

القِطَاعُ الخَاصُّ: بخش خصوصی.

القِطَاعُ الرِّيَاضِيُّ: بخش ورزشی.

القِطَاعُ الزِّرَاعِيُّ: بخش کشاورزی.

قِطَاعُ الصِّنَاعَاتِ التَّحْوِيلِيَّةِ: بخش صنایع تبدیلی.

القِطَاعُ الصِّنَاعِيُّ: بخش صنعتی.

قِطَاعُ الطَّاقَةِ: بخش نیرو / بخش انرژی.

قُطَّاعُ الطَّرِيقِ: دزدان / راهزنان.

القِطَاعُ العَامُّ: بخش عمومی.

القِطَاعُ النِّسَوِيُّ: بخش زنان.

القِطَاعُ النَّفْطِيُّ: بخش نفت.

قِطَاعُ النَّقْلِ: بخش حمل و نقل.

قِطَاعُ تَصْنِيعِ السَّيَّارَاتِ: بخش خودروسازی.

قِطَاعُ غَزَّةَ: باریکه‌ی غزّه / نوار غزّه.

القِطَاعُ: بخش / حوزه / نوار / باریکه.

القِطَاعَاتُ الصِّنَاعِيَّةُ المُخْتَلِفَةُ: حوزه‌های گوناگون صنعت.

قَطَّبَ الجَبِينَ: ابرو در هم کشید / اخم و تخم کرد.

قَطَّبَ حَاجِبَيْهِ: روی درهم کشید / اخم کرد.

القُطْرُبُ: کرم شب تاب.

قَطْرَةُ الأُذُنِ: قطره‌ی گوش.

قَطْرَةُ المَطَرِ: قطره‌ی باران.

قَطْرَةُ النَّدَى: قطره‌ی شبنم.

قَطَعَ أَشْوَاطاً طَوِيلَةً: مراحل طولانی را طی کرد.

قَطَعَ الأَمَلَ أو الرَّجَاءَ: امیدها را تبدیل به یأس و نومیدی کرد.

قَطَعَ البِطَاقَةَ: بلیط گرفت.

قَطْعُ التَّبَعِيَّةِ: قطع وابستگی.

قَطَعَ التَّذْكِرَةَ: بلیط تهیه کرد.

قَطَعَ التَّيَّارَ الكَهْرَبَائِيَّ: جریان برق را قطع نمود.

قَطَعَ الرَّاتِبَ: حقوق را قطع کرد.

قَطَعَ الطَّرِيقَ: راه را پیمود / راهزنی کرد / راه را بست.

قَطَعَ العَلاَقَاتِ: قطع رابطه کرد / رابطه را قطع کرد.

قَطْعُ العَلاقَاتِ: قطع روابط.

قَطَعَ العَهْدَ أو الوَعْدَ: عهد شکنی نمود.

قِطَعُ الكُومْبِيُوتِرِ: سخت افزار کامپیوتر.

قَطَعَ الوَعْدَ: وعده داد.

قَطَعَ تَسَلْسُلَ أَفْكَارِ فُلان: حواس وی را پرت نمود / تمرکز او را بر هم زد.

قَطَعَ حَبْلَ أَفْكَارِ فُلان: حواس وی را پرت نمود / تمرکز او را بر هم زد.

قَطْعُ حَبْلِ السُّرَّةِ: ناف بریدن.

قَطَعَ رَأْسَهُ: سرش را برید.

قَطَعَ شَوْطاً كَبِيراً: مسافت زیادی را طی نمود/ مرحله‌ی بزرگی را پشت سر نهاد.

قِطَعُ غِيَارٍ أَصْلِيٍّ: لوازم یدکی اصلی / لوازم اصلی فابریک.

قِطَعُ غِيَارٍ مَغْشُوشٍ: لوازم یدکی تقلّبی.

قَطَعَ مَسَافَةً: مسافتی را طی نمود.

قِطَعٌ مَعْدَنِيَّةٌ: قطعات فلزی.
قَطَّعَ: تکه تکه کرد.
قَطَعَ: قطع کرد / بُرید / تهیه کرد / گرفت.
قَطْعاً: هرگز / قطعاً / هیچ وقت / ابداً.
قُطْنٌ طِبِّيٌّ: پنبه‌ی بهداشتی.
القُطُوفُ: چیدن میوه.
قَطِيعُ الغَنَمِ: گله‌ی گوسفند.
القَعْقَعَةُ: صدای شاهین.
قَعِيدٌ فِي حُجْرَتِهِ: خانه نشین.
قَفَا وَالوَجْهُ: پشت و رو (کپی).
قُفَّازُ المَلَاكَمَةِ: دستکش مشت زنی.
قُفَّازٌ مِنَ الجِلْدِ: دستکش چرمی.
القُفَّازُ: دست کش.
القَفْزُ الحُرُّ: پرّش آزاد.
القَفْزُ الطَّوِيلُ: پرّش طول.
القَفْزُ العَالِي: پرّش ارتفاع.
قَفْزٌ أَمَامِيٌّ: شیرجه به داخل آب.
القَفْزُ بِالرَّانَةِ: پرّش با نیزه.
القَفْزُ بِالْعَصَا: پرّش با نیزه.
القَفْزُ بِالمِظَلَّةِ: پرّش با چتر.
قَفْزٌ خَلْفِيٌّ: پرش به عقب.
قَفَزَ عَبْرَ النَّارِ: از روی آتش پرید.
القَفْزُ عَلَى الْحَبْلِ: طناب بازی.
القَفْزُ فِي المَاءِ: پرّش در آب / شیرجه در آب.
القَفْزُ: پرّش / جهش / جست و خیز.
القَفَزَاتُ الاِقْتِصَادِيَّةُ: گام‌های بلند اقتصادی
القَفْزَةُ التَّنْمَوِيَّةُ: جهش توسعه‌ای.
القَفْزَةُ الثُّلاثِيَّةُ: پرّش سه گام.
القَفَصُ الصَّدْرِيُّ: قفسه‌ی سینه.
القُفَيْزِيُّ: خرک (از وسایل ژیمناستیک).
القَلاَّبِيَّةُ: کمپرسی.
قُلامَةُ الأَظَافِيرِ: تراش ناخن / کوتاه کردن ناخن.
قَلْبُ الآلَةِ: واحد پردازش (کامپیوتر).
قَلْبُ الحَقَائِقِ: وارونه نشان دادن حقایق.
القَلْبُ الظَّامِئُ: قلب تشنه.
قَلْبُ العَاصِفَةِ: مرکز طوفان.
القَلْبُ النَّابِضُ: قلب تپنده.

قَلْبُ النِّظَامِ: براندازی حکومت.
قَلْبُ الهُجُومِ: مرکز خط حمله (فوتبال).
قَلَّبَ فِيهِ النَّظَرَ: خوب به آن نگاه کرد / به دقت آن را وارسی نمود.
قَلْبٌ كَسِيرٌ: قلب شکسته / دل شکسته.
قَلْبٌ مُتَفَطِّرٌ: قلب پاره پاره / دل پاره پاره.
قَلْبٌ مُكَسَّرٌ: دل شکسته / قلب شکسته.
قَلْبٌ وَاجِفٌ: قلب هراسان.
قَلْباً وقَالِباً: با جان و دل.
قَلْبِي دَامٍ: قلبم خون است / دلم خون است.
قِلَّةُ اِكْتِرَاثٍ: بی‌اعتنایی / کم توجهی.
قِلَّةُ التَّجْرِبَةِ: بی‌تجربگی / کم تجربگی.
قِلَّةُ المَعْرُوضِ: کمبود عرضه.
قِلَّةُ ذَاتِ اليَدِ: دست تنگی / بی پولی.
قَلَّدَهُ مَنْصِباً: منصبی را به او واگذار نمود.
قَلَّدَهُ وِسَاماً أو مَدَالِيَّةً: مدال بر گردن او آویخت.
قَلَّصَ: کاهش داد / کاست / کم کرد.
قَلْعُ الأَسْنَانِ: کشیدن دندان.
قَلَقٌ أُمَمِيٌّ: نگرانی بین‌المللی / نگرانی جهانی.
قَلَّلَ مِنْ شَأْنِهِ: از ارزش آن کاست.
قَلَمُ التَّلْوِينِ: قلم رنگ.
قَلَمُ الرِّيشَةِ: قلم مو.
قَلَمٌ جَافٌّ: مداد.
قَلَمُ حِبْرٍ: خودنویس / روان نویس.
قَلَمٌ حُرٌّ: قلم آزاد اندیش.
قَلَمُ رَصَاصٍ: خودکار.
قَلَمُ لَوْحٍ: ماژیک.
قَلَّمَا: به ندرت / کمتر / خیلی کم.
القَلَنْسُوَةُ: کلاه.
قُلُوبُنَا تَخفِقُ بِحُبِّكَ: قلب ما به عشق تو می‌تپد.
القَلْيُ: بریان کردن.

قَلِيلُ الأَدَبِ: بی‌ادب / کم ادب.
قَلِيلُ الاِهْتِمَامِ: بی مبالات / کم توجه.
قَلِيلُ البَخْتِ: بد بخت / کم شانس / کم بخت.
قَلِيلُ الحَظِّ: کم شانس.
قَلِيلُ الدَّسَمِ: کم چرب.
قَلِيلُ الذَّوْقِ: بد سلیقه / کم سلیقه.
قَلِيلُ الشَّغَفِ: کم علاقه / کم میل.
قَلِيلُ الصَّبْرِ: بی‌تاب / بی‌حوصله / بی صبر.
قَلِيلُ العَزْمِ: بزدل / کم اراده.
قَلِيلُ العُمْقِ: تُنکاب / سطحی.
قَلِيلُ الكَلَامِ: کم حرف.
قَلِيلُ النَّوْمِ: کم خواب.
القَلِيلُ: کمیاب / کم.
قَلِيلاً قَلِيلاً: کم کم / اندک اندک.
قَلِيلاً مَّا: به ندرت / به کمی.
قُمَاشٌ صُوفِيٌّ: پارچه‌ی پشمی.
قُمَاشٌ قُطْنِيٌّ: پارچه‌ی پنبه‌ای.
قُمَاشٌ مُخَطَّطٌ: پارچه‌ی راه راه.
القُماشُ: پارچه.
قِمَاطُ الطِّفْلِ: قنداق بچه.
القُمَامَةُ: آشغال.
قِمَّةُ البَرْبَرِيَّةِ: اوج وحشیگری.
قِمَّةُ الجَبَلِ: تیغ کوه / قلّه‌ی کوه / نوک کوه / ستیغ کوه.
القِمَّةُ الرَّسْمِيَّةُ: کنفرانس رسمی.
قِمَّةٌ رُبَاعِيَّةٌ: کنفرانس چهارگانه.
قِمَّةٌ شَمَّاءُ: قلّه‌ی بلند.
القِمَّةُ: صدر جدول / کنفرانس سران کشورها / قلّه‌ی کوه / اوج.
قَمْحٌ مُقَشَّرٌ: گندم پوست کنده.
القَمَرُ الصِّنَاعِيُّ الحَرْبِيُّ: ماهواره‌ی جنگی.
القَمَرُ الصِّنَاعِيُّ لِلطَّقْسِ: ماهواره‌ی هواشناسی.
القَمَرُ الصِّنَاعِيُّ: ماهواره.
القَمْرَاءُ: شب مهتابی.
القَمْصَلَةُ: کاپشن.
قَمْعُ الإِضْرَابِ: سرکوب تحصّن.
قَمْعُ التَّمَرُّدِ: سرکوب شورش.
قَمْعُ العِصْيَانِ: سرکوب شورش.
قَمْعُ المُظَاهَرَاتِ: سرکوب تظاهرات.
قَمْعُ المُعَارِضِينَ: سرکوب مخالفان.
القُمَّلُ: شپش.

قَمِيصُ النَّوْمِ: پیراهن خواب.
قَمِيصٌ تَحْتَانِيٌّ: زیر پیراهن.
قَمِيصٌ ذو كُمٌّ طَوِيلٍ: پیراهن آستین بلند.
قَمِيصٌ رِيَاضِيٌّ: پیراهن ورزشی.
قَمِيصُ عُثْمَانَ: پیراهن حضرت عثمان (ضرب المثل).
قَمِيصٌ مُرَقَّمٌ: پیراهن شماره دار(ورزشی)
القَمِيصُ: پیراهن.
القُنُّ: لانه‌ی مرغ.
قَنَاةُ الأَخْبَارِ: شبکه‌ی خبر / کانال خبر.
القَنَاةُ الأُولَى: کانال یک / شبکه‌ی یک.
قَنَاةُ البَوْلِ: مجرای ادرار.
القَنَاةُ التِّلْفِزْيُونِيَّةُ: کانال تلویزیون.
القَنَاةُ الثَّالِثُ: کانال سه / شبکه‌ی سه.
القَنَاةُ الثَّانِي: کانال دو / شبکه‌ی دو.
قَنَاةُ الجَزِيرَةِ الفَضَائِيَّةُ: شبکه‌ی ماهواره‌ای الجزیره.
القَنَاةُ الخَامِسُ: کانال پنج / شبکه‌ی پنج.
القَنَاةُ الرَّابِعُ: کانال چهار / شبکه‌ی چهار.
قَنَاةُ الرَّادِيُو: کانال رادیویی.
قَنَاةُ الرِّيِّ: کانال آبیاری / شبکه‌ی آبیاری.
قَنَاةُ السُّوِيسِ: کانال سوئز.
قَنَاةُ العَالَمِ الإِخْبَارِيَّةُ: شبکه‌ی خبری العالم.
قَنَاةُ بَنَمَا: کانال پاناما.
قَنَاةٌ سِيَاسِيَّةٌ أو دِبلُومَاسِيَّةٌ: کانال سیاسی یا دیپلماسی.
القَنَاةُ: کانال / شبکه/ قنات.
القَنَّاصُ: تک تیرانداز.
قِنَاعُ السِّبَاحَةِ: ماسك شنا.
قِنَاعُ الوَجْهِ: ماسک صورت.
القِنَاعُ: روبند / نقاب / ماسک.
قَنَاعَةٌ تَامَّةٌ: باور حقیقی / یقین کامل / قناعت واقعی.
القُنْبُلَةُ البِيُولُوجِيَّةُ: بمب بیولوژیکی.
القُنْبُلَةُ التَّقْلِيدِيَّةُ: بمب معمولی.

القُنْبُلَةُ الجُرْثُومِيَّةُ: بمب میکروبی.
القُنْبُلَةُ الحَارِقَةُ: بمب آتش زا.
القُنْبُلَةُ الحَرَارِيَّةُ: بمب آتش زا.
القُنْبُلَةُ الخَارِقَةُ لِلتَّحْصِينَاتِ: بمب ضد استحکامات.
القُنْبُلَةُ الخَارِقَةُ لِلْحُصُونِ: بمب ضد استحکامات.
القُنْبُلَةُ الدُّخَانِيَّةُ: بمب دود زا.
القُنْبُلَةُ الذَّرِّيَّةُ: بمب اتمی / بمب هسته‌ای.
القُنْبُلَةُ الذَّكِيَّةُ: بمب هوشمند.
قُنْبُلَةُ الشَّظَايَا: بمب ترکشی.
القُنْبُلَةُ الصَّوتِيَّةُ: بمب صوتی.
القُنْبُلَةُ العُنْقُودِيَّةُ: بمب خوشه‌ای.
القُنْبُلَةُ الفُسْفُورِيَّةُ: بمب فسفوری.
القُنْبُلَةُ الكِيمْيَاوِيَّةُ: بمب شیمیایی.
القُنْبُلَةُ المُسِيلَةُ لِلدُّمُوعِ: بمب اشک‌آور.
القُنْبُلَةُ المُوَجَّهَةُ: بمب هدایت شونده.
القُنْبُلَةُ المَوْقُوتَةُ: بمب ساعتی.
قُنْبُلَةُ النَّابَالِم: بمب ناپالم.
القُنْبُلَةُ النِّتْروجِينِيَّةُ: بمب نیتروژنی.
القُنْبُلَةُ النَّوَوِيَّة: بمب هسته‌ای.
القُنْبُلَةُ اليَدَوِيَّةُ: بمب دستی / نارنجک.
قِنْدِيلُ البَحْرِ: عروس دریایی.
القِنْدِيلُ: چراغ / چلچراغ.
القُنْصُولُ: کنسول (مقامی در سفارت).
القُنْصُولِيَّةُ: کنسولگری.
القَنْطَرَةُ: پل.
القُنْفُذُ: خارپشت / جوجه تیغی.
قِنوُ النَّخْلِ: خوشه‌ی خرما.
قَنَواتُ الإتِّصَال: کانال‌های ارتباطی.
القَنَواتُ الدِّبلُومَاسِيَّةُ: کانال‌های دیپلماتیک.
قِنِّينَةُ العَطْرِ: شیشه‌ی عطر.
قِنِّينَةُ الغَازِ: کپسول گاز.
القِنِّينَةُ: بطری شیشه.
قُوَّاتُ الاِحْتِلالِ: نیروهای اشغالگر.
قُوَّاتُ الاحْتياط: نیروهای ذخیره.
قُوَّاتُ الأَمْنِ الدَّاخِلِيِّ: نیروی انتظامی.
قُوَّاتُ الأَمْنِ: نیروهای امنیتی.

قُوّاتُ التَّحَالُفِ الدَّوْلِيِّ: نیروهای هم پیمان بین‌المللی.
قُوّاتُ التَّحَالُفِ: نیروهای آتلانتیک(ناتو) / نیروهای هم پیمان.
قُوّاتُ التَّعْبِئَةِ: نیروهای بسیج / نیروی بسیج.
القُوّاتُ الخَاصَّةُ: نیروهای مخصوص / نیروی ویژه.
قُوّاتُ الدَّرَكِ: نیروی ژاندرمری.
قُوّاتُ الدِّفَاعِ الجَوِّيِّ: نیروهای دفاع هوایی.
قُوّاتُ الرَّدِّ السَّرِيعِ: نیروهای واکنش سریع.
قُوّاتُ الرَّدْعِ: نیروهای بازدارنده.
قُوّاتُ السَّلامِ الإِفْرِيقِيَّةُ: نیروهای آفریقایی پاسدار صلح.
القُوّاتُ الصَّاعِقَةُ: نیروهای ضربتی / نیروهای واکنش سریع.
القُوّاتُ القِتَالِيَّةُ: نیروهای جنگی.
قُوّاتُ الكُومَانْدُزِ: نیروهای کماندو.
القُوّاتُ المُدَرَّعَةُ: نیروهای زره پوش / نیروهای زرهی.
القُوّاتُ المُسَلَّحَةُ: نیروهای مسلّح.
القُوّاتُ المُشَاةُ: نیروی پیاده.
القُوّاتُ المَنْقُولَةُ جَوّاً: نیروهای هوا بُرد.
القُوّاتُ المُوالِيَةُ لـِ: نیروهای طرفدار[...].
قُوّاتُ المَهَامِ الخَاصَّةِ: نیروهای ویژه.
قُوّاتٌ آلِيَّةٌ: نیروهای موتوریزه.
قُوّاتُ حِفْظِ السَّلامِ الأُمَمِيَّةُ: نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل.
قُوّاتُ حِفْظِ السَّلامِ: نیروهای پاسدار صلح.
قُوّاتُ دِرْعِ الجَزِيرَةِ: نیروهای سپر جزیره (نیرویی که عربستان و سایر کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس برای حمایت از بحرین به این کشور ارسال کرده‌اند.
قُوّاتٌ مُتَعَدِّدَةُ الجِنْسِيَّاتِ: نیروهای چند ملیتی.
قُوّاتٌ مُرْتَزِقَةٌ: نیروهای مزدور.
قُوّاتٌ نِظَامِيَّةٌ: نیروهای نظامی.
القَوّادُ: راهنما(کسی که دیگران را به زنا راهنمایی می‌کند).
القُوّادُ: فرماندهان/ رهبران.

قَوارِبُ النَّجاةِ: قایق‌های نجات.
قَوارِبُ حُرَّةِ المَجاذِيفِ: قایق‌های پارو آزاد.
قَوارِبُ سَرِيعَةٌ: قایق‌های تندرو.
قَوارِبُ مُرَكَّزَةِ مَجَاذِيفُها عَلَى الجانِبَيْنِ: قایق‌های دو پارویی.
القَوارِضُ: جوندگان.
القَواسِمُ المُشْتَرَكَةُ: نقاط مشترک.
القَواضِمُ: جوندگان.
قَواعِدُ اللُّعْبَةِ: قوانین بازی / قواعد بازی.
قَواعِدُ بَحْرِيَّةٌ: پایگاه‌های دریایی.
قَوَاعِدُ عَسْكَرِيَّةٌ: پایگاه‌های نظامی.
قَوَّاكَ اللّٰهُ: خدا قوّت!
قَوانِينُ الحَرْبِ: قوانین جنگ.
القَوانِينُ الحَرْبِيَّةُ: قوانین جنگی.
قَوانِينُ الهِجْرَةِ: قوانین مهاجرت.
قَوانِينُ دَوْلِيَّةٌ: قوانین بین‌المللی.
قُوَّةُ الإِرَادَةِ: نیروی اراده.
قُوَّةُ الإِقْنَاعِ: قدرت اقناع دیگران / نیروی مجاب ساختن دیگران.
القُوَّةُ البَحْرِيَّةُ: نیروی دریایی.
القُوَّةُ البَرِّيَّةُ: نیروی زمینی.
قُوَّةُ التَّدَخُّلِ السَّرِيعِ: نیروی واکنش سریع.
القُوَّةُ الجَوِّيَّةُ: نیروی هوایی.
القُوَّةُ الحَرْبِيَّةُ: نیروی جنگی.
قُوَّةُ الحِصَانِ: اسب بخار.
القُوَّةُ الشِّرائِيَّةُ: قدرت خرید.
القُوَّةُ الضَّارِبَةُ: نیروی ضربت.
القُوَّةُ الطَّارِدَةُ: نیروی تعقیب کننده.
قُوَّةٌ جَاذِبِيَّةٌ: نیروی جاذبه.
قُوَّةٌ خَارِقَةٌ: نیروی خارق العاده.
قُوَّةُ مُكَافَحَةِ الشَّغَبِ: نیروی مبارزه با آشوب طلبی / پلیس ضد شورش / نیروی ضد شورش.
قُوَّةٌ نَابِذَةٌ: نیروی گریز از مرکز.
قَوْسُ الحَاجِبِ: کمانِ ابرو.
قَوْسُ القَنْطَرَةِ: طاق پل.
قَوْسُ قَزَحٍ: رنگین کمان.
قَوْسَانِ مَفْتُوحَانِ: پرانتز باز.
القَوْقَازُ: قفقاز.
قَوْلُ الشَّرَفِ: قول شرف / گفتار قطعی.
القَوْلُ الفَارِغُ: سخن بیهوده / حرف پوچ.

قَوْلَبَةُ العُقُولِ: قالب بندی کردن عقل و خرد / انسداد فکری.
قَوْلَبَةُ الفِكْرِ: قالب بندی کردن فکر و اندیشه / انسداد اندیشه.
القَوْمِيَّةُ: ملی‌گرایی / ناسیونالیسم.
القَوْنَنَةُ: قانونمند کردن.
قَوِيُّ البِنْيَةِ: چاق / هیکل / چهار شانه.
قُوَى السِّتُّ الكُبْرَى: شش کشور بزرگ.
قُوَى الأَمْنِ الدَّاخِلِيِّ: نیروی انتظامی.
قُوَى الأَمْنِ: نیروهای امنیتی.
القُوَى الرَّجْعِيَّةُ: نیروهای ارتجاعی.
القُوَى العُظْمَى: قدرت‌های بزرگ.
القُوَى العِمْلَاقَةُ: ابرقدرت‌ها.
قُوَى الغَطْرَسَةِ: نیروهای مستکبر.
القُوَى المُتَزَمِّتَةُ: نیروهای متحجّر.
القُوَى المُحَافِظَةُ: نیروهای محافظه‌کار.
القُوَى المُهَيْمِنَةُ: نیروهای سلطه‌گر.
القُوَى الوَطَنِيَّةُ الإِسْلَامِيَّةُ: نیروهای ملی-مذهبی.
القَهْقَاعُ: صدای خرس.
قِيَادَةُ الجَيْشِ: فرماندهی ارتش.
القِيَادَةُ الحَكِيمَةُ: رهبری حکیمانه / رهبری خردمندانه.
القِيَادَةُ الرَّشِيدَةُ: رهبری با درایت.
القِيَادَةُ العُلْيَا لِلثَّوْرَةِ الثَّقَافِيَّةِ: شورای عالی انقلاب فرهنگی.
القِيَادَةُ العُلْيَا: فرماندهی کل.
قِيَادَةُ الفِرْقَةِ المُوسِيقِيَّةِ: رهبری گروه موسیقی.
قِيَادَةُ القُوَّاتِ الجَوِّيَّةِ: فرماندهی نیروی هوایی.
القِيَادَةُ المُشْتَرَكَةُ: فرماندهی مشترک.
القِيثَارَةُ: گیتار (آلت موسیقی).
قَيْدَ الإِعْدَادِ: در دست تهیه.
قَيْدَ البَحْثِ: در دست بررسی.
قَيْدَ التَّحْقِيقِ: در دست بررسی.
قَيْدَ التَّنْفِيذِ: در دست اجرا.
قَيْدَ الطَّبْعِ: در دست چاپ / زیر چاپ.
قَيْدَ المُفَاوَضَةِ: در دست گفتگو.
قَيْدَ أَنْمُلَةٍ: به اندازه‌ی یک سر انگشت.

قَيْدَ شَعْرَةٍ: به اندازه‌ی یک تار مو.
القَيْدُ: زنجیر.
قِيرْغِيزِيَا: قرقیزستان (کشوری است در آسیای مرکزی و پایتخت آن بیشکک می‌باشد).
قَيْصَرُ الرُّوسِ: تزار روس.
قَيْصَرِيَّةُ الزَّرْعِ: گلدان.
القَيْصَرِيَّةُ: تزاریست.
القَيْلُولَةُ: خواب نیمروز.
القِيَمُ الأَخْلاقِيَّةُ: ارزش‌های اخلاقی.
القِيَمُ الإِسْلَامِيَّةُ: ارزش‌های اسلامی.
القِيَمُ الإِنْسَانِيَّةُ: ارزش‌های انسانی.
القِيَمُ الدِّينِيَّةُ: ارزش‌های دینی.
القِيَمُ العَالِيَةُ: ارزش‌های متعالی.
القِيَمُ العُلْيَا: ارزش‌های والا.
القِيَمُ النَّبِيلَةُ: ارزش‌های والا.
القَيِّمُ: ارزشمند/ باارزش.
القِيَمُ: ارزش‌ها / معیارها.
القَيْمَارُ: خامه / سر شیر.
قِيمَةٌ إِجْمَالِيَّةٌ: قیمت کلی / ارزش کلی.
قِيمَةُ الصَّفْقَةِ: ارزش معامله.
قِيمَةُ الفَائِدَةِ المَصْرِفِيَّةِ: نرخ سود بانکی.
قِيمَةٌ رَسْمِيَّةٌ: قیمت رسمی.
قِيمَةٌ غَذائِيَّةٌ: ارزش غذایی.
قِيمَةٌ مُعَوَّمَةٌ: قیمت شناور.
القِيمَةُ: ارزش / بها / ارزشمند / بهادار.
القِيمَةُالسُّوقِيَّةُ لِلْعُمُولَةِ: قیمت آزاد ارز.
القَيْنَةُ: کنیزک / زن آواز خوان.
قُيُودٌ مُعَوِّقَةٌ: قید و بندهای بازدارنده.
قُيُودٌ مَفْرُوضَةٌ: قیدو بندهای تحمیلی.

ک

كَابِحُ الرِّجْلِ: ترمز پا.
كَابِحُ اليَدِ: ترمز دستی.
كَاتَالُوج: کاتالوگ / دفترچه‌ی راهنما.
كاتِبُ الافْتِتاحِيّاتِ: سردبیر.
كَاتِبُ الرِّسَالَةِ: نامه نویس.
كاتِبُ السِّرِّ: منشی / دبیر / دبیر اول / سردبیر.
كَاتِبُ السِّيرَةِ: بیوگرافیست / شرح حال نویس.
كَاتِبُ العَدْلِيَّةِ: سردفتر ثبت اسناد رسمی.
كَاتِبُ العَرائِضِ: عریضه نویس.
كَاتِبُ اللَّافِتَاتِ: تابلو نویس.
كاتِبٌ مَسْرَحِيٌّ: نمایشنامه نویس.
كَاتِبُ المَقَالِ: مقاله نویس.
كَاتِبٌ أَوَّلٌ لِلسَّفارَةِ: دبیر اول سفارت.
كَاتِبُ آلَةِ الطِّبَاعَةِ: تایپیست.
كَاتَدْرائِيَّةٌ: کلیسای بزرگ.
كَاتِمُ السِّرِّ: رازدار / مَحرم راز.
كَاثُولِيكُ: کاتولیک (فرقه‌ای از مسیحیان).
كَاثُولِيكِيٌّ: کاتولیکی / پیرو مذهب کاتولیک.
كَاد: نزدیک بود / چیزی نمانده بود.
الكَادِحُ: رنجبر / زحمتکش / رنج‌دیده.
كَادِرٌ إِدَارِيٌّ: کادر اداری / پرسنل اداری.
كَادِرٌ حُكُومِيٌّ: کادر دولتی / پرسنل دولتی.
كَادِرٌ طِبِّيٌّ: کادر پزشکی / پرسنل پزشکی.
كَادِرٌ عِلْمِيٌّ: کادر علمی / پرسنل علمی.

الكَارَاتِيَّةُ: کاراته.
الكَارِثةُ الجَوِّيَّةُ: سانحه‌ی هوایی / حادثه‌ی هوایی.
الكَارِثةُ الطَّبِيعِيَّةُ: سانحه‌ی طبیعی / حادثه‌ی طبیعی.
الكَارِثةُ المُرُورِيَّةُ: سانحه‌ی رانندگی / حادثه‌ی رانندگی.
كَارِيكاتِيرُ: کاریکاتور.
كَازَاخِسْتَانُ: قزاقستان (کشوری است در آسیای میانه).
كَازُوزا: نوشابه.
كَازِينُو: قمار خانه.
كَأْسٌ بُلُورِيٌّ: جام بلوری.
كَأْسُ الأَنْدِيَةِ العَرَبِيَّةِ: جام باشگاه‌های عربی.
كَأْسُ البُطُولَةِ العَالَمِيَّةِ لِكُرَةِ القَدَمِ: جام جهانی فوتبال.
كَأْسُ الحَتْفِ: جام شکران / جام مرگ.
كَأْسُ الخَمْرِ: جام شراب/ جام مَی.
كَأْسُ السُّوبِرِ: سوپر جام.
كَأْسُ الشَّرابِ: جام شراب/ کاسه‌ی شراب.
كَأْسُ الصَّبْرِ: کاسه‌ی صبر.
كَأْسُ الكُؤُوسِ: جام در جام (فوتبال).
كَأْسُ المَنُونِ: جام مرگ.
كَأْسُ أَنْدِيَةِ آسِيَا: جام باشگاه‌های آسیا.
كَأْسُ بُطُولَةِ القَارَاتِ: جام قهرمانی قاره‌ها.
كَأْسٌ دِهَاقٌ: جام لبریز / کاسه‌ی پر.
كَأْسٌ ذَهَبِيٌّ: جام طلایی.
كَأْسٌ عَالَمِيٌّ: جام جهانی.
كَأْسٌ فَارِغٌ: جام خالی.
كَأْسُ وَلِيِّعهْدِ السُّعُودِيَّةِ: جام ولیعهد عربستان سعودی.
كَأْسُ وَلِيِّعَهْدِ [...] لِلْأَبْطَالِ: جام قهرمانی ولیعهد [...].
الكَأْسُ، ج: الكُؤُوسُ: جام.
كَاسِحَةُ الأَلْغَامِ: کشتی مین روب / مین‌روب.
كَاسِحَةُ الأَمْوَاجِ: موج شکن / کشتی موج شکن.
كَاسِحَةُ الجَلِيدِ: برف روب.
كَاسِحَةُ الثُّلُوجِ: برف روب.

كاسِرُ الجَوْزِ: گردو شكن.
كاسِرُ الحَجَرِ: سنگ شكن.
كاسِرُ العِظَامِ: استخوان شكن / ساتور.
كاشِفُ الأَلْغَامِ: مين‌ياب.
كَاشِفُ المَكانِ: مكان‌ياب.
كَاشِفُ تَزْوِيرِ العُمْلَةِ: دستگاه كشف پول تقلّبی.
كَافَّةُ الإِمْكَانَاتِ: همه‌ی امكانات / كليّه‌ی امكانات.
كَافَّةُ أَنْحَاءِ العَالَمِ: همه‌ی نقاط دنيا / تمامی نقاط جهان.
كَافَّةُ المَجَالاتِ: تمام زمينه‌ها / همه‌ی عرصه‌ها.
كَافَّةُ المُسْتَوَيَاتِ: همه‌ی سطوح / تمام مراتب.
كَافِتِيرِيَا: كافی شاپ.
كافيار: خاويار.
كَالأَسَدِ: شير آسا / همچون شير / به مانند شير.
كَالبَبْغَاءِ: طوطی‌وار / همچون طوطی / به مانند طوطی.
كَالبَرْقِ: برق آسا / همچون برق / به مانند برق.
كَالتْشِيُو: ليگ فوتبال ايتاليا.
كالجو: ليگ فوتبال ايتاليا.
الكَالِحُ: اخمو / عبوس / ترشرو.
كَالحَجَل يُدْخِلُ رَأسَهُ فِي الثَّلْجِ: مثل كبک سرش را زير برف می‌كند (ضرب‌المثل).
كَالعَادَةِ: طبق معمول / طبق روال هميشگی / مثل هميشه.
كَالعَبْدِ: بنده وار / همچون برده / به مانند برده.
كَالمَجْنُونِ: ديوانه وار / همچون ديوانه‌ها / به مانند ديوانه‌ها.
كَالُونَ البَابِ: چفتی در.
كَالمُعْتَادِ: طبق معمول / مثل هميشه.
كَالمَلِيكِ: شاهوار / شاه آسا / هم‌چون شاه / به مانند پادشاه.
كَالنَّمِرِ: پلنگ آسا / همچون پلنگ / به مانند پلنگ.
الكَامِيرَا العَنْكَبُوتِيَّةُ: دوربين فيلمبرداری هوايیِ موجود در استاديوم‌های ورزشی.
الكَامُ: دوربين / وبكم.
كامِلُ الدَّسَمِ: پُر چرب.

كَامِيرَا خَفِيَّةٌ: دوربين مخفى.
الكَامِيرَا: دوربين / وبكم.
كَانَ لَهُ صَدَى طَيِّبٌ: انعكاس خوبى داشت / بازتاب خوبى داشت.
كَان مَا كَان: يكى بود يكى نبود.
كَأَنَّ وَرَاءَهُ مَنْ يُطَارِدُهُ: انگار كسى او را تعقيب مى‌كند.
كَانَ وسَيَظَلُّ: بوده و خواهد بود.
كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيَّ: چنين به نظرم مى‌آمد / چنين مى‌پنداشتم.
كَأَنَّ: گويى / مثل اين كه.
كَانَتِ الأُمُورُ عَلَى مَا يُرَامُ: همه چيز مطابق ميل بود / بر وفق مراد بود.
الكَانِسُ: رفتگر / كارگر شهردارى.
كان مَثَارَ اِهْتِمَامِ الأَوْسَاطِ الأَدَبِيَّةِ: مورد توجه محافل ادبى بود.
كَأَنَّ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ: به دقت گوش مى‌دادند / هيچ حركت و صدايى از خود بروز نمى‌دادند.
كانَ فِي وُسْعِهِ أنْ[...]: مى‌توانست كه [...] / برايش ممكن بود كه[...].
كَانُونُ الأَوَّلُ: دسامبر.
كَانُونُ الثَّانِي: ژانويه.
كَانُوا يَهْتِفُونَ: شعار سر مى‌دادند.
كَأَنَّهُ لَمْ يَرَنِي قَطُّ: گويى هرگز مرا نديده است / انگار هيچ‌گاه مرا نديده است.
الكَاهِنُ: كشيش / روحانى مسيحى.
كَائِنَاتٌ أَحَادِيَّةُ الخِلْيَةِ: موجودات تك سلولى.
كَائِنَاتٌ حَيَّةٌ: موجودات زنده.
كَائِنَاتٌ دَقِيقَةٌ: موجودات ريز.
كَائِنَاتٌ ضَارَّةٌ: موجودات مضرّ.
كَائِنَاتٌ مِجْهَرِيَّةٌ: موجودات ميكروسكوپى.
الكَآبَةُ: غم و اندوه / افسردگى.
كَبَابٌ كُوفْتَةٌ: كباب كوبيده.
كَبَابٌ مَشْوِيٌّ: كباب بريان.
كَبابٌ مَعَ الرُّزِّ: چلو كباب.
كَبَّاحَةٌ قَدَمِيَّةٌ: ترمز پايى.
كَبَّاحَةٌ يَدَوِيَّةٌ: ترمز دستى.
الكَبَّاحَةُ: ترمز.
كِبَارُ السِّنِّ: بزرگسالان.
كِبَارُ الضُّبَّاطِ: افسران بلند پايه.

كِبَارُ القُضَاةِ: قضات بلند پایه.
كِبَارُ المَدِينَةِ: بزرگان شهر / معتمدان شهر / ریش سفیدان شهر.
كِبَارُ المُسْتَثمِرِينَ: سرمایه‌گذاران بزرگ.
كِبَارُ المَسْؤُولِينَ: مسؤولان بلند پایه.
كُبَةُ خُيُوطٍ: کلاف نخ.
الكَبْتُ السِّيَاسِيُّ: خفقان سیاسی / سرکوب سیاسی / اختقان سیاسی.
الكَبْتُ: سرکوب / خفقان.
كَبْحٌ إجتِمَاعِيٌّ: سرکوب اجتماعی / مهار اجتماعی / خفقان اجتماعی.
كُبْحُ جِمَاحِ التَّضَخُّمِ: مهار تورّم / کنترل تورّم.
كَبْحُ النَّفْسِ: خویشتن‌داری / مهار نمودن خویشتن / کنترل خود را از دست ندادن.
كَبِدُ الدَّجَاجِ: جگر مرغ.
كَبِدُ السَّمَاءِ: وسط آسمان.
كَبِدُ القَوْسِ: چلّه‌ی کمان.
كَبَّدَ خَسَائِرَ فَادِحَةً: زیان و ضرر زیادی را وارد کرد / خسارات سنگینی را وارد کرد.

كَبْسَةٌ وَاحِدَةٌ: یک کلیک (کامپیوتر).
كَبْشُ الجَبَلِ: قوچ کوهی.
كَبْشُ الفِداءِ: قوچ قربانی / سپر بلا.
الكَبْوةُ: لغزش / خطا / اشتباه.
كَبِيرُ الشَّأْنِ: والا مقام.
كَبِيرُ الطُّهَاةِ: سر آشپز.
كَبِيرُ القَسَاوِسَةِ: سر أسقف.
كَبِيرُ المُفَاوِضِينَ: رئیس هیئت مذاکره کننده.
كَبِيرُ المُفَاوِضِينَ الفِلِسْطِينِيِّينَ: مذاکره کننده‌ی ارشد فلسطینی / رئیس هیئت مذاکره کننده‌ی فلسطینی.
كَبِيرُ المُمَرِّضِينَ: سرپرستار.
الكِتَابُ الأَخْضَرُ: کتاب سبز / کتاب قذافی.
الكِتَابُ الإِلِكْتُرُونِيُّ: کتاب الکترونیک.
كِتَابُ السَّنَةِ: کتاب سال(کتابی که به عنوان کتاب نمونه‌ی سال انتخاب می‌شود).
كِتَابُ اللّٰهِ: کتاب خدا / قرآن.

الكِتَابُ المُقَدَّسُ: کتاب مقدّس.
كِتَابٌ ضَخْمٌ: کتاب بزرگ / کتاب دارای حجم زیاد.
كِتَابٌ مَخْطُوطٌ: کتاب خطی / کتابی که هنوز به زیور چاپ آراسته نشده است / نسخه‌ی خطی.
كِتَابٌ مَفْتُوحٌ: جزوه باز.
كِتَابَةُ التَّعْلِيقِ: کامنت گذاشتن / نظر دادن.
كِتَابُ الجَيْبِ: کتاب جیبی.
الكِتَابُ المَدْعُومُ: کتاب سوبسیدی / کتاب یارانه‌ای.
كِتَابٌ تَعْمِيمِيٌّ: بخشنامه.
كِتَابٌ دِرَاسِيٌّ: کتاب درسی.
كِتَابٌ سَنَوِيٌّ: کتاب سال / سالنامه.
كِتَابُ غِينِيسْ: کتاب گینس / کتاب ثبت رکوردهای جهانی.
كِتَابٌ مَدْرَسِيٌّ: کتاب درسی.
الكِتَابُ: کتاب معروف سیبویه.
كَتَائِبُ الأَقْصَى: گردان‌های اقصی.
كَتَائِبُ القَذَّافِي: گردان‌های قذافی.
كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ: خداوند بر وی مقدّر کرد / خداوند بر او فرض نمود.
كُتُبٌ مَحْظُورَةٌ: کتاب‌های ممنوعه.
الكَتْكُوتُ: جوجه‌ی یک روزه.
الكُتْلَةُ الإِعْصَارِيَّةُ: توده‌ی طوفانی.
الكُتْلَةُ الجَلِيدِيَّةُ: توده‌ی یخی.
الكُتْلَةُ الرَّأْسُمَالِيَّةُ: بلوک سرمایه‌داری.
الكُتْلَةُ السَّكَنِيَّةُ: بلوک مسکونی / مجتمع مسکونی.
الكُتْلَةُ المُسْتَقِلَّةُ: فراکسیون مستقل.
الكُتْلَةُ المُوَحَّدَةُ: فراکسیون متحد.
الكُتْلَةُ النِّيَابِيَّةُ،ج: الكُتَلُ: فراکسیون مجلس.
الكُتْلَةُ الهَوَائِيَّةُ البَارِدَةُ: توده‌ی هوای سرد.
الكُتْلَةُ الهَوَائِيَّةُ الدَّافِئَةُ: توده‌ی هوای گرم.
الكُتْلَةُالسِّيَاسِيَّةُ: فراکسیون سیاسی.
الكُتْلَةُ الضَّاغِطَةُ: گروه فشار.
الكُتْلَةُ الهَوَائِيَّةُ: توده‌ی هوا.
كُتْلَةُ الجَلِيدِ: توده‌ی یخ.
الكُتْلَةُ الشَّرْقِيَّةُ: بلوک شرق.
الكُتْلَةُ الغَرْبِيَّةُ: بلوک غرب.

كُتْلَةُ النُّوَّابِ: فراكسیون نمایندگان.
الكُتْلَةُ، ج: الكُتَلُ: جبهه / فراكسیون / ائتلاف / گروه / دسته / توده.
الكِتْمَانُ: پرده پوشی / مخفی نگه داشتن/ سرپوش نهادن.
كُتَيِّبُ الإِرْشَادَاتِ: دفترچه‌ی راهنما.
الكُتَيِّبُ: كتابچه / كتاب كوچک / دفترچه.
الكَتِيبَةُ الآلِيَّةُ: گردان موتوری.
الكَتِيبَةُ العَسْكَرِيَّةُ: گردان نظامی.
كَتِيبَةُ الفُرْسَانِ: گردان سواره.
كَتِيبَةُ المُشَاةِ: گردان پیاده.
الكَتِيبَةُ: گردان.
الكَتِيمُ: آب‌بندی كردن ماشین.
كَثَافَةُ الدُّخَانِ: غلظت دود / تراكم دود.
كَثَافَةُ السُّكَّانِ: ازدحام جمعیت در یک منطقه‌ی مسكونی / تراكم جمعیت.
كَثَافَةُ تَيَّارِ الكَهْرُبَاءِ: فشار جریان برق.
الكَثَافَةُ السُّكَّانِيَّةُ: تراكم جمعیتی.
كَثَافَةُ السَّوائِلِ: غلظت مایعات.
كَثَّرَ اللَّهُ أَمْثَالَکَ: خداوند نمونه‌ی شما را زیاد كند.
كَثِيرُ التَّوَقُّعِ: پُر توقع / دارای توقّع زیاد.
كَثِيرُ الجَوانِبِ: چند پهلو / چند جانبه/ چند بُعدی.
كَثِيرُ الدُّهْنِ: پُر چرب.
كَثِيرُ السَّعْيِ: سخت كوش / پُرتلاش.
كَثِيرُ الشَّعْرِ: پشمالو.
كَثِيرُ الصُّوفِ: پشمالو.
كَثِيرُ العَمَلِ: پُر كار.
كَثِيرُ الوَبْرِ: پشمالو.
كَثِيراً مَّا: چه بسا / بارها / به كرّات.
الكَحْلاءُ: سُرمه به چشم كشیده.
كُحْلِيَّةُ اللَّوْنِ: سرمه‌ای رنگ.
كُحْلِي: سرمه‌ای.
كُحُولُ إِتِيلِيک: الكل اتیلیک.
الكَذّابُ: دروغگو.
كراتشی: كراچی (یكی از شهرهای بندری پاكستان).

الكُرَّاسَةُ: جزوه / کتابچه / دفترچه.
كُراعُ الغَنَمِ: پاچه‌ی گوسفند.
الكَرَّامُ: باغدارِ انگور.
الكَراهِيَّةُ: نفرت / بدبینی / تنفّر / انزجار.
الكُرَةُ الأَرْضِيَّةُ: کره‌ی زمین.
الكُرَةُ البُلُورِيَّةُ: توپ بلورین.
كُرَةُ الثَّلْجِ: گلوله‌ی برفی / توپ برف.
الكُرَةُ الذَّهَبِيَّةُ: توپ طلایی.
كُرَةُ الرَّجْبِي: راگبی.
كُرَةُ الرِّيشَةِ: بدمینتون.
كُرَةُ السُّرْعَةِ: کریکت.
كُرَةُ السَّلَّةِ: بسکتبال.
كُرَةُ الصَّوْلَجَانِ: چوگان.
كُرَةُ الطَّاوِلَةِ: پینگ پنگ / تنیس.
كُرَةُ الطَّائِرَةِ لِلشَّواطِيءِ أَوْ الشَّاطِئِيَّةِ: والیبال ساحلی.
كُرَةُ الطَّائِرَةِ لِلْمُعَاقِينَ: والیبال نشسته.
كُرَةُ الطَّائِرَةِ: والیبال.
كُرَةُ القَاعِدَةِ: والیبال نشسته.
كُرَةُ القَدَمِ الآسْيَوِيَّةُ: فوتبال آسیا.
كُرَةُ القَدَمِ الخُمَاسِيَّةُ: فوتبال پنج جانبه.
كُرَةُ القَدَمِ الشَّاطِئِيَّةُ: فوتبال ساحلی.
كُرَةُ القَدَمِ دَاخِلَ الصَّالَةِ: فوتسال / فوتبالِ داخل سالن.
كُرَةُ القَدَمِ لِلصُّمِّ: فوتبال ناشنوایان.
كُرَةُ القَدَمِ: فوتبال.
كُرَةُ المَاءِ: واترپولو.
كُرَةُ المَضْرِبِ: پینگ پنگ / تنیس.
كُرَةُ المَطَّاطِ: توپ پلاستیکی.
كُرَةُ المِنْضَدَةِ: پینگ پنگ / تنیس روی میز.
كُرَةُ اليَدِ: هندبال.
كُرَةٌ حَمْراءُ: گلبول قرمز.
الكُرَةُ،ج: الكُراتُ / الكُرى: توپ.
الكَرَزُ: گیلاس.
كَرَزٌ حَامِضٌ: آلبالو.
كَرَّسَ لَهُ حَيَاتَهُ: زندگی خود را در آن خلاصه کرد.
كُرْسِيُّ الرِّئَاسَةِ: کرسی ریاست.
كُرْسِيٌّ دَوَّارٌ: صندلی چرخ‌دار / صندلی گردان.

كُرسِيٌّ مُرِيحٌ: صندلی راحتی.
كُرسِيٌّ هَزَّازٌ: صندلی گهواره‌ای / صندلی متحرّک.
الكُرْكُمُ: زردچوبه / زعفران.
كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَكَ: خدا عزیزت کند.
الكَرْمُ: درخت انگور / تاک.
كَرَّمَ: گرامی داشت / ارج نهاد / بزرگ داشت.
كَرَنافَةُ البُنْدُقِيَّةِ: قنداق تفنگ.
كَرَنَبٌ لَفتِيٌّ: کلم قُمری.
كَرَنَبٌ مَحْشِيٌّ: دلمه‌ی کلم.
الكَرْنَفالُ: کارناوال / جشنواره.
كُرْنِيشُ البَحْرِ: جاده‌ی ساحلی / خیابان ساحلی.
الكُرْنِيشُ: لبه / چین / جاده‌ی ساحلی / بلوار ساحلی.
كُرُون: پول دانمارک و نروژ.
كُرُونا: پول ایسلند و سوئد.
كُرَيّاتُ الدَّمِ البَيضاءُ، مف: كُرَيةٌ: گلبول‌های سفید.
كُرَيّاتُ الدَّمِ الحَمراءُ: گلبول‌های قرمز.
كُرَياتٌ حُمْرٌ: گلبول‌های قرمز.
الكُرَياتُ، مف: الكُرَيَةُ: گلبول‌ها.
الكِرِيكِيَّةُ: کریکت (بازی).
كَرِيمُ المَحْتِدِ: دارای اصل و نسب / بزرگوار / اصیل.
الكُزَازُ: بیماری کزاز.
الكُزْبُرَةُ: جعفری.
كَرِيهُ المَنْظَرِ: بد ترکیب / بدچهره / بد قیافه.
كَسَبَ ثِقَةَ الزَّبائِنِ: رضایت مشتریان را جلب کرد.
كَسْرُ الخاطِرِ: رنجاندن / آزرده ساختن / دل شکستن.
كَسْرُ العَظْمِ: شکستگی استخوان.
كَسْرُ جُدْرانِ الصَّمْتِ: شکستن دیوار سکوت.
كَسَرَ الحِصارَ: محاصره را شکست.
كَسَرَ شَوْكَتَهُ: ابّهت او را شکست.
كَسَرَ مِنْ حِدَّتِهِ: از شدّت آن کاست.
كُسِرَتْ شَوْكَتُهُ: شوکت و شکوهش شکسته شد.
كَسْرٌ عُشْرِيٌّ: کسر اعشار.

الكَسُولُ: تنبل / بی حال.
كَسِيُر البَالِ: دل شكسته / آزرده خاطر / رنجيده خاطر.
كَسِيُر الجَنَاحِ: بال شكسته.
كَسِيُر القَلْبِ: دل شكسته.
كَشَّرَ عَنْ أَنْيَابِهِ: چنگ و دندان نشان داد.
كَشَفَ النِّقَابَ أو القِنَاعَ عن[...]: پرده از روى [...] برداشت.
كَشْفٌ حِسَابِيٌّ: صورت حساب.
كَشَفَ القِنَاعَ عَنْ [...]: پرده از روى [...] برداشت.
كُشْكُ التِّلِيفُونِ: باجه‌ی تلفن / كيوسک تلفن.
كُشْكُ الجَرائِدِ: باجه‌ی روزنامه فروشی / كيوسک روزنامه فروشی.
كُشْكُ بَيْعِ الصُّحُفِ: كيوسک روزنامه فروشی / باجه‌ی روزنامه فروشی.
كَعْبُ الحِذَاءِ: پاشنه‌ی كفش.
كَعْبُ الرِّجْلِ: قوزک پا.
كَعْبُ الشِّيكِ: ته چک.
الكَعْكُ: كيک.
كَعْكَةُ الشُّوكُولَاتَةُ: كيک شكلاتی.
الْكَعْكَةُ الصَّفْرَاءُ: كيک زرد.
كَعْكَةُ المِيلادِ: كيک تولد.
كَفَّ أَنْظَارَ العَالَمِ: توجه جهان را جلب نمود.
كُفَّ بَصَرُهُ: چشمش نابينا شد / كور شد.
كَفَّ عن[...]: خودداری كرد از[...]/ دست برداشت از[...].
كَفَاءَةٌ جِسْمِيَّةٌ: توانايی جسمی / شايستگی جسمی.
كَفَاءَةٌ جِنْسِيَّةٌ: توانايی جنسی.
كَفَاءَةٌ ذَاتِيَّةٌ: خود كفايی.
الكَفَاءَةُ العَالِيَةُ: عملكرد مؤثر/ شايستگی زياد.
كَفَاءَةٌ عِلْمِيَّةٌ: شايستگی علمی / توانايی علمی.
الكَفَاءَةُ: شايستگی / لياقت / توانايی.
كِفَاحُ الشَّعْبِ: مبارزه‌ی ملت.
الكِفَاحُ المُسَلَّحُ: مبارزه‌ی مسلحانه.
الكِفَاحُ: مبارزه.
كَفَالَةُ إِطْلَاقِ السَّرَاحِ: ضمانت آزاد نمودن.

الكَفالَةُ المَصْرِفِيَّةُ: ضمانت بانکی.
كَفَّةُ المِيزَانِ: کفه‌ی ترازو.
كُلُّ الخِيَارَاتِ عَلَى الطَّاوِلَةِ: همه‌ی گزینه‌ها روی میز است.
كُلُّ إِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ: از کوزه همان تراود که در اوست (ضرب‌المثل).
كُلُّ شَيْئٍ جَاهِزٌ: همه چیز آماده است.
كُلُّ عَامٍ وَأَنْتُمْ بِخَيْرٍ: سال نو مبارک / صد سال به این سال‌ها.
كُلُّ فُرُوعِ الحُكُومَةِ: تمام بخش‌های دولت.
كَلَّا: ابداً / اصلاً / هیچگاه / هرگز.
الكِلابُ الضَّالَّةُ: سگ‌های ولگرد.
كَلَامُ الحَقِّ مُرٌّ: حرف حق تلخ است.
كَلَامٌ آمِرٌ: سخن آمرانه.
كَلَامٌ بَذِيٌّ: سخن زشت.
كَلَامٌ رَصِيفٌ: سخن سنجیده.
كَلَامٌ سَافِرٌ: سخن رک / سخن بی‌پرده.
كَلَامٌ سَخِيفٌ: سخن پوچ / سخن بی ارزش.
كَلَامٌ فَارِغٌ: چرند / هزیان / حرف مفت / سخن پوچ و بی فایده.
كَلَامٌ لَاذِعٌ: سخن نیش دار / سخن گزنده.
كِلاهُمَا: هر دوی آنان.
كَلْبُ البَحْرِ: سگ آبی / سمور آبی.
كَلْبُ البُولِيسِ: سگ پلیس.
كَلْبُ الرَّاعِي: سگ چوپان.
كَلْبُ الهَرَاشِ: سگ ولگرد.
كَلْبٌ سَلُوقِيٌّ: تازی.
كَلْبٌ شَارِدٌ: سگ ولگرد.
كَلْبُ الصَّيدِ: سگ شکاری.
كَلْبٌ عَقُورٌ: سگ هار.
كَلْبُ المَاءِ: سگ آبی.
الكَلْبُ المُعَلَّمُ: سگ تعلیم داده شده.
الكَلْبُ المُرْشَدُ: سگ آموزش داده شده.
كَلْبَتَيْنِ: گاز انبر / انبر دست.
الكَلْسُ: آهک.
كَلْسِيٌّ: آهکی.
كُلِّفَ: موظّف گردید/ مأمور شد.

كُلْفَـةٌ إِجْمَالِيَّـةٌ: هزينـه‌ى كلـى / مخارج كلى.
الكُلْفَـةُ الأَوَّلِيَّـةُ: هزينـه‌ى اوليـه / مخارج اوليه.
الكُلْفَةُ السِّيَاسِيَّةُ: هزينه‌ى سياسى.
كُلْفَةٌ بَاهِضَةٌ: هزينه‌ى بالا / مخارج بالا.
كُلْفَةٌ تَخْمِينِيَّةٌ: هزينـه‌ى تخمينـى / مخارج تخمينى.
كُلْفَةٌ قَلِيلَةٌ: هزينه‌ى كـم / هزينـه‌ى پايين / مخارج اندک.
كَلَّفْنَاكُمْ: زحمت داديم / به زحمت انداختيم.
كَلَّفَنِـي: مـرا مكلـف نمـود / بـه مـن مأموريت داد/ موظّفم كرد.
كَلَّلَ العَرُوسَيْنِ: تاج گل بـر گـردان عروس و داماد آويخت.
كلم: كيلومتر / مخفف كيلومتر.
كُلَّمَا: هرگاه / هر زمان.
كَلِمَاتٌ دَلِيلِيَّةٌ: كليد واژه‌ها / واژگان كليدى / واژگان راهنما.
كَلِمَاتٌ قَاسِيَةٌ: سخنان تند.
كَلِمَاتٌ مَاجِنَةٌ: كلمات وقيح.
كَلِمَةُ التَّحْرِيرِ: سخن سردبير.
كَلِمَةُ السِّرِّ: رمز / كُد / پسورد / رمـز عبور.
كَلِمَةُ الفَصْلِ: سخن تعيـين كننـده / سخن آخر.
كَلِمَـةُ المُحَـرِّرِ: سـر مقاله / سـخن سردبير.
كَلِمَةُ المُرُورِ: رمز / پسوورد / رمز عبور.
الكَلِمَةُ المِفْتَاحُ: كلمه‌ى كليدى.
كَلِمَةٌ تَرْحِيبِيَّةٌ: خوش آمد گويى.
كَلِمَةٌ خِتَامِيَّةٌ: سخن پايانى.
كَلَمْحِ البَصَرِ: در يک چشم بـه هـم زدن.
الكَلِمَةُ المُوجَزَةُ: سخنان كوتاه.
الكَلِمَةُ النَّابِيَةُ: سخن زشت / سخن تند / سخن زننده.
الكِلِيبُ: كليپ.
كُلِّيَةُ الأَسْـنَانِ: دانشـكده‌ى دنـدان پزشكى.
كُلِّيَةُ الاِقْتِصَادِ: دانشكده‌ى اقتصاد.
كُلِّيَـةُ الآدَابِ والعُلُـومِ الإِنْسَـانِيَّةِ: دانشكده‌ى ادبيات و علوم انسانى.
كُلِّيَةُ الآدَابِ: دانشكده‌ى ادبيات.

كُلِّيَةُ البَيْطَرَةِ: دانشکده‌ی دامپزشکی.
كُلِّيَةُ التَّرْبِيَةِ: دانشکده‌ی علوم تربیتی.
كُلِّيَةُ التَّمْرِيضِ: دانشکده‌ی پرستاری.
كُلِّيَةُ الحَرْبِ: دانشکده‌ی جنگ.
كُلِّيَةُ الحُقُوقِ: دانشکده‌ی حقوق.
كُلِّيَةُ الزِّرَاعَةِ: دانشکده‌ی کشاورزی.
كُلِّيَةُ الشُّرْطَةِ: دانشکده‌ی پلیس.
كُلِّيَةُ الشَّرِيعَةِ الإِسْلَامِيَّةِ: دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی.
كُلِّيَةُ الصِّحَّةِ: دانشکده‌ی بهداشت.
كُلِّيَةُ الصَّيْدَلَةِ: دانشکده‌ی داروسازی.
كُلِّيَةُ الضُّبَّاطِ: دانشکده‌ی افسری.
كُلِّيَةُ الطِّبِّ البَيْطَرِيِّ: دانشکده‌ی دامپزشکی.
كُلِّيَةُ الطِّبِّ: دانشکده‌ی پزشکی.
الكُلِّيَةُ العَسْكَرِيَّةِ: دانشکده‌ی جنگ.
كُلِّيَةُ العُلُومِ السِّيَاسِيَّةِ: دانشکده‌ی علوم سیاسی.
كُلِّيَةُ العُلُومِ: دانشکده‌ی علوم.
كُلِّيَةُ الفُنُونِ الجَمِيلَةِ: دانشکده‌ی هنرهای زیبا.
كُلِّيَةُ اللُّغَاتِ الأَجْنَبِيَّةِ: دانشکده‌ی زبان‌های خارجی.
كُلِّيَةُ المُعَلِّمِينَ العُلْيَا: دانشسرای عالی.
كُلِّيَةُ الهَنْدَسَةِ: دانشکده‌ی مهندسی.
كُلِّيَةُ طِبِّ الأَسْنَانِ: دانشکده‌ی دندان پزشکی.
كُلِّيَةُ قُوَّات الأَمْنِ: دانشکده‌ی نیروی انتظامی.
كَمْ يَحْلُو لِي أَنْ أُسَافِرَ بِالطَّائِرَةِ: چقدر دوست دارم با هواپیما سفر کنم!
الكُمُّ: آستین.
كَمْ: چه بسیار! / چقدر؟
كَمَا أَسْلَفْنَا: همانگونه که قبلاً ذکر کردیم / همانگونه که گفتیم / همچنان که پیش‌تر آوردیم / آن گونه که قبلاً به آن اشاره کردیم.

كَمَا تَدِينُ تُدَانُ: آن گونه که بدهی، بازخواهی گرفت (ضرب‌المثل).
كَما تَرْغَبُونَ: هرطور که دوست دارید.
كَما يَبْدُو: آن گونه که به نظر می‌رسد.
كَما: همان‌طور که / آن‌گونه که.
كَمَّادَةٌ: پماد.
كَمَاشَةٌ: انبر دست.
الكَمَالُ الجِسْمَانِيُّ: پرورش اندام / زیبایی اندام.
الكَمَالُ المَنْشُودُ: کمال مطلوب.
الكَمَالِيُّ: لوکس / تجمّلاتی.
الكَمَالِيَّاتُ: اجناس لوکس / اجناس تجمّلی.
الكَمَالِيَّةُ: کمال گرایی.
الكِمَامَةُ: پوزه بند.
كَمْبُودِيَا: کامبوج (کشوری است در جنوب شرقی آسیا).
الكَمْبِيَالَةُ: سفته.
الكُمَّثْرَى: گلابی.
كَمِّيَّةٌ قَلِيلَةٌ: مقدار اندک.
كُنْ أَكْثَرَ تَعَمُّقاً: عمیق‌تر باش / ژرف اندیش‌تر باش.
كُنَّا قَلِقِينَ عَلَيْكَ: نگرانت بودیم.
الكَنَّاسُ: جارو زن / سفور / رفتگر.
الكَنَبَةُ: کاناپه.
كُنتُ أَتَوَقَّعُ: انتظار داشتم / توقّع داشتم.
كُنْتُ مَحْمُوماً أَمْسِ: دیروز تب داشتم.
كَندا: کانادا.
الكِنِيسْت: پارلمان اسرائیل.
كَنْزٌ ثَمِينٌ: گنج گرانبها.
كَنْزٌ دَفِينٌ: گنج پنهان.
الكَنْزَةُ: بلوز.
الكَنْغَرُ: کانگارو.
الكَوارِثُ الطَّبِيعِيَّةُ: سوانح طبیعی / حوادث طبیعی.
الكَوارِثُ المُؤْلِمَةُ: فجایع درد ناک / سوانح دردناک / حوادث دردناک.
الكَوارِثُ: حوادث / سوانح / فجایع.
كَوالِيسُ مُسَلْسَلِ [...]: پشت صحنه‌ی سریال [...].
كُوبِنْهَاكِن: کپنهاگ (پایتخت دانمارک).
الكُوَّةُ: دریچه / روزنه.
الكُورْسِيَّةُ: کرست / سینه بند.

كُورَيَا الجُنُوبِيَّةُ: کرهی جنوبی.
كُورَيَا الشَّمَالِيَّةُ: کرهی شمالی.
كُوسُوفُو: کوزوو(پایتخت آلبانی).
كُوعُ الخَطَرِ: پیچ خطرناک.
الكُوفِيَّةُ: چفیه / دستار.
كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ: ستارهی درخشان.
كَوْكَبٌ مُذْنِبٌ: ستارهی دنباله دار.
الكُولِيرَا: وبای اسهالی.
الكُولِيسْتُرُولُ: کلسترل.
الكَوْنُ: جهان هستی / عالم آفرینش.
كُونغ فُو: کونگ فو (ورزش)
الكُونجِرِسُ الأَمِيْرِكِيُّ: کنگرهی آمریکا.
الكُونْغِرِسُ الأَمِيْرِكِيُّ: کنگرهی آمریکا.
الكُونْغِرِسُ: کنگره.
الكُونْغُو: کُنگو(کشوری است در مرکز آفریقا و پایتخت آن کِنشاسا میباشد).
الكُونْكرِيتُ المُسَلَّحُ: بتون آرمه.
الكَوْنَيْنُ: دنیا و آخرت / دو جهان.
الكَوْيُ عَلَى النَّارِ: اتو بخار.
الكَهَانَةُ: غیب گویی / پیشگویی.
كَهْرَبَاءُ سُكُونِيَّةٌ: الکتریستهی ساکن.
الكَهْرُبَائِيُّ: الکتریکی / برقکار / برقی.
الكَهْرُمَائِيُّ: برق آبی.
الكُهُولَةُ: پیری/ میانسالی.
الكِيَانُ الصُّهْيُونِيُّ: رژیم صهیونیستی.
الكِيَانُ المُجْرِمُ: رژیم جنایتکار.
الكِيَانُ: رژیم / حکومت.
الكِيَانَاتُ السِّيَاسِيَّةُ: گروههای سیاسی / تشکّلهای سیاسی.
كِيْرُ الحَدَّادِ: کورهی آهنگری.
كِيْسُ الدُّهْنِ: مشک روغن.
كِيْسُ الرَّاعِي: مشک چوپان.
كِيْسُ الوَرَقِ: کیف پول.
كِيْسُ الهَوَاءِ: کیسهی هوا.
كِيْسُ الزَّادِ: توشه دان.
كِيْسُ النَّايْلُونِ: کیسهی پلاستیکی.
كِيْسُ النَّوْمِ: کیسه خواب.
كَيْفَ الأُسْرَةُ؟: خانواده خوب هستند؟ / خانواده چطورند؟
كَيْفَ الأَصْدِقَاءُ؟: دوستان خوب هستند؟ / دوستان چطورند؟

كَيْفَ الأَوْضَاعُ ؟: اوضاع چطوره؟
كَيْفَ الحَالُ: چطوری؟ / سلامتی؟ / حالت چطوره؟
كَيْفَ الصِّحَّةُ: چطوری؟ / سلامتی؟ / حالت چطوره؟
كَيْفَ تَقْضِي أَيَّامَكَ؟: وقت خود را چگونه می‌گذرانی؟ روزگار خویش را چطور سپری می‌کنی؟
كَيْفَ صِحَّتُكَ؟: حالت چطور است؟
كَيْفَكَ؟: چطوری؟ / سلامتی؟ / حالت چطوره؟
كَيْفَمَا اتَّفَقَ: اللّه بختی / هر جور که شد.
كَيْفَمَا تَشَاءُ: هر طور که دلت می خواهد / هر جور که راحتی.
كَيْفَمَا: هر طور / هرجور.
كِيلُو غَرَام: کیلوگرم.
كِيلُو وَاطٍ: کیلو وات.
كِيلُو هِرْتز: کیلو هرتز.
كِيمْيَاءُ البِيئَةِ: شیمی محیط زیست.
كِيمْيَاءُ عُضْوِيَّةٌ: شیمی آلی.
الكِيْمِيَائِيُّ: شیمی دان.
كِينْيَا: کنیا (کشوری است در شرق آفریقا)
الكَئِيبُ: افسرده / غمگین / رنجیده خاطر.
الكُورْنِيشُ: راه ساحلی / بلوار ساحلی / جاده‌ی ساحلی.
الكَوْسَجُ: کوسه ماهی.
الكُوسَةُ: جعفری.

ل

لا أَبَ لَکَ: بی‌پدر / حرام‌زاده / پدر مُرده.
لا أُجَامِلُ أَحَداً: با هیچ کس تعارفی ندارم.
لا أدْرِي: نمی‌دانم.
لا إرَادِيَّةٌ: غیر ارادی / بدون اراده.
لا أَسَاسَ لَهُ مِنَ الصِّحَّةِ: هیچ صحتی ندارد / هیچ پایه و اساسی ندارد / کاملاً بی‌مورد است / کاملاً دروغ است.
لا إسْلامِي: غیر اسلامی.
لا أَصْلَ لَهُ: بی‌اساس است / بی‌پایه است / صحت ندارد / صحیح نیست / دروغ است.
لا أَطْرَافَ لَهُ: بی دست و پا است.
لا أفْعَلُهُ أَبَدَ الدَّهْرِ: هیچگاه آن را انجام نمی‌دهم.
لا أُمَّ لَکَ: بی‌مادر / مادر مُرده.
لا إِنْسَانِي: غیر انسانی/ ناانسانی.
لا بَأْسَ بِهِ: بدک نیست / اشکالی ندارد / خوب است.
لا بَأْسَ: ایرادی ندارد / اشکالی ندارد / خوب است.
لا تُبالِ: اهمیت نده / گوش نده / توجه نکن.
لا تَتَدَخَّلْ فِي حَيَاةِ النَّاسِ: در زندگی مردم دخالت مکن.
لا تَتَدَخَّلْ فِي شَأْنِي: در کار من دخالت نکن.
لا تَحْزَنْ: غم مخور / نگران مباش.
لا تُحْمَدُ عُقْبَاهُ: عاقبت خوبی ندارد / عاقبت خوشی ندارد.
لا تَرَى نَفْسَهَا مَسْئُولَةً: خود را پاسخگو نمی‌داند.

لا تَزْعَلْ مِنِّي: از دست من ناراحت مشو / از من ناراحت نباش.

لا تَسْتَعْجِلْ: عجله نکن.

لا تُشْغِلْ بالَکَ: بی‌خیال / به آن فکر نکن.

لا تَطْفِرُوا: طفره نروید / شانه خالی نکنید.

لا تُعْجِبُهُ بِلادُهُ: از کشورش خوشش نمی‌آید.

لا تُعَدُّ ولا تُحْصَى: بی‌حدّ و اندازه / بی‌شمار.

لا تُفْرِضْ آرَائَکَ عَلَى الآخَرِينَ: دیدگاه‌های خود را به دیگران تحمیل نکن / نظرات خودت را به دیگران قالب نکن.

لا تَقْبِلُ النِّقاشَ: قابل مناقشه نیست / قابل مجادله نیست.

لا تَقْتَصِرُ عَلَى[...]: محدود نخواهد شد به [...]

لا تَقْلَقْ: نگران نباش.

لا تُلامِسُ العُمْقَ: چندان عمیق نیست / سطحی می باشد.

لا تَلْبَثُ أَنْ[...]: طولی نمی کشد که [...].

لا تلقَى أُذُناً صَاغِيَةً: گوش شنوایی نمی‌یابد.

لا تَمْزَحْ: شوخی نکن!

لا تَنْوِي: در نظر ندارد / قصد ندارد.

لا تُوجَدُ رَسَائِلُ: پیامی وجود ندارد.

لا تَهْتَمَّ بِهِ: به آن اهمیت نده / به آن توجّه نکن.

لَا تَهْذِي: جفنگ نگو / هذیان نگو/ چرت نگو.

لا تَهْرَبْ: فرار نکن.

لا تُؤَاخِذْني: مرا مورد بازخواست قرار مده / سرزنشم مکن.

لا تُؤَجِّلْ عَمَلَ اليَوْمِ إلَى الغَدِ: کار امروز را به فردا موکول مکن.

لا ثَانِيَ لَهُ: دومی ندارد / یکتاست / بی‌نظیر است.

لا جَدْوَى: بدون فایده / بی‌فایده.

لا جَرَمَ: بدون شک / قطعاً / حتماً.

لا حَيْفَ بِهِ: بدک نیست.

لا حِيْلَةَ: ناگزیر / ناچار.

لا دَاعِيَ لِلْقَلَقِ: جای نگرانی نیست.
لا رِبَوِي: بدون ربا.
لا رَجْعَةَ: راه بازگشت وجود ندارد.
لا رَسْمِيٌّ: غیر رسمی.
لا سَمِحَ اللَّهُ: خدا نکند! / مبادا.
لا سِيَّمَا: به ویژه / خصوصاً / مخصوصاً.
لا شَرْعِيَّةَ: غیر قانونی.
لا شَكَّ أَنّ[...]: شکی نیست که[...].
لا شُكْرَ عَلَى الوَاجِبِ: تشکر لازم نیست/ انجام وظیفه است.
لا شَيْئَ سِوَاهُ: نه چیز دیگر / به غیر از آن چیز دیگری نیست.
لا ضَيْرَ: عیبی ندارد / اشکالی ندارد.
لا طَائِلَ تَحْتَهُ: بی‌فایده است / هیچ فایده‌ای ندارد.
لا طَائِلَ فِيهِ: هیچ فایده‌ای در آن نیست / بی‌فایده است.
لا عَقْلانِيٌّ: غیرعقلانی / غیرعقلایی / غیرعاقلانه.
لا عَلَيْكَ: عیبی ندارد / اشکالی ندارد / قابلی ندارد / نگران نباش.
لا عَلَيْهِ: قابلی ندارد / خواهش می‌کنم.
لا غَرْوَ: بی گمان / بدون شک.
لا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ: خداوند او را نبخشاید!
لا غِنَى عَنْهُ: ضروری است / گریز ناپذیر است / از آن نتوان بی‌نیاز بود / مورد نیاز است.
لا فُضَّ فُوكَ: دمت گرم! قربون دهنت / ناز نَفَست!
لا قَدَّرَ اللَّهُ: خدا نکند / مبادا.
لا قِيْمَةَ لَهُ: بی‌ارزش است / ارزشی ندارد.
لا مَانِعَ لَدَيَّ عَلَى ذَلِكَ: از نظر من هیچ اشکالی ندارد.
لا مُبَالٍ: بی‌مبالات / بی‌خیال / بی‌توجه / سهل‌انگار.
لا مَثِيلَ لَهُ: نمونه ندارد / بی‌مانند است / بی‌نظیر است.
لا مَحَالَةَ: ناگزیر / ناچار / حتماً / بدون شک.
لا مَرَدَّ لَهُ: حتمی است / قطعی است / غیرقابل رد.
لا مَسْؤولِيَّة: بی‌مسؤولیتی / مسؤولیت ناپذیری.
لا مَعْقُولٌ: نامعقول / غیر معقول.

لا مَنَاصَ: گریزی نیست / راه فراری وجود ندارد.

لا مَهْرَبَ مِنْهُ: هیچ راه فراری از آن وجود ندارد.

لا مُؤَاخَذَةَ: ببخشید / معذرت می‌خواهم / جسارت نشود.

لا وُدِّيَّةَ: غیر دوستانه.

لا هَذا ولا ذَاكَ: نه این و نه آن.

لا يُأبَهُ بِهِ: به آن توجه نمی‌شود / قابل اعتنا نیست / بی‌ارزش است.

لا يَألُو جُهْداً: از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد.

لا يُبَالِي: توجه نمی‌کند / مبالات نمی‌کند.

لا يُبَرَّرُ: قابل توجیه نمی باشد / توجیه‌پذیر نیست.

لا يَتَجَزَّأُ: بخش ناپذیر است / قابل تجزیه نمی‌باشد.

لا يَتَّسِعُ فِي الحَقِيبَةِ: در چمدان جای نمی‌گیرد.

لا يَتَطَرَّقُ إِلَيهِ الشَّكُّ: شک به آن راه نمی‌یابد / شک بردار نیست.

لا يُثَمَّنُ: قیمت‌گذاری نمی‌شود.

لا يُثْنِيهِ: او را باز نمی‌دارد / مانع او نمی‌شود.

لا يُجْدِي: فایده ندارد / بی فایده است.

لا يَجْمُلُ: زیبا نیست / نیکو نیست / خوب نیست.

لا يَجُوزُ الوُقُوفُ عِنْدَ هَذَا الحَدِّ: جایز نیست به این مقدار اکتفا کرد.

لا يُحْتَمَلُ: قابل تحمّل نیست / احتمال ندارد.

لا يُحْسَبُ لَهُ حِسَابٌ: هیچ حسابی برای او نمی‌شود / به حساب نمی‌آید.

لا يُحْصَى: شمرده نمی‌شود / قابل شمارش نیست / به حساب نمی‌آید.

لا يَخْتَرِقُهُ الرَّصَاصُ: گلوله به آن نمی‌رسد / سرعتش از سرعت گلوله بیشتر است / مقاوم در برابر گلوله / ضد گلوله.

لا يُدَانِي: قابل مقایسه نیست.

لا يَدَّخِرُ جُهْداً: از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند.

لا يَدَعُ مَجَالاً لِلشَّكِّ: هيچ شكى را باقى نمى‌گذارد / جاى هيچ شک و شبهه‌اى را باقى نمى‌گذارد.

لا يُذْكَرُ: غير قابل ذكر / بى اهميت / ناقابل.

لا يَرضَخُ لِمَنْطِقِ القُوَّةِ: زير بار منطق زور نمى‌رود.

لا يُساوِمُ عَلَيْهِ بِثَمَنٍ: با هيچ قيمتى سرِ آن سازش نمى‌كند.

لا يُسْتَغْنَى عَنْهُ: از او نتوان بى نياز بود / مورد نياز است/ ضرورى است.

لا يَسْتَقِرُّ: آرام نمى‌گيرد.

لا يَسْتَوْعِبُ: گنجايش ندارد.

لا يُسْتَهَانُ بِهِ: دست كم گرفته نمى‌شود / قابل توجه است.

لا يُسْكِتُهُ شَيْءٌ: هيچ چيزى او را ساكت نمى‌كند.

لا يَسْمَحُ: اجازه نمى‌دهد / نمى‌بخشد.

لا يُشَقُّ غُبَارُهُ: به گردش نمى‌رسند.

لا يُطَاقُ: غير قابل تحمل است.

لا يُعْتَدُّ بِهِ: قابل توجه نيست / بى ارزش است.

لا يَعْتَرِفُ بِنَا: ما را به رسميت نمى‌شناسد / به ما اعتراف نمى‌كند.

لا يُعَدُّ ولا يُحْصَى: بسيار زياد / غير قابل شمارش.

لا يَعْنِيكَ: به تو ربطى ندارد / به تو مربوط نيست / به تو چه؟!

لا يُعَوَّضُ: جبران ناپذير / غيرقابل جبران.

لا يَعِي ما يَقُولُ: نمى‌فهمد چه مى گويد!

لا يَفْتُرُ: خسته نمى‌شود.

لا يَفِي بِالْغَرَضِ: نياز را برآورده نمى‌كند.

لا يَقْبَلُ الجَدَلَ: قابل مجادله نيست.

لا يَلْحَقُ فِيهِ غُبَارٌ: كسى به گرد او نمى‌رسد.

لا يَلْوِيهِ سَدٌّ: هيچ سدّى جلوى آن را نمى‌گيرد / هيچ چيزى جلودار آن نيست.

لا يُمْكِنُ أَنْ تَدُومَ: امكان ندارد ادامه يابد.

لا يُمْكِنُ إِهْمَالُهَا: نمى‌توان آن را ناديده گرفت.

لا يَنْبَغِي: شايسته نيست / جايز نمی‌باشد / سزاوار نيست / روا نيست.

لا يُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِيرٍ: هيچ‌کس مثل باتجربه، تو را آگاه نمی‌کند / کار را بايد به کاردان سپرد (ضرب المثل).

لا يَنـدَى لَـهُ الجَبِـينُ: هـيچ‌کـس تحت تأثير قرار نمی‌گيرد و اقدامی نمـی‌کنـد / کسـی خـم بـه ابـرو نمی‌آورد.

لا يَنْضُبُ: تمام نمی‌شود / خشـک نمی‌گردد / پايان نمی‌پذيرد.

لا يُنْكَرُ: غيرقابل انکار.

لا يُؤْبَـهُ لَـهُ أو بِـهِ: بـه آن اعتنـا نمـی‌شـود / بـی‌اهميـت / نـاچيز / غيرقابل توجه.

لابْ تُوبْ: لپ تاب.

لابُدَّ: ناگزير / بايد / حتماً / ناچار.

لاتُجامِـلْ: تعـارف نکـن / مجاملـه نکن.

اللّاجِـئُ السِّياسِـيُّ: پناهنـدهی سياسی.

اللّاجِئُ، ج: **اللّاجِئُونَ**: پناهنده.

لاحَظَهُ بِأُمِّ العَيْنِ: با چشم سر آن را ملاحظه کرد / با چشم خود آن را ديد.

اللّاحِـقُ: پسـوند / آتـی / بعـدی / صفحه‌ی بعدی.

لاحِقاً: بعداً.

اللّاحِقَةُ، ج: **اللَّواحِقُ**: پسوند.

اللّاحِقُـونَ: پَسـينيان / آينـدگان / نسل‌های آينده.

لاحَقَهُ: او را تعقيـب کـرد / دنبـالش کرد.

لاذَ بِالصَّمْتِ: سکوت پيشه کرد.

لاذَ بِالفِرارِ: پا به فرار گذاشت.

اللّاذِعُ: گزنده.

لازِمَـةٌ مُوسِـيقِيَّةٌ: پـيش درآمـد موسيقی.

لازَوَرْدِي: لاجوردی / آبی آسمانی.

اللّاسِعُ: گزنده / نيش‌دار.

لاسِلْكِيٌّ: بی‌سيم.

لاصِقَةُ السِّعْرِ: برچسب قيمت.

لاعِـبٌ إحتِيـاطِي: بـازيکن ذخيره(فوتبال).

لاعِبُ البِيانُو: نوازنده‌ی پيانو.

لاعِبُ الجُنْبَازِ: بند باز / ژیمناست.

لاعِبُ الوَسَطِ: بازیکن خط میانی (فوتبال).

لاعِبُ الهُجُومِ: بازیکن خط حمله / فوروارد (فوتبال).

لاعِبٌ بِالزَّاوِيَةَ: بازیکن کناری (فوتبال).

لاعِبُ كُرَةِ القَدَمِ: بازیکن فوتبال.

اللّاعِبُ: ورزشکار / بازیکن.

اللّاعِبَاتُ الكَارَاتِيَّةُ: تکواندوکاران دختر / دختران تکواندوکار.

لاغوسِ: لاگوس (پایتخت سابق نیجریه).

لافِتٌ لِلنَّظَرِ: جالب توجه.

لافِتٌ: قابل توجه / جلب کننده‌ی توجه.

اللّافِتَاتُ، مف: اللّافِتَةُ: پلاکاردها.

لافِتَةٌ لِلنَّظَرِ: چشم گیر / قابل توجه.

لاقَقْرِيَّاتٌ: بی‌مهرگان.

لاقِطُ الصَّوْتِ: گیرنده‌ی صدا.

اللّاقِطُ: توپ گیر (بیسبال).

لاقَى تَرْحِيباً حَارّاً: با استقبال گرم و پر شوری مواجه شد.

اللّامَبْدَئِيَّةُ: بی مسلکی / بی مرامی.

لامَكَانَ لِلْمُتَطَرِّفِينَ فِي الحُكُومَةِ المُقْبِلَةِ: تندروها در حکومت آینده جایی ندارند.

لانَأْلُوا جُهْداً: از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنیم.

اللّانِهَايَةُ: بی‌نهایت/ بی‌پایان/ بیکران.

اللّاوَعْيُ: بیهوشی.

لِأَوَّلِ مَرَّةٍ: برای اولین بار.

لِأَوَّلِ وَهْلَةٍ: برای اولین بار.

لاهای: لاهه (شهری است در غرب کشور هلند و پایتخت اداری آن می‌باشد).

لاهِثُ الأَنْفَاسِ: نفس نفس زنان (کنایه از خستگی).

لاهِثٌ: نفس بریده.

لاهِي: خوش‌گذران / اهل لهو و لعب.

لايُسْمَحُ له بِالدُّخُولِ: اجازه‌ی ورود ندارد / اجازه داده نمی‌شود که او داخل شود.

لايَمُتُّ إِلَى الوَاقِعِ بِصِلَةٍ: هیچ واقعیتی ندارد.

لائِحَةُ الإتِّهَامِ: کیفر خواست / لایحه‌ی اتهام.

لائِحَةُ الأسْعار: لیست قیمت‌ها.
لائِحَةُ التَّرْتِيبِ: جدول رده بندی.
لائِحَةُ التَّوْقِيتِ: طومار ساعت.
لائِحَةُ الطَّعَامِ: منوی غذا.
لائِحَةٌ جَوَابِيَّةٌ: لایحه‌ی جواب.
لائِحَةٌ داخِلِيَّةٌ فِي البَرْلَمَانِ: لایحه‌ی داخل پارلمان.
لائِحَةٌ سَوْداءُ: لیست سیاه.
لآخِرِ مَرَّةٍ: برای آخرین بار.
لُبُّ الفَاكِهَةِ: مغز میوه / هسته‌ی میوه.
لُبُّ الفُسْتُقِ: مغز پسته.
لُبُّ الكَلَامِ: لب سخن / لب مطلب / خلاصه‌ی کلام.
لَبَّ اللَّوْزَ: بادام را شکست و هسته‌ی آن را درآورد.
لُبُّ اللَّوْزِ: مغز بادام.
اللَّبَّادُ: نمد ساز.
لِبَاسُ السِّبَاحَةِ: مایو / لباس شنا.
لِبَاسُ النَّوْمِ: لباس خواب.
لِبَاسٌ تَحْتَانِيٌّ: لباس زیر.
لِبَاسٌ دَاخِلِيٌّ: زیرپوش.
لِبَاسٌ صَيْفِيَّةٌ: لباس تابستانی.
لَبَّاسَةٌ: پاشنه کش.
اللَّبَّانُ: شیر فروش.
لَبَدَ الصُّوفَ: پشم را به لباد تبدیل کرد.
لَبِدَ بِالمَكَانِ: در این مکان اقامت گزید.
اللِّبْرالِيَّةُ: لیبرالیسم.
لَبَّسَ عَلَيهِ الأَمْرَ: امر را بر وی مشتبه گرداند / او را سر در گم نمود.
لَبَنُ الأُمِّ: شیر مادر.
لَبَنُ البَقَرِ: شیر گاو.
اللَّبَنُ الخَالِي مِنَ الدَّسَمِ: دوغ بدون چرب / شیر بدون چرب.
اللَّبَنُ الرَّائِبُ: ماست.
لَبَنُ النَّاقَةِ: شیر شتر.
لَبِنٌ مَشْوِيٌّ: آجر پخته.
اللَّبَنُ: دوغ / شیر.
لُبنانُ الشَّقِيقُ: کشور برادر لبنان.
اللَّبِنَةُ الأُولَى: خشت اول.
لَبْنَةٌ كِرِيمِيَّةٌ: پنیر خامه‌ای.
لَبْنَنَةُ العِرَاقِ: بلای لبنان را بر سر عراق آوردن / عراق را مانند لبنان به ورطه‌ی درگیری‌های داخلی کشاندن.

اللَّبْنَنَةُ: لبنانی شدن / لبنانی کردن.

لَبْوَةٌ: شیر ماده.

لَبُونَاتٌ: پستانداران.

لَبَّىَ دَعْوَةَ رَبِّهِ: دعوت حق را لبیک گفت.

لَبِيسَةُ الحِذَاءِ: پاشنه‌ی کفش.

لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ: به روی چشم / در خدمتم.

اللُّثْغَةُ: گفتارپریشی.

لَثَمَ: بوسید / ماچ کرد.

لَجَّ فِي السُّؤَالِ: بر خواسته‌ی خود اصرار کرد/ پافشاری کرد بر درخواست خودش.

لَجَأَ إلَى العُنُفِ: به خشونت متوسّل شد / پناه برد به خشونت.

لَجَأَ إلَى[...]: متوسّل شد به[...] / پناه برد به[...].

اللِّجَانُ البَرلَمَانِيَّةُ: کمیته‌های پارلمانی.

لِجَانُ التَّفْتِيشِ: کمیته‌های بازرسی.

لِجَانُ الثَّورَةِ: کمیته‌های انقلاب.

اللِّجَانُ الدَّائِمَةُ: کمیته‌های دائمی.

اللِّجَانُ الشَّعْبِيَّةُ: کمیته‌های مردمی.

اللِّجَانُ المُتَخَصِّصَةُ: کمیته‌های تخصصی.

لِجَانُ المَجْلِسِ: کمیته‌های مجلس.

اللِّجَانُ المُسْتَقِلَّةُ: کمیته‌های مستقل.

اللُّجَّةُ: گرداب.

لَجْمُ الأَزْمَةِ: مهار بحران / کنترل بحران.

لَجْمُ الفِتْنَةِ: مهار فتنه / کنترل فتنه.

لَجْنَةُ إقَامَةِ الذِّكْرَى لِرَحِيلِ مُؤَسِّسِ الثَّورَةِ الإسْلَامِيَّةِ: ستاد برگزاری مراسم سالگرد ارتحال بنیانگذار انقلاب اسلامی.

اللَّجْنَةُ الاِجْتِمَاعِيَّةُ: کمیته‌ی اجتماعی.

اللَّجْنَةُ الاِسْتِشَارِيَّةُ: کمیته‌ی مشورتی.

لَجْنَةُ الاِسْتِفْتَاءِ: کمیته‌ی همه پرسی.

اللَّجْنَةُ الاِقْتِصَادِيَّةُ: کمیته‌ی اقتصادی.

لَجْنَةُ الإمَامِ الخُمَينِي للإغَاثَةِ: کمیته‌ی امداد امام خمینی.

لَجْنَةُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ لِحُقُوقِ الإِنْسَانِ: کمیته‌ی حقوق بشر سازمان ملل.
لَجْنَةُ الأَمْنِ القَوْمِيِّ وَالسِّيَاسَةِ الخَارِجِيَّةِ: کمیته‌ی امنیت ملّی و سیاست خارجی.
لَجْنَةُ الإنْتِقَاءِ: کمیته‌ی گزینش.
اللَّجْنَةُ البَرْلَمَانِيَّةُ: کمیته‌ی پارلمانی.
لَجْنَةُ البُورْصَةِ والأَوْرَاقِ المَالِيَّةِ: کمیته‌ی بورس و اوراق بهادار.
اللَّجْنَةُ التَّحْضِيرِيَّةُ: کمیته‌ی آماده سازی.
لَجْنَةُ التَّحْقِيقِ: کمیته‌ی تحقیق.
لَجْنَةُ التَّحْكِيمِ: کمیته‌ی داوری.
لَجْنَةُ التَحْلِيفِ: کمیته‌ی تحلیف.
لَجْنَةُ التَّعْلِيمِ العَامِ: کمیته‌ی آموزش عالی.
لَجْنَةُ التَّقْيِيمِ: کمیته‌ی ارزیابی.
لَجْنَةُ التَّنْسِيقِ: کمیته‌ی هماهنگی.
اللَّجْنَةُ التَّنْفِيذِيَّةُ: کمیته‌ی اجرایی.
لَجْنَةُ الحُكَمَاءِ: کمیته‌ی داوران.
اللَّجْنَةُ الخَاصَّةُ: کمیته‌ی ویژه.
لَجْنَةُ الخُطَّةِ والمُوَازَنَةِ: کمیته‌ی برنامه و بودجه.
اللَّجْنَةُ الدَّائِمَةُ: کمیته‌ی دایمی.
اللَّجْنَةُ الرُّبَاعِيَّةُ: کمیته‌ی چهارگانه.
لَجْنَةُ السَّلَامِ: کمیته‌ی صلح.
لَجْنَةُ الشُّؤُونِ الخَارِجِيَّةِ: کمیته‌ی مسایل خارجی.
لَجْنَةُ الضِّيَافَةِ: کمیته‌ی پذیرایی.
لَجْنَةُ الطَّاقَةِ فِي المَجْلِسِ: کمیته‌ی انرژیِ مجلس / کمیسیون انرژی مجلس.
اللَّجْنَةُ العَسْكَرِيَّةُ: کمیته‌ی نظامی / کمیسیون نظامی.
لَجْنَةُ العَلَاقَاتِ الخَارِجِيَّةِ: کمیته‌ی روابط خارجی / کمیسیون روابط خارجی.
اللَّجْنَةُ العُلْيَا: کمیته‌ی عالی/ کمیسیون عالی.
اللَّجْنَةُ القَانُونِيَّةُ: کمیته‌ی حقوقی/ کمیسیون حقوقی.
لَجْنَةُ المُتَابَعَةِ: کمیته‌ی پیگیری/ کمیسیون پیگیری.

لَجْنَةُ المُرَاقَبَةِ: کمیته‌ی نظارت/ کمیسیون نظارت.

اللَّجْنَةُ المَرْكَزِيَّةُ: کمیته‌ی مرکزی/ کمیسیونمرکزی.

اللَّجْنَةُ المُسْتَقِلَّةُ: کمیته‌ی مستقل/ کمیسیون مستقل.

اللَّجْنَةُ الوَطَنِيَّةُ لِحُقُوقِ الإِنْسَانِ: کمیته‌ی ملی حقوق بشر/ کمیسیون حقوق بشر.

لَجْنَةُ تَقَصِّي الحَقَائِقِ: کمیته‌ی بررسی حقایق / کمیته‌ی حقیقت‌یاب / کمیته‌ی وینوگراد (نام کمیته‌ی تحقیق دولتی و مستقل اسرائیل است که در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۶ برای بررسی عملکرد دولتمردان و نظامیان این کشور در جریان جنگ اسرائیل با حزب اللّه، در شهر تل‌آویو با اختیارات کامل تشکیل شد).

لَجْنَةُ حِمَايَةِ الصُّحُفِيِّينَ: کمیته‌ی حمایت از روزنامه نگاران.

لَجْنَةُ صِيَاغَةِ الدُّسْتُورِ: کمیته‌ی پیش نویس قانون اساسی.

لَجْنَةُ فِيفَا: کمیته‌ی فیفا.

لَجْنَةُ مُبَادَرَةِ السَّلَامِ: کمیته‌ی ابتکار صلح.

لَجْنَةُ مُرَاجَعَةِ الدُّسْتُورِ: کمیته‌ی بازنگری قانون اساسی / کمیسیون بازنگری قانون اساسی.

لَجْنَةُ مُكَافَحَةِ التَّسَوُّلِ: کمیته‌ی مبارزه با تکدّی‌گری.

لَجْنَةُ نَزْعِ السِّلَاحِ: کمیته‌ی خلع سلاح / کمیسیون خلع سلاح.

اللَّجْنَةُ الدَّوْلِيَّةُ لِلصَّلِيبِ الأَحْمَرِ: کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ.

اللُّجُوءُ السِّيَاسِيُّ: پناهندگی سیاسی.

اللُّجُوءُ إِلَى اِسْتِخْدَامِ القُوَّةِ: متوسل شدن به زور / توسّل به زور.

اللُّجُوءُ إِلَى القُوَّةِ: متوسل شدن به زور / پناه بردن به قدرت.

اللَّحَّاءُ: ریشو / دارای ریش زیاد.

اللَّحَّامُ: قصّاب.

لِحَدِّ الآنَ: تا کنون / هنوز / تابحال.

لِحُسْنِ الحَظِّ: خوشبختانه.

اللَّحْمُ الأَبْيَضُ: گوشت سفید.

اللَّحْمُ الأَحْمَرُ: گوشت قرمز.
لَحْمُ الغَنَمِ: گوشت گوسفند.
اللَّحْمُ المُجَمَّدُ: گوشت یخ زده.
اللَّحْمُ المَشْوِيُّ: گوشت بریان.
اللَّحْمُ المَفْرُومُ: گوشت چرخ شده.
لَحْمٌ بِلَا عَظْمٍ: گوشت بدون استخوان.
لِحْيَةُ الضَّأْنِ: ریش بز/ ریش بزی.
لِخِدْمَةِ المَصَالِحِ الصُّهْيُونِيَّةِ: برای تأمین منافع صهیونیست‌ها.
لَدْغَةُ الثُّعْبَانِ: گزیدن مار / مارگزیدگی.
لَدْغَةُ الحَشَرَةِ: نیش حشره.
لَدْغَةُ الحَيَّةِ: نیش مار.
لَدَيَّ عُروضٌ : پیشنهادهایی دارم / پیشنهادهایی به من شده است.
لَدِيغٌ: گزیده شده / مار گزیده.
لِذلک: به همین خاطر / بنابراین.
اللَّزقَةُ: چسب / چسب زخم.
لَزِمَ المَكَانَ: در آن مکان ماند.
لِسَانُ الإِغْلَاقِ: زبانه‌ی قفل / ضامن تفنگ.
لِسَانُ الثَّوْرِ: گاو زبان(گیاه).
لِسَانُ الحِذَاءِ الواقِعُ تحْتَ شَرِيطِهِ: زبان کفش که زیر باند قرار می‌گیرد.
لِسَانُ العَصَافِيرِ أو العُصْفُورِ: زبان گنجشک (گیاه).
لِسَانُ القُفْلِ: دندانه‌ی قفل.
لِسَانُ القَوْمِ: سخنگو.
لِسَانُ المِفْتاحِ: دندانه‌ی کلید.
لِسَانُ النَّارِ: زبانه‌ی آتش.
لَسْتُ أدْرِي: نمی‌دانم.
لَسْعَةُ الصَّقِيعِ: سوزش سرما.
لِسُوءِ الحَظِّ: بدبختانه/ از شانس بد.
اللَّسِيعُ: گزیده شده / مارگزیده.
لُصٌّ مُحْتَرِفٌ: دزد حرفه‌ای.
اللُّصُّ: دزد / راهزن.
لِصَالِحِ[...]: به نفع [...]/ به سودِ[...].
لِصَالِحِ الشَّعْبِ: به نفع مردم.
لُصُوصُ الأَدْغَالِ: دزدان جنگل.
لُصُوصُ البِحَارِ: دزدان دریایی.
اللُّصُوصِيَّةُ: سرقت / دزدی.
اللُّصُوقُ: چسب زخم.
لَطَّخَ سُمْعَتَهُ: آبرویش را بُرد/ لکه‌دارش کرد.

لُطْفاً أَغْلِقِ البَابَ بِهُدُوءٍ: لطفا درب را آهسته ببندید.
لَطَمَ: تو دهنی زد/ سیلی زد/ چک زد.
اللُّعَابُ: آب دهان.
لَعِبُ الأَطْفَالِ: بازی کودکان.
لَعِبُ البِرْجَاسِ: شمشیر بازی سواره / نیزه بازی سواره.
اللَّعِبُ النَّظِيفُ: بازی جوانمردانه.
اللَّعِبُ بِالْكُرَةِ الحَدِيدِيَّةِ: پاتیناژ.
لَعِبَ بِالنَّارِ: با آتش بازی کرد.
اللَّعِبُ بِالنَّارِ: بازی با آتش.
لَعِبَ دَوْراً أَسَاسِيّاً: نقش اساسی ایفا کرد.
لَعِبَ دَوْراً إِيجَابِيّاً: نقش مثبت ایفا کرد.
لَعِبَ دَوْراً سَلْبِيّاً: نقش منفی بازی کرد.
لَعِبَ دَوْراً هَامّاً: نقش مهمی ایفا کرد.
لَعِبَ دَوْراً: نقش ایفا کرد.
لُعْبَةُ السِّهَامِ المَرِيشَةِ: دارت بازی.
لُعْبَةُ الطَّاوِلَةِ: بازی تخته نرد / تخته نرد.
لُعْبَةُ الفِيدْيُو: بازی ویدئویی.
اللُّعْبَةُ المُعَقَّدَةُ: بازی پیچیده.
لُعْبَةُ الوَرَقِ: پاسور.
لُعْبَةٌ حَرْبِيَّةٌ: اسباب بازی جنگی.
لُعْبَةٌ خَطِرَةٌ: بازی خطرناک.
لُعْبَةٌ دَوْلِيَّةٌ: بازی جهانی.
لُعْبَةٌ سِيَاسِيَّةٌ: بازی سیاسی.
اللُّعْبَةُ: اسباب بازی / مسابقه / بازی.
لَعِبَتْ: ایفای نقش نمود/ نقش ایفا کرد.
لَعَلَّ: شاید / چه بسا.
لَعَلِّي أَجِدُ: شاید بیابم.
لَعَمْرُكَ: به جان شما.
لَعَمْرِي: به جانم قسم / به جان خودم.
اللُّغَاتُ الأَجْنَبِيَّةُ: زبان‌های خارجی.
لِغَايَةِ الآن: تا این لحظه / هنوز / تا حالا / تاکنون.
لِغَايَةِ كَذَا: تا فلان تاریخ.
لُغَةُ الأُمِّ: زبان مادری.
لُغَةُ الحَاسُوبِ: زبان کامپیوتر.
اللُّغَةُ الحَيَّةُ: زبان زنده.

اللُّغَةُ الخَاصَّةُ: زبان مخصوص.
لُغَةُ الدَّرْدَشَةِ: زبان چت.
اللُّغَةُ الرَّسْمِيَّةُ: زبان رسمی.
لُغَةُ الصَّحَافَةُ: زبان مطبوعاتی.
اللُّغَةُ العَامِّيَّةُ: زبان عامیانه / لهجه‌ی عامیانه.
اللُّغَةُ الفُصْحَى: زبان فصیح / لهجه‌ی فصیح.
لُغَةُ القَانُونِ: زبان قانون.
لُغَةُ القُوَّةِ: زبان قدرت / زبان زور.
لُغَةٌ مَحَلِّيَّةٌ: لهجه‌ی محلی / زبان محلی.
لُغَةٌ هَادِئَةٌ: زبان آرام / سخن آرام.
اللَّغَطُ: هیاهو / سروصدا / جار و جنجال.
لُغْمٌ أَرْضِيٌّ ضِدَّ المُشَاةِ: مین ضد نفر.
لَغَمَ المِنْطَقَةَ: منطقه را مین‌گذاری کرد.
لُغْمٌ تَحْتَ بَحْرِيٌّ: مین دریایی.
لُغْمٌ ضِدَّ الدَّبَّابَاتِ: مین ضد تانک.
لُغْمٌ عَائِمٌ: مین شناور.
لُغْمٌ لِلْغَوَّاصَاتِ: مین ضد زیر دریایی.
لُغْمٌ مُغْنَاطِيسِيٌّ: مین مغناطیسی.
لَفَّ لَفَّهُ: کاسه کوزه را جمع نمود / فلنگ را بست / دُمش را روی کولش گذاشت.
اللَّفَّافُ: شال گردن.
اللَّفَّافَةُ: باند زخم.
لَفَتَ نَظَرِي: نظر من را جلب کرد.
لَفَظَ النَّفَسَ الأَخِيرَ: نفس آخر را کشید.
لَفْظٌ وَحْشِيٌّ: لفظ نامأنوس / لفظ غیر مأنوس.
لَفِيفَةٌ: سیگار.
لِقَاءٌ اِسْتِشَارِيٌّ: دیدار مشورتی / جلسه‌ی مشورتی.
لِقَاءٌ إِقْلِيمِيٌّ: نشست منطقه‌ای / جلسه‌ی منطقه‌ای.
لِقَاءُ القِمَّةِ: نشست سران / جلسه‌ی رهبران.
لِقَاءٌ تَحْضِيرِيٌّ: دیدار مقدماتی / جلسه‌ی مقدماتی.
لِقَاءٌ خَاصٌّ: دیدار ویژه / جلسه‌ی ویژه / نشست ویژه.
لِقَاءٌ خِتَامِيٌّ: نشست پایانی / جلسه‌ی پایانی.

لِقَاءٌ دَوْلِيٌّ: نشست بین‌المللی / جلسه‌ی بین‌المللی.

لِقَاءٌ رَسْمِيٌّ: دیدار رسمی / جلسه‌ی رسمی.

لِقَاءُ رُؤَسَاءِ الحُكُومَاتِ: دیدار سران حکومت‌ها / جلسه‌ی سران حکومت.

لِقَاءٌ سِرِّيٌّ: دیدار محرمانه / جلسه‌ی محرمانه / نشست محرمانه.

لِقَاءٌ شَعْبِيٌّ: دیدار مردمی / جلسه‌ی مردمی / نشست مردمی.

لِقَاءٌ عَلَى الهَوَاءِ: دیدار زنده / جلسه‌ی زنده / نشست زنده.

لِقَاءٌ عَمَلِيٌّ: دیدار کاری / جلسه‌ی کاری / نشست کاری.

لِقَاءُ قَادَةِ الدُّوَلِ: دیدار رهبران کشورها / جلسه‌ی رهبران کشورها / نشست رهبران کشورها.

لِقَاءٌ مُتَعَدِّدَةُ الأَطْرَافِ: نشست چندگانه / جلسه‌ی چندگانه.

لِقَاءٌ مُشْتَرَكٌ: دیدار مشترک / جلسه‌ی مشترک/ نشست مشترک.

لِقَاءٌ وُدِّيٌّ: دیدار دوستانه / نشست دوستانه / جلسه‌ی دوستانه.

لِقَاءٌ هَامٌّ: دیدار مهم / جلسه‌ی مهم / نشست مهم.

لِقَاحٌ جُدَرِيٌّ: واکسن آبله.

لَقد تَبَيَّنَ لِي: برایم معلوم شد.

لقد كَلَّفْنَاكُمْ: زحمت دادیم.

لقد وَقَعُوا فِي الهَاوِيَةِ: در ورطه و گرداب افتاده‌اند.

لَقْطَةٌ خَلَّاعَةٌ: تصویر مبتذل / عکس مبتذل.

لُقْمَةُ العَيْشِ: لقمه‌ی نان.

لُقْمَةٌ سَائِغَةٌ: لقمه‌ی گوارا.

لَقَنَهُم دَرساً لَنْ يَنْسَوْهُ: درسی به آن داد که هرگز آن را فراموش نمی‌کنند.

لَقِيَ حَتفَهُ: کشته شد / مُرد / جان باخت / فوت کرد.

لَقِيَ مَصْرَعَهُ: فوت کرد / مُرد / کشته شد / جان باخت.

لَقِيطٌ: بچه‌ی سرِ راهی.

لَكُمْ جَزِيلُ الشُّكْرِ: بی‌نهایت از شما سپاسگزارم.

لَكْمَةٌ،ج: لَكَمَاتٌ: مشت / ضربه‌ی مشت.

اللُّكْنَةُ: لکنت / گرفتگی زبان.

لِلْأَسَفِ: متأسفانه.

للإِيجَارِ: اجاره داده می‌شود / اجاره‌ای.

لِلْبَيْعِ: به فروش می رسد / فروشی.

لِلتَّوِّ: به زودی / جدیداً / به تازگی.

لِلذَّوْدِ عَنْ حِيَاضِ الوَطَنِ: برای دفاع از مرزهای کشور.

لِلرِّجَالِ فَقَطْ: فقط مردانه.

لِلْعَامِ الخَامِسِ عَلَى التَّوالِي: برای پنجمین سال پیاپی.

لِلْمَرَّةِ الأَخِيرَة: برای آخرین بار.

لِلْمَرَّةِ الأُولَى: برای اولین بار.

لِلْمَزِيدِ مِنَ المَعْلُومَاتِ: برای اطلاعات بیشتر.

لِلنِّسَاءِ فَقَطْ: فقط زنانه.

لِلوَهْلَةِ الأُولَى: برای اولین بار.

لِلّهِ دَرُّهُ شَاعِراً: عجب شاعری! / چه شاعری!

لِلّهِ: برای رضای خدا / محض رضای خدا / در راه خدا.

لِلّهِ دَرُّکَ مِنْ کَاتِبٍ!: عجب نویسنده‌ای هستی! / چه نویسنده‌ای!

لم أَبلُغْهَا بَعْدُ: هنوز به آن نرسیده‌ام.

لم أُجِبْ: جواب ندادم / پاسخ ندادم.

لَمْ أَجِدْ بُدّاً: چاره‌ای نداشتم / علاجی نداشتم.

لم أَطِقْ سُكُوتاً عَلَى مَا فَاهَ بِهِ: نتوانستم در مقابل سخنی که گفت ساکت باشم.

لَمُّ الشَّعْثِ: ساماندهی امور پراکنده و متفرقه.

لَمَّ اللّهُ شَعْثَكُمْ: خداوند به اصلاح امورتان بپردازد.

لَمْ تَثْبُتِ التُّهْمَةُ ضِدَّهُمْ: اتهام آنان به اثبات نرسیده است.

لَمْ تُثْنِهِ عَنْ[...]:او را از[...] بازنداشت / وی را از[...] منصرف نکرد.

لَمْ تَدَّخِرْ وِسْعاً: از هیچ کوششی فروگذار نکرد / همه‌ی سعی خود را کرد.

لَمْ تَعُدْ صَالِحَةً: دیگر شایسته نیست / به کار نمی‌آید.

لَمْ تَعْمَدْ: قصد نداشت.

لَمْ تُفِدْهُ: به او سودی نرساند.

لَمْ تَقْتَصِرْ: محدود نمی‌شود.

لَمْ تَلْتَقِطْ: درک نکرد / نفهمید / نگرفت.

لَمْ تَمْضِ مُدَّةٌ: مدتی نگذشته بود / چیزی نگذشته بود.

لَمْ يَأْتِ بَعْدُ: هنوز نیامده است.

لَمْ يَأْلُوا جُهْداً: از هیچ کوششی دریغ نکردند.

لَمْ يَتْرُكْ تَأْثِيراً: هیچ تاثیری بر جای نگذاشت.

لَمْ يَتَعَوَّدْ أَنْ[...]: عادت نداشت که[...]

لَمْ يَتِمَّ الإِسْتِفَادَةُ مِنْهَا: بدون استفاده مانده است.

لَمْ يَتَمَكَّنُوا: موفق نشدند.

لَمْ يُثِرْ أَيَّ ضَجَّةٍ: هیچ سروصدایی بپا نکرد.

لَمْ يُحَالِفْهُ الحَظُّ: شانس با او یار نبود / بی‌شانس بود.

لَمْ يُحَرِّكْ سَاكِناً: هیچ توجهی نکرد / کاری نکرد / اقدامی به عمل نیاورد.

لَمْ يَخْطُرْ بِبَالِي: به ذهنم نرسید.

لَمْ يَدَّخِرْ جُهْداً: از هیچ تلاشی فروگذار نکرد.

لَمْ يُدْهِشْنِي: باعث تعجب من نشد / مرا به شگفت وانداشت / شگفت زده‌ام نکرد.

لَمْ يَذْهَبْ هَدَراً: به هدر نرفت / ضایع نشد.

لَمْ يَسْبِقْ لِي أَنْ أُحَدِّثَهُ: قبلاً با او صحبت نکرده بودم.

لَمْ يَشْهَدْ لَهُ مَثِيلٌ: سابقه ندارد / نمونه‌ی آن یافت نمی‌شود / بی‌سابقه است.

لَمْ يُطَاوِعْهُ قَلْبُهُ: دلش راضی نشد.

لَمْ يَطِرَّ شَارِبُهُ: سبیل درنیاورده است.

لَمْ يَعْثِرْ عَلَيْه: آن را نیافت.

لَمْ يَعُدْ أَمَامَهُ إِلَّا[...]: جز[...] چاره‌ای ندارد / چاره‌ای جز [...] ندارد.

لَمْ يَعُدْ فِي العُمْرِ بَقِيَّةٌ: دیگر عمری باقی نمانده است.

لَمْ يَعُدْ كَافِياً: دیگر کافی نیست.

لَمْ يَعُدْ لَدَيْهِ القُدْرَةُ: دیگر قادر نیست/ دیگر نمی‌تواند.

لَمْ يَعُدْ مَوْجُوداً: دیگر وجود ندارد / دیگر باقی نمانده است.

لَمْ يُفِقْ: به هوش نیامده است / بهبود نیافته است / هنوز به هوش نیامده است.

لَمْ يُفُوا بِوُعُودِهِمْ: به وعده‌های خود عمل نکردند.

لَمْ يَقْبَلْ لَهُ عُذراً: عذرِ او را نپذیرفت.

لَمْ يَكْتَمِلِ النِّصَابَ: به حد نصاب نرسید.

لَمْ يَلْبَثْ أن[...]: طولی نکشید که[...].

لَمْ يَنْبَسْ بِبِنْتِ شَفَةٍ: لب باز نکرد / هیچی نگفت / جیکش در نیامد.

لَمْ يَنْجَحْ فِيهِ القَوْلُ: اندرز در وی مؤثّر واقع نشد.

لَمْ يُوَلِّهَا الإهْتِمَامَ: به آن اهمیت نداد.

لَمْ يُؤْثَرْ عَنْهُ: اثری از او باقی نمانده است.

لَمْ يُؤَدِّ إلَى نَتَائِجَ مَلْمُوسَةٍ: به نتایج ملموسی منتهی نشد.

لَمْ يُؤَهَّلوا لِاسْتِلَامِهَا: شایستگی به دست گرفتن آن را نداشتند.

لِما لَهُ مِنْ إرتِبَاطٍ: به خاطر ارتباطی که دارد.

لَمَّةُ الأُذُنِ: نرمه‌ی گوش.

لَمْحُ البَصَرِ: چشم بر هم زدن.

لَمْحَةٌ عن[...]: گوشه ای از[...] / تاریخچه‌ای از[...].

لَمْحَةُ عَيْنٍ: یک چشم به هم زدن.

اللَّمْحَةُ: تاریخچه / گوشه / پاره / نگاه سریع و گذرا.

لِمَصْلَحَةِ المُعْتَدِي: به نفع تجاوزگر / به سود تجاوزگر.

لَمْلِمْ: جمع کن.

لَملَمَةُ الجُرحِ: مداوای زخم / ملحم گذاشتن بر روی زخم / پانسمان زخم.

لِمَن يَهُمُّهُ الأَمْرُ: گواهی می‌شود.

لن تُبْقِيَ أَخْضَراً ولا يَابِساً: هیچ تر و خشکی را بر جای نمی‌گذارد / همه را با یک چوب می‌راند.

لن تَتَجَدَّدَ: ترمیم نخواهد شد / دوباره نمی‌شود / تکرار نمی‌گردد.

لن تَخسِرَ شَيْئاً: چیزی را از دست نمی‌دهی / ضرر نمی‌کنی.

لن نَتَراجَعَ عَنْ حُقُوقِنَا: هرگز از حقوق خود دست بر نمی‌داریم.

لن نَسْمَحَ: هرگز اجازه نمی‌دهیم.

لن نَفْقِدَ الأَمَلَ: امید خود را از دست نمی‌دهیم / نا امید نمی‌شویم.

لن يَأْلُوَ جُهْداً: از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد.

لن يَحِيدَ قَيْدَ أُنْمُلَةٍ عَنِ النَّهْجِ: به اندازه‌ی یک سر انگشت از راه خود منحرف نمی‌شود / یک گام به عقب نمی‌نهد.

لن يَفُتَّ فِي عَضُدِ الشَّعْبِ: مردم را سست نخواهد کرد.

لن يُؤَدِّيَ [...]: منجر نخواهد شد به [...].

لَنْ أَتَوَانِيَ أَبَداً: از هیچ اقدامی دریغ نمی‌ورزم / هیچگاه کوتاهی نمی‌کنم.

لو تَكَرَّمْتَ: لطفاً / اگه می‌شه.

لو سَمِحْتَ: لطفاً / ببخشید / اجازه بدهید.

لو صَحَّ التَّعْبِيرُ: اگر این تعبیر درست باشد / اگر بشود گفت.

لَوْ: ای کاش!

اللِّواءُ الطَّيَّارُ: سرلشکرِ هوایی.

اللِّواءُ المُدَرَّعُ: تیپ زرهی.

اللِّواءُ: تیپ(واحد نظامی) / پرچم / سرلشکر.

اللَّواحِمُ: گوشتخواران.

اللَّوازِمُ المَدْرَسِيَّةُ: لوازم التحریر.

لُوبْ تُوبْ: لپ تاب.

اللُّوبِيُ الصُّهْيُونِيُّ: لابی صهیونیسم.

لَوَّثَ المِنْطَقَةَ: منطقه را آلوده نمود.

لِوَجْهِ اللَّهِ: به خاطر رضای خدا / مجانی / رایگان.

لَوْحٌ أَسْوَدُ: تخته سیاه.

لَوْحُ البَابِ: پانل.

لَوَّحَ بِيَدِهِ: بادستش اشاره کرد.

لَوْحَةُ الإِعْلاَنَاتِ: تابلو اعلانات.

اللَّوْحَةُ الأُمُّ: مادرِ بُرد.

لَوْحَةُ البَلاَغَاتِ: تابلو اعلانات.

لَوْحَةُ التَّحَكُّمِ: کنترل پنل (بخشی از واسط گرافیکی کاربر در ویندوز است که اجازه‌ی مشاهده و تغییر تنظیمات و کنترل پایه‌ی سامانه را از طریق برنامک‌ها، در مواردی چون افزودن سخت‌افزار، افزودن و پاک کردن نرم افزار، کنترل حساب‌های کاربری و تغییر گزینه‌های دسترسی را فراهم می‌سازد).

اللَّوْحَةُ الجِدَارِيَّةُ: تابلوی دیواری.

لَوْحَةُ الحَائِطِ: روزنامه‌ی دیواری.

اللَّوْحَةُ الحَائِطِيَّةُ: روزنامه‌ی دیواری.

لَوْحَةُ السَّيَّارَةِ: پلاک ماشین.

لَوْحَةُ الشَّطْرَنْجِ: تخته‌ی شطرنج.

اللَّوْحَةُ المَائِيَّةُ: تابلوی آبرنگ.

لَوْحَةُ المُتَحَكِّمَاتِ: کنترل پنل.

لَوْحَةُ المَفَاتِيحِ: صفحه کلید / کیبورد / (کامپیوتر).

لَوْحَةُ تَسْجِيلِ الإِصَابَاتِ: تابلو اعلام نتایج.

لَوْحَةُ دِبلُومَاسِيَّةٌ: پلاک سیاسی (ماشین).

لَوْحَةُ رَقْمِ تَسْجِيلِ السَّيَّارَةِ: پلاک ماشین.

اللَّوْحَةُ: تابلو.

لَوْزٌ مَقْشُورٌ: مغز بادام.

لَوْعَةُ الحُبِّ: عشق سوزان/ سوزش عشق.

لَوكْسَمْبُورغُ: لوگزامبورگ (کشوری است کوچک در شمال اروپا).

لَوْلاَ رَهْطُكَ[...]: اگر قوم و عشیره‌ات نبودند[...].

لولاک[...]: اگر تو نبودی[...]/ اگر به خاطر تو نبود[...].

لَوْمَةُ لائِمٍ: سرزنش سرزنش کنندگان.

لَوْنٌ زَيْتِيٌّ: رنگ روغنی.

لَوْنٌ غَامِقٌ: رنگ تیره.

لَوْنٌ فَاتِحٌ: رنگ باز.

لَهُ عَلَيَّ أَيادٍ بَيْضَاءُ: او بر من منت بزرگی دارد.

لَهُ مَغْزَى: دارای معنی است / معنی دار است.

اللَّهَّانَةُ: کلم برگ.

لَهّایَةٌ: پستانک بچه.

اللَّهَبُ الشَّمْسِيُّ: شراره‌ی خورشید.

لَهْجَةٌ جَافَّةٌ: لحن خشن.

لَهْجَةٌ سَاخِرَةٌ: لحن تمسخر آمیز.

لَهْجَةٌ عَامِيَّةٌ: لهجه‌ی عامیانه.

لَهْجَةٌ مُتَشَدِّدَةٌ: لهجه‌ی تند / لحن تند.

لَهْجَةٌ مُسِيئَةٌ: لحن زشت / لهجه‌ی زشت.

لَهْجَةٌ مُهِينَةٌ: لحن توهین‌آمیز / لهجه‌ی توهین‌آمیز.

لَهَفَانُ: شیفته / شیدا / واله.

لَهْفِي عَلَیْکَ: دلم برایت می سوزد.

لِيَ الشَّرَفُ: من این افتخار را دارم.

لِيَاقَةٌ بَدَنِيَّةٌ: خوش اندامی / آمادگی جسمانی.

اللَّيَالِي المُقْمِرَاتُ: شب‌های مهتابی.

اللِّيبْرَالِيَّةُ: لیبرالیسم.

لِيَتَخَلَّى عَنِ الغُرُورِ: دست از غرور بردارد.

لَيْتَ شِعْرِي: ای کاش می دانستم!

لَيْتَکَ کُنْتَ مَعَنَا: کاش با ما بودی!

لَيْس لَدَيَّ وَقْتٌ: وقت ندارم.

لَيْسَ لَهُ قَرَارٌ: آرام ندارد / آرام نمی‌گیرد / تصمیم ندارد / قرار ندارد.

لَيْسَ لَهُ مَثِيلٌ: نمونه ندارد / بی‌نظیر است.

لَيْسَ يُصَدَّقُ: باور کردنی نیست / باور نکردنی است.

لِيفِرْبُول: لیورپول(یکی از شهرهای انگلستان).

لَيْلٌ أَلْيَلُ: شب تاریک.

لَيْلٌ طَوِيلٌ: شب طولانی.

لَيْلَ نَهَارِ: شب و روز / شبانه‌روزی.

لَيْلاً نَهَاراً: شب و روز / شبانه‌روزی.

لَيْلَةُ الإسْرَاءِ والمِعْرَاجِ: شب اسرا و معراج.

اللَّيْلَةُ البَارِحَةُ: دیشب.

لَيْلَةُ العُرْسِ: شب عروسی.

کَيْلَةُ الْغَدِ: فردا شب

اللَّيْلَةُ القَادِمَةُ: شب آینده / فردا شب.

اللَّيْلَةُ المَاضِيَةُ: شب گذشته / دیشب.

لَيْلَةُ أَمْسِ: دیشب.

لَيلَةُ أَوَّلِ الأَمْسِ: پریشب.

لَيْلَةٌ بَعْد لَيلَةِ الغَدِ: پس فردا شب.
لَيْلَـةٌ بَيْضَـاءُ: شـب روشـن / شـب مهتابى.
لَيْلَةٌ رَأْسِ السَّنَةِ: شبِ سرِ سال.
لَيْلَةٌ سَعِيدَةٌ: شب خوش / شب بخير.
لَيْلَةٌ عَصِيبَةٌ: شب سخت.
لَيْلَةٌ قَمْرَاءُ: شب مهتابى.
لَيْلَةٌ لَائِلٌ: شب تاريک.
لَيْلَـةٌ لَـيْلَاءُ: شـب تاريـک / شـب ظلمانى.
لَيْلَةٌ مُظْلِمَةٌ: شب تاريک.
اللَّيْمُونُ الأَخْضَرُ: ليمو سبز.
اللَّيْمُونُ الحَامِضُ: ليمو ترش.
اللَّيْمُونُ الحِمْضِيُّ: ليمو ترش.
لَيِّنُ الخُلُقِ: نرمخو.
لَيِّنُ الطَّبْعِ: داراى خوى نـرم / داراى طبع ملايم.
لِينُ العِظَامِ: نرمى استخوان.

م

ما أَجْمَلَهُ!: چه زیباست! / چقدر زیباست!
مَا اسْمُکَ: نامت چیست؟ / اسمت چیست؟
مَا أَشْبَهَتِ اللَّيْلَةَ بِالبَارِحَةِ: سگ زرد برادر شغال است (ضرب‌المثل).
مـا أَعْجَبَ!: چه عجب! عجبا!/ شگفتا
ما الحِيلَةُ؟: چاره چیست؟ راه حل چیست؟
ما الَّذِي حَصَلَ؟: چی شد؟
ما إِنْ تَفَرَّسَ فِيَّ[...]: همین که به من خیره شد[...].
مـا إِنْ وَضَـعَ يَـدَهُ عَلَـى[...]: به محض اینکه دستش را بر روی[...]گذاشت.
ما بِکَ؟: تو را چه شده است؟!چرا این جوری شده‌ای!؟
ما بَيْنَ القَوْسَيْنِ: میان دو پرانتز.
ما تَصْنَعُ بها؟: با آن چکار می‌کنی؟
ما تَصْنَعُ؟: چه کار می‌کنی؟
ما حکَّ جِلْدِي غَيْـرُ ظُفْـرِي: کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من (ضرب‌المثل).
مـا حَمَلَـکَ؟: چـه چیـز تـو را واداشـت؟چه چیـز تـو را بـر آن داشت؟
ما شَأْنُكَ: کارَت چیست؟چه کار داری؟چی می‌خواهی؟به تو چه؟!
ما عُنْوانُکَ؟: آدرس شما چیست؟
ما فِي الضَّمِيرِ: اسرار درون.
ما كُلُّ ما يَلْمَعُ ذَهَباً: هر گردویی گرد نیست (ضرب‌المثل).
مـا لَبِـثَ أن[...]: طولی نکشید که[...] / چیزی نگذشت که[...].
ما لَکَ عَلَاقَةٌ!: به تو ربطی ندارد!

ما لِيَ لا أَرَاکَ؟: چرا نمی‌بینمت؟ کجایی؟!کم پیدایی!

ما مِنْ شَکٌّ: شکی نیست.

ما وَرَاءَ الحُدُودِ: آن سوی مرزها.

ما وَرَاءَ الخَبَرِ: آن سوی خبرها.

ما يُجْدِي عَنْکَ هَذا: این کار سودی به شما نمی رساند / این عمل شما را بی نیاز نخواهد کرد.

ما يَرْبُو عَلَی[...]: تقریبا / حدوداً / نزدیک به[...].

ما يَقْرُبُ مِنْ[...]: قریب به[...] / نزدیک به[...].

ما يَلْقُونَهُ مِنْ مَصَاعِبَ: سختی‌هایی که با آن مواجه می‌شوند.

ما يَنْبَغِي لِي: شایسته‌ی من نیست / برای من سزاوار نیست / زیبنده‌ی من نیست.

الماءُ الأَزْرَقُ: آب مروارید

الماءُ الأَسْوَدُ: آب سیاه/ گلوکوم (بیماری است که می‌تواند سبب آسیب عصب بینایی و درنتیجه کوری شود..

الماءُ البَارِدُ: آب سرد.

ماءُ البَالُوعَةِ: آب شیر.

ماءُ البَحْرِ: آب دریا.

الماءُ الثَّقِيلُ: آب سنگین (از کاربردهای این آب می‌توان به استفاده از آن در رآکتورهای هسته‌ای با سوخت اورانیوم، به عنوان مهارگر «Moderator» به جای گرافیت و نیز عامل انتقال گرمی رآکتور نام برد).

ماءُ الثَّلْجِ: آب برف / برفاب.

ماءُ الجُبْنِ: آب پنیر.

الماءُ الحَارُّ: آب داغ.

ماءُ الحِصْرِمِ: آبغوره.

ماءُ الحَيَاةِ: آب بقا / آب زندگانی / آب حیات.

ماءُ الذَّهَبِ: آب طلا.

الماءُ الزُّلَالُ: آب زلال / آب صاف.

ماءُ الزَّهْرِ: گلاب.

الماءُ السَّاخِنُ: آب داغ.

ماءُ الشُّرْبِ: آب آشامیدنی.

ماءُ الشَّعِيرِ: آب جو.

الماءُ الصَّافِي: آب زلال.

الماءُ العَذْبُ: آب گوارا / آب شیرین.

الماءُ العَكِرُ: آب گِل آلود.
ماءُ العَيْنَيْنِ: آب مروارید.
الماءُ الفَاطِرُ: آب ولرم.
ماءُ الفَاكِهَةِ: آبمیوه.
الماءُ المَالِحُ: آب شور.
ماءُ المَطَرِ: آب باران.
الماءُ المُعَقَّمُ: آب مقطّر.
الماءُ المُغَذِّي: سرم.
الماءُ المُغلَى: آب جوش.
الماءُ المُقَطَّرُ: آب مقطر.
الماءُ المُلَوَّثُ: آب آلوده.
ماءُ الوَجْهِ: آبرو.
ماءُ الوَرْدِ: گلاب.
ماءَ الهِرُّ: گربه میو میو کرد.
ماءٌ جَارٍ: آب جاری.
ماءٌ رَاكِدٌ: آب راکد.
ماءٌ مُثَلَّجٌ: آب یخ.
ماءٌ مَعْدَنِيٌّ: آب معدنی.
ماتَ جُوعاً: از گرسنگی مُرد.
ماتَ حَتْفَ أَنْفِهِ: مُرد.
ماتَ فِي حَدِيثِ السِّنِّ: جوانمرگ شد / در جوانی مُرد.
ماتادور: گاو باز.
المَأْتَمُ: عزاداری / سوگواری.
مَاتُوا عَطَشاً: از تشنگی مُردند.
المَأْثَرَةُ: شاهکار.
الماجِسْتِيرُ: فوق لیسانس / کارشناسی ارشد.
المَاجِنُ: بذله‌گو / شوخ طبع / بی‌حیا / بی‌اخلاق / زشت.
ماحِکٌ أو مُمَاحِکٌ: خرده‌گیر / عیبجو / مُلّا نقطه.
المَأْدُبَةُ: طعام عروسی و مهمانی / دعوت به عروسی و مهمانی / سفره.
مادَّةٌ جَدَلِيَّةٌ: ماتریالیسم دیالکتیک.
مادَّةٌ عُضْوِيَّةٌ: ماده‌ی آلی.
مادَّةٌ كِيمْيَائِيَّةٌ: ماده‌ی شیمیایی.
مادَّةٌ لَاصِقَةٌ: ماده‌ی چسبنده.
مادَّةٌ مُضَافَةٌ: ماده‌ی افزودنی.
مادَّةٌ مُنَوِّمَةٌ: ماده‌ی خواب‌آور.
ماذا بِکَ؟: تو را چه شده است؟ / چرا این جوری هستی؟
ماذا تُرِيدُ؟: چه می‌خواهی؟
ماذا عِنْدَکَ لِلْعَشَاءِ؟: شام چی داری؟
ماذا عِنْدَکَ لِلْغَداءِ؟: ناهار چی داری؟

ماذا عِنْدَکَ لِلفُطُورِ؟: صبحانه چی داری؟

ماذا يَمْتَهِنُ أَبُوکَ؟: شغل پدرت چيست؟

المَأْذُونِيَّةُ: مرخصی.

المَارَاثُونُ: دو ماراتون.

المَارَّةُ: رهگذران / عابران پياده.

المَارِدُ: غول آسا / غول پيکر.

مارَسَ الفُرُوسِيَّةَ: به تمرين اسب سواری پرداخت.

مارَسَ ضَغْطاً عَلَى [...]: فشار آورد به[...].

مارِسْتان: تيمارستان.

مارْش: مارش نظامی.

مارغَارِيْت تَاتْشِر: مارگارت تاچر (نخست وزير اسبق انگليس).

المَارْكسِيَّةُ: مارکسيسم / مارکسيستی.

المَارْكسِيُّ: مارکسيست.

مَارْك: واحد پول آلمان.

مَارْكَةٌ تِجَارِيَّةٌ: علامت بازرگانی / مارک تجاری.

مَازَالَ عَلَى العَهْدِ: همواره به عهد خود پايبند است.

مَازَالَ: همچنان / همواره / پيوسته.

المَأْزَقُ: بن بست / تنگنا.

المازُوتُ: گازوئيل.

الماسُ: الماس.

مَأْسَاةٌ وَطَنِيَّةٌ: تراژدی ملّی.

المَأْسَاةُ، ج:المآسِي: تراژدی / حادثه‌ی غم انگيز / مصيبت / فاجعه.

مَاسِحُ الأَحْذِيَةِ: واکس کفش.

المَاشِطَةُ: آرايشگر زن.

ماشِياً: پياده / با پای پياده.

ماضٍ زَاهِرٌ: گذشته‌ی درخشان.

ماضٍ مُزدَهِرٌ: گذشته‌ی درخشان.

ماضٍ سَحِيقٌ: گذشته‌ی دور.

ماطَلَ: امروز و فردا کرد / تأخير نمود.

مَاعَدا: به غير از / به‌جز.

مَاعِزُ الجَبَلِ: بُز کوهی.

مَاكِنَاتُ الصِّرافَةِ: دستگاه‌های خودپرداز بانک.

المَاكِيَاجُ: کریم.

المَاكِيَافِلِيَّةُ: ماکیاولیستی / ماکیاولیسم (ماکیاولیسم «Machiavellism» عبارت است از مجموعه‌ی اصول و روش‌های دستوری که نیکولو ماکیاولی سیاستمدار و فیلسوف ایتالیایی برای زمامداری و حکومت بر مردم ارائه داد. او معتقد بود آدمی برای نیل به قدرت مجاز است به هر عملی از قبیل کشتار، خیانت، ترور، تقلب و ... دست بزند).

مَاكِينَةُ السِّينَمَا: آپارات سینما.

مَاكِينَةُ قَصِّ الشَّعْرِ: ماشین اصلاح.

ماكِينَةُ الحَرْبِ: ماشین جنگ.

ماكِينَةُ الحِلاَقَةِ: ماشین سر تراشی.

ماكِينَةُ الخِيَاطَةِ: چرخ خیاطی.

ماكِينَةُ عَدِّ الأَوْرَاقِ النَّقْدِيَّةِ: دستگاه پول شمار.

الماكِينَةُ، ج: المَكَائِنُ: ماشین / دستگاه.

مالُ الاسْتِهْلاكِ: اموال مصرفی.

مالَ عَنْهُ: از او روی برگرداند.

مالاشَبِيهَ لَهُ: بی‌نظیر / بی‌مانند.

المالِحُ: شور / نمکی.

مالِكُ الحَزِينِ: لک لک / مرغ بوتیمار / مرغ غم خورک.

المألُوفَةُ: عادی / مأنوس / معمولی.

مالِيزْيَا: مالزی (کشوری است در جنوب شرق آسیا).

مَأمُورُ البُولِيسِ: مأمور پلیس.

مَأمُورُ التَّنْفِيذِ: مأمور اجرا.

مانشِسْتِر: منچستر (یکی از شهرهای بزرگ انگلیس).

ماوَرَاءُ الأَخْبَارِ: آن سوی خبرها.

ماوَرَاءَ الوَاقِعِ: سورنالیسم / ماورای واقعیت / فراواقع گرایی / گرایش به ماورای واقعیت.

الماوَرَائِيَّةُ: متافیزیکی / ماوراء الطبیعه.

المأْمَأَةُ: صدای بَرّه

مَأوَى الأيتَامِ: دار الایتام / یتیم خانه / خانه‌ی ایتام.

مَأوَى العَجَزَةِ: سرای سالمندان.

المَايكُ: میکروفون.

مائِدَةٌ مُسْتَدِيرَةٌ: میز گرد.

المائِيُّ: آبکی / آبزی.

المَآتِمُ: عزاداری‌ها.

المُباحَثَاتُ الثُّنائِيَّةُ: گفتگوهـای دو جانبه.

المُباحَثَاتُ المُكَثَّفَةُ: گفتگوهای فشرده.

المُبادَرَةُ الخَلِيجِيَّـةُ لِحَـلِّ أَزْمَـةِ [...]: ابتکـار عمـل کشـورهای حـوزه‌ی خلیج فـارس بـرای حـل و فصـل بحـران [...] / راه حـل کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس برای حل و فصل [...].

مُبادَرَةٌ تَساوُمِيَّةٌ: اقدام سازشکارانه/ راه‌حل سازشکارانه.

مُبـادَرَةٌ دِبلُومَاسِـيَّةٌ: ابتکـار عمـل دیپلماتیک / راه حل دیپلماتیک.

مُبـادَرَةٌ سِيَاسِـيَّةٌ: ابتکـار عمـل سیاسی / راه حل سیاسی.

المُبَادَرَةُ: ابتکـار عمـل / اقـدام / راه حل.

المُبـادَلاتُ التِّجَارِيَّـةُ: مبـادلات بازرگانی / معاملات تجاری.

المَبـادِئُ الإِسْـلامِيَّةُ: اصـول و پایه‌های اسلامی.

مَبادِئُ العَلْمَانِيَّةِ: اصول و پایه‌هـای لائیسم.

المَبادِئُ الوَطَنِيَّةُ: آرمان‌های ملّی.

المَبادِئُ: اصول / پایه‌هـا / بنیادهـا / آرمان‌ها.

مُبـارَاةٌ إِسْـتِعْدَادِيَّةٌ: مسـابقه‌ی تدارکاتی / مسابقه‌ی آماده سازی.

مُبَارَاةُ الإِيابِ: مسابقه‌ی برگشت.

مُبَارَاةُ الثَّأْرِ: مسابقه‌ی انتقام‌گیری.

مُبَاراةُ الذَّهَابِ: مسـابقه‌ی رفـت و برگشت.

المُبَارَاةُ النِّهائِيَّةُ: مسابقه‌ی پایـانی / فینال.

المُبَاراةُ الوُدِّيَّةُ: مسابقه‌ی دوسـتانه / بازی غیر رسمی.

مُبَـاراةٌ تَجْرِيبِيَّـةٌ: مسـابقه‌ی تدارکاتی.

مُبَاراةُ رُبْعِ نِهائِيَّـةِ: مسـابقه‌ی یـک چهارم نهایی.

مُبَـاراةُ رَمْـيِ الحِرْبَـةِ: مسـابقه‌ی پرتاب نیزه.

مُبَـاراةُ رَمْـيِ القُـرْصِ: مسـابقه‌ی پرتاب دیسک.

مُبَاراةُ كُرَةِ القَدَمِ: مسابقه‌ی فوتبال.

مُبَاراةٌ مُؤَجَّلَةٌ: بازی به تأخیر افتاده / مسابقه‌ی عقب افتاده.

مُبارَزَةٌ بِالشَّيشِ: شمشیر بازی.

مُبارَياتُ الدَّرَجَةِ الأُولَى: مسابقات دسته‌ی اول.

المُبارَياتُ العَالَمِيَّةُ لِرَفْعِ الأَثْقَالِ: مسابقات جهانی وزنه برداری.

مُبارَياتُ المُونْدِيَالِ: مسابقات جام جهانی.

مُبارَياتُ كَأْسِ العَالَمِ: مسابقات جام جهانی.

مُباشَرَةً: بلا فاصله / به‌طور مستقیم.

مُباغَتَةُ العَدُوِّ: غافلگیر کردن دشمن.

المَبالُ: توالت / دستشویی/ سرویس بهداشتی.

مُبالَغٌ فِيهِ: در آن مبالغه صورت گرفته است.

مَبالِغُ كَبِيرَةٌ: مبالغ هنگفت.

مَبالِغُ هَائِلَةٌ: مبالغ هنگفت.

مَباهِجُ العِيدِ: خوشی‌های عید / سرور جشن.

مُبتَهِجٌ بِالحَيَاةِ: خوش طبع.

مَبْدَأُ تَعَدُّدِ الآراءِ والأَفْكارِ: اصلِ تعدّد آرا و اندیشه ها.

مَبْدَأُ سِيَادَةِ الشَّعْبِ: اصل حاکمیت مردم/ اصل مردم‌سالاری.

مَبْدَأُ عَدَمِ الاِهْتِمَامِ بِالسِّيَاسَةِ: اصل بی‌توجهی نسبت به سیاست.

المَبْدَأُ: دکترین / نظریه / اصل.

المُبْدِعُ: نوآور / نوگرا.

مُبَدِّلُ السُّرْعَةِ: دنده.

المَبْدَئِيَّةُ: اصولگرایی.

المُبَذِّرُ: ولخرج.

المِبَراةُ: مداد تراش.

المَبَرَّةُ: مؤسسه‌ی خیریه.

المِبْرَدُ: سوهان.

مُبَرِّدَةُ الهَوَاءِ: کولر / خنک کننده.

المُبَرِّرَات، مف: **المُبَرِّرُ**: دلایل / توجیهات / بهانه‌ها/ علل.

مُبْرِقَةٌ مُبَاشِرَةٌ: تلکس.

المُبْرِقَةُ: دستگاه ارسال تلگراف.

المُبَرمِجُ لِلْكُومْبِيُوتِرِ: برنامه‌نویس کامپیوتر.

المُبَرْمِجُ: برنامه نویس / طراح.

المُبَرْمَجُ: برنامه‌ریزی شده / طراحی شده.

مَبْرُوكٌ: مبارک باشد / مبارکه.

مَبْسِمُ السِّيجَارَةِ: دهانه‌ی سیگار.

المَبْسُوطُ: خشنود / راضی / خوشحال.

المُبَشِّرُ: مبلّغ مسیحی/ مژده دهنده.

مَبْعَثُ فَخْرٍ: مایه‌ی افتخار.

مَبْعُوثُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: فرستاده‌ی سازمان ملل متحد.

المَبْعُوثُ الخَاصُّ: فرستاده‌ی ویژه.

المَبْغُوتُ: یکه خورده / متحیّر / شگفت زده.

المَبْغُوضُ: منفور.

المُبَكِّرُ: زودهنگام / زود رس.

المُبَلْبِلُ: دلواپس / نگران / مضطرب / مشوّش.

المُبَلَّطُ: آسفالت شده.

المَبْلَغُ المَسْحُوبُ: مبلغ برداشت شده.

المَبْلَغُ المُعَادُ: مبلغ برگشت داده شده.

مَبْلَغٌ مَقْطُوعٌ: قیمت مقطوع.

المَبْنَىَ الإِسْمَنْتِيُّ: ساختمان سیمانی.

المَبْنَىَ الحَجَرِيُّ: ساختمان سنگی.

مَبْنَى البَرْلَمَانِ: ساختمان پارلمان.

المَبْنَىَ الحُكُومِيُّ: ساختمان دولتی.

المبْنَى الزُّجَاجِيُّ: ساختمان شیشه‌ای.

مَبْهُورُ النَّفَسِ: از نَفَس افتاده.

مَبِيتُ القَوافِلِ: کاروانسرا.

مُبِيدُ الجَرَاثِيمِ: میکروب‌کُش / ویروس‌کُش.

مُبِيدُ الحَشَرَاتِ: حشره کش‌ها.

المُبِيدُ الحَشَرِيُّ: حشره کش.

مُبِيدَاتٌ مُسَرْطِنَةٌ: حشره کش‌های سرطان زا.

مُبَيِّضُ الغَسِيلِ: سفید کننده‌ی لباس.

المَبِيضُ: تخمدان.

المُبَيَّضَةُ: پاک نویس.

المُتَابَعَاتُ الحَثِيثَةُ: پیگیری‌های فراوان.

مُتابَعَةُ الإتِّفَاقِيّاتِ المُوَقَّعَةِ: پیگیری قراردادهای امضا شده.

المُتابَعَةُ القَضَائِيَّةُ: پیگرد قضائی.

المُتابَعَةُ: پیگیری / پیگرد.

المَتاجِرُ: مغازه‌ها / دکان‌ها.

المُتَأَخِّرُونَ: پسینیان / آیندگان/ عقب‌افتادگان.

المُتأَزِّمُ: بحرانی / بحران زده.

مَتاعُ المُسَافِرِ: بار مسافر / کالای مسافر / توشه‌ی مسافر.

مُتألِّمُ الخيَالِ: آزرده خاطر / رنجیده خاطر.

المتأَلِّمُ: دردمند / آزرده / غم زده.

المُتَأَمْرِكِينَ: شیفتگانِ آمریکا / کسانی که در بوق آمریکا می‌دمند.

المُتأَمِّلُ: اندیشمند / متفکر.

المُتأَنِّثُ: خنثی.

مُتأَهِّبٌ لِلدِّفَاعِ: آماده برای دفاع.

المَتاهَةُ: سرگردانی.

المُتآخِمُ: مجاور / همسایه.

المُتَبَارِي: مسابقه دهنده.

المُتَبَجِّحُ: خودستا / لاف زن.

المُتَبَخْتِرُ: فخر فروش.

المُتَبَرْبِرَةُ: وحشی.

المُتَبَرِّعُ بِالدَّمِ: اهدا کننده‌ی خون.

المُتَبَقِّيَةُ: باقیمانده / پس مانده.

المُتَبِّلُ: برخوردار از ادویه.

مُتَتَابِعاً: پشت سر هم / به دنبال یکدیگر.

المُتجَاسِرُ: بی‌شرم / بی‌حیا / گستاخ / پرده دَر.

المُتَجَذِّرُ: ریشه‌دار / عمیق.

المُتَجَسِّدُ: تحقق یافته.

المتجَنِّسُ بِالجِنْسِيَّةِ [...]: دارای شناسنامه‌ی [...].

المُتَجَوِّلُ لَيْلاً: شبگرد / شب رو.

المُتَجَوِّلُ: سیّاح / جهانگرد / توریست/ دوره‌گرد.

المُتَجَهِّمُ: اخمو / عبوس / ترشرو.

المُتَحَالِفُ: هم پیمان.

المُتَحَاوِرُ: گفتگو کننده.

مُتَحَجِّرُ الفُؤَادِ: سنگدل / بی رحم / قاسی القلب.

مُتَحَدِّثٌ بِلِسَانِ كَذَا[...]: سخنگوی[...].

المُتَحَدِّثُ: سخنگو.

مُتَحَرِّكٌ بِذَاتِهِ: اتوماتیک.
الْمُتَحَضِّرُ: متمدن / پیشرفته.
مُتْحَفُ الأَزْيَاءِ الشَّعْبِيَّةِ: موزه‌ی لباس‌های مردمی.
مُتْحَفُ الآثَارِ التَّأْرِيخِيَّةِ: موزه‌ی آثار باستانی.
مُتْحَفُ الحَرْبِ: موزه‌ی جنگ.
مُتْحَفُ الشَّمْعِ: موزه‌ی هنرهای تجسمی.
الْمُتْحَفُ الطَّبِيعِيُّ: موزه‌ی طبیعت.
الْمُتْحَفُ: موزه.
الْمُتَحَفِّزُ: آماده / حاضر / مهیّا.
الْمُتَحَفِّظُ: محتاط / محافظه کار.
الْمُتَحَمِّسُ: باغیرت / شجاع / دارای حماسه / حماسی / پر شور / پر حرارت.
الْمُتَحَمِّلُ: خویشتندار / شکیبا / صبور / بردبار.
الْمُتَحَيِّزُ: جانبدار / طرفدار.
الْمُتَخَرِّجُ: فارغ التحصیل/ دانش‌آموخته.
الْمُتَخَلِّفُ عَقْلِيّاً: عقب مانده‌ی ذهنی.
مُتَخَلِّفٌ عَنِ الحُضُورِ: غایب.
الْمُتَخَلِّفُ عَنِ الدَّفْعِ: از پرداخت خودداری نمود.
مُتَخَلِّفٌ عَنِ المُثُولِ أمَامَ القَضَاءِ: از حضور در دادگاه خودداری کرد.
مُتَدَرِّجاً: به‌تدریج / کم کم.
الْمُتَدَلِّلُ: چاخان.
مُتَرامِي الأَطْرَافِ: پهناور / وسیع / گسترده.
الْمُتَرَبِّعُ: چهار زانو نشسته.
مُتَرْجِمٌ غَيْرُ مُتَفَرِّغٌ: مترجم پاره وقت.
مُتَرْجِمٌ مُتَفَرِّغٌ: مترجم تمام وقت.
الْمُتَرَدِّدُونَ: ارباب رجوع / مشتریان.
الْمُتَرَفِّعُ: خود بزرگ بین.
الْمُتْرَفُونَ: مرفه‌های بی درد.
الْمُتَزَامِنُ: همزمان/ همگام/ همسو.
الْمُتَزَلِّجُ عَلَى الجَلِيدِ: اسکیِ رویِ برف.
الْمُتَزَلِّجُ: اسکی باز.
الْمُتَزَمِّتُ: متحجّر / متعصّب بی فکر / کوته‌بین.

المُتَسَابِقُ: حریف / مسابقه دهنده.

المُتَسَاهِلُ: سهل انگار / آسانگیر.

المُتَسَرِّعُ: شتابزده/ عجول/ عجله‌کننده.

المُتَسَكِّعُ: در به در / آواره / سرگردان / پرسه زن.

المُتَسَوِّلُ المِلْحَاحُ: گدای سمج.

المُتَشَائِمُ: بدبین.

المُتَشَبِّهُ بِالنِّسَاءِ: زن صفت.

المُتَصَابِي: کسی که ادای بچه‌ها را درآوَرَد / بچه صفت.

مُتَصَدِّرُ الدَّوْرِيِّ الإيرانِيِّ الحَالِيِّ لِكُرَةِ القَدَمِ: صدرنشین کنونی لیگ ایران.

المُتَصَدِّرُ: صدر نشین.

المُتَصَرِّفِيَّةُ: استانداری.

المُتَضَرِّرُ: آسیب دیده / زیان دیده.

المُتَطَرِّفُ: تندرو / افراطی / رادیکال.

مُتَطَرِّفُونَ يَهُودُ: یهودیان تندرو.

المُتَطَفِّلُ: مهمان ناخوانده / انگل.

المُتَطَلَّبُ السَّابِقُ: پیش نیاز.

المُتَطَلَّبُ اللَّاحِقُ: پس نیاز.

المُتَطَلَّبَاتُ الأَسَاسِيَّةُ: نیازهای اساسی.

المُتَطَلَّبَاتُ النَّفْسِيَّةُ: نیازهای روانی.

المُتَطَوِّعُ: داوطلب.

المُتَطَيِّرُ: بد بین.

مُتَظَاهِرٌ: کسی که در تظاهرات شرکت کند / تظاهراتچی / کسی که وانمود کند کاری را انجام داده است / ظاهرساز.

مُتَظَلِّمٌ: خواهان / مدّعی / شاکی / اقامه کننده‌ی دعوا.

مُتْعِبٌ: خسته کننده / حال گیر.

مُتْعَبٌ: کسل / خسته.

مُتَعَجْرِفٌ: متکبر / پُر اِفاده.

مُتَعَجِّلٌ: عجله کننده / شتابگر / شتاب زده.

مُتَعَدِّدُ الأَطْرافِ: چند منظوره.

مُتَعَدِّدُ الأَغْراضِ: چند منظوره.

مُتَعَدِّدُ الزَّوَايَا: چند گوشه / چند گونه.

مُتَعَذِّرٌ: پیچیده / بغرنج/ لاینحل.

مُتَعَطِّشٌ: تشنه.

مُتَعَطِّلٌ عَنِ العَمَلِ: از کار افتاده / خراب.

مُتَعَفِّفٌ: پاکدامن / پرهیزگار.
مُتَعَنِّتٌ: سرسخت / لجوج / غیرقابل انعطاف.
المُتَغَرِّبُ: غرب‌گرا / غرب زده / دور از وطن.
مُتَغَطْرِسٌ: متکبر / خود خواه / مغرور.
المُتَغَيِّراتُ الإقْلِيمِيَّةُ: تحولات منطقه‌ای / دگرگونی‌های منطقه‌ای.
المُتَفاقِمُ: بحرانی / آشوب‌زده.
المُتَفانِي: جانباز / جان بر کف / فدایی.
المُتَفائِلُ: خوش‌بین.
المُتَفَرِّجُ، ج: **مُتَفَرِّجُون**: تماشاچی / تماشاگر / گردشگر.
مُتَّفَقٌ عَلَيْه: مورد اتفاق همه / مورد توافق.
المُتَفَكِّرُ: اندیشمند / متفکّر.
المُتَفَلْسِفُ: فلسفه باف.
المُتَقاعِدُ: بازنشسته.
المُتَقاعِسُ: سست / تنبل.
المُتَقَدِّمُ فِي السِّنِّ: بزرگسال / پیر / کهنسال.
مُتَقَصِّي الحَقِيقَةِ: حقیقت‌جو / حقیقت‌یاب.
المُتَكافِئُ: برابر / مساوی.
المُتَكَدِّرُ: آزرده / رنجیده.
المُتَكَهِّنُ: پیشگو / غیبگو / کاهن.
المُتَلاعِبُونَ بِالأَسْعارِ: گرانفروشان.
المُتَلَثِّمُ، ج: **المُتَلَثِّمُونَ**: نقابدار.
مُتَلَقِّي: دریافت کننده / گیرنده.
مُتَلَوِّنٌ: گوناگون / رنگارنگ / حیله باز / فریبکار.
مُتَلَهِّفٌ: مشتاق / شیدا / شیفته.
مُتَمَتِّعٌ بِالْحُكْمِ الذَّاتِيِّ: برخوردار از خود مختاری.
المُتَمَتِّعُ: بهره‌مند / برخوردار.
المُتَمَرِّدُ عَلَى السُّلْطَةِ: شورشی / یاغی / سرکش / مخالف حکومت.
المُتَمَرِّدُونَ: شورشیان / یاغیان.
المُتَمَرِّدونَ اليَسارِيُّونَ: شورشیان چپ‌گرا.
المُتَمَرِّدونَ اليَمِينِيُّونَ: شورشیان راست‌گرا.
المُتَمَكِّنُ: توانمند / راسخ / استوار / کسی که توانایی انجام دادن کاری را دارد.
المُتَمَلِّقُ: چاپلوس.

المُتَناغِمُ: هم آهنگ / منسجم.

المُتَنامِي: رو به رشد.

المُتَنَدِّمُ: پشیمان / نادم.

المُتَنَزَّهُ العَامُّ: گردشگاه عمومی / پارک عمومی.

المُتَنَزَّهُ: تفرّجگاه / محل دیدنی / تفریحگاه.

المُتَنَزِّهُ: گردشگر / سیّاح.

المُتَنَسِّكُ: عابد / زاهد.

المُتَنَقِّلُ: دوره گرد.

المُتَنَوِّرُ: روشنفکر.

المُتَواجِدُ فِي السَّاحَةِ: حاضر در صحنه.

المُتَواصِلُ: پیگیر / دنبال کننده.

المُتَواضِعُ: ساده / بی‌آلایش.

المُتَوحِّشُ: بربر / وحشی / ددمنش.

مُتَوَسِّطُ الرَّاتِبِ الشَّهْرِيِّ: میانگین حقوق ماهانه.

مُتَوَسِّطُ العَائِدِ: میانگین درآمد.

مُتَوَسِّطُ العُمُرِ: میانسال.

مُتَوَسِّطُ المَدَى: میان مدت / میان بُرد / دارای بُرد متوسط.

مُتَوَسِّطُ دَخْلِ الأُسْرَةِ: متوسط درآمد خانواده.

مُتَوَسِّطَةُ البَنَاتِ: دبیرستان دخترانه.

مُتَوَسِّطَةُ البَنِينَ: دبیرستان پسرانه.

المُتَوَعِّكُ: کسل / خسته/ کوفته.

المُتَوفَّى: فوت شده / مُرده.

مُتَوَلِّي الأَعْمَالِ: سرپرست / کاردار.

المُتَهاوِنُ: سهل انگار / آسانگیر / بی مبالات.

المُتَهَتِّكُ: بی‌شرم / بی‌حیا/ پرده‌در.

المتَّهَمُ: خوانده/ احضار شده.

مَتَى سَتُغَادِرُ المُسْتَشْفَى؟: چه وقت بیمارستان را ترک می‌کنی؟ / کی از بیمارستان مرخص می‌شوی؟

المُتَيَّمُ: شیفته / واله / دلداده / شیدا / دلباخته.

المُثَابِرُ: دارای پشتکار / خویشتندار / صابر.

المُثَابَرَةُ: صبر / تحمّل / خویشتنداری.

مِثالٌ حَيٌّ: مثال زنده / نمونه‌ی زنده.

المَثَّالُ: مجسّمه ساز.
المِثَالِيَّةُ: ایده‌آل / نمونه / ایده‌آلیسم.
المِثَالِيُّ: نمونه / الگو / سرمشق.
مُثَبَّتٌ عَلَى الكُمْبِيُوتِرِ: نصب شده بر روی کامپیوتر.
مِثْقَابٌ كَهْرُبَائِيٌّ: دریل برقی.
المِثْقَابُ: دریل / سوراخ کن.
المِثْقَبُ: دریل / سوراخ کن.
مُثَقَّفُوا العَصْرِ: روشنفکران زمان.
المُثَقَّفُونَ الأَحْرَارُ: فرهنگیان آزاده.
المُثَقَّفُونَ: فرهنگیان / روشنفکران.
المَثَلُ الأَعْلَى: الگوی برتر / نمونه‌ی والا.
المُثُلُ الدِّينِيَّةُ: آرمان‌های دینی.
المَثَلُ السَّاطِعُ: دلیل روشن / نمونه‌ی آشکار.
المَثَلُ الصَّالِحُ: الگوی شایسته.
مِثْلَ العَبْدِ: بنده وار.
المُثُلُ العُليا: ارزش‌های والا.
مَثَلَ بِالقَتِيلِ أو الجُثَّةِ: کُشته یا جسد را مُثله کرد.
مَثَّلَ دَوْرَ البُطُولَةِ فِي [...]: نقش قهرمان را در[...]بازی کرد.
مَثَّلَ دَوْراً فِي رِوَايَةِ[...]: نقشی را در داستان [...] بازی کرد.
المَثْلَجَةُ: رودخانه‌ی یخی.
مِثْلَمَا تُرِيدُ: هر جور که دلت می‌خواهد.
المِثْلِيَّةُ: هم جنس‌بازی.
المُثْمِرُ: ثمر بخش / میوه دهنده.
المُثَمِّنُ: ارزیاب.
المُثُولُ أَمَامَ المَحْكَمَةِ: حضور در دادگاه.
المَثْوَى الأَخِيرُ: قبر / گور / سرای آخرت.
مُثِيرُ الاِضْطِرَابِ: اضطراب برانگیز.
مُثِيرُ الشَّغَبِ: آشوبگر.
مُثِيرُ الفِتْنَةِ: فتنه‌انگیز.
مُثِيرٌ لِلاِشْمِئْزَازِ: چندش‌آور / نفرت انگیز / مشمئز کننده / تنفر آمیز.
مُثِيرٌ للإِعْجَابِ: اعجاب برانگیز.
مُثِيرٌ للتَّسَاؤُلِ: سؤال برانگیز.
مُثِيرٌ للخِلَافِ: اختلاف برانگیز.
مُثِيرٌ للخِيَالِ: خیال برانگیز.
مُثِيرٌ لِلدَّهْشَةِ: تعجب برانگیز / دهشت‌برانگیز.

مُثِيرٌ لِلسُّخْرِيَّةِ: تمسخر برانگیز.
مُثِيرٌ لِلشَّكِّ: شک برانگیز / تردید برانگیز.
مُثِيرٌ لِلشَّهْوَةِ الجِنْسِيَّةِ: شهوت برانگیز.
مُثِيرٌ لِلعاطِفَةِ: احساسات برانگیز.
مُثِيرَةٌ لِلجَدَلِ: جدل برانگیز.
مُثِيرِي أَعْمَالِ الشَّغَبِ: اغتشاشگران / آشوبگران.
المُجَابَهَةُ الكُبْرَى: رویارویی بزرگ.
المَجَازِرُ الإِسْرائِيلِيَّةُ: کشتارهای اسرائیل / قتل عام‌های اسرائیل.
المَجَازِرُ الصُّهْيُونِيَّةُ: قتل عام‌های صهیونیست‌ها.
المَجَازَفَةُ: خطر کردن / ریسک نمودن.
المَجَاعَةُ: گرسنگی / قحطی.
المَجَالُ التَّمْثِيلِيُّ: دنیای بازیگری.
المَجَالُ الجَوِّيُّ: حریم هوایی.
المَجَالُ الضَّيِّقُ: زمان کم / وقتِ اندک.
مَجَالُ العَمَلِ: زمینه‌ی کار.
المَجَالاتُ الاِقْتِصَادِيَّةُ: زمینه‌های اقتصادی.
المَجَالاتُ الثَّقَافِيَّةُ: زمینه‌های فرهنگی.
المَجَالاتُ السِّيَاسِيَّةُ: زمینه‌های سیاسی.
مَجَالِسُ البَلَدِيَّةِ: شوراهای شهر.
المُجَامِلُ فِي قَوْلِهِ: تملّق‌گو / تعارفی.
المُجَامَلَةُ: تعارف / تشریفات.
مُجَبِّرُ العِظَامِ: شکسته‌بند.
المُجْتَرُّ: نشخوار کننده.
المُجْتَمَعُ الاِسْتِهْلاكِيُّ: جامعه‌ی مصرفی.
المُجْتَمَعُ الاِفْتِرَاضِيُّ: جامعه‌ی مجازی.
المُجْتَمَعُ الدُّوَلِيُّ: جامعه‌ی جهانی.
المُجْتَمَعُ الطَّبَقِيُّ: جامعه‌ی طبقاتی.
المُجْتَمَعُ المُتَجَاوِبُ: جامعه‌ی همسو.
المُجْتَمَعُ المَحَلِّيُّ: جامعه‌ی محلی.
المُجْتَمَعُ المَدَنِيُّ: جامعه‌ی مدنی.
المُجْتَمَعَاتُ التَّقْلِيدِيَّةُ: جوامع سنتی.
المُجْتَمَعَاتُ الحَضَارِيَّةُ: جوامع متمدن.

المُجْتَمَعَاتُ الدِّينِيَّةُ: جوامع دينى
المُجْتَمَعَاتُ المُعَرَّضَةُ لِلْخَطَرِ: جوامعِ در معرض خَطر.
المُجْتَهِدُ: تلاشگر / زحمت كش.
المِجْدافُ، ج: المَجَادِيفُ: پارو.
المُجْدِبَةُ: بى‌آب و علف / خشک.
المُجَدِّفُ: پارو زن.
المَجْدُورُ: آبله رو / داراى آبله.
المُجَدْوَلُ: جدول بندى شده.
المُجْدِي: پرفايده / سود ده / مفيد / كارساز.
المَجَرُ: مجارستان (كشورى است در اروپاى مركزى).
المَجَر: مجارى‌هاى / مجارستانى‌ها.
المَجَرَّةُ: كهكشان.
مُجَرَّدُ شِعارٍ: شعارِ صِرف / شعارِ توخالى.
مُجَرَّدٌ مِنْ[...]: خالى از[...] / آزاد از[..] / محروم از[...].
مِجْرَفَةُ الزَّبَالَةِ: خاک انداز.
مُجْرِمُ الحَرْبِ: جنايتكار جنگى.
مُجْرِمٌ: تبهكار / جنايتكار / جانى.
مُجْرِمِي الحَرْبِ: مجرمان جنگ / جنايتكاران جنگى.
مَجْرُوحُ الحَرْبِ: مصدوم جنگى.
مَجْرَىَ الأَحْداثِ: سَير حوادث.
مَجْرَىَ البَوْلِ: مجراى ادرار.
مَجْرَىَ المَاءِ: مجراى آب.
المَجْزَرَةُ: كشتار / قتل عام.
مَجْزُوزُ الذَّنَبِ: دُم بُريده / ابتر.
مُجَفِّفُ الشَّعْرِ: سشوار.
المُجَفَّفاتُ: ميوه‌هاى خشک شده / خشكبار.
مَجَلَّةٌ أُسَرِيَّةٌ: مجله‌ى خانوادگى.
مَجَلَّةُ الأُسْرَةِ: مجله‌ى خانواده.
مَجَلَّةٌ حَائِطِيَّةٌ: روزنامه‌ى ديوارى.
مَجَلَّةٌ خَلِيعَةٌ: مجله‌ى مبتذل و بى آبرو.
مَجَلَّةٌ فَصْلِيَّةٌ: فصلنامه.
مَجَلَّةٌ فُكَاهِيَّةٌ: مجله‌ى فكاهى.
مَجَلَّةٌ نِسَائِيَّةٌ: مجله‌ى زنانه.
مَجْلِسُ إِدَارَةِ المَسْجِدِ: شوراى مديريت مسجد.
مَجْلِسٌ أَدَبِيٌّ: نشست ادبى.

مَجْلِسُ الإِدَارَةِ: هیئت مدیره / شورای اداری / شورای مدیریت.

المَجْلِسُ الاِسْتِشَارِيُّ: مجلس مشورتی.

المَجْلِسُ الأَعْلَى لِتَنْمِيَة الصَّادِرَاتِ غَيْرِ النَّفْطِيَّةِ: شورای عالی توسعه‌ی صادرات غیر نفتی.

المَجْلِسُ الأَعْلَى لِلأَمْنِ القَوْمِيِّ: شورای عالی امنیت ملّی.

المَجْلِسُ الأَعْلَى لِلثَّوْرَةِ الثَّقَافِيَّةِ: شورای عالی انقلاب فرهنگی.

المَجْلِسُ الأَعْلَى لِلْقُوَّاتِ المُسَلَّحَةِ: شورای عالی نیروهای مسلح.

المَجْلِسُ الأَعْلَى: شورای عالی.

مَجْلِسُ الأَعْيَانِ: مجلس لُردها(در کشور انگلستان).

مَجْلِسُ الأَمْنِ القَوْمِيِّ: شورای امنیت ملّی.

مَجْلِسُ الأَمْنِ: شورای امنیت.

مَجْلِسُ البَلَدِيَّةِ: شورای شهر.

مَجْلِسُ التَّنْسِيقِ الإِعْلَامِيِّ: شورای هماهنگی تبلیغات.

مَجْلِسُ التَّنْسِيقِ الأَعْلَى لِأَئِمَّةِ الجُمُعَةِ: شورای عالی هماهنگی ائمه‌ی جمعه.

المَجْلِسُ التَّنْفِيذِيُّ: شورای اجرایی.

مَجْلِسُ الشَّعْبِ: مجلس ملی.

مَجْلِسُ الشُّيُوخِ: مجلس سنا.

المَجْلِسُ العَسْكَرِيُّ: شورای نظامی.

مَجْلِسُ العُمُومِ البِرِيطَانِيِّ: مجلس عوام انگلستان.

مَجْلِسُ القِيَادَةِ: شورای فرماندهی.

مَجْلِسُ اللُّورْدَاتِ البِرِيطَانِيِّ: مجلس سنای انگلیس.

مَجْلِسُ النُّوابِ الأَمَرِيكِيِّ: کنگره‌ی آمریکا.

مَجْلِسُ النُّوّابِ: پارلمان / مجلس نمایندگان.

مَجْلِسُ الوُزَرَاءِ: کابینه‌ی دولت.

المَجْلِسُ الوَطَنِيُّ: شورای ملّی.

مَجْلِسُ خُبَراءِ القَادَةِ: مجلس خبرگان رهبری.

مَجْلِسُ صِيَانَةِ الدُّسْتُورِ: شورای نگهبان قانون اساسی.

مَجْلِسُ قِيَادَةِ الثَّوْرَةِ: شورای رهبری انقلاب.

المِجْمَرَةُ: آتش دان.

المُجَمَّعُ الإنْتَاجِيُّ: مجتمع تولیدی.

المَجْمَعُ العِلْمِيُّ: فرهنگستان.

المُجَمَّعُ: مجتمع مسکونی.

مَجْمُوعَاتُ العَمَلِ: گروه‌های کاری.

مَجمُوعَاتُ تَهرِيبِ الإنسَانِ: گروه هایی که انسان‌ها را به صورت قاچاق جابه‌جا می‌کنند / قاچاقچیانِ انسان.

مَجْمُوعَاتُ تَهْرِيبِ السِّلاحِ: گروه‌هایی که اسلحه را به‌صورت قاچاق ردوبدل یا خرید و فروش می‌کنند / قاچاقچیان سلاح.

مَجْمُوعَاتُ تَهْرِيبِ السِّلَعِ: گروه هایی که کالاهارا به صورت قاچاق از یك کشور به کشور دیگر وارد می‌کنند / قاچاقچیان کالا.

مَجْمُوعَةُ الخَمْسَةِ زَائِدِ وَاحِدٍ: گروه پنجِ به علاوه‌ی یک.

مَجْمُوعَةُ الدُّوَلِ الصِّنَاعِيَّةِ الثَّمَانِيَّةِ الكُبْرىَ: مجموعه‌ی هشت کشورِ بزرگِ صنعتی.

المَجْمُوعَةُ الشَّمْسِيَّةُ: منظومه‌ی شمسی.

مَجْمُوعَةُ الصَّداقَةِ: گروه دوستی.

المَجْمُوعَةُ الصَّعْبَةُ: گروه سخت (ورزش).

المَجْمُوعَةُ: گروه.

المُجَنَّدُ: سرباز وظیفه.

المَجُوسِيُّ: آتش پرست / گبر.

المُجَوَّفُ: توخالی.

المُجُونُ: بی‌بندوباری / هرزگی / لا ابالی‌گری / عیاشی / هوس بازی / بی‌فایده / بیهوده / باطل.

المُجَوْهَراتُ: طلا و جواهرات.

المُجْهَدُ: خسته / فرسوده/ کوفته.

المِجْهَرُ الإلِكْتُرُونِيُّ: میکروسکوپ الکترونیکی.

المِجْهَرُ: میکروسکوپ.

مَجْهُودَاتٌ كَبِيرَةٌ: تلاش‌های فراوان.

مَجْهُولُ الإسْمِ: گمنام/ ناشناس.

مَجْهُولُ الهُوِيَّةِ: ناشناس/ بی‌نام/ گمنام.

المُحادَثَاتُ البَنَّاءَةُ: گفتگوهای سازنده/ مذاکرات سازنده.

المُحادَثَاتُ الرَّسْمِيَّةُ: مذاکرات رسمی/ گفتگوهای رسمی.

المُحادَثَاتُ السُّداسِيَّةُ: گفتگوهای شش جانبه/ مذاکرات شش جانبه.

المُحادَثَاتُ السِّرِّيَّةُ: گفتگوهای محرمانه/ مذاکرات سرّی.

المُحادَثَاتُ السِّيَاسِيَّةُ: گفتگوهای سیاسی/ مذاکرات سیاسی.

مُحادَثَاتُ جِنِيف: گفتگوهای ژنف/ مذاکرات ژنف.

مُحادَثَاتِ السَّلَامِ: گفتگوهای صلح/ مذاکرات صلح.

مُحَارَبَةُ إِحْتِكَارِ المَوَادِّ الأَوَّلِيَّةِ الضَّرُورِيَّةِ: مبارزه با احتکار موادّ اولیه‌ی ضروری.

مُحَارَبَةُ الإِسْتِكْبَارِ: جنگ با استکبار / مبارزه با استکبار.

مُحَارَبَةُ البَطَالَةِ: مبارزه با بیکاری.

مُحَارَبَةُ الجَرَائِمِ: مبارزه با جرایم.

مُحَارَبَةُ الفَقْرِ: مبارزه با فقر.

المَحَارِمُ المُعَقَّمَةُ: دستمال کاغذی‌های بهداشتی.

المَحَارِمُ الوَرَقِيَّةُ: دستمال کاغذی.

مُحاسِبٌ قَانُونِيٌّ: حسابرس قانونی.

المُحَاسِبُ: حسابدار.

المُحَاسَبَةُ: حسابداری.

المَحَاصِيلُ الزِّرَاعِيَّةُ: محصولات کشاورزی.

المُحَاضِرُ: کنفرانس دهنده.

المُحَاضَرَةُ: سخنرانی / کنفرانس درسی.

مُحَافِظُ البَنْكِ المَرْكَزِيِّ: رئیس بانک مرکزی.

مُحَافِظُ المَلَفَّاتِ: بایگان.

المُحَافِظُ: استاندار / میانه‌رو / محافظ کار / طرفدار وضعیت موجود.

المُحافَظَةُ عَلَى الطَّاقَةِ: محافظت از انرژی.

مُحَافَظَةُ كُرْدِسْتَانَ: استان کردستان.

المُحَافَظَةُ: استان.

المُحَافِظُونَ الجُدُدُ: نومحافظه کاران.
المُحَافَظِيَّةُ: استانداری .
مَحَاكِمُ جَزَائِيَّةٌ: دادگاه‌های کیفری.
مُحَاكَمَةُ مُجْرِمِ الحَرْبِ: محاکمه‌ی جنایتکار جنگی.
المُحَاكَاةُ: تقلید / دنباله‌روی/ تبعیت کورکورانه.
مَحَاكِمُ التَّفْتِيشِ: دادگاه‌های تفتیش عقاید.
مُحَالٌ عَلَى المَعَاشِ: بازنشسته.
مُحَامٍ شَرْعِيٌّ: وکیل قانونی.
مُحَامَاةُ: وکالت.
مُحَامِي الدِّفَاعِ: وکیل مدافع.
مُحَامِي مِنَ الطِّرازِ الأَوَّلِ: وکیل پایه یک.
المُحَامِي: وکیل.
المَحَاوِرُ الأَسَاسِيَّةُ: محورهای اساسی/ موضوعات اصلی.
مُحَاوَلَةُ الإغْتِيَالِ: طرح ترور / تلاش برای ترور / سوءقصد.
مُحَاوَلَةٌ غَيرُ نَاجِحَةٍ: تلاش ناموفق / تلاش نافرجام.
مُحَاوَلَةُ فَرْضِ الإِرَادَةِ: تلاش برای تحمیل خواسته‌ها.
مُحَاوَلَةُ قَلْبِ نِظَامِ الحُكْمِ: تلاش برای سرنگونی رژیم / تلاش برای براندازی رژیم.
مُحَاوَلَةٌ لِإنْقَاذِ الرَّهائِنِ المُحْتَجَزِينَ: تلاش برای آزاد ساختن گروگان‌های بازداشت شده.
مُحَاوَلَةٌ لِلْهُرُوبِ مِنْ خَطَرِ الهُبُوطِ لِلدَّرَجَةِ الثَّانِيَّةِ: تلاش برای فرار از خطرِ سقوط به دسته‌ی دوم (ورزش).
المُحَاوَلَةُ والخَطَأ: آزمایش و خطا.
مُحَاوَلَةٌ يائِسَةٌ: تلاشِ بی‌ثمر / کوششِ بی‌فایده/ تلاش مذبوحانه.
مَحَّايَةٌ: جوهر پاك کن / پاک کُن.
المُحايَدَةُ: بی‌طرفی / عدم جانبداری / طرفداری نکردن.
مُحِبُّ السَّلاَم: طرفدار صلح / صُلح دوست.
مُحِبٌّ لِذَاتِهِ: خود خواه / خود بین.
مُحِبٌّ لِلْحَيَاةِ: خوش طبع.

مُحِبٌّ لِلسَّلاَمِ: طرفدار صلح / صُلح دوست.

مُحِبٌّ لِنَفْسِهِ: خود خواه / خود بین.

المُحَبَّبُ: دوست داشتنی/ محبوب.

المِحْبَرَةُ: شیشه‌ی دوات.

المُحْبَطُ: ناکام / ناامید / افسرده / شکست خورده.

المُحْبِطِينَ جِنْسِيّاً: افرادی که ناتوانی جنسی دارند / ناتوانان جنسی.

مُحِبّي الفَرِيقَيْنِ: طرفداران دو تیم / هواداران دو تیم.

المُحْتَالُ: حیله گر / حیله باز / کلاهبردار / متقلّب / گوش بُر / شیّاد / فریبکار / حقّه باز / نیرنگ باز.

المُحْتَرِفُ: حرفه‌ای.

المُحْتَلُّ: اشغالگر / اشغال کننده / اشغالی / اشغال شده.

المَحْتُومُ: اجتناب ناپذیر / حتمی / قطعی.

مُحْتَوِيَاتُ الطُّرُودِ: محتویات بسته‌ها.

مُحْتَوِي عَلَى[...]: در برگیرنده‌ی[...] است.

مَحْجَرٌ صِحِّيٌّ: قرنطینه‌ی بهداشتی.

المَحْجَرُ: کارگاه سنگتراشی.

مُحْدَثُ الثَّرَاءِ: نو کیسه / تازه به دوران رسیده.

المُحْدَثُونَ: نو رسیدگان / تازه به دوران رسیده‌ها.

المُحْدِثُونَ: نوگرایان/ نوآوران.

المُحْدَودَبُ: گوژپشت / خمیده.

المِحْرَاثُ: گاو آهن / خیش.

المِحْرارُ: تب سنج / حرارت سنج.

مُحَرِّرٌ فِي الجَرِيدَةِ: روزنامه‌نگار.

المُحَرَّرُ: رها شده / آزاد شده.

مَحْرَقَةُ اليَهُودِ: هولوکاست.

المَحْرَقَةُ: از بین بردن کامل به وسیله‌ی سوزاندن.

مُحَرِّكُ العَرائِسِ: عروسک گردان.

مُحَرِّكٌ كَهْرُبَائِيٌّ: موتور برق.

مُحَرِّكُ البَحْثِ: موتور جستجوگر.

مُحَرِّكُ الدِّيزِلِ: موتور دیزلی.

مُحَرِّكُ السَّيارَةِ: موتور ماشین.

مُحَرِّكُ الطَّائِرَةِ: موتور هواپیما.
المُحَرِّكُ المُوَلِّدُ: موتور برق.
المُحَرِّكُ الهِيدْرُولِيكِيُّ: موتور هيدروليک.
مُحَرِّكُ قُوقِلْ (جوجل) لِلْبَحْثِ: موتور جستجوی گوگل.
مُحَرَّمُ الحَرَامِ: ماه محرّم.
المُحْرِمُ: احرام بسته / کسی که لباس احرام را به تن کرده است / حرام کننده.
مَحْرَمَةٌ وَرَقِيَّةٌ: دستمال کاغذی.
المَحْرَمَةُ: دستمال کاغذی.
المَحْرُوسَةُ: از چشم بد دور / در امان خدا / خدا نگهدار / در پناه خدا.
مَحْرُوقُ القَلْبِ: سوخته دل / دل سوخته.
مَحْرُومٌ مِنَ الإِرْثِ: محروم از ارث.
مُحْزِنٌ: تراژیک / حزن آور.
مَحْزُونٌ: افسرده / ملول / غمگین / غمناک / غمبار / اندوهگین.
المَحْسُوبِيَّةُ: پارتی بازی.
مَحْسُورُ البَصَرِ: کوته‌نظر / کوته‌بین.
مَحْشِيُّ البَاذِنْجَانِ: دلمه‌ی بادمجان.
مَحْشِيُّ البَنَدُورَةِ: دلمه‌ی گوجه‌فرنگی.
مَحْشِيُّ وَرَقِ العِنَبِ: دلمه‌ی برگ مو.
مُحَصِّلُ الضَّرَائِبِ: مميّز مالیاتی.
مُحَصَّنٌ ضِدَّ المَرَضِ: واکسنه شده در برابر بیماری / مقاوم در برابر بیماری.
مَحْضَرُ الجَلْسَةِ: صورتجلسه.
مُحَضَّرٌ مِنْ [...]: تهیه شده از[...].
المَحْضَرُ: صورتجلسه.
مَحَطُّ الأَنْظَارِ: خیره کننده.
مَحَطُّ القَوافِلِ: کاروانسرا.
المَحَطَّاتُ الحَرارِيَّةُ: نیروگاه‌های حرارتی.
المَحَطَّاتُ الكَهْرُبائِيَّةُ: نیروگاه‌های برق.
المَحَطَّاتُ الكَهْرُومَائِيَّةُ: نیروگاه‌های برق-آبی.
مَحَطَّةُ أَرْصَادِ الجَوِّيَّةِ: ایستگاه هواشناسی.

المَحَطَّةُ الأَخِيرَةُ: ایستگاه پایانی.
مَحَطَّةُ الإِذَاعَةِ: ایستگاه رادیو.
مَحَطَّةُ الإِرْسَالِ: ایستگاه فرستنده.
مَحَطَّةُ الاِسْتِقْبَالِ: ایستگاه گیرنده.
مَحَطَّةُ الإِطْفَاءِ: ایستگاه آتش‌نشانی.
مَحَطَّةُ البَاصِ: ایستگاه اتوبوس.
مَحَطَّةُ البِنْزِينِ: پمپ بنزین.
مَحَطَّةُ التِّلْفَزَةِ: ایستگاه تلویزیون.
المَحَطَّةُ التِّلِفِزْيُونِيَّةُ: ایستگاه تلویزیون.
المَحَطَّةُ الفَضَائِيَّةُ العَالَمِيَّةُ: ایستگاه فضایی بین‌المللی.
المَحَطَّةُ الفَضَائِيَّةُ: ایستگاه فضایی / ایستگاه ماهواره‌ای.
مَحَطَّةُ القِطَارِ: ایستگاه قطار.
مَحَطَّةُ الوَقُودِ: پمپ بنزین.
مَحَطَّةُ إِنْتَاجِ الكَهْرَبَاءِ بِالْمَاءِ: نیروگاه تولید برق ـ آبی.
مَحَطَّةُ أُوتُوبِيسَ: ایستگاه اتوبوس.
مَحَطَّةُ تَعْبِئَةِ البِنْزِينِ: پمپ بنزین.
مَحَطَّةُ تَوْلِيدِ القُوَّةِ الكَهْرَبائِيةِ: ایستگاه تولید نیروی برق.
مَحَطَّةٌ جَوِّيَّةٌ: پایگاه هوایی.
مَحَطَّةٌ حَرَارِيَّةٌ: نیروگاه حرارتی.
مَحَطَّةٌ ذَرِّيَّةٌ: نیروگاه هسته‌ای.
مَحَطَّةُ سِكَّةِ الحَدِيدِ: ایستگاه قطار / ایستگاه راه آهن.
مَحَطَّةُ سَيَّاراتِ الأُجْرَةِ: ایستگاه تاکسی.
مَحَطَّةٌ طَرَفِيَّةٌ: ترمینال / گاراج/ پایانه.
مَحَطَّةٌ كَهْرَبَائِيَّةٌ: ایستگاه برق/ نیروگاه برق.
مُحَطِّمُ الأَصْنَامِ: بت‌شکن.
المَحْظُورُ: ممنوع / قدغن شده.
المَحْظُوظُ: خوش شانس / خوش اقبال / خوشبخت.
مِحْفَظَةُ المَفاتِيحِ: جا کلیدی.
المَحْفُوظَاتُ: آرشیو.
المَحْكَمَةُ الاِبْتِدَائِيَّةُ: دادگاه بدوی.
مَحْكَمَةُ الاِسْتِئنَافِ: دادگاه تجدیدنظر.
المَحْكَمَةُ الإِسْلامِيَّةُ: دادگاه اسلامی.
المَحْكَمَةُ الأَوْرُوبِيَّةُ لِحُقُوقِ الإِنْسَانِ: دادگاه اروپایی حقوق بشر.

مَحْكَمَةُ التَّفْتِيشِ: ديوان بازرسی.
مَحْكَمَةُ التَّمْيِيزِ: دادگاه تجديدنظر / ديوان عالی کشور.
مَحْكَمَةُ الثَّوْرَةِ الإِسْلَامِيَّةِ: دادگاه انقلاب اسلامی.
مَحْكَمَةُ الثَّوْرَةِ: دادگاه انقلاب.
مَحْكَمَةُ الجِنَايَاتِ الحَرْبِيَّةِ: دادگاه جنايات جنگی.
مَحْكَمَةُ الجِنَايَاتِ العُلْيَا: دادگاه عالی جنايی.
مَحْكَمَةُ الجِنَايَاتِ: دادگاه جنايی.
مَحْكَمَةُ الحَرْبِ الدُّوَلِيَّةُ: دادگاه بين‌المللی کيفری.
المَحْكَمَةُ الدُّسْتُورِيَّةُ: دادگاه قانون اساسی.
مَحْكَمَةُ الدَّوْلَةِ: دادگاه حکومتی.
المَحْكَمَةُ الدُّوَلِيَّةُ: دادگاه بين‌المللی.
المَحْكَمَةُ العَالَمِيَّةُ: دادگاه بين‌المللی.
مَحْكَمَةُ العَدْلِ الدُّوَلِيَّةِ فِي لَاهَايْ: دادگاه بين‌المللی لاهه.
المَحْكَمَةُ العَسْكَرِيَّةُ: دادگاه نظامی.
المَحْكَمَةُ العُلْيَا: دادگاه عالی / ديوان عالی کشور.
المَحْكَمَةُ المُبَرِّئَةُ لِلذِّمَّةِ: دادگاه تجديدنظر.
المَحْكَمَةُ المُسْتَعْجِلَةُ: دادگاه فوری.
مَحْكَمَةُ النَّقْضِ والإِبْرَامِ: ديوان عالی کشور.
مَحْكَمَةُ النَّقْضِ: دادگاه استيناف / دادگاه تجديدنظر.
مَحْكَمَةٌ أَهْلِيَّةٌ: دادگاه محلّی.
مَحْكَمَةٌ شَعْبِيَّةٌ: دادگاه مردمی.
مَحْكَمَةٌ صُورِيَّةٌ: دادگاه فرمايشی.
مَحْكَمَةٌ عُرْفِيَّةٌ: دادگاه سنتی.
مَحْكَمَةٌ عَلَنِيَّةٌ: محاکمه‌ی علنی / دادگاه علنی.
مَحْكَمَةُ مُخَالَفَاتِ المُرُورِ: دادگاه رسيدگی به تخلّفات رانندگی.
مَحْكَمَةُ نُورِمْبِرْج: دادگاه نورنبرگ (اين دادگاه پس از خاتمه‌ی جنگ جهانی دوم به منظور محاکمه‌ی ۲۲ تن از رهبران آلمان نازی که باعث کشته شدن بيش از ۵۰ ميليون نفر و

متلاشی شدن زندگی میلیون‌ها انسان گردیدند، تشکیل شد. این دادگاه در شهر نورنبرگ آلمان برگزار شد).

مَحَلُّ الإِقَامَةِ الرَّسْمِيِّ: محل سکونت رسمی.

مَحَلُّ الغَسْلِ عَلَى الجَافِّ: خشکشویی.

المَحَلُّ، ج: **المَحَلَّاتُ**: دکان / مغازه.

مِحْلَقٌ يَدَوِيٌّ: ریش‌تراش دستی.

المُحَلِّلُ الاِقْتِصَادِيُّ: تحلیلگر اقتصادی.

المُحَلِّلُ الرِّيَاضِيُّ: تحلیلگر ورزشی.

المُحَلِّلُ السِّيَاسِيُّ: تحلیلگر سیاسی.

المُحَلِّلُ النَّفْسِيُّ: روانکاو.

المُحَلِّلُ: تحلیلگر / آنالیزور.

مَحْلُولُ الظَّهْرِ: ناتوانِ جنسی.

مَحْلُولٌ كِيمْيَائِيٌّ: محلول شیمیایی.

مَحَلِّيَّةُ الصُّنْعِ: ساخت داخل.

مُحَلًّى: آراسته / مزیّن / پیراسته.

المُحْمَاةُ: گداخته.

المَحْمِدَةُ: نیک نامی / ستایش / آوازه‌ی خوب.

المُحَمَّصُ: بوداده.

المُحَمِّصُ: توستر / نان خشک کن.

المَحْمَصَةُ: آجیل فروشی/ خشکبار فروشی.

مُحَمِّضُ الأَفْلَامِ: ظاهر کننده‌ی فیلم.

مَحْمِلُ الكُرَيَاتِ: بلبرینگ.

المَحْمُولُ: موبایل / تلفن همراه/ حمل شده.

المَحْمُومُ: تب‌دار/ داغ/ گرم.

المَحْمِيَّةُ: کشور تحت سلطه / منطقه‌ی حفاظت شده.

المِحْنَةُ القَاسِيَةُ: درد و رنج شدید.

المُحَنِّطُ: مومیاگر.

المُحَنَّكُ: کارکشته / باتجربه / مجرّب / ورزیده.

مَحْوُ الأُمِّيَّةِ: از بین بردن بیسوادی.

مِحْوَرُ الخَبَّازِ: وردنه.

مِحْوَرُ المُحَرِّكِ: میل لنگ.

مُحَوِّلٌ كَهْرُبَائِيٌّ: ترانسفور موتور.

المُحَيِّرُ: حیرت آور / حیرت انگیز / شگفت انگیز.
المُحِيطُ الأَطْلَسِيُّ: اقیانوس اطلس.
المُحِيطُ المُتَجَمِّدُ الجُنُوبِيُّ: اقیانوس منجمد جنوبی.
المُحِيطُ المُتَجَمِّدُ الشَّمالِيُّ: اقیانوس منجمد شمالی.
المُحِيطُ الهَادِئُ: اقیانوس آرام.
المُحِيطُ الهِنْدِيُّ: اقیانوس هند.
المُحِيطُ: اقیانوس.
المُحِيطِيُّونَ: اطرافیان.
المُحِيطِيُّ: پیرامونی / دَور و بری.
مُخُّ العِظَامِ: مغز استخوان.
المُخَابَرَاتُ: اداره‌ی اطلاعات.
مَخازِنُ التَّبْرِيدِ: سردخانه‌ها.
مَخازِنُ العَتَادِ: انبارهای مهمّات.
المَخَاضُ: درد زایمان.
مُخَاطُ الأَنْفِ: آب بینی.
مَخَاطِرُ الحَيَاةِ: خطر مرگ.
مَخَاطِرُ تَرَقُّقِ طَبَقَةِ الأُوزُونِ: خطرات نازک شدن لایه‌ی ازون.
المُخَاطِرُ: ریسک پذیر / ماجراجو / ریسک کننده.
المُخَاطَرَةُ: ریسک پذیری / ماجراجویی / به آب و آتش زدن.
مَخَافَةَ أَن[...]: از ترس این که[...].
مُخَالِفٌ لِقَوَاعِدِ[...]: مخالف با اصول و قواعدِ[...].
مُخَالَفَاتٌ اِنْتِخَابِيَّةٌ: تخلّفات انتخاباتی.
مُخَالَفَاتٌ مُرُورِيَّةٌ: تخلّفات رانندگی.
مَخَاوِفُ: نگرانی‌ها / هراس‌ها / ترس‌ها.
المَخْبَأُ: مخفی‌گاه / پناهگاه / جان‌پناه.
المُخْبِرُ: سخن‌چین / جاسوس / نمّام.
مَخْبَزٌ آلِيٌّ: نانوایی ماشینی.
المَخْبَزُ: نانواخانه / نانوایی.
مُخْتَارُ القَرْيَةِ: کدخدای روستا / دهدار / شورای روستا.
المُخْتَارَاتُ: گزیده ها / چکیده‌ها.
المُخْتَبَرُ: آزمایشگاه.
المُخْتَبَرَاتُ الطِّبِّيَّةُ: آزمایشگاه‌های پزشکی.

المُخْتَبَرِيُّ: آزمایشگاهی.
المُخْتَرِقُ، ج: المُخْتَرِقُونَ: هَکِر.
مُخْتَصَراً: بهصورت مختصر / بهصورت کوتاه/ اجمالاً.
المُخْتَطَفُ: ربوده شده.
مُخْتَلُّ العَقْلِ: کسی که عقلش دچار اختلال شده باشد / ابله / ناقص العقل / پخمه.
مُخْتَلِسُ السَّمْعِ: کسی که دزدکی به چیزی گوش فرا دهد / گوش وایستادن.
مُخْتَلِسُ النَّظَرِ: کسی که دزدکی به جایی نگاه کند.
مُخْتَلِفُ الألْوانِ: رنگارنگ.
مُخْتَلِفُ الشَّرائِحِ: اقشار مختلف.
مُخْتَلِفُ المَواضِيعِ: موضوعات مختلف.
المُخْتَلَقُ: ساختگی / مصنوعی / غیر واقعی / دروغین.
المِخْتَمَةُ: استامپ.
مُخْجِلٌ: خجالتآور / شرمآور.
مِخْدَاعٌ: شَیاد / مکّار / حقّه باز / حیلهگر.
مِخَدَّةُ الأَرِيكَةِ: بالشتک / بالش کوچک.
المِخَدَّةُ: متکا / پشتی / بالش.
المَخْدُوعُ: فریب خورده/ کسی که کلاه سرش رفته است.
المَخْدُومُ: کارفرما / ارباب.
المَخْذُولُ: درمانده / ناامید / شکست خورده.
مَخْرَجُ الطَّوَارِئِ: خروج اضطراری.
المُخْرِجُ: کارگردان .
مَخْزَنُ البُنْدُقِيَّةِ: خشاب تفنگ.
مَخْزَنُ الحُبُوبِ: انبار غلّه / سیلو.
مَخْزَنُ المِيَاهِ: آب انبار / انبار آب.
مَخْزَنُ الوَقُودِ: انبار سوخت/ باک بنزین.
مَخْزَنٌ مُسَقَّفٌ: انبار سرپوشیده.
مَخْزَنٌ مَهْجُورٌ: انبار متروکه.
مَخْزُونٌ اِحْتِياطِيٌّ: ذخیرهی احتیاطی.
مَخْزُونٌ ثَقَافِيٌّ: ذخیرهی فرهنگی.
مَخْزُونَاتُ الخَامِ: نفت خام ذخیره شده.
المُخْزِي: ننگین / شرمآور / خجالتآور.
مُخَصَّصَاتُ الإِعَالَةِ: حق عائلهمندی.

المَخْصُومُ: تخفیف داده شده .
المَخْصِيُّ: اخته شده / عقیم شده.
مَخْضُ المَاءِ لَيْسَ لَهُ إِنَاءٌ: آب در هاون کوبیدن.
المَخْضَرَةُ: چمن / چمنزار / فضای سبز.
المُخَضْرَمُ: کسی که در دو عصر جاهلی و اسلام زندگی کرده است / کسی که دو دوره‌ی مختلف را تجربه کرده باشد.
مُخَطَّطُ اِسْتِطْلَاعٍ: طرح شناسایی.
المُخَطَّطُ: نقشه / برنامه / طرح.
المُخَطَّطَاتُ الإِسْتِعْمَارِيَّةُ لِمُكَافَحَةِ الإِسْلَامِ: نقشه‌های استعمار برای مبارزه با اسلام / توطئه‌های استعمار برای مبارزه با اسلام.
مُخَطَّطَاتُ الأَعْدَاءِ: نقشه‌های دشمنان / طرح‌های دشمنان.
المُخَطِّطُونَ الرَّئِيسِيُّونَ: طراحان اصلی.
المَخْطِمُ: پوزه.
المَخْطُوبَةُ: خواستگاری شده.
المَخْطُوطَةُ: نسخه‌ی خطی.
المَخْطُوفُ: ربوده شده.
المُخطِئُ: خطاکار.
مَخْفَرُ الشُّرْطَةِ: پاسگاه پلیس.
مَخْفَرٌ حُدُودِيٌّ: پاسگاه مرزی.
مُخَفِّفُ الدِّهَانِ: تینر.
مُخَفِّفُ الصَّدْمَةِ: ضربه گیر.
مُخِلٌّ بِالآدَابِ: برهم زننده‌ی آداب.
مِخلَبُ المَوْتِ: چنگال مرگ.
المِخلَبُ: چنگال.
مُخَلَّفَاتٌ: پس مانده‌ها / دسر.
المُخَلَّلُ: تبدیل به سرکه شده.
مَخْلُوعُ الفُؤَادِ: ترسو / بُزدل.
مُخَمَّسُ الأَضْلاعِ: پنج ضلعی.
المُخَمِّنُ: ارزیاب / تخمین زننده.
مُخَيِّبَةٌ لِلآمَالِ: ناامید کننده / مأیوس کننده.
المَخِيطُ: دوخته شده.
المُخِيفُ: ترسناک / وحشتناک/ هراسناک.
مُخَيَّمُ النَّازِحِينَ: اردوگاه آوارگان / کمپ آوارگان.

المُخَيَّمُ: اردوگاه/ کمپ.

المُخَيَّمـــاتُ الفِلِسْـــطِينِيَّةُ: اردوگاه‌های فلسطینی.

مَدُّ البَصَرِ: دور بینی(بیماری چشمی).

مَدُّ الطَّرِيقِ: راه سازی.

مَدَّ اللَّهُ عُمْـرَهُ: خداونـد عمـرش را طولانی گرداند.

مَدَّ المائِدَةَ: سفره را پهن کرد.

مَدَّ حَالَةَ الطَّوارِئِ: حالت فوق‌العاده را تمدید کرد.

مَدُّ خَطِّ الأَنابِيبِ: کشیدن خط لوله.

مَدَّ عَقْدَهُ: قراردادش را تمدید کرد.

مَـدَّ يَـدَ المُسَـاعِدَةِ لِـ[...]: دسـت همکاری را به‌سوی[...]دراز کرد.

مَدَّ يَدَهُ: دستش را دراز کرد.

المَدارِسُ الفِقْهِيَّةُ والعَقَدِيَّةُ: مکاتب فقهی و اعتقادی.

المُداسُ: دمپایی / لگدمال شده.

المُدَاعَبَةُ: شوخی و بذله گویی.

المَدافِئُ الجِدَارِيَّةُ: بخاری دیواری.

المِدَالُ: مدال.

مُداهَمَةُ البَيْتِ: ورودِ سرزده به خانه / یورشِ ناگهـانی بـه داخـل خانـه / ورودِ بدون اجازه به داخل منزل.

المُداهَمَـةُ: هجـوم سـرزده / یـورش ناگهانی/ ورودِ سرزده.

المُداهَنَةُ: تملّق / چاپلوسی / چـرب زبانی.

المُدَبِلِجُ: دوبلور / دوبله کننده.

المُدَبلَجُ: دوبله شده / برگردانده شده به زبانی دیگر.

مُدَّةُ المُكَالَمَاتِ: مدت تماس‌ها.

مُدَّةُ صَلاحِيَّةِ التَّأْشِيرَةِ: مدت اعتبار ویزا.

المُدَجَّجُ بِالسِّلَاحِ: تا بُنِ دندان مسـلّح / کاملا مسلّح / سر تا پا مسلّح.

مَدْخَلُ البِنَايَةِ: ورودی ساختمان.

مَدْخَلُ الحَارَةِ: ورودی محلّه.

مَدْخَلُ الحَانُوتِ: ورودی مغازه.

مَدْخَلُ الكَرَاجِ: ورودی ترمینال.

مَدْخَلُ المَحَلِّ: ورودی مغازه.

المَدْخَلُ: ورودی.

مُدْخِنُ النَّرْجِيلَةِ: قلیان کِش.

المُدْخِنُ: سیگاری / سیگار کش.

المِدْخَنَةُ: دود کِش.

مَدَّدَ مُهِمَّتَـهُ: مـأموریتش را تمدیـد کرد.

مُدَرَاءُ المُؤَسَّسَاتِ الحُكُومِيَّةِ: مدیران مؤسّسات دولتی.

مُدَرَاءُ النَّواحِي: بخشداری‌ها/ مدیران نواحی.

المُدَرَاءُ، مف: المُدِيرُ: مدیران.

مُدَرِّبٌ جَدِيدٌ: مربی جدید.

مُدَرِّبٌ رِيَاضِيٌّ: مربی ورزشی.

مُدَرِّبٌ عَسْكَرِيٌّ: مربی نظامی.

المُدَرَّبُ: باتجربه / ورزیده/ آموزش دیده.

المُدَرِّبُ: تعلیم دهنده / تمرین دهنده / مربی.

مَدْرَجُ الطَّيَرانِ: باند پرواز.

مَدْرَجُ المَطارِ: باند فرودگاه / باند پرواز.

مَدْرَجاتُ المَلْعَبِ: سکوهای ورزشگاه.

المُدَرْدِشُ: چت کننده.

مُدَرِّسُ الأَلْعَابِ: معلم ورزش.

مُدَرِّسُ الثَّانَوِيَّةِ: دبیرِ دبیرستان.

مُدَرِّسُ الجَامِعَةِ: مدرّس دانشگاه.

مُدَرِّسٌ خُصُوصِيٌّ: معلّم خصوصی.

مَدْرَسَةٌ اِبْتِدَائِيَّةٌ: مدرسه‌ی ابتدایی.

مَدْرَسَةٌ إِعْدَادِيَّةٌ: مدرسه‌ی راهنمایی.

مَدْرَسَةُ البَنَاتِ: مدرسه‌ی دخترانه.

مَدْرَسَةُ البَنِينَ: مدرسه‌ی پسرانه.

مَدْرَسَةٌ تَقْلِيدِيَّةٌ: مکتب کلاسیک / مدرسه‌ی سنّتی.

مَدْرَسَةٌ خَاصَّةٌ: مدرسه‌ی غیرانتفاعی.

مَدْرَسَةٌ رُومَنْطِيقِيَّةٌ: مکتب رمانتیسم.

مَدْرَسَةٌ سِيَاسِيَّةٌ: مکتب سیاسی .

مَدْرَسَةٌ شَعْبِيَّةٌ: مدرسه‌ی غیر انتفاعی.

مَدْرَسَةٌ فِقْهِيَّةٌ: مکتب فقهی.

مَدْرَسَةٌ فِكْرِيَّةٌ: مکتب فکری.

مَدْرَسَةٌ فَلْسَفِيَّةٌ: مکتب فلسفی.

مَدْرَسَةٌ لَيْلِيَّةٌ: مدرسه‌ی شبانه.

مَدْرَسَةٌ مِهَنِيَّةٌ: مدرسه‌ی فنّی و حرفه‌ای.

مَدْرَسَةٌ نَهَارِيَّةٌ: مدرسه‌ی روزانه.

مَدْرَسَةٌ وَاقِعِيَّةٌ: مکتب رئالیسم.

مَدْرِيدُ: مادرید (پایتخت اسپانیا).

مَدْعَاةٌ لِلْفَخْرِ: جای افتخار است.

مُدَعَّمٌ: یارانه‌ای / سوبسیددار / حمایتی.
مَدْعُوٌّ عَلَيْهِ رَقْمَ أَوَّلٍ: متهم ردیف اول.
مَدْعوٌّ عَلَيْهِ رَقْمُ ثَانٍ: متهم ردیف دوم.
المَدْعُوُّ عَلَيْهِ: خوانده / متهم.
مَدْعُومٌ مِنْ قِبَلِ الحُكُومَةِ: پشتیبانی شده از سوی دولت (همانند کالاهای سوبسیددار).
المُدَّعِي العَامُ: دادستان.
مَدَغَشْقَرُ: ماداگاسکار (کشوری است جزیره‌ای در اقیانوس هند).
المِدْفَأَةُ: بخاری / شومینه.
المِدْفَعُ الثَّقِيلُ: توپ سنگین.
مِدْفَعُ الهَاوَنِ: خمپاره انداز.
مِدْفَعٌ مَضَادٌّ لِلطَّائِرَاتِ: توپ ضد هوایی.
المِدْفَعِيُّ: توپچی.
المِدْفَعِيَّةُ البَعِيدَةُ المَدَى: آتشبار دور بُرد / توپخانه‌ی دوربُرد.
المِدْفَعِيَّةُ الثَّقِيلَةُ: توپخانه‌ی سنگین.
المِدْفَعِيَّةُ المُضَادَّةُ لِلطَّيَرَانِ: آتشبار هوایی / توپخانه‌ی ضدهوایی.
المِدْفَعِيَّةُ: توپخانه.
مِدَقَّةٌ حَدِيدِيَّةٌ: چکش آهنی.
مِدَقَّةٌ خَشَبِيَّةٌ: چکش چوبی.
مِدَقَّةٌ مَطَّاطِيَّةٌ: چکش پلاستیکی.
المُدَلَّلُ: ناز پرورده / لوس / نازنازی / نازک نارنجی / سوسول.
المُدَمِّرَةُ: ناوشکن / رزم ناو / ویرانگر / مخرّب.
المُدَمَّى: خونین.
المَدَنِيَّةُ الإِسْلَامِيَّةُ: تمدن اسلامی.
المَدَنِيَّةُ الغَرْبِيَّةُ: تمدن غربی.
المَدَنِيُّونَ العُزَّلُ: شهروندان بی‌دفاع.
المِدوَسُ: پدال / رکاب.
المُدَوِّنُ: وبلاگ نویس مَرد.
المُدَوَّنَةُ: وب سایت / وبلاگ.
المُدَوِّنَةُ: وبلاگ نویس زن.
المُدْهِشُ: سرسام‌آور / حیرت برانگیز / اعجاب‌آور.
المُدْهُنُ: روغندان.
مَدَى الحَيَاةِ: در طول زندگی.
مَدَى الشَّعْبِيَّةِ: میزان محبوبیت.

مَدَى الطَّلْقِ: تیر رس.
مَدَى الطَّوِيلِ: دراز مدت.
مَدَى العُمْرِ: مادام العمر / در طول زندگی.
مَدَى دَرَجَةِ الحَرَارَةِ: میزان دما.
مَدَى صِحَّةِ النَّبَأِ: میزان صحتِ خبر.
مَدِيدُ البَصَرِ: آینده‌نگر / دور اندیش / دوربین.
مَدِيدُ القَامَةِ: بلند قد / قد بلند.
مُدِيرُ الإِذَاعَةِ والتِّلْفِزْيُونِ: رئیس سازمان صدا و سیما.
مُدِيرُ الاِنْتَاجِ: مدیر تولید.
مُدِيرُ البَلَدِيَّةِ: شهردار.
مُدِيرُ التَّشْرِيفَاتِ: رئیس تشریفات.
مُدِيرُ التَّصْوِيرِ: مدیر فیلمبرداری.
المُدِيرُ التَّنْفِيذِيُّ: مدیر اجرایی / دبیر اجرایی.
مُدِيرُ الدَّائِرَةِ: رئیس اداره.
مُدِيرُ الشُّرْطَةِ العَامُّ: رئیس کل شهربانی.
المُدِيرُ العَامُّ لِتَأْمِينِ الخَدَمَاتِ العِلَاجِيَّةِ: مدیر کل بیمه‌ی خدمات درمانی.
المُدِيرُ العَامُّ: دبیر کل.
المُدِيرُ الفَنِّيُّ: مدیر فنّی.
مُدِيرُ القَضَاءِ: فرماندار.
مُدِيرُ المَبِيعَاتِ والتَّسْوِيقِ: مدیر فروش و بازاریابی.
مُدِيرُ المُتْحَفِ: رئیس موزه.
مُدِيرُ المَدْرَسَةِ: مدیر مدرسه / رئیس مدرسه.
مُدِيرُ المَسْرَحِ: مدیر تئاتر.
المُدِيرُ المَسْؤُولُ لِصَحِيفَةِ[...]: مدیر مسؤول روزنامه‌ی[...].
مُدِيرُ المَطْعَمِ: مدیر رستوران.
المُدِيرُ النَّاجِحُ: مدیر موفّق / رئیس موفّق.
مُدِيرُ النَّاحِيَةِ: بخشدار.
مُدِيرُ شُرْطَةِ مُكَافَحَةِ المُخَدِّرَاتِ: رئیس پلیس مبارزه با مواد مخدّر.
مُدِيرُ شُؤُونِ المُوَظَّفِينَ: مدیر امور کارمندان.
مُدِيرُ مَكْتَبِ رَئِيسِ الجُمْهُورِيَّةِ: رئیس دفتر رییس جمهور.

مُدِيرِيَّةُ التَّرْبِيَةِ وَالتَّعْلِيمِ العَامُّ: ادارەی کل آموزش و پرورش.
مُدِيرِيَّةُ الشُّرْطَةِ العَامَّةُ: شهربانی کل کشور.
المَدِينُ: مدیون / وامدار / بدهکار / مقروض.
مَدِينَةُ أَصْفَهانَ الأَثَرِيَّةُ: شهر باستانی اصفهان.
مَدِينَةُ الأَلْعَابِ: شهر بازی.
مَدِينَةُ البُنْدُوقِيَّةِ: شهر ونیز (در ایتالیا).
المَدِينَةُ الرِّيَاضِيَّةُ: دهکدەی المپیک.
المَدِينَةُ الصِّنَاعِيَّةُ: شهر صنعتی.
المَدِينَةُ المَنْكُوبَةُ: شهر مصیبت زده.
المِذَبَّةُ: مگس کُش.
المَذْبَحَةُ: کشتار / کشتارگاه / قتل عام.
المَذْعُورُ: وحشت زده / پریشان / هراسان.
المُذَكِّرَاتُ: یادداشت‌های روزانه.
مُذَكِّرَةُ إِسْتِرْجَاعِ المُجْرِمِينَ: یادداشت تفاهم بازگرداندن جنایتکاران.
مُذَكِّرَةُ الإِتِّهَامِ: کیفر خواست.
مُذَكِّرَةُ الإِحْتِجَاجِ: یادداشت اعتراض.
مُذَكِّرَةُ الإِحْضَارِ: احظاریه.
مُذَكِّرَةُ التَّفَاهُمِ لِلتَّعَاوُنِ الأَمْنِيِّ: یادداشت تفاهم همکاری امنیتی.
مُذَكِّرَةُ التَّفَاهُمِ: یادداشت تفاهم.
مُذَكِّرَةُ التَّفْتِيشِ: حکم بازرسی.
مُذَكِّرَةُ التَّوْقِيفِ: حکم بازداشت.
مُذَكِّرَةُ الجَلْبِ: احضاریه / قرار بازداشت.
مُذَكِّرَةٌ سَنَوِيَّةٌ: سالنامه.
مُذَكِّرَةٌ شَدِيدُ اللَّهْجَةِ: یادداشت شدید اللحن.
مُذَكِّرَةٌ شَفَهِيَّةٌ: یادداشت شفاهی.
مُذَكِّرَةٌ قَانُونِيَّةٌ: یادداشت قانونی / حکم قانونی.
مُذَكِّرَةٌ كَتْبِيَّةٌ: یادداشت کتبی.
مُذْنِبٌ: گناهکار / خطاکار.
مَذْهَبُ الرَّمْزِيَّةِ: سمبولیسم / رمزگرایی.
المَذْهَبُ الرُّومَانْسِيُّ: مکتب رومانتیک.
المَذْهَبُ العَمَلِيُّ: پراگماتیسم.

مَذْهَبُ الوُثُوقِيَّةِ: دگماتیسم / جزم اندیشی.
المُذْهِلُ: خیره‌کننده / شگفت‌انگیز / تعجب‌آور / سرسام‌آور.
المِذْيَاعُ: رادیو.
مُذِيعُ الأَخْبَارِ: گوینده‌ی خبر.
المُذِيعُ: گوینده‌ی خبر.
المُذَيَّلُ: پیوست / ضمیمه.
مُرُّ الصَّحَارَى: خربزه‌ی ابوجهل.
مَرَّ عَلَى خَيْرٍ: به خیر گذشت.
المَرْأَةُ المِثَالِيَّةُ: زن نمونه.
المَرْأَةُ المُعَاصِرَةُ: زن معاصر.
المَرْأَةُ النُّمُوذَجِيَّةُ: زن نمونه / زن الگو.
مُرَاجَعَةُ الحِسَابَاتِ: بازبینی حساب و کتاب‌ها.
المُرَاجِعُونَ: ارباب رجوع/ مراجعه‌کنندگان.
مَرَاحِلُ التَّصْمِيمِ: مراحل طراحی.
المَرَاحِلُ المُبَكِّرَةُ مِنَ المَرَضِ: مراحل اولیه‌ی بیماری.
المَرَارَةُ: کیسه‌ی صفرا / تلخی.
مُرَاسِلٌ إِذَاعِيٌّ: خبرنگار رادیو.
المُرَاسِلُ الحَرْبِيُّ: خبرنگار جنگی.
المُرَاسِلُ العَسْكَرِيُّ: خبرنگار نظامی / گزارشگر نظامی.
مُرَاسِلٌ خَاصٌّ: خبرنگار ویژه.
مُرَاسِلٌ صُحُفِيٌّ: خبرنگار روزنامه.
المُرَاسِلُ: خبرنگار / گزارشگر.
المُرَاسِلُونَ المَحَلِّيُّونَ والأَجَانِبُ: خبرنگاران داخلی و خارجی.
مُرَاسِلُونَ بِلَا حُدُودٍ: خبرنگاران بدون مرز.
مَرَاسِمُ أَدَاءِ اليَمِينِ: مراسم ادای سوگند.
مَرَاسِمُ التَّأْبِينِ: مراسم فاتحه‌خوانی.
مَرَاسِمُ التَّتْوِيجِ: مراسم تاج‌گذاری.
مَرَاسِمُ الزَّوَاجِ: مراسم ازدواج / جشن عروسی.
مَرَاسِمُ العَرْضِ الصَّبَاحِيِّ: مراسم صبحگاهی / رژه‌ی صبحگاهی.
مُرَاعِ الحِسَابِ فِي المَسَائِلِ المَالِيَّةِ: خوش‌حساب.
مُرَاعٍ لِلمَوَاعِيدِ: خوش قول.
مُرَاعَاةُ المَوَازِينِ الدِّينِيَّةِ والوَطَنِيَّةِ: رعایت کردن هنجارهای دینی و ملّی / مراعات اصول و ارزشهای دینی و ملّی.

مَرافِقُ صِحِّيَّةٌ: سرویس‌های بهداشتی.
مَرافِقُ عَامَّةٌ: اماکن عمومی.
المَرافِقُ: تأسیسات / اماکن / سرویس‌ها.
المُرافِقُ: همراه.
مُرافَقَاتُ العَرُوسِ: همراهان عروس.
مُرَاقِبُ الخَطِّ: خط نگهدار / کمک داور.
مُرَاقِبُ الخُطُوطِ: خط نگه دار/ داور خط.
مُرَاقِبٌ دُوَلِيٌّ: ناظر بین‌المللی.
المُرَاقِبُ: ناظر / بازرس.
مُرَاقَبَةُ الاِسْتِيرَادِ: کنترل واردات.
المُرَاقَبَةُ الإِلِكْتُرُونِيَّةُ: نظارت الکترونیک.
المُرَاقَبَةُ الجَوِّيَّةُ: کنترل هوایی.
المُرَاقَبَةُ الدُّوَلِيَّةُ: نظارت جهانی.
المُرَاقَبَةُ السَّمْعِيَّةُ عَلَى الهَاتِفِ: کنترل تلفن/ شنود تلفن.
المُرَاقَبَةُ السَّمْعِيَّةُ: کنترل شنیداری.
المُرَاقَبَةُ الصِّحِّيَّةُ: نظارت بهداشتی.
مُرَاقَبَةُ النَّشَاطِ البَنْكِيِّ: نظارت بر فعالیت‌های بانکی.
مُرَاقَبَةُ خُطُوطِ الهَاتِفِ: نگهداری خطوط تلفن.
مُرَاقَبَةُ كَيْفِيَّةِ الأَجْوَاءِ: کنترل کیفیت هوا.
المُرَاقِبُونَ السِّيَاسِيُّونَ: ناظران سیاسی.
المُرَاقِبُونَ: صاحب نظران / تحلیلگران.
مَرَاكِزُ الأَبْحَاثِ: مراکز پژوهشی.
مَرَاكِزُ صُنْعِ القَرَارِ: مراکز تصمیم‌گیری.
المَراكِب الشِّراعِيَّةُ: کشتی بادبانی.
المُراوَغَةُ: دریبل زدن (فوتبال).
المُراهِقُ: نوجوان.
المُراهَقَةُ: دختر نوجوان / دختر نابالغ / دوشیزه.
مِرآةُ الأَعْمَالِ: آینه‌ی اعمال.
المِرآةُ: آینه.
المُرْبِحُ: سودآور.
المَرْبُوعُ: چهار شانه.
مَرَّةً أُخرَى: بار دیگر / بار دگر / دگر بار.

الْمَرَّةُ الأُولَى: بار اول.
مَرَّةٌ ثانِيَةٌ عَلَى التَّوالِي: دومين بارِ پياپى.
مرّةٌ وَاحِدَةٌ: يک بار.
مُرْتَاحُ البَالِ: آسوده خاطر / بى‌خيال.
مُرْتَاحُ الضَّمِيرِ: خرّم دل / دل خوش.
المُرْتَبِكُ: سراسيمه / آشفته / پريشان / حواس پرت / دلواپس / مشوّش / دستپاچه.
المُرتَجِفُ: لرزان.
المُرْتَزِقَةُ: جيره خواران / داردسته/ مزدوران.
المُرْتَعِدُ: لرزان.
المُرْتَقَبُ: آينده / آتى.
المَرَجُ: چراگاه / چمنزار.
مَرجَعُ اِتِّخَاذِ القَرارِ: مرجع تصميم‌گيرى.
مَرْجَعٌ تَشْرِيعِيٌّ: مرجع قانونگذارى.
مَرْجُوحَةٌ: تختخواب متحرّک.
مَرِحُ الأَعْطَافِ: کمر باريک.
مَرِحُ المَزَاجِ: شوخ طبع.
المَرِحُ: خوش گذران.
المِرْحَاضُ: توالت / دستشويى / سرويس بهداشتى.
مَرْحَباً بِكَ: خوش آمدى.
المَرْحَلَةُ الاِبْتِدائِيَّةُ: مقطع ابتدايى / دوره‌ى دبستان / دوره‌ى ابتدايى.
مَرْحَلَةُ الإِعْدَادِ وَالتَّهَيُّؤِ: مرحله‌ى آماده سازى / دوره‌ى آماده سازى.
المَرْحَلَةُ الإِعْدَادِيَّةُ: مقطع راهنمايى / دوره‌ى راهنمايى.
المَرْحَلَةُ الأُولَى لِلْإِسْتِثْمَارِ: فاز اوّل بهره‌بردارى / مرحله‌ى اوّل بهره‌بردارى.
المَرْحَلَةُ الثَّانَوِيَّةُ: دوره‌ى دبيرستان / مقطع دبيرستان.
المَرْحَلَةُ الجَامِعِيَّةُ: مقطع دانشگاهى / دوره‌ى دانشگاهى.
مَرْحَلَةُ الطُّفُولَةِ: دوران کودکى / مرحله‌ى کودکى.
مَرْحَلَةُ المُتَوَسِّطَةِ: دوره‌ى راهنمايى / مقطع راهنمايى.
مَرْحَلَةُ تَجَاوُزِ الصُّعُوبَاتِ: مرحله‌ى عبور از سختى‌ها و مشکلات.

المِرْداسُ: غلطک / جاده صاف کن.

مِرْساةُ السَّفِينَةِ: لنگر کشتی.

المُرْسَلُ إِلَيْهِ: گیرنده.

المُرْسَلُ: فرستاده.

المُرْسِلُ: فرستنده.

المَرْسَمُ: نگارخانه.

مِرْسَمَةُ الزَّلْزَلَةِ: زلزله نگار / زلزله سنج.

المَرْسُومُ الجُمْهُورِيُّ: فرمان ریاست جمهوری.

المَرْسُومُ الرَّسْمِيُّ: فرمان رسمی.

المَرْسُومُ المَلَكِيُّ: فرمان همایونی.

مَرْسَى السَّفِينَةِ: بندر / لنگرگاه کشتی.

مَرْسِيلْيَا: مارسی (از شهرهای فرانسه).

المِرَشَّةُ: آب پاش.

المُرَشَّحُ الأَبْرَزُ: بارزترین کاندیدا / کاندیدای برتر.

المُرَشَّحُ المُسْتَقِلُّ: کاندیدای مستقل.

المُرَشَّحُ لِمَجْلِسِ الشُّيُوخِ: کاندیدای مجلس سنا.

المُرَشَّحُ لِمَنْصَبِ الرِّئَاسَةِ: کاندیدای پُست ریاست جمهوری.

المُرَشَّحُ لِمَنصَبِ المُحَافِظِ: کاندیدای پُست استانداری.

المُرَشَّحُ: کاندیدا.

المُرَشَّحُونَ الرَّئِيسِيُّونَ: کاندیداهای اصلی.

المُرْشِدُ السِّيَاحِيُّ: راهنمای جهانگردی / لیدر توریستی.

المُرشِدُ الطُّلَّابِيُّ: راهنمای دانشجویی.

المَرْصَدُ الأَرْضِيُّ: ایستگاه دیده‌بانی زمینی.

المَرْصَدُ السُّورِيُّ لِحُقُوقِ البَشَرِ: دیدبان حقوق بشر سوریه.

المَرْصَدُ: رصد خانه / پُست دیدبانی / بُرج دیدبانی.

مَرَضُ الخَرَفِ: آلزایمر / فراموشی.

مَرَضُ السُّكَّرِ: دَیابت.

المَرَضُ القَلْبِيُّ: بیماری قلبی.

المَرَضُ المُعْدِي: بیماری سرایت کننده.

المَرَضُ النَّفْسِيُّ: بیمار روانی.

مَرَضٌ حَادٌّ: بیماری شدید.
مَرَضٌ خَطِيرٌ: بیماری خطرناک.
مَرَضٌ عُضَالٌ: بیماری غیرقابل علاج.
مَرَضُ فَقْرِ الدَّمِ: بیماری کم‌خونی.
مَرَضٌ مُسْتَوْطِنٌ: بیماری بومی.
مَرَضٌ مُعْدٍ أو سَارٍ: بیماری واگیر / بیماری مُسری.
مَرَضٌ وَافِدٌ: بیماری غیر بومی.
مَرَضٌ وِرَاثِيٌّ: بیماری وراثتی.
المَرْضَى النَّفْسِيُّونَ: بیماران روانی.
المُرَطِّبَاتُ: نوشیدنی‌های خنک.
المَرْعَى: چراگاه.
المُرْغَمُ: ناچار / مجبور/ وادار شده.
مَرْغُوبٌ فِيهِ: مورد توجه/ پسندیده.
المَرْفأ: بندر / لنگرگاه کشتی.
المِرْفَاعُ: جَک.
المُرْفَقُ: پیوست / ضمیمه.
مَرْفُوعُ الرَّأْسِ: سربلند / سربالا.
مَرَقُ البَاذِنْجَانِ: خورشت بادمجان.
مَرَقُ الخُضَرِ: قورمه سبزی.
مَرَقُ اللَّحْمِ: آبگوشت.
المَرَقُ: شوربا / خورشت / آبگوشت.
مِرْقَاقُ العَجِينِ: وردنه / خمیر پهن کن.
مِرْقَبٌ: تلسکوب.
المَرْقَدُ: آرامگاه / ضریح.
مُرَقِّعُ الأَحْذِيَةِ: کفش دوز / پینه چی.
مُرَكِّبُ الأَسْنَانِ: دندان ساز.
المَرْكَبُ الطَّائِرُ: هاورکرافت / هوانا (نوعی شناور دریایی است که بر روی بالشتکی از هوا تکیه دارد).
مَرْكَبٌ جَرَّارٌ: یدک کش.
مَرْكَبَةُ الجَلِيدِ: سورتمه / چوب اسکی.
المَرْكَبَةُ الفَضَائِيَّةُ: سفینه‌ی فضایی / فضا پیما.
المرْكَبَةُ الهَوَائِيَّةُ: بالون.
مَرْكُوبُ الزَّحْلَقَةِ عَلَى الثَّلْجِ: چوب اسکی.
مَرْكَزُ إِعَادَةِ تَأْهِيلِ المُدْمِنِينَ: مرکز بازپروری معتادان.
مَرْكَزُ الأَبْحَاثِ: مرکز پژوهش‌ها / مرکز تحقیقات.
مَرْكَزُ الإِحْصَاءِ: مرکز آمار.

مَرْكَزُ الاِقْتِرَاعِ: مركز رأی گیری.
مَرْكَزُ البُحُوثِ: مركز تحقيقات / مركز پژوهش‌ها.
مَرْكَزُ البَرِيدِ: اداره‌ی پست.
مَرْكَزُ البُولِيسِ: مركز پليس / پاسگاه پليس.
مَرْكَزُ التِّجَارَةِ العَالَمِيُّ: مركز تجارت جهانی.
مَرْكَزُ التَّصْوِيرِ الطِّبِّيُّ: راديولوژی.
مَرْكَزُ التَّنْحِيفِ: مركز لاغری.
مَرْكَزُ الحِجْرِ البَيْطَرِيِّ: مركز قرنطينه‌ی دامپزشكی.
مَرْكَزُ الدِّرَاسَاتِ: مركز پژوهش‌ها / مركز تحقيقات.
مَرْكَزُ الرِّعَايَةِ الفِكْرِيَّةِ لِلْأَطْفَالِ واليَافِعِينَ: كانون پرورش فكری كودكان و نوجوانان.
مَرْكَزُ الشُّرْطَةِ: مركز پليس / پاسگاه پليس.
المَرْكَزُ الصِّحِّيُّ: مركز بهداشتی.
مَرْكَزُ الصَّنَائِعِ القَرَوِيَّةِ: مركز صنايع روستايی.
مَرْكَزُ القِيَادَةِ: قرارگاه / مركز فرماندهی.
مَرْكَزُ المَعَارِضِ الدُّوَلِيَّةِ: مركز نمايشگاه‌های بين‌المللی.
مَرْكَزُ رَصدِ الزَّلْزَالِ: مركز لرزه نگاری.
مَرْكَزُ زَرْعِ الشَّعْرِ: مركز كاشت مو.
المَرْمَى: دروازه.
المُرُوءاتُ: مردانگی‌ها.
مِرْوَحَةُ التَّهْوِيَةِ: هواكش.
المِرْوَحَةُ السَّقْفِيَّةُ: پنكه‌ی سقفی.
المِرْوَحَةُ الكَهْرُبَائِيَّةُ: بادبزن برقی / پنكه‌ی برقی.
المِرْوَحَةُ: پنكه‌ی هوايی.
مِرْوَحِيَّةُ الإِغَاثَةِ: هليكوپتر امداد.
مِرْوَحِيَّةٌ يَدَوِيَّةٌ: بادبزن دستی.
المِرْوَحِيَّةُ: پنكه / هليكوپتر.
مُرُورُ الزَّمَنِ: گذشت زمان.
المُرَوِّعُ: هولناک / وحشتناک.
المُرُونَةُ الشُّجَاعَةُ: نرمش قهرمانانه.
المُرُونَةُ: نرمی / انعطاف‌پذيری.
مُرْهِفُ البَصَرِ: تيزبين.

مُزهِفُ الحِسِّ: دارای احساس لطیف.

مُزهِفُ السَّمعِ: گوش به زنگ.

المُزهَقُ: کسل / خسته / بی حال.

مَرهَمُ ضِدِّ الحُرُوقِ: پماد ضد سوختگی.

مَرؤُوسٌ: زیردست / کارمند.

مِريَاحٌ: بادسنج.

مُرِيحٌ: لذت بخش.

المِزاجُ: حالت / طبیعت / خُلق.

المَزَّاحُ فِي طَبْعِهِ: بسیار شوخ‌طبع / بسیار بذله‌گو.

المَزادُ العَلَنِيُّ: مزایده‌ی علنی.

مُزارِعُ الرُّزِّ: برنج‌کار / شالیکار.

مُزارِعُ الشَّايْ: چای‌کار.

المُزارِعُ النَّمُوذَجِيُّ: کشاورز نمونه.

المُزارِعُ: کشاورز.

المَزاعِمُ: پندارهای باطل / ادعاهای دروغین.

المَزالِقُ: لغزشگاه‌ها.

المَزْبَلَةُ: آشغالدان.

المُزْدَحَمُ: شلوغ / پُر رفت و آمد / پُر ترافیک.

مُزْدَوَجُ الجِدْرَانِ: دو جداره.

مُزْدَوَجان: گیومه[« »].

مَزْرَعَةُ العِنَبِ: تاکستان.

مَزْرعةُ النَّارِنْجِ: نارنجستان.

مُزَرْكَشٌ بِالذَّهَبِ: زربفت.

المُزَرْكَشُ: آذین شده.

المُزْعِجُ: ناراحت کننده.

مِزْلاجُ البَابِ: پشت دری / چفتِ در / کلون در / کشوی پشت در.

المِزْلَاجُ: چوب اسکی.

المَزَلَّةُ: پرتگاه / لغزشگاه.

المِزلَجُ: کفش اسکیت.

المُزْمِعُ عَلَى[...]: مصمّم به[...] / عازم بر[...] / به دنبالِ[...] / در صددِ[...].

المِزْوَاجُ: کسی که زیاد ازدواج کند.

مُزَوَّدٌ بِالسَّلاسِلِ المَعْدَنِيَّةِ: مجهّز به زنجیر چرخ.

مُزَوَّدٌ بِالْكَامِيرَا الخَفِيَّةِ: مجهّز به دوربین مخفی.

المِزْوَدُ: توشه دان.

المُزَوَّرُ: تقلّبی / جعلی / دروغین / تزویری.

المُـزَوِّرُ: جعـل كننـده / متقلّـب / دروغگو.

المِزْهَرِيَّةُ: گلدان.

المِزْيَتَةُ: روغندان.

مَزِيدٌ مِنَ التَّفَاصِيلِ: توضيحات بيشتر.

مَزِيدٌ مِنَ التَّفَوُّقِ: برترى بيشتر.

مَزِيدٌ مِنَ الفُرَصِ: فرصت‌هاى بيشتر.

مُزِيلُ الرَّائِحَةِ الكَرِيهَةِ: از بين برنده‌ى بوى بد.

مُزِيلُ الرُّطُوبَةِ: از بين برنده‌ى رطوبت.

مُزِيلُ الشَّعْرِ: مو بر.

مُزِيلُ الضَّبَابِ: مه شكن / چراغ‌هاى جلويى ماشين كه حالت مه شكن دارند.

مُزِيلُ العَرَقِ: زير بغلى.

مُزِيلُ اللَّوْنِ: از بين برنده‌ى رنگ.

مُزِيلٌ لِرَائِحَةِ الفَمِ: از بين برنده‌ى بوى دهان.

مُزِيلٌ لِلرَّائِحَةِ: اسپرىِ خوش‌بو كننده.

مُزِيلَاتُ الطِّلَاءِ: پاک كننده‌ى لاک ناخن.

مَسَاءُ الخَيْرِ: شب بخير / شب خوش.

مَسَاءَ الغَدِ: فردا شب.

مَسَاءَ أَمْسِ: ديشب / شب گذشته.

مَسَاءَ أَوَّلِ البَارِحَةِ: پريشب.

المُسَاءَلَةُ: بازجويى / پُرس و جُو / تحقيق.

المُسَابِقُ: مسابقه دهنده.

المُسَابَقَةُ: پيشى جستن / مسابقه دادن.

المَسَاجُ: ماساژ.

مَسَّاحُ الأَحْذِيَةِ: واكسى.

مَسَّاحَةُ الزُّجَاجِ: برف پاک‌كن.

المَسَاحَةُ المَحْصُورَةُ: محوطه‌ى دروازه.

مَسَّاحَةُ زُجَاجِ السَّيارَةِ: برف پاک كن ماشين.

مَسَافَةٌ شَاسِعَةٌ: مسافت طولانى.

المَسَّاحَةُ: پاك كن.

مَسَاحِيقُ الوَجْهِ: كرم‌هاى آرايش صورت.

مَسَارُ التَّحْقِيقِ: روند تحقیق.
مَسَارُ التَّنْمِيةِ: روند توسعه.
مَسَارُ الحَرْبِ: سَرنوشت جنگ / سمت و سوی جنگ / روند جنگ.
المَسَارُ السِّيَاسِيُّ: روند سیاسی.
مَسَارُ مَا يُسَمَّى بِمَفَاوَضَاتِ السَّلامِ: روند گفتگوهای به اصطلاح صلح.
مَسَارُ نَقْلِ الغَازِ: مسیر انتقال گاز.
المَسَارُ: روند / سمت و سو / جهت/ مسیر.
المَسَاسُ: لطمه زدن / متعرّض شدن.
مُسَاعِدُ الحَكَمِ: کمک داور.
المُسَاعِدُ الصِّحِّيُّ: بهداشتیار.
مُسَاعِدُ الطَّبِيبِ: پزشکیار.
مُسَاعِدُ الطَّيَّارِ: کمک خلبان.
مُسَاعِدُ الكَوادِرِ البَشَرِيَّة لِرَئِيسِ الجُمْهُورِيَّةِ: معاون نیروی انسانی رئیس جمهور.
مُسَاعِدُ المُحَافِظِ لِلشُّؤُنِ السِّيَاسِيَّةِ والأَمْنِيَّةِ: معاون سیاسی امنیتی استاندار.
مُسَاعِدُ المُحَافِظِ: معاون استاندار.
مُسَاعِدُ المُدَرِّبِ: کمک مربی.
مُسَاعِدُ رَئِيسِ الجُمْهُورِيَّةِ فِي شُؤُونِ التَّنْمِيَةِ الإدَارِيَّةِ وَالكَوَادِرِ الإنْسَانِيَّةِ: معاون رئیس جمهور در امور اداری و نیروهای انسانی.
مُسَاعِدُ مُدَّعِي العَامِ: دادیار.
المُسَاعَدَاتُ الإنْسَانِيَّةُ: کمک‌های انسانی / کمک‌های بشردوستانه.
المُسَاعَدَاتُ الدُّوَلِيَّةُ: کمک‌های بین‌المللی.
المُسَاعَدَاتُ السِّلْعِيَّةُ: کمک‌های جنسی.
المُسَاعَدَاتُ الصِّحِّيَّةُ: کمک‌های بهداشتی / کمک‌های درمانی.
المُسَاعَدَاتُ العَاجِلَةُ: کمک‌های فوری.
المُسَاعَدَاتُ المَالِيَّةُ: کمک‌های مالی.
مَسَاعٍ أُمَمِيَّةٌ: تلاش‌های جهانی.
المَسَاعِي الحَمِيدَةُ: تلاش‌های خوب / تلاش‌های پسندیده.
المَساعي الخَفِيَّةُ: تلاش‌های پُشت پرده / تلاش‌های پنهان.

المَسَاعِي الدِّبلُومَاسِيَّةُ: تلاش‌های دیپلماتیک.

المَسَاعِي: تلاش‌ها / فعّالیت‌ها / اقدامات.

المَسَافَةُ الشَّاسِعَةُ: مسافت طولانی.

المَسَافَةُ المُتَبَقِّيَةُ: مسافت باقیمانده.

المَسَافَةُ المُجْتَازَةُ: مسافت پیموده شده.

مسَّاكَ اللّٰهُ بِالْخَيْرِ: شب خوش.

مسَّاكُمُ اللّٰهُ بِالْخَيْرِ وَالْعَافِيَةِ: شب شما بخیر.

المَسَالِكُ البَوْلِيَّةُ: مجاری ادرار.

المَسَالِكُ التَّنَفُّسِيَّةُ: مجاری تنفسی.

المَسَالِكُ الضَّيِّقَةُ: راه‌های باریک / گذرگاه‌های تنگ.

المُسَانَدَةُ: کمك / حمایت / دفاع/ پشتیبانی.

المُسَاوَمَةُ السِّيَاسِيَّةُ: چانه‌زنی سیاسی.

مُسَاوَمَةٌ جَمَاعِيَّةٌ: سازش دسته جمعی / چانه‌زنی گروهی.

المُسَاوَمَةُ عَلَى تَخْفِيضِ العُقُوبَةِ: چانه‌زنی بر سر تخفیف مجازات.

المُسَاوَمَةُ: چانه زنی.

المَسَاوِئُ: بدیها / پلیدیها.

مُسَايَرَةُ التَّرَقِّي: همگام شدن با پیشرفت و ترقی.

المُسَايَرَةُ لِلظَّلَمَةِ: همراهی کردن با ستمگران/ همگام شدن با ظالمان.

مِسْبَارٌ فَضَائِيٌّ: کاوشگر فضایی.

مُسَبِّبُ الحَسَّاسِيَّةِ: حساسیت برانگیز.

مُسَبِّبٌ لِلسَّرَطَانِ: سرطان‌زا.

المَسْبَحُ، ج: المَسَابِحُ: استخر شنا / محل شنا.

المُسْتَأْجِرُ: اجاره‌نشین / کرایه نشین.

المُسْتَأْسِدُ: زورگو / قلدر / گردن کلفت.

المُسْتَبِدُّ بِالرَّأْيِ: خودکامه / یک دنده / خود رأی / دیکتاتور.

المُسْتَبْشِرُ، ج: المُسْتَبْشِرُونَ: خوش‌بین / خوش رو.

المُسْتَثْمِرُونَ الأَجَانِبُ: سرمایه‌گذاران خارجی.

المُسْتَثمِرُونَ الأَجْنَبِيُّونَ: سرمايه گذاران خارجى.
المُسْتَثمِرُونَ الوَطَنِيُّونَ: سرمايه گذاران داخلى.
المُسْتَثْمِرُونَ: سرمايه گذاران.
مُسْتَجِدَّاتُ الأَوْضَاعِ: رويدادهاى تازه.
المُسْتَجِدَّاتُ التِّقَنِيَّةُ: تازه‌هاى تكنولوژى.
المُسْتَجِدَّاتُ الصِّنَاعِيَّةُ: تازه‌هاى صنعتى.
المُسْتَجْدِي: گدا / متكدّى.
مُسْتَجْمِعُ الأَمْطَارِ: بركه / آبگير.
المُسْتَجْوِبُ: بازپرس / بازجو.
مُسْتَحٍ: باحيا / محتشم.
المُسْتَحْجِرُ: فسيل شده.
مُسْتَحْضَرَاتُ البَشَرَةِ: موادّ آرايشى.
مُسْتَحْضَرَاتُ التَّجْمِيلِ: وسايل آرايشى / موادّ آرايشى.
مُسْتَحِقُّ اللَّوْمِ: سزاوار توبيخ.
مُسْتَحِقٌّ لِلإِشَادَةِ وَالتَّقْدِيرِ: سزاوار تقدير و تمجيد.
مُسْتَحِيلٌ: محال است / ناممكن مى‌باشد.
مُسْتَخْدِمُ الإِنْتِرْنِتِ: كاربر اينترنت.
المُسْتَخْدِمُ: كاربر.
المُسْتَسَاغُ: گوارا / لذت‌بخش / شيرين / دلچسب.
المُسْتَشَارُ الإِعْلَامِيُّ لِرَئِيسِ الجُمْهُورِيَّةِ: مشاور رسانه‌اى رييس جمهور.
المُسْتَشَارُ الإِعْلَامِيُّ: مشاور مطبوعاتى.
مُسْتَشَارُ الأَمْنِ القَوْمِيِّ: مشاور امنيت ملّى.
المُسْتَشَارُ الثَّقَافِيُّ: مشاور فرهنگى / رايزن فرهنگى.
المُسْتَشَارُ الحُقُوقِيُّ: مشاور حقوقى.
مُسْتَشَارُ الرَّئِيسِ: مشاور رئيس جمهور.
المُسْتَشَارُ السِّيَاسِيُّ: مشاور سياسى.
المُسْتَشَارُ الصُّحُفِيُّ لِرَئِيسِ الجُمْهُورِيَّةِ: مشاور مطبوعاتى رئيس جمهور.
المُسْتَشَارُ العَسْكَرِيُّ: مشاور نظامى.

المُسْتَشَارُ القَانُونِيُّ: مشاور حقوقی.
المُسْتَشارُونَ الخَارِجِيُّونَ: مشاوران خارجی.
المُسْتَشَارِيَّةُ الثَّقَافِيَّةُ: رایزنی فرهنگی.
مُسْتَشْفَى الأَطْفَالِ: بیمارستان کودکان.
مُسْتَشْفَى الأَمْرَاضِ العَصَبِيَّةِ: بیمارستان امراض روانی.
مُسْتَشْفَى الأَمْرَاضِ العَقْلِيَّةِ: بیمارستان اعصاب و روان / تیمارستان.
مُسْتَشْفَى الأَمْرَاضِ النِّسَائِيَّةِ: بیمارستان زنان.
المُسْتَشْفَى التَّخَصُّصِيُّ: بیمارستان تخصّصی.
المُسْتَشْفَى التَّعْلِيمِيُّ: بیمارستان آموزشی.
المُسْتَشْفَى الحَرْبِيُّ: بیمارستان جنگی / بیمارستان صحرایی.
المُسْتَشْفَى الحُكُومِيُّ: بیمارستان دولتی.
مُسْتَشْفَى الضَّمَانِ الاِجْتِمَاعِيِّ: بیمارستان تأمین اجتماعی.
مُسْتَشْفَى الطَّوَارِئِ: بیمارستان سوانح / اورژانس.
المُسْتَشْفَى العَامُّ: پُلی کلینیک.
المُسْتَشْفَى العَسْكَرِيُّ: بیمارستان نظامی.
مُسْتَشْفَى العُيُونِ: بیمارستان چشم.
مُسْتَشْفَى القُوَّاتِ المُسَلَّحَةِ: بیمارستان نیروهای مسلّح.
مُسْتَشْفَى المَجَانِينَ: تیمارستان.
المُسْتَشْفَى المَدَنِيُّ: بیمارستان غیرنظامی.
المُسْتَشْفَى المَيْدَانِيُّ: بیمارستان صحرایی.
مُسْتَعِدٌّ لِلإِقْلَاعِ: آماده برای پرواز.
مُسْتَعِدٌّ لِلذَّهَابِ: آماده برای رفتن.
مُسْتَعِدٌّ لِلْقِتَالِ: آماده برای جنگ / مهیّا برای نبرد.
المُسْتَعِرُ: شعله‌ور / برافروخته / زبانه کشیده.
مُسْتَعْرِضُ الوِبِ: نمایشگر وب.

المُسْتَقبَلُ الزَّاهِرُ: آینده‌ی درخشان / آینده‌ی روشن.

المُسْتَقبَلُ القَرِيبُ: آینده‌ی نزدیک.

المُسْتَقبَلُ المُشْرِقُ: آینده‌ی روشن / آینده‌ی درخشان.

المُسْتَقبَلُ لِصَالِحِنَا: آینده به نفع ماست.

مُسْتَلزَماتُ البَيْتِ: نیازمندی‌های خانه / مایحتاج منزل.

المُسْتَلزَماتُ الصِّحِّيَّةُ: لوازم بهداشتی.

مُسْتَلْقٍ: دراز کشیده به پشت / بر پشت خوابیده.

المُسْتَلِمُ: گیرنده / دریافت کننده / تحویل گیرنده.

المُسْتَلْهِمُ: الهام گیرنده.

المُسْتَلْهَمُ: الهام گرفته شده.

مُسْتَنَدٌ أَصْلِيٌّ: سند اصلی / مدرک اصلی.

المُسْتَنَدَاتُ التَّارِيخِيَّةُ: اسناد تاریخی / مدارک تاریخی.

المُسْتَنَدَاتُ الحَرْبِيَّةُ: اسناد جنگی / مدارک جنگی.

المُسْتَنَدَاتُ الرَّسْمِيَّةُ: اسناد رسمی / مدارک رسمی.

المُسْتَنْطِقُ: بازپرس / بازجو.

مُسْتَنقَعُ الحَرْبِ: باتلاق جنگ.

المُسْتَنقَعُ المُوحِشُ: باتلاق وحشتناک / مرداب ترسناک.

المُسْتَنقَعُ: باتلاق / منجلاب / مرداب.

مُسْتَوحاةٌ مِنَ الثَّوْرَةِ الإيرَانِيَّةِ: الهام گرفته از انقلاب ایران.

مُسْتَوْدَعُ الأَسْرَارِ: مخزن اسرار / گنجینه‌ی اسرار.

مُسْتَوْدَعُ الأَسْلِحَةِ: انبار اسلحه.

مُسْتَوْدَعُ البَضَائِعِ: انبار کالا.

مُسْتَوْدَعُ الذَّخَائِرِ: انبار مهمّات.

مُسْتَوْدَعُ السِّلَعِ: انبار کالا.

المُسْتَوْدَعُ: انبار.

المُسْتَوْرِدُ: وارد کننده.

المُستوصَفُ النَّقَّالُ: درمانگاه سیّار.

المُستوصَفُ: بهداری / درمانگاه.

المُستوطَنَاتُ اليَهُودِيَّةُ: شهرک‌های یهودی‌نشین.

المُسْتَوْعِبُ: کانتینر.
مُستَوَى التَّدْرِيبِ: سطح آموزش.
مُسْتَوَى التَّضَخُّمِ: سطح تورّم.
المُسْتَوَىَ الجَيِّدُ: سطح خوب.
مُسْتَوَى الحَيَاةِ: سطح زندگی.
المُسْتَوَى الدَّانِي: سطح پایین.
المُسْتَوَى العَادِّيُّ: سطح معمولی.
المُسْتَوَى العَالِيُّ: سطح بالا.
المُسْتَوَى العِلْمِيُّ: سطح علمی.
المُسْتَوَى اللَّائِقُ: سطح مطلوب.
مُسْتَوَى المَاءِ: سطح آب.
مُسْتَوَى المِصْدَاقِيَّةِ: سطح قابل قبول.
المُسْتَوَى المَطْلُوبُ: سطح مطلوب.
المُسْتَوَى المَعِيشِيُّ: سطح زندگی.
المُسْتَهَامُ: عاشق / شیفته/ دلباخته.
المُسْتَهْتِرُ: پرده در / بی شرم / بی حیا / حرمت شکن.
المُسْتَهزِئُ: مسخره کننده / استهزا کننده.
مُسْتَهَلُّ البَحْثِ: آغاز سخن / ابتدای بحث.
المُسْتَهَلُّ: آغاز / ابتدا / اول.
المُسْتَهْلِكُونَ: مصرف کنندگان.
المُسْتَيْقِظُ: بیدار / شب زنده‌دار.
المِسَجَّةُ: ماله.
المُسَجِّلُ الصَّوْتِيُّ: ضبط صوت.
مُسَجِّلُ الكَاسِيتِ: ضبط صوت.
المُسَجَّلُ: ثبت شده/ ضبط شده.
مَسْجُونٌ سِيَاسِيٌّ: زندانی سیاسی.
المَسْحُ الأَرْضِيُّ: پاکسازی زمین.
المَسْحُ الجَوِّيُّ: پاکسازی هوا.
مَسَحَ أَنفَهُ: بینی‌اش را پاک کرد.
المَسْحُ: پاک کردن / حذف نمودن / دیلیت (کامپیوتر).
المِسْحَاةُ: بیل / بیلچه.
المُسَحِّرَاتِي: بیدار کننده‌ی مردم در ماه رمضان جهت خوردن سحری.
مَسَحَکَ اللّٰهُ: خدا به تو شفا دهد.
المَسْحُوقُ الأَسْوَدُ: پودر سیاه.
مَسْحُوقُ البُنِّ: پودر قهوه.
مَسْحُوقُ التَّبْيِيضِ: گچ سفید کاری.
مَسْحُوقُ التَّنْظِيفِ: پودر لباسشویی.

مَسْحُوقُ الحَلِيبِ: پودر شیر.
مَسْحُوقُ الخُبْزِ: آرد نان.
مَسْحُوقُ الزِّينَةِ: پودر آرایش.
مَسْحُوقُ الصَّابُونِ: پودر صابون.
مَسْحُوقُ الغَسِيلِ: پودر رختشویی / پودر لباسشویی.
مَسْحُوقُ مُكافَحَةِ الحَشَراتِ: پودر مبارزه با حشرات.
المَسْحُوقُ: پودر / آرد.
مُسَدَّسُ الأَضْلَاعِ: شش ضلعی.
المُسَدَّسُ: اسلحه‌ی کمری / کُلت / هفت تیر.
المَسَرَّةُ: شادمانی / خوشحالی.
مَسْرَحُ التَّمْثِيلِ: صحنه‌ی نمایش.
المَسْرَحُ الدُّوَلِيُّ: صحنه‌ی بین‌المللی / عرصه‌ی جهانی.
مَسْرَحُ الشَّارِعِ: تئاتر خیابانی.
مَسْرَحُ العَرَائِسِ: خیمه شب بازی.
المَسْرَحُ المَفْتُوحُ: نمایش خیابانی.
المَسْرَحُ: میدان / صحنه / منطقه.
المَسْرَحِيُّ: نمایشنامه‌نویس.
مَسْرَحِيَّةٌ إِيمَائِيَّةٌ: نمایشنامه‌ی پانتومیم.
مَسْرَحِيَّةٌ مَأْسَاوِيَّةٌ: نمایشنامه‌ی تراژدیک.
مَسْرَحِيَّةٌ مُضْحِكَةٌ: تئاتر کمدی.
مَسْرَحِيَّةٌ هَزْلِيَّةٌ: نمایشنامه‌ی کمدی.
المَسْرَحِيَّةُ: نمایش / تئاتر.
المُسَرْطِنُ: سرطان‌زا.
المُسَرْطَنُ: مبتلا به سرطان.
مُسْرِعاً: شتابان / باعجله.
مَسْرُورُ القَلْبِ: شادمان / خوش‌دل.
مَسْرُوراً: شادان / خوشحال / باخوشحالی.
المِسْطَرَةُ: خط‌کش.
مُسَطِّرُوا المَلَاحِمِ: حماسه سازان.
المَسْقَاةُ: آبدارخانه.
مَسْقَطُ الرَّأْسِ: زادگاه / محل تولد.
مَسْقَطُ المَاءِ: آبشار.
المُسَقَّى: آبدیده.
مُسَكِّنٌ: ساکن کننده.
مُسْكِرَاتٌ: مشروبات الکلی.
مِسْكِينٌ: بینوا / مستمند / تهیدست / نیازمند.

مَسْكَةُ البَابِ: دستەی در / دستگیرەی در.

مَسْكَةُ الفَرامِ: دستەی ترمز.

مُسَلٍّ: سرگرم کننده.

مَسْلَخُ المَواشِي: کشتارگاه دام.

المُسَلْسَلُ الإِجْرَامِيُّ: زنجیرەی جنایت‌ها.

مُسَلْسَلُ التَّعَادُلَاتِ: زنجیرەی تساوی‌ها (ورزش).

المُسَلْسَلُ التِّلْفِزْيُونِيُّ: سریال تلویزیونی.

المُسَلْسَلُ: روند / زنجیره / سریال / زنجیره / پی‌درپی / پیاپی / زنجیروار.

مُسَلْسَلَاتٌ رَمَضَانِيَّةٌ: سریال‌های ماه مبارک رمضان.

مُسَلْسَلَاتٌ مُدَبْلَجَةٌ: سریال‌های دوبله شده.

مَسْلُوبُ الإِرَادَةِ: بی اراده/ بی‌همّت.

مَسْلُوبُ الشَّخْصِيَّةِ: بی اراده/ بی‌همّت.

المَسْلُوقُ: آب پز.

المَسْلُولُ: دارای بیماری سل / مبتلا به بیماری سل / آخته / از غلاف در آورده شده(شمشیر).

المُسَكِّنَاتُ: داروهای آرام بخش.

مِسْمَارُ البَرْشَةِ: میخ پرچ.

مِسْمَارٌ بِحَلْقَةٍ: پیچ و مُهره.

مِسْمَارٌ بِصَمُّولَةٍ: پیچ و مُهره.

مِسْمَارٌ بِطَاسَةٍ: گُلْ میخ(میخ ریز).

المِسْمَارُ: میخ.

المَسْمَكَةُ: ماهی فروشی.

مُسَمَّنٌ: پروار.

مَسْمُوحٌ بِهِ: مُجاز / پذیرفتنی.

المُسَمَّى الوَظِيفِيُّ: عنوان شغلی.

مِسَنُّ السِّكِّينِ: چاقو تیزکن.

مِسْنَدُ الأَقْدَامِ: زیر پایی.

مُسَنَّنٌ: دندانه‌دار.

المُسَوَّدَاتُ: پیش نویس‌ها.

مُسَوَّدَةُ الطَّبْعِ: پیش نویس چاپ.

مُسَوَّدَةُ القَانُون: پیش نویس قانون.

مُسْهِلٌ: اسهال‌آور / تسهیل‌کننده.

مُسْهِمٌ: سهامدار/ صاحب سهام.

مَسْؤُولٌ إِعْلَامِيٌّ: مسؤول تبلیغاتی / مسؤول رسانه‌ای.

المَسْؤُولُ البَارِزُ: مسئول بلند پایه / مقام بلند پایه.

مَسْؤُولُ الصُّنْدُوقِ: صندوقدار.

مَسْؤُولٌ رَفِيعُ المُسْتَوَى: مسئول بلند پایه.

المَسْؤُولُونَ السِّيَاسِيُّونَ: مسؤولان سیاسی.

المَسْؤُولُونَ العَسْكَرِيُّونَ: مسؤولان نظامی.

المَسْؤُولِيَّةُ الإِعْلَامِيَّةُ: مسؤولیت رسانه‌ای.

المَسْؤُولِيَّةُ الثَّقِيلَةُ: مسؤولیت سنگین.

المَسْؤُولِيَّةُ الخُلُقِيَّةُ: مسؤولیت اخلاقی.

المَسْؤُولِيَّةُ الدِّينِيَّةُ: مسؤولیت دینی.

المَسْؤُولِيَّةُ القَانُونِيَّةُ: مسؤولیت قانونی.

المَسْؤُولِيَّةُ المُبَاشِرَةُ: مسؤولیت مستقیم.

المَسْؤُولِيَّةُ المُشْتَرَكَةُ: مسؤولیت مشترک.

المَسْؤُولِيَّةُ المُكْلِفَةُ: مسؤولیت هزینه بردار.

المُسَيَّجُ: حصار دار / فنس‌کشی شده.

مَسِيرَةٌ إِحْتِجَاجِيَّةٌ: راهپیمایی اعتراض آمیز.

مَسِيرَةُ التَّطْبِيعِ: روند عادی سازی.

مَسِيرَةُ السَّلامِ: روند صلح.

المَسِيرَةُ المَشْؤُومَةُ: روند شوم.

مَسِيرَةٌ سِلْمِيَّةٌ: راهپیمایی مسالمت آمیز.

مَسِيرَةُ يَوْمٍ ولَيْلَةٍ: مسیر یک شبانه‌روز.

المَسِيرَةُ: راهپیمایی / مسیر / روند.

المُسَيَّسُ: سیاسی کاری شده.

المَسِيكُ: آب بندی کردن ماشین.

مُسَيِّلٌ لِلدُّمُوعِ: اشک‌آور.

مَسْؤُولِيَّةٌ جَسِيمَةٌ: مسئولیت سنگین.

المسْئولِيّاتُ التَّنفِيذِيَّةُ: پُست‌های اجرایی.

مُشَاةُ البَحْرِيَّةِ: تفنگداران نیروی دریایی.

المُشَاتَمَةُ: فحش دادن به یکدیگر / ناسزا گفتن به همدیگر.

المُشَاجَرَةُ الكَلَامِيَّةُ: درگیری لفظی.

مُشَادَّةٌ كَلَامِيَّةٌ: جر و بحث / بگومگو / درگیری لفظی / مشاجره.

مُشارٌ إِلَيْهِ بِالْبَنَانِ: انگشت‌نما.

مَشَارِفُ الخَمْسِينَ مِنَ العُمْرِ: در آستانه‌ی پنجاه سالگی.

المُشَارَكَةُ الحُرَّةُ: مشارکت آزاد.

المُشَارَكَةُ الحُكُومِيَّةُ: مشارکت دولتی.

المُشَارَكَةُ السِّيَاسِيَّةُ: مشارکت سیاسی.

المُشَارَكَةُ الصَّفِّيَّةُ: مشارکت کلاسی.

المُشَارَكَةُ الطُّلَّابِيَّةُ: مشارکت دانشجویی.

المُشَارَكَةُ الفَاعِلَةُ: مشارکت مؤثّر.

المُشَارَكَةُ المَلْحَمِيَّةُ: مشارکت حماسه سازانه.

المُشَارَكَةُ النَّاجِحَةُ: مشارکت موفّق.

المُشَارَكَةُ النَّشِطَةُ: مشارکت فعّال.

المُشَارَكَةُ الوَاسِعَةُ: مشارکت گسترده.

المَشَارِيعُ الاِسْتِثْمَارِيَّةُ: طرح‌های سرمایه‌گذاری / پروژه‌های سرمایه‌گذاری.

مَشَارِيعُ الإِعْمَارِ: طرح‌های عمرانی / پروژه‌های عمرانی.

المَشَارِيعُ الإِنْمَائِيَّةُ: طرح‌های توسعه‌ای / پروژه‌های توسعه‌ای.

المَشَارِيعُ البَحْثِيَّةُ: پروژه‌های تحقیقاتی / طرح‌های تحقیقاتی.

مَشَارِيعُ البُنْيَةِ التَّحْتِيَّةُ: پروژه‌های زیر بنایی / طرح‌های زیر بنایی.

مَشَارِيعُ التَّحْدِيثِ: طرح‌های نوسازی / پروژه‌های نوسازی.

المَشَارِيعُ التَّنْمَوِيَّةُ: پروژه‌های توسعه‌ای / طرح‌های توسعه‌ای.

المَشَارِيعُ الحُكُومِيَّةُ: پروژه‌های حکومتی / طرح‌های حکومتی.

المَشَارِيعُ الحَيَوِيَّةُ: پروژه‌های مهم و حیاتی / طرح‌های مهم و حیاتی.

مَشَارِيعُ الرَّيِّ: پروژه‌های آبیاری / طرح‌های آبیاری.

المَشَارِيعُ الصُّغْرَى: طرح‌های کوتاه مدت / پروژه‌های کوتاه مدت.

المَشَارِيعُ الصِّنَاعِيَّةُ: پروژه‌های صنعتی / طرح‌های صنعتی.

المَشَارِيعُ الكَبِيرَةُ: پروژه‌های کلان / طرح‌های کلان.

المَشَارِيعُ المُتَوَسِّطَةُ: طرح‌های میان مدت / پروژه‌های میان مدت.

المَشَارِيعُ النَّفْطِيَّةُ: پروژه‌های نفطی / طرح‌های نفتی.

المَشَارِيعُ غَيْرُ المُكْتَمِلَةُ: طرح‌های نیمه تمام / پروژه‌های نیمه تمام.

مَشَاعِرُ الأُمُومَةِ: احساسات مادرانه.

مَشَاعِرُ الطُّفُولَةِ: احساسات کودکانه.

مَشَاعِرُ صَادِقَةٌ: احساسات صادقانه.

مَشَاعِرُ طَيِّبَةٌ: احساسات پاک/ احساسات خوب.

مَشَاعِرُ مُرهَفَةٌ: احساسات نازک / احساسات ظریف.

مَشَاعِرُ مُقَدَّسَةٌ: احساسات پاک / احساسات مقدّس.

مَشَاعِرُ نَبِيلَةٌ: احساسات بزرگوارانه.

مَشَاعِرُ وَطَنِيَّةٌ: احساسات ملّی / احساسات ملّی‌گرایانه.

المُشَاغِبُ: آشوبگر / خرابکار.

المُشَاغَبَاتُ: آشوبها / ناآرامی‌ها.

المُشَاكِسُ: پرخاشگر.

مَشَاكِلُ اِجْتِمَاعِيَّةٌ: مشکلات اجتماعی.

مَشَاكِلُ أَسَاسِيَّةٌ: مشکلات اصلی.

مَشَاكِلُ البِلَادِ: مشکلات کشور.

مَشَاكِلُ الرِّجَالِ التَّنَاسُلِيَّةُ والجِنْسِيَّةُ: مشکلات تناسلی و جنسی مردان.

مَشَاكِلُ الشَّبَابِ: مشکلات جوانان.

مَشَاكِلُ الشَّعْبِ: مشکلات مردم.

مَشَاكِلُ العَالَمِ الإِسْلَامِيِّ: مشکلات جهان اسلام.

مَشَاكِلُ تِقَنِيَّةٌ: مشکلات فنّی.

مَشَاكِلُ جَسِيمَةٌ: مشکلات بزرگ.

مَشَاكِلُ حَيَاتِيَّةٌ: مشکلات زندگی / مشکلات مهم و حسّاس.

مَشَاكِلُ رَئِيسِيَّةٌ: مشکلات اصلی.

مَشَاكِلُ صِحِّيَّةٌ: مشکلات بهداشتی.

مَشَاكِلُ فَنِّيَّةٌ: مشکلات فنّی.

مَشَاكِلُ مُلِحَّةٌ: مشکلات حاد.
مَشَاكِلُ نَفْسِيَّةٌ: مشکلات روانی.
المُشَاهِدُ: تماشاچی / بیننده.
مَشَّايَةُ البَابِ: کفش کَن / پا دری.
مَشَايِخُ السَّلاطِينِ: علمای دربار.
مَشَايِخُ الطُّرُقِ: مشایخ طریقت.
مُشَايَعَةُ الطُّغَاةِ: همراهی با طاغوتیان.
مِشْبَكُ الصَّدْرِ: سنجاق سینه.
مِشْبَكُ الغَسِيلِ: گیره‌ی لباس.
مِشْبَكُ الوَرَقِ: گیره‌ی کاغذ.
المَشْبُوهُ: مشکوک.
مُشْتَبَهٌ فِيهِ: مظنون / مشکوک.
مُشَتَّتُ الفِكْرِ: دارای افکار پریشان/ آشفته خاطر.
المُشْتَقَّاتُ البِتْرُوكِيمْيَاوِيَّةُ: مشتقات پتروشیمی / فراورده‌های پتروشیمی.
المُشْتَقَّاتُ النَّفطِيَّةُ: فراوردهای نفتی / مشتقات نفتی.
المُشْتَكَى عَلَيْهِ: خوانده / متّهم.
المَشْتَلُ: نهالستان.
المِشْجَبُ: رخت آویز / چوب لباسی.
المُشَجِّعُ: تماشاچی.
المُشْحِذُ: سنگِ چاقو تیزکُن.
المِشْحَمَةُ: گریسدان / روغندان.
مَشْحُونٌ بِـ[...]: لبریز از[...] / سرشار از[...] / پُر از[...].
المَشْدُوهُ: مات / مبهوت / گیج.
المَشْرَحَةُ: کالبد شکافی.
المُشَرَّدُ: آواره/ دربه‌در / بی‌خانمان / خانه به دوش.
المُشَرِّعُ: قانونگذار.
المُشْرِقُ: درخشان / تابان / روشن.
مَشْرُوعٌ اِسْتِيطَانِيٌّ: طرح شهرك سازی/ پروژه‌ی شهرک سازی.
المَشْرُوعُ الإِسْكَانِيُّ: طرح اسکان.
مَشْرُوعُ الحَفْرِ فِي عُمْقِ المُحِيطِ: پروژه‌ی حفّاری در اعماق اقیانوس.
المَشْرُوعُ النَّوَوِيُّ: برنامه‌ی هسته‌ای.
مَشْرُوعُ حِوَارِ الحَضَارَاتِ: ایده‌ی گفتگوی تمدن‌ها/ طرح گفتگوی تمدن‌ها/ طرح گفتگوی تمدن‌ها.
المَشْرُوعُ: پروژه / ایده / طرح / برنامه.
مُشْطُ البُنْدُوقِيَّةِ: پوکه‌ی تفنگ.

المِشْطُ: شانه.
مُشَطَّبٌ: خط خورده / حذف شده.
مَشْطُوبٌ: خطّ خورده / حذف شده.
مِشْعَاعُ التَّبْرِيدِ: رادیاتور.
مِشْعَاعُ التَّدْفِئَةِ: رادیاتور.
مُشَعْشَعٌ: تابناک / درخشان.
مَشْعَلٌ وَضَّاءٌ: مشعل فروزان.
مُشَعْوِذٌ: شعبده باز / دلقک.
مُشَغِّلُ الفَلاشِ: فلش پلایر.
مُشَغِّلُ إِمْ بِي ثِري: ام‌پی‌تری پلایر.
المُشَغِّلُ: کاربر / اپراتور (کامپیوتر).
مَشْغُولُ البَالِ: مشوَّش / پریشان خاطر.
مِشْفَرٌ: لب شتر.
مُشْكِلاتٌ تَعْلِيمِيَّةٌ: مشکلات آموزشی.
مُشْكِلاتٌ زَوْجِيَّةٌ: مشکلات زناشویی.
مُشْكِلاتٌ سُلُوكِيَّةٌ: مشکلات رفتاری.
مُشْكِلاتٌ طُلَّابِيَّةٌ: مشکلات دانشجویی.
مُشْكِلاتٌ عَالِقَةٌ بَيْنَ الجَانِبَيْنِ: مشکلاتِ حل نشده میان دو طرف.
مُشْكِلاتٌ عَائِلِيَّةٌ: مشکلات خانوادگی.
مُشْكِلاتٌ غَيْرُ المَحْلُولَةِ: مشکلات حل نشده / موانع برطرف نشده.
مُشْكِلاتٌ مُحَاسَبِيَّةٌ: مشکلات حسابرسی.
مَشْكُوٌّ: خوانده (دادگاه).
مُشَكَّلٌ مِنْ[...]: تشکیل یافته از[...] / شکل گرفته از[...].
المَشْلَحُ: رختکن.
المُشْمِسَةُ: آفتابی.
المِشْمِشُ: زردآلو.
مُشْمَئِزٌّ: چندش‌آور / تهوّع‌آور.
المِشْنَقَةُ: چوبه‌ی دار.
المَشْنُوقُ: به‌دار آویخته شده / اعدامی.
المِشْوَاةُ: کباب پز / سیخ کباب.
المِشْوَارُ: دوره‌ی کاری / برنامه / رایزنی / مشاوره / تبادل نظر.
مُشَوَّشُ الأَفْكَارِ: پریشان خاطر / دلواپس / نگران / آشفته.

المَشْهَدُ الرَّائِعُ: صحنه‌ی جالب.

المَشْهَدُ الرَّهِيبُ: صحنه‌ی وحشتناک.

المَشْهَدُ السِّيَاسِيُّ: صحنه‌ی سیاسی.

المَشْهَدُ المُثِيرُ: صحنه‌ی مهیّج.

المَشْهَدُ المُحَرِّكُ لِلْقُلُوبِ: صحنه‌ی تکان دهنده.

المَشْهَدُ المُغْرِي: صحنه‌ی فریب دهنده.

المَشْؤُومُ: پلید / شوم / کثیف / نجس.

المَشْيُ عَلَى الأَقْدَامِ: پیاده‌روی.

المُشِيرُ الطَّيَّارُ: تیمسار خلبان.

المُشِيرُ: تیمسار / ارتشبد.

المُشَيِّعُونَ: تشیع کنندگان / همراهی کنندگان.

المَشِيمَةُ: بند ناف.

مَشِيئَةُ اللّٰهِ: خواستِ خدا / اراده‌ی خدا.

مَشِيئَةٌ إِلَهِيَّةٌ: اراده‌ی الهی / مشیّت الهی.

مُصَابٌ بِالْإِيدْزِ: مبتلا به ایدز / ایدزی.

مُصَابٌ بِالآفَةِ: آفت زده / بلا زده.

مُصَابٌ بِالزُّكَامِ: مبتلا به سرماخوردگی.

مُصَابٌ بِالشَّلَلِ: مبتلا به فلج.

مُصَابٌ بِالمَرَضِ: مبتلا به بیماری / مریض.

مُصَابٌ جَلَلٌ: مصیبت بزرگ.

مَصَادِرُ اِقْتِصَادِيَّةٌ: منابع اقتصادی.

مَصَادِرُ الشُّرْطَةِ المَحَلِّيَّةُ: منابع پلیس محلّی.

مَصَادِرُ المِيَاهِ: منابع آب.

مَصَادِرُ الوَقُود الصِّنَاعِيِّ: منابع سوخت صنعتی.

مَصَادِرُ أَمْنِيَّةٌ: منابع امنیتی.

مَصَادِرُ دِبْلُومَاسِيَّةٌ: منابع دیپلماتیک.

مَصَادِرُ سِيَاسِيَّةٌ: منابع سیاسی.

مَصَادِرُ صِحِّيَّةٌ: منابع بهداشتی.

مَصَادِرُ طِبِّيَّةٌ: منابع پزشکی.

مَصَادِرُ عَسْكَرِيَّةٌ: منابع نظامی.

مَصَادِرُ مُتَابِعَةٌ: منابع پیگیری کننده.

مَصَادِرُ مَجْهُولَةٌ: منابع ناشناس.

مَصَادِرُ مَحَلِّيَّةٌ: منابع محلّی.
مَصَادِرُ مُطَّلِعَةٌ: منابع آگاه.
مَصَادِرُ مُقَرَّبَةٌ مِنْ [...]: منابع نزدیک به[...].
مَصَادِرُ مَوْثُوقَةٌ بِهَا: منابع مورد اعتماد.
المُصَادَقَةُ عَلَى[...]: تصویب کردنِ[...] / رأی دادن به[...].
المُصَادَقَةُ: تصویب کردن / تأیید نمودن.
مُصَادَمَاتٌ دَمَوِيَّةٌ: درگیری‌های خونین / زد و خوردهای خونین.
مُصَارِعُ الثِّيرَانِ: گاو باز.
مُصَارِعُ الحَقِّ: حق ستیز.
المُصَارِعُ: کشتی گیر.
مُصَارَعَةُ الثِّيرانِ: گاو بازی.
المُصَارَعَةُ الحُرَّةُ: کُشتی آزاد / کُشتی کج.
مُصَارَعَةُ الدُّيُوكِ: خروس بازی / جنگ خروس‌ها.
المُصَارَعَةُ الرُّومَانِيَّةُ: کُشتی فرنگی.
مُصَارَعَةٌ عَنِيفَةٌ: کشمکش سخت.
المُصَارَعَةُ: کُشتی / کشمکش / درگیری.
المَصَارِفُ الحُكُومِيَّةُ: بانک‌های دولتی.
المَصَارِفُ الخَاصَّةُ: بانک‌های خصوصی.
المَصَارِفُ، مف: المَصْرِفُ: بانک‌ها.
مَصَّاصُ الدِّمَاءِ: خون آشام.
مَصَّاصَةٌ مِنَ الحَلْوىَ: آب نبات.
المَصَّاصَةُ: آب نبات چوبی / پستانک / نی.
المَصَافِيُّ، ج: المِصْفَاةُ: پالایشگاه‌ها.
مَصَالِحُ إِسْتِرَاتِيجِيَّةٌ: منافع استراتژیک / مصالح استراتژیک.
مَصَالِحُ حَيَوِيَّةٌ: منافع حیاتی / مصالح حیاتی.
مَصَالِحُ طَبَقِيَّةٌ: منافع طبقاتی / مصالح طبقاتی.
مَصَالِحُ قَوْمِيَّةٌ: منافع ملّی / مصالح ملّی.

مَصَالِحُ وَطَنِيَّةٌ: مصالح ملّی / منافع ملّی.

مَصَانِعُ الأَسْمِدَةِ: کارخانجات کود سازی.

مَصَانِعُ التَّجْمِيعِ: کارخانجات مونتاژ.

مَصَانِعُ حُكُومِيَّةٌ: کارخانجات دولتی.

مَصَانِعُ وَطَنِيَّةٌ: کارخانجات ملّی.

المُصَاهَرَةُ: پیوند ازدواج / روابط فامیلی حاصل از ازدواج.

مِصْباحُ الجَيْبِ: چراغ قوّه.

مِصْباحُ الحَائِطِ: چراغ دیواری.

مِصْباحُ الزِّينَةِ: لامپ تزئینی.

مِصْباحُ النَّفَسِ: چراغ توری.

مِصْباحٌ خَلْفِيٌّ لِلسَّيَّارَةِ: چراغ عقب ماشین.

مِصْباحٌ غَازِيٌّ: چراغ گازی.

مِصْباحٌ كَهْرَبَائِيٌّ: چراغ برقی / لامپ.

مِصْباحٌ مِنْضَدِيٌّ: چرغ روی میز.

مِصْباحٌ نَفْطِيٌّ: چراغ نفتی.

مِصْباحٌ يَدَوِيٌّ كَهْرَبَائِيٌّ: چراغ قوّه.

مِصْباحٌ يَدَوِيٌّ: چراغ دستی / فانوس.

المِصْباحُ: چراغ.

المَصْبَغَةُ: خشکشویی.

المَصْبُوغُ: آغشته / رنگ زده شده.

مَصَحَّةُ المُسِنِّين: آسایشگاه سالمندان.

المَصَحَّةُ: آسایشگاه.

المِصْدَاقِيَّةُ الإِخْبَارِيَّةُ: صداقت خبری.

مَصْدَرٌ إِعْلَامِيٌّ: منبع رسانه‌ای.

مَصْدَرُ التَّيَّارِ: منبع جریان(در دستگاه‌های الکترونیکی).

مَصْدَرُ العُنْفِ: کانون خشونت.

مَصْدَرُ القَلَقِ: منبع نگرانی/ کانون نگرانی.

مُصَدِّرُ المُجَفَّفَاتِ: صادر کننده‌ی خشکبار.

مُصَدِّرُ النَّفْطِ: صادر کننده‌ی نفت.

مَصْدَرٌ أَمْنِيٌّ: مَنبع امنیتی / مسؤول امنیتی / مقام امنیتی.

مَصْدَرٌ دِبْلُومَاسِيٌّ: منبع دیپلماتیك.

مَصْدَرٌ رَسْمِيٌّ: منبع رسمی.

مَصْدَرٌ رَئِيسِيٌّ: منبع اصلی.

مَصْدَرٌ فِي الشُّرْطَةِ: یک منبع در پلیس / منبعی در پلیس.

مَصْدَرٌ مُطَّلِعٌ: منبعَ آگاه.

مَصْدَرٌ مَوْثُوقٌ بِهِ: منبع قابل اعتماد.

المُصَدِّرُ: صادر کننده.

المُصَدَّقُ: گواهی شده / تایید شده / ارزشیابی شده.

مِصْدَمُ السَّيَّارَةِ: سپر ماشین.

مِصْرُ الأَزْمَةِ: مصرِ بحران زده / مصرِ بحرانی.

مِصْرَاعُ البَابِ: لنگه‌ی در.

مِصْرَاعُ البَيْتِ: مصراع شعر.

المَصْرِفُ الأَهْلِيُّ ج: المَصَارِفُ: بانک ملّی.

المَصْرِفُ الزِّرَاعِيُّ: بانک کشاورزی.

المَصْرِفُ العَقَارِيُّ: بانک مسکن.

المَصْرِفُ المَرْكَزِيُّ: بانك مرکزی.

مَصْرِفُ تَنْمِيَةِ الصَّادِرَاتِ: بانک توسعه‌ی صادرات.

مَصْرِفٌ دُوَلِيٌّ: بانک جهانی.

مَصْرِفٌ عَالَمِيٌّ: بانک جهانی.

المَصْرِفِيُّ: بانکی / کارمند بانک.

المَصْرِفِيَّةُ الإِسْلَامِيَّةُ: بانکداری اسلامی.

المَصْرِفِيَّةُ: بانکداری.

المَصْرُوعُ: افتاده بر زمین / صرع زده.

مَصْرُوفُ الجَيْبِ: پول تو جیبی.

مَصْرُوفٌ يَوْمِيٌّ: مخارج روزانه / پول تو جیبی.

المُصْطَلَحَاتُ الأَجْنَبِيَّةُ: اصطلاحات خارجی.

المُصْطَلَحَاتُ السِّيَاسِيَّةُ: اصطلاحات سیاسی.

المُصْطَلَحَاتُ العَسْكَرِيَّةُ: اصطلاحات نظامی.

المُصْطَنَعُ: ساختگی / دروغین.

مِصْعَدُ التَّزَلُّقِ: تله سژ / تله‌ی اسکی.

المِصْعَدُ: بالابر / آسانسور.

مِصْفَاةُ البِتْرُولِ: پالایشگاه نفت.

مِصْفَاةُ الزَّيْتِ: فیلتر روغن.

مِصْفَاةُ الشَّايِ: چای صاف کن.

مِصْفَاةُ الطَّبْخِ: آبکش.

مِصْفَاةُ النِّفْطِ: پالایشگاه نفت.

مِصْفَاةُ الهَوَاءِ: فيلتر هوا.

المِصْفَاةُ: آبكش / صافی / پالايشگاه / فيلتر.

مُصَفَّحَةُ الجُنُودِ: زره پوش.

مَصَلُ الجُدَرِيِّ: واكسن آبله.

مُصَلِّحُ الأَدَوَاتِ الكَهْرُبَائِيَّةِ: تعمير كار لوازم برقی.

مُصَلِّحُ الإِطَارَاتِ: آپاراتی / پنچر گير.

مُصَلِّحُ الرَّادْيُو: راديو ساز.

مُصَلِّحُ السَّاعَةِ: ساعت ساز.

مُصَلِّحُ صَفَائحِ السَّيَّارَاتِ: صافكار ماشين.

مَصْلَحَةُ الإِرْصَادِ الجَوِّيَّةُ: اداره‌ی هواشناسی / سازمان هواشناسی.

مَصْلَحَةُ الشَّعْبِ: مصلحت مردم / منفعت مردم.

المَصْلَحَةُ الفَرْدِيَّةُ: مصلحت شخصی / منفعت شخصی.

مَصْلَحَةُ الكَهْرُبَاءِ الوَطَنِيَّةُ: شركت ملّی برق.

مَصْلَحَةُ المَطَافِئ: اداره‌ی آتش نشانی.

مَصْلَحَةٌ شَخْصِيَّةٌ: مصلحت شخصی / منفعت شخصی.

مَصْلَحَةٌ عَامَّةٌ: مصلحت عمومی / منفعت عمومی.

مَصْلَحَةٌ قَوْمِيَّةٌ أو وَطَنِيَّةٌ: مصلحت ملّی / منفعت ملّی .

مَصْلَحَةُ مِيَاهُ الشُّرْبِ: اداره‌ی آب / شركت آب.

مَصْلَحَةُ نَقْلِ الرُّكَّابِ: شركت مسافربری / شركت تعاونی مسافربری.

مُصِمٌّ لِلآذان: گوش خراش / گوش كَركُن.

مُصَمِّمُ الأزياء: طرّاح لباس.

مُصَمِّمُ الإِعْلَانَاتِ الدِّعَائِيَّةِ: طرّاح آگهی‌های تبليغاتی.

مُصَمِّمٌ: طراح / تصميم گيرنده / كر كننده.

مَصْنَعُ الإِسْمَنْتِ: كارخانه‌ی سيمان.

مَصْنَعُ البِتْرُوكيمْياوِيَّاتِ: كارخانه‌ی پتروشيمی.

مَصْنَعُ الطابوق: کارخانه‌ی آجر سازی.
مَصْنَعُ النَّسِيجِ: کارخانه‌ی بافندگی.
مَصْنَعُ تَغْلِيبِ الأَسْمَاكِ: کارخانه‌ی کنسرو ماهی.
مَصْنَعُ تَغْلِيبِ الفَوَاكِهِ: کارخانه‌ی کمپوت سازی.
مَصْنَعُ تَكْرِيرِ البِتْرُولِ: پالایشگاه نفت.
مَصْنَعُ صِنَاعَةِ السَّيَّارَةِ: کارخانه‌ی خودرو سازی.
مَصْنَعُ صِنَاعَةِ المَكَائِنِ: کارخانه‌ی ماشین سازی.
المَصْنَعُ: کارخانه / پالایشگاه.
المَصْنُوعُ المَحَلِّيُّ: ساخت داخل / تولید داخلی.
المَصْنُوعُ بِالْيَدِ: دست ساز.
المَصْنُوعَاتُ الجِلْدِيَّةُ: تولیدات چرمی.
مُصَوِّرُ الحَرْبِ: عکاس جنگ.
المُصَوَّرُ: دارای عکس / عکس‌دار.
المُصَوِّر: عکاس / فیلمبردار / تصویر بردار.
مُصَوِّرَاتِيٌّ: عکاس.
مُصِيبٌ: مُحق / اصابت کننده.
مَصْيَدَةُ الأَسْماكِ: مکان ماهی‌گیری.
مَصِيرٌ أَسْوَدُ: سرنوشت سیاه.
مَصِيرُ الإِيرَانِيِّينَ المُخْطَتَفِينَ: سرنوشت ایرانیان ربوده شده.
مَصِيرُ الشُّعُوبِ: سرنوشت ملت‌ها.
مَصِيرُ الطُّغَاةِ المَشْؤُومُ: سرنوشت شوم طاغیان.
المَصِيرُ: سرنوشت.
مَصِيرُها الفَشَلُ: محکوم به شکست است.
مَصِيرِيٌّ: سرنوشت ساز.
مَصِيفٌ: ییلاق / تفرّجگاه تابستانی.
مِصْيَدَةُ الفِئْرَانِ: تله موش.
مُضَادُّ الهِسْتَامِينَ: آنتی هیستامین.
مُضَادٌّ حَيَوِيٌّ: آنتی بیوتیک.
مُضَادٌّ لِلأُكْسِيدَةِ: ضد اکسیده شدن.
مُضَادٌّ لِلاِكْتِئَابِ: برطرف کننده‌ی خستگی / ضد خستگی.
مُضَادٌّ لِلاِلْتِهَابِ: ضد التهاب.

مُضَادٌّ لِلتَّسَمُّمِ: ضد مسموميّت.
مُضَادٌّ لِلتَّشَنّجِ: ضد تشنّج.
مُضَادٌّ لِلْجَرَاثِيمِ: آنتی ویروس.
مُضَادٌّ لِلْحَسَّاسِيَّةُ: ضد حساسیت.
مُضَادٌّ لِلْحُمَّى: تب بُر.
مُضَادٌّ لِلدَّبابَاتِ: ضد تانک.
مُضَادٌّ لِلرَّصَاصِ: ضد گلوله.
مُضَادٌّ لِلصَّدَأ: ضد زنگ.
مُضَادٌّ لِلصَّوارِيخِ: ضد موشک.
مُضَادٌّ لِلطَّائِرَاتِ: ضد هوایی.
مُضَادٌّ لِلْعَرَقِ: ضد عرق.
مُضَادٌّ لِلْغَوَّاصَاتِ: ضد زیر دریایی.
مُضَادٌّ لِلْفَيْرُوسَاتِ: آنتی ویروس / ضد ویروس.
مُضَادٌّ لِلْمِيكْرُوبَاتِ: میکروب کُش.
مُضَادٌّ لِمَصَالِحِ المُجْتَمَعِ: مخالف مصالح جامعه.
مُضَادَّاتٌ ثَقَافِيَّةٌ: ضد فرهنگی.
مُضَادَّاتٌ حَيَوِيَّةٌ: آنتی بیوتیک‌ها.
مُضَاعَفَاتُ الأَزْمَةِ المَالِيَّةِ فِي أَوْرُوبَا: پیامدهای بحران مالیِ اروپا / تبعات بحران مالیِ اروپا.
مُضَاعَفَاتُ العِلَاجِ الكِيمْيَاوِيِّ: تبعات شیمی درمانی / پیامدهای شیمی درمانی / عوارض شیمی درمانی.
مُضَاعَفَاتُ حُبُوبِ مَنْعِ الحَمْلِ: عوارض قرص‌های ضد بار داری / تبعات قرص‌های ضد بارداری / پیامدهای قرص‌های ضد بارداری.
مُضَاعَفَاتُ خَلْعِ ضِرْسِ العَقْلِ: پیامدهای کشیدن دندان عقل / عوارض کشیدن دندان عقل / تبعات کشیدن دندان.
مُضَاعَفَاتُ عَمَلِيَّةِ القَلْبِ المَفْتُوحِ: پیامدهای جراحی بازِ قلب / عوارض عملِ باز قلب / تبعات عملِ باز قلب / تبعات جراحی بازِ قلب.
مُضَاعَفَاتُ مَرَضِ السُّكَّرِيِّ: پیامدهای بیماری دیابت / عوارض بیماری دیابت / تبعات دیابت.
مُضَافاً إِلَى[...]: اضافه بر[...] / علاوه بر[...].
المُضَايَقاتُ: تنگناها / مشکلات / درد سرها.

المَضْبُوطُ: دقیق / درست / صحیح.
المُضْحِکُ: خنده‌آور / خنده‌دار.
المُضَحِّینَ: ایثارگرانَ / جانبازان.
مِضَخَّةُ البِنْزِینِ: پمپ بنزین.
المِضَخَّةُ الحَرَارِیَّةُ: پمپ حرارتی.
مِضَخَّةُ المَاءِ: پمپ آب.
مِضَخَّةُ الهَوَاءِ: هوا کش.
مِضَخَّةٌ هَوَائِیَّةٌ: تلمبه‌ی بادی.
مِضَخَّةٌ هِیدْرُولِیَّةٌ: پمپ هیدرولیک.
المِضَخَّةُ: پمپ / تُلُمبه.
مُضَخِّمُ الصَّوْتِ: اسپیکر / بلند گو.
مُضَخِّمٌ أَوَّلِیٌّ صَوْتِیٌّ: آمپلی فایر صوتی.
مِضْرَبُ التِّنِسِ: راکت تنس.
مِضْرَبُ کُرَةِ المِنْضَدَةِ: راکت پینگ پنگ.
المِضْرَبُ: راکت.
المُضْطَرِبُ: هراسان / بیمناک / نگران / دلواپس.
المُضْغُ: جویدن.
مِضْغَاطٌ زِئْبَقِیٌّ: فشارسنج جیوه‌ای.
المِضْغَاطُ: فشارسنج / کمپرسور.
المِضْمَار: پیست / میدان / صحنه.
المُضْمَحِلُّ: تار و مار شده / از هم پاشیده شده.
المُضَمِّدُ: بهیار / پانسمان کننده.
مَضْمَضَ المَاءَ: آب را در دهان چرخاند.
المَضْمُونُ: بیمه شده / ضمانت شده.
المِضْیَافُ: بسیار مهمان نواز.
المَضِیغَةُ: آدامس.
مُضِیفُ الطَّائِرَةِ: مهماندار هواپیما (آقا).
المُضِیفُ: میزبان / مهماندار.
مَضِیفَةُ الطَّائِرَةِ: مهماندار هواپیما(خانم).
مُضِیفَةُ المَرْضَی: پرستار(خانم).
مَضِیقُ هُرمُزَ الاِسْتِرَاتِیجِیَّةُ: تنگه‌ی استراتژیك هرمز.
مَضِیقُ هُرمُزَ: تنگه‌ی هرمز.
المَضِیقُ: تنگه.
مَضَی ذَاکَ الزَّمَنُ: آن زمان گذشت.
مَضَی سَبِیلَهُ: فوت کرد / مُرد / به راهش ادامه داد / رفت.

مَضَى عَلَيْهِ أَمَدٌ طَوِيلٌ: زمان زیادی از آن گذشته است.
مَضَى قَائِلاً: خاطر نشان ساخت / یادآور شد / ادامه داد.
مَضَى قُدُماً: ادامه داد / حرکت نمود.
مَضَى لِسَبِيلِهِ: فوت کرد / مُرد / به راهش ادامه داد / رفت.
المَطَابِعُ، مف: المَطْبَعَةُ: چاپخانه‌ها.
المَطَارُ الدُّوَلِيُّ: فرودگاه بین‌المللی.
مَطَارُ إِمَام الخُمَيْنِيِّ الدُّوَلِيُّ: فرودگاه بین‌المللی امام خمینی.
مَطَارٌ عَسْكَرِيٌّ: فرودگاه نظامی.
مَطَارٌ مَدَنِيٌّ: فرودگاه غیر نظامی.
مَطَارُ مِهْرآبَادَ الدُّوَلِيُّ: فرودگاه بین‌المللی مهرآباد.
المَطَارُ: فرودگاه.
مُطَارَدٌ مِنْ قِبَلِ الشُّرْطَةِ: تحت تعقیب پلیس / تعقیب شده از سوی پلیس.
مُطَارَدَةُ المُجْرِمِينَ: تعقیب مجرمان / پیگرد مجرمان.
المُطَارَدَةُ: تعقیب و گریز / پیگرد.
المَطَّاطُ: کائوچو.
مُطَأْطَأُ الرَّأْسِ: سرافکنده / سر به زیر.
المَطَّاطِيُّ: پلاستیکی / کائوچویی.
المَطَاعِمُ المُسَلْسَلَةُ: رستوران‌های زنجیره‌ای.
المَطَافُ: محل طواف / محل دور زدن.
المَطَافِئُ: اداره‌ی آتش‌نشانی.
المَطَامِحُ: خواسته‌ها.
المَطَامِعُ: اهداف / اغراض.
المَطَبَّةُ، ج: المَطَبَّاتُ: دست انداز / ناهمواری / چاله چوله / سرعت گیر.
المَطْبَخُ: آشپزخانه.
المَطْبُوخُ: پخته شده.
المَطْبُوعُ: چاپ شده / دلپذیر.
مِطْحَنَةُ الخُضَارِ: سبزی خُرد کُن.
مِطْحَنَةٌ يَدَوِيَّةٌ: آسیاب دستی.
المَطَرُ الثَّلْجِيُّ: تگرگ.
مَطَرَ الحِصَانُ: اسب با شتاب راه افتاد.

المَطَرُ الحِمْضِيُّ: باران اسیدی.
مُطِرٌّ لِلْبَشَرَةِ: نرم کننده‌ی پوست.
المُطْرانَ: اسقف.
مُطْرِقُ الرَّأْسِ: سرافکنده / سر به زیر.
مِطْرَقَةٌ حَدِيدِيَّةٌ: چکش آهنی.
مِطْرَقَةٌ خَشَبِيَّةٌ: چکش چوبی.
المِطْرَقَةُ: پُتک / چکش.
المَطْرُوحُ: دور انداخته شده / رانده شده.
المَطْرُود مِنْ مَنْصِبِ[...]: برکنار شده از منصب[...].
مَطْعَمُ القِطَارِ: رستوران قطار.
المَطْعَمُ: رستوران / غذا خوری.
مِطْفَأَةُ الحَرِيقِ: کپسول آتشنشانی.
المِطْفَحَةُ: کفگیر.
مُطِلٌّ عَلَى البَحْرِ: مشرف بر دریا.
المُطَلْسَمُ: طلسم شده / پیچیده.
مَطْلَعُ الأُسْبُوعِ: آغاز هفته.
مُطْلَقُ الحُرِّيَّةِ: آزادی کامل / عنان گسیخته.
مُطْلَقُ العِنَانِ: افسار گسیخته.
المُطَلَّقَةُ: زنِ طلاق داده شده.
مَطْلُوبٌ رِجَالٌ: به چند مرد نیازمندیم.
مُطَيَّبٌ: خوشبو شده / مُعطّر گشته.
مَطِيَّةُ الإِخْفَاقِ: مرکب ناکامی و شکست.
مَظَاهِرُ سَلْبِيَّةٌ: جلوه‌های منفی.
مَظَاهِرُ مُغْرِيَّةٌ: جلوه‌های فریبنده.
مُظَاهَرَاتٌ إِحْتِجَاجِيَّةٌ: تظاهرات اعتراض آمیز.
مُظَاهَرَاتٌ حَاشِدَةٌ: تظاهرات گسترده.
مُظَاهَرَاتٌ عَاصِفَةٌ: تظاهرات توفنده.
مُظَاهَرَاتٌ كَثِيفَةُ العَدَدِ: تظاهرات گسترده.
مُظَاهَرَاتٌ مُعَارِضَةٌ لِسِيَاسَةِ التَّفْرِقَةِ العُنْصُرِيَّةِ: تظاهرات ضد سیاست نژادپرستی.
مُظَاهَرَةُ دَعْمٍ لِلْحُكُومَةِ: تظاهرات حمایت از دولت.
مِظَلَّةُ الأَمَانِ: چتر امنیتی / چتر ایمنی.
مِظَلَّةُ الهُبُوطِ: چتر فرود.
مِظَلَّةٌ وَاقِيَةٌ: چتر نجات.

المِظَلِّيُّ، ج: **المِظَلِّيُّونَ**: چترباز.
مَظهَرٌ خَارِجِيٌّ: قیافه‌ی ظاهری / شکل ظاهری.
مَعَ الأَسَفِ: متأسفانه.
مَعَ التَّحَفُّظِ: دست به عصا راه رفتن / کاری را با احتیاط انجام دادن / رعایت کردنِ حال دیگران.
مَعَ السَّلَامَةِ: به سلامت / خدا نگهدار / در پناه خدا.
مَعَ بَعْضٍ: با یکدیگر / با هم.
مَعَ بَعْضِنَا البَعْضِ: با همدیگر / باهم / با یکدیگر.
مَعَ ذَلِکَ: با وجود اینکه / با این وجود.
مَعاً: با هم / با یکدیگر.
مُعَادٌ لِلِاسْتِعْمَارِ: ضد استعمار / استعمارستیز.
مُعَادٌ لِلثَّوْرَةِ: ضد انقلاب.
مُعَادٌ لِلدِّيمُقْرَاطِيَّةِ: ضد دمکراسی / مخالف دموکراسی.
مُعَادَاةُ الجَدِيدِ: نوستیزی.
مُعَادَاةُ المُجْتَمَعِ: جامعه ستیزی.
المُعَادَلَةُ: ارزشیابی.
مَعَادِنُ كَرِيمَةٌ: فلزات گرانبها.
مُعَارِضٌ لِلْحَرْبِ: مخالفِ جنگ / ضد جنگ.
مُعَارِضٌ لِلدُّسْتُورِ: مخالفِ قانون اساسی / ضد قانون اساسی.
مُعَارِضٌ لِلْعُنْصُرِيَّةِ: مخالفِ نژادپرستی / ضد نژادپرستی.
مُعَارِضٌ لِلنَّازِيَّةِ: مخالفِ با نازیسم / ضد نازیسم.
مُعَارِضٌ لِلْهَيْمَنَةِ: مخالفِ با سلطه‌طلبی / ضد سلطه‌طلبی.
المُعَارِضُ، ج: **المُعَارِضُونَ**: مخالف / اعتراض‌کننده / ضد.
المُعَارَضَةُ اللُّبْنَانِيَّةُ: اپوزسیون لبنانی.
المُعَارَضَةُ: اپوزسیون / مخالفان.
مَعَارِکُ أَدَبِيَّةٌ: جنگ‌های ادبی / درگیری‌های ادبی.
مَعَارِکُ دَامِيَةٌ: درگیری‌های خونین / جنگ‌های خونین.
مَعَارِکُ شَرِسَةٌ: درگیری‌های شدید / جنگ‌های شدید.
مَعَارِکُ ضَارِيَةٌ: درگیری‌های شدید / جنگ‌های شدید.

مَعَارِكُ عَنِيفَةٌ: درگیری‌های شدید / جنگ‌های شدید.

مَعَارِكُ مُتَفَرِّقَةٌ: درگیری‌های متفرقه / جنگ‌های پراکنده.

مَعَاشُ التَّقَاعُدِ: حقوق بازنشستگی.

مَعَاشُ الشَّيْخُوخَةِ: حقوق دوران پیری / حقوق دوران بازنشستگی.

مَعَاشٌ سَنَوِيٌّ: حقوق سالیانه.

المُعَاصَرَةُ: مدرنیسم / نوگرایی / تجدّد / هم عصر بودن.

المُعَاضَدَةُ: کمک و یاری / همیاری / مساعدت / پشتگیری.

المُعَاقُ، ج: المُعَاقُونَ: معلول.

مُعَاقَبَةُ الخَاطِفِينَ: مجازات ربایندگان.

المُعَاكَسَةُ: مَتَلک انداختن به زنان و دختران.

المُعَالِجُ الدَّقِيقُ: ریز پردازنده.

مُعَالِجُ الكَلِمَاتِ: واژه پرداز.

المُعَالِجُ: پردازشگر.

المُعَالَجَةُ الإِشْعَاعِيَّةُ: پرتو درمانی.

مُعَالَجَةُ الأَوْضَاعِ: رسیدگی به اوضاع / حل‌وفصل نمودن اوضاع.

مُعَالَجَةُ الدُّيُونِ: حل و فصل کردن دیون و بدهی‌ها.

مُعَالَجَةُ السُّكَّرِيِّ: درمان مرض قند.

مُعَالَجَةُ القَضِيَّةِ: حل و فصل موضوع.

مُعَالَجَةُ الكَلِمَاتِ: واژه پردازی.

المُعَالَجَةُ: پردازش / حل و فصل کردن / درمان نمودن.

المَعَالِمُ الأَثَرِيَّةُ: آثار باستانی.

المَعَالِمُ التَّارِيخِيَّةُ: آثار تاریخی.

مَعَالِمُ الجَرِيمَةِ: آثار جنایت.

مَعَالِمُ الشَّخْصِيَّةِ: مشخصات و علایم شخصیت.

مَعَالِمُ المَدِينَةِ الأَثَرِيَّةِ: آثار باستانی شهر.

مَعَالِمُ المِعْمَارِيَّةِ الإِسْلَامِيَّةِ: نشانه‌های معماری اسلامی.

المَعَالِمُ: دور نما / علایم / نشانه‌ها / آثار / مشخصات.

مَعَالِي الوَزِيرِ: جناب وزیر.

المَعَالِي: عالیجناب.

المَعَامِلُ: کارخانه ها.

مُعَامَلَاتٌ إِلِكْتُرُونِيَّةٌ: معاملات الکترونیک / دادوستدهای الکترونیک / تجارت الکترونیک.
مُعَامَلَاتٌ آجِلَةٌ: معاملات آینده.
مُعَامَلَاتٌ تَقْلِيدِيَّةٌ: معاملات سنتی / دادوستدهای سنتی.
مُعَامَلَاتٌ مَصرفية: معاملات بانکی.
مُعَامَلَةٌ تِجَارِيَّةٌ: معاملهی بازرگانی.
مُعَامَلَـةٌ خَشِـنَةٌ: رفتار خشن / برخورد تند.
مُعَامَلَةٌ عِدَائِيَّةٌ: رفتار خصمانه.
مُعَامَلَةٌ قَاسِيَةٌ: رفتار خشونت آمیز.
مُعَامَلَةٌ وَحْشِيَّةٌ: برخورد وحشیانه.
مُعَانَاة المَرْأَةِ: درد و رنج‌های زن.
المُعَانَـاةُ: رنج و عذاب / سختی / مشقّت / تلخی و مرارت.
المَعَانِي السَّامِيَةُ: مفاهیم والا.
مُعَاوِنِيَّةُ القُوَى الإِنْسَانِيَّةِ: معاونت نیروی انسانی.
مُعَاوِنِيَّـةُ نِيَابَـةِ الطَّهْـرانِ: معاونت دادستان تهران.
مُعَاهَـدَةُ السَّـلَامِ: پیمان صلح / معاهدهی صلح.
مُعَاهَدَةُ الصَّدَاقَةِ: پیمان دوستی / معاهدهی دوستی.
مُعَاهَدَةٌ تِجَارِيَّةٌ: معاهدهی تجاری / پیمان تجاری.
مُعَاهَـدَةُ حَظْـرِ الاِنْتِشَـارِ النَّـوَوِيِّ: معاهدهی عدم انتشار سلاح‌های هسته‌ای(ان.پی.تی) / پیمان عدم انتشار سلاح‌های هسته‌ای (ان.پی.تی).
مُعَاهَدَةُ عَدَمِ الاِعْتِدَاءِ: معاهدهی عدم تجاوز / پیمان عدم تجاوز.
المَعَـايِيرُ الأَخْلَاقِيَّـةُ: معیارهای اخلاقی / استانداردهای اخلاقی.
المَعَـايِيرُ الدُّوَلِيَّـةُ: استانداردهای جهانی / معیارهای جهانی.
المَعَايِيرُ المُزْدَوَجَةُ: سیاست یک بام و دو هوا/ معیارهای دوگانه.
المُعَبَّـأُ: پُر / لبریز / شارژ شده / لبالب / مملو.
مَعْبَدُ النَّارِ: آتشکده.
المُعَبَّدُ: مسطح / هموار / آسفالت شده.
المَعْبَرُ: گذرگاه / گلوگاه.

مُعْتَدٌّ بِالنَّفْسِ: خودنما / پُر مدعا.
المُعْتَدِي: متجاوز / تجاوزگر.
المُعْتَذِرُ: عذرخواه.
مُعْتَرِفٌ بِالجَمِيلِ: قدرشناس.
مُعْتَرَفٌ بِهِ: رسمی / قابل قبول.
المُعْتَرَكُ الاِجْتِمَاعِيُّ: مبارزه‌ی اجتماعی / درگیری اجتماعی.
المُعْتَرَكُ السِّيَاسِيُّ: مبارزه‌ی سیاسی / درگیری سیاسی.
المُعْتَرَكُ العَسْكَرِيُّ: مبارزه‌ی نظامی / درگیری نظامی.
المُعْتَقَلُ السِّيَاسِيُّ: زندانی سیاسی.
المُعْتَقَلُ العَسْكَرِيُّ: بازداشتگاه نظامی / زندان نظامی.
مُعْتَقَلُ غَوانْتَانَامُو: زندان گوانتانامو.
المُعْتَقَلُ، ج: المُعْتَقَلُونَ: بازداشت شده / زندانی.
مُعْتَمِدٌ عَلَى النَّفْسِ: متکی به نفس / متکی به خود / خودساخته.
مُعْجِبٌ بِالنَّفْسِ: خودخواه / خود پسند / از خود راضی.
مُعْجَمٌ تَخَصُّصِيٌّ: فرهنگ تخصصی / لغت نامه‌ی تخصصی.
المُعَجَّنَاتُ: فطیر / پیتزا.
مَعْجُونُ الأَسْنَانِ: خمیر دندان.
مَعْجُونُ الحَلَاقَةِ: خمیر ریش.
المَعْجُونُ: خمیر.
مُعَدَّاتُ البِنَاءِ: مصالح ساختمانی.
مُعَدَّاتُ التَّنْقِيبِ: ابزار آلات حفاری.
المُعَدَّاتُ الحَرْبِيَّةُ: ساز و برگ نظامی.
المُعَدَّاتُ العَسْكَرِيَّةُ: تجهیزات نظامی / ساز و برگ نظامی.
مُعَدَّاتُ الغَرْسِ: تجهیزات کاشت.
المُعَدَّاتُ المِيكَانِيكِيَّةُ: وسایل مکانیکی.
المِعْدَادُ: چرتکه.
مُعَدَّلُ الاِسْتِثْمَارِ: میانگین سرمایه‌گذاری / متوسط سرمایه‌گذاری.
مُعَدَّلُ البَطَالَةِ: متوسط بیکاری / میانگین بیکاری / نرخ بیکاری.

مُعَدَّلُ التَّضَخُّمِ السَّنَوِيّ: میانگین تورم سالانه / متوسط تورم سالانه / نرخ تورم سالانه.

مُعَدَّلُ التَّضَخُّمِ: نرخ تورم / میانگین تورم / متوسط تورم.

مُعَدَّلُ الرَّاتِبِ الشَّهْرِيّ: متوسط حقوق ماهانه / میانگین حقوق ماهانه.

مُعَدَّلُ المَوَالِيدِ: میانگین زاد و ولد / متوسط زاد و ولد.

مُعَدَّلُ النُّمُوِّ الاِقْتِصَادِيّ: میانگین رشد اقتصادی / متوسط رشد اقتصادی.

مُعَدَّلُ الوَفَاةِ: میانگین مرگ و میر / متوسط مرگ و میر.

مُعَدَّلُ الوِلَادَةِ: میانگین تولد / میانگین زاد و ولد / متوسط زاد و ولد.

مُعَدَّلُ نُمُوِّ الاِنْتَاجِ: میانگین رشد تولید / متوسط / رشد تولید.

المُعَدَّلُ: میانگین / متوسط / نرخ.

المُعْدِمُ: بینوا / فقیر / تهی‌دست.

المَعْدَنُوسُ: جعفری (سبزی).

المُعْدِيَةُ: سرایت کننده / مُسری.

مَعْذِرَةً: ببخشید / معذرت میخوام.

مُعْرِباً عَنْ اِرْتِيَاحِهِ: ابراز خشنودی کرد / ابراز خرسندی نمود.

مُعْرِباً عَنْ اِسْتِيَائِهِ: ابراز ناخرسندی کرد / ابراز نارضایتی نمود.

مُعْرِباً عَنْ أَسَفِهِ: ابراز تأسف کرد.

مُعْرِباً عَنْ اِعْتِقَادِهِ: ابراز نظر کرد.

المُعَرْبِدُ: عربده کش / عربده جو.

المَعْرَضُ الدَّائِمُ: نمایشگاه دایمی.

المَعْرَضُ الدُّوَلِيُّ: نمایشگاه بین‌المللی.

مَعْرَضُ السَّيَّارَاتِ: نمایشگاه ماشین.

المَعْرَضُ الصِّنَاعِيُّ: نمایشگاه صنعتی.

مَعْرَضُ المَلَابِسِ: نمایشگاه لباس.

المَعْرَضُ لِبَيْعِ الطَّائِرَاتِ: نمایشگاه فروش هواپیما.

مُعَرَّضٌ لِلْاِنْقِرَاضِ: در معرض انقراض.

مُعَرَّضٌ لِلْخَطَرِ: در معرض خطر.

مُعَرَّضٌ لِلدَّمَارِ: در معرض نابودی.

المَعْرَضُ: نمایشگاه / فروشگاه / ویترین.
مَعْرِفَةُ الجَمِيلِ: قدرشناسی.
مَعْرِفَةٌ سَطْحِيَّةٌ: شناخت سطحی.
مَعْرِفَةٌ شَامِلَةٌ: شناخت فراگیر.
مَعْرِفَةٌ قَدِيمَةٌ: شناخت قدیمی / آشنایی دیرینه.
مَعْرَكَةُ الحَيَاةِ وَالْمَوْتِ: جدال مرگ و زندگی.
مَعْرَكَةٌ إِنْتِخَابِيَّةٌ: مبارزه‌ی انتخاباتی.
مَعْرَكَةٌ دَمَوِيَّةٌ: جنگ خونین.
مَعْرَكَةٌ شَرِسَةٌ: جنگ شدید.
مَعْرَكَةٌ ضَارِيَةٌ: جنگ شدید.
مَعْرَكَةٌ غَيْرُ مُتَكَافِئَةٍ: جنگ نابرابر.
المُعْسِرُ: تنگدست/ بینوا/ فقیر.
مُعَسْكَرُ أَسْرَى الحَرْبِ: اردوگاه اسیران جنگ.
مُعَسْكَرُ الاِعْتِدَالِ: جبهه‌ی میانه‌رو.
مُعَسْكَرُ الاِعْتِقَالِ: بازداشتگاه.
المُعَسْكَرُ الإِعْدَادِيُّ: اردوی آماده سازی.
المُعَسْكَرُ التَّحْضِيرِيُّ: اردوی آمادگی.
المُعَسْكَرُ التَّدْرِيبِيُّ: اردوی تمریناتی.
مُعَسْكَرُ الشَّرْقِ: بلوک شرق / اردوگاه شرق.
مُعَسْكَرُ الغَرْبِ: بلوک غرب / اردوگاه غرب.
مُعَسْكَرُ اللَّاجِئِينَ: اردوگاه پناهندگان.
المُعَسْكَرُ: پادگان / بلوک / جبهه / اردوگاه / بازداشتگاه / اردو.
مَعْسُولُ اللِّسَانِ: شیرین زبان.
المِعْصَمُ: مُچ دست.
مَعْصُوبُ العَيْنِ: چشم بسته.
مَعْصُوبُ اليَدِ: دست بسته.
المَعْصُوبُ: پانسمان شده / بسته شده / باند پیچی شده.
المِعْضَدُ: دستبند.
المِعْطَاءُ: بسیار بخشنده.
مِعْطَفُ الجِلْدِ: پالتو چرمی.
مِعْطَفُ ضِدَّ المَطَرِ: پالتو بارانی.
مِعْطَفٌ مَطَرِيٌّ: پالتو بارانی.
مِعْطَفٌ وَاقٍ مِنَ المَطَرِ: پالتو بارانی.
المِعْطَفُ: پالتو / بارانی / کابشن.

المُعَطَّلُ: از کار افتاده / خراب.

المُعْطَيَاتُ: داده‌ها.

المُعْفَى مِنَ الضَّرِيبَةِ: معاف از مالیات.

مَعْقِلُ الإسْلَامِيِّينَ: مرکز اسلامگرایان / پایگاه اسلامگرایان.

مَعْقِلُ، ج: مَعاقِلُ: تکیه‌گاه / خواستگاه / محل استقرار / محل نشأت / مرکز / پایگاه.

مُعَقَّمٌ ومُخَصَّبٌ: پاستوریزه و هموژنیزه / استرلیزه و هموژنیزه.

المُعَقَّمُ: استریل شده / ضدعفونی شده / استریلیزه / پاستوریزه.

مَعْقُودُ اللِّسَانِ: زبان بسته.

المعْقُوفَتَانِ: کروشه[].

مَعَكَ حَقٌّ: حق با توست.

مَعْكَرُونَةٌ: ماکارونی.

المُعَلَّبُ، ج: المُعَلَّبَاتُ: کنسرو / کنسر شده.

مُعَلِّقُ المُبَارَاةِ: گزارشگر مسابقه.

مُعَلِّقٌ سِيَاسِيٌّ: گزارشگر سیاسی / تحلیلگر سیاسی / مفسّر سیاسی.

مُعَلِّمٌ خَاصٌّ: معلم خانگی / معلم خصوصی.

مَعْلُومَاتُ الأَسْمَاءِ: اطلاعات مخاطبان.

المَعْلُومَاتُ السِّرِّيَةُ: اطلاعات سرّی / اطلاعات محرمانه.

المَعْلُومَاتُ العَامَّةُ: اطلاعات عمومی.

المَعْلُومَاتُ المُتَوفِّرَةُ: اطلاعات موجود.

مَعْلُومَاتٌ خَطِيرَةٌ: اطلاعات مهم.

المَعْلُومَاتُ: معلومات / داده‌ها / دیتا / اطلاعات(کامپیوتر).

المُعَمَّرُ: کهنسال / مُسِن / سالخورده.

المَعْمَعِيُّ: کسی که به نرخ روز نان می‌خورد.

مَعْمَلُ النَّسِيجِ: کارگاه بافندگی.

مَعْمَلُ تَكْرِيرِ البِتْرُولِ: پالایشگاه نفت.

المُعَمَّمُ: عمامه به‌سر / آخوند.

مَعْنَوِيَّاتُ الجُنُودِ: روحیه‌ی سربازان.

المَعْنِيُّ: ذيربط / مرتبط.
المَعْنِيُّونَ بِالْأَمْرِ: دست‌اندرکاران امر.
مُعَوَّقُ الحَرَكِيُّ: معلول حرکتی.
المُعَوَّقُ: جانباز / معلول.
المُعَوِّقَاتُ: بازدارنده‌ها / موانع / مشکلات.
المَعُونَاتُ الخَارِجِيَّةُ: کمك‌های خارجی / مساعدات خارجی.
مَعُونَاتُ السَّكَنِ: کمک هزینه‌های مسکن.
مَعْهَدُ إِعْدَادِ المُعَلِّمِينَ: دانشسرای تربیت معلم / مرکز تربیت معلم.
مَعْهَدٌ مِهَنِيٌّ: آموزشکده‌ی حرفه‌ای.
المَعْهَدُ: دانشسرا / انستیتو / مرکز تربیت معلم / آموزشکده.
مَعْيٌ أَعْوَرُ: روده‌ی کور.
مَعْيٌ دَقِيقٌ: روده‌ی باریک.
مَعْيٌ غَلِيظٌ: روده‌ی بزرگ.
المَعِينُ: چشمه / جوشان.
المُعِينُ: فریادرس / یاریگر / کمک کننده / یاور.
المُغَاثُ: مدد جو.
المُغَادَرَةُ: ترک کردن / رفتن.
المُغَازِلُ: زنباره / زن باز / عشقباز.
المُغَالَطَةُ: سفسطه بازی.
المُغَامِرُ: ماجراجو.
مُغَامَرَةٌ جَدِيدَةٌ: ماجراجویی تازه.
مُغَامَرَةٌ خَطِيرَةٌ: ماجراجویی خطرناک.
مُغَامَرَةٌ سِيَاسِيَّةٌ: ماجراجویی سیاسی.
مُغَامَرَةٌ عَسْكَرِيَّةٌ: ماجراجویی نظامی.
المُغَامَرَةُ، ج: المُغَامَرَاتُ: ماجراجویی.
المَغَبَّةُ: حماقت / کودنی / بی‌خردی.
المُغْتَاظُ: عصبانی / خشمگین / برافروخته.
المُغْتَرُّ: فریب خورده / مغرور.
مُغْتَصِبُ إِمْرَأَةٍ: کسی که به زنی تجاوز کند.
المُغْتَمُّ: رنجیده خاطر/ ملول/ غمگینی.
المَغْرِبُ: مَراکش(کشوری است در غرب آفریقا).

المُغَرْبَلُ: سرند شده / الک شده / غربال شده.
المِغْرَفَةُ: اتاقک / قفسه / کفگیر / ملاقه.
مَغْرُوسٌ فِي الذِّهْنِ: ماندگار در ذهن.
مُغْرِي: فریبنده / گمراه کننده.
مَغْزَى الكَلَامِ: مفاد کلام / لبّ سخن.
المَغْزَى: هدف / محتوی.
مُغَسِّلُ الأَمْواتِ: مُرده شور.
مُغَسِّلُ الأواني: ظرف شویی.
المَغْسَلَةُ: دستشویی / روشویی.
المَغْشُوشُ: تقلّبی / نا خالص.
المُغَشَّى: بیهوش.
مِغْطَسُ الحَمَامِ: وان حمام.
المِغْطَسَةُ: کلاه غواصی.
مُغَطَّى بِالثَّلُوجِ: پوشیده از برف.
المُغَفَّلُ: کودن / خُل / احمق / سفیه / نادان.
المُغْلَقُ: سربسته / بسته.
مُغْمَضُ العَيْنَيْنِ: چشم بسته.
المَغْمُورُ: فراموش شده / پوشیده شده.
مَغْمُورَةٌ بِالثُّلُوجِ: پوشیده از برف.
المَغْمُومُ: اندوهگین / دلتنگ / ملول.
المُغْمَى عَلَيْهِ: بیهوش.
مُغَنِّيَةٌ: زن خواننده / خنیاگر.
المِغْوار، ج: **المَغَاوِرُ**: کماندو.
المُغَيَّمُ: ابری.
مَفَاتِيحُ التَّحَكُّمِ: دکمه‌های کنترل.
مُفاجَأَةٌ: غافلگیرانه / غیره منتظره.
المُفَارَقاتُ: تناقض‌ها / تفاوت‌ها.
المَفَاعِلُ البَحْثِيَّةُ: نیروگاه تحقیقاتی.
المَفَاعِلُ الذَّرِّيَة: نیروگاه اتمی.
المَفَاعِلُ المُوَلِّدَةُ: نیروگاه تولید.
المَفَاعِلُ النَّوَوِيَّة: نیروگاه هسته‌ای.
المَفَاعِلُ: نیروگاه.
المُفَاوِضُ: مذاکره کننده / گفتگو کننده.
المُفَاوَضَاتُ البَنَّاءَةُ: گفتگوهای سازنده.

المُفَاوَضَاتُ المُبَاشِرَةُ: مذاكرات مستقيم.
المُفَاوَضَاتُ المُقبِلَةُ: مذاكرات آينده.
المُفَاوَضَاتُ: مذاكرات / گفتگوها.
المُفَبْرَكُ: ساختگی / مونتاژ شده / دروغين.
مِفْتَاحُ الإِشْغَالِ: سويچ.
مِفْتَاحُ الإِضَاءَةِ: كليد برق.
المِفْتَاحُ الإِنْجِلِيزِيُّ: آچار فرانسه.
مِفْتَاحُ التَّشْغِيلِ: سويچ.
المِفْتَاحُ الصَّمُّولَةُ بِنَاحِيَتَيْنِ: آچار دو سر.
المِفْتَاحُ الكَهْرَبَائِيُّ: كليد برقی.
مِفْتَاحُ تَشْغِيلِ المُحَرِّكِ: استارت.
مِفْتَاحُ النَّجَاحِ: كليد موفقيت.
المِفْتَاحُ: كليد / كد / رمز.
المُفْتَرِسُ: حيوان درنده.
مُفْتَرَقُ الطُّرُقِ: چهارراه / دو راهی.
مُفَتِّشُ الضَّرَائِبِ: بازرس مالياتی.
مُفَتِّشٌ أَوَّلُ: سر بازرس.
مُفَتِّشٌ عَامٌّ: بازرس كل.
مُفَتِّشُ وَكَالَةِ الدَّوْلِيَّةِ لِلطَّاقَةِ الذَّرِّيَةِ: بازرس آژانس بين‌المللی اتمی.
مُفَتِّشُوا الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: بازرسان سازمان ملل.
مُفَتِّشُونَ الأَجَانِبُ: بازرسان خارجی.
مَفْتُوحٌ عَلَى مِصْرَاعَيْهِ: در به روی پاشنه باز است.
مَفْتُونٌ بِـ[...]: عاشق و شيدای[...].
مُفْجِعٌ: دردآور / دردناک/ فاجعه‌آور.
المُفَخِّخُ: بُمب‌گذار.
المُفَخَّخُ: بُمب‌گذاری شده / دام گذاری شده / تله‌گذاری شده.
المَفْخَرةُ: مايه‌ی سربلندی / موجب مباهات.
المَفَرُّ: گريزگاه / محل فرار.
مَفْرَزَةُ الإِطْفَاءِ: تيم آتش‌نشانی.
المَفْرَزَةُ: گروه / تيم / دسته.
مَفْرَشُ المِنْضَدَةِ: روميزی.
مُفَرَّغَاتُ الرَّصَاصِ: پوكه‌ی گلوله.

مَفرَقُ الطَّرِيقَيْنِ: سر دو راهی.
المُفرَقعاتُ النَّارِيَّةُ: فشفشه‌هایی که در مناسبت‌های شادی به آسمان شلیك می‌شوند / فشفشه.
المُفرقَعاتُ: آتش بازی / فشفشه بازی.
مِفرَمَةُ اللَّحمِ: چرخ‌گوشت.
المَفرُوضُ: فرض شده / تحمیل شده / فرضی.
المَفرُومُ: چرخ شده.
مِفصَلةُ البَابِ: لولای درب.
مِفصَلةُ الشُّبَّاكِ: لولای پنجره.
المِفصَلِيَّاتُ: بندپایان.
مُفعَمٌ بِالأَمَلِ: پُر از امید / لبریز از امید / آکنده از امید.
المُفْعَمُ: پُر / آکنده / لبریز / سرشار.
المَفْعُولُ الإيجَابِيُّ: تأثیر مثبت.
المَفْعُولُ السَّلْبِيُّ: تأثیر منفی.
المَفْعُولُ: تأثیر / اثر.
المَفْقُودُ: گم شده.
مِفَكُّ البُرْغِي: پیچ گوشتی.
المِفَكُّ: آچار.
المُفَكِّرُ الحُرُّ: متفکر آزاد اندیش.
مَفْكَرَةُ الجَيْبِ: یادداشت جیبی.
مَفْكَرَةٌ لَيْلِيَّةٌ: یادداشت شبانه.
مَفْكَرَةٌ يَوْمِيَّةٌ: یادداشت روزانه.
المُفْلِسُ: دست خالی / ورشکسته / بی پول.
المُفَلْفَلُ: فلفل دار / تند.
المُفْلِقُ: موشکاف / ریز بین.
المُفَوَّضُ: کمیسر / مذاکره کننده / گفتگوکننده.
المُفَوَّضِيَّةُ العُلْيَا لِلَّاجِئِينَ: کمیساریای عالی پناهندگان.
المُفَوَّهُ: سخنور / سخن پرداز.
المَقابِرُ الجَمَاعِيَّةُ: گورهای دسته جمعی.
المُقَابَلَةُ الشَّخْصِيَّةُ: مصاحبه‌ی خصوصی.
مُقَابَلَةٌ بِالْمِثْلِ: مقابله به مثل.
مُقَابَلَةٌ تِلِفِزْيُونِيَّةٌ: گفتگوی تلویزیونی / مصاحبه‌ی تلویزیونی.
مُقَابَلَةٌ حَارَّةٌ: گفتگوی گرم و صمیمی / دیدار گرم و صمیمی.
مُقَابَلَةٌ حَضرِيَّةٌ: مصاحبه‌ی اختصاصی / گفتگوی اختصاصی.

مُقَابَلَةٌ خَاصَّةٌ: دیدار ویژه / گفتگوی ویژه / مصاحبه‌ی ویژه.
مُقَابَلَةٌ عَادِيَّةٌ: برخورد معمولی / دیدار معمولی / گفتگوی معمولی.
مُقَابَلَةٌ عُدْوانِيَّةٌ: برخورد دشمنانه.
مُقَابَلَةٌ مَعَ صَحِيفَةِ الشَّرْقِ الأَوْسَطِ: مصاحبه با روزنامه‌ی الشرق الأوسط / گفتگو با روزنامه‌ی الشرق الأوسط.
مُقَابَلَةٌ وُدِّيَّةٌ: برخورد دوستانه / دیدار دوستانه.
المُقَابَلَةُ: مصاحبه / برخورد / گفتگو / دیدار.
المُقاتِلُ الشُّجَاعُ: جنگجوی دلیر / رزمنده‌ی شجاع.
المُقاتِلُ المِقْدَامُ: جنگجوی جسور و با جرأت.
المُقاتِلُ: جنگجو / مبارز.
مُقاتِلَةُ قَاذِفَةِ القَنَابِلِ: هواپیمای جنگنده‌ی بمب افکن.
مُقارَعَةُ الإِسْتِبْدَادِ: مبارزه با استبداد / رویارویی با استبداد.
مُقارَعةُ الكِيَانِ الصُّهْيُونِيِّ: مبارزه با رژیم صهیونیستی.
مُقارَفَةُ المَعَاصِي: ارتکاب گناهان.
مُقارَنَةً بِـ[...]: در مقایسه با[...].
مُقارَنَةً بِالعَامِ المَاضِي: در مقایسه با سال گذشته.
مُقارَنَةً مع [...]: در مقایسه با [...].
المُقَاسَاتُ: تحمّل رنج / سختی کشیدن.
مُقاسَمَةُ الأَفْراحِ: تقسیم شادی‌ها.
المُقاضَاتُ: دعوا / مرافعه.
مَقَاطِعُ صَوْتِيَّةٌ: کلیپ‌های صوتی.
مُقَاطَعَةٌ تِجَارِيَّةٌ: تحریم اقتصادی.
مُقَاطَعَةٌ تَسْلِيحِيَّةٌ: تحریم تسلیحاتی.
مُقَاطَعَةٌ سِيَاسِيَّةٌ: تحریم سیاسی.
مُقَاطَعَةٌ عَسْكَرِيَّةٌ: تحریم نظامی.
المُقَاطَعَةُ: بایکوت / تحریم / ایالت.
مَقَاعِدُ البَرْلَمَانِ: کرسی‌های پارلمان.
مَقَاعِدُ أَمَامِيَّةٌ: صندلی‌های ردیف جلو.
مَقَاعِدُ خَلْفِيَّةٌ: صندلی‌های عقب.
مَقَاعِدُ شَاغِرَةٌ: پُست‌های خالی.

مَقَالٌ اِفْتِتَاحِيٌّ: سرمقاله / سخن آغازین.

المَقَالُ الرَّئِيسُ: سرمقاله.

مَقَالَةٌ افْتِتَاحِيَّةٌ: سرمقاله / سخن آغازین.

مَقالِيدُ الحُكْمِ: زمام امور.

مَقامُ العُظْمَى لِلْقِيَادَةِ: مقام معظم رهبری.

المُقامِرُ: قمار باز.

المُقاوِلُ: پیمانکار.

المُقاوَلَةُ: پیمانکاری.

مُقَاوِمُ التَّجَمُّدِ: مقاوم در برابر یخ زدگی.

مُقَاوِمٌ لِلْمَاءِ: مقاوم در برابر آب / ضد آب.

مُقَاوَمَةُ الاِحْتِلَالِ: پایداری در برابر اشغالگر.

المُقَاوَمَةُ الشَّعْبِيَّةُ: مقاومت مردمی.

مُقَاوَمَةٌ عَنِيفَةٌ: مقاومت سرسختانه.

مُقَاوَمَةٌ مُسَلَّحَةٌ: مقاومت مسلحانه.

مُقَاوِمُوا حَمَاسَ: مبارزان حماس / رزمندگان حماس.

مَقَاهِي الإِينْتِرْنِتِ: کافی نت‌ها.

المُقَايَضَةُ: معامله‌ی پایاپای.

المَقْبَرَةُ الجَمَاعِيَّةُ: گور دسته‌جمعی.

المَقْبَرَةُ: گورستان / قبرستان.

مِقْبَسُ الكَهْرُبَاءِ: پریز برق.

المِقْبَسُ: پریز.

مِقْبَضُ البَابِ: دستگیره‌ی درب.

المَقْبُورُ: گوربه‌گور.

مُقَتَّبُ الكَاهِلِ: خمیده / گوژپشت.

المُقْتَرَحُ: پیشنهاد شده / پیشنهاد.

المُقْتَرِعُ، ج: المُقْتَرِعُونَ: رأی دهنده.

مُقْتَطَفٌ، ج: مُقْتَطَفاتٌ: گزیده / گلچین.

المَقْتَلُ: کشته شدن.

المُقَدِّرُ: ارزیاب.

المُقَدَّراتُ: سرنوشت.

مُقَدَّمُ الرُّكْنِ: سرهنگ دوم ستاد.

مُقَدَّمُ الرَّكْبِ والقَافِلَةِ: پیشاهنگ.

المُقَدَّمُ: سرهنگ دوم.

مُقَدَّمَةُ الجَيْشِ: پیش قراول/ طلایه‌دار ارتش.

المَقْدُورُ: قضا و قدرَ / سرنوشت.

مَقَدِيشُو: مگادیشو (پایتخت سومالی).

مَقَرُّ الحِزْبِ: دفتر حزب.

مَقَرُّ العَمَلِ: محل کار / دفتر کار.

مَقَرُّ القِيَادَةِ: مقر فرماندهی / مرکز فرماندهی.

مُقِرٌّ بِالجَمِيلِ: قدرشناس.

مَقَرُّ خَاتَمِ الأنبياء ﷺ لِلْمُضَادَّاتِ الجَوِّيَّةِ: پایگاه ضدّ هوایی خاتم الأنبیاء ﷺ.

المُقَرَّرُ الدِّراسِيُّ: واحد درسی.

المُقَرَّراتُ النِّهائِيَّةُ: مصوّبات نهایی.

المُقَرَّراتُ الاِسْتِدْراكِيَّةُ: واحدهای جبرانی (دانشگاه).

المَقرُورُ: سرما خورده.

المَقرُوضُ: بدهکار / وامدار.

مِقْرِىً، مِقْراءٌ: مهمان نواز.

مُقَزِّزٌ: چندش‌آور.

مُقَسِّمُ الأَرْزَاقِ: روزی دهنده / خداوند.

مِقَصُّ الأَظَافِرِ: ناخن‌گیر.

مِقَصُّ الصُّوفِ: قیچی پشم چینی / پشم چین.

مِقَصُّ تَقْلِيمِ الشَّجَرِ: قیچی باغبانی.

المِقَصُّ: قیچی.

المَقْصَفُ: آبدارخانه / بوفه / کافه.

مَقْصُورَةُ الطَّائِرَةِ: کابین خلبان.

المَقْصُورَةُ: کوپه‌ی قطار / کیوسک / کابین / واگن.

مُقَطِّبُ الجَبِينِ: اخمو / عبوس / ترش رو / گرفته.

مُقَطِّبُ الحَاجِبَيْنِ: اخمو / عبوس / ترش‌رو / گرفته.

مُقَطِّبُ الوَجْهِ: اخمو / عبوس / ترش‌رو / گرفته.

المَقْطَعُ الصَّوْتِيُّ: کلیپ صوتی.

المَقْطَعُ: کلیپ.

مَقْعَدُ البَرْلَمَانِ: کرسی پارلمان.

مَقْعَدُ السَّيَّارَةِ: صندلی اتومبیل.

مَقْعَدٌ خَشَبِيٌّ: صندلی چوبی.

مَقْعَدٌ طَوِيلٌ: نیمکت.

مَقْعَدٌ مَحْجُوزٌ: صندلی رزرو شده.

المَقْعَدُ: کرسی / صندلی.

مَقْفِزُ الغَطْسِ: سکوی شیرجه.
المِقْفَزُ: تخته‌ی شیرجه.
المِقْلاةُ: ماهی تابه.
المُقْلَةُ: مردمک چشم.
المُقْلِقُ: نگران کننده / اضطراب آور.
المِقْلَمَةُ: قلمدان / جامدادی.
المَقْلِيُّ: سرخ شده.
المُقْمِرَةُ: مهتابی / شب مهتابی.
المُقَمَّطُ: قنداق شده / پیچیده شده در قنداق.
المُقَنَّعُ: دارای ماسك / ماسك‌دار.
المُقْنِعُ: قانع کننده.
المِقْوَدُ: فرمان.
مُقَوَّسُ الظَّهْرِ: گوژپشت.
مُقَوَّسَةُ الحَاجِبَيْنِ: ابرو کمانی.
المُقَوَّمَةُ: ارزیابی شده / محاسبه شده.
مَقْهَى: کافه / بوفه / قهوه‌خانه.
مِقْيَاسُ الاِرْتِفَاعِ: ارتفاع سنج.
مِقْيَاسُ الأَعْمَاقِ: عمق سنج.
مِقْيَاسُ الحَرَارَةِ: تب‌سنج / حرارت سنج / دماسنج.
مِقْيَاسُ الرُّطُوبَةِ: رطوبت سنج.
مِقْيَاسُ رِيخْتِرِ: مقیاس ریشتر.
مِقْيَاسُ الزَّلازِلِ: زلزله نگار.
مِقْيَاسُ السُّرْعَةِ: سرعت سنج.
مِقْيَاسُ الضَّغْطِ: فشار سنج.
مِقْيَاسُ الضَّوْءِ: نور سنج.
مِقْيَاسُ المَطَرِ: باران سنج.
مِقْيَاسُ ضَغْطِ الدَّمِ: دستگاه فشارخون.
مِقْيَاسُ قُوَّةِ السَّمْعِ: شنوایی سنج.
مُقَيَّدُ الرِّجْلِ: پابسته.
مُقَيَّدُ اليَدِ: دست بسته.
المُقَيِّمُ: ارزیاب.
المُقَيِّئُ: چندش‌آور / تهوّع‌آور.
مُكابَدَةُ المَتَاعِبِ: تحمل سختی‌ها.
المُكَاتِبُ: خبرنگار.
المَكَّارُ: حقّه باز / فریبکار / فریبنده.
مَكَاسِبُ الحَرْبِ: دستاوردهای جنگ.
مَكَاسِبُ الشَّعْبِ: دستاوردهای ملّت.
المَكَاسِبُ، مف: المَكْسَبُ: دستاوردها.
مُكَافَحَةُ الإِرْهَابِ: مبارزه با تروریسم.

مُكَافَحَةُ الأُمِّيَةِ: مبارزه با بی‌سوادی / پیکار با بی‌سوادی.
مُكَافَحَةُ التَّصَحُّرِ: بیابان زدایی.
مُكَافَحَةُ الفَسَادِ: مبارزه با فساد.
مُكَافَحَةُ دَعَارَةِ الأَطْفَالِ: مبارزه با بزهکاری کودکان.
مُكَافَحَةُ ظَاهِرَةِ الغَلاءِ: مبارزه با پدیده‌ی گرانی.
مُكَافَحَةُ مَرَضِ شَلَلِ الأَطْفَالِ: مبارزه با بیماری فلج اطفال.
مُكَالَمَاتٌ لَمْ يَتِمَّ الرَّدُ عَلَيْهَا: تماس‌های بی‌پاسخ.
مُكَالَمَةٌ هَاتِفِيَّةٌ: گفتگوی تلفنی / مکالمه‌ی تلفنی.
مَكَانُ الحَادِثِ: محل حادثه / مکان حادثه.
مَكَانُ العَمَلِ: محل کار.
مَكَانُ الوِلَادَةِ: محل تولد / زادگاه.
مَكَانٌ قَصِيٌّ: محل دور دست / مکان دور / جای بسیار دور.
المَكَانُ مُرَقَّبٌ بِالكَامِيرَا: این مکان با دوربین کنترل می‌شود.
مَكَانٌ مُقَفَّلٌ: مکان بسته.
المَكَانَةُ الإِجْتِمَاعِيَّةُ: جایگاه اجتماعی.
المَكَانَةُ المَرْمُوقَةُ: جایگاه خوب / جایگاه چشمگیر.
مَكَانَةٌ رَفِيعَةٌ: مقام بلند / مرتبه‌ی بلند.
المَكَانَةُ: جایگاه / پایگاه اجتماعی.
مَكَائِنُ ثَقِيلَةٌ: ماشین آلات سنگین.
مَكَائِنُ صِنَاعِيَّةٌ: ماشین آلات صنعتی.
المَكَائِنُ: ماشین آلات.
مِكْبَحُ السَّيَّارَةِ: ترمز اتومبیل.
مُكَبِّرُ الصَّوْتِ: بلند گو.
مِكْبَسُ السَّيَّارَةِ: پیستون ماشین.
المُكَبَّلُ: دست بسته / به زنجیر کشیده شده / زندانی.
مَكَّةُ المُكَرَّمَةُ: مکّه‌ی مکرّمه.
مَكْتَبُ السِّيَاحَةِ: دفتر جهانگردی / دفتر توریستی.
مَكْتَبُ مُمَثِّلِيَّةِ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: دفتر نمایندگی سازمان ملل.
مُكْتَسَبَاتُ الثَّوْرَةِ: دستاوردهای انقلاب.

المُكْتَسَبَاتُ: دستاوردها.
مَكْتُوفُ اليَدَيْنِ: دست بسته از پشت.
مُكْتَئِبٌ: ناراحت / غمگین.
المُكْتَظُّ: انبوه / پُر پشت.
المُكْتَنِفُ: خازن.
المِكْحَالُ: میل سرمه.
المِكْحَلَةُ: سرمه دان.
مُكَدَّرٌ: رنجیده خاطر / آزرده خاطر.
مُكْرِمُ الضَّيْفِ: مهمان نواز.
المَكْرُمَةُ: بزرگی / شرافت.
مُكْرِي / مُكْرٍ / مُكَارِي: کرایه دهنده.
المَكْسَبُ: دستاورد.
مُكَسَّرُ الجَنَاحِ: بال شکسته.
مُكَسَّرُ القَلْبِ: دل شکسته.
المُكَسَّرَاتُ: آجیل / خشکبار.
المَكْسِيكُ: مکزیک (کشوری است در آمریکای شمالی).
مُكَشَّرُ الوَجْهِ: عبوس / ترش‌رو / اخمو.
المِكْشَطَةُ: کاردک.
مَكْشُوفُ الرَّأْسِ: سر برهنه.
المَكْشُوفُ: علنی / آشکار.
المُكَفَّنُ: کفن پوش / کفن شده.
المَكْفُوفُ: نابینا / روشندل.
المَكْفُونُ: کفن شده / کفن پوش.
مُكَنِّسُ الشَّوارِعِ: رفتگر / جارو کش / سفور.
المِكْنَسَةُ الكَهْرَبَائِيَّةُ: جارو برقی.
المِكْنَسَةُ: جارو.
المَكْنَنَةُ: مکانیزه کردن.
مِكْوَاةٌ كَهْرَبَائِيَّةٌ بِالْبُخَارِ: اتو بخار.
المِكْوَاةُ: اتو.
المِكْوَجِيُّ: صاحب اتوشویی / صاحب اتو بخار.
مَكُوكُ الفَضَاءِ، ج: المَكُوكَاتُ: فضا پیما / سفینه‌ی فضایی.
المُكَوِّنَاتُ: مواد تشکیل دهنده / ترکیبات.
المَكْوَى: اتوشویی / اتو بخاری.
المِكْيَاجُ: آرایش / کریم.
المِكْيَالُ: پیمانه.
المَكِيدَةُ: نیرنگ / دام / حیله.
مُكَيِّفُ الهَوَاءِ: دستگاه خنک کننده‌ی هوا / دستگاه تهویه / کولر.

مُكَيِّفُ هَوَاءِ الغُرْفَةِ: دستگاه تهویه‌ی هوا.
المَكِينَةُ العَسْكَرِيَّةُ: ماشین جنگی.
مَكَارِمُ الأَخْلَاقِ: اخلاق پسندیده / رفتار نیک.
مَكَاسِبُ سِيَاسِيَّةٌ: دستاوردهای سیاسی.
مُكافَحَةُ الإِحْتِكَارِ: مبارزه با احتکار.
مُكافَحَةُ البِطَالَةِ: مبارزه با بیکاری.
مُكافَحَةُ التَّطَرُّفِ: مبارزه با تندروی / مبارزه با خشونت.
مُكافَحَةُ الجَرَائِمِ المُنَظَّمَةِ: مبارزه با جرایم سازمان یافته.
مُكافَحَةُ الجَرَائِمِ: مبارزه با جرایم.
مُكافَحَةُ الجُوعِ: مبارزه با گرسنگی.
مُكافَحَةُ الحَرِيقِ: مبارزه با آتش سوزی.
مُكافَحَةُ الحَشَرَاتِ: مبارزه با حشرات.
مُكافَحَةُ الفَسَادِ: مبارزه با فساد.
مُكافَحَةُ الفَقْرِ: مبارزه با فقر.
مُكافَحَةُ المُخَدِّرَاتِ: مبارزه با مواد مخدر.
مُكافَحَةُ تَبْيِيضِ الأَمْوَالِ: مبارزه با پولشویی.
مُكافَحَةُ سُوءِ التَّغْذِيَةِ: مبارزه با سوء تغذیه.
المُكَالَمَاتُ الأَخِيرَةُ: آخرین تماس‌ها / تماس‌های اخیر.
المُكَالَمَاتُ المُسْتَلَمَةُ: تماس‌های دریافتی.
المِكْبَحُ: ترمز.
مُكَبِّرُ الصَّوْتِ: بلند گو.
مِكْبَسُ البُنْدُقِيَّةِ: ماشه‌ی تفنگ.
مِكْبَسُ المِضَخَّةِ: پیستون.
مُكَبَّلُ اليَدَيْنِ: دست بسته.
مَكْتَبُ الإِسْتِعْلَامَاتِ: دفتر اطلاعات.
مَكْتَبُ الإِعْلَامِ الإِسْلَامِيِّ: دفتر تبلیغات اسلامی.
مَكْتَبُ الأَمَانَاتِ: دفتر امانات.
مَكْتَبُ البَرِيدِ: اداره‌ی پُست / دفتر پُست / پست‌خانه.
المَكْتَبُ التِّجَارِيُّ: دفتر بازرگانی.
مَكْتَبُ التَّحْقِيقَاتِ الفِيدْرَالِيِّ: دفتر تحقیقات فدرال.

مَكْتَبُ التَّسْجِيلِ: دفتر ثبت نام.
مَكْتَبُ التَّنْسِيقِ: دفتر هماهنگی.
مَكْتَبُ الزَّوَاجِ: دفترخانه ازدواج / دفتر ثبت ازدواج.
مَكْتَبُ السِّيَاحَةِ: دفتر جهانگردی.
المَكْتَبُ السِّيَاسِيُّ: دفتر سیاسی.
مَكْتَبُ الطَّلَاقِ: دفترخانه‌ی طلاق / دفتر ثبت طلاق.
مَكْتَبُ العَمَلِ: دفتر کار.
مَكْتَبُ المُنَسِّقِيَّةِ: دفتر هماهنگی.
مَكْتَبُ بَيْعِ العَقَارَاتِ: بنگاه معاملات ملکی.
مَكْتَبُ تَسْجِيلِ العُقُودِ: اداره‌ی ثبت املاک.
مَكْتَبُ تَعْزِيزِ الوَحْدَةِ: دفتر تحکیم وحدت.
مَكْتَبُ رِعَايَةِ المَصَالِحِ الأَمِيرْكِيَّةِ فِي إِيرَانَ: دفتر حفاظت از مصالح آمریکا در ایران.
مَكْتَبُ شُؤُونِ المَنَاطِقِ المَحْرُومَةِ: دفتر امور مناطق محروم.
مَكْتَبُ شُؤُونِ النِّسَاءِ: دفتر امور زنان.
مَكْتَبُ قَطْعِ التَّذَاكِرِ: دفتر خرید بلیط.
مَكْتَبُ مُدِيرِ المَطَارِ: دفتر رئیس فرودگاه.
المَكْتَبُ: دفتر / اداره.
المَكْتَبَاتُ الجَامِعِيَّةُ: کتابخانه‌های دانشگاهی.
المَكْتَبَاتُ الرَّقْمِيَّةُ: کتابخانه‌های الکترونیک.
المَكْتَبَةُ الإِلِكْتُرُونِيَّةُ: کتابخانه‌های دیجیتالی.
المَكْتَبَةُ العَامَّةُ: کتابخانه‌ی عمومی.
مَكْتَبَةُ الكُونْجِرِسِ: کتابخانه‌ی کنگره.
المَكْتَبَةُ المُتَنَقِّلَةُ: کتابخانه‌ی سیّار.
المَكْتَبَةُ الوَطَنِيَّةُ: کتابخانه‌ی ملّی.
المَكْتَبَةُ: کتابخانه / دفتر.
المِكْثَارُ: پرحرف / حراف/ زیاده‌گو.
المُكَثَّفُ: پررنگ / پرشور / بسیار فراوان.
مَكْشُوفُ الرَّأْسِ: سر باز.
المُكْلِفَةُ: هزینه بردار / سنگین / گران.

مَكُوكُ الفَضَاءِ /مَكُوكٌ فَضَائِيٌّ: شاتل فضایی / سفینه‌ی فضایی.

مُكَوِّنَاتُ المُتْحَفِ: قسمت‌های تشکیل دهنده‌ی موزه.

مِلْءُ الاِسْتِمَارَةِ: پُر کردن فرم.

مِلْءُ البَطْنِ: شکم پُر / پُر شکم.

مِلْءُ الجَيْبِ: جیب پُر / پُر جیب.

مِلْءُ الحُرِّيَّةِ: آزادی کامل.

مِلْءُ اليَدِ: دستِ پُر.

مِلْءُ كُوبٍ أو كَأْسٍ أو قَدَحٍ: لیوان پُر / کاسه‌ی پُر.

مِلْءُ مِلْعَقَةٍ: قاشق پُر / پُرِ قاشق.

مَلاَبِسُ تَحْتَانِيَّةٌ: لباس زیر.

مَلاَبِسُ جَاهِزَةٌ: لباس آماده / لباس دوخته شده.

مَلاَبِسُ دَاخِلِيَّةٌ: لباس زیر.

مَلاَبِسُ شَتَوِيَّةٌ: لباس زمستانی.

مَلاَبِسُ صُوفِيَّةٌ: لباس پشمی.

مَلاَبِسُ صَيْفِيَّةٌ: لباس تابستانی.

مَلاَبِسُ قُطْنِيَّةٌ: لباس پنبه‌ای.

مَلاَبِسُ وَاقِيَةٌ: لباس محافظ.

المُلاَبِسَاتُ: اوضاع / احوال / شرایط.

مَلاجِئُ اليَتَامَى: یتیم خانه‌ها.

مَلاجِئُ لِلطَّائِرَاتِ: آشیانه‌ی هواپیما.

المَلَّاحُ: کشتیبان / دریانورد.

المِلاحَةُ الأَرْضِيَّةُ: ناوگان زمینی.

المِلاحَةُ البَحْرِيَّةُ: ناوگان دریایی / دریانوردی/ کشتیرانی.

المِلاحَةُ الجَوِّيَّةُ: ناوگان هوایی.

المُلاحَظاتُ: ملاحظات.

مُلاحَقَةُ المُجْرِمِ: تعقیب جانی / تعقیب مجرم.

مُلاحَقَةُ النُّشَطَاءِ السِّيَاسِيِّينَ: تحت تعقیب قرار دادن فعالان سیاسی / تعقیب نمودن فعالان سیاسی.

مُلاحَقَةُ مُجْرِمِي الحَرْبِ: تعقیب جنایتکاران جنگی / پیگرد جنایتکاران جنگی.

المَلاحِمُ: حماسه‌ها.

مَلاذٌ آمِنٌ: پناهگاه امن.

مَلاذٌ غَيْرُ آمِنٍ: پناهگاه ناامن.

المَلاذُ: پناهگاه / جان پناه.

المُلازِمُ الأَوَّلُ: ستوان یکم.

المُلازِمُ الثَّانِي: ستوان دوم.

المُلَازِمُ الثَّالِثُ: ستوان سوم.
مُلازِمُ الفِرَاشِ: بستری شده / افتاده در بستر بیماری.
المُلازِمُ: ستوان.
مَلاطُ الأَسْنَانِ: موادپُر کردن دندان.
المَلاكُ: فرشته / ملائکه.
المُلاكِمُ: بوکسور / مُشت زن / بوکس باز.
المُلاكَمَةُ: مُشت‌زنی / بوکس.
مَلامِحُ التَّجْدِيدِ: نشانه‌های نوگرایی.
مَلامِحُ الوَجْهِ: خطوط چهره.
مُلَّايَةُ النِّسَاءِ: چادر بانوان.
مَلآنُ: پُر / لبریز / لبالب / سرشار.
المُلْبَسُونَ بِلِبَاسِ المَدَنِيِّ: لباس شخصی‌ها.
المُلْتَاعُ: جگر سوخته.
المُلْتَقَى الأَوَّلُ: اولین گردهمایی/ گردهمایی اول.
المُلْتَقَى الوَطَنِيُّ: کنگره‌ی ملّی/ گردهمایی ملّی.
المُلْتَقَى: سمینار / گردهمایی / نشست.
المُلْتَوِيَةُ: پیچیده.
المُلَثَّمُونَ: نقابداران.
المَلْجَأُ الحَصِينُ: پناهگاه مستحکم.
المَلْجَأُ: پناهگاه / جان پناه.
مِلْحُ الطَّعَامِ: نمک غذا.
مِلْحٌ خَشِنٌ: سنگ نمک.
مِلْحٌ نَاعِمٌ: نمک نرم.
المُلِحُّ: شدید / سخت / زیاد / اصرار کننده / سمج.
مُلْحَقُ الجَرِيدَةِ: ضمیمه‌ی روزنامه.
مُلْحَقُ المَجَلَّةِ: ضمیمه‌ی مجله.
مُلْحَقٌ تِجَارِيٌّ: وابسته‌ی بازرگانی / وابسته‌ی تجاری.
مُلْحَقٌ ثَقَافِيٌّ: وابسته‌ی فرهنگی.
مُلْحَقٌ صُحُفِيٌّ: وابسته‌ی مطبوعاتی.
مُلْحَقٌ عَسْكَرِيٌّ: وابسته‌ی نظامی.
مُلْحَقٌ عِلْمِيٌّ: وابسته‌ی علمی.
المُلْحَقُ: پیوست / ضمیمه / وابسته.
المَلْحَمَةُ الدَّمَوِيَّةُ: حماسه‌ی خونین.
المَلْحَمَةُ الشِّعْرِيَّةُ: شعر حماسی.
مَلْحَمَةُ الصُّمُودِ: حماسه‌ی پایداری / حماسه‌ی مقاومت.
مَلْحَمَةُ عَاشُورَاءَ: حماسه‌ی عاشوراء.

المَلْحَمَةُ: حماسه.
المُلَحِّنُ: ترانه ساز / آهنگ ساز.
المَلْحُوظُ: قابل ملاحظه / قابل توجه.
المَلْحُوظَةُ: نکته / ملاحظه.
مُلَخَّصُ المَقَالَةِ: خلاصه‌ی مقاله / چکیده‌ی مقاله.
المُلَخَّصُ: چکیده.
المَلْدُوغُ: گزیده شده / نیش زده شده.
مَلْزَمةُ الفَرَاشِ: بستری شده.
المَلْسُوعُ: گزیده شده / نیش زده شده.
المَلْسُونُ: زبان باز.
مُلْصَقَاتٌ جِدَارِيَّةٌ: پوسترهای دیواری.
المِلْطَاسُ: پتک سنگ شکن.
مُلَطَّخَةٌ بِدِمَاءِ[...]: آغشته به خون[...].
مُلَطِّفُ رَائِحَةِ الجَوِّ: خوش‌بو کننده‌ی هوا.
المُلَطِّفُ: نرم کننده / خوش‌بو کننده.
مَلْعَبُ التِّنِيسِ: ورزشگاه تنیس / زمین تنیس.
مَلْعَب ج. مَلَاعِبُ: استادیوم / ورزشگاه / زمین بازی.
مَلْعَب كُرَةِ القَدَمِ: استادیوم فوتبال / زمین فوتبال.
مِلْعَقَةُ أَكْلٍ: قاشق غذا خوری.
مِلْعَقَةُ الحُلْوِ: قاشق مربا خوری.
مِلْعَقَةُ الشَّايْ: قاشق چای خوری.
مِلْعَقَةُ الشُّورْبَةِ: قاشق سوپ خوری.
مِلْعَقَةُ الطَّعَامِ: قاشق غذا خوری.
مِلْعَقَةُ الحِسَاءِ: قاشق سوپ خوری.
مِلْعَقَةُ المَائِدَة: قاشق غذا خوری.
المِلْعَقَةُ: ملاقه / قاشق.
مِلِغَمْ: میلی گرم.
مَلْغُومٌ: بمب‌گذاری شده / مین‌گذاری شده.
المَلَفُّ التَّنْفِيذِيُّ: فایل اجرایی.
المَلَفُّ الحَافِظُ لِلْأَوْرَاقِ: پرونده / فایل / زونکن.
المَلَفُّ الخَالِي مِنَ الأَوْرَاقِ: پوشه / زونکن.

مَلَفُّ الوُوْرد: فایل word.

مَلَـفُّ إِيـرانَ النَّـوَوِيُّ: پرونـده‌ی هسته‌ای ایران.

المَلَفُّ بِصِيغَةِ word: فایل با فرمت word.

مَلَفٌّ مُثَقَّلٌ بالتُّهَمِ: پرونده‌ی سنگین از اتهامات.

المَلَفُّ: پوشه / فولدر / فایل / پرونده / زونکن.

مَلَفَّاتُ الأَكْرُوبَاتِ pdf: فایـل‌هـای پی دی اف.

المَلَفَّـاتُ المَضْـغُوطَةُ zip و rar: فایل‌های زیپ و رار.

المَلَفَّـاتُ المَضْـغُوطَةُ: فایـل‌هـای زیپ.

مَلَفَّـاتٌ مَحْمِيَّـةٌ بِمُوجِـبِ حُقُـوقِ النَّشْرِ: فایل‌های دارای کپی رایت.

المُلَفَّقُ: ساختگی / جعلی / تقلبی.

مَلْفُوفُ الكَرَفْسِ: دلمه‌ی کرفس.

مِلْقَطُ الشَّعْرِ: موچین.

المِلْقَطُ: انبردست / گیره.

مُلْقِي اللَّوْمِ: سرزنشگر / ملامتگر.

المَلِـكُ الضِّـلِّيلُ: پادشـاه گمـراه / لقب امرؤالقیس شاعر.

مَلِكَةُ النَّحْلِ: ملکه‌ی زنبور عسل.

المَلَكِيَّةُ: پادشاهی.

مَلَكُ السَّمَكِ: شاه ماهی.

مَلَكُ المَوْتِ: عزرائیل.

مَلَـكَ نَفْسَـهُ: خویشـتنداری کـرد / خود را کنترل نمود.

مَلِكَةُ الجَمَالِ: ملکه‌ی زیبایی.

مَلِكَةُ النَّحْلِ: ملکه‌ی زنبور عسل.

المُلِمَّاتُ: بلایا / مصایب.

المُلُوحَةُ: شوری.

المُلَوَّعُ: جگر سوخته.

المُلَوَّنُ: رنگارنگ.

مَلْهَاةٌ صَامِتَةٌ: پانتومیم.

المَلْهَاةُ: کمدی.

المُلْهِمُ: الهام بخش.

المَلْهُوفُ: مظلوم.

مَلْهَى لَيْلِيٌّ: کلوپ شبانه.

مِلْؤُهُ الغَيْظُ: سرشار از خشم /آکنده از عصبانیت.

مِلْؤُهَا[...]: سرشار از[...].

مَلِيءٌ بِالحَيَوِيَّةِ: پر نشاط / سرشار از انرژی.
المَلِيحُ: زیبا / ظریف / خوش اندام.
المَلِيحَةُ: زن زیبا / زن با نمک.
المُلَيِّنُ: نرم کننده.
مِمَّا لَا شَكَّ فِيهِ: بدون شک.
المُمَارَسَاتُ الاِسْتِبَاقِيَّةُ: اقدامات پیشگیرانه.
المُمَارَسَاتُ الاِنْتِهَازِيَّةُ: اقدامات فرصت‌طلبانه.
المُمَارَسَاتُ التَّعَسُّفِيَّةُ: اقدامات ستمگرانه / اقدامات مستبدّانه و ظالمانه.
مُمَارَسَةُ الشَّعَائِرِ: انجام دادن شعایر.
مُمَارَسَةُ القُوَّةِ: توسّل به زور / استفاده از قدرت.
المُمَاطَلَةُ: سهل انگاری / وقت کشی / درنگ کردن / امروز و فردا کردن / کارِ امروز را به فردا انداختن.
المُمَتِّعُ: لذت‌بخش.
المُمْتَعِضُ: خشمگین / ناراحت / ناراضی.
مُمْتَلَكَاتٌ حُكُومِيَّةٌ: اموال دولتی / دارایی‌های دولتی.
المُمْتَلَكَاتُ: اموال / دارایی‌ها.
المُمَثِّلُ التِّجَارِيُّ: نماینده‌ی تجاری.
مُمَثِّلُ الجَمْعِيَّةِ: نماینده‌ی انجمن.
المُمَثِّلُالحَالِيُّ: نماینده‌ی کنونی.
المُمَثِّلُ الخَاصُّ: نماینده‌ی ویژه.
المُمَثِّلُ السِّيَاسِيُّ: نماینده‌ی سیاسی.
المُمَثِّلُ السِّينَمَائِيُّ: بازیگر سینما.
مُمَثِّلُ المَسْرَحِ: بازیگر تئاتر.
المُمَثِّلُ أو المُمَثِّلَةُ: نماینده / هنر پیشه / بازیگرسینما وتلویزیون وتئاتر.
مُمَثِّلُ إِيرَانَ الدَّائِمُ لَدَى الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: نماینده‌ی دایم ایران در سازمان ملل.
مُمَثِّلُ إِيرَانَ فِي الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: نماینده‌ی ایران در سازمان ملل.
مُمَثِّلٌ لِفِكْرَةِ [...]: نماینده‌ی تفکرِ [...].
مُمَثِّلٌ هَزْلِيٌّ: بازیگر کمدی.

المُمَثِّلُ: نماینده / بازیکر / هنر پیشه.
مُمَثِّلُوا الحُكُومَاتِ الأَجْنَبِيَّةِ: نمایندگان دولت‌های خارجی.
مُمَثِّلِيَّةُ الوَلِيِّ الفَقِيهِ: نمایندگی ولی فقیه.
مُمَثِّلِيَّةٌ تِجَارِيَّةٌ: نمایندگی تجاری.
مِمْحَاةٌ: پاک کن / مداد پاک کن.
مَمَرُّ المُشَاةِ: محل عبور عابر پیاده.
مَمَرٌّ تَحْتَ الأَرْضِ: گذرگاه زیر زمینی.
مَمَرٌّ جَبَلِيٌّ: گذرگاه کوهستانی / راه کوهستانی.
مَمَرٌّ جَوِّيٌّ: دالان هوایی / گذرگاه هوایی.
مَمَرٌّ ضَيِّقٌ: دالان تنگ / راهرو تنگ / گذرگاه تنگ.
مَمَرٌّ عُلْوِيٌّ: پل هوایی / پل عابر پیاده.
المَمَرَّاتُ: گذرگاه‌ها.
مُمَرِّرٌ: پاس دهنده.
مِمْسَحَةُ الأَرْجُلِ: پادری.
مِمْسَحَةُ الحِذَاءِ: کفش پاک کن.
مِمْسَحَةُ زُجَاجِ السَّيَّارَةِ: شیشه پاک کن ماشین.
مِمْطَرٌ، مِمْطَرَةٌ: پالتو بارانی.
مَمْقُوتٌ: منفور / مورد نفرت.
مُمْكِنُ الإِجْرَاءِ: امکان پذیر / قابل اجرا / اجراشدنی.
مُمِلٌّ: ملالت آور / خسته کننده.
مُمَلَّحٌ: نمک زده / شور.
المِمْلَحَةُ: نمکدان.
مَمْلُوءٌ: پُر / لبریز / سرشار / لبالب.
مَمْنُوعُ الاِتِّجَاهِ إِلَى الشِّمَالِ: گردش به چپ ممنوع.
مَمْنُوعُ الاِتِّجَاهِ إِلَى اليَمِينِ: گردش به راست ممنوع.
مَمْنُوعُ الاِلْتِفَافِ: دور زدن ممنوع.
مَمْنُوعُ التَّدْخِينِ: سیگار کشیدن ممنوع.
مَمْنُوعُ التَّصْوِيرِ: عکسبرداری ممنوع / فیلمبَرداری ممنوع.
مَمْنُوعُ الدُّخُولِ: ورود ممنوع.
مَمْنُوعُ الدَّوَرَانِ: دور زدن ممنوع.
مَمْنُوعُ اللَّمْسِ: دست زدن ممنوع.
مَمْنُوعُ المُرُورِ: عبور ممنوع.

مَمْنُوعُ الوُقُوفِ: توقف ممنوع.
مَمْنُوعٌ لَصْقُ الإِعْلَانَاتِ: چسباندن آگهی ممنوع.
مَمْنُوعٌ مِنَ الزِّيَارَةِ: ممنوع الملاقات.
مَمْنُوعٌ مِنَ الصَّرْفِ: غیر منصرف.
مَمْنُوعٌ وُقُوفُ الشَّاحِنَاتِ: توقف کامیون ممنوع.
المُمَوِّل، ج: **المُمَوِّلُونَ**: سرمایه‌گذار.
مُمَيِّزَاتُ: ویژگی‌ها / مشخصات.
مِنْ أَجْلِ الوُصُولِ إِلَى [...]: به هدف دستیابی به [...].
مِنْ أَجْلِ دَحْرِ العَدُوِّ: به هدف پیروزی بر دشمن.
مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ: به این خاطر / بدان جهت.
مَنِ احْتَمَى بِاللّهِ حَمَاهُ: هر کس به خدا پناه ببرد خدا او را پناه دهد.
مِنَ الأَعْلَى إِلَى الأَسْفَلِ: از بالا به پایین.
مِنَ الأَفْضَلِ: بهتر است.
مِنَ الآنَ فَصَاعِداً: از حالا به بعد.
مِنَ البَدِيهِيِّ أَنَّ[...]: بدیهی است که[...] / روشن است که [...].
مِنَ الدَّرَجَةِ الأُولَى: درجه یک.
مِنَ المُتَوَقَّعِ: انتظار می‌رود.
مِنَ المُحْتَمَلِ: احتمال دارد / احتمالاً.
مِنَ المُسْتَبْعَدِ: بعید است / دور است.
مِنَ المُقَرَّرِ: قرار است.
مِنَ المُمْكِنِ: امکان دارد / شاید / احتمالاً / ممکن است.
مِنَ المُؤْسِفِ: متأسفانه / جای تأسف است.
مِنَ النَّظْرَةِ الأُولَى: از همان نگاه اول / از ابتدا.
مِنَ الوَاضِحِ: روشن است / واضح است.
مَن أَنْتَ؟: تو کیستی ؟ / شما؟
مِنْ أَنْصَارِ الجُمْهُورِيَّةِ: جمهوری‌خواه.
مِنْ أَوَّلِ نَظْرَةٍ: از همان نگاه اول / از ابتدا.
مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ: از اول تا آخر.

مِنْ أَيْنَ؟: اهل کجایی؟ از کجا می‌آیی؟

مِنْ بَعِيدٍ: از دور.

مِنْ بَكْرَةِ أَبِيهِمْ: جملگی / همگی / یکپارچه.

مَنْ تَراكَ تَكُونُ؟: راستی تو کیستی؟.

مِنْ جَانِبٍ وَاحِدٍ: به طور یک جانبه.

مِنْ جَانِبِهِ: از سوی دیگر / از سوی خود.

مَن جَدَّ وَجَدَ: جوینده یابنده است.

مِنْ جَدِيدٍ: دوباره / از نو / مجدداً / بار دیگر.

مِنْ حُسْنِ حَظِّي: از شانس خوب من / خوشبختانه.

مِنْ حَيْثُ الزِّيَادَةُ وَالنُّقْصَانُ: بیش و کَم / کم و زیاد.

مِنْ دُونِ جَدْوَى: بدون فایده / بی‌فایده / بی‌نتیجه / بدون نتیجه.

مِنْ دُونِ وَسِيطٍ: بی واسطه / بدون واسطه.

مَن زَرَعَ حَصَدَ: هر کس که بکارد درو می‌کند.

مِنْ زَمَانٍ بَعِيدٍ: از دیر باز.

مِنْ سَاعَتِهِ: فوراً / بی درنگ.

مِنْ صَنِيعِ نِظَامِ السُّلْطَةِ وَالْهَيْمَنَةِ: ساخته و پرداخته‌ی نظام سلطه.

مِنْ ضِمْنِهَا: از جمله.

مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ: زیر چشمی نگاه کردن / مخفیانه / دزدکی.

مَن عَسَاكَ تَكُونُ؟: تو کیستی؟

مِنْ غَيْرِ انْقِطَاعٍ: پشت سرهم / بدون انقطاع.

مِنْ غَيْرِ تَدَبُّرٍ: بدون تدبیر / از روی بی‌فکری.

مِنْ غَيْرِ تَعْبِيسٍ: بدون رو ترشی.

مِنْ غَيْرِ سَابِقِ إِنْذَارٍ: بدون هشدار قبلی.

مِنْ غَيْرِ مُقَابِلٍ: مجانی / بدونِ چشمداشت.

مِنْ فَضْلِكَ: لطفاً / خواهشمند است / لطف کنید / محبت بفرمایید.

مِنْ فَوْرِهِ: فوراً.

مِنْ فَوْقٍ: از بالا.

مِنْ قِبَلِ: از سوی.

مِنْ قَبْلُ: قبلاً / قبل از / از قبل.

مِنْ قِمَّةِ الرَّأْسِ إِلَى أَخْمُصِ القَدَمِ: از بالای سر تا نوک پا.

مِنْ كُلِّ حَدْبٍ وَصَوْبٍ: از هر کوی و برزنی.

مِنْ كُلِّ خَاطِرٍ: باکمال خرسندی / با کمال میل.

مِنْ لَدُن[...]: از جانب [...]/ از طرف[...] / از سوی[...].

مِنْ مَفْرَقِ شَعْرِهِ إِلَى أَخْمُصِ قَدَمِهِ: از سر تا پا.

مِنْ مَنْظُورٍ إِسْلامِيٍّ: از دیدگاه اسلامی / از منظر اسلامی.

مِنْ مَنْظُورٍ سِيَاسِيٍّ: از دیدگاه سیاسی / از منظر سیاسی.

مِنْ نَسِيجٍ وَاحِدٍ: از یک قماش / از یک تار و پود.

مِنْ وَرَاءِ السِّتَارِ: پشت پرده.

مِنْ هَذَا المُنْطَلَقِ: از این منظر / از این رو / از این بابت.

مَنْ هُنَاكَ؟: کی آنجاست؟

مَنْ يَكُ: هر کس که باشد.

المَنَابِرُ الحُرَّةُ: تریبون‌های آزاد.

المَنَاحَةُ: سوگواری / عزاداری / نوحه خوانی.

مُنَاخٌ حَارٌّ: آب و هوای گرم.

مُنَاخٌ رَطْبٌ: آب و هوای مرطوب.

مُنَاخٌ سِيَاسِيٌّ: فضای سیاسی / جوّ سیاسی.

مُنَاخٌ مُتَوَتِّرٌ: فضای آشفته و بحرانی / جوّ بحرانی.

مُنَاخٌ وُدِّيٌّ: فضای دوستانه / جوّ دوستانه.

المُنَاخُ: آب و هوا / جو / فضا.

المَنَادِيلُ الوَرَقِيَّةُ: دستمال کاغذی.

مَنَارَةُ الإِيمَانِ: چراغ ایمان.

المَنَارَةُ: مناره / گلدسته‌ی مسجد.

مُنَازَعٌ عَلَيْهِ أَو فِيهِ: مورد منازعه / مورد اختلاف.

مَنَاسِكُ الحَجِّ: مناسک حج.

مَنَاصِبُ تَنْفِيذِيَّةٌ: پُست‌های اجرایی / مسؤولیت‌های اجرایی.

مَنَاصِبُ عَالِيَةٌ: مناصب بالا / پست‌های مهم / مسؤولیت‌های بالا.

مَنَاصِبُ فَخْرِيَّةٌ: پست‌های افتخاری / پست‌های تشریفاتی / مسئولیت‌های تشریفاتی.
المُنَاضِلُ: مجاهد / مبارز.
مَنَاطِقُ تِجَارِيَّةٌ حُرَّةٌ: مناطق آزاد تجاری.
مَنَاطِقُ عِدَّةٌ: مناطق مختلف.
مَنَاطِقُ مُتَآخِمَةٌ لِلْحُدُودِ: مناطق همجوار با مرز.
مَنَاطِقُ مُتَضَرِّرَةٌ بِالزِّلْزَالِ: مناطق زلزله زده.
مَنَاطِقُ مَنْكُوبَةٌ: مناطق آسیب دیده.
مَنَاطِقُ مَنْكُوبَةٌ بِالْفَيَضَانَاتِ: مناطق آسیب دیده از سیل.
مَنَاطِقُ نَائِيَةٌ: مناطق دور دست / مناطق دور افتاده.
مَنَاظِرُ خَلَّابَةٌ: مناظر چشم نواز و دلربا.
مُنَاظَرَةٌ تِلْفِزْيُونِيَّةٌ: مناظره‌ی تلویزیونی.
مُنَاظَرَةٌ مُتَلْفَزَةٌ: مناظره‌ی تلویزیونی.
المُنَافِسُ: رقیب / حریف.
مُنَافَسَاتُ الدَّوْرِيِّ المُمْتَازِ الإِيرَانِيِّ: رقابت‌های لیگ برتر ایران.
المُنَافَسَاتُ: مبارزات / مسابقات / رقابت‌ها.
مُنَافَسَةٌ إِنْتِخَابِيَّةٌ: رقابت انتخاباتی.
مُنَافَسَةٌ حَادَّةٌ: رقابت تنگاتنگ / رقابت شدید.
مُنَافَسَةٌ دِعَائِيَّةٌ: رقابت تبلیغاتی.
مُنَافَسَةٌ سَلِيمَةٌ: رقابت سالم.
مُنَافَسَةٌ سِيَاسِيَّةٌ: رقابت سیاسی.
مُنَافَسَةٌ شَرِسَةٌ: رقابت شدید.
مُنَافَسَةٌ عَادِلَةٌ: رقابت عادلانه.
المُنَافَسَةُ: رقابت / مبارزه / مسابقه.
مُنَاقَشَةُ الأُطْرُوحَةِ: دفاع از تز.
مُنَاقَشَةُ الأَوْضَاعِ الاِقْتِصَادِيَّةِ: بررسی اوضاع و احوال اقتصادی.
مُنَاقَشَةُ الرِّسَالَةِ: دفاع از پایان نامه.
المُنَاقَشَةُ: دفاعیه / بررسی کردن.
مُنَاقَصَةٌ عَامَّةٌ: مناقصه‌ی عمومی.
المُنَاقَفَةُ: شمشیربازی.
المَنَامَةُ: جای خواب / لباس خواب / پایتخت بحرین.

مُنَاوَرَاتٌ إِسْتِفْزَازِيَّةٌ: مانورهای تحریک آمیز.
مُنَاوَرَاتٌ إِنْتِخَابِيَّةٌ: مانورهای انتخاباتی.
مُنَاوَرَاتٌ بِالذَّخِيرَةِ الحَيَّةِ: مانورهای با گلوله‌های واقعی.
المُنَاوَرَةُ، ج: المُنَاوَرَاتُ: مانور / ژست.
مُنَاوَرَاتٌ بَحْرِيَّةٌ: مانورهای دریایی.
مُنَاوَرَاتٌ بَرْمَائِيَّةٌ: مانورهای آبی خاکی.
مُنَاوَرَاتٌ ثُنَائِيَّةٌ: مانورهای دو جانبه.
مُنَاوَرَاتٌ جَوِّيَّةٌ: مانورهای هوایی.
مُنَاوَرَاتٌ دِبلُومَاسِيَّةٌ: مانورهای دیپلماتیک.
مُنَاوَرَاتٌ سَنَوِيَّةٌ: مانورهای سالانه.
مُنَاوَرَاتٌ سِيَاسِيَّةٌ: مانورهای سیاسی.
مُنَاوَرَاتٌ عَسْكَرِيَّةٌ: مانورهای نظامی.
مُنَاوَرَاتٌ مُشْتَرَكَةٌ: مانورهای مشترک.
مُنَاوَرَاتٌ يَائِسَةٌ: مانورهای مأیوس کننده / ژست‌های بی‌فایده.
مُنَاوَرَةُ الجَيْشِ: مانور ارتش.
مُنَاوَشَاتٌ حُدُودِيَّةٌ: درگیری‌های مرزی / کشمکش‌های مرزی / زد و خوردهای مرزی.
المُنَاوَشَاتُ: درگیری‌ها / مناقشات / مجادلات / کشمکش‌ها / زد و خوردها.
المُنَاوَلَةُ الرَّائِعَةُ: پاس جالب(ورزش).
مُنَاوَلَةُ الكُرَةِ: پاس دادن توپ (ورزش).
المُنَاوِؤُنَ: مخالفان / ناراضیان.
مُنَاوِئٌ لِمَصَالِحِ الشَّعْبِ: مخالفِ مصالح ملت.
المناوِؤُنَ لِنِظَامِ الشَّاهِ: مخالفان رژیم شاه.
المُناهِضُون لِلْحَرْبِ: مخالفان جنگ.
المُنَبِّعُ: بادکنک.
المُنْبِذَةُ: سانتریفیوژ.
المِنْبَرُ الحُرُّ: تریبون آزاد.

مُنَبِّهُ السَّيَّارَةِ: بوق ماشين.
مُنَبِّهٌ غَيْرُ مُتَكَرِّرٍ: هشدار بدون تكرار.
مُنتِجٌ لِلنِّفْطِ: توليد كننده‌ى نفت.
المُنتِجُ: تهيه كننده / توليد كننده.
مُنْتَجَاتُ البِتْرُولِ: مشتقات نفت / فرآورده‌هاى نفت.
المُنْتَجَاتُ النَّفطِيَّةُ: فرآورده‌هاى نفتى.
مُنْتَجَاتٌ بِيتْرُوكِيمْيَاوِيَّةٌ: فرآورده‌هاى پتروشيمى / محصولات پتروشيمى / توليدات پتروشيمى.
مُنْتَجَاتٌ جَدِيدَةٌ: توليدات تازه / محصولات تازه / فرآورده‌هاى تازه.
مُنْتَجَاتٌ غِذَائِيَّةٌ: توليدات غذايى / محصولات غذايى / فرآورده‌هاى غذايى.
المُنْتَجَعُ: دهكده‌ى ورزشى / گردشگاه توريستى.
المُنْتَحِرُ: كسى كه خودكشى مى‌كند / خودكشى كننده.
المُنْتَخَبُ الإِيرَانِيُّ لِلْكُرَةِ الطَّائِرَةِ: تيم ملّى واليبال ايران.
المُنْتَخَبُ الوَطَنِيُّ: تيم ملّى.
المُنْتَخَبُ الوَطَنِيُّ يُعَسْكِرُ فِي [...]: تيم ملّى در [...] اردو تشكيل مى‌دهد.
مُنْتَخَبُ إِيرَانَ لِكُرَةِ القَدَمِ: تيم ملّى فوتبال ايران.
مُنْتَخَبُ إِيرَانَ لِلنَّاشِئِينَ: تيم ملّى جوانان ايران.
مُنْتَدَى المُرَاسِلِينَ الشُّبَّانِ: باشگاه خبرنگاران جوان.
المُنْتَدَى، ج. المُنْتَدَيَاتُ: كلوپ / باشگاه / انجمن / محفل / تالار گفتگو.
المُنْتَزَهُ: تفرجگاه / محل ديدنى / تفريحگاه.
المُنْتَصِرُ: پيروز / غالب / فاتح / برنده.
المُنْتَصَفُ الأَوَّلُ: نيمه‌ى اول.
المُنْتَصَفُ الثَّانِي: نيمه‌ى دوم.
مُنْتَصَفُ اللَّيْلِ: نصف شب / نيمه‌ى شب.
مُنْتَصَفُ المَلْعَبِ: نيمه‌ى ورزشگاه.
مُنْتَصَفُ النَّهارِ: نيم روز / وسط روز / ميانه‌ى روز.

مُنْتَفَخٌ: باد کرده / ورم کرده.
المُنْتَقِمُ: انتقام گیرنده.
مُنْتَقَياتُ الكَلَامِ: سَخنان برگزیده.
المُنْتِنُ: بدبو / متعفّن.
المَنْتُوجَاتُ الوَطَنِيَّةُ: تولیدات ملّی / تولیدات داخلی.
المَنْتُوفُ: پَر کَنده.
مُنْتَهى المُغَامَرَةِ: اوج ماجراجویی.
المُنْجَزاتُ: دستاوردها / موفقیت‌ها.
مَنْجَمُ الذَّهَبِ: معدن طلا.
مَنْجَمُ الفَحْمِ: معدن زغال سنگ.
مَنْجَم الفِضَّةِ: معدن نقره.
المُنَجِّمُ: ستاره شناس.
المَنْجَمُ، ج: **المَنَاجِمُ**: معدن.
مَنْجُو: اَنبه (میوه).
مَـنْحُ الاِسْـتِقْلَالِ: دادن اسـتقلال / اعطای استقلال.
مَنْحُ الثِّقَةِ: دادن رأی اعتماد.
مِنْحَةٌ حُكُومِيَّةٌ: بورس دولتی.
مِنْحَةٌ دِرَاسِيَّةٌ: بورس تحصیلی.
مُنْحَدِرُ التَّزَحْلُقِ: پیست اسکی.
مُنْحَدِرُ التَّفْكِيرِ: کج انـدیش / کـج فهم.
مُنْحَـدِرُ الجَبَـلِ: سـرازیری کـوه / سراشیبی کوه.
مُنْحَدِرٌ مِنْ أَصْلٍ أَفْرِيقِيٍّ: آفریقـایی الأصل.
المُنْحَدِرُ: سراشیبی / سرازیری.
مُنْحَنِـي الظَّهْـرِ: پشـت خمیـده / گوژپشت.
المَنْحُـولُ: جعـل شـده / جعلـی / تقلّبی.
مَنْحىً عَامٍ: گرایش عمومی / رویکـرد عمومی.
المَنْحَى: سمت / رویکرد.
مُنْخَدِعٌ: فریب خورده / گول خورده.
المُنْخُلُ: الک.
المَنْخُورُ: پوسیده / کهنه.
المُنْـدَثِرُ: کهنـه / پوسـیده / ژنـده / مندرس.
المُنْدَسِّينَ: نفوذی‌ها.
المِنْدَفُ: کمان پنبه‌زنی.
مَنْـدُوبِ المَبِيعَـاتِ: نماینـده‌ی فروش / بازاریاب.
مَنْدُوبٌ سَامٍ(سامی): کمیسر عالی / نماینده‌ی عالی رتبه.

مَنْدُوبٌ مُطْلَقُ الصَّلاَحِيَّةِ: نمایندهی تام الاختیار.

المَنْدُوفُ: حلاّجی شده.

المُنْدَهِشُ: سراسیمه / متحیّر / سرگردان.

مُنَدًّى: نمناک / خیس /تر / مرطوب.

مِنْدِيلُ المَائِدَةِ: سفره پاک کن / دستمال سفره.

مِنْدِيلُ الوَرَقِ: دستمال کاغذی.

مِنْدِيلٌ حَوْلَ الرَّقَبَةِ: دستمال دور گردن.

المِنْدِيلُ: دستمال / دستمال کاغذی.

مُنْذُ البِدَايَةَ: از اول.

مُنْذُ الطُّفُولَةِ: از دوران کودکی.

مُنْذُ أَنْ كُنَّا صِغَاراً: از زمانی که کوچک بودیم.

مُنْذُ أَنْ وُعِيتُ: از زمانی که شعور پیدا کردهام.

مُنْذُ تَوَلِّيهِ الرِّئَاسَةِ: از زمانی که روی کار آمده است.

مُنْذُ ذَلِكَ الوَقْتِ: از آن زمان.

مُنْذُ زَمَنٍ بَعِيدٍ: از مدتها پیش / خیلی وقت پیش.

مُنْذُ سَنَواتٍ: سالها پیش.

مُنْذُ سِنِينَ: از سالها پیش.

مُنْذُ عَهْدٍ بَعِيدٍ: از دیر باز.

مُنْذُ عَهْدٍ قَرِيبٍ: به تازگی / اخیراً.

مُنْذُ نُعُومَةِ أَظْفَارِهِ: از آغاز کودکیاش / از ابتدای کودکیاش.

مُنْذُ [...]: از زمان [...] / از ابتدایِ [...]/ از آغاز [...].

المُنْزَعِجُ: ناراحت / رنجیده / دلگیر / دلخور.

مَنْزِلُ القَوَافِلِ: کاروانسرا.

مَنْزِلَةٌ إِجْتِمَاعِيَّةٌ: موقعیت اجتماعی / پایگاه اجتماعی.

مُنَزِّلَةُ الدَّجَاجِ: ته چین مرغ.

المُنْسَجِمُ: هماهنگ / همنوا / همسو.

مُنَسِّقُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ لِلشُّؤُونِ الإِنْسَانِيَّةِ فِي[...]: هماهنگ کنندهی امور انسانی سازمان ملل در [...].

المُنَسَّقُ: هماهنگ شده.
المُنَسِّقُ: هماهنگ کننده.
مَنْسُوبٌ إلَى[...]: وابسته به[...] / نسبت داده شده به [...].
المَنْسِيُّ: فراموش شده / از یاد رفته.
مِنْشارٌ يَدَوِيٌّ: ارّه‌ی دستی.
المِنشَارُ: ارّه.
مُنْشَآتُ الرَّيِّ: تأسیسات آبیاری.
المُنْشَآتُ الصَّغِيرَةُ: تأسیسات کوچک.
المُنْشَآتُ الصِّنَاعِيَّةُ: مؤسسات صنعتی.
المُنْشَآتُ العَسْكَرِيَّةُ: تأسیسات نظامی.
المُنْشَآتُ النَّفطِيَّةُ: تأسیسات نفتی.
المُنْشَآتُ النَّوَوِيَّةُ: تأسیسات هسته‌ای.
مُنْشَآتٌ قَيْدَ الإِنْشَاءِ: تأسیسات در دستِ احداث.
مُنْشَآتٌ مَدَنِيَّةٌ: تأسیسات شهری.
المَنْشِسْتِرُ: منچستر (یکی از شهرهای بزرگ انگلستان).
المُنَشِّطَاتُ، ج: المُنَشِّطَةُ: داروهای انرژی زا / مواد نیروزا / مواد روح بخش / مواد نشاط آور
مُنْشَغِل: مشغول / گرفتار.
مِنْشَفَةُ الطِّفْلِ: پوشک بچه.
المِنْشَفَةُ: دست خشک کن / حوله.
المُنْشَقُّ: جدا شده
المَنْشُودُ: ایده‌آل / مطلوب / خواسته شده.
المَنْشُورَاتُ: نشریات.
المَنصَبُ الوِزَارِيُّ: پست وزارت.
المَنصَبُ: پُست.
مِنَصَّةُ إِطْلَاقِ الصَّوَارِيخِ: سکوی پرتاب موشک.
المِنَصَّةُ البَحْرِيَّةُ: سکوی دریایی.
مِنَصَّةُ التَّتْوِيجِ: سکوی قهرمانی.
مِنَصَّةُ الحَفْرِ البَحْرِيِّ: سکوی حفاری دریایی.
مِنَصَّةُ الخَطَابَةِ: تریبون.
مِنَصَّةُ العَرُوسِ: جایگاه عروس.
المِنَصَّةُ النَّفطِيَّةُ: سکوی نفتی.
مِنَصَّةُ الوَثْبِ: سکوی پرّش.
المِنَصَّةُ: تریبون / جایگاه / سکّو.

المُنْصِفَةُ: عادلانه/ منصفانه.
المُنْصَهِرُ: گداخته / ذوب شده.
المِنْضَحَةُ: آب پاش.
مُنَضِّدُ الحُرُوفِ: حروفچین.
مِنْضَدَةُ التَّزْيِينِ: میز آرایش.
مِنْضَدَةُ الطَّعَامِ: میز غذا خوری.
المِنْضَدَةُ: میز.
مِنْطَادُ الرَّصْدِ الجَوِّيِّ: بالون هواشناسی.
مِنْطَادُ المُرَاقَبَةِ: بالون نظارتی.
المِنْطَادُ المُوَجَّهُ: بالون کنترل شونده.
المِنْطَادُ: بالون.
مَنْطِقُ التَّعَنُّتُ عَلَى قَرَارَاتِ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: منطق سرسختی در برابر تصمیمات سازمان ملل.
مِنْطَقَةُ التِّجَارَةِ الحُرَّةِ: منطقه‌ی آزاد تجاری.
مِنْطَقَةُ التَّعَاوُنِ الإِقْلِيمِيِّ: سازمان همکاری منطقه‌ای.
مِنْطَقَةُ الجَزَاءِ: محوطه‌ی جریمه / منطقه‌ی جریمه.
مِنْطَقَةُ الحَظْرِ الجَوِّيِّ: منطقه‌ی پرواز ممنوع.
مِنْطَقَةُ الخَطَرِ: منطقه‌ی خطر.
مِنْطَقَةُ الدُّولَارِ: کشورهای حوزه‌ی دلار.
مِنْطَقَةُ الشَّرْقِ الأَوْسَطِ: منطقه‌ی خاورمیانه.
مِنْطَقَةُ القَرْنِ الإِفْرِيقِيِّ: منطقه‌ی شاخ آفریقا.
مِنْطَقَةُ المَرْمَى: محوطه‌ی دروازه.
مِنْطَقَةٌ تِجَارِيَّةٌ حُرَّةٌ: منطقه‌ی آزاد تجاری.
المِنْطَقَةُ تُهَدَّدُ بِالْاِنْفِجَارِ: منطقه آبستن حوادث است.
مِنْطَقَةٌ جَبَلِيَّةٌ: منطقه‌ی کوهستانی.
مِنْطَقَةٌ حَرْبِيَّةٌ: منطقه‌ی جنگی.
مِنْطَقَةٌ حَيَوِيَّةٌ: منطقه‌ی حیاتی / منطقه‌ی حساس / منطقه‌ی استراتژیک / منطقه‌ی مهم / منطقه‌ی سوق الجیشی.
مِنْطَقَةٌ خَالِيَةٌ مِنَ الأَسْلِحَةِ الذَّرِّيَةِ: منطقه‌ی خالی از سلاح‌های هسته‌ای.

مِنْطَقَةٌ خَطِرَةٌ: منطقه‌ی خطرناک.
مِنْطَقَةٌ صِنَاعِيَّةٌ: منطقه‌ی صنعتی.
مِنْطَقَةٌ عَسْكَرِيَّةٌ: منطقه‌ی نظامی.
مِنْطَقَةٌ غَيْرُ آمِنَةٍ لِلْإِسْتِثْمَارِ: منطقه‌ی ناامن برای سرمایه‌گذاری.
مِنْطَقَةُ كِيشَ الحُرَّةُ لِلتِّجَارَةِ: منطقه‌ی آزاد تجاری کیش.
مِنْطَقَةٌ مُجَرَّدَةٌ مِنَ السِّلَاحِ: منطقه‌ی خالی از سلاح.
مِنْطَقَةٌ مُحَرَّمَةٌ: منطقه‌ی ممنوعه.
مِنْطَقَةٌ مُحَصَّنَةٌ: منطقه‌ی حفاظت شده / منطقه‌ی امنیتی.
مِنْطَقَةٌ مَحْمِيَّةٌ: منطقه‌ی حفاظت شده.
مِنْطَقَةٌ مُشَجَّرَةٌ: منطقه‌ی درختکاری شده.
مِنْطَقَةٌ مُضَبَّبَةٌ: منطقه‌ی مه آلود.
مِنْطَقَةٌ مُغْلَقَةٌ: منطقه‌ی بسته.
مِنْطَقَةٌ مَنْكُوبَةٌ بِالْجَفَافِ: منطقه‌ی دچار خشکسالی شده.
مِنْطَقَةٌ مَنْكُوبَةٌ: منطقه‌ی مصیبت زده / منطقه‌ی آسیب دیده.
مِنْطَقَةٌ وَعِرَةٌ: منطقه‌ی صعب العبور / منطقه‌ی سنگلاخ.
المِنْطِيقُ: سخنور / سخن‌پرداز.
مِنْظَارٌ أَغْبَرُ: عینک تیره / عینک دودی.
مِنْظَارُ العَيْنِ: عینک.
مِنْظَارُ الوِقَايَةِ: عینک آفتابی.
مِنْظَارٌ طِبّيٌّ: عینک طبّی.
المَنْظَرُ: چشم انداز.
مُنَظِّمُ الحَرَارَةِ: ترموستات.
مُنَظَّمَاتُ الإِغَاثَةِ: سازمان‌های کمك رسانی.
مُنَظَّمَاتٌ تَابِعَةٌ لِلْأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: سازمان‌های وابسته به سازمان ملل.
مُنَظَّمَاتٌ حُكُومِيَّةٌ: سازمان‌های دولتی.
مُنَظَّمَاتٌ دَوْلِيَّةٌ: سازمان‌های بین المللی.
مُنَظَّمَاتٌ عَالَمِيَّةٌ: سازمان‌های جهانی.
مُنَظَّمَاتٌ غَيْرُ حُكُومِيَّةٍ: سازمان‌های غیر دولتی.

مُنَظَّمَاتٌ مُتَطَرِّفَةٌ: سازمان‌های تندرو.

مُنَظَّمَاتٌ مُعَارِضَةٌ لِلْحَرْبِ: سازمان‌های مخالف جنگ.

مُنَظَّمَةُ إِذَاعَاتِ الدُّوَلِ الإِسْلَامِيَّةِ: سازمان رادیوهای کشورهای اسلامی.

مُنَظَّمَةٌ إِرْهَابِيَّةٌ: سازمان تروریستی.

مُنَظَّمَةُ أَطِبَّاءِ بِلَا حُدُودٍ: سازمان پزشکان بدون مرز.

مُنَظَّمَةٌ إِقْلِيمِيَّةٌ: سازمان منطقه‌ای.

المُنَظَّمَةُ الإِسْلَامِيَّةُ لِلتَّرْبِيَةِ وَالْعُلُومِ وَالثَّقَافَةِ: سازمان تربیت وعلوم و فرهنگ اسلامی.

مُنَظَّمَةُ الإِعْلَامِ الإِسْلَامِيِّ: سازمان تبلیغات اسلامی.

مُنَظَّمَةُ الأَغْذِيَةِ وَالزِّرَاعَةِ التَّابِعَةُ لِلْأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: سازمان غذا و کشاورزی وابسته به سازمان ملل / فائو.

مُنَظَّمَةُ الأَغْذِيَةِ وَالزِّرَاعَةِ: سازمان غذا و کشاورزی/ فائو.

مُنَظَّمَةُ الأَقْطَارِ المُصَدِّرَةِ لِلنَّفْطِ[أوبك]: سازمان کشورهای صادرکننده‌ی نفت / اوپک.

مُنَظَّمَةُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ لِلتَّغْذِيَةِ وَالزِّرَاعَةِ: سازمان خوار و بار و کشاورزی سازمان ملل.

مُنَظَّمَةُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ لِلتَّنْمِيَةِ الصِّنَاعِيَّةِ: سازمان توسعه‌ی ملل متحد / یونیدو.

مُنَظَّمَةُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ لِلطُّفُولَةِ: سازمان کودکان ملل متحد.

مُنَظَّمَةُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: سازمان ملل متحد.

مُنَظَّمَةُ الأَمْنِ وَالتَّعَاوُنِ فِي أُورُوبَّا: سازمان امنیت و همکاری اروپا.

المُنَظَّمَةُ الأُورُوبِيَّةُ لِلْبَحْثِ النَّوَوِيِّ: سازمان اروپایی تحقیقات هسته‌ای.

مُنَظَّمَةُ البُلْدَانِ المُصَدِّرَةِ لِلْبِتْرُولِ: سازمان کشورهای صادر کننده‌ی نفت.

مُنَظَّمَةُ التِّجَارَةِ العَالَمِيَّةُ(W.T.O): سازمان تجارت جهانی (W.T.O).

مُنَظَّمَةُ التَّحْرِيرِ الفِلِسْطِينِيَّةُ: سازمان آزادیبخش فلسطین.

مُنَظَّمَةُ التَّخْطِيطِ وَالمِيزَانِيَّةِ: سازمان برنامه و بودجه.

مُنَظَّمَةُ التَّرْبِيَةِ البَدَنِيَّةِ: سازمان تربيت بدنی.

مُنَظَّمَةُ التَّرْبِيَةِ وَالتَّعْلِيمِ وَالثَّقَافَةِ: سازمان تربيت و تعليم و فرهنگ / يونسكو.

مُنَظَّمَةُ التَّرْبِيَةِ وَالثَّقَافَةِ وَالعُلُومِ التَّابِعَةُ لِلْأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: سازمان تربيت و فرهنگ و علوم / آيسيسكو.

مُنَظَّمَةُ التَّعَاوُنِ الإقْتِصَادِيِّ وَالتَّنْمِيَةِ: سازمان همكارى و توسعه‌ى اقتصادى.

مُنَظَّمَةُ التَّنْمِيَةِ العَالَمِيَّةُ: سازمان توسعه‌ى جهانى.

مُنَظَّمَةُ التَّنْمِيَةِ وَالتَّعَاوُنِ الأَوْرُوبِيَّةُ: سازمان توسعه و همكارى اروپا.

مُنَظَّمَةُ الحَجِّ وَالأَوْقَافِ وَالشُّؤُونِ الخَيْرِيَّةُ: سازمان حج و اوقاف و امور خيريه.

مُنَظَّمَةُ الحَجِّ وَالزِّيَارَةِ: سازمان حج و زيارت.

مُنَظَّمَةُ الخَصْخَصَةِ: سازمان خصوصى سازى.

مُنَظَّمَةُ الدِّفَاعِ عَنْ حُقُوقِ المَرْأَةِ: سازمان دفاع از حقوق زن.

مُنَظَّمَةُ الدُّوَلِ المُصَدِّرَةِ لِلنَّفْطِ: سازمان كشورهاى توليد كننده‌ى نفت/ اوپک.

المُنَظَّمَةُ الدُّوَلِيَّةُ لِلطَّيَرَانِ المَدَنِيِّ [إيكاو]: سازمان بين‌المللى هواپيمايى غيرنظامى / ايكاو.

المُنَظَّمَةُ الدُّوَلِيَّةُ لِلمِلَاحَةِ البَحْرِيَّةِ: سازمان جهانى دريانوردى.

مُنَظَّمَةُ الشُّرْطَةِ الجِنَائِيَّةِ الدُّوَلِيَّةُ: سازمان پليس بين الملل.

مُنَظَّمَةُ الصِّحَّةِ العَالَمِيَّةُ: سازمان بهداشت جهانى.

مُنَظَّمَةُ الصَّلِيبِ الأَحْمَرِ: سازمان صليب سرخ.

مُنَظَّمَةُ الضَّمَانِ الإجْتِمَاعِيِّ: سازمان تأمين اجتماعى.

مُنَظَّمَةُ الطِّفْلِ العَالَمِيَّةُ: سازمان جهانى كودک / يونيسف.

مُنَظَّمَةُ الطَّيَرَانِ المَدَنِيِّ: سازمان هواپيمايى كشورى.

المُنَظَّمَةُ العَالَمِيَّةُ لِلْأَرْصَادِ الجَوِّيَّةِ: سازمان جهانی هواشناسی.

المُنَظَّمَةُ العَالَمِيَّةُ لِلْمِلْكِيَّةِ الفِكْرِيَّةِ: سازمان جهانی مالکیت فکری.

مُنَظَّمَةُ العَفْوِ الدُّوَلِيَّةُ: سازمان عفو بین‌الملل.

مُنَظَّمَةُ العَمَلِ الدُّوَلِيَّةُ: سازمان جهانی کار.

مُنَظَّمَةُ العَوَاصِمِ وَالمُدُنِ الإِسْلَامِيَّةُ: سازمان پایتخت‌ها و شهرهای اسلامی.

المُنَظَّمَةُ المَجْهُولَةُ: سازمان ناشناس / تشکیلات ناشناخته.

مُنَظَّمَةُ المُؤْتَمَرِ الإِسْلامِيِّ: سازمان کنفرانس اسلامی.

مُنَظَّمَةُ الوَحْدَةِ الإِفْرِيقِيَّةُ: سازمان وحدت آفریقا / سازمان اتحادیه‌ی آفریقا.

مُنَظَّمَةُ الهِجْرَةِ العَالَمِيَّةُ: سازمان جهانی مهاجرت.

مُنَظَّمَةُ اليُونِسْكُو: سازمان یونسکو.

مُنَظَّمَةُ أُوبِك: سازمان اوپک / سازمان کشورهای صادرکننده‌ی نفت.

مُنَظَّمَةُ حُقُوقِ الإِنْسَانِ: سازمان حقوق بشر.

مُنَظَّمَةُ حِلْفِ الشَّمَالِ الأَطْلَسِيِّ: سازمان آتلانتیک شمالی / ناتو.

مُنَظَّمَةُ حِمَايَةِ البِيئَةِ: سازمان حفاظت از محیط زیست.

مُنَظَّمَةٌ دَوْلِيةٌ أو دُوَلِيَّةٌ: سازمان جهانی / سازمان بین‌المللی.

مُنَظَّمَةٌ غَيْرُ حُكُومِيَّةٍ: سازمان غیر دولتی.

مُنَظَّمَةٌ غَيْرُ قَانُونِيَّةٌ: سازمان غیر قانونی.

مُنَظَّمَةُ مُرَاقِبَةِ حُقُوقِ الإِنْسَانِ: سازمان نظارت بر حقوق بشر.

مُنَظَّمَةُ هِلَالِ الأَحْمَرِ: سازمان هلال احمر.

مَنظُومَاتٌ ضِدَّ الصَّوارِيخِ: سیستم‌های ضد موشکی.

مَنْعُ التَّجَوُّلِ: منع رفت‌وآمد/ حکومت نظامی.

مَنْعُ الحَمْلِ: منع بارداری / ضد بارداری.
مَنْعُ صَيْدِ الكَافِيَارِ: ممنوعیت صید خاویار.
المُنَعِّسُ: خواب آور / چرت‌آور.
المُنْعِشُ: روح‌بخش / جان‌بخش.
المُنْعَطَفَاتُ، مف: المُنْعَطَفُ: پیچ‌وخم‌ها / پستی و بلندی‌ها.
المُنْغَمِسُ فِي المَلَذَّاتِ: غرقِ لذایذ / فرو رفته در لذّت‌ها و خوشی‌ها.
مَنْغُولِيَا: مغولستان (کشوری است در شمال شرق آسیا).
المَنْغُولِيَّةُ: منگولیسم.
المِنْفَاخُ: تلمبه‌ی بادی.
مُنَفِّذُ الجَرِيمَةِ: عامل جنایت.
مُنَفِّذُ حُكْمِ الإِعْدَامِ: مسئول اجرای حکم اعدام.
المُنْفَرِدُ: تنها / یکتا.
مِنْفَضَةُ الغُبَارِ: غبار روب.
المِنْفَضَةُ: زیر سیگاری.
المَنْفَعِيُّ: سودجو / منفعت طلب.
المَنْفُوخُ: شکم گنده / چاق / بادکرده.
المَنْفِيُّ عَنِ الوَطَنِ: تبعیدی از کشور.
المَنْفَى: تبعیدگاه.
مُنَقِّبٌ عَنِ الآثَارِ: باستان شناس.
مُنقِذُ البَشَرِيَّةِ: نجات دهنده‌ی بشریت / رهایی بخش بشریت / منجی بشریت.
مُنْقَطِعُ النَّظِيرِ: بی‌نظیر / بی‌همتا.
مُنَقِّي الهَوَاءِ: خوش بو کننده‌ی هوا.
مَنْكُوبُ الحَرْبِ: جنگ زده.
مَنْكُوبُ الزِّلْزَالِ: آسیب دیده از زلزله / زلزله زده.
المَنْكُوبُ: آسیب دیده / مصیبت‌زده.
مَنَنْتَ عَلَيْنَا: مرحمت نمودی / منّت گذاشتی!
المِنْوَالُ: روش / شیوه.
المُنَوِّمُ: خواب‌آور.
مَنْهَجُ البَحْثِ: روش تحقیق.
مَنْهَجُ التَّعْلِيمِ: برنامه‌ی آموزشی.
المَنْهَجُ التَّفْسِيرِيُّ: روش تحلیلی.
المَنْهَجُ الدِّرَاسِيُّ: برنامه‌ی درسی.
المَنْهَجُ المُقْتَرَحُ: روش پیشنهادی.

المَنْهَجِيّ: روشمند.

المَنْهَجِيَّةُ: متدولوژی / سبک شناسی / روش شناسی.

المُنهَكُ: خسته / کوفته.

المَنْهَلُ: آبشخور.

المُنْهَمِكُ: مشغول.

المَنْهُوكُ: خسته / ملول / بی‌حال / درمانده / بریده.

مُنِيَ بِـ[...]: دچار شد به[...] / گرفتار شد به[...] / مبتلا شد به[...].

مُنِيَ بِهَزِيمَةٍ نَكْرَاءَ: دچار شکست فاحشی شد / شکست مفتضحانه ای خورد.

مُنِيَتْ بِالْكَسَادِ: دچار کساد شد / از رونق افتاد.

مُنِيحٌ: خوب / سرحال / شاد.

مُنِيفٌ: متین / باوقار / سنگین.

مُواءُ القِطَّةِ: میو میو کردن گربه / صدای گربه.

المُوَاجَهَاتُ الدَّامِيَةُ: درگیری‌های خونین.

المُوَاجَهَاتُ العَنِيفَةُ: درگیری‌های بسیار شدید.

مُوَاجَهَةٌ إِعْلَامِيَّةٌ: رویارویی رسانه‌ای.

مُوَاجَهَةُ التَّحَدِّيَاتِ: رویارویی با چالش‌ها.

مُوَاجَهَةُ العُقُوبَاتِ: رویارویی با تحریم‌ها / مقابله با تحریم‌ها.

المُوَاجَهَةُ الفِكْرِيَّةُ: رویارویی فکری.

مُوَاجَهَةُ المَخَاطِرِ: رویارویی با خطرات.

مُوَاجَهَةُ المُسْتَغِلِّينَ: رویارویی با سودجویان / رویارویی با منفعت طلبان.

المُوَاجَهَةُ بَيْنَ الحَضَارَاتِ: برخورد تمدن‌ها.

مُوَاجَهَةُ تَحَدِّيَاتِ الحَيَاةِ: رویارویی با چالش‌های زندگی.

مُوَاجَهَةُ عِصَابَاتِ المَافِيَا: رویارویی با گروه‌های مافیا.

المَوَادُّ الإِنْشَائِيَّةُ: مواد اولیه.

مَوَادُّ البِنَاءِ: وسایل ساختمانی.

مَوَادٌّ إِنْشَائِيَّةٌ: مصالح ساختمانی.

مَوَادٌّ بُرُوتِينِيَّةٌ: مواد پروتئینی.

مَوَادٌّ خامٌ: مواد اولیه.
مَوَادٌّ دُهْنِيَّةٌ: مواد چربی دار.
مَوَادٌّ سُكَّرِيَّةٌ: مواد قندی.
مَوَادٌّ غَذَائِيَّةٌ: مواد غذایی.
مَوَادٌّ لَاصِقَةٌ: مواد چسبنده.
مَوَادٌّ مُتفَجِّرَةٌ: مواد منفجره.
المَوَارِدُ البَشَرِيَّةُ: نیروی انسانی.
المَوَارِدُ الشَّخْصِيَّةُ: درآمدهای شخصی.
مُوَازَنَةُ الإِطَارَاتِ: بالانس کردن لاستیک.
مُوَازَنَةُ اللَّوْنِ: بالانس رنگ.
مُوَازَنَةٌ تِجَارِيَّةٌ: موازنه‌ی تجاری.
مُوَازَنَةٌ سَنَوِيَّةٌ: بودجه‌ی سالانه / ترازنامه.
مُوَازَنَةٌ عَامَّةٌ: بودجه‌ی عمومی.
مُوَازَنَةٌ فِي السِّيَاسَةِ: توازن در سیاست.
مُوَازَنَةٌ فِي القُوَّةِ: توازن در قدرت.
مُوَازَنَةٌ فِي القُوَى: توازن در قوا.
المُوَازَنَةُ: بودجه / بالانس / توازن.
مُوَاسَاةُ المُصَابِ: همدردی با مصیبت دیده.
المُوَاسَاةُ: ابراز همدردی / دلجویی / دلداری / تسلیت.
مَواشِي، مف: مَاشِيَةٌ: چهار پایان / دام / احشام.
المُوَاصَفَاتُ القِيَاسِيَّةُ اللَّازِمَةُ: استانداردهای لازم.
مُوَاصَفَاتٌ عَالَمِيَّةٌ: استانداردهای جهانی.
مُوَاصَلَةُ الاِنْتِفَاضَةِ: تداوم انتفاضه.
مُوَاصَلَةُ الجُهُودِ: تداوم تلاشها.
مُوَاصَلَةُ الدِّرَاسَةِ: ادامه‌ی تحصیل.
مُوَاصَلَةُ الدَّرْبِ: ادامه دادن به راه / تداوم راه.
مَوَاضِيعُ عِدَّةٌ: موضوعات متعدّد / مباحث گوناگون.
مَوَاطِنُ التَّلَاقِي: مواضع برخورد.
مَوَاطِنُ الضَّعْفِ: نقاط ضعف.
مَوَاطِنُ القُوَّةِ: نقاط قوّت.
المُوَاطِنُ: شهروند/ مواضع/ نقاط
المُوَاطَنَةُ: شهروندی.
مَواعِيدُ الرَّحَلَاتِ: زمان پروازها.
مَواعِيدُ الطَّعَامِ: زمان‌های صرف غذا.

مَواعِيدُ اللِّقَاحِ: زمان‌های واکسیناسیون / تاریخ‌های تزریق واکسیناسیون.

مَواعِيدُ مُنتَظَمَةٌ: وعده‌های منظّم.

مُوافَقَةٌ مَبْدَئِيَّةٌ: موافقت اوّلیه.

المَوَاقِعُ الإِبَاحِيَّةُ: سایت‌های مستهجن.

المَوَاقِعُ الحَسَّاسَةُ: پُست‌های کلیدی.

المَوَاقِعُ الدِّفَاعِيَّةُ الحَزبِيَّةُ: استحکامات جنگی.

المَوَاقِعُ الدِّفَاعِيَّةُ: استحکامات دفاعی.

المَوَاقِعُ المَحْجُوبَةُ: سایت‌های فیلتر شده.

المَوَاقِفُ الجَرِيئَةُ: موضع‌گیری‌های شجاعانه.

المَوَاقِفُ الخَالِدَةُ: موضع‌گیری‌های ماندگار.

المَوَاقِفُ العِدَائِيَّةُ: موضع‌گیری‌های دشمنانه.

المَوَاقِفُ العُدْوَانِيَّةُ: موضع‌گیری‌های دشمنانه.

المَوَاقِفُ المَبْدَئِيَّةُ: موضع‌گیری‌های اصولی.

المَوَاقِفُ المُتَخَاذِلَةُ: موضع‌گیری‌های ذلیلانه.

مَوَاقِفُ أَمْرِيكِيَّةٌ مُتَبَايِنَةٌ: موضع‌گیری‌های متناقض آمریکا.

مَوَاقِفُ لِلسَّيَّارَاتِ: پارکینگ ماشین.

مَوَاقِفُ مُخْزِيَةٌ: موضع‌گیری‌های خفت بار.

مَوَاقِفُ مُعادِيَةٌ: موضع‌گیری‌های دشمنانه.

المَوَاكِبُ: کاروان.

مُوالٍ لِلْغَرْبِ: طرفدار غرب / حامی غرب.

المَوَالِحُ: آجیل شور.

المَوانِئُ الحُرَّةُ: بنادر آزاد.

مَوَائِدُ الإِفْطَارِ الجَمَاعِيَّةُ: سفره‌های افطار دسته جمعی.

مَوْتٌ أَبْيَضُ: مرگ طبیعی / مرگ ناگهانی.

مَوْتٌ أَحْمَرُ: مرگ سرخ / شهادت.

المَوْتُ البِكِّيرُ: مرگ زودرس.

مَوْتُ الرَّحْمَةِ: مرگ آسان.
مَوْتُ المُفَاجَأةِ: مرگ ناگهانی.
مَوْتُ جُوعاً: مرگِ دَر اثر گرسنگی.
مَوْتُ كَمَداً: دق مرگ شدن.
الموت لِـ[...]: مرگ بر[...].
مُوتِيلُ: هتل کوچکی که بر سر راه عمومی قرار دارد.
مَوثُوقُ العَيْنَيْنِ: چشم بسته.
مَوثُوقُ اليَدَيْنِ: دست بسته.
المَوْثُوقُ: قابل اعتماد / مورد اعتماد/ بسته شده.
المَوَجَاتُ القَصِيرَةُ: موج‌های کوتاه / امواج کوتاه(رادیو).
المَوَجَاتُ فَوْقَ الصَّوْتِيَّةُ: امواج مافوق صوت.
مُوجِبٌ لِلْاِهْتِمَامِ: جالب توجه / قابل توجه.
مَوْجَةُ الاِضْطِرَابَاتِ: موج نا آرامی‌ها.
مَوْجَةُ الاِعْتِرَاضَاتِ: موج اعتراض‌ها.
مَوْجَةُ الاِعْتِقَالَاتِ: موج دستگیری‌ها / موج بازداشت ها.
مَوْجَةُ الاِنْتِقَادَاتِ العَنِيفَةُ: موج انتقادات شدید.
المَوْجَةُ الجَارِفَةُ: موج ویرانگر.
مَوْجَةُ الحَرِّ: موج گرما.
المَوْجَةُ الطَّوِيلَةُ: موج بلند(رادیو).
المَوْجَةُ العَارِمَةُ: موج ویرانگر.
المَوْجَةُ القَصِيرَةُ: موج کوتاه (رادیو).
المَوْجَةُ المُتَوَسِّطَةُ: موج متوسط (رادیو).
مَوْجَةُ صَقِيعٍ تَضْرِبُ[...]: موج سرما و یخبندان [...]را فراگرفت.
مَوْجَةٌ صَوْتِيَّةٌ: موج صوتی(رادیو).
مَوْجَةٌ مِنَ السُّخْطِ: موجی از نارضایتی.
مُوجَزُ الأَخْبَارِ: خلاصه‌ی خبرها.
المُوجَزُ: خلاصه.
المُوجِعُ: دردناک / درد آور.
مَوْجُودَاتٌ سَائِلَةٌ: موجودهای در حالِ گردش.
مَوْجُودَاتٌ شِبْهُ نَقْدِيَّةٌ: موجودی‌های شبه نقدی.
مَوْجُودَاتٌ مِجْهَرِيَّةٌ: موجودات ذرّه بینی.

مُوَجِّهٌ تَرْبَوِيٌّ: مشاور تربیتی.
مُوَجِّهٌ عَنْ بُعْدٍ: کنترل از راه دور.
المُوَجَّهُ: هدایت شده / برنامه‌ریزی شده.
المُوَحِّدُ: یکتاپرست / یگانه پرست.
المُوَحَّدُ: یکدست / یکپارچه.
المُوْحِشُ: ترسناک / مخوف.
المُوْحَوْسَبُ: رایانه‌ای شده.
المُوْحِيَةُ: الهام بخش.
المُوَرِّثَةُ: ژن / عامل وراثت.
المُوَزِّعُ: توزیع کننده / دلکو(اتومبیل).
المُوَزَّعَةُ: تقسیم شده / پراکنده.
المُوزَمْبِيقُ: موزامبیک (کشوری است در جنوب آفریقا).
المُوزُونُ: هماهنگ / همنوا / ریتمیک.
المُوسِرُ: ثروتمند / مرفه.
مَوْسِمُ الحَجِّ: موسم حج.
مَوْسِمُ الحَصَادِ: فصل برداشت / فصل درو.
مَوْسِمُ المَطَرِ: فصل باران.
مَوْسِمٌ زِرَاعِيٌّ: فصل زراعی.
مَوْسُوعَةُ الأَمْثَالِ وَالْحِكَمِ: دایرة المعارف امثال و حِکَم.
المَوْسُوعَةُ الفِقْهِيَّةُ: دایرة المعارف فقهی.
المَوْسُوعَةُ اللُّغَوِيَّةُ: دایرة المعارف لغوی.
مَوْسُوعَةُ غِينِيس: کتاب گینس / کتاب ثبت رکوردهای جهانی.
المَوْسُوعَةُ: دایرة المعارف.
المُوسِيقَارُ: موسیقی دان / کسی که آلت موسیقی می‌نوازد.
المُوْسِيقِيُّ: موسیقی‌دان / نوازنده‌ی آلات موسیقی.
المُوسِيقَى الكِلَاسِيكِيَّةُ: موسیقی کلاسیک.
المُوْسِيقَى الكَنَسِيَّةُ: موسیقی پاپ.
مُوْسَى: تیغ ریش‌تراشی.
مُوصِلٌ: رسانه / هادی الکتریسیته.
مَوضَةٌ جَدِيدَةٌ: مُد تازه / مُد جدید.
المَوضَةُ: مُد / استیل / مدل.
مَوضِعُ اللَّسْعَةِ: محل نیش / محل گزش.
مَوضُوعٌ شَائِكٌ: موضوع دشوار / موضوع بغرنج.

المَوْضُوعِيَّةُ: واقع‌گرایی / عینیت‌گرایی.
مَوطِئُ القَدَمِ: جای پا / ردّ پا.
مُوَظَّفُ البَرِيدِ: کارمند پست.
المُوَظَّفُ الصِّحِّيُّ: کارمند بهداشت.
مُوَظَّفُ شَرِكَةِ الكَهْرُبَاءِ: کارمند شرکت برق.
مُوَظَّفُ مَصْلَحَةِ المِيَاهِ: کارمند اداره‌ی آب.
المُوَظَّفُ: کارمند.
مَوْعِدُ الاِسْتِحْقَاقِ: تاریخ سررسید.
مَوْعِدُ الإِغْلَاقِ: زمان بسته شدن / تاریخ تعطیل شدن.
مَوْعِدُ الإِقْلَاعِ: زمان پرواز / تاریخ پرواز.
مَوْعِدُ الاِمْتِحَانِ: زمان امتحان / تاریخ امتحان.
المَوْعِدُ الزَّمَنِيُّ المُحَدَّدُ: جدول زمانی معیّن.
مَوْعِدُ الزِّيَارَةِ: زمان ملاقات / زمان دیدار.
مُوْغِلٌ فِي القِدَمِ: بسیار قدیمی.
مُوفَدٌ عَسْكَرِيٌّ: فرستاده‌ی نظامی.
المُوفَدُ: فرستاده.
مُوَفِّرُ الطَّاقَةِ: ذخیره کننده‌ی نیرو / خازن انرژی.
المَوْقِدُ الغَازِيُّ: اجاق گاز.
مُوْقِدُ النَّارِ: آتش افروز / فتنه برانگیز.
مَوْقِدٌ كَهْرُبَائِيٌّ: اجاق برقی.
مَوْقِدٌ نَفْطِيٌّ: اجاق نفتی.
المَوْقِدُ: گاز / خوراک پزی.
مُوَقِّعُ أَدْنَاهُ: امضا کننده‌ی زیر.
مَوْقِعٌ إِعْلَامِيٌّ: سایت خبری.
المَوْقِعُ الاِجْتِمَاعِيُّ: سایت اجتماعی.
المَوْقِعُ الاِسْتِرَاتِيجِيُّ: موقعیت استراتژیک.
المَوْقِعُ الاِلِكْتُرُونِيُّ: سایت اینترنتی.
المَوْقِعُ التَّعْلِيمِيُّ: سایت آموزشی.
مَوْقِعُ الحَادِثِ: محلّ حادثه.
المَوْقِعُ الرَّسْمِيُّ لِوَزَارَةِ الدَّاخِلِيَّةِ: سایت رسمی وزارت کشور.
مَوْقِعُ الشَّحْنِ: محل بارگیری.

المَوْقِعُ: پایگاه اینترنتی / سایت / وبگاه.
المُوَقِّعُونَ أَدْنَاهُ: امضا کنندگان زیر.
مَوْقِفُ الحَافِلَاتِ: ایستگاه اتوبوس / پارکینگ اتوبوس.
مَوْقِفُ الحِيَادِ: موضع بیطرفانه.
مَوْقِفُ السَّيَّارَةِ: پارکینگ ماشین.
مَوْقِفُ الشَّاهِدِ: جایگاه شاهد (دادگاه).
مَوْقِفُ المُتَّهَمِ: جایگاه متهم (دادگاه).
مَوْقِفٌ بَنَّاءٌ: موضع سازنده.
مَوْقِفٌ حَرِجٌ: موضع دشوار.
مَوْقِفٌ خَاصٌّ: پارکینگ خصوصی.
مَوْقِفٌ رَسْمِيٌّ: موضع گیری رسمی.
مَوْقِفٌ صَائِبٌ: موضع‌گیری صحیح.
مَوْقِفٌ لِلْعُمُومِ: پارکینگ عمومی.
مَوْقِفٌ مَبْدَئِيٌّ: موضع اصولی.
مَوْقِفٌ مُسْتَجِدٌّ: موضع جدید.
مَوْقِفٌ مُعَادِي: موضع خصمانه.
المَوْقِفُ: پارکینگ / موضع‌گیری / جایگاه.
المَوكِبُ: گروه همراه / کاروان.
المُوَلِّدُ الكَهْرَبَائِيُّ: موتور برق / دینام.
مُولِدُ النَّارِ: آتش‌زا.
مُوَلِّدَةٌ: قابله / ماما / موتور برق.
مُولِعٌ بِالضَّحْكِ: بذله گو.
مُولِعٌ بِكُرَةِ القَدَمِ: شیفته‌ی فوتبال.
المُولِعُ: مشتاق / شیفته.
مَوَّلَهُ: از او حمایت مالی کرد.
المُومِسَةُ: روسپی / فاحشه / زناکار / هرجایی.
المُونْدِيَالُ: جام جهانی.
مَوْؤُدَةٌ: دخترِ زنده به گور شده.
مَهْ: صبر کن / دست بردار.
مُهَاتَرَاتٌ: جرّ و بحث / کشمکش / دعوا.
مَهَاجُ السَّيَّارَةِ: استارت ماشین.
مُهَاجِرٌ غَيْرُ شَرْعِيٍّ: مهاجر غیر قانونی.
المُهَاجِمُ: مهاجم / حمله‌کننده.
المُهَادَنَةُ: صلح کردن / ترک مخاصمه و جنگ / سازش.

المَهَارَاتُ الاِجْتِمَاعِيَّةُ: توانمنديهاى اجتماعى / مهارت‌هاى اجتماعى.
المَهَارَاتُ الإِعْلَامِيَّةُ: مهارت‌هاى رسانه‌اى / توانمندى‌هاى رسانه‌اى.
مَهَارَاتُ الحَيَاةِ: مهارت‌هاى زندگى / توانمندى‌هاى زندگى.
مَهَارَاتُ المُواطِنِينَ: مهارت‌هاى شهروندان / توانمندى‌هاى شهروندان.
المَهَارَةُ: چالاكى / چابكى / توانمندى / مهارت.
المَهامُّ: مسئوليت / وظيفه.
المُهَانُ: خوار / ذليل / رسوا.
المَهَاوِي: پرتگاه‌ها.
مَهْبَطُ الطَّائِرَةِ: باند فرودگاه.
المُهْجَةُ: جان / روح.
المَهْجُوُّ: هجو شده.
المَهْجُورَةُ: فراموش شده / ترک شده.
مَهْدُ الحَضَارَةِ: مهد تمدّن.
مَهَّدَ السَّبِيلَ لِـ[...]: راه را هموار ساخت براى[...].
مَهَّدَ الطَّرِيقَ: راه را هموار نمود / زمينه را فراهم نمود.
مَهَّدَ الفِرَاشَ: رختخواب انداخت.
مُهَدَّدٌ: تهديد شده.
مُهَدِّدٌ: تهديد كننده.
مُهَدَّمٌ: ويران شده / تخريب شده.
مُهَدِّمٌ: ويرانگر / مخرّب.
مُهدِي: اهدا كننده / بخشنده.
مُهَدِّئٌ لِلْأَعْصَابِ: آرام بخش اعصاب.
مُهَدِّئٌ: آرام بخش.
المُهَدِّئاتُ: آرام بخش‌ها.
مُهَذَّبٌ: باادب / مؤدّب / وارسته.
مُهَرِّبٌ: قاچاقچى.
مُهَرِّجٌ: دلقک سيرک / حاجى فيروز.
مَهْرَجَانُ الأَفْلَامِ الوَثَائِقِيَّةِ: جشنواره‌ى فيلم‌هاى مستند.
المَهْرَجَانُ السَّنَوِيُّ: جشنواره‌ى سالانه.
مَهْرَجَانُ الفَجْرِ لِلشِّعْرِ: جشنواره‌ى شعر فجر.
مَهْرَجَانُ الفِلْمِ القَصِيرِ: جشنواره‌ى فيلم كوتاه.
مَهْرَجَانُ المُبَارَيَاتِ الأُولَمْبِيَّةُ: جشنواره‌ى بازى‌هاى المپيک / فستيوال بازى‌هاى المپيک.

مَهْرَجَانٌ دُوَلِيٌّ: جشنوارەی بین‌المللی / فستیوال بین‌المللی.
مَهْرَجَانٌ رِيَاضِيٌّ عَالَمِيٌّ: فستیوال جهانی ورزشی / جشنوارەی جهانی ورزشی.
المَهْرَجَانُ: جشنواره / فستیوال.
المَهْزَأَةُ: تمسخر / ریشخند.
مَهْلاً: صبر کن / درنگ کن.
المُهَلَّبِيَّةُ: فرنی.
مُهْلَةٌ قَانُونِيَّةٌ: مهلت قانونی.
مُهِمٌّ لِلْغَايَةِ: بسیار مهم است.
مَهْمَا كَلَّفَ الأَمْرُ: این کار هر اندازه هزینه داشته باشد[باید انجام شود].
مَهْمَا يَكُنْ مِنْ أَمْرٍ: هرچه باشد / هر چه بادا باد / هرچه پیش آید.
مَهْمَا يَكُنْ مِنْ شَيْئٍ: هر چه که باشد.
مَهْمَا: هر اندازه / هر چقدر / تا هر زمان که.
مُهِمَّاتُ الأُمُورِ: امور مهم.
المُهِمَّاتُ الخَاصَّةُ: مأموریت‌های ویژه.
المُهِمَّاتُ الصَّعْبَةُ: مأموریت‌های سخت و دشوار.
المُهِمَّةُ الأَسَاسِيَّةُ: وظیفەی اصلی / مأموریت حقیقی.
المُهِمَّةُ الجَدِيدَةُ: مسئولیت جدید / مأموریت تازه.
مَهَمَّةٌ خَاصَّةٌ: مأموریت ویژه / مسئولیت حسّاس.
مَهَمَّةٌ خَطِيرَةٌ: وظیفەی حسّاس / مأموریت سنگین.
مَهَمَّةٌ قِتَالِيَّةٌ: مأموریت جنگی.
المَهَمَّةُ: وظیفه / مأموریت / مسئولیت.
المُهَمَّشُ: کنار گذاشته شده / به حاشیه رانده شده / در حاشیه قرار گرفته.
المُهَمَّشُونَ: حاشیه نشین‌ها.
مُهْمَلُ التَّوْقِيعِ: بدون امضا.
المَهْمُومُ: اندوهگین / رنجیده خاطر.
مِهَنٌ تَقْلِيدِيَّةٌ: مشاغل سنّتی.
مِهَنٌ حُرَّةٌ: مشاغل آزاد.
مِهْنَةٌ حُرَّةٌ: شغل آزاد.

مُهَنْدِسُ الحَاسُوبِ: مهندس کامپیوتر.
مُهَنْدِسُ الطَّيَرَانِ: مهندس پرواز.
المُهَنَّقُ: هنگ کرده[کامپیوتر].
مِهَنِيٌّ: صنفی / شغلی.
مِهْوَاةٌ: هوا کش / باد بزن / پنکه.
المُهِيبُ: سردار.
المُؤاخَذَةُ: بازخواست.
المُؤازَرَةُ: حمایت نمودن / پشتیبانی کردن.
مُؤَامَراتُ الأَجَانِبِ: توطنه‌های بیگانگان.
مُؤَامَراتُ الأَعْداءِ: توطنه‌های دشمنان.
مُؤَامَراتٌ دَاخِلِيَّةٌ: توطنه‌های داخلی.
مُؤَامَراتٌ مُتَعَدِّدَةُ الأَطْرَافِ: توطنه‌های چند جانبه.
مُؤَامَرةٌ مَكْشُوفَةٌ: توطنه‌ی برملا شده.
المُؤَامَرةُ: توطنه‌چینی.
المُؤتَمَتَةُ: تستی / ماشینی.
مُؤتَمَرٌ إِذَاعِيٌّ: کنفرانس خبری / نشست خبری.
مُؤتَمَرٌ إِقْلِيمِيٌّ: کنفرانس منطقه‌ای.
مُؤتَمَرُ السَّلَامِ: کنفرانس صلح.
المُؤتَمَرُ العَالَمِيُّ الثَّانِي لِلزَّكَاةِ: دومین کنگره‌ی جهانی زکات.
مُؤتَمَرُ القِمَّةِ: کنفرانس سران.
مُؤتَمَرٌ دُوَلِيٌّ: کنفرانس بین‌المللی.
مُؤتَمَرُ رُؤَسَاءِ الحُكُومَاتِ: کنفرانس رؤسای حکومت‌ها.
مُؤتَمَرٌ صُحُفِيٌّ: کنفرانس مطبوعاتی / کنفرانس خبری.
مُؤتَمَرٌ عِلْمِيٌّ: کنگره‌ی علمی.
مُؤتَمَرُ نَزْعِ السِّلَاحِ: کنفرانس خلع سلاح.
مُؤتَمَرُ وُزَراءِ الخَارِجِيَّةِ: کنفرانس وزرای خارجه.
المُؤتَمَرُ: کنفرانس / کنگره.
مُؤتَمَنٌ عَلَى الأَسْرَارِ: رازدار / محرم راز.
مُؤَثِّراتٌ إِقْلِيمِيَّةٌ: عوامل تأثیر گذار منطقه‌ای.
مُؤَثِّراتٌ خَارِجِيَّةٌ: عوامل تأثیر گذارِ خارجی.
مُؤَجِّجٌ: شعله ور / سرکش.

مُؤَجِّرٌ: اجاره دهنده.

مؤَخَّراً: به تازگی / در این اواخر / جديداً.

مُؤَخَّرَةُ الجَيْشِ: پس قراول / عقبه‌ی لشکر.

المُؤَدَّبُ: ادب آموخته / با ادب.

مُؤْذٍ: موذی / اذیت کننده.

المُؤَرِّخُ: تاریخ نویس / تاریخ‌نگار.

المُؤَرْشَفَةُ: آرشیو بندی شده.

المُؤَسِّسُ: بنیانگذار / تأسیس کننده.

المُؤَسَّسَاتُ الأَهْلِيَّةُ: سازمان‌های غیر دولتی.

المُؤَسَّسَاتُ التَّعْلِيمِيَّةُ: سازمان‌های آموزشی.

المُؤَسَّسَاتُ الرَّسْمِيَّةُ: سازمان‌های رسمی.

المُؤَسَّسَاتُ العَامَّةُ: نهادهای عمومی.

المُؤَسَّسَاتُ شِبْهُ الرَّسْمِيَّةِ: سازمان‌های شبه رسمی.

مُؤَسَّسَةُ الاِتِّصَالَاتِ السِّلْكِيَّةُ: شرکت ارتباطات تلفن ثابت.

مُؤَسَّسَةُ الاِتِّصَالَاتِ اللَّاسِلْكِيَّةُ: شرکت ارتباطات تلفن همراه.

مُؤَسَّسَةُ التَّخْطِيطِ والمِيزَانِيَّةِ: سازمان برنامه و بودجه.

مُؤَسَّسَةُ التَّمْوِيلِ الدُّوَلِيَّةُ: سازمان سرمایه‌گذاری جهانی.

مُؤَسَّسَةُ الجِهَادِ الجَامِعِيُّ: سازمان جهاد دانشگاهی.

مُؤَسَّسَةُ الدَّوْرِيِّ المُمْتَازِ: سازمان لیگ برتر.

مُؤَسَّسَةُ الرِّعَايَةِ الاِجْتِمَاعِيَّةِ: سازمان بهزیستی.

مُؤَسَّسَةُ الشَّهِيدِ: بنیاد شهید.

المُؤَسَّسَةُ العَامَّةُ لِلنَّقْلِ: شرکت مسافربری.

مُؤَسَّسَةُ المُعَاقِينَ وَالمُسْتَضْعَفِينَ: بنیاد جانبازان و مستضعفان.

المُؤَسَّسَةُ الوَطَنِيَّةُ لِلتقَاعُدِ: سازمان بازنشستگی کشوری.

مُؤَسَّسَةُ تَنْمِيَةِ التِّجَارَةِ الإِيرَانِيَّةُ: سازمان تجارت ایران.

مُؤَسَّسَةُ حِفْظِ قِيَمِ الدِّفَاعِ المُقَدَّسِ: بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس.

المُؤْسِفُ: تأسف آور / اسفبار / مایه‌ی تأسف.

مُؤَشِّرُ الأَسْعَارِ: شاخص قیمت‌ها.
مُؤَشِّرُ التَّنْمِيَةِ البَشَرِيَّةِ: شاخص رشد انسانی.
مُؤَشِّرُ بُورْصَاتِ الأَمِيرِكِيَّةِ: شاخص بورس‌های آمریکا.
المُؤَشِّر، ج: المُؤَشِّراتُ: شاخص.
مُؤَقِّتٌ ذَاتِيٌّ: تایمر خودکار.
المُؤَقَّتُ: زود گذر / موقّت.
المُؤَقِّتُ: وقت نگهدار (ورزش).
مُؤَلِّفٌ مَسْرَحِيٌّ: نمایشنامه نویس.
مُؤَلِّفٌ مُوسِيقِيٌّ: آهنگ ساز.
مُؤْلِمٌ: دردناک / دردآور.
مُؤَمِّلُ: آرزومند / امیدوار.
مُؤَمَّمٌ: ملی شده.
مُؤَمَّن لَهُ: بیمه شده.
المُؤَمِّنُ: بیمه گر / بیمه کننده / بیمه گذار.
المُؤَهِّلُ: شایسته / دارای لیاقت و کفایت.
المُؤَهِّلاتُ العِلْمِيَّةُ: شایستگی‌های علمی.
المُيَاوَمَةُ: استخدام روز مُزد / روز مُزد.
مِيَاهٌ إِقْلِيمِيَّةٌ إِيرَانِيَّةٌ: آب‌های منطقه ای ایران.
مِيَاهٌ إِقْلِيمِيَّةٌ: آب‌های ساحلی / آب‌های منطقه‌ای.
مِيَاهُ الأَمْطَارِ: آب باران.
مِيَاهُ الشُّرْبِ: آب آشامیدنی.
مِيَاهُ الصَّرْفِ الصِّحِّيِّ: آب آشامیدنی بهداشتی.
مِيَاهٌ جَوْفِيَّةٌ: آب‌های زیر زمینی.
مِيَاهٌ حُدُودِيَّةٌ: آب‌های مرزی.
مِيَاهٌ دَاخِلِيَّةٌ: آب‌های داخلی.
مِيَاهٌ دَافِئَةٌ: آب‌های گرم.
مِيَاهٌ دُوَلِيَّةٌ حُرَّةٌ: آب‌های آزاد بین‌المللی.
مِيَاهٌ دُوَلِيَّةٌ: آب‌های بین‌المللی.
مِيَاهٌ سَاحِلِيَّةٌ: آب‌های ساحلی.
مِيَاهٌ عَادِمَةٌ: فاضلاب.
مِيَاهٌ عَذْبَةٌ: آب‌های شیرین و گوارا.
مِيَاهٌ مَعْدَنِيَّةٌ: آب‌های معدنی.
مِيَاهٌ مُلَوَّثَةٌ: آب‌های آلوده.
مَيِّتُ الضَّمِيرِ: بی وجدان.
مَيِّتُ القَلْبِ: دل مُرده / مُرده دل.

مِيثَاقُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ: منشور سازمان ملل.
مِيثَاقُ المُؤْتَمَرِ: اساسنامه‌ى كنفرانس.
مِيثَاقُ بَلْقَانَ: پيمان بالكان.
المِيثَاقُ: اساسنامه / نظامنامه‌ى داخلى / منشور.
مِيجَا بَايْت: مگابايت.
المِيدَالِيَّةُ،ج: **المِيدَالِيَّاتُ**: نشان / مدال.
مِيدَالِيَّةٌ بُرُونْزِيَّةٌ: مدال برنز / نشان برنز.
مِيدَالِيَّةٌ ذَهَبِيَّةٌ: مدال طلا / نشان طلا.
مِيدَالِيَّةٌ فِضِيَّةٌ: مدال نقره / نشان نقره.
مَيْدَانُ التَّحْرِيرِ: ميدان آزادى.
مَيْدَانُ الحَرْبِ: ميدان جنگ / صحنه‌ى نبرد.
مَيْدَانُ الرَّمْيِ: ميدان تير.
مَيْدَانُ الزَّحْلَقَةِ: ميدان اسكى.
مِيرَةٌ: آذوقه / خواروبار.
المِيزَانُ الإِلِكْتُرُونِيُّ: ترازوى الكترونيكى / ترازوى ديجيتالى.
المِيزَانُ التِّجَارِيُّ: تراز تجارى.
مِيزَانُ الحَرَارَةِ: دما سنج.
مِيزَانُ الرُّطُوبَةِ: رطوبت سنج.
مِيزَانُ المَطَرِ: باران سنج.
مِيزَانُ حَرَارَةِ الطَّقْسِ: هوا سنج.
مِيزَانٌ ذُو الكَفَّتَيْنِ: ترازوى دو كفّه.
مِيزَانٌ ذُوْ مُؤَشِّرٍ رَقْمِيٌّ: ترازوى ديجيتالى.
مِيزَانِيَّةٌ إِضَافِيَّةٌ: بودجه‌ى اضافى.
مِيزَانِيَّةُ الأُسْرَةِ: بودجه‌ى خانواده.
مِيزَانِيَّةُ الحَرْبِ: بودجه‌ى جنگ.
مِيزَانِيَّةُ الدِّفَاعِ: بودجه‌ى دفاع.
مِيزَانِيَّةُ الدَّوْلَةِ: بودجه‌ى دولت.
مِيزَانِيَّةٌ عَامَّةٌ: بودجه‌ى عمومى.
المِيزَةُ: ويژگى.
المَيْسَرَةُ: جناح چپ لشكر / قمار بازى.
المَيْسُورُ: ثروتمند / توانگر.
مِيغَا بَايْت: مگابايت.
مِيغَا وَاط: مگاوات.
مِيكْيَاج: گريم كردن.
مَكْيَنَ: تبديل به اتوماتيک نمود / مكانيزه كرد.

مِيلٌ بَحْرِيٌّ: میل دریایی.

مَيْلٌ عَنْ [...]: روی گرداندن از[...] / اعراض نمودن از[...].

مِيلِيشْيَا، ج: مِيلِيشْيَاتٌ: شبه نظامی / چریک / مجموعه‌ی مسلح خارج از سلطه‌ی قانون.

مَيْمَنَةٌ: جناح راست لشکر.

مِينَاءُ التَّفْرِيغِ: بندر تخلیه‌ی بار.

مِينَاءُ الشَّحْنِ: بندر بارگیری.

مِينَاءٌ تِجَارِيٌّ: بندر تجاری.

مِينَاءٌ حُرَّةٌ: بندر آزاد.

المِينَاءُ: بندر / لنگرگاه کشتی.

مِيُورْقَةُ: مایورکا(یکی از شهرهای اسپانیا).

مُيُوعَةٌ: بی‌خاصیتی / بی‌شخصیتی / ذوب شدن شخصیتی.

مُيُولٌ عَاطِفِيَّةٌ: گرایش‌های عاطفی / تمایلات عاطفی.

مُيُولٌ فِئَوِيَّةٌ: گرایش‌های حزبی / جناح بازی.

مِيُونِيخ: مونیخ (یکی از شهرهای آلمان).

مِئَاتُ الأُلُوفِ: صدها هزار.

مِئَةُ مَرَّةٍ: صد بار / صد مرتبه.

المِئْذَنَةُ: مناره / گلدسته.

مِئْزَرُ الحَمَامِ: لُنگ حمام.

المِئْزَرُ: پیش بند / لُنگ.

ن

نـاءَ بِـهِ الحِمْـلُ: بـار بـر دوش وی سنگینی کرد.
نابَذَهُ الحَرْبَ: او را وادار به جنگ نمود.
نـابِعٌ عَـنْ [...]: ناشـی از[...] / سرچشـمه گرفتـه از[...]/ برخاسـته از[...].
النابعَةُ: برآمده / جوشیده.
النّاتِجُ الفِكْرِيُّ: بازده فکری / تولیـد فکری/ محصول فکری.
النّـاتِجُ المَحَلّـيُّ الإجْمَـالِيُّ: تولیـد خالص محلی.
النّاتِجُ الـوَطَنِيُّ الإجْمَـالِيُّ: تولیـد خالص ملی.
النّـاتِجُ الـوَطَنِيُّ الخَـامُ: تولیـد ناخالص ملی.
نـاتِجٌ عَـنْ [...]: برخاسـته از[...] / ناشی از[...] / جوشیده از [...].
النّاثِرُ: نثر نویس.
النّاجِحُ: موفق / قبول شده / پیروز.
نَـاجِمٌ عَـنْ [...]: سرچشـمه گرفتـه از[...] / برخاسـته از[...] / ناشـی از[...].
نَاحَ الحَمَامُ: کبوتر نغمه سر داد.
النّاخِـبُ: رأی دهنـده / انتخـاب کننده.
نادِرٌ: نایاب / کمیاب.
نَادِراً: به ندرت / به کمی / به صورت اندک.
النّادِلُ: گارسون / پیش خدمت.
نَادِي التَّجْدِيفِ: باشگاه قایق‌رانی.
نَادِي الضُّبّاطِ: باشگاه افسران.
نَـادِي الفُرُوسِـيَّةِ: باشـگاه اسـب سواری.
نَادِي بارشُلُونَةُ: باشگاه بارسلون.

نَادِي تِشِلْسِي: باشگاه چلسی.
نَادِي مَنْشِسْتِر: باشگاه منچستر.
نَادِي(نادٍ) رِيَاضِيٌّ: باشگاه ورزشی.
نَادِي(نادٍ) عَسْكَرِيٌّ: باشگاه نظامی.
نَادِي(نادٍ) أَدَبِيٌّ: باشگاه ادبی / کلوپ ادبی.
نَادِي(نادٍ) ثَقَافِيٌّ: باشگاه فرهنگی.
النَادِي(نادٍ) ج: أَنْدِيَةٌ ونَوَادٍ: باشگاه.
نَادِي(نادٍ) لَيْلِيٌّ: باشگاه شبانه.
نارُ الحَرْبِ: آتش جنگ.
نارُ الخِلَافِ: آتش اختلاف.
نارُ الفِتْنَةِ: آتش فتنه.
نارٌ تَحْتَ الرَّمَادِ: آتشِ زیر خاکستر.
نارٌ حَارِقَةٌ: آتش سوزان.
نارٌ مُتَأَجِّجَةٌ: آتش برافروخته / آتش شعله‌ور.
نَارٌ مُكَثَّفَةٌ: آتش انبوه / آتش سنگین / آتش پر حجم (جنگ).
نارَجِيلَةٌ أو نَرْجِيلَةٌ: قلیان.
النَّازِحُ، ج: النَّازِحُونَ: آواره / مهاجر.
النَّازِلَةُ: حادثه‌ی تأسف بار / مصیبت / بلای ناگهانی.
النَّازِيَةُ: نازیسم.
النَّاسُ العُزَّلُ: مردمان بی‌دفاع.
نَاسِ رَبَّهُ: از خدا بی‌خبر / خدا نشناس.
نَاسِجُ السَّجَّادِ: قالیباف.
النَّاسِجُ: بافنده / ریسنده.
نَاسِخُ الأَقْرَاصِ: Cd رایتر / کپی کننده‌ی Cd (کامپیوتر).
النَّاسِخَةُ: دستگاه کپی / زیراکس / نسخ کننده.
نَاشِطٌ اِجْتِمَاعِيٌّ: فعّال اجتماعی.
نَاشِطٌ ثَقَافِيٌّ: فعّال فرهنگی.
ناشِطٌ سِيَاسِيٌّ: فعّال سیاسی.
النَّاشِطُ: فعّال / پُرکار / با نشاط.
النَّاشِئُ الغَرِيرُ: جوان خام / نوباوه.
نَاصِعَةُ الجَبِينِ: روسفید.
ناصِيَةُ الشَّارِعِ: نبش خیابان.
النَّاصِيَةُ: قسمت جلوی سر / موی جلوی سر / نبش.
نَاطِحَةُ السَّحَابِ: آسمانخراش.
نَاطِقٌ بِلِسَانِ كَذَا[...]: سخنگویِ[...].

نَاطِقٌ رَسْمِيٌّ: سخنگوی رسمی.
نَاطِقٌ عَسْكَرِيٌّ: سخنگوی نظامی.
النَّاطُورُ: پالیزبان / دشتبان.
النَّاعِي: کسی که خبر مرگ می‌آورد.
نافِذُ البَصَرِ: تیز بین / خُرد بین.
نافِذُ البَصِيرَةِ: دارای بصیرت.
نافِذُ الصَّبْرِ: بی‌حوصله / بی تاب.
نافِذُ المَفْعُولِ: قابل اجرا / معتبر / دارای اعتبار.
نَافِذَةٌ إِلَى التَّارِيخِ: پنجره‌ای به سوی تاریخ / دریچه‌ای به‌سوی تاریخ.
نَافِذَةٌ جَدِيدَةٌ: دریچه‌ای تازه / پنجره ای تازه.
نَافِذَةٌ نَحْوَ العَالَمِ: پنجره‌ای به سوی جهان / دریچه‌ای به سوی جهان.
النَّافِذَةُ: پنجره / دریچه.
نَافِرٌ مِنْ[...]: متنفر از[...] / گریزان از[...].
نَافُورَةُ المَاءِ: فوّاره‌ی داخل حوض.
نَاقِدُ السِّينَمَا: منتقد سینما.
نَاقِدٌ مَسْرَحِيٌّ: منتقد تئاتر.
نَاقِضُ العَهْدِ: پیمان شکن / عهد شکن.
نَاقِلٌ لِلْمَرَضِ: منتقل کننده‌ی بیماری.
نَاقِلَةُ البِتْرُولِ: نفت کش / بونکر.
نَاقِلَةُ الجُنْدِ: نفربر نظامی.
نَاقِلَةُ الجُنُودِ: نفربر نظامی / کامیون حمل سرباز.
نَاقِلَةُ الدَّبَّابَاتِ: تانک بر / تریلی حمل تانک.
نَاقِلَةُ الطَّائِرَاتِ: ناو هواپیما بر.
ناقِلَةُ النَّفْطِ: نفتکش / بونکر / کشتی نفت‌کش.
نَاقُوسُ الإِنْذَارِ: زنگ خطر.
نَاقُوسُ الخَطَرِ: زنگ خطر.
ناكِثُ العَهْدِ: پیمان شکن / عهدشکن.
ناكِسُ الرَّأْسِ: سرافکنده / رسوا.
ناكِرُ الجَمِيلِ: نمک‌نشناس / ناسپاس / قدرنشناس.
ناكِرٌ لِلْجَمِيلِ: قدر نشناس / نمک نشناس / ناسپاس.

نالَ الاِسْتِقْلَالَ: به استقلال رسید / استقلال یافت.
نالَ مِنْ سُمْعَتِهِ: اوَ را بدنام کرد / آبرویش را بُرد.
نالَ مِنْهُ: به او آسیب رساند.
نامَ مِلْءَ جَفْنَيْهِ: راحت خوابید.
النَّامِصَةُ: زنی که ابروهایش را بر می دارد / زنی که ابروهایش را باریک می‌کند.
النَّامُوسِيَّةُ: پشه بند.
ناولَهُ الكُرَةَ: توپ را به او پاس داد.
ناهِزُ البُلُوغِ: در شُرُفِ بلوغ.
ناهِيكَ: علاوه بر.
نايجيريا: نیجریه(کشوری است در غرب آفریقا).
النَّائِبُ الأَوَّلُ لِرَئِيسِ الوُزَرَاءِ: معاون اوّل نخست‌وزیر.
النَّائِبُ الأَوَّلُ: معاون اوّل.
نَائِبُ البَرْلَمَانِ: نماینده‌ی مجلس / نماینده‌ی پارلمان.
النَّائِبُ العَامُّ: دادستان / مدّعی العموم.
نَائِبُ العَرِيفِ: گروهبان دوم.
نَائِبُ المَلِكِ: ولیعهد.
نَائِبُ رَئِيسِ الأَرْكَانِ: جانشین فرمانده‌ی ستاد.
نَائِبُ ضَابِطٍ: استوار.
النَّائِحُ: نوحه‌گر / گریه کننده / نوحه‌سرا.
النَّبَاتُ الشَّائِكُ: گیاه خاردار.
النَّبَاتُ المَنْزِلِيُّ: گیاه خانگی.
النَّبَاتُ آكِلُ الحَشَرَاتِ: گیاه حشره‌خوار.
النَّبَاتُ آكِلُ اللُّحُومِ: گیاه گوشتخوار.
النُّبَاحُ: صدای سگ / پارس کردن سگ.
نَبْتَةٌ جَدِيدَةٌ: رویش جدید.
نَبَتَتْ أَسْنانُهُ: دندان‌هایش درآمد / دندان‌هایش سر برآورد.
نَبَحَ الكَلْبُ: سگ پارس کرد.
نَبَذَ الخِلافَ: اختلافات را کنار گذاشت.
نَبْذُ الخِلافِ: کنار گذاشتن اختلافات.
نَبْرَةُ الصَّوْتِ: ضرب آهنگ صدا / تون صدا.

نَبْرَةٌ حَادَّةٌ: لحن جدّی / لحن تند.
نَبْرَةٌ صَوْتِيَّةٌ: لحن صدا / تون صدا.
النَّبْرَةُ: لحن صدا / تون صدا.
نَبْعُ المَاءِ: چشمه‌ی آب.
نَبَهَ شَأْنُهُ: مقامش بالا گرفت.
النَّبِيلُ: والا / شریف / بزرگوار / محترم.
النَّت: اینترنت.
النِّتاجُ المَحَلِّيُّ: تولید داخل.
النِّتاجَاتُ الثَّقَافِيَّةُ: تولیدات فرهنگی.
نَتَائِجُ الإِحْصَاءِ: نتایج سرشماری.
نَتَائِجُ إِيجَابِيَّةٌ: نتایج مثبت / آثار مثبت.
نَتَائِجُ حَتْمِيَّةٌ: نتایج قطعی / نتایج حتمی.
نَتَائِجُ سَلْبِيَّةٌ: آثار منفی / نتایج منفی.
نَتَائِجُ عَكْسِيَّةٌ: نتایج معکوس / آثار معکوس.
نَتَائِجُ مُثْمِرَةٌ: نتایج ثمر بخش / آثار مفید.
نَتَائِجُ مُسْتَحْصَلَةٌ: نتایج به دست آمده / آثار به دست آمده.
نَتَائِجُ مُؤْلِمَةٌ: نتایج دردناک / آثار رنج آور.
نَتَصَفَّحُ التَّارِيخَ: تاریخ را ورق می‌زنیم.
نَتْفُ الرِّيشِ: پَر کندن / کَندن پَر.
نَتْفُ الشَّعرِ: کَندن مو.
نَتَمَنَّى لَكُم إِقَامَةً طَيِّبَةً: اقامت خوشی را برای شما آرزو می‌کنیم.
نُتُوءُ الجَبَلِ: دماغه‌ی کوه / برآمدگی کوه.
النُتُوء، ج: النُّتُوءَاتُ: برجستگی / برآمدگی.
النَّثَارُ: بذر پاشی.
نُثَمِّنُ هَذِهِ المُبَادَرَةَ المُبَارَكَةَ: این اقدام خجسته را ارج می نهیم.
نَجَاحٌ بَاهِرٌ: موفقیت چشمگیر / پیروزی چشمگیر.
نَجَحَ فِي الامْتِحَانِ: در امتحان قبول شد.
نَجَحَ: موفق شد / قبول شد.
نُجْرِي نِقَاشاً مَعَ القُوَى المُخْتَلِفَةِ: با گروه‌های مختلف گفتگو می‌کنیم.
نَجْعَلُها تَحْتَ الأَقْدامِ: آن را زیر پا می‌گذاریم.

نَجْلُ المَلِكِ: شاهزاده.
نَجْمُ البَحْرِ: ستاره‌ی دریایی.
نَجْمُ الصَّبَاحِ: ستاره‌ی سهیل.
نَجْمُ القُطْبِ: ستاره‌ی قطبی.
النَّجْمُ القُطْبِي: ستاره‌ی قطبی.
نَجْمٌ ذُو ذَنَبٍ: ستاره‌ی دنباله‌دار.
نَجْمٌ زَاهِرٌ: ستاره‌ی درخشان.
نَجْمٌ سِنَمَائِيٌّ: ستاره‌ی سینمایی.
نَجْمُ فَرِيقِ[...]: ستاره‌ی تیم [...].
نَجْمٌ مُذَنَّبٌ: ستاره‌ی دنباله‌دار.
النَّجْمُ العَالَمِيُّ: ستاره‌ی جهانی.
نَجْمَةُ داوُدَ: ستاره‌ی داوود / نشان صهیونیسم.
النُّجُومُ الرِّيَاضِيَّةُ: ستاره‌های ورزشی.
النُّجُومُ السِّينَمَائِيَّةُ: ستاره‌های سینمایی.
النَّجْوَى: پچ پچ کردن / راز و نیاز کردن / مناجات نمودن.
النُّحَاةُ: نحوی دان‌ها / نحویون.
نَحَّاتُ التَّمَاثِيلِ: مجسّمه ساز.
نَحَّاتُ الحَجَرِ: سنگتراش.
النَّحَّاتُ: پیکر تراش / مجسّمه ساز.
النَّحَّاسُ: مسگر.
نُحَاسِيٌّ: مسی.
النَّحَافَةُ: لاغری.
النِّحَالَةُ: پرورش زنبور عسل.
النُّحَامُ: فلامینگو.
نَحَتَ التِّمْثَالَ: پیکر تراشی کرد.
نَحْنُ بِجَنْبِكَ: ما در کنار تو هستیم.
نَحْنُ فِي اِنْتِظَارِكُمْ: ما منتظر شماییم.
نَحْنُ فِي مُنْتَهَى السَّعَادَةِ: ما واقعاً خوشبختیم.
نَحْنُ قَادِرُونَ: ما می‌توانیم.
نَحْنَحَ: سینه صاف کرد / سرفه کرد.
نَحْوَ الغَدِ: به‌سوی فردا.
نُحَوِّلُ العُقُوبَاتِ إِلَى الفُرَصِ: تحریم‌ها را به فرصت‌ها تبدیل می‌کنیم.
النُّحُولُ: لاغری.
النَّحِيلُ: باریک اندام / لاغر.
نَحَّى عَنِ السُّلْطَةِ: از قدرت کناره گیری نمود.
النُّخْبَةُ السِّيَاسِيَّةُ: نخبگان سیاسی.
النُّخْبَةُ المُثَقَّفَةُ: نخبگان فرهنگی.

نَخْرُ الأَسْنَانِ: پوسیدگی دندان.
نَخْرُ العِظَامِ: پوکی استخوان.
نَخَرَ فِي النَّوْمِ: در خواب خروپف کرد / خرناس کشید.
نَخِرٌ: غذای گندیده / استخوان پوسیده / دندان پوسیده.
النَّخْوَةُ: تکبّر / حماسه / غیرت / مردانگی.
النَّخِيرُ: خروپف کردن / خرناس کشیدن.
نِدَاءُ اسْتِغَاثَةٍ: فریاد کمک‌خواهی.
نَدَّدَ: محکوم کرد / رد نمود / تکذیب کرد.
نُدْفِنُ رُؤُوسَنا فِي الرِّمالِ: سرمان را [مثل کبک] زیر برف می‌بریم (ضرب المثل).
نَدوَةٌ أَدَبِيَّةٌ: سمینار ادبی / انجمن ادبی / نشست ادبی / گردهمایی ادبی.
النَّدوَةُ: سمینار / انجمن / گردهمایی.
النَّدَى: ژاله / شبنم / بخشش / جود / کَرَم.
نَذِيرٌ بِشَرٍّ أو بِسُوءٍ: پیام آور شر.
نَرْجُو لَكُمْ الإِقَامَةَ الطَّيِّبَةَ: اقامت خوشی را برایتان آرزو می کنیم.
النَّرْجِيلَةُ: قلیان.
نَرْكَبُ المَوْتَ: تا پای مرگ می‌ایستیم.
النَّرْوِيجُ: نروژ (کشوری است در شمال شرق اروپا).
نَزَا الحَيَوانُ: حیوان وارد مرحله‌ی جفت گیری شد / حیوان جفت گیری نمود.
النَّزَّاحُ: فاضلاب خالی کُن.
النِّزَاعُ العُمَّالِيُّ: نزاع کارگری.
النِّزَاعُ عَلَى السُّلْطَةِ: درگیری بر سر قدرت.
النِّـزَاعُ: درگیری / اختلاف / کشمکش / جنگ و دعوا.
نِزَاعَاتٌ أَرْضِيَّةٌ: کشمکش بر سر زمین و خاك.
نِزَاعَاتٌ إِقْلِيمِيَّةٌ: کشمکش منطقه‌ای / درگیری‌های منطقه‌ای.
نِزَاعَاتٌ حُدُودِيَّةٌ: درگیری‌های مرزی / کشمکش‌های مرزی.

نِزَاعَاتٌ سِيَاسِيَّةٌ: منازعات سیاسی / کشمکش‌های سیاسی.
نِزَاعَاتٌ عِرْقِيَّةٌ: دَرگیری‌های طایفه‌ای / کشمکش‌های طایفه‌ای.
نِزَاعَاتٌ قَوْمِيَّةٌ: درگیری‌های قومی و طایفه‌ای.
نِزَاعَاتٌ مُسَلَّحَةٌ: درگیری‌های مسلّحانه.
نَزَاهَةُ الإِنْتِخَابَاتِ: سالم بودن انتخابات.
نَزْعُ أَسْلِحَةِ الدَّمَارِ الشَّامِلِ: خلع سلاح کشتار جمعی.
نَزَعَ الأَحْشَاءَ: دل و روده را درآورد.
نَزْعُ الأَسْلِحَةِ النَّوَوِيَّةِ: خلع سلاح هسته‌ای.
نَزْعُ الأَلْغَامِ: پاکسازی مین / برداشتن مین / مین روبی.
نَزَعَ الجِلْدَ أو القِشْرَ: پوست را کَند.
نَزَعَ الرِّيشَةَ: پَر را کند.
نَزْعُ السِّلَاحِ النَّوَوِيِّ: خلع سلاح هسته ای.
نَزَعَ السِّلَاحَ: خلع سلاح نمود.
نَزْعُ السِّلَاحِ: خلع سلاح.
نَزَعَ المِلْكِيَّةَ مِنْهُ: او را خلع ید کرد / او را از تصرّف در اموالش منع کرد.
نَزَعَ ثِيَابَهُ: لباسش را درآورد.
النَّزْعَةُ التَّارِيخِيَّةُ: گرایش تاریخی.
النَّزْعَةُ التَّحَكُّمِيَّةُ: خوی آمری.
نَزْعَةُ التَّسَلُّطِ: خوی سلطه‌گری.
النَّزْعَةُ الجَشِعَةُ: خوی زیاده طلبی.
النَّزْعَةُ الحَرْبِيَّةُ: خوی جنگ طلبانه.
النَّزْعَةُ القَوْمِيَّةُ: گرایش ملّی‌گرایانه.
النَّزْعَةُ إِلَى التَّطَوُّرِ: گرایش به پیشرفت.
نَزَلَ إِلَى المَيْدَانِ: به میدان آمد / وارد صحنه شد.
نَزَلَ عَلَى حُكْمِهِ: خواسته‌ی او را گردن نهاد / حکم او را پذیرفت.
نَزَلَ عِنْدَ إِرَادَتِهِ: خواسته‌ی او را گردن نهاد / حکم او را پذیرفت.
نَزْلَةٌ صَدْرِيَّةٌ: برونشیت(بیماری).
نَزْلَةٌ وَافِدَةٌ: آنفلوانزا (بیماری).
نَزَلَتِ الطَّائِرَةُ: هواپیما نشست / هواپیما فرود آمد.

نَزَلُوا إِلَى الشَّوارِعِ: به خیابان‌ها ریختند.
النَّزَوانُ: جفت گیری حیوانات.
نُزُوحُ الأَهَالِي: آواره شدن اهالی.
النُّزُوعُ إِلَى[...]: گرایش به[...] / تمایل به[...].
النُّزُولُ إِلَى الشَّارِعِ: ریختن به خیابان / آمدن مردم به خیابان به قصد اعتراض.
نَزِيفُ الأَنْفِ: خونریزی بینی.
نَزِيفُ الدَّمِ: خونریزی.
النَّزِيفُ الدِّمَاغِيُّ: خونریزی مغزی.
نَزِيفُ اللِّثَةِ: خونریزی لثه.
نَزِيفٌ فِي الدِّمَاغِ: خون ریزی مغزی.
نَزِيفٌ فِي المُخِّ: خون ریزی مغزی.
النَّزِيفُ: خونریزی.
نِسْبَةُ البِطَالَةَ: نسبت بیکاری.
نِسْبَةُ المَوَالِيدِ: نسبت زاد و ولد.
نِسْبَةُ النُمُوِّ السُّكَّانِيِّ: نرخ رشد جمعیت.
نِسْبَةُ الوَفَياتِ: نسبت مرگ و میر.
نِسْبَةٌ مَلْحُوظَةٌ: میزان قابل ملاحظه.
نِسْبَةٌ مِئَوِيَّةٌ: در صد.
نَسْتَقْبِلُكُم بِكُلِّ تِرحابٍ: با همه‌ی امکانات از شما استقبال می‌کنیم/ به گرمی از شما استقبال می‌کنیم.
نَسْجُ البَدَنِ: بافت بدن.
نَسْجُ العَنْكَبُوتِ: دام عنکبوت / تار و پود عنکبوت.
نَسْجٌ عَصَبِيٌّ: بافت عصبی.
النَّسْخُ: کپی کردن.
نُسْخَةٌ أَصْلِيَّةٌ: نسخه‌ی اصلی.
نُسْخَةٌ خَطِّيَّةٌ: نسخه‌ی خطی.
نُسْخَةٌ طِبْقُ الأَصْلِ: برابر با اصل.
نَسَفَ جُسُورَهُ: همه‌ی پل‌های پشت سرش را خراب کرد / هیچ راه بازگشتی را برای خود باقی نگذاشت.
النُّسُورُ، مف: النَّسْرُ: عقاب‌ها / لشکریان / سربازان.
النَّسِيبُ: شعر غزلی / داماد / دارای حسب و نسب.
النَّسِيجُ الاِجْتِمَاعِيُّ: بافت اجتماعی.
نَسِيجُ العَنْكَبُوتِ: تار عنکبوت.

نَسِيجُ المُجْتَمَعِ: بافت جامعه.
نَسِيجُ وَحدِهِ: تافته‌ی جدا بافته.
النَّسِيجُ: بافت / تار و پود.
نَسِيمٌ وَدِيعٌ: نسیم آرام / نسیم ملایم.
النَّشَاطُ الأَدَبِيُّ: فعّالیت ادبی.
النَّشَاطُ الاِقْتِصَادِيُّ: فعّالیت اقتصادی.
النَّشَاطُ الثَّوْرِيُّ: فعّالیت انقلابی.
النَّشَاطُ الحِرَفِيُّ: فعّالیت حرفه‌ای.
النَّشَاطُ الدَّائِبُ: تلاش بی وقفه / فعّالیت بی وقفه.
النَّشَاطُ الدِّبْلُومَاسِيُّ: فعّالیت دیپلماتیک.
النَّشَاطُ الدِّمَاغِيُّ: فعّالیت مغزی.
النَّشَاطُ السِّيَاسِيُّ: فعّالیت سیاسی.
النَّشَاطُ الصَّيْفِيُّ: فعّالیت تابستانی.
النَّشَاطُ الطُّلَّابِيُّ: فعّالیت دانشجویی.
النَّشَاطُ العِلْمِيُّ: فعّالیت علمی.
النَّشَاطُ النَّوَوِيُّ: فعّالیت هسته‌ای.
نَشَاطٌ غَيْرُ قَانُونِيٌّ: فعّالیت غیر قانونی.
نَشَاطٌ مُعَادٌ لِلدَّوْلَةِ: فعّالیت ضد دولت.
النَّشَاطُ، ج: النَّشَاطات: فعّالیت / تلاش.
نَشَّافَةُ الثِّيَابِ الكَهْرُبَائِيَّةُ: خشک‌کُن برقی.
النَّشَّافَةُ: حوله / هوله.
النَّشَّالُ: دزد / جیب بُر.
نَشَبَتِ الحَرْبُ: جنگ آغاز شد / جنگ شروع شد.
نَشْرَةُ الأَخْبَارِ: پخش اخبار.
النَّشْرَةُ الخَبَرِيَّةُ: بخش خبری.
نَشْرَةٌ جَوِّيَّةٌ: اخبار هواشناسی.
نُشَطَاءُ السَّلامِ: فعّالان صلح.
النَّشْلُ: جیب بُری / دزدی.
نَشَلَ: دزدید / ربود.
النَّشْوَانُ: مستی / خماری / سرخوشی.
نُشُوبُ الحَرْبِ: شعله ور شدن جنگ.
النَّشْوَةُ: مستی / سرخوشی / شادی / سرور زاید الوصف.
النَّشِيجُ: هق هق گریه.
النَّشِيدُ الأُمَمِيُّ: سرود جهانی.
النَّشِيدُ الحَرْبِيُّ: سرود جنگ / مارش نظامی.

النَّشِيدُ الوَطَنِيُّ: سرود ملّی.
النَّشِيدُ: سرود.
النَّشِيطُ: با نشاط / فعّال / پُر جُنب و جوش / چالاک / چابک.
نَصْبُ البَرْنَامِجِ: نصب برنامه.
النُّصْبُ التَّذكارِيُّ: مجسمه‌ی یادبود.
نَصَبَ الخَيْمَةَ: خیمه زد / خیمه برپا کرد / چادر زد.
نَصَبَ الشَّرَكَ: دام نهاد / تله گذاشت.
نَصَبَ الفَخَّ: تله گذاشت.
نَصَبَ الكَمِينَ: کمین گذاشت.
النِّصْفُ الأَوَّلُ مِنَ العَامِ الجَارِي: نیمه‌ی اول سال جاری.
نِصْفُ السِّعْرِ: نیم بها / نیمه قیمت.
نِصْفُ الكُرَةِ الأَرْضِيَّةِ الجُنُوبِيُّ: نیم کره‌ی جنوبی زمین.
نِصْفُ الكُرَةِ الأَرْضِيَّةِ: نیم کره‌ی زمین.
النِّصْفُ النِّهَائِيُّ: نیمه نهایی.
نِصْفُ آلِيَةٍ: نیمه خودکار.
نِصْفُ عُمْرٍ: دست دوم / نیمه جان.
نِصْفُ مَحْرُوقٍ: نیم سوز.
النِّضَالُ السِّيَاسِيُّ: مبارزه‌ی سیاسی.
النِّضَالُ ضِدَّ الكِيَانِ الصُّهْيُونِيِّ: مبارزه با رژیم صهیونیستی.
نِضَالٌ مُسَلَّحٌ: مبارزه‌ی مسلحانه.
النِّضَالُ: مقابله / مبارزه / درگیری.
نَضَبَ المَاءُ: آب در زمین فرو رفت / آب ته‌نشین شد.
نَضَبَ النَّهْرُ: رودخانه خشک شد.
النُّضْجُ: پُختگی / تکامل / رسیدن.
نَضَحَ عَطَشَهُ: تشنگی‌اش را برطرف کرد.
نَضْرَةُ الشَّبَابِ: شادابی جوانی / طراوت جوانی.
النَّضْرَةُ: سر سبزی و شادابی.
نُضُوبُ البِئْرِ: خشک شدن چاه.
النَّضِيرُ: سرسبز / شاداب / خرّم.
نِطَاقُ البَحْثِ: چارچوب بحث / دایره‌ی بحث.
النِّطَاقُ الضَّيِّقُ: دایره‌ی تنگ / چارچوب محدود.
نِطَاقُ المُفَاوَضَاتِ: چارچوب مذاکرات / دایره‌ی مذاکرات.

النِّطَاقُ: چارچوب / زمینه / حوزه / قلمرو / دامنه / دایره / کمربند.
نَظَّارَةٌ أُحَادِيةُ الزُّجَاجَةِ: عینک یک چشم.
نَظَّارَةُ الشَّمْسِ: عینک آفتابی.
نَظَّارةٌ حَرْبِيَّةٌ: دوربین جنگی.
نَظَّارةٌ شَمْسِيَّةٌ: عینک آفتابی.
نَظَّارةٌ طِبِّيَّةٌ: عینک طبّی.
نَظَّارَةٌ عَادِيَّةٌ: عینک معمولی.
نَظَّارَةٌ فَلَكِيَّةٌ: تلسکوپ.
نَظَّارَةٌ لِعَيْنٍ وَاحِدَة: عینک یک چشم.
نِظَامٌ أَسَاسِيٌّ: اساسنامه.
نِظَامٌ إِسْلَامِيٌّ: حکومت اسلامی / نظام اسلامی.
نِظَامُ الاِتِّصَالِ الدَّاخِلِيِّ: سیستم ارتباط داخلی / سنترال.
النِّظَامُ الاِشْتِرَاكِيُّ: نظام سوسیالیستی.
النِّظَامُ الاِقْتِصَادِيُّ الحُرُّ: سیستم اقتصاد آزاد.
النِّظَامُ الإِقْطَاعِيُّ: نظام فئودالی.
النِّظَامُ الإِقْلِيمِيُّ الجَدِيدُ: نظم نوین منطقه‌ای.
نِظَامُ الإِنْذارِ المُبَكِّرِ لِلصَّوَارِيخِ البَالِسْتِيَّةِ: سیستم هشدار زود هنگام موشک‌های بالستیک.
النِّظَامُ البَائِدُ: رژیم نابود شده / نظام از بین رفته.
النِّظَامُ البَرْلَمَانِيُّ: سیستم پارلمانی.
نِظَامُ التَّبْرِيدِ: سیستم خنک کننده.
نِظَامُ التِّجَارَةِ الحُرَّةُ: نظام تجارت آزاد / سیستم تجارت آزاد.
نِظَامُ التَّخْصِيصِ: سیستم سهمیه بندی.
نِظَامُ التَّدْفِئَةِ المَرْكَزِيَّةُ: سیستم حرارت مرکزی.
نِظَامُ التَّشْغِيلِ: سیستم عامل.
النِّظَامُ التَّقْلِيدِيُّ: سیستم سنتی.
نِظَامُ التَّنْقِيطِ: سیستم آبیاری قطره‌ای.
نِظَامُ الحِزْبِ الوَاحِدِ: سیستم تک حزبی.
نِظَامُ الحُكْمِ: سیستم حکومتی.

نِظَامُ الحُكْمِ العُنْصُرِيُّ: نظام حکومتی نژادپرستی / سیستم حکومتی نژاد پرستی.

نِظَامُ الخَصْخَصَةِ: نظام خصوصی سازی/ سیستم خصوصی‌سازی.

النِّظَامُ الدَّاخِلِيُّ: مقررات داخلی.

نِظَامُ الدِّرعِ الصَّارُوخِيُّ: سیستم سپر موشکی.

نِظَامُ الرَّادَارِ: سیستم رادار.

النِّظَامُ الرَّأْسُمَالِيُّ: نظام سرمایه‌داری / سیستم سرمایه‌داری.

نِظَامُ السُّلْطَةِ: نظام سلطه.

النِّظَامُ الشُّيُوعِيُّ: نظام کمونیستی / سیستم کمونیستی.

النِّظَامُ الصَّوْتِيُّ: سیستم صوتی.

نِظَامُ الضَّرَائِبِ: سیستم مالیات‌ها / نظام مالیات‌ها.

النِّظَامُ العَالَمِيُّ الجَدِيدُ: نظم نوین جهانی.

النِّظَامُ المَصْرِفِيُّ: سیستم بانکی / نظام بانکی.

النِّظَامُ المَنْبُوذُ: رژیم منفور.

نِظَامُ الهَيْمَنَةِ العَالَمِيَّةُ: نظام سلطه‌ی جهانی.

نِظَامُ الهَيْمَنَةِ: نظام سلطه.

نِظَامٌ دِفَاعِيٌّ: سیستم دفاعی.

نِظَامٌ رِئَاسِيٌّ: رژیم جمهوری.

نِظَامٌ شَمْسِيٌّ: منظومه‌ی شمسی.

نِظَامٌ شُمُولِيٌّ: نظام استبدادی.

نِظَامُ طَبِيبِ العَائِلَةِ: سیستم پزشک خانواده.

نِظَامٌ طِبِّيٌّ: نظام پزشکی.

نِظَامٌ عَلْمَانِيٌّ: نظام لائیک / حکومت غیر دینی.

نِظَامٌ غذائِيٌّ: رژیم غذایی.

نِظَامٌ مَصْرِفِيٌّ: سیستم بانکی / نظام بانکی.

نِظَامٌ مَلَكِيٌّ: رژیم پادشاهی / سیستم پادشاهی / نظام پادشاهی.

نَظَرَ خِلْسَةً إلى[...]: دزدکی نگاه کرد به[...].

نَظَراً لِـ[...]: نظر به[...] / با توجه به این که[...] / از آن جا که[...].

نَظْرَةُ اِحْتِقَارٍ: نگاه تحقیر آمیز.

نَظْرَةٌ اِسْتِرا تِيجِيَّةٌ: دیدگاه استراتژیك / نگاه استراتژیک.

نَظْرَةٌ جَدِيدَةٌ: دیدگاه جدید / نگاه نو / نگرش تازه.

نَظْرَةٌ صَحِيحَةٌ: نگاه درست / دیدگاه صحیح.

نَظْرَةٌ عَابِرَةٌ: نگاه گذرا.

نَظْرَةٌ عَامَّةٌ: بررسی کلی / نگاه کلی.

نَظْرَةٌ فَنِّيَّةٌ: دیدِ فنی / نگاه فنّی.

نَظْرَةٌ مُتَهاوِنَةٌ: نگاه تحقیرآمیز.

نَظْرَةٌ نَقْدِيَّةٌ: دیدگاه منتقدانه / نگاه انتقادی.

نَظْرَةٌ وَدُودَةٌ: نگاه مهربانانه.

نَظْرَةُ اِرْتِيَابٍ: نگاه تردید آمیز.

نَظْرَةُ التَّشَاؤُمِ: نگاه بدبینانه.

نَظْرَةُ الخَائِفِ: نگاه ترسویانه.

النَّظْرَةُ العَادِلَةُ: نگاه عادلانه.

نَظَرِيَّةُ النِّسْبِيَّةِ: نظریه‌ی نسبیّت.

نَظَرِيَّةٌ سَائِدَةٌ: نظریه‌ی حاکم.

نَظَرِيَّةٌ نِسْوِيَّةٌ: نظریه‌ی فمنیسم.

النَّظَرِيُّ: تئورسین / نظریه پرداز.

النَّظِيرُ الأَلْمَانِيُّ: همتای آلمانی.

النُّعَاسُ: چُرت.

النَّعَامَةُ: شتر مرغ.

نَعَسَ: چُرت زد.

النَّعْسَانُ: خواب آلود.

نَعَّشَ آمالَهُ: امیدهایش را زنده کرد.

نَعَقَ الغُرَابُ: زاغ قارقار نمود / کلاغ قارقار نمود.

النَّعْلُ: دمپایی.

نَعِمَ صَبَاحُكَ(نَعمَصَة): صبح خوبی داشته باشی.

نَعِمَ مَسَاؤُكَ (نَعمَسَة): شب خوبی داشته باشی.

نَعِيبُ الغُرَابِ: قارقار کلاغ / صدای کلاغ.

نَعِيقُ البُومَةِ: صدای جُغد.

نَعِيقُ الغُرابِ: قارقار کلاغ / صدای کلاغ.

نَعِيمُ البَالِ: آسوده خاطر / بی‌خیال.

نَغْمَةُ الرَّنِّينِ: زنگ موبایل / زنگ.

النَّفَّاخَةُ: بادکنک.

نَفَاذُ البَصَرِ: تیز بینی.

نَفَادُ الصَّبْرِ: تمام شدن صبر / بی‌تابی.

نَفَادُ الوَقُودِ: تمام شدن سوخت.
نَفَاهُ: او را تبعید نمود.
النُّفَايَاتُ السَّامَّةُ: زباله‌های سمّی.
النُّفَايَاتُ النَّوَوِيَّة: زباله‌های اتمی.
النُّفَايَةُ: آشغال / مواد دور ریز / زباله.
نِفَايَةُ المُدُنِ: زباله‌ی شهری.
نَفْثُ الحِقْدِ والكَرَاهِيَةِ فِي [...]: دمیدن کینه و بغض در [...].
نَفَثَ الدُّخَانَ: دود کرد / سیگار کشید.
نَفَثَ السُّمَّ: زهر پاشید.
نَفَخَ الشَّمْعَةَ: شمع را فوت کرد.
نَفَخَ فِي البُوقِ: در بوق دمید / بوق زد.
نَفَخَ: دمید/ فُوت کرد.
نَفَخَ فِيهِ رُوحاً جَدِيداً: روح تازه‌ای در آن دمید.
نَفِدَتِ الطَّبْعَةُ: چاپ تمام شد.
نَفِدَتْ طَبْعُهُ: چاپش تمام شد.
نَفَّذَ حُكْمَ الإِعْدَامِ: حکم اعدام را اجرا کرد.
النَّفَرُ: شخص / سرباز / جماعت / مجموعه.
نَفْسٌ أَبِيَّةٌ: روح سرکش / روح مغرور و دارای عزّت نفس.
النَّفْسِيَّةُ العُنْصُرِيَّةُ: روحیه‌ی نژاد پرستی.
نَفَضَ الغُبَارَ: غبارروبی کرد.
نَفَضَ عَنْهُ الغُبَارَ: غبار از روی آن پاک کرد / آن را غبار روبی کرد.
نَفَضْتُ يَدِي عَنْهُ: دست از او شستم / از او ناامید شدم.
النِّفْطُ الثَّقِيلُ: نفت سنگین.
النِّفْطُ الخَفِيفُ: نفت سبک.
النِّفْطُ يُوَاصِلُ النُّزُولَ: قیمت نفت همچنان در حال پایین آمدن است.
نَفَقُ الجَبَلِ: تونل کوه.
النَّفَقُ الهَوَائِيُّ: دالان هوایی.
النَّفَقُ: تونل / دالان.
نَفَقَاتٌ إِضَافِيَّةٌ: هزینه‌های اضافی.
نَفَقَاتُ الإِنْتَاجِ: هزینه‌های تولید.
نَفَقَاتُ الحَرْبِ: هزینه‌های جنگ.
نَفَقَاتُ العَمَلِ: هزینه‌های کار.
نَفَقَاتُ المَعِيشَةِ: هزینه‌های زندگی.
نَفَقَاتٌ بَاهِضَةٌ: هزینه‌های سنگین.
نَفَقَاتٌ جَارِيَةٌ: هزینه‌های جاری.

النُّفُوسُ المَرِيضَةُ: دل‌های مریض / قلب‌های بیمار.
نَقَابَاتٌ حِرَفِيَّةٌ: سندیکاهای صنفی / اتحادیه‌های صنفی.
نَقَابَاتٌ عُمَّالِيَّةٌ: سندیکاهای کارگری / اتحادیه‌های کارگری.
نَقَابَاتٌ مِهَنِيَّةٌ: سندیکاهای صنفی / اتحادیه‌های صنفی.
نِقَابَةُ الأَطِبَّاءِ: اتحادیه‌ی پزشکان / سندیکای پزشکان.
نِقَابَةُ الخَطَّاطِينَ الإِيرَانِيِّينَ: انجمن خوشنویسان ایران / اتحادیه‌ی خوشنویسان ایران.
نِقَابَةُ الصُّحُفِيِّينَ: اتحادیه‌ی روزنامه نگاران / سندیکای روزنامه نگاران.
نِقَابَةُ العُمَّالِ: اتحادیه‌ی کارگران / سندیکای کارگران.
نِقَابَةُ الفَنَّانِينَ: اتحادیه‌ی هنرمندان / سندیکای هنرمندان.
نِقَابَةُ المُحَامِينَ: اتحادیه‌ی وُکلا / سندیکای وُکلا.
نِقَابَةُ المُعَلِّمِينَ: اتحادیه‌ی معلمان / سندیکای معلمان.
النِّقَابَةُ: سندیکا / اتحادیه‌ی صنفی.
نَقَّارُ الخَشَبِ: دارکوب.
نِقَاشٌ حَادٌّ: گفتگوی تند / جرّ و بحث شدید.
النِّقَاش: مناقشه / بگومگو / جرّ و بحث.
نُقَاطُ الإِلْتِقَاءِ: وجوه مشترک / نقاط مشترک.
نُقَاطُ الضَّعْفِ: نقاط ضعف.
النُّقَاطُ العَمْيَاءُ: نقاط کور.
النُّقَاطُ المُشْتَرَكَةُ: نقاط مشترک.
نَقَّالَةُ الجَرْحَى: برانکارد.
النَّقْدُ البَنَّاءُ: نقد سازنده.
النَّقْدُ الحَادُّ: نقد تند.
النَّقْدُ الذَّاتِيُّ: انتقاد از خود/ خود انتقادی.
النَّقْدُ الهَدَّامُ: نقد مخرّب / نقد ویرانگر.
نَقْصُ الثِّقَةِ بِالنَّفْسِ: ضعف اعتماد به نفس / نداشتن اعتماد به نفس.
نَقْصُ الكَهْرُبَاءِ: کمبود برق.
نَقْصُ المَاءِ: کمبود آب.
نَقْصُ المَنَاعَةِ المُكْتَسَبَةِ: ایدز.

نَقْصُ المَوادِّ الغَذَائِيَةِ: کمبود مواد غذایی.

نَقْصُ شُكَّرِ الدَّمِ: کاهش قند خون.

النَّقْصُ فِي الوَزْنِ: کاهش وزن.

نَقْضُ العَهْدِ: پیمان‌شکنی / شکستن عهد و پیمان.

نَقَضَ العَهْدَ: قرارداد را نقض نمود / پیمان‌شکنی کرد.

نُقْطَةُ الإِرْتِكَازِ: نقطه‌ی اتکا.

نُقْطَةُ الإِنْجِمَادِ: نقطه‌ی انجماد.

نُقْطَةُ الإِنْصِهَارِ: نقطه‌ی ذوب.

نُقْطَةُ الإِنْطِلاقِ: نقطه‌ی آغاز / نقطه‌ی شروع.

نُقْطَةُ الأَوْجِ: نقطه‌ی اوج.

النُّقْطَةُ الإِيجَابِيَّةُ: نکته‌ی مثبت.

نُقْطَةُ التَّجَمُّدِ: نقطه‌ی انجماد.

نُقْطَةُ التَّحَوُّلِ: نقطه‌ی تحول.

نُقْطَةُ التَّفْتِيشِ: ایست بازرسی.

نُقْطَةُ الخِلافِ: نقطه‌ی مورد اختلاف.

نُقْطَةُ الدَّائِرَةِ: مرکز دایره.

نُقْطَةُ الضَّعْفِ: نقطه‌ی ضعف.

النُّقْطَةُ العَمْيَاءُ: نقطه‌ی کور(برای آنتن موبایل، رادار و غیره).

نُقْطَةُ العَنْبَرِ: خال رخسار.

نُقْطَةُ الغَلَيَانِ: نقطه‌ی جوش.

النُّقْطَةُ الفَنِّيَّةُ: امتیاز فنی.

النُّقْطَةُ المَفْصَلِيَّةُ: نقطه‌ی عطف.

نُقْطَةٌ إِيجَابِيَّةٌ: پوان مثبت / امتیاز مثبت.

نُقْطَةٌ سلبية: امتیاز منفی / پوان منفی.

النُّقْطَةُ، ج: النُّقَاطُ، النُّقَطُ: پوان / امتیاز.

النَّقْلُ الحَيُّ: گزارش زنده / پخش مستقیم.

نَقْلُ الدَّمِ: انتقال خون.

النَّقْلُ العَامُّ: حمل و نقل عمومی.

النَّقْلُ المُبَاشِرُ: گزارش زنده / پخش مستقیم.

نَقْلٌ بِالأَنَابِيبِ: انتقال از طریق خط لوله.

نَقْلٌ بَحْرِيٌّ: حمل و نقل دریایی / ترانزیت دریایی.

نَقْلٌ بَرِّيٌّ: حمل و نقل زمینی / ترانزیت زمینی.
نَقْلٌ جَوِّيٌّ: حمل و نقل هوایی / ترانزیت هوایی.
النَّقْلُ والمُواصَلَاتُ: حمل و نقل و ارتباطات.
نَقَلَتِ الجَرِيدَةُ حَدِيثَ رَئِيسِ الجُمْهُورِيَّةِ بِنَصِّهِ وَفَصِّهِ: روزنامه، سخنان رئیس جمهور را عیناً نقل کرد.
النَّقْنَقَةُ: قُدقُد مرغ / صدای مرغ.
نُقُودٌ دَارِجَةٌ: پول رایج / پول خُرد.
نُقُودٌ وَرَقِيَّةٌ: پول کاغذی / اسکناس.
النُّقُودُ: پول.
نَقِيبُ المُحَامِينَ: رئیس کانون وکلای دادگستری.
النَّقِيبُ: سروان/ رئیس ایل.
النَّقِيقُ: قُدقُد مرغ / صدای مرغ / صدای قورباغه.
نِكَاحُ الصِّغَارِ: ازدواج با دختران کم سن و سال.
نِكَاحُ النِّتِ: ازدواج اینترنتی.
نَكَّبَ عَنِ الطَّرِيقِ: از راه منحرف شد.
النَّكْبَةُ: ناکامی / شکست.
نَكْبَحُ جِمَاحَهُ: جلوی سرکشی او را می‌گیریم/ او را سرکوب می کنیم / مهارش می‌نماییم.
النَّكْسَةُ: شکست / ناکامی.
نُكِّسَتِ الأَعْلَامُ: پرچم‌ها نیمه افراشته شد.
النَّكَهَاتُ المُفَضَّلَةُ: بهترین طعم‌ها.
نِكَاحُ المُتْعَةِ: ازدواج صیغه‌ای.
نُكْرَانُ الجَمِيلِ: قدرنشناسی / ناسپاسی / نمک نشناسی.
نُكْرَانُ الذَّاتِ: خود گریزی / عدم قبول خود.
النَّكْهَةُ: طعم / رایحه / اسانس.
نَمَّ: سخن‌چینی کرد / نمّامی کرد.
النَّمِرُ: پلنگ.
نَمِراً مِنْ وَرَقٍ: ببر کاغذی.
النَّمْسَا: اتریش.
النَّمْصُ: برداشتن ابرو / باریک نمودن ابرو.

نَمَطُ التَّفْكِيرِ: نوع نگرش / روش نگاه کردن.

النَّمَطُ التَّقْلِيدِيُّ: شیوه‌ی سنّتی.

نَمَطُ الحَيَاةِ: شیوه‌ی زندگی.

النَّمَطُ المَوْرُوثُ: شیوه سنّتی.

النَّمَطُ: نوع / شیوه / تیپ(ماشین).

النَّمَطِيُّ: سطحی / ظاهری.

نَمَّقَ الكَلَامَ: سخن را با آب و تاب گفت.

نُمُوُّ الإِسْتِثْمَارِ: رشد سرمایه‌گذاری.

نُمُوُّ الأَسْعَارِ: رشد قیمت‌ها.

النُمُوُّ الإِقْتِصَادِيُّ: رشد اقتصادی.

نُمُوُّ الإِنْتَاجِ الصِّنَاعِيِّ: رشد تولید صنعتی.

نُمُوُّ التَّضَخُّمِ: رشد تورّم.

النُمُوُّ السُكَّانِيُّ: رشد جمعیت.

نُمُوُّ القِطَاعِ الخَاصِّ: رشد بخش خصوصی.

نُمُوُّ الصِّنَاعَاتِ التَّحْوِيلِيَّةُ: رشد و توسعه‌ی صنایع تبدیلی.

نُمُوذَجٌ أَصْلِيٌّ: نمونه‌ی اصلی / الگوی اصلی/ متد اصلی.

النُمُوُّذَجُ الإِسْلَامِيُّ: الگوی اسلامی / مدل اسلامی.

النُمُوُّذَجُ الأَكْمَلُ: کامل‌ترین الگو/ الگوی کامل‌تر.

النُمُوُّذَجُ البَارِزُ: نمونه‌ی آشکار / الگوی بارز.

النُمُوُّذَجُ الحَيُّ: نمونه‌ی زنده / الگوی زنده.

النُمُوُّذَجُ المُخْتَبَرِيُّ: نمونه‌ی آزمایشگاهی.

النُمُوُّذَجُ المُضِيئُ: نمونه‌ی روشن.

نُمُوذَجٌ يُحْتَذَى بِهِ: الگویی که سزاوار تبعیت است.

نُمُورُ التَّامِيلِ: ببرهای تامیل (یک گروه نظامی جدایی‌طلب در سری‌لانکا است).

نَنْتَظِرُكُم: منتظر شماییم.

نُنْشِدُكُم بِاللَّهِ: شما را به خدا قسم می‌دهیم.

نُوّابُ البَرْلَمَانِ: نمایندگان مجلس.

نُوّابُ الشَّعْبِ: نمایندگان مردم.

نُواجِهُ: روبه‌رو می‌شویم / برخورد می‌کنیم.
النَّوّارُ: شکوفه / گل.
نَوّاسَةُ: آلاکلنگ.
نَواظِرُ: دیدگان / چشمان.
نَواقِيسُ: ناقوس‌ها / زنگ‌ها.
نَوائِبُ الدَّهْرِ: مصایب روزگار.
النَّوائِبُ، مف: النّائِبَةُ: حوادث پیاپی / گرفتاریهای پشت سرهم / پیشامدهای ناگوار / بلایای بزرگ.
نَوْبةُ الحَراسَةِ: پاسبانی.
نَوْبةُ الصَّرْعِ: حمله‌ی مغزی.
النَّوْبةُ القَلْبِيَّةُ: سکته‌ی قلبی.
النَّوْبةُ: سکته / حمله.
نُورُ العَيْنِ: نور چشم / نور دیده.
نَوْعُ السِّمَةِ: نوع ویزا.
نُوفَمْبِر: نوامبر(ماه یازدهم میلادی).
نَوْمُ الرِّجْلِ: بی‌حس شدن پا / خواب رفتنِ پا.
نَوْمُ الشِّتاءِ: خواب زمستانی.
نَوْمُ اليَدِ: بی حس شدن دست / خواب رفتنِ دست.
نَوْمٌ خَفِيفٌ: خواب سبک.
نَوْمٌ عَمِيقٌ: خواب عمیق.
نَوْمٌ مُغْناطِيسِيٌّ: خواب مغناطیسی / تله پاتی / هیپنوتیزم.
نَوْمٌ هادِئٌ: خواب آرام.
نَوَّهَ سُمْعَتَهُ: آبرویش را بُرد.
نَوَّهَ: اشاره کرد / تلویحاً ذکر نمود / خاطرنشان کرد / بدنام کرد.
نَهاراً ولَيلاً: شب و روز / شبانه‌روزی.
نَهارُكَ سَعِيدٌ: روز خوش.
نَهارِيٌّ: روزانه / روزمرّه.
نِهايةُ الأُسْبُوعِ: پایان هفته.
نِهايةُ الحَرْبِ: پایان جنگ.
نِهايةُ الخَطِّ: پایان خط.
نِهايةُ الطَّرِيقِ: پایان راه.
نِهايةُ المُوجَزِ: پایان خلاصه‌ی خبرها.
نِهايةُ المَوْسِمِ: پایان فصل.
نِهايةٌ مَأْساوِيَّةٌ: پایان غم انگیز.
نِهايةٌ مَخْتُومَةٌ: پایان قطعی.
نِهايةٌ مُؤْسِفَةٌ: پایان تأسف‌بار.
نِهائِيّاتُ كَأْسِ الأُمَمِ الإفْرِيقِيَّةِ: دور پایانی جام ملّت‌های آفریقا.

النِّهَائِيَّاتُ: دور پایانی.
النَّهْبُ الأَمْرِيكِيُّ: غارتگری امریکا / چپاولگری آمریکا.
نَهْبُ الثَّرَوَاتِ: غارت و چپاول ثروت‌ها.
النَّهْبُ العَصْرِيُّ: غارتگری مدرن.
النَّهْبُ والسَّلْبُ: چپاول و غارت.
النَّهْبُ: غارت / چپاول.
نَهْجٌ مُحَدَّدٌ: روش مشخّص.
نَهْجٌ مُوَحَّدٌ: روش یکسان.
نَهَدَ الثَّدْيُ: پستان برآمد.
النَّهضَةُ الإِسْلَامِيَّةُ: نهضت اسلامی / خیزش اسلامی.
النَّهْضَةُ الثَّقَافِيَّةُ: نهضت فرهنگی / خیزش فرهنگی.
النَّهضَةُ الحديثة: نهضت جدید / خیزش جدید.
النَّهْضَةُ مُتَواصِلَةٌ: نهضت ادامه دارد.
النَّهِمُ: پُرخور/ شکمو.
النَّهِمَةُ: پرخوری/ شکمو بودن.
النُّهَيْرَاتُ: نهرهای کوچک/ جویبارها.
نَهِيقُ الحِمَارِ: عرعر الاغ / صدای خر.
النَّهِيمُ: شکمو / پرخور / شکم پرست.
النَّؤُومُ: کسی که زیاد می‌خوابد / خوش‌خواب.
النِّيَابَةُ الإِدَارِيَّةُ: دادستان اداری.
النِّيَابَةُ العَامَّةُ: دادستانی کل / دادسرا.
نِيَابَةً عَنِ الزُّمَلاءِ الأَفَاضِلِ أَتَقَدَّمُ بِالشُّكْرِ الجَزِيلِ لِمُنَظِّمِي هَذَا المُؤْتَمَرِ: به نمایندگی از طرف دوستان، بسیار تشکر می کنم از برگزارکنندگان این کنفرانس.
النَّيَازِكُ العِمْلَاقَةُ: سنگ شهاب‌های غول پیکر.
نِيتْشَةُ: نیچه (متفکر و فیلسوف آلمانی).
نِيرُ الإِسْتِعْمَارِ: یوغ استعمار.
نِيرَانُ المِدْفَعِيَّةِ: آتش توپخانه.
نِيرَانٌ مُضَادَّةٌ لِلطَّائِرَةِ: ضدّ هوایی.
نِيرَانٌ مُكَثَّفَةٌ: آتش بی‌امان / آتش پر حجم.

النِّیرَانُ: آتش.

النَّیْزَکُ: سنگ شهاب.

النِّیسَانُ: از ماه‌هایِ عربی است، معادل آن دوازدهم فروردین تا یازدهم اردیبهشت است.

نَیَّفَ عَلَی السَّبْعِینَ: از هفتاد سال گذشته است.

نِیقُوسیَا: نیکوزیا (پایتخت قبرس).

نیکاراغوا: نیکاراگونه.

نَیْلٌ مِنَ النَّاسِ: عیبجویی از مردم / آسیب رساندن به مردم.

هـ

هاتِ: بده / كَرَم كُن.
هَاتِفٌ ثَابِتٌ: تلفن ثابت.
هَاتِفٌ مَحْمُولٌ: موبايل / تلفن همراه.
هَاتِفٌ مُسْتَخْدَمٌ بِالعُمْلَةِ: تلفن سكّه‌اي.
هَاتِفٌ مَنْقُولٌ: تلفن همراه / موبايل.
هَاتِفٌ نَقّالٌ: تلفن همراه / موبايل.
الهَاتِفُ: تلفن.
الهَاتِكُ: پرده دَر / هتک كننده / رسواگر/ حرمت‌شكن.
هاتُوا: بياوريد / عرضه كنيد / ارائه بدهيد.
هاجَ: به‌جوش آمد / هيجاني شد / پرخاش نمود.
الهاجِرَةُ: نيمروز / گرماي شديد / سخن زشت.
الهاجِسُ: دل مشغولي / نگراني/ دغدغه‌ي خاطر.
الهاجِعُ: خوابيده / خفته.
هادِئُ البَالِ: آسوده خاطر / بي‌خيال.
هادِئُ النَّفْسِ: خونسرد / بي خيال.
الهادِئُ: آرام.
الهَادِي: هدايتگر / راهنما / هدايت‌كننده.
الهارِبُ: فراري / فرار كننده.
هارفارد: هاروارد (دانشگاهي است خصوصي در شهر كمبريج ايالت ماساچوست آمريكا).
هارمونيقا: هارمونيک.
هارمونيكا: هارمونيک.
الهازِئُ: مسخره كننده / متمسخر / استهزاگر.

هافانا: هاوانا (پایتخت کشور کوبا).
هـامٌّ: مهـم / دارای اهمیـت / بـا اهمیت.
هامبورغ: هـامبورگ (دومـین شـهر بزرگ آلمان).
هامَةُ الرَّأْسِ: فرق سر.
الهامشُ: حاشیه / کنار.
هامِشِيٌّ: حاشیه‌ای.
هـاوٍ، ج: هُـواةٌ: طرفـدار / هـوادار / دوستدار / علاقه مند.
الهَاوَنُ: خمپاره انداز.
الهَاوِيَةُ: ورطه / گرداب.
الهَـائِجُ: خشـمگین / نگـران / مضطرب / هیجـان زده / هیجـانی / دارای هیجان.
الهائِلَةُ: سرسام‌آور / وحشتناک.
الهائِمُ: سرگردان / سراسیمه / متحیّر.
هَبَّ الهَواءُ: باد وزید.
هَبَّ لِلْقِتَالِ:آماده‌ی جنگ شد.
هَبَّ لِنَجْدَتِهِ: به کمکش شتافت.
هَبَّتِ الرَّائِحَةُ: بو به مشام رسید.
هَبَّتِ الرِّيحُ: باد وزید.
هَبَّتِ العَاصِفَةُ: طوفان وزید.
هَبَطَ بِالمِظَلَّةِ: با چتر پایین آمد / با چتر فرود آمد.
هَبَطَتِ الطَّـائِرَةُ هُبُوطـاً إِضْـطِرارِياً: هواپیما فرود اضطراری نمود.
هُبُّوا: بپا خیزید / بلند شوید / آمـاده شوید.
هُبُوطٌ إِضْطِرارِيٌّ: فرود اضطراری.
هُبُوطُ الأَسْعَارِ: پایین آمدن قیمت‌ها / سقوط قیمت‌ها.
هُبُوطُ الحَـرَارَةِ: پـایین آمـدن دمـا / کاهش دما.
الهُبُـوطُ العَـالَمِيُّ لِلأَسـعَارِ: کـاهش جهانی قیمت‌ها/ پـایین آمـدن جهـانی قیمت‌ها.
هُبُوطُ القَلْبِ: فرو ریختن قلب.
هُبُوطُ القِيمَةِ: پایین آمـدن قیمـت / سقوط قیمت.
الهُبُوطُ إِلَى الدَّرَجَةِ الثَّانِيَةِ: سقوط به دسته‌ی دوّم (ورزش).
هُبُـوطٌ بالمِظَلَّـةِ: فـرود آمـدن بـه وسیله‌ی چتر / چتر بازی.

الهُبُوطُ مِنَ السَّيَّارَةِ: پیاده شدن از ماشین.

هُتافٌ بَذِيءٌ: شعار زشت.

الهُتافُ: بانگ برآوردن / فریاد زدن / شعار دادن.

هُتافَاتُ الجَمَاهِيرِ: شعارهای مردم.

هُتافَاتٌ مُبْتَكَرَةٌ: شعارهای طراحی شده.

هُتافَاتٌ مُنَاوِئَةٌ لِلحُكُومَةِ: شعارهای مخالف نظام / شعارهای ضدّ حکومت.

هَتَفَتِ الحَمَامَةُ: کبوتر آواز سر داد.

هَتَكَ سِتْرَهُ: او را رسوا کرد / پرده‌ی او را درید.

هَتَكَ عِرْضَهُ: آبرویش را بُرد.

هَيَّجَ النَّارَ: آتش را شعله‌ور ساخت.

هَجَرَ وَطَنَهُ: وطنش را ترک کرد.

هِجْرَةُ الأَجَانِبِ: مهاجرت بیگانگان.

هِجْرَةُ الأَدْمِغَةِ: فرار مغزها.

هِجْرَةُ الحَيَوانِ: مهاجرت حیوانات.

هِجْرَةُ الطُّيُورِ: مهاجرت پرندگان.

هِجْرَةُ العُقُولِ: فرارِ مغزها.

هِجْرَةُ القُوَى العَامِلَةِ: مهاجرت نیروی کار.

الهِجْرَةُ النَّبَوِيَّةُ: هجرت پیامبرﷺ.

هِجْرَةٌ جَمَاعِيَّةٌ: مهاجرت دسته جمعی.

هِجْرَةُ رَأْسِ المَالِ: فرار سرمایه.

هِجْرَةٌ غَيْرُ شَرْعِيَّةٍ: مهاجرت غیر قانونی.

هِجْرَةٌ مَوسِمِيَّةٌ: مهاجرت فصلی.

هَجَسَ الشَّيْءُ فِي صَدْرِهِ: چیزی به دلش خطور کرد.

الهُجْعَةُ: خواب.

هَجْمَةٌ إِعْلَامِيَّةٌ: تهاجم رسانه‌ای / حمله‌ی تبلیغاتی.

هَجْمَةٌ بِأَسْلِحَةٍ كَاتِمَةِ الصَّوْتِ: حمله با اسلحه‌ی بی‌صدا.

هَجْمَةٌ ثَقَافِيَّةٌ: تهاجم فرهنگی.

هَجْمَةٌ شَرِسَةٌ: تهاجم بی‌رحمانه / تهاجم وحشیانه / حمله‌ی درندانه / یورش وحشیانه.

هَجْمَةٌ صَارُوخِيَّةٌ: حمله‌ی موشکی / تهاجم موشکی / یورش موشکی.

هَجْمَةٌ مُرْتَدَّةٌ: ضدحمله / پاتک.

الهَجْوُ: هجو / بدگویی شاعر از دیگری / ذم شدن شخصی از سوی شاعر.

هُجُومٌ إِنْتِحَارِيٌّ: حملهٔ‌ی انتحاری.

هُجُومٌ جَوِّيٌّ: حملهٔ‌ی هوایی / تهاجم هوایی / یورش هوایی.

هُجُومٌ شَامِلٌ: حملهٔ‌ی فراگیر / یورش همه جانبه / تهاجم همه جانبه.

هُجُومٌ ضَارِي: حملهٔ‌ی وحشیانه / تهاجم سبوعانه / یورش وحشیانه.

هُجُومٌ عَسْكَرِيٌّ: حملهٔ‌ی نظامی / تهاجم نظامی / یورش نظامی.

هُجُومٌ عَنِيفٌ: حملهٔ‌ی شدید / یورش شدید / تهاجم شدید.

هُجُومٌ غَاشِمٌ: تهاجم وحشیانه / یورش وحشیانه / حملهٔ‌ی وحشیانه.

هُجُومٌ فَاشِلٌ: حمله شکست خورد / یورش نافرجام.

هُجُومٌ مُباغِتٌ: حملهٔ‌ی غافلگیرانه / تهاجم غافلگیرانه / یورش غافلگیرانه.

هُجُومٌ مُسَلَّحٌ: حملهٔ‌ی مسلّحانه / تهاجم مسلّحانه / یورش مسلّحانه.

هُجُومٌ مُضَادٌّ: پاتک / ضد حمله.

هُجُومٌ مُفَاجِئٌ: حملهٔ‌ی غافلگیرانه / یورش غافلگیرانه / تهاجم غافلگیرانه.

هُجُومٌ وَحْشِيٌّ: تهاجم وحشیانه / یورش وحشیانه.

هَدِّئْ نَفْسَكَ: آرام باش.

هَدَأَ الطِّفْلَ: کودک را آرام ساخت.

هدَّافُ الفَرِيقِ: گلزن تیم.

الهدَّافُ: گلزن.

هَدَّدَهُ بِالْمَوْتِ: او را به مرگ تهدید کرد.

هَدَرَ دَمَهُ: خونش را ریخت.

الهَدَفُ الثَّالِثُ: هدف سوم / گل سوم (فوتبال).

الهَدَفُ الرَّئِيسِيُّ: هدف اساسی / هدف اصلی.

هَدَفُ المُبَارَاةِ الوَحِيدُ: تنها گُل مسابقه.

هَدَفٌ مَنْشُودٌ: هدف مطلوب.

الهَدَفُ: گل / هدف.

الهُدْنَةُ المُؤَقَّتَةُ: آتش بس موقت.

هُدْنَةٌ إِنْسَانِيَّةٌ: آتش بس انسانی.

هُدْنَةٌ عَسْكَرِيَّةٌ: آتش بس نظامی.
الهُدْنَةُ: آتش بس / ترک مخاصمه.
هُدُوءُ البَالِ: آرامش خاطر / آسودگی خاطر.
الهُدُوءُ الحَذِرُ: آرامش نسبی.
الهُدُوءُ النَّفسِيُّ: آرامش روانی.
الهُدُوءُ والضَّوْضَاءُ: آرامش و سروصدا.
الهُدُوءُ يَحْكُمُ كَافَّةَ أَرْجَاءِ المَدِينَةِ: آرامش بر تمام نواحی شهر حکمفرما شده است.
الهُدُوءُ: آرامش.
هدِيَّةُ السَّفَرِ: ارمغان سفر / سوغات / کادو.
الهَدِيرُ: صدای آب / شُرشُر آب / صدای شتر نر.
الهَدِيلُ: صدای کبوتر.
هَذَا الأُسْبُوعُ: هفته‌ی جاری / این هفته.
هَذَا الاِعْتِرَاضُ غَيْرُ وَارِدٍ: این اعتراض پذیرفتنی نیست.
هَذَا البَرْنَامَجُ يُتِيحُ لَكَ تَصَفُّحَ مَلَفَّاتِ الأَكْرُوبَاتِPDF: این برنامه امکان باز کردن و مشاهده‌ی فایل‌های پی دی اف را به شما می‌دهد.
هَذَا الجُرْحُ لا يَنْدَمِلُ بِسُرْعَةٍ: این زخم به زودی بهبود نمی‌یابد.
هَذَا الشَّهْرُ: ماه جاری / این ماه.
هَذَا العَامُ: امسال / سال جاری.
هَذَا لا يَعْنِيكَ: این به تو ربطی ندارد / این به تو مربوط نیست.
هذا لَا يَعْنِي أَنَّ [...]: این بدان معنا نیست که[...].
هَذَا وَاجِبِي: این وظیفه‌ی من است.
هَذَا هُوَ كُلُّ شَيْئٍ: همه‌ی داستان همین بود.
هَذَا هو وَاجِبُنَا: این وظیفه‌ی ماست.
هَذِهِ السَّنَةُ: امسال / سال جاری.
هَذَى بِالسَّخَافَاتِ: جفنگ گفت / چرت و پرت گفت / چرند گفت.
الهَذَيَانُ: چرند و پرند / یاوه گویی / چرت و پرت / جفنگ.
هَرَأَ فِي كَلاَمِه: یاوه گویی کرد / چرت و پرت گفت.

الهَرَاءُ: یاوه گویی.
هَرَأَتِ الرِّيحُ: باد زوزه کشید.
الهَرَاوَةُ، ج: الهَرَاوَاتُ: چوب دستی / چماق / گرز / باتوم.
هَرَبَتِ الفَتَاةُ بِقَصْدِ الزَّوَاجِ مِنْ غَيرِ مُوَافَقَةِ والِدَيْهَا: دختر به قصد ازدواج و بدون رضایت پدر و مادرش، از خانه فرار کرد.
هَرَّبَهُ: او را فراری داد.
هَرَّجَ فِي الحَدِيثِ: بذله‌گویی کرد / خوشمزگی کرد.
هَرجَلَ: تلوتلو خورد.
هرَّشَ بَيْنَهُم: آنان را به جان هم انداخت.
هَرَعَ: سراسیمه و شتابان رفت.
هُرُوبُ رَأْسِ المَالِ: فرار سرمایه.
هُرُوبُ رُؤُوسِ الأَمْوَالِ: فرار سرمایه‌ها.
الهُرُوبُ مِنَ المَدْرَسَةِ: فرار از مدرسه.
الهُرُوبُ مِنْ قَعْرِ التَّرْتِيبِ: فرار از پایین جدول(فوتبال).
هُرَيْرَةٌ: بچه گربه/ گربه‌ی کوچک.
هَزَّ رَأْسَهُ: سرش را تکان داد.
هَزَّ كَتِفَيْهِ: شانه هایش را بالا انداخت.
هَزَّاتٌ اِرْتِدَادِيَّةٌ: پس لرزه‌ها.
هَزَّةٌ أَرْضِيَّةٌ: زلزله / زمین لرزه.
هَزِيلُ الجِسْمِ: لاغر اندام.
الهَزِيمَةُ الشَّنِيعَةُ: شکست مفتضحانه.
الهَزِيمَةُ القَاسِيَةُ: شکست سخت.
الهَزِيمَةُ المَعْنَوِيَّةُ: شکست روحی / شکست معنوی.
الهَزِيمَةُ المُنَكَّرَةُ: شکست مفتضحانه / شکست فضاحت بار.
الهَزِيمَةُ النَّفْسِيَّةُ: شکست روانی / شکست روحی.
هُشَاشَةُ التَّرْبِيَةِ المَنْزِلِيَّةِ: آسیب‌پذیری تربیت خانوادگی / سست و کم اثر بودن تربیت خانوادگی.
هُشَاشَةُ العِظَامِ: پوکی استخوان.
هُشَاشَةُ الهُدْنَةِ: شکننده بودن آتش بس.
هَضَبَةُ جَوْلَانَ: بلندیهای جولان.

الهَضَبَةُ: بلندی / تپه.

هُطُولُ المَطَرِ: بارش سنگین باران / ریزش شدید باران.

هَفْوَةُ القَدَمِ: لغزش پا.

هَفْوَةُ القَلَمِ: لغزش قلم.

الهَفْوَةُ: لغزش / اشتباه.

الهَكِرْزُ: هکرها.

الهَكِرُونَ: هکرها.

هَل تَسْمَعُنِي: صدای من را می شنوی؟

هَلُمَّ بِنَا: زود باش / عجله کن.

هَلُمَّ جَرّاً: به همین شیوه ادامه بده / این گونه قیاس کن.

هَمَّ بِقَتْلِهِ: به کشتن او همت گماشت / خواست او را بکشد.

الهَمَجِيُّ: وحشی / بربری.

الهَمَجِيَّةُ: وحشیگری / بربریت / وحشیانه.

هَمَسَ فِي أُذُنِهِ: در گوشش پچ‌پچ کرد.

هَمَسَ فِي نَفْسِهِ: با خود گفت.

هَمَمْتُ: قصد کردم / خواستم.

هَمْهَمَةُ المَسَاءِ: همهمه‌ی شب / پچ‌پچ شب.

هَنَّأَ: تبریك گفت / تهنیت گفت / شادباش گفت.

الهِنْدامُ: اندام / قامت.

الهَنْدَسَةُ الإلِكْتُرُونِيَّةُ: مهندسی الکترونیک.

هَنْدَسَةُ البِنَاءِ: مهندسی ساختمان / مهندسی سازه.

الهَنْدَسَةُ الوِرَاثِيَّةُ: مهندسی ژنتیک.

هَنهَنَتْ: لالایی کرد.

هُنَيْهَةٌ: دمی / لحظه‌ای.

هَنِيئاً لَكَ: گوارایت باد / نوش جانت.

هَنِيئاً مَرِيئاً: نوش جان / گوارای وجودت باد.

هُوَ بَعْدُ صَغِيرٌ: هنوز او کوچک است.

الهَواءُ الإصْطِنَاعِيُّ: تنفس مصنوعی.

الهَواءُ البَارِدَةُ: هوای سرد.

الهَواءُ الحَارَّةُ: هوای گرم.

الهَواءُ الطَّلِقُ: هوای آزاد.

الهَواءُ المَضْغُوطُ: هوای فشرده / هوای تحت فشار.

الهَواءُ المُلَوَّثُ: هوای آلوده.

الهَواءُ النَّقِيُّ: هوای پاك.
هُواةُ كُرَةُ القَدَمِ: طرفداران فوتبال.
الهَواجِسُ: نگرانی‌ها / دل مشغولی‌ها.
الهَوانُ: خواری / ذلّت / فرومایگی.
هَوايَتُهُ رُكُوبُ الخَيْلِ: او به اسب سواری علاقمند است / عشق او اسب سواری است.
الهَوَائِيُّ: آنتن.
الهُوَّةُ: تَرَک / درز / شکاف / فاصله / گودال/ پرتگاه.
الهَوْجَاءُ: سهمگین / شدید / متلاطم / توفانی.
هُوغُوشَافِيز / هُوغُوتشافيس: هوگو چاوز (رئیس جمهور فقید ونزونلا).
هُوكِي الإنْزِلَاقِ: هاکی روی یخ.
الهوكِي: هاکی (ورزش).
الهُوكِي تَحْتَ المَاءِ: هاکی زیر آب(بازی جدید).
الهُوكِي عَلَى الجَلِيدِ: هاکی روی یخ.
الهُوكِي عَلَى الحَشَائِشِ: هاکی روی چمن.
هُولَنْدَا: هلند (کشوری است در شمال غربی اروپا).
هُولَنْدِيٌّ: هلندی/ اهل هلند.
هُولِيوُود: هالیوود (محله‌ای است در لس آنجلس آمریکا که شخصیت‌های معروف سینمایی در آن سکونت دارند).
هَوِّنْ عَلَيْكَ: سخت نگیر / جوش نزن / بی‌خیال / آرام باش / بر خودت سخت نگیر.
هُونغ كُونغ: هنگ کنگ.
هوَىً عُذْرِيٌّ: عشق پاک.
هَوَى: افتاد / سقوط کرد.
الهُوِيَّةُ الثَّقَافِيَّةُ: هویّت فرهنگی.
الهُوِيَّةُ الوَطَنِيَّةُ: هویّت ملّی.
هَيَّا: بشتاب / عجله کن
هَيَّأَتِ الأَرْضِيَّةَ: زمینه را فراهم کرد / بسترسازی کرد.
الهِيَامُ: دلبستگی شدید / وابستگی شدید / عشق شدید / شیفتگی شدید.
هَيَّجَ: تحریک کرد / به هیجان آورد / برافروخته ساخت.

الهَيْكَلُ الإدَارِيُّ: سیستم اداری/ ساختار اداری.

الهَيْكَلُ الإسْمَنْتِيُّ: اسکلت سیمانی.

الهَيْكَلُ الرَّئِيسِيُّ: ساختار اصلی.

هَيْكَلُ السَّيَّارَةِ: اسکلت ماشین / بدنه‌ی ماشین.

الهَيْكَلُ العَظْمِيُّ: استخوان بندی / هیکل استخوانی.

الهَيْكَلُ الفُولَاذِيُّ: اسکلت فلزی.

الهَيْكَلِيَّةُ الإدَارِيَّةُ: ساختار اداری/ سیستم اداری.

الهَيْكَلِيَّةُ الاِقْتِصَادِيَّةُ: ساختار اقتصادی.

هَيْكَلِيَّةُ وِزَارَةِ الخَارِجِيَّةِ: ساختار وزارت خارجه.

هَيْمَنَةٌ إقْتِصَادِيَّةٌ: سلطه‌ی اقتصادی / نفوذ اقتصادی.

الهَيْمَنَةُ الأَمْرِيكِيَّةُ: سلطه‌ی آمریکا / نفوذ آمریکا.

هَيْمَنَةُ الغَرْبِ: سلطه‌ی غرب / نفوذ غرب.

هَيْمَنَةٌ سِيَاسِيَّةٌ: سلطه‌ی سیاسی / نفوذ سیاسی.

الهَيْمَنَةُ: سلطه / نفوذ.

هَيْئَةُ الأَرْكَانِ: ستاد ارتش.

هَيْئَةُ الإشْرافِ: هیئت نظارت.

هَيْئَةُ التَّحْرِيرِ: تحریریه / هیئت تحریر.

هَيْئَةُ التَّحْكِيمِ: هیئت داوری.

هَيْئَةُ التَّحْلِيفِ: هیئت تحلیف.

هَيْئَةُ الرَّقَابَةِ: هیئت نظارت.

الهَيْئَةُ الطِّبِّيَّةُ: هیئت پزشکی / تیم پزشکی / اکیپ پزشکی.

هَيْئَةُ المُحَلَّفَةُ: هیئت منصفه.

هَيْئَةُ المُحَلِّفِينَ: هیئت تحلیف.

هَيْئَةٌ مُشْرِفَةٌ: هیئت نظارت.

و

وابِلُ النِّيرانِ: باران آتش (جنگ).
واجِبٌ مَدْرَسِيٌّ: تکلیف مدرسه.
الواجِبَاتُ الجَامِعِيَّةُ: تکالیف دانشگاهی.
الواجِبَاتُ المَنْزِلِيَّةُ: تکالیف خانگی / وظایف خانه / تکالیف خانه.
الواجِمُ: عبوس / اخمو / ترش‌رو.
واجَهَ الفَشَلَ: با شکست روبه‌روشد / ناکام شد/ شکست خورد.
واجَهَ: مواجه شد / روبه‌رو شد.
الواجِهَاتُ الزُّجَاجِيَّةُ: ویترین‌های شیشه‌ای.
واجِهَاتُ المَحَلَّاتِ: ویترین مغازه‌ها.
واجِهَةُ البَيْتِ: سر درِ خانه.
واجِهَةُ المَبْنَى: نمای ساختمان.
الوَاحَةُ: مکان سرسبز در صحرا.

الوَاحِدُ الأَحَدُ: خدای یگانه و یکتا.
وَاحِدٌ بِالْمِأَةِ: یک در صد.
الوَاحِدُ بَعْدَ الآخَرِ: یکی بعد از دیگری.
وَاحِدٌ تِلْوَ الآخَرِ: یکی پس از دیگری.
وَاحِدٌ فِي الأَلِفِ: یک در هزار / یک هزارم.
وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ: یکی یکی / یکی پس از دیگری.
وَاحِداً فوَاحِداً: یکی پس از دیگری.
وَاحِداً فِي إِثْرِ وَاحِدٍ: یکی پس از دیگری.
وَاحِداً وَاحِداً: یکی یکی / پشت سرهم.
وَاحِدَةٌ بِوَاحِدَةٍ: یک به یک / تن به تن.

واحَسْرَتاهُ: دريغا / افسوس.
وادِي البِقَاعِ: درّه‌ی بقاع (يکی از درّه‌های استراتژيک لبنان).
واسِعُ الاطِّلاعِ: دارای اطلاعات فراوان / دارای معلومات زياد.
واسِعُ الاِنْتِشَارِ: بسيار گسترده.
واسِعُ الحِيلَةِ: بسيار مکّار.
واسِعُ المَعْرِفَةِ: دارای اطلاعات فراوان / دارای معلومات زياد.
واسِعُ النِّطَاقِ: گسترده / وسيع / پهناور.
وَاسِعَةُ العَيْنَيْنِ: درشت چشم / دارای چشمان درشت.
وَاسَى: ابراز همدری کرد / تسليت گفت.
واشنطن مُتَفَائِلَةٌ بِمُسْتَقْبَلِ[...]: واشنگتن نسبت به آينده‌ی [...] خوش‌بين است.
الوَاشِي: سخن‌چين / نمّام.
واصَلَ: ادامه داد / افزود.
واضِعٌ وُضُوحَ الشَّمْسِ: همچون روز روشن است.
واضِعُ النَّظَرِيَّةِ: تئوريسين / نظريه‌پرداز.
وَافَقَ: موافقت کرد / پذيرفت.
الوَاقِعُ الأَلِيمُ: واقعيت دردناک / حقيقت دردآور.
الواقِعُ المَرِيرُ: واقعيت تلخ.
الوَاقِعِيَّةُ الاِجْتِمَاعِيَّةُ: رئاليسم اجتماعی.
الوَاقِعِيَّةُ الاِشْتِرَاكِيَّةُ: رئاليسم سوسياليستی.
الوَاقِعِيَّةُ السِّحْرِيَّةُ: رئاليسم جادويی.
الوَاقِعِيَّةُ الفَلْسَفِيَّةُ: رئاليسم فلسفي.
الوَاقِعِيَّةُ الكِلَاسِيكِيَّةُ: رئاليسم سنّتی.
الوَاقِعِيَّةُ النَّقْدِيَّةُ: رئاليسم انتقادی.
الوَاقِعِيَّةُ: رئاليسم.
واقِفاً: ايستاده / به حالت ايستاده / در حالت ايستاده.
الواقِي الذَّكَرِيُّ: کاندوم.
واقِي الشَّمْسِ: ضدّ آفتاب.
الواوِيُّ: سگ آبی.
الوَبَر: کُرک.
وَتِدُ الخَيْمَةِ: ميخ خيمه.

وَتَّرَ: متشنّج ساخت / تنش ایجاد کرد / آشفته نمود/ بحرانی کرد.

وَتِيرَةُ الاِنْهِيَارِ لِلْكِيَانِ الصُّهْيُونِيِّ: روند فروپاشی رژیم صهیونیستی.

الـوَتِيرَةُ التَّصَاعُدِيَّةُ: رونـد رو بـه افزایش.

الوَتِيرَةُ: روند / موج.

الوَثَّابُ: جهنده / عالی/ پرّش کننده.

وَثَائِقُ الحَرْبِ: اسناد جنگ / مدارک جنگ.

الوَثَـائِقُ الرَّسْـمِيَّةُ: اسناد رسمی / مدارک رسمی.

الوَثَائِقُ السِّرِّيَّةُ: اسناد محرمانه / مدارک محرمانه.

الوَثَائِقُ المُسَرَّبَةُ: اسناد فاش شده / مدارک فاش شده.

الوَثَـائِقُ النَّـادِرَةُ: اسناد کمیاب / مدارک کمیاب.

الوَثَائِقُ: اسناد / مدارك.

الوَثَـائِقِيُّ: مستندساز / سازندهی فیلم مستند.

الوَثَائِقِيَّةُ: مستند / فیلم مستند.

الوَثْبُ الطَّوِيلُ: پرّش طول.

الوَثْبُ العَالِي: پرّش ارتفاع.

الوَثْبُ بِالزَّانَةِ: پرّش با نیزه.

الوَثْبَةُ الثُّلَاثِيَّةُ: پرّش سه گام.

الوَثْبَـةُ: پـرّش / جسـت و خیـز / جهش.

الوَثَنِيَّةُ: بت پرستی.

الوَثَنِيُّ: بت پرست.

الوَثِيقَـةُ الاِسْـتِرَاتِيجِيَّةُ الوَطَنِيَّـةُ لِتَنْمِيَةِ الصَّـادِرَاتِ غَيْـرِ النَّفْطِيَّـةِ: سند استراتژیک ملّی برای توسعهی صادرات غیر نفتی.

الوَثِيقَةُ التَّارِيخِيَّةُ: سند تاریخی.

وَثِيقَةُ التَّأْمِينِ: بیمه نامه.

الوَثِيقَةُ الخِتَامِيَّةُ: سند پایانی.

الوَثِيقَةُ الرَّسْمِيَّةُ: سند رسمی.

الوَثِيقَةُ الشَّـامِلَةُ لِتَطْـوِيرِ الرِّيَاضَـةِ فِـي الـبِلَادِ: سـند جـامع توسـعهی ورزش کشور.

الوَثِيقَةُ: سند / مستحکم / مدرک.

الوِجَارُ: لانهی سگ / لانهی روبـاه / لانهی گرگ.

الوَجْبَـةُ السَّـرِيعَةُ: غـذای آمـاده و سریع / فست فود.

وَجْبَةُ الطَّعَامِ: وعده‌ی غذایی / یک وعده‌ی غذا/ یک پرس غذا.

الوَجْبَةُ منَ الطَّعَامِ: یک پُرس غذا / یك وعده غذا.

الوَجْبَةُ: وعده‌ی غذا.

وَجَدَ ضَالَّتَهُ: گمشده‌ی خود را یافت.

وَجَدَ مَطْلُوبَهُ: به خواسته‌اش رسید / هدفش را یافت.

وَجَدْتُ نَفْسِي أَمَامَ[...]: خود را در مقابل[...]یافتم.

وَجَعُ الأَسْنَانِ: دندان درد / درد دندان.

وَجَعُ البَطْنِ: درد شکم / شکم درد.

وَجَعُ الرَّأْسِ: سر درد / دردِ سر.

وَجَعُ السِّنِّ: درد دندان / دندان درد.

وَجَعُ الظَّهْرِ: کمر درد / درد کمر.

الوُجُودُ العَسْكَرِيُّ: حضور نظامی.

الوُجُوهُ الإِسْلاَمِيَّةُ: شخصیت‌های اسلامی.

الوُجُوهُ، مف: الوَجْهُ: رخسارها / شخصیت‌ها / چهره‌ها.

الوَجْهُ البَشُوشُ: روی خندان / رخسار خوشحال و شادمان.

الوَجْهُ المُتَهَجِّمُ: روی ترش / اخم و تخم.

وَجَّهَ إِلَيْهِ تُهْمَةً: به او تهمت زد.

وَجَّهَ إِنْذَاراً: هشدار داد.

وَجَّهَ تُهْمَةً: متّهم ساخت.

وَجَّهَ رِسَالَةً إِلَى[...]: نامه ای را برای[...]فرستاد / پیامی را برای[...] فرستاد.

وَجَّهَ سُؤَالاً إِلَى[...]: سؤالی را از[...]پرسید.

وَجَّهَ طَلَباً: درخواست نمود.

وَجْهٌ طَلِقٌ: روی خوش / رخسار شاد و باز.

وَجَّهَ كَلاَمَهُ إِلَى[...]: سخنش را متوجّه[...]گرداند.

وَجَّهَ نِدَاءً: پیغامی را فرستاد.

وَجَّهَ: فرستاد / ارسال نمود / متوجّه ساخت.

وَجْهاً لِوَجْهٍ: رودررو / فیس تو فیس.

وُجَهَاتُ النَّظَرِ: دیدگاه‌ها/ نظرات/ آرا.

وَجْهانِ لِعُمْلَةٍ وَاحِدَةٍ: دو روی یک سکّه.

وِجْهَةُ النَّظَرِ: دیدگاه.

الوَجِيهُ: دارای وجاهت / متشخص / آبرومند.
وَحَدَاتٌ دِرَاسِيَّةٌ: واحدهای درسی.
وَحَــدَاتٌ سَــكَنِيَّةٌ: واحــدهای مسکونی.
وَحْدَةُ الأَرَاضِي: تمامیّت ارضی.
الوَحْدَةُ الآلِيَّةُ: یگان مکانیزه.
وَحْدَةُ الــتَّحَكُّمِ: کنترل(تلویزیــون و...).
وَحْدَةُ الدِّفَاعِ المَدَنِيِّ: یگان پدافنــد غیر نظامی.
وَحْدَةُ القَنْصِ: گروه تك تیرانداز.
وَحْدَةُ المُعَالَجَـةِ: واحـد پـردازش / یگان پردازش.
الوَحْـدَةُ الوَطَنِيَّـةُ: وحـدت ملّـی / اتحاد ملّی.
وَحْدَةٌ حَرَارِيَّةٌ: کالری.
وَحْدَةٌ مِدْفَعِيَّةٍ: واحد توپخانه.
وَحِيــدُ أَبِيــهِ: دُردانــه‌ی بابـا / یکـی یکدونــه‌ی پــدر/ یکدونــه‌ی بابــا/ تکدونه‌ی بابا.
وَحِيدُ الاِشْتِهَاءِ الجِنْسِيِّ: تک جنسی.
وَحِيدُ الخَلِيَّةِ: تک سلّولی.
وَحِيدُ الدَّهْرِ: یگانه‌ی روزگار.
وَحِيدُ الزَّمَانِ: یگانه‌ی دوران.
وَحِيدُ القَرْنِ: کرگدن.
وَحِيدُ القِيَاسِ: تک سایز.
وَحِيدُ اللَّوْنِ: تک رنگ.
وَحِيدُ عَصْرِهِ: یگانه‌ی زمان.
الوَحِيدُ: تنها / یگانه / یکتا.
الوَخْزُ بِالإِبَرِ: خالکوبی با سوزن.
الوَخْزُ: ننگ / عار.
الوَداعُ: خدا نگهدار / خداحافظ.
وَداعاً إِلَـى الأَبَـدِ: خـداحافظ بـرای همیشه.
وَداعاً: خـدا حـافظ / بـدرود / خـدا نگهدار.
الوَدائِعُ المَصْرِفِيَّةُ: سپرده‌های بانکی.
وَدِدْتُ لَــو[...]: دوســت داشــتم که[...] / ای کاش که[...].
وَدَّعَ نَظِيرَهُ: همتایش را بدرقه کرد.
وَدَّعَ: خداحافظی کرد / بدرقه نمود.
الوَدِيعَةُ: آرام / سربه زیر.
الوُدِّيُّ: دوستانه.
وَرَاءَ الأَبْوابِ المُغْلَقَةِ: پشت درهای بسته.

وَرَاءَ السِّتَارِ: پشت پرده.
وَرَاءَ القُضْبَانِ: پشت میله‌های زندان.
وَرَاءَ الكَوالِيسِ: پشت درهای بسته.
وَرَاءَ كُلِّ رَجُلٍ عَظِيمٍ اِمْرَأَةٌ: پشت سر هر مردِ بزرگی زنی [بزرگ] وجود دارد.
وَرْدِي: سرخ فام/ گل فام/ چون گل.
الوَرْشَةُ الإِعْمَارِيَّةُ: کارگاه سازندگی.
وَرْشَةُ العَمَلِ / وَرْشَةُ عَمَلٍ: کارگاه.
وَرْشَةٌ تَعْلِيمِيَّةٌ: کارگاه آموزشی.
وَرْشَةٌ لِلتَّصْلِيحَاتِ: تعمیرگاه.
وَرْشَةٌ مِيكَانِيكِيَّةٌ: تعمیرگاه ماشین.
وَرَقُ الاخْتِبَارِ: برگ امتحان.
وَرَقُ الاِعْتِمادِ: استوار نامه.
وَرَقُ التَّوالِيتِ: کاغذ توالت.
وَرَقُ الجُدْرانِ: کاغذ دیواری.
وَرَقُ الحَمَّامِ: دستمال توالت.
وَرَقُ الرَّسْمِ: ورق نقاشی.
وَرَق الشَّجَرِ: برگ درخت.
وَرَقُ الطِّبَاعَةِ: کاغذ چاپ.
وَرَقُ الطَّبعِ: کاغذ چاپ.
وَرَقُ الكَرْبُونِ: برگردان / کاغذ کاربون.
وَرَقُ الكِتَابَةِ: کاغذ نوشتن.
وَرَقُ اللَّعِبِ: پاسور.
وَرَقُ المِرْحاض: دستمال توالت.
وَرَقُ المُسَوَّدَةِ أو المُسودَّاتِ: چرک نویس.
وَرَقُ النَّسْخِ: کاغذ کپی.
وَرَقٌ لَزَّاقٌ: چسپ کاغذی.
وَرَقٌ مُسَطَّرٌ: کاغذ خط‌دار.
وَرَقٌ مُقَوَّى: ورق مقوی.
وَرَقَةُ الإِحْضَارِ: احطاریه.
وَرَقَةُ الاِقْتِرَاعِ: برگه‌ی رأی گیری.
الوَرَقَةُ البَيْضَاءُ: کاغذ سفید / برگه‌ی سفید.
وَرَقةٌ خَاسِرَةٌ: برگ بازنده.
وَرَقةٌ رَابِحَةٌ: برگ برنده.
وَرَقةٌ نَقْدِيَّةٌ: پول کاغذی / اسکناس.
الوَرَمُ الحَمِيدُ: غدّه‌ی خوش‌خیم.
الوَرَمُ الخَبِيثُ: غدّه‌ی بد خیم.
وَرَمُ المَفَاصِلِ: آرتروز.
وِزَارَةُ الإِسْتِخْبَارَاتِ: وزارت اطلاعات.

وِزَارَةُ الإِسْكَانِ وَإِنْشَاءِ المُدُنِ: وزارت مسکن و شهرسازی.

وِزَارَةُ الإِعْلَامِ: وزارت ارتباطات.

وِزَارَةُ الاِقْتِصَادِ: وزارت اقتصاد.

وِزَارَةُ الأَمْنِ: وزارت اطلاعات.

وِزَارَةُ الأَوْقَافِ: وزارت اوقاف.

وِزَارَةُ البَرْقِ والبَرِيدِ والهَاتِفِ: وزارت پست و تلگراف و تلفن.

وِزَارَةُ التِّجَارَةِ: وزارت بازرگانی.

وِزَارَةُ التَّعْلِيمِ العَالِي: وزارت آموزش عالی.

وِزَارَةُ التَّعْلِيمِ والتَّرْبِيَةِ: وزارت آموزش و پرورش.

وِزَارَةُ الثَّقَافَةِ والإِرْشَادِ الإِسْلَامِيِّ: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

وِزَارَةُ الثَّقَافَة والتَّعْلِيمِ العَالِي: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.

الوِزَارَةُ الحَرْبِيَّةُ: وزارت جنگ.

الوِزَارَةُ الخَارِجِيَّةُ: وزارت امور خارجه.

الوِزَارَةُ الدَّاخِلِيَّةُ: وزارت کشور.

وِزَارَةُ الدِّفَاعِ: وزارت دفاع.

وِزَارَةُ الرِّفَاهِ والضَّمَانِ الاِجْتِمَاعِيِّ: وزارت رفاه و تأمین اجتماعی.

وِزَارَةُ الزِّرَاعَةِ: وزارت کشاورزی.

وِزَارَةُ الشُّؤُونِ الاِجْتِمَاعِيَّةِ: وزارت کار و امور اجتماعی.

وِزَارَةُ الشُّئُونِ الاِقْتِصَادِيَّةِ والمَالِيَّةِ: وزارت امور اقتصاد و دارایی.

وِزَارَةُ الصِّحَّةِ: وزارت بهداشت.

وِزَارَةُ الصِّنَاعَة والمَعْدَنِ: وزارت صنایع و معادن.

وِزَارَةُ الطُّرُقِ والمُواصَلاتِ: وزارت راه و ترابری.

وِزَارَةُ الطُّرُقِ وإِنْشَاءِ المُدُنِ: وزارت راه و شهر سازی.

وِزَارَةُ العَدْلِ: وزارت دادگستری.

وِزَارَةُ العَمَلِ والشُّؤُونِ الاِجْتِمَاعِيَّةِ: وزارت کار و امور اجتماعی.

وِزَارَةُ المَالِ: وزارت دارایی.

وِزَارَةُ جِهَادِ الزِّرَاعَةِ: وزارت جهاد کشاورزی.

الوِزَارَةُ: کابینه / وزارت خانه.

الوَزَّةُ: اردک / مرغابی.
الوَزْنُ الزَّائِدُ: اضافه وزن / وزن اضافه.
الوَزْنُ الصَّافِي: وزن خالص.
وَزِيرُ الإِعْلَامِ: وزیر ارتباطات.
وَزِيرُ التِّجَارَةِ: وزیر بازرگانی.
وَزِيرُ التَّعْلِيمِ والتَّرْبِيَةِ: وزیر آموزش و پرورش.
وَزِيرُ الثَّقَافَةِ: وزیر فرهنگ.
وَزِيرُ الخَارِجِيَّةِ بِالوَكَالَةِ: سرپرست وزارت امور خارجه.
وَزِيرُ الخَارِجِيَّةِ: وزیر امور خارجه.
وَزِيرُ الدَّاخِلِيَّةِ: وزیر کشور.
وَزِيرُ الدِّفَاعِ: وزیر دفاع.
وَزِيرُ السِّيَاحَةِ: وزیر جهانگردی.
وَزِيرُ الصِّحَّةِ: وزیر بهداشت.
وَزِيرُ الطَّاقَةِ: وزیر نیرو.
وَزِيرُ العَدْلِ: وزیر دادگستری.
وَزِيرُ العَمَلِ: وزیر کار.
وَزِيرُ المَالِ: وزیر امور دارایی.
الوِسَادَةُ: بالش.
الوِسَاطَةُ: میانجیگری.
وِسَامُ الاِسْتِحْقَاقِ: مدال شایستگی / مدال لیاقت.
الوِسَامُ البُرُنْزِيُّ: مدال برنز.
الوِسَامُ الذَّهَبِيُّ: مدال طلا.
وِسَامُ الشَّرَفِ: مدال افتخار.
الوِسَامُ العَسْكَرِيُّ: مدال نظامی / نشان ارتشی.
الوِسَامُ الفِضِّيُّ: مدال نقره.
وِسَامُ جَوْقَةِ الشَّرَفِ: مدال افتخار.
وَسَائِلُ الاِتِّصَالِ: وسایل ارتباطی.
وَسَائِلُ الإِعْلَامِ الأَجْنَبِيَّةُ: رسانه‌های بیگانه.
وَسَائِلُ الإِعْلَامِ المَحَلِّيَّةُ: رسانه‌های محلی.
وَسَائِلُ الإِعْلَامِ المَرْئِيَّةُ: رسانه‌های دیداری.
وَسَائِلُ الإِعْلَامِ المَسْمُوعَةُ: رسانه‌های شنیداری.
وَسَائِلُ الإِعْلَامِ المَكْتُوبَةُ: رسانه‌های نوشتاری.
وَسَائِلُ الإِعْلَامِ: رسانه‌های خبری.

وَسَائِلُ التَّبْرِيدِ: وسایل خنک کننده / وسایل سرمایش.
وَسَائِلُ التَّدْفِئَةِ: وسایلَ گرم کننده / وسایل گرمایش.
وَسَائِلُ الرَّاحَةِ: اسباب آسایش.
الوَسَائِلُ المَرْئِيَّةُ: وسایل دیداری.
الوَسَائِلُ المَسْمُوعَةُ: وسایل شنیداری.
وَسَائِلُ النَّقْلِ الجَوِّيُّ: وسایل حمل و نقل جوّی.
وَسَائِلُ النَّقْلِ العَامُّ: وسایل حمل و نقل عمومی.
الوُسَطَاءُ: واسطه‌ها / میانجی‌ها.
الوَسَطِيَّةُ الإِسْلَامِيَّةُ: اسلام میانه‌رو / اسلام معتدل.
الوَسَطِيَّةُ: میانه‌روی / اعتدال.
وَسِيطُ القَامَةِ: مرد متوسط.
الوَسِيطُ: میانجی / واسطه.
الوَسِيمُ: زیبا / خوش‌رو/ خوش سیما.
الوِشَاحُ: شال گردن.
الوَشْمُ: خالکوبی / خال‌زنی.
وَشَىَ بِهِ: علیه او سخن چینی نمود.
الوَشِيكُ: نزدیک.
الوَصَايَا العَشْرُ: وصایای دهگانه.
وَصَفَ: توصیف کرد.
وَصَفَاتٌ مُزَوَّرَةٌ: نسخه‌های پزشکی تقلّبی.
الوَصْفَةُ الطِّبِّيَّةُ: نسخه‌ی پزشکی.
وَصَلَ إِلَى السُّلْطَةِ: به قدرت رسید.
الوَصْلُ: قبض رسید.
وَصَلَتِ الرِّسَالَةُ: پیام دریافت شد.
وَصَلَتِ الفِكْرَةُ: پیام دریافت شد / گرفتم / فهمیدم.
وَصَلَتْ إِلَى نُقْطَةِ اللَّارُجُوعِ: به نقطه‌ی غیر قابل برگشت رسید.
وَصَلَهُ الخَبَرُ: خبر به وی رسید.
وَصْمَةُ عَارٍ: لکه‌ی ننگ/ لکه‌ی عار.
الوَصْمَةُ: ننگ / عار / رسوایی.
الوُصُولُ إِلَى السُّلْطَةِ: به قدرت رسیدن / رسیدن به قدرت.
وَصِيفَةُ بَطَلَةِ العَالَمِ: نائب قهرمان جهان.
الوَضَّاءُ: نورانی / زیبا.
وَضَّاحُ الطَّلْعَةِ: خوش سیما / خوش چهره.

وَضَعَ إِكْلِيلاً مِنَ الزُّهُورِ عَلَى قَبْرِ الجُنْدِيِّ المَجْهُولِ: دسته گلی بر مزار سرباز گمنان گذاشت.

الوَضْعُ الحَالِيُّ: وضعیت کنونی / وضعیت موجود.

الوَضْعُ الرَّاهِنُ: وضعیت کنونی / وضعیت موجود.

الوَضْعُ السَّائِدُ: وضعیت حاکم / شرایط موجود.

وَضَعَ السِّلاَحَ: اسلحه را بر زمین نهاد / تسلیم شد.

الوَضْعُ القَائِمُ فِي[...]: وضعیتِ موجود در [...].

الوَضْعُ القَائِمِ: وضعیت کنونی / وضعیت موجود.

وَضَعَ اللَّوْمَ عَلَى[...]: سرزنش را متوجهِ[...]کرد.

الوَضْعُ المَأْزُومُ: وضعیت بحرانی.

الوَضْعُ المَأْسَاوِيُّ: وضعیت فاجعه بار / شرایط تراژیک.

الوَضْعُ المُحْزِنُ: وضعیت غم‌انگیز / شرایط رقّت بار.

الوَضْعُ المُزْرِيُّ: وضعیت خفّت‌بار.

الوَضْعُ المُؤْسِفُ: وضعیت تأسف‌بار.

وَضْعُ النُّقَاطِ عَلَى الحُرُوفِ: باقی نگذاشتن ابهام / توضیح کامل.

وَضَعَ النُّقَاطَ عَلَى الحُرُوفِ: موضوع را کاملا تبیین نمود / ابهام را بر طرف ساخت.

وَضَعَ جانِباً: کنار گذاشت.

وَضْعُ حَجَرِ الأَسَاسِ: تأسیس نمودن / پی‌ریزی کردن / پایه‌گذاری نمودن.

وَضَعَ قاعِدَةً: قاعده‌ای را بنا نهاد.

وَضَعَ قانُوناً: قانونی را گذاشت.

وَضَعَ يَدَهُ عَلَى[...]: دست بر رویِ[...]گذاشت.

وَضَعَ: فرض نمود / تحمیل کرد / تألیف کرد / پایه ریزی کرد / ساخت.

وَضَعَتِ الحامِلُ: زن حامله بچه به دنیا آورد.

وَضَعَتِ الحَرْبُ أَوْزارَها: جنگ به پایان رسید / جنگ فروکش کرد.

وَضَعَهُ فِي بُؤْرَةِ اِهْتِمَامِهِ: آن را در کانون توجه خود قرار داد.

الوَضِـــئُ: تابنـــاک / درخشـــان / درخشنده.

وَطَّـدَ العَـزْمَ عَلَـى[...]: عـزم را بر[...]جزم نمود.

الوَطَنُ الأُمُّ: مام میهن.

الـــوَطَنِيُّ: ملّـــی / محلّـــی / ناسیونالیست / شهروند / ملّی‌گرا.

وَطِئَ الفَرَسَ: سوار بر اسب شد.

وَطِئَ المَرْأَةَ: با زن همبستر گردید.

وَطِئَ: لگد مال کرد / همبستر گردید / سوار شد.

وظَّفَ الرَّجُلَ: مرد را بر سر کار نهاد / بـرای [ایـن] مـرد ایجـاد اشـتغال نمود.

وَظَّفَ شَخْصاً: شخصی را استخدام نمود / کسی را به کار گرفت.

وَظَّفَ مالاً: مالی را سـرمایه‌گـذاری نمود.

الوَظِيفَـةُ: شـغل / کـار / منصـب / مسؤولیت / تکیف مدرسه.

وَعْثَاءُ السَّفَرِ: خستگی و مشقّت سفر.

الوُعُودُ البَرّاقَةُ: وعده‌های پر زرق و برق.

الوَعْيُ السِّيَاسِيُّ: آگاهی سیاسی / شعور سیاسی.

وَعْـيُ الشَّـعْبِ: آگـاهی مـردم / شناخت ملت.

الوَعْيُ الطَّبَقِـيُّ: آگـاهی طبقـاتی / شعور طبقاتی.

الوَعْيُ العَامُّ: آگاهی عمومی.

الـوَعْيُ القَـوْمِيُّ: آگـاهی ملّـی / هوشیاری ملّی.

الـــوَعْيُ: آگـــاهی / شـــناخت / هوشیاری / بیداری / شعور.

الـــوَعْيُ الاِجْتِمَـــاعِيُّ: آگـــاهی اجتماعی / شعور اجتماعی.

وَفَـــاءٌ (بِالمُتَطَلَّبَـــاتِ، بِـــالغَرَضِ، بِالحَاجَةِ): انجام دادن درخواسـت / برآورده ساختن نیازها.

وَفَاءُ الدَّينِ: پرداخت بدهی.

وَفَاءٌ بِالعَهْدِ: وفای به عهد / پایبندی به وعد.

وَفَاءٌ بِالوَعْدِ: وفای به عهد / پایبندی به وعد.

الوِفَـاقُ: همگرایـی / همبسـتگی / آشتی.

الوَفْدُ الاقْتِصَادِيُّ: هيئت اقتصادی.
الوَفْدُ البَرْلَمَانِيُّ: هیئت پارلمانی.
الوَفْدُ التِّجَارِيُّ: هیئت تجاری.
الوَفْدُ الرَّسْمِيُّ: هیئت رسمی.
الوَفْدُ الرِّيَاضِيُّ: هیئت ورزشی.
الوَفْدُ السِّيَاسِيُّ: هیئت سیاسی.
الوَفْدُ العَسْكَرِيُّ: هیئت نظامی.
وَفْدُ العَمَلِ: هیئت کاری.
الوَفْدُ المُرَافِقُ: هیئت همراه.
وَفْدٌ غَيْرُ رَسْمِيٍّ: هیئت غیر رسمی.
الوَفْدُ: هیئت.
وَفَّرَ: پس‌انداز کرد / فراهم نمود.
وِفْقَ: بر اساسِ / بر پایه‌ی.
وِفْقاً لِلاتِّفَاقِيَّاتِ المُبْرَمَةِ: بر اساس توافق‌های انجام شده.
وَفَّقَكَ اللّٰهُ: خداوند تو را موفّق بگرداند.
وَفَّى المَوْضُوعَ حَقَّهُ: حق مطلب را ادا کرد.
الوِقَايَةُ خَيْرٌ مِنَ العِلاجِ: پیشگیری بهتر از درمان است.
الوِقَايَةُ: پیشگیری.
وَقْتُ الاِسْتِرَاحَةِ: زمان استراحت.
الوَقْتُ الأَصْلِيُّ: زمان اصلی / وقت قانونی(بازی).
الوَقْتُ الإِضَافِيُّ: زمان اضافی/ وقت اضافی(بازی).
الوَقْتُ الحَالِيُّ: وقت فعلی / وقت کنونی.
وَقْتُ الحَرْبِ: زمان جنگ.
وَقْتُ الدَّوَامِ: ساعت اداری / وقت اداری.
الوَقْتُ الرَّاهِنُ: زمان موجود / زمان حاضر.
الوَقْتُ الضَّائِعُ: وقت تلف شده(بازی).
وَقْتُ الطَّعَامِ أو الأَكْلِ: وقت خوردن.
الوَقْتُ القِيَاسِيُّ: وقت معمول(بازی).
وَقْتُ النَّوْمِ: وقت خواب.
الوَقْتُ بَدَلَ الضَّائِعِ: وقت اضافه(بازی).
الوَقْتُ لا يَنْتَظِرُ: زمان منتظر نمی‌ماند.

وَقْعُ الأَقْدامِ: صدای برخورد پا با زمین.

وَقَّعَ الرِّسالَةَ: نامه را امضا کرد.

وَقَعَ بَصَرُهُ عَلَى[...]: چشمش افتاد به[...].

وَقَعَ فِي الشَّرَكِ: به دام افتاد / گرفتار شد / در تله افتاد.

وَقَعَ فِي الضَّلالِ: گمراه شد / در گمراهی افتاد.

وَقَعَ فِي الفَخِّ: به دام افتاد.

الوَقْعُ: تأثیر / ضرب آهنگ.

وَقَفَ الأَمْرَ عَلَى[...]: این کار را مشروط به[...]کرد.

وَقْفُ الحَرْبِ: متوقف ساختن جنگ.

وَقَفَ إِلَى جَانِبِهِ: در کنار او ایستاد / از وی حمایت نمود.

وَقَفَ بِوَجْهِهِ: در مقابل او ایستاد.

وَقْفُ تَخْصِيبِ اليُورَانْيُومِ: متوقف ساختن غنی سازی اورانیوم.

وَقْفُ تَصْدِيرِ الغَازِ: متوقف ساختن صادرات گاز.

وَقْفُ سِيَاسَةِ الاِسْتِيطَانِ: متوقف ساختن سیاست شهرک سازی.

وقَفَ عَلَى الحِيَادِ: بی طرف ایستاد.

وَقَفَ عَلَى[...]: اطلاع پیدا کرد از[...].

وَقَفَ فُلاناً عَلَى[...]: فلانی را بر[...]آگاه ساخت.

وَقَفَ فِي جَانِبِهِ: در کنار او ایستاد / از وی حمایت نمود.

وَقَفَ فِي سَبِيلِهِ: بر سر راهش ایستاد.

وَقَفَ فِي وَجْهِهِ: رو در رویش ایستاد / در مقابل او ایستاد.

وَقَفَ مالَهُ عَلَى[...]: مالش را به نفع[...]وقف نمود.

وَقَفَ مَعَهُ: در کنار او ایستاد / از وی حمایت نمود.

وَقَفَ مَكْتُوفَ الأَيْدِي: بدون اینکه کاری را انجام دهد، ایستاد / کت بسته ایستاد.

وَقَفَ مَوْقِفَ المُتَفَرِّجِ: به تماشا ایستاد و کاری نکرد.

وَقَفَ: ایستاد / دست برداشت / به پایان رسید / تردید پیدا کرد / برخاست.

وَقْفَةٌ إِحْتِجَاجِيَّةٌ: تجمّع اعتراض آميز.

الوَقْفَةُ: تأمّل / توقّف / ایستادن.

وَقَفَهُ عَنْ [...]: او را از[...]بازداشت.

الوَقُودُ النَّوَوِيُّ: سوخت هسته‌ای.

الوَقُودُ: سوخت/ بنزین.

الوُقُوفُ إِلَى جَانِبِ[...]: حمایت از[...].

الوُقُوفُ أَمَامَ القَانُونِ: ایستادن در برابر قانون.

الوُقُوفُ عَلَى أَبْوَابِ الآخَرِينَ: دست دراز کردن به سوی دیگران / گدایی کردن / ایستادن جلو خانه‌ی دیگران.

الوُقُوفُ فِي وَجْهِ الاِسْتِبْدَادِ: ایستادن در روی خودکامگی / مبارزه با استبداد.

الوَقِيعَةُ: مصیبت / حادثه‌ی بد.

الوِكَالَاتُ: نمایندگی‌ها / دفاتر نمایندگی / آژانس ها.

وَكْرُ التَّجَسُّسِ: لانه‌ی جاسوسی.

الوَكْرُ: آشیانه‌ی زمینی پرنده / لانه‌ی زمینی پرنده.

الوَكْنُ: لانه‌ی پرنده در شکاف دیوار یا سنگ.

وَكِيلُ التَّأْمِينِ: نماینده‌ی بیمه.

الوَكِيلُ الحَصْرِيُّ: نماینده‌ی انحصاری.

وَكِيلُ الوِزَارَةِ: معاون وزیر.

وَكِيلُ رَقِيبٍ: گروهبان سوم.

وَكِيلُ وِزَارَةُ الثَّقَافَةِ والإِرْشَادِ الإِسْلَامِيِّ: معاون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی.

وِكَالَةُ الأَنْبَاءِ الطُّلَّابِيَّةُ: خبرگزاری دانشجویان.

وِكَالَةُ الأَنْبَاءِ الوَطَنِيَّةُ: خبرگزاری ملّی.

وِكَالَةُ الأَنْبَاءِ: آژانس خبری / خبرگزاری.

وِكَالَةُ التَّعَاوُنِ الثَّقَافِيِّ وَالتِّقَنِيِّ: آژانس همکاری فرهنگی و تکنولوژی.

وِكَالَةُ الجُمْهُورِيَّةِ الإِسْلَامِيَّةِ: خبرگزاری جمهوری اسلامی.

الوِكَالَةُ الدُّوَلِيَّةُ لِلطَّاقَةِ الذَّرِّيَّةِ: آژانس بین‌المللی انرژی اتمی.

الوِكَالَةُ الدُّوَلِيَّةُ لِلطَّاقَةِ: آژانس انرژی جهانی / آژانس بین‌المللی انرژی.
الوِكَالَةُ الرَّسْمِيَّةُ: نمایندگی رسمی.
وِكَالَةُ السَّفَرِ: آژانس مسافرتی.
وِكَالَةُ الفَضَاءِ الأَوْرُوبِيَّةُ: آژانس فضایی اروپا.
وِكَالَةُ أَنْبَاءِ أَسُوشِيْتِدْ بِرِس: خبرگزاری آسوشیتدپرس.
وِكَالَةُ(إرنا): خبرگزاری ایرنا.
الوِكَالَةُ: آژانس / خبرگزاری.
وَكْرُ العُقَابِ: آشیانه‌ی عقاب.
وَكْرُ اللُّصُوصِ: لانه‌ی جاسوسان / پاتوق جاسوسان.
الوَكِيلُ: مزدور / نماینده.
وُلاةُ الأَمْرِ: حاکمان / سلاطین.
وِلادَةُ التَّوائِمِ: تولد دوقلوها.
الوِلادَةُ الطَّبِيعِيَّةُ: تولّد طبیعی / زایمان طبیعی.
الوِلادَةُ المُبَكِّرَةُ: تولّد زودهنگام / زایمان زودرس.
وَلَّاهُ مَنْصِباً: پُستی را به او واگذار کرد.
وَلَّتْ إِلَى غَيْرِ رِجْعَةٍ: برای همیشه از بین رفت.
الوَلْهَانُ: شیفته / شیدا / واله.
وَلِيُّ الأَمْرِ: ولی امر.
وَلِيُّ العَهْدِ: ولیعهد.
وَلِيُّ النِّعْمَةِ: ولی نعمت.
وَلَّى أَدْبَارَهُ: پا به فرار گذاشت.
وَلَّى الأَدْبارَ: پا به فرار گذاشت.
وَلَّى دُبُرَهُ: پا به فرار گذاشت.
وَلَّى هَارِباً: پا به فرار گذاشت.
وَمِيضُ البَرْقِ: آذرخش.
الوَمِيضُ: تابش / درخشش / روشنایی.
الوَهْنُ العَظْمِيُّ: پوکی استخوان.
وَيلٌ لَكَ / وَيلاً لَكَ / وَيلَكَ: خاک بر سرت / وای بر تو!
الوِئَامُ: همبستگی / توافق / همسویی.

ی

یا أهلاً بِکَ: خوش آمدی / خونه‌ی خودته.
یا تُری: نظر شما چیست؟شما چه فکر می‌کنید؟
یا حَبَّذا: ای کاش! / کاش!
یا سَلام!: خدای من! به به!
یا لَطِیف!: خدای من!
یا لکَ مِنْ طِفْلٍ!: عجب بچه‌ای هستی!
یا لَلْعَجَبِ!: عجبا! / شگفتا!
یا لَلْکَارِثَةِ!: عجب مصیبتی! چه مصیبتی!
یا لَهُ مِنْ تَطَوُّرٍ: عجب تحوّلی! / چه پیشرفتی!
یا لَهُ مِنْ رَجُلٍ: چه مردی! عجب مردی!
یا لَهَا مِنْ عَادَةٍ!: عجب عادتی دارد!
یا لَهْفَ / یا لَهْفاً / یا لَهْفاه / یا لَهْفِی / یا لَهْفَةُ / یا لَهْفَتَاهُ: ای وای! / ای کاش! / وا حسرتا!
یا لَیْتَ: ای کاش! / کاش!
یابان: ژاپن.
یابانی: ژاپنی / اهل ژاپن.
یَأْتِي عَلَى الأَخْضَرِ والیَابِسِ: تر و خشک را با هم می‌سوزاند.
یَأْکُلُ الأَخْضَرَ وَالیابِسَ: تر و خشک را با هم می‌سوزاند.
یانَصِیبُ: شانس و بخت.
یاهو ماسنجر: یاهو مسنجر.
الیائِسُ: نا امید(مرد) / نازا / عقیم.
الیائِسَةُ: نا امید(زن)عقیم / نازا.
یَبْتَغِي الفِرَارَ: راه فرار را می جوید / می‌خواهد فرار کند/ در پی فرار است.

يَبْدُو أنّ[...]: به نظر می‌آید که[...] / چنین به نظر می‌رسد که[...].

يَبْدُو أنَّکَ قَدْ تَسَوَّقْتَ: به نظر می‌آید که خرید کرده‌ای!

يُبْدِي رَأْيَهُ: نظرش را اعلام می‌کند / اعلام نظر می‌کند.

يَبذُلُ قُصارىَ جُهْدِهِ: نهایت سعی و تلاش خود را می‌کند.

يَبْغِي: درخواست می‌کند / طلب می نماید / می‌طلبد.

يَتَأَرْجَحُ: در نوسان است / بالا و پایین می‌کند.

يَتْبَعُنِي عَنْ بُعْدٍ: از دور مرا تعقیب می‌کند.

يَتَحَتَّمُ عَلَيهِ أنْ[...]: بر او واجب است که[...] / او باید که[...].

يَتَزَيَّ بِزَيِّ أَهْلِ العِلْمِ: ادای اهل علم را در می‌آورد.

يَتَسَلَّمُ: دریافت می‌کند.

يَتَسَنَّى: ممکن می‌شود / فراهم می‌گردد.

يَتَصَدَّرُ: در صدر قرار دارد.

يَتَطَلَّبُ: اقتضا می‌کند / می‌طلبد / نیاز دارد.

يَتَعَرَّجُ فِي المَشْي: لنگان لنگان راه می‌رود.

يَتَعَيَّنُ عَلَيْنَا مُرَاجَعَةَ أَدَاءِ مَاضِيَنا: باید عملکرد گذشته‌ی خود را مورد بازنگری قرار دهیم.

يَتَفَوَّهُ بِكَلِمَاتٍ: سخنانی را بر زبان می‌آورد.

يَتَقَدَّمُ عَلَيْهِ بِفَارِقِ ثَمَانِيَةِ نُقَاطٍ: هشت امتیاز از او پیش است.

يَتَقَيَّدُ بِهَا: به آن پایبند است.

يَتَمَتَّعُ بِاحْتِرَامٍ كَبِيرٍ: از احترام فراوانی برخوردار است.

يَتَمَتَّعُ بكافَّةِ حُقُوقِهِ: از تمامی حقوق و مزایای خود برخوردار است.

يَتَمَتَّعُ بِنُفُوذٍ سِيَاسِيٍّ: از نفوذ سیاسی برخوردار است.

يَتَمَتَّعُ بِنُفُوذٍ: دارای نفوذ است / از نفوذ برخوردار است.

يُتوقَّعُ: انتظار می‌رود.

يَتَوَلَّى: عهده‌دار می‌شود.

يَجِبُ أَنْ تَأْخُذَ كَلَامَه بِعَيْنِ الإِعْتِبَارِ: باید حرف او را مورد توجه قرار بدهی.

يَجدُرُ بِالذِّكْرِ: شایان ذکر است / گفتنی است.

يُجْرِي مُحَادَثَاتٍ: گفتگوهایی را انجام می‌دهد.

يُجْهِدُونَ أَنْفُسَهُمْ: خود را خسته می‌کنند / بسیار می‌کوشند.

يُجِيدُ: به‌خوبی می‌داند / تبحّر دارد / مهارت دارد.

يُحَاكِي: تقلید می‌کند.

يُحَاوِلُ: تلاش می‌کند/ سعی می‌نماید.

يَحْتَضِنُهَا: آن را میزبانی می‌کند / در آغوشش می‌گیرد.

يَحْتَمِلُ: احتمال دارد / ممکن است.

يُحَدِّدُ: مشخص می‌کند / معلوم می‌سازد.

يُحَدِّقُ: چشم می‌دوزد / خیره می‌شود.

يَحْظَى بِأَهَمِّيَّةٍ: از اهمیت برخوردار است / دارای اهمیّت است.

يَحْظَى بِمَكَانَةٍ رَفِيعَةٍ: از جایگاه والایی برخوردار است.

يُحفَظُ بَعِيداً عَنْ مُتَنَاوَلِ الأَطْفَالِ: دور از دسترس کودکان نگهداری شود.

يَحِقُّ لَهُ: حق دارد.

يُحَلِّلُ: تحلیل می‌کند / حل می‌کند.

يَحْلُمُ: خواب می‌بیند.

يُحِيكُونَ المُؤَامَرَاتِ: توطئه‌چینی می‌کنند.

يُحَيِّي الذِّكْرَى: سالگرد را گرامی می‌دارد.

يُخْزِي العَيْنُ: بر چشم بد لعنت.

يَخْشَى المُخَاطَرَةَ: از ریسک‌پذیری می‌ترسد.

يَخْضَعُ لِلتَّقْيِيمِ: مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

يَخضَعُ لِلْعَمَلِيَّةِ الجِرَاحِيَّةِ: مورد عمل جراحی قرار می‌گیرد.

يُخَيَّلُ لِي: به نظرم می‌رسد.

اليَدُ الوَاحِدَةُ لا تُصَفِّقُ: یک دست صدا ندارد (ضرب‌المثل).

يَدٌ بَيضاءُ، ج: أيادٍ: دست سفید / دست پاک.
يَدٌ حَانِيَةٌ: دست مهربان.
يَدٌ حَدِيدِيَّةٌ: دست آهنین.
يَدُ مُحَرِّكِ السُّرعَةِ: دنده (اتومبیل).
يَدٌ مُخَدَّرَةٌ: دستِ به خواب رفته.
يَدٌ مُشَلَّلَةٌ: دستِ فلج شده.
يَدٌ نَائِمَةٌ: دستِ بی‌حس.
يَدٌ يُسْرَى: دستِ چپ.
يَدٌ يُمْنَى: دستِ راست.
يَداً بِيَدٍ لِبِنَاءِ إِيرَانَ: دست در دست هم دهیم برای ساختن ایران / همه با هم برای ساختن و آبادانی ایران.
يَداً بِيَدٍ: دست به دست / دست در دست
يُداهِمُ: ناگهان هجوم می‌آورد / محاصره می‌کند.
يُدَخِّنُ: سیگار می‌کشد.
يَدْعُو إِلَى[...]: فرا می‌خواند به سوی [...].
يَدْعُو عَلَى: نفرین می‌کند / دعای شر می‌کند.
يَدْعُو: فرا می‌خواند / دعوت می‌نماید.
يَدَوِي: موبایل / دستی.
يَدُهُ مُلَطَّخَةٌ بِدِمَاءِ المَظْلُومِينَ: دست او به خون مظلومان آغشته است.
يُذْكَرُ: گفته می‌شود/ گفتنی است.
يَذُودُونَ: دفاع می‌کنند / حمایت می‌کنند/ پشتیبانی می‌نماید.
يَذْهَبُ كَثِيرٌ مِنَ البَاحِثِينَ إِلَى[...]: بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که[...].
يُراهِنُ عَلَى[...]: حساب باز کرده است برای [...] / دل بسته است به [...].
يَرْتَشِفُ: سر می‌کشد / می‌نوشد.
يُرْجَى الاِتِّصَالُ عَلَى الأَرْقَامِ التَّالِيَةِ: لطفاً با شماره‌های زیر تماس بگیرید.
يُرْجَى الاِتِّصَالُ لَاحِقاً: خواهشمند است بعداً تماس حاصل فرمایید.
يُرْجَى المُحَافَظَةُ عَلَى الهُدُوءِ: لطفاً سکوت را رعایت فرمایید.

يُرْجَى: خواهشمند است / لطفاً.

يَرْحَمُكُمُ اللّٰهُ: خدا به شما رحم کند (در هنگام عطسه زدن کسی).

يَرْشُقُونَ السَّيَّارَاتِ بِالْحِجَارَةِ: به سوی ماشین‌ها سنگ پرتاب می‌کنند.

يُرَفْرِفُ: به اهتزاز در می‌آورد.

يَرْقُدُ فِي المُسْتَشْفَى: در بیمارستان بستری است.

يَرْكُنُ إِلَى العُزْلَةِ: گوشه‌نشینی پیشه می‌کند.

يَرْمُقُ إِلَيْهِ: به آن نگاه می‌کند / به آن چشم می دوزد.

يَزُولُ مَفْعُولُهُ: تأثیر آن از بین می‌رود.

يَسَارِي: چپ‌گرا / جناح چپی.

يُسَاوِرُهُ القَلَقُ: نگران است.

يَسْتَبْعِدُ: بعید می‌داند/ دور می‌انگارد.

يَسْتَحِقُّ الذِّكْرَ: قابل ذکر است / شایان ذکر است / گفتنی است.

يَسْتَحِقُّونَ: استحقاق دارند / لیاقت دارند / سزاوارند.

يَسْتَحِيلُ: محال است / ناممکن است.

يَسْتَغرِقُ وَقْتاً طَوِيلاً: زمان زیادی می‌برد.

يَسْتَغرِقُ: به طول می‌انجامد.

يَسْتَغِلُّ: سوء استفاده می‌کند.

يَسْتَلهِمُ: الهام می‌گیرد.

يَسْتَمِدُّ مِنْهُ: از او کمک می‌گیرد.

يَسْتَوعِبُ المَلْعَبُ مِائَةَ أَلْفِ مُتَفَرِّجٌ: ورزشگاه گنجایش صدهزار تماشاگر را دارد.

يَسَّرَ السَّبِيلَ لِـ[...]: راه را برای [...]آسان کرد / زمینه را برای[...]فراهم نمود.

يَسَّرَ لَهُ: برای او فراهم کرد.

يَسُرُّنِي أَنْ أَدْعُوكَ عَلَى[...]: خوشحال می‌شوم که به[...]دعوتت کنم.

يُسْعِدُنِي أَن أَزُورَكُمْ: خوشحال می‌شوم که شما را ببینم.

يُشَاجِرُ خِيَالَهُ: با خود کلنجار می‌رود.

يُشِيدُ: می‌ستاید / تأیید می‌کند.
يُصَادِق عَلَى [...]: تصویب می‌کند / رأی می‌دهد.
يَصُبُّ فِي صَالِحِهِ: به نفع اوست.
يَصْدُرُ عَنْهُ أَيُّ عَمَلٍ خَطِيرٍ: هر کار خطرناکی از او سر می‌زند.
يَصْطَادُ فِي المَاءِ العَكِرِ: از آب گل آلود ماهی می‌گیرد.
يَصْطَدِمُ: برخورد می‌کند.
يُصِيبُ عِدَّةَ عَصَافِيرَ بِحَجَرٍ وَاحِدٍ: چند هدف را با یک تیر می‌زند / یک تیر و دو نشان.
يَضُمُّ: در بر می‌گیرد / ضمیمه می‌کند.
يُطَوِّقُ: به محاصره درمی‌آورد / محاصره می‌کند.
يَظهر أَنَّ [...]: پیداست که[...] / به نظر می‌آید که[...].
يُعانُونَ: رنج می‌برند / می‌نالند.
يُعانِي مِنْ اِضْطِرَابٍ فِكْرِيٍّ: از آشفتگی فکری رنج می‌برد.
يُعَانِي مِنَ الأَرَقِ: از بی خوابی رنج می‌برد.
يُعَانِي مِنَ الجُوعِ: از گرسنگی رنج می‌برد.
يُعْثَرُ: یافت می‌شود.
يُعَدُّ: به شمار می‌رود / به حساب می‌آید.
يُعَرِّضُ كِيَانَهَا لِلْخَطَرِ: موجودیت آن را به خطر می اندازد.
يُعَرْقِلُ: دشوار می‌سازد / مانع تراشی می‌کند.
اليَعْسُوبُ: سنجاقک.
يَعْشِقُ المُغَامَرَةَ: عاشق ماجراجویی است.
يُعْطِيكَ العَافِيَةَ: خسته نباشی / خدا قوّت.
يُعْمَلُ بِهِ: قابل اجرا است.
يَعْنِي الكَثِيرَ: معانی زیادی دارد.
يُغَادِرُونَ: ترک می‌کنند.
يُغَازِلُ الحِسَانَ: با زیبا رویان معاشقه می‌کند.
يُغَرْبِلُ: زیر و رو می‌کند / محک می‌زند / می‌سنجد / الک می‌کند.
يَفْتَكِرُ: فکر می‌کند / گمان می‌کند.
يَفْرِكُ يَداً بِيَدٍ: دستهایش را به هم می‌مالد.

يُقَدِّمُ التَّضْحِيَةَ: فداکاری می‌کند.
يَقْرُبُ مِنْ [...]: در حدود[...] / نزدیک به[...].
اليَقْطِينُ: کدو.
اليَقْظَانُ: بیدار/ هوشیار.
يَقْظَةُ الشَّعْبِ الإِيرَانِيِّ: بیداری ملّت ایران.
يَقْظَةُ المَارِدِ: بیدار شدن اژدها.
يَقْظَةٌ نَوْمِيَّةٌ: راه رفتن در خواب.
يَقْظَةٌ وَطَنِيَّةٌ: بیداری ملّی.
يَقِفُ إِلَى جَانِبِنَا: در کنارِ ما ایستاده است / از ما حمایت می‌کند.
يَقِفُ مَعَنَا فِي خَنْدَقٍ وَاحِدٍ: همراه با ما در یک جبهه است.
يَكْفِينِي: برای من کافی است / مرا بس است.
يَكْفِي: کافی است / بس است.
يُلاقِي:دیدار می‌کند(فوتبال).
يُلْقِي بِسَمْعِهِ: گوش فرا می‌دهد.
يُلْقِي كَلِمَةً: سخنرانی می‌کند.
يُلْقِي نَظْرَةً: نگاهی می‌اندازد.
يَلْهُو: خوشگذرانی می‌کند.
يُمَارِسُ: انجام می‌دهد / به کار می‌گیرد.
يُمَاطِلُ: امروز و فردا می‌کند/ به تأخیر می‌اندازد.
يَمَسُّ كَرَامَتِي: به آبرو و حیثیتم ضربه می‌زند.
يُمْكِنُ القَوْلُ: می‌توان گفت.
يُمْكِنُ أَنْ نَخْسِرَ: ممکن است از دست بدهیم.
يُمْنَةً ويُسْرَةً: راست و چپ.
اليَمِينُ البَاتَّةُ: سوگند قطعی / قسم قطعی.
اليَمِينُ الحَاسِمَةُ: سوگند قطعی / قسم قطعی.
اليَمِينُ الدُّسْتُورِيُّ: سوگند قانون اساسی.
اليَمِينُ الزُّورُ: سوگند دروغ / قسم دروغ.
يَمِينُ الوَلاءِ: سوگند وفاداری / قسم وفاداری.
يَمِينٌ عَسْكَرِيَّةٌ: سوگند نظامی.
يَمِينٌ غَلِيظَةٌ: سوگند مؤکد.

يَمِينٌ غَمُوسٌ: سوگند دروغ / قسم دروغ.

يَمِينٌ كاذِبَةٌ: سوگند دروغ / قسم دروغ.

يَمِينٌ مُغَلَّظَةٌ: سوگند مؤكد / قسم مؤكد.

يَمِينٌ: سمت راست / دست راست / قدرت / قَسَم / بركت / سوگند.

يَمِينِي:راستگرا / اصولگرا.

ينّ: واحد پول ژاپن.

اليَنَابِيعُ الحَارَّةُ: چشمه‌هاى آبِ گرم.

يُنَاشِدُ: فرا مى‌خوانى.

يَنْبَغِي: لازم است / بايد / ضرورى است.

اليَنْبُوعُ: چشمه.

يَنْدَى لَهُ الجَبِينُ: شرم آور است.

يُنْذِرُ بالإنْفِجَارِ: آبستن حوادث است.

يَنْصَحُ الأَطِبَّاءُ: پزشكان توصيه مى‌كنند.

يَنْضَحُ: موج مى‌زند.

يَنْضَمُّ إِلَيْنَا: به ما مى‌پيوندد.

يُواجِهُ التَّحَدِّيَاتِ: با چالش‌ها روبه‌رو مى‌شود.

يُواجِهُ صُعُوبَاتٍ: با سختى‌ها و مشكلات روبه‌رو مى‌شوند.

يُواصِلُ مُبَاحَثَاتِهِ: به گفتگوهايش ادامه مى‌دهد.

يوان: واحد پول چين.

يوجا: يوگا (ورزش).

يُورانِيُوْمُ المُخَصَّبُ: اورانيوم غنى شده.

يُورُو: يورو / پول اتحاديه‌ى اروپا.

يُوغُوسلافيا: يوگسلاوى (كشورى بود در جنوب شرقى اروپا كه در سال‌هاى اخير تجزيه شد).

يُوَلْوِلُونَ: شيون و زارى مى‌كنند/ سروصدا راه مى‌اندازند.

يُولِيو: تَمّوز / جولاى / ماه هفتم ميلادى.

يَوْمٌ أَسْوَدُ: روز سياه.

يَوْمُ الأَبِ: روز پدر.

يَوْمُ الإِحْسَانِ والمَعْرُوفِ: روز احسان و نيكوكارى.

يَوْمُ الأَرْضِ: روز زمین.
يَوْمُ الإِسْتِقْلَالِ: روز استقلال.
يَوْمُ الأُمِّ: روز مادر.
اليَوْمُ الأَوَّلَ مِنْ رَأْسِ السَّنَةِ: روز اول سرِ سال.
يَوْمُ البَعْثِ: روز رستاخیز / روز قیامت.
يَوْمُ التَّشْجِيرِ: روز درختکاری.
يَوْمُ الجَمْعِ: روز قیامت.
يَوْمُ الجُمُعَةِ: روز جمعه / آدینه.
يَوْمُ الحَصَادِ: روز برداشت (محصول).
اليَوْمُ الدُّوَلِيُّ لِمُكَافَحَةِ التَّجَارِبِ النَّوَوِيَّةِ: روز جهانی مبارزه با آزمایشات هسته‌ای.
يَوْمُ الطَّبِيبِ: روز پزشک.
يَوْمُ الطِّفْلِ العَالَمِيُّ: روز جهانی کودک.
يَوْمُ الطَّلَبَةِ: روز دانشجو.
اليَوْمُ العَالَمِيُّ لِمُكَافَحَةِ الإِنْتِحَارِ: روز جهانی مبارزه با خودکشی.
يَوْمُ العَامِلِ: روز کارگر.
يَوْمُ العُطْلَةِ: روز تعطیلی.
يَوْمُ العِفَافِ والحِجَابِ: روز عفاف و حجاب.
يَوْمُ الغَضَبِ: روز خشم.
يَوْمُ القُدْسِ العَالَمِيُّ: روز جهانی قدس.
يَوْمُ القَلَمِ: روز قلم.
يَوْمُ القُوَّةِ القَضَائِيَّةِ: روز قوه‌ی قضائیه.
يَوْمُ المَرْأَةِ: روز زن.
يَوْمُ المُراسِلِ: روز خبرنگار.
اليَوْمُ المَشْهُودُ: روز قیامت.
يَوْمُ المُعَلِّمِ: روز معلم.
يَوْمُ المُوَظَّفِ: روز کارمند.
يَوْمُ النُّشُورِ: روز قیامت.
يَوْمُ الوِفَاقِ: روز همبستگی.
يَوْمُ الوَقْفِ: روز وقف.
يَوْمٌ تَارِيخِيٌّ: روز تاریخی / روز ماندگار.
يَوْمُ تَأْمِيمِ النَّفْطِ: روز ملّی کردن نفت.
يَوْمٌ خَالِدٌ: روز جاودان / روز ماندگار.

يَوْمُ مُكَافَحَةِ الإرْهَـابِ: روز مبـارزه با تروريسم.

يَوْمُ مُكَافَحَةِ الأَسْلِحَةِ الكِيمْيَاوِيَّـةِ والبُيُولُوجِيَّــةِ: روز مبــارزه بــا سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک.

يَوْمُ مُكَافَحَةِ المُخَدِّراتِ: روز مبارزه با مواد مخدّر.

يَوْمٌ هَادِئٌ: روز آرام.

يَوْماً بَعْدَ يَوْمٍ: روز به روز.

يَوْمِيّاً: روزانه / روز به روز / هر روز.

يَوْمِيَّـةٌ: ج: **يَوْمِيَّـاتٌ**: یادداشــت روزانه / خاطره.

يَوْمِي: روزانه.

يُونِسْكُو: سازمان تربیت و تعلیم و فرهنگ جهانی.

يُونِيسِيفُ: صـندوق کودکـان ملـل متحد / سازمان جهانی کودک.

يُونيو: حزیران / ژوئـن / مـاه ششـم میلادی.

يُهَدِّدُ كِيانَها: موجودیت آن را تهدید می‌کند.

يَهْدِكُمُ اللّه ويُصْلِحُ بَالَكُمْ: خداونـد شما را هدایت کند و اوضاع و احوال شما را سامان دهد(در جواب کسـی که برای عطسـه کننـده دعـای خیـر می‌کند).

يَهْطُلُ الثَّلْجُ: برف به شدت می بارد.

يَهْطُـلُ: فـرو مـی ریـزد/ بـه شـدت می‌بارد.

يُهَلِّلُونَ: شادی می‌کنند.

يُؤْتِي ثَمَرةً: نتیجه‌ی خود را می‌دهد.

يـؤَدِّي إلَـى[...]: منجـر مـی‌شـود به[...].

يُـؤَزِّمُ: بحرانـی مـی سـازد / آشـفته می‌سازد.

يُؤَكِّـدُ الأَطِبَّـاءُ: پزشـکان تأکیـد می‌کنند.

يَئِنُّ تَحْتَ وَطْأَةِ الدُّيُونِ الثَّقِيلَةِ: زیر فشار بدهی‌های سنگین ناله می‌کند.

منابع و مآخذ

۱. ابن سيده المرسي، ابو الحسن علي بن إسماعيل: **المحكم والمحيط الأعظم**، تحقيق: عبدالحميد هنداوي، بيروت، دارالكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۲۰۰۰م.

۲. **الإنكليزية من دون معلم**، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۲۰۰٦م.

۳. آذرنوش، آذرتاش، **فرهنگ معاصر عربی**، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷٤.

٤. بركات، جمال، قاموس **المصطلحات الدبلوماسية**، مكتبة لبنان، ۱۹۸٥م.

٥. بوذر جمهر، محمد حسين، **القاموس الشامل**، بيروت، نوفل، ۲۰۰۲م.

٦. بيتر آن دُوزِي، رينهارت: **تكملة المعاجم العربية**، نقله إلى العربية وعلق عليه: محمَّد سَليم النعَيمي، العرق، وزارة الثقافة والإعلام، الطبعةالأولى، ۲۰۰۰ م.

۷. جوادی، نور الدين: **مختارات من قاموس المصطلحات الاقتصادية**، المركز الجامعی بالوادی، الجزائر، رقم الوثيقة ۳-۲۰۰۷-۲۰۰۸(ع خ).

۸. الجوهري، ابو نصر إسماعيل بن حماد الفارابي: **الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية**، تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، بيروت، دار العلم للملايين، الطبعة الرابعة ۱۹۸۷ م.

۹. الحسيني، محمد علي: **فقه اللغة العربية وعلم اللغة الحديث**، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸٥، چاپ سوم.

۱۰. الحيدری، محمد وعلی: **المدخل إلى تعلّم المكالمة العربية**، تهران، انتشارات مجد، چاپ شانزدهم، ۱۳۸٦.

۱۱. الرازي، زين الدين أبو عبد الله محمد بن أبي بكر بن عبد القادر الحنفي: **مختار الصحاح**، تحقيق: يوسف الشيخ محمد، -صيدا، المكتبة العصرية-الدار النموذجية، الطبعة الخامسة، ۱۹۹۹م.

۱۲. السامرايي، إبراهيم، **المعجم الوجيز في مصطلحات الإعلام**، مكتبة لبنان، چاپ اول، ۱۹۹۹م.

۱۳. گريفت، مارتين، **دانشنامه‌ی روابط بين‌الملل و سياست جهان**، ترجمه‌ی عليرضا طيب، نشر نی، ۱۳۸۸.

۱٤. شمس الدين، إبراهيم، **مرجع الطلاب في الإملاء**، بيروت، دار الكتب العربية، الطبعة السادسة، ۱٤۲٦ه.

۱۵. طباطبائي، مصطفى، **فرهنگ نوين**، كتابفروشی اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۵۷.

۱٦. طهماسبي، عدنان، **دراسة منهجية في ترجمة الصحف والمجلات**، تهران، جهاد دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۸۷.

۱۷. العدناني، محمد: **معجم الأغلاط اللغوية المعاصرة**، بيروت، مكتبة لبنان، الطبعة الثانية، ۱۹۹٦م.

۱۸. عزيزی، محمد رضا: **المصطلحات المتداولة في الصحافة العربية**، تهران، سمت، چاپ اول، ۱۳۸۲.

۱۹. عمر، أحمد مختار: **معجم الصواب اللغوي دليل المثقف العربي**، القاهرة، عالم الكتب، الطبعة الأولى، ۲۰۰۸ م.

۲۰. غفرانی، محمد، و آيت الله زاده شيرازی، مرتضی: **فرهنگ اصطلاحات روز عربی ـ فارسی**، تهران، انتشارات اميركبير، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۳.

۲۱. الفاروقي، حارث سليمان: **المعجم القانوني**، مكتبة لبنان، ۱۹۹۱م.

۲۲. دهخدا، علی اكبر: **فرهنگ دهخدا**، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

۲۳. عميد، حسن، **فرهنگ فارسي عميد**، انتشارت اميركبير، چاپ هفدهم، ۱۳٦۱.

۲٤. معین، محمد: **فرهنگ معین**، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۰.

۲۵. معروف، یحیی:**فرهنگ مطبوعات عربی الهدی**،کرمانشاه، انتشارات دانشگاه رازی، چاپ اول، ۱۳۸۵.

۲٦. میرزایی، سید محمود:**القیود الفارسیة وتطبیقها مع اللغة العربیة**، تهران، طلیعه سبز، الطبعة الأولی، ۱۳۸۹.

۲۷. وهب، مجدي:**معجم العبارات السیاسیة الحدیثة**، مکتبة لبنان، ۱۹۹۲م.

۲۸. مجله **المجتمع الکویتی**،شماره ۱۸۵٦،یونیو ۲۰۰۹م، سال٤۰.

۲۹. مجله **منبر الداعیات**، ۲۰۱۱م، کانون الثانی، عدد ۱٦٤/۲۰۱۰م،شماره ۱٦۳/۲۰۱۱م، شباط، عدد ٦۵/ ۲۰۱۰م، تموز وآب، عدد۱۵۹/۲۰۱۰م، تشرین الثاني، عدد ۱٦۲/۲۰۱۰م، أیار، عدد ۱۵۷/ ۲۰۱۰م،شباط، عدد ۱۵٤/

۳۰. روزنامه **الوفاق**، طهران، عدد۳۸۵۳،سنة۱٤، وعدد ۳٤۰۸،شعبان سنة۱٤۳۰، وعدد ۳٦۸۲، شعبان ۱٤۳۱.

۳۱. سایت تاریخ ایرانی www.tarikhirani.ir

Dictionary of Idioms

Arabic-Persian

Fanoos





By Dr.Qader Qaderi

Assistant Professor

Payame Noor University

